

سوکند به قلم و آنچه می نویسند

موفقیت در آزمون‌های حقوقی آرزوی شیرینی است؛ شوق برای قبولی در آزمون‌های وکالت، قضاوت و کارشناسی ارشد، دل هر حقوقی را می‌رباید. این موفقیت هیچ معجون جادویی یا فرمول سری ندارد! این نخستین بار است که کامل‌ترین و ساده‌ترین جزوه آیین دادرسی مدنی به صورت رایگان قابل دریافت است. این جزوه به روشی ساده - اما شگفت‌انگیز - موفقیت شما را تضمین می‌کند. این جزوه، در کنار خواندن قوانین و توکل، برای هر آزمونی کافی است! بسیار مهم: آخرین نسخه بروزرسانی شده را از وبسایت بگیرید چون دائماً با توجه به تغییرات قوانین، نسخه موجود در وبسایت را تعویض می‌کنیم!

آخرین بروزرسانی جزوه: ۱۴۰۰

جزوه آیین دادرسی مدنی

به همراه تست‌های آزمون‌های جدید + قوانین خاص + آراء وحدت رویه

دکتر امید ملاکریمی

وکیل پایه یک دادگستری و عضو هیأت علمی دانشگاه

(به کوشش انور یوسفی)

بسیاری از اوونهایی که می‌خوان در آزمون‌های حقوقی قبول پشَن در انبوه کتاب‌ها و تست‌های موجود در آشفته‌بازار حقوقی و همچنین شمار زیاد مؤسسات آموزشی، سردرگم هستند و نمی‌دانند چگونه تصمیم بگیرند و یا نمی‌توانند به یک تصمیم قطعی برسند. این سردرگمی، طبیعی‌ست اما فقط یک روز آن! انتخاب هم جزوه و هم کتاب مرجع، انتخاب خوبی نیست؛ نباید دور خود را شلوغ کنیم! تضمین می‌کنم این جزوه در کنار خواندن قانون آیین دادرسی مدنی، برای آزمون‌های حقوقی، کافی است. نکات مهم قوانین خاص مرتبط با آیین دادرسی مدنی که توسط اسکودا برای آزمون وکالت اعلام شده به همراه تست‌های جدید و آراء وحدت رویه جدید در این جزوه آورده شده است. با توجه به تدریس چندین ساله این درس در دانشگاه‌های مختلف و استقبال دانشجویان و داوطلبان حقوقی، تصمیم گرفتم که برای این درس (که داوطلبان برای فراگیری آن دچار مشکل بوده و متأسفانه به منبع جامع و ساده‌فهم دسترسی نداشته و بعضاً درگیر تشتت منابع می‌شوند) جزوه کاملی رو تهیه کنم که شرح روان و بیانی ساده داشته باشد. سعی بر آن شده که جامعیت در کنار اختصار بنشیند و مطالب به نحوی تدوین شود که نظم منطقی آن به سردرگمی تبدیل نشود. مطالعه این جزوه به دانشجویان و علی‌الخصوص داوطلبان شرکت در آزمون‌های تخصصی حقوقی مانند آزمون‌های کارشناسی ارشد و دکتری و حتی آزمون‌هایی مثل وکالت، قضاوت توصیه می‌شود. نظر به طراحی سؤالات آزمون‌های اخیر حقوقی بر مبنای قوانین خاص مرتبط با آیین دادرسی مدنی، نکته مهم در تألیف این جزوه این است که قوانین خاص جدید و آیین‌نامه‌های جدید به متن جزوه افزوده شده است. حقیر در این جزوه با استفاده از سبکی نوین، مباحث را به شیوه نموداری با نظم خاص ارائه کرده‌ام و این روش علاوه بر اینکه به یادگیری آسان کمک می‌کند در کوتاه‌ترین زمان ممکن قابلیت جمع‌بندی دارد. خلاصه اینکه جزوه بروز و خوبی را در دست دارید. ضمناً جهت دریافت جزوات دیگر جمع‌آوری شده به نشانی‌های اینترنتی ذکر شده در جزوه مراجعه فرمایید.

حیرت‌انگیزی که دنبالش بودید این جزوه است!

کيه که ندونه درس آیین دادرسی مدنی، از مهم‌ترین درس‌ها در همه آزمون‌های حقوقی مثل وکالت، قضاوت و سردفتریه! با توجه به تدریس چندین ساله این درس در دانشگاه‌های مختلف، تصمیم گرفتم که برای این درس که داوطلبان برای فراگیری آن دچار مشکل بوده و متأسفانه به منبع جامع و ساده‌فهم دسترسی نداشته و بعضاً درگیر تشتت منابع می‌شوند کتاب جزوه‌طور کاملی رو تهیه کنم که شرح روان و بیانی ساده دارد. سعی بر آن شده که جامعیت در کنار اختصار بنشیند و مطالب به نحوی تدوین شود که نظم منطقی اوون به سردرگمی تبدیل نشه. مطالعه این جزوه به دانشجویان دوره کارشناسی و کارشناسی‌ارشد و علی‌الخصوص داوطلبان شرکت در آزمون‌های تخصصی حقوقی مانند آزمون‌های کارشناسی ارشد، وکالت و قضاوت توصیه می‌شود. ضمناً باید بگم: ده‌ها جزوه سبک و روان حقوقی که به طور شگفت‌انگیزی شیوا و گیرا و رسا توضیح دادم و قول می‌دم که اگه فقط یکی از اوونها رو از سایت www.mollakarimi.ir بگیرید و مطالعه کنید به جزواتم اعتیاد پیدا می‌کنید! تمرکز اصلی کار من در این نوشته و بقیه جزوات گذاشته‌شده در وبسایتم (مثل جزوه حقوق مدنی، جزوه حقوق تجارت و جزوه آیین دادرسی کیفری) اینه که مثل یه گاو بنفش در بین سایر گاوها که سیاه و سفید هستند متمایز باشم!! در واقع این، هدف من است که متفاوت باشم و در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق، کارهای متفاوتی نسبت به دیگران انجام بدم. می‌خوام نوشته‌هام مثل گاو بنفش باشه که واقعاً در خور توجه باشه. حتماً دیدید آدم‌هایی رو که با یه ویژگی خاص، خودشون رو متفاوت و منحصربرفرد نشون می‌دن؛ مثلاً عینک زرد می‌زنن یا یه مدل موی خاص خودشون رو دارن؛ من هم می‌خوام با «ساده‌نویسی» و آوردن نمودارهای ساده‌فهم متفاوت باشم و با این ویژگی، به چشم بیام. من کمترین می‌خوام که بهترین تبلیغ برای کارهام، تمایز و انجام کاری نو و جالب‌توجه باشه. نمی‌خوام از این جمله کلیشه‌ای‌ها بگم ولی «کلید موفقیت، متفاوت‌بودنه». من این «متفاوت‌بودن» رو در جزوه‌هایی که به رایگان در دسترس دانشجویان حقوق گذاشتم، نشون دادم.

در آخر، باید بگم که جزوات سایت MollaKarimi.ir و حتی این نوشته دائماً با توجه به سرفصل‌های جدید و آخرین تغییرات قوانین و تست‌های آزمون‌های هر سال، به روز می‌شه و چنانچه پی‌دی‌اف یا نسخه چاپ‌شده جزوه رو در دست دارید بهتره مجدداً از سایت، نسخه به روز رو دانلود کنید. ضمناً ما کارگاهی داریم که متفاوت از بقیه کارگاه‌هاست! اسم کارگاه ما، «کارگاه تولید محتوای حقوقی» است که می‌تونید اینستاگرام ([@vekalatyar](https://www.instagram.com/vekalatyar)) و تلگرام ما ([@omidmollakarimi](https://www.t.me/omidmollakarimi)) رو دنبال کنید تا کلی محتوای حقوقی خوب رو مشاهده و دریافت کنید. در آخر هم باید بگم کافیه نام و نام خانوادگی خودتون رو به فارسی به شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ واتس‌آپ کنید تا از آخرین تغییرات این جزوات و اخبار حقوقی و جزوات جدیدی که نگارش می‌شه مطلع‌تون کنیم.

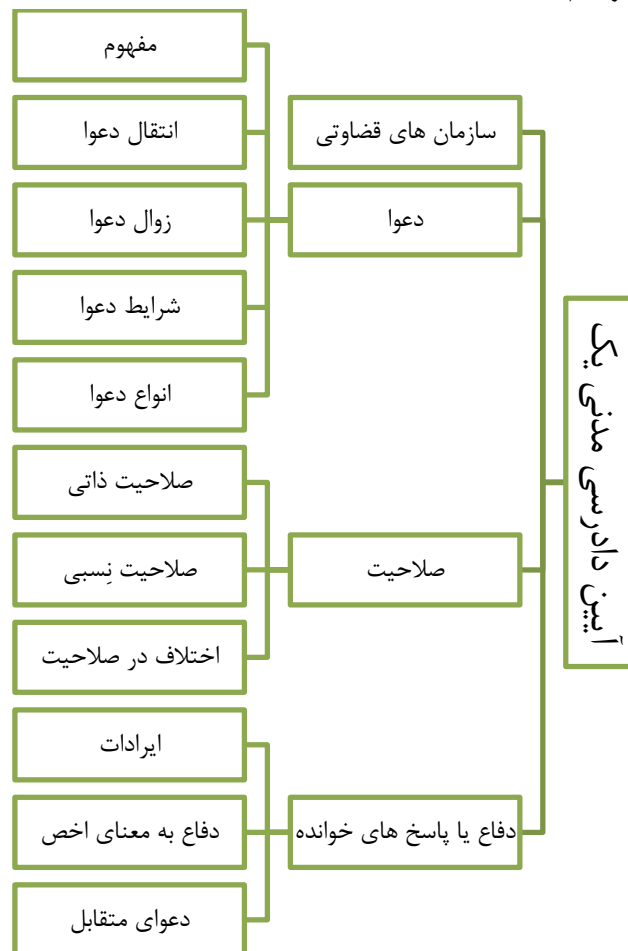
توجه: این جزوه برای تدریس در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی توسط معلم (امید ملاکریمی) تهیه و تکثیر شده و جنبه انتفاعی نداشته و تکثیر و نسخه‌برداری از آن، بدون قصد سودجویی و «تنها با ذکر منبع» مجاز می‌باشد، در غیر این صورت، قانوناً ضمان‌آور است. نگارنده، سپاسگزار خوانندگانی خواهد بود که نظرات، پیشنهادات و انتقادات خود را پیرامون این نوشتار از راه‌های فوق یا ایمیل mollakarimi.omid@gmail.com بیان فرمایند.

به صورت چریکی، کل آیین دادرسی مدنی را آموزش خواهیم داد به گونه‌ای که به سادگی خوردن یک سوپ مرغ به صورت شیوا و رسا آن را بفهمید. مفاهیم آیین دادرسی مدنی اگر بدون بدون آوردن جدول و نمودار توضیح داده بشه مثل یک قورباغه زشت، تحمل اوون سخت است اما در این نوشته، کاری می‌کنیم که این قورباغه را بیوسید. ما اوون قدیم که دانشجوی کارشناسی بودیم، استادامون بهمون کتابای دکتر شمس رو معرفی می‌کردند. وقتی کتاب‌های ایشون رو دست‌مون می‌گرفتیم با یک‌سری اصطلاحات قلمبه‌سلمبه چقر حقوقی مواجه می‌شدیم که ازش چیزی نمی‌فهمیدیم و نهایتاً حوصله‌مون سر می‌رفت و زده می‌شدیم؛ البته باید گفت که مشکل از خودمون بود که اوون اصطلاحات رو در سال‌های دوره کارشناسی نمی‌فهمیدیم، چون مفاهیم پایه رو نمی‌دونستیم و یکی باید اول به زبون داستانی و با مثال‌های روشن برامون قصه می‌گفت و بعد، برامون خواندن اصطلاحات ثقیل و دشوار، مثل خوردن هلو می‌شد! در سال‌های اخیر که «شبکه‌های اجتماعی»، ادبیات عامیانه رو ترویج دادن و مخاطب عمده این شبکه‌ها، دهه هفتادی‌ها و هشتادی‌ها هستند، معلم حقوق باید به زبون اینستاگرامی برای اوونها تدریس کنه! اصلاً هنر معلمی یعنی «ساده‌گویی»؛ خلاصه اینکه، آیین دادرسی مدنی رو به طور کامل می‌گم و شما رو معتاد به روش خودم می‌کنم؛ قول می‌دم!

دروغله اول تقدیم به پدر و مادر عزیزم و سپس تقدیم به تمام کسانی که تابه حال پیچ به آن تقدیم شده است؛ تقدیم به کنمان!

بخش اول: آیین دادرسی مدنی ۱

آیین دادرسی مدنی یک، چهار بحث دارد: ۱. سازمان‌های قضاوتی؛ ۲. دعا؛ ۳. صلاحیت؛ ۴. دفاع یا پاسخ خوانده. قبل از شروع این چهار بخش، مقدمه‌ای چند صفحه‌ای را خواهیم داشت:



آیین دادرسی مدنی از ۳ بخش تشکیل شده است:

۱. آیین: مواد ۱ تا ۴۷ ق.آ.د.م
۲. دادرسی: مواد ۴۸ تا ۵۰۱ ق.آ.د.م
۳. مدنی: مواد ۵۰۲ تا ۵۲۹ ق.آ.د.م

✓ هفت‌خوان دادرسی مدنی، هفت «داد» است: «دادخواه - دادگاه - دادخواست - دادرسی - دادنامه - دادرز»

خلاصه ماده ۱ ق.آ.د.م: آیین دادرسی مدنی، اصول و مقررات ستاندن داد مدنی است.

اصول و مقررات دادخواهی:

۱. اصول = قواعد

۲. مقررات = تشریفات

• کدام فرض ذیل غلط است؟

اصول آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی و حتی تجاری حاکم است.

اصول آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی، تجاری و امور حسبی حاکم است.

اصول آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی، تجاری، امور حسبی و امور خانواده حاکم است.
اصول آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی، تجاری، امور حسبی، امور خانواده، شورای حل اختلاف، دعاوی تصرف، داوری و دیوان عدالت اداری حاکم است.
✓ هیچکدام.

- کدام فرض ذیل غلط است؟
مقررات آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی و حتی تجاری حاکم است.
مقررات آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی، تجاری و امور حسبی حاکم است.
مقررات آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی، تجاری، امور حسبی و امور خانواده حاکم است.
✓ **مقررات آیین دادرسی مدنی** در دعاوی مدنی، تجاری، امور حسبی، امور خانواده مگر شورای حل اختلاف و حتی دعاوی تصرف و حتی داوری و حتی دیوان عدالت اداری حاکم است.
هیچ کدام.

نکته: قوانین خاص، دارای «مقررات» خاص خود هستند ولی «اصول» همه جا حاکم است حتی در قوانین خاص.

✓ اصول حاکم بر دادرسی مدنی:

- اصل تناظر
- اصل درخواست رسیدگی «ماده ۲ ق.آ.د.م»
- اصل تکلیف به رسیدگی «ماده ۳ ق.آ.د.م»
- اصل تعیین تکلیف به طور خاص «ماده ۴ ق.آ.د.م»
- اصل قطعیت آراء «ماده ۵ ق.آ.د.م»
- اصل رعایت نظم عمومی و اخلاق حسنه «ماده ۶ ق.آ.د.م»
- اصل رعایت ترتیب و رسیدگی دو مرحله‌ای «ماده ۷ ق.آ.د.م»
- اصل فراغ دادرس «ماده ۸ ق.آ.د.م»
- اصل فوریت و عطف بماسبق شدن «ماده ۹ ق.آ.د.م»
- اصل آمره بودن (دکترین)
- ✓ در مواد ۲ تا ۹ ق.آ.د.م **اصولی** را گفته، که این اصول در همه جا حاکم است.
- ✓ مواد ۱ تا ۹ ق.آ.د.م همه جا حاکم است، حتی در قوانین خاص: **اصول**
- ✓ مواد ۱۰ تا ۵۲۹ ق.آ.د.م همه جا حاکم است، مگر در قوانین خاص: **مقررات**

مقررات آیین دادرسی مدنی که در مواد ۱۰ تا ۵۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی ذکر شده است در مقام بیان تشریفات است که برای دادخواهی توسط دادخواه (خواهان، واخواه، تجدیدنظرخواه، فرجام‌خواه، خواهان اعاده دادرسی و متعرض ثالث) در محلی به نام دادگاه با وسیله‌ای به نام دادخواست نزد شخصی به نام دادرس در جلسه‌ای به نام دادرسی به موجب رأی به نام دادنامه (اعم از حکم و قرار) صورت می‌گیرد و توسط شخصی به نام داورز به موقع اجرا گذاشته می‌شود.

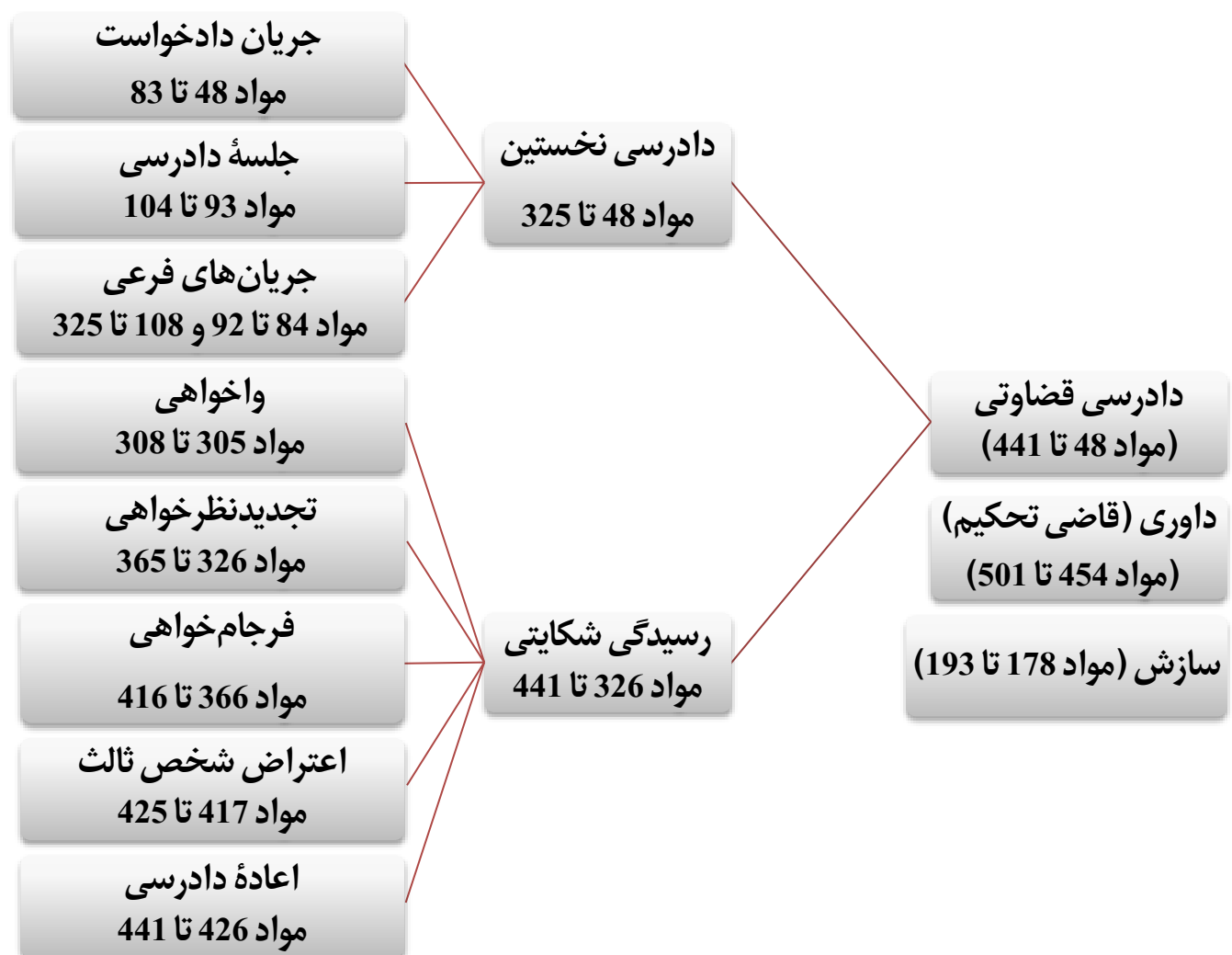
نتیجه اینکه آیین دادرسی مدنی مجموعه اصول (مواد ۱ تا ۹) و مقرراتی (مواد ۱۰ تا ۵۲۹) است که در مراحل هفت‌گانه دادخواهی به کار می‌رود. به نحوی که اصول همیشه و همه جا حتی در موضوعات داوری و تصرف که در قانون عام هستند (ولی از حیث موضوع، خاص هستند) و قوانین خاص (شورای حل اختلاف، دیوان عدالت اداری و دادگاه خانواده) حاکم است.

همین طور مقررات یا تشریفات آیین دادرسی مدنی همه جا حاکم است مگر در موضوعات و قوانین خاص؛ البته در موضوعات و قوانین خاص اگر به مقررات آیین دادرسی مدنی ارجاع شده باشد و یا سکوت شده و مقررات خاصی پیش بینی نشده باشد، باز هم همان مقررات عام آیین دادرسی مدنی در موضوعات و قوانین خاص اعمال می شود. پس:

- ✓ اصول، حاکم است حتی در قوانین و موضوعات خاص.
- ✓ مقررات، حاکم است مگر در قوانین و موضوعات خاص، مگر در حالت ارجاع و سکوت که در این حالت، دوباره مقررات مندرج در ق.آ.د.م حاکم می شود.

مقررات ورود به دادرسی مدنی

۱. کلیات (اصول): مواد ۱ تا ۹: با چه چیزی باید برم سراغ دادرسی؟
۲. صلاحیت: مواد ۱۰ تا ۳۰: کجا باید طرح دعوا کنم؟
۳. وکیل (وکالت در دعاوی): مواد ۳۱ تا ۴۷ با کی برم سراغ دادرسی؟



سه راه دادرسی:

راه اول

- در جریان دادخواست با موضوعاتی چون موارد ذیل مواجه ایم:

۱. شرایط دادخواست
۲. بهای خواسته
۳. ابلاغ

۴. ایرادات

۵. توقیف دادخواست

۶. قرار ردّ دادخواست

۷. عدم پذیرش دادخواست

✓ ما در مرحله **جریان دادخواست** با خود دادخواست سر و کار داریم و هنوز **جریان دادرسی** شروع نشده است.

• در جریان **دادرسی** با موضوعاتی چون موارد ذیل مواجهه ایم:

۱. جلسه دادرسی

۲. توقیف دادرسی

۳. قرار ردّ دعوا

۴. عدم استماع دعوا

✓ این دو جریان نباید با هم خلط شود.

• جریان‌های فرعی ذیل که جریان‌های اصلی را تکمیل می‌کند:

۱. تأمین خواسته (مواد ۱۰۸ تا ۱۲۰)

۲. دستور موقت (مواد ۳۱۰ تا ۳۲۵)

۳. دعاوی طاری (ورود ثالث، جلب ثالث، تقابل و اضافی) (مواد ۱۳۰ تا ۱۴۳)

۴. دعاوی تصرف عدوانی، ممانعت از حق و مزاحمت (مواد ۱۵۷ تا ۱۷۸)

۵. دلایل (مواد ۱۹۴ تا ۲۹۴)

راه دوم

راه دوم داوری است (قاضی تحکیم) راه دیگری است که چه قبل از دادرسی قضاوتی، چه در اثنای و چه بعد از دادرسی می‌توان به آن مراجعه کرد.

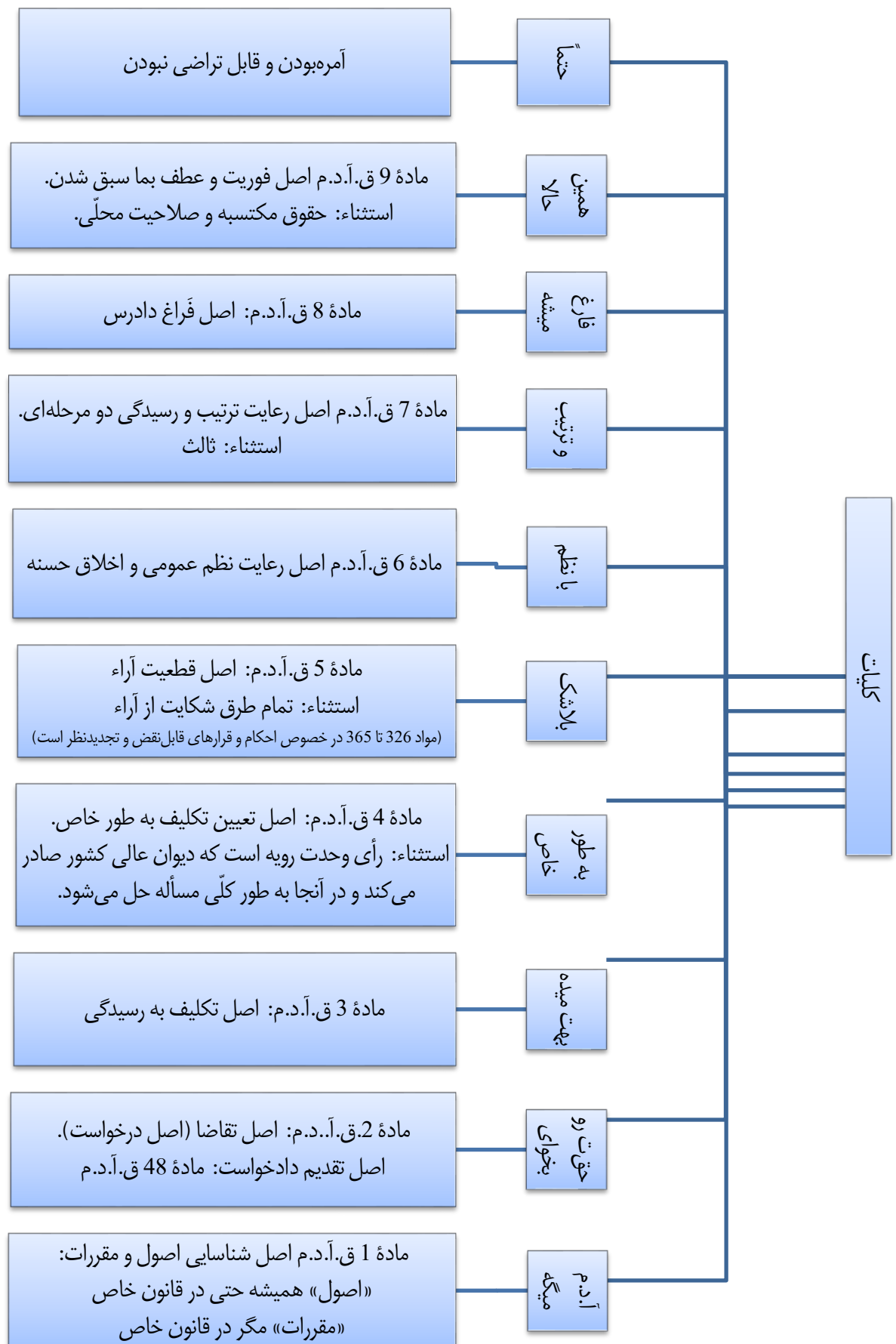
داوری یا مراجعه به قاضی تحکیم چه قبل از دادرسی قضاوتی و چه در اثنا دادرسی قضاوتی حتی در دیوان عالی کشور (البته اگر پرونده در دیوان عالی کشور باشد، ارجاع به داوری مستقیم توسط دیوان نخواهد بود، بلکه دیوان پرونده را برای ارجاع به داوری به دادگاه صادرکننده رأی مورد فرجام ارسال می‌دارد. ماده ۴۹۴ ق.آ.د.م) همین طور بعد از دادرسی فراهم است.

رأی داوری همانند آراء محاکم دادگستری مشمول قانون اجرای احکام مدنی بوده و توسط واحد اجرای احکام دادگستری اجرا می‌شود.

مقدمتش با دادرسی متفاوت است ولی اجرایش یکی است.

راه سوم

یکی دیگر از راه‌های ستاندن حق به تجویز مواد ۱۷۸ تا ۱۹۳ ق.آ.د.م «سازش بین طرفین» می‌باشد که در هر مرحله از دادرسی و چه بسا قبل از آن و یا بعد از آن و به اشکال مختلف رسمی و یا عادی در دادگاه یا خارج از دادگاه به عمل می‌آید و همانند داوری در نهایت از حیث اجراء مشمول اجراء احکام دادگستری می‌باشد.

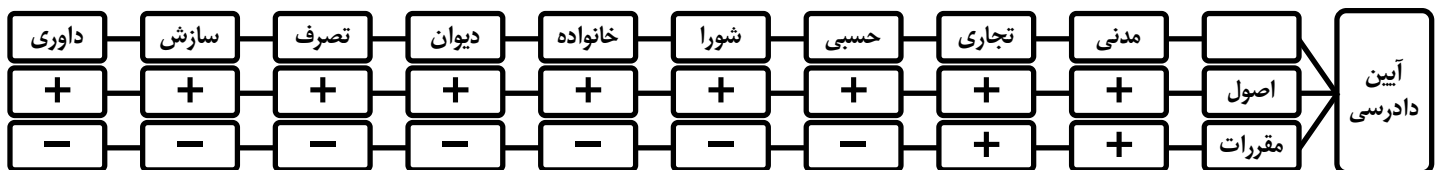


آ.د.م میگیره حقّ رو بخوای بهت میده به طور خاص بلاشک با نظم و ترتیب فراغ همیشه همین حالا حتماً

تحلیل مواد ۱ تا ۹ قانون آیین دادرسی مدنی

ماده ۱ ق.آ.د.م

- ✓ قانون امور حسبی یک قانون خاص است و **مقررات** خاص دارد. هم شکلی و هم ماهوی است. در قانون امور حسبی ابتدا ق.آ.د.م حاکم نیست در صورت سکوت قانون امور حسبی یا ارجاع آن به قانون آیین دادرسی مدنی، مطابق قانون اخیرالذکر عمل می‌شود. ماده ۲ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ گفته: «رسیدگی به امور حسبی تابع **مقررات** این باب می‌باشد مگر آنکه خلاف آن مقرر شده باشد».
- ✓ امور بازرگانی: در حال حاضر چون آیین دادرسی تجاری نداریم، ابتدائاً و مستقیماً آیین دادرسی مدنی حاکم است، بر خلاف امور حسبی.
- ✓ دادگاه انقلاب: دادگاه انقلاب این شبهه را ایجاد نکند که کیفری است، «موضوع» مهم است نه «دادگاه». هر جا موضوع «مدنی» باشد، باید از آیین دادرسی مدنی بهره ببریم، همچنین در صورتی که امر غیرکیفری در هیچ قانونی تعیین تکلیف نشده بود، آیین دادرسی مدنی استفاده می‌شود.
- ✓ در امور حقوقی (مدنی و تجاری) علاوه بر **اصول**، **مقررات** آیین دادرسی مدنی نیز حاکم است، ولو اینکه در مرجع غیرحقوقی باشد و در مراجع حقوقی خاص، صرفاً **اصول** آیین دادرسی مدنی حاکم است و نه **مقررات** آن. مگر اینکه به قانون آیین دادرسی مدنی ارجاع شده یا هیچ پیش‌بینی‌ای نشده باشد، مثل ماده ۲ قانون امور حسبی، ماده ۱۹ قانون شورای حل اختلاف، ماده ۱۲۴ قانون دیوان عدالت اداری، ماده ۸ قانون حمایت خانواده، موضوع دعوای تصرف ماده ۱۷۷ ق.آ.د.م، سازش ماده ۱۹۳ ق.آ.د.م، داوری ماده ۴۷۷ ق.آ.د.م.



ماده ۲ ق.آ.د.م

- ✓ رسیدگی به هر دعوای حقوقی مستلزم درخواست (تقاضای)
 ۱. ذی نفع
 ۲. ذی سمت
 ۳. دارای اهلیت
 می‌باشد، یعنی اصولاً دعوا به تقاضای متقاضی‌ای که اهلیت، سمت و نفع داشته باشد، به عمل می‌آید.
- ✓ اشخاص حقیقی اصیل دو شرط دارند، ولی اشخاص حقیقی غیراصیل به طور کلی باید سه شرط داشته باشند، زیرا در اشخاص حقیقی اصیل، سمت مُستغرق در نفع شده است. وقتی این سه تا شرط جمع شود: تازه «متقاضی» می‌شود.
- ✓ تقاضا:
 - کتبی: دادخواست (اصل): «ماده ۴۸ ق.آ.د.م»
 - شفاهی: درخواست (استثناء): هر جا قرار است که قرار صادر شود مانند: دستور موقت، تأمین دلیل، تأمین خواسته، تأمین اتباع، تأمین دعوای واهی.
- ✓ «درخواست» به مفهوم عام یعنی «تقاضا» و به مفهوم خاص آن «دادخواست» است.
- ✓ اصل بر تقاضا به شکل دادخواست است.

- ✓ درخواست شفاهی است و ضمانت اجرا ندارد، ولی دادخواست کتبی است و فرم چاپی مخصوص دارد و ضمانت اجرا نیز دارد.
- ✓ ضمانت اجرای دادخواست شامل درخواست نمی شود.
- ✓ اصل مذکور در ماده ۲ ق.آ.د.م تحت عنوان اصل درخواست و تقاضا در سؤالات تحلیلی مثل ارشد هیچ استثنایی ندارد و همه جا باید درخواست باشد، حتی در مواردی که دادگاه رأساً اقدام می کند.
- ✓ اما در سؤالات نص محور مثل وکالت هر جا در قانون از عبارت «خود به خود»، «رأساً» یا «به دستور دادگاه» استفاده شده باشد، استثنای ماده ۲ ق.آ.د.م بوده و نیاز به درخواست ندارد. مثل مواد: ۳۲۱ تا ۳۲۴ و ۱۱۸ ق.آ.د.م که در قرار تأمین خواسته و دستور موقت، دادگاه رأساً اقدام می کند. (در مواردی که ذکر شد نه به طور کلی)
- ✓ اساساً در قانون خوانی، به ۳ حالت باید دقت شود که بسیار «تست خیز» و «محل توجه» هستند!
۱. «قاعده» + «حتی»، «ولو اینکه»، «با وجود اینکه»: اگر بعد قاعده ای که گفت این سه تا رو به کار بُرد می خواد ادامه قاعده رو بگه در واقع می خواد تأکید بر اجرای قاعده کنه.
 ۲. «قاعده» + «مگر»، «اما»، «ولی»، «الا»، «به جز»: اگر بعد قاعده ای که گفت این پنج تا رو به کار بُرد می خواد استثنای قاعده رو بگه.
 ۳. «قاعده» + «در صورتی که»، «اگر»، «زمانی که»، «وقتی که»، «به شرط»: اگر بعد قاعده ای که گفت این چند تا رو به کار بُرد می خواد شرط اجرای قاعده رو بگه.
- مثال ۱: دادگاه صالح برای رسیدگی به اصل دعوا، صالح به رسیدگی در مورد تأمین خواسته است، ولو اینکه/حتی اگر موضوع خارج از حوزه اصل دادگاه باشد.
 - مثال ۲: کلیه دیون در حکم منقول است، ولو اینکه راجع به غیرمنقول باشد، مگر اینکه راجع به خسارات و اجرت المثل باشد + تعهد به تسلیم و تعهد به انتقال غیرمنقول.

ماده ۳ ق.آ.د.م

- ✓ اصل: تکلیف رسیدگی (ضمانت اجرا: ماده ۵۹۷ ق.م.ا مصوب ۱۳۷۵ و بند ۵ ماده ۱۶ ق.نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰)
- ✓ استثناء: امتناع از رسیدگی
- همیشه نقطه مقابل تکلیف، «اختیار» نیست؛ گاهی نقطه مقابل تکلیف، «امتناع» است.
- استثنائات اصل تکلیف رسیدگی:
- تبصره ماده ۳، در صورتی که قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بدانند، باید با صدور «قرار امتناع از رسیدگی» از رسیدگی امتناع کند. در این حالت، پرونده به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد.
 - مواد ۹۱ و ۹۲، در صورتی که قاضی با یکی از جهات مندرج در ماده ۹۱ ق.آ.د.م مواجه شود، باید با صدور «قرار امتناع از رسیدگی» از رسیدگی امتناع کند.
- ✓ برای امتناع از رسیدگی، نوع دعوا اعم از مالی یا غیرمالی و ... تفاوتی ندارد.
- ✓ دو شرط مجتهدبودن قاضی و خلاف شرع بودن قانون باید توأم باشد، پس:
- قاضی غیرمجتهد + قانون خلاف شرع: رسیدگی
 - قاضی مجتهد + پرونده خلاف شرع: رسیدگی
 - قاضی مجتهد + قانون خلاف شرع: امتناع از رسیدگی
- ✓ فتاوی و منابع در صورتی معتبر و ملاکند که قانون نباشد، اگر قانون باشد، منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر، رفرنس نمی شوند.
- قانون حاکم است، حتی اگر منابع فقهی خلاف آن باشد.

- قانون حاکم است، مگر اینکه قانون مجمل باشد یا اصلاً نباشد.
- در صورتی منابع فقهی حاکم اند که قانون مجمل باشد یا اصلاً نباشد.
- چنانچه قاضی مجتهد باشد، و قانون حاکم بر دعوا را خلاف شرع بداند، کدام مورد صحیح است؟
غلط: فقط در دعاوی غیرمالی می تواند از رسیدگی امتناع کند.
غلط: باید از رسیدگی امتناع کند، مگر دعاوی مطروحه راجع به اصل نکاح یا طلاق باشد.
صحیح: باید از رسیدگی امتناع کند، حتی اگر دعاوی مطروحه راجع به اصل نکاح یا طلاق باشد.
غلط: می تواند از رسیدگی امتناع کند و نوع دعوا اثری ندارد.

ماده ۴ ق.آ.د.م

به موجب ماده ۴ ق.آ.د.م اصل بر تعیین تکلیف هر دعوا به طور خاص است، که نباید با تکلیف به رسیدگی جداگانه خلط شود، چرا که دادرسی می تواند، به چند دعوا به طور توأمان رسیدگی کند و اصل، تکلیف بر رسیدگی جداگانه نیست، بلکه اصل بر این است که باید مستندات قانونی جداگانه توسط دادرسی برای هر دعوا تعیین شود.

تعیین تکلیف را به طور خاص می گویند، نه تعیین تکلیف به صورت جداگانه.

- ✓ نکته ماده ۴ ق.آ.د.م: «رای وحدت رویه» استثناء ماده ۴ هست که به موجب مواد ۴۷۱ و ۴۷۳ ق.آ.د.م وقتی صادر می شود که:
 - اختلاف در تفسیر قانون بین دو مرجع ناشی از استنباط متفاوت از قوانین باشد و موجب صدور آرای مختلف شود.
 - هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان یا معاون وی تشکیل می شود.
 - رسمیت جلسه حداقل با حضور سه چهارم قضات دیوان عالی کشور خواهد بود.
 - رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل کشور می توانند درخواست تشکیل جلسه هیأت عمومی را کنند و اطلاع آنها از آرای مغایر توسط هر ذی نفعی از جمله وکلای دادگستری می تواند باشد.
- ✓ هر ذی نفعی، طرفین دعوا نیز می باشند.
- ✓ رای وحدت رویه با رای ایجاد رویه خلط نشود.
- ۲ تا رای مغایر با حضور سه چهارم قضات دیوان عالی کشور سبب صدور رای وحدت رویه می شود. «ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری»
- ۵ تا رای مشابه با حضور دوسوم قضات هیأت عمومی دیوان عدالت اداری سبب صدور رای ایجاد رویه می شود. «مواد ۱۲ و ۹۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری»
- ✓ ما دو تا دیوان داریم: ۱- دیوان عالی کشور ۲- دیوان عدالت اداری
- ✓ دیوان عالی از دیوان عدالت بالاتر است.

ماده ۵ ق.آ.د.م

درست است که به موجب ماده ۵ ق.آ.د.م اصل بر قطعیت آراء و استثناء بر قابلیت شکایت آنها است؛ اما به نظر می رسد مقصود از اصل قطعیت مربوط به دادگاه های تجدیدنظر است و به نوعی، اصل بر عدم قطعیت آراء بدوی و استثناء بر قطعیت آنها است یا به عبارت دیگر، اصل بر قطعیت آراء تجدیدنظر و استثناء بر عدم قطعیت آنها است. اگه گیج شدید عیب نداره! این جوری یاد بگیرید: «آرای دادگاه ها قطعی است مگر به موجب قانون (قانون آ.د.م یا سایر قوانین)، قابل نقض یا قابل تجدیدنظر باشد.»

ماده ۶ ق.آ.د.م

اصل رعایت نظم عمومی (قوانین آمره مدونه) و اخلاق حسنه (قوانین آمره غیرمدونه) بدون هیچ استثنایی در هر دادرسی است که باید رعایت شود.

✓ منظور از نظم عمومی، قوانین آمره است. قوانین مخیره یا تکمیلی مخالفتی با نظم عمومی ندارند.

ماده ۷ ق.آ.د.م

اصل رعایت ترتیب و رسیدگی دو مرحله‌ای

- ✓ یعنی اصل بر رسیدگی اولیه و در مرحله پایین است و بعد رسیدگی در مرحله بالاتر (تجدیدنظر، فرجام) می‌باشد.
- ✓ استثناء: ثالث چه به صورت ورود ثالث، چه به صورت جلب ثالث و چه به صورت معترض ثالث می‌تواند ابتدا و مستقیماً در مرحله بالاتر داخل در رسیدگی شود.
- ✓ نظم و ترتیب در مراحل رسیدگی برای طرفین دعوا است، نه برای ثالث.
- ✓ با نظم و ترتیب برای خودی‌ها (طرفین دعوا)
- ✓ با نظم و بی‌ترتیب برای غریبه‌ها (ثالث)

ماده ۸ ق.آ.د.م

✓ اصل بر فراغ دادرسی است،

✓ استثنائات این اصل:

- در تمام شکایت‌های عدولی که عبارت است از: واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث همان قاضی دوباره رسیدگی می‌کند و می‌تواند از رأی سابقش عدول نماید.
- در موارد رفع ابهام و اجمال و سهو قلم، خود همان قاضی مجاز به رفع این موارد است.

ماده ۹ ق.آ.د.م

به موجب این ماده اصل بر فوریت قانون جدید و عطف بماسبق شدن آن است، مگر در خصوص حقوق مکتسبه (یعنی هر حق اعتراضی) و همین‌طور در خصوص صلاحیت‌های محلی.

که در این دو حالت استثنایی، قانون جدید اثر فوری نداشته و عطف بماسبق نمی‌شود و همان قانون سابق اجرا می‌شود، مگر اینکه همین ۲ حالت استثنایی خلاف شرع شناخته شده باشد که در این صورت باز هم همان قانون جدید حاکم است.

ماده ۱۰ ق.آ.د.م

اصل بر صلاحیت دادگاه‌ها است (عمومی و انقلاب یک عبارت مطلق است) اعم از اینکه حقوقی باشد یا کیفری و استثناء بر صلاحیت دادگاه‌های اختصاصی است. برای نمونه می‌توان به دعاوی قابل طرح در دیوان عدالت اداری، هیأت حل اختلاف مالیاتی، میسیون رسیدگی به اختلافات گمرکی، ماده ۱۰۰ قانون شهرداری‌ها، تأمین اجتماعی و هیأت‌های حل اختلاف موضوع قانون کار و هیأت یا مراجع حل اختلاف بین وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی (از جمله اختلافات موضوع ماده ۱۱ لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی مورد نیاز دولت برای طرح‌های عمرانی و نظامی مصوب ۱۳۵۸/۱۱/۱۷ شورای انقلاب اسلامی و یا تصویب‌نامه شماره ۲۱۲۷۶۷/ت ۳۷۵۵۰ ک مورخ ۱۳۸۶ مصوب وزیران عضو کمیسیون لوایح دولت تحت عنوان آیین‌نامه چگونگی رفع اختلاف بین دستگاه‌های اجرایی از طریق ساز و کارهای داخلی قوه مجریه) و همچنین قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴/۹/۱۶ که رسیدگی به پاره‌ای از دعاوی را در صلاحیت «شورای حل اختلاف» قرار داده است، اشاره کرد.

به بخشنامه سال ۹۸ رییس محترم قوه قضاییه ابلاغ کردند که منطبق با قواعد مربوط به صلاحیت نیست در این بخشنامه آمده: «... در کلیه اختلافات و دعاوی خانوادگی و دیگر دعاوی مدنی: الف - با ترغیب متقاضی رسیدگی به سازش و نظر موافق وی، پرونده ابتدا در شورای حل اختلاف مطرح می‌شود تا در صورت حصول سازش، وفق مقررات اقدام شود. ب - در صورت مراجعه به دادگاه‌ها، مقام ارجاع **قبل از ارجاع پرونده به شعبه و ثبت آن**، با لحاظ ماده ۱۰ قانون شوراهای حل اختلاف و با توجه به کیفیت دعوی یا اختلاف و امکان حل و فصل آن از طریق صلح و سازش، پرونده را به شورای حل اختلاف ارجاع می‌کند.» خیلی این بخشنامه برای آزمون‌های حقوقی مورد توجه قرار نمی‌گیرد چون اساساً صلاحیت مراجع به موجب قانون تعیین می‌شود و این بخشنامه هم مانع از ارجاع نهایی پرونده به مرجع صالح نیست هرچند که آن را با تأخیر مواجه می‌سازد.

اصل آمره بودن (دکترین)

استثناء: صلاحیت محلی

بر اساس دکترین آیین دادرسی مدنی و از آن جایی که یک آیین دادرسی مدنی یک قانون شکلی است، اصل بر آمره‌بودن مقررات آیین دادرسی مدنی است؛ یعنی اولاً خلاف آن قابل تراضی نیست و ثانیاً نیاز به ایراد ندارد. یعنی در صورت تشخیص، دادگاه رأساً به آن رسیدگی می‌کند.

تعریف آیین دادرسی مدنی:

حقوقی که قانونگذار در مقررات مختلف برای اشخاص پیش‌بینی نموده معمولاً مورد تضییع و انکار قرار نمی‌گیرد و بنابراین اختلافی به وجود نمی‌آید. اشخاص، روزانه بارها حقوق دیگران را محترم داشته و از تجاوز به آن خودداری می‌نمایند. مثلاً: مبلغ چک صادرشده، از بانک دریافت می‌شود، سرقتی صورت نمی‌گیرد و ... معمولاً حقوق اشخاص مورد احترام قرار گرفته و از انکار یا تجاوز به آن خودداری می‌شود. تضییع حق دیگران و یا انکار آن، اگر چه ممنوع است، اما جز در مواردی که تصریح شده باشد، ممنوعیت همراه با مجازات نبوده و بنابراین جرم شمرده نمی‌شود. در این صورت، مدعی حق، در صورتی که برای احقاق یا شناسایی حق خود مایل به اقدام قانونی باشد، باید در مراجع صالحه قضاوتی حقوقی، علیه فاعل اقامه دعوا نماید. در این صورت چون «اختلاف حقوقی» به معنای اعم «مدنی» است، خواهان در مقام اقامه دعوا و تعقیب آن، خواننده در مقام دفاع و مرجع صالح در مقام رسیدگی و صدور رأی اصول و قواعدی را باید رعایت نمایند که «آیین دادرسی مدنی» نامیده می‌شود؛ اما در مواردی قانونگذار تضییع و انکار حقوق دیگران را به قید مجازات ممنوع کرده و جرم شمرده است. برای مثال تجاوز به ملک دیگران، سرقت و صدور چک بلامحل نه تنها ممنوع است بلکه این ممنوعیت، ضمانت اجرای کیفری دارد بدین معنا که متجاوز، سارق یا صادرکننده چک افزون بر اینکه ملزم به جبران خسارت است مستحق مجازات نیز می‌باشد؛ بنابراین در اینجا اختلاف حقوقی به مفهوم اعم «کیفری» است و در نتیجه دارنده حق می‌تواند با طرح شکایت کیفری علیه متجاوز، سارق یا صادرکننده چک در مراجع صالحه اقدام نماید. اصول و قواعدی که طرفین شکایت و مرجع صالح در این خصوص باید رعایت نمایند «آیین دادرسی کیفری» خوانده می‌شود. مطابق ماده ۱ قانون آیین دادرسی کیفری: «آیین دادرسی کیفری مجموعه مقررات و قواعدی است که برای کشف جرم، تعقیب متهم، تحقیقات مقدماتی، میانجیگری، صلح میان طرفین، نحوه رسیدگی، صدور رأی، طرق اعتراض به آراء، اجرای آراء، تعیین وظایف و اختیارات مقامات قضایی و ضابطان دادگستری و رعایت حقوق متهم، بزه‌دیده و جامعه وضع می‌شود.» البته باید دو نکته را در نظر داشت: ۱- سایر ترتیبات و قواعد ابلاغ احضاریه و دیگر اوراق قضایی بر اساس قانون آیین دادرسی مدنی صورت می‌گیرد؛ ۲- متضرر از جرم برای جبران ضرر و زیان ناشی از جرم باید مقررات آیین دادرسی مدنی را نیز رعایت کند.

در مواردی تضییع یا انکار حقوق دیگران توسط دولت یا تشکیلات عمومی غیردولتی (مثلاً شهرداری‌ها) از جمله به ادعای واهی حقی که قانونگذار از این حیث، به آنها داده، صورت می‌گیرد: در این حالت چون اختلاف حقوقی به مفهوم اعم «اداری» شمرده می‌شود مدعی حق در مقام طرح شکایت و طرف مقابل در مقام پاسخ به آن و مرجع صالح در مقام صدور رأی، اصول و قواعدی را باید رعایت نماید که «آیین دادرسی اداری» خوانده می‌شود. آیین دادرسی اداری در «قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری» آمده است اما با این حال، ماده ۱۲۲ آن قانون اشعار داشته: «مقررات مربوط به ردّ دادرس و نحوه ابلاغ اوراق، آراء و تصمیمات دیوان و وکالت و سایر موارد سکوت در این قانون به ترتیبی است که در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) و قانون اجرای احکام مدنی مقرر شده است.»

پس جمع‌بندی:

تعریف آیین دادرسی مدنی: «آیین دادرسی» مجموعه تشریفات است که از طریق آنها **مشکل حقوقی** (به مفهوم اعم) برای رسیدن به راه حلی حقوقی (به مفهوم اعم)، به مرجعی قضاوتی تسلیم می‌گردد.

• اصول و قواعدی را باید رعایت کنند که «آیین دادرسی مدنی» نامیده می شود	اگر مشکل حقوقی (به مفهوم اعم)، مدنی باشد، خواهان، خوانده و مرجع صالح باید:
• اصول و قواعدی را باید رعایت کنند که «آیین دادرسی کیفری» نامیده می شود	اگر مشکل حقوقی (به مفهوم اعم)، کیفری باشد، طرفین شکایت و مرجع صالح باید:
• اصول و قواعدی را باید رعایت کنند که «آیین دادرسی اداری» نامیده می شود	اگر مشکل حقوقی (به مفهوم اعم)، اداری تلقی شود، مدعی حق در مقام طرح «شکایت» و طرف مقابل و مرجع صالح باید:

ماده یک قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی: «آیین دادرسی مدنی، مجموعه اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و کلیه دعاوی مدنی و بازرگانی در دادگاههای عمومی، انقلاب، تجدیدنظر، دیوان عالی کشور و سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت آن می باشند به کار می رود.» با توجه به این تعریف، موضوع مطالعه در این قانون، اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و دعاوی مدنی و بازرگانی به کار می رود. در حقیقت اصول و مقرراتی که برای کشف و تحقیق جرائم و تعقیب مجرمان و نحوه رسیدگی و صدور رأی و تجدیدنظر و اجرای احکام کیفری و تعیین وظایف و اختیارات مقامات قضایی در امور کیفری وضع شده است. موضوع قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۹۲) است و البته همانطور که گفتیم مطالبه ضرر و زیان و رسیدگی به آن مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است. طبق ماده ۱۵ قانون یادشده، «پس از آنکه متهم تحت تعقیب قرار گرفت، زیان دیده از جرم می تواند تصویر یا رونوشت مُصدّق تمام ادله و مدارک خود را جهت پیوست به پرونده به مرجع تعقیب تسلیم کند و تا قبل از اعلام ختم دادرسی، دادخواست ضرر و زیان خود را تسلیم دادگاه کند. مطالبه ضرر و زیان و رسیدگی به آن، مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است.» از جمله تشریفات آغازین دعوا در آیین دادرسی مدنی، تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی است؛ البته در چند جرم خاص، برای کمک به جبران خسارت بزه دیده، قانونگذار دادگاه کیفری را مکلف نموده که خود حکم به جبران خسارت وی صادر نماید، بدون اینکه در این موارد نیازی به تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی از طرف او باشد، مانند جرائم کلاهبرداری، سرقت و اختلاس که رد مال در آنها پیش بینی شده؛ جرائم حرق (سوزاندن) و تخریب که تأدیه خسارات وارده مقرر گردیده؛ و جرائم تصرف عدوانی، مزاحمت و ممانعت از حق که در آنها حسب مورد رفع تصرف یا رفع مزاحمت یا ممانعت از حق یا اعاده وضع به حالت سابق پیش بینی شده است. در جرائم خیانت در امانت و صدور چک بلامحل، تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی مانند سایر جرائم الزامی است.

قلمرو آیین دادرسی مدنی از حیث موضوع: آیین دادرسی مدنی در رسیدگی دادگاهها به موضوعات ذیل جاری است: (ماده ۱ ق.آ.د.م)

۱. **امور حسبی:** امور حسبی، همان امور غیرترافعی است؛ یعنی، اموری که محاکم به آنها رسیدگی می کنند؛ درحالی که ممکن است اختلافی بین افراد وجود نداشته باشد؛ مانند نصب امین برای غایب مفقودالاثر، مهر و موم ترکه.
۲. **دعاوی مدنی:** دعاوی ناشی از اختلافات حاصل از روابط خصوصی اشخاص با یکدیگر، مانند دعاوی قراردادی یا دعاوی خانوادگی یا دعاوی راجع به مطالبه وجه.
۳. **دعاوی بازرگانی (دعاوی تجاری):** منظور دعاوی ناشی از اعمال تجاری، یعنی دعاوی ناشی از اعمال مذکور در مواد ۲ و ۳ ق.ت. است. البته دعاوی بازرگانی نیز زیرمجموعه دعاوی مدنی است.
۴. **ضرر و زیان ناشی از جرم:** پس از آنکه متهم تحت تعقیب قرار گرفت، متضرر از جرم می تواند ادله و تصویر مدارک استنادی خود را به مرجع تعقیب (دادسرا یا دادگاه جزایی) ارائه کند و تا قبل از اعلام ختم دادرسی، ضرر و زیان ناشی از جرم را به وسیله تقدیم دادخواست مطالبه کند. گرچه رسیدگی به ضرر و زیان ناشی از جرم، از همان دادگاه جزایی که به اصل جرم رسیدگی می کند، خواسته می شود؛ اما رسیدگی دادگاه جزایی به دادخواست ضرر و زیان ناشی از جرم، تابع قانون آیین دادرسی مدنی است (ماده ۱۵ ق.آ.د.ک).

میزان تبعیت امور حسبی از آیین دادرسی مدنی: در خصوص رسیدگی به امور حسبی توجه داشته باشید که:

۱. رسیدگی به این امور، تابع قانون خاصی به نام قانون امور حسبی (مصوب ۱۳۱۹/۴/۲) است. با توجه به اینکه این قانون، قانونی خاص

است، رسیدگی به امور حسبی، در وهله اول تابع این قانون است، نه تابع قانون آیین دادرسی مدنی.

۲. رسیدگی به امور حسبی، در دو حالت، طبق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی به عمل می آید که عبارت است از:

✓ در مواردی که قانون امور حسبی، ما را به قانون آیین دادرسی مدنی ارجاع داده است.

✓ در مواردی که قانون امور حسبی ساکت است.

قلمرو آیین دادرسی مدنی از حیث مراجع رسیدگی کننده: مراجعی که مکلف به رعایت قواعد آیین دادرسی مدنی هستند:

۱. دادگاههای عمومی

۲. دادگاههای انقلاب: البته دادگاه انقلاب فقط در یک مورد دارای صلاحیت رسیدگی به امور مدنی است و آن یک مورد رسیدگی به

دعای راجع به اصل ۴۹ قانون اساسی است. البته در هر دادگاه انقلاب، یک یا چند شعبه به دعای راجع به اصل ۴۹ ق.ا اختصاص

می یابند (ماده ۳ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی). دادگاههای انقلاب اسلامی به جرایمی که در اصل چهل و نهم

قانون اساسی و قانون حدود صلاحیت دادرها و دادگاههای انقلاب مصوب یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ مجلس شورای اسلامی

معین شده رسیدگی می نمایند و صلاحیت آنها نسبت به صلاحیت دادگاههای عمومی دادگستری اعم از حقوقی و کیفری از نوع

صلاحیت ذاتی است. احکام صادره از دادگاههای انقلاب در بعضی موارد علاوه بر جنبه کیفری و مجازات مرتکب **واجد جنبه**

حقوقی هم می باشد و **اموال** نامشروع او را نیز شامل می شود. در چنین موردی هر نوع ادعای حقی که از طرف اشخاص حقیقی یا

حقوقی نسبت به این اموال عنوان شود ولو به ادعای خارج بودن آن مال از دارایی نامشروع محکوم علیه باشد رسیدگی آن بر حسب

شکایت شاکی و طبق ماده ۸ و تبصره ماده ۵ قانون نحوه اجرای اصل چهل و نهم قانون اساسی مصوب ۱۷ مردادماه ۱۳۶۳ با **دادگاه**

[انقلاب] صادرکننده حکم می باشد و دادگاه انقلاب پس از رسیدگی اگر صحت ادعا را تشخیص دهد بر طبق ذیل اصل چهل و نهم

قانون اساسی مال را به صاحبش رد می کند، و الا به بیت المال می دهد. رأی وحدت رویه شماره ۵۸۱ - سال ۱۳۷۱ رسیدگی به ادعای

اشخاص حقیقی یا حقوقی را نسبت به اموالی که دادگاههای انقلاب نامشروع شناخته و مصادره نموده اند در صلاحیت همین دادگاهها

دانسته است.

۳. دادگاههای تجدیدنظر

۴. دیوان عالی کشور

۵. سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت قانون آیین دادرسی مدنی اند. البته سایر مراجع مکلف به رعایت قواعد آیین دادرسی

مدنی نیستند؛ مگر آنکه در **قانون خاص**، چنین تکلیفی برایشان مقرر شده باشد؛ مانند:

✓ ماده ۱۸ قانون شورای حل اختلاف و تبصره آن، رسیدگی قاضی شورای حل اختلاف را از حیث اصول و قواعد (مواردی چون

صلاحیت، حق دفاع، حضور در دادرسی، رسیدگی به دلایل و مانند آنها) تابع ق.آ.د.م دانسته است.

✓ ماده ۸ قانون حمایت خانواده (مصوب ۱۳۹۱) رسیدگی دادگاه خانواده را به موجب تقدیم درخواست می داند. البته رسیدگی دادگاه

خانواده را مشمول سایر تشریفات ق.آ.د.م ندانسته است.

✓ شیوه رسیدگی در دیوان عدالت اداری، تابع قانون خاصی، به نام قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری (مصوب ۱۳۹۲)

است؛ اما در موارد رد دادرسی، شیوه ابلاغ، وکالت و در سایر موارد سکوت قانون مزبور، تابع قانون آیین دادرسی مدنی است.

✓ ابلاغ آرای هیأت های رسیدگی به تخلفات اداری، طبق قواعد ابلاغ در آیین دادرسی مدنی به عمل می آید. (تبصره ۲ ماده ۴ قانون

رسیدگی به تخلفات اداری مصوب ۱۳۷۲)

در نتیجه، آیین دادرسی مدنی نه تنها در **دعای حقوقی**، موضوع پرونده های حقوقی بلکه در طرح، دفاع و رسیدگی به جنبه حقوقی امور

کیفری نیز علی الاصول، باید رعایت شود. البته در مواردی قانونگذار بر قاعده مزبور استثنائاتی وارد نموده است در حقیقت علاوه بر

محکومیت به پرداخت دیه در حق مجنی علیه که به هر حال جنبه مدنی نیز دارد در جرایمی مانند سرقت^۱، تصرف عدوانی^۲ و ...، چون به

موجب این نصوص دادگاه **ضمن صدور حکم** باید در هر حالت نسبت به حق متضرر از جرم نیز رسیدگی و حکم صادر نماید متضرر از جرم

^۱ ماده ۶۶۷ قانون تعزیرات (مصوب ۱۳۷۵): در کلیه موارد سرقت و ربودن اموال مذکور در این فصل دادگاه علاوه بر مجازات تعیین شده سارق یا رباینده را به رد عین و در صورت فقدان عین به رد مثل یا قیمت مال مسروقه یا ربوده شده و جبران خسارت وارده محکوم خواهد نمود.

^۲ ماده ۶۹۲ قانون تعزیرات (مصوب ۱۳۷۵): هر گاه کسی ملک دیگری را به قهر و غلبه تصرف کند علاوه بر رفع تجاوز به حبس از سه ماه تا یک سال محکوم خواهد شد.

برای احقاق حق خصوصی خویش تکلیفی به تقدیم دادخواست در پرونده کیفری نداشته و بنابراین دعوای حقوقی به معنای اخص و در نتیجه رعایت آیین دادرسی مدنی در این قبیل موارد مطرح نمی‌شود.

اگرچه آیین دادرسی اداری در مقررات ایران تعریف نشده اما می‌توان گفت که آیین دادرسی اداری مجموعه اصول و قواعدی است که «شاک» (به تعبیر قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری) در مقام «طرح شکایت» در مراجع اداری و «طرف شکایت» در مقام پاسخ به شکایت و مرجع اداری در مقام رسیدگی، صدور رأی و اجرای آن باید رعایت نماید.

رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی در رسیدگی به آن دسته از امور مدنی باید لازم باشد که رسیدگی به آنها متوقف بر وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامه دعوا بوده و امور «ترافعی» خوانده می‌شود؛ بنابراین رسیدگی به امور «حسبی» اصولاً نمی‌بایست مشمول این مقررات شود؛ اما در ایران، پس از لازم الاجرا شدن ق.آ.د.م و با توجه به ماده ۲ قانون امور حسبی، رسیدگی به امور حسبی نیز تابع تشریفات مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی است بدین معنا که در هر مورد که در قانون امور حسبی به قانون آیین دادرسی مدنی ارجاع شده، مقررات قانون آ.د.م لازم‌الرعايه است در سایر موارد ترتیبات خاص مقرر در قانون امور حسبی به عنوان قانون خاص الزامی است.

در حال حاضر نیز رسیدگی به دعوای بازرگانی جز در مواردی که ترتیب خاص تعیین شده باشد به صراحت قانون آیین دادرسی مدنی برابر این قانون به عمل می‌آید.

پرسش این است که آیا می‌توان قانون آیین دادرسی مدنی را به عنوان «حقوق عام» آیین دادرسی در امور غیرکیفری به شمار آورده و بنابراین در رسیدگی به تمام امور حقوقی، به مفهوم اعم و در تمام مراجع قضائیتی، چنانچه ترتیبی خاص پیش‌بینی نشده باشد، آن را لازم‌الرعايه دانست؟ در ایران و مخصوصاً با توجه به نص ماده ۱ ق.آ.د.م که رعایت این قانون در سایر مراجع را موقوف به تصریح قانونی نموده پاسخ به پرسش مزبور می‌تواند منفی به نظر برسد در عین حال چنانچه برای رسیدگی به امر غیرکیفری در مرجعی قضایی، ترتیب خاصی، جزئاً یا کلاً پیش‌بینی نشده باشد، اقدام بر اساس قانون آیین دادرسی مدنی بر اقدامی که مستند قانونی نداشته یا مستند به قانون دیگری است پذیرفتنی‌تر است.

- با توجه به تعریف مندرج در «ماده ۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب کتاب اول - در امور مدنی» موضوع مطالعه در این کتاب، اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و دعوای مدنی و بازرگانی به کار می‌رود.
- متضرر از جرم، علی‌الاصول، می‌تواند برای جبران ضرر و زیان ناشی از جرم و احقاق حق خصوصی خود، دعوای مدنی را در دادگاهی که به جنبه کیفری امر رسیدگی می‌نماید اقامه نماید. «مطالبه ضرر و زیان مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی می‌باشد».
- در مواردی قانونگذار بر قاعده مزبور استثنائاتی وارد نموده است. علاوه بر محکومیت به پرداخت دیه در حق مجنی‌علیه، که به هر حال جنبه مدنی نیز دارد، در جرائمی مانند سرقت (ماده ۶۶۷ قانون تعزیرات)، تصرف عدوانی (ماده ۶۹۲ قانون تعزیرات) و ... چون به موجب این نصوص، دادگاه، ضمن صدور حکم باید در هر حال نسبت به حق متضرر از جرم نیز رسیدگی و حکم صادر نماید؛ متضرر از جرم، برای احقاق حق خصوصی خویش تکلیفی به تقدیم دادخواست در پرونده کیفری ندارد.
- با توجه به ماده ۱ ق.آ.د.م تشریفات آیین دادرسی مدنی در هر مورد که در قانون امور حسبی به قانون آ.د.م ارجاع شده، مقررات این قانون لازم‌الرعايه است و در سایر موارد ترتیبات خاص مقرر در قانون امور حسبی به عنوان قانون خاص الزامی است.
- آیین دادرسی در دیوان عدالت اداری نیز اکنون در ق.ت.آ.د.ع.ا. پیش‌بینی شده است که موارد سکوت بسیار زیادی دارد اما به صراحت ماده ۱۲۲ قانون یادشده «... موارد سکوت در این قانون به ترتیبی است که در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) و قانون اجرای احکام مدنی مقرر شده است».

فایده آیین دادرسی مدنی (= تضمین احقاق حقوق تعیین‌کننده): پیش‌بینی آن دسته از قواعد و مقررات حقوقی که حقوق و تعهدات اشخاص و حدود آن را تعیین می‌نماید (حقوق تعیین‌کننده) به تنهایی نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای عدالت و انصاف باشد و تدوین مقررات دادرسی به مفهوم اعم کلمه (حقوق تضمین‌کننده) می‌تواند متمم آن شمرده شود. در حقیقت آیین دادرسی ضمانت اجرای حقوقی را که اشخاص دارند و در مقررات «تعیین‌کننده» پیش‌بینی شده است، برعهده دارد؛ در نتیجه، هدف آیین دادرسی تضمین احقاق حقوق مزبور

است.

اگرچه کمال مطلوب، جامعه‌ای است در آن حقوق اشخاص، به اختیار، محترم شمرده شده و بتوان مراجع قضاوتی و بنابراین اجرای آیین دادرسی را به حداقل کاهش داد؛ اما در عین حال باید راه‌هایی پیش‌بینی شود که مقررات به اشخاصی که به آن تن در نمی‌دهد به نیروی قانون تحمیل شود تا دسترسی به مراجع صالح برای آنانی که قربانی نقض مقررات می‌شوند، برای احقاق حقوقشان امکان‌پذیر گردد.

در حقیقت پیش‌بینی احکام و آثار مالکیت بر اعیان منقول و غیرمنقول (حقوق مالک و ...)؛ عقود بیع (حق خریدار در تحویل گرفتن مبیع و ...) و اجاره (حق مالک در تخلیه و ...) و رهن و حواله و شرکت و سایر حقوق و تعهدات اشخاص، در صورتی می‌تواند مؤثر باشد که وسایل اجرایی این حقوق و تکالیف هر جا مورد احترام قرار نگرفت پیش‌بینی شده باشد؛ در غیر این صورت، صاحبان نفوذ و قدرت ممکن است از ادای حق و انجام تکالیف در برابر ضعیفان خودداری کرده و آنها را از رسیدن به حقوق خویش محروم نماید و در نتیجه، تدوین مقررات تعیین‌کننده حقوق در آن موارد بی‌اثر گردد.

آیین دادرسی مدنی با پیش‌بینی محاکم و حق مراجعه مدعیان حق به آنها، صلاحیت و اقتداری کم و بیش استثنایی در رسیدگی و صدور حکم و اجرای آن به محاکم داده است تا بتوانند قانونی یا غیرقانونی بودن در هر موقعیتی را بررسی نموده و عملی نمودن و اجرای حقوق را (هر جا مورد مناقشه قرار گرفت) فراهم کنند؛ بنابراین آیین دادرسی، استحکام‌بخش حقوق و همچنین راهی است که الزاماً برای اجرای حق، در موردی که حق، مورد مناقشه قرار می‌گیرد، باید برگزیده شود و در نتیجه، «حقوق تضمین‌کننده» به شمار می‌رود.

گفته شد در مواردی که تجاوز یا انکار به قید مجازات ممنوع شده باشد می‌توان با طرح شکایت کیفری درخواست رسیدگی و احقاق حق نمود؛ اما در این صورت نیز جز در موارد استثنایی، باید برای احقاق حق، اقامه دعوا گردیده و آیین دادرسی مدنی رعایت شود. افزون بر آن حتی در صورت وقوع جرم (برای نمونه جرم صدور چک بلامحل) متضرر از جرم می‌تواند از شکایت کیفری چشم‌پوشی کرده و برای مطالبه وجه چک، دعوای حقوقی اقامه نماید. در هر حال «حقوق تضمین‌کننده» به گونه‌ای باید تدوین شود که با اطمینان، تأثیر و سرعتی بیشتر، «حقوق تعیین‌کننده» را تضمین نماید تا اشخاص به اداء و شناسایی حقوق دیگران ترغیب شوند. امروزه به روشنی احراز گردیده که در حقوق، همه چیز، آیین دادرسی است.

محتوای آیین دادرسی: اصول و مقرراتی که در ایران آیین دادرسی مدنی به مفهوم اعمّ و اژه، خوانده می‌شود از یک سو شامل آنهایی است که تشکیل مراجع مختلف قضاوتی اعمّ از قضایی (حقوقی و کیفری) و اداری را پیش‌بینی کرده و سازمان و ترکیب آن را مشخص می‌سازد. بررسی این دسته از اصول و مقررات مستلزم بررسی «قوانین مربوط به سازمان قضاوتی ایران» می‌باشد. دسته‌های مختلف مراجع قضاوتی، سازمان و تشکیلات آنها، سلسله مراتب و ارتباط آنها با یکدیگر، مقررات استخدامی و انتظامی قضات و همچنین بررسی اشخاص وابسته به دادگستری، موضوع مقرراتی است که مقررات «سازمان قضاوتی» نامیده می‌شود.

قوانین آیین دادرسی مدنی، از سوی دیگر، شامل آنهایی است که صلاحیت مراجع قضاوتی را پیش‌بینی می‌نماید. این دسته از اصول و مقررات، «قوانین مربوط به صلاحیت» خوانده می‌شود. این مقررات خود به دو دسته تقسیم می‌شود: مقررات صلاحیت ذاتی که مراجع قضاوتی را با توجه به صنف، نوع و درجه آنها مشخص می‌نماید و مقررات صلاحیت نسبی (محلی) که در مواردی مطرح می‌شود که با توجه به مقررات مربوط به صلاحیت ذاتی، مرجع صالح از حیث صنف، نوع و درجه مشخص گردیده و می‌بایست از بین مراجعی که از یک صنف، نوع و درجه در کشور وجود دارند، یکی را انتخاب نمود.

بالاخره دسته سوم از قوانین آیین دادرسی مدنی شامل اصول، قواعد و مقرراتی است که شیوه تنظیم دادخواست، ابلاغ آن، ارائه دلایل، رسیدگی به دعوا، صدور حکم، طرق شکایت از آرای دادگاه‌ها و اجرای آنها را پیش‌بینی نموده‌اند که به آنها «قوانین آیین دادرسی مدنی به معنای اخص» گفته می‌شود.

محتوای آ.د.م: ۱- قواعد مربوط به مراجع قضاوتی؛ ۲- قواعد مربوط به صلاحیت؛ ۳- قواعد مربوط به آ.د.م به معنای اخص.

- **فایده آیین دادرسی مدنی:** آیین دادرسی مدنی، ضمانت اجرای حقوقی را بر عهده دارد که در مقررات تعیین‌کننده برای اشخاص پیش‌بینی شده است؛ در نتیجه هدف آیین دادرسی مدنی، تضمین احقاق حقوق مزبور است.
- **آیین دادرسی و سایر طرق اجرای حق:** در صورت تضییع یا انکار حق، نباید پنداشت که آیین دادرسی تنها وسیله در این جهت است. در حقیقت، در حقوق ما کماکان حباب‌هایی از دادگستری خصوصی ملاحظه می‌شود. علاوه بر این راه‌های دیگری برای احقاق حق، غیر از مراجعه به قاضی، وجود دارد که از آن جمله می‌توان تنظیم سند لازم‌الاجرا، داوری و سازش را ذکر نمود.
- **محتوای آیین دادرسی مدنی:** اصول و مقرراتی که در ایران آیین دادرسی مدنی به مفهوم اعم کلمه، خوانده می‌شود:
 - (۱) **قوانین مربوط به سازمان‌های قضاوتی:** دسته‌های مختلف مراجع قضاوتی، سازمان و تشکیلات آنها، سلسله مراتب آنها، سلسله مراتب و ارتباط آنها با یکدیگر، مقررات استخدامی و انتظامی قضات و همچنین بررسی اشخاص وابسته به دادگستری موضوع مقرراتی است که مقررات «سازمان‌های قضاوتی» نامیده می‌شود.
 - (۲) **قوانین مربوط به صلاحیت:** این مقررات خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: مقررات صلاحیت ذاتی، مراجع قضاوتی را با توجه به صنف، نوع و درجه آنها مشخص می‌نمایند و مقررات صلاحیت نسبی در مواردی مطرح می‌شود که با توجه به مقررات مربوط به صلاحیت ذاتی، مرجع صالح از حیث صنف، نوع و درجه مشخص گردیده و باید از بین مراجعی که از یک صنف، نوع و درجه در کشور وجود دارند یکی را انتخاب نمود.
 - (۳) **قوانین آیین دادرسی به معنای اخص:** شامل اصول و قواعد و مقرراتی است که شیوه تنظیم دادخواست، ابلاغ آن، ارائه دلایل، رسیدگی به دعوا، صدور حکم، طرق شکایت از آرای دادگاه‌ها و اجرای آنها را پیش‌بینی نموده است.

ویژگی‌های قوانین آ.د.م: آ.د.م با دو ویژگی **آمره و تشریفاتی** بودن مشخص می‌شود. این دو ویژگی اگرچه از هم متمایز هستند اما در پیوند با یکدیگر می‌باشند. در حقیقت تشریفاتی بودن این مقررات برای حمایت اصحاب دعوا در برابر خودکامگی قاضی و به عنوان تضمین آزادی دفاع اصحاب دعوا است و بدین مفهوم که از یک سو، امری یا تخیری بودن آن‌ها باید مورد بررسی قرار گیرد. از سوی دیگر، اگرچه موضوع اجرای این مقررات در مکان، یعنی شمول آنها به تمامی اشخاصی که در محاکم ایران در دعوا دخالت دارند با لحاظ استثنائات، روشن به نظر می‌رسد اما کیفیت اجرای این مقررات در زمان بهتر است مورد مطالعه قرار گیرد.

سؤال: آیا قوانین آیین دادرسی مدنی از قوانین آمره محسوب می‌شوند و یا مخیر شمرده می‌شوند؟ شاید ابتدائاً به نظر برسد که آیین دادرسی مدنی دارای ویژگی آمره باشد اما ویژگی امری آیین دادرسی مدنی که به واسطه دخالت نظم عمومی تفسیر می‌شود، در عین حال، تمام مقررات آیین دادرسی مدنی را دربر نمی‌گیرد؛ پس بهتر است ویژگی امری یا تخیری بودن، در سه دسته از مقررات آیین دادرسی مدنی به تفکیک بررسی شود:

مقررات مربوط به سازمان‌های قضاوتی: آن دسته از مقررات آیین دادرسی که مربوط به سازمان‌های قضاوتی می‌باشد از قوانین آمره شمرده می‌شود.

مقررات مربوط به صلاحیت: آن دسته از مقررات آیین دادرسی مدنی که مربوط به صلاحیت ذاتی مراجع می‌باشد از قوانین آمره شمرده می‌شوند؛ اما مقررات ناظر به صلاحیت نسبی دادگاه‌ها، علی‌الاصول، در شمار قوانین مخیره‌اند (اصحاب دعوا در توافق بر خلاف آن باید مخیر باشند).

مقررات آیین دادرسی مدنی به معنای اخص: این مقررات اصولاً از قوانین آمره شمرده می‌شوند و بنابراین توافق خلاف آنها مؤثر نمی‌باشد. برای مثال مهلت تجدیدنظر نسبت به حکم دادگاه عمومی در حال حاضر برای اشخاص مقیم ایران ۲۰ روز است؛ بنابراین هر چند، شخصی که حکم دادگاه علیه او صادر شده می‌تواند نسبت به حکم صادره درخواست تجدیدنظر ننماید، اما در صورتی که به این امر تمایل داشته باشد، مکلف است ظرف مهلت مقرر درخواست خود را تقدیم دارد؛ بنابراین چنانچه دادخواست تجدیدنظر خارج از مهلت قانونی تقدیم گردید ولو طرف مقابل اعتراض نموده و یا حتی راضی باشد مرجع صالح به همان علت قرار رد دادخواست را صادر و اعلام می‌نماید.

سؤال: آیا قوانین آیین دادرسی مدنی عطف به ماسبق می‌گردند یا اثر آنها مانند سایر قوانین، اصولاً نسبت به آتیه است؟ اثر قانون به استناد

ماده ۴ قانون مدنی نسبت به آتیه است و نسبت به ماقبل خود اثر ندارد مگر اینکه در قانون، مقررات خاصی نسبت به این موضوع پیش‌بینی شده باشد این اصل، استثنائات دیگری نیز داد که در دروس حقوق مدنی^۳ بررسی گردیده است. مقررات آیین دادرسی ممکن است به عنوان مستثنیات ماده ۴ قانون مدنی به شمار رود. مقررات دادرسی که عمدتاً شکلی می‌باشند شاید، به نظر برسد که بر خلاف مقررات ماهوی (قانون مدنی، قانون تجارت و ...)، باید عطف به ماسبق شوند، در عین حال، بر این اصل استثنایی عنوان می‌گردد و آن، برخورد با حقوق مکتسبه اشخاص است. در عین حال، اجرای این دستورالعمل عام باید با ظرافت انجام گیرد و بهتر است اعمال آن در سه دسته مقررات آیین دادرسی مدنی، به تفکیک مورد بررسی قرار گیرد.

مقررات مربوط به سازمان‌های قضاوتی: قوانین سازمان‌های قضاوتی عطف به سبق می‌گردند یا بنابر دیدگاه دیگری به علت اثر فوری قوانین، شامل دعاوی مطروحه نیز می‌گردند (مانند اینکه در جریان رسیدگی به دعاوی، قانونی لازم‌الاجرا شود که به تعداد قضاوت دادگاهی را از ۲ به ۳ نفر یا ۱ نفر تغییر دهد).

مقررات مربوط به صلاحیت: قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی عطف به ماسبق می‌شوند یا بر حسب نظر فوق به علت اثر فوری قوانین شامل دعاوی مطروحه نیز می‌گردند (مانند اینکه دعاوی در صلاحیت دادگاه انقلاب و در این دادگاه مطرح باشد و به موجب قانونی که در جریان رسیدگی تصویب می‌شود، در صلاحیت دادگاه عمومی قرار گیرد) اما قوانین مربوط به صلاحیت نسبی اصولاً عطف به ماسبق نمی‌گردد مگر اینکه در خود این قوانین یا قانون دیگری، ترتیب غیر از این مقرر شود.

مقررات آیین دادرسی مدنی به معنای اخص: قوانین آیین دادرسی به معنای اخص اصولاً اثر فوری داشته و عطف به ماسبق می‌گردند مگر در مواردی که عطف به ماسبق نمودن آنها، به حقوق مکتسبه افراد خلل وارد آورد. برای مثال، چنانچه به موجب قانون جدید، قابلیت شکایت از حکمی زایل شود این قانون عطف به ماسبق نگردیده و بنابراین شامل احکامی که در زمان لازم‌الاجرا شدن قانون قدیم صادر شده نمی‌گردد. در حقیقت، با صدور حکم، حق شکایت از حکم را محکوم علیه به دست آورده و قانون لاحق (بعدی) نمی‌تواند به کیفیتی اجرا شود که موجب سلب این حق گردد. روشن است که اجرای این قاعده نیز در صورتی مجاز می‌باشد که قانونگذار خلاف آن را پیش‌بینی نکرده باشد.

اما پرسش این است که چنانچه در زمان مطرح بودن امر در دیوان عالی کشور، یکی از مقررات آیین دادرسی مدنی به معنای اخص، لازم‌الاجرا گردد که در زمان صدور رأی فرجام‌خواسته لازم‌الاجرا نبوده، این مرجع در اجرای آن چه تکلیفی دارد؟ در پاسخ باید گفت که چون دیوان عالی کشور اختلاف را مورد قضاوت قرار نمی‌دهد بلکه رأی فرجام‌خواسته را با توجه به مقررات لازم‌الاجرای زمان صدور آن، مورد قضاوت قرار می‌دهد، بنابراین مقررات لاحق (بعدی)، در دیوان عالی کشور مورد عنایت قرار نمی‌گیرد؛ اما چنانچه رأی نقض شود، دادگاه مرجوع‌الیه مکلف به اجرای مقررات جدید، با شرایط مطالعه‌شده، خواهد بود.

^۳ جهت دریافت جزوه کامل حقوق مدنی به وبسایت www.mollakarimi.ir مراجعه فرمایید. ضمناً جهت دریافت جزوات کامل حقوق تجارت، آیین دادرسی کیفری، اصول فقه و حقوق جزا به کانال تلگرام @OmidMollakarimi مراجعه کنید.

- مقررات مربوط به سازمان قضاوتی: قوانین سازمان قضاوتی عطف به ماسبق می‌گردند یا بنا به قول دیگری، به علت اثر فوری قوانین، شامل دعاوی مطروحه می‌گردند.
- مقررات مربوط به صلاحیت: قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی عطف به ماسبق می‌شوند یا بر حسب نظر فوق، به علت اثر فوری قوانین، شامل دعاوی مطروحه می‌گردند. اما قوانین مربوط به صلاحیت نسبی، اصولاً عطف به ماسبق نمی‌گردند، مگر اینکه در خود این قوانین یا قانون دیگری ترتیبی غیر از این مقرر شود.
- مقررات آیین دادرسی مدنی به معنای اخص: قوانین آیین دادرسی به معنای اخص، اصولاً، اثر فوری داشته و عطف به ماسبق می‌گردند مگر در مواردی که عطف به ماسبق نمودن آنها، به حقوق مکتسبه افراد خلل وارد آورد.

اوصاف آیین دادرسی مدنی:

اوصاف و مقررات آیین دادرسی مدنی:

۱. عام است؛ یعنی علی‌الاصول در تمام دعاوی مدنی حکم فرماست.
 ۲. در تمام مراحل مختلف رسیدگی، اعم از بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور لازم‌الرعایه است.
 ۳. از قوانین شکلی است که تبعیت از آنها الزامی است.
 ۴. تخطی از آنها علی‌الاصول باعث خدشه و نقض رأی می‌شود؛ مگر در مواردی که در خود قانون ذکر شده باشد.
 ۵. مقررات مربوط به اجرای احکام مدنی در تعریف آیین دادرسی مدنی نمی‌گنجد؛ بلکه در مبحث اجرای احکام مدنی مطالعه می‌شود.
- قاعده فراغ دادرسی:** فارغ شدن یا راحت شدن یا خلاص شدن قاضی بدین معنی است که پس از آنکه او در خصوص پرونده‌ای اقدام به صدور رأی می‌کند، رسیدگی مجدد به پرونده و تغییر رأی یا اصلاح آن توسط همان دادگاه امکان‌پذیر نیست؛ جز در استثنائات ذیل:
۱. رسیدگی مجدد به موجب طرق قانونی اعتراض به رأی (واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث) که از شیوه‌های عدولی شکایت از رأی است؛ یعنی قاضی ممکن است در نتیجه رسیدگی مجدد از نظر قبلی خویش عدول کند.
 ۲. تصحیح موارد سهو قلم؛
 ۳. رفع اجمال و ابهام از رأی صادره؛
 ۴. صدور قرارهای تأمین، مانند قرار تأمین خواسته (تأدیه محکوم‌به) یا دستور موقت؛
 ۵. حل اختلافات ناشی از اجرای حکم، مانند رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی موضوع مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ ق.ا.م.
- ترتیب رسیدگی قضات به دعوا:** قضات موظف‌اند طبق ترتیب ذیل به دعاوی رسیدگی کنند و نمی‌توانند به بهانه سکوت، نقض، اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی و صدور رأی امتناع ورزند. این ترتیب به شرح ذیل است:
۱. **قانون:** حتی اگر قاضی در شناخت امور شرعی، صاحب‌نظر (اصطلاحاً مجتهد) باشد، بازهم باید در مقام رسیدگی به دعاوی، رأی خود را مستند به قانون صادر کند.
 ۲. **منابع معتبر اسلامی:** در صورت اجمال، ابهام، سکوت یا تعارض قوانین، قاضی باید با استناد به منابع معتبر اسلامی؛ یعنی، قرآن و سنت حکم مقتضی را صادر کند.
 ۳. **فتاوی معتبر:** اگر قاضی از منابع معتبر اسلامی حکمی نیافت، باید با استناد به فتاوی معتبر حکم مقتضی را صادر کند.
 ۴. **اصول حقوقی:** اگر قاضی از فتاوی معتبر هم حکمی نیابد، باید با استناد به اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم مقتضی صادر کند؛ مانند اصل صحت عقود، اصل برائت، اصل عدم، اصل لزوم وفای به عهد و ...
- تکلیف پرونده در صورت اعتقاد قاضی به مخالفت قانون با شرع:** اگر قاضی، قانون حاکم بر موضوع را خلاف شرع بداند، باید

به نحو ذیل عمل کند:

۱. اگر قاضی مجتهد نباشد: باید طبق قانون رأی دهد.
۲. اگر قاضی مجتهد باشد: این قاضی می‌تواند از رسیدگی خودداری کند و به نحو ذیل عمل کند:
 - ✓ قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کند.
 - ✓ پرونده جهت ارجاع به شعبه هم‌عرض به نزد رئیس حوزه قضائی فرستاده می‌شود.

ضمانت اجرای امتناع قاضی از رسیدگی به پرونده:

۱. اگر شکایت و تظلمی مطابق شرایط قانونی در نزد قاضی اقامه شود و با وجود اینکه رسیدگی به آن از وظایف اوست، به هر عذر و بهانه، گرچه به عذر سکوت یا اجمال یا تعارض قوانین، از قبول شکایت یا رسیدگی به آن امتناع کند یا صدور حکم را برخلاف قوانین به تأخیر اندازد، بار اول، از شش ماه تا یک سال و در صورت تکرار به انفسال دائم از قضاوت محکوم می‌شود.
۲. این قاضی علاوه بر محکومیت کیفری، به تأدیه خسارت وارده نیز محکوم می‌شود (ماده ۵۹۷ «کتاب تعزیرات» ق.م.ا).

تکلیف صدور رأی به طور خاص:

۱. دادگاه‌ها باید به طور خاص در هر دعوا تعیین تکلیف کنند.
۲. دادگاه‌ها نباید به صورت عام و کلی، رأی صادر کنند؛ به عبارت دیگر، محاکم نمی‌توانند قانونگذاری کنند.
۳. تنها استثناء صدور رأی به صورت عام، صدور رأی وحدت رویه است. رأی وحدت رویه توسط دو هیأت عمومی صادر می‌شود:
 - ✓ رأی وحدت رویه توسط هیأت عمومی دیوان عالی کشور صادر می‌شود.
 - ✓ رأی وحدت رویه توسط هیأت عمومی دیوان عدالت اداری صادر می‌شود.

رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور: اگر بین محاکم در تفسیر یک قانون اختلاف نظر حاصل شود، دیوان عالی کشور اقدام به صدور رأی وحدت رویه می‌کند. صدور رأی وحدت رویه منوط به دو شرط است:

۱. بین محاکم، چه تالی و چه عالی، در تفسیر یک قانون اختلاف نظر حاصل شود.
۲. رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور از این اختلاف مطلع شوند.

طریقه صدور رأی وحدت رویه در دیوان عالی کشور:

۱. متن ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری: «هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها نسبت به موارد مشابه، اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی، با استنباط متفاوت از قوانین، آراء مختلفی صادر شود، رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، به هر طریق که آگاه شوند، مکلفند نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. هر یک از قضات شعب دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها یا دادستان‌ها یا وکلای دادگستری نیز می‌توانند با ذکر دلیل از طریق رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، نظر هیأت عمومی را درباره موضوع درخواست کنند. هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان عالی یا معاون وی و با حضور دادستان کل کشور یا نماینده او و حداقل سه چهارم روساء و مستشاران و اعضای معاون تمام شعب تشکیل می‌شود تا موضوع مورد اختلاف را بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم کنند. رأی اکثریت در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است؛ اما نسبت به رأی قطعی شده بی‌اثر است. در صورتی که رأی، اجراء نشده یا در حال اجراء باشد و مطابق رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، عمل انتسابی جرم شناخته نشود یا رأی به جهاتی مساعد به حال محکوم علیه باشد، رأی هیأت عمومی نسبت به آراء مذکور قابل تسری است و مطابق مقررات قانون مجازات اسلامی عمل می‌شود.»
۲. هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان یا یکی از معاونین او تشکیل می‌شود نام دیگر هیأت عمومی دیوان عالی کشور، هیأت عمومی رأی وحدت رویه است.
۳. رؤسا، مستشاران و معاونین شعب دیوان در این هیأت حضور دارند. صرف نظر از آنکه موضوع مورد بحث حقوقی باشد یا کیفری (و یا حتی امور حسبی) قضات تمام شعب می‌توانند در هیأت حاضر شوند.
۴. هیأت با حضور حداقل سه چهارم قضات دیوان رسمیت می‌یابد.
۵. دادستان کل کشور یا نماینده او در هیأت حضور دارد و نظر مشورتی خود را بیان می‌کند اما حق رأی ندارند.
۶. نظر اکثریت هیأت عمومی، رأی وحدت رویه نام دارد و مانند قانون برای تمام شعب دیوان و محاکم لازم‌الاتباع است.

۷. در حال حاضر بنا بر ماده ۴۷۳ ق.آ.د.ک رأی وحدت رویه فقط به موجب قانون لاحق یا رأی وحدت رویه لاحق قابل فسخ است.

موارد صدور رأی وحدت رویه در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر در موارد مشابه، آرای متعارض از یک یا چند شعبه دیوان عدالت صادر شده باشد. در بند ۲ ماده ۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری به چنین رأی، «رأی وحدت رویه» گفته شده است.
۲. اگر در موضوع واحد، حداقل پنج رأی مشابه از دو یا چند شعبه دیوان صادر شده باشد. البته به عبارت دقیق کلمه، در بند ۳ ماده ۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری به چنین رأی، «رأی ایجاد رویه» گفته شده است، نه «رأی وحدت رویه»؛ اما شیوه صدور و اوصاف و آثار چنین رأی، همانند رأی وحدت رویه است. پس:
✓ صدور رأی وحدت رویه: در موارد مشابه که آراء متعارض از شعب دیوان صادر شده باشد.
✓ صدور رأی ایجاد رویه: که در موضوع واحد، آراء مشابه متعدد از شعب دیوان صادر شده باشد.

طریقه صدور رأی وحدت رویه در دیوان عدالت اداری:

۱. هیأت عمومی دیوان با شرکت حداقل دوسوم قضات دیوان عدالت تشکیل می‌شود.
 ۲. ریاست این هیأت با رئیس دیوان عدالت یا معاون قضایی اوست.
 ۳. ملاک صدور رأی وحدت رویه، نظر اکثریت اعضای حاضر است.
 ۴. این رأی بر سایر شعب دیوان عدالت اداری، ادارات و اشخاص حقیقی و حقوقی مربوط لازم‌الاتباع است.
- بررسی اثر فوری قواعد آیین دادرسی مدنی:** همانطور که بالاتر گفتیم، قواعد آیین دادرسی مدنی مانند سایر قواعد شکلی علی‌الاصول دارای اثر فوری است در این خصوص، تفکیک زیر قابل توجه است:

۱. قواعد سازمان قضای اثر فوری دارد.
 ۲. قواعد صلاحیت ذاتی اثر فوری دارد.
 ۳. قواعد صلاحیت نسبی اثر فوری ندارد.
 ۴. قواعد آ.د.م به معنای اخص، اثر فوری دارد؛ مگر اینکه این اثر فوری ناقض حقوق مکتسبه اشخاص باشد برای مثال اگر بعد از ابلاغ رأی، قانون جدید مهلت تجدیدنظرخواهی را از ۲۰ روز به ۱۰ روز کاهش دهد، این امر موجب کاهش مهلت تجدیدنظرخواهی نسبت به رأی ابلاغ شده نیست؛ زیرا این امر خلاف حق مکتسبه شخص محکوم علیه است همچنین اگر قانون جدید مهلت تجدیدنظرخواهی را از ۲۰ به ۳۰ روز افزایش دهد بازهم قانون جدید نسبت به رأی ابلاغ شده مؤثر نیست زیرا اعمال آن نسبت به رأی ابلاغ شده و افزودن بر مهلت تجدیدنظرخواهی محکوم علیه، خلاف حق مکتسبه محکوم له است.
 ۵. البته قانونگذار ممکن است نسبت به قانون خاصی خلاف موارد فوق را مقرر کند. برای مثال، ممکن است در قانونی که باید اثر فوری داشته باشد، چنین مقرر شود که قانون اثر فوری نداشته و نسبت به پرونده‌های جاری اعمال نشود.
- تا الان، مقدمه آیین دادرسی مدنی یک را گفتیم. حال، وارد آن چهار بخشی می‌شویم که در چارچوب ابتدای جزوه گفتیم:

بخش اول: مراجع قضاوتی ایران

بعد از ذکر مقدمه فوق، نخستین بخشی که در این جزوه، مورد بررسی قرار می‌گیرد «مراجع قضاوتی ایران» است. منظور از عبارت «مراجع قضاوتی» کلیه مراجعی است که به موجب قانون، تشکیل شده و به دعاوی، جرائم و اموری که در صلاحیت آنهاست رسیدگی و اقدام به صدور رأی می‌نمایند. نخستین موضوعی که در رجوع به مراجع صالح مورد توجه قرار می‌گیرد، تعیین و تشخیص مرجعی است که در رسیدگی به امر مورد نظر، صالح است. صلاحیت مرجع، برای خود مرجع نیز اصولاً، از اموری است که قبل از ورود در ماهیت باید مورد عنایت قرار گیرد. برای تعیین و تشخیص صلاحیت مراجع، قبل از هر چیز، می‌بایست مراجعی که برای رسیدگی به دعاوی و امور حقوقی تشکیل شده‌اند شناخته شوند. در این ارتباط سازمان قضاوتی ایران مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. منظور از «سازمان قضاوتی ایران» واحدهایی است که با همکاری دوایر و اشخاص وابسته به آنها، به دعاوی، جرائم و امور داخل در صلاحیت خود، رسیدگی و اقدام به صدور رأی می‌نماید و بنابراین هم مراجع قضایی و هم مراجع اداری را در برمی‌گیرد.

- منظور از واژه «سازمان قضاوتی» کلیه مراجعی است که به موجب قانون تشکیل شده و به دعاوی، جرایم و اموری که در صلاحیت آنهاست رسیدگی و اقدام به صدور رأی می‌نمایند.
- مراجع قضایی تنها شامل مراجع (کیفری و حقوقی) نمی‌شود بلکه مراجع اداری را نیز در بر می‌گیرد. برای مثال مراجع انتظامی قضات، وکلا، کارشناسان و هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری در این زمره شمار می‌آیند.
- به موجب اصل ۱۵۹ ق.ا. «مرجع رسمی تظلمات و شکایات، دادگستری است. تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است.»

مراجع عمومی و صلاحیت آنها:

با توجه به «قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب» (مصوب ۱۳۷۳) و آیین‌نامه اجرایی آن و نیز «قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب» (مصوب ۱۳۸۱) و آیین‌نامه‌های مربوط و سایر مقررات مراجع عمومی را می‌توان به دادگاه‌های نخستین و دادگاه‌های تجدیدنظر بخش نمود.

دادگاه‌های نخستین و صلاحیت آنها: دادگاه‌های عمومی که علی‌القاعده در مرحله نخستین به دعاوی و شکایات و امور داخل در صلاحیت خود رسیدگی می‌نمایند.

دادگاه عمومی حقوقی

الف. سازمان: دادگاه عمومی در محل‌هایی که رییس قوه قضاییه تشخیص می‌دهد تشکیل می‌گردد و تعیین قلمرو محلی و تعداد شعب آن با مقام مزبور است. تخصیص شعب به حقوقی و جزایی در هر حوزه قضایی با مقام مزبور یا مقامات مجاز از طرف وی می‌باشد. دادگاه‌های عمومی حقوقی با حضور رییس شعبه یا دادرس علی‌البدل تشکیل می‌شود؛ بنابراین در دادگاه عمومی قاعده وحدت قاضی حکم‌فرما است. تمامی اقدامات و تحقیقات به وسیله رییس یا دادرس علی‌البدل انجام گردیده و تصمیم‌گیری قاضی و اختیارات رییس دادگاه در رسیدگی به پرونده و ترتیب رسیدگی هیچ‌گونه تفاوتی با اختیارات و ترتیب رسیدگی دادرس علی‌البدل ندارد. علی‌الاصول دادرس علی‌البدل در صورتی در دادگاه با ابلاغ رییس کل دادگاه حضور یافته و انجام وظیفه می‌نماید که رییس دادگاه معذورت داشته و غایب باشد اما انجام وظیفه هم‌زمان هر دو مقام مزبور در دادگاه واحد منع قانونی ندارد ولی در این صورت پرونده‌ها توزیع گردیده و هر یک در پرونده مورد رسیدگی کلیه اختیارات و وظایف مندرج مزبور را خواهد داشت. بر اساس قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۰۷ در معیت هر شعبه دادگاه عمومی، دفتر دادگاه قرار دارد هر دفتر دارای مدیری است که تحت ریاست و مسؤولیت رییس شعبه بوده و به تعداد لازم، تحت ریاست خود، کارمند، دفتر نویس و ... دارد. البته باید توجه داشت که علی‌القاعده، هیچ تفاوتی بین دامنه صلاحیت دادگاه‌های عمومی واقع در حوزه‌های قضایی مختلف، اعم از اینکه در نقاط معینی از شهرهای بزرگ، در مراکز بخش، شهرستان و استان تشکیل شود وجود ندارد (برای نمونه همان دعاوی و اموری که در صلاحیت دادگاه اراک است در صلاحیت دادگاه خمین نیز می‌باشد). بر اساس تبصره ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی «حوزه قضایی عبارت است از قلمرو یک بخش یا شهرستان که دادگاه در آن واقع است. تقسیم‌بندی حوزه قضایی به واحدهایی از قبیل مجتمع یا ناحیه تغییری در صلاحیت عام دادگاه مستقر در آن نمی‌دهد».

چنانچه در مرکز بخش یا شهرستانی دادگاه عمومی تشکیل نشده باشد، یعنی آن بخش یا شهرستان، دادگاه نداشته باشد رسیدگی به امور قضایی مربوط به آن محل، در خصوص بخش، با نزدیک‌ترین دادگاه همان استان و در خصوص شهرستان، با نزدیک‌ترین حوزه قضایی شهرستان تابع همان استان می‌باشد.

رییس شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضایی مستقر در مرکز بخش، بر شعب دیگر نظارت و ریاست اداری دارد و دفتر شعبه اول، دفتر

کل دادگاه است. رئیس شعبه اول دادگاه عمومی بخش، رئیس حوزه قضایی بخش و رئیس دادگاه‌های عمومی بخش بوده و بر دادگاه‌های عمومی مستقر در آن بخش، نظارت و ریاست اداری دارد.

✓ رئیس شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان در غیر مرکز استان، رئیس دادگستری آن شهرستان است و بر کلیه دادگاه‌ها و دادرهای مربوط و همچنین دادگاه‌های مستقر در بخش، نظارت و ریاست اداری دارد و دفتر شعبه اول، دفتر کل دادگاه عمومی شهرستان است.

✓ رئیس شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز استان، رئیس کل دادگاه‌های شهرستان است؛ اما رئیس کل دادگستری استان، رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر همان استان است و بر دادگاه‌های تجدیدنظر، کیفری استان و کلیه دادگستری‌ها، دادگاه‌ها و دادرهای آن استان نظارت و ریاست اداری دارد.

نکته: در شهرستان‌های مرکز استان نیز رئیس شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان، رئیس کل دادگاه‌های آن شهرستان است و نه رئیس دادگستری آن شهرستان. در شهرستان‌های مرکز استان، رئیس دادگستری شهرستان نداریم یعنی مثلاً رئیس دادگستری شهرستان تهران که مرکز استان است نداریم اما رئیس دادگستری شهرستان دماوند که مرکز استان نیست داریم.

رئیس کل دادگاه‌های شهرستان مرکز استان، با تصویب رئیس قوه قضاییه می‌تواند تمام یا بخشی از اختیارات خود را در خصوص دادگاه‌های انقلاب به رئیس شعبه اول این دادگاه واگذار نماید و در این صورت، رئیس شعبه اول دادگاه انقلاب در سمت معاون وی انجام وظیفه می‌نماید.

رؤسای کل دادگستری‌های استان و شهرستان و همچنین سرپرستان حوزه‌های قضایی نقاط معینی از شهرهای بزرگ می‌تواند با تصویب رئیس قوه قضاییه به تعداد لازم معاون داشته باشد.

ب. قلمرو (محلی): حوزه قضایی عبارت است از «قلمروی یک بخش یا شهرستان» که دادگاه در آن واقع است. مقر دادگاه نیز «شهری» است که دادگاه در آن قرار دارد. تقسیم‌بندی یک حوزه قضایی به واحدهایی مانند مجتمع یا ناحیه تغییری در صلاحیت عام دادگاه مستقر در آن نمی‌دهد. ماده ۲ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مقرر می‌دارد که تأسیس دادگاه‌های عمومی در هر حوزه قضایی و «تعیین قلمرو محلی» آن به تشخیص رئیس قوه قضاییه خواهد بود. رئیس قوه قضاییه نمی‌تواند محدوده حوزه قضایی را بدون توجه به ضوابط و مقررات تصمیمات کشوری تعیین نماید؛ اما می‌تواند قلمرو محلی دادگاه عمومی را که در نقطه‌ای از شهر تأسیس می‌گردد، تعیین نماید ولی این امر، نافی صلاحیت عام دادگاه نخواهد بود؛ بنابراین قلمرو محلی دادگاه عمومی ممکن است بخش، شهرستان، یا با قید مزبور، نقاطی معینی از شهرهای بزرگ باشد که به ترتیب بررسی می‌گردد.

قلمرو (محلی) و مقر دادگاه عمومی بخش: قلمرو محلی دادگاه عمومی بخش، قسمتی از خاک ایران می‌باشد که با رعایت ضوابط و مقررات تقسیمات کشوری بر این واحد از تقسیمات کشوری یعنی بخش منطبق است.

قلمرو (محلی) و مقر دادگاه عمومی شهرستان: قلمرو دادگاه عمومی شهرستان قسمتی از خاک ایران است که با رعایت ضوابط و مقررات تقسیمات کشوری بر این واحد از تقسیمات کشوری یعنی شهرستان، انطباق دارد.

تشکیل دادگاه عمومی در شهرستان که می‌بایست در مرکز آن باشد نیز با صلاحیت رئیس قوه قضاییه است. چنانچه در شهرستانی دادگاه عمومی تشکیل نشده باشد رسیدگی به دعاوی، جرائم و امور مربوط به آن با حوزه قضایی نزدیک‌ترین شهرستان تابع همان استان است. حوزه قضایی دادگاه عمومی هر شهرستان تا مرز حوزه قضایی شهرستان‌های هم‌جوار وسعت می‌یابد؛ البته در صورت تشکیل دادگاه عمومی در بخش یا بخشی‌هایی از شهرستان، حوزه قضایی دادگاه عمومی مرکز شهرستان با مرز حوزه قضایی دادگاه یا دادگاه‌های عمومی بخش همان شهرستان نیز محدود می‌شود.

در شهرستان مرکز استان نیز دادگاه عمومی تشکیل می‌گردد که این دادگاه نیز با دادگاه عمومی مرکز سایر شهرستان‌ها و مرکز بخش‌ها هیچ‌گونه تفاوتی از حیث سازمان و صلاحیت ندارد. قلمرو (محلی) این دادگاه‌ها نیز با توجه به ضوابط مزبور تعیین می‌شود. در حال حاضر حوزه قضایی تهران یا برخی از شهرهای بزرگ دیگر، به دو یا چند واحد تقسیم شده‌اند که «مجتمع» یا «ناحیه» گفته می‌شود.

موضوعی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که حوزه‌های قضایی دادگاه‌های عمومی که در هر یک از نقاط ایران تأسیس شده، اعم از مراکز بخش یا شهرستان، از دیگر متمایز بوده و خواهان باید، با توجه به مقررات مواد ۱۱ به بعد ق.آ.د.م و سایر مقررات مربوط به صلاحیت محلی دادگاه، حوزه‌ای را که صلاحیت محلی دارد انتخاب نماید؛ بنابراین دعوا چنانچه در صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده باشد، باید در دادگاه مستقر در حوزه‌ای اقامه شود که خوانده در آن مقیم است و چنانچه خواهان، دعوا را در دادگاه حوزه قضایی دیگری اقامه کند که با

توجه به ضوابط معیارهای گفته شده صالح نباشد، خواننده می‌تواند ایراد عدم صلاحیت نماید.

پ. صلاحیت:

اصل: صلاحیت دادگاه‌های عمومی حقوقی، عام و اصل بر آن است؛ بدین معنا که صلاحیت رسیدگی به کلیه دعاوی و امور حقوقی را دارد مگر آنهایی که در صلاحیت مراجع دیگر قرار گرفته باشد (ماده ۱۰ ق.آ.د.م) و در نتیجه، لزومی ندارد که دادگاه عمومی در رأی که صادر می‌کند به قانونی که رسیدگی به آن دعوا، شکایت یا امر خاص را در صلاحیت مرجع مزبور قرار داده استناد نماید؛ مگر اینکه به صلاحیت دادگاه ایراد شده باشد که در این صورت دادگاه مکلف است در رأی صادره، ابتدا ایراد عدم صلاحیت را اگر وارد نباشد، به طور مستند و مستدل رد نماید. البته صلاحیت دادگاه عمومی تا آنجا وسعت و شمول دارد که قانونگذار رسیدگی به دعوا، شکایت یا امری را در صلاحیت مرجع دیگری قرار نداده باشد. **استثنائات:** چنانچه رسیدگی به امری صراحتاً به موجب قانون در صلاحیت مرجع دیگری قرار گرفته باشد از صلاحیت عام دادگاه‌های عمومی خارج است. برای مثال دعوی افزایش ملک که جریان ثبتی آن خاتمه یافته در صلاحیت اداره ثبت محل وقوع ملک است که مرجعی اختصاصی می‌باشد و بنابراین از صلاحیت دادگاه عمومی خارج است.

- «حوزه قضایی عبارت است از قلمرو یک بخش یا شهرستان که دادگاه در آن واقع است. تقسیم‌بندی حوزه قضایی به واحدهایی از قبیل مجتمع یا ناحیه، تغییری در صلاحیت عام دادگاه مستقر در آن نمی‌دهد.»
- «تأسیس دادگاه‌های عمومی در هر حوزه قضایی و تعیین قلمرو محلی و تعداد شعب دادگاه‌های مزبور به تشخیص رئیس قوه قضاییه است.»
- قلمرو و مقر دادگاه عمومی بخش: قلمرو دادگاه عمومی بخش با رعایت ضوابط تقسیمات کشوری منطبق است.
- قلمرو و مقر دادگاه عمومی شهرستان: قلمرو دادگاه عمومی شهرستان نیز با رعایت ضوابط تقسیمات کشوری منطبق است. دادگاه عمومی شهرستان بایستی در مرکز آن شهرستان با صلاحدید رئیس قوه قضاییه باشد اما چنانچه در شهرستانی دادگاه عمومی تشکیل نشده باشد رسیدگی به دعاوی به نزدیک ترین شهرستان تابع آن استان صورت می‌پذیرد.
- قلمرو و مقر دادگاه عمومی شهرستان مرکز استان: این دادگاه نیز با دادگاه عمومی شهرستان یا بخش هیچگونه تفاوتی از حیث سازمان و صلاحیت ندارد. قلمرو این دادگاه‌ها نیز با توجه به ضوابط تعیین می‌گردد.
- قلمرو حوزه قضایی تهران و برخی کلان شهرها: در حال حاضر حوزه قضایی تهران و برخی شهرهای بزرگ به دو یا چند واحد تقسیم شده‌اند که به آن مجتمع یا ناحیه گفته می‌شوند.

- مراجع عمومی به مراجعی گفته می شود که صلاحیت رسیدگی به تمام امور قضایی را داشته باشند مگر اینکه قانون استثنا کرده باشد.
- به موجب ماده ۱ ق.ت.د.ع.ا. «به منظور رسیدگی و حل و فصل کلیه دعاوی مستقیم به قاضی و ایجاد مرجع قضایی واحد، دادگاههایی با صلاحیت عام تشکیل می شوند.»
- با تأسیس دادگاه عمومی در هر حوزه قضایی رسیدگی به کلیه امور مدنی، جزایی و امور حسبه در صلاحیت دادگاه مزبور قرار گرفت، مگر اینکه رسیدگی به موجب قانون به مرجع دیگری واگذار شده باشد.
- دادگاه عمومی به تشخیص رئیس قوه قضاییه، تشکیل می گردد و تعیین قلمرو محلی و تعداد شعب آن با مقام مزبور است. دادگاه عمومی حقوقی با حضور رئیس شعبه یا دادرس علی البدل تشکیل می شود. اختیارات رئیس دادگاه در رسیدگی به پرونده و ترتیب رسیدگی، هیچ گونه تفاوتی با دادرس علی البدل ندارد، حتی انجام وظیفه همزمان هر دو مقام در دادگاه، منع قانونی ندارد؛ ولی در این صورت، پرونده ها توزیع گردیده و هر یک، در پرونده مورد رسیدگی، کلیه اختیارات و وظایف مربوطه را خواهند داشت.

- دادگاه عمومی حقوقی صلاحیت رسیدگی نخستین به دعاوی و امور حقوقی (غیر کیفری) را دارد مگر در مواردی که قانون مرجع دیگری را تعیین کرده باشد.
- صلاحیت دادگاه عمومی (حقوقی)، عام است مگر قانون مرجع دیگری را مشخص کرده باشد؛ برای مثال دعوای افراز ملکی که جریان ثبتی آن خاتمه یافته در صلاحیت اداره ثبت محل وقوع ملک است که مرجعی اختصاصی می باشد و از صلاحیت دادگاه عمومی خارج است.
- دادگاه کیفری دو: به موجب ماده ۳۰۱ «قانون آیین دادرسی کیفری»: دادگاه کیفری دو صلاحیت رسیدگی به تمام جرائم را دارد، مگر آنچه به موجب قانون در صلاحیت مرجع دیگری باشد. دادگاه کیفری دو دادگاهی عمومی بوده و اصل بر این است که صلاحیت رسیدگی به هر جرمی را دارد، مگر اینکه رسیدگی به جرمی معین در صلاحیت دادگاه دیگری قرار گرفته باشد.

دادگاه تجدیدنظر استان و صلاحیت آن: در مرکز هر استان، به منظور تجدیدنظر در آرای قابل تجدیدنظر صادره از دادگاههای عمومی و انقلاب و مستقر در حوزه آن استان، دادگاه تجدیدنظر به تعداد مورد نیاز، مرکب از یک رئیس و دو عضو مستشار تشکیل می گردد. جلسه تشکیل دادگاه تجدیدنظر با حضور دو عضو رسمیت یافته و پس از رسیدگی، رأی اکثریت که به وسیله رئیس یا عضو مستشار انشاء می شود قطعی و لازم الاجرا خواهد بود. دادگاه تجدیدنظر استان در صورتی که تراکم کار ایجاب نماید می تواند بیش از یک شعبه داشته باشد که در این صورت رئیس شعبه اول، طبق اصول کلی، ریاست دادگاه تجدیدنظر مرکز استان را عهده دار و دفتر شعبه اول، دفتر کل است. هر

دادگاه استان و هر یک از شعب آن دارای یک نفر مدیر دفتر است که تحت ریاست و مسؤولیت رئیس شعبه بوده و به تعداد لازم تحت ریاست خود، کارمند، دفترنویس و ... دارد. باید توجه داشت که در مرکز هر استان و چنانچه رئیس قوه قضاییه تشخیص دهد در سایر مناطق کشور، دادگاه انقلاب تشکیل می‌شود این مرجع از مراجع اختصاصی شمرده می‌شود.

رئیس کل دادگستری استان:

۱. رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان، رئیس کل دادگستری استان است.
۲. رئیس کل دادگستری استان، رئیس دادگاه‌های تجدیدنظر و رئیس دادگاه‌های کیفری استان نیز هست.
۳. او بر تمام دادگاه‌ها و دادرهای آن استان نظارت و ریاست اداری دارد. توجه داشته باشید که نظارت و ریاست رئیس کل دادگستری استان بر دادگاه‌ها و دادرهای آن استان، صرفاً از حیث اداری است، نه قضایی؛ یعنی او حتی بر دخالت در روند رسیدگی به پرونده‌ها و تأثیرگذاری در صدور رأی در دعاوی ندارد.

مراجع اختصاصی و صلاحیت آنها:

محاکم اختصاصی آن است که به هیچ امری حق رسیدگی ندارد غیر از آنچه قانون صراحتاً اجازه داده است. مفهوم مراجع اختصاصی در برابر مراجع عمومی مُعرفِ مراجعی است که تنها صلاحیت رسیدگی به امور و یا محاکمه اشخاصی را دارند که قانونگذار صراحتاً مشخص نموده است. این تفکر که رسیدگی به برخی از جرائم آگاهی‌های ویژه‌ای را ایجاب می‌نماید و از این نظر، مستلزم وجود مراجع خاص با آیین دادرسی ویژه می‌باشد، اگرچه در بسیاری از کشورها طرفدارانی دارد اما در کشورهایی نیز تشکیل دادگاه‌های اختصاصی کیفری با مخالفت‌های جدی روبه‌رو می‌باشد زیرا علمای حقوق بر این عقیده‌اند که این مراجع تحت نفوذ حکومت قرار گرفته و بنابراین احتمال زیادی وجود دارد که حقوق متهم چنانکه باید، تأمین نگردد.

در حال حاضر «مراجع اختصاصی» در برابر «مراجع عمومی» تنها به اموری رسیدگی می‌نمایند که صراحتاً در صلاحیت آنها قرار گرفته است. با توجه به اینکه اصل بر صلاحیت مراجع عمومی بوده و صلاحیت مراجع اختصاصی استثناً شمرده می‌شود مقررات مربوط به موارد صلاحیت مراجع اختصاصی می‌بایست در موضع نص تفسیر گردیده و هرگاه تردید شود که رسیدگی به امر معینی در صلاحیت مرجع عمومی یا اختصاصی است، باید مرجع عمومی را صالح دانست. علاوه بر این، مرجع اختصاصی در تمام آرای که صادر می‌نماید باید نصی که رسیدگی به موضوع را در صلاحیت آن قرار داده مورد استناد قرار دهد حتی اگر ایراد عدم صلاحیت نشده باشد. پس مراجع اختصاصی؛

- مراجعی است که به حکم قانون تشکیل شده و تنها صلاحیت رسیدگی به دعاوی دارند که قانون برای آنها مشخص کرده است. اصل بر صلاحیت مراجع عمومی است و صلاحیت مراجع اختصاصی استثناً شمرده می‌شود.
- مرجع اختصاصی در تمام رأی‌هایی که صادر می‌نماید باید نصی که رسیدگی به موضوع را در صلاحیت آنها قرار داده مورد استناد قرار دهد، حتی اگر ایراد عدم صلاحیت نشده باشد.
- مراجع استثنایی (اختصاصی) حقوقی را با توجه به وابستگی آنها به دادگستری می‌توان تقسیم نمود. مراجع اختصاصی حقوقی دادگستری، مراجعی است که نصب و عزل قضات یا اعضای آن، گلا، در صلاحیت قوه قضاییه باشد. مراجع اختصاصی حقوقی غیردادگستری، آنهایی است که نصب و عزل «قضات» آنها کلاً یا جزئاً به عهده قوه مجریه بوده و از صلاحیت قوه قضاییه خارج است.

مراجع اختصاصی حقوقی به شرح زیر است:

دادگاه خانواده: دادگاه خانواده تا پیش از تصویب و لازم‌الاجرا شدن قانون حمایت خانواده (مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۱) از دادگاه‌های حقوقی عمومی به شمار می‌رفت؛ در واقع قبلاً به موجب ماده واحده قانون اختصاص تعدادی از دادگاه‌های موجود به دادگاه‌های موضوع اصل ۲۱ قانون اساسی، در حوزه قضایی شهرستان، شعبی از دادگاه عمومی، رسیدگی به دعاوی و اموری را که در صلاحیت دادگاه خانواده قرار داشت را عهده‌دار بودند. اکنون دادگاه خانواده دادگاهی اختصاصی است زیرا از یک سو برابر ماده ۱ آن «به منظور رسیدگی به امور و دعاوی خانوادگی، قوه قضاییه موظف است ظرف ۳ سال از تاریخ تصویب این قانون در کلیه حوزه‌های قضایی شهرستان به تعداد کافی شعبه دادگاه خانواده تشکیل دهد. تشکیل این دادگاه در حوزه‌های قضایی بخش به تناسب امکانات به تشخیص رییس قوه قضاییه موکول است.» از سوی دیگر، در ماده ۴ همان قانون، دعاوی و اموری که در صلاحیت دادگاه خانواده است شمارش شده است. همچنین ترکیب دادگاه خانواده با دادگاه عمومی یکسان نیست زیرا این دادگاه با حضور رییس یا دادرسی علی‌البدل و قاضی مشاور زن تشکیل می‌شود که باید دست کم دارای ۴ سال سابقه خدمت قضایی باشند؛ همچنین رسیدگی در این دادگاه بدون رعایت آ.د.م انجام می‌شود. همانطور که گفتیم، دادگاه خانواده با حضور رییس یا دادرسی علی‌البدل و قاضی مشاور زن تشکیل می‌شود. قضات دادگاه خانواده از جمله قاضی مشاور باید متأهل و دارای حداقل ۴ سال سابقه خدمت قضایی باشد.

به موجب ماده ۴ قانون حمایت خانواده رسیدگی به امور و دعاوی زیر در صلاحیت دادگاه خانواده است: ۱. نامزدی و خسارات ناشی از برهم زدن آن؛ ۲. نکاح دائم، موقت و اذن در نکاح؛ ۳. شروط ضمن عقد نکاح؛ ۴. ازدواج مجدد؛ ۵. جهیزه؛ ۶. مهریه؛ ۷. نفقه؛ ۸. تمکین و نشوز؛ ۹. طلاق، رجوع، فسخ، انفساخ نکاح، بذل مدت و انقضای آن؛ ۱۰. حضانت و ملاقات طفل؛ ۱۱. نَسَب؛ ۱۲. رشد، حجر و رفع آن؛ ۱۳. ولایت قهری، قیمومت، امور مربوط به ناظر و امین اموال محجوران و وصایت در امور مربوط به آنان؛ ۱۴. نفقه اقارب؛ ۱۵. امور راجع به غایب مفقودالاثر (موت فرضی)؛ ۱۶. سرپرستی کودکان بی سرپرست؛ ۱۷. اهدای جنین؛ ۱۸. تغییر جنسیت.

رسیدگی به دعاوی خانوادگی در صورت عدم تشکیل دادگاه خانواده: اگر در مکانی دادگاه خانواده تشکیل نشده باشد، به نحو ذیل عمل می‌شود:

۱. اگر «حوزه قضایی شهرستان» فاقد دادگاه خانواده باشد: دادگاه عمومی حقوقی آن شهرستان به امور و دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کند.

۲. اگر «حوزه قضایی بخش» فاقد دادگاه خانواده باشد: دادگاه عمومی بخش به امور و دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کند؛ مگر دعاوی راجع به اصل نکاح (دائم یا موقت، رجوع) و انحلال آن (اعم از طلاق، فسخ، انفساخ نکاح، بذل مدت، انقضای مدت) که باید در دادگاه خانواده نزدیک‌ترین حوزه قضایی رسیدگی شود.

صلاحیت محلی در رسیدگی به دعاوی خانوادگی: در خصوص دعاوی خانوادگی قواعد خاصی درباره صلاحیت وجود دارد که با قواعد مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی تفاوت ناچیزی دارد این قواعد به شرح ذیل است:

۱. اگر «مرد» خواهان باشد باید از قواعد عام آیین دادرسی تبعیت کند و برای طرح دعوی خود به دادگاه اقامتگاه خوانده (اقامتگاه زوجه) مراجعه کند.

۲. اگر «زن» خواهان باشد به نحو ذیل عمل می‌شود:

✓ اگر دعوی زن دعوی مطالبه مهریه غیر منقول باشد: دعوا، غیر منقول و در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک است.

✓ اگر دعوی زن، سایر دعاوی (مانند شروط ضمن عقد، طلاق، مهریه منقول، نفقه و ...) باشد: این دعوی،

منقول است. در این دعوی، زن مُخَيَّر است که هر یک از دادگاه‌های محل اقامت خوانده (زوج) یا محل سکونت خود را برای طرح دعوا برگزیند. امکان طرح دعوا، در محل سکونت خواهان (زوجه)، خلاف قواعد آیین دادرسی مدنی است البته اگر یکی از این حوزه‌ها، دارای دادگاه خانواده و دیگری فاقد دادگاه خانواده باشد، به نظر می‌رسد که زن مکلف به طرح دعوا در همان حوزه است که دارای دادگاه خانواده است.

نکته: توجه داشته باشید که در دعاوی اصل نکاح و بطلان نکاح، تابع بند فوق نیست؛ زیرا در این دعاوی، اصل رابطه زوجیت مرد و زن، مورد اختلاف است. در دعوی نامزدی و خسارات ناشی از برهم زدن آن نیز همین قاعده حاکم است زیرا در دوران نامزدی، زن و مرد، زوجین تلقی نمی‌شوند و بنابراین این دو دعوا از حیث صلاحیت تابع قواعد آیین دادرسی مدنی است.

نکته: آنچه در خصوص صلاحیت بیان شد، در خصوص دعای فی مابین زوجین است. سایر دعاوی و اموری که در صلاحیت دادگاه

خانواده است، مانند نفقه اقارب، نسب، رشد، حجر، اثبات نکاح، بطلان نکاح و مطالبه خسارات ناشی از برهم خوردن نامزدی، از حیث صلاحیت محلی تابع قواعد آیین دادرسی مدنی است؛ چراکه مطابق ماده ۱۲ قانون حمایت خانواده «در دعاوی و امور خانوادگی مربوط به زوجین، زوج می‌تواند در دادگاه محل اقامت خوانده یا محل سکونت خود اقامه دعوا کند مگر در موردی که خواسته، مطالبه مهریه غیرمنقول باشد.»

صلاحیت محلی دادگاه خانواده، وقتی یکی از زوجین مقیم خارج از کشور باشد: اگر یکی از زوجین، مقیم خارج از کشور باشد، در خصوص صلاحیت محلی به نحو ذیل عمل می‌شود:

۱. دادگاه محل اقامت طرفی که در ایران اقامت دارد، صالح است.
۲. اگر هر دو نفر زوجین مقیم خارج از کشور باشند؛ ولی یکی از آنان در ایران، محل سکونت موقت داشته باشد، دادگاه محل سکونت فرد ساکن در ایران صالح است.
۳. اگر هر دو نفر زوجین مقیم خارج از کشور باشند و هر دو در ایران محل سکونت موقت داشته باشند، دادگاه محل سکونت موقت زوج، صالح است.
۴. اگر هر دو مقیم خارج از کشور باشند و هیچ‌یک از زوجین، در ایران سکونت نداشته باشند، دادگاه شهرستان تهران، صالح است؛ مگر آنکه زوجین توافق کنند که دعوا در محل دیگری طرح شود.

امر مطروحه در دادگاه خانواده: اگر زوجین، دعاوی موضوع صلاحیت دادگاه خانواده را علیه یکدیگر، در حوزه‌های قضائی متعدد مطرح کرده باشند، به نحو ذیل عمل می‌شود:

۱. دادگاهی که دادخواست مقدم به آن داده شده، صلاحیت رسیدگی را دارد.
۲. اگر دو یا چند دادخواست، در یک روز تسلیم شده باشد، دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به دعاوی زوج را دارد، به همه دعاوی رسیدگی می‌کند.

جایگاه قانون آیین دادرسی مدنی در دادگاه خانواده:

۱. رسیدگی در دادگاه خانواده، مانند دادگاه‌های عمومی مستلزم تقدیم دادخواست است.
۲. قانونگذار، رعایت تشریفات ق.آ.د.م را، جز دادخواست و شیوه ابلاغ، در دادگاه خانواده لازم ندانسته است.
۳. البته آنچه در دادگاه خانواده لازم‌الرعایه نیست، تشریفات آیین دادرسی مدنی است اما باید قواعد کلی آیین دادرسی مدنی مانند اقسام ابلاغ (واقعی و قانونی)، قواعد صدور قرار تأمین خواسته، روش‌های اعتراض به رأی، ایرادات، دعاوی طاری و ... را در دادگاه خانواده لازم‌الرعایه دانست؛ بنابراین، دادگاه خانواده از حیث قواعد دادرسی، تابع قانون آیین دادرسی مدنی است؛ اما از حیث تشریفات تابع این قانون نیست.

اعسار از تأدیه هزینه دادرسی در دادگاه خانواده:

۱. نیازمند تقدیم دادخواست اعسار و طرح دعاوی اعسار نیست؛ بلکه دادگاه می‌تواند پس از احراز عدم تمکن مالی و با توجه به اوضاع و احوال، شخص را از هزینه‌های دادرسی شخص را معاف کند یا آنکه تأدیه هزینه‌ها را به زمان اجرای حکم موکول کند.
۲. این معافیت منوط به معرفی دو شاهد و تنظیم استشهادیه با رعایت تشریفات مقرر در ماده ۵۰۶ ق.آ.د.م نیست؛ بلکه ممکن است با توجه به اوضاع و احوال و قرائن موجود برای قاضی اثبات شود.
۳. اعسار مقرر در این قانون موجب معافیت شخص از هزینه دادرسی، حق الزحمه کارشناس، حق الزحمه داور و سایر هزینه‌ها است.
۴. به نظر می‌رسد که اعسار مقرر در این ماده موجب معافیت از سپردن خسارت احتمالی جهت صدور قرار تأمین خواسته نشود. چون خسارت احتمالی در شمار هزینه‌ها محسوب نمی‌شود؛ بلکه نوعی امانت سپاری (تودیع) وجه است که در صورت پیروزی در دعوا، بعداً قابل استرداد است.
۵. در صورت عدم تمکن، اگر شخصی درخواست کند، در صورتی که دادگاه مقتضی بداند، برای او وکیل معاضدتی تعیین می‌کند.
۶. همچنین اگر تعیین وکیل الزامی باشد، چه شخص غیرمتمکن درخواست کند و چه درخواست نکند دادگاه برای او وکیل معاضدتی تعیین می‌کند البته علی‌رغم این مقرر قانونی در دعاوی خانوادگی هیچ مورد پیش‌بینی نشده که تعیین وکیل الزامی باشد.
۷. افراد تحت پوشش کمیته امداد و مددجویان سازمان بهزیستی از تأدیه هزینه دادرسی معاف‌اند؛ بدون آنکه لازم باشد اعسار ایشان اثبات شود؛ چرا که شمول خدمات کمیته امداد و سازمان بهزیستی برای آنها قرینه محکمی بر عدم تمکن ایشان است.

قواعد ابلاغ در دادگاه خانواده:

۱. تشریفات و نحوه ابلاغ در دادگاه خانواده، تابع مقررات ق.آ.د.م است
 ۲. اگر طرفین دعوا، طریق دیگری را از قبیل پست، نامبر، پیام تلفنی و پست الکترونیک را برای ابلاغ به دادگاه اعلام کنند، دادگاه می‌تواند ابلاغ را به آن طریق انجام دهد.
 ۳. در هر صورت احراز صحت ابلاغ با دادگاه است.
 ۴. اگر خواهان، خوانده را مجهول‌المکان معرفی کند، باید آخرین اقامتگاه او را نیز به دادگاه اعلام کند. دادگاه در این باره اقدام به تحقیق می‌کند. اگر اظهار خواهان مبنی بر مجهول‌المکان بودن خوانده، صحیح باشد، ابلاغ از طریق نشر آگهی به عمل می‌آید در غیر این صورت، اگر دادگاه اقامتگاه خوانده را بیابد، اوراق را به همان آدرسی که یافته است ابلاغ می‌کند.
- دستور موقت در دادگاه خانواده:** در دادگاه خانواده، دستور موقت از قواعد خاصی پیروی می‌کند و تابع قواعد مذکور در قانون آیین دادرسی مدنی نیست. این قواعد عبارت است از:

۱. دادگاه می‌تواند قبل از صدور رأی در خصوص اصل دعوا، در اموری مانند حضانت و ملاقات طفل و نفقه زن و محجور که تعیین تکلیف در آنها فوریت دارد، اقدام به صدور دستور موقت کند.
۲. موارد فوق‌الذکر جهت صدور دستور موقت تمثیلی است و حصری نیست.
۳. صدور این دستور موقت، برخلاف دستور موقت مقرر در ق.آ.د.م. نیازمند سپردن تأمین نیست.
۴. اجرای این دستور برخلاف دستور موقت مقرر در ق.آ.د.م. نیازمند تأیید رئیس حوزه قضایی نیست.
۵. این دستور موقت مقید به زمان است؛ یعنی اگر دادگاه ظرف شش ماه راجع به اصل دعوا اتخاذ تصمیم نکند، دستور موقت لغو و از آن رفع اثر می‌شود، مگر دادگاه مجدداً دستور موقت صادر کند.

تأمین خواسته در دادگاه خانواده

۱. در این مورد، قواعد خاصی بیان نشده و در نتیجه، همان قواعد مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص تأمین خواسته (مواد ۱۰۸ تا ۱۲۹ ق.آ.د.م.) در دادگاه‌های خانواده نیز الزامی است.
۲. در قانون حمایت خانواده فقط یک مقرر در خصوص قرار تأمین خواسته وجود دارد که این مقرر، در قانون آیین دادرسی مدنی وجود ندارد و آن اینکه در دعاوی مالی موضوع قانون حمایت خانواده محکوم‌لّه بعد از صدور حکم قطعی و تا زمانی که رأی اجرا نشده، می‌تواند از دادگاهی که حکم بدوی را صادر کرده است، جهت تأمین محکوم‌به درخواست تأمین خواسته کند.
۳. بعد از صدور حکم قطعی، تقاضای تأمین خواسته از سپردن خسارات احتمالی معاف است؛ چراکه موضوع تأمین خواسته در این فرض مستند به سند رسمی (حکم قطعی) و مشمول بند «الف» ماده ۱۰۸ ق.آ.د.م. است.

صلح و سازش در دادگاه خانواده

۱. طرفین می‌توانند در دادگاه خانواده طبق قواعد حاکم بر سازش دعاوی (مواد ۱۷۸ تا ۱۹۳ ق.آ.د.م.)، اقدام به صلح و سازش کنند.
۲. در صورت درخواست زوجین یا یکی از آنها، دادگاه می‌تواند برای فراهم کردن فرصت صلح و سازش، جلسه دادرسی را حداکثر تا دو بار به تأخیر اندازد. (ماده ۱۰ ق.ح.خ)
۳. دادگاه می‌تواند حسب صلاحیت خود، پرونده را فقط یک بار، برای مدت حداکثر تا سه ماه، جهت صلح و سازش به شورای حل اختلاف ارجاع کند. (ماده ۱۱ ق.ش.ح.ا)
۴. تمام آنچه درباره صلح و سازش در دعاوی خانوادگی بیان شد فقط نسبت به آن دسته از دعاوی امکان‌پذیر است که قابل سازش باشند، اختلافات ناظر به اثبات اصل نکاح، بطلان نکاح و اثبات نسب، به دلیل آنکه ناظر به امور غیرمالی و غیرقابل اسقاط هستند، قابل صلح و سازش نیستند. در موضوعات رشد، حجر، ولایت قهری، قیمومت، نصب امین، امور راجع به غایب مفقودالاثر، سرپرستی کودکان بی سرپرست و اهدای جنین نیز به دلیل جنبه حسی و حمایتی موضوع، صلح و سازش امکان‌پذیر نیست.

اجرای آرای دادگاه خانواده:

۱. اجرای آرای دادگاه خانواده نیز مانند سایر محاکم، مشروط به قطعیت رأی است.
۲. اما در این خصوص، باید به این نکته توجه داشت که اجرای حکم طلاق، وقتی طلاق به درخواست زوجه است، علاوه بر قطعیت، نیازمند نهایی شدن حکم نیز هست؛ یعنی باید حکم صادره علاوه بر آنکه قابل واخواهی و تجدیدنظر نیست، قابل فرجام نیز نباشد.

اگر ایرانیان مقیم خارج از کشور، امور و دعاوی خانوادگی خود را در محاکم و مراجع صالح محل اقامت خویش مطرح کنند، احکام این محاکم یا مراجع در صورتی که در ایران اجرا می‌شود که دادگاه صالح ایرانی این احکام را بررسی و حکمی مبنی بر تنفیذ آنها صادر کند.

تفاوت حکم طلاق و گواهی عدم امکان سازش زوجین:

۱. اگر مرد از دادگاه درخواست طلاق کند یا آنکه طلاق با توافق زوجین (خلع یا مبارات) باشد، در این صورت گواهی عدم امکان سازش صادر می‌شود. ثبت طلاق به موجب **گواهی عدم سازش** منوط به قطعیت آن است.
مدت اعتبار گواهی عدم امکان سازش برای تسلیم به دفتر رسمی ازدواج و طلاق سه ماه پس از تاریخ ابلاغ رأی قطعی یا قطعی شدن رأی است.
۲. در مواردی که زن از دادگاه درخواست طلاق می‌کند، قاضی باید احراز کند که آیا شرایط طلاق فراهم است یا خیر و در نتیجه قاضی حکم طلاق صادر می‌کند. ثبت طلاق به موجب **حکم طلاق** منوط به نهایی شدن حکم صادره است.
مدت اعتبار حکم طلاق برای تسلیم به دفتر رسمی ازدواج و طلاق شش ماه پس از تاریخ ابلاغ رأی فرجامی یا انقضای مهلت فرجام‌خواهی است.

- در دعاوی و امور خانوادگی مربوط به زوجین، زوج می‌تواند در دادگاه محل اقامت خوانده یا محل سکونت خود اقامه دعوی کند مگر در موردی که خواسته، مطالبه مهریه غیرمنقول باشد.
- رسیدگی در دادگاه خانواده با تقدیم دادخواست و بدون رعایت سایر تشریفات آیین دادرسی مدنی انجام می‌شود.
- صرفاً در این دادگاه، هرگاه خواهان خوانده را مجهول‌المکان معرفی کند، باید آخرین اقامتگاه او را به دادگاه اعلام کند. دادگاه به طرق مقتضی در این باره تحقیق و تصمیم‌گیری می‌کند.
- در این دادگاه، در صورت عدم تمکن مالی هریک از اصحاب دعوی دادگاه می‌تواند پس از احراز مراتب و با توجه به اوضاع و احوال، وی را از پرداخت هزینه دادرسی، حق‌الزحمه کارشناسی، حق‌الزحمه داوری و سایر هزینه‌ها معاف یا پرداخت آنها را به زمان اجرای حکم موکول کند. همچنین در صورت اقتضاء ضرورت یا وجود الزام قانونی دایر بر داشتن وکیل، دادگاه حسب مورد رأساً یا به درخواست فرد فاقد تمکن مالی وکیل معاضدتی تعیین می‌کند.
- دادگاه خانواده با حضور رئیس یا دادرس علی‌البدل و قاضی مشاور زن تشکیل می‌گردد. قاضی مشاور باید ظرف سه روز از ختم دادرسی به طور مکتوب و مستدل در مورد موضوع دعوی اظهارنظر و مراتب را در پرونده درج کند. قاضی انشاکننده رأی باید در دادنامه به نظر قاضی مشاور اشاره و چنانچه با نظر وی مخالف باشد با ذکر دلیل نظریه وی را رد کند.

دادگاه انقلاب: دادگاه انقلاب در مرکز هر استان و به تشخیص رییس قوه قضاییه در حوزه قضایی شهرستان‌ها تشکیل می‌شود. این دادگاه دارای رییس و دو مستشار است و با دو عضو رسمیت می‌یابد. صلاحیت این دادگاه در ماده ۳۰۳ ق.آ.د.ک پیش‌بینی شده است که از جمله عبارت‌اند از: جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی، محاربه و افساد فی الارض و ...
اگرچه صلاحیت دادگاه انقلاب در امور کیفری است اما با توجه به رأی وحدت رویه اصلاحی شماره ۵۸۱ مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲ دیوان عالی کشور در خصوص صلاحیت دادگاه انقلاب در رسیدگی به دعاوی مربوط به اموال مصادره‌شده، دادگاه مزبور به دعاوی و امور حقوقی خاص مورد اشاره نیز رسیدگی می‌نماید. در عین حال، این مرجع را باید از مراجع کیفری به شمار آورد.

دادگاه انقلاب:

۱. دادگاه انقلاب در دو مکان تشکیل می‌شود:

✓ در مرکز هر استان؛

✓ در سایر مناطقی که رئیس قوه قضاییه ضرورت بداند.

۲. دادگاه انقلاب در شمار مراجع استثنائی است.

۳. صلاحیت دادگاه انقلاب از قرار ذیل است (ماده ۳۰۳ ق.آ.د.ک):
- ✓ جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی، محاربه و فساد فی الأرض، بغی، تبانی و اجتماع علیه جمهوری اسلامی ایران یا اقدام مسلحانه یا احراق، تخریب و اتلاف اموال به منظور مقابل با نظام؛
 - ✓ توهین به مقام بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران و مقام رهبری؛
 - ✓ تمام جرائم مربوط به مواد مخدر، روان گردان و پیش سازهای آن و قاچاق اسلحه، مهمات و اقامات و مواد تحت کنترل؛
 - ✓ سایر مواردی که به موجب قوانین خاص در صلاحیت این دادگاه است، مانند رسیدگی به جرائم مذکور در قانون مجازات اخلاص گران در نظام اقتصادی کشور (مصوب ۱۳۶۹).
 - ✓ اکثر صلاحیت های دادگاه انقلاب در امور جزایی است. تنها صلاحیت حقوقی این دادگاه، رسیدگی به دعاوی مربوط به اصل ۴۹ ق. اساسی است؛ یعنی صلاحیت حقوقی این دادگاه رسیدگی به دعاوی مبنی بر مصادره اموال نامشروع و اعتراض به مصادره های صورت گرفته است.
 - ✓ دادگاه انقلاب از یک قاضی و در مواردی از سه قاضی (یک رئیس و دو مستشار) برخوردار است. (ماده ۲۹۷ ق.آ.د.ک)
 - ✓ مرجع تجدیدنظر از آرای قابل تجدیدنظر دادگاه انقلاب، دادگاه تجدیدنظر استان است.

• صلاحیت دادگاه انقلاب، عمدتاً در امور کیفری است. اما از یک طرف، نظر به صلاحیت این دادگاه در رسیدگی به دعاوی مربوط به اصل ۴۹ قانون اساسی و از طرف دیگر با توجه به رأی وحدت رویه اصلاحی شماره ۵۸۱ مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲ دیوان عالی کشور، در خصوص صلاحیت دادگاه انقلاب در رسیدگی به دعاوی مربوط به اموال مصادره شده، دادگاه مزبور به دعاوی و امور حقوقی خاص نیز رسیدگی می کند.

شورای حل اختلاف: در اجرای قانون شورای حل اختلاف «به منظور حل اختلاف و صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی غیردولتی، شوراهای حل اختلاف تحت نظارت قوه قضاییه تشکیل می گردد.»

ترکیب شورا: شورای حل اختلاف دارای رئیس و دو عضو اصلی و یک عضو علی البدل است و می تواند برای انجام وظایف خود یک دفتر داشته باشد که در ماده ۶ شرایط اعضای شورا آمده است که از جمله در شهرها باید دارای «مدرک کارشناسی» و در روستاها حداقل «سواد خواندن و نوشتن» داشته باشند.

صلاحیت شورا: در تمامی اختلافات و دعاوی خانوادگی و سایر دعاوی مدنی و جرائم قابل گذشت، مرجع قضایی رسیدگی کننده می تواند با توجه به کیفیت دعا یا اختلاف و امکان حل و فصل آن از طریق صلح و سازش فقط یک بار برای مدت حداکثر سه ماه موضوع را به شورا ارجاع نماید. در این صورت شورا مکلف است برای حل و فصل دعا یا اختلاف و ایجاد صلح و سازش تلاش نموده و نتیجه را اعم از حصول یا عدم حصول سازش در مهلت تعیین شده برای تنظیم گزارش اصلاحی یا ادامه رسیدگی به طور مستند به مرجع قضایی ارجاع کننده اعلام نماید. شوراها باید اقدامات لازم برای حفظ اموال اشخاص صغیر، مجنون و شخص غیررشید که ولی یا قیم نداشته باشند و نیز حفظ اموال غایب مفقودالاثر و همچنین ماترک متوفای بلاوارث و اموال مجهول المالک به عمل آورده و بلافاصله مراتب را به مراجع صالح اعلام کند؛ همچنین شورا با تراضی طرفین در موارد زیر برای صلح و سازش اقدام نماید: کلیه امور مدنی و حقوقی؛ کلیه جرائم قابل گذشت؛ جنبه خصوصی جرائم غیرقابل گذشت.

رسیدگی و صدور رأی: رسیدگی شورا یا درخواست کتبی و شفاهی به عمل می آید. درخواست از طریق سامانه خدمات الکترونیک قضایی به دفتر شورا ارسال می گردد و اگر امکان نداشته باشد به طریق مقتضی دیگر فرستاده می شود. وصول الکترونیکی درخواست به سامانه

خدمات الکترونیک قضایی، تاریخ اقامه دعوا محسوب می‌شود.

اجرای رأی: رأی قطعی شورا در امور مدنی به درخواست ذینفع و با دستور قاضی شورا پس از صدور اجراییه مطابق مقررات اجرای احکام مدنی توسط قاضی واحد اجرای احکام شورای حل اختلاف محل اجرا می‌شود.

اعتراض به رأی شورا: احکام غیابی قاضی شورا، قابل اعتراض است رأی که در پی این اعتراض صادر می‌شود و تمام رأی حضوری قاضی شورا در مهلت ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی حسب مورد در دادگاه‌های عمومی یا کیفری ۲ همان حوزه قضایی می‌باشد. مرجع تجدیدنظر اگر شورا را صالح دانسته اما رأی را فسخ نماید، رأساً مبادرت به صدور رأی می‌نماید که قطعی رأی است اما چنانچه با رد صلاحیت شورا خود را صالح بداند، رسیدگی و اقدام به صدور رأی می‌نماید که این رأی به عنوان رأی دادگاه نخستین تلقی و برابر مقررات می‌تواند قابل تجدیدنظر باشد و چنانچه رسیدگی به موضوع را در صلاحیت مرجع دیگری بداند پرونده را به مراجع صالح می‌فرستد. در تبصره ۱ همین ماده تصریح شده که گزارش اصلاحی شورا قابل اعتراض نمی‌باشد و قطعی است.

- مطابق ماده ۱ قانون شوراهای حل اختلاف (مصوب ۱۳۹۴): «به منظور حل اختلاف و صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی غیردولتی، شوراهای حل اختلاف که در این قانون به اختصار شورا نامیده می‌شوند، تحت نظارت قوه قضائیه و با شرایط مقرر در این قانون تشکیل می‌گردد.» تبصره این ماده نیز اشعار می‌دارد: «تعیین محدوده فعالیت جغرافیایی شورا در هر حوزه قضائی به عهده رئیس همان حوزه قضائی می‌باشد.»
- هر شورا دارای رئیس، دونفر عضو اصلی و یک نفر عضو علی‌البدل است و در صورت نیاز می‌تواند برای انجام وظایف خود دارای مسؤول دفتر باشد که توسط رئیس حوزه قضائی مربوط پیشنهاد و ابلاغ آن از سوی رئیس کل دادگستری استان یا معاون ذی‌ربط وی صادر می‌شود.

- در موارد زیر شوراهای با تراضی طرفین برای صلح و سازش اقدام می‌نمایند:

الف- کلیه امور مدنی و حقوقی

ب- کلیه جرائم قابل گذشت

پ- جنبه خصوصی جرائم غیرقابل گذشت

- در صورتی که رسیدگی شورا با درخواست یکی از طرفین صورت پذیرد و طرف دیگر تا پایان جلسه اول عدم تمایل خود را برای رسیدگی در شورا اعلام نماید، شورا درخواست را بایگانی و طرفین را به مرجع صالح راهنمایی می‌نماید.

• در موارد زیر، قاضی شورا با مشورت اعضای شورا رسیدگی و **مبادرت به صدور رأی** می‌نماید:

- الف- دعاوی مالی راجع به اموال منقول تا نصاب دویست میلیون (۲۰۰.۰۰۰.۰۰۰) ریال به جز مواردی که در تاریخ لازم‌الاجراء شدن این قانون در دادگستری مطرح می‌باشند.
- ب- تمامی دعاوی مربوط به تخلیه عین مستأجره به جز دعاوی مربوط به سرقتی و حق کسب و پیشه
- پ- دعاوی تعدیل اجاره‌بها به شرطی که در رابطه استیجاری اختلافی وجود نداشته باشد
- ت- صدور گواهی حصر وراثت، تحریر ترکه، مهر و موم ترکه و رفع آن
- ث- ادعای اعسار از پرداخت محکوم‌به در صورتی که شورا نسبت به اصل دعوی رسیدگی کرده باشد
- ج- دعاوی خانواده راجع به جهیزیه، مهریه و نفقه تا نصاب مقرر در بند (الف) در صورتی که مشمول ماده (۲۹) قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ نباشند.
- چ- تأمین دلیل
- ح- جرائم تعزیری که صرفاً مستوجب مجازات جزای نقدی درجه هشت باشد.

- رسیدگی قاضی شورا از حیث اصول و قواعد، حسب مورد، تابع مقررات قانون آیین دادرسی مدنی یا کیفری است. اصول و قواعد حاکم بر رسیدگی از قبیل مقررات ناظر به صلاحیت، حق دفاع، حضور در دادرسی، رسیدگی به دلایل است؛ اما مقررات ناظر به وکالت، صدور رأی و ... از مستثنا است.
- رسیدگی شورا تابع تشریفات دادرسی (شکل دادخواست، شیوه ابلاغ، تعیین اوقات رسیدگی) نیست.
- آرای قطعی شورا (قاضی شورا) در امور مدنی به درخواست ذی نفع و با دستور قاضی شورا، پس از صدور اجراییه، مطابق مقررات اجرای احکام دادگاه‌ها، توسط اجرای احکام دادگستری، اجرا می‌شود.
- اعتراض به رأی شورا بدین نحو است که تمامی آرای موضوع مواد ۹ و ۱۱ قانون شوراهای حل اختلاف، ظرف ۲۰ روز قابل تجدیدنظر در دادگاه عمومی حوزه قضایی مقرر شورا می‌باشد.

شورای حل اختلاف: مرجعی تحت نظارت قوه قضائیه است که نسبت به ایجاد صلح و سازش بین طرفین تلاش می‌کند یا به برخی امور و اختلافات نسبتاً جزئی فی‌مابین اشخاص، رسیدگی می‌کند.

اوصاف شورای حل اختلاف:

۱. یک مرجع قضایی است؛ زیرا به اختلافات خصوصی فی‌مابین اشخاص رسیدگی می‌کند.
۲. یک مرجع غیردادگستری (به عبارتی دیگر شبه‌قضایی) است؛ چون قاضی شورا طبق تبصره ۱ ماده ۴ قانون شوراهای حل اختلاف می‌تواند از بین قضات بازنشسته باشد. همچنین در ماده ۱۴ ق.ش.ج.۱ قانونگذار شورای حل اختلاف را یک مرجع

غیردادگستری دانسته است.

۳. شورای حل اختلاف ممکن است در شهر یا در صورت لزوم در روستا تشکیل شود.
۴. شورای حل اختلاف روستاها حق رسیدگی قضایی نداشته و صرفاً می‌توانند برای ایجاد صلح و سازش اقدام کنند.
۵. رئیس قوه قضاییه می‌تواند برای رسیدگی به امور خاص، شوراهای تخصصی تشکیل دهد.
۶. رئیس قوه قضاییه می‌تواند برای سازش در دعاوی و شکایت اقلیت‌های دینی که در اصل ۱۳ قانون اساسی به رسمیت شناخته شده‌اند، شوراهای حل اختلاف خاص آنها را تشکیل دهد. این شوراهای صلح و سازش صلاحیت دارند، نه رسیدگی قضایی.

ترکیب شورای حل اختلاف:

۱. شورای حل اختلاف هم دارای «قاضی» است و هم دارای اشخاصی به نام «عضو شورا» است.
۲. در هر حوزه قضایی یک یا چند قاضی دادگستری به عنوان قاضی شورا حضور دارند که در شورای حل اختلاف واقع در شهرها و روستاهای آن حوزه قضایی، انجام وظیفه می‌کنند.
۳. قاضی شورا می‌تواند از بین قضات شاغل و بازنشسته باشد؛ و همچنین رئیس قوه قضاییه می‌تواند سالانه تعدادی از کارآموزان قضائی را به عنوان قاضی شورا تعیین کند.
۴. قاضی شورا می‌تواند هم‌زمان، رسیدگی در چند شورای حل اختلاف را برعهده داشته باشد.
۵. هر شورا دارای رئیس، دو عضو اصلی و یک عضو علی‌البدل است.
۶. اعضای شورا، دارای پایه قضائی نیستند.
۷. شعبی ویژه صلح و سازش، بنا به نیاز مراجع قضایی، حتی‌المقدور در محل دادسرا یا محاکم تشکیل می‌شود.

صلاحیت قاضی شورای حل اختلاف: (ماده ۹ قانون شوراهای حل اختلاف)

رسیدگی و صدور رأی یا تصمیم در خصوص موضوعات ذیل با قاضی شورا است که البته با مشورت اعضای شورا اقدام به رسیدگی می‌کند این موارد عبارت است از:

۱. دعاوی مالی راجع به اموال منقول تا نصاب دویست میلیون ریال.
- ✓ رسیدگی به دعاوی که خواسته آن، وجه رایج نباشد؛ بلکه سایر اموال باشد و به مبلغی تا دویست میلیون ریال تقویم شده باشد، در صلاحیت قاضی شورای حل اختلاف است.
- ✓ دعاوی غیرمنقول در صلاحیت شورا نیست و فقط دعاوی منقول قابل طرح در شورا هستند.
- ✓ در شورای حل اختلاف برخلاف آیین دادرسی مدنی، بهای خواسته بر اساس نرخ واقعی آن تعیین می‌گردد نه بهای اعلامی خواهان.
- ✓ دعاوی که خواسته آن کمتر از این مبلغ است و قبل از تصویب قانون جدید شورای حل اختلاف در دادگستری طرح شده، همچنان در دادگستری رسیدگی می‌شود.
۲. تمام دعاوی مربوط به تخلیه عین مستأجره به جز دعاوی مربوط سرقفلی و حق کسب و پیشه در شورا رسیدگی می‌شود؛ توجه داشته باشید که:

در صورت جمع سه شرط ذیل برای تخلیه عین مستأجره، **دستور تخلیه**، صادر می‌شود؛ نه حکم تخلیه.

- عقد اجاره تابع قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۷۶ باشد.

- مدت اجاره منتفی شده باشد.

- اجاره‌نامه در سند عادی با امضای دو شاهد یا در سند رسمی تنظیم شده باشد.

✓ برای صدور دستور تخلیه طبق بند فوق جلسه دادرسی تشکیل نمی‌شود و نیازی به دعوت از طرفین نیست. دستور تخلیه قابل تجدیدنظر نیست و اجرای آن به صورت فوری و بدون نیاز به صدور اجراییه به عمل می‌آید.

✓ در غیر این صورت یعنی اگر هر یک از شرایط فوق موجود نباشد برای مثال در اجاره‌های تابع قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۵۶، در اجاره‌های شفاهی، در اجاره‌نامه‌های عادی که شاهد ندارد یا در مواردی که تخلیه عین مستأجره به دلیل فسخ یا انفساخ اجاره، قبل از انقضای مدت اجاره صورت می‌گیرد، برای تخلیه عین مستأجره باید طرح دعوا کرد که در این صورت، جلسه رسیدگی تشکیل و حکم تخلیه (نه دستور تخلیه) صادر می‌شود و این حکم، بعد از قطعیت و صدور اجراییه قابل اجراست.

✓ اگر علت درخواست تخلیه، فسخ اجاره باشد، با توجه به آنکه احراز فسخ در صلاحیت شورا نیست، باید برای این امر به دادگاه عمومی

مراجعه کرد.

✓ هم صدور دستور تخلیه و هم صدور حکم تخلیه، در صلاحیت شورای حل اختلاف است؛ مگر آنکه موضوع متضمن حق کسب و پیشه یا سرقفلی باشد.

✓ با توجه به این که دستور تخلیه بدون دعوت از مستأجر صادر می شود، مستأجر می تواند نسبت به آن اعتراض کند. این اعتراض با نام «ابطال دستور تخلیه» ممکن است بر مبنای اموری مانند تمدید شدن مدت اجاره، عدم انقضای مدت اجاره یا جعلی بودن اجاره نامه باشد.

✓ با توجه به اطلاق بند «ب» ماده ۹ ق.ش.ح.ا که دعاوی راجع به تخلیه را در صلاحیت قاضی شورای حل اختلاف دانسته، علاوه بر دعاوی تخلیه عین مستأجره و درخواست صدور دستور تخلیه عین مستأجره، دعاوی ابطال دستور تخلیه نیز در صلاحیت قاضی شورای حل اختلاف است.

۳. دعاوی تعدیل اجاره بها به شرطی که در اصل رابطه استیجاری اختلافی نباشد.

۴. صدور گواهی حصر وراثت، **تحریر ترکه**، مهر و موم ترکه و رفع آن. البته توجه داشته باشید که:

✓ دعاوی **تقسیم ترکه** در صلاحیت محاکم عمومی است.

✓ صدور گواهی حصر وراثت در صلاحیت شورای حل اختلاف است؛ اما اعتراض به گواهی حصر وراثت یا درخواست ابطال آن در صلاحیت محاکم عمومی است. اعتراض به گواهی حصر وراثت، ممکن است از جانب شخصی طرح شود که خود را در شمار وراث می داند؛ اما نام او در بین وراث درج نشده است یا آنکه شخص ذی نفعی مدعی باشد که نام شخصی در گواهی حصر وراثت درج شده است، درحالی که او در شمار وارث نیست.

۵. ادعای اسعار از تأدیه محکوم به اگر شورا نسبت به اصل دعوا، رسیدگی کرده باشد.

۶. دعاوی خانواده راجع به **جهیزیه**، **مهریه** و **نفقه** تا دویست میلیون ریال در صلاحیت شورای حل اختلاف است مگر آنکه دادگاه خانواده در قالب صدور حکم طلاق یا گواهی عدم امکان سازش راجع به این امور تعیین تکلیف کرده باشد.

۷. جرائم تعزیری که صرفاً مستوجب مجازات نقدی درجه هشت (تا ده میلیون ریال) باشد. در این خصوص باید توجه داشت که:

✓ اگر یک جرم تعزیری مستوجب مجازات های غیرنقدی مانند شلاق یا حبس نیز باشد در شورای حل اختلاف قابل رسیدگی نیست حتی اگر این مجازات ها از درجه هشت باشند.

✓ شورای حل اختلاف مجاز به صدور حکم شلاق و حبس نیست.

۸. تأمین دلیل.

صلاحیت های جانبی شورای حل اختلاف:

۱. **صلاحیت شورا برای اقدام جهت حصول صلح و سازش بین طرفین:** شورای حل اختلاف می تواند در صورت رضایت هر دو طرف، جهت حصول صلح و سازش بین طرفین در موارد ذیل اقدام کنند:

✓ تمام امور مدنی و حقوقی.

✓ تمام جرائم قابل گذشت.

✓ جنبه خصوصی جرائم غیرقابل گذشت.

• در این مورد باید توجه داشت که:

✓ صرف نظر از مبلغ ریالی پرونده و بهای خواسته، شورای حل اختلاف برای سازش، صلاحیت عام دارد.

✓ گزارش اصلاحی صادره از شورا، برخلاف گزارش اصلاحی محاکم، نیاز به ابلاغ دارد.

✓ اگر رسیدگی شورا با درخواست یکی از طرفین صورت پذیرد و طرف دیگر تا پایان جلسه اول عدم تمایل خود را برای رسیدگی در شورا اعلام نماید شورا درخواست را بایگانی و طرفین را به مرجع صالح راهنمایی می کند.

✓ در صورت حصول سازش میان طرفین چنانچه موضوع در صلاحیت شورا باشد، گزارش اصلاحی صادر و پس از تأیید قاضی شورا به طرفین ابلاغ می شود، در غیر این صورت موضوع سازش و شرایط آن به ترتیبی که واقع شده، در صورت مجلس منعکس و

مراتب به مرجع قضایی صالح اعلام می‌شود.

۲. صلاحیت شورا برای اقدام جهت حصول صلح و سازش بین طرفین به موجب ارجاع دادگاه: دادگاه ممکن است

پرونده‌ای را جهت حصول صلح و سازش، به شورا ارجاع دهد به این صورت که:

- ✓ در تمام اختلافات و دعاوی خانوادگی و سایر دعاوی مدنی و جرائم قابل گذشت، مرجع قضایی رسیدگی کننده (هم از دادگاه و هم دادرسی) می‌تواند با توجه به کیفیت دعاوی یا اختلاف و امکان حل و فصل آن از طریق صلح و سازش را فقط یکبار موضوع را به شورای حل اختلاف ارجاع کند.
- ✓ در این صورت، اعضای شورای حل اختلاف تکلیف دارند جهت ایجاد صلح و سازش تلاش کنند.
- ✓ شورا باید نتیجه سازش و عدم سازش را در مهلت تعیین شده، به دادگاه اطلاع دهد. این گزارش، مستقیماً به دادگاه اعلام می‌شود و نیازی به تأیید قاضی شورا ندارد.
- ✓ در صورت سازش بین طرفین، پرونده به دادگاهی که به آن رسیدگی کرده، ارسال می‌شود تا همان دادگاه گزارش اصلاحی تنظیم کند.

- ✓ در صورت عدم سازش بین طرفین، پرونده به دادگاه که به آن رسیدگی می‌کرده، برای ادامه رسیدگی ارسال می‌شود.
- ✓ چنین پرونده‌ای که از طرف دادگاه برای ایجاد صلح و سازش به شورای حل اختلاف ارجاع شده، نباید به مدت بیش از سه ماه در شورا بماند. مدت توقف پرونده در شورای حل اختلاف جهت سازش بسته به نظر قاضی است که پرونده را ارسال کرده؛ اما این مدت نباید بیش از سه ماه باشد.

- ✓ در جرائم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که قابل تعلیق است مقام قضایی می‌تواند برای حصول سازش بین طرفین، موضوع را با توافق طرفین برای میانجی‌گری به شورای حل اختلاف یا شخص یا مؤسسه میانجی‌گر ارجاع دهد. مدت میانجی‌گری حداکثر سه ماه است و فقط برای یکبار و حداکثر به مدت سه ماه دیگر به تشخیص دادگاه قابل تمدید است. (ماده ۸۲ ق.آ.د.ک)

۳. صلاحیت اعضای شورا برای داوری: ممکن است طرفین یک اختلاف، شورای حل اختلاف را برای داوری در خصوص اختلافات خود برگزینند. در این مورد باید توجه داشت که:

- ✓ شورا مکلف به رعایت قواعد داوری مندرج در قانون آیین دادرسی مدنی است. البته اگر این داوری یک داوری بین‌المللی باشد، شورا را باید مکلف به رعایت قواعد داوری تجاری بین‌المللی دانست.
- ✓ با توجه به آنکه انجام داوری توسط قضات ممنوع است، در این حالت اعضای شورا اقدام به داوری می‌کنند؛ نه قاضی شورا.

۴. صلاحیت شورا در خصوص امور حسبی: شورا باید اقدامات لازم را برای حفظ اموال محجورین، اعم از صغیر، مجنون یا سفیه که فاقد ولی یا قیم می‌باشند، اموال غایب مفقودالاثر، اموال مجهول‌المالک و مائتک متوفای بلاوارث، انجام دهد و بلافاصله مراتب را به مراجع صالح اعلام کند. البته، شورا حق دخل و تصرف در هیچ‌یک از اموال مذکور را ندارد.

موارد خارج از صلاحیت شورای حل اختلاف: موارد ذیل، حتی در صورت تراضی طرفین، قابل رسیدگی در شورای حل اختلاف نیست:

۱. دعاوی که در آن یک طرف یا طرفین شخص یا اشخاص حقوقی دولتی باشند.
۲. دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی.
- ✓ عبارت «اموال عمومی» شامل «اموال عمومی غیردولتی»، مانند اموال کلیه مؤسسات یا نهادهای عمومی غیردولتی موضوع ماده ۳ قانون مدیریت خدمات کشوری است.
۳. اختلاف در اصل نکاح، اصل طلاق، فسخ نکاح، رجوع، نَسَب.
- ✓ منظور از اختلاف در اصل نکاح، دعاوی اثبات زوجیت، بطلان نکاح و انفساخ نکاح است.
- ✓ منظور از اینکه دعاوی اصل طلاق در شورای حل اختلاف قابل طرح نیست، آن است که شورای حل اختلاف نمی‌تواند حکم طلاق صادر کند یا به دعاوی راجع به صحت یا بطلان نکاح رسیدگی کند؛ اما می‌تواند با توافق طرفین با ارجاع دادگاه خانواده برای حل اختلافات زوجین و پیشگیری از طلاق و صلح و سازش بین زوجین اقدام کند.
- ✓ منظور از دعاوی نَسَب، دعاوی اثبات نَسَب و نفی وُلد است.

۴. اختلاف در اصل، وقفیت وصیت، تولیت

۵. دعاوی راجع به حجر ورشکستگی.

✓ دعای اثبات ورشکستگی یا درخواست صدور حکم حجر یا حکم رشد در شورای حل اختلاف قابل طرح نیست؛ اما دعاوی علیه مجبورین یا ورشکستگان در شورا قابل طرح است.

۶. اموری که به موجب قوانین دیگر، در صلاحیت مراجع اختصاصی یا مراجع قضایی غیردادگستری است.

سایر قواعد صلاحیت در شورای حل اختلاف:

۱. شوراهای حل اختلاف از حیث صلاحیت محلی تابع قانون آیین دادرسی مدنی هستند.

۲. حوزه صلاحیت محلی هر شورا منطبق با همان حوزه قضایی محل استقرار آن است و حوزه هر شورا بر اساس اختصاص قسمتی از حوزه قضایی بخش یا شهرستان به شورا توسط رئیس حوزه قضایی مربوطه تعیین می‌گردد.

۳. مراجع قضایی وظیفه‌ای برای پذیرش دعاوی، درخواست‌ها و شکایاتی که در صلاحیت شورا است ندارد و در صورت مراجعه اشخاص آنان را به شورا هدایت می‌کنند.

۴. اگر دعاوی طاری یا دعوائی که مرتبط با دعاوی اصلی است، در صلاحیت مراجع قضایی باشد؛ ولی دعاوی اصلی در صلاحیت شورای حل اختلاف باشد، هر دو دعا در مرجع قضایی رسیدگی می‌شود.

حل اختلاف در صلاحیت در شوراهای حل اختلاف:

۱. در صورت اختلاف در صلاحیت محلی شوراهای حل اختلاف به ترتیب زیر اقدام می‌شود:

✓ در مورد شوراهای واقع در یک حوزه قضایی، مانند شوراهای حل اختلاف روستاهای یک حوزه قضایی، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی همان حوزه است.

✓ در مورد شوراهای واقع در حوزه‌های قضایی شهرستان‌های یک استان، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضایی شهرستان مرکز استان است.

✓ در مورد شوراهای واقع در دو استان حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز استانی است که ابتدائاً به صلاحیت شورای واقع در آن استان، اظهار نظر شده است.

۲. در صورت اختلاف در صلاحیت شورا با سایر مراجع قضایی غیردادگستری:

✓ اگر در یک حوزه قضایی باشند، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضایی مربوط است.

✓ اگر در حوزه‌های قضایی مختلف یک استان باشند، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز همان استان است.

✓ اگر در دو استان مختلف باشند، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز استانی است که ابتدائاً به صلاحیت مرجع رسیدگی کننده واقع در آن استان اظهار نظر شده است.

۳. در صورت اختلاف در صلاحیت بین شورا و مرجع قضایی: نظر مراجع قضایی لازم‌الاتباع است؛ بنابراین، نظر هر مرجع قضایی در خصوص صلاحیت، برای هر شورای حل اختلاف لازم‌الاتباع است؛ چه شورای حل اختلاف مزبور، در حوزه آن دادگاه واقع شده باشد یا در حوزه دادگاه دیگری باشد.

قواعد رسیدگی در شورای حل اختلاف:

۱. رسیدگی در شورای حل اختلاف، مستلزم درخواست متقاضی است.

۲. درخواست رسیدگی، ممکن است کتبی باشد یا شفاهی.

درخواست شفاهی، در صورت مجلس درج و به امضای متقاضی می‌رسد. رسیدگی به درخواست‌های شفاهی نیز منوط به پرداخت هزینه دادرسی مربوط است.

۳. این درخواست باید متضمن موارد ذیل باشد:

✓ نام، نام خانوادگی، مشخصات و نشانی طرفین دعوا؛

✓ موضوع خواسته یا درخواست یا اتهام؛

✓ تقویم خواسته در امور مالی؛

✓ دلایل و مستندات درخواست یا شکایت.

۴. دادخواست باید به تعداد خواندگان به اضافه یک نسخه، به شورا تحویل داده شود.
۵. طرفین می‌توانند در شورا، وکیل معرفی کنند. با توجه به آنکه رسیدگی در شورا تابع قواعد کلی آیین دادرسی مدنی است، در حال حاضر، وکالت در شورا حل اختلاف نیازمند پروانه وکالت است.
۶. جلسات شورا با حضور تمامی اعضاء رسمیت می‌یابد و نظر مشورتی اکثریت اعضاء ملاک اعتبار است. ✓ در غیاب عضو اصلی، عضو علی‌البدل جایگزین وی می‌شود.
۷. در مواردی که دعوای طاری مرتبط با دعوای اصلی از صلاحیت ذاتی شورا خارج باشد، رسیدگی به هر دو دعوا در مرجع قضایی صالح به عمل می‌آید.
۸. با توجه به تبعیت شورا از قواعد آیین دادرسی، شورای حل اختلاف می‌تواند در حیطه صلاحیت خود دستور موقت یا تأمین خواسته صادر کند.
۹. اگر در رأی شورا سهو قلم (مانند اشتباه در اعداد و اسامی و محاسبات یا کم و زیاد شدن کلمه‌ای) رخ داده باشد تا وقتی که نسبت به آن تجدیدنظرخواهی نشده، قاضی شورا رأساً یا به درخواست ذی‌نفع رأی را تصحیح می‌کند رأی تصحیحی هم ابلاغ می‌شود.

هزینه‌های دادرسی در شورای حل اختلاف:

۱. در شکایت کیفری معادل هزینه دادرسی در محاکم است.
 ۲. در دعوای غیرمالی معادل هزینه دادرسی در محاکم است.
 ۳. در دعوای مالی معادل نصف هزینه دادرسی محاکم است.
 ۴. رسیدگی به درخواست صلح و سازش که با تراضی طرفین در شورا مطرح شده است بدون هزینه دادرسی صورت می‌گیرد.
 ۵. هزینه اعتراض به آرای شورا در دادگاه عمومی معادل هزینه دادرسی طرح دعوا در دادگاه عمومی است.
- اعتراض به بهای خواسته در شورای حل اختلاف:** اعتراض به بهای خواسته در شورای حل اختلاف در صورت جمع شرایط ذیل امکان‌پذیر است:

۱. خوانده نسبت به بهای خواسته اعتراض کند و بهای دیگری را به عنوان بهای خواسته اعلام کند.
- البته خود قاضی شورا نیز می‌تواند نسبت به بهای خواسته تردید کند.
۲. خواهان این اعتراض را نپذیرد بین طرفین در بهای خواسته اختلاف افتد.
۳. این اعتراض در صلاحیت شورای حل اختلاف مؤثر باشد؛ یعنی موجب شود که پرونده‌ای از شورای حل اختلاف خارج و در صلاحیت دادگاه عمومی قرار گیرد.

تکلیف شورای حل اختلاف در صورت اعتراض به بهای خواسته: در صورت اعتراض خوانده به بهای خواسته یا اگر قاضی در بهای خواسته تردید کند، شورا باید رأساً یا با جلب نظر کارشناس بهای خواسته را تعیین کند.

بررسی لزوم یا عدم لزوم رعایت قواعد آیین دادرسی مدنی و کیفری در شورای حل اختلاف:

۱. قاضی شورا، مکلف به رعایت اصول و قواعد قانون آیین دادرسی مدنی و قانون آیین دادرسی کیفری است؛ مانند مقررات راجع به صلاحیت، حق دفاع، حق حضور در دادرسی، رسیدگی به دلایل و ...
۲. مقررات ناظر به صدور رأی، وخواهی، تجدیدنظر و هزینه دادرسی تابع قانون آیین دادرسی مدنی نیست و تابع قانون شورای حل اختلاف است.

در شورای حل اختلاف رعایت تشریفات دادرسی، مانند شرایط شکلی دادخواست، نحوه ابلاغ، تعیین وقت جلسه دادرسی و مانند آن، لازم‌الرعايه نیست.

قواعد ابلاغ در شورا:

۱. رسیدگی در شورای حل اختلاف مستلزم رعایت قواعد ابلاغ، مذکور در قانون آیین دادرسی مدنی، نیست.
۲. با وجود این، اگر خوانده، علی‌رغم دعوت از وی، در جلسه رسیدگی حاضر نشود و لایحه نیز ارسال نکند، باید وفق مقررات آیین دادرسی مدنی، اخطاریه برای او ارسال و ابلاغ شود.

طرق شکایت از رأی در شورای حل اختلاف:

۱. آرای صادره توسط شورای حل اختلاف، حسب مورد قابل تجدیدنظرخواهی در نزد دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری همان حوزه قضایی

است.

- ✓ هم احکام و هم قرارهای صادره از سوی شورای حل اختلاف قابل تجدیدنظر است. در خصوص تخلیه عین مستأجره اگر شورای حل اختلاف اقدام به صدور حکم تخلیه نماید، این حکم قابل تجدیدنظر است؛ اما اگر شورای حل اختلاف صرفاً دستور تخلیه صادر کند، این دستور قابل تجدیدنظر نیست؛ بلکه می‌توان درخواست ابطال آن را نمود.
- ✓ منظور از قرارهای قابل تجدیدنظر در بند فوق، قرارهای قاطع است؛ بنابراین قرار عدم صلاحیت صادره از شورای حل اختلاف قابل تجدیدنظرخواهی نیست.
- ✓ مهلت تجدیدنظر ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ رأی است.
- ✓ اگر دادگاه عمومی، رأی شورای حل اختلاف را نقض کند، خود اقدام به صدور رأی مقتضی می‌کند، چه رأی نقض شده شورا، یک حکم باشد یا یک قرار.
- ✓ رأی دادگاه عمومی در این خصوص، قطعی است و مجدداً قابل تجدیدنظرخواهی نیست؛ چه این رأی مبنی بر تأیید رأی شورا باشد یا مبنی بر نقض آن باشد.
- ✓ اگر دادگاه عمومی پرونده را در صلاحیت شورای حل اختلاف نداند و در صلاحیت مرجع دیگری بداند رأی را نقض و پرونده را مرجع صالح ارسال می‌کند.
- ✓ اگر دادگاه عمومی پرونده از صلاحیت شورا خارج و در صلاحیت خود بداند رسیدگی ماهوی کرده و رأی مقتضی را صادر می‌کند. این رأی، رأی بدوی تلقی شده و حسب مورد طبق مقررات آیین دادرسی مدنی یا آیین دادرسی کیفری قابل تجدیدنظر و سایر طرق اعتراض به رأی است.

۲. اگر آرای شورای حل اختلاف به صورت غیابی باشد، در همان شورای حل اختلاف قابل واخواهی است.

- ✓ تعریف حکم غیابی در قانون شوراهای حل اختلاف با تعریفی که قانون آیین دادرسی مدنی در این خصوص ارائه کرده است متفاوت است. بنا بر ماده ۲۵ ق.ش.ح.ا. اگر محکوم علیه یا وکیل او در هیچ یک از جلسات حاضر نباشد، حکم غیابی است، چه اخطاریه وقت رسیدگی ابلاغ واقعی شده باشد و چه ابلاغ واقعی نشده باشد. البته در عمل با وجود اینکه در قانون شوراهای حل اختلاف (مصوب ۹۴) راجع به مسأله ابلاغ واقعی یا قانونی اخطاریه وقت رسیدگی سکوت شده است بر اساس قانون آیین دادرسی مدنی عمل می‌شود، یعنی جایی که اخطاریه مذکور ابلاغ واقعی شده باشد وفق قانون عام (ق.آ.د.م)، حکم شورا، حضوری محسوب می‌شود.

- ✓ سایر قواعد واخواهی تابع قانون آیین دادرسی مدنی است.

۳. آرای شورای حل اختلاف، قابل فرجام‌خواهی نیست.

- ۴. آرای شورای حل اختلاف در همان شورای حل اختلاف قابل اعاده دادرسی و اعتراض ثالث است؛ اما اگر رأی شورا مورد تجدیدنظرخواهی واقع و در دادگاه عمومی قطعیت یافته باشد، مرجع رسیدگی به اعاده دادرسی و اعتراض ثالث، همان دادگاه عمومی است؛ زیرا آخرین مرجعی که پرونده در آنجا مورد رسیدگی واقع شده، دادگاه عمومی است.
- ۵. گزارش اصلاحی شورای حل اختلاف قابل اعتراض نیست و قطعی است مگر آنکه ادعای بطلان یا فسخ آن طرح شود.

اجرای احکام صادره از شورای حل اختلاف:

- ۱. اجرای احکام صادره از سوی شورای حل اختلاف نیازمند مراتب ذیل است:

- ✓ درخواست ذی‌نفع؛

- ✓ دستور قاضی؛

- ✓ صدور اجراییه.

- ۲. اجرای آراء شورا در امور مدنی و کیفری تابع قانون اجرای احکام مدنی، قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی و مقررات اجرای احکام کیفری در قانون آیین دادرسی کیفری است.

- ۳. شورای حل اختلاف دارای واحد اجرای احکام است واحد اجرای احکام شورای حل اختلاف دارای قاضی مجری حکم است.

- ۴. گزارش اصلاحی تنظیم شده توسط شورای حل اختلاف نیز به دستور قاضی شورا توسط واحد اجرای احکام شورای حل اختلاف اجرا می‌شود.

مراجع اختصاصی حقوقی غیر دادگستری: این دسته از مراجع آنهایی است که نصب و عزل «قضات» آنها کلاً یا جزئاً به عهده قوه مجریه بوده و از صلاحیت قوه قضاییه خارج است. مراجع پیش‌بینی شده در قانون کار، مرجع ثبتي و ... از این جمله‌اند که به ترتیب بررسی می‌شوند:

مراجع پیش‌بینی شده در قانون کار: در قانون کار «هیأت تشخیص» و «هیأت حل اختلاف» پیش‌بینی شده که به اختلاف کارگر و کارفرما رسیدگی نماید. چون طرفین اختلاف، اشخاص خصوصی‌اند باید از مراجع قضایی شمرده می‌شوند. در عین حال، به علت آثار مهمی که تنظیم روابط کارگر و کارفرما بر جامعه دارد مقررات حاکم بر این روابط در حقوق عمومی بررسی می‌شود بنابراین مراجع حل اختلاف از این زاویه، می‌تواند از مراجع اداری شمرده شود.

- با توجه به آثاری که تنظیم روابط کارگر و کارفرما و شیوه حل اختلاف آنها بر کل اجتماع دارد و نیز این امر که آرای قطعی صادره از مراجع حل اختلاف کارگر و کارفرما به موجب بند ۲ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲، قابل رسیدگی شکلی در دیوان است.
- اختلافات فردی بین کارفرما و کارگر یا کارآموز که ناشی از اجرای قانون کار و سایر مقررات کار، قراردادهای فردی و پیمان‌های دسته جمعی کار باشد، چنانچه از طریق سازش مستقیم بین کارفرما و کارگر و یا نمایندگان آنها حل نشود، به هیئت تشخیص ارجاع می‌شود.
- وظیفه اصلی هیئت حل اختلاف استان، رسیدگی به اعتراضاتی است که نسبت به آرای قابل اعتراض هیئت تشخیص به عمل می‌آید.

مراجع ثبتي: مراجعی است که در ادارات ثبت و به موجب مقررات ثبتي تشکیل گردیده و به نوعی رسیدگی به اختلافات را عهده‌دار می‌باشند.

اداره ثبت: چون اداره ثبت صلاحیت رسیدگی به دسته‌ای از دعاوی افراد را دارد، می‌توان آن را در این خصوص، از مراجع قضایی به شمار آورد. مهم‌ترین صلاحیت اداره ثبت رسیدگی به دعاوی افراز اموال غیرمنقول است. دعاوی افراز، دعاوی شریک مال مشترکی است که به علت عدم تراضی شریک (یا شرکاء) دیگر بر تقسیم، درخواست تقسیم یا مشخص و جدانمودن سهم خود از سهم یا سهام شریک (یا شرکاء) دیگر می‌نماید. به موجب «قانون افراز و فروش املاک مشاع» (مصوب ۱۳۵۷)، دعاوی افراز املاک مشاعی که جریان ثبتي آن خاتمه یافته باشد، در صلاحیت اداره ثبت اسناد و املاک محل وقوع ملک است.

چنانچه ملک به موجب تصمیم قطعیت‌یافته اداره ثبت، غیر قابل افراز تشخیص گردد، دادگاه عمومی، به درخواست هر یک از شرکاء، دستور فروش ملک بر وفق مقررات قانون اجرای احکام مدنی مربوط به فروش اموال غیرمنقول، اقدام می‌نماید.

سایر مراجع ثبتي: در اداره ثبت به موجب مقررات ثبتي مقامات و مراجع دیگری رسیدگی به برخی اختلافات را به عهده دارند که از آن جمله می‌توان هیأت حل اختلاف ثبت، رییس اداره ثبت و هیأت نظارت و شورای عالی ثبت را نام برد.

مراجع اختصاصی کیفری: به مراجعی گفته می‌شود که تنها صلاحیت رسیدگی به آن دسته از جرایمی را دارا می‌باشند که قانونگذار صراحتاً در صلاحیت آنها قرار داده است. در قانون آ.د.ک (مصوب ۱۳۹۲) دادگاه انقلاب، دادگاه اطفال و نوجوانان و دادگاه نظامی نیز زیر عنوان دادگاه‌های کیفری آورده شده است. این دادگاه‌ها، دادگاه‌های اختصاصی کیفری به شمار می‌رود دادگاه ویژه روحانیت نیز از مراجع اختصاصی کیفری است که به حیات خود ادامه می‌دهد.

دیوان عالی کشور: به منظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضایی و انجام مسؤولیت‌هایی که طبق قانون به آن محول می‌شود؛ بر اساس ضوابطی که رییس قوه قضاییه تعیین می‌کند تشکیل می‌گردد.

سازمان دیوان عالی کشور: قانونگذار در دیوان عالی کشور از همان ابتدا دو قسمت را پیش‌بینی نمود. قسمت شعب که در ابتدا از دو اتاق (شعبه) که یکی از آنها حقوقی و دیگری جزایی بود تشکیل گردیده و دیگری قسمت پارکه (یا دادسرای) دیوان تمیز که در ابتدا مرکب از مدعی عمومی کل (دادستان کل کشور) و یک نفر معاون او موسوم به وکیل عمومی محکمه تمیز بود. در حال حاضر نیز می‌توان قسمت شعب دیوان عالی کشور را از دادسرای آن تفکیک و بررسی نمود.

الف. قسمت شعب: دیوان عالی کشور در اصل ۱۶۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، پیش‌بینی گردید. شعب دیوان عالی کشور با دو عضو رسمیت دارند. یکی از آنها رئیس و دیگری قاضی مستشار است. البته دیوان عالی کشور به تعداد لازم، عضو معاون دارد که می‌توانند وظایف مستشار یا رئیس را برعهده گیرند. هر یک از اعضای شعبه باید به تشخیص ریاست قوه قضاییه، یا مجتهد باشد و یا ۱۰ سال تمام در درس خارج شرکت نموده و یا دارای ۱۰ سابقه کار قضایی و یا وکالت بوده و کاملاً به قوانین مدون اسلامی آشنا باشد. دیوان عالی کشور در تهران مستقر است. تعداد شعب دیوان به اندازه نیاز خواهد بود. رئیس شعبه اول، رئیس دیوان عالی کشور می‌باشد که تقسیم و ارجاع پرونده‌ها به شعب مختلف دیوان عالی کشور به دستور او یا رئیس یکی از شعب دیگر، به تعیین او، انجام می‌گیرد. رئیس دیوان عالی کشور، طبق اصل ۱۶۲ قانون اساسی باید مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی باشد و رئیس قوه قضاییه او را برای مدت ۵ سال با مشورت قضات دیوان عالی کشور، انتخاب می‌کند. معمول‌ترین وظیفه دیوان که رسیدگی به درخواست‌های فرجام نسبت به آرای صادره از دادگاه‌ها در امور حقوقی و کیفری است، توسط شعب دیوان عالی کشور، صورت می‌گیرد.

ب. هیأت‌های عمومی: با توجه به اینکه قضات در استنباط از قانون و اتخاذ نظر آزاد می‌باشند اما ممکن است در موضوعات مشابه اختلاف آرای مشاهده گردد که صرف‌نظر از مخدوش نمودن اعتبار قوه قضاییه، مردم را نیز در تشخیص حقوق و تکالیف خود سر در گم می‌نماید، برای پرهیز از این قبیل موضوعات با نظر رئیس دیوان یا دادستان کل کشور هیأت عمومی، رأی واحدی اتخاذ می‌نماید که در حکم قانون و برای تمام محاکم لازم‌الاتباع می‌باشد.

ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲) اشعار داشته است: «هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها نسبت به موارد مشابه، اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی، با استنباط متفاوت از قوانین، آراء مختلفی صادر شود، رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، به هر طریق که آگاه شوند، مکلفند نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. هر یک از قضات شعب دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها یا دادستان‌ها یا وکلای دادگستری نیز می‌توانند با ذکر دلیل از طریق رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، نظر هیأت عمومی را درباره موضوع درخواست کنند. هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان عالی یا معاون وی و با حضور دادستان کل کشور یا نماینده او و حداقل سه چهارم رؤسا و مستشاران و اعضای معاون تمام شعب تشکیل می‌شود تا موضوع مورد اختلاف را بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم کنند. رأی اکثریت در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است؛ اما نسبت به رأی قطعی شده بی‌اثر است. در صورتی که رأی، اجراء نشده یا در حال اجراء باشد و مطابق رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، عمل انتسابی جرم شناخته نشود یا رأی به جهاتی مساعد به حال محکوم علیه باشد، رأی هیأت عمومی نسبت به آراء مذکور قابل تسری است و مطابق مقررات قانون مجازات اسلامی عمل می‌شود.» و نکته مهمی که ماده ۴۷۳ ق.آ.د.ک به آن اشاره داشته این است که: «آراء وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، فقط به موجب قانون یا رأی وحدت رویه مؤخری که مطابق ماده ۴۷۱ این قانون صادر می‌شود، قابل تغییر است.»

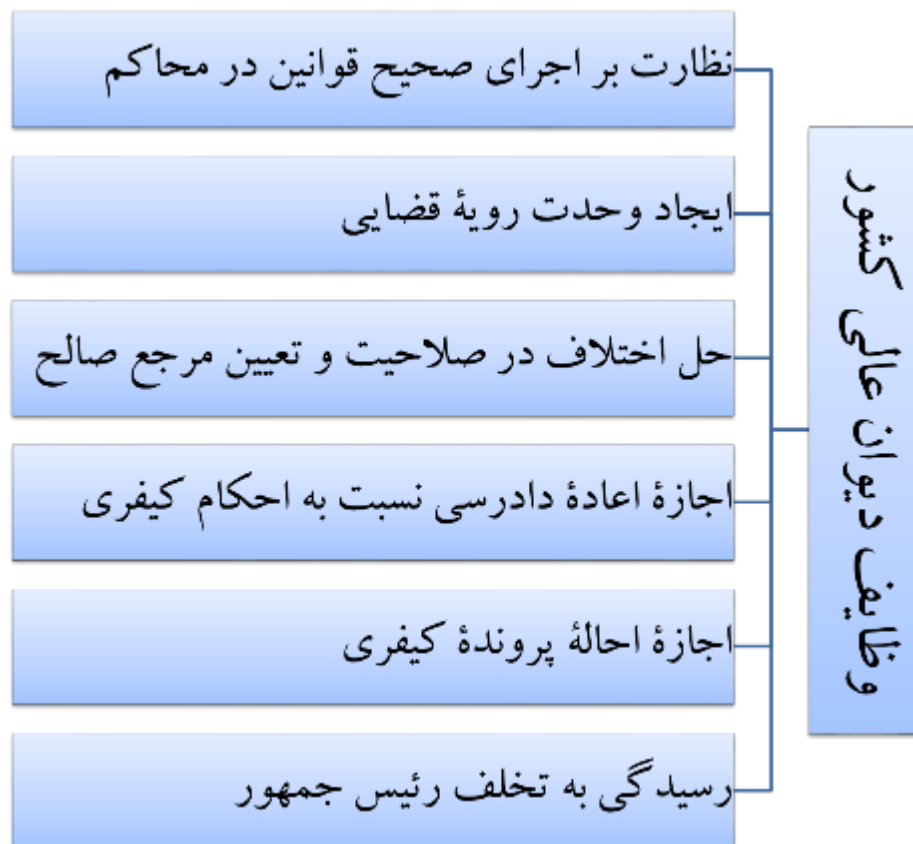
هیأت عمومی شعب حقوقی: این هیأت مرکب از رؤسا و مستشاران شعب حقوقی دیوان می‌باشند و بر اساس ماده ۴۰۸ ق.آ.د.م. «در صورتی که پس از نقض حکم فرجام‌خواسته در دیوان عالی کشور، دادگاه با ذکر استدلال، طبق رأی اولیه، اقدام به صدور رأی اصراری نماید و این رأی، مورد درخواست رسیدگی فرجامی واقع شود، شعبه دیوان عالی کشور در صورت پذیرش استدلال، رأی دادگاه را ابرام، در غیر این صورت، پرونده در هیأت عمومی شعب حقوقی مطرح و چنانچه نظر شعبه دیوان عالی کشور مورد ابرام قرار گرفت حکم صادره نقض و پرونده به شعبه دیگری ارجاع خواهد شد. دادگاه مرجوع‌الیه طبق استدلال هیأت عمومی دیوان عالی کشور حکم مقتضی صادر می‌نماید.»

دادسرای دیوان عالی کشور (دادسرای کل):

در معیت دیوان عالی کشور، دادسرای کل کشور وجود دارد که ریاست آن را دادستان کل کشور به عهده دارد؛ که به موجب اصل ۱۶۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران باید مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی باشد و رئیس قوه قضاییه با مشورت قضات دیوان عالی کشور او را برای مدت ۵ سال به این سمت منصوب می‌کند. دادسرای کل، افزون بر دادستان کل، از تعدادی معاون و دادیار تشکیل شده که زیر نظر او، در واقع، بخشی از وظایف او را انجام می‌دهند. دادسرای کل، دارای یک مدیر دفتر کل و به تعداد لازم کارمند اداری است که انجام

امور اداری را عهده‌دار می‌باشند. به موجب ماده ۲۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری «دادستان کل کشور بر کلیه دادرهای عمومی و انقلاب و نظامی نظارت دارد و به منظور حسن اجرای قوانین و ایجاد هماهنگی بین دادرها می‌تواند اقدام به بازرسی کند و تذکرات و دستورهای لازم را خطاب به مراجع قضایی مذکور صادر نماید...»

وظایف دیوان عالی کشور: وظایف دیوان عالی کشور، بر اساس اصل ۱۶۱ قانون اساسی و قوانین مربوط، به شرح ذیل است:



۱. نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم: یکی از وظایف دیوان عالی کشور، نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم است. این وظیفه که وظیفه اصلی و مهم‌ترین وظیفه آن است از طریق نقض و ابرام آرای صادره از دادگاهها انجام و اعمال می‌گردد.

۲. ایجاد وحدت رویه قضایی: در اجرای ماده ۲۷۰ ق.آ.د.ک، به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، هیأت عمومی دیوان عالی کشور تشکیل شده و اقدام به صدور رأی وحدت رویه می‌نماید که این رأی در صورتی که مطابق شرع باشد (مخالف شرع نباشد) برای کلیه شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع است.

اختیارات و وظایف دادرها در امور غیرجزایی:

در امور غیر جزایی نیز در برخی موارد دادرها به عنوان طرف اصلی دعوا انجام وظیفه می‌نمایند که در زیر به آنها اشاره می‌شود. اختیارات و وظایف دادرها در امور ترافعی به قرار زیر است: اقامه دعوی ورشکستگی علیه تاجر، اعتراض به درخواست انحصار وراثت متوفایی که بلاوارث است، درخواست نصب و عزل قیم و ضم ناظر و امین، درخواست اعلام ادامه وضعیت حجر صغیر بالغ شده، درخواست تعیین امین برای جنین، درخواست تعیین امین برای اداره اموال غایب مفقودالاثر، اداره اموالی که به مصارف عمومی اختصاص داده شده و مدیر نداشته باشد و ...

دیوان عدالت اداری

دیوان عدالت اداری: یکی از مراجع رسیدگی‌کننده به دعاوی مردم علیه دستگاه‌های دولتی و عمومی است که دارای اوصاف ذیل است:

۱. دیوان عدالت مرجع رسیدگی‌کننده به شکایات و اعتراضات مردم نسبت به موارد ذیل است:

✓ نسبت دستگاه‌های دولتی و عمومی؛

✓ نسبت به کارکنان دستگاه‌های دولتی و عمومی؛

نسبت به آیین‌نامه‌ها و مصوبات دستگاه‌های دولتی و عمومی، از حیث مخالفت با قانون یا شرع یا خروج از حدود اختیارات مقام

تصویب کننده.

۲. عالی‌ترین مرجع رسیدگی‌کننده اداری و تنها مرجع عمومی اداری است.
۳. در تهران مستقر است، اما برای تسهیل دسترسی مردم، در استان‌ها، دارای دفاتر استانی است.
۴. شیوه رسیدگی در آن، تابع قانون خاصی، به نام قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری (مصوب ۱۳۹۲) است؛ اما در موارد ذیل، تابع قانون آیین دادرسی مدنی و قانون اجرای احکام مدنی است:
 - ✓ رد دادرسی؛
 - ✓ ابلاغ اوراق، آراء و تصمیمات دیوان؛
 - ✓ وکالت؛
 - ✓ در کلیه مواردی که قانون خاص دیوان، ساکت است.
۵. می‌تواند به تعداد مورد نیاز کارشناسانی از رشته‌های مختلف به عنوان مشاور دیوان عدالت، داشته باشد.
۶. دارای واحد اجرای احکام است که زیر نظر رئیس دیوان عدالت یا معاون وی، اداره می‌شود. در این واحد، دادرسان اجرای احکام، اجرای وظیفه می‌کنند.

انواع شعب دیوان عدالت اداری:

۱. **شعب بدوی:** هر شعبه بدوی دیوان از یک رئیس یا دادرسان علی‌البدل تشکیل می‌شود.
 - ✓ تعداد شعب بدوی و تجدیدنظر دیوان، توسط رئیس قوه قضائیه تعیین می‌شود.
 - ✓ آرای شعب بدوی، در شعبه تجدیدنظر قابل شکایت است.
 ۲. **شعب تجدیدنظر:** هر شعبه تجدیدنظر از یک رئیس و دو مستشار تشکیل می‌شود.
 - ✓ شعبه تجدیدنظر با حضور دو عضو رسمیت می‌یابد و ملاک صدور رأی، نظر اکثریت است.
 - ✓ آرای شعب تجدیدنظر دیوان، قطعی است.
 - ✓ رئیس دیوان، رئیس شعبه اول تجدیدنظر دیوان است.
- دفاتر استانی دیوان عدالت:** دفاتر اداری دیوان عدالت باید در محل دادگستری و دفاتر بازرسی کل کشور در هر یک از مراکز استان‌ها تأسیس شود. این دفاتر وظایف ذیل را بر عهده دارند:

۱. ثبت دادخواست و درخواست‌های شاکیان؛
۲. راهنمای مراجعان؛
۳. ابلاغ نسخه دوم شکایت یا رأی صادر شده از سوی دیوان در حوزه مربوط به آن دفتر؛
۴. انجام دستورات واحد اجرای احکام دیوان در حوزه مربوطه به آن دفتر.

صلاحیت در دیوان عدالت اداری:

۱. صلاحیت شعب دیوان؛
 ۲. صلاحیت هیأت عمومی دیوان.
- صلاحیت شعب دیوان عدالت:** صلاحیت این شعب، عبارت است از رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی نسبت به:

۱. تصمیمات اقدامات واحدهای دولتی، اعم از وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها و مؤسسات و شرکت‌های دولتی و شهرداری‌ها و سازمان تأمین اجتماعی و تشکیلات و نهادهای انقلابی و مؤسسات وابسته به آنها.
۲. تصمیمات و اقدامات مأموران واحدهای مذکور در بند فوق در امور راجع به وظایف آنها.
۳. رسیدگی به اعتراضات و شکایات از آراء و تصمیمات قطعی مراجع اداری، مانند هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری و کمیسیون‌هایی مانند کمیسیون‌های مالیاتی، هیأت حل اختلاف کارگر و کارفرما، کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداری‌ها، منحصرأ از حیث نقض قوانین و مقررات یا مخالفت با قانون.
۴. رسیدگی به شکایات قضات و مشمولان قانون مدیریت خدمات کشوری و سایر مستخدمان واحدها و مؤسسات مذکور در بند ۱ و مستخدمان مؤسساتی که شمول این قانون نسبت به آنها محتاج ذکر نام است، اعم از لشکری و کشوری از حیث تضييع حقوق

استخدامی.

موارد خارج از صلاحیت شعب دیوان عدالت:

۱. دعاوی که ناشی از اِعمال حاکمیت و وظایف دستگاه‌های دولتی نباشد، از صلاحیت دیوان خارج و در مراجع قضایی، مانند دادگاه عمومی قابل رسیدگی است. برای مثال، دعاوی ذیل از صلاحیت دیوان خارج است و در محاکم عمومی، قابل رسیدگی است:
 - ✓ دعاوی مستند به قرارداد؛
 - ✓ دعاوی مطالبه وجه؛
 - ✓ دعاوی مستند به اسناد تجاری؛
 - ✓ دعاوی سه‌گانه تصرف؛
 - ✓ دعاوی خلع ید.
۲. رسیدگی به اختلافات فی مابین دستگاه‌های دولتی و عمومی با یکدیگر، از صلاحیت دیوان خارج است و در دادگاه عمومی به عمل می‌آید.
۳. رسیدگی به دعاوی مطالبه خسارت از صلاحیت دیوان خارج است و در دادگاه عمومی به عمل می‌آید. البته در مواردی که خسارت ناشی از امور راجع به وظایف دستگاه‌های دولتی یا عمومی باشد، ابتدا باید تقصیر دستگاه دولتی یا مأمور دولتی و وقوع تخلف، در دیوان عدالت اداری اثبات شود و سپس، برای محاسبه میزان خسارت و وصول آن در دادگاه عمومی، طرح دعوا شود.
۴. تصمیمات و آرای دادگاه‌ها و سایر مراجع قضایی دادگستری و نظامی و دادگاه‌های انتظامی قضات و نیروهای مسلح، قابل شکایت در دیوان عدالت اداری نیست.
۵. در مواردی که دولت و دستگاه‌های اجرایی زمینی را برای طرح‌های عمومی و عمرانی تملک می‌کنند، مالک قبلی زمین برای الزام دولت و دستگاه‌های اجرایی به پرداخت بهای ملک نیاز به رجوع به دیوان عدالت اداری ندارد و به دادگاه عمومی مراجعه می‌کند.

صدور قرار عدم صلاحیت در شعب دیوان عدالت:

۱. اگر رسیدگی به شکایت، در صلاحیت سایر مراجع قضایی باشد، شعبه دیوان با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع مذکور ارسال و مراتب را به شاکی اعلام می‌کند.
 - ✓ دیوان عدالت اداری (برخلاف دادگاه عمومی که نیازی به اعلام قرار عدم صلاحیت به خواهان ندارد) باید قرار عدم صلاحیت را به شاکی اعلام کند.
 - ✓ مرجع قضایی مزبور مکلف به تبعیت از نظر دیوان عدالت نیست.
 - ✓ مرجع حل اختلاف در صلاحیت بین شعب دیوان و سایر مراجع قضایی، دیوان عالی کشور است.
۲. اگر شعبه دیوان عدالت، موضوع را در صلاحیت مراجع غیر قضایی (اداری) بداند، ضمن صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع صالح می‌فرستد.
 - ✓ از آنجاکه دیوان عدالت اداری، عالی‌ترین مرجع اداری است، مرجعی که پرونده به آنجا ارسال شده، مکلف به تبعیت از نظر دیوان و رسیدگی است.

قرار اناطه در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر رسیدگی دیوان، منوط به اثبات امری باشد که در صلاحیت مرجع دیگری است، قرار اناطه صادر می‌شود. مراتب صدور قرار اناطه، به طرفین ابلاغ می‌شود.
۲. ذی‌نفع باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ اختاریه دیوان، به مرجع صالح مراجعه و گواهی دفتر مرجع مزبور را مبنی بر طرح موضوع، به دیوان تسلیم کند. در غیر این صورت، دیوان به رسیدگی خود ادامه می‌دهد و تصمیم مقتضی را اتخاذ می‌کند.

فرایند طرح شکایت در دیوان عدالت اداری:

۱. رسیدگی در شعب دیوان، مستلزم تقدیم دادخواست است.
۲. تاریخ ثبت دادخواست در دبیرخانه دیوان و یا پایگاه الکترونیکی و یا تسلیم آن به پست سفارشی و یا ارسال از طریق پست الکترونیکی یا دفاتر استانی دیوان، تاریخ طرح شکایت محسوب می‌شود. (در دادگاه عمومی، چنین مقرره‌ای برقرار نیست. در دادگاه‌های عمومی، تاریخ تقدیم دادخواست به دفتر کل حوزه قضایی، تاریخ طرح دعوا است، نه تاریخ تقدیم آن به پست).

۳. دبیرخانه دیوان یا دفاتر استانی آن، دادخواست‌های واصل شده را به ترتیب وصول، ثبت کرده و رسیدی مشتمل بر شماره و تاریخ ثبت، نام شاکی و طرف شکایت، به دادخواست‌دهنده می‌دهند.
۴. اگر موردی حاکی از طرح قبلی شکایت وجود داشته باشد، دبیرخانه دیوان مکلف است مشخصات آن را به برگه دادخواست ضمیمه کند.
۵. دادخواست‌های ثبت‌شده توسط رئیس دیوان یا معاون وی به شعب ارجاع می‌شود.
۶. پس از ارجاع دادخواست به شعبه، مدیر دفتر شعبه مرجوع‌الیه، آن را از حیث شرایط شکلی بررسی می‌کند. در صورت کامل بودن دادخواست یا کامل شدن آن، بلافاصله دادخواست و ضمائم را به نظر قاضی شعبه می‌رساند.
۷. اگر قاضی شعبه دیوان، اعتقاد به کامل بودن پرونده داشته باشد، دستوری مبنی بر ارسال یک نسخه از دادخواست و ضمائم آن به طرف شکایت، صادر می‌کند.
۸. اگر محتوای شکایت، حاوی مطالبی علیه شخص ثالث نیز باشد، این امر مانع رسیدگی شعبه به پرونده نیست.
۹. موضوع شکایت باید صریح و منجز باشد. در صورت وجود ابهام، به تشخیص شعبه، مراتب طی اظهاریه‌ای به شاکی اعلام می‌شود و شاکی مکلف است ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اظهاریه، نسبت به رفع ابهام اقدام کند. در غیر این صورت، شعبه نسبت به قسمت مبهم، قرار ابطال دادخواست صادر می‌کند.

شرایط دادخواست: در دادخواستی که به دیوان عدالت اداری تقدیم می‌شود، شرایط ذیل باید لحاظ شود:

۱. تنظیم دادخواست به زبان فارسی؛
۲. تنظیم دادخواست روی برگه‌های مخصوص.
- ✓ پرونده‌هایی که با صدور قرار عدم صلاحیت، از مراجع قضایی دیگر به دیوان ارسال می‌شود، نیاز به تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی ندارد.
۳. درج مشخصات شاکی در دادخواست، متشکل از:
 - ✓ نام و نام خانوادگی، نام پدر، تاریخ تولد، کد ملی، شغل، تابعیت و اقامتگاه برای اشخاص حقیقی؛
 - ✓ نام، شماره ثبت، اقامتگاه اصلی (مرکز اداره) و شماره تلفن برای اشخاص حقوقی؛
 - ✓ شاکی می‌تواند علاوه بر نشانی پستی، نشانی پست الکترونیکی یا شماره تلفن همراه یا نمابر خود را برای ابلاغ اوراق اعلام کند که در این صورت، امر ابلاغ به یکی از طرق مزبور کافی است.
۴. درج مشخصات طرف شکایت، متشکل از:
 - ✓ نام و نام خانوادگی، سمت و نشانی دقیق محل کار مأمور دولت در صورت امکان؛
 - ✓ نام کامل دستگاه طرف شکایت.
۵. درج نام و نام خانوادگی و اقامتگاه قائم مقام و یا نماینده شاکی، مانند وکیل، در صورت تقدیم دادخواست توسط آنان؛
۶. درج موضوع شکایت (خواسته)؛
۷. بیان شرح شکایت؛
۸. امضا یا اثر انگشت دادخواست‌دهنده
- ✓ اگر دادخواست‌دهنده، شخص حقوقی باشد، علاوه بر امضای مدیر یا مدیران، مهر شخص حقوقی نیز لازم است.
۹. ضمیمه کردن تصویر یا رونوشت گواهی شده سند مثبت سیمت دادخواست‌دهنده، در مواردی که دادخواست توسط نماینده تقدیم شده است؛
۱۰. پرداخت هزینه دادرسی؛
۱۱. ضمیمه کردن رونوشت یا تصویر خوانا و گواهی شده اسناد و مدارک مورد استناد به دادخواست.
- ✓ تصویر یا رونوشت مدارک باید به وسیله دبیرخانه دیوان یا دفاتر شعب دیوان یا دفاتر استانی دیوان و یا دفاتر دادگاه‌های عمومی یا دفاتر اسناد رسمی یا وکیل شاکی یا واحدهای دولتی و عمومی تصدیق شود؛ یعنی مطابقت آن با اصل، گواهی شود.
- ✓ اگر رونوشت یا تصویر سند، خارج از کشور تهیه شده باشد، مطابقت آن با اصل، باید در دفتر یکی از سفارتخانه‌ها یا کنسولگری‌ها یا دفاتر نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران، گواهی شود.

- ✓ در مواردی که تصدیق اسناد و مدارک مربوط به واحدهای دولتی و عمومی ممکن نباشد و یا اینکه اساساً شاکی نتواند تصویری از آنها ارائه کند، دیوان مکلف به پذیرش دادخواست است و باید تصویر مصدق اسناد را از دستگاه مربوطه مطالبه کند.
- ۱۲. ضمیمه کردن ترجمه رسمی اسناد خارجی.
- ✓ اگر سند به زبان فارسی نباشد، علاوه بر تصویر یا رونوشت گواهی شده، ترجمه گواهی شده آن نیز باید پیوست شود.
- ✓ صحت ترجمه و مطابقت تصویر یا رونوشت با اصل، باید به وسیله مترجمان رسمی یا سفارتخانه‌ها یا کنسولگری‌ها یا دفاتر نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور، گواهی شود.
- ۱۳. تقدیم دادخواست و ضامنه آن، به تعداد طرف شکایت به اضافه یک نسخه.

ضمانت اجرای شرایط دادخواست:

۱. اگر دادخواست، فاقد نام و نام خانوادگی شاکی یا اقامتگاه وی باشد، به موجب قرار مدیر دفتر شعبه، رد می‌شود.
 - ✓ این قرار قطعی است. صدور آن، مانع طرح مجدد شکایت نیست.
 - ✓ اگر طرح دعوی مجدد، مستلزم رعایت مهلت مشخصی باشد، مهلت آن، از زمان اطلاع شاکی از صدور این قرار، محاسبه می‌شود.
 - ✓ گرچه قانونگذار، درج نام پدر، تاریخ تولد، کد ملی، شغل و تابعیت را در خصوص شخص حقیقی و درج شماره ثبت و شماره تلفن تماس را در خصوص شخص حقوقی لازم دانسته؛ اما برای فقدان آن ضمانت اجرایی بیان نکرده است.
۲. در صورت عدم رعایت سایر شرایط فوق، به شرح ذیل عمل می‌شود:
 - ✓ مدیر دفتر شعبه، ظرف دو روز، نقائص دادخواست را به وسیله اخطاریه، به دادخواست‌دهنده (شاکی یا نماینده او) اعلام می‌کند.
 - ✓ دادخواست‌دهنده باید ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اخطار رفع نقص، نقائص را رفع کند.
 - ✓ اگر دادخواست‌دهنده در مهلت مذکور اقدام به رفع نقص نکند، دادخواست به موجب قرار مدیر دفتر یا جانشین او، رد می‌شود.
 - ✓ این قرار به شاکی ابلاغ می‌شود و ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، قابل اعتراض در همان شعبه دیوان است.
 - ✓ رسیدگی به اعتراض نسبت به رد دادخواست، توسط قاضی شعبه انجام می‌شود.
 - ✓ تصمیم قاضی شعبه در این خصوص، قطعی است.
 - ✓ رد دادخواست، مانع طرح مجدد شکایت نیست.

قواعد نمایندگی در دیوان عدالت اداری:

۱. ممکن است نماینده شاکی، مانند ولی، وکیل یا مدیر شرکت، دادخواست را تقدیم کند.
۲. وکالت در دیوان، تابع ق.آ.د.م و نیازمند برخورداری از پروانه وکالت دادگستری است.
۳. اگر شاکیان یک پرونده بیش از پنج نفر باشند، می‌توانند در دادخواست، نماینده‌ای را از میان خود جهت امر ابلاغ و اخطار، به شعبه دیوان معرفی کنند. نماینده مزبور لازم نیست که وکیل دادگستری باشد.
۴. دستگاه‌های عمومی و دولتی می‌توانند برای دفاع در دیوان، از وکیل دادگستری یا کارمندان اداره حقوقی یا نماینده حقوقی استفاده کنند.

طرح دعوی متعدد به موجب یک دادخواست:

۱. اگر ضمن یک دادخواست، شکایات متعدد مطرح شود که با یکدیگر ارتباط نداشته باشد و شعبه نتواند ضمن یک دادرسی به آنها رسیدگی کند، شکایات مطرح شده را به صورت جداگانه رسیدگی می‌کند و نسبت به آنچه صلاحیت ندارد، قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند.
 ۲. اگر اشخاص متعدد، شکایت‌های خود را به موجب یک دادخواست مطرح کنند، اگر شکایات مزبور منشأ و مبنای واحد داشته باشد، شعبه دیوان نسبت به همه موارد ضمن یک دادرسی، اتخاذ تصمیم می‌کند. در غیر این صورت، شکایات ایشان را تفکیک و جداگانه رسیدگی می‌کند.
- رسیدگی توأمان در دیوان عدالت:** شکایات مطروحه در دیوان که به تشخیص رئیس دیوان دارای موضوع واحد یا مرتبط باشد، در یک شعبه رسیدگی می‌شود و اگر به چند شعبه ارجاع شده باشد، به همه پرونده‌ها در شعبه‌ای که سبق ارجاع دارد رسیدگی می‌شود.

توقیف دادرسی در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر شعبه دیوان از فوت یا محجور شدن شاکی یا زوال سِمَتِ نماینده او مطلع شود تا تعیین و معرفی وراث متوفی یا قیم محجور یا نماینده جدید، قرار توقیف دادرسی صادر می‌کند.
۲. مراتب توقف دادرسی، به نشانی شاکی اعلام می‌شود.

رسیدگی فوری در دیوان عدالت:

۱. در صورت ضرورت، به تشخیص رئیس دیوان یا رئیس شعبه مرجوع‌الیه، به پرونده‌های مطروحه در شعب دیوان، اعم از بدوی و تجدیدنظر، خارج از نوبت رسیدگی می‌شود.
۲. اگر در موضوع واحد حداقل پنج رأی مشابه از دو یا چند شعبه دیوان صادر شده باشد. هیأت عمومی دیوان عدالت، اقدام به صدور رأی ایجاد رویه می‌کند. این رأی برای سایر شعب دیوان، ادارات و اشخاص حقیقی و حقوقی مربوط لازم‌الاتباع است. پس از صدور رأی ایجاد رویه، رسیدگی به شکایات موضوع این رأی ایجاد رویه در شعب دیوان به صورت خارج از نوبت و بدون نیاز به ارسال نسخه‌ای از دادخواست و ضامین آن به طرف شکایت، انجام می‌گیرد.

شیوه پاسخ خواننده در دیوان عدالت اداری:

۱. دیوان مکلف به تشکیل جلسه دادرسی نیست؛ بلکه رسیدگی در دیوان، اصولاً غیرحضوری و از طریق تبادل لوایح انجام می‌شود.
۲. در صورت جلب ثالث یا ورود ثالث در دیوان، باز هم شعبه رسیدگی کننده مکلف به تشکیل جلسه نیست.
۳. طرف شکایت موظف است ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ، نسبت به ارسال پاسخ اقدام کنند.
۴. عدم وصول پاسخ، مانع رسیدگی نیست.
۵. اگر طرف شکایت، بدون عذر موجه، از دادن پاسخ در موعد مقرر در این ماده خودداری کند، شعبه رسیدگی کننده، متخلف را به سه ماه تا یک سال انفصال از خدمت محکوم می‌کند. این حکم ظرف ۲۰ روز، قابل تجدیدنظر در شعب تجدیدنظر است.

أخذ توضیح در دیوان عدالت اداری:

۱. اگرچه در دیوان تشکیل جلسه لازم نیست؛ اما شعبه دیوان می‌تواند هر یک از طرفین یا هر دو طرف را برای ادای توضیح دعوت کند.
۲. اگر علی‌رغم درخواست شعبه دیوان، شاکی برای ادای توضیح حاضر نشود یا از ادای توضیحات استنکاف کند، شعبه دیوان با ملاحظه محتویات پرونده، رأی صادر می‌کند و اگر اتخاذ تصمیم ماهوی ممکن نشود، قرار ابطال دادخواست صادر می‌شود.
۳. اگر طرف شکایت، یک شخص حقیقی باشد و پس از احضار، بدون عذر موجه، از حضور جهت ادای توضیح خودداری کند، شعبه او را جلب می‌کند یا به انفصال موقت از خدمات دولتی به مدت یک ماه تا یک سال محکوم می‌کند.
۴. عدم تعیین نماینده توسط طرف شکایت یا عدم حضور شخص معرفی شده در مهلت اعلام شده از سوی شعبه دیوان برای بیان توضیح، موجب انفصال موقت از خدمات دولتی از دو ماه تا یک سال است.
۵. اگر هر یک از طرفین پرونده، اخذ توضیح از هر شخص حقیقی یا حقوقی را درخواست کند و شعبه دیوان نیز آن را مؤثر در کشف حقیقت بداند، نسبت به اخذ توضیح اقدام می‌کند. شعبه دیوان می‌تواند رأساً نیز نسبت به اخذ توضیح از سایر اشخاص اقدام کند.

انجام تحقیقات در دیوان عدالت اداری:

۱. شعبه دیوان می‌تواند برای کشف حقیقت هرگونه تحقیقی یا اقدامی را که لازم بداند، انجام دهد.
۲. شعبه دیوان می‌تواند انجام تحقیقات را از منابع ذیل درخواست کند:
 - ✓ ضابطین قضایی؛
 - ✓ سایر مراجع اداری؛
 - ✓ مراجع قضایی.
- توجه داشته باشید که در دیوان از مقام اعطای نیابت، می‌تواند قواعد صلاحیت ذاتی را نادیده بگیرد و در نتیجه، به دادگاه‌های عمومی نیابت دهد.

۳. ضابطین و مراجع مزبور مکلف‌اند ظرف مهلتی که شعبه دیوان تعیین می‌کند، تحقیقات و اقدامات درخواستی را انجام دهند. تخلف از این ماده، حسب مورد مستلزم مجازات اداری (در خصوص ضابطین) یا انتظامی (در خصوص مقامات قضایی مستنکف از اجرای نیابت) است.

درخواست سند از دستگاه‌های دولتی یا عمومی:

۱. در صورت درخواست هر یک از شعب دیوان، کلیه واحدهای دولتی، شهرداری‌ها و سایر مؤسسات عمومی و مأموران آنها مکلف‌اند نسبت به ارسال اسناد و پرونده‌های مورد مطالبه، اقدام کنند.
۲. مهلت ایشان برای ارسال این اسناد و پرونده‌ها، یک ماه از تاریخ ابلاغ است.
۳. اگر ارسال اسناد ممکن نباشد، باید دلایل آن را به دیوان اعلام کنند.
۴. در صورت مواجهه ندانستن دلایل توسط دیوان و مطالبه مجدد، در هر صورت باید از اسناد و پرونده‌های مورد مطالبه، ارسال شود.
۵. در صورت امتناع از ارسال اسناد و پرونده‌های درخواستی ظرف یک ماه، مستنکف، به حکم همان شعبه دیوان عدالت به انفصال موقت از خدمات دولتی از یک ماه تا یک سال یا کسر یک سوم حقوق و مزایا به مدت سه ماه تا یک سال محکوم می‌شود.
۶. این امر حسب مورد مانع اختیار دیوان برای اقدام مقتضی در جهت دستیابی به دلایل و مدارک مورد نیاز یا صدور رأی طبق مدارک و قرائن موجود در پرونده نیست.
۷. شعبه دیوان مکلف است علاوه بر موارد مذکور در این ماده به مراتب امتناع مسئول مربوطه از انجام وظایف قانونی را جهت تعقیب کیفری به مرجع قضایی صالح اعلام کند.
۸. مطالبه اسناد طبقه‌بندی شده مطابق مقررات مربوطه صورت می‌گیرد.

اصلاح خواسته:

۱. شاکی می‌تواند قبل از صدور رأی، خواسته خود را اصلاح کند.
۲. قبول تقاضای اصلاح خواسته، قبل از ارسال دادخواست و ضامنه آن برای طرف شکایت، بدون محدودیت خاصی پذیرفته است.
۳. قبول تقاضای اصلاح خواسته، بعد از ارسال دادخواست و ضامنه آن برای طرف شکایت، مشروط بر این است که به تشخیص شعبه، ماهیت خواسته تغییر نکند و شعبه بتواند بدون نیاز به ارسال مجدد دادخواست، بر اساس دادخواست اصلاح شده، رأی صادر کند.

قرار رد شکایت به دلیل ایرادات شکلی: در صورت احراز هر یک از ایرادات ذیل، شعبه دیوان حتی قبل از ارسال دادخواست و ضامنه به طرف شکایت، قرار رد شکایت صادر می‌کند:

۱. ایراد عدم اهلیت شاکی برای طرح شکایت؛
۲. ایراد عدم ذی‌نفعی شاکی؛
- ✓ توجه داشته باشید که شکایت باید توسط شخص ذی‌نفع یا قائم‌مقام یا نماینده وی، طرح شده باشد.
۳. ایراد عدم توجه شکایت به طرف مقابل؛
۴. ایراد طرح شکایت خارج از موعد قانونی؛
۵. ایراد امر مختومه؛ یعنی آنکه شکایت طرح شده از حیث موضوع، قبلاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا، قائم‌مقام آنان هستند، رسیدگی و حکم قطعی صادر شده باشد؛
۶. ایراد منتفی شدن موجبات رسیدگی به شکایت.

استرداد دادخواست یا شکایت:

۱. **استرداد دادخواست قبل از وصول پاسخ طرف شکایت:** در این صورت، شعبه، قرار ابطال دادخواست صادر می‌کند.
✓ شاکی می‌تواند درخواست خود را مجدداً طرح کند.
- ✓ پس از وصول پاسخ طرف دعوا، استرداد دادخواست ممکن نیست؛ بلکه شاکی می‌تواند از شکایت خود به کلی صرف‌نظر کند.
۲. **صرف‌نظر کردن کلی از شکایت قبل از صدور رأی:** در این صورت، قرار سقوط شکایت صادر می‌شود.
✓ در صورت صدور چنین قرار، آن شکایت مجدداً قابل طرح نیست.

دعای طاری در دیوان عدالت اداری:

۱. **دعای جلب ثالث:** در دیوان، جلب ثالث از جانب طرفین پرونده، مجاز است.
✓ اگر شاکی بخواهد جلب ثالث کند، می‌تواند ضمن دادخواست اصلی یا به موجب دادخواست جداگانه، حداکثر ظرف ۳۰ روز پس از

ثبت دادخواست اصلی، تقاضای خود را تسلیم کند.

✓ اگر طرف شکایت، بخواهد جلب ثالث کند، می تواند ضمن پاسخ کتبی به اصل شکایت، دادخواست جلب ثالث تقدیم کند.

✓ شعبه دیوان، تصویری از دادخواست، لوائح و مستندات طرفین را برای شخص ثالث می فرستد.

۲. **دعای ورود ثالث:** در دیوان، ورود ثالث مجاز است.

✓ ورود ثالث، ممکن است بدین نحو باشد که شخص ثالثی در موضوع پرونده مطروحه در شعبه دیوان، برای خود، مستقلاً حقی

قائل باشد (ورود ثالث اصلی) یا خود را در مُحِق شدن یکی از طرفین، ذی نفع بداند (ورود ثالث تبعی).

✓ وارد ثالث می تواند تا قبل از ختم دادرسی، با تقدیم دادخواست، وارد دعا شود.

✓ شعبه دیوان پس از ارسال دادخواست، برای طرفین دعا و وصول پاسخ آنان، اقدام به صدور رأی می کند.

۳. **دعای متقابل:** در دیوان، طرح دعای متقابل امکان پذیر نیست؛ زیرا دیوان، مرجع تظلمات مردم علیه دستگاه های دولتی و عمومی

است؛ درحالی که در دعای متقابل، دستگاه های مزبور علیه مردم طرح دعا می کنند. اگر دستگاه های دولتی بخواهد علیه شخصی

طرح دعا کنند، باید به دادگاه عمومی مراجعه کنند.

صدور دستور موقت در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر شاکی مدعی شود که اجرای اقدامات یا تصمیمات یا آرای قطعی یا خودداری از انجام وظیفه توسط اشخاص و مراجع دولتی یا

عمومی، سبب ورود خسارتی است که جبران آن غیرممکن یا مشکل است، می تواند صدور دستور موقت را تقاضا کند.

۲. موضوع دستور موقت، ممکن است حسب مورد یکی از دو چیز باشد:

انجام موقتی یک عمل یا توقف موقتی یک عمل.

۳. درخواست دستور موقت در دیوان عدالت، به دو شکل امکان پذیر است:

✓ ضمن طرح شکایت اصلی؛

✓ پس از طرح شکایت اصلی و در جریان رسیدگی به آن.

۴. در دیوان عدالت اداری، درخواست دستور موقت قبل از طرح دعا پیش بینی نشده است.

۵. در خصوص درخواست دستور موقت پس از طرح شکایت اصلی، نکات ذیل قابل توجه است:

✓ درخواست دستور موقت تا قبل از ختم رسیدگی به شکایت اصلی، قابل طرح است.

✓ درخواست دستور موقت، هم از شعبه بدوی و هم از شعبه تجدیدنظر امکان پذیر است.

اگر پرونده در مرحله تجدیدنظر باشد، این درخواست باید از شعبه تجدیدنظر انجام شود.

✓ مرجع رسیدگی به تقاضای صدور دستور موقت، شعبه ای است که به اصل دعا رسیدگی می کند.

۶. این درخواست، نیازمند پرداخت هزینه دادرسی نیست.

۷. صدور دستور موقت منوط به احراز ضرورت و فوریت موضوع توسط شعبه رسیدگی کننده است.

۸. دستور موقت به طرفین اختلاف، ابلاغ می شود.

۹. رد تقاضای دستور موقت، به شاکی ابلاغ می شود؛ اما به طرف شکایت ابلاغ نمی شود.

۱۰. دستور موقت یا رد درخواست دستور موقت، قابل اعتراض نیست.

۱۱. در صورت صدور دستور موقت، شعبه دیوان موظف است نسبت به اصل دعا، خارج از نوبت رسیدگی و رأی مقتضی صادر کند. در این

خصوص، مدیر دفتر شعبه، مکلف است پرونده را به فوریت به نظر شعبه برساند و شعبه، موظف به اتخاذ تصمیم فوری است.

۱۲. اگر دستور موقت از شعب تجدیدنظر دیوان عدالت صادر شده باشد، اجرای آن، مستلزم تأیید رئیس دیوان عدالت است؛ اما دستور

موقت صادره از شعب بدوی دیوان عدالت، نیاز به چنین تأییدی ندارد.

۱۳. در صورت استنکاف مأمورین دولتی و عمومی از اِعمال دستور موقت، شعبه صادرکننده دستور موقت، متخلف را به انفصال از خدمت

به مدت شش ماه تا یک سال و جبران خسارت وارده محکوم می کند.

لغو دستور موقت:

۱. در صورت صدور رأی بدوی مبنی بر رد شکایت یا صدور قرار ابطال یا رد دادخواست اصلی، دستور موقت نیز لغو می شود؛ بنابراین،

برای لغو دستور موقت، منتظر قطعیت رأی نمی مانیم.

۲. در صورت حصول دلایلی مبنی بر عدم ضرورت ادامه دستور موقت، شعبه رسیدگی کننده، آن را لغو می کند.
۳. مرجع لغو دستور موقت، همان شعبه ای است که به اصل دعوا رسیدگی می کند؛ بنابراین، اگر دستور موقت در شعبه بدوی صادر شده باشد؛ اما پرونده، در حال حاضر در شعبه تجدیدنظر باشد، لغو دستور موقت با شعبه تجدیدنظر است.
۴. لغو دستور موقت، به طرفین اختلاف، ابلاغ می شود.
۵. لغو دستور موقت، قابل اعتراض نیست.

شیوه اعتراض به آرای مراجع اداری در دیوان عدالت اداری:

۱. مهلت اعتراض، برای اشخاص مقیم داخل کشور سه ماه و برای افراد مقیم خارج از کشور شش ماه از تاریخ ابلاغ رأی یا تصمیم قطعی مرجع مربوط است.
۲. مراجع مزبور مکلف اند در رأی یا تصمیم خود تصریح کنند که رأی یا تصمیم آنها ظرف مدت مزبور، در دیوان قابل اعتراض است.
۳. در مواردی که ابلاغ واقعی نبوده و ذی نفع، مدعی عدم اطلاع از آن باشد، شعبه دیوان ابتدا به این ادعا رسیدگی می کند. اگر آن را صحیح دانست، به اصل اعتراض رسیدگی می کند.
۴. اگر شعبه دیوان در رسیدگی به آرای مراجع اداری اشتباه یا نقصی را ملاحظه کند که به اساس رأی لطمه وارد نکند، آن را اصلاح و رأی را ابرام می کند.
۵. اگر دیوان رأی را با وجود ایراد شکلی و ماهوی مؤثر بداند با ذکر همه موارد و تعیین آنها، پرونده را به مرجع مربوطه برای رسیدگی مجدد اعاده می کند
۶. مرجع مذکور موظف است که مطابق دستور شعبه دیوان نسبت به رفع نقص یا ایرادهای اعلامی اقدام و سپس مبادرت به اتخاذ تصمیم یا صدور رأی کند.
۷. اگر از رأی صادره، مجدداً شکایت شود پرونده به همان شعبه دیوان ارجاع می شود. شعبه مذکور اگر رأی را مغایر قانون و مقررات تشخیص دهد، آن را نقض و پس از اخذ نظر مشاورین دیوان، خود رأساً مبادرت به صدور رأی ماهوی می کند. شعبه می تواند علاوه بر نظر مشاورین، عنداللزوم از نظر کارشناسان و متخصصین هر رشته، از میان کارشناسان رسمی دادگستری و یا دستگاه های مربوطه استفاده کند.
۸. در مواردی که به موجب قانون یا مصوبه لازم الاجرا، تشخیص موضوعاتی از قبیل صلاحیت های علمی تخصصی، امنیتی و گزینشی به عهده کمیسیون یا هیأت هایی واگذار شده باشد، شعب دیوان فقط از جهت رعایت ضوابط قانونی و تطبیق موضوع و فرآیند بررسی آن بر اساس مقررات، رسیدگی می کنند و در صورت شکایت شاکی از حیث تشخیص موضوع و شعبه رسیدگی کننده موظف است حسب مورد پس از ارجاع پرونده به هیأت کارشناسی تخصصی ذی ربط که توسط شعبه تعیین می شود، با کسب نظر آنان، انشای رأی کند.

صدور رأی در دیوان عدالت اداری:

۱. شعبه دیوان پس از رسیدگی و تکمیل تحقیقات، ختم رسیدگی را اعلام و ظرف یک هفته مبادرت به انشای رأی می کند.
 ۲. شعب دیوان مکلف اند در مورد هر شکایت، به طور خاص تعیین تکلیف کنند و نباید به صورت عام و کلی حکم صادر کنند.
 ۳. دادنامه باید حاوی نکات زیر باشد:
- ✓ **مقدمه رأی:** متشکل از تاریخ، شماره دادنامه، شماره پرونده، مشخصات شاکی و قائم مقام یا نماینده او با قید اقامتگاه، مشخصات طرف شکایت وکیل یا نماینده قانونی او با قید اقامتگاه موضوع شکایت و خواسته.
 - ✓ **اسباب وجهه:** متضمن خلاصه شکایت و دفاع طرف شکایت، تحقیقات انجام شده و اشاره به نظریه مشاور (اگر پرونده مشاور ارجاع شده باشد)، دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی و تصریح به اعلام ختم رسیدگی.
 - ✓ **منطوق یا نتیجه رأی:**
 - ✓ **امضای رئیس یا دادرس علی البدل و مهر شعبه**
۴. دادنامه پس از صدور ثبت می شود و رونوشت آن ظرف پنج روز برای ابلاغ به طرفین ارسال می شود.
 ۵. ابلاغ آرای دیوان می تواند به یکی از طرق زیر صورت گیرد:
- ✓ به صورت حضوری در دفتر شعبه؛
 - ✓ از طریق اداره ابلاغ به موجب مقررات آیین دادرسی مدنی؛

- ✓ از طریق پست الکترونیک یا نامبر، به تقاضای قبلی طرفین برای استفاده از این روش ابلاغ؛
 - ✓ از طریق دفاتر استانی دیوان؛
 - ✓ به وسیله دادگستری محل اقامت؛
۶. صدور حکم اصلاحی رفع ابهام و اشکال، دستور اجرای حکم به انفصال مستنکف و هرگونه اقدامی که مستلزم تصمیم‌گیری مجدد است، بر عهده شعبه صادرکننده رأی قطعی است.

فرایند تجدیدنظرخواهی در دیوان عدالت اداری:

۱. کلیه آرای شعب بدوی دیوان عدالت، قابل تجدیدنظرخواهی در شعب تجدیدنظر است.
۲. مهلت تجدیدنظرخواهی برای اشخاص مقیم ایران، بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از ایران، دو ماه از تاریخ ابلاغ است.
۳. تجدیدنظرخواهی با تقدیم دادخواست به یکی از مراکز ذیل امکان‌پذیر است:
 - ✓ دفتر شعبه صادرکننده رأی؛
 - ✓ دبیرخانه؛
 - ✓ دفاتر استانی دیوان.
۴. دادخواست تجدیدنظر توسط رئیس دیوان به یکی از شعب تجدیدنظر ارجاع می‌شود.
۵. شعبه تجدیدنظر با حضور دو عضو از سه عضو رسمیت می‌یابد و ملاک صدور رأی نظر اکثریت است.
۶. اگر جلسه شعبه تجدیدنظر با حضور دو عضو تشکیل شود و هنگام صدور رأی، بین ایشان اختلاف افتد، یک قاضی از سایر شعب، توسط رئیس دیوان به عنوان عضو مستشار، به آن اضافه می‌شود تا نظر اکثریت، به عنوان رأی صادر شود.
۷. اگر رأی بر مبنای اتفاق نظر نباشد، نظر اقلیت نیز در پیش‌نویس رأی درج می‌شود و به امضای آنان می‌رسد و در پرونده بایگانی می‌شود.
۸. مقرراتی که در مرحله بدوی رعایت می‌شود در مرحله تجدیدنظر نیز جاری است، مگر این‌که به موجب قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

شرایط دادخواست تجدیدنظر در دیوان عدالت اداری: دادخواست تجدیدنظر باید روی برگ‌های مخصوص نوشته شود و حاوی موارد زیر باشد:

۱. مشخصات و اقامتگاه تجدیدنظرخواه؛
۲. شماره و تاریخ رأی تجدیدنظر خواسته؛
۳. شعبه صادرکننده رأی تجدیدنظر خواسته؛
۴. تاریخ ابلاغ رأی تجدیدنظر خواسته؛
۵. دلایل و جهات تجدیدنظرخواهی؛
۶. پرداخت هزینه دادرسی؛
۷. ضمیمه کردن تصویر یا رونوشت گواهی‌شده سند مثبت سمت دادخواست‌دهنده در مواردی که دادخواست توسط نماینده تقدیم شده است؛

۸. ضمیمه کردن رونوشت یا تصویر خوانا و گواهی‌شده اسناد و مدارک مورد استناد به دادخواست؛
۹. ضمیمه کردن ترجمه رسمی اسناد خارجی؛

۱۰. تقدیم تعداد نسخ دادخواست و ضمائم آن، به تعداد طرف شکایت به اضافه یک نسخه.

ضمانت اجرای شرایط دادخواست تجدیدنظر در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر دادخواست تجدیدنظر، فاقد مشخصات تجدیدنظرخواه یا اقامتگاه او باشد، به نحو ذیل عمل می‌شود:
 - ✓ پس از انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی، دادخواست به موجب قرار مدیر دفتر شعبه تجدیدنظر، رد می‌شود.
 - ✓ این قرار قطعی است.
۲. در صورت عدم رعایت سایر شرایط فوق به شرح ذیل عمل می‌شود:
 - ✓ مدیر دفتر شعبه تجدیدنظر، ظرف دو روز نقایص دادخواست را به وسیله اخطاریه، به دادخواست‌دهنده تجدیدنظر اعلام می‌کند.

- ✓ دادخواست‌دهنده، ده روز از تاریخ ابلاغ اخطاریه، فرصت رفع نقص دارد.
- ✓ اگر دادخواست‌دهنده در مهلت مذکور رفع نقص نکند، دادخواست به موجب قرار مدیر دفتر شعبه تجدیدنظر رد می‌شود.
- ✓ این قرار به شاکی ابلاغ می‌شود و ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ قابل اعتراض در همان شعبه تجدیدنظر است.
- ✓ تصمیم شعبه در این خصوص، قطعی است.

تصمیمات نسبت به دادخواست تجدیدنظر در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر دادخواست تجدیدنظر خارج از مهلت مقرر تسلیم شده باشد، شعبه تجدیدنظر قرار رد دادخواست را صادر می‌کند.
۲. عدم رعایت شرایط قانونی دادخواست بدوی و یا عدم رفع نقص آن در موعد مقرر قانونی در مرحله بدوی، موجب نقض رأی در مرحله تجدیدنظر نیست. در این موارد شعبه تجدیدنظر خطاب به دادخواست‌دهنده بدوی اخطار رفع نقص صادر می‌کند. اگر وی ظرف ده روز تاریخ ابلاغ، نسبت به رفع نقص اقدام نکند، رأی بدوی، نقض و قرار رد دعوای بدوی صادر می‌شود.
۳. اگر سمت دادخواست‌دهنده بدوی محرز نباشد، رأی بدوی نقض و قرار رد دعوای بدوی صادر می‌شود.
۴. اگر شعبه تجدیدنظر در رأی بدوی غیر از سهو قلم؛ یعنی اشتباهاتی از قبیل اعداد، ارقام، مشخصات طرفین و یا از قلم افتادگی در آن قسمت از خواسته که به اثبات رسیده، اشکال دیگری ملاحظه نکند، ضمن تصحیح رأی، آن را تأیید می‌کند.
۵. اگر شعبه تجدیدنظر قرار مورد تجدیدنظرخواهی را مطابق با موازین قانونی تشخیص ندهد، آن را نقض و پرونده را برای رسیدگی ماهوی به شعبه صادرکننده قرار، اعاده می‌کند.
۶. اگر شعبه تجدیدنظر، حکم مورد تجدیدنظرخواهی را نقض کند، خود رأی مقتضی را صادر می‌کند.
۷. اگر شعبه تجدیدنظر، شکایت را در صلاحیت دیوان عدالت اداری نداند، رأی را نقض و پرونده را مرجع صالح می‌فرستد.

اعلام اشتباه توسط قاضی:

۱. اگر قاضی شعبه بدوی از اشتباه شکلی و حکمی خود آگاه شود و پرونده به هر علتی به شعبه تجدیدنظر نرفته باشد، با ذکر دلیل، پرونده را از طریق رئیس دیوان به شعبه تجدیدنظر می‌فرستد. شعبه تجدیدنظر با توجه به دلیل ابرازی و در صورت وارد دانستن اشتباه، رأی بدوی را نقض می‌کند و به ترتیب ذیل عمل می‌شود:
 - ✓ اگر رأی صادره به صورت قرار باشد: پرونده را جهت ادامه رسیدگی، به همان شعبه بدوی اعاده می‌کند.
 - ✓ اگر رأی صادره به صورت حکم باشد: شعبه تجدیدنظر اقدام به رسیدگی ماهوی می‌کند.
۲. اگر حداقل یک قاضی از دو قاضی و یا دو قاضی از سه قاضی صادرکننده رأی در شعبه تجدیدنظر، پی به اشتباه شکلی یا ماهوی خود ببرند، مراتب را با ذکر دلیل به رئیس دیوان اعلام می‌کنند. رئیس دیوان پرونده را جهت رسیدگی و صدور رأی به شعبه هم‌عرض ارجاع می‌دهد.
۳. شبیه قواعد مقرر در بند دو بند فوق سابقاً به موجب ماده ۳۲۶ ق.آ.د.م در محاکم عمومی نیز امکان‌پذیر بود؛ اما در حال حاضر، آن ماده، نسخ شده است.
۴. صدور حکم اصلاحی در مورد سهو قلم یا اشتباه محاسبه و یا رفع ابهام، توسط شعبه صادرکننده رأی انجام می‌شود و مشمول تشریفات فوق نیست.
۵. اگر رئیس دیوان عدالت، رأی قطعی شعب دیوان را خلاف بیین شرع یا قانون تشخیص دهد، فقط برای یک‌بار با ذکر دلیل، به نحوه عمل می‌شود:
 - ✓ اگر رأی مزبور از شعبه تجدیدنظر صادر شده باشد: پرونده را برای رسیدگی ماهوی و صدور رأی به شعبه هم‌عرض ارجاع می‌دهد. رأی صادره قطعی است.
 - ✓ اگر رأی مزبور از شعبه بدوی صادر شده باشد: (از آن تجدیدنظرخواهی نشده باشد): پرونده برای صدور رأی به شعبه تجدیدنظر ارجاع می‌شود.
۶. اگر رئیس قوه قضائیه رأی قطعی شعب دیوان را در هر زمانی، خلاف بیین شرع یا قانون تشخیص دهد، به نحو مقرر در بند فوق عمل می‌شود.

اعتراض ثالث به آرای دیوان عدالت اداری:

۱. اگر آرای شعب دیوان به حقوق شخص ثالثی، خلل وارد کند که در شما اصحاب دعوا نبوده است، او می‌تواند نسبت به رأی، اعتراض

ثالث کند.

۲. مهلت اعتراض ثالث، ظرف دو ماه از تاریخ اطلاع از حکم است.

۳. این اعتراض در شعبه‌ای رسیدگی می‌شود که رأی مورد اعتراض، توسط آن شعبه صادر شده است.

اعاده دادرسی نسبت به آرای دیوان عدالت اداری:

۱. نسبت به احکام قطعی دیوان عدالت، می‌توان تقاضای اعاده دادرسی کرد. توجه داشته باشید که فقط احکام، قابل اعاده دادرسی اند؛ نه قرارها.

۲. هزینه دادخواست اعاده دادرسی معادل هزینه تجدیدنظرخواهی در شعب دیوان عدالت است.

۳. دادخواست اعاده دادرسی به شعبه صادرکننده حکم قطعی تقدیم می‌شود و رسیدگی به آن، در صلاحیت شعبه صادرکننده حکم قطعی است.

۴. شعبه مزبور ابتدا، در مورد قبول یا رد این دادخواست، قرار لازم را صادر می‌کند و در صورت قبول دادخواست، مبادرت به رسیدگی ماهوی می‌کند.

۵. شعبه رسیدگی کننده به اعاده دادرسی می‌تواند در صورت احراز ضرورت، دستور توقف اجرای حکم مورد تقاضای اعاده دادرسی را صادر کند.

۶. اگر دادخواست اعاده دادرسی راجع به قسمتی از حکم باشد، فقط همان قسمت نقض یا اصلاح می‌شود.

۷. اگر جهت دادخواست اعاده دادرسی، مغایرت دو حکم باشد شعبه رسیدگی کننده پس از قبول اعاده دادرسی حکم دوم را نقض می‌کند و حکم اول به قوت خود باقی می‌ماند.

۸. حکمی که پس از اعاده دادرسی صادر می‌شود از سایر جهات، مجدداً قابل اعاده دادرسی است؛ اما قابل اعاده دادرسی مجدد از همان جهتی که یکبار اعاده دادرسی صورت گرفته، نیست.

۹. در اعاده دادرسی دعاوی جلب ثالث ورود ثالث راه ندارد.

جهات اعاده دادرسی: می‌توان به جهات ذیل، دادخواست اعاده دادرسی تقدیم کرد:

۱. حکم، خارج از موضوع شکایت صادر شده باشد.

۲. حکم به میزان بیشتر از خواسته صادر شده باشد.

۳. در مفاد حکم، تضاد وجود داشته باشد.

۴. حکم با حکم دیگری در خصوص همان دعوا و اصحاب آن که قبلاً توسط همان شعبه یا شعبه دیگر صادر شده است، متعارض باشد، بدون آنکه سبب قانونی موجب این تعارض باشد.

۵. حکم مستند به اسنادی باشد که پس از صدور حکم، جعلی بودن و یا عدم اعتبار آنها به موجب حکم مراجع صالح قانونی ثابت شده باشد.

۶. پس از صدور حکم، اسناد و دلایلی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست کننده اعاده دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و دلایل یاد شده در جریان دادرسی در اختیار وی نبوده است.

مهلت تقدیم دادخواست اعاده دادرسی: این مهلت در خصوص جهات فوق، به شرح زیر است:

۱. در مورد سه بند اول، بیست روز از تاریخ ابلاغ رأی شعبه؛

۲. مورد سه بند آخر، بیست روز از زمان حصول سبب اعاده دادرسی.

صلاحیت هیأت عمومی دیوان عدالت اداری: حدود صلاحیت و وظایف هیأت عمومی دیوان به شرح زیر است:

۱. رسیدگی به شکایات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی در خصوص آیین نامه‌ها و سایر مصوبات مقررات دولتی و شهرداری‌ها و مؤسسات عمومی غیردولتی در صورت مغایرت با شرع یا قانون و یا عدم صلاحیت مرجع مربوط یا تجاوز یا سوءاستفاده از اختیارات یا تخلف در اجرای قوانین و مقررات یا خودداری از انجام وظایفی که موجب تضییع حقوق اشخاص می‌شود.

۲. صدور رأی وحدت رویه در موارد مشابه که آرای متعارض از شعب دیوان صادر شده باشد.

۳. صدور رأی ایجاد رویه وقتی که در موضوع واحد، آرای مشابه متعدد از شعب دیوان صادر شده باشد.

قواعد ابطال مصوبات دولتی توسط دیوان عدالت:

۱. درخواست ابطال مصوبه ممکن است به دو صورت ذیل طرح شود:

- ✓ به درخواست هر شخص؛
- ✓ اگر رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان، به هر نحو از مغایرت یک مصوبه با شرع یا قانون یا خروج آن از اختیارات مقام تصویب کننده مطلع شوند، موظفاند موضوع را در هیأت عمومی مطرح و ابطال مصوبه را درخواست کنند.
۲. مقررات مربوط به تنظیم، ارسال و ثبت دادخواست، در این درخواست باید رعایت شود.
 ۳. برای درخواست ابطال مصوبات، نیازی به احراز ذی نفعی متقاضی نیست.
 ۴. درخواست ابطال مصوبات، از پرداخت هزینه دادرسی معاف است.
 ۵. درخواست ها توسط رئیس دیوان، به دفتر هیأت عمومی ارجاع می شود.
 ۶. مدیر دفتر هیأت عمومی نسخه ای از درخواست و ضامنه آن را برای مرجع تصویب کننده، می فرستد.
 ۷. مرجع مربوط مکلف است ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ، نسبت به ارسال پاسخ اقدام کند. در هر صورت، پس از انقضای مهلت مزبور، هیأت عمومی به موضوع رسیدگی و تصمیم مقتضی را اتخاذ می کند.
 ۸. اگر مرجع تصویب کننده، ظرف مهلت مقرر برای ارسال پاسخ درخواست تمدید وقت کند، رئیس دیوان می تواند در صورت ضرورت رسیدگی به پرونده را حداکثر تا سه ماه دیگر به تأخیر اندازد.
 ۹. موضوع ابطال مصوبات، ابتدائاً به هیأت های تخصصی مرکب از حداقل پانزده نفر از قضات دیوان ارجاع می شود. رسمیت جلسات هیأت های تخصصی، منوط به حضور دوسوم از اعضا است که به ترتیب زیر عمل می کنند:
- ✓ اگر نظر اکثریت مطلق هیأت تخصصی برای قبول شکایت و ابطال مصوبه باشد، پرونده به همراه نظریه هیأت، جهت اتخاذ تصمیم به هیأت عمومی ارسال می شود.
- ✓ اگر نظر سه چهارم اعضای هیأت تخصصی یا بیش از آن، بر رد شکایت باشد، رأی به رد شکایت صادر می کند. این رأی ظرف بیست روز از تاریخ صدور، از سوی رئیس دیوان یا ده نفر از قضات دیوان، قابل اعتراض است. در صورت اعتراض، پرونده در هیأت عمومی مطرح و در آن هیأت اتخاذ تصمیم می شود.
- ✓ اگر نظر اکثریت هیأت تخصصی بر رد شکایت باشد؛ اما اکثریت، کمتر از سه چهارم اعضای هیأت تخصصی باشند، پرونده در هیأت عمومی مطرح و در آن هیأت، اتخاذ تصمیم می شود.
۱۰. هیأت عمومی دیوان با شرکت حداقل دوسوم قضات دیوان تشکیل می شود. ریاست این هیأت با رئیس دیوان عدالت یا معاون قضائی اوست.
 ۱۱. هیئت عمومی می تواند تمام یا قسمتی از مصوبه را ابطال کند.
 ۱۲. ابطال مصوبه، با رأی اکثریت اعضای حاضر در هیأت عمومی صورت می گیرد.
 ۱۳. هرگاه به دلیل مغایرت مصوبه با شرع، درخواست ابطال آن شده باشد، موضوع جهت اظهار نظر به شورای نگهبان ارسال می شود. نظر فقهای شورای نگهبان برای هیأت عمومی و هیأت های تخصصی لازم الاتباع است.
 ۱۴. اگر رئیس دیوان، رسیدگی به درخواست ابطال مصوبه را موضوعاً منتفی بداند، مانند موارد استرداد درخواست از سوی متقاضی یا وجود رأی قبلی دیوان در مورد مصوبه، شخصاً، قرار رد درخواست صادر می کند. این قرار قطعی است.
 ۱۵. رسیدگی به تصمیمات قضائی قوه قضائیه، آیین نامه ها، بخشنامه ها و تصمیمات رئیس قوه قضائیه و مصوبات و تصمیمات شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان شورای عالی امنیت ملی از شمول این ماده خارج است.
 ۱۶. در مواردی که درخواست ابطال مصوبات از هیأت عمومی دیوان عدالت، تقاضای صدور دستور موقت شده باشد، ابتدا، پرونده جهت رسیدگی به تقاضای مزبور به یکی از شعب ارجاع می شود و در صورت صدور دستور موقت در شعبه، پرونده در هیأت عمومی خارج از نوبت رسیدگی می شود.
 ۱۷. اگر مصوبه ای در هیأت عمومی ابطال شود، رعایت مفاد رأی هیأت عمومی در مصوبات بعدی، الزامی است. هرگاه مراجع مربوط، مصوبه جدیدی مغایر رأی هیأت عمومی تصویب کنند، رئیس دیوان موضوع را خارج از نوبت و فقط با دعوت از نماینده مرجع تصویب کننده، در هیأت عمومی مطرح می کند تا هیأت عمومی مصوبه جدید را نیز ابطال کند.

بررسی اثر قهقرایی ابطال مصوبات دولتی در دیوان عدالت:

۱. اثر ابطال مصوبات، علی الاصول از زمان دستور رأی هیأت عمومی است؛ بنابراین، ابطال مصوبات دولتی، اثر قهقرایی ندارد.

۲. در دو مورد ابطال مصوبات دولتی، اثر قهقرایی دارد؛ یعنی اثر آن از زمان تصویب مصوبه مترتب می‌شود:

✓ ابطال مصوبات خلاف شرع؛

✓ در مواردی که به منظور جلوگیری از تضییع حقوق اشخاص، هیأت عمومی دیوان عدالت، اثر ابطال را از زمان تصویب این مصوبه را مترتب کند.

شرایط درخواست ابطال مصوبات دولتی: در درخواستی که برای ابطال مصوبات تقدیم می‌شود،

باید رعایت موارد ذیل درج می‌شود:

۱. مشخصات و اقامتگاه درخواست کننده؛

۲. مشخصات مصوبه مورد اعتراض؛

۳. حکم شرعی یا مواد قانونی که ادعای مغایرت مصوبه با آن شده است؛

۴. دلایل و جهات اعتراض از حیث مغایرت مصوبه با شرع یا قانون اساسی یا سایر قوانین یا خروج از اختیارات مرجع تصویب کننده؛

۵. امضا یا اثر انگشت درخواست کننده.

ضمانت اجرای شرایط درخواست ابطال مصوبات دولتی: در صورت عدم رعایت شرایط شکلی درخواست، مدیر دفتر هیأت عمومی به شرح زیر عمل می‌کند:

۱. در صورت عدم درج مشخصات و اقامتگاه درخواست کننده، مدیر دفتر هیأت عمومی، ظرف پنج روز، قرار رد درخواست صادر می‌کند. این قرار، قطعی است.

۲. در صورت عدم درج امضا یا اثر انگشت درخواست کننده، به نحوه ذیل عمل می‌شود:

✓ مدیر دفتر هیأت عمومی، ظرف دو روز نقص طرح درخواست را به وسیله اخطاریه، به متقاضی اعلام می‌کند.

✓ درخواست دهنده، ده روز از تاریخ ابلاغ اخطاریه، فرصت رفع نقص دارد.

✓ اگر درخواست دهنده در مهلت مذکور، رفع نقص نکند، درخواست به موجب قرار مدیر دفتر هیأت عمومی یا جانشین او، رد می‌شود.

✓ این قرار به شاکی ابلاغ می‌شود و ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، قابل اعتراض است.

۳. در سایر موارد، مدیر دفتر هیأت عمومی با ذکر جهات نقص، اخطاریه صادر می‌کند و درخواست کننده مکلف است ظرف ده روز پس از ابلاغ، نسبت به رفع نقص اقدام کند. در غیر این صورت، قرار رد درخواست صادر می‌شود. این قرار، قطعی است.

موارد صدور رأی وحدت رویه در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر در موارد مشابه، آرای متعارض از یک یا چند شعبه دیوان صادر شده باشد، هیأت عمومی، با صدور رأی وحدت رویه، رفع اختلاف می‌کند. این رأی برای شعب دیوان و سایر مراجع اداری مربوطه در موارد مشابه، لازم‌الاتباع؛ اما برای محاکم دادگستری لازم‌الاتباع نیست.

۲. اگر در خصوص موضوع واحد، حداقل پنج رأی مشابه از دو یا چند شعبه دیوان صادر شده باشد، هیأت عمومی آرای مزبور را در قالب یک «برای ایجاد رویه» برای همه شعب عمومیت می‌بخشد. به عبارت دقیق‌تر، به این رأی، «برای ایجاد رویه» گفته می‌شود؛ نه «رأی وحدت رویه»؛ گرچه دارای همان آثار است. این رأی برای سایر شعب دیوان، ادارات و اشخاص حقیقی و حقوقی مربوط لازم‌الاتباع است؛ اما برای محاکم دادگستری لازم‌الرعايه نیست.

طریقه صدور رأی وحدت رویه در دیوان عدالت اداری: در خصوص رأی وحدت رویه و رأی ایجاد رویه دیوان عدالت اداری قواعد ذیل حاکم است:

۱. هیأت عمومی دیوان با شرکت حداقل دوسوم قضات دیوان عدالت تشکیل می‌شود.

۲. ریاست این هیئت با رئیس دیوان عدالت یا معاون قضائی اوست.

۳. ملاک صدور رأی وحدت رویه، نظر اکثریت اعضای حاضر است.

۴. اثر آرای وحدت رویه مذکور نسبت به آینده است و موجب نقض آرای سابق نیست.

۵. رأی وحدت رویه یا رأی ایجاد رویه، اثر قهقرایی ندارد؛ یعنی نسبت به دعاوی که رسیدگی به آنها خاتمه یافته، اعمال نمی‌شود؛ اما در مورد احکامی که در هیأت عمومی مطرح و غیر صحیح تشخیص داده شده، شخص ذی‌نفع، ظرف یک ماه از تاریخ درج رأی وحدت

- رویه در روزنامه رسمی، حق تجدیدنظرخواهی را دارد. در این صورت، پرونده به شعبه تجدیدنظری که قبلاً در پرونده دخالت نداشته، ارجاع می‌شود و شعبه مذکور موظف به رسیدگی و صدور رأی بر طبق رأی وحدت رویه مزبور است.
۶. اگر آرای هیأت عمومی دیوان از سوی رئیس قوه قضائیه خلاف موازین شرع تشخیص داده شود، هیأت عمومی با توجه به نظر رئیس قوه قضائیه تجدیدنظر می‌کند.
۷. طرح آرای قبلی هیأت عمومی برای رسیدگی مجدد در هیأت عمومی، در موارد ادعای اشتباه یا مغایرت با قانون یا تعارض با یکدیگر، مستلزم اعلام اشتباه از سوی رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان یا تقاضای کتبی و مستدل بیست نفر از قضات دیوان است.

دیوان عدالت اداری را می‌توان تنها مرجع عمومی اداری و در عین حال، عالی‌ترین مرجع اداری ایران دانست. دیوان عدالت اداری در حقیقت از یک طرف مرجع عمومی اداری و تنها مرجع عمومی اداری است؛ زیرا اگرچه مراجع اداری دیگری نیز در ایران تشکیل گردیده‌اند که به امور داخل در صلاحیت خود رسیدگی و رأی صادر می‌نمایند اما آنها را باید مراجع اختصاصی (استثنائی) اداری به شمار آورد. آرای صادره از مراجع اختصاصی اداری قابل شکایت شکلی و قانونی در دیوان عدالت اداری است و بنابراین مرجع مزبور، در عین حال عالی‌ترین مرجع اداری ایران است.

صلاحیت دیوان عدالت اداری:

رسیدگی به شکایت، تظلم و اعتراض نسبت به تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی و ...

رسیدگی به شکایت از آیین‌نامه‌ها و ...

رسیدگی به شکایت از آرا و تصمیمات قطعی مراجع اداری

رسیدگی به شکایات استخدامی

مراجع اداری اختصاصی

مراجع اداری اختصاصی به مراجعی گفته می‌شود که صلاحیت رسیدگی آنها منحصر به آن دسته از دعاوی علیه دولت و نهادهای کشور است که صراحتاً در صلاحیت آنها قرار گرفته باشد. از مهم‌ترین آنها، مراجع رسیدگی به اختلافات مالیاتی، مراجع رسیدگی به اختلافات گمرکی، مراجع رسیدگی به اختلافات بین مردم و شهرداری و کمیسیون ماده ۵۶ قانون حفاظت از جنگل‌ها و مراتع را می‌توان نام برد در اینجا تنها مراجع پیش‌بینی شده در قانون کار مراجع رسیدگی به اختلافات بین شهرداری و سایر اشخاص بررسی می‌شوند.

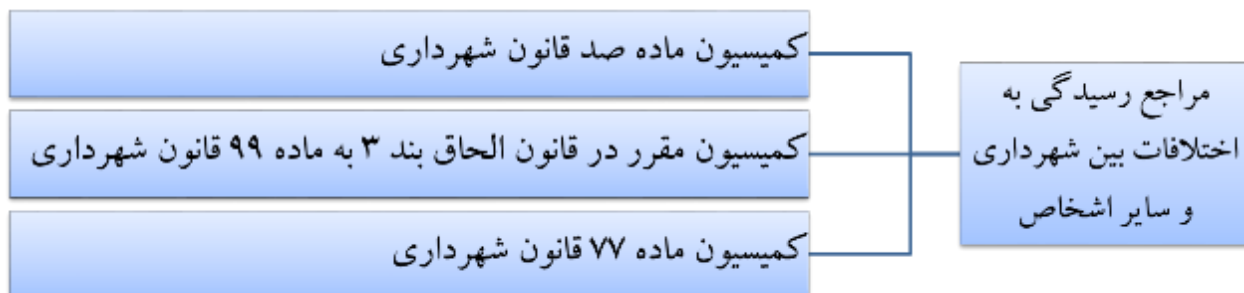
مراجع پیش‌بینی شده در قانون کار: این مراجع ماهیتاً در زمره مراجع قضایی می‌باشند اما معمولاً در بخش مراجع اداری بررسی شوند. اختلافات فردی بین کارفرما و کارگر یا کارآموز که ناشی از اجرای قانون کار و سایر مقررات کار قراردادهای فردی و پیمان‌های دسته جمعی کار باشد. چنانچه از طریق سازش مستقیم بین کارفرما و کارگر و یا نمایندگان آنها حل نشود به «هیأت تشخیص» ارجاع می‌شود. هیأت تشخیص از یک نفر نماینده وزارت کار و امور اجتماعی، یک نفر نماینده کارگران به انتخاب کانون هم‌هنگی شوراهای اسلامی کار استان و یک نفر نماینده مدیران صنایع به انتخاب کانون انجمن‌های صنفی کارفرمایان استان تشکیل می‌شود و در مرحله نخستین به

اختلاف رسیدگی و اقدام به صدور رأی می‌نماید. هیأت حل اختلاف (مدیر کل کار و امور اجتماعی، فرماندار و رئیس دادگستری محل و یا نمایندگان آنان) تشکیل می‌گردد. وظیفه اصلی هیأت حل اختلاف، رسیدگی به اعتراضاتی است که نسبت به رأی قابل اعتراض هیأت تشخیص به عمل می‌آید. رأی هیأت در این مورد قطعی و مانند رأی قطعی شده هیأت تشخیص توسط اجرای احکام حوزه قضایی محل وقوع کارگاه مربوط، به مرحله اجرا گذارده می‌شود. مطابق قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، رأی قطعی هیأت تشخیص و هیأت حل اختلاف، توسط اشخاص ذی نفع، تنها از حیث نقض قوانین و مقررات یا مخالفت با آنها قابل شکایت در دیوان عدالت اداری می‌باشد.

کمیسیون ماده صد قانون شهرداری: به موجب ماده ۱۰۰ قانون شهرداری که در اسفند ماه ۱۳۴۵ به قانون شهرداری الحاق گردید مالکین اراضی و املاک واقع در محدوده شهر یا حریم آن مکلفند قبل از هر اقدام عمرانی یا تفکیک اراضی و شروع ساختمان، از شهرداری پروانه بگیرند. شهرداری می‌تواند از عملیات ساختمانی ساختمان‌های بدون پروانه یا مخالف مفاد پروانه اعم از اینکه در زمین محصور یا غیرمحصور واقع باشد، به وسیله مأمورین خود جلوگیری نماید. به موجب تبصره ۱ ماده صد در موارد مزبور که قلع تأسیسات و بناهای احداث شده ضرورت داشته باشد به درخواست شهرداری موضوع در کمیسینی که با توجه به اصلاحات سال ۱۳۵۲ مرکب از نماینده وزارت کشور به انتخاب وزیر کشور، یکی از قضات دادگستری به انتخاب رئیس قوه قضاییه و یکی از اعضای انجمن شهر (شورای اسلامی شهر) به انتخاب انجمن (شورا) تشکیل می‌شود، مطرح می‌گردد. کمیسیون به موضوع رسیدگی و اقدام به صدور رأی می‌نماید. این رأی ظرف ۱۰ روز قابل شکایت در کمیسیون تجدیدنظر است. در واقع شکایت در شعبه دیگری از کمیسیون ماده ۱۰۰ مورد رسیدگی و صدور رأی قرار می‌گیرد. رأی صادره قطعی و لازم‌الاجرا است. البته به موجب بخش ۲ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری رأی قطعی کمیسیون ماده ۱۰۰ نیز قابل تجدیدنظر شکلی و قانونی در دیوان عدالت اداری است.

کمیسیون مقرر در قانون الحاق بند ۳ به ماده ۹۹ قانون شهرداری: بر اساس تبصره ۲ بند ۳ الحاقی به ماده ۹۹ قانون شهرداری‌ها مصوب اسفند ماه ۱۳۷۲ به منظور جلوگیری از ساخت و سازهای غیرمجاز در خارج از حریم مصوب شهرها و نحوه سیدگی به موارد تخلف کمیسینی در استانداری‌ها تشکیل خواهد گردید. این کمیسیون حسب مورد و با توجه به طرح جامع (چنانچه طرح جامع تصویب نشده باشد با رعایت ماده ۴ آیین‌نامه مربوط به استفاده از اراضی احداث بنا و تأسیسات در خارج از محدوده قانونی و حریم شهرها مصوب اسفند ماه ۱۳۵۵) نسبت به صدور رأی قلع بنا یا جریمه‌ای معادل ۵۰ تا ۷۰ درصد قیمت روز اعیانی تشکیل شده اقدام می‌نماید. این کمیسیون مرکب از نمایندگان وزارت کشور، قوه قضاییه و وزارت مسکن و شهرسازی می‌باشد. رأی کمیسیون اگرچه صریحاً قید نگردیده است قطعی و لازم‌الاجرا است اما با توجه به بخش ۲ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری رأی این کمیسیون نیز قابل شکایت شکلی و قانونی در دیوان عدالت اداری است.

کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری: به موجب ماده ۷۷ قانون شهرداری، در مواردی که بین مؤدی و شهرداری در خصوص عوارض اختلاف حاصل می‌شود رفع اختلاف در صلاحیت کمیسینی است که با شرکت نمایندگان وزارت کشور، دادگستری و انجمن شهر (شورای اسلامی شهر) تشکیل می‌شود. رأی کمیسیون، طبق مقررات اجرای اسناد لازم‌الاجرا در اجرای ثبت، بر اساس اجراییه‌ای که مرجع اخیرالذکر صادر می‌نماید، به مورد اجرا گذاشته می‌شود. رأی این کمیسیون نیز با توجه به بخش ۲ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری قابل شکایت شکلی و قانونی در این مرجع است.



در پایان بخش اول، چارت مراجعی که برای رسیدگی به دعاوی و امور حقوقی تشکیل شده‌اند را جهت دسته‌بندی در ذهن شما می‌آوریم:



«پایان بخش نخست»

بخش دوم: دعوا

مفهوم دعوا: عبارت «دعوا» در معانی متعددی به کار رفته است:

۱. **دعوا به معنای اخص:** امکان قانونی رجوع به دادگاه یا به عبارت دیگر، حق رجوع به دادگاه و حق تظلم خواهی در دادگاه را گویند.
۲. **دعوا به معنای اعم:** منازعه و اختلافی را گویند که در مرجع رسیدگی کننده طرح شده و تحت رسیدگی است یا آن که رسیدگی به آن خاتمه یافته است؛ به عبارت دیگر، اختلافی که منجر به تشکیل پرونده قضائی شده است.
۳. **ادعا:** در این معنی، عبارت دعوا هرگونه ادعایی را در برمی گیرد، حتی اگر این اطلاعات در جریان رسیدگی به یک پرونده طرح شود و موجب تشکیل پرونده جدیدی نشود. برای مثال، اگر در پرونده مطالبه وجه چک خوانده پرداخت وجه چک را ادعا کند، این ادعای او یک دعوا (به معنای ادعا) تلقی می شود.

فصل اول: شرایط اقامه دعوا

تمایز بین دعوای خصوصی و عمومی:

دعوی خصوصی: از سوی یکی از طرفین دعوا یا نمایندگان آنها اقامه شده و قابل انتقال، قابل صلح، قابل استرداد، قابل ارجاع به داور است.

دعوی عمومی: از سوی دادسرا و توسط دادستان اقامه شده و به دلیل نمایندگی از طرف صاحبان (اجتماع) علی الاصول غیرقابل انتقال، غیرقابل صلح، غیرقابل استرداد، غیر قابل ارجاع به داور است.

شرایط اقامه دعوا (یعنی شرایطی که اگر وجود نداشته باشد قاضی می گوید: «من رسیدگی نمی کنم!» و قرار رد دعوا صادر می کند): ۱. ذی نفع بودن؛ ۲. داشتن سمت؛ ۳. اهلیت؛ ۴. سایر شرایط.

زوال دعوا: عبارت زوال دعوا در دو مورد به کار می رود:

۱. **زوال دعوا به معنای اعم:** منظور از زوال دعوا به معنای اعم، زوال دعوایی است که در حال رسیدگی در محاکم است. برای مثال، ممکن است به دلیلی مانند استرداد دادخواست یا دعوا یا ایرادات خوانده، قراری مانند ابطال دادخواست، رد دعوا یا عدم استماع دعوا صادر شود. در این صورت، دعوا مزبور زایل شده است. زوال دعوا به معنای اعم، مانع طرح دعوا مجدد نیست؛ یعنی مدعی به طور کلی حق طرح دعوا را از دست نداده و فقط رسیدگی به دعوا جاری او خاتمه می یابد.

۲. **زوال دعوا به معنای اخص:** منظور از زوال دعوا به معنای اخص، زوال حق طرح دعوا در محاکم است. حق طرح دعوا در موارد ذیل از بین می‌رود؛ به عبارت دیگر، در این موارد، نه تنها به موجب رویدادی که حادث شده، رسیدگی به دعوی فعلی خاتمه می‌یابد؛ حتی راه طرح دعوی مجدد نیز بر مدعی بسته می‌شود. این موارد از قرار ذیل اند:

- ✓ صرف نظر کردن کلی خواهان از دعوا؛
- ✓ فوت شخصی که دعوا، قائم به اوست (در دعوی قائم به شخص): منظور از دعوی قائم به شخص یا دعوی شخصیت محور، دعوی است که امکان رسیدگی به آنها نیازمند حیات خواهان یا خواهان است و هیچ تأثیری در حقوق وراثت ایشان ندارد؛ مانند تمکین، طلاق یا اعسار.
- ✓ زوال حق اصلی مستند به دعوا، به دلیلی مانند مالکیت مافی‌الذمه است یا ملی شدن زمین‌هایی که در خصوص آنها بین دو شخص اختلاف است، توافق طرفین دعوا، اعراض از مال یا ابرای بدهکار.
- برای مثال، اگر شخصی علیه مدیون طرح دعوا کند و در جریان رسیدگی او را ابراء کند، این ابراء موجب زوال حق طرح دعوا می‌شود. همچنین اگر پدری بابت طلبی علیه فرزند خود طرح دعوا کند و در جریان داری، پدر فوت کند، دعوی پدر به میزان سهم فرزند از ترکه، بر مبنای مالکیت مافی‌الذمه ساقط و زائل می‌شود.

مبحث نخست: نفع و ویژگی‌های آن

خواهان برای اقامه دعوا باید نفع داشته باشد یا این نفع می‌تواند کم یا زیاد یا مادی یا معنوی باشد. اشخاص نمی‌توانند نقش دادستان ایفاء کنند، مگر اینکه حق خصوصي ایشان در پی جرم دیگری ضایع شده باشد. فقط دادستان است که نماینده کل جامعه است.

در بررسی وجود ذینفعی خواهان باید به این اکتفا شود که «آیا اگر حق اصلی یا ماهوی ادعایی، علیه خوانده اثبات شود، سودی عاید خواهان می‌شود؟» پس ذی‌حق بودن با ذینفع بودن فرق دارد. ممکن است کسی ذینفع باشد ولی ذی‌حق نباشد. (اما بی‌نفع حتماً بی‌حق است) درخواست تأمین، اقامه دعوا نیست و قیود و الزامات مربوط به ذی‌نفع بودن، در تأمین دلیل وجود ندارد.

مبحث دوم: سمت

سمت داشتن فقط مربوط به موردی است که کسی از دادگاه رسیدگی به امری را درخواست نماید که به وی مربوط نمی‌باشد. پس تصور شخص ذینفع و در عین حال بی‌سمت، غیرممکن است، چراکه در مواردی که رسیدگی به ادعا را خود خواهان درخواست نموده و شخص حقیقی اصیل باشد، مفهوم سمت در نفع مُستغرق شده و با احراز ذی‌نفعی، نوبت به بررسی سمت نمی‌رسد.

اگر سمت دادخواست‌دهنده محرز نباشد = قرار رد دعوا

شخصی که در اقامه دعوا مدعی داشتن سمت است، نه تنها باید واقعاً واجد سمت یعنی نمایندگی از خواهان باشد، بلکه باید این نوع نمایندگی نماینده از اصیل نیز در قانون پیش‌بینی شده باشد.

از نظر دکتر شمس: بین نماینده و قائم مقام تفاوت بارزی وجود دارد. (شماره ۵۱۸ - ۵۲۱ جلد ۱ پیشرفته)

مفهوم سمت، قائم مقامی و نمایندگی:

✓ **سمت** عنوانی حقوقی است که به شخص اجازه می‌دهد که از دادگاه، رسیدگی به امری را درخواست کند و یا هر عمل و اقدام قانونی را معمول نماید. دادگاه در مقام تشخیص قابلیت قبول یا ردّ دعوا، باید سمت درخواست‌دهنده را در کنار سایر شرایط اقامه دعوا، مورد بررسی قرار داده و در صورت عدم احراز سمت شخصی که اقامه دعوا نموده، نسبت به صدور قرار رد دعوا اقدام نماید.

✓ **قائم مقام**، شخصی است که به جانشینی دیگری دارای حقوق و تکالیف او می‌گردد (مانند وارث و مورث؛ و یا مدیر تصفیه تاجر ورشکسته که در کلیه اختیارات و حقوق مالی تاجر که استفاده از آن، مؤثر در تأدیه دیون او باشد، قائم مقام او به شمار می‌رود).

✓ **نمایندگی** عنوانی است که بر مبنای آن، شخص اقدام به انجام عملی حقوقی به نام شخص دیگر، به حساب او و به منظور تأمین اهداف او می‌نماید (مانند وکیل و موکل). دادگاه در مقام رسیدگی به وجود سمت دادخواست‌دهنده یا هر اقدام‌کننده دیگری در دادگاه، باید در جستجوی دلیل نمایندگی او از خواهان باشد.

در مواردی که برای گرفتن وکیل حتماً باید به سراغ وکلای دادگستری برویم، اگر وکیل عادی (بدون پروانه) بگیریم، اگرچه واقعاً به او وکالت داده باشیم، اما دادگاه در این موارد به علت عدم احراز سمت، دعوا را با قرار صادره محکوم به رد می‌نماید.

دلیل نمایندگی یک شخص از خواهان علی‌الاصول سندی است که قابل انکار نباشد، یعنی سند رسمی یا سند عادی که اعتبار سند رسمی را

داشته باشد و یا از انکار مصون ماند.

- نفع: ماده ۲ ق.آ.د.م مقرر می‌دارد: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی‌نفع ... رسیدگی به دعوا را ... درخواست نموده باشند.» نفع باید حقوقی و مشروع، به وجود آمده و باقی، شخصی و مستقیم باشد. در بررسی وجود این شرط یعنی نفع خواهان، باید به این اکتفا شود که آیا اگر حق اصلی یا ماهوی ادعایی علیه خوانده اثبات شود، سودی عاید خواهان خواهد گردید یا خیر؟ در نتیجه چنانچه ذی‌نفعی خواهان یا سایر شرایط اقامه دعوا موجود نباشد، حسب مورد، قرار رد یا عدم استماع دعوا صادر می‌شود.
- سمت: داشتن سمت در مواردی که شخصی به نمایندگی از دیگری، اقامه دعوا می‌نماید، از شرایط اقامه دعوا می‌باشد.

نماینده قانونی به مفهوم اعم:

۱. نمایندگی قانونی به مفهوم اخص: پدر و جد پدری (ولایت)، رؤسای سازمان‌ها، وزیر برای وزارتخانه
۲. نمایندگی قضایی (قیم صغیر یا مجنون - امین عاجز^۴ - امین غایب - امین جنین)
۳. نمایندگی قراردادی
۴. نمایندگی ایقاعی: اگر شخصی به موجب یک ایقاع نماینده دیگری شده باشد، او را نماینده ایقاعی گوئیم. برای مثال:
 - ✓ متولی مال موقوفه نیز یک نماینده ایقاعی است.
 - ✓ وصی یک نماینده ایقاعی است.

وکالت:

وکالت در دعوی «مواد ۳۱ تا ۴۷ ق.آ.د.م»

- ✓ مفهوم وکالت، شرایط شکلی وکالت: مواد ۳۱ تا ۳۶ ق.آ.د.م
- ✓ حضور یا عدم حضور وکیل و تأثیر آن در جریان دادرسی: مواد ۳۷ تا ۴۴ ق.آ.د.م
- ✓ وکالت و حق شکایت در مرحله بالاتر: مواد ۴۵ تا ۴۷ ق.آ.د.م

مفهوم و انواع و تعداد وکیل

آنچه که در باب وکالت در آیین دادرسی مدنی مطرح است، وکالت در دادگستری است، یعنی وکیلی که به موجب ماده ۳۳ ق.آ.د.م علاوه بر شرایط وکالت در قانون مدنی (یعنی وجود یک قرارداد جایز برای اعطاء نمایندگی در امور حقوقی - نمایندگی قراردادی) باید شرایط خاصی که قوانین راجع به وکالت مثل قانون وکالت ۱۳۱۵، لایحه استقلال قانون وکلای دادگستری ۱۳۳۳ و قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری ۱۳۷۶ گفته را دارا باشد.

اصل: حضور اصیل

استثناء: عدم حضور وکیل

^۴ احکام امین و عاجز همان احکام وکیل و موکل است.

- اصل: وکیل دادگستری: ماده ۳۱ ق.آ.د.م
- استثناء:

غیر وکیل دادگستری

نماینده حقوقی (پروانه وکالت ندارد): ماده ۳۲ ق.آ.د.م

وکالت اتفاقی (پروانه وکالت ندارد)

نماینده امور حسبی (پروانه وکالت ندارد) ماده ۱۵ قانون امور حسبی

انواع وکیل

۱. وکیل تعیینی: وکیلی است که به صورت عادی و با پرداخت حق الوکاله از سوی موکل تعیین می شود.
 ۲. وکیل معاضدت: وکیلی که از سوی کانون یا دادگاه در امور حقوقی بدون حق الوکاله تعیین می شود.
 ۳. وکیل تسخیری: وکیلی که از سوی کانون یا دادگاه در امور کیفری بدون حق الوکاله تعیین می شود.
- ✓ به موجب ماده ۳۲ ق.آ.د.م، نهادهای دولتی یا عمومی غیردولتی، مثل شهرداری ها، هلال احمر، کمیته امداد، بنیاد شهید، بنیاد مسکن، بنیاد مستضعفان، کمیته المپیک، سازمان تبلیغات اسلامی، سازمان تأمین اجتماعی و سازمان بورس و ... می توانند تحت شرایطی به جای استفاده از وکیل یا علاوه بر آن از نماینده حقوقی که فاقد پروانه وکالت است استفاده نمایند.
- ✓ تشخیص شرایط نماینده حقوقی و احراز آن به عهده بالاترین مقام اجرایی آن سازمان است.
- ✓ به موجب مواد آیین نامه صدور جواز وکالت اتفاقی (موقت) مصوب ۱۳۸۸ ریاست قوه قضاییه، هر شخص که دارای معلومات کافی حقوقی باشد، می تواند سالی ۳ مرتبه برای خویشان نسبی و سببی تا درجه ۲ طبقه ۳، جواز وکالت اتفاقی بگیرند.
- ✓ به موجب ماده ۱۵ قانون امور حسبی، وکالت در امور حسبی نیاز به پروانه وکالت ندارد.
- ✓ نماینده حقوقی جایگاهش در اشخاص حقوقی است، یعنی غالباً این اشخاص حقوقی هستند که می توانند علاوه بر وکیل، نماینده داشته باشند، البته در مواردی مثل امور حسبی یا اشخاص معلول یا اشخاص خاصی مثل نیروهای مسلح، بسیجی ها و پاسدارها نیز می توانند به تجویز قوانین خاص از نماینده حقوقی استفاده کنند.
- ✓ به موجب مواد ۲۳ و ۳۱ قانون وکالت ۱۳۱۵ دادگاه یا کانون وکلا می توانند، وکالت معاضدت یا تسخیری تعیین نمایند، به نحوی که وکلا موظفند هر سال تا ۳ مورد دعوای حقوقی را معاضدت نمایند.
- ✓ در امور حقوقی طرفین می توانند حداکثر ۲ وکیل، داشته باشند.

تحلیل ماده ۳۴ ق.آ.د.م، تنظیم وکالت نامه

- سند رسمی
 - سند غیررسمی:
- تنظیمی در ایران:
۱. در دفتر وکیل تنظیم شود: توسط خود وکیل گواهی امضاء می شود.
 ۲. در زندان تنظیم شود: رئیس زندان یا معاون وی باید امضا یا یا اثر انگشت موکل را تصدیق نمایند.
 ۳. در جلسه دادرسی تنظیم شود: در صورت مجلس قید و به امضای موکل می رسد.
- تنظیمی در خارج: توسط مأموران سیاسی و کنسولی گواهی می شود.
- ✓ ماده ۳۴ با ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م خلط نشود، ماده ۳۴ ناظر به تنظیم وکالت نامه در زندان است که رئیس زندان یا معاون وی باید امضا یا یا اثر انگشت موکل را تصدیق نمایند، ولی ماده ۳۳۹ ناظر به ثبت دادخواست زندانی است.
- ✓ با توجه به تبصره ماده ۳۴ ق.آ.د.م که به طور مطلق انکار امضاء در هر وکالت نامه ای را مسموع می داند، فارغ از اینکه وکالت نامه رسمی باشد یا عادی، فارغ از اینکه مأمور سیاسی یا رئیس زندان آن را گواهی نموده باشد.

ماده ۳۵ ق.آ.د.م: اصل بر وجود اختیار مگر:

- استثنای موکل
- خلاف شرع (حتی در صورت تصریح در وکالت‌نامه)
- سوگند، شهادت، اقرار، لعان و ایلاء (حتی در صورت تصریح در وکالت‌نامه)
- ✓ دو استثناء فوق ۱۰۰ درصد ممنوع هستند، حتی با تصریح در وکالت‌نامه.
- ✓ استثنائات احتمالی: ۱۴ بند ماده ۳۵ + ماده ۳۶ ق.آ.د.م ممنوعیت آنها ۵۰ درصد است. یعنی علی‌الاصول ممنوع هستند، مگر اینکه در وکالت‌نامه تصریح شوند. اگر تصریح شوند از ممنوعیت درمی‌آیند و مجاز می‌شوند.
- اتیان سوگند ۱۰۰ درصد ممنوع است (تبصره ۲ ماده ۳۵ ق.آ.د.م).
- قبول یا رد سوگند ۵۰ درصد (بند ۱۴ ماده ۳۵ ق.آ.د.م).
- تقاضای سوگند - ارجاع به سوگند: اختیار وکیل بدون نیاز به تصریح.
- ✓ با توجه به بندهای چهارده‌گانه ماده ۳۵ و ماده ۳۶ ق.آ.د.م در خصوص وکالت در اجرای حکم که بندهایی استثنایی هستند باید در حدود نص تفسیر شوند، پس هر موضوع خارج از آن بندها مثل از ارجاع به کارشناس، دعای اضافی، تقاضای سوگند و ... مشمول اصل اختیار وکیل بوده و بدون نیاز به تصریح در وکالت‌نامه، وکیل دارای اختیار است.

تحلیل مواد ۳۷ تا ۴۴ ق.آ.د.م

تأثیر موانع وکالت در جریان دادرسی

عزل وکیل «مواد ۳۷ و ۳۸ ق.آ.د.م»: مانع جریان رسیدگی نیست. موکل باید به دادگاه و وکیل معزول اطلاع دهد.

استعفای وکیل «ماده ۳۹ ق.آ.د.م»: جریان دادرسی حداکثر به مدت یک ماه متوقف می‌شود.

فوت، استعفا، عزل، ممنوع شدن، تعلیق یا بازداشت «ماده ۴۰ ق.آ.د.م»: اگر اخذ توضیحی لازم نباشد، جریان دادرسی به تأخیر نمی‌افتد.

- ✓ تا قبل از اطلاع از عزل وکیل، وکالت پابرجاست. «ماده ۳۸ ق.آ.د.م»
- ✓ بر خلاف عزل که حتماً باید اطلاع داده شود، استعفا می‌تواند اطلاع داده شود یا اطلاع داده نشود. «ماده ۳۹ ق.آ.د.م»
- ✓ بر خلاف عزل که مانع جریان دادرسی نیست، در استعفا حداکثر یک ماه دادرسی متوقف می‌شود. «ماده ۳۹ ق.آ.د.م»
- ✓ در مورد استعفای وکیل، اطلاع به دادگاه اختیاری است، اطلاع به موکل در صورتی که دادخواست تقدیم شده باشد، اجباری است.
- ✓ اطلاع‌رسانی در عزل مهم‌تر از استعفا است.

- تست: عزل وکیل ...
- مانع جریان دادرسی نیست.
- حداکثر یک ماه مانع جریان دادرسی است.
- ✓ چنانچه اخذ توضیح لازم نباشد، مانع جریان دادرسی نیست.
- چنانچه اخذ توضیح لازم باشد، مانع جریان دادرسی هست.

نظر به مواد ۳۷ تا ۴۰ ق.آ.د.م در خصوص تأثیر موانع وکالت در جریان دادرسی، ظاهراً تعارضی وجود دارد که برای رفع تعارض می‌توان گفت: در صورت استعفای وکیل به جهت رعایت غبطه موکل، به هر حال یک ماه دادرسی متوقف می‌شود (چه توضیحی بخواهد چه توضیحی نخواهد).

اما در باب عزل وکیل، ماده ۳۷ ق.آ.د.م با ماده ۴۰ ق.آ.د.م باید جمع شده و چنانچه عزل همراه با نیاز به اخذ توضیح (راجع به موضوع دعوا) مانع جریان است و چنانچه اخذ توضیح نخواهد مانع جریان نیست.

با جمع مواد ۳۷ تا ۴۰، باید گفت موضوع عزل در ماده ۳۷ باید با ماده ۴۰ جمع شده و عزل را چنانچه اخذ توضیح لازم نباشد، مانع جریان دادرسی ندانست ولی استعفای مذکور در ماده ۳۹ اولاً با ماده ۴۰ جمع نمی‌شود، یعنی به هر حال یک ماه دادرسی متوقف می‌شود حتی اگر نیاز به اخذ توضیح نباشد. اگر بخواهیم ماده ۳۹ را با ماده ۴۰ جمع کنیم باید بگوییم استعفا حداکثر یک ماه توقف قطعی را در پی دارد؛ اگر اخذ توضیح لازم باشد، بیشتر از یک ماه هم می‌تواند باعث توقف شود.

ماده ۴۱ ق.آ.د.م: وکلا مکلفند در هنگام محاکمه حضور داشته باشند در صورت وجود معاذیر موجه دادگاه فقط برای یک بار تجدید می‌شود.

مواد ۳۷ تا ۴۰ این رو گفته: مانع + توقف + تأخیر در جلسه دادرسی

مواد ۴۱ تا ۴۴ این رو گفته: تجدید جلسه دادرسی

تأخیر و توقف و مانع جریان دادرسی شدن مذکور در مواد ۳۷ تا ۴۰ ناظر به حالتی است که وقت جلسه ابطال و وقت دیگری تعیین می‌شود؛ برای مثال اگر جلسه اول بوده پس از مدتی باز به همان شکل جلسه اول برگزار می‌شود، لذا همچنان حقوق اصحاب دعوا در جلسه اول پابرجاست. اما تجدید جلسه مذکور در مواد ۴۱ تا ۴۴ ناظر به حالتی است که جلسه برگزار شده ولی به دلایلی مثل وجود معاذیر موجه یا کمبود وقت، مجدداً جلسه دوم یا سوم تشکیل می‌شود.

با این وجود نظر به مواد ۴۱ و ۴۳ و ۴۴، اصل بر عدم تجدید جلسه است و حتی عزل و استعفا سبب تجدید نمی‌شود، مگر اینکه خود قانون تجویز کرده باشد، مثل معاذیر موجه که شامل: فوت یکی از بستگان نسبی یا سببی تا درجه اول طبقه دوم، مرض مانع حرکت، قوه قاهره و یا اینکه رویه قضایی مثل کمبود وقت، تجدید جلسه را جایز بشمارد.

تکلیف به حضور در جلسه دادرسی

✓ ماده ۴۱ ق.آ.د.م، وکلا مکلف به حضور در جلسه دادرسی هستند و نمی‌توانند لایحه بدهند، مگر در صورت وجود عذر موجه

✓ ماده ۴۴ ق.آ.د.م، وجود دو وکیل

• انفرادی

• اطلاقی (یعنی به هیچیک از دو وکیل به طور منفرد حق اقدام نداده باشد)

• اجتماعی: یا حضور هر دو + یا ارسال لایحه توسط هر دو + یا حضور یکی بعلاوه وصول لایحه دیگری

✓ در صورت اطلاقی یا اجتماعی بودن وکلا، تکلیف بر حضور نیست. در این صورت، وکلا بدون وجود معاذیر می‌توانند لایحه ارسال کنند.

✓ وکلا یعنی هر وکیل و یا دو وکیل انفرادی مکلف به حضور هستند، ولی وکلای اجتماعی مختار به حضورند.

وجود حق توکیل در وکالت:

ماده ۲۹ قانون وکالت: هیچ عذری از وکیل دارای حق توکیل برای عدم حضور پذیرفته نیست.

✓ نظریه مشورتی: ماده ۲۹ قانون وکالت که هیچ عذری را برای وکیل دارای حق توکیل نمی‌پذیرد، ناظر به ماده ۲۸ قانون وکالت

است، یعنی فقط در تعدد جلسه ملزم به ارسال وکیل است، والا در صورت وجود معاذیر موجه همچنان ولو با وجود حق توکیل ملزم به ارسال وکیل نیست.

- ✓ اصل بر تکلیف حضور وکیل است، مگر اینکه وجود عذر موجه یا تعدد جلسه داشته باشد که در این صورت مکلف به حضور نیست، و می‌تواند لایحه ارسال کند. البته امکان ارسال لایحه در حالتی که وکیل حق توکیل داشته باشد و با تعدد جلسه مواجه شده باشد، دیگر امکان ارسال لایحه وجود ندارد و باید وکیل دیگری به جای خود ارسال کند.
- ✓ در صورت تداخل اوقات و تعدد جلسه، اگر جلسه حقوقی و کیفری تداخل داشته باشند، جلسه کیفری مقدم است و در سایر تداخل‌ها که الزام قانونی در هر دو وجود دارد، مثل: جلسه حقوقی و حقوقی، جلسه کیفری و کیفری به صلاح‌دید وکیل حضور در هر کدام کافی است.

وکیل دادگستری ۳ نوع تمبر و هزینه در وکالت‌نامه باید بپردازد:

۱. پنج درصد حق الوکاله به عنوان: «مالیات علی الحساب»
 ۲. یک دوم مالیات علی الحساب: «سهم صندوق حمایت وکلا»
 ۳. یک چهارم مالیات علی الحساب: «سهم کانون»
 - ✓ پرداخت همه این هزینه‌ها به عهده وکیل است.
- در صورتی که وکیل دارای حق تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی استعفا دهد (ماده ۴۵ ق.آ.د.م):

- ابلاغ به وکیل + (به فرض اطلاع موکل از استعفا) مهلت تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی از ابلاغ به وکیل شروع می‌شود.
- ابلاغ به موکل + (به فرض عدم اطلاع موکل از استعفا) مهلت تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی از ابلاغ به موکل شروع می‌شود.
- ✓ نظر به ماده ۴۶ ق.آ.د.م وکیل دارای حق تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی و یا حق توکیل، مستحق ابلاغ رأی هست و ابلاغ به او معتبر است (هر چند بعداً استعفا دهد) ولی وکیلی که حق تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی و یا حق توکیل (حق تعیین وکیل مجاز در دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور) ندارد، ابلاغ به او غیرمعتبر است.
- ✓ به موجب تبصره ماده ۴۷ ق.آ.د.م، در صورت وجود وکیل در دادرسی تمام ابلاغ‌ها باید به وکیل صورت گیرد و مبدأ تمام مهلت‌ها و مواعد نیز از تاریخ ابلاغ به وکیل محسوب می‌شود، مگر در حالت استعفا ماده ۴۵ ق.آ.د.م و یا فوت یا ممنوعیت و یا قوه قاهره مذکور در ماده ۴۷ ق.آ.د.م.

وکالت: اوصاف کلی وکالت به شرح ذیل است:

۱. جز در برخی استثنائات، فقط اشخاصی می‌توانند اقدام به وکالت کنند که دارای پروانه رسمی وکالت باشند.
۲. در حال حاضر دو مرجع، پروانه رسمی وکالت صادر می‌کنند که عبارت‌اند از کانون‌های وکلای دادگستری استان‌ها و مرکز مشاوران قوه قضائیه.
۳. برای اقامه دعای حقوقی و دفاع در برابر دعای حقوقی، برخورداری از وکیل الزامی نیست؛ یعنی اشخاص می‌توانند بالاصاله طرح دعوا کنند یا در برابر دعای مطروحه دفاع کنند.
۴. تمام اقدامات وکیل که در خصوص موضوع وکالت و در حدود اختیارات مندرج در وکالت‌نامه انجام می‌دهد، به منزله اقدامات موکل است و نسبت به او مؤثر است.
۵. وکالت عقدی جایز است؛ بنابراین، هر یک از وکیل یا موکل می‌تواند در هر زمان آن را فسخ کند.
۶. وکالت در دیوان عدالت اداری نیز تابع قانون آیین دادرسی مدنی است و در نتیجه، وکالت در دیوان عدالت اداری مستلزم پروانه رسمی وکالت است.
۷. سابقاً اشخاص به نام کارگشایان دادگستری در حرفه وکالت وجود داشتند که می‌توانستند در نزد محاکم صلح به وکالت بپردازند. با توجه به حذف محاکم صلح از سیستم قضائی ایران، در حال حاضر کارگشایان دادگستری در سیستم وکالتی ایران حضور ندارند.

وکالت در دیوان عالی کشور:

۱. وکالت در دیوان عالی کشور مستلزم برخورداری از پروانه وکالت پایه یک است. کارآموزان وکالت و وکلای پایه دو، حق وکالت در دیوان

عالی کشور ندارند.

۲. وکالت در پرونده‌هایی که مرجع تجدیدنظر از آرای آنها دیوان عالی کشور است، مانند جرائم مستوجب اعدام، مستلزم برخورداری از پروانه وکالت پایه یک است؛ بنابراین کارآموزان وکالت و وکلای پایه دو، حق وکالت در این پرونده‌ها را، حتی در مرحله بدوی ندارند.
۳. نمایندگان حقوقی دستگاه‌های اجرایی حق حضور و دفاع در دیوان عالی کشور را دارند.
۴. وکیل اتفاقی حق وکالت در دیوان عالی کشور را ندارد.
۵. اشخاصی که به عنوان وکلای دفاتر حمایت قضائی از بسیجیان و ایثارگران وکالت می‌کنند، حق حضور و دفاع در دیوان عالی کشور را دارند.

وکالت بدون نیاز به پروانه وکالت: قبلاً بیان شد که جز در برخی استثنائات، فقط اشخاصی می‌توانند در محاکم اقدام به وکالت کنند که دارای پروانه رسمی وکالت باشند. وکالت در موضوعات و مراجع ذیل نیاز به برخورداری از پروانه رسمی وکالت ندارد:

۱. **وکالت در مراجع غیر دادگستری:** مانند اداره ثبت، هیأت تشخیص اداره کار، کمیسیون‌های شهرداری، هیأت داورى سازمان بورس و ...
۲. **وکالت در امور حسبی:** بنا بر تبصره ماده ۱۵ ق.ا.ج، در امور حسبی، وکالت مستلزم داشتن پروانه رسمی وکالت نیست.
۳. **وکالت در راستای حمایت قضائی از ایثارگران، بسیجیان، آمران به معروف و ناهیان از منکر:** برای طرح دعوا و دفاع از ایثارگران، بسیجیان، آمران به معروف و ناهیان از منکر، دفاتر حمایت حقوقی و قضائی بسیجیان و ایثارگران تشکیل می‌شود که اشخاص شاغل در آنها بدون نیاز به پروانه وکالت از جانب ایشان طرح دعوا و شکایت و دفاع می‌کنند.
۴. **وکالت اتفاقی:** اشخاصی که دارای دانش حقوقی هستند؛ اما پروانه وکالت ندارند، می‌توانند در هر سال تا سه بار برای اقربای نسبی یا سببی خود تا درجه دوم از طبقه سوم وکالت کنند. البته این امر منوط به دریافت مجوز وکالت اتفاقی از کانون وکلا است.

وکیل معاضدتى:

۱. اشخاص در دو صورت می‌توانند از وکیل معاضدتى برخوردار شوند:
 - ✓ در صورت اثبات اعسار شخص از پرداخت هزینه دادرسی و درخواست او، می‌تواند از وکیل معاضدتى برخوردار شود و دادگاه اقدام به معرفی وکیل معاضدتى می‌کند.
 - ✓ بنا بر ماده ۲۴ قانون وکالت، اشخاصی که قدرت تأدیه حق الوکاله را ندارند، می‌توانند از کانون وکلا تقاضای وکیل معاضدتى کنند؛ به عبارت دیگر، اگر اعسار او اثبات نشده باشد و او برای معرفی وکیل معاضدتى مستقیماً به کانون وکلا مراجعه کند، کانون وکلا بعد از احراز این شرط که وی توان پرداخت حق الوکاله را ندارد، وکیل معاضدتى معرفی می‌کند.
۲. وکلا مکلف‌اند در صورت معرفی از سوی کانون وکلا یا معرفی از سوی محاکم، هر سال وکالت تا سه دعوی حقوقی را به عنوان وکالت معاضدتى، بر عهده گیرند.

نحوه تنظیم قرارداد وکالت: قرارداد وکالت برای حضور در محاکم، ممکن است به یکی از طرق ذیل منعقد شود:

۱. **به صورت شفاهی:** در این صورت، موکل نزد قاضی حاضر شده و به وکیل، وکالت می‌دهد. مراتب در صورت مجلس درج و به امضای موکل می‌رسد. صرف امضای موکل کفایت می‌کند و امضای وکیل لازم نیست. دفاعیاتی که وکیل ارائه می‌کند نوعی قبول ضمنی و عملی وکالت توسط اوست.

۲. **به صورت کتبی:** که ممکن است به موجب سند رسمی یا عادی باشد.

تأیید امضای موکل در وکالت‌نامه: اگر وکالت به شکل کتبی و به موجب سند عادی باشد، باید اصالت امضا یا اثرانگشت موکل در وکالت‌نامه او توسط اشخاص ذیل تأیید شود:

۱. **اگر موکل در زندان باشد:** رئیس زندان یا معاون وی تأیید می‌کند.
۲. **اگر موکل در خارج از کشور باشد:** مأمور سیاسی یا کنسولی تأیید می‌کند.
۳. **در سایر موارد:** خود وکیل امضای موکل را تأیید می‌کند.

حدود اختیارات وکیل: وکیل دارای همه گونه اختیارات است، جز اختیارات زیر؛

۱. آنچه موکل استثناء کرده است.
۲. آنچه قابل توکیل نباشد یا به عبارت دیگر، توکیل در آن خلاف شرع باشد.

۳. موارد مذکور در مواد ۳۵ و ۳۶ ق.آ.د.م مگر خلاف آن در وکالت‌نامه تصریح شود. البته چنین نیست که موارد مذکور در مواد ۳۵ و ۳۶، به‌طور مطلق غیرقابل توکیل باشد؛ بلکه می‌توان در خصوص آنها وکالت داد؛ اما باید در وکالت‌نامه تصریح شود؛ به عبارت دیگر، یک وکالت مطلق، متضمن این اختیارات نیست، مگر آنکه در وکالت‌نامه تصریح شود.

اختیارات وکیل که باید در وکالت‌نامه تصریح شود:

۱. وکالت راجع به اعتراض به رأی، تجدیدنظر، فرجام‌خواهی و اعاده دادرسی.
 - ✓ عبارت «اعتراض به رأی»، تمام طرق اعتراض به رأی را در برمی‌گیرد، مانند اعتراض به رأی غیابی (واخواهی)، اعتراض ثالث، اعتراض به رد دادخواست که به دلیل نقص دادخواست صادر شده است، اعتراض به قرار تأمین خواسته.
 - ✓ وکالت در خود اعتراض به رأی، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه دارد؛ اما وکالت در پاسخ به اعتراض به رأی، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد؛ برای مثال وکالت در تجدیدنظرخواهی نیاز به تصریح در وکالت‌نامه دارد؛ اما وکالت در پاسخ به تجدیدنظرخواهی نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد. به صرف اینکه وکیلی از جانب تجدیدنظر خوانده دارای وکالت باشد، می‌تواند در مرحله تجدیدنظر اعلام وکالت کرده و اقدام به دفاع نماید.
 - ✓ عبارت اعتراض به رأی، اعتراض به نظریه کارشناس را دربر نمی‌گیرد؛ زیرا نظر کارشناس، رأی به معنای دقیق کلمه نیست؛ به عبارت دیگر، اختیار اعتراض به نظر کارشناس، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد.
۲. وکالت در مصالحه و سازش؛
۳. وکالت در جعل، انکار و تردید نسبت به سند طرف و استرداد سند؛
۴. وکالت در تعیین جاعل؛
۵. وکالت در ارجاع دعوا به داور و تعیین داور؛
۶. وکالت در توکیل؛
۷. وکالت در تعیین مصدق و کارشناس.
 - ✓ در حال حاضر، منظور از مصدق همان کارشناس خط و امضا است.
 - ✓ باید توجه داشت که درخواست ارجاع امر به کارشناس نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد؛ بلکه تعیین کارشناس، مانند حالتی که طرفین دعوا کارشناس مرضی الطرفین انتخاب می‌کنند، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه دارد.
۸. وکالت در دعوی خسارت؛
۹. وکالت در استرداد دادخواست یا دعوا؛
۱۰. وکالت در جلب شخص ثالث و دفاع از دعوی ثالث؛
۱۱. وکالت در ورود شخص ثالث و دفاع از دعوی ورود ثالث؛
۱۲. وکالت در دعوی متقابل و دفاع در قبال آن.
 - ✓ هم وکالت در طرح دعوی طاری، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه دارد و هم وکالت در دفاع در برابر دعوی طاری؛ غیر از دعوی اضافی که وکالت در طرح آن و دفاع در قبال آن، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد.
 - ✓ افزایش خواسته، تغییر خواسته و تغییر درخواست که در ماده ۹۸ ق.آ.د.م بررسی شده است، دعوی طاری تلقی نشده و وکالت در قبال درخواست جدید یا خواسته‌ای که تغییر یافته یا افزایش یافته، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد.
۱۳. وکالت در ادعای اعسار؛
۱۴. وکالت در قبول یا رد سوگند؛
۱۵. وکالت در درخواست صدور برگ اجرایی (اجرایه) و تعقیب عملیات اجرایی و اخذ محکوم‌به و وجوه ایداعی.

امور غیرقابل توکیل: توکیل در مورد ذیل، خلاف شرع و باطل است:

۱. **سوگند:** البته باید توجه داشت که:
 - ✓ نفس اتیان سوگند (یادکردن سوگند) قابل توکیل نیست؛ اما استناد به سوگند (درخواست صدور قرار اتیان سوگند)، از وکیل پذیرفته است.

✓ اختیار وکیل برای استناد به سوگند، نیاز به تصریح در وکالتنامه ندارد. آنچه نیاز به تصریح در وکالتنامه دارد، قبول یا رد سوگند است.

✓ در صورت استناد یک طرف به سوگند قاطع دعوا، طرف مقابل که باید سوگند یاد کند، می‌تواند سوگند را قبول کند یا آنکه آن را رد کند. قبول یا رد سوگند از وکیل پذیرفته است؛ البته به شرط آنکه در وکالتنامه او، این اختیار تصریح شده باشد.

۲. **شهادت:** البته باید توجه داشت که:

✓ شهادت بر شهادت، به معنای توکیل در امر شهادت نیست.

۳. **اقرار:** البته باید توجه داشت که:

✓ اقرار به اصل خواسته (اقرار قاطع دعوا) از وکیل پذیرفته نیست و اساساً قابل توکیل نیست؛ ولی اقرار به مقدمات دعوا (اقرار مقدماتی) از وکیل پذیرفته است و حتی نیاز به تصریح در وکالتنامه ندارد.

۴. **لعان:** این عنوان، مرتبط با حقوق مدنی و به معنای آن است که زوج با رعایت تشریفات خاص، زوجه را مرتکب زنا بداند. آثار لعان در خصوص انحلال زوجیت، حرمت نکاح و قطع توارث در حقوق مدنی بررسی می‌شود.

۵. **ایلاء:** ایلاء به معنی سوگند شخص مبنی بر تعهد جهت عدم برقراری رابطه مباشرت با زوجه است.

تعدد وکالا: شخص می‌تواند در دادرسی مدنی تا دو وکیل داشته باشد. در این صورت، طریقه عمل وکلا ممکن است به یکی از طرق ذیل باشد:

۱. **منفرداً (بالاستقلال):** هریک به تنهایی حق هر اقدامی در حق موکل دارد.

۲. **مُتَضَمّاً (بالاجتماع):** همه اقدامات باید با امضا و اقدام هر دو وکیل صورت گیرد، بدین نحو که:

✓ هر دو در جلسه دفاع حاضر شوند و دفاعیاتی یکسان ارائه کنند.

✓ هر دو لایحه بفرستند بدین نحو که لایحه آن‌ها واحد باشد یا آنکه مفاد لوایح ایشان یکسان باشد. البته ارسال لایحه توسط وکلای بالاجتماع یا یکی از ایشان ویژه حالتی است که برای عدم حضور در جلسه، عذر موجهی داشته باشند. در غیر این صورت، همان‌طور که بیان خواهد شد وکلا مکلف‌اند در جلسه دادرسی حاضر شوند و نمی‌توانند صرفاً به لایحه اکتفا کنند.

✓ یکی از ایشان لایحه بفرستد و دیگری حاضر شود؛ بدین نحو که مفاد لایحه ارسالی با دفاعیات شفاهی وکیل حاضر یکسان باشد.

۳. **اطلاق (سکوت):** اگر طریقه عمل وکلا مشخص نباشد، اصل بر اجتماع است.

احکام وکالت بالاجتماع:

۱. اگر یکی از وکلا فوت کند، وکالت شخص دیگر زایل می‌شود.

۲. اگر یکی از وکلا در دادگاه حاضر شود و وکیل دیگر حاضر نشود و لایحه نیز ارسال نکرده باشد، وکیلی که حاضر شده نیز، حق دفاع و حق هیچ اقدامی ندارد. حضور او ارتکاب تخلف انتظامی را، در خصوص او منتفی می‌کند.

موانع اعمال وکالت در جریان دادرسی: ممکن است در جریان دادرسی، موانعی پیش آید که مانع از اعمال وکالت وکیل شود. این موانع عبارت است از:

۱. فوت وکیل؛

۲. استعفاء وکیل؛

۳. عزل وکیل؛

۴. ممنوع شدن وکیل از وکالت؛ مانند آنکه وکیل از وکالت منفصل شود یا وکیل محجور شود.

۵. تعلیق وکیل؛ مانند آنکه وکیل به دلیل تخلف انتظامی برای مدت موقتی از وکالت معلق شود.

۶. بازداشت وکیل.

تکلیف پرونده در صورت حدوث موانع اعمال وکالت:

۱. در موارد فوق، اگر أخذ توضیح لازم باشد، دادرسی به تأخیر می‌افتد و دادگاه به موکل اخطار می‌کند تا شخصاً یا توسط وکیل جدید برای

- ادای توضیح حاضر شود. تأخیر دادرسی به معنای آن است که وقت دادرسی که تعیین شده، ابطال و وقت دیرتری تعیین شود.
۲. اگر جلسه مقرر، برای اخذ توضیح از وکیل مزبور تعیین نشده باشد و دادگاه، نیاز به اخذ توضیح خاصی از وکیل متوفی یا معزول یا مستعفی یا ممنوع یا ... نداشته باشد، دادرسی به تأخیر نمی افتد؛ هرچند که وقت دادرسی به موکل او ابلاغ نشده باشد.
۳. اگر وکیل استعفا دهد، دادگاه علاوه بر آنکه می تواند جلسه دادرسی را به تأخیر اندازد، می تواند دادرسی را تا یک ماه متوقف کند.
۴. فوت یا حجر موکل و ورشکستگی او در پرونده های مالی، نیز موجب زوال وکالت است؛ اما در این صورت، از آنجاکه وکالت منفسخ و وکیل معزل می شود و دادرسی نیز تا تعیین وراثت یا قیم، متوقف می شود، با تأخیر دادرسی برای اخذ توضیح از وکیل یا موکل مواجه نیستیم.
۵. با توجه به آنکه اختطاریه وقت دادرسی به وکیل ابلاغ شده، در صورت عزل یا استعفای وی، وقت دادرسی را به موکل ابلاغ می کنیم؛ اما اگر عزل یا استعفای وکیل در زمانی صورت گیرد که فرصت کافی برای ابلاغ مجدد وقت دادرسی به موکل نباشد، گرچه این عزل یا استعفا پذیرفته است؛ اما نیازی به ابلاغ مجدد وقت دادرسی به موکل و تجدید جلسه دادرسی به این دلیل نیست؛ چرا که نباید عزل یا استعفای وکیل ابزاری برای اطاله دادرسی شود.

عزل وکیل توسط موکل: در صورت عزل وکیل، موکل باید مراتب عزل وکیل را به دو مرجع اطلاع دهد:

۱. **دادگاه:** اگر به دادگاه اطلاع ندهد، هر اقدامی که دادگاه نسبت به وکیل انجام دهد و هر اختطاری که دادگاه برای وکیل ارسال دارد، در حق موکل مؤثر است. بعد از عزل، دادگاه وکیل مزبور را، به عنوان وکیل، به رسمیت نشناخته و اقدامات او را نمی پذیرد.
۲. **وکیل:** اگر به وکیل اطلاع ندهد، هر عملی که وکیل انجام می دهد، در حق موکل نافذ و مؤثر است.

استعفای وکیل: وکیل می تواند در هر زمانی که بخواهد، از وکالت موکل استعفا دهد. در صورت استعفای وکیل، با تکالیف ذیل مواجهیم:

۱. چنانچه وکیل استعفای خود را به دادگاه اعلام کند؛ در این صورت، دادگاه برای موکل او اختطاریه می فرستد و استعفای وکیل را به او اطلاع می دهد تا موکل شخصاً یا توسط وکیل جدیدی پرونده اش را پیگیری کند.
۲. اگر وکیل مستعفی، وکیلی باشد که دادخواست دعوی مطروحه توسط او تقدیم شده، در این صورت، باید استعفای خود را شخصاً به موکلش اطلاع دهد؛ بنابراین، اگر وکیل مستعفی، وکیلی باشد که دادخواست توسط او تقدیم نشده (مانند وکیل خواهان وقتی در اثنای دادرسی اعلام وکالت می کند یا مانند وکیل خوانده) در این صورت، لازم نیست که به موکل خود نیز اطلاع دهد.
۳. تا زمانی که وکیل استعفای خود را به دادگاه اطلاع نداده، دادگاه اوراق قضائی را برای وکیل ارسال و هر اختطاری به وکیل مزبور، در حق موکل نیز مؤثر است؛ حتی اگر وکیل مزبور مراتب استعفا را، به موکل خود اطلاع داده باشد.

حضور وکیل در جلسه دادرسی: در این خصوص، نکات ذیل قابل توجه است:

۱. برخی از حقوق دانان، قائل به عدم تکلیف وکیل برای حضور در جلسه دادرسی اند؛ اما این نظر، با نص صریح ماده ۴۱ ق.آ.د.م در تعارض است. بنا بر نص صریح ماده مزبور، حضور وکیل، جز در موارد عذر موجه، در جلسه دادرسی الزامی است. وکیل حق ندارد به ارسال لایحه اکتفا کند، برخلاف اصحاب دعوا که علی الاصول حضور ایشان در جلسه دادرسی الزامی نیست.
۲. وکیل در دو صورت می تواند در جلسه دادرسی حاضر نشود که این دو صورت عبارت است از اینکه:
- ✓ وکیل دارای عذر موجه باشد.
- ✓ جلسات دادرسی وکیل، دارای تداخل زمانی باشد.

استفاده از حق توکیل در صورت عدم حضور وکیل: اگر وکیل دارای حق توکیل باشد:

۱. **در صورت داشتن عذر موجه:** مکلف به استفاده از حق توکیل و فرستادن وکیل دیگری به دادگاه نیست.
۲. **اما در صورت تداخل زمانی اوقات دادرسی:** مکلف به استفاده از حق توکیل و فرستادن وکیل دیگری به دادگاه می باشد.

عدم حضور وکیل در جلسه دادرسی: اگر وکیل در موعد مقرر دادرسی حاضر نشود، با دو حالت ذیل مواجهیم:

۱. **عدم حضور وکیل بدون عذر موجه:** وی از این جهت، مرتکب تخلف انتظامی شده است.

۲. **عدم حضور وکیل به واسطه عذر موجه:** وی از این جهت، مرتکب تخلف انتظامی نشده است؛ اما اینکه عدم حضور موجب تأخیر دادرسی می‌شود یا خیر، بستگی به آن دارد که:

✓ **اگر وکیل تا جلسه دادرسی عذر خود را کتباً به اطلاع دادگاه برساند:** جلسه دادرسی به تأخیر می‌افتد (ماده ۴۱ ق.آ.د.م از عبارت تجدید جلسه استفاده کرده است که چندان دقیق نیست؛ زیرا تجدید جلسه، ناظر به حالتی است که جلسه دادرسی برگزار شده، ولی به دلیل عدم کفایت زمان یا به دلیل نیاز به اخذ توضیحات بیشتر، قاضی تعیین جلسه دیگری را نیز لازم دانسته است.)

✓ **اگر وکیل نتواند تا جلسه دادرسی عذر خود را به اطلاع دادگاه برساند:** طبیعی است که جلسه به تأخیر نمی‌افتد. **جهات عذر موجه وکیل:** این جهات عبارت است از:

۱. فوت یکی از بستگان نسبی یا سببی تا درجه اول از طبقه دوم.
۲. ابتلا به بیماری که مانع حرکت باشد یا حرکت برای آن بیمار مضر تشخیص داده شود.
۳. حوادث قهری از قبیل سیل و زلزله که مانع از حضور در دادگاه باشد.
۴. وقایع خارج از اختیار وکیل که مانع از حضور وی در دادگاه شود؛ مانند آنکه در روز جلسه دادرسی یکی از بستگان نزدیک وکیل دچار بیماری حاد شود و وکیل ناچار شود که به امور پزشکی وی مشغول شود.

تأخیر جلسه دادرسی در صورت عذر یکی از وکلای متعدد: اگر یکی از طرفین، دو وکیل داشته باشد و یکی از ایشان، به دلیل عذر موجه نتواند در جلسه دادرسی حاضر شود:

۱. **اگر شیوه عملکرد آنها بالاستقلال باشد:** جلسه، بدین علت تجدید نمی‌شود؛ چرا که وکیل دیگر می‌تواند در جلسه حاضر شود و حضور وکیل دیگر کافی است.
۲. **اگر شیوه عملکرد آنها بالاجتماع باشد:** جلسه، تجدید می‌شود؛ چرا که به واسطه عدم حضور یک طرف، دفاعیات دیگری نیز استماع نمی‌شود و حضور وکیل دیگر نیز مؤثر نیست.

احکام تأخیر جلسه دادرسی به علت عذر موجه وکیل: بیان شد که عذر موجه وکیل برای عدم حضور در جلسه دادرسی، می‌تواند موجب تجدید جلسه شود. در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. این مقرر فقط ویژه وکلاست. عذر موجه اصیل یا سایر نمایندگان، مانند نمایندگان حقوقی ادارات دولتی، موجب تأخیر وقت دادرسی نیست.
۲. اگر وکیل حق توکیل داشته باشد، در صورت داشتن عذر موجه، مکلف به استفاده از حق توکیل نیست و بازهم می‌تواند تقاضای تجدید جلسه را بنماید؛ زیرا ممکن است حادث شدن عذر، چنان غیرمترقبه و آنی باشد که وکیل، فرصت توکیل نیز پیدا نکند.
۳. در صورت تأخیر وقت دادرسی، جلسه بعدی، مجدداً به علت عدم حضور وکیل به تأخیر نمی‌افتد؛ بنابراین، دو جلسه متوالی به دلیل عدم حضور وکیل به تأخیر نمی‌افتد. البته ممکن است جلسات متعددی به علت عذر وکیل به تأخیر افتد به شرط آنکه، این جلسات، متوالی نباشد.
۴. به دلیل آنکه وقت جلسه بعد به دلیل عدم حضور وکیل تجدید نمی‌شود، بنابراین، وقت جلسه بعدی به موکل ابلاغ می‌شود تا در صورت بقای عذر موجه وکیل، موکل در دادگاه حاضر شود.

۵. علاوه بر موکل، وقت جلسه بعدی به خود وکیلی که در جلسه قبلی دارای عذر بوده است، نیز ابلاغ می‌شود.

۶. وکیل باید عذر خود را با دلایل آن کتباً به دادگاه اطلاع دهد. بررسی دلایل و موجه دانستن آنها با قاضی دادگاه است.

۷. اگر درائتای جلسه دادرسی، عذر وکیل به اطلاع دادگاه برسد، دادگاه جلسه را تجدید می‌کند و اگر قبل از جلسه، عذر وکیل به اطلاع دادگاه برسد، جلسه به تأخیر می‌افتد.

تداخل اوقات دادرسی یک وکیل: منظور از تداخل اوقات، آن است که وکیل به دو یا چند دادگاه دعوت شود، به نحوی که حضور در آنها، قابل جمع نباشد؛ مانند آنکه در ساعت ۸ صبح در تهران و در ساعت ۱۰ همان روز در تبریز به جلسه رسیدگی دعوت شده باشد. در این صورت، به نحو ذیل عمل می‌شود: (ماده ۴۲ ق.آ.د.م و قانون اصلاح ماده ۲۸ قانون وکالت مصوب ۱۳۴۶)

۱. وکیل در دادگاهی که حضور او طبق قانون آیین دادرسی کیفری یا سایر قوانین الزامی است، باید حاضر شده و به دادگاهی که حضور او الزامی نیست، لایحه ارسال کرده یا در صورت داشتن حق توکیل، وکیل دیگری معرفی کند.

۲. اگر یک پرونده، کیفری و پرونده دیگر حقوقی باشد، حضور در دادگاه رسیدگی کننده به امر کیفری به حضور در دادگاه رسیدگی کننده به دعوای حقوقی مقدم است.
۳. اگر وکیل به صورت هم‌زمان در دو دادگاه کیفری یا دو دادگاه حقوقی دعوت شده باشد، در آن دادگاهی شخصاً حاضر می‌شود که حسب صلاحدید خود، حضور خود را لازم می‌داند و به دادگاه دیگر، لایحه ارسال کرده یا در صورت داشتن حق توکیل، وکیل دیگری معرفی می‌کند.
۴. در صورت تداخل اوقات، جلسه دادرسی به دلیل عدم حضور وکیل، تجدید نمی‌شود.
۵. وکیل در صورتی می‌تواند به دلیل تداخل اوقات، به ارسال لایحه اکتفا کند که حق توکیل نداشته باشد. در غیر این صورت، بنا بر ماده ۲۹ ق.و.مکلف به توکیل است.

حق الوکاله:

۱. وکیل مستحق دریافت حق الوکاله است.
۲. میزان و نحوه پرداخت حق الوکاله، تابع توافق طرفین است.
۳. در موارد سکوت طرفین، میزان و نحوه پرداخت حق الوکاله، تابع تعرفه‌ای است که توسط رئیس قوه قضائیه تصویب شده است.
۴. تا زمانی که قرارداد وکالت به قوت خود باقی است، عدم پرداخت حق الوکاله توسط موکل، تکالیف وکیل را در دفاع از حقوق موکل زایل نمی‌کند.

تعهدات و تشریفات وکالت دادگستری:

۱. تمام تعهداتی که قانون مدنی در خصوص وکلا ذکر شده است، ناظر به وکلای دادگستری نیز هست؛ بنابراین، وکلای دادگستری نیز ملزم به رعایت مواردی چون رعایت حدود اذن موکل و رعایت مصلحت موکل هستند.
۲. همان‌طور که بیان شد، عدم پرداخت حق الوکاله توسط موکل، تکالیف وکیل را در دفاع از حقوق موکل زایل نمی‌کند.
۳. بنا بر ماده ۳۲ قانون وکالت (مصوب ۱۳۱۵)، وکلای دادگستری باید قرارداد وکالت را در فرم‌های مخصوص، با موکل خود تنظیم و نسخه‌ای از آن را به دادگاه ارائه کنند.
۴. بر مبنای این قاعده اصولی که خاص سابق، عام لاحق را تخصیص می‌زند، ماده ۳۴ ق.آ.د.م که از اعلام وکالت به موجب وکالت‌نامه رسمی تنظیمی در دفاتر اسناد رسمی یا انشای وکالت به صورت شفاهی سخن گفته، ناظر به وکالت اشخاصی غیر از وکلای دادگستری است؛ چراکه در برخی مراجع مانند اداره ثبت یا سایر مراجع غیر دادگستری، وکالت نیازمند داشتن پروانه وکالت دادگستری نیست؛ اما در خصوص وکلای دادگستری، وکالت‌نامه، باید لزوماً در فرم‌های مخصوص این امر باشد.
۵. وکلا باید مطابق ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم، در وکالت‌نامه خود مبلغ دقیق حق الوکاله را درج کنند؛ بنابراین، درج عباراتی مانند «طبق تعرفه» یا «طبق توافق» در قسمت مربوطه، صحیح نیست و در چنین مواردی نباید وکالت‌نامه وکیل در دادگاه پذیرفته شود.
۶. وکلای دادگستری باید معادل ۵ درصد حق الوکاله را به عنوان مالیات بپردازند و معادل آن تمبر مالیاتی ابطال و بر روی همان نسخه‌ای از وکالت‌نامه که به دادگاه ارائه می‌کنند، الصاق کنند.
۷. معیار محاسبه تمبر مالیاتی وکلا، همان حق الوکاله‌ای است که ایشان از موکلشان دریافت کرده‌اند. البته اگر ایشان حق الوکاله‌ای کمتر از تعرفه از موکلشان دریافت کرده باشند، معیار محاسبه مالیات، تعرفه خواهد بود؛ به عبارت دیگر، وکلا نمی‌توانند با بیان این امر که حق الوکاله ایشان کمتر از تعرفه بوده، مالیاتی کمتر از میزان تعرفه پرداخت کنند.
۸. وکلا باید یک‌دوم تمبر الصاقی بر روی وکالت‌نامه را به عنوان سهم صندوق حمایت وکلا و کارگشایان دادگستری پرداخت کنند و به میزان یک‌چهارم تمبر الصاقی بر روی وکالت‌نامه را به عنوان سهم کانون وکلا، پرداخت کنند. اگر وکیل، مالیات حق الوکاله را پرداخته باشد؛ اما این دو مبلغ (سهم صندوق حمایت و سهم کانون) را نپرداخته باشد، اشکالی به وکالت وکیل مزبور وارد نیست؛ ولی چنین وکیلی مرتکب تخلف انتظامی شده است. البته اشخاصی که از مرکز مشاوران قوه قضائیه، پروانه وکالت دریافت کرده‌اند، در حال حاضر چنین تکلیفی ندارند.

تأثیر تعدد موکلین و تعدد وکلا بر تمبر مالیاتی: در این خصوص، با قواعد دقیقی مواجهیم که برخی محاکم نسبت به آنها توجه کافی ندارند. باید توجه داشت که:

۱. اگر شخصی نسبت به یک دعوا، دارای چند وکیل در امور حقوقی، ۲ و در امور کیفری، ۳ وکیل باشد، با دو حالت مواجهیم:
- ✓ اگر وکالت ایشان به موجب وکالت‌نامه‌های متعدد باشد: هریک از ایشان باید، جداگانه تمبر مالیاتی ابطال کند. این امر از آن‌روست که در صورت تعدد وکلا، هریک از ایشان حق الوکاله‌ای مستقل از دیگری دریافت می‌کند و بنابراین، باید هر یک از ایشان مالیات این درآمد را بپردازد.
- برخی به غلط تبصره ۳ ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم را ناظر به فرض فوق می‌دانند. این تبصره بیان می‌دارد: «در صورتی که پس از ابطال تمبر تعقیب دعوا به وکیل دیگری واگذار شود وکیل جدید مکلف به ابطال تمبر روی وکالت‌نامه مربوط نخواهد بود» در صورتی که آن تبصره ناظر به حالتی است که وکیلی وکالت خود را به دیگری تفویض می‌کند.
- ✓ اگر وکلای مزبور به موجب یک وکالت‌نامه اعلام وکالت کرده باشند: در این صورت، کافی است که جمعاً یک فقره مالیات پرداخته و یک فقره تمبر مالیاتی ابطال شود؛ چراکه تعدد وکلا در یک وکالت‌نامه، ظهور در آن دارد که ایشان فقط یک فقره حق الوکاله دریافت کرده‌اند.
۲. اگر چند شخص نسبت به یک دعوا به یک شخص وکالت دهند، وکیل مزبور باید برای هر یک از ایشان یک فقره تمبر مالیاتی ابطال کند؛ خواه موکلین متعدد به موجب یک وکالت‌نامه به او وکالت داده باشند یا آنکه به موجب وکالت‌نامه‌های متعدد وکالت داده باشند؛ چراکه تعداد موکلین موجب تعدد حق الوکاله است و تعدد حق الوکاله نیز موجب تعدد تمبر مالیاتی است.
- نماینده حقوقی:** اشخاص حقوقی ذیل می‌توانند علاوه بر وکیل دادگستری یا به‌جای وکیل دادگستری، برای اقامه و دفاع در دعاوی، از کارکنان اداره حقوقی یا کارمندان رسمی خود، با داشتن شرایط مقرر قانونی به عنوان نماینده حقوقی استفاده کنند. این اشخاص حقوقی عبارت‌اند از:
۱. وزارتخانه‌های دولتی
 ۲. **مؤسسات دولتی:** واحدهای سازمانی دولتی هستند که در قالب وزارتخانه تشکیل نشده‌اند و به موجب قانون، زیر نظر یکی از قوای سه‌گانه ایجاد و اداره می‌شوند، مانند سازمان حفاظت محیط‌زیست یا سایر سازمان‌های دولتی. (ماده ۳ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۶۶) دانشگاه‌های دولتی، مؤسسه دولتی‌اند و از همین رو می‌توانند نماینده حقوقی داشته باشند.
 ۳. **شرکت‌های دولتی:** شرکتی که به حکم دادگاه یا قانون تشکیل شده و بیش از نصف سرمایه، متعلق به دولت یا شرکت دولتی دیگری باشد، مانند شرکت ملی نفت ایران. (ماده ۴ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۶۶)
 ۴. **مؤسسات عمومی غیردولتی:** مؤسساتی را گویند که طبق قانون تشکیل شده و به خدمات عمومی می‌پردازند؛ اما وابسته به دولت محسوب نمی‌شوند، مانند جمعیت هلال احمر، کمیته ملی المپیک، شهرداری و ... در این خصوص توجه داشته باشید که: ✓ نام این مؤسسات در قانون به نام قانون فهرست نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی ذکر شده است. (ماده ۵ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۶۶)
 - ✓ شرکت‌های وابسته به مؤسسات عمومی غیردولتی و شرکت‌های وابسته به نهادهای انقلابی و شرکت‌های وابسته به شهرداری‌ها، به دلیل استقلال شخصیت حقوقی، نمی‌توانند نماینده حقوقی معرفی کنند.
 ۵. **نهادهای انقلاب اسلامی، مانند کمیته امداد یا بنیاد پانزده خرداد:** نهادهای انقلاب اسلامی در شمار مؤسسات غیردولتی تلقی می‌شوند و بنابراین، نیاز به ذکر مجدد آنها در ماده ۳۲ ق.آ.د.م نبود.
 ۶. **شهرداری‌ها:** شهرداری‌ها در شمار مؤسسات غیردولتی تلقی می‌شوند و بنابراین، نیاز به ذکر مجدد شهرداری‌ها در ماده ۳۲ ق.آ.د.م نبود.
 ۷. **بانک‌ها:** در این خصوص توجه داشته باشید که: ✓ گرچه ماده به صورت مطلق آمده است؛ اما نظر اقوی آن است که منظور، بانک‌های دولتی است؛ بنابراین، بانک‌های خصوصی نمی‌توانند از نماینده حقوقی استفاده کنند. ✓ صندوق‌های قرض الحسنه و مؤسسات مالی و اعتباری نمی‌توانند نماینده حقوقی معرفی کنند.
 ۸. **شرکت‌های تعاونی:** بنا بر بند ۹ ماده ۳۷ ق.ب.ت شرکت‌های تعاونی می‌توانند برای حضور در دادگاه‌ها، نماینده حقوقی معرفی کنند؛ هرچند که آن نماینده حقوقی، وکیل دادگستری نباشد.

۹. دانشگاه‌های غیردولتی: اعم از دانشگاه آزاد، دانشگاه‌های غیرانتفاعی و ...

اوصاف نماینده حقوقی: نمایندگان حقوقی باید دارای اوصاف ذیل باشند:

۱. اگر اشخاص حقوقی فوق‌الذکر دارای اداره حقوقی باشند، می‌توانند از کارمندان اداره مزبور به عنوان نماینده حقوقی استفاده کنند. کارمند مزبور ممکن است کارمند رسمی، پیمانی یا قراردادی باشد؛ اما اگر بخواهد از سایر کارمندان خود (غیر از کارمندان اداره حقوقی) استفاده کند، کارمند مزبور باید لزوماً کارمند رسمی باشد.

۲. اگر کارمندی که به عنوان نماینده حقوقی معرفی می‌شود، کارمند اداره حقوقی نباشد، باید دارای یکی از دو شرط ذیل باشد:

✓ دارا بودن لیسانس در رشته حقوق با دو سال سابقه کارآموزی در دفاتر حقوقی دستگاه‌های مربوط.

✓ دو سال سابقه کار قضائی یا وکالت، به شرط عدم محرومیت از اشتغال به مشاغل قضاوت یا وکالت.

۳. تشخیص صلاحیت نماینده حقوقی با بالاترین مقام اجرایی آن سازمان یا قائم‌مقام قانونی اوست، نه با قاضی؛ اما اگر برای قاضی محرز شود که شخص مزبور دارای شرایط نمایندگی نیست، نمایندگی او را نمی‌پذیرد.

قلمرو دعاوی در خصوص نماینده حقوقی: در خصوص اینکه نماینده حقوقی در چه پرونده‌هایی امکان حضور دارد، باید توجه داشت که:

۱. در کلیه دعاوی مدنی، امکان استفاده از نماینده حقوقی وجود دارد.

۲. در دیوان عالی کشور، دیوان عدالت اداری و شوراهای حل اختلاف نیز امکان بهره‌مندی از نماینده حقوقی وجود دارد.

۳. کارکنان وزارتخانه‌ها، شرکت‌ها، مؤسسات و سازمان‌های دولتی و دستگاه‌هایی که شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر نام است و نیروهای مسلح (نظامی و انتظامی) یا وراث درجه اول آنان پس از فوت، می‌توانند در دعاوی حقوقی یا جزایی که از انجام وظیفه شغلی آنان ناشی می‌شود یا به نحوی با وظایف ایشان مرتبط است، از کارشناسان حقوقی شاغل در آن دستگاه مربوطه برای ارائه خدمات حقوقی، مانند طرح دعوا و دفاع، استفاده کنند. توجه داشته باشید که این مقرره، کارکنان مؤسسات عمومی غیردولتی را دربرنمی‌گیرد. (قانون حمایت قضائی از کارکنان دولت و پرسنل نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۶)

تعداد نمایندگان حقوقی: تعداد نمایندگان حقوقی نیز تابع تعداد وکلاست؛ بنابراین، ادارات دولتی می‌توانند:

۱. برای هر دعوا نهایتاً تا دو نفر را به عنوان نماینده حقوقی مأمور کنند.

۲. همچنین می‌توانند دو وکیل یا یک وکیل و یک نماینده حقوقی را برای پرونده مأمور کنند.

حدود اختیارات نمایندگان حقوقی: نمایندگان حقوقی نیز مانند وکلا از تمام اختیارات برای طرح دعوا و دفاع برخوردارند مگر اختیارات ذیل:

۱. قابل توکیل نباشد.

۲. موکل (اداره دولتی) استثنا کرده باشد.

۳. اختیارات مذکور در ذیل ماده ۳۵ و ۳۶ ق.آ.د.م مگر آنکه آن اختیارات در برگه نمایندگی به نماینده داده شده باشد.

حمایت قضائی از ایثارگران، بسیجیان و آمران به معروف:

۱. سپاه پاسداران باید برای حمایت از بسیجیان، رزمندگان و ایثارگران، دفاتر مشاوره حقوقی و قضائی را با هماهنگی قوه قضائیه و وزارت دادگستری تشکیل و اداره نماید. (ماده ۲۰۳ قانون مقررات استخدامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و آیین‌نامه اجرایی آن)

اشخاص مشمول این ماده و خدمات قضائی موضوع این ماده در آیین‌نامه اجرایی آن مشخص شده است.

۲. نیروی مقاومت بسیج می‌تواند هنگام برخورد با جرائم مشهود، در صورت عدم حضور ضابطین دیگر یا عدم اقدام به موقع آنها یا اعلام نیاز آنان، به منظور جلوگیری از امحاء آثار جرم و فرار متهم و تهیه و ارسال گزارش به مراجع قضائی اقدامات قضائی لازم را به عمل آورند. توهین، ضرب و شتم یا ایراد جرح نسبت به ایشان در حین انجام وظیفه، در حکم توهین و مقابله با ضابطین دادگستری و مأمورین دولتی و انتظامی است. برای حمایت از حقوق ایشان در این خصوص، دفاتر حمایت و خدمات حقوقی و قضائی بسیجیان در نیروی مقاومت بسیج تشکیل می‌گردد. (ماده ۴ قانون حمایت قضائی از بسیج مصوب ۱۳۷۱)

۳. آمران به معروف و ناهیان از منکر، برای پیگیری جرائمی که در حین انجام عمل، نسبت به ایشان صورت می‌گیرد مشمول حمایت‌های قضائی مقرر در بند فوق هستند (تبصره ماده ۱۱ قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر مصوب ۱۳۹۴)

مخاطب ابلاغ دادنامه در فرض برخورداری شخص از وکیل:

۱. اگر وکیل حق اعتراض به رأی در مرحله بعدی را نداشته باشد و برای توکیل در آن مرحله مجاز نباشد: ابلاغ باید به موکل صورت گیرد و مهلت اعتراض از تاریخ ابلاغ به موکل، آغاز می‌شود. در این حالت ابلاغ رأی به وکیل اثری ندارد.
۲. اگر وکیل حق اعتراض به رأی در مرحله بعدی را داشته باشد یا آنکه برای توکیل در مرحله بالاتر، مجاز باشد: ابلاغ باید به وکیل صورت گیرد و مهلت اعتراض از تاریخ ابلاغ به وکیل، آغاز می‌شود. در این حالت ابلاغ رأی به موکل اثری ندارد.

زوال سمت وکیلی که حق اعتراض به رأی را در مرحله بعد را دارد:

۱. اگر وکیلی که حق اعتراض به رأی دارد، قبل از ابلاغ رأی، به هر دلیل مانند عزل، استعفا یا فوت دچار زوال سمت شود؛ بدیهی است که ابلاغ باید به خود موکل صورت گیرد.
۲. اگر وکیلی که حق اعتراض به رأی دارد، بعد از صدور رأی یا در زمان ابلاغ آن استعفا دهد و از رؤیت رأی امتناع کند:
✓ رأی به موکل او ابلاغ می‌شود.
✓ باوجوداین، تاریخ ابلاغ به وکیل و امتناع او از قبول اوراق، آغاز مهلت تجدیدنظر تلقی می‌شود؛ مگر موکل عدم اطلاع خود را از استعفای وکیل اثبات کند.
✓ از طرف دیگر برای آنکه مهلت تجدیدنظر یا فرجام موکل منتفی نشود، دادخواست تجدیدنظر یا فرجام وکیل مستعفی پذیرفته می‌شود، ولی تکمیل آن با شخص اصیل یا وکیل جدید او خواهد بود.
۳. اگر وکیل بعد از ابلاغ رأی، عزل شود یا استعفا دهد، در این صورت، نیاز به ابلاغ مجدد رأی به موکل او نیست و مهلت اعتراض به رأی از همان تاریخ ابلاغ به وکیل محاسبه می‌شود. البته بدیهی است که تجدیدنظرخواهی وکیل مستعفی یا معزول پذیرفته نیست. تجدیدنظرخواهی باید توسط شخص اصیل یا وکیل جدید صورت گیرد؛ اما مهلت اعتراض به رأی، همان مهلت سابق است و مهلت جدیدی برای این امر، داده نمی‌شود، چون دادن مهلت جدید، موجب باز کردن راه تقلب مبنی بر عزل یا استعفای صوری برای ایجاد اطاله دادرسی است.
۴. اگر وکیلی که حق اعتراض به رأی دارد، بعد از ابلاغ رأی و قبل از انقضای مهلت تجدیدنظر یا فرجام با یک مانع قهری مواجه شود، برای مثال، فوت کند یا ممنوع از وکالت شود یا به واسطه قوه قهریه (مانند کما) قادر به وکالت نباشد؛ رأی باید مجدداً به موکل او ابلاغ شده و مهلت جدیدی برای تجدیدنظر یا فرجام، به موکل داده شود.

نماینده اشخاصی مانند وزیر برای وزارتخانه و مدیر شرکت از شرکت باید نمایندگی قانونی به مفهوم اخص شمرده شود، لذا نمایندگی قراردادی در اقامه دعوا را باید به وکلای دادگستری و نیز نمایندگان حقوقی وزارتخانه‌ها مصرح در ماده ۳۲، مشاوران پروانه‌دار حقوقی و نیز موارد منصوصی که شخص می‌تواند نماینده‌های غیر وکیل دادگستری معرفی نماید، منحصر نمود.

به موجب ماده ۱۲۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری (۱۳۹۲)، وکالت در دیوان عدالت اداری به ترتیبی است که در ق.ا.د.م مقرر شده و شرایط وکالت در این مرجع با وکالت در دادگاه‌های عمومی تفاوتی ندارد. در عین حال، به موجب ماده ۱۴۳ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری (۱۳۹۲) طرف شکایت در دیوان عدالت اداری یعنی واحدهای دولتی، شهرداری‌ها، نهادهای انقلابی و ... می‌توانند در دیوان «نماینده» نیز معرفی نمایند؛ بنابراین نماینده قراردادی اصیل می‌تواند حسب مورد وکیل دادگستری، دارنده پروانه مشاوره حقوقی و یا نماینده حقوقی باشد.

در مواردی که شخص ملزم به انتخاب وکیل نمی‌باشد، اگر شرایط اخذ وکیل معاضدتى فراهم باشد، می‌تواند از مقررات مربوط بهره‌مند شود (ماده ۵۱۳).

جز در مواردی که در تبصره ۱ ماده ۱ آیین‌نامه اجرایی ماده ۳۲ و ۳۳ ق.ا.پ.ق.د تصریح شده اقامه دعای مدنی و حقوقی و نیز شکایت از آراء و دفاع از آنها در دادگاه‌های دادگستری با دخالت وکیل دادگستری یا مشاوران حقوقی ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه خواهد بود؛ البته اشخاصی که از مقررات مذکور مستثنی بوده و ملزم به داشتن وکیل نیستند در ماده ۳۳ ق.ا.پ.ق.د و در قوانین مخصوص، منصوص گردیده‌اند؛ بنابراین مقررات آیین‌نامه در خصوص اشخاصی که داشتن وکیل مستثنی شده‌اند در حدی معتبر و قابل اجراست که با قوانین مطابقت داشته باشد.^۵

^۵ آیین‌نامه یادشده به موجب رأی وحدت رویه شماره ۷۱۴ مورخ ۸۸/۱۲/۱۱ موقوف‌الاجرا گردید.

- ✓ در دعاوی حقوقی و کیفری مطروحه در دادگاه‌های عمومی و انقلاب، وکیل باید از وکلای دادگستری باشد.
- ✓ در مواردی که اقدامات وکیل مستلزم پرداخت هزینه‌های قانونی مانند هزینه‌های دادرسی، دستمزد و ... می‌باشد باید موکل را به موقع برای پرداخت هزینه‌ها آگاه کند (بند ۶ ماده ۸۰.ا.ل.ق.ا.ک.و.د).
- ✓ اهمال: قصور و تقصیر وکیل در انجام وظایف وکالتی عمدتاً مسؤولیت انتظامی برای وی در پی دارد.
- ✓ اگر موکل حق الوکاله را ندهد وظیفه وکیل تا زمانی که وکالت منتفی نشده است باقی است و ربطی به عدم دریافت حق الوکاله ندارد.

• نمایندگی نسبت به اصل، در قانون به طور مشخص تعیین گردیده و بنابراین اراده هیچ یک از دو طرف در آن تأثیری ندارد. مانند نمایندگی پدر و جد پدری از فرزند که ولایت نامیده می‌شود.	نمایندگی قانونی
• نمایندگی نماینده به موجب رأی دادگاه تعیین و اعلام شده باشد. مانند نمایندگی قیم از صغیر یا مجنون که تحت قیمومت اوست و همچنین امین جنین و امین غایب مفقود الاثر و امین عاجز.	نمایندگی قضایی
• نمایندگی قراردادی در اقامه دعوا را باید به وکلای دادگستری و نیز نمایندگان حقوقی وزارتخانه‌ها، مصرح در ماده ۳۲ ق.آ.د.م، مشاوران پروانه‌دار حقوقی و نیز موارد منصوصی که شخص می‌تواند نماینده غیر وکیل دادگستری معرفی نماید، منحصر نمود.	نمایندگی قراردادی

با توجه به ماده ۴۳ و ۴۰ باید گفت: عزل وکیل در صورتی که موجب تجدید جلسه می‌شود که جلسه برای اخذ توضیح مقرر شده باشد؛ در غیر این صورت، دادگاه به این علت جلسه را تجدید نمی‌کند.

در تفسیر ماده ۳۹ باید گفت: استعفای وکیل اگر چه موجب توقیف دادرسی به مدت حداکثر یک ماه می‌شود اما در عین حال این توقیف نمی‌تواند با توجه به ماده ۴۳، تجدید جلسه را موجب شود مگر اینکه جلسه مقرر به لحاظ ماده ۴۰ برای اخذ توضیح از وکیل تعیین شده باشد. استعفای وکیل به منظور اطلاع دادرسی تخلف محسوب می‌شود.

علاوه بر مواردی که در حقوق مدنی در خصوص انقضای وکالت گفته شده ممنوع شدن وکیل از وکالت را نیز باید از طرق انقضای وکالت در دعاوی دانست. تعلیق وکیل دادگستری از وکالت و بازداشت او نیز اگر چه موجب انقضای وکالت نمی‌شود اما وکالت وکیل را با مانع قانونی و عملی روبه‌رو می‌کند.

طبق ق.آ.د.م علی‌رغم اینکه استعفای وکیل موجب «توقیف دادرسی» به مدت یک ماه و آگاه ساختن موکل برای تعقیب دادرسی (شخصاً یا با وکیل جدید) می‌شود (ماده ۳۹) اما فوت و جنون، ممنوع شدن وکیل از وکالت چنین تکلیفی برای دادگاه ایجاد نمی‌کند مگر در مواردی که نیاز به اخذ توضیح باشد.



- در صورت **استعفای وکیل** نیز دادرسی به تأخیر نمی افتد؛ مگر اینکه دادگاه اخذ توضیحی را لازم بداند؛ اما ماده ۳۹ اشعار می دارد: دادرسی حداکثر به مدت یک ماه متوقف می گردد؛ یعنی قاضی در مورد استعفای وکیل، علاوه بر ماده ۴۰ می تواند به ماده ۳۹ نیز استناد کند.
- موکل علی الاصول، می تواند در هر مقطع از مقاطع دادرسی و در هر مرحله وکیل خود را **عزل** نماید. در صورت عزل وکیل چنانچه گرفتن توضیحی لازم نباشد، دادرسی به تأخیر نمی افتد. البته عزل وکیل، با توجه به ماده ۴۳ و با لحاظ ماده ۴۰، در صورتی موجب تجدید جلسه می باشد که جلسه برای اخذ توضیح مقرر شده باشد، «در غیر این صورت، دادگاه به این علت جلسه را تجدید نخواهد کرد»
 - **استعفای وکیل**، به موجب ماده ۴۰، موجب تأخیر دادرسی نخواهد شد، مگر اینکه دادگاه نیاز به توضیح وکیل داشته باشد که در این صورت، به ترتیبی که گفته شد با لحاظ ماده ۴۳ اقدام می شود. به موجب ماده ۳۹ در صورتی که وکیل استعفای خود را به آگاهی دادگاه برساند، دادگاه به موکل اخطار می کند که شخصاً یا توسط وکیل جدید، دادرسی را تعقیب نماید و دادرسی تا مراجعه موکل یا وکیل جدید حداکثر به مدت یک ماه متوقف می شود.
 - ماده ۴۱: وکیل باید عذر موچه خود را کتباً با دلایل برای جلسه دادرسی به دادگاه ارسال کند. اگر دادگاه عذر وکیل را موچه بداند جلسه دادرسی تجدید می شود. وقت دادرسی جلسه بعد و علت تجدید جلسه (عذر موچه) به موکل نیز ابلاغ می گردد. جلسه بعد به دلیل عذر موچه وکیل قابل تجدید نیست.
 - ماده ۴۲: در صورتی که وکیل به چند دادگاه همزمان دعوت شود، دادگاه کیفری یا دادگاهی که حضور او به موجب سایر قوانین، الزامی است بر دادگاه حقوقی، مقدم می دارد.
 - مهم: ماده ۴۵: اگر وکیل بعد از صدور رأی یا در موقع ابلاغ آن استعفا دهد ابتدای مهلت تجدیدنظر و فرجام همچنان از روز ابلاغ به وکیل می باشد. اگر وکیلی بعد از صدور رأی استعفا دهد همچنان دادخواست تجدیدنظر یا فرجام این وکیل پذیرفته می شود ولی برای پیگیری آن به موکل وی اخطار می گردد.
 - ماده ۴۶: وکیل حق تجدیدنظر یا فرجام یا تعیین وکیل برای تجدیدنظر یا فرجام را دارد: دادنامه باید به وکیل ابلاغ شود؛ ابلاغ به موکل دارای اثر حقوقی نیست. وکیل حق تجدیدنظر یا فرجام یا تعیین وکیل برای تجدیدنظر یا فرجام را ندارد: دادنامه باید به موکل ابلاغ شود.
 - ماده ۴۷: اگر وکیل بعد از ابلاغ رأی و قبل از انقضای مهلت تجدیدنظر و فرجام عزل شود یا استعفا دهد ابتدای مهلت اعتراض

همچنان از تاریخ ابلاغ به وکیل می‌باشد.

نمایندگان حقوقی دستگاه‌های موضوع ماده ۳۲، از حقوقی که مختص وکلای دادگستری است، محروم‌اند (مثل تصدیق رونوشت با اصل). اگر نماینده حقوقی با واسطه از سوی رئیس آن دستگاه انتخاب شده باشد (مثلاً از طریق معاون رئیس)، در مرجع قضایی باید سمت آن واسطه در انتخاب نماینده حقوقی نیز محرز و اثبات شود (در همان معرفی‌نامه نماینده حقوقی).

با توجه به نص ماده ۱۹۰ ق.آ.د.ک اشخاص مذکور در ماده ۳۲، نمی‌توانند در امور جزایی، «نماینده حقوقی» معرفی نمایند، بنابراین وزیر، رئیس موسسه، مدیر شرکت دولتی و ... یا باید شخصاً اقدام نموده و یا از خدمت وکیل دادگستری بهره‌مند شود. استفاده از خدمت وکیل دادگستری در دادرسی‌ها استثناء و خلاف اصل شمرده می‌شود.

نتیجه: نظر به اینکه در قوانین جدید آیین دادرسی مدنی و کیفری اختیار استفاده از نماینده حقوقی تنها در آ.د.م پیش‌بینی شده، تسری آن در امور جزایی، اگر چه معمول، اما بی‌وجه و مردود است.

جمع‌بندی وکالت:

در امور حقوقی، متداعیین حق انتخاب و معرفی حداکثر دو نفر وکیل را دارند.

وکیل باید دارای پروانه رسمی وکالت باشد، جز: وکالت در امور حسبی و وکالت اتفاقی.

ماده ۳۲: مؤسسات عمومی غیردولتی در قانون فهرست نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی مشخص شده‌اند. مؤسسات عمومی غیردولتی مثل: نهادهای انقلاب اسلامی، شهرداری‌ها.

نهادهای مذکور در ماده ۳۲ می‌توانند برای طرح دعوا یا دفاع در دعاوی مطروحه به انتخاب خود از یکی از این اشخاص استفاده کنند: وکیل دادگستری، کارمندان اداره حقوقی خود، کارمندان رسمی با یکی از شرایط مذکور قانون.



ماده ۳۵: اختیارات وکیل، عام است، جز:

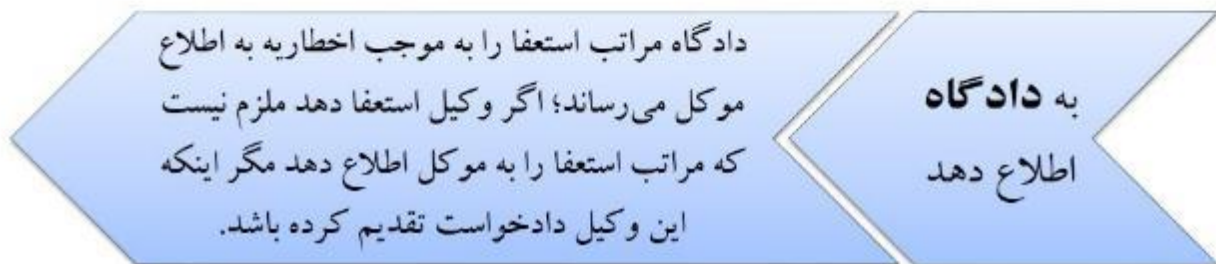
- آنچه موکل استثناء کرده باشد.
- آنچه قابل توکیل نباشد = توکیل در آن خلاف شرع است = امور قائم به شخص = سوگند، شهادت، اقرار، لعان، ایلاء
- موارد مذکور در مواد ۳۵ و ۳۶ مگر خلاف آن در وکالتنامه تصریح شده باشد.
- ماده ۳۶: وکیل در دادرسی، در صورتی حق درخواست صدور برگ اجرایی و تعقیب عملیات آن و اخذ محکوم‌به و وجوه ایداعی به

نام موکل را خواهد داشت که در وکالتنامه تصریح شده باشد.

در صورت عزل وکیل توسط موکل، موکل باید مراتب عزل را:



در صورت استعفای وکیل، وکیل باید مراتب استعفا را:



دادرسی نخستین «مواد ۴۸ تا ۳۲۵ ق.آ.د.م»

- ✓ به موجب ماده ۴۸ ق.آ.د.م، اقامه دعوا به موجب تقدیم دادخواست به دفتر دادگاه به عمل می‌آید.
- ✓ ماده ۲ ق.آ.د.م «درخواست» را به معنای «تقاضا» به کار برده است.
- ✓ به موجب ماده ۲ ق.آ.د.م، اصل بر درخواست در دعاوی حقوقی است، از سویی به موجب ماده ۴۸ ق.آ.د.م، طرح، اقامه، تقاضا به موجب دادخواست به عمل می‌آید. آن هم نه تنها در رسیدگی نخستین که اصولاً در هر دعوی چه نخستین، چه شکایتی، چه اصلی، چه طاری همگی با دادخواست به عمل می‌آید.

«هرجا کلمه «دعوا» را دیدی: باید دادخواست بدیم!»

تقدیم دادخواست: دعوا

دعوا:

✓ اصلی

• بدوی

• شکایتی

▪ واخواهی

▪ تجدیدنظر

▪ فرجام

▪ اعاده

▪ اعتراض ثالث

✓ طاری

- تقابل
- اضافی
- ورود ثالث
- جلب ثالث

درخواست: خواسته غیر دعوای اصلی، و در بعضی مواقع به صورت شفاهی است و ضمانت اجرا ندارد. مثل: تأمین دلیل، تأمین دعوای واهی، تأمین اتباع، دستور موقت، تأمین خواسته، کارشناسی و ...

✓ هر جا قراره حکمی صادر بشه، پس دعوای هست، پس **دادخواست** هست.

✓ هر جا قرار قرارای صادر بشه، پس دعوای نیست، پس **درخواست** هست.

- تست: زمان دقیق شروع به دعوای عبارت است از ثبت دادخواست در:

دفتر دادگاه

دفتر شعبه اول دادگاه

✓ دفتر کل دادگاه

واحد رایانه دادگاه

✓ تشخیص دفتر دادگاه، بسته به نوع دادگاه است، به نحوی که اگر دادگاه فقط یک شعبه بود: دفتر همان دادگاه

✓ شعب متعدد (مجتمع قضایی): دفتر شعبه اول (دفتر کل) در روبه بهش میگویند واحد ارجاع.

جریان دادخواست

عدم پذیرش و ثبت

قرار رد فوری دادخواست

به موجب 53 ق.آ.د.م
 مهلت 2 روز برای رفع
 نقص و در صورت عدم
 رفع نقص، قرار رد
 دادخواست صادر می شود.

دادخواست بدوی

فرم چاپی، فارسی، امضاء
 صدر ماده 51
 و بند 7 ماده 51

مشخصات و اقامتگاه
 خواهان
 بند 1 ماده 51

مشخصات وکیل خواهان:
 تبصره بند 1
 مشخصات و اقامتگاه
 خوانده: بند 2
 خواسته و بهای آن: بند 3
 درخواست: بند 5
 تعهدات و جهات: بند 4
 ادله و وسایل: بند 6
 الصاق تمبر: بند 1 ماده 53

قابلیت اعتراض

غیرقابل اعتراض

غیرقابل اعتراض

ظرف 10 روز از تاریخ ابلاغ
 خواهان قابل اعتراض
 است.

جریان دادخواست

عدم پذیرش و ثبت

قرار رد فوری دادخواست

مهلت 10 روز برای رفع
 نقص می باشد و در صورت
 عدم رفع نقص، قرار رد
 دادخواست صادر می شود.

دادخواست های واخواهی، اعتراض ثالث و اعاده دادرسی

فرم چاپی، فارسی، امضاء

مشخصات و اقامتگاه
 واخواه، معترض ثالث و
 خواهان اعاده دادرسی

مشخصات وکیل واخواه،
 معترض ثالث و خواهان
 اعاده دادرسی
 مشخصات و اقامتگاه
 واخوانده، محکوم له و
 محکوم علیه در اعتراض
 ثالث و خوانده
 اعاده دادرسی
 (حکم مورد درخواست
 اعاده دادرسی، مشخصات
 دادگاه صادرکننده حکم و
 جهت اعاده دادرسی)
 الصاق تمبر

قابلیت اعتراض

غیرقابل اعتراض

غیرقابل اعتراض

ظرف 10 روز از تاریخ
 الصاق به دیوار دفتر دادگاه
 قابل اعتراض است

✓ مقنن در مقام طرق شکایت از آراء تقدیم دادخواست را ضروری دانسته و در تمام آن دادخواست‌ها سه دسته ضمانت اجرا همانند دادخواست نخستین پیش‌بینی شده است:

۱. شرایط جوهری، که فقدان این شرایط برابر با عدم پذیرش دادخواست است.
۲. شرایط متقاضی که فقدان این شرایط رد فوری دادخواست است.
۳. سایر شرایط که فقدان این شرایط رد غیرفوری دادخواست را در بردارد.

✓ قانون‌گذار وخواهی، اعاده‌دادرسی و اعتراض ثالث را عیناً مشمول دادخواست بدوی دانسته و به نوعی شبه بدوی فرض کرده است، به نحوی که فرم دادخواست آنها نیز همان فرم دادخواست بدوی است.

✓ دادخواست‌های شکایتی همگی مبتنی بر یک رأی قابل شکایت‌اند (بر خلاف دادخواست بدوی) از این رو، دادخواست‌های شکایتی علاوه بر شرایط دادخواست بدوی باید مختصات رأی مورد شکایت اعم از تاریخ صدور، تاریخ ابلاغ، شماره دادنامه را نیز داشته باشند، والا ضمانت اجرای آن همان ضمانت اجرای عمومی اخطار رفع نقص است.

✓ دقت شود که اخطار رفع نقص در تمام مراحل دادرسی و نسبت به همه نوع دادخواست توسط دفتر دادگاه صادر می‌شود و در همگی مهلت ۱۰ روزه به متقاضی دعوا جهت رفع نقص داده می‌شود.

✓ حال اگر رفع نقص نشد، در دادگاه بدوی دفتر دادگاه قرار رد صادر می‌کند و در شکایتی‌ها خود دادگاه صادر می‌کند.

✓ در تمام مراحل، إحراز شرایط دادخواست با دفتر دادگاه است، حال اِعمال ضمانت اجرا در دادخواست بدوی با دفتر دادگاه، اما در دادخواست‌های شکایتی با دادگاه است.

✓ عدم پذیرش و عدم ثبت دادخواست در هیچ مرحله‌ای قابل اعتراض نیست، چون منتهی به هیچ رأی اعم از حکم یا قرار نشده است (باید تصمیم دفتر در یک قالبی ارائه شده باشد تا بتوان اعتراض کرد).

✓ در صورتی که دادخواست فاقد شرایط جوهری و اساسی باشد که نباید پذیرش و ثبت می‌شود، ولی به هر دلیلی ثبت شده باشد و دادگاه در هر مقطعی متوجه آن شده باشد برخلاف رویه عملی باید اقدام به بایگانی نمودن پرونده و صدور اخطار استحضاری (با اخطار رفع نقص خلط نشود، چرا که فاقد مهلت و تشریفات است) نماید (اصلاً دادخواست را نباید در حدی بداند که اخطار رفع نقص بزند چون شرایط اساسی دادخواست رعایت نشده است).

✓ در خصوص قابلیت اعتراض به قرارهای رد فوری دادخواست باید گفت، اصولاً قابل اعتراض نیست، مگر در دادخواست تجدیدنظرخواهی ظرف ۱۰ روز و دادخواست فرجام‌خواهی ظرف ۲۰ روز از تاریخ الصاق به دیوار دادگاه (اصلاً آن قرار ابلاغ نشده است که مهلت اعتراض از تاریخ ابلاغ در نظر گرفته شود).

✓ اصولاً عدم پذیرش‌ها در هیچ مرحله‌ای و قرارهای رد فوری در مراحل بدوی و شبه بدوی قابل اعتراض نیست.

✓ اما اصولاً تمام قرارهای رد غیرفوری و همین طور قرار رد فوری در تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی قابل اعتراض است و این اعتراض‌ها در ردهای فوری از تاریخ الصاق و در ردهای غیر فوری از تاریخ محاسبه می‌شود.

✓ طبق تبصره ۲ ماده ۵۱ و نظر به ماده ۵۲ شخص حقوقی یا محجور اگر متقاضی دعوا باشند: اولاً باید مشخصات خودشان به عنوان اصیل درج شود و ثانیاً مشخصات نماینده آنها اعم از مدیر، ولی، قیم و ... در قسمت نماینده دادخواست قید شود.

✓ نظر به ماده ۵۵ ق.آ.د.م در خصوص هزینه نشر آگهی (غالباً برای مجهول‌المکان‌ها) اخطاری برای تأمین هزینه صادر می‌شود. (شبهه اخطار رفع نقص ظرف ۲ روز) منتهی به جای ۱۰ روز یک ماه مهلت تأمین هزینه داده می‌شود، البته اگر دادخواست اعسار تقدیم شده باشد، به جای تاریخ ابلاغ اخطاریه از تاریخ ابلاغ دادنامه رد اعسار محاسبه می‌شود.

✓ در حال حاضر در سوالات کانون مرجع تقدیم دادخواست، دفتر خدمات قضایی الکترونیکی است که شخص را از حضور در دفتر دادگاه بی‌نیاز می‌کند. مع الوصف؛ اگر در گزینه‌ها همچنین گزینه‌ای نبود، حسب مورد باید دفتر دادگاه را تعیین کرد و الا در صورت اطلاق دفتر کل با توجه به قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و از باب تغليب (غلبه) صحیح‌تر است.

تحلیل ماده ۵۰ ق.آ.د.م

ثبت دادخواست برابر است با شروع دعوا ولو اینکه هنوز به شعبه مربوطه ارجاع نشده باشد، اما با نظر به ماده ۵۰ ق.آ.د.م می‌بایست فوراً پس از ثبت جهت تعیین تکلیف شود و پرونده به نظر رئیس شعبه اول و یا معاون ارجاع برسد.

شرایط دادخواست بدوی «مواد ۵۱ تا ۶۰ ق.آ.د.م»

شرایط دادخواست‌های شکایت «مواد ۴۴۱ تا ۳۵۱ ق.آ.د.م»

- ✓ زبان فارسی + برگه‌های چاپی مخصوص + امضاء یا اثرانگشت: صدر ماده ۵۱ ق.آ.د.م + بند ۷ ماده ۵۱ ق.آ.د.م: شرایط اساسی (جوهری) هستند که اگر نباشند، اصلاً انگار دادخواستی وجود ندارد: و نتیجه می‌شه: عدم پذیرش و عدم ثبت: این اقدام قابل اعتراض نیست.
- ✓ مشخصات (نام و نام خانوادگی) و اقامتگاه خواهان: بند ۱ ماده ۵۱ ق.آ.د.م: قرار ردّ فوری دادخواست «ماده ۵۶ ق.آ.د.م»
- ✓ عدم درج نام پدر، سن و شغل خواهان ضمانت‌اجرائی ندارد.
- ✓ فقدان مشخصات یا اقامتگاه خواهان، سبب ردّ فوری دادخواست می‌شود یعنی بدون مهلت رفع نقص ۱۰ روزه می‌باشد (چرا که اصلاً امکان ابلاغ برای رفع نقص وجود ندارد) توسط مدیردفتر یا منشی دادگاه ظرف ۴۸ ساعت یعنی ۲ روز رد می‌شود.
- ✓ به موجب ماده ۵۶ ق.آ.د.م، صدور قرار ردّ دادخواست که یک رأی محسوب می‌شود، در صلاحیت مدیر دفتر یا جانشین او قرار داده شده است و از آن مهم‌تر این که به موجب قسمت اخیر ماده ۵۶ ق.آ.د.م نیز حقّ اعتراضی برای چنین قرار ردی پیش‌بینی نشده است.
- ✓ به موجب ماده ۶۰ ق.آ.د.م، پیوست‌های دادخواست از جمله سند مثبت سمت ماده ۵۹ ق.آ.د.م باید به تعداد خواندگان دعوا بعلاوه + یک نسخه برای خود دادگاه تقدیم شود.

مبحث سوم: اهلیت قانونی

با توجّه موادّ ۲۱۱ و ۱۲۱۰ ق.م و ماده ۴۱۸ ق.ت و ر.و.د.ع.ک شماره ۳۰ و رویه قضایی، درخصوص اهلیت نتایج زیر حاصل می‌شود:

هر شخص بالای ۱۸ سال تمام شمسی	دختر دارای ۹ سال تمام قمری پسر دارای ۱۵ سال تمام قمری	پسر یا دختر کمتر از ۱۸ سال تمام شمسی	تاجر ورشکسته
شخصاً می‌تواند در تمام دعاوی مالی و غیرمالی اقامه دعوا کند یا طرف دعوا قرار گیرد مگر اینکه عدم رشد و جنون او به حکم دادگاه ثابت شده باشد، در این صورت ولیّ خاص یا قیم یا وصی به نمایندگی از او اقامه دعوا می‌نماید. اشخاص بالغ کمتر ۱۸ سال می‌توانند دعوی اعسار از پرداخت اقامه نمایند. (ر.و.د.ع.ک شماره ۶۶۸)	در امور غیرمالی می‌تواند اقامه دعوا کند یا طرف دعوا قرار گیرد، مگر اینکه جنون او به حکم دادگاه ثابت شده باشد؛ در این صورت ولیّ خاص یا قیم یا وصی به نمایندگی از او اقامه دعوا می‌نماید.	در صورتی می‌تواند در امور مالی اقامه دعوا نموده یا طرف دعوا قرار گیرد که حکم رشد او، به حکم دادگاه ثابت شده باشد.	تاجر ورشکسته از تاریخ صدور حکم ورشکستگی حقّ اقامه دعوا در امور مالی را ندارد و مدیر تصفیه، قائم‌مقام وی در اقامه دعوا در این دسته از امور است؛ اما در امور غیرمالی دارای اهلیت شمرده شده و حقّ اقامه دعوا دارد.

اهلیت: به موجب ماده ۹۵۸ ق.م: «هر انسانی متمتع از حقوق مدنی خواهد بود لیکن هیچ کس نمی‌تواند حقوق خود را اجرا کند مگر اینکه برای این امر، اهلیت قانونی داشته باشد.» اقامه دعوا از مصادیق اجرای حق است و بنابراین یکی از شرایط اقامه دعوا «اهلیت قانونی» است. شخصی که اقامه دعوا می‌نماید در صورتی «اهل» محسوب می‌شود که بالغ، عاقل و رشید باشد.

هر شخصی که به سنّ ۱۸ سال تمام خورشیدی رسیده، اعم از زن و مرد، دارای اهلیت قانونی شمرده می‌شود و هرگونه ادعایی را در ارتباط با امور غیرمالی و مالی می‌تواند شخصاً اقامه نماید و یا طرف هر دعوایی قرار گیرد مگر اینکه عدم رشد یا جنون او به موجب حکم دادگاه، ثابت شده باشد که در صورت اخیر، این شرط اقامه دعوا را از دست می‌دهد و حسب مورد، ولیّ خاص یا قیم یا وصی او باید به نمایندگی از او اقامه دعوا نماید.

- پسر یا دختری که به سنّ ۱۸ سال تمام خورشیدی نرسیده باشد در صورتی می‌تواند در امور مالی اقامه دعوا نموده و یا به دعوی مربوط به حقوق مالی که علیه او اقامه شده پاسخ دهد که رشد او به موجب حکم دادگاه، اثبات شده باشد.
- تاجری که حکم ورشکستگی او صادر شده، از تاریخ صدور حکم، حقّ اقامه دعوا در امور مالی را ندارد و مدیر تصفیه، قائم‌مقام

قانونی وی در اقامه دعوا در این دسته از امور است. در امور غیرمالی مانند دعوی طلاق، دعوی ابوت، دعوی بنوت، دعوی تمکین و ... که تأثیری در تأدیه دیون تاجر ورشکسته نداشته باشد، دارای اهلیت شمرده و از این حیث، حق اقامه دعوا دارد.

مبحث چهارم: شرایط دیگر اقامه دعوا

برای اقامه دعوا شرایط دیگری از جمله اقامه دعوا در مدت قانونی، مختومه شمرده نشدن دعوی اقامه شده و شرایط مندرج در ماده ۸۴ ق.آ.د.م لازم است.

اقامه دعوا در مدت قانونی یکی دیگر از شرایط اقامه دعوا است، در این خصوص، مدت ها و آثار آن را باید از هم تفکیک نمود. در برخی موارد، قانونگذار مدت هایی را تعیین نموده و ذی حق را به قید سقوط حق اصلی، مکلف به اقامه دعوا نموده است. همواره ذی حق یا قائم مقام قانونی او می تواند آن را از طرف مقابل یا قائم مقام قانونی او مطالبه کند؛ اما در موارد نسبتاً نادری، قانونگذار به عللی، مطالبه قانونی حق را محدود به مهلت معینی نموده به طوری که اگر در آن مهلت به مراجع صالح مراجعه نشود، اصل حق ساقط می گردد. ظاهر مواد ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ ق.م این مفهوم را می رساند که مدت دو ماهه مزبور «مرور زمان» دانسته شده است اما مدت مزبور باید مهلت شمرده شود، نه مرور زمان و چنانچه در تاریخ اقامه دعوا، مهلت مزبور تمام شده باشد، عنایت دادگاه به آن نیازی به ایراد خوانده ندارد و دعوا باید به علت عدم طرح آن در مهلت معین غیرقابل استماع اعلام شود. مدت های تعیین شده در سایر قوانین نیز باید «مهلت» شمرده شوند و احکام و آثار مهلت بر آنها مترتب گردد مگر در مواردی که احراز شود مدت مزبور «مرور زمان» است.

مواعد مذکور در ماده ۲۸۶ و ۲۸۷ ق.ت «مهلت» است: عدم رعایت مهلت در اقامه دعوا = قرار رد دعوا (بر اساس ماده ۲۸۹ ق.ت) مدت های تعیین شده در شکایت از آراء (مواد ۳۰۶، ۳۳۶، ۳۹۷ و ۴۲۷ ق.آ.د.م) «مهلت» شمرده می شوند: با پایان آن مدت ها، نسبت به دعوی اعتراض، تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی نسبت به رأی = قرار رد دعوا. در ق.قدیم.آ.د.م اگر دعوی مشمول مرور زمان می شد = قرار عدم استماع دعوا (به شرط ایراد خوانده در اولین جلسه دادرسی) مرور زمان در ق.آ.د.م مسکوت مانده و در حال حاضر، در دعوی حقوقی نمی تواند موجب عدم استماع دعوا شود. به موجب ماده ۱۰۵ به بعد ق.م.ا مرور زمان «در دعوی کیفری» در مواردی، حسب مورد، موجب موقوفی تعقیب یا موقوفی اجرای حکم قطعی کیفری می گردد.

چنانچه دعوا بر فرض ثبوت، اثر قانونی نداشته باشد (مثل هبه و وقف بدون قبض) = قرار رد دعوا. ذی حق، برای احقاق حقوق خود از طریق دادگستری، تنها یک بار می تواند علیه شخصی که حق بر علیه اوست اقامه دعوا نماید، بدین معنا که چنانچه دعوی اقامه شده بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا، قائم مقام آنان هستند سابقاً رسیدگی شده و نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد، دادگاه نسبت به صدور قرار رد دعوا اقدام می کند. پس، اگر در دعوی اعتبار امر مختوم باشد («امر مختوم»، امری ست که درباره آن سابقاً در دادگاه حکم قطعی صادر شده باشد): قرار رد دعوا. چنانچه مورد دعوا مشروع نباشد یا دعوا جزئی نبوده بلکه ظنی و احتمالی باشد: قرار رد دعوا. بندهای یازدهگانه ماده ۸۴ و ضمانت اجرای این ماده (یعنی ماده ۸۹) مطالعه شود.

فصل دوم: انواع دعوی

۱. انواع دعوا از نظر ماهیت حق مورد اجرا (دعوی را با توجه به ماهیت حق مورد اجرا می توان به دعوی عینی، دعوی شخصی و دعوی مختلط تفکیک نمود):

- عینی: ماهیت حق مورد اجرا نسبت به اعیان اموال حاصل می شود.
 - شخصی: ماهیت حق مورد اجرا، شخصی (عهدی) است.
 - مختلط: شرایطی که هم اعمال حق عینی ممکن است و هم اعمال حق شخصی.
۲. انواع دعوا از نظر موضوع حق مورد اجرا (دعوی را با توجه به موضوع حق مورد اجرا، می توان به دعوی منقول و دعوی غیرمنقول تقسیم کرد):

- دعوی منقول دعوی که موضوع مطالبه اموال یا اثبات حقوق منقول است.
- دعوی غیرمنقول دعوی که موضوع آن ها مطالبه اموال یا اثبات حقوق غیرمنقول است.

مصادیق دعاوی غیرمالی اعتباری: به استناد بندهای ۶، ۸ و ۱۳ ماده ۷ قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو (مصوب ۱۳۶۴)، توجه داشته باشید که گرچه دادگاه‌های حقوقی یک و دو در حال حاضر وجود ندارد؛ اما ماده مزبور تاکنون نسخ نشده است. این دعاوی از قرار ذیل است:

۱. دعاوی افزایش یا فروش مال مشاع، البته اگر مالکیت مورد اختلاف نباشد.
 ۲. دعاوی سه‌گانه تصرف؛
 ۳. دعاوی فی‌مابین موجر و مستأجر، البته غیر از مطالبه اجور.
- دعاوی غیرمنقول:** منظور از دعاوی غیرمنقول، دعاوی ناظر به اموال و حقوق غیرمنقول است، مانند دعاوی ذیل:
۱. دعاوی اثبات مالکیت مال غیرمنقول؛
 ۲. دعاوی در خصوص سایر حقوق عینی نسبت به اموال غیرمنقول، مانند اثبات حق انتفاع یا اثبات حق ارتفاق نسبت به یک مال غیرمنقول یا دعاوی اخذ به شفعه یا دعاوی اثبات حق تحجیر؛
 ۳. دعاوی سه‌گانه تصرف که عبارت است از:
 - رفع تصرف عدوانی؛
 - رفع ممانعت از حق؛
 - رفع مزاحمت.
 ۴. مطالبه اجرت‌المثل مال غیرمنقول؛
 ۵. مطالبه خسارات وارده بر مال غیرمنقول؛
 ۶. سرقتی؛
 ۷. دعاوی خلع ید؛
 ۸. دعاوی افزایش و فروش مال غیرمنقول مشاع؛
 ۹. دعاوی اثبات وقفیت مال غیرمنقول؛
 ۱۰. دعاوی راجع به وسایل کشاورزی که مالک، آن‌ها را به امر کشاورزی اختصاص داده است (مال غیرمنقول حکمی).
- ۳. انواع دعا از نظر نوع حق مورد اجرا** (نظر به اینکه حق ماهوی که در واقع یا بنابر ادعا تضییع یا انکار شده، حق مالی باشد یا غیرمالی، دعاوی به مالی و غیرمالی تقسیم می‌شود):

- **دعاوی مالی:** دعوی‌ای است که اثر مستقیم مالی دارد؛ مانند دعاوی مطالبه وجه، نفقه، مهریه، اجرت‌المثل، مطالبه خسارت، الزام به تنظیم سند رسمی ملک، الزام به تحویل مبیع، اخذ به شفعه، فسخ قرارداد مالی، ابطال سند مالی و استرداد سند مالی مانند استرداد چک.
- **دعاوی غیرمالی:** دعاوی غیرمالی خود به دودسته تقسیم می‌شود.
- **دعاوی غیرمالی ذاتی:** دعوی‌ای است که اثر مستقیم مالی ندارد؛ اعم از آن که اساساً اثر مالی ندارد یا آنکه اثر مالی دارد؛ اما این اثر مالی، غیرمستقیم است؛ مانند دعاوی طلاق، حضانت، ملاقات طفل، اثبات نسب، فسخ نکاح، تمکین، تغییر سن، اصلاح شناسنامه و استرداد سند غیرمالی مانند استرداد شناسنامه.
- **دعاوی غیرمالی اعتباری (غیرمالی حکمی یا فرضی):** دعوی‌ای است که اثر مستقیم مالی دارد؛ اما قانونگذار آن را غیرمالی فرض کرده است.

در تشخیص دعاوی مالی از غیرمالی باید حق مالی را از حق غیرمالی تفکیک نمود. «حق مالی آن است که اجرای آن مستقیماً برای دارنده ایجاد منفعتی نماید که قابل تقویم به پول باشد، مانند حق مالکیت نسبت به خانه‌ای که مستقیماً برای دارنده آن ارزش پولی دارد.» در تمام مواردی که حق تضییع یا انکار شده، مالی باشد دعا مالی است. «حق غیرمالی آن است که اجرای آن، منفعتی که مستقیماً قابل تقویم به پول باشد ایجاد ننماید، مانند حق بنوّت، حق زوجیت و امثال آن.»

دعاوی غیرمالی را می‌توان به دعاوی غیرمالی ذاتی و دعاوی غیرمالی اعتباری تقسیم نمود. دعاوی غیرمالی ذاتی به آن دسته از دعاوی گفته می‌شود که حق اصلی مورد ادعا از حقوق غیرمالی باشد مانند دعاوی نسب، زوجیت و ...؛ اما دعاوی غیرمالی اعتباری آن دسته از دعاوی است که اگرچه ذاتاً مالی می‌باشد اما قانونگذار، به هر دلیل آنها را از پاره‌ای از جهات، در حکم دعاوی غیرمالی

دانسته است.

۴. اقسام دعاوی از نظر اصالت یا عارضی بودن آن:

- **دعای اصلی:** دعای است که بر دعای دیگر عارض نمی‌شود.
- **دعای طاری:** دعایی است که دراثنا رسیدگی به دعای اصلی مطرح می‌شود و بر آن عارض می‌شود.

اقسام دعاوی طاری: دعای طاری بر چهار قسم است:

۱. **دعای اضافی:** دعای مجدد خواهان علیه خوانده؛
۲. **دعای متقابل:** دعای خوانده علیه خواهان؛
۳. **جلب ثالث:** دعای هریک از متداعیین یا هردوی ایشان علیه ثالث؛
۴. **ورود ثالث:** دعای شخص ثالث علیه طرفین دعوا یا یکی از ایشان.

مبحث نخست: دعاوی عینی و شخصی و مختلط

عمده دعاوی عینی عبارتند از: دعای خلع ید، دعای تخلیه ید از اعیان مرهونه و مستأجره، دعای راجع به حق عبور و حق المجرا و سایر دعاوی راجع حقوق ارتفاقی، دعای مزاحمت، ممانعت از حق و تصرف عدوانی، دعای استرداد سند، دعای افراز.

دعای شخصی (برخلاف دعاوی عینی) صور مختلفی داشته و بسیارند:

مثال دعاوی شخصی: دعای مطالبه دین، دعای الزام به انجام عمل و یا خودداری از انجام عمل و ...

در دعاوی شخصی، حق اصلی مورد اجرا معمولاً بر اساس قرارداد و بعضاً قانون (نقشه اقارب) بر عهده خوانده بنا بر ادعا، مستقر شده است. فواید تفکیک دعاوی عینی و شخصی (که دو فایده دارد):

۱. دعاوی عینی را علیه هر شخصی که عین موردنظر را در اختیار داشته باشد می‌توان اقامه کرد و حتی حکم صادره را علی‌الاصول علیه هر شخصی که محکوم‌به را در تصرف داشته باشد، اجرا نمود (به لحاظ مقررات ۴۱۷ به بعد ق.آ.د.م و مواد ۴۴ به بعد ق.ا.ا.م)؛ در حالی که دعاوی شخصی را علی‌الاصول تنها علیه شخصی که قانوناً یا طبق قرارداد حق اصلی مورد ادعا علیه اوست، قابل طرح بوده و حکم صادره نیز علی‌الاصول تنها علیه محکوم‌علیه (یا در شرایطی وراثت او) قابل است.

۲. تعیین دادگاه صالح: که از دو حال، خارج نیست: الف: شخصی: محل اقامت خوانده؛ ب: عینی: محل وقوع مال غیرمنقول.

دعای مختلط به دعوایی گفته می‌شود که دارنده آن (دعوا به مفهوم اخص) در شرایطی که در عین حال مجاز به اجرای حق عینی و حق شخصی است. در حقیقت حق منشأ دعوا، اگرچه بر عمل حقوقی واحدی مبتنی است اما به دارنده، قدرت اجرای حق عینی و حق دینی (شخصی) را ترتیبی می‌دهد که می‌تواند با اجرای هر یک، به منظور خود برسد. چنین وضعیتی در دو صورت پیش می‌آید:

۱. شخص با انعقاد قراردادی مالک مالی گردیده است:

۱. دعاوی مالکیت (به منظور اثبات ید) = دعاوی عینی: دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول؛

۲. دعاوی الزام به انجام تعهد (تحويل مبيع) = دعاوی شخصی: دادگاه محل اقامت.

۲. **دعای فسخ یا ابطال قرارداد انتقال عین معین تحويل شده** (مثلاً به علت عدم پرداخت ثمن یا نداشتن شرایط اساسی قراردادها) نیز **دعای مختلف شمرده می‌شود**؛ زیرا: در عین حال که دعای فسخ و ابطال، دعای شخصی است با فسخ و ابطال، مالکیت بایع بر عین مورد معامله و بنابراین حق مطالبه آن بوجود می‌آید.

مبحث دوم: دعاوی منقول و غیرمنقول

کلیه دیون از قبیل: قرض، ثمن مبيع، مال الاجاره عین مستأجره در حکم منقول است.

نکته: دعاوی مربوط به اجرت‌المثل و خسارات وارده بر املاک غیرمنقول شمرده شده است.

نوع دعوا از حیث منقول و غیرمنقول بودن، باید با توجه به موضوع آن مشخص شود؛ پس:

۱. در صورتی که موضوع دعوا مطالبه مال منقول باشد، دعوا عینی و منقول است.

۲. در صورتی که موضوع دعوا الزام خوانده به انجام تعهد باشد، دعوا شخصی و منقول است.

(در حالت دوم، فرق نمی‌کند تعهد مربوط به مال منقول باشد یا غیرمنقول)

دعای الزام به ایفاء تعهد احداث ساختمان، تحويل مال منقول، الزام به تنظیم سند رسمی مال غیرمنقول، شخصی و منقول است.

نکته: در مواردی که موضوع دین، انتقال مال غیرمنقول است، اصل حق را نیز باید تابع آن شمرد، اما تعهد بر انجام کار یا خودداری از آن،

چون موضوع تعهد، کار انسان است، منقول هر چند مربوط به مال غیر منقول باشد (استاد کاتوزیان زیرنویس شماره ۴ ماده ۵۹۸) به نظر می‌رسد اصل بر منقول بودن اموال است پس هر گاه نسبت به غیر منقول یا منقول بودن مال یا حق معینی شک بوجود آید، آن را منقول می‌دانیم.

مبحث سوم: دعوای مالکیت و تصرف

دسته‌بندی دعوای به مالکیت و تصرف یک دسته‌بندی فرعی از دعوای غیر منقول است؛ یعنی تفکیک دعوای به مالکیت و تصرف منحصر به اموال غیر منقول است.

در حقیقت در دعوای منقول اگرچه از حیث نظری تمایز بین مالکیت و تصرف امکان‌پذیر است اما در واقع با توجه به ماده ۱۵۸ ق.آ.د.م می‌توان گفت که تنها در اموال غیر منقول است که دعوای تصرف از دعوای مالکیت تفکیک می‌شود؛ به عبارت دیگر: دعوای تصرف در مورد اموال منقول مصداق ندارد و مدعی حق، تنها می‌تواند دعوای مالکیت اقامه نماید.

نباید از ظاهر ماده ۱ «قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی» این برداشت شود که تفکیک بین دعوای مالکیت و تصرف در اموال منقول وجود دارد، بلکه چنانچه شخصی مدعی باشد که مال منقول تحت تصرف وی توسط دیگری از تصرف او خارج شده، نمی‌تواند از این ماده و هیچ یک از مواد مربوط به تصرف عدوانی استفاده نموده و دعوای «تصرف عدوانی» اقامه نماید، بلکه اگر جنبه کیفری داشته باشد اقدام به شکایت کیفری و در غیر این صورت، طرف دعوای «مالکیت» و مطالبه مال می‌کند.

- دعوای مالکیت شمرده می‌شود که موضوع حق منشأ آن، مالکیت خواهان باشد. در دعوای مالکیت، خواهان به دلایلی استناد می‌کند که بتواند رابطه مالکیت را اثبات نماید.

حق انتفاع و ارتفاق از مشتقات و توابع مالکیت است اما به طور مستقل نیز ممکن است برای شخصی به جزء مالک عین، در ملک دیگری نیز برقرار شود.

اگر شخصی مدعی داشتن حق انتفاع و ارتفاق در ملک دیگری باشد و شناسایی و احقاق چنین حقوقی در ماهیت و اصل آن مورد نظر وی باشد، دعوای مطروحه در این خصوص، دعوای مالکیت شمرده می‌شود، نه دعوای تصرف.

دعوا در صورتی از دعوای تصرف شمرده می‌شود که موضوع حق منشأ آن، تصرفات قبلی خواهان یعنی در اختیار داشتن عملی مال یا حق موردنظر باشد؛ لذا در دعوای تصرف، ادعای ذی‌حقی خواهان مبتنی بر استفاده عملی و یا در اختیار داشتن شیء یا حق موردنظر می‌باشد و در این مقام، وجود یا عدم وجود حق قانونی ماهوی خواهان در این استفاده مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

در ق.آ.د.م سه نوع دعوای تصرف پیش‌بینی شده است:

قانونگذار از طریق این دعوا، تصرف را مورد حمایت قرار داده زیرا شخصی که ملک را عدواناً از تصرف خواهان خارج نموده باید با تحقق سایر شرایط و محکوم شدن در دعوا، ملک را به متصرف نخست برگرداند، حتی اگر خود مالک ملک باشد.

دعوای تصرف
عدوانی (م. ۱۵۸)

دادگاه در رسیدگی به این دعوا نیز وارد دلایل مالکیت نمی‌شود؛ به عبارت دیگر از خواهان دعوا دلیلی مبنی بر وجود حق اصلی (حق ارتفاق یا حق انتفاع) مطالبه نمی‌نماید و تنها به این امور رسیدگی می‌نماید که آیا خواهان در گذشته، هرچند به ناحق، از این حق عملاً استفاده می‌نموده است و آیا خوانده مانع استفاده خواهان از این حق، بدون رضایت وی و به غیر وسیله قانونی گردیده‌اند.

دعوای ممانعت از
حق (م. ۱۵۹)

در این دعوا دادگاه تنها تصرف بدون مزاحمت سابق خواهان و مزاحمت فعلی خوانده را مورد توجه قرار داده و در صورت احراز این دو امر و اینکه «مزاحمت» بدون رضایت خواهان و غیر وسیله قانونی بوده، حکم به رفع مزاحمت صادر خواهد نمود.

دعوای مزاحمت
(م. ۱۶۰)

قانونگذار از تصرف و متصرف در برابر تصرف عدوانی حمایت نموده و حتی اگر متصرف عدوانی، مالک ملک باشد.

هدف از وضع چنین مقرراتی پیش از هر چیز حمایت از مالک واقعی می باشد حتی اگر از این امتیاز غاصب نیز استثنائاً بهره مند شود چرا که ظاهر غالباً دلالت بر واقعیت دارد و متصرف غالباً مالک یا امین او است.

دعوا بر دو قسم است:

۱. منقول؛

۲. غیر منقول؛ دعاوی غیر منقول خود بر دو قسم است:

۱. مالکیت؛

۲. تصرف؛ ۱. تصرف عدوانی؛ ۲. مزاحمت؛ ۳. ممانعت از حق.

خلع ید (در مفهوم عام): ۱. تصرف عدوانی؛ ۲. خلع ید به مفهوم اخص (مالکیت)؛ ۳. تخلیه ید.

نکته: خلع ید در مواد ۴۳ و ۴۵ و ... ق.ا.ا.م به مفهوم «اعم» است.

مقایسه دعاوی تصرف عدوانی، خلع ید و تخلیه ید:

- **دعای تصرف** برای احترام به تصرفات ظاهری افراد است و هدف این نیست که حق به ذی حق داده شود و دلیلش این است که در صورت عدم احترام به تصرفات، بی نظمی به وجود می آید. اگر مالک، ملکی را از غاصب به زور بگیرد قانونگذار از غاصب، بنا به مصلحتی به نام «نظم» حمایت می کند.
- **در دعای مالکیت (خلع ید)** دادگاه در صورتی حکم علیه خوانده صادر می نماید که خواهان با ارائه ادله متناسب، مالکیت را نسبت به ملک مورد دعوا که خوانده آن را تکذیب می نماید، اثبات کند.
- **در دعای تخلیه ید**، عدم مالکیت خوانده بر ملک و در مقابل، قانونی بودنید خوانده بر آن، مورد قبول طرفین دعوا می باشد، خواهان ادعا می نماید که ادامه ید خوانده بر ملک بر خلاف قرارداد و یا قانون بوده و باید از آن تخلیه گردد (مانند دعای تخلیه ید از عین مستأجره)

دعای رفع تصرف عدوانی: طرح این دعوا، نیازمند برقراری سه رکن است؛ به عبارت دیگر، سه عنصر زیر باید برای پیروزی در این دعوا اثبات شود:

۱. سبق تصرف خواهان: یعنی سابقاً ملک در تصرف خواهان بوده است.

- ✓ لازم نیست که خواهان مالکیت خود را بر مال اثبات کند؛ بلکه اثبات سبق تصرف کافی است.
- ✓ تصرف متصرف سابق در صورتی مورد حمایت است که اقدامات او عرفاً مصداق تصرف باشد؛ یعنی تصرف مستمر، مستقر (مانندگار) و علنی باشد؛ بنابراین، تصرفات منقطع غیرقابل رؤیت یا مورد تردید و ابهام، تصرف محسوب نشده و نمی توان در خصوص آنها دعای تصرف عدوانی طرح کرد.
- ✓ در قانون فعلی، بر خلاف قانون سابق هیچ حداقل خاصی از حیث مدت زمان تصرفات سابق خواهان بیان نشده است؛ بنابراین کافی است که مدت تصرفات سابق خواهان، به اندازه ای باشد که بتوان او را عرفاً متصرف سابق نامید.
- ✓ اگر شخصی مال غیر منقول خود را بلا تصرف رها کند و بعد از مدتی، شخص دیگری مال او را تصرف کند، در این صورت، تصرفات این شخص، مصداق دعای تصرف عدوانی نیست.

۲. لحوق تصرف خوانده: یعنی در حال حاضر، ملک در تصرف خوانده است. در این خصوص، نکات ذیل قابل توجه است:

- ✓ حتی اگر خوانده، مدعی مالکیت ملک باشد نمی تواند ملک را بدون طرح دعای حقوقی و به نحو عدوانی از تصرف متصرف خارج کند و اگر چنین کند، عمل او مشمول عنوان تصرف عدوانی است.
- ✓ اخلاقی که مستمر و مستقر نیست، نمی تواند مبنای دعای رفع تصرف عدوانی قرار گیرد. برای مثال، اگر شخصی از ملک مورد تصرف دیگری صرفاً عبور کند، عمل او مصداق دعای تصرف عدوانی نیست.

۳. عدوانی بودن تصرف خوانده: یعنی تصرف فعلی خوانده بدون رضایت خواهان و بدون حکم مرجع صالح باشد.

- ✓ حتی اگر شخصی که بدون مراجعه به مراجع صالح قضائی، با قهر و غلبه وارد ملک تحت تصرف دیگری شده، مالک آن ملک باشد، عمل او همچنان مصداق تصرف عدوانی است.

✓ این دعوا در اموال قابل طرح است که قابلیت تملک خصوصی داشته باشند؛ بنابراین این دعوا در اموال عمومی ممکن نیست.
دعوی رفع ممانعت از حق: موضوع این دعوا، حمایت از استفاده از یک ملک، تحت عنوان حق ارتفاق یا حق انتفاع است؛ مانند آنکه شخصی در ملک دیگری راه عبور یا مجرای آبی داشته است و شخص ثالث یا مالک همان ملک مورد ارتفاق، مانع بهره‌برداری شخص دارنده حق از حق خود شود.

✓ در دعوی رفع ممانعت از حق، دادگاه صرفاً به این امر رسیدگی می‌کند که آیا خواهان، قبل از اینکه موضوع دعوا، تحت عنوان انتفاع یا ارتفاع استفاده می‌کرده است یا خیر؟ و آیا خوانده مانع استفاده خواهان از ملک شده است یا خیر؟
✓ در این دعوا صرفاً به بررسی سبق استفاده خواهان و ممانعت خوانده از این بهره‌برداری می‌پردازیم و به این امر که سابقه استفاده خواهان تحت عنوان حق انتفاع یا حق ارتفاق، مشروع و قانونی بوده است یا خیر، نمی‌پردازیم؛ به عبارت دیگر قاضی به این امر که آیا استفاده سابق خواهان، بر حق بود یا خیر، نمی‌پردازد.

دعوی رفع مزاحمت: اگر شخصی نسبت به متصرفات غیرمنقول دیگری مزاحم شود، بدون اینکه ملک را از تصرف متصرف خارج کرده باشد؛ مانند آنکه شخصی پنجره‌ای رو به ملک غیر باز کند یا در ملک خود صداهایی تولید کند که به خانه همسایگان وارد شود یا آب باران خانه خود را به سمت منزل همسایگان هدایت کند، می‌توان علیه او دعوی رفع مزاحمت طرح کرد. در این خصوص باید توجه داشت که:
۱. در دعوی رفع مزاحمت نیز کافی است که خواهان ثابت کند که متصرف ملک است و اثبات مالکیت او لازم نیست. پس همین که شخص متصرف ملکی باشد و دیگری برای تصرفات او ایجاد مزاحمت کند، همین امر مصداق دعوی رفع مزاحمت است.
۲. مزاحمت باید در حال حاضر در جریان باشد. اگر مزاحمت قبلاً رفع شده باشد، طرح دعوی مزاحمت ممکن نیست.

اوصاف مشترک دعوی سه‌گانه تصرف:

۱. هر سه غیرمنقول است. در خصوص اموال منقول، طرح دعوی تصرف منتفی است؛ به عبارت دیگر، در خصوص اموال منقول، شخصی که مدعی مالکیت است، می‌تواند دادخواست استرداد مال تقدیم کند.
۲. هر سه غیرمالی اعتباری است.
۳. در این دعوی، دادگاه وارد احراز مالکیت خواهان نمی‌شود، بلکه صرفاً به احراز سبق تصرف خواهان می‌پردازد؛ به عبارت دیگر، در این دعوی در پی حمایت از مالک نیستیم؛ بلکه صرفاً در پی حمایت از سبق تصرف هستیم و این تفاوت دعوی تصرف و دعوی مالکیت است.
۴. در این دعوی، نیاز به احراز مالکیت خواهان و مشروعیت تصرف سابق او نیست؛ بنابراین، نه تنها لازم نیست که خواهان مشروعیت تصرف سابق خود را اثبات کند؛ حتی اثبات خلاف آن از سوی خوانده؛ یعنی اثبات عدم مشروعیت تصرفات سابق خواهان نیز تأثیری در دعوی تصرف ندارد؛ زیرا در دعوی تصرف، به دنبال حمایت از متصرف هستیم.
۵. بنا بر آنچه در بند فوق بیان شد، اگر ملکی در تصرف شخصی غیر از مالک باشد و مالک بدون مراجعه به مراجع صالح قضائی با قهر و غلبه وارد ملک خود شود که تحت تصرف دیگری است، عمل او مصداق تصرف عدوانی است.
۶. با توجه به آنکه دعوی سه‌گانه تصرف، غیرمالی اعتباری است؛ و آرای صادره تعیین دعوی، قابل تجدیدنظر است؛ اما آرای صادره در این دعوی در شمار آرای قابل فرجام ذکر نشده است.
۷. طبق قوانین فعلی طرح دعوی سه‌گانه تصرف، محدود به مهلت خاصی نیست.

دعوی شبه تصرف:

۱. دعوی مربوط به قطع انشعاب و خدمات شهری یا قطع تأسیساتی که برای استفاده از ملک ایجاد شده، مانند قطع آب، فاضلاب، برق، گاز، تلفن ثابت، وسایل تهویه، آسانسور و ... تابع قواعد دعوی تصرف است.
۲. اگر چه ماده ۱۶۸ ق.آ.د.م از امکان طرح دعوا در خصوص قطع انشعابات سخن نگفته ولی این را باید ناشی از تسامح قانونگذار دانست؛ بنابراین، قطع انشعاب آب نیز مشمول همین بند است.
۳. از بین دعوی سه‌گانه تصرف این مورد با دعوی ممانعت از حق تطابق بیشتری دارد تا با دعوی تصرف عدوانی یا مزاحمت.
۴. با توجه به آنکه این دعوی تابع قواعد دعوی تصرف است، پس دعوی غیرمالی و غیرمنقول است.

۵. این دعاوی در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک است، نه دادگاه اقامتگاه خوانده.
۶. اگر قطع انشعابات بر مبنای مجوزهای قانونی یا مستند به قرارداد باشد، طرح دعوی ممانعت از حق، در خصوص آنها منتفی است. برای مثال، اگر انشعاب برق به دلیل عدم پرداخت بهای آن را انشعاب به دلیل مصرف بی‌رویه، قطع شود، دعوی ممانعت از حق منتفی است. بسیاری از دستگاه‌های عمومی یا دولتی مانند وزارت نفت، وزارت نیرو، وزارت راه و شهرسازی، وزارت جهاد کشاورزی، شهرداری‌ها و ... مکلف شده‌اند که حسب قوانین مربوطه نسبت به رفع تجاوز در حریم لوله‌ها، راه‌ها، اراضی ملی شده، معابر و میدان‌ها و ... اقدام کنند. اقدام ایشان در خصوص موارد فوق‌الذکر، مستند به تجویز قانون بوده و در مواردی نیاز به رجوع به محاکم و دستور قضائی نیز وجود ندارد. در این صورت، به دلیل اقدامات مزبور، نمی‌توان علیه آنها، دعوی تصرف عدوانی یا ممانعت از حق یا مزاحمت طرح کرد. البته اگر شخص متصرف اقدامات ایشان را غیرقانونی می‌داند، می‌تواند با رجوع به دیوان عدالت اداری، علیه مرجع مزبور طرح دعا کند و ابطال تصمیمات و اقدامات ایشان را درخواست کند.

* نکته: شکست در دعوی تصرف عدوانی، مانع اقامه دعوی مالکیت نمی‌شود.

* نکته: شکست در دعوی مالکیت، مانع اقامه دعوی تصرف عدوانی می‌شود (قرار عدم استماع دعوا).

دعوی مالکیت (خلع ید به مفهوم اخص)، اثبات مالکیت است که مورد انکار خوانده است.

همانطور که در بالا گفتیم، در تخلیه ید، عدم مالکیت خوانده بر ملک و در مقابل، قانونی بودن خلع ید خوانده بر آن مورد قبول طرفین دعواست و خواهان ادعا می‌نماید که ادامه ید خوانده بر ملک بر خلاف قرارداد و یا قانون بوده و باید از آن تخلیه گردد (مانند دعوی تخلیه ید از عین مستأجره).

اگر متصرف پس از دعوی عدوانی در ملک مورد تصرف عدوانی، اشجاری غرس و یا اقدام به احداث بنا نموده باشد، اشجار و بنا پس از اجرای حکم تصرف عدوانی علیه مشأئالیه در صورتی باقی می‌ماند که متصرف عدوانی، مدعی مالکیت مورد حکم تصرف عدوانی بوده و ظرف یک ماه از تاریخ اجرای حکم نسبت به مالکیت در دادگاه صالح اقامه دعوا نماید (ماده ۱۶۴).

اجرای حکم رفع تصرف عدوانی که از مرحله بدوی صادر می‌شود فوری است و پس از ابلاغ، متصرف عدوانی باید از ملک خارج (اخراج) شود.

در رابطه با تکلیف اشجار غرس شده و ابنیه احداث شده توسط متصرف عدوانی و اقامه دعوی مالکیت، دو حالت متصور است:

۱- چنانچه متصرف عدوانی ظرف یک ماه از تاریخ اجرای حکم، دعوی مالکیت اقامه ننماید، پس از انقضای مهلت مزبور، بلافاصله قلع خواهد گردید.

۲- در صورتی که متصرف عدوانی، دعوی مالکیت اقامه نماید، پس از روشن شدن نهایی دعوی مالکیت و محکوم شدن وی، چنانچه قلع اشجار و بنا از دادگاه درخواست شده باشد و در این مورد نیز حکم صادر شده باشد، قلع می‌گردد.

بدیهی است در صورتی که محکوم علیه دعوی تصرف عدوانی در مهلت مقرر، اقامه دعوی مالکیت نموده باشد و در آن پیروز شود، نه تنها قلع اشجار و بنا منتفی می‌شود، بلکه در اجرای حکم جدید (خلع ید)، محکوم علیه دعوی تصرف عدوانی دوباره بر ملک مستولی می‌گردد.

حکم رفع تصرف عدوانی، چون در دعوی غیرمالی صادر شده است، به صراحت بند ۲ ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان است.

درخواست تجدیدنظر در تصرف عدوانی، بر خلاف اصل مذکور در ماده ۳۴۷، مانع اجرای حکم رفع تصرف عدوانی نمی‌شود، بنابراین اگر محکوم علیه به درخواست تجدیدنظر اکتفا کند و دعوی مالکیت اقامه نکند، در رابطه با تکلیف اشجار غرس شده و ابنیه احداث شده توسط متصرف عدوانی و شکایت از حکم، دو حالت قابل تصور است:

۱- چنانچه ظرف یک ماه از تاریخ اجرای حکم رفع تصرف عدوانی، حکم مزبور در دادگاه تجدیدنظر فسخ شود، نه تنها اشجار و بنا قلع نخواهد شد، بلکه اقدامات اجرایی، به دستور دادگاه اجراکننده حکم، به حالت قبل از اجرا اعاده شده و محکوم علیه مرحله بدوی بر ملک مستولی می‌گردد (ماده ۱۷۵).

۲- در صورتی که حکم رفع تصرف عدوانی، در مهلت یک ماهه از تاریخ اجرای حکم مزبور در دادگاه تجدیدنظر فسخ نشود و یا حتی دعوی تجدیدنظر در جریان رسیدگی باشد، اشجار و بنا قلع خواهد شد (ماده ۱۶۴).

سؤال: اگر حکم رفع تصرف عدوانی به صورت غیابی صادر شده باشد، تکلیف اجرای آن و اشجار و بنای احداثی چگونه تعیین می‌شود؟

جواب: چنانچه حکم رفع تصرف عدوانی به صورت غیابی صادر و ابلاغ شود، در فرجه وخواهی، در هر حال و در صورتی که محکوم علیه غایب ظرف مهلت ۲۰ روز نسبت به آن وخواهی نماید تا روشن شدن نتیجه وخواهی، اجرا نخواهد شد. بدیهی است اگر محکوم علیه غایب در فرجه وخواهی، دادخواست وخواهی تسلیم ننماید، بلافاصله و هرگاه در این فرجه وخواهی نموده و در این مرحله نیز محکوم شود، پس از صدور حکم و ابلاغ آن، بلافاصله حکم رفع تصرف عدوانی اجرا می شود، حتی اگر درخواست تجدیدنظر نموده باشد. در صورتی که حکم غیابی، ابلاغ قانونی شده باشد و در مهلت قانونی نسبت به آن وخواهی نشده باشد به صراحت تبصره ۲ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م: «اجرای حکم ... منوط به معرفی ضامن معتبر یا اخذ تأمین مناسب از محکوم له خواهد بود.»

آنچه پس از اجرای حکم رفع تصرف عدوانی، تا مدت یک ماه در زمین می ماند، اشجار و بنا می باشد. تأسیساتی که بدون ایجاد خرابی به خود یا محل آن ها، قابل انتقال باشد، هم زمان با اجرای حکم تصرف عدوانی برچیده و به صاحب آن (متصرف عدوانی) تحویل می شود. در صورتی که متصرف عدوانی پس از تصرف عدوانی در ملک مورد تصرف اقدام به زراعت نماید، مکلف به انجام یکی از مقدمات زیر است:

۱- اگر موقع برداشت محصول رسیده باشد: فوری محصول را برداشت و اجرت المثل زمین را بپردازد.

۲- اگر موقع برداشت محصول نرسیده باشد:

الف. محکوم له پس از جلب رضایت متصرف عدوانی، قیمت بذر را نسبت به سهم صاحب بذر و دسترنج او پرداخت و ملک را تصرف نماید.
ب. محکوم له پس از جلب رضایت متصرف عدوانی، ملک را تا پایان برداشت محصول در تصرف متصرف عدوانی باقی گذارد و اجرت المثل زمین را دریافت نماید.

ج. محکوم له، متصرف عدوانی را مکلف به معدوم کردن زراعت و اصلاح زمین نماید.

چنانچه متصرف عدوانی پس از تصرف عدوانی اقدام به تخریب ملک کرده باشد، قانونگذار در ماده ۱۶۵ به محکوم له حق می دهد که او را مکلف به اصلاح آثار تخریبی نماید. در خصوص این قسمت از ماده، به نظر می رسد چنانچه اصلاح آثار تخریبی مستلزم صرف هزینه و انجام اقدام محکوم علیه نباشد و اجرا بتواند راساً یا با مساعدت محکوم له به آن مبادرت نماید. دادگاه می تواند اصلاح آثار تخریبی را به درخواست محکوم له، ضمن دستور اجرای حکم، مورد دستور قرار دهد. در غیر این صورت، مکلف نمودن محکوم علیه به امری که نسبت به آن درخواست نشده و رسیدگی انجام نگردیده و بنابراین زمان تخریب، میزان آن، شخص تخریب کننده و ... احراز نشده و مورد حکم قرار نگرفته، خلاف اصول دادرسی می باشد.

در خصوص زراعت و آثار تخریبی، معدوم کردن زراعت و اصلاح آثار تخریبی، مستلزم قطعی شدن حکم رفع تصرف عدوانی است. چنانچه حکم رفع تصرف عدوانی صادر و قطعی شده باشد، تکلیف زراعت و آثار تخریبی همان است که گفته شد حتی اگر محکوم علیه اقامه دعوای مالکیت نموده باشد.

با توجه به قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی مصوب ۱۳۵۲ در خصوص ماده ۱۷۱ ق.آ.د.م باید گفت: پس از انقضای ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ اظهارنامه به امین، مالک (یا دارنده حق مطالبه) تنها یک ماه فرصت دارد که دعوای تصرف عدوانی اقامه نموده و از امتیازات آن بهره مند شود؛ در غیر این صورت، از امتیازات آن دعوا محروم شده و در صورت تمایل و توان، راهی جز اقامه دعوای خلع ید ندارد.

**** مهم **** دکتر شمس در شماره ۶۲۴ (جلد ۱ پیشرفته) می فرماید: «ماده ۱۷۱ در مورد یکی از مصادیق مهم امین یعنی مستأجر سکوت کرده است» ایشان در ادامه از این سکوت نتیجه گرفته اند که مستأجر «ولو آنکه تعهد کرده باشد در تاریخ معینی تخلیه کند ولی خودداری نماید» مشمول مقررات تصرف عدوانی نمی شود.

اما این درست به نظر می رسد: در ماده ۱۷۱ گفته: «... و به طور کلی هر امین دیگری ...» پس مستأجر هم باید مشمول ماده باشد.

با توجه به تبصره ماده ۱۷۱ ق.آ.د.م و تبصره ماده ۱۰ ق.ا.ق.ج.ت.ع، دعوای تخلیه در «معاملات با حق استرداد و رهنی و شرطی» و همچنین در مواردی که بین صاحب مال و امین یا متصرف، قرارداد یا شرایط خاصی برای تخلیه ید آنها یا استرداد ملک وجود داشته باشد، از شمول ماده مزبور خارج شده و متصرفین از تبدیل شدن به متصرف عدوانی یا ابلاغ اظهارنامه مطالبه مال، معافند.
در ممانعت از حق، عمل فاعل به طور کلی مانع استفاده کننده از حق می شود.

در مزاحمت، عمل فاعل، اخلال جزئی در تصرف ایجاد می کند بی آنکه بهره مندی متصرف را به طور کلی غیر ممکن کند.

در دعوای تصرف نه تنها لازم نیست مالکانه و مشروع بودن تصرف سابق خواهان دعوای تصرف احراز شود، بلکه ادعای خلاف آن از سوی خوانده هم در دعوای تصرف، قابل رسیدگی نمی باشد. بنابراین اگر مالک یا مأذون از طرف او یا کسی که حق مطالبه دارد، بدون مراجعه به مراجع صالح (جهت ابلاغ اظهارنامه) به ادعای اینکه مستأجر، مستخدم، مباشر و ... ملک را از طرف او متصرفند، به اخراج آنان از ملک،

یعنی تصرف ملک اقدام نمایند، عمل او تصرف عدوانی شمرده می‌شود. لذا اگر شخصی تصرف مادی در ملکی داشته باشد دیگران از تصرف عدوانی آن ملک ممنوع‌اند. پس عنصر معنوی در مواردی که باید در تصرف وجود داشته باشد که تصرف به عنوان دلیل مالکیت در برابر مدعی مالکیت و یا به عنوان منشأ ایراد مرور زمان، مورد استفاده قرار گیرد. البته تصرف متصرف سابق نیز باید مستقر، مستمر، علنی، غیر مبهم و کامل باشد.

دو نکته در ارتباط با ماده ۱۶۱ ق.آ.د.م:

نخست: «وسیله قانونی» منصرف به مواردی است که تصرف به وسیله‌ای انجام شده باشد که قانوناً قابل مناقشه و معارضه نباشد (مثال: تصرف ملک در اجرای حکم دادگاه ذی‌صلاح یا سایر مراجع صلاحیتدار مانند اجرای ثبت و ... در حدود صلاحیت آنها و با توجه به مقررات قانونی) چنانچه متصرف سابق ادعای عدم صلاحیت مرجع صادرکننده حکم یا دستور و همچنین عدم اقدام آنها در محدوده مقررات را داشته باشد، باید این امر را در دادگاهی که به دعوی تصرف رسیدگی می‌کند، جهت بررسی قانونی یا غیر قانونی بودن «وسیله» مطرح نماید. بدیهی است چنانچه این دادگاه وسیله مزبور را حکم دادگاه تشخیص دهد که تا آن زمان فسخ نگردیده، ملزم به تبعیت از آن می‌باشد؛ اما در غیر موردی که حکم دادگاه، «وسیله» رفع تصرف از متصرف سابق بوده است، دادگاهی که به دعوی تصرف رسیدگی می‌کند، باید صلاحیت مرجعی که دستور رفع تصرف از خواهان را صادر نموده و نیز اقدام آن در محدوده مقررات مربوط را مورد بررسی قرار دهد و چنانچه دستور رفع تصرف را مرجع یا مقام غیر صالح صادر نموده و یا صدور دستور، در محدوده مقررات مربوط نبوده، تصرف به عمل آمده را به این علت که به غیر وسیله قانونی بوده است، عدوانی شمرده و تصمیم مقتضی اتخاذ نماید.

دوم: اگرچه ماده مزبور به گونه‌ای تنظیم شده است که مبین تکلیف خواهان دعوی تصرف در اثبات تصرف «بدون رضایت» و «غیر وسیله قانونی» می‌باشد اما خواهان، با ارائه دلیل سبق تصرف خود و حقوق تصرفات خوانده، از اثبات عدوانی بودن تصرف، مزاحمت و ممانعت خوانده بی‌نیاز می‌شود و دلیل وجود «وسیله قانونی» و یا رضایت خواهان را باید از خوانده مطالبه نمود.

در دعوی تصرف باید دانست برای اینکه اخلاف یا تعرض، تصرف محسوب شود، شخص فاعل باید به وسیله آن تعرض قصد ابراز نوعی ادعا نسبت به اصل حق داشته باشد. اخلاف در تصرف اقدامی ارادی است که با تصرف خواهان در تعارض و تزامم است. پس برای مثال، صیادی که در تعقیب شکار از مزرعه تحت تصرف غیر، عبور کند ولو آنکه خسارت هم بزند، اما عمل او تصرف عدوانی و یا حتی مزاحمت منظور در ق.آ.د.م نیست؛ اما اگر شخصی در نوبت‌های متعدد به ملک مجاور که در تصرف دیگری است جهت برداشتن خاک وارد شود، به طوری که از این طریق بخواهد اعلام نماید به این دلیل اینگونه اقدام می‌نماید که مدعی دارا بودن حق انتفاع در آن ملک است، در این حالت اقدام وی اخلاف در تصرف متصرف است و وی می‌تواند دعوی مزاحمت اقامه نماید.

مال مورد تصرف در دعوی تصرف باید غیر منقول باشد اما نه هر غیر منقولی بلکه باید قابلیت تملک خصوصی داشته باشد. شیوه تنظیم ماده ۱۷۳ ق.آ.د.م (ماده ۱۳ ق.ا.ق.ج.ت.ع ۱۳۵۲) در بادی امر، این معنا را می‌رساند که متصرف سابق اموال عمومی می‌تواند علیه تشکیلات مربوط با تحقق سایر شرایط، دعوی تصرف اقامه نماید و یا تشکیلات عمومی ناچار گردد علیه شخصی که نسبت به اموال غیر منقول عمومی اقدام به تصرف عدوانی، مزاحمت یا ممانعت از حق نموده، دعوی تصرف اقامه کند و عندالاقضا در این دعوی تشکیلات مربوط محکوم گردد و برای انتزاعید، ناچار به طرح دعوی خلع ید گردد؛ اما چنین برداشتی از ماده مزبور چون با چشم‌پوشی از سایر مقررات انجام می‌شود غیر دقیق و مردود است. در حقیقت نص مورد بحث را باید با لحاظ سایر ترتیباتی که در مقررات مخصوص از این حیث، پیش‌بینی شده، تفسیر نمود. در عین حال نصوص مزبور را باید استثنایی بر اصل مقرر در ماده ۱۷۳ ق.آ.د.م شمرده و تفسیر مضیق گردد و معیار ارائه‌شده را نیز که همان «قابلیت تملک خصوصی» ملک است، در نظر داشت.

به دعوی تصرف که هر دو طرف آن وزارتخانه یا ... باشد نیز با قیودات مزبور برابر ق.آ.د.م رسیدگی می‌شود.

چنانچه قطع انشعابات یا خدمات مزبور در ماده ۱۶۸ ق.آ.د.م (ماده ۷ ق.ا.ق.ج.ت.ع) از طرف مؤسسات مربوط، دولتی یا خصوصی، «با مجوز قانونی یا مستند به قرارداد» انجام شده باشد، از شمول مقررات مربوط به دعوی تصرف خارج است (انشعاب آب نیز مشمول مقررات فوق است).

مدت تصرف خواهان: با توجه به مقررات جدید حاکم، برای مدت تصرف سابق (خواهان) شرطی مثل یک سال و ... وجود ندارد و صرف «در تصرف بودن و یا مورد استفاده بودن» قبلی ملک توسط خواهان بدون ذکر مدت، کافی دانسته شده است؛ بنابراین لزومی ندارد که خواهان، مدت تصرفات ایادی ماقبل خود را به مدت تصرف خود اضافه کند.

مدت تصرف خوانده: ق.آ.د.م در این خصوص نیز ساکت است، اما به نظر دکتر شمس، راهکار ق.آ.د.م قبلی قابل دفاع است. ق.آ.د.م

قبلی، دعاوی تصرفی را که پس از انقضای مدّت یک سال از تاریخ تصرف خوانده اقامه می‌شد ممنوع می‌نمود. در این قانون که (مورد دفاع دکتر شمس است) عقیده بر آن است که متصرف، ولو عدوانی، با ادامه تصرفات بیش از یک سال خود در ملک، همان متصرفی است که قانون در دعاوی تصرف باید از او حمایت کند.

دعاوی تصرف (هر نوعی که باشد) باید در دادگاه عمومی محل وقوع مال غیرمنقول اقامه شود. اگرچه مقنن در موادّ ق.آ.د.م گفته «دعاوی» تصرف اما اولاً در ماده ۱۷۰، اقدام «خواهان» را «شکایت» دانسته و ثانیاً در ماده ۱۷۷، رسیدگی به دعاوی مزبور را تابع «تشریفات دادرسی» دانسته و رسیدگی به آنها را خارج از نوبت قرار داده است. در عین حال رسیدگی به دعاوی تصرف در دادگاه، به قرینه ماده ۱۴۷ ق.ا.ا.م مستلزم پرداخت هزینه دادرسی دعاوی غیرمالی است. تنظیم مطالب لازم بر فرم چاپی دادخواست ضروری است.

ذی‌نفع، در دعاوی تصرف عدوانی: متصرف سابق؛ در دعاوی مزاحمت: متصرف فعلی که تصرفات او مورد مزاحمت قرار گرفته و در دعاوی ممانعت از حق: استفاده‌کننده سابق از حق است.

در طرح دعاوی تصرف، علی‌القاعده لازم نیست که اشخاص مذکور در ماده ۱۷۰ ق.آ.د.م مالکیت یا قبضه خود را اثبات نمایند. در این صورت، شرایط پیروزی در دعوا، با لحاظ وضعیت خود این اشخاص ارزیابی می‌شود. ماده ۱۷۰ به اشخاص مزبور اجازه داده است «به قائم‌مقامی مالک» شکایت نمایند. در این صورت آنها می‌توانند برای اثبات سبق تصرف، برابر ماده ۱۶۲ ق.آ.د.م به سند مالکیت مالک استناد نمایند؛ اما در عین حال، اشخاص یادشده مکلف نمی‌باشند دعوا را به قائم‌مقامی مالک اقامه کنند بلکه می‌توانند اصالتاً اقدام نموده و در این صورت، تنها از مزیت استناد به سند مالکیت مالک، برای اثبات سبق تصرف، محروم می‌شوند؛ بنابراین نمی‌توان از ماده ۱۷۰ قانون مزبور، محدودیت مستأجر، خادم و ... را در دعاوی تصرف برداشت نمود.

چنانچه شخصی (ولو مالک یا شخصی که ملک را از طرف او متصرفند) ملک را عدواناً بدون ابلاغ اظهارنامه و طرح دعاوی تصرف عدوانی از تصرف مستأجر، سرایدار، خادم و یا هر امین دیگری خارج نموده و یا مزاحم تصرفات آنها گردد، این اشخاص می‌توانند بر اساس مقررات مربوط به دعاوی تصرف، علیه وی اقدام کنند.

با عنایت به موادّ ۱۶۳ و ۱۷۴ ق.آ.د.م می‌توان به نتایج زیر رسید:

کسی که راجع به مالکیت اقامه دعوا نموده، نه تنها در همان دادخواست بلکه پس از آن نمی‌تواند دعاوی تصرف عدوانی و ممانعت از حق اقامه کند (توجه: از دعاوی مزاحمت حرفی نزنه) و در صورت اقامه چنین دعاوی، با قرار عدم استماع دعوا روبه‌رو می‌شود. در حقیقت با اقامه دعاوی مالکیت، تصرف رقیب را مورد شناسایی قرار داده است، این اقراری ضمنی است. این ممنوعیت باید نسبت به خواهان در برابر خوانده دعاوی مالکیت در نظر گرفته شود، بنابراین طرح دعاوی تصرف عدوانی و ممانعت از حق از جانب خوانده علیه خواهان یا هر شخص دیگری، نسبت به همان ملک، امکان‌پذیر است.

شخصی که دعاوی تصرف اقامه نموده و یا علیه او دعاوی تصرف اقامه شده، از طرح دعاوی مالکیت ممنوع نمی‌باشد.

با توجه به ماده ۱۷۴ ق.آ.د.م در دعاوی تصرف، ورود در مالکیت باید ممنوع شمرده شود. این قاعده هم شامل قاضی و هم اصحاب دعوا می‌شود. بنابراین قاضی در دعاوی تصرف، حق ورود به دلایل مالکیت را ندارد و رأی او، چه بدوی و چه تجدیدنظر، نمی‌تواند به طور صریح یا ضمنی در اصحاب دعوا وضعی جز متصرف شناسایی نماید. ابراز سند رسمی مالکیت از طرف اصحاب دعوا و تمسک قاضی به آن، تنها به عنوان دلیل «سبق تصرف و استفاده از حق» مؤثر است و تعرضی به قاعده مزبور شمرده نمی‌شود.

در خصوص ماده ۱۷۴ ق.آ.د.م باید توجه داشت که مفهوم اخص و اصطلاحی «دستور موقت» مورد نظر مقنن نمی‌باشد، بلکه مراد دستوری است که به طور موقت اجرا می‌شود؛ بنابراین بر خلاف دستور موقت به مفهوم اخص، صدور آن نمی‌تواند موکول به دادن تأمین شود (برخلاف ماده ۳۱۹) و اجرای آن نیز مستلزم تأیید رئیس حوزه قضایی نمی‌باشد (بر خلاف تبصره ۱ ماده ۳۲۵) این دستور با صدور رأی به رد دعوا مرتفع می‌شود (منظور شکست خواهان در مرحله بدوی است)؛ مگر اینکه مرجع تجدیدنظر دستور مجددی در این خصوص صادر نماید.

درست است که ماده ۱۷۷ رسیدگی به دعاوی تصرف را تابع تشریفات دادرسی قرار نداده و «خارج از نوبت» تجویز نموده است، اما الزام دادگاه و اصحاب دعوا به رعایت اصول دادرسی با توجه به شیوه رسیدگی به ادله و تجویز ورود ثالث به روشنی قابل احراز است. «تشریفات دادرسی» را باید از «اصول دادرسی» متمایز نمود. در نتیجه باید ترتیبی داده شود که خوانده از اقامه دعوا علیه خود آگاه شده و طرفین دعوا در موقعیتی قرار گیرند که فرصت و امکان ارائه ادعاها و ادله خود را داشته و در برابر ادعاها و ادله طرف مقابل دفاع نمایند. توجه به ادله و

دفاعیات هر یک نیز الزامی است.

در دعاوی تصرف، خواهان علاوه بر استناد به شهادت شهود می‌تواند به سایر ادله مثل اسناد رسمی یا عادی استناد کند. کسی که در دعاوی تصرف، علیه وی سند رسمی مالکیت ارائه شده است، نه تنها می‌تواند سبق تصرف و استفاده از حق خود را به طرق دیگر اثبات کند، بلکه مطابق ماده ۱۷۲ ق.آ.د.م می‌تواند نسبت به آن ادعای جعل نماید. اگر سند، مؤثر در دعوا باشد، دادگاه به ادعای جعل رسیدگی می‌کند، خواه جاعل تعیین شده باشد یا نشده باشد (ترتیب رسیدگی به ادعای جعل مطابق ماده ۲۱۹ به بعد ق.آ.د.م). اصحاب دعوا می‌توانند در اثبات ادعا یا دفاع، به سایر اسناد رسمی یا عادی استناد کنند. اگر به سند عادی استناد کند، در این صورت دادگاه (بر خلاف اسناد رسمی مالکیت که در هر حال، با قیود گفته شده دلیل سبق تصرف است) باید به منطوق و مفهوم این اسناد (عادی) عنایت نماید. تصمیم دادگاه در خصوص انکار، تردید و ادعای جعل اسناد مزبور در سایر دعاوی نیز مؤثر بوده و دادگاه باید ماده ۲۲۱ ق.آ.د.م را نیز اجرا کند.

در دعاوی تصرف تا زمانی که رسیدگی خاتمه نیافته (چه مرحله بدوی و چه تجدیدنظر) شخص ثالث می‌تواند دعوا شود. اگر چه مقنن در ماده ۱۶۹ فقط از ورود ثالث حرف زده اما نباید تصور کرد «جلب ثالث» در دعاوی تصرف ناممکن است. صدور رأی در دعاوی تصرف با لحاظ مقررات مربوط به این دعاوی، خصوصیتی ندارد و مشمول قواعد عام است. دعاوی تصرف از دعاوی غیرمالی اعتباری هستند. بنابراین بر اساس بند ب ماده ۳۳۱، علی‌الاصول تمامی احکام حضوری صادره در دعاوی تصرف، از سوی محکوم علیه (خواهان یا خوانده حسب مورد) قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر استان می‌باشد. قرارهای رد یا ابطال دادخواست که از دادگاه صادر شود، قرار رد دعوا یا عدم استماع دعوا، قرار سقوط دعوا و قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا نیز در دعاوی تصرف بر اساس ماده ۳۳۲ ناظر به ماده ۳۳۱ قابل تجدیدنظر در دادگاه استان است. احکام غیابی صادره در دعاوی تصرف نیز مشمول قواعد کلی مذکور در مواد ۳۰۳ به بعد است. فرجام‌خواهی از آرای صادره در دعاوی تصرف درهرحال «منتفی» است حتی اگر نسبت به رأی بدوی در مهلت مقرر، درخواست تجدیدنظر نشده باشد (چون جز دعاوی غیرمالی ای است که در هیچکدام از مواد مربوط به دعاوی قابل فرجام، مورد اشاره قرار نگرفته است). اگر خواهان محکوم به بی‌حقی شد یا قراری صادر شد که قابل تجدیدنظر باشد، می‌تواند تجدیدنظرخواهی کند. در صورت قطعیت رأی صادره نیز خواهان می‌تواند دعاوی مالکیت اقامه کند. در عین حال، خواهان می‌تواند حتی در خلال رسیدگی به دعاوی تصرف، نسبت به طرح دعاوی مالکیت اقدام کند و به طریق اولی طرح چنین دعوایی پس از صدور حکم محکومیت وی در دعاوی تصرف و قبل از قطعیت آن امکان‌پذیر است. رأی صادره مبنی بر شکست خواهان در دعاوی تصرف، اثری در دعاوی مالکیت ندارد. اگر حکم دادگاه بدوی مبنی بر محکومیت خوانده باشد، بلافاصله پس از ابلاغ توسط اجرای دادگاه یا ضابطین دادگستری اجرا شده و صدور اجرائیه لازم نیست. حق تجدیدنظر و حتی تجدیدنظرخواهی از حکم نیز مانع اجرا نمی‌باشد. خوانده با شکست در دعاوی تصرف و حتی در خلال رسیدگی به آن می‌تواند دعاوی مالکیت اقامه نماید و حکم صادره علیه او در دعاوی تصرف، هیچگونه اثری در دعاوی مالکیت ندارد.

محکوم شدن هریک از طرفین دعوا در دعاوی تصرف، تأثیری در توانایی آنها در اقامه دعاوی مالکیت ندارد، چرا که از یک سو، موضوع و حتی سبب دعاوی تصرف با دعاوی مالکیت کاملاً متفاوت است و از سوی دیگر، در دعاوی تصرف، محکومیت مالک امکان‌پذیر است. آن دسته از مقررات ق.ا.ج.ت.ع سال ۵۲ که مغایر با قانون آیین دادرسی مدنی و ق.ا.ق.ت.د.ع.ا نیست، از جمله ماده ۱ آن، همچنان معتبر است.

ماده ۲ ق.ا.ق.ج.ت.ع. مصوب ۵۲ مقرر می‌دارد: چنانچه «شکایت» ظرف یک ماه از تاریخ تصرف عدوانی، مزاحمت یا ممانعت از حق مطرح شود، دادسرا صالح به رسیدگی است اما با توجه به مقررات فعلی باید گفت: دعاوی تصرف درهرحال در صلاحیت دادگاه عمومی (حقوقی) است.

در خصوص شکایت کیفری از تصرف عدوانی، شاکی مکلف به اثبات مالکیت خود، حسب مورد بر ملک مورد تصرف یا مزاحمت یا حق مورد ممانعت، با استناد به دلایلی است که توان اثباتی لازم را داشته باشند. بنابراین چنانچه نسبت به ملک مورد بحث، سند مالکیت صادر شده باشد، شاکی مالکیت رسمی خود را باید با ارائه سند مالکیت اثبات نماید؛ اما سایر ارکان دعاوی تصرف، در شکایت کیفری باید با لحاظ ضوابط و ملاک‌های مورد قبول در دعاوی تصرف مدنی مورد ارزیابی و قضاوت قرار گیرد.

شکایت کیفری چنانچه به علت عدم احراز مالکیت شاکی، به نتیجه مطلوب شاکی نیانجامد، این امر علی‌الاصول مانع اقدام حقوقی وی

نمی‌باشد. تمسک به ایراد امر قضاوت‌شده نیز مخصوصاً از این رو که در دعوای حقوقی «سبب دعوا»، از جمله سبق تصرف مدعی خواهد بود و نه مالکیت شاکی، خالی از وجه می‌باشد.

دعای طاری در دعوی سه‌گانه تصرف:

۱. در این دعوی ورود ثالث اصلی راه دارد؛ اما ورود ثالث تبعی راه ندارند.
 ۲. ورود ثالث ممکن است در هر یک از دادگاه‌های بدوی یا تجدیدنظر صورت گیرد.
 ۳. در این دعوا جلب ثالث راه ندارد.
 ۴. طرح دعوی متقابل در این دعوی امکان‌پذیر است.
- طرح دعوی تصرف عدوانی توسط امین:** اگر ملکی در تصرف امین (مانند مستأجر، نگهبان، مباشر، کارگر، مستودع یا هر امین دیگری) باشد و شخصی، ملک را به نحو عدوانی از تصرف آن امین خارج کند، امین می‌تواند دعوی تصرف عدوانی طرح کند. در این خصوص، دو روش برای طرح دعوی تصرف عدوانی توسط امین وجود دارد:
۱. **روش اول:** طرح دعوی تصرف عدوانی به قائم‌مقامی از جانب مالک.
✓ این روش این اشکال را دارد که همین باید رابطه فی مابین خود و مالک را برای دادگاه اثبات کند.
✓ مزیت این روش آن است که امین می‌تواند به سند مالکیت مالک، به عنوان اماره‌ای مبنی بر سبق تصرف خود استناد کند.
 ۲. **روش دوم:** طرح دعوی تصرف عدوانی بالاااصله.
✓ در این روش امین، با استناد به تصرف سابق خود و بدون آنکه به امان بودن تصرفات خود اشاره کند، طرح دعوا می‌کند.

طرح دعوی تصرف عدوانی علیه امین:

۱. اگر فی مابین مالک امین، قرارداد و شروط خاصی در خصوص شیوه تخلیه موجود باشد؛ مانند اجاره، قرارداد شرطی یا معاملات با حق استرداد: در این مورد طرح دعوی تصرف عدوانی علیه امین امکان‌پذیر نیست و فقط می‌توان علیه تخلیه ید مطرح کرد.
۲. اگر فی مابین مالک و امین، قرارداد و شروط خاصی در خصوص شیوه تخلیه موجود نباشد: در این حالت می‌توان علیه امین با رعایت ترتیبات ذیل دعوی رفع تصرف عدوانی مطرح کرد:
✓ مالک، ابتدا اظهارنامه‌ای برای متصرف، جهت رفع تصرف می‌فرستد.
✓ متصرف از تاریخ ابلاغ، ۱۰ روز برای رفع تصرف مهلت دارد. در صورت عدم رفع تصرف، مالک می‌تواند علیه او دعوی تصرف عدوانی طرح کند.
✓ بنا بر نظر برخی از حقوقدانان مالک باید ظرف یک ماه از انقضای مهلت ۱۰ روزه‌ای که متصرف برای رفع تصرف دارد، علیه او طرح دعوا کند.

طرح دعوی سه‌گانه تصرف علیه دستگاه‌های دولتی: اگر یک دستگاه دولتی یا عمومی اقدام به تصرف عدوانی، ممانعت از حق یا مزاحمت کند، رسیدگی به آن هیچ تفاوتی با رسیدگی به این دعوی، وقتی که شخصی دیگر چنین اقدامی را انجام داده باشد، ندارد.

۱. این امر در شمار اعمال حاکمیتی دولت و تصمیمات دولتی نیست؛ بنابراین، رسیدگی به آن هیچ تفاوتی با رسیدگی به سایر دعوی تصرف ندارد.
۲. در این حالت نیز دعوا، در صلاحیت دادگاه عمومی است.
۳. رسیدگی به دعوا، تابع قانون آیین دادرسی مدنی است.

حمایت‌های قانون‌گذار از دعوی تصرف: قانون‌گذار در خصوص دعوی تصرف حمایت‌های ویژه را مقرر کرده، از جمله اینکه:

۱. رسیدگی به آنها، فارغ از تشریفات دادرسی است. گرچه در این دعوی رعایت تشریفات دادرسی الزامی نیست؛ اما اصول دادرسی، مانند اصل تناظر، اصل بی‌طرفی و اصل حق دفاع باید رعایت شود.
۲. رسیدگی به آنها به صورت خارج از نوبت به عمل می‌آید.
۳. هرگاه تصرف عدوانی مال غیرمنقول و یا مزاحمت یا ممانعت از حق، در مرئی و منظر ضابطین دادگستری باشد، ضابطین مذکور مکلف‌اند به موضوع شکایت خواهان رسیدگی و با حفظ وضع موجود از انجام اقدامات بعدی خواننده جلوگیری کنند و جریان را به مراجع

قضائی اطلاع دهند. البته اقدامات ضابطین باید صرفاً در حد حفظ وضعیت موجود و گزارش دادن موضوع به مراجع قضائی باشد و نمی‌توانند اقدام به اعاده وضعیت به حالت سابق کنند.

۴. اجرای حکم صادره در این دعای فوری است؛ یعنی قبل از قطعیت، اجرا می‌شود.
۵. اشخاصی که پس از اجرای حکم صادره در دعای سه‌گانه تصرف، مجدداً نسبت به موضوع حکم، اقدام به تصرف یا مزاحمت یا ممانعت از حق کنند یا دیگران را به تصرف عدوانی یا مزاحمت یا ممانعت از حق مورد حکم وادار کنند، به مجازات مقرر در قانون مجازات اسلامی محکوم خواهند شد.

دستور موقت صادره در دعای سه‌گانه تصرف: در خصوص این دستور موقت باید توجه داشت که:

۱. اگر قبل از صدور روی، خواهان، صدور دستور موقت را تقاضا کند و دادگاه دلایل وی را موجه تشخیص دهد، دستور موقت نسبت به ملک مورد دعوا صادر خواهد کرد.
۲. موضوع این دستور موقت، می‌تواند جلوگیری از ایجاد آثار تصرف یا تکمیل اعیانی توسط متصرف از قبیل احداث بنا یا غرس اشجار یا کشت و زرع، یا توقف از بین بردن آثار موجود و یا جلوگیری از ادامه مزاحمت و یا ممانعت از حق باشد.
۳. این دستور موقت، ماهیتاً و احکاماً، با دستور موقت به معنای دقیق کلمه (مواد ۳۱۰ تا ۳۲۵ ق.آ.د.م) متفاوت است.
۴. با توجه به بند فوق، صدور این دستور موقت نیاز به سپردن تأمین ندارد.
۵. اجرای دستور موقت نیازمند تأیید رئیس حوزه قضائی نیست.
۶. در صورت صدور رأی بدوی مبنی بر رد دعای خواهان (چه حکم به رد دعای خواهان به چه قرار رد یا ابطال دادخواست یا دعای خواهان)، این دستور موقت نیز مرتفع خواهد شد.

جمع‌بندی دعای تصرف «مواد ۱۵۸ تا ۱۷۷ ق.آ.د.م»

شناسایی دعای تصرف، مستلزم شناسایی دعای خلع ید به مفهوم عام است.

خلع ید به مفهوم عام، صرفاً در اموال غیرمنقول است.

دعای خلع ید به مفهوم عام شامل همه دعای تصرف اعم از: خلع ید، تخلیه ید، تصرف عدوانی، ممانعت از حق و مزاحمت می‌باشد.

دعای خلع ید به مفهوم خاص، نزاع بر سر مالکیت است.

دعای تصرف: تصرف عدوانی، ممانعت از حق و مزاحمت

✓ خواهان، سبق تصرف بدون عدوان و بدون مانع مزاحمت داشته است.

✓ لحوق تصرف عدوانی توسط خوانده.

✓ لحوق تصرف خوانده به صورت عدوانی، یعنی غیرقانونی و غیرقراردادی است.

در خلع ید به مفهوم عام، نوعی اعمال ید و سلطه به صورت غیرقانونی وجود دارد که به دنبال خلع آن با اثبات مالکیت (به مفهوم خاص) و یا به دنبال تخلیه آن با اثبات وجود رابطه امانی که تبدیل به ضمانی شده (تخلیه ید) و یا به دنبال رفع آن در دعای تصرف با اثبات سبق تصرف و لحوق تصرف می‌باشیم که به همگی خلع ید به مفهوم عام گفته می‌شود.

خلع ید

در این حالت، نزاع بر سر مالکیت است، یعنی خواهان، مدعی مالکیت خود می‌باشد و خوانده مالکیت او را به رسمیت نمی‌شناسد، لذا دعای اِحراز و اثبات مالکیت ابتدائاً طرح و به تبع آن، تقاضای خلع ید می‌شود. پس خلع ید، فرع بر اِحراز مالکیت است و به موجب رأی وحدت رویه شماره ۶۷۲ مقصود از اِحراز مالکیت، اِحراز مالکیت رسمی است، یعنی دعای خلع ید فقط از سوی مالک رسمی ملک قابل طرح است، از این رو، اولین اقدام دادگاه، استعلام از مراجع ثبتی جهت اِحراز مالکیت رسمی است.

دعای تصرف

در دعای تصرف، نزاعی بر سر مالکیت نیست، بلکه ادعا بر این است که:

۱. خواهان، سبق تصرف بدون عدوان، بدون مانع و بدون مزاحمت داشته (سبق تصرف)
۲. خوانده، لحوق تصرف عدوانی یا ایجاد ممانعت یا ایجاد مزاحمت داشته (لحوق تصرف)

۳. لحوق تصرف به صورت عدوان یعنی غیرقانونی و غیرقراردادی صورت گرفته است. «عدوانی بودن»

- ✓ پس ۳ شرط سبق تصرف، لحوق تصرف و عدوانی بودن باید احراز شود تا رأی رفع تصرف صادر شود. البته اثبات سبق و لحوق تصرف کافی است چرا که عدوانی بودن با اثبات این ۲ شرط مفروض است. «ماده ۱۶۱ ق.آ.د.م»
- ✓ در دعوای تصرف چون نزاعی بر سر مالکیت نیست، نیازی به ورود مالکیت توسط دادگاه نیست (ممنوع) البته اصحاب دعوا حق ورود به مالکیت و ابراز سند مالکیت را دارند، آن هم برای اثبات سبق تصرف نه مالکیت. یعنی سند مالکیت در دعوای تصرف اماره (دلیل) بر سبق تصرف است. «ماده ۱۶۲ ق.آ.د.م»

تصرف عدوانی «ماده ۱۵۸ ق.آ.د.م»

متصرف فعلی، مال غیرمنقول را بدون رضایت متصرف سابق از تصرف او خارج کرده است.

ممانعت از حق «ماده ۱۵۹ ق.آ.د.م»

شخصی، مانع استفاده مالک حق ارتفاق یا حق انتفاع از حق خود شده است. بدون تصرف، مانع استفاده مالک حق می‌شود.

مزاحمت «ماده ۱۶۰ ق.آ.د.م»

شخص مزاحم بدون اینکه تصرف نماید یا مانع شود، مزاحمت ایجاد می‌کند.

- ✓ دعوای رفع تصرف عدوانی حقوقی بر خلاف کیفری اولاً مستلزم اثبات سوءنیت نیست و در ثانی نیازی به سند مالکیت ندارد؛ اما در دعوای کیفری هم اثبات سوءنیت و هم وجود سند مالکیت شرط است.

تخلیه ید

در تخلیه ید، اولاً نزاعی بر سر مالکیت نیست (پس خلع ید نیست) و ثانیاً نزاعی بر سر سبق تصرف هم نیست بلکه اتفاقاً تصرف اولیه با رضایت صورت گرفته است (پس تصرف عدوانی نیست) بلکه ادعا بر این است که آن تصرف قانونی اولیه از یک مقطعی به بعد غیرقانونی و غیرقراردادی محسوب شده است، به عبارتی، ادامه ید بر خلاف قانون یا قرارداد بوده و ید امانی تبدیل به ید ضمانی شده است؛ لذا اصولاً باید دعوای تخلیه ید طرح گردد.

انواع دعوای تصرف

- ✓ خلع ید (خاص): نزاع بر سر مالکیت
- ✓ تخلیه ید: نه نزاع بر مالکیت است، نه نزاع بر سبق تصرف؛ بلکه نزاع بر ادامه تصرف است.
- ✓ رفع ید (دعوای تصرف): نزاع بر تصرف و لحوق تصرف

- تصرف عدوانی
- ممانعت از حق
- مزاحمت

تحلیل ماده ۱۷۱ ق.آ.د.م و تبصره آن

- ✓ **صدر ماده:** هر امین غیرقراردادی: مثل سرایدار، خادم، کارگر: (به شرط اینکه اظهارنامه ارسال شده باشد): ید امانی تبدیل به ید ضمانی می‌شود و در حکم متصرف قلمداد می‌شود.
- ✓ **تبصره ماده:** هر امین قراردادی: مثل مستأجر، مستعیر: (حتی با ارسال اظهارنامه): ید امانی تبدیل به ضمانی می‌شود، ولی در حکم متصرف محسوب نمی‌شود.

- ✓ پس از ارسال اظهارنامه، ۱۰ روز مهلت برای رفع تصرف وجود دارد.
- ✓ این مهلت ۱۰ روزه از تاریخ ابلاغ اظهارنامه محسوب می‌شود.
- ✓ اظهارنامه باید از توسط مالک یا مأذون از طرف مالک یا کسی که حق مطالبه دارد ارسال شود.

امین یدش ضمانی شده

در حالت مطلق، اصل بر این است که تبدیل ید امانی به ید ضمانی سبب تحقق دعوای تخلیه ید می‌شود و در حکم متصرف بودن، استثنا و

مستلزم تصریح است که مقنن فقط سرایدار، خادم و کارگر را تصریح نموده است.
اگر در سؤالات، موضوع سوال، سرایدار، خادم و کارگر بود، با توجه به تصریح قانونگذار در حکم متصرف هستند ولی اگر امین به طور مطلق مورد سؤال بود، «دعوی تخلیه بد»، پاسخ صحیح است.
در حالت اطلاق، تبدیل هر یک امانی به ضمانی، اصولاً تخلیه بد است مگر نسبت به خادم، سرایدار و کارگر.

مالکیت - تصرف

- ✓ تفکیک مالکیت از تصرف، مختص غیرمنقولها است.
- ✓ طرح دعوی مالکیت، مانع طرح دعوی تصرف است، چون که ۱۰۰ آمد ۹۰ هم پیش ماست.
- ✓ طرح دعوی تصرف، مانع طرح دعوی مالکیت نیست.
- ✓ طرح دعوی مالکیت از سوی خواهان علیه خوانده، مانع طرح دعوی تصرف از سوی او هست، ولی مانع طرح دعوی تصرف از سوی خوانده علیه خواهان نیست و همچنین مانع طرح دعوی تصرف از سوی خواهان علیه ثالث نیست.

تشریفات طرح دعوی تصرف: صدور رأی و اجرای رأی

- به موجب ماده ۱۷۷ ق.آ.د.م، رسیدگی به دعوی تصرف تابع **تشریفات** آیین دادرسی مدنی نبوده (البته تابع اصول «قواعد» آیین دادرسی مدنی است) و همین طور به صورت خارج نوبت (خارج نوبت، بی نوبت نیست، فوری نیست، نزدیکترین وقت رسیدگی است) رسیدگی می شود. بنابراین به صرف درخواست و بدون نیاز به تقدیم دادخواست و با هزینه دادرسی غیرمالی به عمل می آید.
- ✓ دعوی تصرف راجع به غیرمنقولها است، اما هزینه دادرسی آن غیرمالی است.
 - ✓ دعوی تصرف نسبت به غیرمنقول مشاع نیز قابل طرح است. «ماده ۱۶۷ ق.آ.د.م» البته نتیجه رفع تصرف، سبب رفع تصرف یک شریک و اذن در تصرف شریک دیگر نمی شود.
 - ✓ دعوی مربوط به انشعاب، تلفن، گاز، برق و ... که در اموال غیرمنقول استفاده می شود، نیز مشمول دعوی رفع تصرف محسوب می شود. «ماده ۱۶۸ ق.آ.د.م»

صدور رأی

- پس از رسیدگی خارج از نوبت و بدون تشریفات به دعوی رفع تصرف عدوانی، مطابق ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م رأی صادره مبنی بر رفع تصرف بلافاصله (فوری) به دستور مرجع صادرکننده رأی (ظاهراً بدون نیاز به اجرائیه) توسط واحد اجرای احکام دادگاه یا ضابطین دادگستری اجرا می شود و درخواست تجدیدنظر مانع اجرا نمی باشد.
- ✓ رأی رفع تصرف فوری اجرا می شود (اجرای فوری) حتی اگر تجدیدنظرخواهی شود، یعنی تجدیدنظرخواهی از رأی رفع تصرف، مانع اجرا نیست، به عبارت دیگر در این مورد، اثر تعلیقی ندارد.
 - ✓ اصولاً تجدیدنظرخواهی اثر تعلیقی دارد، مگر در دعوی رفع تصرف (+ورشکستگی)
 - ✓ با لحاظ قواعد عمومی طرق شکایت از آراء و قاعده خاص ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م در زمینه تجدیدنظرخواهی می توان گفت که غالباً شکایت نسبت به رأی رفع تصرف عدوانی مانع اجرا نیست، مگر اینکه شکایت و اخواهی مطرح باشد که طبق قواعد عمومی طرق شکایت از آراء اثر تعلیقی داشته و مانع اجرا می شود.

آثار اجرای رفع تصرف «مواد ۱۶۴ و ۱۶۵ ق.آ.د.م»

- رأی رفع تصرف فوری نسبت به همه چیز اعم از منقول، غیرمنقول، اشجار و زراعت اجرا می شود.
نسبت به ابنیه و اشجار چون برگرداندن آن به حالت اول مشقت به بار می آورد: مگر ادعای مالکیت کند در مورد زراعت فوری اجرا می شود، مگر زراعت نرسیده باشد.
ابنیه و اشجار و محصولات، استثناء دارد، نه اینکه اولاً استثناء باشد.

اخراج متصرف

- به موجب ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م رأی رفع تصرف عدوانی اولین اثرش رفع تصرف متصرف و اخراج متصرف به طور فوری است، حتی با ادعای مالکیت.

برچیدن منقولات و تأسیسات قابل نقل

به موجب ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م و مفهوم مخالف ماده ۱۶۴ ق.آ.د.م اجرای فوری رفع تصرف به همراه رفع آثار قابل برچیده شدن مثل اموال منقول و تأسیسات قابل نقل است که باید فوری برچیده شده و به خود متصرف تحویل داده شود حتی با ادعای مالکیت.

قلع و قمع ابنیه و اشجار

به موجب ماده ۱۶۴ ق.آ.د.م، اگر در ملک مورد تصرف، غرس اشجار یا احداث بنا صورت گرفته باشد. اصولاً باید همزمان با اجرای حکم رفع تصرف، قلع و قمع نیز صورت گیرد. و در صورتی (به شرطی) اشجار باقی می ماند که:

✓ متصرف عدوانی، مدعی مالکیت مورد حکم تصرف عدوانی باشد.

✓ ظرف یک ماه از تاریخ اجرای حکم، اقامه دعوی مالکیت کرده باشد.

دقت شود که یک ماه مذکور از تاریخ اجرای رأی رفع تصرف که نسبت به اخراج متصرف و برچیدن منقولات و ... اجرا شده است، محاسبه می گردد و نه تاریخ صدور و یا ابلاغ رأی رفع تصرف.

سیر ظاهری ماده ۱۶۴ ق.آ.د.م

اجرای فوری نسبت به قلع و قمع ابنیه و اشجار مگر با ادعای مالکیت که در این صورت یک ماه اجرا معلق می شود. با انقضای یک ماه مجدداً قلع و قمع می شود، مگر با اقامه دعوی مالکیت که در این صورت تا صدور رأی نهایی معلق می شود.

سیر تحلیلی ماده ۱۶۴ ق.آ.د.م (ملاک آزمونی)

رأی رفع تصرف نسبت به قلع و قمع ابنیه و اشجار تا یک ماه از تاریخ رأی اجرا نمی شود (اتوماتیک) مگر اینکه متصرف مدعی مالکیت، اقامه دعوا ظرف یک ماه نماید که در این صورت اجرا می شود، به عبارت دیگر، ادعای مالکیت و اقامه دعوا مالکیت ظرف یک ماه مانع اجرا نسبت به قلع و قمع می باشد.

برچیدن زراعت و اصلاح آثار تخریبی «ماده ۱۶۵ ق.آ.د.م»

به موجب ماده ۱۶۵ ق.آ.د.م، در صورتی که در ملک مورد تصرف عدوانی زراعت هم وجود داشته باشد. اصولاً باید به صورت فوری محصول زراعت برداشت شود و اجرت المثل زمین به مالک آن (محکوم له/ذی نفع رأی رفع تصرف) تأدیه شود، حتی با ادعای مالکیت. مگر اینکه طبق قسمت اخیر ماده ۱۶۵ ق.آ.د.م موقع برداشت محصول نرسیده باشد (رویدن و نرویدن بذر هم مهم نیست) حالات ذیل متصور است:

✓ تراضی بر بقای محصول و دریافت اجرت

✓ تراضی بر تملک محصول توسط محکوم له رأی رفع تصرف عدوانی و پرداخت قیمت آن

✓ در صورت عدم تراضی نسبت به بندهای فوق، می توان نسبت به معدوم کردن آن اقدام نمود.

• معدوم کردن مستلزم قطعیت رأی است.

• همچنین اصلاح آثار تخریبی مستلزم قطعیت رأی است.

مبحث چهارم: دعاوی مالی و غیرمالی

حقوقی مثل حق شفعه و حق فسخ از حقوق مالی شمرده می شوند. همچنین اگر دعوی فسخ، بطلان معامله و بی اعتباری سند و ... مربوط به حقوق مالی باشد، نباید در مالی بودن آنها تردید کرد.

دعای زوجیت، ابوت، بنوت، ولایت و امثال آنها و همچنین دعوی الزام به انجام تعهدات و وظایف قانونی و قراردادی غیرمالی، بالاترید غیرمالی است.

دعای غیرمالی:

۱. غیرمالی ذاتی: حق اصلی مورد ادعا از حقوق غیرمالی ست.

۲. غیرمالی اعتباری یا دعوی که تعیین بهای خواسته آن قانوناً لازم نیست: این دعوی اگرچه ذاتاً مالی می باشند ولی قانونگذار آنها را در حکم دعوی غیرمالی دانسته است.

برخی دعای غیرمالی ذاتی عبارتند از: دعوی حقوق الناس از قبیل نکاح، طلاق، رجوع در طلاق، نسب، وکالت، وصیت (به استثنای وصیت به نفع مدعی) و همچنین حجر، وقف، ثلث، حبس، تولیت و ...

* استثنا: دعوی مربوط به «وصیت به نفع مدعی» جزء دعوی مالی است (ماده ۲۷۷).

دعای غیرمالی اعتباری:

۱. دعای خلع بد: در صورتی که مالکیت مورد نزاع نباشد.
 ۲. درخواست افزایش و تقسیم و فروش اموال مشاع: در صورتی که مالکیت مورد نزاع نباشد.
 ۳. دعای راجع به روابط موجر و مستأجر: به استثنای دعای مطالبه اجور.
 ۴. دعای مزاحمت و ممانعت از حق و تصرف عدوانی در عین غیرمنقول.
- اصولاً دعای «استرداد سند» را باید از دعای مالی ذاتی دانست که خواهان می‌تواند خواسته آن را بر اساس بند ۴ ماده ۶۲ ق.آ.د.م تقویم کند مگر اینکه موضوع سند جنبه مالی نداشته باشد (مانند نامه خصوصی یا عکس خانوادگی یا شناسنامه و ...) که در این صورت، این دعای غیرمالی ذاتی هستند؛ اما دیوان عالی کشور در رأی اصراری شماره ۳۸۸۶ مورخ ۴۰/۱۱/۱۰ دعای استرداد سند را علی‌الاطلاق غیرمالی شمرده است.

• در دعای غیرمالی که برشمرده شدند:

۱. هزینه دادرسی آنها مثل دعای غیرمالی ذاتی است.
 ۲. آراء قاطع صادره نسبت به آنها مانند دعای غیرمالی ذاتی، قابل تجدیدنظر است.
 ۳. حق الوکاله وکیل اصحاب این دعای مانند دعای غیرمالی ذاتی، توسط دادگاه تعیین می‌شود.
- در صورت تردید در مالی یا غیرمالی بودن حقی، اصل بر مالی بودن دعای است، چراکه غالب حقوق، مالی هستند.
- ✓ دعای اعسار (خواه از پرداخت هزینه دادرسی یا محکوم‌به):
- از نظر اصول حقوقی و دکتر شمس: دعای مالی است.
- از نظر اداره حقوقی و رویه قضایی: دعای مالی است.
- از نظر دیوان عالی در ر.و.د.ع.ک: دعای اعسار از پرداخت محکوم‌به، دعای غیرمالی است.
- * ماده ۱۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۹۲ به اختلافات دعای اعسار پایان داده و تصریح کرده است: دعای اعسار، غیرمالی است.

توجه به معیارهای ارائه‌شده در صورتی است که اقدام مورد نظر «اقامه دعا» شمرده شود، در حقیقت در تمامی مواردی که اقدام موردنظر، صرف درخواست بوده و دعا شمرده نشود، باید به ضوابط مربوط به همان درخواست توجه شود. برای مثال درخواست تأمین دلیل، تأمین خواسته و ... و همچنین درخواست گواهی انحصار وراثت و مهر و موم ترکه، تصفیه و تقسیم آن و سایر درخواست‌های تقدیمی در امور حسبی، از حیث هزینه دادرسی و قابلیت شکایت احتمالی آنها، مشمول مقررات ویژه مورد است.

بخش سوم: صلاحیت مراجع حقوقی (مواد ۱۰ تا ۳۰ ق.آ.د.م)

صلاحیت: به معنای اهلیت مرجع رسیدگی‌کننده برای رسیدگی امور قضائی است. صلاحیت یعنی باید کجا برویم دعا را طرح کنیم؟ صلاحیت به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. صلاحیت ذاتی؛
 ۲. صلاحیت محلی یا نسبی.
- اصل ۱۵۹ قانون اساسی صلاحیت رسیدگی به دعای را به طور کلی در اختیار دادگاه‌های دادگستری قرار داده، اما تقسیم آن را میان دادگاه‌ها به عهده قوانین عادی گذاشته تا با توجه به موقعیت و مقتضیات کار بدان عمل نمایند. هرگاه قانون چنین اختیاری را در مورد دعوی به دادگاه نداده باشد، آن دادگاه صلاحیت رسیدگی به دعا را نداشته و در صورت رسیدگی، در حقیقت قانون را نقض کرده و حکم صادره اصولاً باطل و بی‌اثر خواهد بود.
- شخص در مقام اقامه دعا باید به مرجعی که شایستگی رسیدگی به آن را دارد، مراجعه نماید و در این راه، معمولاً باید دو اقدام را در دستور کار قرار دهد. نخست باید مرجع قضاوتی که ذاتاً صالح است مشخص شود. در بررسی این امر باید به شیوه تقسیم دعای و امور بین مراجع قضاوتی موجود در کشور که تشکیل‌دهنده سازمان قضاوتی کشور هستند، توجه شود. در گام دوم، اصولاً باید بین مراجعی که از نظر ذاتی صالحند، مرجعی که صلاحیت نسبی (محلی) در رسیدگی به دعا یا امر مورد نظر دارد تعیین شود.

فصل اول: صلاحیت ذاتی

منظور از صلاحیت ذاتی صلاحیتی است که با نظم عمومی گره خورده و قواعد آن از جمله قوانین آمره بوده و در اجرا تغییرناپذیر باشد. تخلف از صلاحیت ذاتی موجب بطلان مطلق عملی است که از آن حاصل می‌شود. برای تشخیص این امر که دعوا یا امر بخصوصی، از جهت صلاحیت ذاتی مراجع، در چه مرجعی باید مطرح شود، باید **صنف نوع و درجه** مراجع مورد توجه قرار گیرد.

۱. **صنف:** در تعیین مرجعی که از حیث صنف صالح است باید به این موضوع توجه شود که دعوا یا امر مورد نظر باید در مرجع اداری مطرح شود و یا در صلاحیت مراجع قضایی است.

✓ **مراجع قضایی:** مراجعی که به اختلاف ناشی از روابط و حقوق خصوصی فی‌مابین مردم رسیدگی می‌کنند؛ نظیر دادگاه عمومی، دادگاه خانواده. مراجع قضایی، مراجعی هستند که موضوع دادخواهی در آنها اعم از مدنی یا جزایی بوده و جنبه اداری ندارند.

✓ **مراجع اداری:** مراجعی هستند که به تظلمات مردم از دولت یا به اختلافات فی‌مابین مردم و دولت یا نهادهای عمومی، در صورتی که اختلاف، ناشی از اعمال حاکمیت باشد، رسیدگی می‌کنند. در مواردی مانند دریافت مالیات، دریافت عوارض گمرک، مجوز صادرات و مجوز واردات، در شمار اعمال حاکمیت‌اند. مراجع غیرقضایی، همان مراجع اداری می‌باشند، که موضوع آنها تظلم‌خواهی اداری است، مثل موضوعات اداری شهرداری، گمرکی و مالیاتی. عالی‌ترین این مراجع، دیوان عدالت اداری است. اگر در خصوص اعمال حاکمیت اختلاف پیش آید، می‌توان دیوان عدالت اداری یا سایر مراجع رسیدگی‌کننده اداری مراجعه کرد.

✓ **حقوقی:** صلاحیت مراجع قضایی نسبت به مراجع اداری و بالعکس صلاحیت ذاتی است.

✓ **کیفری:** صلاحیت مراجع حقوقی نسبت به مراجع کیفری و بالعکس صلاحیت ذاتی است.

✓ **مراجع ثبتی و مراجع قانون کار، هرچند به تعبیر بسیاری جزء مراجع غیرقضایی و اداری هستند، اما دقیق‌تر آن است که بگوییم جزء مراجع غیر وابسته به دادگستری هستند. یعنی اصل این مراجع، وابستگی به قوه قضاییه ندارند. این تشخیص از این جهت مهم است که طبق ماده ۲۸ و رأی وحدت رویه اگر مراجع قضایی نسبت به مرجع غیر وابسته به دادگستری از خود نفی صلاحیت کند، مستقیماً پرونده را به دیوان عالی کشور ارجاع می‌نماید، تا دیوان عالی، تعیین مرجع صالح نماید و از بروز اختلاف جلوگیری نماید. بر خلاف حالتی که مرجع قضایی نسبت به مرجع غیرقضایی از خود نفی صلاحیت کند، پرونده به همان مرجع غیرقضایی ارسال و در صورت بروز اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود.**

دیوان عالی دو شأن دارد:

۱. حل اختلاف

۲. تعیین مرجع صالح: مرجع قضاوتی می‌فرستد دیوان تا دیوان، مرجع کار یا ثبتی صالح را تعیین نماید.

فهمیدیم که مرجع قضایی ≠ مرجع غیرقضایی. مرجع غیرقضایی، الزاماً همان مرجع غیر وابسته به دادگستری نیست.

۲. **نوع:** مراجع حقوقی نیز از جهت نوع، به مراجع عمومی و مراجع استثنایی تقسیم می‌شود:

۱. **مراجع عمومی:** مراجعی هستند که صلاحیت رسیدگی به تمام دعاوی و اختلافات مربوطه را دارند، جز آنچه به موجب سایر قوانین در صلاحیت سایر مراجع قرار گرفته است.

۲. **مراجع استثنایی (اختصاصی):** مراجعی هستند که فقط صلاحیت رسیدگی به موضوعاتی را دارند که صراحتاً طبق قانون در صلاحیت ایشان مقرر شده باشد.

✓ **مراجع رسیدگی‌کننده به دعاوی حقوقی به دو دسته عمومی (دادگاه عمومی حقوقی) استثنایی (مانند دادگاه خانواده و شورای حل اختلاف) تقسیم می‌شوند.**

✓ **مراجع رسیدگی‌کننده به امور کیفری نیز به عمومی (دادگاه عمومی جزایی) و استثنایی (مانند دادگاه انقلاب یا دادگاه نظامی) تقسیم می‌شوند.**

✓ **مراجع اداری نیز به مراجع عمومی (دیوان عدالت اداری) و مراجع استثنایی (مانند کمیسیون‌های ماده ۷۷ ماده ۹۹ ماده صد قانون شهرداری‌ها) تقسیم می‌شوند.**

مرجع عمومی در هر صنف، مرجعی است که صلاحیت رسیدگی به کلیه امور، جز آنهایی را که صریحاً در صلاحیت مراجع استثنایی قرار گرفته، دارا می‌باشد. مرجع استثنایی، در هر صنف، مرجعی است که صلاحیت رسیدگی به هیچ امری را ندارد جز آنهایی که صریحاً در صلاحیت آن قرار گرفته باشد؛ بنابراین، برای تشخیص اینکه دعوا یا امر مورد نظر، از نظر نوع، در صلاحیت کدام مرجع حقوقی است

(عمومی یا استثنایی)، با توجه به اینکه صلاحیت مرجع استثنایی در رسیدگی به دعوا نیاز به تصریح قانونی دارد، باید ضمن توجه به این امر که اصل بر صلاحیت مرجع عمومی (دادگاه عمومی) است، اموری که بر حسب قانون در صلاحیت هر یک از مراجع استثنایی قرار گرفته نیز به دقت مورد تحقیق و بررسی واقع شود و چنانچه دعوا یا امر مورد نظر در صلاحیت هیچ یک از مراجع استثنایی قرار نگرفته باشد بر صلاحیت مرجع عمومی حکم شود.

- ✓ مرجع تخصصی شعبه‌ای از شعب عمومی است که متخصص به آن موضوع رسیدگی می‌کند.
- ✓ مراجع عمومی، صلاحیت رسیدگی به همه موضوعات را دارند، مگر آن موضوع استثناء شده باشد.
- ✓ مراجع اختصاصی صلاحیت رسیدگی به هیچ موضوعی را ندارند، مگر آن موضوع تصریح و احصاء شده باشد.
- ✓ اصل بر صلاحیت دادگاه عمومی است و استثناء بر صلاحیت دادگاه اختصاصی است.
- ✓ مراجع عمومی که صلاحیت رسیدگی به همه موضوعات را دارند، بعضاً ممکن است به شکل تخصصی رسیدگی کنند، مثل شعبه تخصصی ورشکستگی، مثل شعبه تخصصی علایم تجاری و ... که این مراجع تخصصی نسبت به عمومی‌ها ذاتاً صالح نیستند، یعنی صلاحیت ذاتی‌شان یکی است، لذا اگر قائل به صلاحیت عمومی باشند قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کنند، نه عدم صلاحیت. بر خلاف مراجع اختصاصی که نسبت به عمومی‌ها ذاتاً صالح‌اند و قرار عدم صلاحیت صادر می‌کنند.

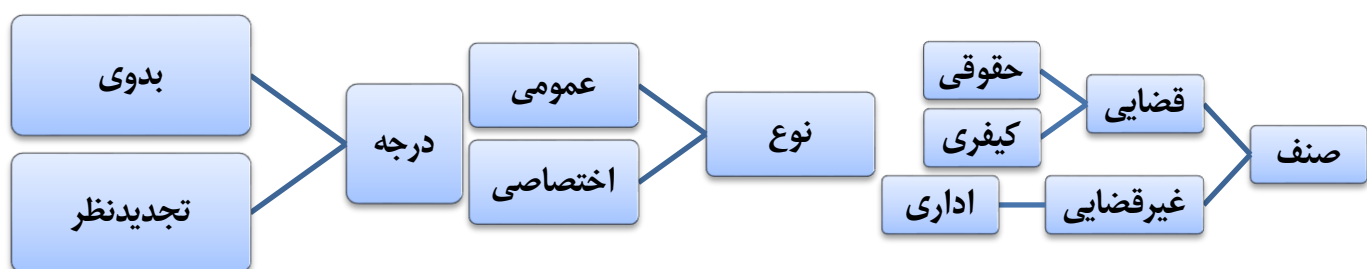
۳. درجه: درجه مرجع: علی‌الاصول در هر نوع از مراجع (عمومی یا استثنایی)، از هر صنفی که باشد (قضایی یا اداری)، درجاتی وجود دارد که مرجع قضاوتی، در سلسله مراتب، در آن قرار دارد و بدین ترتیب مرجع حقوقی بدوی (درجه اول) از مرجع حقوقی تجدیدنظر (درجه دوم) که از پایین در نظر گرفته می‌شود، متمایز است.

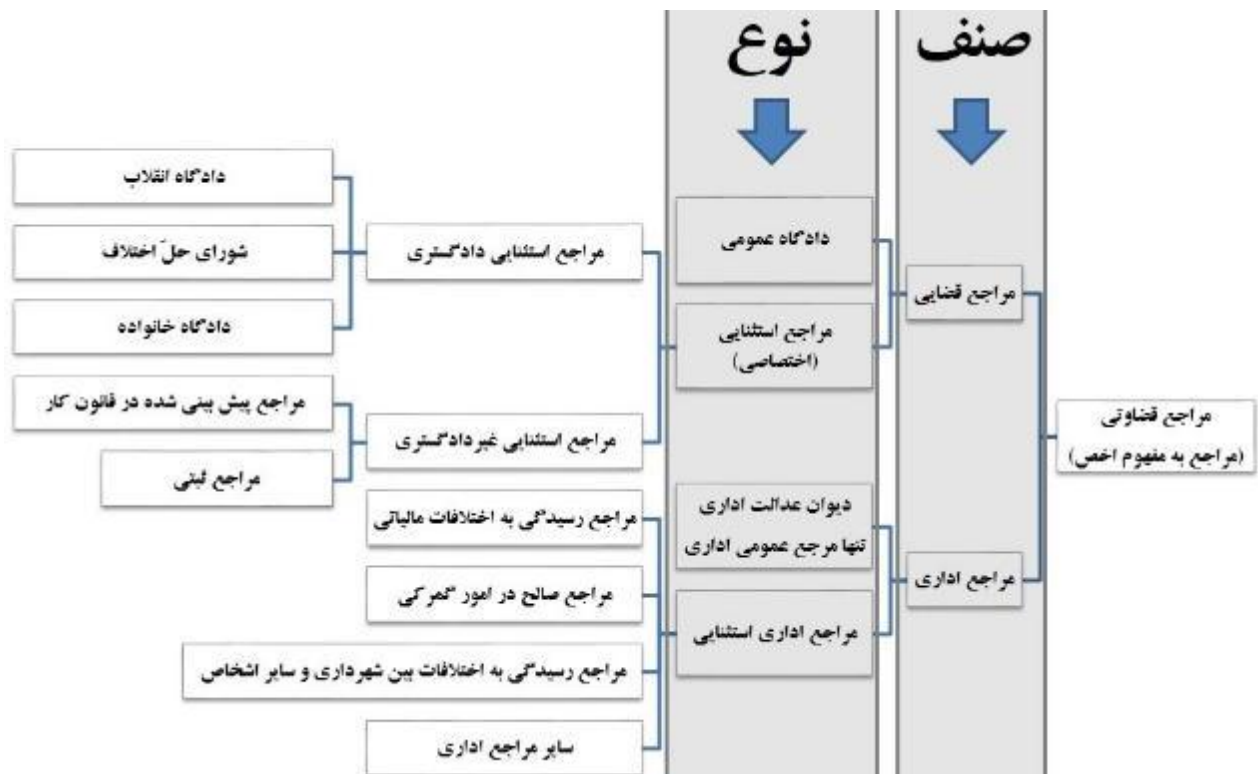
بنابراین در تعیین مرجعی که ذاتاً صالح است مدعی باید درجه دادگاه را نیز مورد توجه قرار دهد و دعوای بدوی حقوقی را علی‌الاصول، در مرجع نخستین از صنف قضایی و از نوع عمومی یعنی دادگاه عمومی مطرح نماید. همین معیار در تشخیص مرجع اداری ذاتاً صالح نیز معتبر است.

تعیین درجه مرجع که بدوی یا تجدیدنظر باشد، معمولاً با دشواری روبه‌رو نمی‌شود. در حقیقت، علی‌الاصول تعیین مرجع ذاتاً صالح برای رسیدگی به دعوا، در مرحله نخستین انجام می‌شود و بنابراین با مشخص شدن صنف و نوع مرجع، درجه آن نیز بارز می‌گردد.

۱. بدوی (درجه ۱)

۲. تجدیدنظر (درجه ۲)





در تبصره ۲ ماده ۲۴۹ ق.قدیم.آ.د.ک تصریح شده بود: «صلاحیت مراجع قضایی دادگستری، نسبت مراجع غیر دادگستری و صلاحیت دادگاه‌های عمومی نسبت به دادگاه انقلاب و دادگاه‌های نظامی و همچنین صلاحیت دادگاه بدوی نسبت به مراجع تجدیدنظر از جمله صلاحیت‌های ذاتی آنان است.» چنین متنی در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۹۲ نیامده است، اما برابر قواعد کلی و نیز دلالت مواد ۲۸ و ۳۰ ق.آ.د.م در تشخیص صلاحیت ذاتی، درجه و نوع مرجع باید لحاظ شود.

درخواست افزایش املاک مشاعی که جریان ثبتی آن خاتمه یافته باشد، به موجب ماده ۱ قانون افزایش و فروش املاک مشاع مصوب ۵۷، در صلاحیت واحد ثبتی محل وقوع ملک است. اگر خاتمه نیافته باشد = دادگاه عمومی.

طرفین می‌توانند حق تجدیدنظرخواهی در دعوایی خاص را از خود سلب کنند.

در مرحله تجدیدنظر، دلیل جدید پذیرفته می‌شود اما ادعای جدید شنیده نمی‌شود.

در مورد نوع مرجع (عمومی یا استثنایی) نمی‌توان خلاف قواعد آمره توافق نمود.

قواعد صلاحیت ذاتی از جمله قواعد آمره است: از این امر دو نتیجه حاصل می‌شود:

۱. لازم نبودن ایراد و قابلیت طرح در تمام مقاطع و مراحل رسیدگی: در واقع اصحاب دعوع (خوانده یا خواهان) در هر مرحله رسیدگی و حتی دیوان عالی کشور و در هر مقطعی از رسیدگی می‌توانند ایراد عدم صلاحیت ذاتی را مطرح کنند، چرا که این ایراد در واقع تذکر به دادگاه شمرده می‌شود.

۲. بی‌اثر بودن توافق: در واقع ترازی طرفین بر خلاف قواعد آمره، بی‌اثر و غیر قابل اعتناست مگر خلاف آن در قانون تصریح شده باشد.

در صورتی که دعوا در مرجعی که اقامه دعوا می‌شود که صلاحیت ذاتی به رسیدگی ندارد، باید قرار عدم صلاحیت صادر کند و پرونده را حسب مورد به مرجع صالح بفرستد. اگر به دعوا رسیدگی و رأی صادر نماید در صورتی که قابلیت اعتراض و شکایت به رأی وجود داشته باشد، مرجع بالاتر، رأی مذکور را نقض و پرونده را حسب مورد به مرجع صالح ارسال می‌نماید. بنابراین اگر رأیی از مرجع فاقد صلاحیت ذاتی صادر شود و راه شکایتی نسبت به آن نباشد، باید اجرا شود: چرا که درخواست بطلان رأی محاکم جز از طریق شکایت قانونی از آنها (خواه‌اوهی، تجدیدنظر، فرجام، اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث) آن هم اگر در قانون پیش‌بینی شده و مهلت قانونی آن باقی باشد، ممکن نیست.

احکام صلاحیت ذاتی:

۱. قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی، عطف به ماسبق می‌شود و با توجه به اثر فوری این مقررات، شامل دعوای مطروحه نیز می‌شود.

۲. این قواعد آمره است؛ بنابراین، اصحاب دعوا نمی‌توانند با توافق صریح یا ضمنی، دعوای مطروحه را به مراجع فاقد صلاحیت ذاتی

واگذار کنند.

۳. مرجعی که دعوا به آن جا مطرح می‌شود، اگر فاقد صلاحیت ذاتی باشد، مکلف است؛ حتی بدون ایراد از جانب شخص ذی‌نفع، از رسیدگی خودداری کند و قرار عدم صلاحیت صادر کند؛ زیرا قواعد صلاحیت ذاتی جزء قواعد آمره است.
۴. اگر رأی از مرجعی که فاقد صلاحیت ذاتی است صادر شود، در مرحله تجدیدنظر یا فرجام، مرجع رسیدگی کننده (دادگاه تجدیدنظر یا دیوان عالی کشور)، رأی صادره را نقض می‌کند ولو در مرحله بدوی به آن اعتراض نشده باشد.
۵. صحیح است که طرفین می‌توانند حق تجدیدنظرخواهی را از خود سلب کنند و همچنین محکوم‌علیه می‌تواند اقدام به تجدیدنظر نکند؛ اما طرفین نمی‌توانند دادگاه تجدیدنظر را مرجع بدوی رسیدگی به اختلافات خود قرار دهند. اگر طرفین، با توافق یکدیگر مقرر کنند که دعوا، ابتدا در مرحله تجدیدنظر مطرح شود، در این صورت، دادگاه قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند.
- جمع‌بندی:** قواعد صلاحیت ذاتی، مربوط به نفع عمومی بوده و بنابراین از قواعد آمره شمرده شده و مردم نمی‌توانند، حتی با توافق، از آن عدول نمایند. مرجعی که دعوا در آن مطرح شده، چنانچه صلاحیت ذاتی نداشته باشد، باید حتی بدون ایراد ذی‌نفع، از رسیدگی به آن دعوا خودداری نموده و قرار عدم صلاحیت صادر نماید. اصحاب دعوا نمی‌توانند با توافق صریح و ضمنی، دعوا را به قضاوت مرجعی واگذار نمایند که صلاحیت ذاتی ندارد؛ تراضی آن‌ها در هر حال بی‌اثر و غیرقابل اعتناست؛ مگر خلاف آن در قانون تصریح شده باشد؛ بنابراین نه تنها خودداری ذی‌نفع از ایراد به صلاحیت ذاتی مرجع بی‌تأثیر است، بلکه حتی اگر طرفین در رسیدگی مرجعی که صلاحیت ذاتی ندارد توافق نمایند، مرجعی که ذاتاً غیر صالح است، باید قرار عدم صلاحیت صادر نماید و چنانچه اقدام به رسیدگی و صدور رأی نماید، این رأی ممکن است در مرجع عالی، حسب مورد فسخ و نقض گردد.

فصل دوم: صلاحیت نسبی (محلی)

قواعد مربوط به صلاحیت ذاتی با مشخص کردن صنف، نوع و درجه مرجع صالحی که باید به دعوا رسیدگی کند اعمال می‌شود. پس از آن، باید بررسی شود که از بین تمام مراجع همان صنف، همان نوع و همان درجه، کدام یک باید به دعوا رسیدگی نماید.

بنابراین اگر با اعمال قواعد مربوط به صلاحیت ذاتی، مشخص شد که دعوا در صلاحیت مرجعی از «صنف» حقوقی و از «نوع» عمومی بوده و از «درجه» بدوی می‌باشد که در حال حاضر دادگاه عمومی است، باید از بین تمامی دادگاه‌های عمومی که در سراسر ایران تشکیل گردیده‌اند، با توجه به قواعد مربوط به صلاحیت نسبی، دادگاهی که صالح است، مشخص شود.

مبحث نخست: قواعد صلاحیت نسبی (محلی):

پس از اینکه از حیث قواعد صلاحیت ذاتی، صنف و نوع و درجه مرجع صالح مشخص شد باید با توجه به قواعد صلاحیت نسبی، این امر را بررسی کنیم که از مصادیق متعدد آن مرجع که وجود دارند، کدامیک صالح است؟ برای مثال، اگر با اعمال قواعد صلاحیت ذاتی مشخص کنیم که دعوا در صلاحیت دادگاه عمومی است، باید با اعمال قواعد صلاحیت نسبی مشخص کنیم که دعوا در صلاحیت دادگاه عمومی مستقر در کدام بخش یا شهرستان است؟

احکام صلاحیت محلی:

۱. قواعد مربوط به صلاحیت محلی، عطف به‌ماسبق نمی‌شود؛ یعنی نسبت به دعاوی مطروحه اثر فوری ندارد؛ به عبارت دیگر، مناط و ملاک صلاحیت محلی، تاریخ تقدیم دادخواست است.
۲. قواعد صلاحیت محلی علی‌الاصول تکمیلی است؛ یعنی اصحاب دعوا می‌توانند برخلاف آن تراضی کرده و خود، دادگاهی را برای رسیدگی به اختلافات فی‌مابین برگزینند.
۳. درست است که علی‌الاصول تراضی برخلاف قواعد صلاحیت محلی امکان‌پذیر است؛ چراکه این قواعد علی‌الاصول در شمار قواعد تکمیلی است؛ اگر طرفین خلاف قواعد صلاحیت محلی توافق کرده باشند، دادگاهی که طرفین توافق کردند که به دعوی ایشان رسیدگی کند مکلف به رسیدگی به دعوا نیست به عبارت دیگر دادگاهی که توسط طرفین برای رسیدگی به دعوا مورد توافق واقع شده می‌تواند علی‌رغم نداشتن صلاحیت محلی به آن دعوا رسیدگی کند یا آنکه از رسیدگی به دعوا خودداری کنند و با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع صالح ارسال دارد؛ یعنی توافق طرفین برای آن دادگاه ایجاد تکلیف نمی‌کند.
۴. در مواردی که صلاحیت محلی، تکمیلی است اگر خوانده در مهلت مقرر (تا پایان جلسه اول بدوی) به عدم صلاحیت دادگاه ایراد نکند، دادگاه مکلف به صدور قرار عدم صلاحیت نیست؛ بلکه می‌تواند به رسیدگی ادامه دهد البته در این حالت دادگاه مکلف به

رسیدگی نیست بلکه می‌تواند حسب صلاح‌دید خود رسیدگی را ادامه دهد یا آن‌که نسبت به صدور قرار عدم صلاحیت اقدام کند.
۵. در مواردی که صلاحیت محلی امری است حتی اگر خوانده به عدم صلاحیت دادگاه ایراد نکند دادگاه مکلف به صدور قرار عدم صلاحیت است.

اگر در تشخیص مرجع اختصاصی صالح، مقررات خاص و صریحی در ارتباط با صلاحیت نسبی وجود نداشته باشد قانون آیین دادرسی مدنی در این خصوص نیز به عنوان قاعده عمومی باید مورد اجرا قرار گیرد.

اگر دعوای داخل در صلاحیت دادگاه خانواده در سایر شعب دادگاه عمومی اقامه گردد، پرونده با صدور قرار عدم صلاحیت به دادگاه خانواده ارسال می‌گردد.

نکته: برخلاف قوانین سابق که مقنن تعدادی از شعب دادگاه‌های عمومی را به خانواده اختصاص داده بود و در آن زمان استاد شمس (در چاپ‌های قدیم کتاب خود) صدور قرار عدم صلاحیت میان دو شعبه از یک دادگاه را در حوزه قضایی واحد منتفی می‌دانستند، در حال حاضر، با توجه به اینکه ماده ۱ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱ قوه قضاییه را مکلف به ایجاد دادگاه خانواده مستقل کرده است و بنابراین نسبت صلاحیت دادگاه خانواده با دادگاه عمومی، نسبت صلاحیت مرجع اختصاصی (استثنایی) با مرجع عمومی است، در وضع فعلی، قرار صادره در این خصوص، قرار عدم صلاحیت خواهد بود، نه امتناع از رسیدگی یا قرار عدم استماع دعوا.
بر اساس رویه عملی محاکم، اعلام خواهان در مشخص نمودن اقامتگاه خوانده، محمول بر صحت است مگر اینکه خلاف آن با توجه به دلایل موجود در پرونده محرز بوده و یا خوانده اثبات نماید.

تغییر اقامتگاه خوانده و یا تغییر در حوزه قضایی در جریان دادرسی، تأثیری در صلاحیت دادگاه محلی که خوانده در زمان اقامه دعوا در آن مقیم بوده نخواهد داشت. در حقیقت «... مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است مگر در موردی که خلاف آن مقرر شده باشد.» (ماده ۲۶)

به نظر دکتر شمس و دکتر امامی: اقامتگاه زن ناشزه و نیز زنی که پس از انعقاد عقد ازدواج هنوز در محل قبلی خود سکونت دارد و به خانه شوهر نرفته تابع شوهر نمی‌باشد.

اقامتگاه اشخاص زندانی که محکوم به زندان ابد گردیده‌اند و یا طول مدت زندان آنها به اندازه‌ای است که عرفاً در زندان ثابت شمرده می‌شوند نیز باید زندان به شمار آید.

تأثیر اقامتگاه انتخابی در صلاحیت محلی دادگاه در صورتی است که ملاک صلاحیت محلی دادگاه در رسیدگی به دعوای موردنظر، اقامتگاه خوانده و تنها اقامتگاه خوانده باشد. در نتیجه چنانچه بر اساس سایر قواعد صلاحیت نسبی، دعوا در صلاحیت دادگاهی غیر از محل اقامت خوانده باشد، نفس انتخاب اقامتگاه، در تعیین دادگاه صالح، عملاً منشأ اثر نمی‌باشد. با دقت در ماده ۱۰۱۰ ق.م.ا این معنا تأیید می‌گردد که: «... نسبت به دعوای راجع به آن معامله همان محلی که انتخاب شده است اقامتگاه او محسوب خواهد شد». درهرحال با انتخاب اقامتگاه و اقامه دعوا در دادگاه این محل، اوراق راجع به دعوا نیز باید به همین محل ابلاغ شود؛ اما چنانچه در محل انتخاب شده نشانی اصحاب دعوا مشخص نشده باشد راهی جز ابلاغ اوراق به نشانی آنها در اقامتگاه حقیقی نمی‌ماند. ماده ۱۰۱۰ ق.م.ا علاوه بر شناسایی حق طرفین قرارداد در انتخاب اقامتگاه به آنها نیز اختیار داده است که محلی را غیر از اقامتگاه حقیقی خود، برای ابلاغ اوراق دعوا و احضار و اخطار معین نماید. اطلاق این قسمت از نص مزبور با توجه به مواد ۷۸ و ۸۰ ق.آ.د.م مقید شده است. بنابراین انتخاب محل ابلاغ اوراق در قرارداد در صورتی مورد اعتنای دادگاه قرار می‌گیرد که محل مزبور یا اقامتگاه انتخابی یا اقامتگاه حقیقی و یا شهر مقر دادگاه باشد. اشخاص حقوقی هم می‌توانند با استفاده از ماده ۱۰۱۰ ق.م.ا در عقود و قراردادهای منعقد با سایر اشخاص، حقیقی یا حقوقی، محلی را غیر از اقامتگاه اصلی خود انتخاب کنند همچنین می‌توانند محلی را غیر از اقامتگاه اصلی، برای ابلاغ اوراق راجع به دعوا انتخاب نمایند.

مثال: هرگاه دفتر شرکت مقاطعه‌کاری راه‌سازی مشهد - تربت جام، در تهران باشد و فعالیت شرکت در راه مشهد و تربت جام، تهران محل اقامت این شرکت است. (اقامتگاه شرکت درهرحال، مرکز اصلی آن می‌باشد: ماده ۲۳ ق.آ.د.م)
در تعیین اقامتگاه شعب اشخاص حقوقی نیز معیارهای موردنظر باید مدنظر قرار گیرد (ماده ۲۳).

خوانده ممکن است مقیم ایران نبوده و یا اقامتگاه او در ایران مشخص نباشد و یا خواهان نتواند آن را تعیین کند؛ در این صورت، به موجب ماده ۱۱ ق.آ.د.م دعوا باید در دادگاه محل سکونت موقت خوانده اقامه شود و اگر محل سکونت موقت هم در ایران نداشته باشد «خواهان در محل اقامت خود، اقامه دعوا خواهد کرد.»

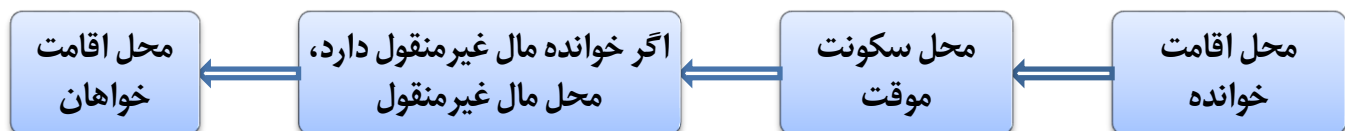
با نص جدید، تکلیف خواهانی که در ایران اقامت ندارد، نامشخص می‌ماند مگر اینکه آن را «وارد مورد اغلب» و تنها ناظر به اشخاص مقیم

ایران دانسته و خواهان مقیم خارج مجاز دانسته شود که دعوا را در هریک از دادگاه‌های ایران اقامه نماید. بدیهی است که مسائل مزبور، تنها منصرف به موردی است که دعوا در صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده باشد.

در مورد صلاحیت محلی به اصل داریم: ماده ۱۱ ق.آ.د.م و استثنائات هم در مواد ۱۲ تا ۲۵ ق.آ.د.م آمده‌اند.

اصل کلی در صلاحیت نسبی دادگاه‌ها: در خصوص صلاحیت محلی دعاوی منقول با قواعد ذیل روبرو هستیم: (ماده ۱۱ ق.آ.د.م.)

۱. این دعاوی را باید در دادگاه محل اقامت خوانده طرح کرد.
۲. اگر خوانده، در ایران اقامتگاه نداشته باشد، در صورتی که در ایران محل سکونت موقت داشته باشد، دعوا باید در دادگاه محل سکونت او اقامه شود. منظور از محل سکونت خوانده، مکانی است که شخص مقیم خارج از ایران، در مسافرت‌های موقتی خود به ایران، در آنجا مستقر می‌شود.
۳. اگر خوانده، در ایران محل سکونت نیز نداشته باشد؛ ولی مال غیرمنقول داشته باشد، دعوا در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقولی از خوانده، در حوزه آن واقع است.
۴. اگر خوانده، در ایران مال غیرمنقول نیز نداشته باشد، خواهان در دادگاه محل اقامت خود، اقامه دعوا خواهد کرد.
۵. قانون در خصوص حالتی که خواهان نیز در ایران محل اقامت نداشته باشد، ساکت است. در این حالت هر یک از دادگاه‌های عمومی ایران برای رسیدگی صالح خواهند بود.



چون خواهان، خلاف ظاهر حرف می‌زند: ۱- به خاطر اصل برائت ۲- دلالت ظاهر بر واقع، باس (باید) بره دنبال خوانده! با توجه به اصل برائت و خلاف ظاهر بر واقع قاعده بر صلاحیت محلی اقامتگاه خوانده است و مقصود از محل اقامت عبارت است از مرکز مهم امور در اشخاص حقیقی و مرکز اداره و مرکز اصلی شخص حقوقی. در صورتی که خواهان نیز اقامت نداشته، هرجای ایران می‌تواند طرح دعوا کند. (چراکه: همه جای ایران سرای من است!)

استثنائات وارد بر اصل صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده: به طور کلی می‌توان این استثنائات را به دو دسته ذیل تقسیم کرد:

۱. تک مرجعی «قاعده را نفی نمی‌کند»؛ ۲. چند مرجعی «با قاعده جمع می‌شوند».

۱- تعیین مکان دیگری از سوی قانونگذار و لزوم اقامه دعوا در آن دادگاه خاص که شامل موارد ذیل می‌گردد:

الف. دعاوی راجع به اموال غیر منقول در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است (ماده ۱۲ آیین دادرسی مدنی). پس: دعاوی غیرمنقول (ماده ۱۲): محل وقوع غیرمنقول. مصادیق دعاوی غیرمنقول در این ماده آمده و طبق نص قانون، حصری نیست و همین که به موجب قانون مدنی (مواد ۱۲ تا ۱۹) با یک دعاوی غیرمنقول مواجه باشیم، دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول صالح است. البته نظر مخالف این است که دعاوی مذکور در ماده ۱۲ ق.آ.د.م حصری است؛ اگر در سؤالات ارشد آمد، بنویسید: حصری است.

ب. دعاوی راجع به ترکه متوفی تا زمانی که اموال تقسیم نشده باشد در دادگاه آخرین اقامتگاه متوفی رسیدگی می‌شود (ماده ۲۰ آیین دادرسی مدنی). آخرین اقامتگاه متوفی (متوفی، خوانده نیست، دعوا علیه وراثت است، ولی در محل اقامت متوفی).

ج. دعاوی توقف تاجر از پرداخت دیون خود بر اثر ورشکستگی یا سوء اداره امور، در دادگاه محل اقامت شخص ورشکسته اقامه می‌شود (ماده ۲۱ آیین دادرسی مدنی). دعاوی توقف و ورشکستگی (مواد ۲۱ و ۲۲): محل اقامت متوقف (ورشکسته علیه خودش که خواهان است).

پس: دعاوی ورشکستگی اولاً و مستقیماً در اقامتگاه خود ورشکسته که در اشخاص حقیقی مرکز مهم امور و در اشخاص حقوقی مرکز اصلی شرکت است مطرح می‌شود و دادگاه، مرجع صالح برای طرح دعوا است.

د. دعاوی اعسار اشخاصی که به واسطه عدم کفایت دارایی یا عدم دسترسی به مال خود قادر به پرداخت دیون یا هزینه دادرسی خود نباشند در دادگاهی که دعاوی اصلی (طلبکار علیه معسر) مطرح است اقامه می‌شود. دعاوی اعسار (اعم از اعسار از هزینه دادرسی یا اعسار از

محکوم‌به): دادگاه نخستین.

نکته: ماده ۲۴ ق.آ.د.م اعسار از محکوم‌به را در صلاحیت دادگاه نخستین (بدوی) قرار داده است، چون همیشه مجری حکم، دادگاه نخستین است (ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی).

نکته: در خصوص اعسار از تأدیه هزینه دادرسی ماده ۵۰۵ ق.آ.د.م حاکم است، یعنی دادگاهی که رأی قابل شکایت را صادر کرده و در آنجا اقامه دعوا به عمل می‌آید، صالح به رسیدگی به اعسار است.

✓ درخواست تأمین دلیل «ماده ۱۴» محل وقوع دلیل. ماده ۱۴ ق.آ.د.م گفته دادگاه محل وقوع دلیل ولی بعداً قانون شوراهای حل اختلاف گفته: «شورای حل اختلاف محل وقوع دلیل»

✓ دعوی منقول و غیرمنقول ناشی از یک منشأ «ماده ۱۵»: محل غیرمنقول.

✓ دعاوی طاری «مواد ۱۷، ۱۸ و ۱۹»: محل دعوی اصلی.

✓ سند ثبت احوال «ماده ۲۵»:

- سند تنظیم‌شده در ایران + ذی‌نفع مقیم خارج از کشور: دادگاه محل صدور سند.
- سند تنظیم‌شده در خارج + ذی‌نفع مقیم خارج از کشور: دادگاه عمومی شهرستان تهران.

۲- مخیر بودن خواهان در انتخاب محل دادگاه صالح که شامل موارد ذیل می‌شود:

الف. انتخاب اقامتگاه: اگر ضمن معامله یا قراردادی، طرفین معامله یا یکی از آنها برای اجرای تعهدات حاصله از آن معامله محلی غیر از اقامتگاه خود انتخاب کرده باشد، دعوی راجع به آن معامله در دادگاه آن محل رسیدگی می‌شود.

ب. تعدد خواننده‌ها؛ تعدد اموال غیرمنقول: مطابق ماده ۱۶ آیین دادرسی مدنی هرگاه موضوع دعوا مربوط به چند خواننده و غیرقابل تجزیه باشد یعنی منشأ ادعا یکی باشد مانند مطالبه مبلغی وجه نقد بابت يك سند یا چند ثن گندم که به چند نفر مجتمعاً داده‌اند، خواهان می‌تواند دعوی خود را در محل اقامت یکی از آنان اقامه کرده و بقیه را نیز به آن دادگاه دعوت نماید.

✓ دعوی تعدد خوانندگان یا تعدد غیرمنقول «ماده ۱۶»:

- یکی از محل‌های خوانندگان
- یکی از محل‌های غیرمنقول

ج. دعوی باززرگانی و دعوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد: چنانکه ماده ۱۳ آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «در دعوی باززرگانی و دعوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد، خواهان می‌تواند به دادگاهی رجوع کند که عقد یا قرارداد در حوزه آن واقع شده است یا تعهد می‌بایستی در آنجا انجام شود». مقصود از دعوی باززرگانی دعویی است که از معاملات باززرگانی ناشی شود و ضابطه تشخیص آنها، قانون تجارت است. در این دعوی خواهان علاوه بر اقامه دعوا در دادگاه محل اقامت خواننده (طبق ماده ۱۱) می‌تواند در هر يك از دو دادگاه دیگر، محل وقوع قرارداد یا اجرای تعهد اقامه دعوا کند؛ حکمت این امر تسهیل امور باززرگانی است که در پیشرفت اقتصادی کشور نقش مهمی ایفا می‌کند.

✓ دعوی تجاری یا تعهدات منقول اشخاص حقیقی «ماده ۱۳»:

- محل ایجاد تعهد یا،
- محل انجام تعهد یا،
- محل اقامت متعهد.

الف. مواردی که مقنن دادگاه خاصی را منحصراً تعیین کرده است:

۱- دعوی مربوط به اموال غیرمنقول

۲- دعوی راجع به ترکه متوفی

۳- دعوی مربوط به شرکت‌ها

۴- دعوی توقف (ورشکستگی)

۵- دعوی خانوادگی: دعوی و امور خانوادگی مربوط به زوجین «ماده ۱۲ قانون حمایت خانواده»: زوجه می‌تواند در دادگاه‌های ذیل اقامه

دعوا کند:

- محل اقامت زوج یا
- محل سکونت خود.
- ✓ مگر اینکه خواسته، مطالبه مال غیرمنقول باشد.

۶- دعاوی اعسار

۷- دعاوی خسارت:

- ✓ دعاوی خسارت ناشی از عدم انجام یا تأخیر در انجام تعهد
- ✓ دعاوی خسارت دادرسی
- ✓ دعاوی خسارت ناشی از تأخیر یا عدم پرداخت دین
- ✓ اجبار به انجام تعهد

۸- دعاوی طاری

۹- اختلافات ناشی از اجمال یا ابهام احکام

۱۰- اختلافات ناشی از اجرای احکام

۱۱- دعاوی ابطال دستور اجرای سند لازم الاجرا

۱۲- دعاوی راجب اسناد ثبت احوال

۱۳- درخواست دادرسی فوری

۱۴- درخواست تأمین دلیل

۱۵- دعاوی مطالبه وجه چک

۱۶- دعاوی جبران خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی

ب. موارد اختیار در انتخاب دادگاه صالح:

۱- انتخاب از سوی خواهان:

۱- دعاوی بازرگانی و دعاوی منقول ناشی از عقد و قرارداد

۲- دعاوی خانوادگی

۳- دعاوی ناشی از تعهدات شرکت در مقابل اشخاص خارج از شرکت

۴- تعدد خواندگان

۵- تعدد اموال غیرمنقول

۲- توافق طرفین در گسترش دامنه صلاحیت

صلاحیت محلی در دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول: در اجرای ماده ۱۲ ق.آ.د.م باید توجه داشت که افزون بر دعاوی تصرف، تنها آن دسته از دعاوی باید در دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول اقامه شود که حق مورد ادعا از حقوقی باشد که برای اشخاص نسبت به اموال غیرمنقول بوجود می آید. در مورد این حقوق باید توجه داشت که حق مالکیت در ماده ۱۲ ق.آ.د.م تصریح شده و منظور از سایر حقوق راجع به اموال غیرمنقول نیز حقوقی است که در ماده ۲۹ ق.م پیش بینی شده و افزون بر مالکیت، عبارتند از «۲. حق انتفاع، ۳. حق ارتفاق به ملک غیر».

ماده ۱۲ ق.آ.د.م تنها ناظر به دعاوی راجع به حقوقی است که به موجب قانون مدنی برای اشخاص نسبت به اموال غیرمنقول حاصل می شود و شامل هر دعوی راجع به غیرمنقول نمی گردد. این نظر دکتر شمس است که البته با توجه به عبارت ماده ۱۲ قابل انتقاد است: «ماده ۱۲: دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول اعم از دعاوی مالکیت، مزاحمت، ممانعت از حق، تصرف عدوانی و سایر حقوق راجع به آن در دادگاهی اقامه می شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است...»؛ عجیب است که با وجود این اطلاق، چرا دکتر شمس این دعاوی را مقید به موارد معدودی کرده است؟!

دعاوی مطالبه وجه و وجه مربوط به غیرمنقول و نیز اجرت المثل آن در غیر مورد عقود و قراردادهای، با توجه به مفهوم ماده ۲۰ قانون مدنی دعاوی راجع به غیرمنقول شمرده شده و در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول است.

دعای به خواسته الزام به انجام عقد یا قراردادی که موضوع آن حتی به طور مستقیم مال غیرمنقول باشد (مانند تعهد به تسلیم غیرمنقول)، با توجه به اطلاق ماده ۲۰ قانون مدنی منقول است.

البته تعهد به تسلیم مال غیرمنقول را می‌توان «دعای مختلط» بشمار آورد.

صلاحیت محلی در رسیدگی به دعای راجع به اموال منقول و غیرمنقول:

۱. اگر موضوع (خواسته) دعوا، هم مربوط به اموال منقول و به هم مربوط به اموال غیرمنقول باشد، در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در آنجا واقع است، البته به شرط اینکه دعوا در هر دو قسمت، ناشی از یک منشأ باشد.
۲. وحدت منشأ به معنای آن است که دعوا، در هر دو قسمت منقول و غیرمنقول، ناشی از یک عمل حقوقی یا واقعه حقوقی باشد.
۳. اگر بین دعای منقول و غیرمنقول، وحدت منشأ نباشد، باید دو دعوا را از هم جدا کرده و هر یک را جداگانه در دادگاه صالح طرح کرد؛ مانند آنکه بخشی از دعوا، مطالبه اجاره‌بها (منقول) و بخش دیگر خلع ید خوانده از ملکی (غیرمنقول) باشد. در این حالت دو دعوا، دارای یک منشأ نیست؛ زیرا منشأ دعوی مطالبه اجاره‌بها عقد اجاره و منشأ دعوی خلع ید، تصرف غاصبانه است.

مصادیقی از دعای راجع به اموال منقول و غیرمنقول:

۱. اگر شخصی ملکی را به همراه اموال موجود در آن غصب کند، دادخواست مطالبه اجرت‌المثل این ملک و اموال موجود در آن، نسبت به اجرت‌المثل ملک، یک دعوی غیرمنقول است و نسبت به اجرت‌المثل اموال، یک دعوی منقول است و در همان دادگاه محل وقوع ملک، قابل طرح است.
۲. اگر شخصی به یک منزل و اموال داخل آن خسارت وارد کند، دعوی جبران خسارت وارده به ملک و اموال داخل آن، نسبت به خسارت ملک، غیرمنقول است و نسبت به خسارت اموال منقول است و در همان دادگاه محل وقوع ملک قابل طرح است.
۳. اگر شخصی به موجب یک قرارداد، یک ملک و یک خودرو را به دیگری بفروشد و از تحویل آنها در موعد مقرر در قرارداد امتناع کند، دعوی الزام به تحویل مبیع نسبت به ملک، غیرمنقول و نسبت به خودرو، منقول است و در همان دادگاه محل وقوع ملک قابل طرح است.

صلاحیت محلی در دعای راجع به ترکه متوفی: دعای راجع به مآثرک متوفی، در صورتی که وارث، علیه وارث اقامه نماید و یا از طرف اشخاصی اقامه شود که خود را ذی‌حق در تمام و یا قسمتی از ترکه می‌دانند، اگرچه خواسته، دین و یا راجع به وصایای متوفی باشد، مادام که ترکه تقسیم نشده، باید در دادگاه محل آخرین اقامتگاه متوفی در ایران اقامه شود. این دعوی پس از تقسیم ترکه، باید در دادگاهی اقامه شود که طبق قاعده عمومی و استثنای دیگر، از نقطه نظر محلی صالح است.

نکته: درخواست‌هایی همچون تقسیم ترکه، تحریر ترکه و مهر و موم ترکه، هرچند دعای راجع به ترکه متوفی است و هرچند ترکه تقسیم نشده باشد از آن جایی که این امور جزء امور حسبی به شمار می‌آیند، مشمول ماده ۲۰ ق.آ.د.م نبوده و طبق همان قاعده ماده ۱۱ ق.آ.د.م اقدام می‌شود.

نکته: دعوا راجع به ترکه تقسیم‌شده طبق همان قاعده ماده ۱۱ ق.آ.د.م در محل اقامت وراثت علیه وراثت به عمل می‌آید، پس این مورد استثنای ماده ۲۰ ق.آ.د.م برای ترکه تقسیم‌نشده که در محل اقامت متوفی علیه وراثت به عمل می‌آید، می‌باشد.

صلاحیت محلی در دعای مربوط به شرکت‌ها: این دعوی در صورتی که مربوط به اصل شرکت و شرکا باشد و همچنین اختلافات حاصل بین شرکا (راجع به شرکت) و نیز دعای اشخاص خارج بر شرکت، مادام که شرکت باقی است و در صورتی برچیدگی و تا وقتی که تصفیه امور شرکت در جریان است، باید در دادگاه محلی اقامه شود که مرکز اصلی شرکت در حوزه آن است.

البته صلاحیت دادگاه محل مرکز اصلی شرکت در رسیدگی به برخی دعوی مذکور (دعای مربوط به اصل شرکت)، موافق اصل بوده و استثنا شمرده نمی‌شود. این دعوی عبارت است از:

۱. درخواست ورشکستگی شرکت؛
۲. دعای راجع به اصل شرکت، مانند دعوی انحلال یا بطلان شرکت؛
۳. دعای شرکت علیه شرکا؛
۴. دعای شرکا علیه شرکت؛
۵. دعای شرکا علیه یکدیگر، البته به شرط آنکه ناشی از فعالیت در شرکت باشد؛
۶. دعای اشخاص ثالث علیه شرکت.

احکام صلاحیت محلی در دعاوی راجع به شرکت‌های تجاری:

- ✓ دعاوی راجع به شرکت، اگر غیرمنقول باشد، در محل وقوع مال غیرمنقول طرح می‌شود، نه در مرکز شرکت.
- ✓ دعا، در صلاحیت دادگاه مرکز اصلی شرکت یا به عبارت دیگر، دادگاه مرکز اداری شرکت است که همان اقامتگاه خوانده باشد.
- ✓ اگر دعا، علیه یکی از شعب آن شرکت باشد، در صلاحیت دادگاه مرکز استقرار همان شعبه است و در صورت انحلال شعبه، در صلاحیت دادگاه مرکز اصلی شرکت (دادگاه محل اقامت شرکت مادر) است.

صلاحیت محلی در دعاوی توقف (ورشکستگی): دعاوی توقف و درخواست صدور حکم ورشکستگی، اعم از اینکه از طرف خود بازرگان یا از طرف بستانکاران و یا دادستان اقامه شود، در صلاحیت دادگاهی است که اقامتگاه بازرگان ورشکسته در حوزه آن واقع است؛ در صورتی که بازرگان در ایران اقامتگاه نداشته باشد دادگاهی از نظر محلی صالح است که بنگاه بازرگانی، شعبه یا نماینده برای معاملات در حوزه آن دارد یا سابقاً داشته است.

دعاوی توقف و درخواست صدور ورشکستگی شرکت‌های بازرگانی که مرکز اصلی آنها در ایران است باید در مرکز اصلی شرکت اقامه شود.

صلاحیت محلی در دعاوی خانوادگی: در دعاوی و امور خانوادگی مربوط به زوجین، هرگاه یکی از آنان مقیم خارج کشور باشد، دادگاه خانواده محل اقامت طرفی که در ایران مقیم است برای رسیدگی صالح است. چنانچه زوجین مقیم خارج از کشور باشند، ولی یکی از آنان در ایران سکونت موقت داشته دادگاه محل سکونت وی صالح است. اگر هر دو در ایران سکونت موقت داشته باشند، دادگاه محل سکونت موقت زوج صالح است. اگر هیچ یک از زوجین در ایران سکونت نداشته باشند، دادگاه خانواده شهرستان تهران صالح است مگر زوجین به دادگاه محل دیگری توافق نمایند. چنانچه زوجین، دعاوی موضوع صلاحیت دادگاه خانواده را علیه یکدیگر در حوزه‌های قضایی متعدد مطرح نموده باشند، دادگاهی که دادخواست مقدم به آن داده شده صالح است. چنانچه دو یا چند دادخواست در یک روز تسلیم شده باشند، دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به دعاوی زوج را دارد به تمامی دعاوی رسیدگی می‌نماید.

صلاحیت محلی در دعاوی اعسار:

- **اعسار از تأدیه محکوم‌به:** در صلاحیت دادگاه بدوی است که ابتدا به پرونده اصلی رسیدگی کرده است یا اجراییه را صادر نموده است. اجراییه توسط همان دادگاهی صادر می‌شود که ابتدا به پرونده رسیدگی کرده است.

اعسار از تأدیه هزینه دادرسی:

- ✓ اعسار از هزینه دادرسی مرحله بدوی: در صلاحیت همان دادگاه بدوی است که صلاحیت رسیدگی به اصل موضوع را دارد.
- ✓ اعسار از هزینه دادرسی مرحله وخواهی: در صلاحیت همان دادگاه بدوی است که به وخواهی رسیدگی می‌کند.
- ✓ اعسار از هزینه دادرسی مرحله تجدیدنظر: در صلاحیت دادگاه بدوی صادرکننده رأی معرض غنه است.
- ✓ اعسار از هزینه دادرسی فرجام: در صلاحیت دادگاه صادرکننده رأی معرض غنه است.
- ✓ اعسار از هزینه دادرسی اعاده دادرسی: در صلاحیت همان دادگاه بدوی است که ابتدائاً، به پرونده رسیدگی کرده است.
- ✓ اعسار از هزینه دادرسی اعتراض ثالث: در صلاحیت همان دادگاه بدوی است که ابتدائاً، به پرونده رسیدگی کرده است.

دعاوی خسارت ناشی از عدم انجام یا تأخیر در انجام تعهد: در این خصوص باید توجه نمود که اولاً خسارت وارده باید «بالواسطه یا مستقیم» بوده و ثانیاً «به علت تقصیر خوانده» وارد شده باشد. در هر حال، خسارت ناشی از «عدم النفع» قابل مطالبه نیست (ولی فوت منافع مسلم، قابل مطالبه است). در خصوص عدم النفع، با توجه به قابل مطالبه بودن منافع ممکن الحصول (ماده ۱۴ ق.آ.د.ک) باید گفت چنانچه منافع مورد ادعا، صرفاً احتمالی بوده و زمینه و مقدمات آن به هیچ وجه فراهم نشده باشد و هیچگونه قرینه‌ای بر امکان حصول آن در آینده نباشد، از شمول عنوان «منافع ممکن الحصول» خارج و مشمول عنوان «عدم النفع» می‌گردد و در نتیجه قابل مطالبه نمی‌باشد. در تبصره‌های ماده ۱۴ ق.آ.د.ک چارچوب «زیان معنوی» و «منافع ممکن الحصول» مشخص شده است.

دعاوی خسارات دادرسی: خسارات دادرسی عبارت است از هزینه دادرسی به مفهوم اعم و حق الوکاله وکیل و هزینه‌های دیگری که به طور مستقیم مربوط به دادرسی بوده و برای اثبات دعوا یا دفاع لازم است. حق الزحمه کارشناسی، هزینه تحقیقات محلی، هزینه ترجمه اسناد، هزینه‌های ایاب و ذهاب گواهان نیز از این جمله است. چنانچه طرفی که هزینه‌ها را پرداخت کرده جزئاً یا کلاً در دعوا محکوم شود، حق مطالبه آن را از طرف مقابل، حسب مورد، جزئاً یا کلاً نخواهد داشت. خوانده نیز می‌تواند خساراتی که عمداً از طرف خواهان با علم به غیرمحقق بودن در دادرسی به او وارد شده از خواهان مطالبه نماید (ماده ۵۱۵).

دعاوی خسارت ناشی از تأخیر در ادای دین: با توجه به ماده ۵۲۲ ق.آ.د.م شرط قابل پرداخت بودن این خسارت، اثبات مطالبه دائن

و امتناع مدیون از پرداخت دین می‌باشد مگر اینکه مدیون، عدم تمکن خود را ثابت نماید. در این ماده قانونگذار واژه عام «دین» را به کار برده یعنی هر تعهدی با موضوع وجه نقد که منشأ آن می‌تواند عقد قرض (دین به مفهوم اخص) و یا هر عقد دیگری و یا حتی وقایع حقوقی مانند: غصب، اتلاف، تسبیب و ... باشد. علاوه بر این، قانون جدید از تدوین مقررات ماده ۷۳ ق. قدیم خودداری نموده و بنابراین «خسارت از خسارت» باید قابل مطالبه شمرده شود.

اجبار به انجام تعهد: پیش‌بینی خسارت ناشی از عدم انجام تعهد به هیچ وجه نافی حق متعهدله در اجبار متعهد به عین تعهد که ضمناً درجه اعلا جبران خسارت شمرده می‌شود، نخواهد بود (کاملاً خلاف نظر استاد کاتوزیان).

برابر ماده ۴۷ ق. ا. ا. م در صورتی که انجام عمل به توسط شخص دیگری ممکن باشد، محکوم‌له می‌تواند از جمله هزینه انجام آن را که توسط دادگاه تعیین می‌شود، در همان پرونده اجرایی به وسیله قسمت اجرا از محکوم‌علیه وصول نماید. البته چنانچه انجام عمل، قائم به شخص متعهد بوده و توسط شخص دیگری ممکن نباشد و محکوم‌علیه از انجام آن خودداری نماید، تبصره ماده ۴۷ ق. ا. ا. م در این خصوص به ماده ۷۲۹ ق. قدیم. آ. د. م ارجاع داده است. برابر این ماده، دادگاه باید به درخواست محکوم‌له (متعهدله) مدت و مبلغی را معین نماید که اگر محکوم‌علیه (متعهد) مدلول حکم قطعی را در آن مدت اجرا ننماید، مبلغ مزبور را برای هر روز تأخیر به محکوم‌له بپردازد؛ اما حکم مقرر در ماده ۷۲۹ ق. قدیم. آ. د. م، در قانون آیین دادرسی مدنی فعلی نیامده است؛ بنابراین در بادی امر شاید به نظر رسد که الزام متعهد (محکوم‌علیه) به انجام تعهد در مواردی که تعهد قائم به شخص اوست، امکان‌پذیر نبوده و حکم قطعی صادره غیرقابل اجرا و در نتیجه، اقامه دعوا، رسیدگی دادگاه و صرف وقت و هزینه بی‌حاصل بوده اما با توجه به اینکه از یک سو، حکم مقرر در ماده ۷۲۹ ق. قدیم در تبصره ماده ۴۷ ق. ا. ا. م از طریق ارجاع به آن منصوص گردیده و نتیجتاً حکم مزبور از مقررات اجرای احکام شمرده می‌شود که تاکنون نسخ نگردیده است و از سوی دیگر، ناتوان ساختن مراجع قضاتی در الزام متعهد به انجام تعهد و بی‌اثر کردن قانون در اجبار محکوم‌علیه به اجرای حکم در مواردی که قادر به اجرای آن باشد، با اصول و قواعد فقهی و حقوقی مابینت بین دارد بنابراین باید قائل به اعتبار تبصره ماده ۴۷ ق. ا. ا. م و ترتیب مرجوع‌الیه بود.

دعای خسارت معمولاً ضمن دعوی اصلی (یعنی خواهان در دادخواست و خوانده در جلسه دادرسی) مطالبه می‌شوند که در این صورت دادگاهی که به دعوا رسیدگی می‌نماید، در مورد خسارت مزبور نیز تصمیم‌گیری می‌نماید؛ اما دعوی «خسارت ناشی از عدم انجام یا تأخیر در انجام تعهد» و نیز «خسارات دادرسی» ممکن است بعد از ختم دادرسی مطرح یا مستقلاً در جریان دادرسی اقامه شود؛ همچنین این احتمال وجود دارد که مرجع رسیدگی، صلاحیت یا شأن رسیدگی به دعوی خسارت را نداشته باشد (مانند دیوان عالی کشور که به عنوان فرجامی رسیدگی می‌کند، شأن رسیدگی به دعوی خسارات دادرسی مربوط به مرحله فرجامی را ندارد)؛ در موارد مزبور ذی‌حق ناچار به طرح دعوی مستقل خسارت می‌باشد. قانون آ. د. م مرجعی را برای رسیدگی به دعوی مستقل خسارت تعیین ننموده و بنابراین باید این دعوا از حیث صلاحیت محلی، مشمول قاعده عام دانست و به صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده نظر دارد.

صلاحیت محلی در دعوی طاری: دعوی طاری در صورتی که خواهان اصلی علیه خوانده اقامه نماید: دعوی اضافی، چنانچه خوانده علیه خواهان اقامه کند: دعوی مقابل، هرگاه شخص ثالثی علیه اصحاب دعوا یا یکی از آنها اقامه نماید: دعوی ورود ثالث و اگر از سوی اصحاب دعوا یا یکی از آنها بر ثالثی اقامه شود: دعوی جلب ثالث نامیده می‌شود.

دعوی ورود ثالث حتی در مرحله تجدیدنظر قابل طرح و مرجع آن همان مرجع تجدیدنظر است. دعوی طاری به شرط اینکه با دعوی اصلی مرتبط و یا دارای یک منشأ باشد، باید در دادگاهی اقامه شود که دعوی اصلی در آنجا اقامه شده است. رسیدگی به دعوی طاری، چنانچه از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج نباشد، باید در دادگاهی رسیدگی شود که به دعوی اصلی رسیدگی می‌نماید.

دعوی طاری در هر حال باید در دادگاهی اقامه شود که به دعوی اصلی رسیدگی می‌نماید، حتی اگر از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج باشد، زیرا این دادگاه باید از طرح دعوی طاری آگاه باشد. در این صورت، دادگاه باید با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را حسب مورد به مرجع صالح ارسال نماید و چنانچه رسیدگی به دعوی اصلی منوط به روشن شدن نتیجه دعوی طاری باشد رسیدگی را تا حصول این امر متوقف نماید با توجه به مواد ۸۹ و ۲۸ ق. آ. د. م و ماده ۴۶ ق. د. ع. صدور قرار رد دعوا از سوی دادگاه غیر صالح که اعتقاد به صلاحیت سایر مراجع قضایی (وابسته یا غیر وابسته به دادگستری و یا دیوان عدالت اداری) دارد و برابر مقررات مکلف به صدور قرار عدم صلاحیت و ارسال پرونده به مرجع صالح و یا مرجع تعیین صلاحیت است، به این علت، بی‌وجه به نظر می‌رسد. چنانچه رسیدگی به دعوی اصلی منوط به اثبات ادعایی باشد که در صلاحیت سایر مراجع باشد باید طبق ماده ۱۹ ق. آ. د. م عمل شود. مثال: چنانچه علیه قاضی یا وکیل دادگستری دعوی

خسارت ناشی از تخلفات انتظامی آنان اقامه شود با توجه به اینکه احراز تخلف آنان در صلاحیت دادگاه انتظامی مربوط می‌باشد خواهان مکلف است ظرف یک ماه در دادگاه صالح اقدام و رسیدن آن را به دفتر دادگاه رسیدگی‌کننده تسلیم نماید. در غیر این صورت، دادگاه عمومی قرار رد دعوی خسارت را صادر می‌نماید و خواهان می‌تواند پس از اثبات ادعا در دادگاه انتظامی، در دادگاه صالح اقامه دعوا نماید.

پس ماده ۱۷ ق.آ.د.م می‌گه: هر دعوی طاری در اثای دعوی دیگر (اصلی) از طرف

- خواهان: «دعوی اضافی»،
- خوانده: «دعوی تقابل»،
- شخص ثالث: «ورود ثالث»،
- متداعیین اصلی: «جلب ثالث»،

اقامه شود «دعوی طاری» نامیده می‌شود و در محلّ دعوی اصلی طرح می‌شود.

- ✓ دعوی طاری در محلّ دعوی اصلی طرح می‌شود، حتی اگر صلاحیت محلّی نداشته باشد.
- ✓ دعوی طاری در محلّ دعوی اصلی طرح می‌شود، حتی اگر صلاحیت ذاتی نداشته باشد.
- ✓ رسیدگی به دعوی طاری با دعوی اصلی است، حتی اگر صلاحیت محلّی نداشته باشد.
- ✓ رسیدگی به دعوی طاری با دعوی اصلی است، به شرط آن که صلاحیت ذاتی داشته باشد.

به هر حال و همیشه، دعوی طاری در محلّ دعوی اصلی طرح می‌شود، ولی الزاماً رسیدگی نمی‌شود. طرح دعوی طاری همیشه در محلّ دعوی اصلی است، حتی اگر صلاحیت ذاتی نداشته باشد، برای اینکه دادگاه دعوی اصلی باید از دعوی طاری مطلع شده و اگر صلاحیت ذاتی داشته باشد به آن رسیدگی نماید و اگر صلاحیت ذاتی نداشته باشد، با صدور قرار، آن را به مرجع صالح ارسال نماید و اگر از نظر ذاتی صالح باشد رسیدگی به دعوی اصلی را متوقف می‌نماید و دو دعوا را با هم رسیدگی می‌کند.

صلاحیت محلّی در اختلاف ناشی از اجمال یا ابهام احکام: به استناد ماده ۲۷ ق.ا.ا.م اختلافات راجع به مفاد حکم و نیز مربوط به اجرای احکام که از اجمال یا ابهام حکم یا محکوم‌به حادث می‌شود، در دادگاهی که حکم را صادر کرده رسیدگی می‌شود؛ مانند اینکه حکم خلع ید از ملکی صادر شده باشد که به سبب مجمل ذکر شدن حدود آن در حکم، در زمان اجرا ایجاد اختلاف نماید.

به موجب مواد ۲۶ و ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی، دعوی مربوط به اجرای احکام مدنی در ۲ حالت ممکن است مورد طرح قرار گیرد: ماده ۲۶ قانون اجرای احکام مدنی: اختلاف ناشی از اجرا: در صلاحیت دادگاهی است که حکم توسط آن اجرا می‌شود. برای مثال اگر صادرکننده رأی، دادگاه تجدیدنظر باشد و دادگاه مجری رأی، دادگاه بدوی باشد: رفع اختلاف ناشی از اجرا با دادگاه بدوی است. ماده ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی: اختلاف ناشی از اجمال و یا ابهام در حکم در صلاحیت دادگاهی است که حکم را صادر کرده است. برای مثال در باب تشخیص نوع سکه در مهریه، تشخیص حدود ملک، ابهام در پلاک ثبتی و ... اگر رأی صادره از دادگاه تجدیدنظر و درحال اجرا در دادگاه بدوی باشد، دادگاه تجدیدنظر صالح به رفع اختلاف است.

صلاحیت محلّی در اختلاف ناشی از اجرای احکام: به استناد ماده ۲۶ ق.ا.ا.م، اختلافات ناشی از اجرای احکام راجع به دادگاهی است که حکم توسط آن اجرا می‌شود. این ماده ناظر به تمامی اختلافاتی است که ناشی از اجرای حکم باشد، به استثنای اختلافات راجع به مفاد حکم و ... که مشمول ماده ۲۷ قانون مزبور و در صلاحیت دادگاه صادرکننده حکم است. مانند اینکه در جریان عملیات اجرایی، مال شخص ثالثی به عنوان مال محکوم‌علیه توقیف گردد در این صورت ذی‌نفع باید به دادگاهی مراجعه نماید که حکم توسط آن اجرا می‌شود.

صلاحیت محلّی در دعوی ابطال دستور اجرای سند لازم‌الاجرا: به موجب ماده ۱ «قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و دفاتر اسناد رسمی» هرکس دستور اجرای اسناد رسمی را مخالف با مفاد سند یا مخالف قانون دانسته یا از جهت دیگری شکایت از دستور سند اجرای سند رسمی داشته باشد می‌تواند به ترتیب مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی اقامه دعوا نماید. این دعوا به موجب ماده ۲ قانون مزبور در صلاحیت دادگاه محلّ مرجعی است که دستور اجرا صادر نموده که می‌تواند محلّ اقامت خوانده (متعهدّله سند لازم‌الاجرا) نباشد. ابطال دستور اجرا، چنانچه این دستور در اجرای سایر اسناد لازم‌الاجرا یا اسناد در حکم اسناد لازم‌الاجرا، از مراجع ثبتی صادر شده باشد نیز در صلاحیت دادگاه محلّ مرجع صادرکننده دستور است.

صلاحیت محلّی در دعوی راجع به اسناد ثبت احوال: به موجب ماده ۴ قانون ثبت احوال، رسیدگی به شکایات افراد ذی‌نفع از تصمیمات هیأت حلّ اختلاف (موضوع ماده ۳ قانون مزبور) و همچنین رسیدگی به سایر دعوی راجع به اسناد ثبت احوال که در صلاحیت

دادگاه عمومی باشد، با دادگاه محل اقامت «خواهان» است.

به موجب ماده ۲۵ ق.آ.د.م چنانچه سند ثبت احوال در ایران تنظیم شده و ذی نفع مقیم خارج از کشور باشد، رسیدگی با دادگاه محل صدور سند است و اگر محل تنظیم سند و اقامت خواهان هر دو خارج از کشور باشد در صلاحیت دادگاه عمومی شهرستان تهران است.

صلاحیت محلی در درخواست دادرسی فوری: این دادخواست علی الاصول در صلاحیت دادگاهی است که به اصل دعوا رسیدگی می کند و یا صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد. در عین حال، چنانچه موضوع درخواست دستور موقت (که در پی دادرسی فوری در صورت وارد بودن درخواست صادر می شود) در مقر دادگاهی است غیر از دادگاه های مزبور باشد، درخواست از آن دادگاه به عمل می آید، حتی اگر صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را نداشته باشد.

صلاحیت محلی در درخواست تأمین دلیل: تأمین دلیل، صورت برداری از ادله موجود برای استفاده در آینده است.

۱. بنا بر ماده ۱۴ ق.آ.د.م درخواست تأمین دلیل در صلاحیت دادگاهی است که دلیل مورد درخواست در حوزه آن واقع است.

۲. بنا بر بند «چ» ماده ۲۲ ق.ش.ح.ا که قانون مؤخر است، تأمین دلیل در صلاحیت شورای حل اختلاف است.

شورای حل اختلاف در صورتی در این خصوص، صالح است که موضوع تأمین دلیل در حوزه آن واقع باشد.

اگر دلایلی که قصد تأمین آنها را داریم، در چند حوزه قضائی واقع شده باشد، باید برای تأمین هر دلیل، درخواستی جداگانه به شورای حل اختلاف محل وقوع همان دلیل تقدیم کنیم.

تست: در خصوص تأمین دلیل:

- دادگاه صالح است، حتی اگر در محل، شورا باشد.
- شورا صالح است، اگر در محل شورا نباشد.
- شورا و دادگاه هر دو صالح است، مگر اینکه یکی نباشد.
- ✓ دادگاه صالح است، اگر در محل، شورا نباشد.

صلاحیت محلی در دعوای مطالبه وجه چک: برای طرح دعوای حقوقی مطالبه وجه چک، هر یک از دادگاه های ذیل صالح است:

۱. دادگاه محل صدور چک، به عنوان دادگاه محل وقوع قرارداد، (بنا بر ماده ۱۳ ق.آ.د.م)

۲. دادگاه محل استقرار شعبه بانکی محال علیه، به عنوان دادگاه محل انجام تعهد، (بنا بر ماده ۱۳ ق.آ.د.م)

۳. دادگاه محل اقامت خواننده، (بنا بر ماده ۱۱ ق.آ.د.م)

۴. اگر خوانندگان دعوای مطالبه وجه چک، متعدد باشند (صادرکننده، ضامن و ظهر نویسان)، خواهان می تواند در دادگاه اقامتگاه هریک از ایشان که بخواهد، به طرفیت همه ایشان طرح دعوا کند. (بنا بر ماده ۱۶ ق.آ.د.م)

صلاحیت محلی دعوای جبران خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی:

بر اساس رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۷: «با عنایت به ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰ رسیدگی به

دعوای جبران خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی موضوع اصل ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در **دادگاه عمومی**

(حقوقی) تهران منوط به احراز تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضات است. بنابراین مدعی ورود خسارت مذکور ابتدا باید

درخواست خود را به دادگاه عالی انتظامی قضات تقدیم و پس از احراز تقصیر یا اشتباه قاضی، دعوا را حسب مورد، به طرفیت قاضی مقصر یا

دولت در دادگاه عمومی حقوقی صالح اقامه کند.»

ب. موارد اختیار در انتخاب دادگاه صالح:

۱. **انتخاب از سوی خواهان:**

صلاحیت محلی در دعوای بازرگانی (تجاری) و دعوای منقول ناشی از قرارداد و عقد:

✓ منظور از دعوای تجاری، دعوای ناشی از اعمال تجاری است. اعمال تجاری همان است که در مواد ۲ و ۳ ق.ت بیان شده است.

✓ منظور از دعوای منقول ناشی از قرارداد، دعوایی است که از یک سو موضوع آن منقول است و از سوی دیگر منشأ دعوای

مطروحه، یک قرارداد است؛ مانند مطالبه ثمن ناشی از قرارداد یا درخواست انجام تعهدات منقول ناشی از یک قرارداد.

✓ در خصوص این دعوای ماده ۱۳ ق.آ.د.م و آراء وحدت رویه مورخ ۵۹/۳/۲۸ شماره ۶۸۸ - ۸۵/۳/۲۳ بیان حکم کرده است:

بنابراین: خواهان می تواند برای طرح دعوا به هر یک از این دادگاه ها رجوع کند:

- دادگاه محل انعقاد عقد یا

- دادگاه محل اجرای تعهد قراردادی یا

- دادگاه محل اقامت خوانده

✓ خواهان در رجوع به هر یک از دادگاه‌های فوق مخیر است و هیچ یک از آنها بر دیگری مقدم نیست.

✓ این ماده، تکمیلی است و اصحاب دعوا می‌توانند برخلاف آن توافق کنند.

مثال: چنانچه شخصی مقیم تهران است به موجب قراردادی که مشهد در منعقد شده، متعهد شود ۱۰۰ تن گندم در شیراز به متعهدله تحویل نماید و از انجام آن خودداری نماید می‌تواند در دادگاه عمومی یکی از شهرهای مشهد (محل وقوع عقد) یا شیراز (محل اجرای تعهد) یا تهران (محل اقامت خوانده) به انتخاب خود دعوا نماید.

دعای خانوادگی: در دعای و امور خانوادگی مربوط به زوجین، زوجه می‌تواند در دادگاه خانواده محل اقامت خوانده یا محل سکونت خود اقامه دعوا کند مگر در موردی که خواسته، مهریه غیرمنقول باشد.

دعای ناشی از تعهدات شرکت در قبال اشخاص خارج از شرکت: اشخاص خارج از شرکت می‌توانند دعای خود را که ناشی از تعهدات شرکت است در دادگاه محلی که تعهد در آنجا واقع شده یا محلی که کالا باید در آنجا تسلیم یا پول پرداخت شود اقامه نماید این اختیار خواهان نافی صلاحیت دادگاه محل اقامت شرکت یعنی مرکز اصلی شرکت (ماده ۱۱ ق.آ.د.م) نمی‌باشد.

در دعای بازگانی و دعای راجع به اموال منقول و دعای ناشی از تعهدات شعبه شرکت، خواهان می‌تواند به دادگاه محل وقوع قرارداد یا محل اجرای آن (محل تسلیم کالا یا ارائه خدمت و پرداخت پول) و همچنین به دادگاه محل شعبه مراجعه نماید.

تعدد خواندگان: چنانچه یک ادعا علیه چند خوانده باشد که در حوزه دادگاه‌های مختلف اقامت دارند مدعی می‌تواند به دادگاه محل هر یک از خواندگان مراجعه نماید البته این مربوط به آن دسته از دعای است که مشمول قاعده عمومی صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده است.

تعدد اموال غیرمنقول: هرگاه یک ادعا راجع به اموال غیرمنقولی باشد که در حوزه‌های دادگاه‌های مختلف واقع شده و از آن دسته دعای باشد که در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول است، مدعی می‌تواند به دادگاه محل وقوع هر یک از اموال غیرمنقول مراجعه نماید.

۲. **توافق طرفین در گسترش دامنه صلاحیت:** در دعای خانواده، توافق خلاف قانون طرفین مبنی بر تعیین مرجع صالح رسیدگی به دعوا، بی‌اثر است؛ بنابراین سایر مراجع از جمله سایر شعب دادگاه عمومی نمی‌تواند به دعای داخل در صلاحیت دادگاه خانواده دخالت نماید حتی اگر توافق طرفین احراز شود.

در ارتباط با صلاحیت محلی دادگاه عمومی، ماده ۴۴ ق.قدیم به اصحاب دعوا اختیار می‌داد در مرحله نخستین، با تراضی به دادگاه دیگری که در عرض دادگاه صلاحیتدار باشد رجوع نمایند. با حذف نص این ماده از ق.آ.د.م در بادی امر چنین به نظر می‌رسد که توافق اصحاب دعوا در انتخاب دادگاهی که صلاحیت محلی ندارد می‌تواند حتی در صورت عدم توافق صریح طرفین به شرط عدم ایراد خوانده به دعوا رسیدگی نماید، در صورت احراز توافق طرفین، به طریق اولی در رسیدگی به دعوا مختار است.

اگرچه توافق اصحاب دعوا، دادگاهی را که صلاحیت محلی ندارد مکلف به رسیدگی نمی‌کند و دادگاه می‌تواند قرار عدم صلاحیت محلی صادر نماید اما اگر مصلحت دانست می‌تواند به دعوا رسیدگی کند. البته اگر به ظاهر ماده ۳۵۲ ق.آ.د.م اعتماد شود رأی صادره از دادگاهی که صلاحیت محلی نداشته، در هر حال باید در دادگاه تجدیدنظر فسخ شود.

صلاحیت ذاتی و محلی در درخواست تقسیم مال مشاع: درخواست تقسیم در صلاحیت مراجع ذیل است:

۱. **تقسیم مال منقول:** (چه از طریق افراز باشد و چه از طریق فروش) دعوی منقول است و در نتیجه در صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده است

۲. **تقسیم مال غیرمنقول:** دعوی غیرمنقول است و اینکه چه مرجعی عهده‌دار تقسیم باشد بستگی به این دارد که جریان ثبتي ملک خاتمه یافته است یا خیر.

صلاحیت تقسیم مال غیرمنقول

۱. **تقسیم از طریق افراز:** اگر از طریق افراز باشد، با حالات ذیل مواجهه ایم:

✓ اگر جریان ثبتي ملک خاتمه یافته باشد: رسیدگی به درخواست افراز، در صلاحیت اداره ثبت محل وقوع ملک است.

✓ اگر جریان ثبتی ملک خاتمه نیافته باشد: رسیدگی به این درخواست، در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک است.
۲. تقسیم از طریق فروش: اگر تقسیم از طریق فروش باشد، رسیدگی به آن درهر صورت (چه جریان ثبتی ملک خاتمه یافته باشد و چه خاتمه نیافته باشد)، در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک است.

مواردی که افراز ملک مشاع علی‌رغم ختم جریان ثبتی، با دادگاه است:

در موارد زیر دعوی افراز مال مشاع، در صلاحیت دادگاه است؛ ولو اینکه جریان ثبتی آن خاتمه یافته باشد:

۱. بین شرکا، شخص محجور یا غایب وجود داشته باشد.
 ۲. اگر در خصوص مالکیت اختلاف باشد.
 ۳. اگر بخشی از ملک، مجهول‌المالک باشد.
- ملک مجهول‌المالک بر اساس مواد ۱۳۶ ق.ث؛ و آیین‌نامه آن به املاکی اطلاق می‌شود که مالک و متصرف آن در هنگام ثبت عمومی و تا پایان مهلت مقرر در ماده ۱۲ ق.ث. اصلاحی ۱۳۲۲ اظهارنامه ثبتی نسبت به ملک را تکمیل نکرده و به اداره ثبت مربوطه تسلیم نکرده باشد؛ هرچند درواقع ممکن است این‌گونه املاک، دارای مالک باشد.
۴. تقسیم ترکه غیرمنقول درهر صورت با دادگاه است.
- جمع‌بندی: دعوی تقسیم ابتدائاً یا منقول است یا غیرمنقول:
- در اموال منقول چه دعوی افراز باشد، چه فروش یک دعوی منقول است و مشمول ماده ۱۱ ق.آ.د.م است و دادگاه محل اقامت خوانده صالح است.
- در اموال غیرمنقول در باب فروش یک دعوی غیرمنقول است، مشمول ماده ۱۲ ق.آ.د.م است و دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول صالح است.
- در باب افراز ۲ حالت دارد:

۱. جریان ثبتی خاتمه پیدا نکرده: محل وقوع مال غیرمنقول (ماده ۱۲ ق.آ.د.م)

۲. جریان ثبتی خاتمه پیدا کرده: اداره ثبت محل وقوع ملک (ماده ۱ قانون افراز و فروش املاک مشاع)

هر سوالی راجع به صلاحیت در دعوی تقسیم را با همان عمومات آیین دادرسی مدنی را پاسخ می‌دهد. منقول: ماده ۱۱ ق.آ.د.م و غیرمنقول: ماده ۱۲ ق.آ.د.م. فقط وقتی موضوع غیرمنقول بود و بحث افراز مطرح بود و جریان ثبتی خاتمه پیدا کرده بود: اداره ثبت.

در دعوی غیرمنقول، که قابلیت افراز (نه فروش) دارد و جریان ثبتی آن خاتمه یافته (یعنی عملیات مقدماتی ثبت از قبیل نشر آگهی، تحدید حدود، ارسال اظهارنامه و ... خاتمه پیدا کرده است) نه اینکه الزاماً ثبت شده است، بلکه آماده ثبت بوده است، در صلاحیت اداره ثبت محل وقوع ملک است. حال رأیی که از اداره ثبت صادر می‌شود، ظرف ۱۰ روز قابل اعتراض در دادگاه شهرستان است و رأی دادگاه شهرستان نیز قابل شکایت فرجامی است (ماده ۲ قانون افراز و فروش املاک مشاع).

صلاحیت ذاتی و محلی در دعوی راجع به اجرای اسناد لازم‌الاجرا: بنا بر مواد ۹۲ و ۹۳ ق.ث. اسناد رسمی، لازم‌الاجرا است؛ یعنی برای اجرای مفاد آنها نه تنها می‌توان به محاکم مراجعه کرد؛ بلکه می‌توان صدور اجراییه را تقاضا کرد و از دوائر اجرایی اداری ثبت اسناد و املاک اجرای مفاد آن اسناد را درخواست کرد. قانونگذار برخی از اسناد عادی را لازم‌الاجرا دانسته و از این امتیاز برخوردار کرده است؛ مانند چک یا قراردادهای بانکی. ترتیب اجرای این اسناد، وفق آیین‌نامه اجرایی مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی (مصوب ۱۳۸۷) است. در این خصوص، دودسته از دعوی قابل فرض است:

۱. **دعوی ابطال دستور اجرای اسناد لازم‌الاجرا (دعوی اعتراض به اجراییه):** در این دعوی، شخص خواهان به اصل اجراییه معترض است؛ مانند آنکه سند را جعلی می‌داند یا مدعی است که مفاد سند را اجرا کرده و درنتیجه، خود را مدیون و متعهد نمی‌داند. (ماده ۲ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و قانون دفاتر اسناد رسمی مصوب ۱۳۲۲). دادگاه صالح برای رسیدگی به این

دعای، دادگاه محلی است که در حوزه آن دستور اجرای سند، صادر شده و از حیث صلاحیت ذاتی نیز در صلاحیت ذاتی دادگاه صالح در خصوص اصل دعوا است.

برای مثال، اگر در تهران، زنی برای وصول مهریه خود که در سند رسمی عقدنامه مندرج است، درخواست صدور اجراییه کند و مرد اقرارنامه‌ای از زن داشته باشد که دلالت بر پرداخت مهریه کند، می‌تواند به دادگاه خانواده تهران مراجعه کند و دادخواست ابطال دستور اجرا طرح کند.

۲. **دعای اعتراض به عملیات اجرایی:** ممکن است شخص، به اصل صدور اجراییه معترض نباشد و اصل مدیونیت خود را قبول داشته باشد؛ اما به پاره‌ای از تشریفات و عملیات اجرایی ثبت، مانند طریقه ارزیابی قیمت توسط کارشناس، طریقه محاسبه دیون، طریقه ابلاغ، طریقه مزایده و ... معترض باشد. این اعتراض باید در نزد رئیس ثبت محل طرح شود. نظر رئیس ثبت محل، ظرف ۱۰ روز از ابلاغ، قابل اعتراض نزد هیأت نظارت ثبت استان است.

دعای ابطال دستور اجرای اسناد لازم‌الاجرا:

انواع اسناد:

۱. عادی: چک
۲. رسمی: سند ملک ثبت شده، سند نکاحیه
- ✓ اسناد لازم‌الاجراء، اسنادی هستند که بدون مراجعه به دادگاه از واحد ثبت اجرائیه صادر می‌شود.
- ✓ دعوی ابطال دستور اجرای اسناد لازم‌الاجراء مثل چک یا قراردادهای بانکی یا سند نکاحیه وفق مواد ۹۱ و ۹۲ قانون ثبت اسناد رسمی که توسط دواير اجرای اداره ثبت صادر شده است، در صلاحیت دادگاه صالح به اصل دعوا که در محل حوزه صدور دستور اجرا واقع می‌باشد، است.
- ✓ اعتراض به عملیات اجرایی (نه درخواست ابطال) نزد رئیس ثبت محل صورت می‌گیرد و نظر رئیس نیز نزد هیأت نظارت ثبت استان قابل اعتراض است (ماده ۱۶۹ آیین‌نامه اجرایی مفاد اسناد رسمی).

نسبت به اسناد لازم‌الاجرا، از دواير اجرای ثبت می‌توان تقاضای اجرائیه کرد:

- ✓ درخواست ابطال: دادگاه صالح به اصل دعوا واقع در حوزه صدور دستور اجرا.
- ✓ اعتراض در صلاحیت رئیس ثبت محل است و تصمیم رئیس در هیأت نظارت قابل اعتراض است.

قرار اناطه: اگر رسیدگی به یک دعوی حقوقی، منوط به اثبات مقدمه‌ای باشد که اثبات آن مقدمه، در صلاحیت مرجع دیگری است و در صلاحیت همان دادگاه رسیدگی‌کننده به اصل موضوع نباشد، دادگاه به نحو ذیل عمل می‌کند:

۱. قرار اناطه صادر می‌کند. البته در ق.آ.د.م. از قرار اناطه سخن گفته نشده است؛ ولی برخی از حقوق دانان نام قرار اناطه را بر این تصمیم نهاده‌اند.
۲. به خواهان یک ماه مهلت، برای اقامه دعوا در مرجع صالح می‌دهد.
۳. اگر خواهان دعوی لازم را طرح کند، رسیدگی به پرونده فعلی تا تعیین نتیجه پرونده دیگر متوقف می‌شود؛ یعنی نسبت به پرونده فعلی قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود.
۴. در صورت عدم طرح دعوا در مهلت مقرر، نسبت به پرونده فعلی قرار رد دعوا صادر می‌شود.
۵. اگر خواهان بعد از انقضای مدت یک ماه، دعوی لازم را در مرجع صالح طرح کند، باز هم دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوی فعلی قرار رد دعوا صادر می‌کند.
۶. در ماده ۱۹ ق.آ.د.م به نحوی بیان شده که گویا صرفاً در حالتی که رسیدگی به دعوی منوط به در صلاحیت یکی از دادگاه‌های دادگستری باشد، مشمول قرار اناطه است؛ اما به نظر می‌رسد که عبارت «دادگاه» در ماده ۱۹ در معنای عام خود به کاررفته باشد؛ بنابراین، اگر رسیدگی به دعوا، منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن ادعا، در صلاحیت یکی از دادگاه‌های دادگستری نباشد،

بلکه در صلاحیت یکی از مراجع اداری باشد. همچنان موضوع، مشمول این ماده است.

۷. ماده ۱۹ ق.آ.د.م فقط ناظر به مهلت یک‌ماهه به خواهان برای طرح دعوا است و ناظر به خوانده نیست؛ بنابراین، اگر خوانده دفاعی داشته باشد که اثبات آن دفاع، نیازمند طرح دعوا باشد، نمی‌توان با صدور قرار اناطه، در قالب ماده ۱۹ ق.آ.د.م به او مهلت یک‌ماهه داد. بلکه خوانده می‌تواند در همان دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوای اصلی، دعوای متقابل طرح کند. اگر رسیدگی به آن دعوای متقابل از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج باشد، ضمن صدور قرار عدم صلاحیت، آن را به مرجع صالح می‌فرستد و اگر نتیجه آن دعوا را در رسیدگی خود مؤثر بداند، فعلاً رسیدگی خود را متوقف می‌کند.

مثال‌هایی از قرار اناطه در امور حقوقی:

۱. دریافت خسارت از یک قاضی به دلیل تقصیری که در جریان رسیدگی مرتکب شده، منوط به اثبات تقصیر آن قاضی، در دادگاه عالی انتظامی قضات است.
۲. دریافت خسارت از شهرداری به دلیل پلمپ غیرمجاز یک ملک، منوط به اثبات تقصیر شهرداری در دیوان عدالت اداری، است.
۳. اگر دادگاه حقوقی بخواهد به دعوای مطالبه خسارتی که علیه دولت طرح شده، رسیدگی کند، باید ابتدا تقصیر دولت در خصوص اعمال حاکمیت، در دیوان عدالت اداری اثبات شود.
۴. اگر دادگاه حقوقی بخواهد به دعوای الزام به تنظیم سند رسمی ملکی که قبلاً در راستای اصل ۴۹ ق.ا. مصادره شده، رسیدگی کند، باید ابتدا حکم مصادره اموال در دادگاه انقلاب (شعب ویژه اصل ۴۹ ق.ا) مورد اعتراض واقع شده و ابطال شود.

مبحث دوم: خصوصیات قواعد صلاحیت نسبی

قواعد صلاحیت نسبی، مربوط به نظم عمومی نبوده و از قواعد مخیره (نه آمره) شمرده می‌شود.

اقامه دعوا در دادگاه فاقد صلاحیت نسبی:

الف. خوانده ایراد عدم صلاحیت می‌نماید:

- ۱) ایراد عدم صلاحیت قبل پایان اولین جلسه دادرسی: صدور قرار عدم صلاحیت و ارسال پرونده به دادگاه صالح.
- ۲) ایراد صلاحیت پس از اولین جلسه دادرسی: ترتیب اثر داده نمی‌شود و مانند مورد «ب» عمل می‌شود.
- ب. خوانده ایراد عدم صلاحیت نمی‌کند: در این صورت، دادگاه مخیر است که:
 - ۱) به دعوا رسیدگی و رأی مقتضی صادر نماید.
 - ۲) با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صالح ارسال نماید.

تکلیف رأی صادره از دادگاهی که صلاحیت محلی ندارد:

الف. ایراد خوانده در اولین جلسه دادرسی:

- ۱) دادگاه مکلف است با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صالح ارسال نماید؛
- ۲) چنانچه دادگاه به ایراد توجه ننمود و رأی صادر نماید:

✓ اگر رأی، قابل تجدیدنظر بوده و محکوم‌علیه تجدیدنظرخواهی کند، رأی، نقض و پرونده به دادگاه صالح ارسال می‌شود (ماده ۳۵۲ ق.آ.د.م).

✓ اگر رأی صادره قابل فرجام بوده محکوم‌علیه فرجام‌خواهی کند، پرونده به دادگاه صالح ارسال می‌شود (بند ۱ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م)

ب. عدم ایراد خوانده یا ایراد وی پس از اولین جلسه دادرسی: در این صورت دادگاه مخیر است قرار عدم صلاحیت صادر یا به دعوا رسیدگی کرده و رأی صادر نماید:

۱. اگر رأی صادره قابل تجدیدنظر بوده و محکوم‌علیه تجدیدنظرخواهی کند، رأی، نقض و پرونده به دادگاه صالح ارسال می‌شود (ماده ۳۵۲ ق.آ.د.م).

۲. اگر رأی قابل فرجام‌خواهی بوده و محکوم‌علیه فرجام‌خواهی کند دیوان عالی کشور نمی‌تواند رأی فرجام‌خواسته را جهت عدم صلاحیت محلی دادگاه نقض نماید (بند ۱ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م).

از نظر دکتر شمس: اگر ایراد صلاحیت نسبی (محلی) نشود، دادگاه تجدیدنظر هم نباید به این دلیل رأی را نقض کند اما برای آزمون وکالت بر اساس ظاهر قانون، گفته‌های فوق ملاک است.

بیاید خودتون رو با این موارد چک کنید:

- اگر شهرام در تبریز به موجب یک قرارداد اقدام به فروش یک دستگاه خودرو و یک واحد آپارتمان نماید و قرار باشد خودرو در تهران و آپارتمان واقع در کرج تحویل داده شود و به خاطر تخلف شهرام از ایفای تعهداتش خواهان دعوا بخواهد علیه شهرام که مقیم قزوین است و دارای دو فرزند که مقیم اصفهان و شیراز هستند اکنون فوت کرده است، کدام مرجع صالح برای طرح دعوا است؟

تبریز یا تهران یا کرج

کرج

✓ قزوین

اصفهان یا شیراز

اگر مسئله‌ای داریم که هم به قاعده و هم به استثنائات تک‌مرجعی و هم چندمرجعی مرتبط است: اول باید ببینیم خوانده زنده است یا مرده:

- اگر خوانده مرده بود: طبق ماده ۲۰ ق.آ.د.م دادگاه آخرین اقامتگاه متوفی صالح است، حتی اگر دعوا ناشی از قرارداد باشد، حتی اگر دعوا غیرمنقول باشد، حتی اگر دعوا تجاری باشد.

- اگر خوانده زنده بود: طبق ماده ۱۲ ق.آ.د.م دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول صالح است، حتی اگر دعوا ناشی از قرارداد باشد.

در صورتی که در باب صلاحیت محلی سؤالی مطرح شود که بر اساس مجموع مواد ۱۱ تا ۲۵ هم طبق قاعده، هم طبق استثناء تک‌مرجعی و هم طبق استثناء چند مرجعی بتوان به آن پاسخ داد اولین تشخیص باید این باشد که آیا خوانده، متوفی شده است یا خیر؟ و در صورتی که ترکه تقسیم نشده باشد به استناد ماده ۲۰ ق.آ.د.م دادگاه آخرین اقامتگاه متوفی صالح است. به هر حال، ماده ۲۰ ق.آ.د.م (آخرین اقامتگاه متوفی) حاکم بر بقیه مواد است و اگر فوت در سؤال إحراز نشد محل وقوع مال غیرمنقول مذکور در ماده ۱۲ حاکم بر سایر مواد است.

اگر با خوانده متوفی و ترکه تقسیم شده مواجه باشیم، دیگر کاری با آخرین اقامتگاه متوفی نداریم و صلاحیت، طبق قاعده می‌باشد.

با بررسی تطبیقی مواد ۱۱، ۱۲، ۱۵ و ۱۶ محل وقوع مال غیرمنقول در همگی این مواد به عنوان مرجع صالح پیش‌بینی شده است و در نگاه اول ظاهراً عجیب و متعارض است، اما با نگاهی دقیق باید گفت هر چند نهایتاً مرجع صالح محل وقوع مال غیرمنقول به شمار می‌آید، ولی حتماً موضوع آن دعاوی و رأی صادره در آن دعوا متفاوت است.

موضوع دعوا در ماده ۱۱ ق.آ.د.م فقط راجع به منقول است و منتهی به رأی منقول می‌شود. در ماده ۱۲ ق.آ.د.م موضوع دعوا فقط غیرمنقول است و منتهی به رأی غیرمنقول می‌شود. در ماده ۱۵ ق.آ.د.م موضوع دعوا هم منقول و هم غیرمنقول است و حتماً وحدت منشأ دارند ولی در محل غیرمنقول طرح شده و رأی آن هم دایر منقول و دایر غیرمنقول است. (ماده ۱۵ ق.آ.د.م جمع مواد ۱۱ و ۱۲ ق.آ.د.م است.) اگر موضوع دعوا مربوط به مال منقول و غیرمنقول باشد و هر ناشی از یک منشأ نباشد، هر کدام طبق قاعده مطرح می‌شود.

در ماده ۱۶ ق.آ.د.م موضوع دعوا فقط غیرمنقول است، لکن چندین غیرمنقول مطرح است که در یک محل غیرمنقول طرح و منتهی به یک رأی غیرمنقول برای تمام غیرمنقول‌ها می‌شود.

با بررسی تطبیقی مواد ۱۱ و ۲۵ ق.آ.د.م و ماده ۱۲ قانون حمایت خانواده (اقامتگاه خواهان) با نگاهی دقیق باید گفت در ماده ۱۱ دعاوی منقول غیر از سند ثبت احوال یا خانواده است و النهایه اقامتگاه خواهان صالح است، اما در ماده ۲۵ ق.آ.د.م موضوع سند ثبت احوال و ماده ۱۲ قانون حمایت خانواده موضوع دعاوی خانوادگی است و اولین و مستقیماً دادگاه اقامتگاه خواهان صالح است.

فصل سوم: اختلاف در صلاحیت و مراجع حل اختلاف:

مناطق صلاحیت: سؤال آن است که چه زمانی را باید ملاک صلاحیت یا عدم صلاحیت دادگاه دانست. د این خصوص، باید توجه داشت که:

۱. **در صلاحیت محلی:** مناطق صلاحیت، تاریخ تقدیم دادخواست است و تغییرات بعدی صلاحیت محلی مؤثر نیست؛ بنابراین، کافی است که دادگاه در تاریخ تقدیم دادخواست، صلاحیت داشته باشد.

۲. **در صلاحیت ذاتی:** وجود صلاحیت تا پایان رسیدگی دادگاه لازم است؛ بنابراین؛ تغییرات صلاحیت در جریان دادرسی، موجب صدور قرار عدم صلاحیت است.

به موجب ماده ۳۱۷ ق.آ.د.ک (مصوب ۱۳۹۲): «حل اختلاف در صلاحیت در امور کیفری، مطابق مقررات آیین دادرسی مدنی است و حل

اختلاف بین دادرها مطابق قواعد حل اختلاف دادگاه‌هایی است که دادرها در معیت آن قرار دارد.»

اگر چه ماده ۲۶ ق.آ.د.م تشخیص صلاحیت (دادگاه) را با همان (دادگاه) اما این قاعده بر سایر مراجع قضایی نیز قابل تسری است. چنانچه بعد از تاریخ تقدیم دادخواست، خوانده، محل اقامت خود را تغییر دهد تأثیری در صلاحیت دادگاه در تاریخ مزبور نبوده است دادخواست مزبور حتی اگر ناقص تقدیم شده باشد اگر مهلت مقرر کامل شود همان اثر را دارد. پس از تقدیم دادخواست به مرجع صالح تا پیش از صدور حکم ممکن است قانونگذار دعوی مطروحه را از صلاحیت ذاتی مزبور خارج کند و در صلاحیت مرجع دیگری قرار دهد. در اینجا با توجه به اینکه ادامه رسیدگی در مرجع مزبور ذاتاً غیرصالح شده و خلاف قواعد آمره است، چنین مرجعی باید با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به مرجعی که سپس صالح شناخته شده بفرستد، مگر اینکه مقنن خلاف آن را پیش‌بینی کند.

اختلاف در صلاحیت در صورتی محقق می‌شود که دادگاه مرجوع‌الیه «ادعای عدم صلاحیت را نپذیرد»، بدین معنی که دادگاه اول را صالح تشخیص دهد؛ بنابراین به موجب نص مزبور، چنانچه دادگاه مرجوع‌الیه خود را صالح نداند ولی در عین حال عدم صلاحیت دادگاه اول را بپذیرد و دادگاه سوّمی را صالح تشخیص دهد، باید پرونده را با صدور قرار عدم صلاحیت، به دادگاه سوّم بفرستد و از فرستادن پرونده به مرجع حل اختلاف خودداری نماید.

۱. **اختلاف در صلاحیت اثباتی (مثبت):** نسبت به موضوع واحد، دو یا چند دادگاه، خود را صالح می‌دانند. این طریقه اختلاف در صلاحیت، در صورتی محقق می‌شود که یک دعوا در دو یا چند مرجع مطرح شود و آنها علی‌رغم اطلاع از طرح موضوع در مرجع دیگر، خود را صالح دانسته و از صدور قرار عدم صلاحیت امتناع کرده و به رسیدگی ادامه دهند. در این حالت، دو یا چند مرجع به‌صورت موازی به یک موضوع رسیدگی می‌کنند و اختلاف اثباتی محقق می‌شود. هریک از متداعیین که خواستار حل این اختلاف در صلاحیت باشد (معمولاً خوانده، خواستار حل اختلاف در صلاحیت است. نه خواهان؛ زیرا خواهان، خود این دعوی را در مراجع مختلف طرح کرده است)، می‌تواند با تنظیم و تقدیم یک درخواست به مرجع حل اختلاف در صلاحیت، درخواست حل اختلاف کند.

۲. **اختلاف در صلاحیت نفیی یا سلبی (منفی):** که خود دارای دو حالت ذیل است:

✓ **مستقیم:** نسبت به یک موضوع، دو دادگاه، هر یک با اعتقاد به صلاحیت دادگاه دیگر، از خود نفی صلاحیت کند؛ یعنی یک دادگاه با اعتقاد به صلاحیت دادگاه دیگر، قرار عدم صلاحیت صادر کند و پرونده را به آن دادگاه دوم بفرستد؛ ولی دادگاه دوم قرار عدم صلاحیت مرجع اول را نپذیرد و همان مرجع را صالح بداند.

اگر دادگاه دوم، عدم صلاحیت دادگاه اول را بپذیرد؛ اما صلاحیت خود را نپذیرد؛ بلکه مرجع ثالثی را صالح بداند، هنوز اختلاف در صلاحیت محقق نشده است و پرونده را با صدور قرار عدم صلاحیت به همان دادگاه ثالث می‌فرستد.

✓ **غیرمستقیم:** یک دادگاه با اعتقاد به صلاحیت دادگاه دیگر، قرار عدم صلاحیت صادر کند و پرونده را به آن دادگاه ارسال کند. دادگاه دوم عدم صلاحیت دادگاه اول را بپذیرد؛ اما صلاحیت خود را نپذیرد؛ بلکه مرجع ثالثی را صالح بداند. در این حالت، دادگاه دوم، پرونده را با صدور قرار عدم صلاحیت با همان دادگاه ثالث می‌فرستد. حال فرض کنید که دادگاه ثالث مجدداً دادگاه اول را صالح بداند. این اختلاف در صلاحیت، اختلاف در صلاحیت نفیی غیرمستقیم است.

قواعد اختلاف در صلاحیت:

۱. تشخیص صلاحیت هر دادگاه با همان دادگاه است، نه با سایر مراجع و مقامات، مانند رئیس حوزه قضائی.
۲. اگر دادگاهی با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع صالح ارسال کند، دادگاه مرجوع‌الیه باید خارج از نوبت، نسبت به صلاحیت یا عدم صلاحیت خود اظهارنظر کند.
۳. حل اختلاف در صلاحیت، توسط مراجع حل اختلاف، خارج از نوبت صورت می‌گیرد. رسیدگی مراجع حل اختلاف به اختلاف در صلاحیت، نیاز به دعوت از طرفین ندارد.
۴. اگر هریک از مراجع غیر دادگستری نسبت به پرونده‌ای اعتقاد به صلاحیت محاکم دادگستری داشته باشد، از رسیدگی امتناع کرده و پرونده را بایگانی می‌کند.

اثباتی (مثبت): در خصوص موضوعی دو دادگاه هر یک خود را صالح بدانند.

نفیی (منفی): در خصوص موضوعی دو دادگاه با اعتقاد به صلاحیت دادگاه مقابل از خود نفی صلاحیت کند.

مراجع پیش‌بینی شده در قانون، دو مرجع هستند: دیوان عالی کشور، دادگاه تجدیدنظر استان
الف. مواردی که مرجع حل اختلاف در صلاحیت، **دیوان عالی کشور** است (نظر دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع است):

۱. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های حوزه قضایی دو استان:
 - ✓ اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های عمومی دو حوزه قضایی در دو استان؛
 - ✓ اختلاف بین دادگاه‌های انقلاب از حوزه دو استان؛
 - ✓ اختلاف بین دادگاه‌های نظامی از حوزه دو استان؛
 - ✓ اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های تجدیدنظر دو استان؛
 - ✓ اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های مختلف از حوزه قضایی دو استان؛
 - ✓ اختلاف در صلاحیت بین دادگاه بدوی حوزه یک استان با دادگاه تجدیدنظر حوزه استان دیگر.
 ۲. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه عمومی، نظامی و انقلاب یک استان؛
 ۳. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه خانواده با دادگاه‌های عمومی یا سایر دادگاه‌های اختصاصی حوزه یک استان؛
 ۴. اختلاف در صلاحیت بین دیوان عالی کشور و دادگاه تجدیدنظر استان؛
 ۵. اختلاف در صلاحیت بین شعب دیوان عدالت اداری با سایر مراجع قضایی.
- چنانچه دعوا یا امری در دادگاه عمومی، انقلاب و یا نظامی مطرح گردیده و دادگاه‌های مزبور، با اعتقاد به صلاحیت مراجع غیردادگستری از خود نفی صلاحیت نمایند، از ارسال مستقیم پرونده به مرجعی که صالح تشخیص داده‌اند، ممنوع بوده و باید آن را برای تعیین مرجع صالح به دیوان عالی کشور ارسال نمایند.
- فرستادن پرونده به دیوان عالی کشور، برای تعیین مرجع صالح، چنانچه دادگاه‌های مزبور و مراجع غیردادگستری هم‌زمان به امر واحدی رسیدگی نمایند نیز الزامی است.

ب. مواردی که مرجع حل اختلاف در صلاحیت، **دادگاه تجدیدنظر استان** است (نظر دادگاه تجدیدنظر استان لازم‌الاتباع است):

- ✓ اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های عمومی از حوزه یک استان؛
 - ✓ اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های انقلاب حوزه یک استان؛
 - ✓ اختلاف در صلاحیت بین دادگاه کیفری ۱ و ۲ در حوزه یک استان؛
 - ✓ اختلاف در صلاحیت بین دادگاه تجدیدنظر استان و دادگاه بدوی حوزه قضایی همان استان.
 - ✓ اختلاف در صلاحیت بین دادگاه عمومی و یا دادگاه انقلاب حوزه استانی با دادگاه تجدیدنظر همان استان.
- نکته: اختلاف در صلاحیت بین دادگاه نظامی (یک یا دو) با دادگاه تجدیدنظر استان متصور نمی‌باشد. در صورت اختلاف در صلاحیت بین دادگاه نظامی یک و دو در حوزه قضایی یک استان، نظر دادگاه نظامی یک لازم‌الاتباع است (ماده ۶۰۰ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲)
- نکته: هرگاه مراجع اختصاصی و بدوی اداری (مانند هیأت حل اختلاف مالیاتی، کمیسیون ماده صد) از خود نفی صلاحیت نموده و دیوان عدالت اداری را صالح بدانند باید پرونده را مستقیماً به دیوان عدالت اداری بفرستند. در صورتی که اختلاف در صلاحیت بین خود مراجع اختصاصی و بدوی اداری، محقق شود حل آن طبق اصول باید با دیوان عدالت اداری باشد.
- نکته: در صورت اختلاف در صلاحیت بین دیوان عدالت اداری و هر یک از مراجع اختصاصی و بدوی اداری، نظر دیوان عدالت اداری، در

خصوص صلاحیت لازم‌الاتباع است.

نکته: در سایر موارد باید پذیرفت که مرجع غیر صالح از رسیدگی به دعوا یا امر مطروحه خودداری می‌کند تا خواهان (یا درخواست‌کننده) آن را در مرجع صالح اقامه کند.

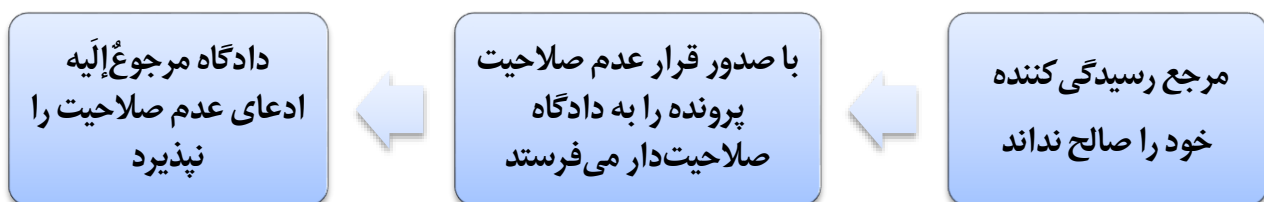
جمع‌بندی حل اختلاف در صلاحیت:

ماده ۲۶ ق.آ.د.م راجع به ایجاد اختلاف است و مواد ۲۷ تا ۳۰ ق.آ.د.م راجع به حل اختلاف است.

- اگر دادگاه عمومی (حقوقی) کاشان نسبت به دادگاه عمومی حقوقی اصفهان از خود نفی صلاحیت کند، ...
دادگاه تجدیدنظر اصفهان صالح است.
دادگاه تجدیدنظر کاشان صالح است.
دیوان عالی کشور صالح است.
✓ هیچ کدام. چون هنوز اختلافی رخ نداده است.

اگر دادگاه عمومی (حقوقی) کاشان نسبت به دادگاه عمومی (حقوقی) اصفهان از خود نفی صلاحیت کند و دادگاه اصفهان بگوید: «من صالح نیستم و دادگاه کاشان صالح است» اختلاف در صلاحیت محقق شده است. شرط تحقق اختلاف در صلاحیت، عدم پذیرش صلاحیت از سوی مرجعی است که پرونده به آن ارجاع شده است.

- ✓ طبق ماده ۲۶ ق.آ.د.م اولاً تشخیص صلاحیت با خود مرجع رسیدگی‌کننده به دعوا است، یعنی تا زمانی که اختلافی نشود، خود مرجع، صالح به تشخیص رسیدگی است.
- ✓ ثانیاً مناط تشخیص صلاحیت (ذاتی، نیسی یا محلی) همان تاریخ تقدیم دادخواست است، حتی اگر بعداً مرجع دیگری صالح تشخیص داده شود، مگر اینکه صلاحیت ذاتی باشد که در این صورت، اگر قانون جدید مرجع دیگری را صالح بداند، چون آمره می‌باشد عطف به‌مابق می‌شود و در این حالت تاریخ اولیه دادخواست که ملاک اولیه بوده دیگر با قانون جدید هم‌خوان نیست، بلکه تاریخ اجرای قانون جدید مناط است.
- ✓ در صلاحیت، تاریخ تقدیم دادخواست، مناط اولیه و آخرین است.
- ✓ طبق ماده ۲۷ ق.آ.د.م، ایجاد اختلاف در صلاحیت اینگونه حادث می‌شود.



- ✓ عدم پذیرش صلاحیت ارجاعی، توسط دادگاه مرجوع‌الیه شرط ایجاد اختلاف است.
- ✓ طبق مواد ۲۷ و ۲۸ ق.آ.د.م رسیدگی به صلاحیت‌ها و عدم صلاحیت‌ها در دادگاه‌های بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور خارج از نوبت رسیدگی می‌شود.
- ✓ مراجع حل اختلاف:
 ۱. دادگاه تجدیدنظر «ماده ۲۷ ق.آ.د.م»
 ۲. دیوان عالی کشور «تبصره ماده ۲۷ ق.آ.د.م»
- ✓ ولی ۲ تا مرجع دیگر هم داریم:
 ۳. دادگاه عمومی «ماده ۱۳ قانون شورای حل اختلاف»
 ۴. دیوان عدالت اداری «ماده ۴۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری»

ماده ۳۰ ق.آ.د.م

در موارد ذیل همیشه نظر مرجع عالی لازم‌الاتباع است، به عبارتی به سر اختلاف، خودش مرجع حل اختلاف است:

- ✓ اگر بین دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر اختلاف در صلاحیت پیش آید.
- ✓ اگر بین تجدیدنظر و دیوان عالی کشور اختلاف در صلاحیت پیش آید.
- ✓ اگر بین شورای حل اختلاف و دادگاه عمومی بدوی اختلاف در صلاحیت پیش آید.
- ✓ اگر بین دیوان عدالت اداری و دیوان عالی کشور اختلاف در صلاحیت پیش آید.

- اگر دادگاه تجدیدنظر قائل به صلاحیت دیوان عالی کشور باشد و دیوان عالی قائل به صلاحیت تجدیدنظر ...
- ✓ صحیح: اختلاف در صلاحیت ایجاد شده و نظر دیوان عالی لازم‌الاتباع است.
- غلط: نظر دیوان عالی لازم‌الاتباع است، لذا اصلاً اختلافی محقق نمی‌شود.
- غلط: اختلاف بین تجدیدنظر و دیوان عالی قابل تصور است و حلش با مرجع ثالث است.
- غلط: پرونده به دیوان عدالت ارجاع می‌شود.

«اگه دعوتون شد، هر چی داداش بزرگه گفت گوش بدین، اگه اختلاف نشه چرا همش به حرف داداش بزرگه گوش بدین!»

- ✓ بین مرجع عالی و تالی حدوث اختلاف قابل تصور است و راه حل آن اختلاف، نظر مرجع عالی است، یعنی عدم پذیرش عدم صلاحیت توسط مرجع عالی دو کارکرد دارد:
- ۱. ایجادکننده اختلاف است.
- ۲. سبب حل اختلاف است، چون نظرش لازم‌الاتباع است.
- ✓ دادگاه تجدیدنظر: مرجع حل اختلاف بین ۲ مرجع هم‌عرض در یک استان
- ✓ دیوان عالی کشور: مرجع حل اختلاف بین ۲ مرجع (هم‌عرض / غیرهم‌عرض) در ۲ استان.
- منظور از هم‌عرض یعنی هم‌جنس یعنی صلاحیت ذاتی‌شان یکی باشد.
- ✓ اختلاف بین مراجع قضایی هم‌عرض: برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود.
- ✓ اختلاف بین مرجع قضایی و مرجع غیرقضایی (چه نفی صلاحیت کنند «اختلاف سلبی»، چه خود را صالح بدانند «اختلاف ایجابی»):
- مراجع غیر وابسته به دادگستری‌ها و اداری‌ها
- مراجع غیر وابسته به دادگستری

به استناد رأی وحدت رویه شماره ۶۶۰ مورخ ۱۳۸۲/۱/۱۹: «هر گاه ... دادگاه‌ها به صلاحیت مراجع غیرقضایی از خود نفی صلاحیت کنند و یا خود را صالح بدانند به لحاظ برتری اعتبار قضایی آنها نسبت به مراجع غیرقضایی نیازی به حدوث اختلاف نبوده و پرونده مستقیماً برای تشخیص صلاحیت به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود.»

«پدر بزرگ میگه چه کسی رسیدگی کنه!»

- ✓ با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۶۶۰ که برای دیوان عالی علاوه بر نقش حل اختلاف، نقش پیشگیری از ایجاد اختلاف پیش‌بینی کرده فی‌الواقع بین مراجع قضایی و مراجع غیرقضایی اختلاف محقق نمی‌شود.
- تست: اگر دادگاه عمومی به نفع دادگاه انقلاب (غیر هم‌عرض) از خود نفی صلاحیت کند ...
- پرونده به دادگاه انقلاب ارجاع می‌شود و در صورت اختلاف، حلش با دادگاه تجدیدنظر است.
- ✓ پرونده به دادگاه انقلاب ارجاع می‌شود و در صورت اختلاف حلش با دیوان عالی کشور است.
- پرونده مستقیماً به دیوان عالی کشور ارجاع می‌شود، لذا اختلاف محقق نمی‌شود.
- پرونده به دادگاه انقلاب ارجاع می‌شود و مکلف به رسیدگی است.

نکته: در صورتی که دادگاه عمومی به نفع اداره ثبت از خود نفی صلاحیت، اختلاف در صلاحیت محقق نمی‌شود و پرونده به دیوان عالی کشور ارجاع می‌شود.

بخش چهارم: دفاع یا پاسخ‌های خواننده

ایرادات «مواد ۸۴ تا ۹۲ + ۱۰۹ و ۱۱۰ + ۱۴۴ تا ۱۴۸»

دفاع:

✓ دفاع مفهوم اخص (ماهوی)

- نسبت به موضوع دعوا
- به صورت نفی یا انکار ماهیتی
 - متنوع و غیرمحصور
 - محدود به زمان نیست

✓ ایراد

- نسبت به خود دعوا است، (نسبت به کلیت دعوا: عدم صلاحیت / عدم اهلیت / عدم سمت) یعنی بدون اینکه نفی یا انکار ماهیتی باشد،
- دعوا را در خور پاسخ نمی‌داند.
 - محصور و احصایی است. (در قانون آمره)
 - تا پایان اولین جلسه دادرسی با بیان شود.
- ✓ علاوه بر خواننده، خواهان هم می‌تواند در ایرادات آمره که جنبه تذکر دارد، ایراد کند.
- ✓ بر خلاف قانون سابق که طرح ایرادات را به دو دسته تقسیم کرده بود و بعضی را ضمن پاسخ به ماهیت و بعضی را قبل از پاسخ به ماهیت تجویز کرده بود، در قانون جدید (در صدر ماده ۸۴ ق.آ.د.م) خواننده و چه بسا خواهان، اختیار دارد ضمن پاسخ به ماهیت یا قبل پاسخ به ماهیت ایراد کند.
- ✓ ایرادات به ۲ دسته‌ی ایرادات غیرتأمینی و ایرادات تأمینی تقسیم می‌شود. ایرادات تأمینی، ایراد تأمین دعوای واهی (ماده ۱۰۹ ق.آ.د.م) و ایراد تأمین دعوای اتباع (ماده ۱۴۴ ق.آ.د.م) می‌باشند. بقیه ایرادات، غیرتأمینی هستند. در ایرادات تأمینی (دعای واهی و بیگانه) که خواننده از خواهان تقاضای سپردن تأمین کرده ولی خواهان تأمین مناسب نسپرده، در نهایت به درخواست خواننده که ایراد کرده بود، قرار رد دادخواست صادر می‌شود.
- ✓ ایرادات بر خلاف دفاع ماهوی که محدود به زمان نیست، محدود به زمان هستند و طبق ماده ۸۷ ق.آ.د.م باید تا پایان اولین جلسه دادرسی به عمل می‌آید (چه ایرادات تأمینی و چه ایرادات غیرتأمینی) و الا به موجب ماده ۹۰ ق.آ.د.م دادگاه مکلف نیست جدا از ماهیت دعوا به آن رسیدگی و رأی صادر کند، یعنی اگر ایراد در مهلت طرح شود دادگاه مکلف است جدا از ماهیت به آن رسیدگی کند.
- ✓ در ایرادات آنچه اصل است رسیدگی جداگانه به ایرادات به شرط رعایت مهلت می‌باشد و الا دادگاه می‌تواند استثنائاً به جهت خارج از مهلت بودن رسیدگی توأم انجام دهد. (مواد ۸۷ و ۹۰ ق.آ.د.م)
- ✓ در باب دعوای طاری، اصل بر رسیدگی توأم با دعوای اصلی است اما در موارد استثنایی به جهت تأخیر، تبانی، عدم ملازمه در مواد ۱۳۳، ۱۳۹* و ۱۴۱ دادگاه باید جداگانه رسیدگی نماید، آنچه که حائز اهمیت فراوان است این است که در هیچ کدام از حالت‌های فوق، قرارهای چون قرار عدم استماع، قرار رد دعوا، قرار سقوط دعوا و ... صادر نمی‌شود و به هر حال رسیدگی می‌شود.

فصل اول: ایرادات

دفاعیات خواننده (دفاع به معنای اعم): منظور هر روش دفاعی است که خواننده از آن، برای شکست دعوای خواهان استفاده می‌کند. اقسام دفاعیات عبارت است از:

۱. **دفاع ماهوی (دفاع به معنای اخص):** دفاع نسبت به اصل و ماهیت دعوا را گویند؛ به عبارت دیگر، هر دفاعی که مستقیماً علیه اصل ادعای خواهان مطرح شود تا اساس ادعای خواهان را منتفی کند، دفاع ماهوی است؛ مانند دفاعیات ناظر به سقوط تعهد (ایفای

تعهد، تهاتر، تبدیل تعهد، ابراء و ...)، دفاعیات ناظر به انحلال عقد (فسخ، اقاله، انفساخ) یا دفاعیات ناظر به صلح و سازش در خصوص موضوع دعوا.

۲. **ایراد (دفاع شکلی):** دفاعیاتی است که صرفاً ناظر به شکل و شیوه طرح دعوا است و به اصل و اساس ادعای خواهان و ماهیت دعوی او ارتباطی ندارد. به عبارت دیگر، خوانده بدون آنکه خود را درگیر دفاع در خصوص ماهیت پرونده کند، با خرده‌گیری از شیوه طرح دعوا، دعوا را به دلیل ایرادات شکلی، با قراری مانند قرار رد دعوا مواجه می‌کند. ایرادات در ماده ۸۴ ق.آ.د.م. شمارش شده است. البته برخی ایرادات در ماده مزبور درج نشده است.

۳. **دعوی متقابل:** دعوی از جانب خوانده علیه خواهان که به دعوی اصلی مرتبط یا هم‌منشأ باشد.

انواع ایراد:

الف. ایراداتی که اثر پذیرش آنها، **تغییر مرجع رسیدگی** است:

۱. ایراد عدم صلاحیت ذاتی؛ ۲. ایراد عدم صلاحیت نسبی (محلی)؛ ۳. ایراد امر مطروحه ۴. ایراد رد دادرسی

ب. ایراداتی که اثر پذیرش آنها، **ایجاد مانع موقت در رسیدگی** است:

۱. ایراد عدم اهلیت؛ ۲. ایراد عدم احراز سمت.

ج. ایراداتی که اثر پذیرش آنها، **ایجاد مانع دائمی در رسیدگی** است:

۱. ایراد عدم توجه دعوا به خوانده؛ ۲. ایراد امر قضاوت‌شده؛ ۳. ایراد بی‌نفعی خواهان؛ ۴. ایراد عدم ترتب آثار قانونی به دعوا؛ ۵. ایراد عدم مشروعیت مورد دعوا؛ ۶. ایراد جزمی نبودن دعوا؛ ۷. ایراد به زمان اقامه دعوا.

د. سایر ایرادات:

۱. ایراد رد دادرسی؛ ۲. ایراد دعوی واهی؛ ۳. ایراد تأمین اتباع بیگانه.

ایراد عدم صلاحیت:

۱. چه عدم صلاحیت ذاتی باشد و چه نسبی باشد، می‌توان چنین ایرادی را اظهار کرد؛ البته در صلاحیت ذاتی و نسبی نیازی به طرح ایراد نیست، چون آمره هستند، دادگاه رأساً در هر مرحله‌ای حتی پس از اولین جلسه متوجه آن شود، به آن رسیدگی می‌کند و طرح ایراد در این حالت از سوی اصحاب دعوا یک تذکر محسوب می‌شود

۲. در صورت وارد بودن این ایراد، قرار عدم صلاحیت صادر می‌شود.

۳. قرار عدم صلاحیت، قراری شبه قاطع است؛ یعنی پرونده‌ای را از مرجعی به مرجع دیگر می‌فرستد و موجب تغییر در شعبه رسیدگی کننده می‌شود.

۴. این قرار به اصحاب دعوا ابلاغ نمی‌شود؛ بنابراین، لازم نیست که به صورت دادنامه، پانویس شود.

۵. این قرار؛ قابل اعتراض نیست.

۶. عدم صلاحیت ذاتی دادگاه، در هر صورت، موجب نقض رأی در مرحله تجدیدنظر و فرجام است، چه به عدم صلاحیت ایراد شده باشد و چه ایراد نشده باشد.

۷. عدم صلاحیت محلی دادگاه در صورتی موجب نقض رأی در مرحله فرجام است که نسبت به آن در موعد مقرر (جلسه اول مرحله بدوی)، ایراد شده باشد. در غیر این صورت، (در صورت عدم ایراد یا در صورت ایراد پس از جلسه اول)، عدم صلاحیت محلی، موجب نقض رأی در مرحله فرجام نیست.

۸. طبق نص قانون، عدم صلاحیت محلی دادگاه بدوی به طور مطلق موجب نقض رأی در مرحله تجدیدنظر است؛ یعنی چه نسبت به آن ایراد شده باشد و چه ایراد نشده باشد؛ اما برخی از حقوق دانان، با قیاس تجدیدنظر و فرجام چنین نتیجه گرفته‌اند که عدم صلاحیت محلی، در صورتی موجب نقض رأی در مرحله تجدیدنظر است که در مرحله بدوی در موعد مقرر نسبت به آن ایراد شده باشد.

ایراد امر مطروحه (بند ۲ ماده ۸۴ ق.آ.د.م): خلاصه‌اش یعنی اینکه دعوا تحت رسیدگی است. در صورتی به یک پرونده ایراد امر مطروحه وارد است که سابقاً همان دعوا یا دعوی مشابه با آن طرح شده و تحت رسیدگی باشد. اگر دعوی که سابقاً طرح شده، دارای اوصاف ذیل باشد، به دعوی فعلی ایراد امر مطروحه وارد است. این شروط عبارت است از:

۱. دعوی منطبق بر دعوی فعلی باشد (دارای وحدت موضوع و وحدت سبب) یا دعوی باشد که با دعوی فعلی ارتباط کامل دارد.

✓ دو دعوا را وقتی مرتبط می‌گوییم که اخذ تصمیم در یک دعوا، در دعوی دیگر مؤثر باشد؛ مانند آنکه یکی از طرفین، دادخواست الزام به انجام تعهدات قراردادی را تقدیم کرده باشد و طرف دیگر دادخواست تأیید فسخ همان قرارداد را طرح کند. حکم فسخ قرارداد در تصمیم‌گیری درباره الزام به انجام تعهدات قراردادی مؤثر است. چون در صورت تأیید فسخ قرارداد، نوبت به اجرای تعهدات قراردادی نمی‌رسد.

✓ وحدت دعوا شرط نیست، بلکه صرف ارتباط کافی است؛ یعنی تصمیم در یکی مؤثر در دیگری باشد. مثل تمکین و نفقه. در این مورد ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م حکم فرماست:

- قرار رسیدگی توأم (یکجا): شعبه قبلی همین شعبه بوده - بدون نظر رئیس کل
- قرار امتناع از رسیدگی: شعبه دیگری بوده - با نظر رئیس شعبه اول

✓ قاعده این است که هر چی از شعبه‌ها میره بیرون باید به نظر رئیس کل برسه ولی اگر تو شعبه خودمان باشد، نیازی به نظر رئیس کل نیست. هر جا موضوعی مستلزم تغییر شعبه باشد، با نظر رئیس کل خواهد بود، مثل قرار امتناع از رسیدگی در ایراد امر مطروحه یا قرار ایراد رد دادرسی وقتی که دادرسی علی‌البدل نباشد و به شعبه دیگر ارجاع شود. در غیر این صورت، وقتی شعبه تغییر نکند مثل قرار رسیدگی توأم در امر مطروحه و یا قرار امتناع در رد دادرسی که دادرسی علی‌البدل وجود دارد، نیازی به نظر رئیس کل نیست.

۲. با دعوی فعلی دارای وحدت اصحاب باشد.

۳. دعوی قبلی نیز در همین دادگاه یا دادگاه هم‌عرض دیگر تحت رسیدگی باشد. منظور از دو دادگاه هم‌عرض، دو دادگاهی است که صلاحیت ذاتی یکسان دارند.

۴. دعوی سابق هنوز تحت رسیدگی باشد و منجر به صدور حکم نشده باشد.

تصمیم دادگاه در صورت ورود ایراد امر مطروحه:

۱. اگر هر دو پرونده در یک شعبه باشد، قرار رسیدگی توأمان صادر می‌شود. این قرار، نیاز به ابلاغ ندارد و بنابراین، نیاز به پاکت‌بندی شدن (تایپ) نیز ندارد.

۲. اگر پرونده‌ها در دو شعبه متفاوت از یک حوزه قضائی باشد، قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌شود و پرونده از طریق رئیس حوزه قضائی به شعبه‌ای که دارای سبق ارجاع است، ارسال می‌شود تا در آن شعبه، به نحو توأمان رسیدگی شود. این قرار نیز نیاز به ابلاغ و پاکت‌بندی شدن (تایپ) ندارد.

۳. اگر پرونده‌ها در حوزه‌های قضائی مختلف مطرح باشد، قرار امتناع از رسیدگی صادر پرونده به دادگاهی که دارای سبق ارجاع است، ارسال می‌شود تا به نحو توأمان رسیدگی شود.

مقنن ما مطرح بودن همان دعوا یا دعوی مرتبط در مرجع تجدیدنظر را موجب حق ایراد خوانده (امر مطروحه) و اجرای ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م ندانسته است.

سؤال: در فروض مزبور و اعلام آن، تکلیف دادگاه نخستین در رسیدگی به دعوا چه خواهد بود؟

جواب: اگر دادگاه بدوی احراز نماید که دعوی تحت رسیدگی و یا دعوی مرتبط با آن در دادگاه تجدیدنظر مطرح و تحت رسیدگی است، رسیدگی را تا زمان مشخص شدن نتیجه در مرحله تجدیدنظر متوقف می‌نماید و با صدور حکم از مرحله تجدیدنظر، دادگاه بدوی «قرار رد دعوا» را به سبب امر قضاوت‌شده که بعداً حادث شده است، صادر می‌نماید.

ایراد عدم اهلیت (بند ۳ ماده ۸۴ ق.آ.د.م):

۱. هر شخصی برای طرح دعوا، نیاز به همان درجه‌ای از اهلیت دارد که برای انجام اصل موضوع عمل لازم است. در غیر این صورت، دعوا با ایراد عدم اهلیت خواهان مواجه است. البته منظور، اهلیت استیفا است؛ چراکه همه اشخاص علی‌الاصول از اهلیت تمتع برخوردارند. عدم اهلیت خواهان که توسط خوانده ایراد می‌شود و منتهی به قرار رد دعوا می‌گردد. در صورت عدم اهلیت خواهان ابتدائاً قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود و سپس خوانده ممنوع از دفاع خواهد شد و به موجب ماده ۵۶ قانون امور حسبی باید دادگاه برای تعیین قیم به دادستان اطلاع دهد.

۲. بنا بر بند فوق، اگر موضوع دعوا، غیرمالی باشد، خواهان باید دارای مؤلفه‌های عقل و بلوغ باشد و اگر موضوع دعوا، مالی باشد،

خواهان باید دارای مؤلفه‌های بلوغ، عقل و رشد باشد و ورشکسته نیز نباشد.

۳. شخص ورشکسته، مانند شخص سفیه، برای طرح دعای غیرمالی خود دارای اهلیت است؛ اما برای دعاوی مالی اش نمی‌تواند خود، رأساً اقدام کند و باید طرح دعوا توسط مدیر تصفیه یا اداره تصفیه انجام شود.

۴. در صورت عدم اهلیت خواهان، دعوا باید حسب مورد توسط ولی، وصی، قیم، مدیر تصفیه یا اداره تصفیه طرح شود. در غیر این صورت، قرار رد دعوا صادر می‌شود؛ به عبارت دیگر، اگر ایراد عدم اهلیت خواهان وارد باشد، قرار رد دعوا صادر می‌شود.

۵. البته باید توجه داشت که منظور از این ایراد، محجوریت خواهان از بدو تقدیم دادخواست است، نه محجوریت وی در جریان دادرسی. **تکلیف دعوا در صورت محجور بودن خواننده:** البته باید بیان داشت که منظور، محجوریت خواننده از بدو تقدیم دادخواست است، نه محجوریت وی در جریان دادرسی. تکلیف حدوث حجر برای خواننده در جریان دادرسی در ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م آمده است.

۱. دادگاه، قرار توقیف دادرسی صادر می‌کند و متوقف شدن دادرسی را به خواهان ابلاغ می‌کند. دادرسی تا مشخص شدن ولی یا قیم و معرفی ایشان به دادگاه متوقف می‌ماند.

۲. اگر خواننده، محجور باشد و فاقد ولی یا قیم باشد، باز هم دادرسی متوقف شده و دادگاه مراتب را به دادستان اعلام می‌کند تا اقدام مقتضی نسبت به نصب قیم صورت گیرد. (ماده ۵۶ ق.ا.ح)

۳. اگر خواننده، صغیر، سفیه یا مجنون باشد، باید دعوا به طرفیت ایشان طرح شود؛ اما ایشان می‌توانند از دفاع در ماهیت دعوا امتناع کنند تا ولی یا قیم ایشان به دادرسی دعوت شود. البته اگر طرف مقابل یک دعاوی مالی، یک شخص ورشکسته باشد، باید نام مدیر تصفیه یا اداره تصفیه به عنوان خواننده دعوا طرح شود، نه نام تاجر ورشکسته؛ زیرا مدیر تصفیه یا اداره تصفیه قائم مقام تاجرند؛ نه صرفاً نماینده او. (ماده ۴۱۹ ق.ت) بنابراین، اگر دعاوی مالی به طرفیت تاجر ورشکسته طرح شود، دعوا، متوقف نمی‌شود؛ بلکه نسبت به آن قرار رد دعوا صادر می‌شود.

۴. اگر خواهان، هم نام خواننده محجور و هم نام ولی یا قیم او را در دادخواست درج کند، از همان ابتدا، خطاریه برای ولی یا قیم ارسال شده و دادرسی نیز متوقف نمی‌شود.

۵. بیان شد که اگر خواننده، محجور باشد؛ یعنی صغیر، سفیه یا مجنون باشد، می‌تواند از جواب به دعوا امتناع کند تا آنکه نماینده قانونی یا قضائی وی، یعنی ولی قهری، وصی یا قیم به دادگاه دعوت شود. البته اگر خواننده محجور، ایرادات یا دفاعاتی بیان کند تا جایی که این ایرادات و دفاعیات به نفع اوست، شنیده می‌شود و به آنها ترتیب اثر داده می‌شود؛ مگر آنکه این ایرادات و دفاعیات متضمن ضرری برای او باشد. برای مثال، متضمن اقرار ضمنی باشد که در این صورت، این اقرار، به دلیل فقدان اهلیت، باطل است.

ایراد عدم برخورداری از سمت (بند ۵ ماده ۸۴ ق.آ.د.م):

۱. دعوا، در صورتی قابل رسیدگی است که از جانب یکی از اشخاص ذیل طرح شده باشد:

✓ اصیل (ذی نفع)

✓ قائم مقام: شخصی که پاره‌ای از حقوق و تکالیف شخص دیگر به او منتقل می‌شود، مانند وراث، مُنتقل‌الیه، اداره تصفیه یا مدیر تصفیه شخص ورشکسته و قائم مقام تجارتی.

✓ نماینده که ممکن است نماینده قانونی، قضائی، قراردادی یا ابقاعی باشد.

۲. اگر شخصی غیر از اصیل، اقدام به طرح دعوا کرده باشد، باید سمت (نماینده) او، توسط دادگاه احراز شود. عدم سمت نماینده خواهان که توسط خواننده ایراد می‌شود به موجب ماده ۸۹ ق.آ.د.م منتهی به صدور قرار ردّ دعوا می‌شود.

۳. اگر شخصی با ادعای ولایت، قیمومت، وکالت، مدیریت شرکت یا ... به عنوان نماینده، طرح دعوا کرده، در واقع نماینده نباشد، با ایراد عدم برخورداری از سمت مواجه‌ایم.

۴. ایراد عدم برخورداری از سمت در صورتی به پرونده وارد است که دادخواست‌دهنده، هیچ برگه مُثبت سمتی نداشته باشد که بخواه تصویر آن را به دادگاه ارائه کند؛ بنابراین، اگر شخصی که به عنوان نماینده اقدام به طرح دعوا کرده، تصویر ورقه مُثبت سمت را علی‌رغم تصریح ماده ۵۹ ق.آ.د.م تحویل ندهد، در این صورت، به دعوا، ایراد عدم برخورداری از سمت وارد نیست، بلکه دفتر دادگاه باید خطاب به دادخواست‌دهنده، اخطار رفع نقص صادر کند تا نامبرده تصویر برگه مُثبت سمت خود را ارائه کند.

۵. اگر شخص اصیل اقدام به طرح دعوا کند و سپس در جریان دادرسی، شخصی به عنوان نماینده او (مانند وکیل) در دادرسی اعلام نمایندگی کند در حالی که سمت او محرز نباشد، در این صورت، به دعوا، ایراد عدم برخورداری از سمت وارد نیست؛ چراکه دعوا توسط

خود اصیل طرح شده است. البته در این حالت، نمایندگی شخصی که سمت او احراز نشده، پذیرفته نیست.

۶. در صورت وارد بودن این ایراد نسبت به یک دعوا، باید قرار رد دعوا صادر شود.
۷. اگر شخصی به نمایندگی از خوانده، اقدام به پاسخ به دعوا کند، در صورت عدم احراز سمت وی دادگاه نباید او را بپذیرد و خواهان نیز می‌تواند به عدم احراز سمت او اعتراض کند. با اعتراض خواهان از دفاعیات نماینده خوانده جلوگیری به عمل آمده و دفاعیاتش بی‌اثر شمرده می‌شود.

اقسام نمایندگی: اقسام نمایندگی را می‌توان به شرح ذیل برشمرد:

۱. **نمایندگی قانونی:** اگر شخصی به موجب قانون، نماینده شخص دیگری تلقی شود، به او نماینده قانونی می‌گوییم؛ مانند:
 - ✓ ولی قهری (پدر یا جد پدری)؛
 - ✓ برخی وصی منصوب از جانب ولی قهری را نیز نوعی نماینده قانونی معرفی کرده‌اند.
 - ✓ وزرا و رؤسای سازمان‌ها، مؤسسات دولتی و مؤسسات عمومی غیردولتی و مدیران شرکت‌ها و مؤسسات غیرتجاری.
 ۲. **نمایندگی قضائی:** اگر شخصی به موجب حکم دادگاه نماینده شخص دیگری تلقی شود، به او نماینده قضائی می‌گوییم؛ مانند:
 - ✓ قیم محجورین؛
 - ✓ امین غائب مفقودالاثر و امین جنین (مواد ۱۰۳ و ۱۱۹ ق.ا.ح) و امین شخص عاجز (مواد ۱۰۴ و ۱۱۸ ق.ا.ح)
 - ✓ به نظر می‌رسد که علی‌رغم آنکه قانونگذار مدیر تصفیه را قائم مقام دانسته است؛ ولی ماهیت اقدامات مدیر تصفیه نوعی نمایندگی قضائی از جانب تاجر ورشکسته است.
 ۳. **نمایندگی قراردادی:** اگر شخصی به موجب یک قرارداد، نماینده شخص دیگر شود، به او نماینده قراردادی می‌گوییم؛ مانند:
 - ✓ وکلا؛
 - ✓ همچنین نمایندگان حقوقی ادارات دولتی (موضوع ماده ۳۲ ق.آ.د.م) را نیز از آن جهت که تا حدودی در حکم وکلا هستند باید نماینده قراردادی دانست.
 ۴. **نمایندگی ایقاعی:** اگر شخصی به موجب یک ایقاع نماینده دیگری شده باشد، او را نماینده ایقاعی می‌گوییم. برای مثال:
 - ✓ وصی یک نماینده ایقاعی است.
 - ✓ متولی مال موقوفه نیز یک نماینده ایقاعی است.
- #### مصادیقی از ایراد عدم برخورداری از سمت:
۱. شخصی به وکیلی برای طرح دعوا وکالت داده است. وکیل مزبور به موجب درج در وکالت‌نامه‌اش، فقط حق طرح دعوا از جانب موکل علیه آقای «الف» را دارد. ولی اقدام به طرح دعوا علیه آقای «ب» می‌کند.
 ۲. شرکتی دارای سه نفر هیأت مدیره است. این شرکت می‌خواهد به شخصی برای طرح دعوا، وکالت دهد؛ اما فقط یکی از اعضای هیأت مدیره، وکالت‌نامه را امضا کرده، درحالی‌که باید وکالت‌نامه به امضای اکثریت می‌رسید یا آنکه وکالت این وکیل به تصویب هیأت مدیره رسیده باشد و ایشان به یکی از اعضای هیأت مدیره، اختیار امضای وکالت‌نامه وکیل را داده باشد.
 ۳. شرکتی می‌خواهد برای طرح دعوا، وکالت دهد. وکالت‌نامه را فقط مدیرعامل امضا کرده؛ درحالی‌که مدیرعامل وفق ماده ۱۲۵ ل.ا.ق.ت در این خصوص، نیازمند صورت جلسه تفویض اختیار است.
 ۴. شخصی به عنوان وکیل طرح دعوا کرده که در زمان طرح دعوا از وکالت دادگستری معلق بوده است.
 ۵. پدر و پدربزرگ طفلی فوت کرده‌اند، برای مطالبه خسارت و مطالبات مالی طفل، عموی او اقدام به طرح دعوا کرده است؛ درحالی‌که او به عنوان قیم طفل، نصب نشده است.
- #### ایراد عدم توجه دعوا به خوانده (بند ۴ ماده ۸۴ ق.آ.د.م):
۱. اگر از همان ابتدا و قبل از ورود به ماهیت پرونده، از ظاهر پرونده، مشخص باشد که دعوا، هیچ توجهی به خوانده ندارد یا به عبارت دیگر، ارتباط مستقیم با او ندارد، قرار رد دعوا صادر می‌شود.
 ۲. اگر پس از رسیدگی به ماهیت پرونده، مشخص شود که خواهان حقی نسبت به خوانده ندارد، دیگر بر مبنای ایراد عدم توجه دعوا، قرار رد دعوا صادر نمی‌شود، بلکه بر مبنای بی‌حقی خواهان، حکم به بطلان دعوا و بی‌حقی خواهان صادر می‌شود.

مصادیقی از ایراد عدم توجه دعوا به خواننده:

۱. اگر شخص، وکالتاً قراردادی تنظیم کرده باشد، دعوی الزام به تنظیم سند رسمی یا دعوی الزام به انجام تعهدات قراردادی باید علیه اصیل طرح شود و طرح این دعاوی علیه وکیل، از مصادیق ایراد عدم توجه دعوا به خواننده است.
 ۲. دعوی که باید علیه شرکت طرح شود و ناشی از نقض تعهدات قراردادی شرکت است، اشتباهاً به طرفیت مدیر آن شرکت طرح شود.
 ۳. دعوی که باید علیه شخص محجوری طرح شود، به طرفیت قیم او طرح شود؛ در حالی که لازم بود نام شخص محجور، به عنوان خواننده درج شود و قیم صرفاً به عنوان نماینده خواننده به دادرسی دعوت شود، نه به عنوان خواننده دعوا.
- ایراد امر قضاوت شده یا مختومه (بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م):** چنانچه دعوی طرح شده، سابقاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا قائم مقام آنها هستند، رسیدگی شده و نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد، خواننده می تواند ضمن پاسخ به ماهیت دعوا، ایراد امر قضاوت شده نماید. دادگاه در صورت پذیرش این ایراد، قرار ردّ دعوا را صادر می کند.
- ✓ وحدت دعوا شرط است و زمانی دعوا وحدت دارد که در ۳ موضوع وحدت داشته باشد:

۱. وحدت موضوع دعوا

۲. وحدت اصحاب دعوا

۳. وحدت سبب دعوا

پس، ایراد امر قضاوت شده:

۱. به طور کلی: قرار رد دعوا

۲. در دیوان عدالت اداری: قرار رد شکایت

نکته: در حقوق ما بر خلاف فرانسه، مبنای اعتبار امر قضاوت شده «اماره قانونی مطابقت احکام با حقیقت» نیست، بلکه مقنن، حق اقدام قانونی (دعوا به مفهوم اخص) را نسبت به هر حق اصلی که مورد نزاع باشد، تنها یک بار مجاز می داند به این معنا که با رسیدگی دادگاه به دعوا و صدور حکم، دعوا به مفهوم اخص (حق مراجعه قضای) برای اصحاب اختلاف، قانوناً منتفی می شود و حق اصلی، ضمانت اجرای قانونی خود را از دست داده و دعوا زایل می شود.

نکته: اعتبار امر قضاوت شده، ویژه آراء (همه احکام و تنها قرار سقوط دعوا) است، لذا اگر تصمیم، ویژگی اداری داشته باشد، از چنین اعتباری برخوردار نیست.

- اعتبار امر قضاوت شده، مربوط و شامل همه مراجعی می شود که در محدوده صلاحیت خود اقدام کرده باشند، اما اگر مرجع، خارج از صلاحیت خود رأی صادر کرده باشد ۲ حالت دارد:

۱. اگر مرجعی خارج از صلاحیت نسبی خود رأی صادر کرده باشد، نمی توان صرفاً به این دلیل دادگاه را مکلف کرد که مجدداً به دعوا رسیدگی کند و لذا در اینجا اعتبار امر قضاوت شده برقرار است.

۲. اما در مورد رأی که از مرجعی صادر شده که خارج از صلاحیت ذاتی خود اقدام کرده است، باید قائل به تفکیک شویم: آیا آن مرجع، جزء مراجع عمومی دادگستری بوده و یا غیر از آن بوده است؟

نکته: چنانچه دعوا یا امری که در صلاحیت مراجع عمومی دادگستری است در مرجعی غیر دادگستری مورد رسیدگی و صدور رأی قرار گیرد، رسیدگی دوباره به دعوا یا امر قبلی در دادگاه صالح دادگستری، نباید با ایراد امر قضاوت شده منتفی اعلام شود. در مقابل، با توجه به مرجعیت و صلاحیت عام دادگستری و مخصوصاً صراحت بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م باید پذیرفت که چنانچه نسبت به دعوی از دادگاه دادگستری حکمی قطعی صادر شده باشد، رسیدگی دوباره به امر چه در دادگاه دادگستری و چه در سایر مراجع باید با استناد به اعتبار حکم دادگاه، مردود اعلام شود.

نکته: به نظر می رسد دیوان عالی کشور هم قائل به این است که چنانچه مستند ایراد امر قضاوت شده در دادگاه دادگستری، رأی است که از سایر مراجع صادر گردیده، دادگاه در مقام رسیدگی به ایراد مزبور باید به این امر که آیا مرجع صادرکننده رأی در محدوده صلاحیت ذاتی خود رسیدگی نموده یا نه، عنایت کند.

سؤال: چه آرای مشمول قاعده اعتبار امر قضاوت شده هستند؟ ۱. تمامی احکام (در امور ترافیعی)؛ ۲. فقط یک قرار: قرار سقوط دعوا.

نکته: باید توجه داشت که اعتبار امر قضاوت شده به احکام مراجع در امور ترافیعی اختصاص دارد و تصمیماتی که دادگاه در امور حسبی می گیرد از اعتبار امر قضاوت شده بر خوردار نیست؛ با توجه به منطوق ماده ۴۰ و مفهوم ماده ۴۱ ق.ا.ح که تغییر تصمیم دادگاه را با

درخواست، تذکر و حتی راساً پیش‌بینی نموده، جای تردیدی در این خصوص باقی نمی‌گذارد.

سؤال: کدام یک از دو بخش مهم حکم، یعنی منطوق یا اسباب موجهه آن، از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردارند؟ در اینکه منطوق حکم دارای چنین اعتباری است تردیدی وجود ندارد؛ اما آیا اسباب حکم نیز از چنین اعتباری برخوردار می‌باشد؟ در پاسخ مثبت یا منفی به این پرسش اتفاق نظر وجود ندارد: در حقیقت اولاً: اقامه دعوا حقی است که سقوط آن مانند هر حق دیگری نیازمند دلیل است و در موضع شک باید به بقای آن حکم نمود؛ ثانیاً: چنانچه اسباب موجهه حکم قبلی، در دعاوی دیگری به عنوان موضوع آن دعاوی مطرح کردند، ایراد امر قضاوت‌شده حداقل به علت فقدان وحدت موضوع که از شرایط لازم پذیرش این ایراد است، نمی‌تواند وارد شمرده شود. حاصل آنکه دادگاه باید علی‌رغم ایراد خوانده، وارد رسیدگی ماهوی به دعاوی شود که موضوع آن یکی از اسباب موجهه حکم قبلی است و نمی‌تواند به علت اعتبار امر قضاوت‌شده قرار ردّ دعوا صادر نماید. در نتیجه، شناسایی اعتبار امر قضاوت‌شده در اسباب حکم، قابل دفاع نیست.

پيامد مهم این امر که منطوق حکم از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردار می‌باشد، این است که چنانچه در حکم صادره، موضوع دعوا که در دادخواست تصریح شده، جزئاً یا کلاً به هر علت از جمله عدم دقت دادگاه، فصل نگردیده باشد، اقامه دوباره دعوا با قسمت فصل‌نشده، بلامانع است.

قلمرو اعتبار امر قضاوت‌شده نسبت به دعوا از دو جهت است: ۱. مطلق؛ ۲. نسبی.

مطلق: خواهانی که حق او در حکم، مورد شناسایی قرار گرفته همواره می‌تواند از امتیازات مربوط بهره‌مند شود، حتی اگر پس از رأی که دارای اعتبار امر قضاوت‌شده است، قانونی لازم‌الاجرا شود، نمی‌تواند به آن تصمیم تعرض نماید، مگر اینکه قانون جدید، حق واقعی جدیدی به نفع یکی از اصحاب دعوا مقرر نموده و یا به تمام وضعیت‌های قبلی، حتی آنهایی که قضاوت شده‌اند در خود قانون یا قانون دیگری، عطف به ماسبق شده باشد. با صدور رأی و از آن روز، اعتبار امر قضاوت‌شده حاصل است که می‌تواند موقتی باشد، اما با استفاده از طرق شکایت از رأی و یا صرف نظر کردن از آن که موجب قطعیت رأی می‌شود، تقویت می‌گردد.

نسبی: اعتبار حکم نسبت به اصحاب دعوا از جهتی نسبی است، در حقیقت هر زمان ادعایی به وسیله سبب - موضوع و یا اصحاب آن جدید شمرده شود، می‌تواند بی‌آنکه به مانع امر قضاوت‌شده برخورد نماید، مطرح شود.

رأی دادگاه نمی‌تواند حق یا تکلیفی به نفع یا ضرر اشخاص ثالث ایجاد نماید.

شرایط استقرار ایراد امر قضاوت‌شده: ۱. وحدت اصحاب دو دعوا؛ ۲. وحدت موضوع دو دعوا؛ ۳. وحدت سبب دو دعوا.

وحدت اصحاب دو دعوا: در خصوص تشخیص وحدت یا تفاوت اصحاب دو دعوا باید به این امر توجه نمود که مدعی حق ممکن است اصالتاً اقامه دعوا نموده و یا به دعوا پاسخ دهد و یا ممکن است دعوا توسط نماینده مدعی حق اقامه شده و یا توسط وی به آن پاسخ داده شود. در صورت اخیر چون علی‌الاصول تمامی نتایج اعمال نماینده شامل اصيل نیز می‌شود، اگر اشخاص حقیقی که هر یک دعوا را اقامه نموده و یا به آن پاسخ داده‌اند با اشخاص حقیقی ذی‌ربط دعاوی دیگر متفاوت باشند، این تفاوت، قانوناً موجب سلب صفت اتحاد اصحاب دو دعوا نمی‌شود. برای مثال اگر «ج» به نمایندگی از «الف» (برای مثال: قیمومت، ولایت، وکالت) علیه «ب» اقامه دعوا نموده و این دعوا به صدور حکم قطعی انجامیده است، نماینده دیگر اصيل عندالاقضاء خود اصيل نمی‌تواند همان دعوا را با همان موضوع و سبب علیه «ب» دوباره اقامه نماید اگرچه اشخاص طبیعی در دو دعوا واحد نیستند. بدیهی است که در همین مثال، «ج» می‌تواند اصالتاً همان دعوا را علیه «ب» و حتی «الف» اقامه نماید بی‌آنکه ایراد امر قضاوت‌شده مانع رسیدگی به دعاوی او شود.

حکم صادره در دعاوی که سابقاً اقامه شده نسبت به قائم مقام اصحاب دعوا نیز مؤثر است؛ بنابراین چنانچه قائم مقامان اصحاب دعاوی که به صدور حکم انجامیده است، دعوا را با همان موضوع و سببی اقامه نمایند که از سوی خود شخص اقامه شده بود باید قرار ردّ دعوا، به جهت اعتبار امر قضاوت‌شده صادر شود. در این خصوص تفاوتی بین قائم مقام عام (ورثه) و قائم مقام خاص (منتقل‌الیه) وجود ندارد.

انتقال‌گیرنده چنانچه اولاً موضوع حکم، عین معینی از حقوق عینی راجع به آن باشد ثانیاً انتقال، پس از صدور حکم انجام شده باشد قائم مقام مالک است؛ بنابراین حکم صادره له یا علیه مالک، در این صورت له یا علیه منتقل‌الیه، در ایراد امر قضاوت‌شده، قابل استناد است؛ اما چنانچه انتقال، قبل از اقامه دعاوی که نسبت به آن حکم قطعی صادر شده، واقع گردیده باشد، این حکم علیه منتقل‌الیه مزبور، در ایراد امر قضاوت‌شده، قابل استناد نمی‌باشد. انتقال ضمن رسیدگی به دعوا نیز علی‌الاصول عملاً موجب می‌شود که دعوا بین منتقل‌الیه و طرف مقابل ادامه یابد که در این صورت، منتقل‌الیه اصيل شمرده می‌شود؛ اما اگر به هر علت منتقل‌الیه در دادرسی منجر به صدور حکم، طرف قرار نگیرد، حکم صادره علیه ناقل نمی‌تواند مستند ایراد امر قضاوت‌شده، علیه منتقل‌الیه قرار گیرد.

در مورد تاجر ورشکسته نیز احکام صادره نسبت به وی، قبل از توقف می‌تواند له یا علیه مدیر تصفیه، در ایراد امر قضاوت‌شده، مورد استناد قرار گیرد همانطور که احکام صادره له یا علیه مدیر تصفیه، عندالاقضاء له یا علیه تاجر قابل استناد است.

وحدت موضوع دو دعوا: در تشخیص مفهوم اتحاد موضوع دو دعوا نه تنها اتحاد مادی دو موضوع باید در نظر گرفته شود بلکه حقوق مطالبه‌شده نیز باید مورد توجه قرار گیرد؛ بنابراین چنانچه موضوع دعوا از نظر مادی با موضوع دعوایی که سابقاً اقامه شده، واحد نباشد، ایراد امر قضاوت‌شده مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت. برای مثال اگر در دعوای سابق، مالکیت عرصه ملک، موضوع دعوا بوده است با موضوع دعوای دوم که مالکیت اعیانی است، واحد نمی‌باشد. حتی اگر موضوع دو دعوا، از نظر مادی ظاهراً واحد باشد اما حقی که مورد مطالبه قرار گرفته در یکی دیگر متفاوت باشد، موضوع دو دعوا واحد شمرده نمی‌شود. برای مثال چنانچه موضوع دعوای سابق مالکیت عین بوده و موضوع دعوای دوم حق انتفاع یا یکی از حقوق ارتفاقی در همان ملک باشد، اتحاد موضوع مصداق ندارد. اگر حقوق ارتفاقی موضوع دو دعوا واحد نباشد، مثلاً در یکی حق عبور و در دیگری حق مجرا باشد نیز شرط اتحاد موضوع دو دعوا محقق نمی‌باشد.

چنانچه موضوع دعوای سابق، حقوق مربوط به دوره زمانی معینی بوده و حقوق مورد مطالبه در دعوای فعلی، حقوق مربوط به دوره دیگری باشد، حتی به استناد قرارداد واحد، اتحاد موضوع دو دعوا محقق نیست.

در صورتی که دادخواست خلع ید از ملکی به ادعای مالکیت آن اقامه و خواهان محکوم به بی‌حقی شده باشد، دعوای وقفیت و تولیت نسبت به همان ملک قابل رسیدگی است و صدور قرار ردّ دعوا به سبب امر قضاوت‌شده موجه نمی‌باشد.

وحدت سبب دو دعوا: مفهوم سبب علی‌الاصول در زمینه جهات موضوعی قرار می‌گیرد که قابل توصیف قانونی است. در تمامی مواردی که جهات موضوعی در دو دعوا واحد نباشد، شرط وحدت سبب دو دعوا حاصل نیست. مثلاً اگر در دعوای سابق که موضوع آن مالکیت عین معینی است، سبب دعوا ارث بوده و در دعوای فعلی که موضوع دعوا مالکیت همان عین است، سبب دعوا عقد بیع باشد، اسباب دو دعوا واحد شمرده نمی‌شوند.

چنانچه جهات موضوعی در دعوای سابق، توصیف قانونی شده باشد، همان جهات موضوعی می‌تواند در دعوای بعدی با تغییر توصیف قانونی سبب جدید شمرده شود. مثلاً تصرفات خواننده در دعوای سابق، غاصبانه توصیف و خلع ید وی خواسته شده و در دعوای بعدی تصرفات استیجاری توصیف شده و تخلیه ید او درخواست شود.

تفاوت سبب با ادله اثبات دعوا، اصولاً با مشکلی روبه‌رو نمی‌شود. بنابراین اگر دعوای سابق دوباره اقامه شود، در صورت اتحاد اصحاب دعوا، موضوع و سبب دعوا، با قرار ردّ روبه‌رو می‌شود، حتی اگر دلیل جدید در اثبات سبب قبلی ارائه شده باشد. در حقیقت دلیل جدید در صورتی موجب حقی تجدید دعوا می‌شود که سبب جدیدی را اثبات نماید.

ایراد بی‌نفعی خواهان: از ایرادات دیگری که خوانده می‌تواند عنوان نماید و پذیرش آن، مانع دائمی بر رسیدگی به دعوا ایجاد می‌نماید، ایراد بی‌نفعی خواهان است. دادگاه در صورتی می‌تواند به دعوا رسیدگی کند که شخص و یا اشخاص ذی‌نفع رسیدگی به دعوا را درخواست نموده باشند.

ایراد عدم ترتب اثر قانونی بر دعوا (بند ۷ ماده ۸۴ ق.آ.د.م):

۱. بدین معنی است که حتی در فرضی که قاضی وارد ماهیت دعوا شود و در ماهیت، ادعای خواهان صحیح باشد، باز هم هیچ اثر حقوقی بر ادعای خواهان مترتب نباشد.

۲. اگر نسبت به دعوایی چنین ایرادی وارد باشد، نسبت به آن قرار ردّ دعوا صادر می‌شود.

مصادیقی از ایراد عدم ترتب اثر قانونی بر دعوا:

۱. می‌دانیم که در عقود عینی (حبس، وقف، رهن، هبه و بیع صرف) تا زمانی که موضوع قرارداد به طرف دیگر تحویل نشود، عقدی منعقد نشده است. حال اگر شخصی ادعا کند که طرف مقابل، مالی را به رهن او سپرده یا به نفع او وقف یا هبه کرده، ولی از تحویل مال امتناع می‌کند و بنابراین، دادخواست الزام به تحویل عین مرهونه یا عین موقوفه را تقدیم می‌کند، در این صورت، به دلیل عدم قبض، رهن، هبه یا وقفی منعقد نشده و بنابراین، رسیدگی به این ادعا که آیا ایجاب و قبول رهن، هبه یا وقف انشا شده یا خیر، تأثیر حقوقی ندارد و به دلیل عدم ترتب اثر قانونی، قرار ردّ دعوا صادر می‌شود.

۲. می‌دانیم که در قانون حمایت خانواده (۱۳۹۱) در سه مورد ثبت نکاح موقت الزامی دانسته شده که عبارت است از:

- باردارشدن زوجه یا

- شرط ضمن عقد یا

- توافق طرفین.

حال اگر زنی با ادعای اینکه در نکاح موقت مردی است، دادخواست ثبت ازدواج موقت را ارائه کند و از همان بدو امر مشخص باشد که رابطه ایشان مشمول هیچیک از شروط فوق، (باردار شدن زوجه، شرط ضمن عقد یا توافق بعدی طرفین) نیست، در این صورت، دادگاه وارد این امر ماهوی که آیا بین طرفین نکاح موقتی برقرار شده یا خیر، نمی‌شود، چون اثر حقوقی بر آن مترتب نیست و بر فرض آنکه، نکاح موقتی بین طرفین برقرار شده باشد، باز هم به دلیل آنکه هیچیک از شروط فوق برقرار نیست، نکاح موقت قابل ثبت نیست.

ایراد عدم مشروعیت موضوع دعوا (بند ۸ ماده ۸۴ ق.آ.د.م):

۱. منظور آن است که موضوع دعوا یا همان خواسته دعوا، مال یا امری نامشروع باشد، مانند آنکه موضوع دعوا، مواد مخدر یا مشروبات الکلی یا سایر اشیائی باشد که قابل تملک نیست.
۲. اگر این ایراد وارد باشد، قرار رد دعوا صادر می‌شود.
۳. اگر مشروع نبودن دعوا از ظاهر آن مشخص باشد، قرار رد دعوا صادر می‌شود؛ اما اگر پس از رسیدگی ماهوی، قاضی متوجه شود که حق مشروع و قانونی برای خواهان وجود ندارد، حکم به بی حقی خواهان صادر می‌شود.
۴. نامشروع بودن موضع دعوا با نامشروع بودن جهت دعوا متفاوت است. نامشروع بودن موضوع دعوا، به معنای نامشروع بودن خواسته است. در برخی از دعاوی موضوع، نامشروع نیست؛ اما جهت دعوا؛ یعنی مبنا، منشأ و سبب دعوا، نامشروع است. برای مثال، در دعوی مطالبه پولی که منشأ و سبب آن قمار یا شرط‌بندی یا بخت‌آزمایی است، موضوع دعوا که همان پول باشد، نامشروع نیست؛ اما دارای منشأ و سبب نامشروع است و از این حیث قابل‌رسیدگی نیست. اگر جهت دعوا نامشروع باشد، قانونگذار قرار مقتضی را پیش‌بینی نکرده و در نتیجه، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌شود.

ایراد عدم جزمیت دعوا یا عدم تنجیز خواسته (بند ۹ ماده ۸۴ ق.آ.د.م):

۱. این ایراد بدین معنی است که خواسته، مُرَدَّد بین دو یا چند چیز باشد؛ مانند آنکه خواسته دعوایی، «الزام به تحویل یک دستگاه خودرو یا استرداد ثمن» باشد. در این مثال، خواسته دعوا بین تحویل خودرو یا استرداد ثمن آن، مُرَدَّد است.
۲. اگر این ایراد وارد باشد، قرار رد دعوا صادر می‌شود.

ایراد طرح دعوا خارج از موعد قانونی یا ایراد عدم رعایت مواعد یا مهلت (بند ۱۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م):

۱. قانونگذار برای طرح برخی از دعاوی، مواعد خاصی را مقرر کرده است. این ایراد بدین معنی است که دعوایی، خارج از مواعد مقرر شده است.
۲. توجه داشته باشید که منظور از این مواعد قانونی مواعد اعتراض به رأی، مانند واخواهی، تجدیدنظر یا فرجام نیست؛ چراکه در آن موارد قرار رد دادخواست صادر می‌شود، نه قرار رد دعوا؛ بلکه منظور، مواعدی است که در قانون برای اقامه برخی از دعاوی پیش‌بینی شده است.
۳. در صورت وجود این ایراد، قرار رد دعوا صادر می‌شود.

تفاوت موعد قانونی (مهلت) طرح دعوا و مرور زمان:

۱. در قوانین سابق آیین دادرسی مدنی، ایرادی به نام ایراد مرور زمان وجود داشت. بدین معنی که اگر خواهان ظرف مدت معینی از تضييع حَقش (اعم از منقول و غیرمنقول)، طرح دعوا نمی‌کرد، دیگر نمی‌توانست در خصوص آن حق طرح دعوا کند. در قانون فعلی آیین دادرسی مدنی، ایراد مرور زمان منتفی شده است.
۲. تفاوت اصلی ایراد مرور زمان و ایراد عدم طرح دعوا در موعد قانونی آن است که ایراد مرور زمان تکمیلی بود؛ یعنی اگر خوانده در مهلت مقرر جلسه اول اقدام به ایراد نمی‌کرد، دادگاه علی‌رغم حصول مرور زمان، اقدام به رسیدگی به دعوا می‌کرد؛ اما ایراد طرح دعوا خارج از موعد قانونی، مقوله‌ای امری است؛ یعنی حتی در صورت عدم ایراد نیز، قاضی مکلف به صدور قرار رد دعوا نسبت به پرونده‌ای است که خارج از مهلت طرح شده است.

مصادیقی از ایراد دعوا خارج از موعد قانونی:

۱. طرح دعوا علیه ظهرنویسان اسناد تجاری باید ظرف یک سال از تاریخ واخواست صورت گیرد. اگر دعوا، نسبت به ظهرنویسان خارج از مهلت یک ساله طرح شود، قرار رد دعوا صادر می شود. (ماده ۲۸۶ ق.ت)
 ۲. طرح دعوی مطالبه خسارت علیه متصدی حمل و نقل، باید ظرف یک سال از تاریخ تسلیم کالای معیوب صورت گیرد و در حالتی که کالای مورد حمل و نقل تلف شده باشد، طرح دعوا، باید ظرف یک سال از موعد تسلیم کالا به عمل آید. (ماده ۳۹۳ ق.ت)
 ۳. طرح دعوا در اعتراض به عملیات ثبتی یک ملک، باید ظرف ۹۰ روز از اولین آگهی نوبتی صورت گیرد. (ماده ۱۶ ق.ث)
 ۴. طرح دعوا در اعتراض به افراز املاک توسط اداره ثبت، باید ظرف ۱۰ روز صورت گیرد. (ماده ۲ قانون افراز و فروش املاک مشاع - مصوب ۱۳۵۷)
 ۵. دعوای نفی ولد از جانب شوهر، باید ظرف دو ماه از تاریخ اطلاع شوهر از تولد طفل، طرح شود. (ماده ۱۱۶۲ ق.م)
- ✓ ایراد خارج از مهلت یا موعد بودن با مرور زمان خلط نشود.
- ✓ خارج از مهلت یا موعد بودن، مانند مهلت تجدیدنظرخواهی یا فرجام خواهی
- ✓ مرور زمان، مانند مرور زمان دعوای اسناد تجاری
- ✓ تفاوت مواعد قانونی با مرور زمان در این است که مواعد و مهلت ها هم مُسَقِطِ حَقِّ قانونی و هم مُسَقِطِ حَقِّ ماهوی (طبیعی) است، اما مرور زمان فقط مُسَقِطِ حَقِّ قانونی است و مُسَقِطِ حَقِّ طبیعی نیست؛ اما اگر موضوعی مشمول مرور زمان شده باشد و حَقِّ طبیعی شخص پرداخت شده باشد دیگر دعوای استرداد مسموع نیست. (ماده ۲۶۶ قانون مدنی)
- ایراد عدم رعایت ترتیب منطقی دعاوی:** گاه اثبات یک دعوا، منوط به اثبات دعوای دیگر است؛ بنابراین، ابتدا باید آن ادعای اولیه، به عنوان مقدمه بحث، اثبات شود و سپس به سراغ اثبات دعوای اصلی برویم. در این صورت:
۱. اگر شخص خواهان، بدون آنکه در خصوص ادعایی که جنبه اصلی و مقدم دارد، راجع به ادعایی که جنبه فرعی و تبعی دارد، طرح دعوا کند، در این صورت، دعوای او قابل استماع نیست؛ چراکه از یک طرف به دلیل آنکه خواهان در خصوص دعوای مقدماتی طرح دعوا نکرده، وفق ماده ۲ ق.آ.د.م قاضی نمی تواند به آن رسیدگی کند و از طرف دیگر تا قبل از اثبات ادعایی که جنبه اصلی و مقدماتی دارد، رسیدگی به ادعای دوم که جنبه فرعی و نتیجه ای دارد، امکان پذیر نیست.
 ۲. دعوای مطروحه به دلیل عدم رعایت تقدم و تأخر منطقی دعاوی (ایراد عدم رعایت ترتیب دعاوی)، قابل رسیدگی نیست و باید نسبت به آن، قرار عدم استماع دعوا صادر شود.

مصادیقی از ایراد عدم رعایت ترتیب منطقی دعاوی:

۱. به موجب عملیات اجرایی ثبتی برای اجرای مفاد اسناد لازم الاجرا، سند ملکی به نام شخص دیگر منتقل شده، ولی در جریان اجرا، اشکال اساسی وجود داشته و در نتیجه، تنظیم سند، باطل است. در این حالت طرح دعوای ابطال سند، منوط به آن است که قبلاً عملیات اجرایی ابطال شود.
 ۲. شخصی با مبیعه نامه، ملکی را به دیگری فروخته و سپس با سند رسمی، همان ملک را به شخص دیگری فروخته است. در این حالت طرح دعوای الزام به تنظیم سند رسمی از جانب خریدار عادی (شخصی که به موجب مبیعه نامه خریداری کرده است) منوط به آن است که قبلاً، دعوای ابطال سند رسمی خریدار دوم طرح شود.
 ۳. شخصی، مدعی بطلان معامله ای است و می خواهد ثمن پرداختی آن معامله را مسترد کند. در این حالت طرح دعوای استرداد ثمن، منوط به آن است که قبلاً جهت اثبات بطلان آن معامله، طرح دعوا شود.
- ایراد عدم طرح دعوا علیه همه اشخاص متأثر از دعوا (عدم طرح دعوا علیه خواندگان لازم):** سؤال آن است که اگر چند نفر از یک دعوا، به طور مستقیم متضرر شوند؛ یعنی اثر یک دعوا، چند نفر را به طور مستقیم تحت تأثیر قرار دهد و حقوق چند نفر را مخدوش کند، آیا لازم است که تمام ایشان را خوانده دعوا قرار دهیم یا خیر؟ در این خصوص، باید بین حالات ذیل قائل به تفکیک باشیم:
۱. اگر دعوا قابل تجزیه باشد؛ یعنی اثر دعوا نسبت به خواندگان مختلف، قابل تفکیک باشد؛ لازم نیست که همه اشخاص متأثر از دعوا را خوانده دعوا قرار دهیم. دادگاه صرفاً علیه همان اشخاصی که خوانده دعوا قرار گرفته اند، رأی صادر می کند و به دلیل تفکیک پذیری اثر دعوا، اشخاص دیگر، از این رأی متأثر و متضرر نمی شوند. برای مثال، در دعوای مطالبه وجه یک سند تجاری علیه مسئولین تضامنی آن سند، می توان فقط برخی از ایشان را طرف دعوا قرار داد و به محکومیت برخی از مسئولین تضامنی اکتفا کرد؛ زیرا این حکم، تأثیری

نسبت به دیگر مسئولین نداشته و موجب محکومیت ایشان و تضرر آنها نیست.

۲. اگر دعوا قابل تجزیه نباشد؛ یعنی اثر دعوا نسبت به خواندگان مختلف، قابل تفکیک نباشد: لازم است که همه اشخاص متأثر را خوانده دعوا قرار دهیم در این حالت، اگر دعوا را فقط علیه برخی از ایشان طرح کنیم، دادگاه نمی تواند وارد رسیدگی ماهوی شود و باید قرار عدم استماع دعوا صادر شود. چون در صورت رسیدگی ماهوی و صدور حکم، حکم صادره موجب تضرر اشخاصی می شود که نقشی و حضوری در دعوا و دفاع نداشته اند.

مصادیقی از ایراد عدم طرح دعوا علیه همه اشخاص متأثر از دعوا:

۱. در دعوی اثبات نسب که علیه وراث شخصی طرح می شود، تمام وراث طرف دعوا قرار می گیرند. اگر در این دعوا، نام یکی از وراث درج نشده باشد، این وارد است.
۲. در دعوی که به خواسته ابطال سند طرح شده، باید تمام اشخاصی که در شمار اطراف سند تنظیمی هستند، طرف دعوا قرار گیرند. اگر در این دعوا، نام یکی از اطراف سند درج نشده باشد، این ایراد وارد است.
۳. معترض ثالث باید هم محکوم له و هم محکوم علیه رأی مورد اعتراض را، به عنوان خواندگان دعوی اعتراض ثالث درج کند. اگر فقط نام یکی از ایشان به عنوان خوانده اعتراض ثالث درج شده باشد، این ایراد وارد است.
۴. اگر شخصی، مدعی حقی نسبت به عین مستأجره باشد، نمی تواند عین مستأجره را از تصرف مستأجر خارج کند، مگر آنکه هم موجر و هم مستأجر را خوانده دعوا قرار دهد. اگر در این دعوا، فقط نام یکی از ایشان درج شده باشد، این ایراد وارد است.

ایراد طرح دعوا علیه شخص متوفی:

۱. اگر خوانده دعوی بدوی، در زمان تقدیم دادخواست بدوی متوفی باشد، نسبت به دعوی او باید قرار عدم استماع دعوا صادر شود.
 ۲. فوت شخص خوانده بعد از تقدیم دادخواست، موجب رد دعوا نیست؛ بلکه در این صورت تا تعیین وراث شخص خوانده، دادرسی به موجب قرار توقیف دادرسی، متوقف می شود.
- اگر شخصی در مرحله رسیدگی اولیه زنده باشد؛ اما در زمان تقدیم دادخواست وخواهی یا تجدیدنظر یا فرجام فوت شده باشد، در این صورت، تقدیم دادخواست وخواهی، تجدیدنظر یا فرجام به طرفیت آن شخص متوفی، موجب صدور قرار عدم استماع دعوا نیست؛ بلکه در این حالت تا تعیین وراث قرار توقیف دادرسی صادر می شود.
- سایر ایرادات:** ایراد قابل پذیرش، ایرادی نیست که الزاماً در ق.آ.د.م صراحتاً پیش بینی شده باشد بلکه هر دفاعی که دارای آثار ایراد باشد، حتی اگر مستند به سایر مقررات باشد، «ایراد» شمرده می شود.

زمان طرح ایرادات:

۱. لازم نیست که بیان ایرادات شکلی، مقدم بر دفاعیات ماهوی باشد؛ بلکه می تواند همراه با دفاعیات ماهوی مطرح شود.
 ۲. مهلت بیان ایرادات تا پایان جلسه اول است، اعم از آنکه ایراد به صورت شفاهی یا آنکه به صورت کتبی و در قالب لایحه بیان شود. اگر تمام وقت جلسه اول به بررسی دادخواست و اظهارات خواهان اختصاص یابد و نوبت به دفاعیات خوانده نرسد، جلسه بعد، برای خوانده در حکم جلسه اول است.
 ۳. درست است که مهلت طرح ایرادات تا پایان جلسه اول است؛ اما این قاعده یک استثنا دارد و آن حالتی است که سبب ایراد بعداً حادث شده باشد که در این حالت باید در اولین جلسه ای که بعد از حدوث سبب ایراد، تشکیل می شود، اقدام به ایراد نماییم. برای مثال، قاضی در جریان دادرسی با یکی از طرفین قرابت سببی پیدا کند (ایراد رد دادرسی) یا خواهان در جریان دادرسی تغییر تابعیت دهد (ایراد دعوی تأمین اتباع) یا موضوع دعوا، در جریان دادرسی غیرقانونی شود (ایراد عدم مشروعیت موضوع دعوا) یا در جریان دادرسی صلاحیت ذاتی دادگاه تغییر یابد (ایراد عدم صلاحیت ذاتی).
- ضمانت اجرای عدم طرح ایرادات در مهلت مقرر:** عدم طرح ایرادات در مهلت مقرر؛ یعنی تا پایان جلسه اول دادرسی، دارای ضمانت اجرایی به شرح زیر است:

۱. اگر ایرادات در مهلت مقرر (تا پایان جلسه اول) بیان شود: دادگاه قبل از ورود در ماهیت، ابتدا نسبت به ایراد مزبور رسیدگی کرده، پاسخ ایراد را می دهد؛ اعم از آنکه ایراد را رد کند یا آنکه ایراد را بپذیرد.
- اگر دادگاه ایراد را وارد نداند، آن را در صورت مجلس رد کرده و اگر ایراد را صحیح بداند، قرار مقتضی (مانند رد دعوا یا عدم صلاحیت یا ...) را صادر می کند؛ بنابراین، اگر ایرادات در مهلت مقرر بیان شده باشد، دادگاه قبل از تصمیم گیری درباره

ایراد نمی‌تواند وارد ماهیت شود.

۲. اگر ایرادات خارج از مهلت مقرر (بعد از جلسه اول دادرسی) بیان شود: اگر دادگاه این ایراد را وارد نداند، ملزم نیست که به ایراد مزبور، به طور جداگانه رسیدگی کند و پاسخ دهد؛ بلکه می‌تواند در ضمن صدور حکم، در خصوص ایراد مزبور نیز جواب دهد؛ اما اگر دادگاه واقعاً ایراد مزبور را وارد بداند، نباید رسیدگی ماهوی را ادامه دهد.

امری یا تکمیلی بودن ایرادات: سؤال آن است که آیا دادگاه باید منتظر ایراد کردن بنشیند یا بدون ایراد از جانب خواننده نیز می‌تواند قرار مقتضی را صادر کند؟ به عبارت دیگر، ایرادات، امری است و در هر صورت قاضی باید قرار مقتضی را صادر کند یا آنکه ایرادات، حق خواننده است که او می‌تواند از این حق بگذرد. در پاسخ بیان می‌داریم:

۱. ایرادات، علی‌الاصول امری است؛ یعنی قاضی، منتظر ایراد کردن خواننده نمی‌ماند و اگر خود، متوجه وجود ایراد شود، برای مثال، متوجه شود که موضوع دعوا، نامشروع است یا متوجه شود که دادگاه دارای صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به پرونده نیست، قرار مقتضی صادر می‌کند.

۲. برخی از ایرادات جنبه تکمیلی دارد که عبارت است از:

- ایراد عدم صلاحیت نسبی؛

- ایراد امر مطروحه.

تکلیف قاضی در صورت وجود ایرادات تکمیلی:

۱. اگر در مهلت مقرر، ایراد صورت گیرد، قاضی باید قرار مقتضی را صادر کند.

۲. اگر خارج از مهلت مقرر ایراد صورت گیرد، قاضی می‌تواند رسیدگی را ادامه دهد یا آنکه بنا بر ایراد مزبور، قرار مقتضی را صادر کند.

۳. اگر اصلاً ایرادی صورت نگیرد و قاضی خود متوجه ایراد شود، می‌تواند رسیدگی را ادامه دهد یا آنکه بنا بر ایراد مزبور قرار مقتضی را صادر کند.

۴. بنابراین، مشاهده می‌شود که حتی اگر خواننده ایراد نکند، قاضی مکلف به ادامه رسیدگی نیست؛ بلکه مخیر است که رسیدگی را ادامه داده یا آنکه قرار مقتضی را صادر کند.

تکلیف قاضی در صورت وجود ایرادات امری:

۱. اگر در مهلت مقرر، ایراد صورت گیرد قاضی باید قرار مقتضی را صادر کند.

۲. اگر خارج از مهلت مقرر، ایراد صورت گیرد یا آنکه اصلاً ایراد نشود، باز هم اگر قاضی متوجه وجود ایراد شود باید، قرار مقتضی را صادر کند.

مبحث دوم: مسائل مشترک ایرادات

ماده ۸۷ ق.آ.د.م زمان طرح ایرادات را تا پایان اولین جلسه دادرسی قرار داده است مگر اینکه سبب ایراد بعداً حادث شود که در آن صورت باید گفت: زمان طرح آن نیز در اولین جلسه یا نخستین اقدام ذی‌نفع پس از حدوث آن است.

چنانچه خواننده ایراد را در زمان لازم عنوان ننماید و در سایر مقاطع دادرسی مطرح کند، تکلیف دادگاه در رسیدگی به ایراد چیست؟ در این صورت باید قائل به تفکیک ایرادات بود:

- چنانچه ایراداتی که از قوائد آمره به شمار می‌روند، در اولین جلسه دادرسی عنوان نشوند، دادگاه مکلف است در صورت پذیرش، جدای از ماهیت دعوا و بدون ورود در ماهیت دعوا نسبت به آن رأی دهد. عدم صلاحیت ذاتی دادگاه و ایرادات مذکور در بندهای ۳ تا ۱۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م از این جمله‌اند.

- چنانچه ایراداتی که از قواعد مخیره به شمار می‌روند، در زمان لازم عنوان نشوند، دادگاه باید تکلیف آنها را ضمن صدور رأی نسبت به ماهیت روشن نماید. ایراد عدم صلاحیت نسبی، ایراد تأمین دعوی واهی، ایراد تأمین اتباع بیگانه، ایراد امر مطروحه از این جمله‌اند.

قانونگذار در ماده ۸۴ ق.آ.د.م به خواننده اجازه داده است که ایرادات مذکور در این ماده را ضمن پاسخ به ماهیت دعوا عنوان نماید، اما این ترتیب قابل انتقاد است؛ اگر برای مثال، دعوا متوجه خواننده نباشد، چگونه باید و می‌تواند نسبت به ماهیت نیز دفاع نماید؟! به همین ترتیب چنانچه خواهان ذی‌نفع نبوده، سبب دادخواست‌دهنده محرز نباشد و ... در این خصوص باید گفت خواننده مکلف است ایراد عدم صلاحیت (ذاتی و نسبی)، ایراد امر مطروحه، ایراد ردّ دادرسی، ایراد تأمین دعوی واهی، ایراد تأمین اتباع بیگانه را ضمن پاسخ به ماهیت

دعوا به عمل آورد. چرا که ایرادات عدم صلاحیت، امر مطروحه و ردّ دادرسی، چنانچه پذیرفته شود، موجب می‌گردد که رسیدگی به دعوا، ولو در مرجع دیگر یا نزد دادرسی دیگر ادامه یابد؛ اما در خصوص ایرادات مندرج در بندهای ۳ تا ۱۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م باید گفت که مکلف نمودن خواننده به دفاع ماهوی، ضمن طرح آنها، بی‌وجه به نظر می‌رسد؛ بنابراین دادگاه در همان جلسه اول، باید به ایراد یا ایرادات مطرح‌شده رسیدگی نماید و تصمیم خود را اعلام کند تا چنانچه ایراد مردود باشد، به خواننده فرصت سایر دفاعیات داده شود. چنانچه سبب ایراد در پرونده موجود و قابل احراز باشد، اما ذی‌نفع ایراد ننماید، دادگاه در این خصوص باید چه تصمیمی بگیرد؟ در پاسخ باید دو مورد را از هم متمایز نمود:

الف. چنانچه سبب ایراد از موضوعاتی باشد که مربوط به نظم عمومی و از قواعد آمره است و بنابراین وظیفه دادگاه، توجه به آن و صدور رأی مقتضی است و ایراد خواننده (یا خواهان در مورد ایراد ردّ دادرسی) بیشتر جنبه تذکر دارد (مانند ایراد عدم صلاحیت ذاتی دادگاه و عدم اهلیت خواهان). دادگاه مکلف است حتی بدون ایراد ذی‌نفع، به سبب مزبور توجه و قرار مقتضی صادر نماید.

ب. در صورتی که سبب ایراد از قواعد مختیره باشد، دادگاه حتی در صورت احراز موضوع، حقّ عنایت به آن نداشته و باید به رسیدگی ادامه دهد. مانند ایراد تأمین دعوی واهی و ایراد تأمین اتباع بیگانه.

عدم صلاحیت نسبی دادگاه‌ها و امر مطروحه، اگرچه از قواعد آمره محسوب نمی‌شوند اما دادگاه در صورت احراز سبب ایراد می‌تواند با وجود عدم ایراد ذی‌نفع به آن توجه نماید.

چنانچه دادگاه پس از بررسی ایراد، آن را وارد نداند، باید مستدلاً آن را مردود اعلام نماید. اعلام ردّ ایراد باید به نحوی باشد که چنانچه بدون پاسخ به ماهیت دعوا، مطرح شده، خواننده از حقّ دفاع محروم نشود.

دادگاه در صورت پذیرش ایراد ردّ دادرسی باید قرار امتناع از رسیدگی صادر و پرونده را برای رسیدگی، به دادرسی (عندالاعتضاء دادرسان) دیگر همان دادگاه محوّل نماید و در صورت نبودن دادرسی به تعداد کافی در شعبه مربوط، برای تکمیل دادرسان یا ارجاع به شعبه دیگر، نزد رئیس شعبه اول بفرستد.

ایراد تأمین دعوی واهی و ایراد تأمین اتباع بیگانه اگر پذیرفته شوند، دادگاه باید مهلت سپردن تأمین را تعیین کرده و در این مهلت، دادرسی، متوقف شده و در صورتی که خواهان در این مدت تأمین ندهد، قرار ردّ دادخواست را صادر نماید. چنانچه قرار ردّ دادخواست صادر شود، باید به همان ترتیبی عمل شود که در مورد قرار ردّ دعوا عمل می‌شود، یعنی قرار به صورت دادنامه درآمده و به اصحاب دعوا ابلاغ شود تا عندالاعتضاء امکان تجدیدنظرخواهی خواهان از قرار فراهم شود.

علی‌رغم اینکه بند ب ماده ۳۳۲ ق.آ.د.م قرار عدم استماع دعوا را از قرارهای قابل تجدیدنظر اعلام نموده است، اما در هیچ یک از موادّ دیگر قانون جدید، موارد صدور چنین قراری پیش‌بینی نشده است. ضمن تأکید بر اینکه هیچ تفاوتی از حیث آثار بین قرار ردّ دعوا و قرار عدم استماع دعوا وجود ندارد، باید گفت که قرار عدم استماع دعوا اکنون در مواردی باید صادر شود که دعوا به استناد سایر موادّ قانون جدید و یا سایر مقررات، غیر قابل استماع باشد؛ از جمله: ماده ۱۶۳ ق.آ.د.م یا ماده ۶۵۴ ق.م «در صورتی که دعوا باید به طرفیت چند نفر خاص (مثلاً همه وراث) اقامه شود اما خواهان فقط یک یا چند نفر از آنها را طرف قرار دهد، نیز قرار عدم استماع دعوا صادر می‌شود.»

ایراد رد دادرسی:

۱. این ایراد ضامن حفظ بی‌طرفی قاضی است.
۲. ایرادی دوطرفه است؛ یعنی می‌تواند هم از جانب خواهان وارد شود و هم از جانب خواننده.
۳. ایراد رد دادرسی، جنبه امری دارد؛ یعنی حتی اگر طرفین ایراد نکنند، باز هم قاضی باید در صورت وجود جهات رد دادرسی، از رسیدگی امتناع کند.
۴. جهات رد دادرسی که در ماده ۹۱ ق.آ.د.م ذکر شده، جنبه حصری دارد و به موجب قیاس قابل‌گسترش نیست؛ زیرا عدم رسیدگی دادگاه به یک پرونده، امری استثنائی است و از همین رو، قابل قیاس نیست.
۵. در قانون، مهلت خاصی برای بیان ایراد مقرر نشده، اما به قیاس با سایر ایرادات می‌توان مهلت بیان این ایراد را نیز، مانند سایر ایرادات تا پایان جلسه اول دانست.
۶. اگر تا پایان جلسه اول دادرسی، ایراد رد دادرسی بیان شود، قاضی مکلف است قبل از ورود در ماهیت، نسبت به آن بیان نظر کند؛ یعنی اگر آن را وارد می‌داند از رسیدگی امتناع کرده و در صورت عدم قبول این ایراد، با درج در صورت‌مجلس آن را رد می‌کند.
۷. اگر ایراد رد دادرسی، خارج از مهلت بیان شود و قاضی آن را وارد بداند، به دلیل ماهیت امری قضیه، نباید رسیدگی را ادامه دهد؛ اما اگر

آن را وارد ندادند، نیاز نیست که جدای از ماهیت به ایراد مزبور پاسخ دهد.

۸. اگر در جریان دادرسی یکی از موجبات رد دادرس حادث شود، باز هم قاضی مکلف به صدور قرار امتناع از رسیدگی است.
۹. در ایراد رد دادرس، زمان رسیدگی ملاک عمل است، نه زمان تقدیم دادخواست؛ یعنی اگر در زمان تقدیم دادخواست یکی از موجبات رد دادرس برقرار باشد؛ اما تا قبل از تشکیل جلسه اول دادرسی جهت رد دادرس برطرف شود، دادرس نباید از رسیدگی امتناع کند و باید رسیدگی را ادامه دهد.
۱۰. تشخیص وجود یا عدم وجود جهات دادرس، با خود قاضی است، نه سایر مقامات، مانند رئیس حوزه قضائی.
۱۱. اگر قاضی برخلاف وجود جهات رد دادرس، به پرونده رسیدگی کند، این امر موجب نقض رأی در تجدیدنظر یا فرجام است. البته اگر با وجود جهات رد دادرس، قاضی علیه شخصی که به نحوی به او وابسته است، رأی داده باشد، برای مثال، علیه خویشان یا علیه خادم یا مباشر خود رأی دهد یا آنکه به نفع شخصی رأی دهد که با قاضی دارای اختلاف بوده، در این صورت، رأی صرفاً به دلیل وجود جهات رد دادرس نقض نمی‌شود؛ چرا که جهات مزبور در رأی دادگاه تأثیر نگذاشته است.
۱۲. ضمانت اجرای پذیرش این ایراد: صدور قرار امتناع از رسیدگی و ارجاع به شعبه دیگر با نظر رئیس کل یا صدور قرار امتناع از رسیدگی و رسیدگی توسط دادرس علی‌البدل در همان شعبه است.
۱۳. در مواردی که بین دادرس با یکی از اصحاب دعوا مواردی چون قرابت، رابطه قیمومت یا مخدومی یا رابطه وراثت و یا وجود رابطه دادرسی سابق اعم از حقوقی یا کیفری و وجود نفع شخصی وجود دارد منتهی به قرار امتناع از رسیدگی می‌شود.
۱۴. اما وجود یکی از ایرادات فوق با شرایط قانونی بین دادرس با وکیل به موجب ماده ۱۲ لایحه اصلاح قانون وکلا، بدون آن که دادگاه قرار امتناع صادر کند، وکیل ممنوع از وکالت در آن پرونده می‌شود.

جهت رد دادرس:

۱. قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از هر طبقه بین قاضی با یکی از اصحاب دعوا وجود داشته باشد.
 - ✓ برای تعیین درجه و طبقه قرابت، قاضی، محور قرار می‌گیرد و رابطه اصحاب دعوا با او سنجیده می‌شود. برای مثال، اگر یکی از طرفین، نوه عمومی قاضی (درجه ۳ از طبقه ۳) باشد، قاضی از رسیدگی ممنوع است؛ اما اگر قاضی، نوه عمومی یکی از طرفین باشد، قاضی از رسیدگی ممنوع نیست؛ زیرا در این صورت، شخص مزبور پسرعموی پدر قاضی است و پسرعموی پدر، در شمار طبقات قرابت نیست.
۲. قاضی، قیم یا مخدوم (رئیس) یکی از طرفین باشد و یا یکی از طرفین، مباشر یا متکفل امور قاضی یا همسر او باشد.
 - ✓ مدیر اموال یا مدیر امور و برنامه‌های شخصی را مباشر گویند.
 - ✓ دوستی قاضی با یکی از طرفین، از موجبات رد دادرس نیست.
۳. قاضی یا همسر یا فرزند او، وارث یکی از اصحاب دعوا باشد.
۴. قاضی، سابقاً در موضوع دعوی اقامه شده، به عنوان دادرس یا داور یا کارشناس یا گواه اظهارنظر کرده باشد.
 - ✓ منظور از اظهارنظر، اظهارنظر ماهوی است؛ بنابراین، اگر دادگاه در خصوص همان دعوا، قبلاً قرار رد دعوا یا قرار ابطال دادخواست صادر کرده باشد، در صورت طرح مجدد دعوا، می‌تواند به آن پرونده رسیدگی کند.
 - ✓ گاه ممکن است دادگاه در خصوص پرونده‌ای یک قرار، مانند قرار رد دعوا صادر کرده باشد؛ اما از طرف دیگر در ماهیت پرونده اظهارنظر کرده باشد. در آن صورت نیز دادگاه از رسیدگی مجدد به آن موضوع، ممنوع است. برای مثال، در دعوی خلع ید، قاضی اظهار دارد که گرچه خوانده غاصب است؛ اما به دلیل عدم طرح دعوا طبق قانون و عدم رعایت تشریفات طرح دعوا، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌شود. در این حالت، درست است که قاضی یک قرار صادر کرده؛ اما در متن رأی خود به غاصب بودن خوانده اشاره دارد و این یک نظر ماهوی است.
۵. بین قاضی و یکی از طرفین یا همسر یا فرزند او دعوی حقوقی یا جزایی مطرح باشد یا در سابق مطرح بوده و از تاریخ صدور حکم قطعی دو سال نگذشته باشد.
 - ✓ شکایت انتظامی از قاضی از موجبات رد دادرس نیست.
۶. قاضی یا همسر یا فرزند او دارای نفع شخصی در موضوع مطروحه باشند.

قضات مشمول رد دادرس: سؤال آن است که ایراد رد دادرس راجع به دادرسان کدام یک از مراجع قضائی اعمال می‌شود. در این خصوص، نکات ذیل قابل توجه است:

۱. قضات ذیل ممکن است به دلیل وجود موجبات رد دادرس از رسیدگی ممنوع باشند:
 - ✓ قضات دادگاه‌های عمومی؛
 - ✓ قضات دادگاه‌های انقلاب؛
 - ✓ قضات دادگاه‌های تجدیدنظر.
۲. رد دادرس در دیوان عدالت نیز تابع قانون آیین دادرسی مدنی است؛ بنابراین، جهات رد دادرس شامل قضات دیوان عدالت اداری نیز هست. (ماده ۱۲۲ ق.ت.آ.د.ع.ا)
۳. جهات رد دادرس، شامل قضات دیوان عالی کشور نیست؛ زیرا قضات دیوان عالی کشور اقدام به رسیدگی ماهوی به اصل پرونده نمی‌کنند. البته در رسیدگی‌های مشمول ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک که دیوان عالی کشور بعد از اعلام رئیس قوه قضائیه مبنی بر اینکه رأی خلاف شرع یتین است، اقدام به رسیدگی مجدد می‌کند، قضات دیوان عالی کشور مشمول جهات رد دادرس هستند؛ زیرا در این فرض دیوان عالی کشور اقدام به رسیدگی ماهوی می‌کند.
۴. گرچه در دادگاه خانواده، رعایت تشریفات آیین دادرسی لازم نیست؛ ولی اصول کلی حاکم بر آیین دادرسی مدنی باید رعایت شود؛ بنابراین، قضات دادگاه خانواده نیز مشمول جهات رد دادرس‌اند؛ اما قاضی مشاور زن در دادگاه خانواده، مشمول جهات رد دادرس نیست؛ زیرا نظر او، مشورتی است و او اقدام به انشای رأی و اتخاذ تصمیم قضائی در ماهیت پرونده نمی‌کند.
۵. با توجه به اینکه قاضی شورای حل اختلاف، ملزم به رعایت قواعد آیین دادرسی است، قضات شوراهای حل اختلاف نیز مشمول ایراد رد دادرس‌اند؛ اما اعضای شورا، به دلیل عدم برخورداری از پایه و سمت قضائی، مشمول ایراد رد دادرس نیستند.
۶. جهات رد دادرس، شامل اعضای رسیدگی‌کننده مراجع غیر دادگستری نیست؛ چراکه مراجع غیر دادگستری تابع ق.آ.د.م نیستند.

تکلیف پرونده در صورت وجود جهات رد دادرس: در این صورت، قاضی قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کند و به شرح ذیل اقدام می‌کند:

۱. اگر شعبه مزبور دادرس علی‌البدل داشته باشد: رسیدگی بر عهده دادرس علی‌البدل است.
۲. اگر شعبه مزبور دادرس علی‌البدل نداشته باشد: پرونده برای ارجاع به شعبه دیگر، به نزد رئیس حوزه قضائی ارسال می‌شود.
۳. اگر حوزه قضائی شعبه دیگری نداشته باشد: پرونده به نزدیک‌ترین دادگاه هم‌عرض از حوزه‌های قضائی مجاور فرستاده می‌شود. توجه داشته باشید که در این خصوص، صرفاً نزدیک‌ترین دادگاه هم‌عرض ملاک عمل است، چه دادگاه مزبور در همان استان یا استان دیگری باشد.

فصل دوم: دفاع به معنای اخص

دفاع به معنای اخص یا دفاع ماهوی، به هر طریق دفاعی گفته می‌شود که مستقیماً علیه حق اصلی مورد ادعای خواهان مطرح می‌شود. نفی حق ادعایی به هر طریق قانونی امکان‌پذیر است: مانند اینکه خوانده صرفاً دعوا را تکذیب کند. مقنن طرح پاره‌ای از دفاعیات خوانده را که ممکن بود مستلزم اقامه دعوا شود، دفاع به معنای اخص شمرده است. در حقیقت به موجب ماده ۱۴۲ ق.آ.د.م: «دعوی تهاثر، صلح، فسخ، رد خواسته و امثال آن که برای دفاع از دعوی اصلی اظهار می‌شود، ... نیاز به تقدیم دادخواست جداگانه ندارد.»

فصل سوم: دعوی متقابل

مبحث نخست: شرایط دعوی متقابل

دعوی متقابل یک سری شرایط عمومی دارد (که همان شرایط عمومی اقامه دعواست) و یک سری شرایط اختصاصی به شرح ذیل:

- ۱) اقامه آن از سوی خوانده؛
- ۲) اتحاد منشاء یا ارتباط کامل آن با دعوی اصلی؛
- ۳) اقامه آن در مهلت مقرر.

(۱) دعوای متقابل باید الزاماً از سوی خوانده اقامه شود.

مجلوب ثالث می‌تواند علیه جالب اقامه دعوای متقابل کند مگر اینکه جالب او را برای تقویت موضع خود جلب کرده باشد که در این صورت حکم آن با موردی که شخص ثالث برای تقویت موضع یکی از اصحاب دعوا وارد می‌شود، یکی است.

اگر وارد ثالث مستقل باشد، هر یک از اصحاب دعوا می‌تواند علیه وارد ثالث، دعوای متقابل کند و اگر وارد ثالث فقط علیه یکی از اصحاب وارد شده باشد، فقط همان صاحب می‌تواند علیه وارد ثالث، دعوای متقابل اقامه کند.

اگر وارد ثالث خود را در محق شدن یکی از طرفین دعوا، ذی‌نفع دانسته و برای تقویت موضع او، وارد دعوا شود، نمی‌تواند دعوای متقابل اقامه نموده و علیه وی نیز نمی‌توان دعوای متقابل اقامه نمود.

طرح دعوای متقابل از سوی خوانده، همانگونه که در برابر دعوای اصلی خواهان ممکن است، در برابر دعوای اضافی خواهان نیز امکان‌پذیر است.

سؤال مورد بررسی: آیا مجلوب ثالث می‌تواند توسط جالب، مورد دعوای اضافی قرار گیرد (جالب، دعوای اضافی اقامه کند)؟
بله می‌تواند.

طرح دعوای متقابل علیه خواهان دعوای متقابل، ممکن نیست.

(۲) منظور از منشاء یا سبب دعوا، رابطه حقوقی مشخصی است که بر عمل یا واقعه‌ای حقوقی و یا قانون مبتنی بوده و بر اساس آن، خواهان خود را مستحق مطالبه می‌داند؛ مانند اینکه مؤجری به خواسته مال الاجاره معوقه مورد اجاره علیه مستأجر اقامه دعوا نماید و مستأجر که در این دعوا خوانده می‌باشد، در مقابل ادعای خواهان، اقامه دعوا و مبلغی را مطالبه می‌نماید که در ملک هزینه نموده و طبق قرارداد اجاره که منشاء ادعای خواهان دعوای اصلی است، به عهده موجر است. این دعوای خوانده چون با دعوای اصلی (مطالبه مال الاجاره معوقه) ناشی از یک منشاء (عقد اجاره) می‌باشد، با وجود سایر شرایط، دعوای متقابل شمرده می‌شود.

دعوای خوانده ممکن است با دعوای اصلی دارای منشاء واحد نباشد اما با آن ارتباط کامل داشته باشد. بین دو دعوا وقتی ارتباط کامل موجود است که اتخاذ تصمیم در هر یک مؤثر در دیگری باشد؛ مانند اینکه خریدار خودرویی با استناد به قرارداد عادی بیع، دعوای الزام فروشنده به تنظیم سند رسمی را اقامه نماید و فروشنده (خوانده اصلی) به طرح دعوای متقابل استرداد خودرو که درید خواهان (خریدار) است، اقدام کند. این دعوای خوانده با وجود سایر شرایط، متقابل است زیرا با دعوای اصلی ارتباط کامل دارد.

(۳) دادخواست دعوای متقابل باید تا پایان اولین جلسه دادرسی داده شود، بنابراین خوانده می‌تواند دعوای متقابل را قبل از اولین جلسه دادرسی نیز اقامه نماید. در این صورت، چنانچه فرصت تا اولین جلسه دادرسی کافی باشد، دادخواست تقابل به خوانده آن (خواهان اصلی) ابلاغ و علی‌الاصول رسیدگی به دعوای تقابل نیز در همان جلسه‌ای که برای رسیدگی به دعوای اصلی از قبل تعیین شده، صورت می‌گیرد و همین وقت به طرفین دعوای تقابل ابلاغ می‌شود؛ اما چنانچه فرصت کافی برای ابلاغ نباشد و یا دعوای متقابل در اولین جلسه دادرسی اقامه شود و خوانده تقابل نیز در این جلسه، برای تهیه پاسخ و ادله خود، تأخیر جلسه را درخواست نماید، جلسه تجدید می‌شود تا در جلسه آینده به هر دو دعوا توافاً رسیدگی شود.

مقنن تنها به خوانده تقابل اجازه داده که در صورت آماده نبودن برای دفاع از آن، تأخیر جلسه دادرسی را در این مورد درخواست نماید.

در حقوق ما، طرح دعوای متقابل، فقط در «مرحله بدوی» امکان‌پذیر است و طرح آن در مرحله تجدیدنظر و واخواهی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

مبحث دوم: دعوای متقابل و تهاتر

طبق ماده ۱۴۲ ق.آ.د.م دعوای متقابل را یکی از طرق دفاعی خوانده است که بر خلاف سایر طرق دفاعی، طرح آن نیاز به تقدیم دادخواست دارد.

آیا ادعای تهاتر از سوی خوانده نیاز به دادخواست دارد یا صرف اظهار آن در قالب دفاع به معنای اخص، کافی است که دادگاه را مکلف به رسیدگی نماید؟ اگر اصل و میزان طلب ادعایی خوانده از خواهان بر اساس اسناد غیرقابل انکار، مسلم یا مورد قبول خواهان بوده و سایر شرایط نیز بر همین ترتیب محرز باشد، تنها در این صورت است که در اجرای ماده ۱۴۲ ق.آ.د.م صرف اظهار تهاتر توسط خوانده در مقام دفاع، کافی بوده و دادگاه ملزم به لحاظ آن در حکم صادره است، حتی اگر سبب دو دین، واحد نباشد. در غیر این صورت، خوانده برای اثبات سقوط دین و براءة ذمه خود از طریق تهاتر، راهی جز اقامه دعوای متقابل ندارد.

در فرضی که خوانده ملزم به اقامه دعوا جهت اثبات تهاتر است، آیا دعوا باید و می‌تواند به صورت «متقابل» مطرح شود؟ یکی از شرایط اقامه

دعوی متقابل، وحدت منشاء و یا ارتباط کامل آن با دعوی اصلی است. در نتیجه، چنانچه دعوی خوانده واجد یکی از این دو شرط باشد، می‌تواند با وجود سایر شرایط مذکور، به صورت متقابل اقامه شود؛ در این حال، دادگاه پس از رسیدگی چنانچه خواهان متقابل را جزئاً یا کلاً در دعوی اقامه شده و خواهان اصلی را نیز ذی‌حق تشخیص دهد، تهاوت را نیز در رأی صادره لحاظ و نتیجه را اعلام خواهد نمود؛ اما چنانچه دعوی که خوانده باید اقامه کند، به این علت که با دعوی اصلی دارای منشاء واحد نبوده و با آن ارتباط کامل نیز نداشته باشد و یا در مهلت مقرر اقامه نشده باشد، دعوی متقابل شمرده نشود، راهی جز این ندارد که آن را دعوی مستقل شمرده و در دادگاه صالح اقامه کند.

مبحث سوم: تکلیف دادگاه در برابر دعوی متقابل

چنانچه خوانده اقدام به اقامه دعوی متقابل نماید، دادگاه در فروض مختلف، تکالیفی بر عهده دارد که به ترتیب بررسی می‌شود:

نداشتن صلاحیت ذاتی: چنانچه دعوی متقابل از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج باشد، دادگاه مکلف است با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده دعوی متقابل را حسب مورد به دادگاه صالح و یا به دیوان عالی کشور جهت تعیین مرجع صالح بفرستد. در این صورت، اگر رسیدگی به دعوی اصلی متوقف به رسیدگی به دعوی طاری (متقابل) باشد، دادگاه رسیدگی به دعوی اصلی را متوقف نموده تا دعوی متقابل، در مرجعی که صلاحیت رسیدگی به آن را دارد، خاتمه پذیرد.

نداشتن صلاحیت محلی: چنانچه دعوی متقابل در صلاحیت محلی دادگاهی غیر از دادگاهی باشد که دعوی اصلی در آنجا اقامه شده، دادگاه مرجع دعوی اصلی، در صورتی که ذاتاً صالح باشد، به دعوی متقابل نیز توأم با دعوی اصلی، رسیدگی و اصولاً اقدام به صدور رأی واحد می‌نماید.

احراز نشدن شرایط دعوی متقابل: در صورتی که خوانده، دعوی خود را در قالب دعوی متقابل اقامه نموده باشد، اما دادگاه آن را به علت احراز نشدن هر یک از شرایط آن، متقابل نداند، به دعوی مزبور چنانچه از صلاحیت او خارج نباشد، جداگانه و به صورت دعوی مستقل رسیدگی می‌نماید و چنانچه از صلاحیت ذاتی یا محلی او خارج باشد، آن را با صدور قرار عدم صلاحیت به مرجع مربوطه می‌فرستد تا ترتیب رسیدگی به آن، به طور جداگانه داده شود.

چنانچه دعوی متقابل خارج از مهلت قانونی، یعنی پس از اولین جلسه دادرسی اقامه شود، دادگاه چنانچه صالح باشد باید جداگانه به آن رسیدگی نماید مگر اینکه شرایط ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م فراهم شود که در این صورت، با صدور قرار رسیدگی توأم، همراه با دعوی اصلی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

حاصل بودن شرایط قانونی: چنانچه خوانده دعوا را به صورت متقابل مطرح نموده باشد، دفتر دادگاه در صورتی که فرصت باقی باشد، چنانچه دادخواست تکمیل نباشد، اخطار رفع نقص صادر نموده و دادگاه در صورت رفع نقص و احراز شرایط، دستور تعیین وقت و ابلاغ آن را به خوانده تقابل صادر می‌نماید. در این صورت، «چون دعوی متقابل باید با دعوی اصلی، توأم رسیدگی شود»، دفتر دادگاه همان وقتی را که برای رسیدگی به دعوی اصلی از پیش تعیین نموده است، برای رسیدگی به دعوی متقابل نیز تعیین و به اصحاب آن ابلاغ می‌نماید؛ اما اگر فرصت کافی نباشد، دفتر دادگاه باید دادخواست را به همان شکلی که تقدیم گردیده، ثبت نموده و به ضمیمه پرونده اصلی برای ملاحظه دادگاه در جلسه اول دادرسی، به دادگاه احاله نماید. در این صورت اگر دادگاه شرایط دعوی متقابل را احراز کند، به دفتر دادگاه دستور رفع نقص و اقدامات بعدی را به منظور تعیین جلسه رسیدگی واحد با دعوی اصلی، خواهد داد.

در صورتی که دادخواست تقابل در مهلت مقرر داده شده باشد و کامل نیز باشد، حتی در اولین جلسه دادرسی و به خوانده تقابل هم ابلاغ نشده باشد، چنانچه خوانده تقابل آمادگی دفاع در برابر آن را اعلام نماید، دادگاه در همان جلسه، نسبت به دعوی متقابل نیز رسیدگی می‌نماید؛ اما اگر دادخواست تقابل ابلاغ نشده باشد و خوانده تقابل آمادگی دفاع را اعلام ننماید، دادگاه دستور تجدید جلسه رسیدگی واحد را صادر می‌نماید تا به هر دو دعوا، توأم رسیدگی شود. دادگاه پس از رسیدگی به دعوی اصلی و متقابل، تکلیف هر دو دعوا را به طور جداگانه، اصولاً در یک رأی با لحاظ اثر هر یک بر دیگری تعیین می‌نماید.

اثر توقیف دادرسی و زوال دعوی اصلی بر دعوی متقابل: اگر جهات توقیف دادرسی بر اساس ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م نسبت به هر یک از اصحاب دعوا پیش آید، موجب توقیف دادرسی می‌شود و در نتیجه با فوت، حجر و ... هر یک از اصحاب دعوا، دادرسی دعوی اصلی و تقابل بر اساس ماده مزبور توقیف می‌گردد.

اما در خصوص استرداد دادخواست یا دعوا و همچنین در سایر مواردی که دادخواست ابطال و یا دعوا با قرار رد روبرو می‌شود (در مورد دعوی اصلی یا متقابل) و یا دعوا زایل شود، این امور فی‌نفسه تأثیری بر دعوی دیگری نداشته و به این علت آن را با زوال یا ... روبرو

نمی‌نماید.

آثار و احکام دعوی متقابل را باید متفاوت از آثار و احکام فرجام تبعی (مواد ۴۱۳ به بعد ق.آ.د.م) دانست. در حقیقت ماده ۴۱۵ ق.آ.د.م نیز استرداد دادخواست یا ردّ دادخواست فرجام اصلی را موجب بلااثر شدن فرجام تبعی اعلام نموده، در حالی که علاوه بر علل ذکر شده، چنین تصریحی در خصوص دعوی متقابل وجود نداشته و ندارد؛ بنابراین اگر در دعوی طلاق که زوجه در مقابل دعوی تمکین زوج اقامه می‌نماید، با فوت زوج و زوال دعوی تقابل، دعوی اصلی نیز سالبه به انتفای موضوع باشد، علت این امر (سالبه به انتفای موضوع شدن دعوی تمکین) پیوند دعوی اصلی و متقابل نمی‌باشد، بلکه فوت زوجه است که رسیدگی به هر دو دعوا را، سالبه به انتفای موضوع و بنابراین دعوی تمکین را زایل می‌نماید.

تست‌های آیین دادرسی مدنی ۱

تست ۱: قوانین مربوط به سازمان قضاوتی عطف بماسبق و قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی عطف بماسبق.....

۱. می‌شوند - می‌شوند
۲. نمی‌شوند - می‌شوند

۳. می‌شوند - نمی‌شوند
۴. نمی‌شوند - نمی‌شوند

تست ۲: در هیأت عمومی وحدت رویه دیوان عالی کشور باید رؤسا و مستشاران و اعضای معاون حضور داشته باشند.

۱. تمامی - کلیه شعب
۲. حداقل سه چهارم - شعب کیفری

۳. حداقل سه چهارم - شعب حقوقی
۴. حداقل سه چهارم - کلیه شعب

تست ۳: رییس کل دادگستری استان، رییس شعبه اول است.

۱. دادگاه انقلاب
۲. دادگاه تجدیدنظر و رییس دادگاه کیفری استان

۳. دادگاه عمومی حقوقی
۴. دادگاه عمومی حقوقی و جزایی

تست ۴: در اموری که تعیین تکلیف آن‌ها فوریت دارد، دستور موقت در دادگاه خانواده است.

۱. تابع قواعد آیین دادرسی مدنی است

۲. بدون أخذ تأمین صادر می‌شود و بدون نیاز به تأیید رییس حوزه قضایی قابل اجراست.

۳. دستوری که صادر می‌شود در هر حال تا تصمیم‌گیری راجع به اصل دعوا معتبر.

۴. بدون أخذ تأمین صادر می‌شود و با تأیید رییس حوزه قضایی قابل اجراست.

تست ۵: به موجب قانون جدید خانواده، «در کلیه موارد درخواست طلاق، به جز دادگاه باید به منظور ایجاد صلح و سازش موضوع را به داوری ارجاع دهد.

۱. هیچ استثنائی ندارد، در هر حال باید به داوری ارجاع شود.

۲. طلاق از ناحیه مرد

۳. طلاق به درخواست زن

۴. طلاق توافقی

تست ۶: کدام یک از ویژگی‌های قواعد آیین دادرسی مدنی نیست؟

۱. تشریفاتی بودن
۲. آمره بودن

۳. ارتباط با نظم عمومی
۴. عطف به ماسبق نشدن

تست ۷: تاریخ اقامه دعوا چه زمانی است؟

۱. اولین جلسه دادرسی

۲. تاریخ ثبت دادخواست در دفتر شعبه اول

۳. تاریخ ثبت دادخواست در دفتر شعبه مرجوع الیه

۴. تاریخ تنظیم دادخواست توسط مدعی یا وکیل یا نماینده او

تست ۸: چنانچه موضوعی در صلاحیت مرجع اختصاصی باشد اما به موجب قانون جدید در صلاحیت مرجع اختصاصی جدیدی قرار گیرد پرونده‌های راجع به همان موضوعی که در زمان لازم الاجرا شدن قانون جدید مطرح بوده، در کدام مرجع باید رسیدگی شود؟

۱. مرجع پیشین، مگر خلاف آن تصویب شده باشد.
۲. در هر حال مرجع پیشین
۳. مرجع جدید، مگر خلاف آن تصویب شده باشد.
۴. در هر حال مرجع جدید

تست ۹: فوت خوانده

۱. در هر حال موجب توقیف دادرسی است.
۲. جز در موارد استثنایی موجب زوال دعوا است.
۳. در هر حال موجب زوال دعوا است.
۴. جز در موارد استثنایی موجب توقیف دادرسی است.

تست ۱۰: خانومی علیه شوهرش دعوای مطالبه مهرالمسمی اقامه می‌کند و شوهر او دعوای متقابل به خواسته تمکین اقامه می‌کند. در جریان دادرسی، شوهر فوت می‌نماید؛ در این صورت دادگاه باید نسبت به

۱. هر دو دعوا قرار سقوط دعوا صادر کند.
 ۲. هر دو دعوا توقیف دادرسی صادر کند.
 ۳. دعوای اصلی قرار توقیف دادرسی و نسبت به دعوای متقابل قرار سقوط دعوا صادر کند.
 ۴. دعوای اصلی رسیدگی را ادامه دهد و نسبت به دعوای متقابل قرار توقیف دادرسی صادر کند.
- تست ۱۱: چنانچه حکم حضوری بر رفع تصرف عدوانی صادر شود این حکم قطعی و

۱. نیست - پس از ابلاغ بلافاصله اجرا می‌شود.
۲. نیست - تنها پس از نهایه شدن اجرا می‌شود.
۳. است - پس از ابلاغ بلافاصله اجرا می‌شود.
۴. نیست - تنها پس از قطعیت اجرا می‌شود.

تست ۱۲: آیا در دعوای ممانعت از حق، ورود شخص ثالث مجاز است؟

۱. مجاز نیست.
۲. تنها در مرحله نخستین مجاز است.
۳. تا وقتی که رسیدگی خاتمه نیافته، چه در مرحله بدوی باشد یا تجدیدنظر مجاز است.
۴. تنها در مرحله نخستین و تا اولین جلسه دادرسی مرحله تجدیدنظر مجاز است.

تست ۱۳: اختلاف در صلاحیت بین دادگاه تجدید نظر استان و دیوان عالی کشور:

۱. متصور نیست
 ۲. توسط یکی از شعب دیوان عالی کشور حل می‌شود
 ۳. توسط هیأت عمومی شعبه حقوقی دیوان عالی کشور حل می‌شود
 ۴. تنها در دعوای مالی اعم از ذاتی و اعتباری قابل تصور است و حل آن با هیأت عمومی دیوان عالی کشور است.
- تست ۱۴: قرار عدم صلاحیت اگر از دادگاه عمومی صادر شود مستقلاً قابل تجدید نظر و اگر از دادگاه انقلاب صادر شود، مستقلاً قابل تجدید نظر و اگر از دیوان عدالت اداری صادر شود مستقلاً قابل تجدید نظر

۱. نیست - است - است
۲. است - نیست - است
۳. نیست - نیست - است
۴. نیست - نیست - نیست

تست ۱۵: در دعوای مطالبه مهریه منقول:

۱. دادگاه محل وقوع یا اجرای عقد نکاح صالح است.
 ۲. دادگاه محل اقامت زوج صالح است.
 ۳. دادگاه محل سکونت زوج و محل اقامت خوانده صالح است.
 ۴. اگر خواهان زوج باشد بین همه گزینه های ۱ و ۲ و ۳ حق انتخاب دارد.
- تست ۱۶: هرگاه بین دادگاه تجدید نظر یکی از استان ها با دادگاه عمومی حوزه استان دیگری اختلاف در صلاحیت پیدا شود:
۱. نظر دادگاه تجدیدنظر استان لازم الاتباع است.
 ۲. حل اختلاف شعبه تشخیص دیوان عالی کشور است.
 ۳. حل اختلاف با رئیس دادگستری تهران است.
 ۴. حل اختلاف با دیوان عالی کشور است.
- تست ۱۷: چکی به مبلغ یکصد میلیون ریال توسط شخصی که مقیم شیراز است، در تهران به عهده بانکی در تبریز و در وجه شخصی صادر می شود. در صورت صدور گواهی عدم پرداخت، دارنده چک برای اقامه دعوا، به کدام دادگاه می تواند مراجعه نماید؟
۱. فقط دادگاه عمومی حقوقی تهران یا تبریز
 ۲. فقط دادگاه عمومی حقوقی شیراز یا تهران
 ۳. دادگاه عمومی حقوقی شیراز، تهران یا تبریز
 ۴. فقط دادگاه عمومی حقوقی شیراز
- تست ۱۸: رسیدگی در مراجع کار.....
۱. اصولاً یک مرحله ای است، مرحله بدوی
 ۲. اصولاً سه مرحله ای است، بدوی، تجدیدنظر و تشخیص.
 ۳. اصولاً سه مرحله ای است، بدوی، تجدیدنظر و فرجام
 ۴. اصولاً دو مرحله ای است، بدوی و تجدیدنظر
- تست ۱۹: دعوای الزام خوانده به تنظیم سند رسمی ملکی که در مشهد واقع است و خوانده مقیم تهران است در صلاحیت دادگاه..... و رسیدگی به درخواست دستور موقت در صلاحیت دادگاه..... می باشد.
۱. تهران - تهران ۲. مشهد - مشهد
 ۳. مشهد - تهران ۴. تهران - مشهد
- تست ۲۰: احمد مدعی است که سهراب اخلاص جزیی در تصرفات او در مال ایجاد کرده بی آنکه مال را از تصرف او به طور کلی خارج کند می خواهد دعوای حقوقی اقامه کند. کدام مورد صحیح است؟
۱. دعوای ممانعت از حق، اگر مال غیر منقول باشد.
 ۲. دعوای مزاحمت، اگر مال غیر منقول باشد.
 ۳. دعوای ممانعت از حق، اعم از اینکه مال منقول یا غیر منقول باشد.
 ۴. دعوای مزاحمت، اعم از اینکه مال منقول یا غیر منقول باشد.
- تست ۲۱: شکست در دعوای تصرف عدوانی مانع استماع دعوای مالکیت..... شد و شکست در دعوای مالکیت، مانع استماع دعوای تصرف عدوانی..... شد.
۱. خواهد - خواهد ۲. خواهد - نخواهد
 ۳. نخواهد - خواهد ۴. نخواهد - نخواهد
- تست ۲۲: تکلیف ملکی که یک واحد دولتی و یک شرکت خصوصی مالک مشاع آن می باشند و به موجب تصمیم قطعی اداره ثبت غیر قابل افراز تشخیص داده شده چیست؟
۱. دیوان عدالت اداری دستور فروش آن را صادر می نماید.
 ۲. به درخواست هر یک از شرکا دادگاه عمومی محل وقوع ملک دستور فروش آن را صادر می نماید.

۳. به درخواست هر یک از شرکا ملک را اداره ثبت می‌فروشد تا پول آن تقسیم شود.
 ۴. به درخواست هر یک از شرکا دادگاه عمومی محل اقامت شریک متقاضی افزای دستور فروش آن را صادر می‌نماید.
- تست ۲۳: در صورتی که مال غیر منقولی به نحوه اشتراک در تصرف چند نفر باشد و بعضی از آنان مانع تصرف بعضی دیگر شوند عمل آنان.....
۱. در حکم تصرف عدوانی است و مشمول مقررات راجع به دعوی تصرف عدوانی در قانون آیین دادرسی مدنی است.
 ۲. در صورتی که عدوانی محسوب می‌شود که سهم هر یک معلوم باشد.
 ۳. تصرف عدوانی تلقی نمی‌شود زیرا هر یک از آنان در اجزای مال سهیم هستند.
 ۴. در حکم تصرف عدوانی است؛ اما، چون مالکیت طرفین مشاعی است دعوی رفع تصرف عدوانی مسموع نیست.
- تست ۲۴: کدام یک از قواعد خاص دعاوی سه گانه نیست؟
۱. رسیدگی به دعاوی تصرف مستلزم تقدیم دادخواست است.
 ۲. هرگاه قانون در دعاوی تصرف، قواعدی مقرر کرده باشد، قواعد عمومی آیین دادرسی مدنی اجرا نمی‌شود.
 ۳. در دعاوی تصرف خواهان می‌تواند درخواست کند که مال موقتاً از تصرف خوانده خارج و به تصرف وی داده شود.
 ۴. دستور موقت صادره در دعاوی تصرف با صدور رای به رد دعوا مرتفع می‌شود.
- تست ۲۵: کدام مورد عبارت زیر را به نحو صحیح کامل می‌کند؟
- «چنانچه مال منقولی در تصرف شخصی غیر از محکوم علیه باشد، تنها در صورتی که به عنوان مال محکوم علیه بازداشت نمی‌شود که متصرف نسبت به آن ادعای مالکیت نماید و ...»
۱. دلیل مالکیت خود را ارائه نماید.
 ۲. سند رسمی مالکیت خود را ارائه نماید.
 ۳. یا شخصی غیر از محکوم علیه را مالک آن معرفی نماید.
 ۴. سند رسمی عادی مالکیت خود را ارائه نماید.
- تست ۲۶: کدام عبارت صحیح است؟
۱. رای رفع تصرف عدوانی پس از قطعیت لازم الاجرا است.
 ۲. رای رفع تصرف عدوانی قبل از قطعیت و پس از صدور اجرائیه قابل اجرا است.
 ۳. رای رفع تصرف عدوانی قبل از قطعیت به دستور مرجع صادر کننده قابل اجرا است.
 ۴. رای رفع تصرف عدوانی فقط پس از قطعیت و بعد از صدور اجرائیه لازم الاجرا است.
- تست ۲۷: هر گاه اصل حق ازتفاق محل اختلاف باشد، کدام دعوا قابل طرح است؟
۱. دعوی اثبات حق ارتفاق
 ۲. دعوی ممانعت از حق
 ۳. دعوی مزاحمت نسبت به ملک
 ۴. دعوی تصرف عدوانی
- تست ۲۸: در مورد خسارات ناشی از تصرف عدوانی در قالب اجرت المثل
۱. دادگاه باید رأساً ضمن حکم به رفع تصرف اتخاذ تصمیم کند.
 ۲. دادگاه می‌تواند رأساً ضمن حکم به رفع تصرف اتخاذ تصمیم کند.
 ۳. دادگاه نمی‌تواند رأساً ضمن حکم به رفع تصرف اتخاذ تصمیم کند.
 ۴. دادگاه اصولاً ضمن حکم رفع تصرف، در خصوص اجرت المثل ایام تصرف نیز اتخاذ تصمیم می‌کند.
- تست ۲۹: در دعوی تصرف عدوانی، تأثیر ارائه سند مالکیت از سوی خوانده چیست؟
۱. چون سند رسمی است، لذا طرف مقابل نمی‌تواند مغایر مفاد آن را ادعا کند، در نتیجه ارائه سند مالکیت به معنی پذیرش دفاع خوانده است.
 ۲. می‌تواند دلیل سبق تصرف خوانده باشد البته طرف دیگر قادر است با ادله دیگر، سبق تصرف خود را اثبات کند..
 ۳. تأثیری ندارد، زیرا سند مالکیت توان اثبات سبق تصرف خوانده را ندارد.

۴. مالکیت خواننده را اثبات کرده و موجب پذیرش دفاع او می شود.
- تست ۳۰: دادخواست راجع به حق عبور علیه ۵۰ نفر از اهالی یک روستا تقدیم می شود، کدام مورد صحیح است؟
 ۱. کافی است مفاد دادخواست در روزنامه کثیرالانتشار آگهی شود.
 ۲. مفاد دادخواست باید در روزنامه کثیرالانتشار آگهی شده و به دو نفر از خوانندگان نیز ابلاغ شود.
 ۳. دادخواست باید به تمامی خوانندگان ابلاغ شود.
 ۴. کافی است دادخواست به دو نفر از معارضان اصلی ابلاغ شود.
- تست ۳۱: هرگاه دادگاه انقلاب شیراز به صلاحیت دادگاه عمومی تهران قرار عدم صلاحیت صادر کند و این دادگاه نیز به صلاحیت دادگاه انقلاب تهران قرار عدم صلاحیت صادر کند اختلاف در صلاحیت محقق
 ۱. نمی شود.
 ۲. می شود و حل آن با دیوان عالی کشور است.
 ۳. می شود و حل آن با شعبه تشخیص است.
 ۴. می شود و حل آن با دادگاه تجدیدنظر استان تهران است.
- تست ۳۲: در صورت حدوث اختلاف در صلاحیت بین دو دادگاه عمومی حقوقی در سطح یک استان:
 ۱. حل آن با دادگاه تجدیدنظر مرکز استان است.
 ۲. حل آن با دادگاه تجدیدنظر مرکز استان است و دادگاه مرجوع الیه مکلف به رسیدگی نبوده، پرونده را برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور می فرستد.
 ۳. حل آن با رئیس کل دادگستری مرکز استان است.
 ۴. حل آن با دیوان عالی کشور است .
- تست ۳۳: اگر وزارت دفاع ملکی را از شرکت خصوصی اجاره نماید، و پس از سپری شدن مدت اجاره به دستور وزیر، از تخلیه ملک خودداری کند، موجر برای گرفتن حکم تخلیه باید به ... مراجعه نمایند.
 ۱. دادگاه نظامی
 ۲. دادگاه عمومی
 ۳. دیوان عدالت اداری
 ۴. دادگاه انقلاب
- تست ۳۴: در کدام مورد تراضی برای مراجعه به دادگاه غیر صالح پذیرفته میشود؟
 ۱. برای اعاده دادرسی
 ۲. برای واخواهی
 ۳. در دعوای مال غیر منقول
 ۴. برای تعیین داور
- تست ۳۵: اگر به موجب قراردادی که در اصفهان منعقد شده شخص یک باب آپارتمان واقع در تهران و یک دستگاه خودرو خریداری نماید، و فروشنده مقیم کرج باشد دعوای تحویل و تسلیم آپارتمان و خودرو که به موجب یک دادخواست مطرح شده در صلاحیت چه دادگاهی است؟
 ۱. دادگاه عمومی اصفهان که محل وقوع عقد است.
 ۲. دادگاه عمومی تهران که محل وقوع آپارتمان است.
 ۳. دادگاه عمومی کرج که محل اقامت فروشنده (خواننده) است.
 ۴. هر یک از دادگاه های عمومی تهران و اصفهان و کرج صالح به رسیدگی هستند.
- تست ۳۶: چنانچه دادگاه تجدیدنظر احرار نماید که حکم تجدیدنظر خواسته از دادگاه غیر صالح صادر شده باشد باید حکم را فسخ و
 ۱. نماید - پرونده را مختومه اعلام نماید.
 ۲. نماید - حکم مقتضی صادر نماید.
 ۳. ننماید - پرونده را به مرجع صالح بفرستد.
 ۴. ننماید - پرونده را حسب مورد به دادگاه صالح و یا دیوان عالی کشور بفرستد.

تست ۳۷: اگر دعوا متقابل از صلاحیت دادگاه خارج باشد، دادگاه قرار صادر می‌نماید.

۱. در صورتی که عدم صلاحیت ذاتی باشد - رد دعوا
۲. در صورتی که عدم صلاحیت ذاتی باشد - عدم صلاحیت
۳. در هر حال - رد دعوا
۴. در هر حال - عدم صلاحیت

تست ۳۸: چنانچه امری در دادگاه عمومی حقوقی مطرح شود و دادگاه آن را در صلاحیت مرجعی غیر قضایی بداند، باید

۱. قرار رد دعوا صادر کند.
 ۲. قرار عدم صلاحیت صادر کند و پرونده را به همان مرجع غیرقضایی بفرستد.
 ۳. قرار عدم استماع دعوا صادر می‌کند.
 ۴. از خود نفی صلاحیت کند و پرونده را برای تشخیص صلاحیت به دیوان عالی کشور بفرستد.
- تست ۳۹: چنانچه اصل دعوا در تهران اقامه شه باشد و خواهان مایل باشد، پس از اقامه دعوا، دستور موقت بگیرد و موضوع دستور موقت در بوشهر باشد، درخواست دستور موقت باید به کدام دادگاه داده شود؟

۱. دادگاه بوشهر
۲. خواهان بین دادگاه تهران و بوشهر حق انتخاب دارد.
۳. دادگاه تهران
۴. باید از دادگاه تهران درخواست شود، مگر دعوا مالی نباشد.

تست ۴۰: درخواست تأمین دلیل و امارات در صلاحیت

۱. دادگاه است البته اگر ارزش موضوع بیش از پنجاه میلیون ریال باشد.
۲. شورای حل اختلاف است حتی اگر در محل، دادگاه عمومی وجود داشته باشد.
۳. شورای حل اختلاف است اگر در محل، دادگاه عمومی وجود نداشته باشد.
۴. دادگاه است، در هر حال.

تست ۴۱: هرگاه بین دادگاه تجدیدنظر یکی از استان‌ها، با دادگاه عمومی حوزه استان دیگری اختلاف در صلاحیت پیدا شود:

۱. نظر دادگاه تجدیدنظر استان لازم‌الاتباع است.
۲. حل اختلاف با شعبه تشخیص دیوان عالی کشور است.
۳. حل اختلاف با رییس دادگستری تهران است.
۴. حل اختلاف با دیوان عالی کشور است.

تست ۴۲: دعوای اضافی در کدام دادگاه اقامه می‌شود؟

۱. دادگاه محل عروض دعوای اضافی.
۲. دادگاه عمومی حقوقی شهرستان مرکز استان.
۳. شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی شهری که در صلاحیت آن است.
۴. دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوای اصلی.

تست ۴۳: اگر دادگاهی که به دعوای اصلی رسیدگی می‌کند، تشخیص دهد که نیازی به رسیدگی توأمان به دعوای اصلی و طاری نیست، چه تصمیمی می‌گیرد؟

۱. نسبت به دعوای طاری قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند.
۲. نسبت به دعوای طاری قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کند.
۳. در فرض ایراد خوانده نسبت به دعوای طاری قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند.
۴. به هر دو دعوا جداگانه رسیدگی می‌کند.

تست ۴۴: اگر خوانده در ایران مجهول‌المکان باشد، خواهان مقیم ایران در کجا طرح دعوا می‌کند؟

۱. محل اقامت خواهان
۲. محل اقامت سابق خوانده

۳. محل وقوع مال غیرمنقول خوانده ۴. محل سکونت سابق خوانده
- تست ۴۵: اگر خوانندگان دعوای واحد، متعدد باشند، خواهان
۱. می‌تواند در محل اقامت هر کدام که بخواهد طرح دعوا کند.
 ۲. در محلی که اکثر خوانندگان مقیمند، طرح دعوا می‌کند.
 ۳. اگر دعوا ناشی از عقد باشد، تنها در محل عقد یا اجرای آن می‌تواند طرح دعوا کند.
 ۴. می‌تواند در محل اقامت هریک از خوانندگان طرح دعوا کند، به شرطی که دعوا راجع به هرکدام ناشی از یک منشأ باشد.
- تست ۴۶: اگر در دعوای خانوادگی، هیچ‌کدام از زوجین در ایران اقامت نداشته و تنها سکونت موقت داشته باشند، اصل بر صلاحیت محلی کدام دادگاه است؟
۱. محل سکونت موقت زوج
 ۲. محل سکونت موقت زوج
 ۳. محل اقامت خوانده
 ۴. دادگاه خانواده تهران
- تست ۴۷: تصحیح اشتباهات ثبتي در اسناد سجلی در صلاحیت کدام مرجع می‌باشد؟
۱. اداره ثبت احوال
 ۲. دادگاه عمومی
 ۳. شورای حل اختلاف
 ۴. قاضی شورای حل اختلاف
- تست ۴۸: در فرض اختلاف در صلاحیت ذاتی میان دو مرجع، امکان رسیدگی توأمان به دعوای مطرح در آنها وجود
۱. دارد، اگر دعوای با هم ارتباط کامل داشته باشند.
 ۲. ندارد، اگر دعوای صرفاً هم‌منشأ باشند.
 ۳. دارد، اگر دعوای مرتبط یا هم‌منشأ باشند
 ۴. ندارد، حتی اگر دعوای ارتباط کامل داشته باشند.
- تست ۴۹: کدام گزینه غلط است؟
۱. اظهارنظر در مورد صلاحیت یا عدم صلاحیت هر مرجع در وهله اول با خود آن مرجع است.
 ۲. در مقام بررسی ایرادات شکلی دعوا، ایراد صلاحیت بر سایر ایرادات تقدم دارد.
 ۳. برخلاف آنچه که از ماده ۸۷ ق.آ.د.م برداشت می‌شود، طرح ایراد به صلاحیت محدود به جلسه اول دادرسی نیست.
 ۴. خوانده غائب نمی‌تواند در مرحله واخواهی ایراد به صلاحیت نسبی را مطرح کند.
- تست ۵۰: تصمیم دادگاه در مورد صلاحیت یا عدم صلاحیت خود
۱. مستقلاً قابل تجدیدنظر یا فرجام نیست.
 ۲. مستقلاً قابل تجدیدنظر است اما مستقلاً قابل فرجام نیست.
 ۳. مستقلاً قابل تجدیدنظر و فرجام است.
 ۴. در مورد صلاحیت ذاتی قابل تجدیدنظر و در مورد صلاحیت نسبی غیرقابل تجدیدنظر است.
- تست ۵۱: دعوای ابطال دستور اجرای سند رسمی در صلاحیت است.
۱. هیأت نظارت استان
 ۲. دادگاه محل صدور دستور اجرا
 ۳. دادگاه محل اقامت متعهد سند
 ۴. شورای عالی ثبت
- تست ۵۲: چنانچه در حوزه قضائی شهرستانی، دادگاه خانواده تشکیل نشده باشد؛ رسیدگی به دعوای خانواده در صلاحیت دادگاه
۱. عمومی مستقر در همان حوزه است.
 ۲. خانواده نزدیک‌ترین حوزه قضائی است.
 ۳. خانواده نزدیک‌ترین حوزه قضائی است، مگر دعوای راجع به اصل نکاح و انحلال آن.
 ۴. عمومی مستقر در همان حوزه است، مگر دعوای راجع به اصل نکاح و انحلال آن.
- تست ۵۳: چنانچه خوانده دعوا مقیم خارج از کشور باشد و در ایران نه محل سکونت موقتی و نه مال غیرمنقول داشته باشد، خواهان باید دعوای خود را در کدام یک از دادگاه‌های زیر طرح کند؟

۱. دادگاه محل اقامت خوانده

۲. دادگاه محل اقامت خواهان

۳. دادگاه شهرستان تهران

۴. هر یک از دادگاههای محل اقامت خوانده و یا خواهان

تست ۵۴: مناط صلاحیت دادگاه در رسیدگی به دعوا:

۱. تاریخ اجرای حکم است.

۲. تاریخ رسیدگی در مرحله تجدیدنظر است.

۳. تاریخ صدور حکم است مگر موردی که خلاف آن مقرر شود.

۴. تاریخ تقدیم دادخواست است مگر در موردی که خلاف آن مقرر شود.

تست ۵۵: دعوی مالکیت راجعه به مال غیرمنقول علیه شرکت

۱. خواهان می تواند دعوا را در مرکز اصلی شرکت یا محل وقوع مال غیرمنقول اقامه کند.

۲. باید در مرکز اصلی شرکت اقامه شود، البته اگر شرکت دولتی باشد.

۳. خواهان می تواند دعوا را در محل انعقاد عقد یا مرکز اصلی شرکت اقامه کند.

۴. باید در محل وقوع مال غیرمنقول اقامه شود، حتی اگر شرکت دولتی باشد.

تست ۵۶: دعوی راجعه به سند سجلی که در خارج از کشور تنظیم شده و خواهان نیز مقیم خارج باشد، در صلاحیت است.

۱. دادگاه عمومی تهران ۲. دیوان عدالت اداری

۳. دادگاه تجدیدنظر استان تهران ۴. دادگاه عمومی آخرین محل اقامت خواهان در ایران

تست ۵۷: کدام یک از دعاوی زیر باید در دادگاه محل اقامت خوانده طرح شود؟

۱. اعسار از محکوم به

۲. ثمن معامله راجعه به مال غیرمنقول

۳. دعوی خلع ید از اموال غیرمنقول

۴. ابطال اجرائیه که اجرای ثبت به تقاضای زوجه برای وصول مهریه علیه زوج صادر کرده است.

تست ۵۸: چنانچه جریان ثبتی ملکی خاتمه یافته و افزای ملک مطرح باشد

۱. در صلاحیت دادگاه عمومی محل مال غیرمنقول خواهد بود.

۲. در صلاحیت اداره ثبت محل خواهد بود.

۳. هر یک از دادگاه یا اداره ثبت که زودتر در آن تقاضای رسیدگی شده باشد، صلاحیت خواهد داشت.

۴. دادگاه پس از تصمیم گیری در مورد افزای، حکم را جهت اجرا به ثبت محل ابلاغ می نماید.

تست ۵۹: با وجود تشکیل دادگاه خانواده در شهری، دعوی فسخ نکاح در دادگاه عمومی حقوقی مطرح می شود، این دعوا با چه قراری

روبرو خواهد شد؟

۱. قرار امتناع از رسیدگی ۲. قرار رد دعوا

۳. قرار عدم صلاحیت ۴. قرار عدم استماع دعوا

تست ۶۰: کدام گزینه صحیح است؟

۱. دعوی مطالبه وجوه مربوط به غیرمنقول، غیرمنقول است.

۲. در دعاوی قراردادی، نمی توان به صلاحیت محلی دادگاهی غیر از محل انعقاد یا اجرای قرارداد توافق کرد.

۳. دعوی خسارت، حتی اگر همراه دعوی اصلی اقامه شود، از حیث صلاحیت محلی تابع دعوی اصلی نیست.

۴. در دعوی مربوط به شعبه شرکت، اصولاً باید خود شرکت خوانده قرار گیرد، نه نمایندگی یا شعبه.

تست ۶۱: اگر در مواردی که خواهان حق طرح دعوا در چند دادگاه را دارد، یک دعوا را در چند حوزه قضائی طرح کند، از نظر قانون تکلیف

چیست؟

۱. دادگاهی که دعوا دیرتر در آن ثبت شده، قرار عدم صلاحیت صادر می کند.

۲. دادگاهی که دعوا دیرتر در آن ثبت شده، قرار امتناع از رسیدگی صادر می کند.
۳. دادگاهی که دعوا زودتر در آن ثبت شده، قرار عدم صلاحیت صادر می کند.
۴. دادگاهی که دعوا زودتر در آن ثبت شده، قرار امتناع از رسیدگی صادر می کند.

تست ۶۲: کدام گزینه غلط است؟

۱. توافق طرفین بر انتخاب دادگاه در دعاوی کیفری معتبر نیست.
۲. توافق برخلاف صلاحیت محلی مراجع اداری اختصاصی فاقد اعتبار است.
۳. توافق اصحاب دعوا در مورد دادگاه صالح نسبت به واخواهی معتبر است.
۴. توافق بر تعیین شعبه صالح فاقد اعتبار است.

تست ۶۳: اگر بنا بر توافق طرفین، بر عبور موقت خوانده از ملک توافق شده و خوانده از پرداخت وجه مابه ازای توافق برای عبور خودداری کند، دعوای مطالبه این وجه در صلاحیت محلی دادگاه کجاست؟

۱. محل وقوع ملک
۲. محل اقامت خوانده
۳. محل عقد یا اجرای عقد یا اقامت خوانده
۴. محل اقامت خواهان

تست ۶۴: مقصود از دعاوی بازگانی در ماده ۱۳ ق.آ.د.م شامل چه مواردی است؟

۱. کلیه دعاوی علیه بازرگانان
۲. کلیه دعاوی تجار علیه یکدیگر
۳. کلیه دعاوی غیر تجار علیه تجار
۴. دعاوی ناشی از اعمال (عقود) تجاری

تست ۶۵: هرگاه دعوا راجع به شرکت بوده، اما غیرمنقول باشد، کدام دادگاه صالح است؟

۱. محل وقوع شرکت
۲. محل وقوع شعبه یا نمایندگی شرکت که دعوا به آن ارتباط دارد.
۳. محل وقوع ملک
۴. مرکز اصلی شرکت

تست ۶۶: خسارات دادرسی، اگر پس از پیروزی در دعوای اصلی مطالبه شود، در صلاحیت کدام دادگاه است؟

۱. دادگاه محل عقد یا اجرای عقد
۲. دادگاه محل عقد یا اجرای عقد یا محل اقامت خوانده
۳. دادگاه محل اقامت مدعی
۴. دادگاه محل اقامت خوانده

تست ۶۷: کدام گزینه غلط است؟

۱. دادگاه نمی تواند قرار عدم صلاحیت خود را نقض کند.
۲. تعیین مرجع صالح از سوی دیوان عالی کشور همواره منوط به بروز اختلاف است.
۳. دادگاه مرجع الیه باید از تشخیص مرجع تعیین صلاحیت تبعیت کند.
۴. با فرض اثبات عدم صلاحیت، اقدامات شکلی و ماهوی دادگاه فاقد صلاحیت، بی اثر است.

تست ۶۸: این کمیسیون برای رفع هرگونه اختلاف بین مؤدی و شهرداری در مورد عوارض تشکیل می شود؟

۱. کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری
۲. کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداری
۳. کمیسیون ماده ۱۱۰ قانون شهرداری
۴. کمیسیون بند ۲۰ ماده ۵۵ قانون شهرداری

تست ۶۹: افراز املاک محجورین و غایب مفقودالاثر و افراز ملکی که نسبت به سهم مشاعی آن به لحاظ مجهول المالك تقاضای ثبت نشده به ترتیب در صلاحیت کجاست؟

۱. دادگاه عمومی حقوقی محل - اداره ثبت اسناد و املاک محل

۲. هر دو اداره ثبت اسناد و املاک محل

۳. هر دو دادگاه عمومی حقوقی

۴. اداره ثبت اسناد و املاک محل - دادگاه عمومی حقوقی محل

تست ۷۰: دعوی استرداد شناسنامه علیه شخص حقیقی، از کدام نوع دعوا و در صلاحیت کدام مرجع می باشد؟

۱. مالی - دادگاه عمومی حقوقی

۲. غیرمالی - دادگاه عمومی حقوقی

۳. مالی - شورای حل اختلاف

۴. غیرمالی - اداره ثبت احوال

تست ۷۱: هرگاه متوفی در ایران اقامت و سکونت نداشته و در حوزه های قضائی مختلف اموال غیرمنقول داشته، امور راجع به ترکه وی در صلاحیت کدام دادگاه است؟

۱. دادگاه محل وقوع مال غیرمنقولی که زودتر شروع به اقدام کرده است.

۲. هریک از دادگاه ها به انتخاب ذی نفع.

۳. دادگاهی که مال غیرمنقول بیشتری از متوفی در آنجا واقع شده است.

۴. هریک از دادگاه ها به انتخاب ورثه یا موصی له.

تست ۷۲: آرای صادره از شورای حل اختلاف:

۱. در کلیه موارد قابل تجدیدنظر در دادگاه عمومی هستند.

۲. در همه موارد چنانچه اعضای شورا با تجدیدنظر موافق باشند، در دادگاه عمومی قابل تجدیدنظر است.

۳. در بعضی موارد چنانچه اعضای شورا با تجدیدنظر موافق باشند، در دادگاه تجدیدنظر قابل تجدیدنظر است.

۴. آرای قاضی شورا حسب مورد در دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری دو همان حوزه قضائی قابل اعتراض است.

تست ۷۳: با توجه به قانون شوراهای حل اختلاف، چنانچه محکوم علیه، محکوم به را تحویل یا پرداخت نکند و اموالی نیز ز وی به دست نیاید؛.....

۱. محکوم علیه را نمی توان بازداشت کرد.

۲. با درخواست محکوم له و با تشخیص قاضی شورا می توان محکوم علیه را بازداشت کرد.

۳. از طریق اجرای احکام دادگستری و به استناد قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی می توان محکوم علیه را بازداشت کرد.

۴. با تقاضای ذی نفع و دستور قاضی شورا مراتب جهت اعمال قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی به واحد اجرای احکام شورای حل اختلاف اعلام می شود.

تست ۷۴: هدف از تشکیل شورای حل اختلاف چیست؟

۱. برقراری صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی.

۲. حل اختلاف و صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی غیردولتی

۳. حل اختلاف بین اشخاص حقیقی و حقوقی در دعاوی حقوقی با خواسته کمتر از سیصد میلیون ریال.

۴. حل اختلاف بین اشخاص حقیقی و حقوقی در دعاوی حقوقی با خواسته کمتر از سیصد میلیون ریال و تعزیرات.

تست ۷۵: عضویت کارکنان دادگستری در شورای حل اختلاف

۱. با تجویز رئیس قوه قضائیه مجاز است.

۲. با تجویز رئیس شوراهای حل اختلاف استان مجاز است.

۳. در خارج از وقت اداری، مجاز است.

۴. تا زمانی که در سمت های شغلی خود هستند، ممنوع است.

تست ۷۶: کدام دعوا، ذاتاً قابلیت طرح در شورای حل اختلاف را دارد؟

۱. اختلاف در اصل نکاح، اصل طلاق، فسخ نکاح، رجوع، نسب.

۲. دعاوی راجع به حجر و ورشکستگی.

۳. اختلاف در اصل وقفیت، وصیت، تولیت.

۴. اختلاف در فسخ مصالحه‌ای که رسماً منعقد شده است.

تست ۷۷: در صورت بروز اختلاف در صلاحیت شورا با سایر مراجع قضایی غیر دادگستری در یک حوزه قضایی، حل اختلاف با کجاست؟

۱. شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضایی مربوطه.

۲. شعبه اول دادگاه عمومی مرکز استان مربوطه.

۳. شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان مربوطه.

۴. شعبه اول شورای حل اختلاف مرکز استان مربوطه.

تست ۷۸: در صورت بروز اختلاف در صلاحیت شورا با مراجع قضایی در حوزه‌های قضایی دو استان مختلف، حل اختلاف با کدام مرجع است؟

۱. نظر مرجع قضایی لازم‌الاتباع است.

۲. شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استانی که ابتدائاً به صلاحیت شورای واقع در آن استان اظهار نظر شده است.

۳. شعبه اول شورای حل اختلاف شهرستانی که ابتدائاً به صلاحیت شورای واقع در آن استان اظهار نظر شده است.

۴. شعبه اول شورای حل اختلاف شهرستان مرکز استانی که ابتدائاً به صلاحیت شورای واقع در آن استان اظهار نظر شده است.

تست ۷۹: چنانچه در شورای حل اختلاف، دعوی متقابلی اقامه شود که از صلاحیت این شورا خارج باشد، کدام مورد صحیح است؟

۱. رسیدگی به هر دو دعوی اصلی و متقابل، در صلاحیت شورای حل اختلاف است.

۲. رسیدگی به هر دو دعوی اصلی و متقابل، در صلاحیت مرجع قضایی صالح است.

۳. شورای حل اختلاف به دعوی اصلی رسیدگی می‌نماید، و دعوی متقابل را به مرجع قضایی صالح می‌فرستد.

۴. شورای حل اختلاف هر دعوا را به دادگاه تجدیدنظر استان می‌فرستد تا مرجع صالح را تعیین نماید.

تست ۸۰: در خصوص وظایف شورا نسبت به اموال صغیری که ولی و قیم ندارد، کدام گزینه غلط است؟

۱. باید اقدامات لازم را برای حفظ این اموال به عمل آورد.

۲. باید مراتب را بلافاصله به مرجع صالح اعلام دارد.

۳. باید اموال در معرض فساد را از طریق مزایده به فروش رساند.

۴. در صورت لزوم می‌تواند اموال را به امین بسپارد.

تست ۸۱: دفاتر اداری عدالت اداری تشکیل می‌شود.

۱. فقط در تهران

۲. در محل دادگستری یا دفاتر بازرسی کل کشور در مراکز استان‌ها.

۳. در مراکز استان‌ها و نیز در شهرهایی که رئیس دیوان عدالت لازم بداند.

۴. در تهران و مراکز استان‌های اصفهان، خراسان رضوی، آذربایجان شرقی و فارس.

تست ۸۲: اگر شاکی در دیوان عدالت اداری از شکایت خود به کلی صرف‌نظر کند، شعبه دیوان چه تصمیمی می‌گیرد؟

۱. قرار رد دعوا

۲. قرار سقوط دعوا

۳. قرار عدم استماع دعوا

۴. حکم به بی حقی خواهان

تست ۸۳: کدام مورد در دیوان عدالت اداری قابل انجام است؟

۱. اعاده دادرسی، ورود ثالث و جلب ثالث

۲. فقط ورود ثالث

۳. فقط ورود ثالث و اعاده دادرسی

۴. فقط اعاده دادرسی

تست ۸۴: هرگاه دیوان عدالت اداری مصوبه قوه مجریه را به علت مخالفت آن با شرع، ابطال نماید، اثر آن:

۱. از تاریخ تصویب آن مصوبه است.

۲. از تاریخ انتشار رأی دیوان در روزنامه رسمی است.

۳. از تاریخ صدور رأی دیوان است.

۴. از تاریخی است که دیوان در رأی خود تعیین می کند.

تست ۸۵: صدور دستور موقت در دیوان عدالت اداری:

۱. مجاز است و هزینه دادرسی ندارد.

۲. ممنوع است.

۳. مجاز است و هزینه دادرسی دارد.

۴. تنها در صورتی مجاز است که طرف مقابل وزارتخانه باشد و هزینه دادرسی دارد.

تست ۸۶: هرگاه دیوان عدالت اداری تصمیم یک واحد دولتی را خلاف قانون تشخیص دهد اما بر اساس آن تصمیم واحد دولتی، سندی

تنظیم شده باشد ابطال این سند در صلاحیت است.

۱. دیوان عدالت اداری ۲. دادگاه تجدیدنظر استان

۳. دیوان عالی کشور ۴. دادگاه عمومی

تست ۸۷: هزینه دادرسی در شعب بدوی دیوان عدالت اداری و شعب تجدیدنظر می باشد.

۱. ثابت - متغیر ۲. متغیر - ثابت

۳. یکصد هزار ریال - دویست هزار ریال ۴. دویست هزار ریال - یک میلیون ریال

تست ۸۸: دیوان عدالت اداری مرجع است.

۱. عمومی اداری و عالی ترین مرجع قضائی

۲. اختصاصی اداری و عالی ترین مرجع اداری

۳. عمومی اداری و عالی ترین مرجع اداری

۴. اختصاصی قضائی و عالی ترین مرجع اداری

تست ۸۹: آرای صادره از شعب بدوی دیوان عدالت اداری

۱. در صورتی که واجد اشتباه بین باشد از طرف رئیس قوه قضائیه قابل نقض است.

۲. قطعی و غیر قابل تجدیدنظر است.

۳. در صورت پی بردن قاضی به اشتباه خود قابل تجدیدنظر است.

۴. قابل تجدیدنظر است.

تست ۹۰: استرداد دادخواست در شعب بدوی دیوان عدالت اداری

۱. در صورتی پذیرفته می شود که طرف شکایت پاسخ نداده و به استرداد راضی باشد.

۲. در صورتی پذیرفته می شود که پاسخ طرف شکایت واصل نشده باشد.

۳. در هیچ صورتی پذیرفته می شود.

۴. در هر حال پذیرفته می شود.

تست ۹۱: هرگاه هیچ یک از زوجین در ایران سکونت نداشته باشند، دادگاه صلاحیت رسیدگی را دارد.

۱. دادگاه شهرستان تهران.

۲. دادگاه شهرستان محل تولد زوج.

۳. دادگاه شهرستان محل تولد زوجه.

۴. دادگاه شهرستان محل ازدواج زوجین.

تست ۹۲: با تشکیل دادگاه خانواده کدام دسته از دعاوی نمی تواند در دادگاه بخش مطرح شود؟

۱. همه دعاوی راجع به امور خانوادگی.

۲. دعاوی راجع به زوجین از قبیل نکاح، نفقه و مهریه.

۳. دعاوی راجع به اصل نکاح و انحلال آن.

۴. همه دعاوی خانوادگی در دادگاه بخش قابل طرح است.

تست ۹۳: رسیدگی در دادگاه خانواده و انجام می شود.

۱. با تقدیم دادخواست و بدون رعایت سایر تشریفات آیین دادرسی مدنی.
 ۲. بدون تقدیم دادخواست و بدون رعایت سایر تشریفات آیین دادرسی مدنی.
 ۳. با تقدیم دادخواست و با رعایت سایر تشریفات آیین دادرسی مدنی.
 ۴. بدون تقدیم دادخواست و با رعایت سایر تشریفات آیین دادرسی مدنی.
- تست ۹۴: مدت اعتبار حکم طلاق و مدت اعتبار گواهی عدم امکان سازش برای تسلیم به دفتر رسمی ازدواج و طلاق، به ترتیب چقدر است؟
۱. شش ماه پس از ابلاغ رأی فرجامی یا انقضای مهلت فرجام‌خواهی - شش ماه پس از تاریخ ابلاغ رأی قطعی یا قطعی شدن رأی.
 ۲. سه ماه پس از ابلاغ رأی فرجامی یا انقضای مهلت فرجام‌خواهی - سه ماه پس از تاریخ ابلاغ رأی قطعی یا قطعی شدن رأی.
 ۳. شش ماه پس از ابلاغ رأی فرجامی یا انقضای مهلت فرجام‌خواهی - سه ماه پس از تاریخ ابلاغ رأی قطعی یا قطعی شدن رأی.
 ۴. یک سال پس از ابلاغ رأی فرجامی یا انقضای مهلت فرجام‌خواهی - شش ماه پس از تاریخ ابلاغ رأی قطعی یا قطعی شدن رأی.
- تست ۹۵: گواهی عدم امکان سازش تنها در صورتی صادر می‌شود که طلاق باشد.
۱. توافقی یا به درخواست زوج.
 ۲. به درخواست زوج.
 ۳. توافقی.
 ۴. توافقی، به درخواست زوج یا زوجه.
- تست ۹۶: چنانچه حکم طلاق صادر شود، اجرای صیغه طلاق و ثبت آن منوط به است.
۱. انقضای مهلت فرجامی یا ابلاغ رأی فرجامی.
 ۲. اذن رئیس دادگاه تجدیدنظر.
 ۳. انقضای مهلت تجدیدنظر.
 ۴. ابلاغ حکم دادگاه تجدیدنظر مبنی بر تأیید حکم طلاق.
- تست ۹۷: هرگاه زوجین دعوای موضوع صلاحیت دادگاه خانواده را علیه یکدیگر در حوزه‌های قضائی متعدد مطرح کرده باشند، کدام دادگاه صلاحیت رسیدگی دارد؟
۱. دادگاهی که زوجه در آنجا طرح دعوا کرده است.
 ۲. دادگاهی که دادخواست مقدم به آن داده شده است.
 ۳. دادگاه محل اقامت زوجه.
 ۴. دادگاهی که زوج در آن طرح دعوا کرده است.
- تست ۹۸: فرشته علیه شوهرش دعوای طلاق اقامه کرده است. شوهرش دعوای متقابل به خواسته تمکین اقامه می‌کند. اگر در جریان دادرسی، شوهر فوت کند، دادگاه باید در دعوا طلاق و تمکین، به ترتیب کدام رأی را صادر کند؟
۱. توقیف دادرسی - سقوط دعوا.
 ۲. سقوط دعوا - توقیف دادرسی.
 ۳. توقیف دادرسی - توقیف دادرسی.
 ۴. سقوط دعوا - سقوط دعوا.
- تست ۹۹: دادگاه در خصوص حضانت، پیش از تصمیم‌گیری در اصل دعوا، فوریت را احراز کرده و دستور موقت صادر می‌کند. این دستور موقت نیاز به اخذ تأمین و اجرای آن مستلزم تأیید رئیس حوزه قضائی است.
۱. دارد - است
 ۲. ندارد - است
 ۳. دارد - نیست
 ۴. ندارد - نیست
- تست ۱۰۰: هرگاه زن بدون دریافت حقوق مالی خود به ثبت طلاق رضایت دهد
۱. برای دریافت حقوق مالی باید به اجرای ثبت مراجعه نماید.
 ۲. برای دریافت حقوق مالی باید اقامه دعوا نماید.
 ۳. حق مطالبه حقوق مالی ندارد.

۴. برای دریافت حقوق مالی می‌تواند به اجرای احکام دادگستری مراجعه کند.

پاسخ تست‌های آیین دادرسی مدنی ۱

- ✓ پاسخ تست ۱: گزینه ۱ صحیح است. به‌طور کلی، مقررات شکلی عطف بماسبق می‌شوند، بدین معنی که فوراً و نسبت به پرونده‌های در جریان اجرا می‌گردند، مگر این که در قانون خلاف این امر پیش‌بینی شده باشد.
- ✓ پاسخ تست ۲: گزینه ۴ صحیح است. به‌موجب ماده ۴۷۱ ق.آ.د.ک (مصوب ۹۲)
- ✓ پاسخ تست ۳: گزینه ۲ صحیح است. به‌موجب ماده ۷ آیین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب.
- ✓ پاسخ تست ۴: گزینه ۲ صحیح است. به‌موجب ماده ۷ قانون حمایت خانواده.
- ✓ پاسخ تست ۵: گزینه ۴ صحیح است. به‌موجب ماده ۲۷ قانون حمایت خانواده
- ✓ پاسخ تست ۶: گزینه ۴ صحیح است. قواعد آیین دادرسی مدنی نسبت به گذشته اصولاً اجرا می‌شوند. ویژگی تمام مقررات شکلی اثر فوری آنهاست. به این معنا که مقررات آیین دادرسی، اصولاً نسبت به تمامی پرونده‌های تحت رسیدگی اجرا می‌شود.
- ✓ پاسخ تست ۷: گزینه ۲ صحیح است. به‌موجب ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی.
- ✓ پاسخ تست ۸: گزینه ۳ صحیح است باید توجه داشت که مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست می‌باشد (ماده ۲۶ ق.آ.د.م.) مگر اینکه خلاف آن در قانون مقرر شده باشد؛ بنابراین، مقررات مربوط به صلاحیت عطف بماسبق نمی‌شود مگر اینکه خلاف آن در قانون تصویب شده باشد.
- ✓ پاسخ تست ۹: گزینه ۴ صحیح است. به‌موجب ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی می‌باشد.
- ✓ پاسخ تست ۱۰: گزینه ۳ صحیح است. دعوای مهریه یک دعوای مالی بوده و قابل انتقال به ورثه می‌باشد، بنابراین با فوت احد طرفین دعوا، قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود (ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م.) درحالی که دعوای تمکین، شخصی و بالمباشره است و نمی‌تواند به شخصی غیر از زوجین منتقل شود؛ بنابراین با فوت احد طرفین دعوا، دعوا زایل می‌شود و باید قرار سقوط دعوا صادر شود.
- ✓ پاسخ تست ۱۱: گزینه ۱ صحیح است. بر اساس ماده ۱۷۵ قانون آیین دادرسی مدنی.
- ✓ پاسخ تست ۱۲: گزینه ۳ صحیح است. به حکم قاعده مقرر در ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی.
- ✓ پاسخ تست ۱۳: گزینه ۲ صحیح است. به‌موجب ماده ۳۰ ق.آ.د.م هرگاه بین دیوان عالی کشور و دادگاه تجدیدنظر استان در مورد صلاحیت اختلاف شود، نظر مرجع عالی (دیوان عالی کشور) لازم‌الاتباع است. حل اختلاف در صلاحیت و نیز تعیین مرجع صالح توسط دیوان عالی کشور، به‌وسیله یکی از شعب دیوان که پرونده صلاحیت بدان ارجاع می‌گردد، انجام می‌گیرد.
- ✓ پاسخ تست ۱۴: گزینه ۳ صحیح است. قرار عدم صلاحیت صادره از دادگاه عمومی و انقلاب در زمره قرارهای قابل تجدیدنظر مذکور در ماده ۳۳۲ ق.آ.د.م نیامده است، پس مستقلاً قابل تجدیدنظر نیست، اما با توجه به ماده ۶۵ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری «کلیه آرای شعب بدوی دیوان به درخواست یکی از طرفین یا وکیل یا قائم مقام و یا نماینده قانونی آنها قابل تجدیدنظرخواهی در شعب تجدیدنظر است».
- ✓ پاسخ تست ۱۵: گزینه ۴ صحیح است. به‌موجب ماده ۱۲ قانون حمایت خانواده «در دعاوی و امور خانوادگی مربوط به زوجین، زوجه می‌تواند در دادگاه محل اقامت خوانده یا محل سکونت خود اقامه دعوا کند؛ مگر در مواردی که خواسته مطالبه مهریه غیرمنقول باشد».
- ✓ پاسخ تست ۱۶: گزینه ۴ صحیح است. به‌موجب تبصره ماده ۲۷ ق.آ.د.م: «در صورتی که اختلاف صلاحیت بین دادگاه‌های حوزه قضایی از دو استان باشد، مرجع حل اختلاف به ترتیب یادشده، دیوان عالی کشور می‌باشد».
- ✓ پاسخ تست ۱۷: گزینه ۳ صحیح است. چراکه جمع مواد ۱۱ و ۱۳ ق.آ.د.م اجرا می‌شود بنابراین دعوا در محل اقامت خوانده (شیراز) محل انعقاد عقد (تهران) و محل اجرای عقد (تبریز) قابل طرح می‌باشد.
- ✓ پاسخ تست ۱۸: گزینه ۴ صحیح است. رسیدگی در مراجع کار، اصولاً دومرحله‌ای است و در دو مرحله بدوی و تجدیدنظر انجام می‌شود.

- ✓ پاسخ تست ۱۹: گزینه ۲ صحیح است. دادگاه صالح نسبت به دعوی الزام به تنظیم سند رسمی انتقال مال غیرمنقول دادگاه محل وقوع ملک است. در مورد درخواست دستور موقت ماده ۳۱۲ ق.آ.د.م اجرا می شود این ماده مقرر می دارد: «هرگاه موضوع درخواست دستور موقت در مقر دادگاهی غیر از دادگاه های یادشده در ماده قبل باشد درخواست دستور موقت، از آن دادگاه به عمل می آید، اگرچه صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را نداشته باشد».
- ✓ پاسخ تست ۲۰: گزینه ۲ صحیح است. چنانچه مالک ملکی در تصرفات مالک ملک مجاور اخلاص جزئی ایجاد نموده باشد بی آنکه در ملک تصرف کرده باشد، عمل مالک مزاحمت است، حتی اگر ملک مورد مزاحمت سند مالکیت نداشته باشد؛ زیرا در دعوی سه گانه تصرف اساساً مالکیت محل نزاع و موضوع اختلاف نمی باشد. به موجب ماده ۱۶۰ ق.آ.د.م دعوی مزاحمت عبارت است از: «دعوی که به موجب آن متصرف مال غیرمنقول درخواست جلوگیری از مزاحمت کسی را می نماید که نسبت به متصرفات او مزاحم است بدون این که مال را از تصرف متصرف خارج کرده باشد».
- ✓ پاسخ تست ۲۱: گزینه ۳ صحیح است. شکست در دعوی تصرف عدوانی مانع از استماع دعوی مالکیت نخواهد شد؛ چراکه ماده ۱۶۴ ق.آ.د.م تلویحاً ادعای مالکیت از ناحیه شخصی که به عنوان تصرف عدوانی محکومیت یافته به رسمیت شناخته است؛ اما شکست در دعوی مالکیت مانع استماع دعوی تصرف عدوانی می شود چراکه به موجب ماده ۱۶۳ ق.آ.د.م «کسی که راجع به مالکیت یا اصل حق ارتفاق و انتفاع اقامه دعوا کرده است، نمی تواند نسبت به تصرف عدوانی و ممانعت از حق، طرح دعوا نماید».
- ✓ پاسخ تست ۲۲: گزینه ۲ صحیح است. فروش ملکی که غیرقابل افراز شناخته شده از صلاحیت اداره ثبت خارج است درخواست فروش این ملک باید از دادگاه عمومی حقوقی محل وقوع ملک خواسته شود (ماده ۱۲ ق.آ.د.م).
- ✓ پاسخ تست ۲۳: گزینه ۱ صحیح است. به موجب ماده ۱۶۷ ق.آ.د.م: «در صورتی که دو یا چند نفر مال غیرمنقولی را به طور مشترک در تصرف داشته یا استفاده می کرده اند و بعضی از آنان مانع تصرف یا استفاده و یا مزاحم استفاده بعضی دیگر شود حسب مورد در حکم تصرف عدوانی و مزاحمت یا ممانعت از حق محسوب و مشمول مقررات این فصل خواهد بود».
- ✓ پاسخ تست ۲۴: گزینه ۳ صحیح است. به عنوان قاعده عمومی، موضوع خواسته نمی تواند موضوع دستور موقت باشد (ماده ۱۷۴ ق.آ.د.م) دستور موقت در دعوی تصرف، از شمول اصول بنیادینی ناظر بر این دستور خارج نیست از جمله اینکه موضوع خواسته نمی تواند موضوع دستور موقت باشد. از این رو، در دعوی تصرف عدوانی خواهان نمی تواند به عنوان دستور موقت درخواست کند که مال موقتاً از تصرف خوانده خارج شده و به تصرف وی داده شود.
- ✓ پاسخ تست ۲۵: گزینه ۳ صحیح است این سؤال درواقع متن تغییر یافته ماده ۶۱ قانون اجرای احکام مدنی می باشد که مقرر می کند: «مال منقولی که در تصرف کسی غیر از محکوم علیه باشد و متصرف نسبت به ادعای مالکیت کند یا آن را متعلق به دیگری معرفی نماید به عنوان مال محکوم علیه توقیف نخواهد شد»؛ بنابراین، ادعای مالکیت شخص ثالث نسبت به مالی که در تصرف محکوم علیه نیست یا معرفی آن به عنوان مال ثالث مانع از توقیف آن می شود.
- ✓ پاسخ تست ۲۶: گزینه ۳ صحیح است. به موجب ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م «در صورتی که رأی صادره مبنی بر رفع تصرف عدوانی و مزاحمت یا ممانعت از حق باشد بلافاصله به دستور مرجع صادرکننده، توسط اجرای دادگاه یا ضابطین دادگستری اجرا خواهد شد و درخواست تجدیدنظر مانع اجرا نمی باشد»؛ بنابراین برای اجرای چنین رأی، برگ اجراییه صادر نمی شود و دستور اجرا از سوی دادگاه صادرکننده کفایت می کند.
- ✓ پاسخ تست ۲۷: گزینه ۱ صحیح است. با توجه به تعریفی که در ماده ۱۵۹ آمده است دعوی ممانعت از حق در صورتی صدق می کند که اصل حق ارتفاع یا انتفاع محرز باشد؛ بنابراین، به دلالت ماده ۱۶۶ ق.آ.د.م هرگاه اصل حق ارتفاع یا اصل حق انتفاع محل اختلاف باشد نمی توان دعوی ممانعت از حق طرح کرد و باید اصل این حق را در دادگاه صالح اثبات نمود.
- ✓ پاسخ تست ۲۸: گزینه ۳ صحیح است. به دلالت تبصره ماده ۱۶۵ و ماده ۵۱۵ ق.آ.د.م اجرت المثل باید ضمن دادخواست تصرف عدوانی یا به موجب دادخواست مستقل یا درخواست ضمن دعوا مطالبه شود. در غیر این صورت، دادگاه نمی تواند به آن رسیدگی و در خصوص آن رأی دهد.
- ✓ پاسخ تست ۲۹: گزینه ۲ صحیح است همانند ق.آ.د.م در مواد ۱ و ۵ قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی تصریح شده بود که ارائه سند مالکیت تنها می تواند دلیل بر سر تصرف و استفاده دارنده سند مالکیت باشد و خلاف این امر را می توان به هر دلیل اثبات کرد.
- ✓ پاسخ تست ۳۰: گزینه ۳ صحیح است. اگر اصحاب دعوا زیاد باشند، مشخصات همه آنها باید در دادخواست نوشته شود اگر ستون

مشخصات کافی نباشد، می‌توان در قسمت شرح دادخواست اسامی آنها را نوشت. به‌طورکلی، اگر خواندگان به هر تعداد اما «محصور» (مشخص) باشند باید مشخصات همه در دادخواست قید گردد.

✓ پاسخ تست ۳۱: گزینه ۱ صحیح است. اگر دادگاه انقلاب شیراز به صلاحیت دادگاه عمومی تهران قرار عدم صلاحیت صادر کند و این دادگاه نیز به صلاحیت دادگاه انقلاب تهران قرار عدم صلاحیت صادر کند اختلاف در صلاحیت محقق نشده است؛ زیرا دادگاه عمومی تهران، مرجع قضایی دیگری را غیر از دادگاه صادرکننده قرار عدم صلاحیت (دادگاه انقلاب شیراز) صالح دانسته است. در این فرض اگر دادگاه انقلاب تهران خود را صالح ندانسته و دادگاه عمومی تهران را صالح بداند، اختلاف در صلاحیت محقق می‌شود.

✓ پاسخ تست ۳۲: گزینه ۱ صحیح است. وفق ۲۷ ق.آ.د.م «در صورتی که دادگاه رسیدگی‌کننده خود را صالح به رسیدگی نداند با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صلاحیت‌دار ارسال می‌نماید. دادگاه مکلف است خارج از نوبت نسبت به صلاحیت اظهارنظر نماید و چنانچه ادعای عدم صلاحیت را نپذیرد پرونده را جهت حل اختلاف به دادگاه تجدیدنظر استان ارسال می‌کند. رأی دادگاه تجدیدنظر در تشخیص صلاحیت لازم‌الاتباع خواهد بود».

✓ پاسخ تست ۳۳: گزینه ۲ صحیح است. به‌موجب رأی وحدت رویه شماره ۳۳_ ۲۹/ ۰۲/ ۱۳۷۵ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری: «رسیدگی به دعوی ناشی از قراردادهای که مسائل حقوقی می‌باشد باید به‌صورت توافقی در محاکم قضایی صالح مورد رسیدگی قرار بگیرند، خارج از شمول ماده (۱۰) قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری) بوده و قابل طرح در دیوان مذکور نمی‌باشد».

✓ پاسخ تست ۳۴: گزینه ۴ صحیح است. به‌موجب ماده ۴۶۲ ق.آ.د.م «در صورتی که طرفین نسبت به دادگاه معینی برای انتخاب داور تراضی نکرده باشند، دادگاه صلاحیت‌دار برای تعیین داور دادگاهی خواهد بود که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد».

✓ پاسخ تست ۳۵: گزینه ۲ صحیح است. در فرض سؤال قرارداد انتقال ملک و خودرو باهم منعقد شده؛ و بین دعوی منقول (الزام به تحویل خودرو) و غیرمنقول (الزام به تحویل آپارتمان) وحدت منشأ وجود دارد؛ و باید به ماده ۱۵ ق.آ.د.م استناد کرد؛ به‌موجب این ماده «در صورتی که موضوع دعوا مربوط به مال منقول و غیرمنقول باشد در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است، به‌شرط آن که دعوا در هر دو قسمت ناشی از یک منشأ باشد».

✓ پاسخ تست ۳۶: گزینه ۴ صحیح است. اگر به تشخیص دادگاه تجدیدنظر، دادگاه بدوی در شرایطی که صلاحیت نداشته، رسیدگی کرده و رأی هم داده باشد. دادگاه تجدیدنظر رأی صادره را نقض کرده و پرونده را علی‌الاصول به مرجع صالح ارسال می‌دارد. (ماده ۳۵۲ ق.آ.د.م)

✓ پاسخ تست ۳۷: گزینه ۲ صحیح است. اگر دعوی متقابل از صلاحیت محلی دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوی اصلی خارج باشد، دادگاه مذکور به آن رسیدگی می‌کند و چون ماده ۱۷، عدول از صلاحیت نسبی را در موارد طاری تجویز کرده، ایراد خوانده متقاضی (خواهان اصلی) به عدم صلاحیت نسبی دادگاه در خصوص دعوی متقابل مؤثر نیست؛ اما اگر دعوی متقابل از صلاحیت ذاتی دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوی اصلی خارج باشد، دادگاه مذکور نمی‌تواند به دعوی متقابل (طاری) رسیدگی کند؛ حتی اگر هیچ‌یک از طرفین ایراد نکرده یا حتی اگر هر دو طرف خواهان رسیدگی دادگاه غیر صالح باشند. مانند اینکه زوج در دادگاه عمومی حقوقی، دعوی الزام زوج به تنظیم سند رسمی انتقال ملکی را طرح کند که مهریه زوج واقع شده است و متقابلاً زوج، مدعی فسخ نکاح شود. در این مثال، دادگاه عمومی حقوقی، صلاحیت ذاتی نسبت به دعوی فسخ نکاح را ندارد. چراکه این دعوا به‌تصريح بند (۹) ماده ۴ قانون حمایت خانواده در صلاحیت ذاتی دادگاه خانواده می‌باشد.

✓ پاسخ تست ۳۸: گزینه ۴ صحیح است. به‌موجب قسمت دوم ماده ۲۸ ق.آ.د.م «در مواردی که دادگاه‌ها اعم از عمومی، نظامی و انقلاب به صحت مراجع غیر قضائی از خود نفی صلاحیت کنند و یا خود را صالح بدانند، پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال خواهد شد. رأی دیوان عالی کشور در خصوص تشخیص صلاحیت، لازم‌الاتباع می‌باشد».

✓ پاسخ تست ۳۹: گزینه ۱ صحیح است. در مورد درخواست دستور موقت، ماده ۳۱۲ ق.آ.د.م اجرا می‌شود. این ماده مقرر می‌دارد: «هرگاه موضوع درخواست دستور موقت، در مقر دادگاهی غیر از دادگاه‌های یادشده در ماده قبل باشد، درخواست دستور موقت از آن دادگاه به عمل می‌آید، اگرچه صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را نداشته باشد».

✓ پاسخ تست ۴۰: گزینه ۲ صحیح است. درخواست تأمین دلیل در صلاحیت شورای حل اختلافی می‌باشد که دلایل و امارات مورد درخواست در حوزه آن واقع شده است. جمع میان ماده ۱۴ ق.آ.د.م و بند (چ) ماده ۹ قانون شوراهای حل اختلاف.

✓ پاسخ تست ۴۱: گزینه ۴ صحیح است. به‌موجب تبصره ماده ۲۷ ق.آ.د.م «در صورتی که اختلاف صلاحیت بین دادگاه‌های دو حوزه

- قضایی از دو استان باشد، مرجع حل اختلاف به ترتیب یادشده، دیوان عالی کشور می‌باشد.»
- ✓ پاسخ تست ۴۲: گزینه ۴ صحیح است. به موجب ماده ۱۷ ق.آ.د.م. «هر دعوایی که دراثنای رسیدگی به دعوای دیگر از طرف خواهان یا خوانده یا شخص ثالث یا از طرف متداعیین اصلی بر ثالث اقامه شود، دعوای طاری نامیده می‌شود. این دعا اگر با دعوای اصلی مرتبط یا دارای یک منشأ باشد، در دادگاهی اقامه می‌شود که دعوای اصلی در آن اقامه شده است.»
- ✓ پاسخ تست ۴۳: گزینه ۴ صحیح است. اگر دعوایی به این اعتبار که «طاری» است، در دادگاه رسیدگی کننده به دعوای اصلی (دعوای اول) اقامه شود و سپس دادگاه مرجعاً الیه تشخیص دهد که بین دو دعا ارتباطی وجود نداشته و امکان رسیدگی جداگانه به هر کدام وجود دارد، این امر تأثیری در صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به دعوای اول در رسیدگی به هر دو دعا ندارد؛ مشروط به اینکه دعوای دوم از صلاحیت ذاتی آن دادگاه خارج نباشد.
- ✓ پاسخ تست ۴۴: گزینه ۱ صحیح است. اگر در دادخواست نشانی خوانده در ایران اعلام شده و ابلاغ در نشانی اعلامی ممکن نمی‌شود و سپس خواهان، خوانده را مجهول‌ال‌مکان اعلام می‌کند. در این فرض، خواهان می‌تواند در دادگاه اقامت یا سکونت خود طرح دعا نماید و اینکه خوانده در ایران مال غیرمنقول دارد یا نه، مؤثر در صلاحیت محلی نمی‌باشد. زیرا چنانکه گفته شد، محل وقوع مال غیر منقول خوانده زمانی معیار تشخیص صلاحیت محلی است که اقامت یا سکونت خوانده در خارج از کشور مسلم باشد و نمی‌توان از این معیار در حالتی که مجهول‌المکانی خوانده در ایران محرز است، استفاده کرد.
- ✓ پاسخ تست ۴۵: گزینه ۱ صحیح است. در صورتی که دعوای واحدی علیه خواندگان متعدد که در حوزه‌های قضائی مختلف اقامت دارند، قابل طرح باشد یا اینکه دعوای واحدی به چند مال غیرمنقول که در حوزه‌های قضائی مختلف قرار دارند، مربوط باشد، خواهان حق انتخاب دارد. بدین معنا که می‌تواند در محل اقامت هر یک از خواندگان یا در محل وقوع هر یک از اموال غیرمنقول اقامه دعا کند. ماده ۱۶ ق.آ.د.م حق انتخاب خواهان در مورد خواندگان متعدد یا اموال غیرمنقول متعدد را به قابل تجزیه بودن دعا منوط نکرده است.
- ✓ پاسخ تست ۴۶: گزینه ۱ صحیح است. به استناد ماده ۱۴ قانون حمایت خانواده، در این ماده تصریح شده است که اگر زوجین هر دو در ایران اقامت نداشته و تنها سکونت موقت داشته باشند، دادگاه محل سکونت موقت زوج به برای رسیدگی به دعا صلاحیت دارد.
- ✓ پاسخ تست ۴۷: گزینه ۱ صحیح است. به استناد بند ۲ ماده ۳ قانون ثبت احوال رفع و تصحیح اشتباهات ثبتی در اسناد سجلی، در صلاحیت اداره ثبت احوال می‌باشد.
- ✓ پاسخ تست ۴۸: گزینه ۴ صحیح است. در فرض اختلاف در صلاحیت ذاتی، امکان رسیدگی توأمان به دعوای (به استناد ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م) وجود ندارد، حتی اگر این دعوای دارای ارتباط کامل با یکدیگر باشند.
- ✓ پاسخ تست ۴۹: گزینه ۴ صحیح است. برخلاف آنچه که از ماده ۸۷ ق.آ.د.م برداشت می‌شود، طرح ایراد به صلاحیت محدود به جلسه اول دادرسی نیست؛ بلکه برای مثال؛ خوانده غایبی که محکوم شده می‌تواند در مرحله واخواهی نسبت به صلاحیت ذاتی یا محلی دادگاه صادرکننده حکم غایبی، ایراد کند. در صورتی که ایراد پذیرفته شود، دادگاه باید ضمن فسخ دادنامه وخواسته، قرار عدم صلاحیت صادر کند.
- ✓ پاسخ تست ۵۰: گزینه ۱ صحیح است. تصمیمی که دادگاه در مورد صلاحیت یا عدم صلاحیت خود می‌گیرد، مستقلاً قابل تجدیدنظر یا فرجام نیست. زیرا قرار صلاحیت (قرار رد ایراد به صلاحیت) یا قرار عدم صلاحیت در زمره قرارهای قابل پژوهش (ماده ۳۳۲) یا قابل فرجام (مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ ق.آ.د.م) نیامده است..
- ✓ پاسخ تست ۵۱: گزینه ۲ صحیح است. به موجب ماده ۲ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و دفاتر اسناد رسمی، «مرجع رسیدگی به دعوای ناشی از دستور اجرای اسناد رسمی، دادگاه صلاحیت‌دار محلی است که در حوزه آن دستور اجرا داده شده» است.
- ✓ پاسخ تست ۵۲: گزینه ۱ صحیح است. تبصره ۱ ماده ۱ قانون حمایت خانواده «از زمان اجرای این قانون در حوزه قضائی شهرستان هایی که که دادگاه خانواده تشکیل نشده است تا زمان تشکیل آن، دادگاه عمومی حقوقی مستقر در آن حوزه با رعایت تشریفات مربوط و مقررات این قانون به امور و دعوای خانوادگی رسیدگی می‌کند.
- ✓ پاسخ تست ۵۳: گزینه ۲ صحیح است. به موجب قسمت دوم ماده ۱۱ ق.آ.د.م، هرگاه (خوانده) در ایران اقامتگاه و یا محل سکونت موقت نداشته ولی مال غیرمنقول داشته باشد، دعا در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است و هرگاه مال غیرمنقولی هم نداشته باشد، خواهان در دادگاه محل اقامت خود، اقامه دعا خواهد کرد.

- ✓ پاسخ تست ۵۴: گزینه ۴ صحیح است. به موجب ماده ۲۶ ق.آ.د.م «تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت هر دادگاه نسبت به دعوی که به آن رجوع شده است با همان دادگاه است. مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است مگر در موردی که خلاف آن مقرر شده باشد.»
- ✓ پاسخ تست ۵۵: گزینه ۴ صحیح است. به موجب رأی وحدت رویه شماره ۶۴۳ - ۱۳۷۸/۹/۱۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: «چون به موجب ماده ۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی رسیدگی به دعاوی راجع به غیرمنقول اعم از دعوی مالکیت و سایر حقوق راجع به آن در دادگاهی به عمل خواهد آمد که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است، اگر چه مدعی و مدعی علیه مقیم آن حوزه نباشند و ماده ۲۲ قانون مزبور که صرفاً ناظر است به دعاوی مربوط به اصل شرکت و دعاوی بین شرکت و شرکا و اختلافات حاصله بین شرکا و ... شامل دعاوی مربوط به غیرمنقول ماده ۱۲ قانون فوق‌الذکر نمی‌شود و طبعاً رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول خواهد بود. لذا به نظر .. هیأت عمومی دیوان عالی کشور.. رسیدگی به دعاوی مال غیرمنقول مربوط به شرکت در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول می‌باشد.»
- ✓ پاسخ تست ۵۶: گزینه ۱ صحیح است. ب.موجب ماده ۲۵ ق.آ.د.م، «هرگاه سند ثبت احوال در ایران تنظیم شده و ذی‌نفع مقیم خارج از کشور باشد، رسیدگی با دادگاه محل صدور سند است و اگر محل تنظیم سند و اقامت خواهان هر دو خارج از کشور باشد، در صلاحیت دادگاه عمومی شهرستان تهران خواهد بود.
- ✓ پاسخ تست ۵۷: گزینه ۲ صحیح است. به موجب ماده ۲۰ ق.م «کلیه دیون از قبیل قرض و ثمن مبیع و مال الاجاره عین مستاجر از حیث صلاحیت محاکم در حکم منقول است ولو اینکه مبیع یا عین مستاجر از اموال غیرمنقوله باشد.»
- ✓ پاسخ تست ۵۸: گزینه ۲ صحیح است. به موجب ماده یک قانون افراز و فروش املاک مشاع «افراز املاک مشاع که جریان ثبتی آنها خاتمه یافته، اعم از اینکه در دفتر املاک ثبت شده یا نشده باشد، در صورتی که مورد تقاضای یک یا چند شریک باشد، با واحد ثبتی محلی خواهد بود که ملک مذکور در حوزه آن واقع است. واحد ثبتی با رعایت کلیه قوانین و مقررات ملک مورد تقاضا را افراز می‌نماید». این دعا از صلاحیت ذاتی دادگاه محل وقوع ملک خارج می‌باشد.
- ✓ پاسخ تست ۵۹: گزینه ۳ صحیح است. با توجه به مفهوم مخالف تبصره ۱ ماده قانون حمایت خانواده، «از زمان اجرای این قانون در حوزه قضایی شهرستان‌هایی که دادگاه خانواده تشکیل [شده] است تا زمان تشکیل آن، دادگاه عمومی حقوقی مستقر در آن حوزه [نمی‌تواند] به امور و دعاوی خانوادگی رسیدگی کند»؛ بنابراین، دادگاه عمومی حقوقی با تشکیل دادگاه خانواده، صلاحیت ذاتی خود را در رسیدگی به دعاوی خانوادگی از دست داده است.
- ✓ پاسخ تست ۶۰: گزینه ۴ صحیح است. به استناد رأی وحدت رویه و اینکه شعبه شخصیت حقوقی ندارد.
- ✓ پاسخ تست ۶۱: گزینه ۲ صحیح است. به استناد قسمت دوم ماده ۸۹ ق.آ.د.م: «در مورد بند ۲ ماده ۸۴ هرگاه دعوا در دادگاه دیگر تحت رسیدگی باشد، از رسیدگی به دعوا خودداری کرده پرونده را به دادگاهی که دعوا در آن مطرح است می‌فرستد.»
- ✓ پاسخ تست ۶۲: گزینه ۳ صحیح است. در هر مورد که توفیق طرفین بر انتخاب دادگاه با نظم و منافع عمومی یا اخلاق حسنه (ماده ۹۷۵ ق.م) و یا حقوق اشخاص ثالث یا قاعده آمره تعارض داشته باشد، این توافق بی اعتبار است. برای مثال، واخواه و واخوانده نمی‌توانند بر این امر توافق کنند که دادگاهی غیر از دادگاه صادرکننده حکم غیابی نسبت به واخواهی رسیدگی کند؛ چرا که این امر با قاعده آمره رسیدگی به دعاوی واخواهی در صلاحیت دادگاه صادرکننده حکم غیابی است، مغایرت دارد.
- ✓ پاسخ تست ۶۳: گزینه ۳ صحیح است. با لحاظ ماده ۲۹ ق.م باید دعاوی راجع به اصل حق ارتفاق یا انتفاع از ملک را غیرمنقول محسوب داشت. اما اگر عبور یا انتفاع موقت بوده و ناشی از قرارداد میان طرفین باشد و در دعاوی مطروحه ما به ازای توافقی عبور یا انتفاع مطالبه شود، چون ارتباطی با عین غیرمنقول و دعاوی مالکیت و حقوق راجعه به آن ندارد، دعوا منقول محسوب می‌گردد؛ پس بنابراین این دعوا را می‌توان در محل عقد، محل اجرای عقد یا اقامت خوانده مطرح کرد.
- ✓ پاسخ تست ۶۴: گزینه ۴ صحیح است. عبارت «دعاوی بازگانی» در ماده ۱۳ ق.آ.د.م را تنها باید به دعاوی ناشی از اعمال حقوقی تفسیر کرد. به نحوی که خواهان می‌تواند در محل انعقاد عقد یا محل اجرای تعهدات قراردادی اقامه دعوا کند.
- ✓ پاسخ تست ۶۵: گزینه ۳ صحیح است. هرگاه دعوا راجع به شرکت بوده، اما غیرمنقول باشد، از شمول ماده ۲۲ خارج و در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول خواهد بود. (رأی وحدت رویه شماره ۶۴۳ - ۱۳۷۸/۰۹/۱۶)
- ✓ پاسخ تست ۶۶: گزینه ۴ صحیح است. اگر خسارات، پس از پیروزی در اصل دعوا یا به هر دلیل به طور مستقل مطالبه شود، تابع قواعد

عمومی راجع به صلاحیت محلی خواهد بود. بدین معنا که اصولاً دادگاه محل اقامت خوانده نسبت به آن صلاحیت دارد، مگر اینکه از موارد استثنایی باشد.

✓ پاسخ تست ۶۷: گزینه ۲ صحیح است. به استناد ماده ۲۸ ق.آ.د.م در فرضی که مرجع قضائی به صلاحیت مرجع غیر قضائی از خود نفی صلاحیت کند، همین امر برای تعیین مرجع صالح توسط دیوان عالی کشور کافی است.

✓ پاسخ تست ۶۸: گزینه ۱ صحیح است. به موجب ماده ۷۷ قانون شهرداری، برای رفع هرگونه اختلاف بین مؤدی و شهرداری در مورد عوارض، کمیسیونی مرکب از نمایندگان وزارت کشور و دادگستری و انجمن شهر تشکیل می شود و تصمیم کمیسیون مزبور قطعی است. بدهی هایی که طبق تصمیم این کمیسیون تشخیص داده شود، طبق مقررات اسناد لازم الاجرا به وسیله اداره ثبت قابل وصول می باشد. اجرای ثبت مکلف است بر طبق تصمیم کمیسیون مزبور به صدور اجراییه و وصول طلب شهرداری مبادرت نماید.

✓ پاسخ تست ۶۹: گزینه ۳ صحیح است. ماده ۱ قانون افراز و فروش املاک مشاع. افراز ملکی که نسبت به مقداری از سهم مشاعی آن به لحاظ مجهول المالك بودن تقاضای ثبت نشده، از صلاحیت واحد ثبتی محل خارج بوده و بر طبق مقررات قانون مدنی و قانون امور حسبی و اصول کلی در صلاحیت دادگاه عمومی خواهد بود. (نظریه مشورتی شماره ۵۳۸۹/۷ - ۱۳۵۹/۱۰/۲۳ اداره حقوقی) همچنین تقسیم و افراز املاک محجورین و غایب مفقودالاثر از صلاحیت واحد ثبتی خارج و در صلاحیت دادگاه می باشد. (رای وحدت رویه شماره ۳۵۳۰ - ۱۳۶۰/۰۲/۰۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور)

✓ پاسخ تست ۷۰: گزینه ۲ صحیح است. دعوی استرداد شناسنامه، درواقع دعوی استرداد سند غیرمالی می باشد که در صلاحیت شورای حل اختلاف نبوده و مشمول اصل صلاحیت دادگاه عمومی می باشد.

✓ پاسخ تست ۷۱: گزینه ۲ صحیح است. به دلالت قاعده عمومی مقرر برای صلاحیت محلی در ماده ۱۱ ق.آ.د.م که به موجب آن، در صورتی که محل اقامت و سکونت خوانده در ایران نباشد، محل وقوع مال غیرمنقول وی ملاک تعیین صلاحیت محلی قرار می گیرد. همچنین ملاک ماده ۱۶ ق.آ.د.م که مقرر می دارد: «هرگاه یک ادعا راجع به خواندگان متعدد باشد که در حوزه های قضائی مختلف اقامت دارند یا راجع به اموال غیرمنقول متعددی باشد که در حوزه های قضائی مختلف واقع شده اند، خواهان می تواند به هر یک از دادگاه های حوزه های یادشده مراجعه نماید.»

✓ پاسخ تست ۷۲: گزینه ۴ صحیح است. به موجب ماده ۲۷ قانون شوراهای حل اختلاف (مصوب ۱۳۹۴): «تمام آرای صادره موضوع ماده ۹ این قانون ظرف مدت بیست روز از تاریخ ابلاغ، قابل تجدیدنظرخواهی می باشد. مرجع تجدیدنظر از آرای قاضی شورا، حسب مورد دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری دو همان حوزه قضائی می باشد. چنانچه مرجع تجدیدنظر آرای صادره را نقض نماید، رأساً مبادرت به صدور رأی می کند. این رأی، قطعی است و اگر رسیدگی به موضوع در صلاحیت مرجع دیگری باشد، پرونده را به مرجع صالح ارسال می دارد.»

✓ پاسخ تست ۷۳: گزینه ۳ صحیح است. به موجب ماده ۳۰ قانون شوراهای حل اختلاف: «چنانچه محکوم علیه، محکوم به را پرداخت نکند و اموالی از وی به دست نیاید، با تقاضای ذی نفع و دستور قاضی شورا مراتب جهت اعمال قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی به واحد اجرای احکام شورای حل اختلاف اعلام می شود.»

✓ پاسخ تست ۷۴: گزینه ۲ صحیح است. به استناد ماده ۱ قانون شوراهای حل اختلاف که تصریح دارد: «به منظور حل اختلاف و صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی غیردولتی، شوراهای حل اختلاف که در این قانون به اختصار «شورا» نامیده می شوند، تحت نظارت قوه قضائیه و با شرایط مقرر در این قانون تشکیل می گردد.»

✓ پاسخ تست ۷۵: گزینه ۴ صحیح است. به استناد ماده ۷ قانون شوراهای حل اختلاف که مقرر می دارد: «قضات، کارکنان دادگستری، وکلا و مشاوران حقوقی، کارشناسان رسمی دادگستری و کارکنان نیروهای نظامی و انتظامی جمهوری اسلامی ایران و نیروهای اطلاعاتی تا زمانی که در سمت های شغلی خود هستند، حق عضویت در شورا را ندارند.»

✓ پاسخ تست ۷۶: گزینه ۴ صحیح است. ماده ۱۰ قانون شوراهای حل اختلاف دعاوی را که ذاتاً قابل طرح در شورا نمی باشند را مشخص کرده و گزینه چهار، از این موارد نمی باشد. به موجب ماده ۱۰ قانون مذکور: «دعای زیر حتی با توافق طرفین قابل طرح در شورا نیست:

الف - اختلاف در اصل نکاح، اصل طلاق، فسخ نکاح، رجوع، نسب.

ب - اختلاف در اصل وقفیت، وصیت، تولیت.

پ - دعاوی راجع به حجر و ورشکستگی.

ت - دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی.

ث - اموری که به موجب قوانین در صلاحیت مراجع اختصاصی یا مراجع قضائی غیر دادگستری می باشد.

✓ پاسخ تست ۷۷: گزینه ۱ صحیح است. به استناد قسمت اول ماده ۱۴ قانون شوراهای حل اختلاف که مقرر می دارد: «در صورت بروز اختلاف در صلاحیت شورای حل اختلاف با سایر مراجع غیر دادگستری در یک حوزه قضائی، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضایی مربوط است.»

✓ پاسخ تست ۷۸: گزینه ۱ صحیح است. به موجب ماده ۱۵ قانون شوراهای حل اختلاف: «در صورت بروز اختلاف در صلاحیت بین شوراهای حل اختلاف با مرجع قضایی، نظر مرجع قضایی لازم الاتباع است.»

✓ پاسخ تست ۷۹: گزینه ۲ صحیح است. به استناد ماده ۲۱ قانون شوراهای حل اختلاف که تصریح دارد: «در مواردی که دعاوی طاری یا مرتبط با دعاوی اصلی از صلاحیت ذاتی شورا خارج باشد، رسیدگی به هر دو دعوا در مرجع قضائی صالح به عمل می آید.»

✓ پاسخ تست ۸۰: گزینه ۳ صحیح است. به استناد ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف که مقرر می دارد: «شورها باید اقدامات لازم برای حفظ اموال اشخاص صغیر، مجنون و غیر رشید که فاقد ولی یا قیم باشند و غایب مفقودالثر، همچنین ماترک متوفای بلا وارث و اموال مجهول المالک به عمل آورند و بلافاصله مراتب را به مراجع صالح اعلام کنند. شورها حق دخل و تصرف در هیچیک از اموال مذکور را ندارند.»

✓ پاسخ تست ۸۱: گزینه ۲ صحیح است. به موجب ماده ۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری: «به منظور تسهیل در دسترسی مردم به خدمات دیوان، دفاتر اداری دیوان در محل دادگستری یا دفاتر بازرسی کل کشور در هر یک از مراکز استانها تأسیس می گردد.»

✓ پاسخ تست ۸۲: گزینه ۲ صحیح است. به موجب ماده ۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری: «شاکمی می تواند قبل از صدور رأی، از شکایت خود به کلی صرف نظر نماید. در این صورت، قرار سقوط شکایت صادر می شود و همان شکایت مجدداً قابل طرح نیست.»

✓ پاسخ تست ۸۳: گزینه ۱ صحیح است. امکان جلب شخص ثالث در ماده ۵۴ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، امکان ورود ثالث در ماده ۵۵ همین قانون و امکان اعاده دادرسی نسبت به احکام قطعی دیوان عدالت اداری در ماده ۹۸ قانون مذکور پیش بینی شده است.

✓ پاسخ تست ۸۴: گزینه ۱ صحیح است. به موجب ماده ۱۳ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری: «اثر ابطال مصوبات از زمان صدور رأی هیأت عمومی است مگر در مورد مصوبات خلاف شرع یا در مواردی که به منظور جلوگیری از تضییع حقوق اشخاص، هیأت مذکور اثر آن را به زمان تصویب مصوبه مترتب نماید.»

✓ پاسخ تست ۸۵: گزینه ۱ صحیح است. به موجب ماده ۳۴ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری: «در صورتی که شاکمی ضمن طرح شکایت خود یا پس از آن مدعی شود که اجرای اقدامات یا تصمیمات یا آراء قطعی یا خودداری از انجام وظیفه توسط اشخاص و مراجع مذکور در ماده (۱۰) این قانون، سبب ورود خسارتی می گردد که جبران آن غیرممکن یا متعسر است، می تواند تقاضای صدور دستور موقت نماید. پس از طرح شکایت اصلی، درخواست صدور دستور موقت باید تا قبل از ختم رسیدگی، به دیوان ارائه شود. این درخواست مستلزم پرداخت هزینه دادرسی نیست.»

✓ پاسخ تست ۸۶: گزینه ۴ صحیح است. با توجه به ملاک تبصره ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری: «تعیین میزان خسارات وارده از ناحیه مؤسسات و اشخاص مذکور در بندهای (۱) و (۲) این ماده پس از صدور رأی در دیوان بر وقوع تخلف با دادگاه عمومی است.» بنابراین، ابطال سندی که بر اساس تصمیم غیرقانونی مرجع یا مأمور دولتی تنظیم شده، از صلاحیت دیوان عدالت اداری خارج و در صلاحیت عام دادگاههای دادگستری (دادگاه عمومی حقوقی) می باشد.

✓ پاسخ تست ۸۷: گزینه ۳ صحیح است. به موجب ماده ۱۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری: «هزینه دادرسی در شعب بدوی دیوان، یکصد هزار (۱۰۰۰۰۰) ریال و در شعب تجدیدنظر دویست هزار (۲۰۰۰۰۰) ریال است. **تبصره** - مبلغ مذکور در این ماده به تناسب نرخ تورم اعلام شده به وسیله بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران هر سه سال یکبار به پیشنهاد رئیس دیوان تأیید رئیس قوه قضاییه و تصویب هیأت وزیران قابل تعدیل می باشد.»

- ✓ پاسخ تست ۸۸: گزینه ۳ صحیح است. دیوان عدالت اداری تنها مرجع عمومی اداری و درعین حال، عالی ترین مرجع اداری نیز می باشد؛ زیرا صلاحیت تجدیدنظر نسبت به آرای قطعی هیأت های و واحدهای حل اختلافات اداری را تحت شرایطی دارد. همچنین، دیوان عدالت اداری می تواند رأی وحدت رویه یا رأی ایجاد رویه صادر کند.
- ✓ پاسخ تست ۸۹: گزینه ۴ صحیح است. به موجب ماده ۶۵ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری: «کلیه آراء شعب بدوی دیوان به درخواست یکی از طرفین یا وکیل یا قائم مقام و یا نماینده قانونی آنها، قابل تجدیدنظرخواهی در شعب تجدیدنظر است. مهلت تجدیدنظرخواهی برای اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از ایران دو ماه از تاریخ ابلاغ است.»
- ✓ پاسخ تست ۹۰: گزینه ۲ صحیح است. به موجب ماده ۴۵ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری: «شاکی می تواند دادخواست خود را قبل از وصول پاسخ طرف شکایت، مسترد کند و در این صورت، شعبه قرار ابطال دادخواست صادر می کند. شاکی می تواند دادخواست خود را تجدید نماید. پس از وصول پاسخ، به درخواست استرداد دادخواست ترتیب اثر داده نمی شود.»
- ✓ پاسخ تست ۹۱: گزینه ۱ صحیح است. طبق ماده ۱۴ قانون حمایت خانواده: «هرگاه یکی از زوجین مقیم خارج از کشور باشد، دادگاه محل اقامت طرفی که در ایران اقامت دارد برای رسیدگی صالح است. اگر زوجین مقیم خارج از کشور باشند ولی یکی از آنان در ایران سکونت موقت داشته باشد، دادگاه محل سکونت فرد ساکن در ایران و اگر هر دو در ایران سکونت موقت داشته باشند، دادگاه محل سکونت موقت زوج برای رسیدگی صالح است. هرگاه هیچ یک از زوجین در ایران سکونت نداشته باشند، دادگاه شهرستان تهران صلاحیت رسیدگی را دارد، مگر آنکه زوجین برای اقامه دعوا در محل دیگر توافق کنند.»
- ✓ پاسخ تست ۹۲: گزینه ۳ صحیح است. بنا بر تبصره ۲ ماده ۱ قانون حمایت خانواده: «در حوزه قضائی بخش هایی که دادگاه خانواده تشکیل نشده است، دادگاه مستقر در آن حوزه با رعایت تشریفات مربوط و مقررات این قانون به کلیه امور و دعاوی خانوادگی رسیدگی می کند، مگر دعاوی راجع به اصل نکاح و انحلال آنکه در دادگاه خانواده نزدیک ترین حوزه قضائی رسیدگی می شود.»
- ✓ پاسخ تست ۹۳: گزینه ۱ صحیح است. به موجب ماده ۸ قانون حمایت خانواده: «رسیدگی در دادگاه خانواده با تقدیم دادخواست و بدون رعایت سایر تشریفات آیین دادرسی مدنی انجام می شود.»
- ✓ پاسخ تست ۹۴: گزینه ۳ صحیح است. به موجب ماده ۳۳ قانون حمایت خانواده، مدت اعتبار حکم طلاق شش ماه پس از تاریخ ابلاغ رأی فرجامی یا انقضای مهلت فرجام خواهی است. به موجب ماده ۳۴ همان قانون: «مدت اعتبار گواهی عدم امکان سازش برای تسلیم به دفتر رسمی ازدواج و طلاق سه ماه پس از تاریخ ابلاغ رأی قطعی یا قطعی شدن رأی است.»
- ✓ پاسخ تست ۹۵: گزینه ۱ صحیح است. به موجب ماده ۲۶ قانون حمایت خانواده: «در صورتی که طلاق، توافقی یا به درخواست زوج باشد، دادگاه به صدور گواهی عدم امکان سازش اقدام و اگر به درخواست زوج باشد، حسب مورد، مطابق قانون به صدور حکم الزام زوج به طلاق یا احراز شرایط اعمال وکالت در طلاق مبادرت می کند.»
- ✓ پاسخ تست ۹۶: گزینه ۱ صحیح است. به موجب ماده ۳۲ قانون حمایت خانواده: «در مورد حکم طلاق، اجرای صیغه و ثبت آن حسب مورد منوط به انقضای مهلت فرجام خواهی یا ابلاغ رأی فرجامی است.»
- ✓ پاسخ تست ۹۷: گزینه ۲ صحیح است. به موجب قسمت اول ماده ۱۳ قانون حمایت خانواده: «هرگاه زوجین دعای موضوع صلاحیت دادگاه خانواده را علیه یکدیگر در حوزه های قضائی متعدد مطرح کرده باشند، دادگاهی که دادخواست مقدم به آن داده شده است صلاحیت رسیدگی را دارد.»
- ✓ پاسخ تست ۹۸: گزینه ۴ صحیح است. هرگاه حق اصلی دارای خصوصیتی منحصرأ شخصی باشد، دعای راجع به آن قابل انتقال نمی باشد و با مرگ هر یک از طرفین، دعوا زایل می شود. برای مثال، طلاق عامل جدایی زوجین است و هرگاه در جریان رسیدگی به دعای طلاق، یک از زوجین فوت کند، دعوا قهرأ زایل می شود چون قهرأ جدایی اتفاق می افتد. به همین نحو، دعای تمکین شخصی و بالمباشره است؛ و نمی تواند به شخصی غیر از زوجین منتقل شود و با فوت هر یک از زوجین ساقط می شود.
- ✓ پاسخ تست ۹۹: گزینه ۴ صحیح است. به موجب ماده ۷ قانون حمایت خانواده: «دادگاه می تواند پیش از اتخاذ تصمیم در مورد اصل دعوا به درخواست یکی از طرفین در اموری از قبیل حضانت، نگهداری و ملاقات طفل و نفقه زن و محجور که تعیین تکلیف آنها فوریت دارد بدون اخذ تأمین، دستور موقت صادر کند. این دستور بدون نیاز به تأیید رئیس حوزه قضائی قابل اجراء است. چنانچه دادگاه ظرف شش ماه راجع به اصل دعوا اتخاذ تصمیم نکند، دستور صادرشده ملغی محسوب و از آن رفع اثر می شود، مگر آنکه دادگاه

مطابق این ماده دوباره دستور موقت صادر کند.»

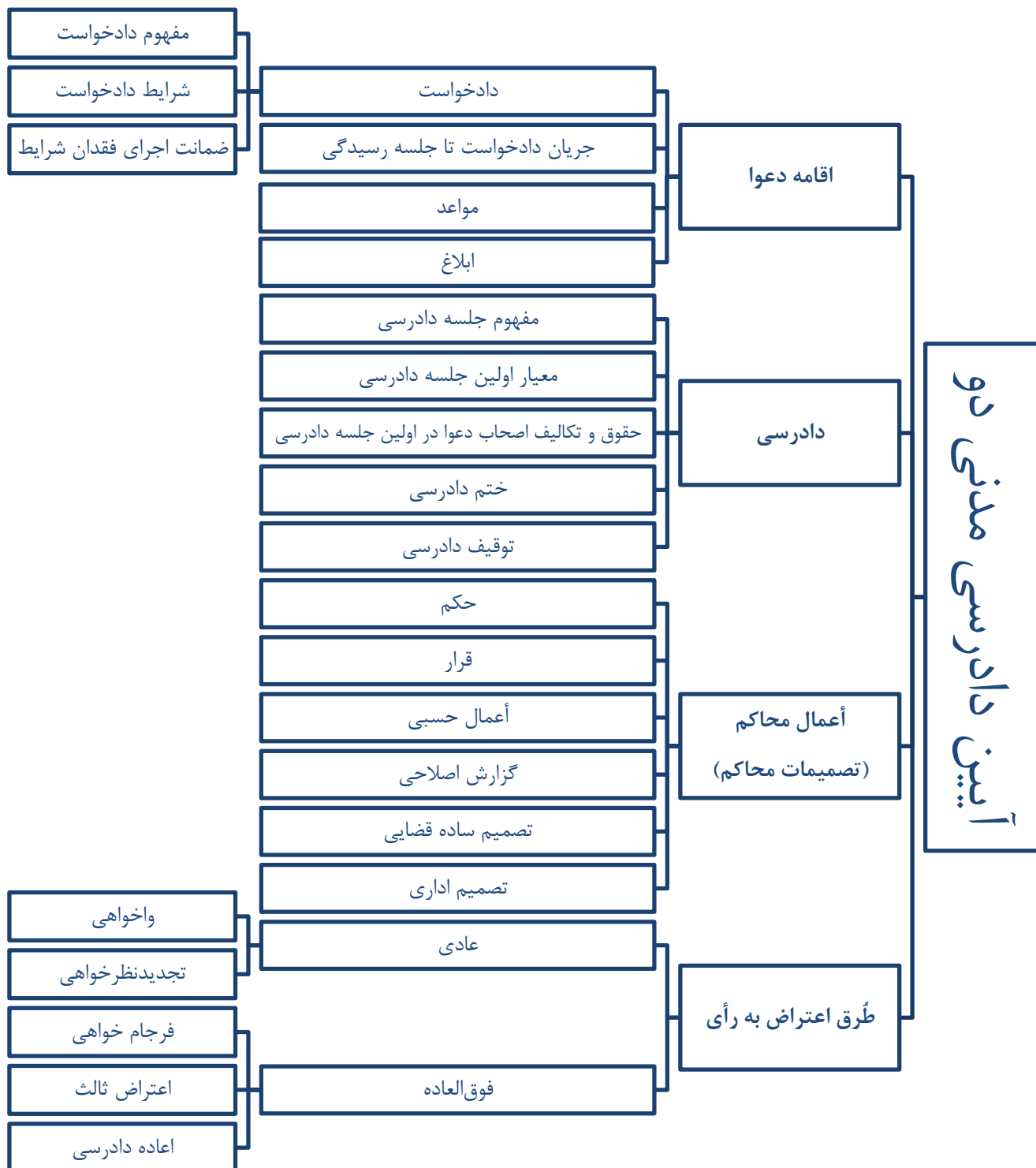
✓ پاسخ تست ۱۰۰: گزینه ۴ صحیح است. به موجب قسمت آخر ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده: «هرگاه زن بدون دریافت حقوق مذکور به ثبت طلاق رضایت دهد می تواند پس از ثبت طلاق برای دریافت این حقوق از طریق اجرای احکام دادگستری مطابق مقررات مربوط اقدام کند.»

تبلیغ خودم! امید ملاکریمی هستم مدرس دانشگاه، عضو هیأت علمی و وکیل پایه یک دادگستری و همینطور تدوین کننده جزوات آزمون های حقوقی. می خوام به داستان جالب براتون تعریف کنم. یادمه زمانی که مدرک کارشناسیم رو گرفتم خب اوون موقع مثل الان اینجوری در فضای مجازی فایل های صوتی یا جزوات در دسترس نبود؛ به دوستی داشتم که توی کلاسای یکی از مؤسسات آموزشی که توی تهران بود شرکت کرده بود و سر کلاس جزواتی را که اساتید می گفتن رو با به خط خیلی بدی نوشته بود؛ خلاصه من هم که توان شرکت در اوون کلاس ها در اون زمان نداشتم ازش خواهش کردم که کپی اونها رو در اختیارم بگذاره، بهم گفت که من اوومدم توی به خونه ای که در شهرستان دارم و برای آزمون وکالت می خونم و دسترسی و امکان تهیه کپی ندارم؛ گفت که برو فلان آدرس توی تهران (که آدرس همون مؤسسه آموزشی بود) برو واحد انتشاراتش و جزوات رو بختر! خوشحال شدم و رفتم اونجا، به آقای مسینی توی قسمت تکثیر یا همون واحد انتشارات اون مؤسسه نشسته بود و تا گفتم جزوه فلان اساتید رو می خوام بهم گفت دانشجوی مؤسسه هستی؟ گفتم که نه! گفت ببین پسر جون! اینجا به مؤسسه است که داره کار تجاری انجام می ده اینجوری که مثلاً استاد به جزوه ۲۰۰ صفحه ای میده به من که تکثیر کنم و پدم به دانشجویای همین مؤسسه که کلاس های اوون استاد در اوون درس خاص رو شرکت کردن؛ حرفش رو قطع کردم بهش گفتم: «می تونم خواهش کنم که همین جزوه ها رو به من بدین؟» گفت: «وایسا هنوز حرفم تموم نشده!»؛ گفتم: «ببخشید، بفرمایید!» ادامه داد که «اون استاده که جزوه ۲۰۰ صفحه ای تایپی را در اختیار دانشجویها قرار داده اینجوری نیست که کل کلیلد یا فرمول یا دستورالعمل قبولی رو بده به دست من که تکثیر شه!»؛ ادامه داد که: «همون استاد به بچه ها سر کلاس جزوه هم می گه که بنویسن و جزوه دست نویس می شه مکمل این جزوه تایپی و گفت جالب تر اینکه در همین جزوه تایپ شده هم ایراداتی وجود داره که سر کلاس به بچه ها می گه که اصلاحش کنن!»؛ ادامه داد: «بعله اینجور یاس!»؛ خیلی ناراحت شدم از اینکه چرا باید اوونهایی که به این کلاس دسترسی دارن یا توان مالی دارن قبول بشن، از طرف دیگه هم از اون دوستم ناراحت شدم که چرا منو پیچوند! زنگ زد بهمش گفتم ماجرا از این قراره؛ متوجه کاری که باهام انجام داده بود شد، خواست جبران کنه، بهم گفت باشو بیا اینجا و از جزوات تبت برداری کن، البته بازم نگفت که بهت کپی ها رو می دم! شاید حق داشت چون هزینه کرده بود و نمی خواست به رقیب اضافه بشه! منم که «مصر بودن» و «پیگیر بودن» اصن تو ذاتمه کوبیدم رفتم اونجا؛ پنج ساعت توی راه بودم و خلاصه بهم محبت کرد و سه شبانه روز ازم پذیرایی کرد و یک دونه از این میزهایی که مالاها دارن بهم داد که بنشینم و یادداشت برداری کنم؛ بعد از اینکه کارم تموم شد و با اتوبوس در مسیر برگشت بودم در حالی که داشتم به انگشت بزرگ دست راستم که کبود شده بود (اینقدر که نوشته بودم!) نگاه می کردم توی این فکر بودم که اگه یکی این رفیقی که من داشتم رو نداشت و امکان حضور در این کلاس ها رو هم به جهت عدم توانایی مالی نداشت مسلماً از پیشرفت باز می موند و البته نتیجه، این می شد که فقر و زندگی کردن توی نقاط دور افتاده و محروم باعث باز موندن آدم های مستعد می شه، البته بگذریم که معدود استایدی هم هستند که همه چیز رو در مادیات می دونن و اونها هم در خصوص عدم پیشرفت این آدم های مستعد مسؤولند؛ تو همین فکر بودم که بهو به جمله از یکی از معلم هام یادم اومد، گفته بود که: «اگر با خدا وعده کنی که به بخشی از کارت رو در آینده به اونهایی که نیاز به خدمت تو دارن تبرعاً خیر کنی جواب خوبی می گیری»، خلاصه به اون بزرگ بابا («خدا» رو می گم) قول دادم که اگه قبول بشم یک به ده پول حاصله از وکالت یا قضاوت و همینطور یک دهم از زمانم رو به تدوین جزوات رایگان اختصاص بدم؛ اینجوری شد که سال بعدش، خبر شیرین قبولیم رو بعد از مادرم، به خودش (یعنی خدا) دادم و گفتم بهش که: «از فردا، اجرای وعده رو شروع می کنم الان نه سال از اون روز می گذره و من تمام جزوات مورد نیاز برای قبولی در آزمون های حقوقی رو کامل کردم؛ البته بگم که من نه یک به ده؛ بلکه نه به ده مالم و وقتم رو به این مهم اختصاص دادم و البته خدا در تمام این سال ها آدم هایی رو سر راهم گذاشت که بهم کمک کردن و وجودشون مایه رحمت بود؛ خلاصه اینکه به گفته قرآن «رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است!» و من دست های او را در کلیه امورم دیدم؛ امروز که این متن را برای اولین بار می خونید خرسندم از اینکه جزواتم روزانه صدها مرتبه دنالود می شود و خدا را شاکرم که داوطلبان از کامل بودن و بی نقص بودن اون ها صحبت می کنن؛ من تردید ندارم که مطالعه جزواتم برای موفقیت در آزمون ها (البته در کنار خواندن قانون) کافی است. این جزوات کاملاً رایگان است (و دائماً بروز می شه) و به

خواهش از شما دارم که فقط یکی از جزوات رو دانلود کنید و اگه به معجزه اون‌ها پی بردین اون‌ها رو به دوستان تون معرفی کنین، من برای گسترش این کار خیر به کمک شما نیاز دارم؛ بدون وجود شما محاله که به این منابع کنکوری دست پیدا کنند. البته بدونید این کار خیر شما هم بهتون برمی‌گرده!

ما در سایت mollakarimi.ir، کانال تلگرام «@OmidMollakarimi» و صفحه اینستاگرام «@vekalatyar»، هر آنچه برای قبولی در آزمون‌های حقوقی نیاز است را به شما خواهیم داد! می‌دانیم که داوطلبان آزمون‌های حقوقی، زمانی که تصمیم می‌گیرند که شروع به خواندن نمایند در انتخاب منابع سردرگم هستند؛ کاری که ما انجام می‌دهیم این است که اوون منابعی رو که برای قبولی کفایت می‌کند رو به طور رایگان در اختیارتون می‌گذاریم و بهتون اطمینان می‌دیم که نیاز به خواندن منابع متعدد نخواهید داشت. در واقع، صدها داوطلبی که از این خدمات استفاده کردند و جواب گرفتن رو می‌تونیم شاهد عملکرد مثبتمون بدونیم.

بخش دوم: آیین دادرسی مدنی ۲



جریان دادخواست

- ✓ ابلاغ: مواد ۶۴ تا ۶۶ ق.آ.د.م
- ✓ جریان دادرسی: مواد ۹۳ تا ۱۰۴ ق.آ.د.م
- ✓ بهای خواسته: مواد ۶۱ تا ۶۳ ق.آ.د.م + بند ۳ ماده ۵۱ ق.آ.د.م.

بخش اول: «اقامه دعوا، دادرسی و اعمال محاکم»

فصل اول: «اقامه دعوا»:

اقامه دعوا، درواقع، با «تقدیم دادخواست» به عمل می‌آید. رسیدگی دادگاه، علی‌الاصول، مستلزم «اقامه دعوا» و درواقع «تقدیم دادخواست» است. با تقدیم دادخواست، خوانده نیز از دعوایی که علیه او طرح شده است با خبر می‌شود. قضات دادگاه‌ها موظفند به دعوای اقامه‌شده رسیدگی نموده و حکم شایسته صادر نمایند.

دادخواست و شرایط آن:

شروع رسیدگی در دادگاه مستلزم تقدیم دادخواست به دادگاه است، اما در هیچ‌یک از مواد قانونی تعریفی از دادخواست ارائه نشده است، به همین علت به مفهوم این واژه و انواع دادخواست خواهیم پرداخت.

مفهوم دادخواست و انواع آن:

مفهوم لغوی دادخواست: دادخواستن - دادخواهی کردن - عدالت طلبیدن - تظلم

دادخواست: شیوه رسمی طرح دعوا در محاکم دادگستری، برای رسیدگی به امور حقوقی را گویند. برای طرح دعوا به موجب دادخواست، باید شرایط و تشریفات خاصی رعایت شود.

درخواست: تقاضاهای فرعی ناظر به فرآیند رسیدگی دعوا را درخواست می‌نامیم؛ مانند درخواست کارشناسی، درخواست تحقیق محلی، درخواست تجدید جلسه، درخواست مهلت برای ارائه اصول مستندات، درخواست مهلت برای جرح داور، درخواست صدور دستور موقت، درخواست صدور قرار تأمین خواسته یا درخواست اخذ سند از ادارات دولتی.

در این خصوص، توجه داشته باشید که:

۱. قانون‌گذار گاه در خصوص برخی از دادخواست‌ها نیز از عبارت درخواست استفاده کرده است؛ مانند درخواست جلب ثالث (ماده ۱۳۵ ق.آ.د.م) درخواست تجدیدنظر (ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م) درخواست فرجام (ماده ۳۸۰ ق.آ.د.م) یا درخواست اعاده دادرسی (ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م). در این موارد درخواست در معنای اعم استفاده شده است و منظور قانون‌گذار از این عبارت، دادخواست بوده است.
۲. نتیجه درخواست، نهایتاً می‌تواند صدور یک قرار (مانند قرار کارشناسی) یا یک تصمیم ساده قضائی (مانند اعلام سند) باشد.

انواع دادخواست به شرح ذیل است:

۱. دادخواست نخستین و شکایت:

دادخواست نخستین: دادخواستی که در مرحله نخستین به دادگاه داده می‌شود؛ در مقابل دادخواست شکایت از رأی یعنی دادخواست‌های واخواهی، تجدیدنظر، فرجام، اعاده دادرسی، اعتراض شخص ثالث به کار می‌رود. دادخواست اصلی فرجامی: دادخواستی که در مرحله فرجام‌خواهی به دادگاه داده می‌شود. دادخواست تجدیدنظر: دادخواستی که در مرحله تجدیدنظر به دادگاه داده می‌شود.

۲. دادخواست اصلی در مقابل دادخواست طاری قرار دارد. دادخواست اصلی دادخواستی است که به موجب آن دعوای نخستین یا شکایت از رأی اقامه می‌شود؛ بنابراین نه تنها دادخواست نخستین بلکه دادخواست واخواهی، تجدیدنظر و ... نیز اصلی شمرده می‌شود. هر دادخواستی که در جریان دعوای اقامه‌شده تقدیم گردد، در صورت وحدت منشأ یا ارتباط کامل با دعوای اصلی، دادخواست طاری شمرده می‌شود و انواع مختلف آن بر اساس شخصی که آنها را تقدیم می‌نماید از هم متمایز می‌باشند.

آثار دادخواست نسبت به دادگاه:

۱. اگر کامل باشد، دادگاه را مکلف به رسیدگی می‌کند. ارائه دادخواست باعث اشتغال دادگاه و سبب تکلیف به رسیدگی و صدور رأی یا فصل خصومت می‌شود. دادگاه، حتی نمی‌تونه به علت سکوت، نقص، اجمال یا تعارض قوانین مدون، از رسیدگی به دعوا و صدور حکم خودداری کند.
۲. در امور حقوقی قبل از درخواست شخص ذی‌نفع، رسیدگی امکان‌پذیر نیست. دادخواست، محدوده عمل دادگاه را مشخص می‌کند و دادگاه نباید به موضوعی فراتر از دادخواست رسیدگی کند.
۳. زمان تقدیم دادخواست، زمان تشخیص قابلیت پذیرش دعوا حساب می‌شود؛ یعنی اگر دعوایی در زمان تقدیم دادخواست، قابل‌پذیرش

نبوده؛ اما در زمان رسیدگی، قابل پذیرش شده، بازهم رد میشه.

۴. زمان تقدیم دادخواست، زمان تشخیص صلاحیت ذاتی و محلی به حساب می‌آد. خیلی‌ها نظرسون اینه که اوون واژه «صلاحیت» که در قسمت دوم ماده ۲۸ ق.آ.د.م اوومده چون مطلق به کار رفته، اعم از صلاحیت ذاتی و محلی است. در مورد صلاحیت محلی تردیدی وجود ندارد که «مناط صلاحیت [محلی] تاریخ تقدیم دادخواست است مگر در موردی که خلاف آن مقرر شده باشد» چراکه تغییر اقامتگاه خوانده و یا تغییر محدوده جغرافیایی حوزه قضایی، در جریان دادرسی، تأثیری در صلاحیت دادگاه محلی که خوانده در زمان اقامه دعوا در آن مقیم بوده نخواهد داشت. اما دسته دیگری می‌گن در مورد صلاحیت ذاتی، مناط صلاحیت، تاریخ تقدیم دادخواست هست اما اگر این قانون حاکم در تاریخ تقدیم دادخواست که مناط صلاحیت ذاتیه در حین رسیدگی عوض شد باید مرجع، تغییر کنه پس دیگه نمی‌تونیم بگیم: «مناط صلاحیت [ذاتی] تاریخ تقدیم دادخواست است»! خلاصه اینکه اگر توی آزمون‌ها از شما پرسیدند: «مناط کدام مدل از صلاحیت، تاریخ تقدیم دادخواست است؟» پاسخ بدهید: هم ذاتی و هم محلی.

آثار دادخواست نسبت به خواننده:

۱. خوانده را مکلف به پاسخ می‌کنه؛ و عدم حضور یا عدم دفاع خوانده، در صورت کامل بودن ادله خواهان، به پیروزی خواهان و محکومیت خوانده منجر میشه.
۲. با توجه به اینکه بنا بر ماده ۵۲۲ ق.آ.د.م تاریخ آغاز محاسبه خسارت تأخیر تأدیه وجه راجع، از تاریخ مطالبه وجه توسط طلبکار حساب میشه، اگر طلبکار قبل از طرح دعوا، از طریقی مانند اظهارنامه، طلب پولی خود را مطالبه نکرده باشه، تاریخ طرح دعوا (تقدیم دادخواست) به منزله تاریخ مطالبه بوده و مبدأ محاسبه خسارت تأخیر تأدیه محاسبه میشه.
۳. ایجاد رابطه حقوقی دادرسی؛ با تقدیم دادخواست، رابطه حقوقی دادرسی بین اصحاب دعوا ایجاد میشه و باعث میشه خواهان تا مقاطعی حق استرداد دادخواست را داشته باشه.

شخص ارائه‌دهنده دادخواست بدوی:

شخصی که دعوایی طرح می‌کنه. باید یکی از اشخاص ذیل باشه:

۱. شخص اصیل (یا همان ذی‌نفع) باشه: یعنی شخصی که در نتیجه دعوا مستقیماً آثاری برای او تحمیل می‌شه.
۲. شخص قائم‌مقام اصیل باشه: یعنی شخصی که به قائم‌مقامی شخص دیگری، دارای حقوق و تکالیفی می‌شه؛ مانند وراثت یا منتقل‌الیه.
۳. نماینده اصیل باشه: نمایندگی، رابطه‌ای حقوقی فی‌مابین نایب (نماینده) و منوب‌عنه (اصیل) هست که بر مبنای آن، نماینده به نام اصیل و برای او، اقدام به طرح دعوا و دفاع از حقوق اصیل می‌کنه.

شرایط دادخواست بدوی:

شرایط دادخواست را، با توجه به ضمانت اجرای آنها، می‌توان در سه دسته جای داد:

- ✓ شرایط اساسی دادخواست: شرایطی که ضمانت اجرای عدم رعایت آنها، در قانون ذکر نشده.
- ✓ شرایط غیرقابل جبران دادخواست: شرایطی که ضمانت اجرای عدم رعایت آنها، صدور فوری قرار رد دادخواست هست.
- ✓ شرایط قابل جبران دادخواست: شرایطی که ضمانت اجرای عدم رعایت آنها، در ابتدا «اخطار رفع نقص» و سپس اگه عدم رفع نقص در مهلت قانونی، انجام نشه «قرار رد دادخواست» صادر میشه.

شرایط اساسی دادخواست (شرایطی که ضمانت اجرای آنها، در قانون ذکر نشده):

❖ علت پیش‌بینی نشدن ضمانت اجرا در مورد شرایط این دسته، اهمیت نداشتن آنها نیست، بلکه از نظر قانون‌گذار، این شرایط «بنیادین» به حساب می‌آد، یعنی که اگه «برگی» چنین شرایطی را نداشته باشه، اصلاً نمی‌تونیم اون برگه رو «دادخواست» حساب کنیم و حتی شایسته ثبت در دفتر ثبت دادخواست نبوده و بنابراین «رد فوری» و «توقیف» نیز که نسبت به «دادخواست» مصداق داره، در مورد اون منتفی‌ه.

- نگارش دادخواست به شکل کتبی: گرچه قانون‌گذار در ماده ۵۰۳ ق.آ.د.م از عبارت دادخواست شفاهی سخن گفته؛ اما در سایر نصوص قانونی، در این خصوص، هیچ مقرره‌ای بیان نکرده؛ ولی، در حال حاضر دادخواست باید کتبی باشه.
- نگارش دادخواست در شکل چاپی مخصوص: البته، منظور این نیست که دادخواست حتماً بر روی برگه‌های خاصی تنظیم بشه که

دادگستری چاپ و ارائه می‌کند؛ بلکه منظور آن هست که در دادخواست شکل خاص اون برگه‌ها رعایت بشه؛ حالا، اگر شخصی فرمت همان دادخواست‌های چاپی را داشته باشه و در رایانه شخصی خود تکمیل کنه و سپس پرینت بگیره، به شرط اون که فرمت برگه‌های چاپی دادخواست را از حیث نکات درج نام خواهان و نام خواندگان و ... رعایت شده باشه، کافیه.

- نگارش دادخواست به زبان فارسی: منظور تنظیم به زبان متداول و رسمی فارسی هست.
- ✓ نگارش دادخواست با گویش‌ها و لهجه‌های محلی مانند کردی و لری و ... فاقد اثر قانونیه؛ هرچند این گویش‌ها و لهجه‌ها زیرمجموعه زبان فارسی به حساب بیاند.
- ✓ اگر در دادخواست، در توضیح برخی عبارات فارسی، کلمات غیرفارسی مانند کلمات فرانسوی در پرانتز درج بشه، ایرادی به دادخواست وارد نیست. چون این امری مُخَلِّ شرط نگارش دادخواست به زبان فارسی نیست.
- درج امضا یا اثرانگشت دادخواست دهنده در دادخواست: دادخواست‌دهنده باید دادخواست را امضاء کنه و در صورتی که نتونه امضاء کنه، اثرانگشت او باید زیر دادخواست باشه.

شرایط غیرقابل جبران دادخواست (شرایطی که ضمانت اجرای اون‌ها صدور قرار رد دادخواست هست):

نام و نام خانوادگی و اقامتگاه خواهان یا نماینده او

- ✓ در صورتی که خواهان یک شخص حقوقی باشه، درج نام همون شخص حقوقی، به عنوان خواهان دعوا، کافیه و نیاز به درج نام مدیران، سهام‌داران یا اعضای آن شخص حقوقی نیست؛ اما نام مدیر یا مدیرانی که اقدام به تقدیم دادخواست می‌کنند، باید در قسمت مربوط به نماینده خواهان، در دادخواست درج بشه.
- ✓ اگر خواهان شخص محجوری باشه، باید نام خود شخص محجور به عنوان خواهان دعوا و نام ولی یا قیم محجور به عنوان نماینده او درج بشه.
- ✓ اگر خواهان، گروهی از اشخاص باشند که در قالب یک شخص حقوقی ثبت‌نشده و واجد شخصیت حقوقی نیستند، در این صورت، باید نام و اقامتگاه تمام‌شون، به عنوان خواهان درج بشه و ذکر نام گروهی که دارای شخصیت حقوقی نیست، صحیح نیست.
- ✓ اگر خواهان، خارجی باشه (چه مقیم ایران باشه و چه نباشه)، باید نام خواهان با همون رسم‌الخط رسمی (رسم‌الخط کشور متبوع او)، در دادخواست درج بشه و سپس نام خواهان با رسم‌الخط فارسی نیز درج بشه.
- ✓ اگر خواهان، مقیم خارج از کشور باشه، باید آدرس خواهان به زبان خارجی و با همون رسم‌الخط اصلی (رسم‌الخط رسمی کشور خارجی)، در دادخواست درج بشه و سپس ترجمه فارسی آدرس نیز نوشته بشه؛ بنابراین، اکتفا به ترجمه فارسی، کافی نیست. چون ممکنه موجب عدم امکان شناسایی آدرس در کشور مذکور بشه.
- ✓ در صورتی که خواهان، آدرس خودش به صورت مردد بین دو یا چند آدرس درج کرده باشه، بازم موضوع، مشمول این بند هست و قرار رد دادخواست صادر میشه.

خواهان می‌تواند هریک از اشخاص حقیقی یا حقوقی باشد:

۱. **شخص حقیقی:** در این صورت، خواهان اگر رشید یا مجنون و یا صغیر باشه، نام و مشخصات محجور باید در قسمت مربوطه دادخواست قید بشه.
۲. **شخص حقوقی:** اگر خواهان شخص حقوقی باشه مانند: شرکت، مؤسسه غیرانتفاعی، اداره و ... نام و مشخصات و اقامتگاه شخص حقوقی به همان ترتیب ثبت‌شده در اداره ثبت شرکت‌ها باید در قسمت مربوطه در دادخواست قید بشه.
- ✓ خواهان دعوا ممکنه یک شخص یا بیشتر باشه. چنانچه خواهان‌ها گروهی از اشخاص باشند که بر اساس مقررات دارای خصوصیات شخص حقوقی هستند، خواهان شخص حقوقی محسوب می‌شود و نام و مشخصات شخص حقوقی در دادخواست نوشته میشه، و إلا، باید نام و مشخصات تمامی آنها در دادخواست نوشته بشه.
- ❖ در مورد اشخاصی که حق آنها تضییع شده دو نکته قابل ذکر هست:

۱. در صورتی که دعوا قابل تجزیه باشه و فقط نام بعضی از اونا در دادخواست نوشته شده فقط نسبت به سهم آنها رسیدگی میشه.
۲. اما در صورتی که دعوا غیرقابل تجزیه باشه و فقط نام بعضی از اونها در دادخواست نوشته شده دادخواست رد میشه.

شرایط قابل جبران دادخواست (مواد ۵۱ و ۵۷ تا ۶۰ ق.آ.د.م):

(شرایطی که ضمانت اجرای آنها اخطار رفع نقص و سپس صدور قرار رد دادخواست هست):

۱. عدم الصاق تمبر به دادخواست و پیوست‌های آن.
- منظور، مواردی چون هزینه دادرسی، تمبر برابر اصل، تمبر مالیاتی وکالت‌نامه و ... هست.
- ✓ اشخاصی که اعسار آنها از هزینه دادرسی اثبات شده، از پرداخت هزینه دادرسی معافند.
- ✓ اشخاص ورشکسته از پرداخت هزینه دادرسی معافند.
- ✓ صندوق تأمین خسارات بدنی از پرداخت هزینه دادرسی معاف هست.
- ✓ موقوفات عامه از پرداخت هزینه دادرسی معافند.
- ✓ در حال حاضر، دولت و دستگاه‌های دولتی از پرداخت هزینه دادرسی معاف نیستند.
- ✓ هزینه دادرسی دعاوی مالی در مرحله بدوی، اگر خواسته یا بهای خواسته تا مبلغ ۲۰۰ میلیون ریال باشد، ۲/۵ درصد ارزش خواسته و نسبت به مازاد بر آن، ۳/۵ درصد ارزش خواسته هست.
- ✓ هزینه دادرسی دعاوی غیرمالی در مرحله بدوی، از ۴۰۰ هزار ریال تا ۱ میلیون و ۸۰۰ هزار ریال هست.
- ✓ افراد تحت پوشش کمیته امداد و مددجویان مستمری‌بگیر سازمان بهزیستی از پرداخت هزینه دادرسی معافند.
- ✓ بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید و کمیته امداد از پرداخت هزینه دادرسی معافند. البته شرکت‌های وابسته به این نهادها از پرداخت هزینه دادرسی معاف نیستند.
۲. نام، نام خانوادگی و محل اقامت خوانده:
- ✓ درحالی که در بند ۲ ماده ۵۱ ق.آ.د.م از لزوم قید شغل خوانده سخن گفته؛ اما این عبارت را باید مبتنی بر سهو قانون‌گذار دانست؛ چرا که در بند ۱ ماده ۵۱ ق.آ.د.م قید شغل خواهان را، در صورت امکان، لازم دانسته؛ بنابراین، وقتی قید شغل خواهان، در صورت امکان لازم باشد، قید شغل خوانده نمی‌تونه الزامی باشد. در رویه قضایی نیز محاکم، الزامی برای درج شغل خوانده در دادخواست نمی‌دوند.
- ✓ در صورتی که خواهان، آدرس خوانده را نداشته باشد، می‌تونه خوانده رو مجهول‌المکان معرفی کنه.
- ✓ در صورتی که خواهان، خوانده را مجهول‌المکان معرفی کنه، ابلاغ اوراق قضائی به خوانده، از طریق نشر آگهی در روزنامه کثیرالانتشار صورت می‌گیره.
- ✓ هریک از روزنامه‌های کثیرالانتشار برای این امر کافیه.
- ✓ هرگاه خواهان، خوانده را مجهول‌المکان معرفی کرده باشد، هزینه نشر آگهی بر عهده خواهان هست. البته اگه اعسار خواهان از پرداخت هزینه دادرسی ثابت شده باشد، پرداخت هزینه نشر آگهی، بر عهده دولت هست.
- ✓ مهلت خواهان برای تأدیه هزینه نشر آگهی، یک ماه از تاریخ ابلاغ اخطاریه هست. البته اگه خواهان، دادخواست اعسار از هزینه دادرسی تقدیم کرده باشد، مدت یک ماه، از تاریخ ابلاغ دادنامه رد اعسار به نامبرده هست.
- ✓ اگر خواهان، در مهلت یک ماه مزبور هزینه نشر آگهی را پرداخت نکنه، قرار رد دادخواست توسط مدیر دفتر صادر میشه. این قرار ظرف ۱۰ روز پس از ابلاغ، در نزد قاضی همان شعبه بدوی قابل اعتراض هست.
- ✓ البته در دادگاه خانواده، اگه خواهان، خوانده را مجهول‌المکان معرفی کنه، باید آخرین اقامتگاه اون رو به دادگاه اعلام کنه. دادگاه در این باره، تحقیق می‌کنه اگر اظهار خواهان مبنی بر مجهول‌المکان بودن خوانده، صحیح باشد، ابلاغ از طریق نشر آگهی به عمل می‌آد. در غیر این صورت، اگر دادگاه اقامتگاه خوانده را پیدا کنه، اوراق را به همون آدرسی که پیدا کرده، ابلاغ میکنه.
- ✓ مکانی که خواهان برای ابلاغ اوراق قضائی به خوانده تعیین می‌کنه، باید محل سکونت یا محل کار خوانده باشد. درج آدرس‌هایی مثل آدرس بستگان خوانده کافی نیست.
- ✓ اگه خوانده، گروهی متشکل از اشخاص محصور باشند که فاقد شخصیت حقوقی جداگانه است، باید نام و اقامتگاه دقیق هر یک از این افراد به طور دقیق در دادخواست درج بشه.
- ✓ اگر خوانده، یک شخص حقوقی باشد، باید نام و اقامتگاه اون شخص حقوقی قید بشه و نیازی به درج نام مدیر یا مدیران شخص حقوقی نیست.
- ✓ اگر خوانده، شخص حقوقی باشد و خواهان، آدرسی از خوانده نداشته باشد و در نتیجه، اون رو مجهول‌المکان اعلام کرده باشد،

- ابلاغ از طریق نشر آگهی به عمل نمی‌آید؛ بلکه در اشخاص حقوق خصوصی، آخرین آدرس مندرج در اداره ثبت شرکت‌ها و در اشخاص حقوق عمومی، آدرس موجود ایشان که توسط دفتر دادگاه یا مأمور ابلاغ، قابل یافتن هست، ملاک عمل قرار می‌گیرد.
- ✓ اگر خوانده، خارجی باشد (چه مقیم ایران باشد و چه نباشد) باید نام او با همون رسم الخط رسمی (رسم الخط کشور متبوع وی)، در دادخواست درج بشه و سپس نام او با رسم الخط فارسی نیز درج بشه.
- ✓ اگر خوانده، مقیم خارج از کشور باشد، باید آدرسش به زبان خارجی و با همون رسم الخط رسمی (رسم الخط متداول کشور خارجی)، در دادخواست قید بشه و بعد ترجمه فارسی آدرس نیز نوشته بشه؛ بنابراین، اکتفا به ترجمه فارسی کافی نیست. چون ممکنه موجب عدم امکان شناسایی آدرس در کشور مذکور بشه.
- ✓ اگر خواهان، آدرس خوانده را به صورت مردد بین دو یا چند آدرس درج کرده باشد، همچنان موضوع، مشمول این بند هست و اخطار رفع نقص صادر میشه.
۳. درج خواسته و بهای خواسته
- ✓ اگر خواسته، وجه رایج باشد، تعیین بهای خواسته معنی نداره.
- ✓ در دعاوی غیرمالی (اعم از غیرمالی ذاتی و غیرمالی اعتباری)، درج بهای خواسته منتفیه.
- ✓ در اون دسته از دعاوی مالی که فعلاً بهای خواسته، قابل تعیین نیست؛ مانند اجرت المثل، مهر المثل، خسارت و نفقه، درج بهای خواسته الزامی نیست.
- ✓ در صورتی که خواسته مندرج در قسمت مربوطه در دادخواست، با توضیحاتی که خواهان در قسمت شرح دادخواست بیان کرده، تعارض داشته باشد، باید دفتر دادگاه اخطار رفع نقص صادر کنه و در صورت تخطی دفتر و به جریان افتادن دادخواست، دادگاه باید با اخذ توضیح از خواهان، رفع ابهام کنه.
۴. تعهدات و جهات استحقاق خواهان
- ✓ منظور از جهات، جهات موضوعی است؛ یعنی اعمال حقوقی (عقد یا ایقاع) یا وقایع حقوقی و روابط حقوقی که خواهان به استناد آنها، خود را مستحق و مدعی می‌دونه.
- ✓ درج جهات حکمی؛ یعنی مواد و مستندات قانونی، علی‌الاصول در دادخواست الزامی نیست.
- ✓ اگر خواهان، علی‌رغم آنکه الزامی به درج جهات حکمی نداره، جهات حکمی را درج کند، اما به شکل نادرست درج کرده باشد، در این صورت، ایرادی به دعوی او وارد نیست.
- ✓ لازم نیست که خواهان، سبب دعوا (جهات موضوعی) را توصیف کنه. برای مثال، لازم نیست که بیان کنه قرارداد مستند دعوا، از حیث ماهیت حقوقی، بیع هست یا صلح یا مشارکت مدنی یا ...
- ✓ اگر خواهان سبب دعوا را توصیف کنه و عنوان حقوقی خاصی را برای سبب دعوا برگزیند، برای مثال، قراردادی را که در واقع، صلح است، بیع نامیده باشد، دادگاه نمی‌تواند توصیف دیگری در خصوص سبب دعوا، شناسایی کند؛ بنابراین، اگر توصیف خواهان اشتباه باشد، دعوا او رد می‌شود.
۵. درخواست‌های خواهان از دادگاه: قانون‌گذار در بند ۵ ماده ۵۱ ق.آ.د.م درخواست‌های خواهان از دادگاه را نیز، در شمار الزامات دادخواست دانسته که عدم ذکر آنها، نقص دادخواست محسوب میشه.
- ✓ منظور از این درخواست‌ها همون «خواسته دعوا» نیست؛ زیرا خواسته در بند ۳ ماده ۵۱ تصریح شده.
۶. وسایل اثبات دعوا، اعم از ادله و امارات
- ✓ در جریان دادرسی، دلیل غیر از آنچه در دادخواست درج شده، از خواهان پذیرفته نیست مگر در دو صورت:
- ارائه این دلیل، در پاسخ به دفاعیات خوانده لازم باشد یا
- این دلیل، بعد از تقدیم دادخواست به دست بیاد.
- ✓ سوگند، نیاز به درج در دادخواست نداره. دلیل «سوگند» تا قبل از ختم دادرسی قابل استناده.
- ✓ اگر دلیل خواهان، شهادت شهود باشد، باید نام، مشخصات و اقامتگاه ایشان رو در دادخواست درج کنه و نیازی به ضمیمه کردن استشهادیه و امضای شهود نیست. البته در دو دعوا، برای استناد به شهادت شهود، باید استشهادیه کتبی، به دادخواست ضمیمه بشه که این دو دعوا عبارت است از:

- دعوای اعسار از هزینه دادرسی؛

دعوای اعسار از تأدیه محکوم‌به.

- ❖ توجه داشته باشید که در ۶ بند قبلی که مطالعه شد، به موجب مواد ۵۱ و ۵۳ ق.آ.د.م. صدور اخطار رفع نقص و سپس قرار رد دادخواست، پیش‌بینی شده است؛ اما در خصوص بندهای ۷ تا ۱۰ که از این پس مطالعه می‌شود و در مواد ۵۷ تا ۶۰ ق.آ.د.م ذکر شده است، قانون‌گذار هیچ ضمانت اجرایی برای فقدان آنها بیان نکرده؛ اما رویه قضائی به درستی و با وحدت ملاک از مواد ۵۱ و ۵۲ ق.آ.د.م در مورد این بندها نیز اقدام به صدور اخطار رفع نقص و سپس قرار رد دادخواست می‌کند.
- ۷. ضمیمه کردن تصویر مستندات.

✓ خواهان باید رونوشت یا تصویر اسناد مورد استناد را به دادخواست خود ضمیمه کند. مطابقت این تصاویر با اصل، باید توسط اشخاص ذیل گواهی بشه:

- دفتر همان دادگاه؛

- دفتر دادگاه دیگر؛

- اداره ثبت؛

- هر یک از دفاتر اسناد رسمی.

رابطه این مراجع با یکدیگر، رابطه‌ای عرضی هست.

اگر در محلی هیچ‌یک از مراجع فوق نباشه، تصاویر اسناد توسط یکی از مراجع ذیل گواهی میشه:

- بخشدار محل یا

- یکی از ادارات دولتی.

✓ اگر تصویر سند در خارج از کشور تهیه شده باشد، باید مطابقت آن با اصل، توسط سفارت‌خانه یا کنسولگری ایران در آن کشور تأیید بشه.

✓ وکیل نیز می‌تواند مطابقت تصاویری را که به دادگاه ارائه می‌کند، گواهی کند؛ اما سایر نمایندگان، مانند نمایندگان حقوقی ادارات دولتی، از این حق برخوردار نیستند.

✓ اگر یک وکیل دادگستری، در دعوایی، به عنوان اصیل حاضر باشه، نمی‌تونه رونوشت برابر اصل کند.

✓ تصویر سند، باید واضح و روشن باشه. مبهم بودن آن می‌تونه موجب صدور اخطار رفع نقص بشه.

۸. ضمیمه کردن ترجمه رسمی اسناد غیرفارسی

اگر قسمتی از اسناد به زبان فارسی نباشه، علاوه بر تصویر سند، باید ترجمه گواهی شده آن نیز به دادخواست ضمیمه بشه. صحت ترجمه، باید توسط مترجمین رسمی یا مأمورین کنسولی ایران در کشور محل تنظیم سند گواهی بشه. به این ترجمه، ترجمه رسمی می‌گن.

۹. ضمیمه کردن تصویر برگه مثبت سمت

اگر دادخواست، توسط نماینده، اعم از وکیل، ولی، قیم، مدیر شخص حقوقی، نمایندگان حقوقی دستگاه‌های دولتی یا ... تقدیم بشه، باید تصویر سند مثبت سمت نیز، به دادخواست ضمیمه بشه.

۱۰. تعداد کافی نسخ دادخواست و ضمایم آن

دادخواست و منضمات آن باید به تعداد خوانندگان به علاوه یک نسخه، تقدیم بشه. یک نسخه از دادخواست، در پرونده باقی‌مانده و نسخه‌های دیگر به خوانندگان ابلاغ میشه.

جریانات دادخواست‌هایی که شرایط تنظیم و نگارش دادخواست، در آنها رعایت نشده است:

جریان دادخواستی که شرایط اساسی در آن رعایت نشده باشد:

۱. این چنین دادخواستی، غیرقابل پذیرش و غیرقابل ثبت هست؛ با این حال، مدیر دفتر کل نباید اون رو بپذیره و یا ثبت کند.
۲. اگه این برگه به اشتباه پذیرفته بشه و به شعبه ارجاع بشه، مدیر دفتر شعبه مرجوع‌الیه، جهت استحضار خواهان به وی اخطار می‌ده که دادخواست رو تکمیل کند.
۳. اگر خواهان دادخواست را تکمیل نکرد، دادخواست بدون هیچ اقدام بایگانی میشه. در این مورد، حتی قرار رد دادخواست نیز صادر

نمیشه؛ زیرا برگه‌ای که به دادگاه داده شده و دارای شرایط اساسی دادخواست نیست، دادخواست تلقی نمیشه.

۴. نگارش تاریخ در دادخواست توسط دادخواست‌دهنده اجباری نیست؛ بلکه این امر از وظایف مدیر دفتر کل یا قائم‌مقام اوست که پس از ثبت دادخواست، تاریخ تسلیم آن را در برگه دادخواست درج کنه.

جریان دادخواستی که نام و اقامتگاه خواهان یا نماینده او قید نشده باشد: (ماده ۵۶ ق.آ.د.م)

۱. گرچه قانون‌گذار در بند ۱ ماده ۵۱ ق.آ.د.م از لزوم درج نام پدر، سن و حتی‌الامکان شغل خواهان سخن گفته؛ اما هیچ ضمانت اجرایی برای فقدان آن بیان نکرده. رد فوری دادخواست که در ماده ۵۶ قانون آمده، فقط ناظر به عدم تعیین خواهان یا اقامتگاه اوست.
۲. ضمانت اجرای فوق فقط برای عدم درج نام و اقامتگاه خواهان بیان شده. قانون درباره نقص نام و اقامتگاه نماینده خواهان ساکنه ولی میشه با وحدت ملاک همان ضمانت اجرا را اعمال کرد.
۳. مدیر دفتر مؤظفه ظرف ۲ روز «قرار رد دادخواست» صادر کنه.
۴. تنها قراری که مدیر دفتر می‌تونه صادر کنه، «قرار رد دادخواست» هست.
۵. به این قرار، اصطلاحاً قرار «رد دفتر» گفته میشه.
۶. قانون در مورد قابلیت اعتراض نسبت به این قرار ساکنه. به همین خاطر:

✓ بعضیا این قرار رو قطعی و غیرقابل اعتراض می‌دونند.

✓ و عده‌ای دیگه از حقوق‌دانان، با قیاس این موضوع با مواد ۵۴، ۳۴۴ و ۳۸۴ ق.آ.د.م بر این عقیده‌اند که این قرار به دیوار دادگاه الصاق میشه. خواهان می‌تونه برای اعتراض به قرار مزبور ظرف ۱۰ روز اقدام کنه. این اعتراض هیچ‌گونه هزینه و تشریفات نداره. مرجع رسیدگی به اعتراض قاضی همان شعبه هست. نظر رئیس شعبه در این خصوص، قطعی. با توجه به قیاس موضوع و بر مبنای لزوم تفسیر منطقی و حفظ حقوق و مصالح اشخاص، این نظر قابل قبول به نظر میرسه.

جریان دادخواستی که فاقد شرایط قابل جبران باشد: (مواد ۵۳ و ۵۴ ق.آ.د.م)

۱. مدیر دفتر ظرف ۲ روز با ذکر موارد نقص، خطاب به دادخواست‌دهنده، «اخطار رفع نقص» صادر می‌کنه.
۲. خواهان برای رفع نقص، ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ اخطاریه فوق‌الذکر مهلت داره.
۳. در مهلت رفع نقص، اصطلاحاً دادخواست توقیف میشه. توقیف دادخواست، یک تصمیم ساده مدیر دفتر هست و در قالب صدور قرار اتخاذ نمیشه.
۴. در صورت عدم رفع نقص، «قرار رد دادخواست»، توسط مدیر دفتر صادر میشه.
۵. این قرار به دادخواست‌دهنده ابلاغ میشه.
۶. از تاریخ ابلاغ، خواهان ۱۰ روز مهلت داره تا اعتراض کنه.
۷. مرجع اعتراض قرار، رئیس (قاضی) شعبه مربوطه هست.
۸. اعتراض به این قرار، هزینه و تشریفات نداره.
۹. برای رسیدگی به اعتراض این قرار، نیاز به تشکیل جلسه رسیدگی با حضور طرفین دعوا نیست.
۱۰. نظر قاضی شعبه، قطعی هست.
۱۱. اگر قاضی، قرار رد دادخواست را لغو کنه، جریان دادخواست ادامه پیدا می‌کنه. برای مثال، کامل بودن دادخواست به نظر قاضی، عدم درج نقایص دادخواست به‌طور دقیق و تفصیلی در اخطار رفع نقص، عذر خواهان برای تکمیل خارج از موعد و ... می‌تونه از موجبات لغو این قرار باشه.

تعیین خواسته و بهای آن (مواد ۶۱ تا ۶۳ ق.آ.د.م):

خواسته خواهان باید به طور مشخص و دقیق در دادخواست نوشته بشه (برای نمونه: محکومیت خوانده به پرداخت یک میلیارد ریال، اعلام وجود رابطه زوجیت یا ...). همچنین، تعیین خواسته، محدوده رسیدگی دادگاه و نیز اموری را که باید مورد حکم قرار بده و همچنین میزان محکوم به را مشخص میکنه و مانع از ورود دادگاه در موضوعات خارج از چهارچوب خواسته و یا بیش از آن میشه. ماده ۵۱۵ ق.آ.د.م، به خواهان اجازه داده که خسارات دادرسی و برخی حقوق دیگر که از تقصیر خوانده در ادای حق ناشی شده و به او وارد شده را در دادخواست نیآورد و در اثبات دادرسی مطالبه کنه.

* چنانچه خواهان علاوه بر توضیحات فوق، خواسته خود را جزئاً یا کلاً در قسمت دیگری (مانند شرح دادخواست) مطرح کنه، در صورتی که

خواسته مطرح شده در قسمت مخصوص با خواسته مطرح شده در شرح دادخواست مغایر باشد (در یک جا خلع ید و در یک جا تخلیه ید)، در این مورد برای تعیین خواسته و در صورت نیاز، پرداخت مابه‌التفاوت هزینه دادرسی از سوی دفتر، اخطار رفع نقص صادر میشه، در صورت اهمال دفتر، دادگاه موظف هست از خواهان توضیح لازم را بگیره. لازم به ذکره که این تغییرات در دادخواست باید به گونه‌ای باشد که خوانده نیز به طور روشن و صریح از آن آگاه شده باشه.

بهای خواسته:

- افزون بر خواسته، بهای خواسته نیز علی‌القاعده باید در دادخواست تعیین شود.

پس، علاوه بر خواسته، بهای آن نیز باید در دادخواست تعیین شود مگر آنکه:

۱- تعیین بها ممکن نبوده؛

۲- خواسته، مالی نباشد (مانند تمکین که ذاتاً غیرمالی است و یا تخلیه ید از عین مستأجره یا مرهونه که قانون‌گذار آن را از دعاوی غیرمالی شمرده)

مفهوم بهای خواسته: تعیین بهای خواسته در واقع، به مفهوم مشخص نمودن ارزش ریالی یا تقویم آن به ریال، وجه رایج کشور، می‌باشد؛ بنابراین در تمامی مواردی که خواسته، وجه رایج ایران است، تقویم آن موضوعاً منتفی بوده و نوشتن مبلغ مورد تقاضا کفایت می‌نماید.

* در صورتی که میزان خواسته در دعاوی مالی در موقع تقدیم دادخواست مشخص نباشد تکلیف تعیین آن در دادخواست ساقط می‌شود و باید به شیوه دیگری عمل شود.

روش تعیین بهای خواسته و استثنائات آن:

۱. در دعاوی که خواسته، وجه رایج است، همان مبلغ وجه رایج، بهای خواسته است.
۲. در دعاوی که خواسته، ارز خارجی است، بهای رسمی معادل قیمت ارز طبق نرخ رسمی بانک مرکزی در زمان تقدیم دادخواست است. در این مورد نکات ذیل باید لحاظ شود:
 - ✓ نوسانات بعدی نرخ ارز، تأثیری در دعاوی و بهای خواسته ندارد.
 - ✓ در زمان صدور حکم، قاضی نسبت به اصل خواسته رأی می‌دهد، نه نسبت به بهای خواسته؛ یعنی قاضی، خوانده را به پرداخت اصل ارز خارجی محکوم می‌کند و در صورت عدم تأدیه ارز خارجی توسط محکوم علیه یا عدم امکان تهیه ارز، معادل ارز خارجی طبق نرخ معاملاتی بازار در تاریخ اجرای حکم از اموال محکوم علیه وصول و به محکوم له تأدیه می‌شود.
۳. در دعاوی پولی که موضوع آن چند قسط است، جمع اقساط بهای خواسته است.
۴. اگر خواسته، اقساط مادام‌العمر، مانند حق بیمه باشد، بهای خواسته، عبارت است از حاصل جمع اقساط ده‌ساله. باوجوداین، در زمان صدور حکم، دادگاه حکم به منافع مادام‌العمر صادر می‌کند، نه حکم به منافع ده‌ساله.
۵. در دعاوی راجع به سایر اموال، یعنی اموال غیر از پول، بهای خواسته همان مبلغی است که خواهان در دادخواست معین کرده است.
۶. در دعاوی غیرمنقول نیز بهای خواسته، همان مبلغی است که خواهان در دادخواست تعیین کرده، جز در خصوص هزینه دادرسی که نسبت به آن قیمت منطقه‌ای ملک (قیمت معاملاتی املاک در هر منطقه)، ملاک عمل است. البته توجه داشته باشید که در دعاوی غیرمنقول نیز خواهان باید خواسته خود را تقویم کند؛ چراکه از حیث امکان شکایت از رأی، آن بهایی که خواهان درج کرده، ملاک عمل است، نه قیمت منطقه‌ای ملک.
۷. در دعاوی راجع به سکه طلا، بهای خواسته از حیث هزینه دادرسی معادل مبلغ واقعی اعلامی بانک مرکزی است؛ اما از جهت امکان شکایت، همان مبلغی که خواهان در دادخواست درج کرده، ملاک است.
۸. اگر در زمان طرح دعا، تعیین بهای خواسته ممکن نباشد و دعا، مشمول بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت باشد، مانند دعاوی نفقه، اجرت‌المثل، مهرالمثل، خسارت و ... یا آنکه خواهان، مبلغی را به عنوان علی‌الحساب درج کند، برای مثال، میزان خسارت را علی‌الحساب ۶۰۰۰/۰۰۰ تومان معرفی کند، در این صورت، این دادگاه است که میزان دقیق محکوم به را با استفاده از روش‌هایی مانند کارشناسی مشخص می‌کند و مورد حکم قرار می‌دهد. در این موارد، برای وصول مابه‌التفاوت هزینه دادرسی دو رویه وجود دارد:
 - ✓ یک رویه آن است که دادگاه قبل از صدور رأی، به موجب اخطار رفع نقص، مابه‌التفاوت هزینه دادرسی را از خواهان دریافت

می‌کند و اگر خواهان ظرف مهلت ده روزه رفع نقص، هزینه را نپردازد، قرار رد دادخواست صادر می‌شود.

✓ نظر دیگر آن است که دادگاه مابه‌التفاوت هزینه دادرسی را فعلاً از خواهان وصول نمی‌کند و اقدام به صدور حکم می‌کند؛ اما مابه‌التفاوت هزینه دادرسی را در مرحله اجرای حکم، محاسبه و از محکوم‌به برداشت می‌کند و سپس بقیه محکوم‌به را به محکوم‌له می‌پردازد.

هریک از دو نظر فوق، در رویه، طرفدارانی دارد؛ اما نظر دوم منطقی‌تر است؛ زیرا نظر اول موجب هدر رفتن تمام زحمات و نتیجه دادرسی و اطاله فرایند احقاق حق است.

۹. صرف‌نظر از آنکه شخص خواهان، خواسته را به چه مبلغی تقویم کرده باشد، در مرحله اجرای حکم، اگر اصل خواسته از بین رفته باشد، باید قیمت واقعی خواسته جهت اجرای حکم ملاک عمل قرار گیرد.

آثار تعیین بهای خواسته: آثار بهای خواسته از قرار ذیل است:

۱. تعیین مرجع صالح: دعوای منقولی که ارزش خواسته تا دو بیست میلیون ریال باشد، در صلاحیت شورای حل اختلاف و بیش از آن، در صلاحیت محاکم عمومی هست.
۲. امکان شکایت از رأی: آرای صادره در دعوایی که بهای خواسته تا سه میلیون ریال هست، غیرقابل تجدیدنظر و آرای صادره در دعوایی که بهای خواسته تا بیست میلیون ریال هست، غیرقابل فرجام هست.
۳. هزینه دادرسی: هزینه دادرسی دعوای مالی، کسری از بهای خواسته هست.

وابستگی هزینه دادرسی به بهای خواسته:

۱. در دعوای راجع به اموال هزینه دادرسی، در مرحله بدوی تابع مبلغی است که خواهان به‌عنوان بهای خواسته، در دادخواست درج می‌کند (غیر از دعوای غیرمنقول که بهای خواسته آن تابع قیمت منطقه‌ای ملک است).
۲. در دعوای اعتراض به آرا (دعوای واخواهی، تجدیدنظر، فرجام، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث) برای تعیین هزینه دادرسی فقط باید بر مبنای همان بخشی از محکوم‌به که مورد اعتراض است، هزینه دادرسی پرداخت شود.

اسباب اعتراض به بهای خواسته: اعتراض به بهای خواسته، از جانب خوانده در صورتی ممکنه که شرایط زیر فراهم باشد:

۱. خوانده باید تا اولین جلسه دادرسی ایراد کند.
۲. اعتراض به بهای خواسته، فقط در دعوای غیر پولی پذیرفته میشه یعنی در دعوای که خواسته آن سایر اموال غیر پول باشد و تعیین بها به میل و اراده خواهان باشد.
- چون در حال حاضر تقویم سکه طلا نیز طبق نرخ رسمی بانک مرکزی انجام میشه، اعتراض به بهای خواسته در خصوص سکه طلا نیز منتفی است.

۳. صرف اعتراض خوانده کافی نیست، یعنی خود خوانده باید بهایی بیان کند؛ به عبارت دیگر، اعتراض باید همراه با بیان یک بها باشد.

۴. بهای اعلامی خواهان و بهای اعلامی خوانده باید به نحوی متفاوت باشد که مؤثر در رسیدگی باشد برای مثال:

- ✓ اگر دعوایی در دادگاه عمومی به مبلغ ۱۷/۰۰۰/۰۰۰ ریال تقویم شده باشد و خوانده نسبت به بهای خواسته اعتراض کند و بهای خواسته را ۲۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال اعلام کند، این اعتراض قابل بررسی است؛ زیرا در قابلیت فرجام‌خواهی از رأی مؤثر است.
- ✓ اگر دعوایی در دادگاه عمومی به مبلغ ۱/۵۰۰/۰۰۰ ریال تقویم شده باشد و خوانده نسبت به بهای خواسته اعتراض کند و بهای خواسته را ۴/۵۰۰/۰۰۰ ریال اعلام کند، این اعتراض قابل بررسی است؛ زیرا در قابلیت تجدیدنظرخواهی از رأی مؤثر است.
- ✓ اگر دعوایی در شورای حل اختلاف به مبلغ ۱۹۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال تقویم شده باشد و خوانده نسبت به بهای خواسته اعتراض کند و بهای خواسته ۲۱۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال اعلام کند، این اعتراض قابل بررسی است؛ زیرا موجب تغییر صلاحیت از شورای حل اختلاف به دادگاه عمومی می‌شود.

- ✓ اگر دعوایی در دادگاه عمومی به مبلغ ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال تقویم شده باشد و خوانده نسبت به بهای خواسته اعتراض کند و بهای خواسته را ۵ میلیارد ریال اعلام دارد، این اعتراض قابل بررسی نیست؛ زیرا موجب تغییر در صلاحیت نشده و تأثیری در قابلیت اعتراض به رأی ندارد.

وظیفه دادگاه در صورت اعتراض به بهای خواسته:

۱. اگر اعتراض به بهای خواسته، دارای شرایط ذکر شده باشد، قاضی جهت معین کردن بهای خواسته، پرونده را به کارشناس رسمی ارجاع می‌دهد.
۲. در صورتی که اعتراض به بهای خواسته توسط خوانده از جانب خواهان پذیرفته شود، نیازی به ارجاع امر به کارشناس نیست و همان بهای اعلامی خوانده که توسط خواهان پذیرفته شده، ملاک عمل قرار می‌گیرد.
۳. حق الزحمه کارشناس برای تعیین بهای خواسته، بر عهده خوانده است و در صورت عدم پرداخت، اعتراض او بلا اثر می‌شود.
۴. اگر بر اساس نظر کارشناس، بهای خواسته بیش از مبلغ مندرج در دادخواست باشد، دفتر دادگاه خطاب به دادخواست دهنده، اخطار رفع نقص برای پرداخت مابه‌التفاوت مبلغ صادر و در صورت عدم رفع نقص، قرار رد دادخواست صادر می‌کند.

تکلیف بهای خواسته در صورت تعدد خواسته‌ها در یک دعوا:

۱. در صورتی که یک دادخواست، چند خواسته طرح شده باشد، هریک از خواسته‌ها باید به صورت مجزا و بهای هریک از خواسته‌ها، به طور جداگانه تعیین و هزینه دادرسی هریک باید مجزا، محاسبه و پرداخت شود.
۲. در این فرض، قابلیت شکایت از رأی (تجدیدنظر، یا فرجام) نسبت به هریک از خواسته‌ها، به صورت جداگانه و با توجه به بهای خواسته مزبور سنجیده خواهد شد و جمع بهای خواسته‌ها ملاک نیست.
۳. هرگاه خواندگان متعدد باشند و از هریک از خواندگان، بخشی از خواسته، مطالبه شود، در این حالت، بهای خواسته، حاصل جمع تمام قسمت‌های مورد مطالبه است و قابلیت تجدیدنظر و فرجام، با توجه به حاصل جمع تمام قسمت‌های مورد مطالبه، محاسبه می‌شود.
۴. هرگاه خواهان‌ها، متعدد باشند و هر یک از خواهان‌ها، بخشی از خواسته را مطالبه کنند، در این حالت، بهای خواسته، حاصل جمع تمام قسمت‌های مورد مطالبه است و قابلیت تجدیدنظر و فرجام با توجه به حاصل جمع تمام قسمت‌های مورد مطالبه خواهان‌ها محاسبه می‌شود.

تجزیه خواسته‌های یک دعوا:

۱. خواهان باید برای هر دعوای خود، دادخواستی جداگانه دهد؛ حتی اگر خوانده تمام این دعوای یک شخص باشد، مگر اینکه حداقل یکی از دو شرط ذیل برقرار باشد که در این صورت، می‌تواند دعوای متعدد را به موجب یک دادخواست طرح کند:
 - ✓ بین این دعوای، ارتباط کامل باشد؛ یعنی رسیدگی به یکی در دیگری مؤثر باشد.
 - ✓ یا اینکه دادگاه قادر باشد به دلیل وحدت موضوع، در یک دادرسی به آنها رسیدگی کند. برای مثال، دعوای خلع ید از یک ملک و مطالبه خسارت وارده بر همان ملک، گرچه دارای ارتباط کامل نیست و نتیجه یکی در دیگری مؤثر نیست؛ اما به دلیل وحدت موضوع؛ یعنی به دلیل آنکه هر دو ناظر به یک ملک است، به موجب یک دادخواست قابل طرح است و در یک دادرسی رسیدگی می‌شود.
۲. هرگاه دعوای متعددی که در یک دادخواست طرح شده، هیچ‌یک از شرایط ذکر شده را نداشته باشد، دادگاه باید آنها را از هم تجزیه کند و در صورت داشتن صلاحیت، به موجب دو پرونده جداگانه به آنها رسیدگی کند.

رسیدگی توأمان به دعوای:

- این حالت زمانی است که دادگاه دو یا چند دعوا را با یکدیگر و به نحو هم‌زمان رسیدگی کند. این حالت در موارد زیر جاری می‌شود:
۱. در حالت طرح دعوای طاری؛
 ۲. اگر دعوای متعددی به موجب دادخواست‌های جداگانه طرح شود که با یکدیگر ارتباط کامل دارد؛ یعنی نتیجه یکی در دیگری مؤثر است. در این صورت، به نحو ذیل عمل می‌شود:
 - ✓ اگر همه دعوای در یک شعبه باشد: قرار رسیدگی توأمان صادر شده و به این دعوای، به نحو توأمان رسیدگی خواهد شد.
 - ✓ اگر این دعوای در چند شعبه باشد: همه دعوای در یکی از شعب، با تعیین رئیس شعبه اول، تجمیع شده و یکجا رسیدگی خواهند شد.
- ✓ ممکن است دعوای مزبور، حتی شرایط دعوای طاری را نداشته باشند؛ یعنی اصحاب دعوا در آنها یکسان نباشد.

جمع‌بندی بهای خواسته:

- ✓ در دادخواست باید خواسته و بهای خواسته تعیین شود.
- ✓ تعیین خواسته الزامی است.

- ✓ تعیین بهای خواسته الزامی است.
- ✓ تعیین درخواست الزامی است (خواسته فرعی) مانند تقاضای تأمین خواسته، دستور موقت، هزینه‌ها و حق‌الوکاله که غالباً در قسمت شرح دادخواست درج می‌شود.
- ✓ تعیین بهای درخواست الزامی نیست.
- مثلاً خلع ید، خواسته اصلی است و تقاضای تأمین‌ها، دستور موقت و حق‌الوکاله خواسته فرعی است.
- ✓ در صورت عدم تعیین خواسته و بهای آن، ضمانت‌اجرای آن، اخطار ردّ غیرفوری طبق ماده ۵۴ ق.آ.د.م است.
- ✓ بهای خواسته = ارزش خواسته، قیمت، تقویم، مقوم کردن خواسته، ارزیابی.
- ✓ ارزش خواسته تعیین می‌شود تا بفهمیم چقدر هزینه دادرسی بپردازیم.
- ✓ اگر خواسته وجه رایج باشد، نیازی به تقویم نیست، چون تحصیل حاصل است. در اینجا دعوی ارزش خواسته، معادل خود خواسته است. در اینجا تعیین ارزش خواسته به معنای تقویم و ارزش خواسته نیست. مثلاً در قسط «خواسته و بهای آن» می‌نویسند: یک میلیارد ریال معادل صد میلیون تومان.

انواع خواسته و تعیین بهای آن

۱. مالی پولی

- ✓ داخلی: وجه رایج (ریال معادل تومان) در این مورد تعیین بهای خواسته منتفی است.
- ✓ خارجی: ارز: ارزیابی به نرخ رسمی بانک مرکزی «بند ۱ ماده ۶۲ ق.آ.د.م».

۲. مالی غیرپولی

- ✓ منقول
- ✓ غیرمنقول
- تعیین بهای خواسته در اموال منقول و غیرمنقول به دل‌خواه خواهان است.
- در خواسته‌های غیرمنقول از نظر هزینه دادرسی قیمت منطقه‌ای ملک ملاک است.
- ✓ منافع

- عمری: عمر شخص: جمع منافع ۱۰ سال
- رقبی: منافع معین: جمع اقساط
- مطلق: بدون مدت: جمع منافع ۱۰ سال

۳. غیرمالی: غیر قابل تقویم، غیر قابل انتقال، غیر قابل توقیف و غیر قابل اسقاط است.

- ✓ تقویم خواسته اصولاً الزامی است، مگر خواسته، وجه رایج یا غیرمالی باشد یا اینکه در حال حاضر قابلیت تقویم ندارد، مانند خسارات یا اجرت‌المثل به عبارتی دیگر در زمان تقدیم دادخواست غیر قابل تقویم باشد.

اعتراض به بهای خواسته

اعتراض به بهای خواسته یک پیش شرط مهم دارد و آن این که صرفاً به بهای خواسته‌ای می‌توان اعتراض نمود که خواهان عشقی تقویم کرده است (بند ۴ ماده ۶۲ ق.آ.د.م).

شرایط اعتراض به بهای خواسته:

۱. موضوع قابل اعتراض، اموالی است که توسط خواهان تقویم شده باشد (پس از و منافع قابل اعتراض نیستند).
۲. اعتراض به بهای خواسته باید تا اولین جلسه دادرسی به عمل آید.
۳. اعتراض، مؤثر در مراحل بعدی رسیدگی باشد، یعنی آن بهای خواسته معترض‌عنه، در قطعیت یا عدم قطعیت مؤثر باشد.
- ✓ برای مثال بهای خواسته کمتر از ۳ میلیون ریال قابل تجدیدنظرخواهی نیست، حال به موجب اعتراض به بهای خواسته اگر بهای خواسته به بیش از ۳ میلیون ریال تغییر کند، مؤثر در مراحل بعدی است. یعنی رأی قطعی، قابل تجدیدنظرخواهی می‌شود.

۴. اعلان میزان پیشنهادی توسط معترض: یعنی خوانده معترض باید جنبه صعودی یا نزولی اعتراض خود را تعیین کند، البته در سؤالات مطلق نوع اعتراض به بهای خواسته، اعتراض صعودی است.

✓ دقت شود، که تقویم اولیه نیازی به کارشناس ندارد و پس از اعتراض خوانده به بهای خواسته جلب نظر کارشناس به موجب ماده ۶۳ ق.آ.د.م ضروری است.

علت تعیین بهای خواسته

- ✓ برای تعیین هزینه دادرسی
- ✓ قابلیت یا عدم قابلیت تجدیدنظرخواهی
- ✓ برای تعیین صلاحیت نسبی (اینجا نسبی به معنای محلی نیست): بیش از ۲۰ میلیون تومان: دادگاه / زیر ۲۰ میلیون تومان: شورای حل اختلاف.

• ملاک رسیدگی به اختلاف در تعیین بهای خواسته چیست؟

غلط: تعیین هزینه دادرسی

صحیح: مؤثر بودن در قطعیت یا عدم قطعیت، یعنی قابلیت تجدیدنظرخواهی

غلط: تعیین صلاحیت

غلط: همه موارد

• اگر سوال تست بالا این بود: «علت تعیین بهای خواسته چیست؟» گزینه ۴ صحیح بود.

• در خواسته‌های غیرمنقول ...

تعیین بهای خواسته توسط خواهان الزامی نیست، چون قیمت منطقه‌ای ملک ملاک است.

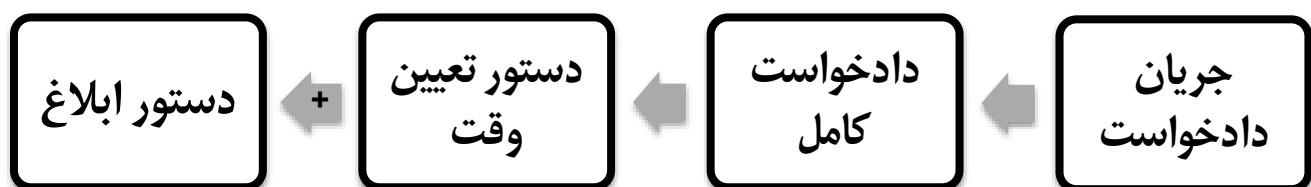
تعیین بهای خواسته الزامی است که توسط خواهان و به میزان دلخواه وی به عمل می‌آید.

تعیین بهای خواسته توسط خواهان الزامی است، ولی هیچ فایده‌ای ندارد چون قیمت منطقه‌ای ملک ملاک است.

✓ از نظر هزینه دادرسی قیمت منطقه‌ای ملک ملاک است، ولی به هر حال خواهان ملزم به تعیین بهای خواسته است.

بر اساس بند ۱۲ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین در خواسته‌های غیرمنقول، قیمت منطقه‌ای ملک از نظر هزینه دادرسی ملاک است و این ملاک اولاً نافی تکلیف خواهان بر تعیین بهای خواسته نیست، ثانیاً خواهان به هر میزان دلخواه می‌تواند بهای خواسته را تعیین کند، ثالثاً تعیین بهای خواسته دلخواه خواهان از نظر صلاحیت‌ها و قابلیت تجدیدنظرخواهی همچنان ملاک و معتبر است.

پس از تقدیم دادخواست، با شرایط قانونی از جمله تعیین بهای خواسته به موجب مواد ۶۴ تا ۶۶ ق.آ.د.م دادخواست به جریان می‌افتد.



جریان دادخواست بدوی تا جلسه دادرسی: (ماده ۶۴ ق.آ.د.م)

۱. شروع دادرسی با دادخواست کتبی صورت می‌گیرد.

۲. دادخواست به دفتر شعبه اول (دفتر کل) باید تقدیم شود.

۳. مدیر دفتر کل باید دادخواست را ثبت کند و رسیدی به خواهان تحویل دهد که حاوی نام اصحاب دعوا و تاریخ و شماره ثبت باشد.
۴. این تاریخ (تاریخ ثبت دادخواست) تاریخ طرح دعوا تلقی می‌شود.
۵. مدیر دفتر کل فوراً دادخواست را باید به نظر رئیس شعبه اول (رئیس حوزه قضائی) یا یکی از معاونین وی (معاون ارجاع) برساند.
۶. رئیس حوزه قضائی یا معاون وی، دادخواست را به یکی از شعب ارجاع می‌دهد. انتخاب شعبه به صلاح دید ایشان است.
۷. در شهرهایی مانند تهران که دادگاه عمومی به مجتمع‌های قضائی متعدد تقسیم شده است، ممکن است هر مجتمع یک دفتر کل داشته باشد که دادخواست به دفتر کل مجتمع تقدیم می‌شود. در این صورت، سرپرست آن مجتمع که معاون رئیس حوزه قضائی محسوب می‌شود یا معاون سرپرست (معاون ارجاع)، نسبت به ارجاع دعوا به شعب آن مجتمع اقدام می‌کند.

ارجاع پرونده به شعبه: (ماده ۶۶ ق.آ.د.م)

- پس از ارجاع پرونده به شعبه، مدیر دفتر شعبه مرجوع‌الیه باید دادخواست را از حیث کامل یا ناقص بودن شرایط بررسی نماید.
- اگر دادخواست، کامل باشد، یا بعداً کامل شود، مدیر دفتر، آن را به نظر قاضی شعبه می‌رساند. در این حالت:
- ✓ اگر قاضی، دادخواست را ناقص تشخیص دهد، با ذکر موارد نقص آن را به نزد مدیر دفتر اعاده می‌نماید تا اقدام لازم در خصوص رفع نقص یا رد دادخواست را انجام دهد.
 - ✓ اگر قاضی نیز دادخواست را کامل تشخیص دهد، دستور تعیین وقت و ابلاغ دادخواست را صادر می‌کند. تعیین وقت دادرسی توسط منشی شعبه صورت می‌گیرد.
- دعای متعددی در یک دادخواست، تفکیک و جداگانه رسیدگی می‌شود به شرط آنکه با هم ارتباط نداشته و دادگاه نتواند به آنها یکجا رسیدگی کند (ماده ۶۵ ق.آ.د.م).
- ماده ۶۶ ق.آ.د.م همان ماده ۵۴ ق.آ.د.م است، که پس از جریان دادخواست اعمال می‌شود، یعنی دادخواست ناقص به جریان افتاده که توسط دادگاه محرز می‌شود، باید توسط دفتر دادگاه اخطار رفع نقص و عندالاقضاء قرار رد صادر شود.

قواعد ارجاع:

۱. ارجاع دعوی به شعب، به عهده رئیس حوزه قضائی یا معاون او است.
۲. عدول از ارجاع ممنوع است، به عبارت دیگر، تغییر شعبه ممکن نیست. یعنی، مقام ارجاع‌دهنده یا هیچ شخص دیگری نمی‌تواند پرونده را از شعبه‌ای خارج و به شعبه دیگر ارجاع دهد، مگر در مواردی که قانون تجویز کرده باشد؛ مانند مواد ۸۹، ۹۲ و ۱۰۳ ق.آ.د.م.
۳. در صورتی که شعبه‌ای علاوه بر رئیس، دادرس علی‌البدل نیز داشته باشد، مقام ارجاع‌دهنده دعوی تعیین نمی‌کند که کدامیک، به کدام پرونده‌ها رسیدگی کنند. بلکه مقام ارجاع‌دهنده صرفاً پرونده‌ها را به شعبه ارجاع می‌کند و سپس رئیس شعبه، برخی از پرونده‌ها را برای رسیدگی به دادرس علی‌البدل واگذار می‌نماید.
۴. هرگاه پس از ارجاع پرونده به شعبه‌ای، مقام ارجاع‌دهنده متوجه شود که آن پرونده در صلاحیت آن مرجع نیست، بازهم نمی‌تواند پرونده را از آن شعبه بازپس گیرد. بلکه شعبه مزبور باید نسبت به صلاحیت خود تصمیم‌گیری کند و در صورت نظر به عدم صلاحیت خود، قرار عدم صلاحیت صادر خواهد کرد.

پرداخت هزینه دادرسی:

دادخواهی و احقاق حق علی‌الاصول مستلزم این است که دادخواه هزینه‌ای را در همان ابتدا، به دولت پرداخت نماید، اما اگر در دعوا پیروز گردید با حکم دادگاه، به درخواست وی از خوانده گرفته می‌شود. چنانچه به دادخواست و پیوست‌های آن به میزان مقرر در قانون تمبر الصاق نشده و یا هزینه‌های مقرر پرداخت نشده باشد دادخواست توقیف می‌شود.

هزینه دادرسی به مفهوم اعم، شامل بهای برگ دادخواست، هزینه‌ای با عنوان «طرح پرونده غیر کیفری مالی در محاکم قضایی»، هزینه درخواست تصویر از اوراق پرونده، هزینه تطبیق برگ‌ها با اصل آنها و هزینه دادرسی به مفهوم اخص، می‌باشد.

پرداخت هزینه دادرسی در صورت تعدد خواهان:

۱. اگر هریک از ایشان، مدعی بخشی از خواسته باشد، هریک به نسبت همان بخش باید هزینه دادرسی بپردازد.
۲. اگر تمام آنها به صورت واحد، یک خواسته داشته باشند، در این صورت، صرفاً یک هزینه دادرسی باید پرداخت شود؛ یعنی پرداخت هزینه دادرسی از جانب یکی از خواهان‌ها، سایرین را معاف می‌کند.

اعسار: (مواد ۵۰۴ تا ۵۱۴ ق.آ.د.م)

به معنای عدم تمکن مالی، عدم ملائت و عدم ایسار است. اعسار به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱. اعسار نسبت به تأدیه هزینه دادرسی: یعنی شخص دادخواست دهنده ادعا می‌کند که از هزینه دادرسی دعوی که طرح کرده است، عاجز می‌باشد.
۲. اعسار نسبت به تأدیه محکوم‌به: یعنی شخصی که به تأدیه وجه یا مالی محکوم شده است، ادعا کند که از تأدیه آن وجه یا مال عاجز است و تقاضای تقسیط یا مهلت داشته باشد.

ویژگی‌های اعسار نسبت به پرداخت هزینه دادرسی:

۱. اعسار باید اثبات شود و این اثبات نیازمند طرح دعوا می‌باشد. این دعوا، در زمره دعای غیرمالی است.
۲. اعسار، به صورت موقتی است؛ یعنی، اگر مدعی اعسار، محکوم‌له واقع شود و محکوم‌به وصول شود، هزینه دادرسی از او دریافت می‌شود. شیوه دریافت هزینه دادرسی بدین نحو است که دادورز قبل از پرداخت محکوم‌به به وی، هزینه دادرسی را از آن کسر می‌کند یا اگر محکوم‌به، وجه نقد نباشد، هزینه دادرسی بدون نیاز به رسیدگی قضائی و صدور اجرائیه از اموال محکوم‌له و من جمله از محکوم‌به، وصول می‌شود.
۳. رأی اعسار، نسبت به خود شخص معسر جاری می‌شود؛ یعنی اعسار مورث به ورثه او سرایت نمی‌یابد و اگر ورثه نیز مدعی اعسار باشند، باید ادعای خود را اثبات کنند.
۴. اعسار ممکن است کلی یا جزئی باشد؛ یعنی ممکن است شخص فعلاً نسبت به تأدیه بخشی از هزینه دادرسی یا محکوم‌به معاف شود یا آنکه نسبت به تأدیه کل آن معاف شود.
۵. ملاک اعسار، عدم کفایت دارایی برای پرداخت مبلغ (هزینه دادرسی یا محکوم‌به) یا عدم دسترسی به اموال است، واضح است که در بررسی عدم کفایت دارایی، مستثنیات دین لحاظ نمی‌شود؛ زیرا قرار نیست که شخص مبلغ هزینه دادرسی یا محکوم‌به را از محل اموال ضروری زندگی (مستثنیات دین) بپردازد.
۶. رأی اعسار یا عدم اعسار، در زمان‌های آتی از اعتبار امر مختومه برخوردار نیست؛ چراکه شرایط مالی اشخاص از جهت اعسار یا تمکن مالی، امری است که در هر زمانی ممکن است دچار تغییر شود؛ بنابراین، اگر سابقاً ادعای اعسار شخصی رد شده باشد، هیچ معنی برای ادعای مجدد اعسار در سایر دعاوی وجود ندارد.

مسائل اعسار از هزینه دادرسی:

۱. دعوی اعسار از هزینه دادرسی، ممکن است به موجب دادخواست جداگانه یا همراه با دادخواست اصل دعوا، مطرح شود.
۲. آرای صادره در مورد اعسار با توجه به غیرمالی بودن، قابل تجدیدنظر است.
۳. آرای صادره در مورد اعسار، قابل فرجام نیست.
۴. آرای صادره در مورد اعسار از هزینه دادرسی، به تعبیر قانون چون حضوری است و در نتیجه، قابل واخواهی نیست.
۵. خوانده این دعوا نیز، همان شخصی است که دعوی اصلی به طرفیت او طرح شده است.
۶. با توجه به غیرمالی بودن دعوی اعسار، برای طرح دعوی اعسار باید هزینه دادرسی غیرمالی پرداخت شود. البته برخی از حقوق دانان معتقدند که دعوی اعسار، چه اعسار از هزینه دادرسی و چه اعسار از محکوم‌به، از پرداخت هزینه دادرسی معاف است. البته رویه قضائی برخلاف این نظر است؛ به عبارت دیگر، در رویه قضائی، مدعی اعسار باید برای دعوی اعسار، هزینه دادرسی بپردازد. دعوی اعسار هم در مرحله بدوی و هم تجدیدنظر خارج از نوبت رسیدگی می‌شود.
۷. اعسار را می‌توان با شهادت شهود و یا سایر ادله، مانند فیش حقوقی و قبوض تأدیه مخارج و دیون نیز، اثبات کرد؛ در فرضی که مدعی اعسار بخواهد اعسار خود را با شهادت شهود اثبات کند، برای اثبات اعسار از هزینه دادرسی، دو شاهد نیاز است.
۸. اگر دلیل اثبات هر دو نوع اعسار شهادت شهود باشد، برخلاف سایر دعاوی، ضمیمه کردن استشهادیه الزامی است. استشهادیه باید حاوی مفاد خاصی باشد و شرایط خاص شکلی در آن رعایت شده باشد.
۹. از تاجر اعسار از هزینه دادرسی پذیرفته نیست، مگر از کسبه جزء. همچنین از اشخاص حقوقی (چه شرکت‌های تجاری و چه سایر اشخاص حقوقی) ادعای اعسار مسموع نیست.
۱۰. ورشکستگی نسبت به تاجر و اشخاص حقوقی، جاری است و ورشکستگی جایگزین اعسار است. البته کسبه جزء هم می‌توانند ادعای

اعسار کنند و هم می‌توانند درخواست صدور حکم ورشکستگی کنند.

اثرات اعسار نسبت به پرداخت هزینه دادرسی:

- ✓ شخص مُعسر، از پرداخت هزینه دادرسی معاف است، و همچنین می‌تواند از وکیل معاضدتی برخوردار شود؛ و نیز از پرداخت هزینه نشر آگهی، برای ابلاغ اظهاریه‌ها به خوانده مجهول‌المکان، معاف است و این هزینه بر عهده دولت است.
- ✓ شخص مُعسر ممکن است به تشخیص دادگاه، به‌طورکلی یا جزئی از پرداخت حق‌الزحمه کارشناس دادگستری معاف شود. این معافیت، قطعی نیست؛ بلکه بستگی به تصمیم دادگاه دارد.
- ✓ شخص مُعسر از تودیع خسارت احتمالی برای صدور قرار تأمین خواسته یا دستور موقت و همچنین از سپردن تأمین دعوای واهی یا تأمین اتباع معاف نیست.

تأثیر اعسار نسبت به هزینه دادرسی یک دعوا در سایر دعاوی:

۱. اگر در خصوص شخصی، برای یکی از مراحل دادرسی، مانند مرحله بدوی، حکم اعسار از هزینه دادرسی صادر شد، آن فرد می‌تواند از این حکم، در سایر مراحل همان پرونده، مانند تجدیدنظر و فرجام استفاده کند.
 ۲. اگر شخصی در دعوای اصلی، اعسار خود را از هزینه دادرسی اثبات کرده باشد و سپس اقدام به افزایش خواسته کند، نسبت به هزینه دادرسی افزایش خواسته نیز، مُعسر تلقی می‌شود.
 ۳. حکم اعسار از هزینه دادرسی که در یک دعوا صادر شده باشد، در سایر دعاوی که همان خواهان طرح کرده، تأثیر نخواهد داشت؛ مگر اینکه این دو شرط با هم فراهم باشد:
 - خوانده دعوا یکسان باشد؛
 - این دعوی، هم‌زمان طرح شده باشد.
- ✓ اثبات اعسار از هزینه دادرسی دعوای اصلی، موجب معافیت از هزینه دادرسی دعوای طاری، مانند جلب ثالث که طرح خواهد شد نیست.

خسارات در دعوای (مواد ۵۱۵ تا ۵۲۲ ق.آ.د.م)

مطالبه خسارات: در دعوای دو نوع مطالبه خسارات قابل بررسی است:

۱. مطالبه خسارت خواهان از خوانده؛
۲. مطالبه خسارت خوانده از خواهان.

انقسام خسارت قابل مطالبه توسط خواهان از خوانده:

۱. خسارت عدم انجام تعهد یا خسارت تأخیر در انجام تعهد:
 - ✓ خسارت عدم انجام تعهد: رابطه تعهد و زمان انجام تعهد به نحو **وحدت مطلوب** باشد. در این حالت تعهد در موعد مقرر انجام نشده و در حال حاضر هم، قابل اجرا نباشد.
 - ✓ خسارت تأخیر در انجام تعهد: رابطه تعهد و زمان انجام تعهد به نحو **تعدد مطلوب** باشد. در این حالت تعهد در موعد مقرر انجام نشده؛ اما همچنان قابل اجرا است.
 ۲. خسارات دادرسی: خسارات دادرسی قابل مطالبه باید دارای دو شرط باشد:
 - اولاً: مربوط به دادرسی باشد.
 - ثانیاً: برای اثبات دعوا لازم باشد؛ مانند هزینه دادرسی...
 ۳. اجرت‌المثل مال خواهان که خوانده آن را تسلیم نکرده یا با تأخیر تسلیم کرده است.
- طریقه مطالبه خسارت توسط خواهان از خوانده:**
۱. همراه با دادخواست دعوای اصلی: بدین نحو که در ردیف مربوط به خواسته یا در قسمت شرح دادخواست یا آنکه در هر دو قسمت دادخواست، خسارات را مطالبه کند.
 - ✓ مطالبه خسارات در دادخواست، نیازمند تأدیه هزینه دادرسی بابت خسارات نیست.
 ۲. در جریان رسیدگی به دعوا: بدین نحو که در جریان رسیدگی به دعوای اصلی، خسارات نیز مطالبه شود. در این خصوص توجه داشته

باشید که:

- ✓ در این حالت مطالبه خسارت نیاز به تشریفات خاصی ندارد و می‌تواند کتبی یا شفاهی باشد.
- ✓ با توجه به اینکه مطالبه خسارات، افزایش خواسته تلقی نمی‌شود، محدود به جلسه اول دادرسی نیست و می‌تواند تا قبل از ختم دادرسی صورت پذیرد.

۳. در قالب دادخواست جداگانه: خواهان پس از پیروزی در اصل دعوا و قطعیت رأی صادره، جهت مطالبه خسارت خود علیه خواننده‌ای که شکست خورده، دادخواست دهد.

- ✓ در این روش باید تشریفات دعوا مانند دادخواست، رعایت شده و هزینه دادرسی نیز تأدیه شود.

خسارات قابل مطالبه از خواهان توسط خواننده:

۱. خساراتی که خواننده می‌تواند از خواهان مطالبه کند، منحصر در خسارات دادرسی است؛ مانند هزینه دادرسی...
۲. در این خصوص، دریافت خسارت عدم انجام تعهد یا تأخیر در انجام تعهد، بی‌معنی است؛ زیرا خواننده ادعایی علیه خواهان ندارد که بتواند بابت آن خسارتی مطالبه کند.

طریقه مطالبه خسارت توسط خواننده از خواهان: سه روش مطالبه خسارت که در خصوص خواهان ذکر شد، برای مطالبه خسارت توسط خواننده از خواهان نیز جاری است.

خواننده می‌تواند:

۱. ضمن دادخواست واخواهی یا تجدیدنظر، خسارت دادرسی را مطالبه کند؛ برای مثال، در همان دادخواست تجدیدنظرخواهی، علاوه بر اعتراض به حکم بدوی، خسارات دادرسی را نیز مطالبه کند.
۲. در جریان رسیدگی به دعوا، مطالبه خسارت کند تا در صورت شکست خواهان در دعوا، قاضی نسبت به خسارات نیز به صورت توأم با اصل دعوا، اقدام به صدور حکم کند.
- ✓ البته دو طریقه اول در خصوص مطالبه خسارات توسط خواننده از خواهان در رویه قضائی متروک است.
۳. بعد از ختم رسیدگی به دعوا و در قالب دادخواست جداگانه، خسارات خود را مطالبه کند.

شرط مطالبه خسارت توسط خواننده از خواهان:

- ✓ قانون‌گذار شرط مطالبه خسارت خواننده از خواهان را چنین بیان داشته است که خواهان عمداً و با علم به غیر مجق بودن خود، اقدام به طرح دعوا کند.

تشریح خسارات ناشی از عدم‌النفع:

بنا بر تبصره ۲ ماده ۵۱۵ ق.آ.د.م خسارت عدم‌النفع قابل مطالبه نیست.

البته در این خصوص، باید بین منافع محتمل‌الحصول و منافع مسلم‌الحصول قائل به تفصیل شد. بدین نحو که:

۱. منظور قانون‌گذار در قانون آیین دادرسی مدنی از عدم‌النفع، منافع محتمل‌الحصول است. منافع محتمل‌الحصول، منافی است که طبق جریان عادی امور حاصل نمی‌شود؛ مانند اینکه شخصی که صد میلیون تومان پول طلبکار بوده، بیان دارد که اگر بدهکار این صد میلیون را در زمان مقرر به وی پرداخت می‌کرد، با آن طلا خریداری می‌کرد و با توجه به اینکه قیمت طلا در این مدت دو برابر شده، پس وی صد میلیون تومان سود را از دست داده و ضرر کرده است. این سود، یک سود محتمل‌الحصول است؛ چرا که معلوم نیست که طلبکار لزوماً طلا می‌خریده؛ بنابراین، قابل مطالبه نیست.
۲. اما خسارات ناشی از منافع مسلم‌الحصول (ممکن‌الحصول) قابل مطالبه است. منافع مسلم‌الحصول منافی است که طبق جریان عادی امور حاصل می‌شود. برای مثال، اگر شخصی دیگری را از دسترسی به باغش محروم کند و موجب شود که مالک باغ از منافع باغ در آن طول مدت محروم شود، منافع باغ، منافع ممکن‌الحصول (مسلم‌الحصول) و قابل مطالبه است.

خسارت تأخیر تأدیه: خسارت تأخیر در پرداخت پول را خسارت تأخیر تأدیه گوئیم. برای اخذ خسارت تأخیر تأدیه، شرایط زیر باید موجود باشد:

۱. موضوع تعهد، پرداخت پول رایج (ریال ایران) باشد.

۲. طلبکار، طلب خود را از مدیون طلب کرده باشد.

✓ این مطالبه، ممکن است به صورت رسمی (اظهارنامه یا دادخواست) یا غیررسمی (پیامک، ایمیل، نامه یا به صورت شفاهی) باشد.

۳. شاخص قیمت سالیانه، تغییر فاحش کرده باشد؛ یعنی تورم قابل توجه باشد.

۴. مدیون دارای تمکن مالی باشد؛ و با وجود این، از پرداخت امتناع کند؛ با این حال، در صورت اعسار یا ورشکستگی مدیون، دریافت خسارت از تأخیر تأدیه منتفی است.

نکته مهم: اگر طرفین به موجب قرارداد فی‌مابین، وجه التزامی جهت خسارت تأخیر تأدیه تعیین کرده باشند، همان وجه التزام باید به عنوان خسارت تأخیر تأدیه پرداخت می‌شود، هرچند که بیش از نرخ تورم باشد. برخی این امر را ربوی می‌دانند؛ گرچه به وضوح بین وجه التزام تأخیر تأدیه و ربا تفاوت است.

آغاز و پایان محاسبه خسارت تأخیر تأدیه:

۱. طبق ماده ۵۲۲ ق.آ.د.م خسارت تأخیر تأدیه از تاریخ مطالبه تا تاریخ صدور حکم محاسبه و در حکم دادگاه درج می‌شود؛ به عبارت دیگر، مبدأ خسارت تأخیر تأدیه، سررسید دین نیست؛ بلکه آن تاریخی است که دینی که حال شده، مطالبه شود.

۲. تاریخ تقدیم دادخواست تاریخ مطالبه قلمداد می‌شود، ولی اگر طلبکار قبل از طرح دعوا، طلب خود را به نحو دیگری، مانند اظهارنامه و ایمیل و ... مطالبه کرده باشد، از همان تاریخ، خسارت تأخیر تأدیه خواهد شد.

۳. گرچه طبق نص قانون، قاضی باید خسارت تأخیر تأدیه را تا زمان صدور حکم محاسبه و در رأی خود درج کند؛ ولی محاکم میزان خسارت تأخیر تأدیه را در رأی خود درج نمی‌کنند؛ بلکه محاسبه میزان آن را تا زمان اجرای حکم، به مرحله اجرا واگذار می‌کنند؛ چراکه ممکن است این حکم، سال‌ها بعد از صدور آن، اجرا شود و دائن طبیعتاً نسبت به این مدت نیز مستحق دریافت خسارت تأخیر تأدیه است.

مسائل خسارات دادرسی:

۱. خسارت دادرسی اعم از تمامی مخارجی که برای اثبات دعوا یا دفاع ضرورت داشته باشد، تلقی شده و قابل مطالبه است؛ هرچند که در قانون تصریح نشده باشد؛ مانند: هزینه ایاب و ذهاب شهود و ...

۲. اگر شخصی قبل از طرح دعوا مطالبه وجه اسناد تجاری، اقدام به واخواست عدم تأدیه نسبت به سند تجاری کرده باشد، هزینه واخواست عدم تأدیه نیز در شمار خسارات دادرسی قابل مطالبه است.

۳. اگر یکی از طرفین ادله‌ای ارائه کند که تأثیری در اثبات نداشته باشد، نمی‌تواند خسارات آن را از طرف دیگر مطالبه کند.

۴. میزان خسارات دادرسی علی‌الاصول مبلغی است که در قوانین و مقررات معین شده و در صورت عدم تعیین، میزان آن توسط دادگاه تعیین خواهد شد.

اظهارنامه: (مواد ۱۵۶ و ۱۵۷ ق.آ.د.م)

اظهارنامه، طبق تصریح ماده ۱۵۶ ق.آ.د.م از راه‌های رسمی مطالبه حق است. در مورد اظهارنامه نکات ذیل قابل ذکر است:

۱. دادگاه را ملزم به رسیدگی نمی‌کند.

۲. بین طرفین رابطه دادرسی ایجاد نکرده و خوانده را ملزم به جواب و دفاع نمی‌کند.

۳. اظهارنامه، توسط ادارات ثبت اسناد و املاک دفتر دادگاه‌ها ابلاغ می‌شود.

۴. رویه عملی این است که دفتر دادگاه محل اقامت اظهارکننده، اظهارنامه را دریافت و ثبت می‌کند.

۵. اظهارات مأمور ابلاغ مبنی بر ابلاغ اظهارنامه، سند رسمی است.

۶. اگر اظهارنامه مُشعر بر تسلیم وجه یا مال یا سندی از طرف اظهارکننده به مخاطب باشد، باید آن وجه یا مال یا سند، هنگام تسلیم

اظهارنامه به مرجع ابلاغ، تحت نظر و حفاظت آن مرجع قرار گیرد.

آثار اظهارنامه در اثبات دعوا:

۱. علی‌الاصول، لازم نیست که شخص خواهان قبل از طرح دعوا، برای خوانده، اظهارنامه ارسال کرده باشد.

۲. با توجه به اینکه مخاطب اظهارنامه، مکلف به پاسخ به آن نیست؛ بنابراین، سکوت او در برابر اظهارنامه حقی را ایجاد نمی‌کند. البته

سکوت مخاطب، اگر با علم به ابلاغ اظهارنامه باشد، ممکن است در مواردی، از قرائن صحت ادعای اظهارکننده تلقی شود.

الزام خواهان به فرستادن اظهارنامه قبل از طرح دعوی ذیل توسط قانون گذار:

قانون گذار در برخی از دعوی، خواهان را ملزم کرده است که قبل از طرح دعوا، برای خوانده اظهارنامه بفرستد. برای مثال:

۱. طرح دعوی تخلیه‌یید به دلیل عدم پرداخت اجاره‌بها، علیه مستأجری که اجاره او تابع قانون سال ۱۳۵۶ است. (بند ۹ ماده ۱۴ ق.ر.م.م. ۱۳۵۶)
۲. درخواست طلبکار یکی از شرکا برای انحلال شرکت تضامنی، برای وصول طلب خود از محل سهم‌الشرکه بدهکارش. (ماده ۱۲۹ ق.ت)
۳. طرح دعوی تصرف عدوانی علیه امین. (ماده ۱۷۱ ق.آ.د.م)
۴. درخواست نصب داور از دادگاه، به دلیل امتناع طرف مقابل اختلاف از نصب داور. (مواد ۴۵۹ و ۴۶۰ ق.آ.د.م)

مواعد: (مواد ۴۴۲ تا ۴۴۹ ق.آ.د.م)

موعد مدت زمانی است که برای انجام اقدام قضائی به اصحاب دعوا یا سایر اشخاص مرتبط با دعوا، مانند کارشناس داده می‌شود.

انواع مواعد:

۱. **مواعد قانونی:** در این نوع موعد، میزان موعد در قانون مشخص شده است؛ یعنی مخاطب، مدت مشخصی از تاریخ ابلاغیه اختاریه، فرصت دارد تا اقدام مشخصی را انجام دهد.
۲. **مواعد قضائی:** در این نوع موعد، میزان موعد بسته به نظر قاضی است.

معین کردن مواعد قضائی طبق نظر قاضی:

۱. قاضی مدتی مشخصی را از تاریخ ابلاغ اختاریه، معین می‌کند، تا اقدامی در آن مهلت مشخص انجام شود. در این فرض، مواعد قضائی، شبیه مواعد قانونی است با این تفاوت که مواعد قانونی در قانون و مواعد قضائی توسط قاضی تعیین می‌شود.
۲. قاضی تاریخ مشخصی را (مانند دهم خرداد) به عنوان تاریخ انقضای موعد ذکر خواهد کرد.

مسائل مواعد:

۲. مواعد در آیین دادرسی مدنی خالص‌اند؛ در مواعد قانونی و همچنین در مواعد قضائی دسته اول (در آن دسته از مواعد قضائی که ابتدای موعد از روز ابلاغ محاسبه می‌شود)، روز ابلاغ و روز اقدام، جزء موعد محسوب نمی‌شود.
۳. در مواعد قضائی دسته دوم (مواعدی که روز خاصی به عنوان تاریخ انقضای موعد درج می‌شود)، موعد در همان روز تعیین شده خاتمه می‌یابد، مگر آنکه آن روز، مصادف با تعطیلی باشد که در این صورت، آخرین روز موعد، روز بعد از تعطیلی خواهد بود.
۴. تعطیلات نیز جزء مواعد محاسبه می‌شود؛ مگر اینکه آخرین روز اقدام، مصادف با تعطیلی باشد یا دستگاه قضائی مربوطه، آماده پاسخ نباشد که در این صورت، اولین روز بعد از تعطیلات، روز اقدام محسوب می‌شود.
۵. طبق ماده ۴۴۳ ق.آ.د.م: از نظر احتساب موارد قانونی، سال دوازده ماه، ماه سی روز، هفته هفت روز و شبانه روز بیست و چهار ساعت است.

نحوه اجرای مواعد قانونی نسبت به اشخاص مقیم خارج از کشور:

۲. مواعد قانونی کمتر از دو ماه، نسبت به اشخاص مقیم در خارج از کشور، به دو ماه افزایش می‌یابد، چه ایشان خواهان دعوا باشند و چه خوانده دعوا.
۳. اگر برخی از خواندگان مقیم ایران و برخی دیگر مقیم خارج از کشور باشند، از آنجاکه مواعد قانونی نسبت به مقیمین خارج از کشور به دو ماه افزایش می‌یابد، مواعد قانونی نسبت به مقیمین داخل نیز به دو ماه افزایش می‌یابد.
۴. قاعده مقرر در بند فوق، در خصوص خواهان‌ها جاری نیست؛ یعنی اگر برخی از خواهان‌ها مقیم داخل و برخی مقیم خارج باشند، مواعد نسبت به مقیمین داخل افزایش نمی‌یابد.
۵. اگر شخصی که مقیم خارج از کشور است، در ایران دارای نماینده (وکیل، قیم یا ...) باشد، با توجه به اینکه اوراق به نماینده او که در ایران مقیم است، ابلاغ می‌شود؛ بنابراین، مواعد قانونی به دو ماه افزایش نمی‌یابد و مانند مواعد نسبت به اشخاص مقیم در داخل ایران است.

۶. اگر شخصی که مقیم خارج از کشور است، دارای وکیل باشد که آن وکیل، مقیم داخل کشور است، در این صورت، نسبت به ابلاغ‌هایی که خطاب به وکیل صورت می‌گیرد، مواعد قانونی، به نحو عادی محاسبه می‌شود؛ اما نسبت به ابلاغ‌هایی که خطاب به موکل صورت می‌گیرد، مواعد قانونی به دو ماه افزایش می‌یابد.
۷. عکس قاعده فوق نیز جاری است؛ یعنی اگر موکل مقیم داخل و وکیل او مقیم خارج باشد، نسبت به ابلاغ‌هایی که به وکیل صورت می‌گیرد، مواعد قانونی به دو ماه افزایش می‌یابد؛ اما نسبت به ابلاغ‌هایی که به موکل انجام می‌شود، مواعد قانونی به همان نحوی که بود محاسبه می‌شود.

تجدید موعد: (مواد ۴۵۰ تا ۴۵۳ ق.آ.د.م)

۱. تجدید مواعد قضائی:
- ✓ برای یک‌بار: بدون اینکه نیاز به دلیل و توجیه خاصی داشته باشد، در صورت صلاح‌دید قاضی مجاز است.
 - ✓ برای بیش از یک‌بار: در دو صورت ممکن است یا در اعلام موعد سهو و خطایی روی داده باشد و یا متقاضی، اثبات کند که با مانع قهری مواجه شده است.
۲. تجدید مواعد قانونی: باید توجه داشت که در تمام مواردی که مهلت قانونی تجدید می‌شود، مهلت جدید نباید از مهلت قانونی بیشتر باشد؛ یعنی در صورت تمدید موعد، مهلت جدید ممکن است کمتر یا مساوی با مهلت قانونی باشد؛ اما نمی‌تواند بیش‌تر از آن باشد. در خصوص موجبات تجدید موعد، باید بین مواعد شکایت از رأی (واخواهی، تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی) با سایر مواعد قانونی قائل به تفصیل شویم؛ بدین نحو که:
- ✓ تجدید مواعد شکایت از آراء تنها در صورت وجود معاذیر چهارگانه قانونی مذکور در ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م ممکن است.
 - ✓ اما تجدید سایر مواعد قانونی، هم در صورت وجود معاذیر قانونی مذکور در ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م مجاز است و هم در صورتی مجاز است که در اعلام موعد سهو یا خطایی شده باشد. برای مثال، اگر مهلت اعتراض به نظر کارشناس که هفت روز است، در برگه اخطاریه پنج روز درج شده باشد و در این مهلت، اعتراضی به نظر کارشناس صورت نگیرد، مجدداً مهلت هفت‌روزه‌ای برای اعتراض به نظر کارشناس داده می‌شود.
- ضمانت اجرای عدم رعایت مواعد قانونی:** اگر مواعد قانونی رعایت نشود حق فرد ذی‌نفع ساقط می‌شود و دادگاه، دیگر به او مهلت نمی‌دهد.
- مانند اینکه نسبت به سندی ادعای جعل شود و استنادکننده ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، اصل سند را به دفتر دادگاه تسلیم نکند، این‌گونه برداشت می‌شود که صاحب سند از استفاده از آن چشم‌پوشی کرده است.

ابلاغ: (مواد ۶۷ تا ۸۳ ق.آ.د.م)

- اهمیت ابلاغ:** بیشتر تصمیمات و اقداماتی که دادگاه انجام می‌دهد باید مسبوق به ابلاغ باشد. ابلاغ و شیوه انجام آن بر تمامی اقدامات و تصمیمات دادگاه و حقوق و تکالیف اصحاب دعوا اثر دارد در نتیجه باید به‌درستی صورت بگیرد.
- برگ‌های مشمول مقررات:** دادخواست، انواع اخطاریه به اصحاب دعوا و وکلا، اظهارنامه، اخطار به کارشناس، احضاریه دادگاه، دادنامه، اجرائیه، برگ‌ها و احکام و تصمیمات دیوان عدالت اداری ابلاغ باید طبق ترتیبات و مقررات قانون آیین دادرسی مدنی صورت بگیرد.

احکام کلی ابلاغ:

۱. در دادگاه عمومی، ابلاغ به نحو حضوری در دادگاه یا از طریق اوراق قضائی صورت می‌گیرد. ابلاغ از روش‌هایی مانند سایت اینترنتی یا پیامک، ابلاغ قانونی محسوب نشده و صرفاً برای تسریع در اطلاع‌رسانی است.
۲. مأمور ابلاغ موظف است ظرف ۲ روز، اوراق را در آدرس تعیین شده در ورقه قضائی، به مخاطب، ابلاغ کند و در برگ دیگر اخطاریه، رسید بگیرد.
۳. اگر در محل اقامت مخاطب، دادگاهی نباشد، اوراق قضائی توسط مأمورین انتظامی یا بخشداری یا شورای اسلامی محل یا با پست سفارشی دو قبضه ابلاغ می‌شود.
۴. اگر مخاطب در حوزه دادگاه دیگری اقامت داشته باشد، دادخواست و سایر اوراق قضائی برای دفتر دادگاه محل اقامت او ارسال

می‌شود تا توسط دفتر آن دادگاه، ابلاغ شود.

۵. اگر مخاطب در خارج از کشور باشد، ابلاغ اوراق قضائی به وسیله مأموران کنسولی یا سیاسی ایران به عمل می‌آید. ایشان دادخواست و ضمایم آن را به وسیله مأمورین سفارت یا هر وسیله‌ای که امکان داشته باشد، برای خوانده می‌فرستند و مراتب را از طریق وزارت امور خارجه به اطلاع دادگاه می‌رسانند. در صورتی که در کشور محل اقامت خوانده، مأموران کنسولی یا سیاسی نباشند این اقدام را وزارت امور خارجه به هر نحوی که مقتضی بداند انجام می‌دهد.

۶. در مواردی که ابلاغ از طریق مأمورین سیاسی یا کنسولی، بخشداری یا شورای اسلامی محل یا رئیس یا کارگزینی کارمند به عمل می‌آید، اشخاص مزبور، مسئول ابلاغ و حلقه‌ای از جریان ابلاغ هستند. اگر ایشان اوراق را به شخص مخاطب تحویل دهند، ابلاغ واقعی است؛ در غیر این صورت، ممکن است حسب مورد ابلاغ قانونی باشد یا آنکه به کلی، به دلیل عدم رعایت قواعد ابلاغ، باطل باشد.

۷. مأمور ابلاغ باید موارد ذیل را در نسخ اخطاریه درج و امضا کند:

✓ نام و مشخصات خود.

✓ نام کسی که دادخواست به او ابلاغ شده با تعیین اینکه چه سمتی نسبت به مخاطب اخطاریه دارد.

✓ محل و تاریخ ابلاغ با تعیین روز، ماه و سال با تمام حروف.

ابلاغ به شخص حقیقی: اقسام ابلاغ به شخص حقیقی به شرح ذیل است:

۱. **ابلاغ واقعی:** به معنای تحویل اوراق به شخص مخاطب و دریافت رسید از او است.

۲. **ابلاغ قانونی:** به معنای آن است که اوراق به شخص مخاطب تحویل داده نشود؛ برای مثال، به شخصی مانند بستگان و خادمین وی تحویل شود.

ابلاغ واقعی به اشخاص حقیقی:

۱. در صورت ابلاغ اوراق توسط مأمور ابلاغ، در همان آدرس تعیین شده به شخص مخاطب، این ابلاغ یک ابلاغ واقعی است.

۲. مخاطب می‌تواند در سایر آدرس‌ها از گرفتن اوراق امتناع کند، ابلاغ اوراق به شخص مخاطب در آدرسی غیر از آدرس مندرج در ورقه اخطاریه، اگر توسط مخاطب قبول شود، ابلاغ واقعی است.

۳. اگر مخاطب صغیر یا مجنون باشد، به دلیل عدم درک اهمیت اوراق، اوراق نباید به ایشان تحویل داده شود، بلکه باید به ولی یا قیم ایشان تحویل شود. به دلیل آنکه ولی یا قیم ایشان در دادرسی نیز نماینده ایشان است، ابلاغ اوراق به ولی یا قیم، یک ابلاغ واقعی است.

۴. با توجه به اینکه مخاطب باید رسید بدهد، در صورت بی‌سواد بودن، باید اثر انگشت خود را در نسخه ثانی ابلاغ درج کند.

ابلاغ قانونی به اشخاص حقیقی:

اگر مأمور ابلاغ به آدرس اعلامی مراجعه کند و مخاطب در آن آدرس شناخته شود؛ ولی حضور نداشته باشد، مأمور ابلاغ می‌تواند حسب مورد با تحویل اوراق به بستگان و خادمین یا الصاق در محل، ابلاغ را انجام دهد. همچنین می‌تواند برای امر ابلاغ، مجدداً مراجعه کند که البته تکلیفی به این کار ندارد.

موارد ابلاغ قانونی به اشخاص حقیقی:

۱. امتناع شخص مخاطب از قبول اوراق در آدرس اعلامی: در این صورت، تمام اوراق به دادگاه باز گردانده می‌شود.

✓ در این خصوص، قانون مقرر نموده است که تمام اوراق به دفتر دادگاه اعاده می‌شود؛ اما رویه آن است که حتی در صورت امتناع مخاطب از قبول اوراق، اخطاریه در محل الصاق و سایر اوراق به دفتر دادگاه اعاده می‌شود. گرچه این ترتیب در ماده ۶۸ ق.آ.د.م ذکر نشده، اما اقدامی احتیاطی و بلااشکال است.

✓ امتناع مخاطب از قبول اوراق در سایر آدرس‌ها، هیچ ابلاغی محسوب نمی‌شود. بلکه در صورت چنین امتناعی، مأمور ابلاغ مکلف به ابلاغ اوراق در آدرس اعلامی است.

✓ اگر پس از ابلاغ قانونی اخطاریه، خوانده در دادگاه حاضر شود و اوراق دادخواست و سایر ضمایم را دریافت کند. این ابلاغ تبدیل به ابلاغ واقعی می‌شود. این قاعده، در سایر موارد ابلاغ قانونی نیز حاکم است.

۲. ابلاغ اوراق به بستگان یا خادمین مخاطب در آدرس تعیین شده:

- ✓ ابلاغ اوراق به بستگان یا خادمنی صحیح است که سن و وضعیت ظاهر ایشان به نحوی باشد که برای درک اهمیت اوراق، کافی باشد.
- ✓ در این خصوص، قانون‌گذار احراز سن واقعی و مندرج در اسناد سجلی را لازم ندانسته، بلکه همین مقدار که سن ظاهری مخاطب مشاهده شود، کافی است.
- ✓ شخصی که به عنوان بستگان یا خادمن اوراق را دریافت می‌کند ترجیحاً باید باسواد باشد تا اهمیت اوراق را درک کند.
- ✓ بستگان مخاطب اعم از بستگان نسبی یا سببی اند.
- ✓ قانون‌گذار ابلاغ به بستگان را محدود به هیچ طبقه و درجه‌ای نکرده است.
- ✓ ابلاغ اوراق به بستگان یا خادمن مخاطب در سایر آدرس‌ها، غیر از آدرس مندرج در اختاریه باطل است و دارای اثر قانونی نیست.
- ✓ ابلاغ به دوستان و همسایگان در شمار هیچ‌یک از اقسام ابلاغ نیست و باطل است.
- ✓ ابلاغ به همکاران شخص مخاطب باطل است و این ابلاغ، قانونی نیست؛ چه مخاطب، کارمند یک اداره دولتی یا شرکت خصوصی باشد.
- ✓ کارمندان یک اداره دولتی یا شرکت خصوصی، خادمن شخص حقوقی هستند؛ نه خادمن رئیس اداره یا مدیرعامل آن شرکت؛ بنابراین، تحویل اوراق مختص به رئیس یا مدیرعامل اداره یا شرکت، به کارمندان آن اداره یا شرکت، فاقد وجاهت قانونی است.
- ۳. امتناع بستگان یا خادمن مخاطب از دریافت اوراق در آدرس تعیین‌شده: اختاریه تعیین وقت در محل، الصاق می‌شود؛ ولی دادخواست و ضامین آن به دادگاه اعاده می‌شود.
- ✓ تکلیف امتناع شخص مخاطب از قبول اوراق، در ماده ۶۸ ق.آ.د.م بیان شده است. منظور استنکاف از قبول اوراق که در ماده ۷۰ ق.آ.د.م آمده، فقط استنکاف بستگان یا خادمن از قبول اوراق قضائی است.
- ۴. عدم حضور مخاطب، بستگان یا خادمن در محل: اختاریه تعیین وقت، در محل، الصاق می‌شود؛ ولی بقیه اوراق عودت داده می‌شود.
- ✓ در صورت عدم حضور مخاطب، بستگان و خادمن او در آدرس اعلامی، در صورتی اختاریه در محل الصاق و این ابلاغ یک ابلاغ قانونی تلقی می‌شود که مخاطب در محل شناخته شود، در غیر این صورت، تمام اوراق به دفتر اعاده می‌شود تا حسب اینکه مخاطب، خواهان بوده یا خوانده تصمیم مقتضی اتخاذ شود.
- ✓ اگر مخاطب در آدرس اعلامی حاضر نباشد و شخصی از بستگان یا خادمن او در آدرس اعلامی، حاضر باشد که سن و وضعیت ظاهری او برای درک اهمیت اوراق کافی نیست، مأمور ابلاغ باید به نحو مقرر در این بند عمل کند؛ یعنی اختاریه را در محل الصاق و سایر اوراق را اعاده کند.
- ۵. ابلاغ به خوانده مجهول‌المکان: از طریق نشر آگهی در روزنامه کثیرالانتشار به عمل می‌آید. در این خصوص، توجه داشته باشید که: روزنامه کثیرالانتشار در قانون تعریف‌نشده و تعریف آن، وابسته به عرف است.
- ✓ انتشار آگهی در هفته‌نامه ماهنامه کفایت نمی‌کند.
- ✓ اگر خواهان، خوانده را مجهول‌المکان معرفی کرده باشد؛ اما در جریان دادرسی، آدرسی از او بیاید می‌تواند این آدرس را به دادگاه ارائه کند تا از این‌پس اختاریه‌ها به آدرس جدید ارسال شود.
- ✓ اگر خواهان، خوانده را مقیم خارج از کشور معرفی کند، دیگر نمی‌تواند او را مجهول‌المکان معرفی کند و ابلاغ از طریق نشر آگهی را بخواهد.
- ✓ اگر خواهان، خوانده را مجهول‌المکان معرفی کند؛ اما آدرس مخاطب برای دفتر دادگاه معلوم باشد، در این صورت، ابلاغ به همان آدرسی که از خوانده معلوم است، صورت گیرد، نه از طریق نشر آگهی.
- ✓ هزینه نشر آگهی در روزنامه کثیرالانتشار، بر عهده خواهان است.
- ۶. ابلاغ در اقامتگاه قراردادی: اگر آدرسی که خواهان از خوانده ارائه کرده، اقامتگاه قراردادی خوانده باشد، در این صورت، همان آدرس، ملاک عمل قرار می‌گیرد و اوراق در همان آدرس ابلاغ می‌شود. اگر خوانده در آدرس مزبور حضور نداشته باشد و شناسایی نشود، بازهم اوراق، ابلاغ‌شده تلقی می‌شود و این ابلاغ یک ابلاغ قانونی است.
- ۷. ابلاغ به خواندگان غیرمحصور: اگر شخصی علیه خواندگان غیرمحصور، مانند اهالی یک کوچه یا منطقه یا روستا طرح دعوا کند،

علاوه بر آنکه اظهاریه‌ها و دادخواست در روزنامه کثیرالتنشار آگهی می‌شود، یک نسخه از آن نیز باید به یکی از خواندگان (نه هریک از ایشان به صورت جداگانه) ابلاغ شود. در این خصوص، توجه داشته باشید که:

✓ در خصوص اینکه نسخه‌ای که به خواندگان ابلاغ می‌شود، باید به چه کسی تحویل شود، قانون ساکت است. برای مثال، می‌توان این نسخه را به شورای اسلامی روستا، رئیس هیئت‌مدیره مجتمع یا مسجد منطقه ابلاغ کرد.

ابلاغ به مخاطب زن: (تبصره ۲ ماده ۶۸ ق.آ.د.م)

✓ بر اساس قانون مدنی، جز در برخی استثنائات، زن باید در منزل شوهر سکونت داشته باشد و در نتیجه ابلاغ در همان‌جا صورت می‌گیرد.

✓ در صورت عدم سکونت زن در منزل شوهر، صرف‌نظر از اینکه، این عدم سکونت، موجه و قانونی باشد یا ناموجه و ناشی از نشوز باشد، اوراق قضائی در همان محل سکونت یا محل کار زن به او ابلاغ خواهد شد.

ابلاغ به کارکنان دولت و مؤسسات عمومی: (تبصره ۱ ماده ۶۲ ق.آ.د.م)

هرگاه مخاطب، کارمند دولت یا مؤسسات عمومی یا شرکت‌های دولتی باشد، دادگاه می‌تواند اوراق را برای ابلاغ به نزد کارگزینی آن اداره یا رئیس کارمند ارسال کند. ایشان مکلفند ظرف ده روز اوراق را به کارمند ابلاغ کرده و نتیجه را به دفتر دادگاه اعاده کنند.

✓ در صورت عدم اقدام مقتضی از جانب رئیس کارمند یا کارگزینی، ایشان مرتکب تخلف اداری شده‌اند.

✓ در خصوص کارمندان دولت، دادگاه می‌تواند اوراق را برای ابلاغ به نزد رئیس کارمند یا کارگزینی بفرستد؛ اما مکلف نیست از این روش استفاده کند، بلکه دادگاه می‌تواند به جای استفاده از این روش، مانند سایر موارد، اوراق را به مأمور ابلاغ تحویل دهد تا مأمور ابلاغ، اوراق را به شخص مخاطب تحویل دهد.

✓ صرف تحویل اوراق به رئیس یا کارگزینی، ابلاغ محسوب نمی‌شود؛ بلکه ایشان حکم مأمور ابلاغ را دارند؛ یعنی اگر اوراق را به کارمند تحویل دهند، یک ابلاغ واقعی صورت گرفته و اگر کارمند از قبول اوراق امتناع کند، ابلاغ قانونی است و اگر کارمند در اداره شناخته نشود یا به دلیل مأموریت طولانی یا مرخصی طولانی، قابل دسترس نباشد، ابلاغ محقق نشده و باید اوراق را به دادگاه اعاده کنند.

✓ گرچه در متن قانون، عبارت «شرکت» به نحو مطلق آمده، اما با توجه به اینکه در انتهای تبصره ۱ ماده ۶۸ ق.آ.د.م از مجازات رئیس یا کارمند خاطی کارگزینی طبق قانون رسیدگی به تخلفات اداری، سخن گفته، مشخص می‌شود که قانون‌گذار شرکت دولتی را مدنظر داشته است.

ابلاغ به شخص ورشکسته: (تبصره ۲ ماده ۷۶ ق.آ.د.م)

✓ اگر دعوا، راجع به یک امر مالی باشد، اوراق قضائی حسب مورد به اداره تصفیه یا مدیر تصفیه ابلاغ می‌شود.

✓ اگر دعوا، راجع به یک امر غیرمالی باشد، اوراق همچنان به شخص اصیل (تاجر ورشکسته)، ابلاغ می‌شود.

ابلاغ به شخص زندانی: اوراق قضائی به اداره زندان ارسال می‌شود.

✓ با توجه به آنکه در قانون، مهلتی برای ابلاغ توسط اداره زندان بیان نشده، مسئولین اداره زندان مکلف‌اند در کوتاه‌ترین وقت ممکن، اوراق را به زندانی ابلاغ و نتیجه را به دفتر دادگاه اعاده کنند.

✓ تحویل اوراق به اداره زندان، ابلاغ محسوب نمی‌شود؛ بلکه اداره زندان، مانند مأمور ابلاغ، عهده‌دار امر ابلاغ است؛ یعنی اگر مخاطب، اوراق را قبول کند، این ابلاغ، یک ابلاغ واقعی است و اگر مخاطب، از قبول اوراق امتناع کند، این ابلاغ، یک ابلاغ قانونی است.

ابلاغ به مخاطب مقیم در خارج از کشور: (ماده ۷۱ ق.آ.د.م)

در صورتی که مخاطب، مقیم خارج از کشور باشد، ابلاغ به این شرح است:

۱. اگر بین ایران و آن کشور خارجی، معاهده تعاون قضائی موجود باشد و در آن معاهده، شیوه ابلاغات نیز پیش‌بینی شده باشد، طبق همان شیوه عمل می‌شود.

۲. اگر چنین معاهده‌ای برقرار نباشد:

✓ ابلاغ دادخواست در خارج از کشور به وسیله مأموران کنسولی یا سیاسی ایران انجام می‌شود.

ایشان دادخواست و ضامین آن را به وسیله مأمورین سفارت یا هر وسیله‌ای که امکان داشته باشد، برای خواننده می‌فرستند و مراتب را از طریق وزارت امور خارجه به دادگاه اطلاع می‌دهند.

✓ اگر در کشور محل اقامت خوانده، مأموران کنسولی یا سیاسی نباشند، این اقدام را وزارت امور خارجه به هر طریقی که مقتضی بداند انجام می‌دهد.

ابلاغ به اشخاص حقوق دولتی و عمومی: (ماده ۷۵ ق.آ.د.م)

۱. ابلاغ واقعی: اوراق به رئیس دفتر مرجع خطاب یا قائم مقام او ابلاغ می‌شود.
 - ✓ قائم مقام رئیس دفتر، می‌تواند دبیرخانه آن سازمان باشد.
 - ✓ در دعاوی مربوط به شعب مراجع بالا، به رئیس دفتر شعبه مربوط یا قائم مقام او ابلاغ خواهد شد.
 - ✓ در خصوص ابلاغ به این اشخاص حقوقی، تحویل اوراق به سایر مستخدمین، غیر از رئیس دفتر مرجع مخاطب یا قائم مقام او، قانونی نیست.
- ✓ گرچه طبق قانون، مأمور ابلاغ، مکلف به تحویل اوراق به رئیس اداره دولتی نیست و کافی است که اوراق را به رئیس دفتر آن اداره تحویل دهد؛ اما اگر مأمور ابلاغ، اوراق را به رئیس اداره دولتی تحویل دهد، این ابلاغ نیز صحیح و یک ابلاغ واقعی است.
۲. ابلاغ قانونی: در صورت امتناع رئیس دفتر یا قائم مقام او از اخذ اوراق، مراتب، در برگ اخطاریه قید و تمام اوراق اعاده می‌شود. در این خصوص، توجه داشته باشید که:
 - ✓ استنکاف از گرفتن اوراق اخطاریه و ضامیم و ندادن رسید، تخلف از انجام وظیفه است و به وسیله مدیر دفتر دادگاه، به مراجع صالحه اعلام و به مجازات مقرر در قانون رسیدگی به تخلفات اداری محکوم خواهد شد.
 - ✓ در اشخاص حقوقی دولتی و عمومی، هیچ وقت ابلاغ از طریق الصاق راه ندارد.
 - ✓ اشخاص حقوقی دولتی و عمومی، هیچ وقت مجهول المکان نیستند؛ زیرا، اگر خواهان، آدرس شخص حقوقی عمومی را، به طور صحیح معین نکرده باشد، آدرس توسط مدیر دفتر، قابل کشف است؛ بنابراین، در آنها ابلاغ از طریق نشر آگهی راه ندارد.

ابلاغ به اشخاص حقوق خصوصی: (ماده ۷۶ ق.آ.د.م)

۱. ابلاغ واقعی: اوراق باید به مدیر (مدیرعامل) یا قائم مقام یا دارندگان حق امضا، ابلاغ شود. در این صورت، ابلاغ واقعی است.
۲. ابلاغ قانونی:
 - ✓ در صورت امتناع این اشخاص، تمام اوراق اعاده می‌شود. این ابلاغ، یک ابلاغ قانونی است.
 - ✓ در صورت عدم حضور این اشخاص، ابلاغ به مسئول دفتر مؤسسه صورت می‌گیرد. این ابلاغ، یک ابلاغ قانونی است.
 - ✓ در خصوص ابلاغ به اشخاص حقوقی خصوصی، تحویل ابلاغ به سایر کارمندان باطل است و ابلاغ محسوب نمی‌شود.
 - ✓ در صورتی که مسئول دفتر مؤسسه از گرفتن اوراق، امتناع ورزد، اخطاریه در محل، الصاق و سایر اوراق به دادگاه اعاده می‌شود. در این صورت، ابلاغ قانونی است.
 - ✓ هرگاه هیچ یک از مدیران و مسئول دفتر مؤسسه، حضور نداشته باشند، اخطاریه در محل الصاق، و سایر اوراق به دادگاه اعاده می‌شود. در این صورت، ابلاغ قانونی است.
 - ✓ هرگاه شخص حقوق خصوصی، در محل شناخته نشود، مدیر دفتر باید از اداره ثبت شرکتها استعلام بگیرد و اوراق، به آدرس آخرین محلی که به اداره ثبت شرکتها معرفی شده، ابلاغ خواهد شد. اگر این آخرین آدرس اعلامی، صحیح نباشد بازهم اوراق در آن آدرس، ابلاغ می‌شود. در این صورت، این ابلاغ، یک ابلاغ قانونی محسوب می‌شود.
 - ✓ اگر بر اثر تغییر پلاکهای شهرداری یا نام خیابانها، آدرس شرکتی تغییر یابد، آن شرکت مکلف است که مراتب را به اداره ثبت شرکتها اعلام کند؛ در غیر این صورت، همچنان آخرین آدرس موجود در اداره ثبت شرکتها، ملاک امر ابلاغ است و شناخته نشدن ایشان در آدرس موجود در پرونده ثبتی ممکن است موجب تضییع ایشانشان شود.
 - ✓ در مورد اشخاص حقوقی خصوصی، همان طور که مشاهده شد ابلاغ از طریق الصاق راه دارد؛ اما به هیچ وجه، نشر آگهی راه ندارد؛ زیرا اگر اشخاص حقوقی خصوصی، در مکان اعلامی شناخته نشوند، در آخرین آدرسی که به اداره ثبت شرکتها معرفی شده، ابلاغ صورت خواهد گرفت، چه این آدرس، صحیح و چه ناصحیح باشد.

ابلاغ به شرکتهای تجاری بعد از انحلال: (تبصره ۳ ماده ۷۶ ق.آ.د.م)

- ✓ اگر شرکت تجاری، منحل شود، اوراق قضائی باید به مدیر تصفیه ابلاغ شود.
- ✓ اگر شرکت تجاری منحل شود و مدیر تصفیه معین نشده باشد، اوراق قضائی باید به آخرین مدیرعامل شرکت، در آخرین آدرس شرکت

ابلاغ شود.

- ✓ اگر شرکت ورشکسته شده باشد، اوراق قضائی حسب مورد به مدیر دفتر تصفیه یا اداره تصفیه، تحویل می‌شود. با توجه به آنکه ایشان، قائم‌مقام تاجر ورشکسته هستند، تحویل اوراق به شخص مدیر تصفیه یا مسئول مربوطه در اداره تصفیه یک ابلاغ واقعی است.
- ✓ با توجه به آنکه اداره تصفیه یک اداره دولتی است. در ابلاغ اوراق به اداره مزبور اوراق باید به رئیس دفتر مرجع مخاطب تحویل شود.

ابلاغ به نماینده:

- ✓ اگر هریک از اصحاب دعوا، دارای نماینده، اعم از وکیل، ولی، قیم، مدیر تصفیه و ... باشند، اوراق قضائی و وقت دادرسی، به ایشان ابلاغ می‌شود.
- ✓ اگر یک اداره دولتی، دارای وکیل باشد، اوراق قضائی و وقت دادرسی به وکیل آن اداره ابلاغ می‌شود.
- ✓ نماینده حقوقی ادارات و نهادهای مذکور در ماده ۳۲ ق.آ.د.م صرفاً به عنوان مأموریت از جانب اداره، دعوا را تعقیب می‌کند و ممکن است در هر جلسه، تغییر یابد. از همین رو کارمند مزبور، یک نماینده به معنای دقیق کلمه نیست، بلکه یکی از اجزای اداره است و بنابراین، ابلاغ اوراق قضائی به او، فاقد اثر حقوقی است. البته رویه عملی برخی از محاکم برخلاف این امر است.

ابلاغ الکترونیکی:

برای تسلط بر بحث ابلاغ باید مواد مرتبط در قانون آیین دادرسی مدنی در کنار آیین‌نامه‌های ریاست قوه قضاییه در باب ابلاغ الکترونیکی که به نوعی باعث متروک شدن مواد ۶۷ تا ۸۳ ق.آ.د.م شده است با یکدیگر مطالعه شود. دقت شود که آیین‌نامه‌های مربوطه صرفاً به لحاظ روش ابلاغ و شکل ابلاغ نوآوری‌هایی دارد و آلا به لحاظ ماهیت ابلاغ، ماهیت ابلاغ واقعی با ابلاغ قانونی تفاوتی با قانون آیین دادرسی مدنی ندارد.

پس مواد آیین دادرسی مدنی برای فهم ماهیت ابلاغ و مواد آیین‌نامه برای درک شیوه ابلاغ اهمیت دارد. دقت شود که سؤالات مطروحه احتمالی از قوانین خاص از جمله آیین‌نامه‌های راجع به ابلاغ، غالباً به لحاظ ماهیت، تفاوتی با قانون عام ندارد، بلکه صرفاً شکل آنها (ظاهر آنها) متفاوت است.

برای مثال:

به موجب «ماده ۱۳ آیین‌نامه نحوه استفاده از سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی» وصول الکترونیکی قضایی به حساب کاربری مخاطب در سامانه ابلاغ، ابلاغ محسوب می‌شود، که مقصودش ابلاغ قانونی است. (صرف وصول در حساب کاربری ابلاغ قانونی محسوب می‌شود). همانند مواد ۶۸ و ۶۹ ق.آ.د.م + ۸۰ که الصاق برابر با ابلاغ قانونی است.

به موجب «ماده ۱۳ آیین‌نامه نحوه استفاده از سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی» رؤیت اوراق قضایی در سامانه ابلاغ که به همراه ثبت زمان و سایر جزئیات می‌باشد، ابلاغ واقعی محسوب می‌گردد. همانند ماده ۶۷ و صدر ماده ۶۸ ق.آ.د.م که دریافت اوراق توسط مخاطب، ابلاغ واقعی محسوب می‌شود.

به موجب «تبصره ۲ ماده ۱۳ آیین‌نامه نحوه استفاده از سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی» خودداری و امتناع از مراجعه به سامانه ابلاغ نیز همانند ماده ۷۰ ق.آ.د.م ابلاغ قانونی محسوب می‌شود.

- ✓ در مواد ۱۲ و ۱۳ آیین‌نامه نحوه استفاده از سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی احکام و شرایط ابلاغ الکترونیکی بیان شده است.
- ✓ اطلاعات ثبت‌شده در سامانه رایانه‌ای ابلاغ الکترونیکی (سامانه ثنا) از قبیل آدرس و شماره تلفن، سابقه قضائی محسوب می‌شود و در صورت تغییر آنها، مانند تغییر آدرس، نام، تلفن همراه و مانند آنها، اشخاص باید تغییرات ایجادشده را بلافاصله در سامانه ثنا ثبت کنند. در غیر این صورت، اوراق بر مبنای اطلاعات سابق، ابلاغ می‌شود و اطلاعات سابق، معیار ابلاغ و اقدامات قضایی است.
- ✓ صرف وصول اوراق قضایی در حساب کاربری رایانه‌ای مخاطب در سامانه ابلاغ، ابلاغ محسوب می‌شود.
- ✓ خودداری مخاطب از مراجعه به سامانه ابلاغ، به منزله استنکاف از قبول اوراق قضایی محسوب می‌شود، و در نتیجه، نوعی ابلاغ قانونی است.

✓ در ابلاغ الکترونیکی، مخاطب در صورتی می‌تواند اظهار بی‌اطلاعی کند که ثابت کند به لحاظ عدم دسترسی یا نقص در سامانه رایانه‌ای و سامانه مخابراتی از مفاد ابلاغ مطلع نشده است.

✓ گرچه صرف وصول اوراق در سامانه، ابلاغ محسوب می‌شود و رؤیت آنها لازم نیست؛ اما رؤیت آنها ابلاغ واقعی محسوب می‌شود و با

ثبت زمان و سایر جزئیات، ذخیره می‌شود. ورود به سامانه ابلاغ از طریق حساب کاربری و رؤیت اوراق از این طریق به‌منزله رسید است.

اینها رو یک نگاه بندازید:

- + مواد ۱ تا ۱۴ آیین‌نامه ارائه خدمات الکترونیک قضایی مصوب ۹۱/۳/۲۲
- + مواد ۱ تا ۳۲ آیین‌نامه نحوه استفاده از سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی مصوب ۹۵/۵/۲۴

فاصله ابلاغ وقت دادرسی تا زمان تشکیل جلسه:

- ✓ باید حداقل پنج روز فاصله از ابلاغ وقت به هریک از طرفین تا جلسه دادرسی باشد.
 - ✓ باید حداقل یک ماه فاصله تا وقت دادرسی لحاظ شود، اگر وقت دادرسی، از طریق نشر آگهی ابلاغ شده باشد.
 - ✓ اگر مخاطب، مقیم خارج از کشور است، فاصله ابلاغ به او تا جلسه دادرسی، باید حداقل دو ماه باشد.
 - ✓ اگر دادگاه، خود مستقیماً شهود را دعوت کند، فاصله ابلاغ اختاریه به شاهد تا جلسه دادرسی، باید حداقل هفت روز باشد.
- سابقه ابلاغ:** اگر یکی اصحاب دعوا، در آدرس مشخصی شناخته شود؛ یعنی اوراق قضائی به وی ابلاغ (اعم از واقعی و قانونی) شود، برای وی سابقه ابلاغ به وجود می‌آید؛ بدین معنی که اگر آدرس خود را تغییر دهد باید به دادگاه اطلاع دهد و اگر به دادگاه اطلاع ندهد، اوراق قضائی به همان محل سابق، ابلاغ می‌شود و اگر مخاطب در آن آدرس شناخته نشود یا نقل مکان کرده باشد، بازهم نسخه‌ای از اختاریه، در محل الصاق می‌شود. این ابلاغ، یک ابلاغ قانونی تلقی می‌شود.
- ✓ سابقه ابلاغ برای یک پرونده، برای پرونده دیگر سابقه ابلاغ محسوب نمی‌شود.
 - ✓ برای هر مرحله دادرسی، سابقه ابلاغ جداگانه داریم؛ به عبارت دیگر، سابقه ابلاغ یک مرحله، برای مراحل بعدی سابقه ابلاغ محسوب نمی‌شود یا به عبارت دیگر، سابقه ابلاغ هر مرحله، برای همان مرحله، سابقه ابلاغ است.
 - ✓ آخرین آدرسی که در پرونده دادرسی از محکوم علیه موجود است، برای ابلاغ اجرائیه به او، سابقه ابلاغ محسوب شده و ملاک عمل قرار می‌گیرد.

جمع‌بندی «مفهوم و انواع ابلاغ»:

هدف ابلاغ در قانون آیین دادرسی مدنی صرفاً وصول و ایصال است، نه اطلاع. لذا اطلاع، شرط ابلاغ واقعی نیست. صرفاً «رساندن»، شرط ابلاغ واقعی است. در سامانه «دیدن» نه الزاماً «فهمیدن» آن شرط است. ولو اینکه اطلاع حاصل نشود. البته عدم اطلاع قابل اثبات است.

ابلاغ یعنی رساندن (از ریشه بَلَّغَ) و صرفاً مقصود «وصول اوراق قضایی به مخاطب» است و حصول اطلاع در آن شرط نیست.

ابلاغ یا قانونی است یا واقعی.

ابلاغ وقتی به خود مخاطب وصول شود: ابلاغ واقعی است.

ابلاغ وقتی به غیرمخاطب وصول شود: ابلاغ قانونی است.

- ✓ مثلاً در دعوا علیه وزارت آموزش و پرورش: باید به خود مخاطب (شخص حقوقی) ابلاغ شود.
- ✓ در اشخاص حقوقی به سری افراد شبیه مخاطب پیش‌بینی کرده است. به سری اشخاص حقیقی داریم که صلاحیت ابلاغ دارند و انگار دست خود مخاطب دادیم.
- ✓ ابلاغ به خود مخاطب در اشخاص حقیقی و شبیه مخاطب در اشخاص حقوقی برابر است با ابلاغ واقعی و در غیر این صورت با ابلاغ قانونی مواجهیم.
- ✓ پس اشخاصی همچون رئیس دفتر شخص حقوق عمومی در ماده ۷۵ یا مدیر شخص حقوق خصوصی در ماده ۷۶ اشخاصی هستند که همانند ولی یا قیم در اشخاص حقیقی شبیه مخاطب محسوب و صاحب صلاحیت برای ابلاغ به شمار می‌آیند، لذا ابلاغ به آنها واقعی است.

صاحب صلاحیت ابلاغ

۱. ابلاغ واقعی به شخص حقیقی «مواد ۶۷ و ۶۸ ق.آ.د.م»: ابلاغ به خود مخاطب در همان نشانی
 ۲. ابلاغ واقعی به شخص حقوقی خصوصی «ماده ۷۶ ق.آ.د.م»: مدیر، یا قائم‌مقام یا دارنده حق امضاء
 ۳. ابلاغ واقعی به شخص حقوقی عمومی «ماده ۷۵ ق.آ.د.م»: رئیس دفتر مرجع مخاطب: قائم‌مقام
- ✓ اگر شعبه داریم: ابلاغ به مسئول دفتر شعبه مخاطب: قائم‌مقام.

ابلاغ واقعی

شخص حقیقی «مواد ۶۷ و ۶۸ ق.آ.د.م»: خود مخاطب در همان نشانی

شخص حقوقی خصوصی «ماده ۷۶ ق.آ.د.م»:

- ✓ مدیر، یا قائم‌مقام یا دارنده حق امضاء
 - ✓ مدیر تصفیه یا اداره تصفیه در شرکت ورشکسته (شبه مخاطب)
 - ✓ آخرین مدیر قبل از انحلال: در شرکت منحل (شبه مخاطب)
- شخص حقوقی عمومی** «ماده ۷۵ ق.آ.د.م»

- ✓ رئیس دفتر مرجع مخاطب یا قائم‌مقام
- ✓ ابلاغ به مسئول دفتر شعبه مخاطب یا قائم‌مقام

ابلاغ قانونی

شخص حقیقی

- ✓ امتناع خود مخاطب (بدون الصاق)
- ✓ به یکی از بستگان و خادمان که سن و وضعیت ظاهری برای تمییز اهمیت اوراق کافی باشد در نشانی تعیین شده «ماده ۶۹ ق.آ.د.م»

شخص حقوقی خصوصی

- ✓ جایگزین یا نماینده: مسئول دفتر
- ✓ امتناع شبه مخاطب: بدون نیاز به الصاق

شخص حقوقی عمومی

- ✓ امتناع شبه مخاطب: بدون نیاز به الصاق

✓ دقت شود که شبه مخاطب‌های پیش‌بینی شده در مواد ۷۵ و ۷۶ ق.آ.د.م یعنی رئیس دفتر شخص حقوقی عمومی یا مسئول دفتر حقوقی عمومی یا مدیر حقوقی خصوصی همگی صاحب‌صلاحیت ابلاغ واقعی بوده و ابلاغ به آنها واقعی است و مهم نیست که در چارت سازمانی مرجع مربوطه چه نهادی (واحد رایانه، دبیرخانه، کارگزینی) عهده‌دار مسؤولیت ابلاغ است. از سویی دقت شود مسئول دفتر شخص حقوقی خصوصی ماده ۷۶ ق.آ.د.م شبه مخاطب نیست تا ابلاغش واقعی باشد، بلکه همانند بستگان و خادمان به علت عدم دسترسی به مخاطب اصلی، آنها نماینده ابلاغ محسوب و ابلاغ‌شان قانونی است.

- کدام یک از ابلاغ‌های ذیل، ابلاغ واقعی است:

- ابلاغ به رئیس کارمند یا کارگزینی
- ابلاغ به مأموران سیاسی یا کنسولی
- ابلاغ به اداره زندان یا بازداشتگاه

✓ هیچ‌کدام

موارد فوق، نه ابلاغ واقعی است و نه ابلاغ قانونی، بلکه «ارسال» محسوب می‌شود. این‌ها مخاطب ابلاغ نیستند بلکه مأمور ثانی ابلاغ هستند که به آنها ارسال می‌شود. دقت شود که کارگزینی یا رئیس کارمند اداره در ماده ۶۸ ق.آ.د.م، مأموران سیاسی و کنسولی در ماده ۷۱ ق.آ.د.م، مأموران نیروی انتظامی یا بخشداری یا شورای محل یا اداره زندان در ماده ۷۷ ق.آ.د.م مأموران ثانی ابلاغ هستند.

مأمور ابلاغ:

✓ مأمور ابلاغ دادگاه

✓ مأموران ابلاغ ثانی

- کارگزینی یا رئیس کارمند اداره در ماده ۶۸ ق.آ.د.م: به کارمند؛
- مأموران سیاسی و کنسولی در ماده ۷۱ ق.آ.د.م: به شخص مقیم خارج؛
- مأموران نیروی انتظامی یا بخشداری یا شورای محل یا اداره زندان در ماده ۷۷ ق.آ.د.م: به شخصی که محل وی فاقد دفتر دادگاه است + شخص زندانی

- ✓ در مواردی که مخاطب ابلاغ، دولت (شخص حقوقی عمومی) است، ابلاغ به رئیس دفتر یا مسؤول دفتر صورت می‌گیرد.
- ✓ در مواردی که مخاطب ابلاغ، کارمند دولت است، اوراق به رئیس کارمند یا کارگزینی ارسال می‌شود و این اشخاص مسؤول ابلاغ هستند.
- ✓ مأموران سیاسی و کنسولی در رابطه با ابلاغ به خواننده مقیم خارج مأمور ابلاغ می‌باشند و در صورتی که در کشور محل اقامت خوانده، مأموران سیاسی یا کنسولی نباشند، این اقدام را وزارت امور خارجه به هر طریقی که مقتضی بداند انجام می‌دهد.
- ✓ در مورد اشخاص حقوقی خصوصی ابلاغ به مخاطب یا شبه مخاطب برابر با ابلاغ واقعی و صرف امتناع یا استنکاف آنان برابر با ابلاغ قانونی است + نیاز به الصاق.
- ✓ شرکت‌ها در حالت ورشکستگی و یا انحلال به موجب ماده ۷۶ ق.آ.د.م و تبصره ۲ و ۳ آن صاحبان صلاحیت ابلاغ‌شان عبارت است از: مدیر یا اداره تصفیه که ابلاغ به آنها ابلاغ واقعی و امتناع آنها ابلاغ قانونی است.

- ابلاغ به بستگان و خادمان مجاز است که ...

خارج از دسته سوم طبقه سوم نباشد.

رشید باشد.

بالغ باشد.

✓ اهمیت اوراق را در همان نشانی تشخیص دهد.

نکته: مهم، تشخیص اهمیت اوراق است. نه رابطه سببی و نسبی شرط است و نه سن و نه اهلیت تمییز قانون مدنی شرط است. تمییز اهمیت اوراق، شرط است.

✓ خوانده

- غیبت همراه با الصاق: ابلاغ قانونی.

- استنکاف: صرف استنکاف خوانده بدون الصاق، ابلاغ قانونی است.

✓ بستگان و خادمان

- غیبت، همراه با الصاق: ابلاغ قانونی.

- استنکاف، همراه با الصاق: ابلاغ قانونی.

نشر آگهی

✓ مجهول‌المکان «مواد ۷۲ و ۷۳ ق.آ.د.م»

۱. اقامتگاه خواننده معلوم است:
 - شناسایی می‌شود: ابلاغ عادی: قانونی یا واقعی
 - شناسایی نمی‌شود: اعاده به دفتر دادگاه برای رفع نقص
 - آدرس جدید: ابلاغ عادی: قانونی یا واقعی
 - فقدان آدرس جدید: شخص، مجهول‌المکان شناخته می‌شود.
۲. اقامتگاه خواننده دعوا معلوم نیست:

✓ غیرمحصور «ماده ۷۴ ق.آ.د.م»

۱. مُعَيَّن
 - محصور: ابلاغ عادی می‌شود ولو خوانندگان اشخاص کثیری باشند.
 - غیرمحصور: نشر آگهی + ابلاغ عادی
۲. نامُعَيَّن: رد دعوا

شرایط نشر آگهی

۱. درخواست خواهان و پرداخت هزینه نشر آگهی توسط خواهان
 ۲. مخاطب شخص حقیقی باشد (برای شرکت‌ها نشر آگهی نداریم، به آخرین محل ثبت شده ابلاغ می‌شود).
 ۳. رعایت فاصله یک ماهه.
- نمونه خوانندگان نامُعَيَّن غیرمحصور: دعوا علیه مردم، دعوا علیه زنان، دعوا علیه اهالی جهان. در این موارد، دعوا رد می‌شود.
- نمونه خوانندگان غیرقابل شناسایی اما قابل شمارش: مثلاً اهالی روستای علی‌آباد کتول، اهالی شهرک غرب، اهالی شهر تهران. در این موارد نسبت به عموم افراد نشر آگهی به عمل می‌آید و نسبت به شخص معارض، ابلاغ عادی انجام می‌شود. شخص معارض: مانند، کدخدای، مدیر ساختمان و ... می‌باشد.

- ✓ به موجب ماده ۷۸ ق.آ.د.م، قانون‌گذار اقامتگاه انتخابی را برای ابلاغ اوراق تجویز کرده است؛ چنین اقامتگاهی باید حتماً در محل مقر دادگاه باشد و صرفاً جهت ابلاغ اوراق تجویز شده است و نه چیز دیگر (ماده ۱۰۱۰ ق.م).
- ✓ به موجب ماده ۷۹ ق.آ.د.م، تغییر نشانی و به موجب ماده ۸۰ ق.آ.د.م تغییر اقامتگاه تجویز شده است.
- ✓ تغییر نشانی ≠ تغییر اقامتگاه
- ✓ تغییر نشانی الزماً تغییر اقامتگاه را دربر ندارد. مثلاً آدرس از میدان ولیعصر «عج» می‌رود میدان هفت حوض.
- ✓ «تغییر نشانی» را به دادگاه اعلام کنی، می‌گه «چشم!»؛ به محض اطلاع قبول می‌شود، ولی «تغییر اقامتگاه» باید اثبات شود.
- ✓ اقامتگاه همان مرکز امور شخص است که غالباً همان نشانی و آدرس سکونت وی است، البته الزماً چنین نیست، ممکن است آدرس محل کار، محل تحصیل و ... به جای آدرس سکونت، اقامتگاه محسوب شود. به هر تقدیر، تغییر نشانی به موجب ماده ۷۹ ق.آ.د.م باید به اطلاع دادگاه برسد و دادگاه نیز به محض دریافت نشانی جدید در همان جا اوراق قضایی را ابلاغ خواهد کرد؛ اما تغییر اقامتگاه به موجب ماده ۸۰ ق.آ.د.م صرفاً با تغییر نشانی یا تغییر ناشی مسافرت‌های موقتی محقق نمی‌شود، بلکه باید تغییر اقامتگاه به طور واقعی (ماده ۱۰۰۴ ق.م) اتفاق افتاده باشد تا برای دادگاه ملاک عمل باشد، پس به صرف اعلان تغییر نشانی برای دادگاه ملاک است، ولی اعلان تغییر اقامتگاه به تنهایی کفایت نمی‌کند و اثبات و احرار تغییر واقعی اقامتگاه برای دادگاه لازم است (عموم و خصوص مطلق).

اعتبار ابلاغ قانونی «ماده ۸۳ ق.آ.د.م»

✓ ابلاغ فیزیکی

- واقعی: ابلاغ به خود مخاطب یا شبه مخاطب

• **قانونی:** ابلاغ به غیر مخاطب یا امتناع مخاطب

✓ **ابلاغ الکترونیکی**

- **واقعی:** رؤیت ابلاغ در سامانه ابلاغ «ماده ۱۳ آیین نامه نحوه استفاده از سامانه های رایانه ای یا مخابراتی»
- **قانونی:** به محض وصول در سامانه یا امتناع از رؤیت «ماده ۱۳ آیین نامه نحوه استفاده از سامانه های رایانه ای یا مخابراتی»
- ✓ ابلاغ چه به شکل فیزیکی و بر اساس قانون آیین دادرسی مدنی و چه به شکل الکترونیک بر اساس مواد ۱۷۵ و ۱۷۶ قانون آیین دادرسی کیفری و آیین نامه نحوه استفاده از سامانه های رایانه ای یا مخابراتی یا واقعی است یا قانونی.
- ✓ به موجب آیین نامه سال ۹۵ سامانه ای به نام ثنا برای ثبت نام الکترونیک اشخاص پیش بینی شده است؛ که همه اشخاص اعم از متهم، خوانده، خواهان، وثیقه گذار، کفیل، داور، شاهد و همین طور اداره زندان یا بازداشتگاه همگی باید در سامانه مزبور ثبت نام و حساب کاربری که شامل شناسه کاربری و گذرواژه است را دریافت نمایند.
- ✓ حال اگر کسی ثبت نام نکرده باشد و فاقد حساب کاربری باشد، بر خلاف آیین نامه سال ۹۱ که ابلاغ فیزیکی را تجویز کرده بود، آیین نامه سال ۹۵ ایجاد حساب کاربری ملّی را پیش بینی کرده است؛ که عملاً در حال حاضر مقدور نیست، یعنی همان ابلاغ فیزیکی انجام می شود (تبصره ۱ ماده ۱۹ آیین نامه نحوه استفاده از سامانه های رایانه ای یا مخابراتی).

• **تست:** ابلاغ قانونی ...

- در صورتی دارای اعتبار است که به اطلاع مخاطب رسیده باشد.
- دارای اعتبار است که به اطلاع مخاطب نرسیده باشد.
- ✓ دارای اعتبار است، مگر اینکه به اطلاع مخاطب نرسیده باشد.
- دارای اعتبار نیست، مگر به اطلاع مخاطب رسیده باشد.

۱. ابلاغ قانونی معتبر است، مگر با اثبات عدم اطلاع: تبصره ۱ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م + تبصره ۱ ماده ۱۳ آیین نامه نحوه استفاده از سامانه های رایانه ای یا مخابراتی

۲. ابلاغ قانونی معتبر نیست، مگر با اثبات اطلاع: برداشت از ماده ۸۳ ق.آ.د.م

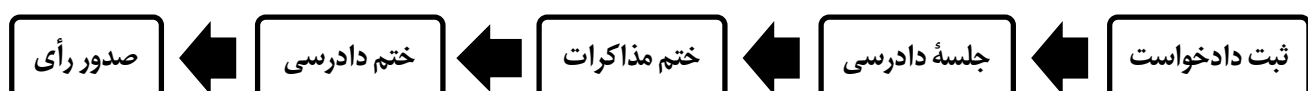
✓ طبق بندهای فوق با دو مقررۀ متعارض مواجه ایم، اگر مانند بالایی به صورت مطلق سؤال دادند طبق مقررۀ اول و تبصره ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م تست می زنیم.

✓ اگر گفت، طبق مقررات آیین دادرسی مدنی باید بگویید: «معتبر نیست»، مگر با اثبات اطلاع، در تست بالا طبق نصّ ماده ۸۳ ق.آ.د.م گزینه یک معتبر است.

✓ در باب اعتبار ابلاغ قانونی باید گفت، فی الواقع چنین ابلاغی همانند ابلاغ واقعی معتبر است و مبدأ شروع مهلت های شکایت می باشد، مگر اینکه مخاطب عدم اطلاع خود را ثابت نماید، که در این صورت آن ابلاغ سابق معتبر نبوده و ابلاغ جدید و مهلت جدید در نظر گرفته می شود (تبصره ۱ ماده ۳۰۶ و تبصره ۱ ماده ۱۳ آیین نامه نحوه استفاده از سامانه های رایانه ای یا مخابراتی).

مدّت اعتراض: همیشه شروع مهلت ها از تاریخ ابلاغ است و نه تاریخ اثبات عدم اطلاع و یا اثبات معاذیر موجه، بلکه عدم اطلاع و عذر موجه، صرفاً تجدید کننده مهلت است.

بررسی مقاطع و جریان جلسه دادرسی بدوی



✓ «مرحله»، متشکل از مقاطع است، «مقاطع» ظرف زمانی کوچکی است که تشکیل دهنده مراحل است، پس هر مرحله، متشکل از چند مقطع است. مثل مرحله بدوی، مرحله تجدیدنظرخواهی، مرحله فرجام‌خواهی.

✓ «مقطع» مثل: تا جلسه اول، تا ختم مذاکرات.

✓ همه مقاطع از زمان تقدیم دادخواست شروع می‌شود. (مبدأ، واحد است - غایت، متفاوت است.)

مقطع تا اولین جلسه دادرسی

✓ این مقطع از زمان تقدیم دادخواست، تا اولین اقدام ذی‌نفع می‌باشد.

✓ خوانده تا اولین جلسه دادرسی، می‌تواند به بهای خواسته اعتراض نماید. «ماده ۶۷ ق.آ.د.م»

✓ خواهان تا اولین جلسه دادرسی، می‌تواند دادخواست خود را مسترد نماید. «ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م»

مقطع تا پایان اولین جلسه دادرسی

✓ این مقطع از زمان تقدیم دادخواست، تا انتهای جلسه اول دادرسی می‌باشد.

✓ خواهان تا پایان اولین جلسه دادرسی، می‌تواند افزایش یا تغییر نحوه دعوا را به دادگاه اعلام کند.

اصل بر این است که ۳ مقطع ختم مذاکرات، ختم دادرسی و صدور رأی در یک مرحله اتفاق بیفتد.

به موجب مواد ۹۳ تا ۹۵ ق.آ.د.م اولاً اصحاب دعوا اصولاً مختار به حضور در جلسه هستند، مگر اینکه دادرسی به موجب اختاریه حضور را الزامی دانسته باشد، ثانیاً عدم حضور (غیبت همه «چه اصحاب دعوا» و «چه وکلا») مانع رسیدگی نیست، مگر در ۲ حالت که منتهی به ابطال دادخواست می‌شود:

۱. غیبت خواهان و نیاز به أخذ توضیح وی باشد و عدم فایده توضیح خوانده.

۲. غیبت خواهان و خوانده (اصحاب دعوا یا وکیل) و دعوت قبلی و نیاز به أخذ توضیح باشد.

✓ نظر به مواد ۹۶ تا ۱۰۰ ق.آ.د.م، اولاً اصحاب دعوا در جلسه اول دادرسی (تا پایان اولین جلسه دادرسی) باید اصل اسناد خود را شخصاً و یا توسط وکیل و یا توسط نماینده (حق دفاع ندارد فقط پیک است) ابراز گردد، والا در صورت تردید و انکار نسبت به آن سند اگر از اسناد خوانده باشد از عداد دلایل خارج و اگر سند خواهان باشد، ممکن است دادخواست وی باطل شود؛ به هر حال، هم خواهان می‌تواند به موجب ماده ۹۷ ق.آ.د.م تقاضای مهلت نماید و هم خوانده می‌تواند به موجب ماده ۹۶ ق.آ.د.م تقاضای تأخیر جلسه نماید.

✓ یا اینکه به موجب ماده ۹۹ ق.آ.د.م، هر دو با هم می‌توانند تقاضای تأخیر جلسه را، آن هم فقط برای یک بار نمایند.

✓ اگر جلسه دادگاه تشکیل نشود و یا مانعی ایجاد شود، اصولاً نزدیک‌ترین وقت تعیین می‌شود، در حالتی که عدم تشکیل جلسه منتسب به اصحاب دعوا نباشد، جلسه دادرسی باید حداکثر ظرف ۲ ماه تعیین شده باشد.

✓ دقت شود که دو جریان دادخواست و دادرسی با هم خلط نشود، به نحوی که دادخواست کامل، جریان دادخواست را دربردارد و دادخواست ناقص به موجب مواد ۵۲ تا ۵۴ ق.آ.د.م عملاً بدون نیاز به صدور قرار توقیف موجب توقف آن دادخواست است. حال آنکه جریان دادرسی که به واسطه دادخواست کامل، ابلاغ صحیح، حضور متصدی دادگاه (مواد ۶۷ تا ۱۰۴ ق.آ.د.م) فراهم خواهد بود و اگر مانعی مثل فوت یا حجر یا زوال سمت برای اصحاب دعوا حادث نشود، منتهی به دادرسی و صدور دادنامه خواهد شد؛ پس فوت، حجر و زوال سمت بر خلاف توقیف یا زندانی شدن یا مسافرت (حتی ضروری)، مأموریت و ... بر اساس مواد ۱۰۵ و ۱۰۶ سبب توقیف آن هم با صدور قرار توقیف دادرسی می‌شود.

✓ نقص دادخواست: توقف دادخواست «ماده ۵۴ ق.آ.د.م»

✓ حجر، زوال سمت و فوت: توقف دادرسی «ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م» صدور قرار توقیف دادرسی

✓ توقیف یا زندانی شدن اصحاب دعوا: مهلت کافی برای تعیین وکیل «ماده ۱۰۶ ق.آ.د.م»

• در موارد فوق باعث توقیف می‌شود، ولی قرار توقیف نمی‌خواهد، فقط در توقف دادرسی قرار توقیف می‌خواهیم.

✓ توقف تأدیه دیون: «ماده ۴۱۲ قانون تجارت»

- ✓ توقیف تاجر: بازداشت «ماده ۴۳۵ قانون تجارت»
- ✓ توقیف اموال تاجر: «ماده ۴۳۳ قانون تجارت»
- ✓ تاریخ توقف (ماده ۴۱۶ قانون تجارت) «اصولاً لازم است ولی اگر تعیین نشد تاریخ حکم، تاریخ توقف است.
- دادگاه در این ۴ مورد در حقوق تجارت فقط باید توقف تأدیۀ دیون را در حکم مشخص کند و این شرط واجب ورشکستگی است.
- اگر در یک روز بتوان مهر و موم کرد، توقیف اموال الزامی نیست.
- ✓ برای اینکه بند «ب» و «ج» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م، با هم در تعارض نباشد، باید گفت مقصود از بند «ب»، استرداد دعوا تا پایان دادرسی به مفهوم خاص یعنی تا پایان اولین جلسه می باشد (یعنی تا دفاع مؤثر خوانده) که غالباً مصادف با ختم مذاکرات می شود که در این صورت قرار ردّ دعوا صادر می شود.
- ✓ حال در بند «ج»، استرداد پس از ختم مذاکرات را مطرح می کند، که اگر همراه با صرف نظر کردن کلی باشد قرار سقوط دعوا صادر می شود، ولی اگر با جلب رضایت خوانده باشد، قرار ردّ دعوا صادر می شود.
- ✓ استرداد دادخواست تا اولین جلسه دادرسی: قرار ابطال دادخواست
- ✓ استرداد دعوا تا ختم قبل از مذاکرات: قرار ردّ دعوا
- ✓ استرداد دعوا پس از ختم مذاکرات: صرف نظر کلی از دعوا: قرار سقوط دعوا
- ✓ قرار سقوط دعوا دارای اعتبار امر مختومه است یعنی مثل حکم در صورت وجود وحدت موضوع، وحدت سبب و وحدت اصحاب دعوا نمی توان آن را مجدداً در دادگاه طرح کرد.
- ✓ بعد از اتمام دادرسی و قبل از صدور رأی دیگر نمی توان دعوا را استرداد نمود و رأی صادر می شود.
- ✓ درست است که قرار سقوط دعوا مثل حکم اعتبار امر مختومه دارد و نمی توان دیگر آن را با ۳ وحدت (اصحاب، سبب، موضوع) در دادگاه طرح نمود. ولی در قرار سقوط صرفاً حق قانونی از بین رفته است و حق طبیعی برای استیفای حق باقی است، لذا زمانی که طرف مقابل با اراده خود دین را ادا نماید و بعداً بخواهد دعوای استرداد مطرح کند، دعوای استردادش مسموع نیست، چون حق طبیعی شخص باقی بوده است.

اقدامات تأمینی

- تأمین خواسته «خواهان» و تأمین واهی «خوانده» مواد ۱۰۸ تا ۱۲۰ ق.آ.د.م
- تأمین مواد ۱۲۱ تا ۱۲۹ ق.آ.د.م
- تأمین اتباع مواد ۱۴۴ تا ۱۴۸ ق.آ.د.م
- تأمین دلیل «ذی نفع: خواهان، خوانده، ثالث» مواد ۱۴۹ تا ۱۵۵ ق.آ.د.م
- دستور موقت «خواهان، خوانده، ثالث» مواد ۳۱۰ تا ۳۲۵ ق.آ.د.م
- مقنن در راستای تضمین و ایمن نمودن حقوق خواهان (تأمین خواسته) و حقوق خوانده (تأمین واهی و تأمین اتباع) و در مواردی برای اصحاب دعوا و هر ذی نفعی (تأمین دلیل و دستور موقت) را پیش بینی کرده است، در کنار دادرسی عادی اقدامات تأمینی فوری به موجب مواد ۱۰۸ تا ۱۵۵ در ابتدای ق.آ.د.م و مواد ۳۱۰ تا ۳۲۵ ق.آ.د.م در انتهای ق.آ.د.م پیش بینی نموده است،
- ✓ تأمین خواسته: خواهان علیه خوانده
- ✓ تأمین دعوای واهی: خوانده علیه خواهان
- ✓ تأمین اتباع: خوانده ایرانی علیه خواهان خارجی
- ✓ تأمین دلیل: هر ذی نفعی

- ✓ اصولاً زمانی که قرار است قرار صادر شود، درخواست داده می‌شود.
- ✓ و زمانی که قرار است حکم صادر شود، دادخواست داده می‌شود.
- ✓ در غیر از تأمین اتباع، ایرانی یا خارجی بودن خواهان و خوانده تأثیری ندارد.
- ✓ در تأمین دعوای واهی (ماده ۱۰۹ ق.آ.د.م) خوانده می‌تواند فقط نسبت به خسارت ناشی از هزینه دادرسی و حق الوکاله درخواست تأمین نماید که منتهی به صدور قرار تأمین واهی می‌شود.
- ✓ در تأمین خواسته، هدف ایمن نمودن خواسته جهت تسهیل اجرا است.
- ✓ در تأمین اتباع (ماده ۱۴۴ ق.آ.د.م) خوانده تبعه ایران می‌تواند نسبت به خسارت ناشی از هزینه دادرسی و حق الوکاله درخواست تأمین نماید که منتهی به صدور قرار تأمین بیگانه می‌شود.
- ✓ در تأمین اتباع، «اقامت» مهم نیست، «تابعیت» مهم است.
- ✓ ماهیت تأمین دعوای واهی و تأمین اتباع واحد است، با این تفاوت که تأمین اتباع علیه اتباع است. خواهان خارجی نه مقیم خارج: مانند آمریکایی مقیم ایران، نه ایرانی مقیم آمریکا.
- ✓ تأمین دلیل (ماده ۱۴۹ ق.آ.د.م) هر ذی‌نفعی اعم از خواهان، خوانده یا ثالث، ایرانی یا خارجی می‌تواند نسبت به دلایل، مدارک قرائن و امارات به جهت مُتَعَذِّر یا مُتَعَسِّر شدن دلیل «درخواست تأمین دلیل» نماید، که منتهی به صدور قرار تأمین دلیل می‌شود در این قرار صرفاً ملاحظه و صورت‌برداری می‌شود.
- ✓ تأمین به طور مطلق ۲ حالت دارد:
- ۱. حالت اول: به موجب مواد ۱۲۱ تا ۱۲۹ ق.آ.د.م اعم است از توقیف اموال چه منقول و چه غیرمنقول، چه برای خواهان (خواسته) و چه برای خوانده (تأمین واهی و تأمین اتباع) می‌باشد.
- ۲. حالت دوم: به موجب مواد ۱۴۹ تا ۱۵۵ ق.آ.د.م صورت‌برداری و ارزیابی (دلایل) می‌باشد.
- ✓ تأمین به طور مطلق شامل همه اقسام تأمین است و ترتیب اجرای آنها مشمول قانون اجرای احکام مدنی است، البته با چند نکته:
- خواسته عین معین که موضوع تأمین است و توقیفش ممکن است، فقط باید همان عین معین توقیف شود و قابل تبدیل نیست، مگر اینکه عین معین نباشد و یا اینکه عین معین باشد، اما قابل توقیف نباشد. در این صورت، دادگاه می‌تواند معادل قیمت آن را از اموال دیگر توقیف کند (مواد ۱۲۲ و ۱۲۳ ق.آ.د.م).

- در صورت اجرای قرار تأمین و توقیف عین معین برای ذی‌نفع توقیف، حق تقدّم بر سایر طلبکاران خصوصاً در ورشکستگی وجود دارد. «ماده ۱۲۸ ق.آ.د.م»



تأمین‌ها

تأمین دلیل	تأمین اتباع	تأمین دعوای واهی	تأمین خواسته	
-	-	-	اصولاً صدور تأمین خواسته مستلزم سپردن خسارت احتمالی که نقدی و به میزان مدنظر دادگاه تعیین به صندوق دادگستری سپرده می‌شود.	خسارت احتمالی
هزینه رسیدگی: غیرمالی هزینه اجرا: کارشناس	بدون هزینه	بدون هزینه	معادل هزینه دعوای غیرمالی	هزینه

صدور قرار تأمین خواسته بدون تودیع خسارت احتمالی

اصولاً صدور قرار تأمین خواسته مستلزم سپردن تأمین است، یعنی با خسارت احتمالی که تقدماً و به میزان مدنظر دادگاه تعیین و به

صندوق دادگستری سپرده می‌شود، استثنائاً در ۳ حالت بدون نیاز به تودیع خسارت احتمالی، قرار تأمین خواسته صادر می‌شود:

۱. مستند سند رسمی (در حکم سند رسمی و یا در اعتبار سند رسمی)
 ۲. خواسته در معرض تضییع یا تفریط باشد.
 ۳. در موارد قانونی از قبیل:
 - ✓ اوراق تجاری وخواست شده
 - ✓ تأمین خواسته ترکه متوفی
 - ✓ تأمین خواسته فرار از دین
 - ✓ تأمین خواسته کیفری
 - ✓ در تأمین دعوای واهی، تأمین اتباع و تأمین دلیل، از آنجا که این نوع تأمین‌ها عموماً به کسی خسارتی وارد نمی‌کند، قانون‌گذار سپردن خسارت احتمالی را نیز در آنها منتفی می‌داند.
 - ✓ هزینه تأمین خواسته معادل دعوای غیرمالی است، دقت شود که خود تأمین خواسته الزاماً غیرمالی نیست، هزینه آن معادل دعوای غیرمالی است.
 - ✓ تأمین دعوای واهی و تأمین اتباع بدون هزینه رسیدگی می‌شود.
 - ✓ تأمین دلیل ۲ جور هزینه دارد:
 ۱. هزینه رسیدگی، معادل دعوای غیرمالی است.
 ۲. هزینه اجرا، هزینه کارشناسی است.
 - ✓ در مواردی که تأمین مالی یک مال، منتهی به فروش آن گردد، رعایت مقررات مستثنیات دین در آن الزامی است (ماده ۱۲۹ ق.آ.د.م).
 - اگر به موجب قرار تأمین خواسته، خواسته عین معینی توقیف شده باشد ...
 - مشمول مستثنیات دین نیست.
 - مشمول مستثنیات دین هست.
 - ✓ چون مشمول مستثنیات دین هست، فروشش شامل مستثنیات دین نیست.
 - به هر حال مشمول مقررات مستثنیات دین نیست.
- قرار تأمین
- ✓ آیا قرارهای تأمین مشمول مقررات مستثنیات دین می‌شوند؟ بله «ماده ۱۲۹ ق.آ.د.م»
 - ✓ آیا قرار تأمین نسبت به عین معین مشمول مستثنیات دین می‌شود؟ خیر
 - ✓ قرارهای تأمین مشمول مقررات مستثنیات دین می‌شوند، حال به موجب همین مقررات مستثنیات دین، اگر خواسته، عین معین باشد، دیگر آن عین معین مشمول مستثنیات دین نیست.
 - در دعوای مستند سند رسمی ...
 - صدور قرار تأمین خواسته ممکن نیست.
 - صدور قرار تأمین خواسته و تأمین دعوای واهی و تأمین اتباع ممکن نیست.

✓ صدور قرار تأمین خواسته و تأمین دعوای واهی و تأمین اتباع بدون نیاز به سپردن تأمین ممکن است.

✓ فقط تأمین خواسته آن هم بدون تودیع خسارت احتمالی مجاز است.

✓ دعوای مستند به سند رسمی حتمی است و صدور قرار تأمین واهی منتفی است، درست است که در تأمین دعوای واهی

تودیع خسارت احتمالی لازم نیست؛ ولی مسئله اینجاست که در دعوای مستند به سند رسمی تأمین دعوای واهی نداریم.

✓ تأمین دعوای واهی و تأمین اتباع هر دو علاوه بر اینکه تأمین هستند، جنبه ایرادی هم دارند که در صورت نسپردن تأمین

مربوطه، در تأمین دعوای واهی قرار ردّ دادخواست صادر می شود و در تأمین اتباع، دادرسی متوقف خواهد شد (مواد ۱۰۹ و

۱۴۷ ق.آ.د.م).

✓ تعیین مقدار تأمین و تشخیص کافی بودن آنها به نظر دادگاه بستگی دارد.

✓ همه تأمین ها به موجب درخواست ها که می تواند شفاهی هم باشد، به عمل آید.

✓ در تأمین دلیل اصولاً احضار شخص لازم است، ولی حضور او الزامی نیست، البته در اموری فوری، احضار هم الزامی

نیست.

• امور غیرفوری: اصولاً احضار الزامی + حضور اختیاری

• امور فوری: اصولاً احضار اختیاری + حضور اختیاری

✓ در تأمین دلیل، وجود دعوای طرف دعا هیچ شرطیتی ندارد. «ماده ۱۵۴ ق.آ.د.م»

✓ تأمین دلیل یک آماره محسوب می شود و تشخیص ارزش آن با دادگاه است. «ماده ۱۵۵ ق.آ.د.م»

قرار تأمین خواسته و قرار دستور موقت

«مواد ۱۰۸ تا ۱۲۰ ق.آ.د.م» و «مواد ۳۱۰ تا ۳۲۵ ق.آ.د.م»

و جوه اشتراک: درخواست تأمین خواسته و دستور موقت تا وقتی که حکم قطعی صادر نشده با تودیع خسارت احتمالی و پرداخت

هزینه به عمل می آید و رسیدگی شده و منتهی به صدور قرار، ابلاغ و اجرا می شود.

✓ هر نهادی مثل دستور موقت، و تأمین خواسته که منتهی به صدور قرار می شود به موجب درخواست (اصطلاحی) به عمل می آیند

که می تواند حتی شفاهی باشد که البته در صورت درخواست شفاهی صورت جلسه می شود.

✓ به لحاظ ماهیت همیشه درخواست می دهیم، حتی قبل از طرح دعوای اصلی، ولی به لحاظ شکلی باید در فرم چاپی مخصوص

نوشته شود، ولی مشمول ضمانت اجرای دادخواست نمی شود.

✓ هر دو موضوع تأمین و دستور موقت به لحاظ مقطع صدور حکم یعنی قبل، ضمن و در جریان دادرسی قابل طرح است و به لحاظ

مرحله تا قطعیت حکم یعنی در مرحله بدوی، و اخواهی و تجدیدنظرخواهی قابل طرح است.

• اگر دعوای اصلی پس از صدور قرار تأمین خواسته و دستور موقت طرح نشود ...

در هر دو، دادگاه رأساً قرار لغو صادر می کند.

✓ در هر دو، به درخواست طرف مقابل، قرار لغو می شود. «مواد ۱۱۲ و ۳۱۸ ق.آ.د.م»

در تأمین خواسته به درخواست و در دستور موقت رأساً لغو می شود.

در تأمین خواسته رأساً و در دستور موقت به درخواست لغو می شود.

✓ اگر قبل از اقامه دعوا، درخواست تأمین خواسته و دستور موقت شده و قرار صادر شده باشد و ظرف مهلت قانونی (۱۰ روز در قرار

تأمین خواسته و ۲۰ روز در قرار دستور موقت) از تاریخ صدور، دعوای اصلی طرح نشود: هر دو قرار تأمین خواسته و دستور موقت

به درخواست طرف مقابل لغو می شود.

- نسبت به خواسته مؤجل ...
تقاضای تأمین خواسته و دستور موقت منتفی است.
تقاضای تأمین خواسته و دستور موقت به شرط سند رسمی بودن مجاز است.
تقاضای تأمین خواسته و دستور موقت به شرط سند رسمی بودن و در معرض تضییع و تفریط بودن مجاز است.
✓ تقاضای تأمین به شرط سند رسمی و در معرض تضییع و تفریط بودن، آن هم بدون تودیع خسارت احتمالی مجاز است. «ماده ۱۱۴ ق.آ.د.م»

✓ از آنجایی که به موجب ماده ۱۱۴ ق.آ.د.م نسبت به خواسته مؤجل صدور تأمین خواسته مشروط به دو شرط توأم: مستند سند رسمی و در معرض تضییع و تفریط بودن می باشد و این دو شرط طبق بند الف و ب ماده ۱۰۸ ق.آ.د.م سبب معافیت از تودیع خسارت احتمالی نیز می باشد، پس اگر خواسته مؤجلی منتهی به صدور قرار تأمین خواسته شد، قطعاً خسارت احتمالی در آن منتفی است.

- ✓ قرار تأمین خواسته اصولاً با سپردن تأمین صادر می شود. «ماده ۱۰۸ ق.آ.د.م»
✓ قرار دستور موقت همواره با سپردن تأمین صادر می شود. «ماده ۳۱۹ ق.آ.د.م»
✓ به موجب بند «د» ماده ۱۰۸ ق.آ.د.م اصولاً قرار تأمین خواسته با سپردن تأمین صادر می شود، مگر در سند رسمی «بند الف» یا خواسته در معرض تضییع یا تفریط باشد «بند ب» یا در موارد قانونی مثل اوراق تجاری، ترکه، فرار از دین «بند ج» باشد که در این موارد بدون سپردن تأمین قرار تأمین خواسته صادر می شود.

✓ ولی در دستور موقت همیشه سپردن تأمین الزامی است. «ماده ۳۱۹ ق.آ.د.م» یعنی هر وقت که دستور موقت اصطلاحی (مواد ۳۱۰ تا ۳۲۵ ق.آ.د.م) داریم، تأمین هم سپرده شده است؛ مگر دستور اصطلاحی نباشد. مثل دستور موقت دعاوی تصرف (ماده ۱۷۴ ق.آ.د.م) و دستور موقت دعاوی خانواده (ماده ۷ قانون حمایت خانواده).

- ✓ دستور موقت اصطلاحی+ صدورش مستلزم سپردن تأمین+ اجرائیش مستلزم تأیید رئیس حوزه قضایی+ تا رأی نهایی ماندگار است.
✓ دستور موقت دعاوی تصرف+ صدورش تأمین نمی خواهد+ اجرائیش مستلزم تأیید رئیس حوزه قضایی نیست+ تا رأی بدوی ماندگار است.

✓ دستور موقت دعاوی خانواده+ صدورش تأمین نمی خواهد+ اجرائیش مستلزم تأیید رئیس حوزه قضایی نیست+ تا ۶ ماه اعتبار دارد. (چه رأی صادر شود، چه رأی صادر نشود).

✓ دستور موقت دعاوی تصرف و دستور موقت دعاوی خانواده اصلاً دستور موقت اصطلاحی نیستند، بلکه قانونگذار صرفاً به لحاظ فوریت از عبارت دستور استفاده کرده است.

✓ میزان تأمین، هم در تأمین خواسته و هم در دستور موقت به نظر دادگاه بستگی دارد، البته در تأمین خواسته حتماً تأمین باید وجه نقد باشد و در دستور موقت اعم از نقد است.

- ✓ تأمین خواسته و دستور موقت مستلزم پرداخت هزینه دادرسی معادل دعاوی غیرمالی است.
✓ خود موضوع دعاوی تأمین خواسته و دستور موقت حسب مورد مالی یا غیرمالی هستند، ولی هزینه شان معادل دعاوی غیرمالی است.

رسیدگی به تأمین خواسته و دستور موقت (مواد ۱۱۵، ۱۱۶ و ۳۱۴ ق.آ.د.م)

هر دو موضوع تأمین خواسته و دستور موقت دعاوی اصطلاحی شمرده نمی شوند، تا مستلزم تشریفات دعاوی باشند، بلکه پس از طرح چنین درخواست هایی اصولاً دادگاه بدون اخطار به طرف، باید به دلایل رسیدگی کرده و قرار تأمین خواسته یا دستور موقت صادر کند؛ که

البته مقنن علی‌الظاهر در ماده ۳۱۴ ق.آ.د.م در دستور موقت خلاف آن را پیش‌بینی کرده است.

صدور، ابلاغ و اجرای تأمین خواسته و دستور موقت (مواد ۱۱۷ و ۳۲۰ ق.آ.د.م)

اصل: ابلاغ، سپس اجرا؛ مگر: «ماده ۱۱۷ ق.آ.د.م»

- ✓ ابلاغ فوری ممکن نباشد.
- ✓ تأخیر اجرا باعث تضییع یا تفریط خواسته گردد.
- در موارد فوق ابتدا قرار اجرا و سپس ابلاغ می‌شود.
- ✓ طبق اصل مذکور برای اجرای هر رأی پس از صدور باید ابلاغ و سپس اجرا شود، این اصل طبق مواد ۱۱۷ و ۳۲۰ ق.آ.د.م در تأمین خواسته و دستور موقت هم جاری است، مگر اینکه در تأمین خواسته ابلاغ فوری ممکن نباشد و تأخیر در اجرا سبب تضییع یا تفریط خواسته شود که به درخواست متقاضی اول اجرا و سپس ابلاغ می‌شود. در دستور موقت نظر به فوریت درخواست، اول اجرا بعداً ابلاغ می‌شود.
- ✓ در خیلی از مواقع اجرا عملاً ابلاغ را دربردارد.
- اصل بر ابلاغ رأی و سپس اجرا رأی می‌باشد ...
 - ✓ حتی در تأمین خواسته و دستور موقت
 - مگر در تأمین خواسته و دستور موقت
 - حتی در تأمین خواسته، مگر در دستور موقت
 - حتی در دستور موقت، مگر در تأمین خواسته

دستور دادگاه و درخواست خواهان (مواد ۱۱۸ + ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴ - ۱۲۰ - ۱۱۲ + ۳۱۸ ق.آ.د.م)



- ✓ دقت شود لغو قرار تأمین خواسته یا دستور موقت با لغو تأمین های سپرده شده برای آنها (خسارت احتمالی) خلط نشود. به نحوی که خسارت تودیع شده در مهلت قانونی اگر مطالبه شد که به زیان دیده (خوانده) پرداخت می شود، و الا به مالک یا صاحب آن خسارت تودیع شده (خواهان) مسترد می شود. البته در تأمین خواسته به درخواست خواهان و در دستور موقت به دستور دادگاه مسترد می شود.
- ✓ مضافاً بر اینکه خوانده به هر حال بعد از مقاطع می تواند دعوای علی حده خسارت با تشریفات قانونی مطرح کند.

وجوه افتراق	تأمین خواسته «مدعی به»	دستور موقت دادرسی فوری - محاکمه عاجله
شرط فوریت	ملاک نیست	ملاک هست مواد 310 و 315
وقت رسیدگی	وقت فوری ماده 115	وقت عادی ماده 314
مرجع صالح	مرجع صالح به اصل دعوا حتی ماده 111	مرجع صالح به اصل دعوا مگر ماده 311
موضوع	قابل توقیف ماده 113 «الزام -» «ترک -»	قابل توقیف ماده 316 «الزام +» «ترک +»
اجرا	مستلزم تأیید نیست.	مستلزم تأیید رئیس حوزه قضایی است. تبصره 2 ماده 325
قابلیت اعتراض	قابلیت اعتراض ندارد	مستقلاً قابل تجدیدنظر و فرجام نیست. همراه با اصل رأی قابل تجدیدنظرخواهی است

- ✓ در امور فوری می توان تأمین خواسته و دستور موقت درخواست کرد، ولی در امور غیرفوری دستور موقت منتفی است، چون فوریت در دستور موقت شرط است.
- ✓ در تأمین خواسته فوریت شرط نیست. در دستور موقت فوریت شرط است و تشخیص آن با دادگاه است. «مواد ۳۱۰ و ۳۱۵»
- ✓ بر اساس ظاهر مواد ۳۱۰ و ۳۱۴ و ۳۱۵، در دستور موقت، موضوع، فوری است، اما اصولاً عادی رسیدگی می شود، اما در تأمین خواسته، موضوع، غیرفوری است و رسیدگی فوری است (می تواند باشد).
- ✓ البته اگر در دستور موقت فوریت اقتضاء نماید، رسیدگی فوری و خارج از دادگاه انجام می شود که طبق ماده ۳۱۰ همیشه باید فوریت اقتضاء کند.

مرجع صالح برای تأمین خواسته و دستور موقت

دادگاه صالح به اصل دعوا، صالح به تأمین خواسته است، حتی اگر موضوع تأمین خواسته خارج از آن حوزه باشد؛ دادگاه صالح به اصل دعوا، صالح به دستور موقت است، مگر موضوع دستور موقت، خارج از آن حوزه باشد که در این صورت به شرط داشتن صلاحیت ذاتی، دادگاه مقر دستور موقت صالح است.

موضوع و اجرای تأمین خواسته و دستور موقت

- ✓ موضوع تأمین خواسته باید قابل توقیف باشد، موضوع دستور موقت می تواند قابل توقیف، انجام عمل و یا منع از انجام عمل باشد.
- ✓ الزام به فعل یا ترک فعل درست است که قابلیت دستور موقت را دارد، اما شرطش این است که خود یا عین موضوع دعوا نباشد، بلکه تمهیداتی در راستای آن باشد.
- ✓ اجرای تأمین خواسته مستلزم تأیید رئیس حوزه قضایی نیست.

✓ به استناد تبصره ۲ ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م، اجرای دستور موقت مستلزم تأیید رئیس حوزه قضایی است.

- در دعوی الزام به تنظیم سند رسمی یک باب آپارتمان ...
 صدور قرار تأمین خواسته و دستور موقت منتفی است.
 صدور تأمین خواسته و دستور موقت بدون سپردن تأمین ممکن است.
 صدور تأمین خواسته بدون تأمین و صدور دستور موقت با تأمین مجاز است.
 ✓ فقط صدور دستور موقت مجاز است.

اعتراض به قرارهای تأمین خواسته و دستور موقت

قرار تأمین خواسته

- ✓ قرار ردّ تأمین خواسته قابل اعتراض نیست. «ماده ۱۱۶ ق.آ.د.م»
- ✓ قرار قبول تأمین خواسته از جانب خوانده ظرف ۱۰ روز قابل اعتراض است. «ماده ۱۱۶ ق.آ.د.م»
- ✓ قبول یا ردّ تأمین خواسته قابل تجدیدنظرخواهی، فرجام خواهی، اعاده دادرسی و واخواهی نیست؛ اما طبق ماده ۴۱۷ ق.آ.د.م قابل اعتراض ثالث است.

قرار دستور موقت

- ✓ قبول یا ردّ درخواست دستور موقت مستقلاً قابل تجدیدنظرخواهی و فرجام خواهی نیست. «ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م»
- ✓ ضمن تجدیدنظرخواهی نسبت به اصل رأی می توان از قرار دستور موقت تجدیدنظرخواهی نمود. «ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م»
- ✓ رد یا قبول درخواست دستور موقت قابل فرجام خواهی نیست. «ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م»
- ✓ طبق ماده ۴۱۷ ق.آ.د.م قرار دستور موقت قابل اعتراض ثالث است.

هزینه دادرسی

- ✓ خواسته ۲۰ میلیون تومان: شورای حلّ اختلاف: ۱/۲۵ %
- ✓ خواسته ۳۰ میلیون تومان: نسبت به ۲۰ میلیون تومان ۲/۵ % - نسبت به ۱۰ میلیون تومان ۳/۵ %

تا 20 میلیون تومان: 2/5 % مازاد: 3/5 %	بدوی
1/25 %	شورای حلّ اختلاف
4/5 % محکوم به	واخواهی تجدیدنظرخواهی
5/5 % محکوم به	فرجام خواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث
معادل دعوی اصلی در همان مرحله	دعوی طاری چه مالی باشد، چه غیر مالی

فصل دوم - دادرسی «شیوه رسیدگی به دعوی بدوی»

معنای لغوی جلسه دادرسی: نشست است که در آن به دادخواهی دادخواه رسیدگی می‌شود. چنانچه قاضی (قضات) مراجع قضاوتی با تعیین وقت و دعوت قبلی از اصحاب دعوا یا وکلای آنان، حضور یافته تا به دعوا یا امری که خواهان مطرح نموده و یا به ادعاها و ادله اصحاب دعوا رسیدگی شود، جلسه دادرسی تشکیل شده است.

مراحل دادرسی: مرحله دادرسی، بازه‌ای زمانی است که در آن به دعوا رسیدگی شده و رأی قاطع در خصوص دعوا (اعم از حکم یا قرار)، صادر می‌شود؛ مانند مرحله بدوی، تجدیدنظر و فرجام.

مقاطع دادرسی: هر مرحله دادرسی به چند مقطع دادرسی تقسیم می‌شود؛ مانند:

- «تا جلسه اول دادرسی»

- «تا پایان جلسه اول دادرسی»

- «تا ختم مذاکرات» یا «تا قبل از ختم دادرسی»

اقسام جلسه دادرسی «اوقات محاکم»:

وقت دادرسی (جلسه دادرسی یا جلسه محاکمه): وقتی است که دادگاه به موضوع پرونده، با دعوت از طرفین اختصاص می‌دهد. ممکن است طرفین در جلسه دادرسی حاضر شوند یا حاضر نشوند. در هر صورت اگر موجبات رسیدگی فراهم باشد، جلسه دادرسی در همان موعد مقرر تشکیل می‌شود؛ حتی اگر هیچ‌یک از طرفین حاضر نباشند. وقت دادرسی دارای اقسام ذیل است:

عادی: طبق ترتیب سایر اوقات دادرسی، تعیین می‌شود. آخرین وقت ممکن که در دفتر اوقات به صورت کامل ثبت می‌شود و روز، ماه، سال و ساعت دارد (ماده ۶۴ ق.آ.د.م).

خارج از نوبت: وقت دادرسی که در آن، ترتیب اوقات، رعایت نشده است؛ به عبارت دیگر، زودتر از ترتیب اوقات، تعیین شده است. اگر جلسه دادرسی در دادگاه تشکیل شود، به آن، جلسه دادگاه نیز گفته می‌شود. جلسه دادرسی را، جلسه محاکمه نیز می‌نامند. خارج نوبت به معنای بی‌نوبتی نیست، یعنی نزدیک‌ترین وقت ممکن که در دفتر اوقات ثبت می‌شود و الزاماً اولین یا آخرین وقت نیست (مثل مواد ۲۷ و ۲۹ ق.آ.د.م راجع به عدم صلاحیت‌ها).

وقت نظارت (وقت احتیاطی): وقتی است که دادگاه برای رسیدگی به پرونده، بدون دعوت از طرفین، اختصاص می‌دهد. وقت احتیاطی و نظارتی برای خود دادگاه است و نیازی به ابلاغ به طرفین نیست، البته در دفتر اوقات ثبت می‌شود و برای تعیین تکلیف پرونده پس از نتیجه کارشناسی، نتیجه استعلام، نتیجه تحقیق یا معاینه محل و ... می‌باشد.

وقت فوق‌العاده (فوری): وقتی که دادگاه در آن، اقدام به انشای رأی می‌کند؛ بدین نحو که اگر قاضی، در وقت دادرسی یا وقت نظارت، پرونده را آماده صدور رأی بداند، وارد وقت فوق‌العاده شده و اقدام به صدور رأی می‌کند. وقت فوق‌العاده بدون تعیین وقت قبلی است و نیاز به دعوت از اصحاب دعوا نیست. اولین وقت در همان موقع تقدیم دادخواست است که بدون نیاز به ثبت در دفتر اوقات باید در همان روز تعیین تکلیف شود، مگر اینکه وقت اداری کافی نباشد، که روز بعد رسیدگی می‌شود. مثل ماده ۳۱۴ ق.آ.د.م در دستور موقت و ماده ۱۱۵ ق.آ.د.م در تأمین خواسته.

مصادیقی از تشکیل جلسه خارج از نوبت:

۱. در صورتی که خوانده، به دلایلی نتواند اصول مستندات خود را برای جلسه اول حاضر کند، می‌تواند تأخیر جلسه را تقاضا کند. اگر دادگاه ادعای او را صحیح دانست، جلسه خارج از نوبت تعیین می‌کند.
۲. اگر جلسه دادرسی در وقت مقرر تشکیل نشود، به دستور دادگاه، نزدیک‌ترین وقت رسیدگی ممکن، معین خواهد شد و اگر عدم تشکیل دادگاه، منتسب به طرفین نباشد جلسه بعد باید ظرف دو ماه آینده برگزار شود. این جلسه ممکن است خارج از نوبت باشد.
۳. رسیدگی به دعاوی سه‌گانه تصرف، خارج از نوبت به عمل می‌آید.

مصادیقی از وقت فوق‌العاده:

۱. هنگام حدوث اختلاف در مفاد حکم، هریک از طرفین می‌توانند رفع اختلاف را از دادگاه بخواهد. دادگاه در وقت فوق‌العاده به این درخواست رسیدگی می‌کند.
۲. در صورت مطالبه خسارت ناشی از اجرای قرار تأمین خواسته، دادگاه در وقت فوق‌العاده، به این درخواست رسیدگی می‌کند.

تشریفات تعیین جلسه دادرسی

دادگاه دستور تعیین وقت رسیدگی و ابلاغ را صادر می کند. در تمام مواردی که جلسه دادرسی تجدید می شود نیز دستور تعیین وقت جلسه بعدی و ابلاغ آن صادر می شود.

زمان و مکان جلسه دادرسی:

۱. زمان جلسه دادرسی، باید در روزهای غیر تعطیل و در وقت اداری تعیین شود؛ و همچنین جلسه دادرسی باید در محل دادگاه برگزار شود.

۲. چون این قاعده از امور امری است، تراضی طرفین دعوا نیز این الزام را تغییر نمی دهد.

استثنائات زمان رسیدگی:

در استثنائات زیر، رسیدگی به موضوع، ممکن است در خارج از وقت اداری انجام شود:

- ✓ رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی؛
- ✓ صدور دستور موقت؛
- ✓ در خصوص جلسه تحقیق محلی و معاینه محلی، الزامی به برگزاری آن در ایام غیر تعطیل و در وقت اداری بیان نشده است.

استثنائات مکان رسیدگی:

در استثنائات زیر، رسیدگی به موضوع ممکن است در خارج از مکان دادگاه انجام شود:

- ✓ صدور دستور موقت؛
- ✓ رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی؛
- ✓ جلسه تحقیق محلی و معاینه محل.

آثار دستور تعیین وقت دادرسی: دادگاه علی الاصول پس از صدور دستور تعیین وقت، نمی تواند در خلال دادرسی، دادخواست را به علت ناقص بودن به دفتر دادگاه برگرداند تا به صدور اخطار رفع نقص یا قرار رد دادخواست مبادرت نماید. در حقیقت دستور تعیین وقت چون باید بامطالعه دقیق دادخواست صادر شود، دادگاه را مأخوذ می نماید که رسیدگی را تا صدور رأی قاطع، ادامه دهد، مگر اینکه امر جدیدی کشف شود.

۲- تعیین زمان و مکان جلسه دادرسی: تعیین وقت طبق دفتر اوقات صورت می گیرد.

تعیین زمان جلسه: در تعیین زمان جلسه دادرسی علی الاصول باید نوبت رعایت شود، افزون بر آن در این خصوص باید فاصله روز ابلاغ و روز جلسه به گونه ای تعیین شود که خواننده فرصت و امکان تدارک دفاعیات خود را داشته باشد. هر کجا که وقت، ابلاغ میشه باید بین ابلاغ تا جلسه دادرسی کمتر از ۵ روز نباشد، مگر:

- کمتر از ۷ روز: احضار گواه
- کمتر از یک ماه: نشر آگهی
- کمتر از دو ماه: مقیم خارج

رعایت نوبت: با توجه به ماده ۶۵ ق.ا.ت.ع. ملاک ماده ۳۹۰ ق.آ.د.م و اینکه در مواردی تعیین جلسه «خارج از نوبت» منصوص گردیده، روشن است که پرونده ها باید به نوبت مورد رسیدگی قرار گیرد که این امر، تعیین وقت طبق دفتر اوقات را ایجاد می نماید.

تشریفات تشکیل جلسه دادرسی

لوازم تشکیل جلسه دادرسی: برای تشکیل جلسه دادرسی، لوازمی وجود دارد که عبارت است از:

- ✓ حضور متصدی دادگاه: حضور قاضی در دادگاه و آمادگی او برای رسیدگی به دعوا در همان وقت مقرر.
- ✓ کامل بودن دادخواست: جلسه دادرسی، چنانچه اولین جلسه باشد، در صورتی تشکیل می شود که دادخواست نیز کامل شمرده شود.
- در حقیقت، چنانچه دادخواست ناقص باشد و دادگاه نتواند رسیدگی کند، جهات نقص در پرونده نوشته و به دفتر دادگاه، برای صدور اخطار رفع نقص و اقدامات بعدی برگردانده می شود و یا خود دادگاه رأساً اقدام به صدور قرار رد دادخواست می کند.
- ✓ ابلاغ صحیح (اعم از واقعی یا قانونی) به اصحاب دعوا: اگر ابلاغ به نحو باطل انجام شده باشد، هیچ اقدامی نباید بر آن مترتب شود و بنابراین، در صورت بطلان ابلاغ وقت دادرسی به هریک از اصحاب دعوا، تشکیل جلسه دادرسی منتفی است. البته اگر به یک یا چند

نفر از اصحاب دعوا، ابلاغ صحیح صورت نگرفته باشد؛ ولی ایشان به هر ترتیب، از وقت دادرسی مطلع شده و در جلسه دادرسی برای دفاع حاضر شده باشند. جلسه دادرسی برگزار می‌شود.

درج اظهارات اصحاب دعوا در صورت مجلس:

۱. دادگاه باید وقایع جلسه دادرسی را در اوراق صورت مجلس، درج و به امضا یا اثر انگشت طرفین برساند.
۲. در صورت امتناع هریک از طرفین از امضا یا اثر انگشت در صورت مجلس، دادگاه مراتب را در صورت مجلس گواهی می‌کند.
۳. اگر اظهارات خواهان در جلسه دادرسی با مندرجات دادخواست او مغایر باشد، دادگاه باید از خواهان اخذ توضیح کند و در صورت عدم رفع ابهام، اظهارات خواهان در جلسه دادرسی ملاک عمل است؛ زیرا نسبت به مندرجات دادخواست جدیدتر است.

موارد لزوم درج اظهارات اصحاب دعوا در صورت مجلس:

۱. هرگاه دادگاه به جهتی درج عین عبارات را لازم بداند.
۲. اگر یکی از اصحاب دعوا بخواهد از اظهارات طرف دیگر استفاده کند.
۳. در صورتی که بیان یکی از اصحاب دعوا مشتمل بر اقرار (اعم از صریح یا ضمنی) باشد.

علنی بودن جلسه دادرسی:

۱. بنا بر اصل ۱۶۵ قانون اساسی جلسات محاکمه، باید علنی باشد؛ جز در موارد ذیل:
 - ✓ موارد منافی عفت عمومی
 - ✓ موارد منافی نظم عمومی
 - ✓ دعاوی خصوصی که هر دو طرف تقاضا کنند که محاکمه علنی نباشد.
۲. البته با توجه به آنکه در دعاوی خصوصی اشخاص، دلیلی برای علنی بودن محاکمه و دخالت دادن سایرین در روابط خصوصی اشخاص وجود ندارد، در رویه قضائی، دعاوی خصوصی فقط با حضور اصحاب دعوا و یا وکلای ایشان برگزار می‌شود.

عدم حضور اصحاب دعوا در جلسه دادرسی:

- عدم حضور یکی از طرفین یا حتی عدم حضور هر دو طرف، مانع تشکیل جلسه نیست. در این صورت با دو حالت مواجه هستیم:
۱. در صورتی که قاضی بتواند با ادله موجود در پرونده، در ماهیت دعوا تصمیم‌گیری کند، اقدام به تصمیم در ماهیت دعوا کرده و رأی صادر می‌کند.
 ۲. اگر قاضی نتواند با ادله موجود در پرونده، در ماهیت دعوا تصمیم‌گیری کند و نیاز به اخذ توضیح باشد و هیچ‌یک از طرفین در جلسه حاضر نشده باشند یا آنکه خوانده، حاضر شده باشد؛ ولی هنوز نیازمند اخذ توضیح از خواهان باشیم، در این حالت قاضی باید اقدام به تجدید جلسه کرده و در اختاریه جلسه بعد، تذکر دهد که حضور خواهان برای اخذ توضیح لازم است.
 ۳. نکته بالا را نباید باخواندن انتهای ماده ۹۵ نادرست تلقی کرد چراکه: قسمت آخر ماده ۹۵ برای بعد از تجدید جلسه است، یعنی اگر در جلسه تجدید شده اصحاب دعوا حاضر نشوند و دادگاه نتواند در ماهیت دعوا بدون اخذ توضیح رأی صادر کند، دادخواست، ابطال خواهد شد.

پایان جلسه دادرسی: چنانچه وقت اختصاص یافته به پرونده برای شنیدن اظهارات طرفین کافی باشد و تجدید جلسه ضرورت نداشته باشد دادگاه ختم دادرسی را اعلام و نسبت به صدور رأی قاطع اقدام می‌کند. چنانچه وقت جلسه کافی نباشد و یا به هر علت دیگری تجدید جلسه لازم باشد علت تجدید جلسه باید در صورت جلسه نوشته شود و روز و ساعت جلسه بعدی تعیین و به طرفین ابلاغ شود.

وظیفه اصحاب دعوا در جلسه اول مبنی بر ارائه اصول مستندات:

۱. خواهان: خواهان موظف است اصول مستنداتی را که تصویر آنها را به دادخواست خود منضم کرده، در جلسه اول دادرسی، در دادگاه به همراه داشته باشد. خواهان می‌تواند این اسناد را توسط وکیل یا نماینده دیگری، برای دادگاه ارسال دارد. ممکن است اصل سند توسط خوانده، درخواست شود. در این صورت، اگر اصل سند عادی باشد و مورد انکار یا تردید قرار گیرد و در جلسه اول ارائه نشود، از عداد دلایل خواهان خارج می‌شود. اگر دادخواست، مستند به جهات دیگر نباشد، ممکن است قرار ابطال دادخواست صادر شود.
۲. خوانده: خوانده باید اصول مستنداتی را که قصد استناد به آنها را دارد، در جلسه اول دادرسی در دادگاه به همراه داشته باشد. همچنین باید تصویر این اسناد را، به تعداد خواهان‌ها به علاوه یک نسخه، به همراه داشته باشد تا یک نسخه، در پرونده ثبت و نسخ دیگر به خواهان‌ها داده شود. خوانده می‌تواند این اسناد را توسط وکیل یا نماینده دیگری برای دادگاه ارسال دارد. ممکن است اصل سند، توسط

خواهان، درخواست شود، در این صورت، اگر اصل سند عادی باشد و مورد انکار یا تردید قرار گیرد و در جلسه اول ارائه نشود، از عدد دلایل خوانده خارج می‌شود.

مهلت خواستن خوانده جهت ارائه اصول مستندات:

خواهان جهت ارائه اصول اسناد، نمی‌تواند از دادگاه تقاضای مهلت کند؛ اما خوانده می‌تواند چنین تقاضایی مطرح کند. قبول این تقاضا، بسته به نظر قاضی است.

- ✓ اگر دادگاه با این درخواست خوانده موافقت کند، جلسه دیگری، به صورت خارج از نوبت تشکیل می‌شود.
- ✓ گرچه قانون‌گذار در این خصوص، در ماده ۹۶ ق.آ.د.م از عبارت تأخیر جلسه، استفاده کرده ولی بهتر بود که از عبارت «تجدید جلسه» استفاده کند، چراکه جلسه اول دادرسی برگزار شده و جلسه دیگری برای ارائه سند برگزار خواهد شد.

تشکیل نشدن جلسه دادرسی در موعد مقرر: در این فرض با دو حالت مواجهیم:

۱. عدم تشکیل جلسه منتسب به طرفین باشد: در این صورت، نزدیک‌ترین وقت ممکن، جهت جلسه دادرسی تعیین می‌شود، مانند مواقعی که عدم تشکیل جلسه ناشی از اعمال مواد ۹۷ و ۹۹ ق.آ.د.م است.
۲. عدم تشکیل جلسه منتسب به طرفین نباشد: یعنی عدم تشکیل جلسه، منتسب به قاضی (مانند مرخصی قاضی) یا دستگاه قضائی مربوطه (مانند تعطیلی غیرمنتظره دستگاه قضائی در روز برگزاری جلسه دادرسی) است. در این صورت نزدیک‌ترین وقت ممکن، جهت جلسه دادرسی تعیین می‌شود که باید نهایتاً ظرف ۲ ماه آینده باشد. البته در فرضی که خوانده مقیم خارج از کشور است، این مقرر قابل اجرا نیست؛ زیرا در این حالت باید از روز ابلاغ تا جلسه دادرسی، حداقل ۲ ماه فاصله باشد و بنابراین؛ امکان ندارد که وقت دادرسی، ظرف ۲ ماه آینده باشد.

تأخیر انداختن جلسه دادرسی در صورت تراضی طرفین:

۱. در صورت تراضی طرفین، قاضی برای تأخیر دادرسی مخیر است، و ملزم به تأخیر دادرسی نیست.
۲. در صورت درخواست و تراضی هر دو طرف (نه یکی از طرفین)، قاضی می‌تواند برای یک‌بار جلسه دادرسی را به تأخیر اندازد.

مهلت خواستن خواهان برای ارائه دلیل جدید:

۱. در دو صورت از خواهان، در جریان دادرسی، ادله جدید پذیرفته می‌شود؛ که عبارت است از اینکه:
 - این ادله در پاسخ به دفاعیات خوانده باشد یا
 - این ادله، در جریان دادرسی حاصل شود.
۲. اگر خواهان، برای ارائه ادله جدید، استمهال (تقاضای مهلت) کند، دادگاه می‌تواند به او مهلت دهد؛ اما ملزم به دادن مهلت نیست. وجه تخییر دادگاه برای دادن مهلت، به این دلیل است که، اگر دادگاه درخواست خواهان را برای ارائه دلیل جدید موجه تشخیص دهد، مهلت می‌دهد و در غیر این صورت، مهلت نمی‌دهد.
۳. این مهلت، در قالب تجدید جلسه است؛ یعنی وقت رسیدگی دیگری برای حضور طرفین تعیین می‌شود.
۴. اگر خواهان در جلسه دادرسی دلالی ارائه کند که خوانده برای پاسخ به آنها نیاز به ارائه مدارک جدید داشته باشد، او هم می‌تواند تجدید جلسه را بخواهد.



مقطع «تا اولین جلسه دادرسی»: بعضی از حقوق خواهان و خوانده، محدود به مقطع «تا اولین جلسه دادرسی» است. منظور از این عبارت، قبل از تشکیل جلسه اول دادرسی یا اولین اقدام شخص، در جلسه اول دادرسی است.

مقطع «تا پایان جلسه اول دادرسی»: برخی از حقوق خواهان و خوانده، محدود به مقطع «در جلسه اول دادرسی» یا به عبارت دیگر، «تا پایان اولین جلسه دادرسی» است.

۱. اولین جلسه دادرسی، جلسه‌ای است که موجبات رسیدگی (حضور قاضی و صحت ابلاغ) فراهم باشد و شخص مخاطب، امکان دفاع پیدا می‌کند.

۲. اگر جلسه اول برگزار شود، ولی خواند فرصت دفاع پیدا نکند؛ برای مثال، تمام وقت جلسه، به مطالعه دادخواست و اخذ توضیح از خواهان سپری شود و در نتیجه، تمام یا بخشی از دفاعیات خوانده به جلسه بعد موکول شود، جلسه بعد نسبت به خوانده، همچنان جلسه اول محسوب می‌شود.

۳. اگر یکی از اصحاب دعوا، علی‌رغم ابلاغ صحیح، در جلسه اول حاضر نشود، فرصت جلسه اول را از دست می‌دهد، مگر آنکه برای دادگاه معلوم شود که او از ابلاغ مطلع نبوده است.

۴. اگر تمام وقت جلسه اول، به دفاعیات خوانده اختصاص یابد و به خواهان، هیچ فرصتی برای استفاده از حقوقش، مانند افزایش خواسته و ...، داده نشود، جلسه بعد نسبت به خواهان جلسه اول دادرسی است. البته علی‌الاصول در محاکم، چنین اتفاقی نمی‌افتد؛ چراکه رویه محاکم آن است که ابتدای جلسه از خواهان اخذ توضیح می‌کنند تا اگر خواهان قصد افزایش خواسته یا اقدام دیگری دارد، بیان دارد.

۵. اگر خوانده در جلسه اول با افزایش خواسته یا تغییر خواسته یا تغییر نحوه دعوی خواهان مواجه شود، آن جلسه، نسبت به خواسته افزایش‌یافته یا تغییر یافته، جلسه اول محسوب نشده و جلسه بعد، جلسه اول خواهد بود؛ مگر آنکه خوانده، در همان جلسه اقدام به

دفاع کند.

۶. اگر جلسه اول دادرسی به درخواست و رضایت اصحاب دعوا به تأخیر افتد، در این صورت، جلسه بعدی نسبت به هر دو طرف، جلسه اول دادرسی محسوب می‌شود؛ زیرا در جلسه قبل که به تأخیر افتاده، به پرونده رسیدگی نشده است.

حقوق خواهان تا اولین جلسه دادرسی:

۱. استرداد دادخواست بدوی

۲. تعرض به اصالت اسناد ارائه شده توسط خوانده

حقوق خوانده تا اولین جلسه دادرسی:

۱. اعتراض به بهای خواسته

۲. تعرض به اصالت اسناد ارائه شده توسط خواهان

حقوق خواهان تا پایان اولین جلسه دادرسی (در جلسه اول دادرسی):

۱. افزایش خواسته، تغییر خواسته، تغییر نحوه دعوا و تغییر درخواست.

۲. طرح دعوای اضافی

۳. جلب ثالث: در این صورت باید توجه داشت که مهلت بیان جهات و دلایل جلب ثالث تا پایان جلسه اول دادرسی است و سپس، ظرف ۳ روز باید دادخواست جلب ثالث تقدیم شود.

۴. ایراد رد دادرسی: مهلت ایرادات تا پایان جلسه اول دادرسی است. البته غیر از ایراد رد دادرسی، سایر ایرادات از جانب خواهان طرح نمی‌شود؛ بلکه مختص خوانده است. ایراد رد دادرسی، تنها ایرادی است که از جانب خواهان نیز قابل طرح است؛ زیرا این ایراد، ناظر به شخص قاضی است، نه اصل دعوا. بقیه ایرادات ناظر به اصل دعوا است و بنابراین، فقط از جانب خوانده قابل طرح است و طرح آنها از جانب خواهان بی‌معنی است.

حقوق خوانده تا پایان اولین جلسه دادرسی (در جلسه اول دادرسی):

۱. طرح دعوای متقابل

۲. بیان ایرادات: ایرادات، اعم از ایرادات مذکور در ماده ۸۴ ق.آ.د.م ایراد رد دادرسی، ایراد دعوای واهی، ایراد تأمین اتباع و همچنین سایر ایراداتی که در قانون ذکر نشده (مانند ایراد عدم مشروعیت جهت، ایراد عدم رعایت ترتیب منطقی دعوای، ایراد عدم طرح دعوا علیه همه اشخاص متأثر از دعوا و ...) است.

۳. جلب ثالث: مهلت بیان جهات و دلایل جلب ثالث تا پایان جلسه اول دادرسی است و سپس ظرف ۳ روز باید دادخواست جلب ثالث تقدیم شود.

تأخیر جلسه دادرسی (تغییر وقت رسیدگی): حالتی را گوییم که عمل به دستور جلسه، حتی به نحو جزئی، امکان‌پذیر نمی‌شود و در نتیجه، وقت دادرسی به تأخیر افتاده و به وقت دیگری موکول می‌شود. در صورت تأخیر جلسه، جلسه دادرسی در وقت مقررش اصلاً تشکیل نشده و بنابراین، آثار جلسه دادرسی بر آن مترتب نیست و وقت جلسه، به کلی تغییر کرده است. قانون‌گذار در پاره‌ای از موارد، اشتباهاً به جای عبارت تأخیر جلسه، از عبارت تجدید جلسه استفاده کرده است. در این موارد، عبارت تجدید جلسه در معنای دقیق خود استفاده نشده، بلکه در معنای اعم خود و در معنای غیردقیق استفاده شده و منظور همان تأخیر جلسه است.

عمده‌ترین موارد تأخیر جلسه دادرسی:

۱. در صورت اقامه دعوای طاری: در صورت طرح دعوای طاری، اگر فرصت کافی برای ابلاغ دعوای طاری به خواننده دعوای طاری و اصحاب دعوا نباشد، باید جلسه دادرسی برای رسیدگی توأمان به دعوای اصلی و طاری به تأخیر افتد.

۲. اگر وکیل یکی از طرفین دچار فوت، ممنوع شدن از وکالت، تعلیق، عزل، استعفا یا بازداشت شود و دادگاه اخذ توضیح را لازم بداند و فرصت کافی برای ابلاغ وقت دادرسی به موکلش نباشد، جلسه دادرسی برای اخذ توضیح از موکل به تأخیر می‌افتد.

۳. اگر وکیل به واسطه یکی از معاذیر چهارگانه مذکور در ماده ۴۱ ق.آ.د.م نتواند در جلسه حاضر شود و این عذر خود را، برای جلسه دادگاه به اطلاع دادگاه رسانده باشد.

۴. در صورت درخواست و تراضی اصحاب دعوا.

۵. اگر شاهد برای حضور در دادگاه، احضار شده باشد و باوجوداین، حاضر نشود، جلسه برای احضار مجدد شاهد به تأخیر می‌افتد.

۶. اگر خواند، به واسطه کمی مدت با دلیل دیگر نتواند اسناد خود را برای جلسه اول دادرسی حاضر کند، حق دارد تأخیر جلسه را بخواهد.
۷. اگر برای اخذ توضیح از کارشناسی، جلسه ای تشکیل شود، ولی او حاضر نشود، باید اقدام به تأخیر جلسه کرد. همچنین، در این حالت کارشناس قابل جلب است.

۸. در صورت تغییر در محل استقرار دادگاه و عدم اطلاع رسانی به اصحاب دعوا، عدالت اقتضا دارد که جلسه دادرسی به تأخیر افتد.
۹. اگر به واسطه زندانی یا بازداشت شدن یا مأموریت دولتی و ضروری، یکی از اصحاب دعوا نتواند در جلسه حاضر شود، به او مهلت کافی داده می شود تا وکیل تعیین کند. دادن مهلت کافی، ممکن است به تأخیر جلسه منتهی شود.
۱۰. اگر مانعی برای تشکیل جلسه دادرسی پیش آید، جلسه به تأخیر می افتد؛ برای مثال، قاضی در دادگاه حاضر نشود یا اینکه نتیجه ابلاغ به اصحاب دعوا به دفتر دادگاه بازنگشته باشد و در نتیجه، به دلیل آنکه بر دادگاه ابلاغ شدن یا نشدن اوراق معلوم نیست، برگزاری جلسه مقدور نباشد.

تجدید جلسه دادرسی: تجدید جلسه، به معنای دقیق و اخص خود به حالتی اطلاق می شود که برای رسیدگی به دعوا، جلسه دادرسی تشکیل شده و تمام یا بخشی از دستور جلسه نیز عمل شده؛ اما به دلایلی، تشکیل جلسه دیگری لازم باشد.

مهم ترین موارد تجدید جلسه دادرسی:

۱. انقضای مدت جلسه: ممکن است در جلسه دادرسی، وقت کافی برای بررسی برخی ادله، دفاعیات و جواب پرونده نباشد. در این حالت، جلسه دیگری تشکیل خواهد شد. (ماده ۱۰۴ ق.آ.د.م)
۲. استناد به اسنادی که در خارج از دادگاه هستند: اگر دادگاه پس از ملاحظه سند، تجدید جلسه را لازم ببیند، دستور آن را می دهد. (مواد ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲ و ۲۲۵ ق.آ.د.م)
۳. استناد به یک پرونده حقوقی یا کیفری دیگر: اگر دادگاه پس از درخواست و مطالعه پرونده استنادی، تجدید جلسه را لازم ببیند، دستور آن را می دهد. (مواد ۲۱۴ و ۲۱۵ ق.آ.د.م)
۴. رسیدگی به اصالت سند: اگر دادگاه بخواهد خود به اصالت سند رسیدگی کند و این امر را به کارشناس ارجاع ندهد، از موجبات تجدید جلسه است.
۵. استناد به شهادت: در صورتی که در جریان دادرسی به شهادت شهود استناد شود و قاضی شهادت شهود را بپذیرد، جلسه تجدید می شود.

۶. استکتاب: اگر اصالت امضاء خط، مهر یا اثر انگشت شخصی مورد تعرض قرار گیرد که در جلسه دادرسی حضور دارد و دادگاه بخواهد برای بررسی صحت و اصالت سند، استکتاب کند، برای استکتاب، جلسه را تجدید خواهد کرد. البته، این امر در عمل اتفاق نمی افتد؛ زیرا محاکم خود اقدام به استکتاب نمی کنند تا نیاز به تجدید جلسه باشد، بلکه آن را به کارشناس واگذار می کنند. (ماده ۲۲۴ ق.آ.د.م)
۷. تحقیق محل و معاینه محل: در صورت صدور هر یک از قرارهای تحقیق محلی و معاینه محل وقت تجدید، و به طرفین ابلاغ می شود.
۸. یافتن ادله جدید: اگر در جریان دادرسی، ادله جدید کشف شود و یکی از طرفین به این ادله جدید استناد کند، در صورتی که دادگاه آن ادله جدید را مؤثر در کشف حقیقت بداند، جلسه را تجدید خواهد کرد. (ملاک ماده ۹۹ ق.آ.د.م)
۹. درخواست خواهان برای ارائه دلیل: ممکن است خوانده تا پایان جلسه اول دادرسی دلایلی اقامه کند که دفاع از آن برای خواهان جز با ارائه ادله جدید مقدور نباشد. در صورت درخواست خواهان و موجه دانستن این درخواست، جلسه تجدید خواهد شد. (ماده ۹۷ و ملاک ماده ۹۹ ق.آ.د.م)

۱۰. افزایش خواسته، تغییر خواسته، تغییر نحوه دعوا: اگر در جلسه اول دادرسی، هر یک از این موارد رخ دهد یا آنکه قبل از جلسه هریک از این موارد رخ داده باشد و مراتب به خوانده ابلاغ نشده باشد و او نیز در جلسه حاضر نباشد یا در صورت حضور، حاضر به دفاع در خصوص خواسته ای که افزایش یافته یا تغییر پیدا کرده نباشد؛ در این صورت، باید جلسه برای استماع دفاعیات او نسبت به خواسته ای که افزایش یافته یا تغییر یافته تجدید شود.

۱۱. اخذ توضیح از خواهان: ممکن است دادگاه برای صدور حکم، نیازمند اخذ توضیح از خواهان باشد. در صورت عدم حضور خواهان در جلسه دادرسی، دادگاه وقت دیگری تعیین و لزوم حضور او را برای اخذ توضیح قید می کند.

۱۲. ارائه دلیل یا استدلال جدید از جانب خواهان: اگر دلیل یا استدلال جدیدی، فراتر از آنچه در دادخواست درج شده، در جلسه دادرسی بیان شود و خوانده حضور نداشته باشد، باشد جلسه دادرسی تجدید شود تا اصل تناظر رعایت شود؛ یعنی باید دلیل یا استدلال جدید

خواهان به خوانده عرضه شود تا او بتواند در برابر آن دفاع کند.

شیوه کاهش خواسته:

۱. کاهش خواسته تا قبل از ختم دادرسی ممکن است.
۲. کاهش خواسته در تمام مراحل بدوی، واخواهی و تجدیدنظر، ممکن است.
۳. در فرجام‌خواهی، کاهش خواسته معنی ندارد؛ چراکه دیوان عالی کشور رسیدگی ماهوی نمی‌کند؛ بلکه فقط از حیث شکلی رسیدگی می‌کند؛ ولی اگر دیوان عالی کشور رأی را نقض کند و پرونده را برای رسیدگی ماهوی به دادگاه بدوی یا تجدیدنظر بفرستد، در آن مرحله، کاهش خواسته، امکان‌پذیر است.
۴. کاهش خواسته تشریفات خاصی ندارد و به صرف درخواست شفاهی خواهان یا وکیل او، صورت می‌گیرد. درخواست شفاهی در صورت مجلس درج و به امضای خواهان می‌رسد.
۵. کاهش خواسته، نه تنها در خواسته‌های کلی فی‌الذمه امکان‌پذیر است (برای مثال، کاهش خواسته از مطالبه ۹۰ میلیون تومان به ۸۰ میلیون تومان) که در خواسته عین معین نیز قابل تصور است. برای مثال، خواسته شخص الزام به تنظیم سند ۶ دانگ از ملکی است؛ او در قالب کاهش خواسته، خواسته خود را به الزام به تنظیم ۴ دانگ از همان ملک کاهش می‌دهد.
۶. کاهش خواسته، در هزینه دادرسی تأثیر ندارد و باعث استرداد مابه‌التفاوت هزینه دادرسی نمی‌شود؛ اما حق الوکاله وکیل را نسبت به ادامه کار، کاهش می‌دهد.
۷. درست است که کاهش خواسته، در هزینه دادرسی تأثیر ندارد و باعث استرداد مابه‌التفاوت هزینه دادرسی نمی‌شود؛ اما اگر خوانده محکوم شود و در نتیجه، محکوم به تأدیه هزینه‌های دادرسی شود، محکومیت او بنا بر خواسته کاهش یافته است نه خواسته اولیه.
۸. بعد از کاهش خواسته، ملاک تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی، مبلغ نهایی خواسته (خواسته کاهش یافته یا افزایش یافته) است.
۹. اگر خواهان، دو یا چند خواسته را در دادخواست خود درج کرده باشد و یکی از آنها را استرداد کند، این عمل کاهش خواسته نیست؛ بلکه ممکن است نسبت به خواسته مزبور، حسب مورد استرداد دادخواست یا دعوا تلقی شود.

تشریح افزایش خواسته، تغییر خواسته، تغییر درخواست و تغییر نحوه دعوا:

۱. افزایش خواسته: یعنی خواهان بر حجم خواسته خود بیفزاید. برای مثال، خواسته خود را از ۱۰ سکه بهار آزادی به ۲۰ سکه بهار آزادی یا از ۱۰۰ میلیون تومان به ۲۰۰ میلیون تومان یا از ۴ دانگ یک ملک به ۶ دانگ آن ملک افزایش دهد.
۲. تغییر خواسته: یعنی خواسته قبلی حذف و عنوان جدیدی جایگزین آن شود. برای مثال، خواهان، خواسته خود را از خلع ید به تخلیه ید یا از رفع تصرف عدوانی به رفع ممانعت از حق یا از فسخ نکاح به طلاق تغییر دهد.
۳. تغییر نحوه دعوا: یعنی خواهان منشأ دعوای خود را تغییر دهد. برای مثال؛ زنی که دادخواست طلاق داده، منشأ دعوای خود را از ترک انفاق، به عسر و حرج به دلیل فساد اخلاق شوهر، تغییر دهد یا موجری که در قالب قانون روابط موجر و مستأجر (مصوب ۵۶) دادخواست تخلیه داده، منشأ دعوای خود را تخلیه به دلیل عدم تأدیه اجاره‌بها، به دلیل نیاز شخصی تغییر دهد.
۴. تغییر درخواست: یعنی تغییر درخواست‌های فرعی و تبعی؛ مانند آنکه خواهان، درخواست تأمین خواسته را به دستور موقت تغییر دهد یا آنکه درخواست دستور موقت را به تأمین خواسته تغییر دهد. گرچه خواهان می‌تواند تا قبل از ختم دادرسی، درخواست‌های فرعی و تبعی خود را بیان دارد؛ اما این امکان نیز برای او فراهم است که درخواستی را که به عمل آورده تا پایان جلسه اول دادرسی تغییر دهد.

شیوه افزایش خواسته، تغییر خواسته، تغییر درخواست و تغییر نحوه دعوا:

۱. تا پایان جلسه اول دادرسی باید صورت گیرد.
۲. این اقدامات منوط به آن است که با دعوای طرح شده، مربوط و دارای یک منشأ باشد.
۳. فقط در مرحله بدوی ممکن است. در مراحل واخواهی، تجدیدنظرخواهی و فرجام ممکن نیست.
۴. موارد فوق، تشریفات خاصی ندارد و به صرف درخواست شفاهی خواهان یا وکیل او به عمل می‌آید. درخواست شفاهی در صورت مجلس درج و به امضای خواهان می‌رسد.
۵. در افزایش خواسته، خواهان باید مبلغ مازاد هزینه دادرسی را بپردازد. در غیر این صورت، اخطار رفع نقص صادر می‌شود و در صورت عدم پرداخت هزینه ظرف ۱۰ روز، درخواست وی مبنی بر افزایش خواسته، رد می‌شود. در تغییر خواسته نیز اگر بهای خواسته جدید بیش از خواسته قبلی باشد، همین قاعده حاکم است.

۶. بعد از تغییر یا افزایش خواسته، ملاک تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی، مبلغ نهایی خواسته (خواسته کاهش یافته یا افزایش یافته) است.

۷. اگر درخواست تغییر خواسته قبول نشود، رسیدگی به همان خواست، اولیه ادامه پیدا می‌کند. در این حالت، نمی‌توان تغییر خواسته را به منزله استرداد دعوای اولیه دانست و به خواسته اولیه نیز رسیدگی نکرد.

قواعد خاص افزایش خواسته:

۱. در صورت افزایش خواسته، خواهان مکلف است، بابت خواسته افزایش یافته نیز، هزینه دادرسی بپردازد.
۲. افزایش خواسته، موجب افزایش میزان حق الوکاله وکیل و در نتیجه، افزایش تمبر مالیاتی وکالت‌نامه وکیل است.

تجدید جلسه در افزایش خواسته، تغییر خواسته، تغییر درخواست و تغییر نحوه دعوا:

۱. در صورت افزایش خواسته، تغییر خواسته یا تغییر نحوه دعوا، از آنجا که در ادعای خواهان، تغییر و تبدیلی رخ داده، باید مراتب به خواننده ابلاغ شود. اگر فرصت کافی برای ابلاغ به خواننده باشد، جلسه دادرسی در همان موعد مقرر برگزار می‌شود؛ مانند آنکه خواهان مدتی قبل از برگزاری جلسه اول، اقدام به تغییر خواسته می‌کند و در نتیجه، فرصت کافی برای ابلاغ به خواننده و رعایت فاصله قانونی (حداقل روز بین ابلاغ تا جلسه دادرسی) وجود دارد.
۲. اما اگر فرصت کافی برای ابلاغ افزایش خواسته، تغییر خواسته یا تغییر نحوه دعوا به خواننده نباشد، جلسه دادرسی تجدید می‌شود؛ مگر آنکه خواننده حاضر باشد که در همان جلسه اول دادرسی، نسبت به خواسته افزایش یافته، خواسته تغییر یافته یا دعوایی که منشأ آن تغییر کرده، پاسخ‌گو باشد که در این صورت، جلسه دادرسی بدین علت تجدید نمی‌شود. برای مثال، خواهان اندکی قبل از جلسه اول دادرسی یا در جلسه اول دادرسی اقدام به افزایش خواسته می‌کند. علی‌رغم اینکه این افزایش خواسته، به خواننده ابلاغ نشده، اما او آمادگی خود را جهت دفاع در همان جلسه اعلام می‌کند. در این صورت، نیاز به تجدید جلسه نیست؛ اما اگر خواننده، آمادگی خود را جهت دفاع اعلام نکند، باید جلسه دیگری برای رسیدگی به خواسته‌ای که افزایش یافته یا دعوایی که تغییر یافته، برگزار شود.
۳. تغییر درخواست به خواننده ابلاغ نمی‌شود؛ زیرا راجع به امور فرعی و تبعی دعوا است. از طرف دیگر، اصل درخواست اولیه خواهان نسبت به امور فرعی، مانند تأمین خواسته، علی‌الاصول به خواننده ابلاغ نمی‌شود؛ بنابراین، وقتی اصل درخواست اولیه خواهان، برای تأمین خواسته به خواننده، ابلاغ نمی‌شود، تغییر آن نیاز به ابلاغ ندارد.
۴. کاهش خواسته نیز باید به خواننده ابلاغ شود تا بداند که دفاعیات خود را در چه محدوده‌ای ارائه کند؛ اما کاهش خواسته منجر به تجدید جلسه نیست.

توقیف دادرسی: گاه رسیدگی به دعوا، به دلیل در مدتی محدود متوقف می‌شود.

موارد توقیف دادرسی:

- ✓ فوت، حجر یا ورشکستگی یکی از طرفین دعوا؛
- ✓ زوال سمت نماینده یکی از اصحاب دعوا؛
- ✓ صدور قرار اناطه؛
- ✓ صدور قرار تأمین دعوای واهی یا تأمین اتباع: در مهلتی که خواهان برای سپردن تأمین دارد، رسیدگی به دعوا متوقف می‌شود.
- ✓ ارجاع دعوا مطروحه در دادگستری به داور: اگر اصل دعوا، در دادگاه مطرح بوده و از این طریق به داور ارجاع شود، رسیدگی به دعوا، متوقف می‌شود و در صورت اعتراض به رأی داور و صدور حکم به بطلان آن، رسیدگی به دعوا تا قطعیت حکم بطلان رأی داور متوقف می‌ماند.
- ✓ درخواست تصحیح رأی داور بعد از آنکه به رأی او اعتراض شده است: در این صورت تا قبل از تصحیح رأی داور، رسیدگی به اعتراض متوقف می‌ماند.
- ✓ اگر رسیدگی به دعوای طاری در صلاحیت مرجعی، غیر از دادگاه رسیدگی کننده به دعوای اصلی باشد و دادگاه، نتیجه دعوای طاری را در رسیدگی خود مؤثر بداند، موقتاً رسیدگی خود را تا تعیین نتیجه قطعی دعوای طاری، متوقف می‌کند.
- ✓ در صورت استعقای وکیل، اگر دادگاه لازم بداند، دادرسی تا یک ماه قابل توقیف است.
- ✓ اگر نسبت به رأی که در پرونده‌ای به عنوان دلیل ارائه شده، اعتراض ثالث طاری یا اعاده دادرسی طاری صورت گیرد و این اعتراض، مؤثر در رسیدگی به دعوای اصلی باشد، رسیدگی به آن پرونده تا تعیین نتیجه اعتراض ثالث یا اعاده دادرسی، متوقف می‌شود.

✓ اگر نسبت به پرونده‌ای که در دیوان عالی تحت رسیدگی است، درخواست اعاده دادرسی یا اعتراض ثالث شود، دیوان عالی، رسیدگی خود را تا تعیین نتیجه اعاده دادرسی یا اعتراض ثالث متوقف می‌کند.

ویژگی‌های قرار توقیف دادرسی:

۱. گرچه توقف دادرسی به موجب اختاریه، به اطلاع اصحاب دعوا می‌رسد؛ اما متن قرار توقیف دادرسی، نیاز به ابلاغ ندارد.
۲. با توجه به اینکه این قرار ابلاغ نمی‌شود، بنابراین؛ نیاز به پاکت‌نویس شدن ندارد و دادنامه نمی‌شود.
۳. این قرار قابل اعتراض و تجدیدنظرخواهی نیست.
۴. در مدت توقیف دادرسی، جریان مواعد قانونی و قضائی متوقف می‌شود.

تفاوت تأخیر دادرسی و توقف دادرسی:

۱. توقف دادرسی به موجب صدور قرار توقیف دادرسی است؛ اما تأخیر دادرسی، یک دستور ساده قضائی است و در قالب قرار صادر نمی‌شود.
۲. در صورت توقف دادرسی، هیچ‌گونه اقدام به رسیدگی نسبت به پرونده، در مدت، توقیف صورت نمی‌گیرد؛ اما در تأخیر دادرسی، صرفاً وقت رسیدگی به تعویق می‌افتد و سایر اقدامات رسیدگی، مانند صدور قرار کارشناسی، صدور معاینه محل و ... نسبت به پرونده امکان‌پذیر است.

توقیف دادرسی به دلیل تغییرات حادث در وضعیت اصحاب دعوا:

۱. فوت یکی از اصحاب دعوا در جریان دادرسی: علی‌الاصول دادرسی تا تعیین وراث متوقف‌شده و نسبت به آن، قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود. در این خصوص، باید توجه داشت که:
 - ✓ توقف دادرسی به موجب اختاریه به طرف دیگر ابلاغ می‌شود.
 - ✓ دادرسی تا تعیین وراث متوقف می‌ماند؛ چه وراث شخصاً خودشان را به دادگاه معرفی کنند یا آنکه طرف مقابل ایشان را به دادگاه معرفی کند.
 - ✓ برای معرفی وراث، باید گواهی حصر وراثت به دادگاه تقدیم شود، البته با توجه به اینکه طرف مقابل علی‌الاصول به گواهی حصر وراثت شخص دیگر دسترسی ندارد، باید شهادت شهود را نیز در این خصوص پذیرفت.
 - ✓ در دعاوی قائم به شخص، یعنی دعاوی شخصیت محور، فوت شخصی که دعوا، قائم به اوست، موجب صدور قرار سقوط دعوا است، نه توقیف دادرسی.
 - ✓ دعاوی قائم به شخص، دعاوی است که هیچ تأثیری در حقوق وراثت ندارد؛ مانند دعاوی طلاق، تمکین، سلب حضانت، اعسار، یا الزام به ثبت نکاح موقت.
 - ✓ نمی‌توان گفت که همه دعاوی غیرمالی، قائم به شخص است. برخی از دعاوی غیرمالی، مانند دعاوی نسب، اثبات زوجیت و ... چون در حقوق وراثت مؤثر است، قائم به شخص نیست. به وراث منتقل می‌شود.
 - ✓ اگر یکی از طرفین دعوا، شخص حقوقی باشد، انحلال شخص حقوقی، موجب توقیف دادرسی نمی‌شود؛ زیرا تا قبل از ختم تصفیه، شخصیت حقوقی به قوت خود باقی است.
 - ✓ در صورت تعدد خواهان‌ها یا تعدد خواندگان، فوت یکی از خواهان‌ها یا خواندگان، دعوا را فقط نسبت به همان خواهان یا خوانده متوقف می‌کند و نسبت به سایرین تأثیر ندارد؛ مگر آنکه دعوا قابل تجزیه و تفکیک نباشد.
 - ✓ حجر یکی از اصحاب دعوا در جریان دادرسی: اگر یکی از اصحاب دعوا در جریان دادرسی محجور شود و حجر او مخل به دادرسی باشد، دادرسی تا نصب قیم، متوقف‌شده و نسبت به آن، قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود. توقف دادرسی به موجب اختاریه به طرف دیگر اطلاع داده می‌شود.
 - ✓ دادرسی تا تعیین قیم، متوقف می‌ماند؛ چه قیم رأساً خود را به دادگاه معرفی کند یا آنکه طرف مقابل، قیم را به دادگاه معرفی کند.
 - ✓ با توجه به آنکه برای دعوا، همان درجه‌ای از اهلیت لازم است که برای اصل موضوع دعوا لازم است، اگر دعوا، راجع به یک امر غیرمالی باشد و یکی از طرفین در جریان دادرسی، سفیه شود، دادرسی متوقف نمی‌شود؛ چراکه سفه نسبت به امور غیرمالی، حجر محسوب نمی‌شود.
 - ✓ در صورت تعدد خواهان‌ها یا تعدد خواندگان، حجر یکی از خواهان‌ها یا خواندگان، دعوا را فقط نسبت به همان خواهان یا خوانده متوقف

می‌کند و نسبت به سایرین تأثیر ندارد؛ مگر آنکه دعوا، قابل تجزیه و تفکیک نباشد.

۲. ورشکستگی یکی از اصحاب دعوا در جریان دادرسی: اگر یکی از اصحاب دعوا، ورشکسته شود و دعوا نیز ناظر به امور مالی وی باشد، حسب مورد اداره تصفیه یا مدیر تصفیه، قائم مقام وی می‌شود. اگر مدیر تصفیه شخص مزبور در ضمن حکم ورشکستگی تعیین نشده باشد تا تعیین مدیر تصفیه، قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود.

✓ با توجه به آنکه بنا بر ماده ۴۴۰ ق.ت مدیر تصفیه در حکم ورشکستگی یا نهایتاً ظرف ۵ روز تعیین می‌شود، این فرض چندان مصداق ندارد. در شهرهایی نیز که اداره تصفیه وجود دارد، به صورت خودبه خود اداره تصفیه، قائم مقام تاجر ورشکسته است و بنابراین، نیازی به توقیف دادرسی نیست.

✓ اداره تصفیه یا مدیر تصفیه فقط در دعاوی مالی، قائم مقام شخص ورشکسته‌اند؛ بنابراین، ورشکستگی شخص درائتای یک دعوای غیرمالی، تأثیری در توقف آن دعوا ندارد.

✓ ورشکستگی یکی از اصحاب دعوا، فقط موجب توقیف دادرسی نسبت به همان شخص می‌شود و دادرسی را نسبت به سایرین متوقف نمی‌کند؛ مگر آنکه دعوا، قابل تجزیه نباشد.

تغییرات حادث در نمایندگان اصحاب دعوا در جریان دادرسی:

۱. اگر در جریان دادرسی، سمت نمایندگان حسبی، مانند ولی، وصی یا قیم شخص محجور یا امین غائب مفقودالاثر به هر دلیلی مانند فوت، عزل، انزال، حجر یا ممنوعیت از تصرف زایل شود، در این صورت، دادرسی تا تعیین نماینده جدید متوقف می‌شود؛ یعنی نسبت به آن قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود.

۲. توقیف دادرسی به موجب اختطاریه به طرف دیگر اطلاع داده می‌شود.

۳. دادرسی تا تعیین نماینده جدید و معرفی او به دادگاه متوقف می‌ماند؛ چه او رأساً خود را به دادگاه معرفی کند یا آنکه طرف دیگر او را به دادگاه معرفی کند.

۴. زوال سمت نماینده برخی از اصحاب دعوا، فقط موجب توقیف دادرسی نسبت به همان اشخاص می‌شود و دادرسی را نسبت به سایرین متوقف نمی‌کند؛ مگر آنکه دعوا، قابل تجزیه نباشد.

۵. زوال سمت نماینده حقوقی ادارات دولتی، مانند بازنشستگی، انفصال از خدمت یا فوت، تأثیری در فرایند دادرسی نداشته و موجب توقف آن نمی‌شود؛ چون نماینده حقوقی، صرفاً کارمند و مأمور اداره است و شخصی که مخاطب ماست، شخص حقوقی اداره است نه نماینده حقوقی.

۶. تغییر مدیران شرکت حقوقی، تأثیری در فرایند دادرسی نداشته و موجب توقف آن نمی‌شود؛ چون شخص حقوقی مخاطب ابلاغ است. درست است که اختطاریه‌های دادگاه به مدیران تحویل می‌شود؛ اما شخص حقوقی، مخاطب اصلی است و مدیران صرفاً از این جهت که اداره کننده آن هستند اوراق را تحویل می‌گیرند.

۷. زوال سمت وکیل، جز در یک استثنا، موجب توقف دادرسی نیست. بنا بر مواد ۳۹ و ۴۰ ق.آ.د.م زوال سمت وکیل فقط می‌تواند، در صورت صلاح دید قاضی، موجب تأخیر دادرسی شود و فقط در صورتی که علت زوال سمت، استعفای وکیل باشد، دادگاه می‌تواند تا یک ماه رسیدگی را متوقف کند.

ختم مذاکرات و ختم دادرسی:

۱. ختم مذاکرات: مقطعی را که دیگر تشکیل هیچ جلسه‌ای لازم نیست، ختم مذاکرات گوئیم؛ به عبارت دیگر، مقطعی است که دادگاه تعیین جلسه جدید را لازم نداند. البته ممکن است دادگاه سایر اقدامات قضائی مانند صدور قرار کارشناسی، استعلام ثبتی، استعلام از ادارات دولتی، صدور قرار معاینه محل و ... را لازم بداند.

۲. ختم دادرسی: مقطعی است که دیگر هیچ اقدام قضائی، اعم از تشکیل جلسه یا هر تحقیقات دیگری، نسبت به پرونده لازم نیست؛ به عبارت دیگر، رسیدگی نسبت به پرونده پایان یافته و پرونده آماده صدور رأی است.

۳. بعد از ختم مذاکرات، اقدامات قضائی نسبت به پرونده همچنان ممکن است صورت گیرد؛ اما بعد از ختم دادرسی، نیاز به هیچ اقدام قضائی دیگری نیست.

۴. ممکن است ختم دادرسی و ختم مذاکرات بر هم منطبق باشد و ممکن است بر هم منطبق نباشد. اگر بر هم منطبق نباشد، ختم مذاکرات زودتر از ختم دادرسی است.

۵. اگر پس از آخرین جلسه (ختم مذاکرات)، هیچ اقدام دیگری لازم نباشد و پرونده آماده صدور رأی قاطع باشد، در این حالت ختم مذاکرات و ختم دادرسی بر هم منطبق است و اگر پس از ختم مذاکرات، پرونده همچنان نیازمند اقدامات دیگری، مانند صدور قرار کارشناسی و استعلام از ادارات دولتی باشد، در این حالت ختم مذاکرات بر ختم دادرسی مقدم است.

استرداد دادخواست و دعوا در مرحله بدوی:

۱. استرداد دادخواست بدوی تا جلسه اول: قرار ابطال دادخواست صادر می‌شود.
 - ✓ منظور، آن است که خواهان قبل از تشکیل جلسه اول یا به‌عنوان اولین اقدام در جلسه اول، دادخواست خود را مسترد کند.
 - ✓ فعلاً از عبارت استرداد دادخواست استفاده می‌کنیم؛ نه استرداد دعوا. چون تا قبل از تشکیل جلسه، قاضی وارد رسیدگی به دعوا نشده است.
 - ✓ ممکن است استرداد دادخواست، نسبت به برخی از خواندگان رخ دهد.
 - ✓ استرداد دادخواست در سایر مراحل دادرسی، یعنی استرداد دادخواست‌های واخواهی، تجدیدنظر و فرجام، محدود به قبل از جلسه اول دادرسی نیست؛ بلکه تا قبل از ختم دادرسی امکان‌پذیر است و در هر صورت، حسب مورد، قرار ابطال دادخواست واخواهی، تجدیدنظر یا فرجام صادر می‌شود.
۲. استرداد دعوای بدوی تا قبل از ختم مذاکرات: قرار رد دعوا صادر می‌شود.
 - ✓ قرار رد دعوا با قرار ابطال دادخواست که در بند فوق مشاهده شد، از حیث آثار عملی تفاوتی ندارد، جز آنکه قانون‌گذار قرار رد دعوا را شمار قرارهای قابل فرجام ذکر نکرده، که البته باید این سکوت را ناشی از تسامح قانون‌گذار دانست.
 - ✓ ممکن است استرداد دعوا نسبت به برخی از خواندگان رخ دهد.
۳. استرداد دعوای بدوی بعد از ختم مذاکرات در صورت رضایت خوانده: قرار رد دعوا صادر می‌شود.
۴. صرف‌نظر کردن کلی خواهان از دعوای بدوی: قرار سقوط دعوا صادر می‌شود.
 - ✓ قرار سقوط دعوا، برخلاف دو قرار ابطال دادخواست و رد دعوا و برخلاف سایر قرارها، از اعتبار امر مختومه برخوردار است.
 - ✓ خواهان در هر مقطعی از دادرسی ممکن است از دعوای خود به کلی صرف‌نظر کند.
 - ✓ صرف‌نظر کردن کلی خواهان از دعوا، نیازمند رضایت خوانده نیست.
 - ✓ قرار سقوط دعوا، موجب زوال دعوا به معنای اخص می‌شود؛ یعنی حق طرح دعوا را سلب کرده و طرح مجدد آن دعوا، امکان‌پذیر نیست.
 - ✓ استرداد دادخواست یا دعوا و صرف‌نظر کردن کلی خواهان از دعوا، موجب بازگرداندن هزینه دادرسی، که خواهان پرداخت کرده نیست.



فصل سوم- تصمیمات (اعمال) محاکم، انواع و آثار آن

تمایز اعمال (تصمیمات) محاکم و وجه آن

اقسام تصمیمات دادگاه: تصمیمات دادگاه بر دو قسم است:

۱. تصمیمات قضائی: تصمیماتی که ناظر به رسیدگی و تصمیم‌گیری در خصوص یک پرونده است؛ اعم از اینکه این پرونده، یک دعو باشد یا آنکه پرونده اجرایی راجع به یک رأی باشد.
۲. تصمیمات اداری: تصمیماتی که ناظر به رسیدگی به یک پرونده نیست، مانند موافقت با مرخصی کارمندان دفتری.

اقسام تصمیمات قضائی: تصمیمات قضائی بر دو قسم است:

۱. رأی: تصمیم دادگاه راجع به یک پرونده که به شکل حکم یا قرار صادر می‌شود.
۲. تصمیم ساده قضائی: تصمیماتی از دادگاه که در قالب حکم یا قرار نیست؛ مثلاً تصمیم برای رسیدگی به صحت و اصالت یک سند، تصمیم برای قبول وکالت یا تصمیم برای تجدید جلسه دادرسی.

ویژگی‌های تصمیمات قضائی ساده:

۱. مستقلاً قابل اعتراض و شکایت نیست.
 ۲. از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردار نیست.
 ۳. با توجه به آنکه قابل شکایت نیست، به اصحاب دعوا ابلاغ نمی‌شود.
 ۴. با توجه به عدم نیاز به ابلاغ، نیاز به پاک‌نویس شدن ندارد.
- رأی:** تصمیم قضائی دادگاه در خصوص یک پرونده که در قالب حکم یا قرار صادر می‌شود. رأی محاکم به دو دسته تقسیم می‌شود:
۱. حکم: رأیی است که دارای دو وصف است:

الف) راجع به ماهیت دعوا است؛ یعنی قاضی به موجب صدور آن وارد ماهیت پرونده شده و در خصوص ماهیت پرونده نظر داده است.
ب) قاطع دعوا است؛ یعنی موجب می‌شود که رسیدگی به پرونده در آن مرحله خاتمه یابد و به عبارت دیگر، قاضی از دادرسی فراغت یابد.
محکومیت خوانده به تأدیه وجه، حکم الزام به تنظیم سند رسمی، حکم طلاق، حکم بی‌حقی خواهان و حکم استرداد سند، مثال‌هایی از احکام است. در خصوص حکم، نکات ذیل قابل توجه است:

- ✓ حکم همیشه از مراجع دادگستری (اعم از عمومی یا استثنائی) صادر می‌شود؛ یعنی برای مثال، محاکم عمومی، دادگاه انقلاب، دیوان عدالت اداری و شوراهای حل اختلاف، اقدام به صدور حکم می‌کنند.
- ✓ در دیوان عالی کشور، چون رسیدگی به ماهیت اختلاف دعوا صورت نمی‌گیرد و دیوان مزبور، صرفاً رأی صادره را ابرام یا نقض می‌کند، با صدور حکم مواجه نیستیم؛ بلکه برای تصمیمات دیوان عالی کشور، از عبارت کلی «رأی» استفاده می‌کنیم.
- ✓ تصمیمات نهایی داور یا هیئت‌داوران را «رأی» می‌نامیم و از عبارت حکم داور استفاده نمی‌کنیم.
- ✓ حکم در امور ترافعی صادر می‌شود؛ نه در امور غیرترافعی یا حسبی. باوجوداین، قانون‌گذار در خصوص پاره‌ای از تصمیمات متخذ در امور حسبی نیز، از عبارت حکم استفاده کرده است؛ مانند حکم رشد یا حکم حجر. این موارد را تسامحاً احکام حسبی می‌نامیم.

۲. قرار: رأیی است واجد هیچ‌یک از دو وصف فوق‌الذکر که در خصوص احکام بیان شد، یا آنکه، حداقل یکی از دو وصف فوق‌الذکر را نداشته باشد.

احکام

بخش بزرگی از تصمیمات (اعمال) دادگاه‌ها را احکام تشکیل می‌دهند. هدف اصلی خواهان از اقامه دعوا و خوانده از پاسخ، گرفتن حکم مطلوب در امور ترافعی است. علی‌القاعده، با صدور حکم است که خصومت، فصل شده و وظیفه دادگاه در رسیدگی به دعوا پایان می‌پذیرد.

معیار تشخیص، انشاء، اعلام و آثار حکم

حکم دارای آثار مهمی است که عمدتاً ویژه آن است؛ بنابراین، پیش از هر چیز، معیار تشخیص حکم باید ارائه شود. دادگاه در صدور حکم و تهیه و ابلاغ آن، قواعدی را باید رعایت نماید

معیار تشخیص حکم

طبق ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م، اگر رأی، راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به‌طور جزئی یا کلی باشد، «حکم» و در غیر این صورت، «قرار» نامیده می‌شود.

شیوه تنظیم و نگارش حکم

✓ دادگاه نباید به‌صورت عام و کلی حکم صادر کند.

✓ قاضی باید حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و باید به منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر و اصول حقوقی رجوع کند.

✓ قضاتی که احکام خود را کاملاً مدلل نمایند به مجازات انتظامی تا درجه ۶ که انفصال دائم از خدمات قضایی است، محکوم می‌شوند.

تنظیم دادنامه (پاک‌نویس حکم) و امضای آن: رأی دادگاه به موجب ماده ۲۹۷ ق.آ.د.م باید ظرف پنج روز از تاریخ صدور، پاک‌نویس شده و به امضای دادرسی یا دادرسان صادرکننده رأی برسد. رأی قاطع دادگاه باید کم‌وبیش دارای سه بخش متمایز باشد:

۱- مقدمه رأی؛

۲- اسباب وجهه؛

۱- نتیجه یا منطوق رأی.

ویژگی‌های حکم

۱. اصل نسبی بودن آرای محاکم: احکام محاکم، فقط می‌تواند طرفین پرونده را متعهد کند و نمی‌تواند برای اشخاص ثالث، ایجاد تعهد کند.

۲. اصل قابل استناد بودن آرای محاکم: گرچه آرای محاکم، فقط می‌تواند برای طرفین دعوا، ایجاد تعهد کند و نمی‌تواند برای اشخاص ثالث ایجاد تکلیف کند؛ اما اثری که به‌واسطه یک حکم ایجاد شده، در برابر همان قابل استناد است؛ یعنی اشخاص ثالث نیز باید نتیجه حاصل از آن را به رسمیت بشناسند.

۳. احکام محاکم فصل خصومت می‌کنند؛ یعنی قاضی با ورود در ماهیت اختلاف طرفین، مشخص می‌کند که آیا حق با خواهان است یا خیر؛ اما قرارها، در ماهیت تعیین تکلیف نکرده و فصل خصومت نمی‌کنند. حتی در قرارهای قاطع، مانند قرار رد دعوا، نیز قاضی در ماهیت، دعوا خواهان را نفی یا قبول نمی‌کند؛ بلکه صرفاً دعوای فعلی را مختومه می‌کند و بنابراین، فصل خصومت و حل اختلاف صورت نمی‌گیرد.

ابلاغ حکم

حکم دادگاه و قرارهای قاطع دعوا، پس‌ازاینکه در برگ دادنامه پاک‌نویس شد و دادرسی یا دادرسان آن را امضا نمودند، باید حسب مورد، به اصحاب دعوا، وکلا و یا نمایندگان آنها ابلاغ شود. با عنایت به ماده ۳۰۱ ق.آ.د.م مدیر دفتر دادگاه نباید رونوشت رأی یا دادنامه را پیش از امضای دادرسی یا دادرسان دادگاه به کسی تسلیم نماید. مدیر دفتر دادگاه باید فوری پس از امضای دادنامه، رونوشت آن را به تعداد لازم تهیه و مطابقت آنها را با اصل، گواهی و حسب مورد، به اصحاب دعوا، وکلا یا نمایندگان آنها چنانچه در دفتر دادگاه حضور داشته باشند، ابلاغ کند، در غیر این صورت، ابلاغ دادنامه توسط مأمور ابلاغ انجام می‌شود.

*اقامه دعوا یا دفاع، جزئاً یا کلاً، به‌وسیله وکیل جریان یافته و تا روز اعلام ختم دادرسی سیمت او زایل نشده، دادنامه به وکیل و در غیر این صورت به اصیل ابلاغ می‌شود.

تصحیح حکم

دادرسی، در مقام تنظیم و نوشتن رأی و پیش از امضای آن، معمولاً به اندازه کافی دقت به عمل می‌آورد. ولی باین‌وجود ممکن است «سهو قلم» رخ دهد؛ مثلاً واژه‌ای کم یا زیاد نوشته شود، نام و مشخصات اصحاب دعوا به اشتباه یا جابه‌جا نوشته شده و حتی در محاسبه محکوم به اشتباه صورت بگیرد.

*سهو قلم یا اشتباهات مزبور تا وقتی که از حکم، درخواست تجدیدنظر نشده، توسط دادگاه رأساً یا به درخواست ذی‌نفع تصحیح می‌شود.

*تسلیم رأی اصلی بدون رونوشت رأی تصحیحی ممنوع است.

*اگرچه تصحیح رأی مجاز است ولی در هر صورت نباید موجب تغییر رأی شود.

*اشتباه بودن قسمتی از رأی مانع اجرای قسمتی که مورد اشتباه نبوده، در صورت قطعیت، نمی‌باشد.

*اگر اصل حکم یا قرار قاطع دعوا قابل واخواهی، تجدیدنظر یا فرجام باشد، تصحیح آن در مدت قانونی قابل شکایت است.

*در صورتی که رأی مورد تصحیح به‌واسطه واخواهی، تجدیدنظر یا فرجام فسخ یا نقض گردد، رأی تصحیحی نیز از اعتبار خواهد افتاد.

آثار حکم:

۱. **توان اثباتی:** حکم دادگاه مانند سایر اعمال دادگاه توسط مأمور رسمی (قاضی)، در حدود صلاحیت او و با توجه به مقررات قانونی تنظیم شده و سند رسمی محسوب می شود و مانند هر سند رسمی دیگری، در قاضی اطمینان ایجاد می کند که مفاد آن صحیح است.
۲. **فراغ دادرسی:** علی الاصول حکم موجب فراغ قاضی از رسیدگی می شود؛ جز در برخی استثنائات؛ مانند: حکم ورشکستگی که بعد از صدور حکم، داده صادرکننده حکم، همچنان نسبت به پرونده وظایفی دارد.
۳. **اعتبار امر قضاوت شده:** از مهم ترین آثار حکم است؛ و همچنین از ویژگی های اصلی و استثنایی حکم قلمداد می شود. «قاعده اعتبار امر قضاوت شده» که در بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م آمده است، اقامه دوباره دعوا را پس از صدور حکم و قطعیت آن ممنوع می کند.
۴. **قابلیت شکایت:** از آثار مهم دیگر حکم قابلیت شکایت از آن می باشد. شکایت از آراء به ۵ طریق امکان پذیر است: واخواهی، تجدیدنظر، فرجام، اعاده دادرسی، اعتراض شخص ثالث؛ اما این امر، بدین معنا نیست که نسبت به تمام آراء هر پنج طریق مزبور قابل اعمال باشد.
۵. **غیرقابل ابطال بودن:** نمی توان دعوایی به خواسته بطلان رأی دادگاه اقامه کرد. اگرچه رأی دادگاه سند رسمی شمرده می شود و دعوای بطلان هر سندی از جمله اسناد رسمی، علی القاعده، قابل طرح و رسیدگی در دادگاه می باشد، اما دعوای بطلان رأی دادگاه ها، بر اساس قاعده مزبور، شنیده نمی شود و متضرر از رأی دادگاه، برای ابطال آن، راهی جز طرح و پیمودن شکایت متناسب نسبت به آن را ندارد (البته در صورتی که راه شکایتی پیش بینی شده و مدت آن تمام نشده باشد).
- جمع بندی:** معیار تشخیص حکم طبق ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م این است: اگر راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به طور جزئی یا کلی باشد، «حکم» و در غیر این صورت، «قرار» نامیده می شود. حکم دارای چهار عنصر است: ۱- در امور ترافعی صادر شده باشد: شامل امور حسبی نمی شود. ۲- از دادگاه صادر شده باشد: شامل دادگاه نخستین، تجدیدنظر، عمومی، اختصاصی، دیوان عدالت اداری هم اگرچه دادگاه به شمار نمی آید اما مشمول این قاعده است. تصمیم داور رأی محسوب می شود و به آن حکم گفته نمی شود؛ بنابراین مشمول این قاعده نیست. ۳- راجع به ماهیت دعوا باشد: تمامی مسائلی که در ارتباط با امور موضوعی و برای روشن شدن و حل آن مورد رسیدگی، احراز و دستور دادگاه قرار می گیرد بنابراین نه تنها موضوع مورد اختلاف طرفین بلکه مثل دادن و گرفتن پول، وارد کردن خسارت، ایجاب و قبول. بلکه اموری که برای روشن شدن و یافتن راه حل موضوع، مورد رسیدگی، احراز، دستور دادگاه قرار می گیرد. ۴- قاطع دعوا باشد: منظور از رأی قاطع، رأیی است که با صدور آن تکلیف دعوای مطروحه، در مرجعی که به آن رسیدگی می کند تعیین شده و پرونده از آن مرجع خارج می شود. رأی قاطع با رأی قطعی که قابل واخواهی و تجدیدنظر نمی باشد، به یک مفهوم نمی باشد.

شیوه تنظیم و نگارش حکم

* دادگاه نباید به صورت عام و کلی حکم صادر کند.

* قاضی باید حکم هر دعوا را در [۱]: قوانین مدونه بیابد؛ در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد باید به [۲]: منابع معتبر اسلامی یا [۳]: فتاوی معتبر و [۴]: اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد رجوع کند.

* قضاتی که احکام خود را کاملاً مدلل نمایند به مجازات انتظامی تا درجه ۶ که انضال از خدمات قضایی است، محکوم می شوند.

دسته بندی احکام

الف) اقسام حکم از حیث اعلام یا ایجاد حق:

۱. **حکم اعلامی (احرازی):** حکمی است که قاضی، حالت جدیدی ایجاد نمی کند؛ بلکه صرفاً، حالت سابق را احراز و اعلام می کند؛ مانند:

- احکامی که مبنی بر تأیید یک موضوع صادر می شود؛ مانند حکم تأیید فسخ، تأیید انفساخ، تأیید اقاله و تأیید اصالت سند.
- احکامی که مبنی بر اعلام بطلان صادر می شود؛ مانند تأیید بطلان قرارداد، بطلان زوجیت، تأیید بطلان سند.
- احکامی که مبنی بر اثبات اهلیت و حجر صادر می شود؛ مانند حکم رشد، حکم حجر، حکم رفع حجر.
- احکامی که مبنی بر اثبات یک واقعه موجود صادر می شود؛ مانند اثبات نسب و اثبات مالکیت.

۲. **حکم تأسیسی (ایجاد):** حکمی است که قاضی به موجب آن حکم، حالت جدیدی ایجاد می کند. اگر حکم، تأسیسی باشد،

^۱ فراغ: فارغ شدن، آسوده شدن، کاری را تمام کردن و از آن آسوده شدن.

برخلاف احکام اعلامی، اجرای آن نیاز به صدور اجرائیه دارد، مانند:

- احکامی که مبنی بر الزام باشد، مثل الزام به تنظیم سند، الزام به تأدیه وجه، الزام به انجام تعهدات قراردادی.
- احکامی که مبنی بر تأدیه وجه یا تسلیم مالی باشد.

حکم به جبران خسارت، نسبت به احراز ورود خسارت، اعلامی است؛ اما نسبت به نحوه میزان جبران خسارت، تأسیسی است.

ب) اقسام حکم از حیث حضور و غیاب خواننده:

۱. حکم غیابی: حکمی که هر دو مشخصه ذیل را به نحو توأمان، داشته باشد:

✓ وقت رسیدگی، به خوانده ابلاغ واقعی نشده باشد؛ بنابراین، اگر وقت رسیدگی به نحو واقعی ابلاغ شود، حکم صادره، حضوری است؛ حتی اگر خوانده دفاع نکند.

✓ خوانده در هیچ‌یک از جلسات دادرسی حاضر نشود، لایحه نفرستد و وکیل هم معرفی نکند؛ بنابراین، اگر خوانده به هر طریق، در برابر دعوای مطروحه، از خود دفاع کند، حکم صادره، حضوری است؛ حتی اگر وقت دادرسی به نحو واقعی ابلاغ نشده باشد. البته حضور خوانده یا نماینده او در جلسه دادرسی، در صورتی حکم را از غیابی بودن خارج می‌کند که دادگاه به خوانده یا نماینده او فرصت دفاع بدهد.

گستره صدور احکام غیابی:

۱. احکام توافقی ممکن است، غیابی باشد. با توجه به آنکه در احکام حسی، خوانده به مفهوم واقعی کلمه وجود ندارد، این احکام، غیابی نیست.

۲. حکم، نسبت به خوانده به حضوری و غیابی تقسیم می‌شود؛ اما، نسبت به خواهان همیشه حضوری است.

۳. قرارها به حضوری و غیابی تقسیم نمی‌شود.

✓ اگر اختاریه به نحو واقعی به خوانده ابلاغ نشده باشد؛ اما آگاهی خوانده از جلسه دادرسی به طریق دیگری احراز شود، همین امر موجب می‌شود که حکم صادره، حضوری باشد؛ چراکه قواعد ابلاغ موضوعیت ندارد؛ بلکه طریقت دارد و به هر ترتیبی که ثابت شود که خوانده از اختاریه مطلع شده، حکم صادره، حضوری تلقی می‌شود؛ مانند آنکه خوانده، دعوای متقابل طرح کند یا با تقدیم لایحه‌ای، تصویر اوراق پرونده را درخواست کند یا وکیل معرفی کند.

۲. حکم حضوری: حکمی که هر یک از اوصاف حکم غیابی را نداشته باشد.

فرضی که دعوای یک خواننده دارد:

* اگر جلسه تشکیل شود و حتی یکی از این سه شرط موجود نباشد: ۱. خوانده حضور پیدا نکند؛ ۲. لایحه دفاعیه به دادگاه ندهد؛ ۳. وکیل معرفی نکند؛ دادگاه دو گونه می‌تواند تصمیم بگیرد: حالت اول: دادگاه با توجه به دادخواست خواهان و ضامین آن، خواهان را ذی‌حق می‌داند و حکم غیابی به نفع خواهان می‌دهد. حالت دوم: به علت ضعیف بودن دادخواست خواهان، با وجود عدم حضور خوانده، حکم به بی‌حقی خواهان (به ضرر خواهان) می‌دهد.

* ماده ۳۰۳ ق.آ.د.م.: اصل بر حضوری بودن حکم دادگاه است. در حالتی که ابلاغ واقعی شود و خوانده با دست خودش ابلاغیه را گرفته باشد و در جلسه حضور پیدا نکند به این معناست که می‌خواهد حق خواهان را پامال کند، پس در این صورت:

* اگر ابلاغ واقعی شده بود ولو سه شرط (حضور نداشتن - دفاع نکردن - وکیل نداشتن) هم باشد، رأی صادره، حضوری می‌شود ولی خوانده فقط می‌تواند تجدیدنظرخواهی کند، نمی‌تواند واخواهی کند.

* ولی اگر ابلاغ قانونی بود (بستگان - خادمان - الصاق - داخل خانه گرفتن ابلاغیه غیر از شخص خوانده) و در صورت وجود سه شرط (حضور نداشتن - دفاع نکردن - وکیل نداشتن) این رأی غیابی می‌شود.

* رأی غیابی نداریم فقط حکم غیابی داریم. فلسفه غیابی بودن و حضوری بودن مربوط به خوانده است.

* اگر رأی به ضرر خواهان داده شود (به نفع خوانده) خواهان نمی‌تواند بگوید رأی غیابی بوده و خواستار اعتراض باشد، چون رأی نسبت به خواهان همواره حضوری است و نمی‌تواند غیابی باشد چون خودش دادخواست داده و می‌بایست از حضور اطلاع داشته باشد.

فرضی که دعوای بیش از یک خواننده دارد: ممکن است حکمی صادر شود که نسبت به برخی حضوری و نسبت به برخی دیگر غیابی باشد.

مثال:

آقای «الف» بهش «ابلاغ واقعی» می‌شه و در دادگاه حاضر نمی‌شود: حکم، حضوری می‌شود.

شرکت «ب» بهش «ابلاغ قانونی» می‌شه و در دادگاه حاضر نمی‌شود: حکم، غیابی می‌شود.

آقای «ج» بهش «ابلاغ قانونی» می‌شه و وکیلش به جای او حاضر می‌شود: حکم، حضوری می‌شود.

شرکت «د» بهش «ابلاغ واقعی» می‌شه و نماینده حاضر می‌شود: حکم، حضوری می‌شود.

* وقتی ابلاغ به خواننده، «واقعی» باشد چه حضور داشته باشد و چه حضور نداشته باشد حکم، «حضوری» است ولی اگر ابلاغ «قانونی» صورت گرفته باشد، در صورت حضور، حکم «حضوری» و در صورت عدم حضور، حکم «غیابی» صادر می‌شود.

ج) اقسام حکم از حیث قابلیت اعتراض طرق عادی شکایت (واخواهی، تجدیدنظر):

۱. حکم قطعی: در ماده ۳۳۰ اصل بر این است که به آرای دادگاه‌ها نمی‌توان اعتراض کرد و قطعی است مگر در مواردی که قانون گفته باشد. حکم قطعی، حکمی است که قابلیت هیچ‌یک از طرق عادی (واخواهی، تجدیدنظر) شکایت از رأی را نداشته نباشد.

* تمام احکام حضوری که از دادگاه عمومی یا انقلاب، در دعاوی مالی که خواسته آن بیش از ۳۰۰۰۰۰۰۰ میلیون ریال نباشد صادر شود، حکم قطعی است چون غیرقابل واخواهی و تجدیدنظر است. همچنین تمام احکام حضوری صادره از دادگاه تجدیدنظر استان قطعی است. علی‌الاصول احکام قطعی لازم‌الاجرا هستند.

۲. حکم غیرقطعی: حکمی که قابل واخواهی و تجدیدنظر باشد، حکم غیرقطعی است.

د) اقسام حکم از حیث فرجام‌خواهی:

۱. حکم نهایی: احکامی نهایی است که:

- قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور نباشد.

- حکمی که در دیوان عالی کشور، ابرام گردیده زیرا مجدد قابل فرجام نمی‌باشد نهایی است.

- اگر حکم در اصل قابل فرجام‌خواهی باشد و در زمان مقرر فرجام‌خواهی نشود، نهایی است.

۲. حکم غیر نهایی: موارد فوق، حکم نهایی اختصاص داشت. در غیر از موارد مذکور، حکم غیر نهایی است. فایده تقسیم‌بندی احکام به احکام نهایی و احکام غیر نهایی این است که در برخی از موارد، حکم در صورتی قابل اجراء می‌شود که حکم نهایی شده باشد. برای مثال، حکم مقرر در ماده ۲۲ قانون ثبت اسناد و املاک کشور.

ه) اقسام حکم از حیث اجرا:

۱. حکم لازم‌الاجرا: حکم لازم‌الاجرا حکمی است که اگر محکوم‌علیه به مفاد آن عمل نکند به درخواست محکوم‌له، مأمورین اجرای احکام دادگستری، در صورت لزوم از طریق قوه قهریه، نیروی انتظامی و یا دژبانی مفاد آن را به زور به محکوم‌علیه تحمیل می‌کنند.

۲. حکم غیر لازم‌الاجرا: حکم غیر لازم‌الاجرا مقابل حکم لازم‌الاجرا است، به بیان دیگر این حکم از طریق مأمور اجرا یا توسل به زور، قوه قهریه ممکن نیست اگرچه احکام قطعی، علی‌الاصول، لازم‌الاجرا می‌باشند اما، در مواردی، قانون‌گذار حکم غیرقطعی را لازم‌الاجرا اعلام نموده (مثلاً حکم رفع تصرف عدوانی موضوع ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م) و یا اجرای حکم را مستلزم نهایی شدن آن اعلام نموده است.

قرار:

قرار: قرار به تصمیمی گفته می‌شود که رأی شمرده می‌شود و تنها راجع به ماهیت دعوا یا تنها قاطع آن باشد و یا هیچ‌یک از دو شرط مزبور را نداشته باشد.

دقیق‌ترین ملاک تشخیص مواردی که عمل دادگاه باید در قالب قرار و یا به شکل عمل ساده قضایی صادر شود مقررات قانونی است، بدین معنا که صدور عمل در قالب قرار در صورتی امکان‌پذیر و لازم است که قانون‌گذار صریحاً یا تلویحاً پیش‌بینی نموده باشد.

انواع قرارها:

۱. قرارهای اعدادی (قرارهای مقدماتی): قرارهایی که راجع به ماهیت دعوا است؛ ولی قاطع دعوا نیست؛ مانند قرار کارشناسی، قرار معاینه محل، قرار تحقیق محلی، قرار اناطه، قرار اتیان سوگند و قرار استماع شهادت شهود. به این قرارها از آن‌رو قرار اعدادی گوئیم که پرونده

را آماده صدور رأی می‌کند.

۲. قرارهای قاطع: قرارهایی که قاطع دعوا است؛ ولی راجع به ماهیت نیست؛ مانند قرار رد دعوا... .

۳. سایر قرارها: قرارهایی که نه قاطع دعوا است و نه در ماهیت دعوا. این دسته از قرارها، مصادیق متعددی دارد که عبارت است از:

✓ قرار توقیف دادرسی؛

✓ قرار تأخیر یا توقیف اجرای حکم، مانند:

- قرار تأخیر اجرای حکم به واسطه اعتراض ثالث به حکم؛

- قرار توقف اجرای حکم به واسطه قبول اعاده دادرسی؛

- قرار تأخیر اجرای حکم به دلیل فرجام‌خواهی؛

- قرار توقف اجرای رأی داور در صورت درخواست ابطال آن؛

- قرار توقیف عملیات اجرایی در صورت اعتراض ثالث به فرآیند اجرای یک حکم (ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی)؛

- قرار تأخیر اجرای حکم، وقتی در خصوص مفاد حکم بین طرفیت اختلاف است و دادگاه اقدام به رفع اختلاف می‌کند (ماده ۳۰

قانون اجرای احکام مدنی)؛

- قرار توقیف عملیات اجرایی، وقتی نسبت به دستور اجرای یک سند لازم‌الاجرا اعتراض شده است. (ماده ۴ قانون اصلاح بعضی از

مواد قانون ثبت و دفاتر رسمی «مصوب ۱۳۲۲»)

✓ قرارهای قبولی: که در دو مورد صادر می‌شود:

- قبول دادخواست وخواهی خارج از موعد؛

- قبول دادخواست اعاده دادرسی.

✓ قرارهای تأمینی: این قرارها، قرارهایی است که جهت حفظ حقوق احتمالی یکی از طرفین دعوا، صادر می‌شود تا به دلیل طول مدت

دادرسی و اتفاقاتی که در جریان دادرسی می‌افتد، حقوق اصحاب دعوا ضایع نشود؛ مانند:

- تأمین خواسته؛

- تأمین دلیل؛

- دستور موقت؛

- تأمین دعوای واهی؛

- تأمین دعوای اتباع.

✓ قرارهای شبه قاطع: قرارهایی که موجب تغییر در مرجع رسیدگی می‌شود که عبارت است از:

- عدم صلاحیت؛

- امتناع از رسیدگی.

✓ انواع قرارهای اعدادی: قرار اعدادی از حیث دلالت آنها بر استحقاق یکی از طرفین به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱. قرارهای اعدادی ساده: گاه، صدور قرار اعدادی هیچ دلالتی بر پیروزی یکی از طرفین دعوا در دعوا ندارد؛ مانند آنکه قاضی صرفاً برای

بررسی ورود یا عدم ورود ادعای خواهان مبنی بر وقوع یا عدم وقوع خسارت، قرار استماع شهادت شهود، اتیان سوگند یا قرار کارشناسی

صادر می‌کند.

✓ قرار تحقیق محلی: اصحاب دعوا، برای اثبات ادعای خود و یا دادگاه، برای احراز موضوع، به اطلاعات اهل محل رجوع می‌نمایند.

✓ قرار معاینه محل: در مواردی، اصحاب دعوا، برای اثبات ادعای خود و یا دادگاه برای احراز موضوع، لازم می‌دانند که وضعیت محل و

همچنین مال منقولی که حمل آن به دادگاه امکان ندارد، از جهت موردنظر، معاینه شود؛ در این صورت، دادگاه، به درخواست اصحاب

دعوا و یا رأساً اقدام به صدور قرار معاینه محل می‌نماید و برای مثال، شخص، وضعیت محل و همچنین مال منقولی که حمل آن به

دادگاه امکان ندارد از نزدیک بررسی می‌کنند.

✓ قرار کارشناسی: تشخیص موضوع مورد اختلاف، در مواردی، به این علت که دارای جنبه فنی و تخصصی است، مستلزم اظهارنظر

اشخاصی است که دارای فن و تخصص مربوط می‌باشند. ارجاع امر به کارشناس نیز باید در قالب قرار مورد عمل قرار گیرد. لازم به

ذکر است که در صورتی که دادگاه، کارشناسی را ناقص تشخیص دهد می‌تواند، تحت شرایطی، قرار تکمیل کارشناسی را صادر نماید.

✓ قرار اتیان سوگند: در صورتی که برای اثبات ادعا درخواست سوگند طرف مقابل شود. ماده ۲۷۱ ق.آ.د.م اشعار داشته است: «در کلیه دعاوی مالی و سایر حقوق الناس از قبیل نکاح، طلاق، رجوع در طلاق، نسب، وکالت و وصیت که فاقد دلایل و مدارک معتبر دیگر باشد سوگند شرعی به شرح مواد آتی می تواند ملاک و مستند صدور حکم دادگاه قرار گیرد.» و ماده ۲۷۱ ق.آ.د.م مقرر داشته است: «در مواردی که صدور حکم دادگاه منوط به سوگند شرعی می باشد، دادگاه به درخواست متقاضی، قرار اتیان سوگند صادر کرده و در آن، موضوع سوگند و شخصی را که باید سوگند یاد کند تعیین می نماید.» پس عمل مزبور نیز باید در قالب قرار صادر شود.

✓ قرار تطبیق: دادگاه برای رسیدگی به صحت و اصالت سندی که مورد ادعای جعل واقع شده، تصمیم می گیرد که سند متنازع فیه را با اسناد مُسَلَّم الصدور تطبیق دهد. ماده ۲۲۵ ق.آ.د.م می گوید: «اگر اوراق و نوشته ها و مدارکی که باید اساس تطبیق قرار گیرد در یکی از ادارات یا شهرداری ها یا بانک ها یا مؤسساتی که با سرمایه دولت تأسیس شده است موجود باشد، برابر مقررات ماده ۲۱۲ آنها را به محل تطبیق می آورند. چنانچه آوردن آنها به محل تطبیق ممکن نباشد و یا به نظر دادگاه مصلحت نباشد و یا دارنده آنها در شهر یا محل دیگری اقامت داشته باشد به موجب قرار دادگاه می توان در محلی که نوشته ها، اوراق و مدارک یاد شده قرار دارد، تطبیق به عمل آورد.»

✓ قرار اناطه: هرگاه رسیدگی به دعوا منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه دیگری است، رسیدگی به دعوا تا اتخاذ تصمیم از مرجع صلاحیت دار متوقف می شود. ماده ۱۹ ق.آ.د.م این گونه وضع گردیده است: «هرگاه رسیدگی به دعوا منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه دیگری است، رسیدگی به دعوا تا اتخاذ تصمیم از مرجع صلاحیت دار متوقف می شود. در این مورد، خواهان مکلف است ظرف یک ماه در دادگاه صالح اقامه دعوا کند و رسید آن را به دفتر دادگاه رسیدگی کننده تسلیم نماید، در غیر این صورت، قرار رد دعوا صادر می شود و خواهان می تواند پس از اثبات ادعا در دادگاه صالح مجدداً اقامه دعوا نماید.»

۲. قرار اعدادی قرینه (تمهیدی): گاه صدور قرار اعدادی ناظر به توابع دعوا است و صدور آن بیان گر پذیرش اصل دعوی خواهان توسط قاضی است. برای مثال، در دعوی مطالبه اجرت المثل، قاضی برای محاسبه اجرت المثل، قرار کارشناسی صادر می کند. صدور قرار کارشناسی برای محاسبه اجرت المثل، قرینه ای است برای اینکه قاضی، اصل استحقاق خواهان را برای دریافت اجرت المثل پذیرفته و الان فقط در پی کشف میزان آن است.

ویژگی های قرارهای اعدادی:

✓ این قرارها به اصحاب دعوا ابلاغ نمی شود. البته وقت و موضوع و مکان اجرای قرار، به شخصی که عهده دار اجرای آن است یا باید وسایل و هزینه های اجرای آن را فراهم کند، ابلاغ می شود. (مانند شخصی که سوگند بر عهده اوست یا شخصی که باید شهود خود را در دادگاه حاضر کند یا شخصی که باید وسایل اجرای معاینه محل را فراهم کند یا شخصی که باید حق الزحمه کارشناس را بپردازد.)
✓ با توجه به عدم ابلاغ این قرارها، نیازی به پاک نویسی شدن آنها نیست.
✓ قرارهای اعدادی، مستقلاً قابل اعتراض و شکایت نیست. البته می توان ضمن اعتراض به رأی اصلی (برای مثال تجدیدنظرخواهی)، نسبت به صدور یا عدم صدور آنها نیز اعتراض کرد.

✓ اگر موجبات صدور قرار اعدادی برطرف شود، دادگاه می تواند از قرار اعدادی عدول کند. برای مثال، درخواست کننده سوگند تا قبل از آنکه مدعی علیه، سوگند یاد کند، از درخواست خود رجوع کند یا بعد از صدور قرار تحقیق محلی، ادله ای اقامه شود که نیاز به تحقیق محلی را برطرف کند؛ اما در غیر این صورت، عدول از قرار اعدادی، به معنای بی دقتی قاضی در صدور آن است؛ اما موجب بی اعتباری رأی و نقض آن نیست؛ بنابراین، قرارهای اعدادی قابل عدول اند؛ اما قرارهای قاطع قابل عدول نیستند.

✓ قرارهای اعدادی فاقد اعتبار امر مختومه است.

✓ قرارهای اعدادی موجب فراغ قاضی از دادرسی نمی شود؛ زیرا با صدور آنها رسیدگی به پرونده خاتمه نمی یابد.

ویژگی های قرارهای قاطع:

۱. این قرارها به اصحاب دعوا ابلاغ می شود.
۲. با توجه به ابلاغ این قرارها، باید پاک نویسی شود.
۳. قرارهای قاطع علی الاصول قابل اعتراض و شکایت است.
۴. این قرارها، غیر از قرار سقوط دعوا، فاقد اعتبار امر قضاوت شده است.
۵. این قرارها موجب فراغ دادرسی است؛ زیرا با صدور آنها رسیدگی به پرونده خاتمه می یابد.

✓ حالات صدور قرار رد دادخواست صادره توسط مدیر دفتر:

۱. نقص دادخواست بدوی و عدم رفع نقص در مهلت مقرر؛
۲. نقص دادخواست اعاده دادرسی و عدم رفع نقص در مهلت مقرر؛
۳. نقص دادخواست اعتراض ثالث و عدم رفع نقص در مهلت مقرر؛
۴. نقص دادخواست واخواهی و عدم رفع نقص در مهلت مقرر.

حالات صدور قرار رد دادخواست صادره توسط دادگاه:

۱. عدم سپردن تأمین در قرار تأمین دعوای واهی از سوی خواهان و درخواست خوانده برای رد دادخواست؛
۲. عدم سپردن تأمین در قرار تأمین دعوای اتباع از سوی خواهان و درخواست خوانده برای رد دادخواست؛
۳. نقص دادخواست تجدیدنظر و عدم رفع نقص در مهلت مقرر؛
۴. نقص دادخواست فرجام و عدم رفع نقص در مهلت مقرر؛
۵. اعتراض به رأی (واخواهی، تجدیدنظر، فرجام یا اعاده دادرسی)، خارج از موعد قانونی بدون عذر موجه.

حالات صدور قرار ابطال دادخواست:

۱. استرداد دادخواست بدوی تا جلسه اول دادرسی؛
 ۲. استرداد دادخواست تجدیدنظر تا قبل از ختم دادرسی؛
- به قیاس با تجدیدنظر می‌توان استرداد دادخواست واخواهی یا فرجام را نیز تا قبل از ختم دادرسی از موجبات صدور قرار ابطال دادخواست دانست.

۳. عدم حضور خواهان در جلسه دادرسی؛ اگر دادگاه حضور او را برای اخذ توضیح، لازم دانسته باشد و بدون حضور او، تصمیم‌گیری دادگاه ممکن نباشد.

۴. عدم ارائه اصول مستندات در جلسه اول دادرسی از سوی خواهان، وقتی که این اسناد عادی بوده و از جانب خوانده، مورد انکار یا تردید قرار گیرد و ادعای خواهان مستند به ادله دیگری نباشد.

۵. عدم پرداخت هزینه کارشناسی، از سوی خواهان وقتی که دادگاه برای رسیدگی نیاز به کارشناس داشته باشد.

۶. عدم تهیه وسیله اجرای قرارهای تحقیق محلی یا معاینه محل از سوی خواهان وقتی که دادگاه برای رسیدگی، نیاز به قرارهای مزبور داشته باشد.

حالات صدور قرار رد دعوا:

۶. موارد یازده‌گانه مذکور در ماده ۸۴ ق.آ.د.م.
۷. عدم طرح دعوا لازم ظرف یک ماه، وقتی که رسیدگی به یک دعوا، منوط به اثبات ادعایی در مرجع دیگری باشد؛
۸. استرداد دعوای بدوی تا قبل از ختم مذاکرات؛
۹. استرداد دعوای بدوی بعد از ختم مذاکرات در صورت رضایت خوانده؛
۱۰. نقص دادخواست بدوی و عدم رفع نقص از سوی خواهان بدوی، ظرف ده روز از ابلاغ اخطار رفع نقص، زمانی که نقص دادخواست بدوی در مرحله تجدیدنظر مشخص می‌شود؛

۱۱. عدم احراز سمت دادخواست‌دهنده بدوی از سوی دادگاه تجدیدنظر.

حالات صور قرار عدم استماع دعوا: در مواردی که دعوا به دلیل از دلایل قانونی قابل رسیدگی نباشد و قانون نیز قرار مقتضی را پیش‌بینی نکرده باشد، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌شود. این موارد عبارت است از:

۱. دعوای دارای جهت نامشروع، مانند دعوای راجع به قمار و گرویندی؛
۲. طرح دعوای تصرف عدوانی، پس از طرح دعوای راجع به اصل مالکیت؛
۳. طرح دعوای ممانعت از حق، پس از طرح دعوای راجع به اصل حق انتفاع و ارتفاق؛
۴. طرح دعوایی، بدون آنکه دعوای دیگر که مقدمه دعوای مطروحه است، طرح و اثبات شده باشد. برای مثال، طرح دعوای استرداد ثمن، درحالی که هنوز دعوای تأیید فسخ قرارداد طرح نشده است.
۵. واخواهی از حکم حضوری؛

۶. تجدیدنظرخواهی از آرای غیرقابل تجدیدنظر و فرجام‌خواهی از آرای غیرقابل فرجام؛
۷. عدم درج نام همه اشخاص متأثر از دعوا، به عنوان خواندگان دعوا.
- برای مثال، عدم درج توأمان نام محکوم‌له و محکوم‌علیه، به عنوان خواندگان دعوی اعتراض ثالث یا عدم درج توأمان نام موجر و مستأجر، به عنوان خواندگان دعوی که شخص ثالثی برای سلب تصرف مستأجر بر مال مستأجره طرح کرده است.
۸. طرح دعوی بدوی علیه خوانده‌ای که در زمان تقدیم دادخواست فوت کرده است.
۹. طرح دعوا علیه شرکتی که منحل شده و ختم تصفیه آن نیز اعلام شده است.
- تا قبل از ختم تصفیه می‌توان علیه شرکت طرح دعوا کرد؛ زیرا شخصیت حقوقی شرکت همچنان باقی است؛ اما بعد از ختم تصفیه به دلیل زوال شخصیت حقوقی شرکت، می‌توان علیه شرکا یا مدیران، از باب مسئولیت‌های تجاری یا مدنی طرح دعوا کرد.
۱۰. طرح دعوا در محاکم دادگستری درحالی که نسبت به آن اختلاف، توافق بر داوری وجود دارد.
۱۱. طرح دعوا برای مطالبه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا از دادگستری، قبل از آنکه درباره آنها به ادارات ثبت مراجعه شده باشد و از ادارات ثبت درخواست اجرا شده باشد.

✓ قرار سقوط دعوا:

۱. این قرار، موجب زایل شدن حق طرح دعوا است. برخی از نویسندگان حق طرح دعوا را، اصطلاحاً «دعوا به معنای اخص» نامیده‌اند؛
 ۲. این قرار، در ماهیت دعوا، دلالت بر بی‌حقی خواهان نمی‌کند؛
 ۳. این قرار، تنها قرار است که از اعتبار امر مختومه برخوردار است.
- ✓ حالات صدور قرار سقوط دعوا:

۱. صرف‌نظر کردن کلی خواهان از دعوی خود؛
 ۲. اگر حق اقامه دعوا به دلیل از خواهان سلب شود؛ مانند آنکه در دعوی قائم به شخص (مثل طلاق، تمکین یا حضانت)، خوانده فوت کند که در این صورت، دعوا به وراث منتقل نمی‌شود.
 ۳. اگر موضوع دعوا از بین برود؛ مانند فوت کودکی که در حضانت او دعوا بوده است.
 ۴. اگر در دعوی انحلال یا بطلان شرکت سهامی، قبل از صدور رأی بدوی، موجبات انحلال یا بطلان برطرف شد.
- ✓ تفاوت قرار سقوط دعوا و حکم به بی‌حقی خواهان:

۱. حکم به بی‌حقی خواهان، بدین معنی است که قاضی وارد ماهیت ادعای خواهان شده و نهایتاً به این نتیجه رسیده که حقی بر خواهان متصور نیست و در نتیجه، حکم به بی‌حقی خواهان صادر کرده است.
 ۲. در صورت حدوث موجبات قرار سقوط دعوا، ورود در ماهیت لازم نیست؛ به عبارت دیگر، قرار سقوط دعوا، دلالت بر بی‌حقی خواهان نمی‌کند؛ بلکه صرفاً دلالت بر این می‌کند که خواهان، حق طرح دعوا را ندارد.
 ۳. اگر خواهان، در نفس امر، ذی‌حق باشد و به دلیلی، مانند صرف‌نظر کردن کلی از دعوا، قرار سقوط دعوا، صادر و حق طرح دعوا در آن خصوص، از وی زایل شود، حق او به کلی از بین نمی‌رود، بلکه تبدیل به یک حق غیرقابل مطالبه می‌شود؛ به عبارت دیگر، تعهد طرف مقابل به یک تعهد طبیعی تبدیل می‌شود؛ یعنی اگر طرف مقابل بخواهد با میل خود، دین خود را بپردازد، بعد از پرداخت، قابل استرداد نیست. (ماده ۲۶۶ ق.م) درحالی که در صدور حکم به بی‌حقی خواهان، بدین معنی است که هیچ حقی برای خواهان وجود نداشته است.
- ✓ حالات صدور قرار رد دادخواست:

۱. رد درخواست ابطال رأی داور، وقتی که این درخواست خارج از مهلت قانونی طرح شده باشد.
 ۲. رد درخواست تأمین خواسته، وقتی موجبات صدور قرار تأمین خواسته برقرار نیست.
 ۳. رد درخواست دستور موقت، وقتی موجبات صدور قرار دستور موقت برقرار نیست.
- ✓ اوصاف قرار امتناع از رسیدگی:
۱. این قرار، یک قرار شبه قاطع است؛ یعنی موجب تغییر در شعبه رسیدگی کننده می‌شود.
 ۲. این قرار در مواردی صادر می‌شود که به دلیلی ناظر به قاضی یا دادگاه است، این پرونده در شعبه خاصی قابل رسیدگی نباشد.
 ۳. این قرار به اصحاب دعوا ابلاغ نمی‌شود؛ بنابراین، لازم نیست که پاک‌نویس (دادنامه) شود.
 ۴. این قرار، قابل اعتراض نیست.

۵. اگر دعاوی مرتبطی در چند شعبه طرح شده باشند، همه باید با تعیین رئیس حوزه قضائی در یکی از شعب تجمع شوند. در این صورت، سایر شعب نسبت به دعاوی مطروحه، فرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کنند.
۶. اگر دعاوی اصلی در شورای حل اختلاف طرح شده و در صلاحیت شورا باشد و دعاوی طاری طرح شود که از صلاحیت شورا خارج و در صلاحیت محاکم دادگستری است، رسیدگی به دعاوی اصلی نیز به دادگاه دادگستری واگذار خواهد شد. در این صورت، شورا نسبت به دعاوی اصلی، قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کند.
- ✓ حالات صدور قرار امتناع از رسیدگی:
۱. اگر قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند.
 ۲. اگر موجبات رد دادرسی موجود باشد.
 ۳. اگر نسبت به دعا، ایراد امر مطروحه وارد باشد.
 ۴. اگر با وجود شعب تخصصی از دادگاه عمومی، موضوعی که باید در آن شعب تخصصی رسیدگی شود، به سایر شعب دادگاه عمومی ارجاع شود.
 ۵. اگر ادله و امارات موجود در پرونده، به نفع یکی از طرفین باشد؛ اما قاضی به صحت ادعای طرف مقابل عالم باشد و این علم قاضی نیز ناشی از ادله موجود در پرونده نباشد؛ برای مثال، قاضی شاهد عینی اختلاف بوده باشد.
- ✓ ویژگی‌های قرار عدم صلاحیت:
۱. این قرار نیز مانند قرار امتناع از رسیدگی، یک قرار شبه قاطع است؛ یعنی موجب تغییر در شعبه رسیدگی کننده می‌شود.
 ۲. این قرار به اصحاب دعا ابلاغ نمی‌شود؛ بنابراین، لازم نیست که پاک‌نویس (دادنامه) شود.
 ۳. این قرار، قابل اعتراض نیست.
- ✓ ویژگی‌های قرارهای تأخیر یا توقف اجرای حکم:
۱. قرارهای تأخیر یا توقف اجرای حکم، قابل اعتراض و شکایت نیست.
 ۲. با توجه به اینکه این قرارها قابل شکایت نیست، نیاز به ابلاغ به اصحاب دعا ندارد.
 ۳. با توجه به اینکه این قرارها نیاز به ابلاغ ندارد، نیاز به پاک‌نویس شدن ندارد.
- ✓ حالات صدور قرار قبول دادخواست:
۱. قرار قبول دادخواست وخواهی، زمانی که این دادخواست خارج از موعد تقدیم شده است.
 ۲. قرار قبول دادخواست اعاده دادرسی.
- ✓ ویژگی‌های قرارهای قبولی:
۱. این قرار به اصحاب دعا ابلاغ نمی‌شود؛ بنابراین، لازم نیست که به صورت دادنامه پاک‌نویس شود.
 ۲. این قرار غیرقابل اعتراض است.
 ۳. این قرار غیرقابل عدول است.
- فرآیند صدور و ابلاغ رأی:**
۱. انشای رأی (صدور رأی): قاضی باید پس از ختم دادرسی یا حداکثر ظرف یک هفته از ختم دادرسی، اقدام به انشای رأی و کتابت آن کند.
 ۲. رأی دادگاه به محض صدور، به اصحاب دعا قابل اعلام است؛ هرچند که فعلاً و تا قبل از پاک‌نویس و امضا شدن، قابل ابلاغ نیست.
 ۳. قسمت‌های مختلف رأی عبارت است از:
- ✓ مقدمه: که در آن اصحاب دعا، موضوع اختلاف و تصویر کلی از دعاوی مطروحه، معرفی می‌شود.
- ✓ جهات و دلایل موضوعی و حکمی (اسباب موجهه): که در آن قاضی، با بررسی ادله و جهات موضوعی و حکمی طرفین و بیان نقاط ضعف و قوت استدلال طرفین، درواقع، استدلال رأی خود را ارائه می‌کند.
- ✓ منطوق (نتیجه یا رأی به مفهوم اخص): تصمیم نهایی دادگاه در پرونده که ممکن است به شکل حکم الزام به پرداخت وجه، حکم به تأیید فسخ قرارداد، قرار رد دعا، قرار سقوط دعا یا ... باشد.

- ✓ مشخصات (نام و نام خانوادگی)، سمت و امضای قاضی صادرکننده رأی.
۴. پاک‌نویس کردن رأی: رأی باید ظرف پنج روز از تاریخ صدور، پاک‌نویس شود. رأی پاک‌نویس شده را «دادنامه» می‌نامند.
۵. دادنامه، باید به امضای قاضی برسد. دادنامه، توسط همان قاضی امضا می‌شود که رأی دست‌نویس توسط او صادر و امضاشده؛ مگر آنکه در فاصله صدور رأی تا پاک‌نویس شدن آن (تنظیم دادنامه)، قاضی تغییر یابد.
۶. ابلاغ دادنامه: مدیر دفتر، فوراً پس از امضای دادنامه، اگر اصحاب دعوا در دادگاه باشند، حضوراً به ایشان ابلاغ می‌کند؛ در غیر این صورت، رونوشت یا تصویر دادنامه را برای ایشان ارسال می‌کند. در این خصوص، توجه داشته باشید که:
- ✓ قواعد ابلاغ واقعی و قانونی، همان قواعدی است که قبلاً بیان شد.
- ✓ اگر محکوم‌علیه، مجهول‌المکان باشد، هزینه ابلاغ دادنامه از طریق نشر آگهی، توسط محکوم‌له پرداخت می‌شود.
۷. درست است همین‌که دادگاه رأی را صادر می‌کند، رأی مزبور، شفاهاً قابل اعلام به طرفین است؛ حتی اگر رأی، هنوز پاک‌نویس و امضا نشده باشد، اما فعلاً و تا قبل از امضای دادنامه، رونوشت یا کپی رأی، قابل تسلیم به طرفین نیست. متخلف از این امر به مجازات بند «ب» ماده ۹ قانون رسیدگی به تخلفات اداری یا بالاتر (توبیخ کتبی یا بالاتر)، محکوم می‌شود.
۸. دادگاه باید ذیل رأی خود، قابلیت یا عدم قابلیت تجدیدنظر و مرجع تجدیدنظر را درج کند.

تصحیح رأی:

۱. اگر قاضی بعد از صدور رأی، متوجه اشتباهات خود شود، نمی‌تواند رأی صادره را از حیث موضوعی یا حکمی تغییر دهد؛ بلکه فقط اشتباهات کلی شکلی و سهو قلم قابل تصحیح است.
۲. منظور از سهو قلم، اشتباهات ناشی از محاسبات، اشتباه در درج اسامی و اعداد و نظایر آنها است.
۳. در امور حسبی نیز، اگر تصمیم حسبی دادگاه دارای اشتباهات شکلی باشد، قابل تصحیح است. (ماده ۳۸ ق.ا.ح)
۴. تصحیح رأی ممکن است به درخواست یکی از طرفین یا رأساً توسط قاضی صورت پذیرد.
۵. مهلت تصحیح تا قبل از تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی است.
۶. اگر پرونده به دادگاه تجدیدنظر استان یا دیوان عالی کشور راه یابد، ایشان اقدام به تصحیح موارد سهو قلم خواهند کرد؛ بنابراین، اگر علی‌رغم تجدیدنظرخواهی به دلیل نقص شکلی، با قرار رد دادخواست مواجه شود و پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال نشود، همان دادگاه بدوی اقدام به تصحیح رأی می‌کند.
۷. تصحیح رأی، نیاز به حضور طرفین ندارد و در وقت اداری، انجام می‌شود.
۸. رأی تصحیحی باید مثل رأی اصلی ابلاغ شود.
۹. رأی تصحیحی پس از ابلاغ، نسبت به بخش‌هایی مورد تصحیح، حسب مورد ممکن است قابل واخواهی، تجدیدنظر یا فرجام باشد؛ بنابراین، از تاریخ ابلاغ رأی تصحیحی، مهلت ۲۰ روزه جدیدی، برای اعتراض به رأی تصحیحی به طرفین داده می‌شود. قسمت‌هایی که تصحیح نشده، در این مهلت قابل اعتراض نیست. همچنین اگر رأی اصلی، غیابی باشد و این رأی، تصحیح شود، رأی تصحیحی هم غیابی و قابل واخواهی است.

رأی قطعی و رأی نهایی:

۱. رأی قطعی، غیرقابل واخواهی و تجدیدنظر است؛ به عبارت دیگر، رأی است که طرق عادی شکایت از رأی، نسبت به آن منتفی است.
۲. رأی نهایی، غیرقابل واخواهی، تجدیدنظرخواهی و فرجام است. (تبصره ماده ۲۲ ق.ث)

مقدمات اجرای احکام: اجرای احکام محاکم دادگستری، منوط به چند شرط است:

۱. حکم به محکوم‌علیه ابلاغ شده باشد؛ اعم از اینکه این ابلاغ، واقعی یا قانونی باشد.
۲. حکم، قطعی شده باشد؛ یعنی آنکه غیرقابل واخواهی و غیرقابل تجدیدنظر باشد.
۳. اجرائیه، صادر و به محکوم‌علیه ابلاغ شده باشد؛ اعم از اینکه این ابلاغ واقعی باشد یا قانونی.
- تعریف اجرائیه:** برگه‌ای است که پس از قطعیت حکم، از دادگاه بدوی صادره شده و به محکوم‌علیه اخطار می‌شود؛ مبنی بر اینکه ظرف ۱۰ روز، مفاد حکم را اجرا کند. اگر محکوم‌علیه، ظرف این ۱۰ روز، مفاد حکم را اجرا نکند، اجرای احکام دادگاه، با تشکیل پرونده اجرائی، به درخواست محکوم‌له، اقدام به اجرای حکم خواهد کرد.

لزوم قطعیت حکم برای اجرای احکام: برای اجرای احکام محاکم باید حکم قطعی شده باشد؛ اما این اصل دارای چند استثنا است:

- ✓ در مواردی اجرای حکم به نحو فوری و قبل از قطعیت صورت می‌گیرد که عبارت است از:
- احکام صادره از دعاوی سه‌گانه تصرف؛ یعنی دعاوی رفع تصرف عدوانی، رفع ممانعت از حق و رفع مزاحمت، قبل از قطعیت اجرا می‌شود.
- در خصوص احکام ورشکستگی، پاره‌ای از مفاد آن، فوراً و قبل از قطعیت اجرا می‌شود.
- ✓ در مواردی اجرای حکم، علاوه بر قطعیت، نیازمند نهایی شدن است:
- اجرای حکم طلاق منوط به نهایی شدن حکم است؛ به عبارت دیگر، حکم طلاق در صورتی اجرا می‌شود که واخواهی، تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی نسبت به آن منتفی شده باشد. توجه داشته باشید که اجرای حکم طلاق منوط است به نهایی شدن آن؛ اما اجرای گواهی عدم امکان سازش، مانند اجرای سایر احکام دادگستری، صرفاً منوط به قطعیت آن است و نیاز به نهایی شدن ندارد.
- اگر شخصی که ملک در دفتر املاک به نام او ثبت شده، فوت کند، ملک در صورتی به نام وراث او ثبت می‌شود که گواهی حصر وراثت دریافت شده و در خصوص سهم‌الارث، بین وراث توافق باشد یا در صورت اختلاف، در آن خصوص حکم نهایی صادر شود.

اعمال و تصمیمات حسبی: امور حسبی، امور غیرترافی است؛ به عبارت دیگر، ماهیت امور حسبی به نحوی است که نیاز به آن ندارد که به طرفیت شخص خاصی طرح شود. اعمال حسبی، اعمال است که ناظر به امور حسبی است. این اعمال و تصمیمات حسبی، به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. **احکام حسبی:** حکم در امور ترافی صادر می‌شود؛ نه در امور حسبی. باوجوداین، قانون‌گذار در خصوص پاره‌ای از تصمیمات متخذ در امور حسبی نیز، از عبارت حکم استفاده کرده که آنها را تسامحاً، احکام حسبی می‌نامیم. مصادیق این احکام از قرار ذیل است: حکم عزل وصی، حکم عزل قیم، حکم ضم امین، حکم حجر، حکم بقای حجر، حکم موت فرضی، حکم تقسیم ترکه، و حکم به رد یا قبول اعتراض به درخواست گواهی حصر وراثت.
۲. **تصمیمات (اعمال) حسبی به مفهوم اخص:** سایر تصمیمات حسبی، در قالب حکم صادر نمی‌شود؛ بلکه در قالب یک تصمیم ساده حسبی یا حتی در قالب قرار صادر می‌شود، مانند مهر و موم ترکه، برداشتن مهر و موم ترکه و تحریر ترکه.

اوصاف احکام حسبی:

۱. شیوه صدور و تنظیم و ابلاغ آنها، مانند آرای ترافی است.
۲. این احکام قابل تجدیدنظر است.
۳. با توجه به قابلیت تجدیدنظر، این احکام باید پاک‌نویس شده و به اصحاب دعوا ابلاغ شود.
۴. این احکام مشمول قاعده فراغ دادرسی است و رسیدگی مجدد به پرونده ممکن نیست.

اوصاف اعمال حسبی:

۱. این تصمیمات، علی‌الاصول قابل تجدیدنظر نیست. اگر دادگاه، رأساً یا به هر طریقی، از خطای خود مطلع شود، می‌تواند تصمیم خود را تغییر دهد.
۲. این تصمیمات از اعتبار امر مختومه برخوردار نبوده و مشمول قاعده فراغ دادرسی نیست.
۳. آن دسته از تصمیمات حسبی که قابل تجدیدنظر نیست، به اصحاب دعوا ابلاغ نمی‌شود و بنابراین، نیازی به پاک‌نویس شدن ندارد.



بخش دوم - طرق اعتراض به رأی

شکایت از رأی علی الاصول باید نزد مرجع عالی یا نزد مرجعی غیر از مرجع صادرکننده رأی مطرح شود که در این صورت «اصلاحی» است؛ اما اگر عنصر جدیدی دخالت کند شکایت باید نزد همان مرجع مطرح شود که رأی مورد شکایت را صادر نموده که به آن طریقه «عدولی» شکایت گفته‌اند. چون تقسیم‌بندی طرق شکایت به اصلاحی و عدولی دقیق نبوده و همه طرق شکایت را در برنمی‌گیرد، طرق شکایت را به دو دسته عادی و فوق‌العاده تقسیم کرده‌اند.

* طرق عادی قاعده عام را تشکیل می‌دهد و بدین ترتیب تمامی آراء قابل شکایت عادی می‌باشند مگر اینکه خلاف آن پیش‌بینی شده باشد.

کلیات اعتراض به رأی:

۱. **طرق عادی:** روش‌هایی که اعمال آنها اصولاً محدود به موضوعات خاص نیست و محدود به جهات خاصی نیز نیست؛ که عبارت است از:

- واخواهی

- تجدیدنظرخواهی.

۲. **طرق فوق‌العاده:** روش‌هایی که اعمال آنها یا محدود به موضوعات خاص است، یا محدود به جهات خاصی است؛ که عبارت است از:

- فرجام‌خواهی

- اعاده دادرسی

- اعتراض ثالث.

اثر تعلیقی:

۱. طرق عادی شکایت از رأی، یعنی واخواهی و تجدیدنظر، نسبت به اجرای حکم اثر تعلیقی دارند.

۲. اثر تعلیقی در طرق فوق‌العاده شکایت از رأی، یعنی اعاده دادرسی، اعتراض ثالث و فرجام، به صورت مطلق و نامحدود نیست؛ بلکه محدود و مقید به شرایطی است.

۳. اثر تعلیقی دارای دو نتیجه است:

▪ در مدت واخواهی و تجدیدنظر، حکم اجرا نمی‌شود.

▪ در صورت واخواهی یا تجدیدنظر، حکم تا پایان رسیدگی واخواهی یا تجدیدنظر، یعنی تا تعیین نتیجه واخواهی یا تجدیدنظر، اجرا

نمی‌شود.

اثر انتقالی: این اثر بدین معنی است که پرونده با تمام جوانب حکمی و موضوعی، مورد رسیدگی مجدد واقع شود؛ چه این رسیدگی مجدد در همان دادگاه یا در دادگاه دیگری باشد.

اقسام روش‌های شکایت از رأی از حیث شیوه رسیدگی به رأی مورد اعتراض:

۱. **عدولی:** یعنی روشی که در آن، همان دادگاه صادرکننده رأی از رأی خود عدول می‌کند و آن را تغییر می‌دهد؛ مانند واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث.
۲. **اصلاحی (تصحیحی):** یعنی روشی که در آن، دادگاه دیگری، غیر از دادگاه صادرکننده رأی، رأی را تغییر می‌دهد و آن را اصلاح می‌کند؛ مانند تجدیدنظر.

اسقاط و انتقال حق اعتراض به رأی:

۱. حق اعتراض به رأی قابل اسقاط است.
۲. حق اعتراض به رأی، به نحو قهری قابل انتقال است. (انتقال به وراثت)
۳. حق اعتراض به رأی، به نحو ارادی و مستقل از حق اصلی قابل انتقال نیست. البته اگر در جریان دادرسی، موضوع دعوا به شخصی منتقل شود، به تبع انتقال موضوع دعوا به آن شخص، حق اعتراض به رأی، مانند تجدیدنظر یا فرجام نیز به آن شخص منتقل می‌شود؛ بنابراین، حق اعتراض به رأی به نحو مستقل از حق اصلی قابل انتقال نیست؛ ولی به نحو تبعی قابل انتقال است.

واخواهی

واخواهی: تمامی احکام غیابی صادره از دادگاه‌های عمومی و انقلاب (تفاوتی نمی‌کند که دعوی اصلی حقوقی باشد یا به تبع امر کیفری صادر شده باشد)، توسط محکوم علیه غایب، در مهلت مقرر، قابل واخواهی است؛ صرف نظر از این که حکم صادره با توجه به میزان خواسته قابل تجدیدنظر باشد یا خیر. دادخواست واخواهی در دادگاه صادرکننده حکم غیابی قابل رسیدگی است. این اعتراض محکوم علیه غایب به حکم غیابی را واخواهی گویند.

✓ رأی که بر اساس واخواهی صادر می‌شود می‌تواند در مهلت مقرر قابل تجدیدنظر باشد.

✓ چنانچه حکم دادگاه فی الواقع حضوری باشد اما دادگاه آن را غیابی توصیف کند؛ این امر سبب حق واخواهی نیست.

ویژگی‌های واخواهی:

۱. واخواهی در شمار روش‌های عدولی شکایت از رأی است؛ یعنی همان شعبه صادرکننده رأی، مجدداً به پرونده رسیدگی می‌کند و ممکن است از رأی خود عدول کند.
۲. رسیدگی به واخواهی در صلاحیت همان شعبه صادرکننده حکم غیابی است.
۳. واخواهی از جانب خواهان منتفی است، چون احکام نسبت به خواهان همیشه حضوری است؛ واخواهی از طرف خوانده بدوی (واخواه) علیه خواهان بدوی (واخوانده) به عمل می‌آید.
۴. در صورتی که حکم علیه خواهان و به نفع خوانده باشد، غیابی تلقی نشده و قابل واخواهی نیست.
۵. صدور قرار غیابی، منتفی است. به همین جهت واخواهی فقط نسبت به احکام امکان‌پذیر است، نه قرارها.

آثار واخواهی

۱. واخواهی دارای اثر تعلیقی بر اجرای حکم می‌باشد؛ یعنی تا پایان مهلت واخواهی صدور دستور اجرای حکم ممنوع است و چنانچه در مهلت، واخواهی شده باشد، دستور اجرای حکم تا روشن شدن نتیجه واخواهی صادر نمی‌شود. اما در صورتی که محکوم علیه در مهلت مقرر واخواهی ننماید، چنانچه حکم در پرونده‌ای صادر شده باشد که قابل تجدیدنظر نباشد، به درخواست محکوم له، باید دستور اجرا صادر شود و چنانچه قابل تجدیدنظر باشد، محکوم له، برای گرفتن دستور اجرای حکم، باید تا پایان مهلت تجدیدنظر نیز در انتظار بماند؛ با پایان یافتن مهلت تجدیدنظر و عدم تجدیدنظرخواهی محکوم علیه غایب، به درخواست محکوم له، دستور اجرای حکم غیابی صادر می‌شود.
۲. واخواهی نیز به عنوان شکایتی عادی و ماهوی اثر انتقالی دارد. اثر انتقالی بدین مفهوم است که به وسیله واخواهی، اختلاف از مرحله

پیشین (رسیدگی غیابی) به مرحله وخواهی، با تمامی مسائل موضوعی و حکمی که داشته باشد، با لحاظ اعتراضات و دلایل وخواه، منتقل می‌شود.

طرفین وخواهی:

- ✓ وخواه، همان خواننده بدوی و وخوانده، همان خواهان بدوی است.
- ✓ ممکن است فقط برخی از محکوم‌علیهیم غیابی وخواهی کنند. در این صورت، رأی فقط نسبت به ایشان قابل نقض است و نسبت به سایر محکوم‌علیهیم به قوت خود باقی می‌ماند، مگر آنکه رأی، قابل تجزیه نباشد؛ که در این صورت، نسبت به همگان نقض می‌شود.
- ✓ ممکن است حکم نسبت به برخی از محکوم‌علیهیم غیابی و نسبت به برخی دیگر حضوری باشد. در این صورت، فقط محکوم‌علیهیم غیابی حق وخواهی دارند. اگر حکم، غیرقابل تجزیه باشد و وخواهی محکوم‌علیهیم غیابی، وارد باشد، حکم نسبت به محکوم‌علیهیم حضوری نیز نقض می‌شود.
- ✓ ممکن است وخواه فقط نام برخی از خواهان‌های بدوی را به‌عنوان وخوانده درج کند. در این صورت، اگر رأی قابل تجزیه باشد، فقط نسبت به همان وخواندگان مندرج در دادخواست قابل نقض است؛ اما اگر قابل تجزیه نباشد، به دلیل عدم درج نام تمام اشخاص متأثر از دعوا، وخواهی قابل رسیدگی نیست و نسبت به آن قرار عدم استماع صادر می‌شود.
- ✓ در وخواهی، ورود ثالث و جلب ثالث راه دارد.

شیوه وخواهی: (ماده ۳۰۵ ق.آ.د.م)

- ✓ وخواه باید دادخواست وخواهی را به یکی از دو مرجع تقدیم کند:
- دفتر شعبه صادرکننده رأی؛
- اگر در زندان یا بازداشت باشد، به دفتر زندان یا دفتر بازداشتگاه تقدیم می‌کند.
- ✓ تاریخ تقدیم دادخواست به هر یک از دو مرجع فوق، تاریخ وخواهی تلقی می‌شود.
- ✓ در وخواهی هیچ ادعایی جدیدی از خواهان پذیرفته نیست؛ زیرا وخواهی فرصت دفاعی خوانده است؛ بنابراین در وخواهی، دعوای اضافی و افزایش خواسته راه ندارد.
- ✓ در صورت وخواهی از آرای حضوری، نسبت به وخواهی، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌شود.

برگزاری جلسه دادرسی در مرحله وخواهی:

۱. در وخواهی باید لزوماً جلسه دادرسی تشکیل شود تا خوانده (وخواه) بتواند از حقوق جلسه اول برخوردار شود. دادگاه نمی‌تواند بدون تعیین وقت دادرسی، رأی وخواسته را تأیید یا نقض کند.
۲. این جلسه برای وخواه (خواننده بدوی) حکم جلسه اول را دارد؛ یعنی می‌تواند نسبت به بهای خواسته اعتراض کند، ایرادات دعوای را بیان کند، نسبت به اسناد خواهان بدوی (وخوانده) انکار، تردید یا ادعای جعل کند.

حقوق وخواه در جلسه اول وخواهی:

وخواه (خواننده بدوی) به‌طورکلی از حقوق جلسه اول مرحله بدوی برخوردار است. جز دو حق که اعمال آنها در وخواهی با مرحله بدوی متفاوت است:

۱. دعوای متقابل: گرچه قانون در خصوص امکان طرح دعوای متقابل از جانب خواننده بدوی (وخواه) در مرحله وخواهی منعی مقرر نکرده؛ اما برخی حقوق دانان معتقدند که وخواه، حق طرح دعوای متقابل ندارد. البته نظر ایشان در رویه، مطرود است و در رویه قضائی، دعوای متقابل از وخواه پذیرفته می‌شود؛ چراکه وخواهی، فرصت خواننده غایب برای دفاع است و از همین رو باید تمام ابزار دفاع، من جمله دعوای متقابل را در اختیار او قرار داد.
۲. جلب ثالث: اگر خوانده بخواهد در مرحله بدوی اقدام به جلب ثالث کند، می‌تواند تا سه روز بعد از جلسه اول، دادخواست جلب ثالث را تحویل دهد؛ اما اگر خواننده بدوی (وخواه) بخواهد در مرحله وخواهی اقدام به جلب ثالث کند، باید دادخواست جلب ثالث و دادخواست وخواهی را به‌صورت توأمان تحویل دهد.

توصیف رأی: (وحدت ملاک از تبصره ۳ ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م)

- ✓ قانون، دادگاه را مکلف به توصیف رأی خود، از حیث حضوری یا غیابی نکرده است. برخی از حقوق دانان با وحدت ملاک از تبصره ۳ ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م که دادگاه را مکلف به توصیف رأی خود از حیث قابلیت یا عدم قابلیت تجدیدنظر کرده، نتیجه گرفته‌اند که دادگاه

باید در ذیل رأی خود، حضوری یا غیابی بودن رأی را معین کند.

- ✓ توصیف دادگاه درباره حضوری یا غیابی بودن رأی، قطعی نیست؛ بنابراین، اگر رأی حضوری، به غلط غیابی معرفی شود، نمی‌توان از آن واخواهی کرد و در صورت واخواهی، باید قرار عدم استماع دعوا صادر شود.
- ✓ اگر رأی غیابی، به غلط حضوری معرفی شود، باز هم می‌توان از آن واخواهی کرد و اگر دادگاه بدوی با اعتقاد به حضوری بودن رأی، قرار عدم استماع دعوی واخواهی صادر کند، این قرار، قابل تجدیدنظر است.

مهلت واخواهی (ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م)

مهلت واخواهی ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ رأی (اعم از واقعی یا قانونی) برای اشخاص مقیم داخل و ۲ ماه برای اشخاص مقیم خارج است.

جهت تمدید مهلت واخواهی (ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م)

۱. در صورت وجود عذرهای چهارگانه مذکور در ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م.

✓ این عذرهای چهارگانه عبارت است از:

- بیماری مانع حرکت؛

- فوت یکی از والدین، همسر یا اولاد (البته گرچه قانون‌گذار بیان نکرده که فوت ایشان تا چند روز، عذر موجه محسوب می‌شود؛ ولی به نظر می‌رسد که باید فوت ایشان را تا ۷ روز عذر موجه دانست).

- حوادث قهری؛

- توقیف یا در حبس بودن. (البته منظور، توقیف یا حبس غیرقانونی مانند آدم‌ربایی یا توقیف حبسی که شخص، قدرت تقدیم دادخواست واخواهی را به دفتر زندان یا بازداشتگاه نداشته باشد).

✓ موارد چهارگانه فوق در صورتی موجب تمدید مهلت واخواهی است که در پایان مهلت واخواهی برقرار باشد؛ به عبارت دیگر، این معاذیر چهارگانه در صورتی موجب تمدید واخواهی است که آخرین روز اقدام واخواهی، با یکی از این معاذیر مصادف باشد؛ اما اگر یکی از این معاذیر چهارگانه، در اثنای مهلت واخواهی حادث شود و در همان اثنای مهلت واخواهی برطرف شود، از موجبات تمدید مهلت نیست.

✓ واخواه باید در دادخواست واخواهی، عذر خود را برای قاضی ذکر کند و اثبات کند. دادگاه قبل از رسیدگی به واخواهی باید بررسی کند که آیا معاذیر ادعایی وجود دارد یا خیر. اگر قاضی این عذر را صحیح بداند، قرار قبول واخواهی را صادر می‌کند و اگر چنین عذری وجود نداشت، قرار رد دادخواست واخواهی صادر می‌کند.

✓ شخصی که دارای عذر موجهی برای واخواهی خارج از موعدها و انتهای موعدها برای واخواهی، با یکی از عذرهای فوق مصادف شود، باید به محض رفع عذر مزبور، دادخواست واخواهی را تقدیم کند.

✓ عذرهای چهارگانه فوق صرفاً ویژه واخواهی نیست، و موجب تمدید مهلت تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی نیز می‌شود.

۲. در صورت ابلاغ قانونی دادنامه به خوانده و عدم اطلاع او از مفاد رأی: در این صورت، هرزمانی که خوانده از مفاد رأی مطلع شود، می‌تواند واخواهی کند.

✓ اگر واخواه، مدعی عدم اطلاع از مفاد رأی باشد، ضمن اثبات این ادعا، می‌تواند به صورت خارج از موعدها، واخواهی کند. البته رویه قضایی، اصل را بر عدم اطلاع واخواه از مفاد رأی صادره می‌گذارد و واخواهی خارج از مهلت در این فرض می‌پذیرد؛ مگر آنکه علم شخص به مفاد رأی صادره اثبات شود.

✓ اگر قاضی ادعای واخواه مبنی بر عدم اطلاع واخواه از مفاد رأی صادره را صحیح بداند، قرار قبول واخواهی صادر می‌کند.

قواعد واخواهی خارج از موعدها:

۱. در صورتی که محکوم علیه غایب، خارج از مهلت، واخواهی کند و دادگاه، واخواهی خارج از مهلت او را موجه نداند؛ یعنی آن را مشمول دو بند فوق نداند، نسبت به واخواهی، قرار رد دادخواست واخواهی صادر می‌کند و بنابراین، حکم معترض عنه به قوت خود باقی می‌ماند.

۲. اگر پرونده در شمار پرونده‌های قابل تجدیدنظر باشد، این قرار رد دادخواست، قابل تجدیدنظر است.

۳. فوت، حجر یا ورشکستگی محکوم علیه در مدت بیست روزه واخواهی، موجب ابلاغ مجدد رأی به وراثت، قیم یا مدیر تصفیه و تمدید مهلت واخواهی است.

۴. زوال سمت شخصی که حق واخواهی دارد، مانند عزل قیم یا فوت ولی، در مدت ۲۰ روزه واخواهی، موجب ابلاغ مجدد رأی به شخصی که بعداً دارای سمت شده و تمدید مهلت واخواهی است.

قرار قبول واخواهی: (ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م)

در واخواهی خارج از موعد، با قرار قبول واخواهی مواجه ایم؛ یعنی قاضی ابتدا، دادخواست را بررسی می‌کند؛ اگر به این نتیجه برسد که واخواه برای واخواهی دیر هنگام خود، دارای عذر موجهی بوده است یا آنکه واخواهی خارج از موعد واخواه، به دلیل عدم اطلاع او از مفاد رأی صادره بوده است، قرار قبول واخواهی را صادر می‌کند و اجرای حکم غیابی متوقف می‌شود.

✓ تصمیم‌گیری جهت قبول واخواهی، نیاز به تشکیل جلسه دادرسی و دعوت از طرفین دعا ندارد.

✓ این قرار غیرقابل اعتراض و غیر قابل تجدیدنظر است.

✓ با توجه به اینکه این قرار قابل اعتراض نیست، نیاز به ابلاغ به طرفین دعا ندارد. و چون نیاز به ابلاغ به طرفین دعا ندارد؛ بنابراین، پانویس (دادنامه) نمی‌شود.

✓ قرار قبول واخواهی به منزله پذیرش دفاعیات واخواه و نقض رأی معترض عنه نیست؛ بلکه این قرار، صرفاً بدین معنی است که قاضی، اقدام خارج از موعد واخواه را موجه دانسته و در نتیجه، با تشکیل جلسه دادرسی به واخواهی او رسیدگی خواهد کرد.

تداخل واخواهی و تجدیدنظر: (تبصره ۳ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م)

۱. در صورت تقدیم دادخواست واخواهی در مهلت تجدیدنظر، بدون عذر موجه: این دادخواست را تجدیدنظر تلقی می‌کنیم.

۲. تقدیم دادخواست تجدیدنظر در مهلت واخواهی: این امر به منزله اسقاط حق واخواهی است و در نتیجه، دادخواست او مورد رسیدگی تجدیدنظر قرار می‌گیرد.

۳. در صورت تعدد محکوم‌علیه، اگر برخی از محکوم‌علیه غیابی، واخواهی و برخی از محکوم‌علیه هم حضوری، تجدیدنظرخواهی کنند و این دو، با هم تداخل زمانی داشته باشند، ابتدا در دادگاه بدوی، به واخواهی رسیدگی می‌شود و سپس به تجدیدنظرخواهی، تجدیدنظرخواهان رسیدگی می‌شود.

شرایط دادخواست واخواهی:

۱. در دادخواست واخواهی باید نام و اقامتگاه واخواه و نماینده او، و نام و اقامتگاه واخوانده درج شود.

۲. هزینه دادرسی واخواهی باید پرداخت شود، هزینه دادرسی واخواهی ۴/۵ درصد ارزش خواسته‌ای است که مورد واخواهی قرار گرفته است؛ بنابراین خواسته دعوی بدوی ملاک نیست؛ مگر آنکه نسبت به کل آن حکم بر محکومیت صادر شده باشد.

۳. تعداد نسخ دادخواست واخواهی و ضمائم آن باید به تعداد واخواندگان به علاوه یک نسخه باشد.

۴. در صورت نقص دادخواست واخواهی، به نحو مقرر در مرحله بدوی باید اخطار رفع نقص صادر و دادخواست تکمیل شود. در صورت عدم رفع نقص، مدیر دفتر، قرار رد دادخواست واخواهی را صادر می‌کند. این قرار، ظرف ۱۰ روز از الصاق به دیوار دادگاه یا ابلاغ (حسب مورد) قابل اعتراض در نزد رئیس همان شعبه است و نظر رئیس شعبه در تأیید یا نقض قرار مزبور، قطعی است.

ادله واخواه:

۱. لازم نیست که واخواه در دادخواست واخواهی خود، ادله‌ای مبنی بر رد ادعای خواهان بدوی اقامه کند. واخواهی، امتداد مرحله بدوی و فرصت دفاع خوانده غایب است؛ بنابراین، صرف تکذیب ادعای خواهان بدوی توسط واخواه، کافی است. این خواهان بدوی است که باید صحت ادعای خود را ثابت کند.

۲. البته اگر خواهان بدوی، ادله‌ای مبنی بر صحت ادعایش طرح کرده باشد، واخواه باید در برابر آن ادله پاسخ دهد.

۳. صرف تقدیم دادخواست واخواهی در مهلت مقرر، اگر کامل باشد یا در مهلت رفع نقص، کامل شود، برای دادگاه تکلیف رسیدگی به واخواهی را ایجاد می‌کند. اگر دادخواست واخواهی کامل باشد و در مهلت مقرر قانونی تقدیم شده باشد، دادگاه نمی‌تواند بدون تشکیل جلسه دادرسی و رسیدگی قضائی، واخواهی را مردود دانسته و رأی را تأیید کند.

اثر تعلیقی واخواهی:

۱. چون واخواهی در شمار روش‌های عادی شکایت از رأی است، بنابراین؛ دارای اثر تعلیقی است.

۲. در واخواهی خارج از موعد، صرف تقدیم دادخواست واخواهی اثر تعلیقی ندارد؛ بلکه آنچه اثر تعلیقی دارد، قرار قبول دادخواست واخواهی است.

۳. با صدور قرار قبول دادخواست و اخواهی در و اخواهی های خارج از موعد، جریان اجرا اگر هنوز به پایان نرسیده باشد، متوقف می شود. البته اعمال اجرایی که تا زمان صدور قرار قبول، اجرا شده باشد، به حالت قبل از اجرا باز نمی گردد و صرفاً جریان اجرا از این پس متوقف می شود.

۴. اگر دادگاه، حکم غیابی را حضوری توصیف کرده باشد و نسبت به آن در مهلت ۲۰ روزه، و اخواهی شود این و اخواهی اثر تعلیقی دارد و اجرا را متوقف می کند. (وحدت ملاک از ماده ۳۴۷ ق.آ.د.م)

اجرای آرای غیابی: (تبصره ۲ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م)

در خصوص اجرای آرای غیابی با دو حالت مواجه ایم:

۱. اگر دادنامه یا اجراییه به محکوم علیه، ابلاغ واقعی شده باشد: در این صورت، حکم غیابی به صورت عادی، مانند سایر احکام محاکم، اجرا می شود، و غیابی بودن آن تأثیری در اجرای آن ندارد.

۲. اگر نه دادنامه و نه اجراییه، هیچ یک به محکوم علیه، ابلاغ واقعی نشده باشد: در این صورت، اجرای حکم غیابی، منوط به معرفی ضامن یا اخذ تأمین مناسب از محکوم له است. در این مورد نکات ذیل باید رعایت شود:

✓ میزان تأمین، بسته به نظر قاضی است. البته تأمین باید حداقل به میزان محکوم بهی باشد که وصول شده و قرار است که به محکوم له پرداخت شود.

✓ مناسب بودن تأمین و ضامنی که محکوم له معرفی کرده، بسته به نظر قاضی است.

✓ نوع و میزان تأمین و نظر قاضی در خصوص مناسب بودن یا نبودن تأمین و ضامن، قابل شکایت نیست.

✓ تأمین ممکن است به صورت نقد یا غیرنقد باشد.

✓ این ضامن یا تأمین برای آنکه اگر بعداً نسبت به رأی مزبور و اخواهی شود و به موجب این و اخواهی، رأی نقض شود، بتوان از محل ضامن یا تأمین، خسارتی را که به موجب اجرای حکم به طرف دیگر وارد شده است جبران کرد.

✓ تأمین یا ضمانت ضامن، محدود به زمان خاصی نیست؛ بنابراین، تا زمانی باقی است که یا حکم نقض شود و از محل تأمین یا ضمانت ضامن، خسارت و اخواهی (محکوم علیه غیابی) جبران شود و یا آنکه علی رغم اطلاع محکوم علیه از مفاد حکم غیابی، وی نسبت به حکم و اخواهی نکند و در نتیجه، امکان و اخواهی او منتفی شود یا آنکه نسبت به حکم، و اخواهی صورت گیرد و این و اخواهی، به نقض رأی غیابی منتهی نشود.

✓ اگر حکم غیابی به دلیل انقضای مهلت و اخواهی و تجدیدنظر، ظاهراً قطعی شده باشد و در نتیجه، اجرا شود و سپس بعد از و اخواهی یا تجدیدنظر و اخواهی، فسخ شود، محکوم علیه غایب می تواند مطالبه خسارت کند. این مطالبه خسارت، نیازمند طرح دعوا است.

جبران خسارت ناشی از اجرای حکم غیابی

اگر حکم غیابی نقض شود، خساراتی را که به واسطه اجرای حکم غیابی به خوانده غایب وارد شده است، جبران می شود.

برای جبران خسارت باید شرایط ذیل لحاظ شود:

۱. حکم غیابی اجرا شده باشد.

۲. به واسطه اجرای حکم غیابی خسارتی به محکوم علیه غایب وارد شده باشد.

۳. حکم غیابی به واسطه اعتراض محکوم علیه نقض شود.

۴. محکوم علیه غایب بعد از نقض رأی و قطعیت رأی جدیدالصدور برای مطالبه خسارت ناشی از اجرای حکم طرح دعوا کند.

تجدیدنظر (پژوهش - استیناف)

تجدیدنظر: دوباره قضاوت کردن امری که بدو مورد قضاوت گرفته را تجدیدنظر گویند. از بین اعمال (تصمیمات) دادگاه ها تنها آراء می توانند قابل تجدیدنظر باشند؛ بنابراین تصمیمات ساده قضایی، اوامر (دستورها) قابل تجدیدنظر نمی باشد.

تجدیدنظرخواهی: اعتراض به رأی صادره دادگاه بدوی و درخواست رسیدگی مجدد به تمام یا بخشی از دعوا از دادگاه تجدیدنظر را تجدیدنظرخواهی گویند.

ویژگی‌های تجدیدنظرخواهی:

۱. در حقوق ما از حیث تئوری و با توجه به ظاهر مواد ۵ و ۳۳۰ ق.آ.د.م اصل بر قطعیت آرای محاکم در امور حقوقی است؛ اما قانون‌گذار علی‌رغم تصریح به اصل قطعیت آرا، اکثر آرا را قابل تجدیدنظر دانسته و بنابراین، در این خصوص، تخصیص اکثر رخ داده است؛ بنابراین از حیث عملی، اصل بر تجدیدنظرپذیری آرا است.
۲. تجدیدنظر، از روش‌های عادی شکایت از رأی است؛ بنابراین، علی‌الاصول محدود به جهات خاص و موضوعات خاص نیست. البته قانون‌گذار پاره‌ای از آرا را غیرقابل تجدیدنظر دانسته که خواهیم دید.
۳. تجدیدنظر در شمار روش‌های اصلاحی شکایت از رأی است؛ یعنی رسیدگی به آن در صلاحیت مرجع دیگری غیر از شعبه صادرکننده رأی است.

آثار تجدیدنظرخواهی:

۱. تجدیدنظر یکی از طرق عادی شکایت از رأی است. در نتیجه، اثر تعلیق‌کننده دارد؛ بدین معنا که علی‌القاعده، نه تنها تا پایان یافتن مهلت تجدیدنظر، آرای قابل تجدیدنظر قابل اجرا نمی‌باشند بلکه در صورتی که نسبت به رأی، تجدیدنظرخواهی به عمل آمد تا روشن شدن نتیجه تجدیدنظر، دستور اجرای رأی نباید صادر شود.
۲. اثر انتقالی تجدیدنظر بدین مفهوم است که به وسیله تجدیدنظر، اختلاف از دادگاه نخستین به دادگاه تجدیدنظر، با تمامی مسائل موضوعی و حکمی (قانونی) آن منتقل می‌شود. در حقیقت، با توجه به این که تجدیدنظر، دوباره قضاوت کردن امر و بازبینی رأی دادگاه نخستین است دادگاه تجدیدنظر باید علی‌القاعده، همه مسائل موضوعی و حکمی مربوط به دعوا را، با توجه به دقتی به ایرادات و اعتراضات تجدیدنظرخواه و البته پاسخ تجدیدنظرخوانده، بررسی و اگر لازم باشد مورد رسیدگی دوباره قرار دهد. دادگاه تجدیدنظر، نسبت به امری که به او محوّل شده اختیار تام دارد و می‌تواند نسبت به آن رسیدگی‌های لازم را از قبیل تشکیل جلسه رسیدگی، صدور قرارهای اعدادی انجام داده و درستی و اعتبار هر یک از رسیدگی‌های مزبور را که در مرحله نخستین انجام شده مورد توجه قرار داده، حسب مورد، با لحاظ شیوه اجرا از آنها چشم‌پوشی نموده و خود دوباره همان رسیدگی‌ها را انجام دهد و یا چنانچه رسیدگی‌های مزبور، علی‌رغم اینکه در مرحله نخستین درخواست شده و یا لازم بوده، به هر علت اجرا نشده باشد آنها را اجرا نماید.

پرونده‌های قابل تجدیدنظر: (ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م)

۱. دعاوی مالی که خواسته یا بهای خواسته بیش از ۳ میلیون ریال باشد، صرف‌نظر از آنکه میزان محکوم‌به یا ارزش آن، کمتر از ۳ میلیون ریال باشد یا بیشتر از آن؛ در این مورد نکات ذیل باید لحاظ شود:
 - ✓ ملاک بهای خواسته از حیث تجدیدنظر، بهایی است خواهان در دادخواست درج کرد؛ مگر آنکه خوانده نسبت به آن اعتراض کند و این اعتراض دارای شرایط مقرر برای اعتراض به بهای خواسته باشد و در نتیجه، پذیرفته شود و بنابراین، بهای خواسته تغییر یابد.
 - ✓ اگر در زمان طرح دعوا، تعیین بهای خواسته ممکن نباشد و دعوا، مشمول بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت (مصوب ۱۳۷۳) باشد یا آنکه خواهان مبلغی را به‌عنوان علی‌الحساب درج کند، در این صورت، ملاک تجدیدنظرخواهی تابع میزان محکوم‌به مندرج در حکم خواهد بود.
 - ✓ در صورت تغییر یا کاهش یا افزایش خواسته، ملاک تجدیدنظرخواهی، خواسته تغییر یافته یا کاهش یافته یا افزایش یافته است.
 - ✓ آرای صادره در دعاوی که خواسته یا بهای خواسته تا سه میلیون ریال باشد، قطعی است؛ حتی اگر قاضی یا دادگاه نسبت به آن صلاحیت نداشته باشد.

۲. کلیه دعاوی غیرمالی؛ چه این دعاوی غیرمالی ذاتی باشد یا غیرمالی اعتباری.
۳. اگر در یک دادخواست، خواسته‌های متعدد درج شده باشد، قابلیت تجدیدنظر نسبت به هر خواسته، به‌صورت جداگانه، با توجه به نوع و بهای آن خواسته، محاسبه می‌شود. ممکن است رأی صادره در خصوص برخی خواسته‌های مندرج در یک دادخواست، قابل تجدیدنظر و در خصوص برخی دیگر قطعی باشد.
۴. اگر دادگاه جزایی به تبع رسیدگی به امر کیفری، به دادخواست حقوقی مبنی بر ضرر و زیان ناشی از جرم رسیدگی کند و در خصوص اصل مجرمیت و ضرر و زیان ناشی از جرم، به نحو توأمان رأی دهد، اگر یکی از جنبه‌های مزبور، قابل تجدیدنظر باشد، جنبه دیگر رأی نیز به تبع آن، قابل تجدیدنظر است. (ماده ۴۲۹ ق.آ.د.ک)

استثنائات پرونده‌های قابل تجدیدنظر: (تبصره، ماده ۳۳۰ و ماده ۳۳۳ ق.آ.د.م)

در برخی موارد حکم یا قراری که در شمار آرای قابل تجدیدنظر دانسته شده، در یک پرونده، قابلیت تجدیدنظرخواهی خود را از دست می‌دهد. این موارد، در ذیل مشاهده می‌شود.

آرای ذیل قابل تجدیدنظر نیست؛ مگر در صورت عدم صلاحیت قاضی (وجود جهات رد دادرسی موضوع ماده ۹۱ ق.آ.د.م) یا عدم صلاحیت دادگاه:

۱. آرای مستند به اقرار (قاطع) در دادگاه. البته منظور یک اقرار صریح است، نه اقرار ضمنی.
 ۲. آرای مستند به رأی یک یا چند کارشناس که طرفین دعوا، کتباً رأی ایشان را قاطع دعوا دانسته باشند. در این خصوص، باید توجه داشته باشید که:
 - ✓ تفاوتی ندارد که کارشناس یا کارشناسان مزبور، مرضی الطرفین باشند یا منتخب دادگاه. آنچه مهم است اینکه طرفین بر قاطع بودن رأی کارشناس توافق کرده باشند.
 - ✓ این کارشناسان باید کارشناس به معنای اخص کلمه، یعنی کارشناس رسمی دادگستری باشند.
 - ✓ رأی چنین کارشناسی قابل اعتراض نیست.
 - ✓ در این حالت نیز اگر قاضی، رأی کارشناس را خلاف اوضاع و احوال محقق و معلوم قضیه تشخیص دهد، نباید از آن پیروی کند و بر طبق آن، اقدام به صدور رأی کند.
 ۳. آرای که طرفین، کتباً حق تجدیدنظرخواهی خود را نسبت به آن ساقط کرده باشند. در این خصوص، توجه داشته باشید که:
 - ✓ منظور از اسقاط حق تجدیدنظرخواهی، اسقاط این حق قبل از صدور رأی است.
 - ✓ اسقاط حق تجدیدنظرخواهی، بعد از صدور رأی نیز امکان‌پذیر است.
 ۴. آرای صادره در خصوص خسارت ناشی از اجرای قرار تأمین خواسته
- توجه داشته باشید که در صورت برقراری شرایط استثنائی مذکور در بندهای قبل، اگر رأی از شورای حل اختلاف صادر شده باشد، نیز قابل تجدیدنظرخواهی نیست؛ زیرا رسیدگی قاضی شورا تابع اصول و قواعد ق.آ.د.م است.

آرای قابل تجدیدنظر: (مواد ۳۳۱ و ۳۳۲ ق.آ.د.م)

۱. احکام صادره در دعوای غیرمالی و یا دعوای مالی که خواسته یا بهای خواسته بیش از سه میلیون ریال باشد.
۲. قرارهای قاطع دعوا که عبارت است از: رد دعوا، عدم استماع دعوا، سقوط دعوا، ابطال دادخواست، رد دادخواست که از دادگاه صادر شده است و قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا.
- ✓ قرار رد دادخواست، در صورتی قابل تجدیدنظر است که دادگاه (قاضی)، آن را صادر کرده باشد. قرار رد دادخواستی که توسط دفتر دادگاه (مدیر دفتر) صادر شده، قابل تجدیدنظر نیست؛ بلکه ظرف ده روز در نزد قاضی همان شعبه، قابل اعتراض است.
- ✓ گرچه قانون‌گذار قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا را قابل تجدیدنظر دانسته، اما چنین قراری اصلاً وجود ندارد؛ زیرا همان‌طور که قبلاً بیان شد اگر خوانده، اهلیت نداشته باشد، دادرسی تا معرفی ولی یا قیم متوقف می‌شود و اگر خواهان، اهلیت نداشته باشد، قرار رد دعوا صادر می‌شود. همچنین در صورت زوال اهلیت در جریان دادرسی، صرفاً رسیدگی تا تعیین قیم متوقف می‌شود؛ ولی قرار عدم اهلیت صادر نمی‌شود.

آرای غیر قابل تجدیدنظر:

سایر آرا و تصمیمات، غیر از آنچه در پاراگراف فوق بیان شد، قابل تجدیدنظر نیست؛ بنابراین:

۱. تصمیمات حسبی، قابل تجدیدنظر نیست؛ جز آنچه در قانون صراحتاً قابل تجدیدنظر معرفی شده است؛ مانند رأی مبنی بر حجر، بقای حجر، رفع حجر، رد درخواست حجر، رد درخواست بقای حجر، رد درخواست رفع حجر، حکم عزل وصی، عزل قیم و به طریق اولی حکم عزل ولی قهری و حکم ضم امین. (مواد ۴۷ و ۴۸ و ۶۶ ق.ا.ح)
۲. قرارهای اعدادی، قابل تجدیدنظر نیست. البته می‌توان در ضمن تجدیدنظرخواهی از اصل دعوا، نسبت به صدور آنها نیز اعتراض کرد.
۳. سایر قرارها، مانند قرارهای تأمینی نیز قابل تجدیدنظر نیست. البته قانون‌گذار، قبول یا رد دستور موقت را در ضمن تجدیدنظرخواهی از رأی اصلی قابل اعتراض دانسته است.

قابلیت تجدیدنظرخواهی آرای صادره در خصوص متفرعات دعوا (خسارات): (بند «ج» ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م)

در این خصوص، باید قائل به تفصیل شد. بدین نحو که:

۱. اگر خسارات در ضمن دادخواست دعوای اصلی یا در جریان رسیدگی به دعوای اصلی مطالبه شده باشد؛ قابلیت تجدیدنظرخواهی از آن تابع قابلیت تجدیدنظر از موضوع اصلی دعوای است.

۲. اگر خسارات به موجب یک دادخواست جداگانه مطالبه شده باشد؛ قابلیت تجدیدنظرخواهی از آنها تابع مبلغ خود خسارت است که در دادخواست مطالبه خسارات درج شده باشد.

توصیف رأی: دادگاه بدوی ملزم است که در رأی خود دو مورد را ذکر کند:

۱. قطعیت یا قابلیت تجدیدنظرخواهی رأی؛

۲. مرجع تجدیدنظر.

تأثیر توصیف رأی بر تجدیدنظرخواهی از آن:

توصیف دادگاه بدوی در خصوص قطعیت یا قابلیت تجدیدنظرخواهی رأی صادره، قطعی نیست، بنابراین:

۱. اگر دادگاه بدوی، رأی صادره را قطعی بداند؛ ولی یکی از طرفین تجدیدنظرخواهی کند، دادگاه بدوی باید تشریفات ابتدایی تجدیدنظرخواهی، مانند رفع نقص و تبادل لوایح را انجام دهد و پرونده را به دادگاه تجدیدنظر بفرستد و نمی‌تواند تجدیدنظرخواهی را رد کند.

۲. اگر دادگاه تجدیدنظر، رأی را قطعی بداند، نسبت به دعوای تجدیدنظر، قرار عدم استماع دعوای صادر می‌کند؛ هرچند که دادگاه بدوی رأی را قابل تجدیدنظر معرفی کرده باشد؛ بنابراین، در صورت تجدیدنظر از آرای صادره در دعوای که خواسته یا بهای خواسته تا ۳ میلیون ریال است یا در صورت تجدیدنظرخواهی از آرای مستند به اقرار در دادگاه، دادگاه تجدیدنظر، قرار عدم استماع دعوای تجدیدنظر را صادر می‌کند.

۳. توصیف ناصحیح رأی، تخلف انتظامی محسوب می‌شود.

جهات تجدیدنظرخواهی: (ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م)

۱. ادعای عدم اعتبار مستندات موضوعی یا حکمی دادگاه.

۲. ادعای فقدان شرایط قانونی شهادت شهود، مانند عدم برخورداری شهود از اوصاف قانونی، کذب شهود، مغایرت ماهوی در شهادت شهود.

۳. ادعای عدم توجه قاضی به دلایل ابرازی، البته وقتی توجه به این دلیل برای اثبات دعوای لازم بوده است.

۴. ادعای عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه صادرکننده رأی. منظور از عدم صلاحیت قاضی، آن است که نسبت به قاضی بدوی، جهات رد دادرسی برقرار بوده است.

۵. ادعای مخالف بودن رأی با موازین شرعی یا مقررات قانونی.

قواعد جهات تجدیدنظر:

۱. جهات تجدیدنظر مذکور در ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م تمثیلی است.

۲. تجدیدنظرخواه لازم نیست که در دادخواست تجدیدنظر خود، به جهات تجدیدنظرخواهی اشاره کند.

۳. ذکر جهات تجدیدنظرخواهی در دادخواست تجدیدنظر به استناد یکی از جهات مذکور در این ماده به عمل آمده باشد، در صورت وجود جهات دیگر، مرجع تجدیدنظر به آن جهت هم رسیدگی می‌کند.

مهلت تجدیدنظر و تمدید آن: (ماده ۳۳۶ ق.آ.د.م)

۱. مهلت تجدیدنظر نسبت به مقیمین داخل ایران ۲۰ روز و نسبت به مقیمین خارج از کشور، ۲ ماه از تاریخ ابلاغ رأی بدوی است.

۲. اگر رأی غیابی باشد، محکوم علیه غایب ابتدا، ۲۰ روز مهلت وخواهی دارد و بعد از انقضای مدت وخواهی، ۲۰ روز مهلت برای تجدیدنظر خواهد داشت. اگر به دلیل عدم ابلاغ واقعی رأی، مهلت وخواهی رأی غیابی تمدید شود، این مهلت، نسبت به تجدیدنظرخواهی مؤثر است. برای مثال، اگر حکم غیابی به نحو واقعی ابلاغ نشده باشد، به همین ترتیب می‌تواند در هر زمانی که از آن مطلع شد، با اسقاط حق وخواهی خود از آن تجدیدنظر کند.

۳. در صورت تجدیدنظرخواهی خارج از موعد، دادگاه بدوی، قرار رد دادخواست تجدیدنظر را صادر می‌کند. این قرار ظرف ۲۰ روز قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر استان است.

۴. البته اگر دادگاه بدوی این تکلیف را رعایت نکند و دادگاه تجدیدنظر، تجدیدنظرخواهی را خارج از موعد تشخیص دهد، در این صورت،

دادگاه تجدیدنظر قرار رد دادخواست تجدیدنظر را صادر می‌کند.

جهات تمديد مهلت تجدیدنظرخواهی: (تبصره ماده ۳۳۹ و مواد ۳۳۷ و ۳۳۸ ق.آ.د.م)

در صورت وجود عذرهای چهارگانه مذکور در ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م مهلت تجدیدنظرخواهی تمديد می‌شود. در این مورد نکات ذیل باید رعایت شود:

✓ این عذرهای چهارگانه عبارت است از:

- بیماری مانع حرکت؛

- فوت یکی از والدین، همسر یا اولاد؛ (گرچه قانون‌گذار بیان نکرده که فوت ایشان تا چند روز، عذر موجه محسوب می‌شود؛ ولی به نظر می‌رسد که باید فوت ایشان را تا ۷ روز عذر موجه دانست.)

- حوادث قهری؛

- توقیف یا در حبس بودن (البته منظور، توقیف یا حبس غیرقانونی، مانند آدم‌ربایی یا توقیف و حبسی است که شخص، قدرت تقدیم دادخواست تجدیدنظر را به دفتر زندان یا بازداشتگاه نداشته باشد.)

- موارد چهارگانه فوق در صورتی موجب تمديد مهلت تجدیدنظر است که در پایان مهلت تجدیدنظر برقرار باشد؛ به عبارت دیگر، این معاذیر چهارگانه، در صورتی موجب تمديد مهلت تجدیدنظرخواهی اند که آخرین روز اقدام تجدیدنظر با یکی از این معاذیر مصادف باشد؛ اما اگر یکی از این معاذیر چهارگانه، در اثنای مدت تجدیدنظر حادث شود و در همان اثنای مدت برطرف شود، از موجبات تمديد مهلت نیست.

✓ تجدیدنظرخواه باید در دادخواست تجدیدنظر، عذر خود را برای قاضی ذکر کند و اثبات کند. دادگاه بدوی باید بررسی کند که آیا عذر ادعایی وجود دارد یا خیر؟ اگر دادگاه بدوی ادعای وجود عذر را موجه دانست، تجدیدنظرخواهی را به جریان می‌اندازد و اقدام به ارسال دادخواست تجدیدنظر برای تبادل لوایح می‌کند و اگر عذر را مردود دانست، قرار رد دادخواست تجدیدنظر را صادر می‌کند. این قرار ظرف ۲۰ روز قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر است.

۳. اگر بعد از ابلاغ رأی و در مهلت تجدیدنظر، شخصی که حق تجدیدنظرخواهی دارد، قبل از آنکه تجدیدنظرخواهی کند، فوت کند، رأی مجدداً به وراث او ابلاغ و مهلت ۲۰ روزه جدیدی به وراث او داده می‌شود.

۲. اگر بعد از ابلاغ رأی و در مهلت تجدیدنظر، شخصی که حق تجدیدنظرخواهی دارد، قبل از آنکه تجدیدنظرخواهی کند، محجور شود، یعنی دچار جنون یا سفه شود، رأی مجدداً به قیم او ابلاغ و مهلت ۲۰ روزه جدیدی به قیم داده می‌شود. البته باید توجه داشت که:

✓ در صورت سفيه شدن، اگر رأی صادره ناظر به امور غیرمالی باشد، نیاز به ابلاغ مجدد رأی به قیم نیست و مهلت تجدیدنظرخواهی نسبت به خود اصیل ادامه پیدا می‌کند؛ زیرا سفيه از تصرف در امور غیرمالی خود ممنوع نیست.

۳. اگر بعد از ابلاغ رأی و در مهلت تجدیدنظر، شخصی که حق تجدیدنظرخواهی دارد، قبل از تجدیدنظر ورشکسته شود، رأی مجدداً به مدیر تصفیه یا اداره تصفیه او ابلاغ و مهلت ۲۰ روزه جدیدی به مدیر تصفیه یا اداره تصفیه او داده می‌شود. البته باید توجه داشت که:

✓ در صورت ورشکستگی، اگر رأی صادره، ناظر به امور غیرمالی باشد، نیاز به ابلاغ مجدد رأی به مدیر تصفیه نیست، و مهلت تجدیدنظرخواهی نسبت به خود اصیل ادامه پیدا می‌کند؛ زیرا ورشکسته از تصرف در امور غیرمالی خود ممنوع نیست.

۴. اگر سمت شخصی که حق اعتراض به رأی داشته، زایل شود، رأی مجدداً به شخصی که دارای سمت شده یا به خود اصیل، ابلاغ و مهلت ۲۰ روزه جدیدی به ایشان داده می‌شود. البته باید توجه داشت که:

✓ زوال سمت وکیل، نماینده حقوقی ادارات دولتی و تغییر مدیران شخص حقوقی، مشمول این بند نیست.

✓ اگر زوال سمت نماینده (ولی یا قیم) به دلیل رفع حجر از شخص اصیل باشد (مانند آنکه در مهلت ۲۰ روزه تجدیدنظر، محکوم علیه به سن رشد برسد.) در این صورت، اگر ولی یا قیم در دوران حجر، تجدیدنظرخواهی نکرده باشند، رأی مجدداً به شخص اصیل ابلاغ می‌شود.

۵. اگر بعد از آنکه محکوم علیه، از رأی تجدیدنظرخواهی کرد، دچار فوت، حجر یا ورشکستگی شود، نیاز به ابلاغ مجدد رأی به وراث، قیم یا مدیر تصفیه نیست؛ بلکه اگر نیاز به رفع نقص باشد یا آنکه دادگاه تجدیدنظر، جلسه دادرسی تشکیل دهد، اختاریه‌های مربوط، به وراث، قیم یا مدیر تصفیه ابلاغ می‌شود.

اصحاب دعوی تجدیدنظرخواهی:

۱. تجدیدنظرخواهی از شخصی پذیرفته است که، در رأی بدوی کلاً یا جزئاً محکوم شده باشد.
۲. خوانده تجدیدنظرخواهی، شخصی است که، در رأی بدوی کلاً یا جزئاً پیروز شده است.
۳. در صورت تعدد محکوم‌علیه، تجدیدنظرخواهی هر یک از ایشان، فقط نسبت به همان شخص مؤثر است و موجب نقض رأی نسبت به سایرین نمی‌شود، مگر آنکه رأی، غیرقابل تجزیه باشد، که در این صورت، نسبت به سایر محکوم‌علیه‌ها نیز نقض می‌شود.
۴. شخص فقط نسبت به برخی از رأی می‌تواند تجدیدنظرخواهی کند که، محکوم شده است.
۵. در صورت تعدد محکوم‌لهم، محکوم‌علیه‌ای که تجدیدنظرخواهی کرده، می‌تواند هریک از ایشان را خوانده تجدیدنظرخواهی قرار دهد. در این صورت، رأی نهایتاً نسبت به همان تجدیدنظر خوانده، قابل نقض است و نسبت به سایرین نقض نمی‌شود؛ مگر آنکه رأی، غیرقابل تجزیه باشد که در این صورت، باید همه محکوم‌لهم طرف دعوای تجدیدنظر قرار گیرند؛ در غیر این صورت، دعوای قابل‌رسیدگی نیست.
۶. مجلوب ثالث یا وارد ثالثی که در مرحله بدوی، به دعوای ورود کرده، در شمار اصحاب دعوای بدوی است و می‌تواند به رأی صادره علیه خود تجدیدنظرخواهی کند.
۷. در مرحله تجدیدنظر، جلب ثالث و ورود ثالث راه دارد. به موجب جلب ثالث یا ورود ثالث، ممکن است اشخاص ثالث در شمار اصحاب دعوای تجدیدنظر قرار گیرند.
۸. اگر در دعوای عینی قبل از صدور رأی، موضوع دعوا به شخص دیگری منتقل شود، دعوای این‌پس، باید به طرفیت منتقل‌الیه به‌عنوان قائم‌مقام، ادامه می‌یابد. در این صورت بعد از صدور رأی، او حق تجدیدنظرخواهی از رأی صادره را دارد.

فرآیند تجدیدنظرخواهی: (ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م)

۱. دادخواست تجدیدنظر را می‌توان به هریک از مراجع ذیل تقدیم کرد:
 - دفتر بدوی شعبه صادرکننده رأی؛
 - دفتر کل دادگاه تجدیدنظر استان؛
 - دفتر زندان یا بازداشتگاه (برای اشخاصی که در زندان یا بازداشت هستند)؛
 - دفاتر خدمات قضائی الکترونیک.
۲. اگر دادخواست به دفتر کل دادگاه تجدیدنظر استان یا به دفتر زندان یا بازداشتگاه تقدیم شود، آن مراجع باید دادخواست را ثبت و سپس به دفتر شعبه بدوی صادرکننده رأی ارسال کنند.
۳. تاریخ تقدیم دادخواست به هریک از مراجع فوق، تاریخ تجدیدنظرخواهی است. برای مثال، اگر در تاریخ اول تیرماه، دادخواست به دفتر کل دادگاه تجدیدنظر استان تقدیم شود و دادگاه تجدیدنظر آن را به دادگاه بدوی ارسال دارد و در تاریخ بیستم تیرماه، آن دادخواست به دفتر شعبه بدوی واصل شود، همان تاریخ اول تیرماه، تاریخ تجدیدنظرخواهی است.
۴. مدیر دفتر شعبه بدوی باید دادخواست تجدیدنظر را از حیث کامل یا ناقص بودن بررسی کند.
۵. اگر مدیر دفتر شعبه بدوی، دادخواست را ناقص بداند، نسبت به صدور اخطار رفع نقص جهت تکمیل دادخواست، اقدام لازم را به عمل می‌آورد.
۶. اگر دادخواست کامل باشد یا آنکه کامل شود، مدیر دفتر بدوی یک نسخه از دادخواست تجدیدنظر و ضمایم را برای تجدیدنظرخوانده می‌فرستد. وی برای ابلاغ لایحه دفاعیه، ۱۰ روز مهلت دارد. به این عمل تبادل لوایح گوئیم.
۷. بعد از انقضای این ده روز، پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال می‌شود، حتی اگر تجدیدنظرخوانده، پاسخی ارسال نکرده باشد.

شرایط دادخواست تجدیدنظرخواهی: (مواد ۳۴۱، ۳۴۲ و ۳۴۳ ق.آ.د.م)

شرایطی که در دادخواست تجدیدنظر باید رعایت شود، از قرار ذیل است:

۱. نام و نام خانوادگی و اقامتگاه تجدیدنظرخواه و وکیل او.
۲. نام و نام خانوادگی و اقامتگاه تجدیدنظرخوانده؛
۳. شماره رأی که از آن درخواست تجدیدنظر شده؛
۴. شماره شعبه و نام دادگاه صادرکننده رأی؛
۵. تاریخ ابلاغ رأی

۶. ادله و منضمات دادخواست تجدیدنظرخواهی؛
۷. اگر دادخواست تجدیدنظر توسط نماینده محکوم علیه تقدیم شده، نماینده باید تصویر سندی را که مثبت سمت اوست، به دادخواست منضم کند.
۸. دادخواست و منضمات آن باید به تعداد تجدیدنظرخواندگان به علاوه یک نسخه باشد.
۹. هزینه تجدیدنظرخواهی معادل ۴/۵ درصد ارزش خواسته ای است که مورد تجدیدنظرخواهی قرار گرفته است. در این خصوص، توجه داشته باشید که:
- ✓ قانون گذار در خصوص نقص تمبر دادرسی در مرحله تجدیدنظر، مقرر خاصی بیان نکرده که البته باید این را ناشی از تسامح قانون گذار دانست.
- ✓ هزینه تجدیدنظرخواهی ۴/۵ درصد ارزش خواسته ای است که شخص نسبت به آن محکوم شده و مورد تجدیدنظرخواهی قرار گرفته است؛ بنابراین، خواسته دعوی بدوی ملاک نیست مگر آنکه نسبت به کل آن، حکم بر محکومیت یا بی حقی صادر شده باشد.
۱۰. سایر شرایطی که قانون گذار در مرحله بدوی از آنها سخن گفته اما در مرحله تجدیدنظر از آنها سخن نگفته، در مرحله تجدیدنظر نیز باید رعایت شود؛ مانند امضای دادخواست، تنظیم دادخواست به زبان فارسی، ارائه ترجمه رسمی اوراق خارجی و ...

ضمانت اجرای شرایط دادخواست تجدیدنظرخواهی: (ماده ۳۴۵ ق.آ.د.م)

۱. اگر دادخواست تجدیدنظر، فاقد شرایط اساسی (زبان فارسی، تنظیم در قالب برگه های مخصوص و امضا) باشد، دادخواست تلقی نشده و اساساً نباید پذیرفت.
۲. اگر نقص دادخواست تجدیدنظر، ناشی از عدم درج نام یا اقامتگاه تجدیدنظرخواه یا وکیل او باشد؛ یا معلوم شود که به صورت غلط درج شده، به نحو ذیل عمل می شود:
- ✓ مدیر دفتر بدوی این دادخواست را تا پایان مهلت تجدیدنظر، متوقف نگاه می دارد.
- ✓ اگر دادخواست تجدیدنظر تا پایان مهلت تجدیدنظر، تکمیل نشود، قرار رد دادخواست توسط قاضی شعبه بدوی صادر می شود.
- ✓ این قرار به دیوار دادگاه الصاق می شود.
- ✓ این قرار، ظرف ده روز از تاریخ الصاق در دادگاه تجدیدنظر استان قابل اعتراض است.
- ✓ این اعتراض، نیازمند هزینه و تشریفات نیست.
- ✓ این اعتراض به دادگاه بدوی تقدیم می شود تا با پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال شود. رأی تجدیدنظر در این خصوص، قطعی است.
۳. ممکن است نقص دادخواست تجدیدنظر، به دلیل عدم رعایت سایر موارد باشد. در این حالت به نحو ذیل عمل می شود:
- ✓ در این حالت، مدیر دفتر خطاب به دادخواست دهنده، اخطار رفع نقص صادر و به او مهلت ده روزه ای برای رفع نقص می دهد.
- ✓ در صورت عدم رفع نقص، قاضی شعبه بدوی قرار رد دادخواست تجدیدنظر را صادر می کند.
- ✓ این قرار به دادخواست دهنده ابلاغ می شود و ظرف ۲۰ روز قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر استان است.
- ✓ این اعتراض، هزینه و تشریفات ندارد.
- ✓ این اعتراض به دادگاه بدوی تقدیم می شود تا با پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال شود. رأی تجدیدنظر در این خصوص، قطعی است.

پرداخت هزینه دادرسی تجدیدنظر در صورت تعدد محکوم علیه:

۱. اگر هریک از محکوم علیه، نسبت به بخشی از رأی محکوم شده باشد، در این صورت، هریک از ایشان که تجدیدنظرخواهی کند، باید نسبت به همان بخشی از محکوم به که مورد اعتراض اوست، هزینه دادرسی بپردازد.
۲. اگر محکوم علیه، محکومیت تضامنی یافته باشند، هریک از ایشان که هزینه دادرسی تجدیدنظر را بپردازد، تکلیف پرداخت هزینه دادرسی از سایرین ساقط است؛ به عبارت دیگر، در این حالت فقط یک هزینه دادرسی پرداخت می شود؛ چه محکوم علیه هم زمان تجدیدنظرخواهی کرده باشند و چه به نحو جداگانه تجدیدنظرخواهی کرده باشند.

عدم استماع ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر و استثنائات آن: (ماده ۳۶۲ ق.آ.د.م)

علی الاصول در مرحله تجدیدنظر، ادعای جدید مسموع نیست؛ اما موارد ذیل در مرحله تجدیدنظر مسموع است:

۱. تبدیل عنوان خواسته، از عین به قیمت یا بالعکس، در مرحله تجدیدنظر امکان پذیر است. در این خصوص توجه داشته باشید که:
- ✓ خواهان بدوی می تواند در ضمن دادخواست تجدیدنظرخواهی (اگر تجدیدنظرخواه باشد) یا در لایحه پاسخ به تجدیدنظر (اگر

- تجدیدنظرخوانده باشد)، این اقدام را انجام دهد.
- ✓ این اقدام تا قبل از ختم دادرسی در مرحله تجدیدنظر مجاز است.
۲. تبدیل عنوان خواسته، از اجرت المسمی به اجرت المثل یا بالعکس، در مرحله تجدیدنظر امکان پذیر است. در این خصوص، توجه داشته باشید که:
- ✓ خواهان بدوی می تواند در ضمن دادخواست تجدیدنظرخواهی (اگر تجدیدنظرخواه باشد) یا در لایحه پاسخ به تجدیدنظر (اگر تجدیدنظرخوانده باشد)، این اقدام را انجام دهد.
- ✓ این اقدام تا قبل از ختم دادرسی در مرحله تجدیدنظر مجاز است.
۳. مطالبه اقساطی که در جریان رسیدگی بدوی، حال شده؛ یعنی سررسید آنها در جریان رسیدگی بدوی فرارسیده است، در مرحله تجدیدنظر امکان پذیر است. در این خصوص، توجه داشته باشید که:
- ✓ خواهان بدوی می تواند در ضمن دادخواست تجدیدنظرخواهی (اگر تجدیدنظرخواه باشد) یا در لایحه پاسخ به تجدیدنظر (اگر تجدیدنظرخوانده باشد)، این اقدام را انجام دهد.
- ✓ این اقدام تا قبل از ختم دادرسی در مرحله تجدیدنظر مجاز است.
۴. مطالبه خساراتی را که بعد از صدور رأی بدوی تعلق گرفته، در مرحله تجدیدنظر امکان پذیر است؛ مثل هزینه دادرسی تجدیدنظر و هزینه حق الوکاله تجدیدنظر.
۵. کاهش خواسته در مرحله تجدیدنظر امکان پذیر است. البته افزایش خواسته، تغییر خواسته و تغییر نحوه دعوا، امکان پذیر نیست.
۶. جلب ثالث و ورود ثالث در مرحله تجدیدنظر امکان پذیر است؛ برخلاف دعوای اضافی و متقابل که در این مرحله، امکان پذیر نیست.
۷. درخواست دستور موقت و تأمین خواسته در این مرحله، امکان پذیر است. البته این دو درخواست، جنبه فرعی داشته و ادعای جدید محسوب نمی شود.
۸. ادعای جدید، اگر در مقام دفاع باشد، در مرحله تجدیدنظر مسموع است؛ مانند ادعای پرداخت وجه، ادعای تبدیل تعهد، ادعای تهاتر، ادعای ابرا یا
۹. استناد به دلیل جدید، یعنی دلیلی که در جریان رسیدگی بدوی ارائه نشده، در مرحله تجدیدنظر امکان پذیر است. البته باید توجه داشت که نمی توان صرفاً به استناد یافتن یک دلیل جدید، تجدیدنظرخواهی کرد؛ اما می توان در مرحله تجدیدنظر، ادله جدیدی برای اثبات ادعایی که در مرحله بدوی ارائه شده، بیان کرد.

محدوده دادگاه تجدیدنظر: (ماده ۳۴۹ ق.آ.د.م)

دادگاه تجدیدنظر به موضوعی می تواند رسیدگی کند که دارای هر دو شرط ذیل باشد:

۱. توسط دادگاه بدوی مورد رسیدگی و صدور رأی واقع شده باشد.
۲. نسبت به آن اعتراض و درخواست تجدیدنظرخواهی شده باشد.

اختیارات و تکالیف دادگاه تجدیدنظر در رسیدگی به ماهیت دعوا:

۱. دادگاه تجدیدنظر، برخلاف دیوان عالی کشور، می تواند به ماهیت دعوا رسیدگی کند.
۲. دادگاه تجدیدنظر می تواند به ادله طرفین رسیدگی کند و در صورت لزوم به استماع شهادت شهود، تحقیق محلی، معاینه محل یا رسیدگی به اسناد بپردازد و قرار کارشناسی یا اتیان سوگند صادر کند.
۳. اگر دادگاه بدوی پاره ای از تحقیقات، مانند استماع شهادت یا معاینه محل یا ارجاع به کارشناس یا ... را صورت داده باشد و انجام آن تحقیقات، به شیوه صحیح و قانونی صورت گرفته باشد، نیاز به تکرار آن تحقیقات توسط دادگاه تجدیدنظر نیست؛ بلکه دادگاه تجدیدنظر نیز با توجه به نتیجه آن تحقیقات تصمیم گیری کند.

تشکیل جلسه در مرحله تجدیدنظر:

۱. با توجه به امکان پذیری تبادل لوائح در مرحله تجدیدنظرخواهی، تشکیل جلسه در این مرحله لازم نیست.
۲. اگر در مرحله تجدیدنظر، یک دعوای (ورود ثالث یا جلب ثالث) طرح شود و دادگاه تجدیدنظر، تصمیم به پذیرش این دعوای طاری بگیرد، در این صورت، باید جلسه دادرسی برگزار شود؛ چراکه تاکنون هیچ جلسه ای نسبت به وارد ثالث یا مجلوب ثالث برگزار نشده است.

۳. همان طور که بیان شد در صورت اعتراض به رأی غیابی صادره از دادگاه تجدیدنظر، با توجه به اینکه تاکنون معترض (واخواه) در هیچ جلسه‌ای شرکت نکرده و او از حقوق جلسه اول برخوردار نبوده، دادگاه تجدیدنظر باید جلسه دادرسی برگزار کند.

اجرای قرار تحقیق محلی و معاینه محل در دادگاه تجدیدنظر: (ماده ۳۵۴ ق.آ.د.م)

۱. اگر محل اجرا، در همان مقر دادگاه تجدیدنظر (شهرستان و مرکز استان) باشد: خود رئیس شعبه یا یکی از مستشاران شعبه قرار را اجرا خواهد کرد.

۲. اگر محل اجرا در شهر دیگری از همان استان باشد: در این صورت، دادگاه تجدیدنظر، اجرای قرار را از دادگاه بدوی محل درخواست می‌کند.

۳. اگر محل اجرای قرار در استان دیگری باشد: دادگاه تجدیدنظر برای اجرای قرار به دادگاه عمومی محل، نیابت می‌دهد.

شیوه صدور رأی در دادگاه تجدیدنظر:

۱. شیوه تنظیم رأی و پاک‌نویس کردن آن مانند مرحله بدوی است.

۲. دادنامه صادره از دادگاه تجدیدنظر، باید توسط دفتر دادگاه تجدیدنظر به اصحاب دعوا ابلاغ شود و دفتر دادگاه بدوی در این خصوص تکلیفی ندارد.

۳. در صورت سهو قلم در رأی تجدیدنظر، دادگاه تجدیدنظر، موارد سهو قلم را برطرف می‌کند.

۴. تصحیح سهو قلم توسط دادگاه تجدیدنظر، در صورتی مجاز است که از رأی صادره فرجام‌خواهی نشده باشد. در صورت فرجام‌خواهی، موارد سهو قلم توسط دیوان عالی کشور برطرف می‌شود.

تصمیمات نسبت به دادخواست تجدیدنظر: (مواد ۳۳۹ و ۳۴۰، و ۳۴۴ تا ۳۴۶ و ۳۵۰ و ۳۵۲ ق.آ.د.م)

۱. اگر دادخواست تجدیدنظر، ناقص باشد: همان طور که مشاهده شد شعبه بدوی صادرکننده رأی معترض‌عنه، قرار رد دادخواست تجدیدنظر را صادر می‌کند.

✓ این قرار در دادگاه تجدیدنظر استان قابل اعتراض است.

✓ اعتراض به این قرار تشریفات و هزینه خاصی ندارد. برخلاف مرحله بدوی که در صورت نقص دادخواست، مدیر دفتر قرار رد دادخواست را صادر می‌کند؛ در مرحله تجدیدنظر، قاضی دادگاه بدوی صادرکننده رأی معترض‌عنه، قرار رد دادخواست تجدیدنظر را صادر می‌کند.

✓ اعتراض به این قرار نیاز به تبادل لوایح ندارد.

✓ اگر دادگاه تجدیدنظر این قرار را نقض کند، پرونده را برای انجام بقیه تشریفات نسبت به تجدیدنظرخواهی و تبادل لوایح، به دادگاه بدوی اعاده می‌کند؛ تا دادگاه بدوی بعد از انجام بقیه وظائف قانونی و تبادل لوایح، آن را مجدداً به دادگاه تجدیدنظر بفرستد.

۲. اگر دادخواست تجدیدنظر بدون عذر موجه خارج از مهلت قانونی تقدیم شده باشد: شعبه دادگاه بدوی که از رأی آن تجدیدنظرخواهی شده، قرار رد دادخواست تجدیدنظر را صادر می‌کند. این قرار ظرف ۲۰ روز از ابلاغ، قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر استان است. سایر نکات مندرج در بند فوق در این خصوص، نیز جاری است.

۳. اگر دادخواست تجدیدنظر، ناقص به جریان افتاده باشد و به دادگاه تجدیدنظر ارسال شده باشد: دادگاه تجدیدنظر پرونده را با ذکر موارد نقص به دفتر شعبه صادرکننده رأی بدوی اعاده می‌کند تا آن دفتر نسبت به رفع نقص و انجام وظائف قانونی اقدام کند. همچنین اگر دادگاه بدوی به وظایفی، مانند ابلاغ تجدیدنظرخواهی به تجدیدنظرخوانده برای تبادل لوایح، عمل نکرده باشد، پرونده برای انجام وظائف قانونی به دفتر شعبه بدوی اعاده می‌شود.

۴. اگر دادگاه تجدیدنظر، دادخواست بدوی را ناقص تشخیص دهد: بدین نحو که دادخواست بدوی از ابتدا ناقص به جریان افتاده یا علی‌رغم اخطار رفع نقص توسط دادگاه بدوی، رفع نقص صورت نگرفته و علی‌رغم این نقص، مورد رسیدگی قرار گرفته باشد؛ ولی دادگاه تجدیدنظر این نقص را در پرونده تشخیص دهد. در این صورت، دادگاه تجدیدنظر، خود، خطاب به دادخواست‌دهنده بدوی، اخطار رفع نقص، صادر و ده روز مهلت جهت رفع نقص می‌دهد. در صورت عدم رفع نقص در این مهلت، دادگاه تجدیدنظر، رأی بدوی را (صرف نظر از صحت یا عدم صحت ماهوی آن) به دلیل نقص شکلی دادخواست، نقض کرده و قرار رد دعوی بدوی را صادر می‌کند.

۵. اگر دادگاه تجدیدنظر، سمتی برای دادخواست‌دهنده بدوی احرار نکند: در این صورت، رأی بدوی را نقض و قرار رد دعوی بدوی را صادر می‌کند. در این خصوص، توجه داشته باشید که:

- ✓ در این حالت (عدم احراز سمت دادخواست‌دهنده بدوی)، برخلاف حالت قبل (نقص شکلی دادخواست بدوی)، اخطار رفع نقص صادر نمی‌شود.
۶. اگر تجدیدنظرخواه تا قبل از ختم رسیدگی به دادخواست تجدیدنظر، دادخواست تجدیدنظرخواهی خود را مسترد دارد: شعبه دادگاه تجدیدنظر قرار ابطال دادخواست تجدیدنظر را صادر می‌کند.
۷. اگر دادگاه تجدیدنظر، رأی را غیرقابل تجدیدنظر بداند: قرار عدم استماع دعوای تجدیدنظر را صادر می‌کند و بنابراین، رأی به قوت خود باقی می‌ماند.
۸. اگر ایراد شکلی به دعوای تجدیدنظر وارد باشد: نسبت به آن قرار رد دعوا صادر شده و در نتیجه، به تجدیدنظرخواهی از رأی بدوی رسیدگی نشده و آن رأی هرچه که باشد، به قوت خود باقی می‌ماند، مانند آنکه:
- ✓ سمت دادخواست‌دهنده تجدیدنظر محرز نباشد. (ایراد عدم برخورداری از سمت)
- ✓ شخص نسبت به بخشی از رأی تجدیدنظرخواهی کرده باشد که نسبت به آن محکوم نشده است. (ایراد عدم ذی‌نفعی)
- ✓ دادخواست‌دهنده تجدیدنظر، محجور باشد. (ایراد عدم اهلیت)
۹. اگر دادگاه تجدیدنظر، دادگاه صادرکننده رأی بدوی (اعم از حکم یا قرار) را فاقد صلاحیت ذاتی تشخیص دهد: در هر صورت (چه نسبت به صلاحیت ذاتی، ایراد شده باشد و چه ایراد نشده باشد)، رأی را نقض و پرونده را به مرجع صالح می‌فرستد.
- ✓ اگر مرجعی که دادگاه تجدیدنظر، آن را صالح تشخیص داده، در شمار مراجع غیر دادگستری باشد، دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند پرونده را مستقیماً به آنجا بفرستد؛ بلکه باید پرونده را برای تعیین مرجع صالح به دیوان عالی کشور ارسال کند.
- ✓ اگر دادگاه بدوی که به پرونده رسیدگی کرده، در پی حل اختلاف در صلاحیتی که قبلاً حادث شده، توسط دیوان عالی کشور یا دادگاه تجدیدنظر، صالح تشخیص داده باشد، دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند مجدداً رأی صادره را به دلیل عدم صلاحیت نقض کند.
۱۰. اگر دادگاه تجدیدنظر، دادگاه صادرکننده رأی بدوی (اعم از حکم یا قرار) را فاقد صلاحیت محلی تشخیص دهد: در این صورت با دو نظر مواجه‌ایم:
- ✓ برخی با استناد به اطلاق ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م معتقدند که دادگاه تجدیدنظر در هر صورت، رأی را نقض و پرونده را به مرجع صالح می‌فرستد.
- ✓ برخی با مقایسه موضوع با بند ۱ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م و بحث فرجام معتقدند که دادگاه تجدیدنظر، در صورتی رأی را نقض و پرونده را به مرجع صالح می‌فرستد، که در موعد مقرر (تا پایان جلسه اول بدوی)، نسبت به صلاحیت محلی، ایراد شده باشد؛ در غیر این صورت، رأی بدین علت نقض نمی‌شود.
- ✓ اگر دادگاه بدوی که به پرونده رسیدگی کرده، در پی حل اختلاف در صلاحیتی که قبلاً حادث شده، توسط دیوان عالی کشور یا دادگاه تجدیدنظر، صالح تشخیص داده شده باشد، دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند مجدداً رأی صادره را به دلیل عدم صلاحیت نقض کند.
۱۱. اگر رأی صادره یک قرار باشد و دادگاه تجدیدنظر آن را به هر دلیلی غیر از عدم صلاحیت، نقض کند: قرار را نقض کرده و پرونده را جهت رسیدگی ماهوی به همان شعبه صادرکننده قرار اعاده می‌کند.
- ✓ اگر دلیل نقض قرار، عدم صلاحیت باشد، پرونده طبق ترتیب مقرر در بند ۹ و ۱۰ فوق‌الذکر به مرجع صالح ارسال می‌شود.
- ✓ شعبه بدوی که پرونده برای رسیدگی ماهوی به آنجا ارجاع شده، مکلف به تبعیت از دادگاه تجدیدنظر و ورود در ماهیت است؛ یعنی باید در ماهیت پرونده، حکم صادر کند و نمی‌تواند مجدداً، اقدام به صدور قرار کند؛ مگر آنکه علت جدیدی حادث شده باشد که مانع از ورود در ماهیت پرونده شود و صدور قرار را توجیه کند. برای مثال، اگر دادگاه تجدیدنظر قرار صادره در پرونده طلاق را نقض کند و پرونده را به شعبه بدوی اعاده کند، شعبه بدوی مکلف به صدور حکم ماهوی است؛ اما اگر قبل از صدور حکم، یکی از طرفین فوت کند، به دلیل آنکه طلاق، دعوایی قائم به شخص است، بنابراین، دادگاه بدوی باید قرار سقوط دعوا را صادر کند.
- ✓ یا به عنوان مثالی دیگر اینکه، اگر دادگاه تجدیدنظر قرار رد دعوای بدوی را نقض و پرونده را به دادگاه بدوی اعاده کند و دادگاه بدوی برای رسیدگی به ماهیت، صدور قرار کارشناسی را لازم بداند، ولی خواهان، حق الزحمه کارشناسی را پرداخت نکند، در این حالت علت جدیدی (نپرداختن حق الزحمه کارشناس) حادث شده؛ که صدور قرار ابطال دادخواست را توجیه می‌کند.
۱۲. اگر رأی صادره، یک حکم باشد و دادگاه تجدیدنظر آن را به هر دلیلی، غیر از عدم صلاحیت نقض کند: خود وارد رسیدگی شده، رأی مقتضی (اعم از حکم یا قرار) را صادر می‌کند.

۱۳. اگر دادگاه تجدیدنظر، رأی صادره را فقط متضمن مواردی سهو قلم بداند و از سایر جهات آن را صحیح بداند: موارد سهو قلم را خود، برطرف کرده و رأی را تأیید می‌کند.

۱۴. اگر نسبت به دعوای بدوی، یک قرار صادر شده باشد و دادگاه تجدیدنظر، دعوای بدوی را از جهتی دیگر، مستحق صدور آن قرار بداند: یعنی آنکه دادگاه تجدیدنظر، دعوای بدوی را از آن جهتی که در رأی بدوی درج شده، مستحق صدور قرار نداند؛ بلکه آن را از جهتی دیگر، مستحق صدور قرار بداند. در این صورت، رأی را اصلاح و در نهایت قرار صادره را تأیید می‌کند. البته اگر نیاز به اصلاح نوع قرار باشد، برای مثال، لازم باشد که قرار از سقوط دعوا به ابطال دادخواست تغییر کند، دادگاه تجدیدنظر نسبت به تغییر نوع قرار نیز مبادرت می‌ورزد؛ چراکه برخی از آثار قرارها، با یکدیگر متفاوت است و باید همان قرار را که صحیح است، درج شود.

۱۵. اگر دادگاه بدوی، حکمی صادر کرده باشد که دادگاه تجدیدنظر، مبنای آن حکم را صحیح بداند؛ اما معتقد باشد که آن رأی، یک قرار است: در این صورت، دادگاه تجدیدنظر، صرفاً حکم را تبدیل به قرار کرده و مبنای رأی را تأیید می‌کند؛ اما اگر مبنای رأی صحیح نباشد، حکم را از اساس، نقض کرده و رأی مقتضی را صادر می‌کند.

۱۶. اگر دادگاه تجدیدنظر، نتیجه رأی بدوی (اعم از حکم یا قرار) را صحیح بداند، ولی استدلالات رأی را صحیح نداند: ضمن تصحیح استدلالات رأی، نهایتاً آن را تأیید می‌کند.

اثر تعلیقی تجدیدنظر: (ماده ۳۴۷ ق.آ.د.م)

۱. در مهلت تجدیدنظرخواهی و تا قبل از تعیین نتیجه تجدیدنظر رأی اجرا نمی‌شود.
۲. تجدیدنظرخواهی از رأی که دادگاه بدوی آن را قطعی اعلام کرده، همچنان دارای اثر تعلیقی است.
۳. اگر تجدیدنظرخواهی به ادعای عذر موجه، خارج از موعد قانونی صورت گیرد، صرف تقدیم دادخواست تجدیدنظر اثر تعلیقی ندارد. بلکه قبول عذر موجه توسط دادگاه، دارای اثر تعلیقی است. به جریان افتادن دادخواست تجدیدنظر و ابلاغ آن به تجدیدنظرخوانده، بیان‌گر آن است که دادگاه بدوی عذر تجدیدنظرخواه را موجه دانسته است. همین امر موجب توقف اجرای حکم است.

اثر انتقالی تجدیدنظر:

۱. دادگاه تجدیدنظر می‌تواند به تمام جوانب حکمی و موضوعی پرونده رسیدگی کند، و بنابراین؛ محدود به جهات مندرج در دادخواست، تجدیدنظر نیست.
۲. درست است که دادگاه تجدیدنظر می‌تواند به تمام جوانب پرونده رسیدگی کند؛ اما رسیدگی آن دادگاه محدود به قسمت‌هایی از رأی بدوی است که مورد اعتراض تجدیدنظرخواه قرار گرفته است.
۳. دادگاه تجدیدنظر می‌تواند هرگونه تحقیقات لازم را انجام دهد، یا آنکه به تحقیقاتی که در دادگاه بدوی صورت گرفته، استناد کند.

موارد صدور حکم غیابی در دادگاه تجدیدنظر:

۱. صدور چنین رأیی با جمع شرایط ذیل رخ می‌دهد؛ یعنی وقتی تمام چهار شرط ذیل با هم جمع شود، حکم صادره، یک حکم غیابی صادره از دادگاه تجدیدنظر است. این شرایط عبارت است از:

✓ دادخواست بدوی به خوانده ابلاغ واقعی نشده و دفاع نکرده؛ یعنی در دادگاه حاضر نشده، لایحه ارسال نکرده و وکیل معرفی نکرده است.

✓ حکم بدوی به نفع خوانده و علیه خواهان صادر شده و خواهان تجدیدنظرخواهی کند.

✓ تجدیدنظرخواهی به تجدیدنظرخوانده (همان خوانده بدوی) ابلاغ واقعی نشود، و او دفاع نکند؛ یعنی لایحه‌ای ارسال نکند و وکیل معرفی نکند و در صورت تشکیل جلسه در دادگاه تجدیدنظر، وی در جلسه حاضر نشود.

✓ دادگاه تجدیدنظر، رأی بدوی را نقض و خوانده بدوی (تجدیدنظرخوانده) را محکوم کند.

۲. فرض دیگری نیز در خصوص صدور رأی غیابی از دادگاه تجدیدنظر استان، وجود دارد و آن حالتی است که در مرحله تجدیدنظر، اقدام به جلب ثالث صورت گیرد؛ اما وقت جلسه دادرسی به مجلوب ثالث، ابلاغ واقعی نشود و نامبرده در جلسات دادرسی حاضر نشده و لایحه ارسال نکرده و وکیل نیز معرفی نکرده باشد. در این حالت نیز با توجه با آنکه مجلوب ثالث، خوانده تلقی می‌شود، رأی صادره نسبت به او غیابی است و در دادگاه تجدیدنظر، قابل اعتراض (واخواهی) است.

۳. فرض دیگر صدور رأی غیابی در مرحله تجدیدنظر، ممکن است در خصوص ورود ثالث اتفاق افتد. بدین نحو که اگر شخص ثالثی در مرحله تجدیدنظر، به طرفیت طرفین دعوای اصلی یا یکی از آنان اقدام به ورود ثالث کند و وقت جلسه دادرسی که دادگاه تجدیدنظر

برای رسیدگی به این ورود ثالث تشکیل داده، به خواننده ورود ثالث (که از اصحاب دعوای اصلی است) ابلاغ واقعی نشود و تو در جلسات رسیدگی حاضر نشود و لایحه ارسال نکند و وکیل نیز معرفی نکند، در این صورت، حکمی که در خصوص ورود ثالث، صادر می‌شود، نسبت به خواننده دعوای ورود ثالث، غیابی و در دادگاه تجدیدنظر قابل اعتراض (واخواهی) است. هر چند که ممکن است رأی دعوای اصلی نسبت به نامبرده حضوری باشد؛ اما رأی دعوای ورود ثالث، نسبت به او غیابی است.

اوصاف حکم غیابی صادره از دادگاه تجدیدنظر:

۱. حکم مزبور ظرف ۲۰ روز قابل اعتراض (واخواهی) در دادگاه تجدیدنظر استان است.
۲. احکامی که در خصوص مهلت واخواهی بیان شد (در صورت وجود عذر موجه یا عدم ابلاغ واقعی رأی) نسبت به اعتراض به این حکم نیز جاری است.
۳. نتیجه‌ای که بعد از این اعتراض از دادگاه تجدیدنظر صادر می‌شود، مجدداً قابل اعتراض و تجدیدنظر نیست.
۴. برای اجرای حکم غیابی صادره از دادگاه تجدیدنظر استان، مانند احکام غیابی صادره از دادگاه بدوی، نیاز به معرفی ضامن یا اخذ تأمین است؛ مگر آنکه دادنامه صادره از دادگاه تجدیدنظر به محکوم علیه غایب ابلاغ واقعی شده باشد، یا آنکه اجراییه به او ابلاغ واقعی شده باشد و او در مهلت مقرر اعتراض نکند.
۵. در صورت اعتراض به رأی غیابی صادره از دادگاه تجدیدنظر، با توجه به اینکه تا کنون معترض (واخواه) در هیچ جلسه‌ای شرکت نکرده و او از حقوق جلسه اول برخوردار نشده، دادگاه تجدیدنظر باید لزوماً جلسه دادرسی برگزار کند. این جلسه، نسبت به خواننده، جلسه اول دادرسی محسوب می‌شود.
۶. احکام و تشریفات رسیدگی به این اعتراض در دادگاه تجدیدنظر و حقوق و تکالیف طرفیت دعوا، مانند همان مواردی است که در خصوص واخواهی بیان شده است.

طرق فوق‌العاده شکایت از آراء:

فرجام‌خواهی: (ماده ۳۶۶ ق.آ.د.م)

- فرجام:** طریق شکایت اصلاحی نیست؛ زیرا دیوان مرجع درجه سوم (بعد از دادگاه بدوی و تجدیدنظر) نیست که دوباره امری را قضاوت کند. از طرفی عدولی هم نیست زیرا در مرجعی که رأی مورد شکایت است مطرح نمی‌شود.
- فرجام‌خواهی:** درخواست از دیوان عالی کشور، برای رسیدگی به رأی صادره و ارزیابی و داوری در خصوص رأی را، فرجام گوئیم؛ به عبارت دیگر، در فرجام، پرونده و دعوای فی‌مابین طرفین رسیدگی نمی‌شود؛ بلکه رأی، مورد بررسی واقع می‌شود که آیا به شکل قانونی رسیدگی و انشا شده است یا خیر. دیوان عالی کشور، بعد از رسیدگی به رأی، ممکن است یکی از دو تصمیم ذیل را اتخاذ کند:
۱. اگر رأی را صحیح بدانند، آن را ابرام (تأیید) می‌کند.
 ۲. اگر رأی را ناصحیح بدانند، آن را نقض می‌کند؛ اما در صورت نقض، دیوان وارد رسیدگی نمی‌شود؛ بلکه رسیدگی را به مرجع بدوی یا تجدیدنظر واگذار می‌کند.

ویژگی‌های فرجام‌خواهی:

۱. فرجام رسیدگی شکلی به رأی است؛ نه رسیدگی ماهوی به دعوا. این جمله، برخلاف تصور باطل برخی، بدین معنی نیست که دیوان عالی کشور، در مقام بررسی رأی، فقط قوانین شکلی (آیین دادرسی مدنی، آیین دادرسی کیفری) را مدنظر قرار می‌دهد و در برابر نقض قوانین ماهوی (قانون مدنی، قانون تجارت)، بی‌تفاوت است؛ بلکه این جمله بیان‌گر این است که دیوان، فقط رأی را مورد داوری و ارزیابی قرار می‌دهد و در صورت نقض رأی، وارد رسیدگی به دعوا نمی‌شود و رسیدگی مجدد به دعوا را، به مرجع بدوی یا تجدیدنظر واگذار می‌کند؛ بنابراین، دیوان عالی کشور در ارزیابی و داوری رأی فرجام‌خواسته، هم قوانین شکلی و هم قوانین ماهوی را مدنظر قرار می‌دهد.
۲. شعب دیوان عالی، دارای سه قاضی است؛ متشکل از یک رئیس و دو مستشار. رأی با امضای دو قاضی از این سه قاضی قابل صدور است. همچنین دیوان به تعداد لازم عضو معاون دارد، که می‌توانند وظایف رئیس شعبه یا مستشار را بر عهده گیرند. (ماده ۴۶۲ ق.آ.د.ک)
۳. دیوان عالی کشور در تهران واقع است. البته ممکن است شعبی از آن، در سایر شهرها نیز مستقر باشد.

۴. فرجام، نه روشی عدولی است و نه روشی اصلاحی. عدولی نیست؛ زیرا همان شعبه صادرکننده رأی متوجه اشتباه خود نمی‌شود؛ و اصلاحی نیست؛ زیرا دیوان عالی بعد از نقض رأی، خود رأی مقتضی را صادر نمی‌کند.
۵. فرجام‌خواهی، مرحله سوم از دادرسی و رسیدگی به دعوا نیست و در آن، رأی به معنای اخص صادر نمی‌شود؛ بلکه دیوان عالی کشور، صرفاً رأی فرجام‌خواسته را بازبینی و بازرسی می‌کند.
۶. فرجام از روش‌های فوق‌العاده شکایت از رأی است؛ زیرا محدود به موضوعات خاص است.
۷. فرجام‌خواهی دارای اثر انتقالی نیست؛ زیرا دیوان عالی کشور به ماهیت دعوا رسیدگی نمی‌کند؛ بلکه دیوان عالی کشور به صحت یا بطلان رأی رسیدگی می‌کند؛ به عبارت دیگر، دیوان صرفاً، رأی را ابرام یا نقض می‌کند، ولی در صورت نقض رأی، خود وارد رسیدگی به ماهیت و اتخاذ تصمیم ماهوی نمی‌شود.

پرونده‌های قابل فرجام: (ماده ۳۶۷ ق.آ.د.م و ماده ۴۷ ق.ا.ح)

آرای صادره در پرونده‌های ذیل ممکن است مورد فرجام قرار گیرد:

۱. آرای صادره از دادگاه بدوی نسبت به:
 - ✓ دعای که خواسته آنها بیش از بیست میلیون ریال باشد؛ صرف‌نظر از آنکه میزان محکوم‌به کم‌تر یا بیش‌تر از بیست میلیون ریال باشد. قانون‌گذار، تسامحاً صرفاً به اینکه خواسته، بیش از ۲۰ میلیون ریال باشد، اکتفا کرده و از بهای خواسته، سخن نگفته است. البته دقیق‌تر آن است که بگوییم: «دعای که خواسته یا بهای خواسته آنها، بیش از ۲۰ میلیون ریال باشد»؛ زیرا در بسیاری از دعای، خواسته دعوا به صورت وجه رایج نیست؛ بلکه راجع به سایر اموالی است که باید در آنها بهای خواسته را، ملاک عمل قرار دهیم. بدین نحو که اگر در دادخواست، بهای خواسته، بیش از ۲۰ میلیون ریال درج شود، رأی قابل فرجام است؛ و اگر کمتر باشد، قابل فرجام نیست.
 - ✓ دعای:
 - اصل نکاح (اثبات رابطه زوجیت، بطلان زوجیت یا انفساخ زوجیت)؛
 - فسخ نکاح؛
 - طلاق (درخواست صدور حکم طلاق، درخواست صدور گواهی عدم امکان سازش)؛
 - نسب (اثبات نسب، نفی ولد)؛
 - حجر (صدور حکم حجر، صدور حکم رشد و زوال حجر)؛
 - وقف؛
 - ثلث (ثلث باقی: منظور از ثلث باقی یا ثلث مؤبد، آن است که موصی، مال غیرمنقولی را از محل ثلث ترکه برای صرف در امور خیریه، معین کند که منافع آن برای همیشه در آن مصرفی که معین شده، صرف شود.)؛
 - حبس (حق انتفاع)؛
 - تولیت.
 ۲. آرای صادره از دادگاه تجدیدنظر نسبت به: اصل نکاح و فسخ نکاح، طلاق، نسب، حجر، وقف. توجه داشته باشید که آرای صادره از دادگاه تجدیدنظر در موضوعات فوق در هر صورت قابل فرجام است؛ چه دادگاه تجدیدنظر این رأی را در مقام تأیید رأی دادگاه بدوی صادر کرده باشد و چه رأی بدوی را نقض و خود رأی جدیدی صادر کند.
 ۳. تصمیمات حسبی: این تصمیمات، قابل فرجام نیست؛ جز آنچه در قانون، صراحتاً قابل فرجام معرفی شده است؛ مانند حکم عزل وصی، عزل قیم، ضم امین و به طریق اولی حکم عزل ولی قهری. (ماده ۴۷ ق.ا.ح)
- قابلیت فرجام‌خواهی آرای صادره در خصوص متفرعات دعوا (خسارات):** (مفهوم مخالف بند «۵» ماده ۳۶۹ ق.آ.د.م)
- قابلیت فرجام‌خواهی از رأی صادره در خصوص متفرعات دعوا (خسارات)، در هر صورت تابع قابلیت فرجام‌خواهی از اصل دعوا است، چه خسارات:

۱. در ضمن دادخواست دعوی اصلی یا در جریان رسیدگی به دعوی اصلی مطالبه شده باشند.
۲. یا آنکه به موجب یک دادخواست جداگانه مطالبه شده باشند.

آرای قابل فرجام: (ماده ۳۶۸ ق.آ.د.م)

۱. احکام صادره در موضوعاتی که قبلاً بیان شد.
۲. قرارهای رد دادخواست که از دادگاه صادر شده است، سقوط دعوا، ابطال دادخواست و قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا، البته به شرط آنکه در موضوعاتی که قبلاً بیان شد، صادر شده باشد. در این خصوص، باید توجه داشت که:
 - ✓ قرار رد دادخواست، در صورتی قابل فرجام است که دادگاه (قاضی) آن را صادر کرده باشد. قرار رد دادخواستی که توسط دفتر دادگاه (مدیر دفتر) صادر شده، قابل فرجام نیست؛ بلکه ظرف ۱۰ روز در نزد قاضی همان شعبه، قابل اعتراض است.
 - ✓ گرچه قانونگذار، قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا را قابل فرجام دانسته، اما چنین قرارى اساساً وجود خارجی ندارد؛ زیرا اگر خوانده اهلیت نداشته باشد، دادرسی تا معرفی ولی یا قیم متوقف می‌شود و اگر خواهان اهلیت نداشته باشد، بنا بر ماده ۸۹ ق.آ.د.م قرار رد دعوا صادر می‌شود. همچنین در صورت زوال اهلیت در جریان دادرسی، صرفاً رسیدگی تا تعیین قیم متوقف می‌شود؛ ولی قرار عدم اهلیت صادر نمی‌شود.
 - ✓ قانونگذار دو قرار قاطع بسیار مهم را در شمار قرارهای قابل فرجام ذکر نکرده؛ که عبارت است از قرار رد دعوا و قرار عدم استماع دعوا. البته باید این سکوت را ناشی از تسامح قانونگذار دانست و آنها را نیز قابل فرجام دانست.

استثنائات پرونده‌های قابل فرجام: (ماده ۳۶۹ ق.آ.د.م)

- در برخی موارد، حکم یا قرارى که در شمار آرای قابل فرجام، دانسته شده، در یک پرونده قابلیت فرجام‌خواهی خود را از دست می‌دهد. این موارد عبارت است از:
۱. آرای مستند به اقرار قاطع دعوا در دادگاه،
 - ✓ این آرا، نه قابل تجدیدنظر است و نه قابل فرجام.
 - ✓ منظور از اقرار، اقرار صریح است، نه اقرار ضمنی.
 ۲. آرای مستند به نظر یک یا چند کارشناس که طرفین، کتباً رأی ایشان را قاطع دعوا دانسته باشند،
 - ✓ این آرا، قابل تجدیدنظر است و نه قابل فرجام.
 - ✓ تفاوتی ندارد که کارشناس یا کارشناسان مزبور، مرضی‌الطرفین باشند یا منتخب دادگاه.
 - ✓ این کارشناسان باید کارشناس رسمی دادگستری باشند.
 - ✓ در این حالت نیز، اگر قاضی رأی کارشناس را خلاف اوضاع و احوال قضیه تشخیص دهد، نباید از آن پیروی کند، و نباید طبق آن اقدام به صدور رأی کند.
 ۳. آرای مستند به سوگند قاطع دعوا (سوگند بتی).
 - ✓ چنین رأیی قابل فرجام نیست؛ اما ممکن است قابل تجدیدنظر باشد.
 ۴. آرای که طرفین حق فرجام‌خواهی خود را نسبت به آن ساقط کرده باشند. حواستون باشه واژه «کتباً» در اینجا (بر خلاف اسقاط حق تجدیدنظرخواهی) نیست! در این خصوص، توجه داشته باشید که:
 - ✓ منظور از اسقاط حق فرجام‌خواهی، اسقاط این حق قبل از صدور رأی است.
 - ✓ اسقاط یک‌طرفه حق فرجام‌خواهی نیز قبل از صدور رأی امکان‌پذیر است.

توصیف رأی:

۱. قانون، دادگاه را مکلف به توصیف رأی خود، از حیث قابلیت یا عدم قابلیت فرجام‌خواهی نکرده است.
۲. اگر دادگاه، رأی خود را از حیث قابل فرجام بودن یا نبودن، توصیف کند، این توصیف، قطعی نیست؛ بنابراین، اگر رأی قابل فرجام، به غلط، غیرقابل فرجام معرفی شود، می‌توان از آن فرجام‌خواهی کرد.
۳. اگر رأی غیرقابل فرجام، به غلط قابل فرجام معرفی شود، نمی‌توان از آن فرجام‌خواهی کرد. و در صورت فرجام‌خواهی، دیوان عالی کشور قرار عدم استماع دعوا صادر می‌کند.

جهات فرجام‌خواهی: (مواد ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴ و ۳۷۵ ق.آ.د.م)

۱. دادگاه صادرکننده رأی، صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به موضوع را نداشته باشد و در مورد عدم رعایت صلاحیت محلی، وقتی که نسبت به آن ایراد شده باشد.

- ✓ عدم صلاحیت ذاتی، در هر صورت از جهات نقض رأی در مرحله فرجام‌خواهی است.
 - ✓ عدم صلاحیت محلی، در صورتی از جهات فرجام است که نسبت به آن، در موعد مقرر (جلسه اول بدوی) ایراد شده باشد.
 - ۲. رأی صادره، خلاف موازین شرعی و مقررات قانونی باشد.
 - ✓ مخالفت رأی با کلیه مقررات، اعم از قوانین مصوب مجلس و آیین‌نامه‌ها و بخش‌نامه‌های دولتی و سایر مصوبات دولتی، موجب نقض رأی است.
 - ✓ مخالفت رأی با موازین شرعی، در صورتی موجب نقض آن در دیوان عالی کشور است که به دلیل، سکوت، اجمال، ابهام، نقص، یا تعارض قوانین، قاضی ملزم باشد که به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر مراجعه کند؛ اما با وجود این، رأی صادره را مخالف با موازین شرعی انشا کرده باشد.
 - ✓ دیوان عالی کشور جهت رسیدگی به این امر که آرای صادره وفق قانون صادر شده یا خیر، قانون زمان صدور رأی را ملاک عمل قرار می‌دهد؛ نه قانون زمان رسیدگی فرجامی؛ بنابراین، اگر رأی فرجام‌خواسته، طبق قانون زمان صدور رأی، در یک فرآیند صحیح انشا شده باشد، در دیوان عالی کشور تأیید می‌شود؛ حتی اگر در فاصله صدور رأی تا رسیدگی فرجامی، یک قانون ماهوی یا شکلی جدید تصویب شده باشد که طبیعتاً رسیدگی بدوی یا تجدیدنظر طبق آن صورت نگرفته باشد.
 - ✓ در مواردی که بنا بر قواعد تعارض قوانین، باید قوانین خارجی یا قواعد دینی اقلیت‌های دینی، بر موضوع دعوا حاکم باشد، عدم رعایت این قوانین خارجی و قوانین دینی اقلیت‌ها در رأی صادره، موجب نقض رأی است.
 - ۳. عدم رعایت اصول دادرسی و قواعد آمره و حقوق اصحاب دعوا، اگر به درجه‌ای از اهمیت باشد، که رأی را از اعتبار قانونی بیندازد. در این خصوص، باید توجه داشت که:
 - ✓ این قواعد باید به درجه‌ای از اهمیت باشد که عدم رعایت آنها به اساس رأی، خلل وارد کند؛ به عبارت دیگر، اگر رأی صادره، خلاف اصول بنیادین دادرسی باشد، قابل نقض است. برای مثال، تشکیل جلسه دادگاه در خارج از وقت اداری، اگر طرفین در جلسه حاضر باشند، نمی‌تواند از موارد نقض رأی در مرحله فرجام باشد؛ زیرا بر فرض آنکه این امر خلاف قواعد آمره باشد؛ اما به درجه‌ای از اهمیت نیست که رأی را از اعتبار بیندازد.
 - ۴. آرای مغایر با یکدیگر، بدون سبب قانونی در یک موضوع و بین همان اصحاب دعوا صادر شده باشد.
 - ✓ در این خصوص، تفاوتی ندارد که این دو رأی، از یک دادگاه، یا از دو یا چند دادگاه صادر شده باشد.
 - ✓ در این بند، وحدت اصحاب دو دعوا لازم است. البته اگر یک طرف یا طرفین یک دعوا، قائم‌مقام (مانند وراثت یا منتقل‌الیهم) یک طرف یا طرفین دعوای دیگر باشند، باز هم می‌توان به دلیل مغایرت آرا، فرجام‌خواهی کرد.
 - ✓ اگر در جریان رسیدگی به پرونده دوم، به اعتبار امر مختومه رأی اول توجه شده باشد، با دو رأی مغایر مواجه نبودیم. با توجه به عدم توجه دادگاه به اعتبار امر مختومه، مغایرت دو رأی باید به موجب فرجام‌خواهی برطرف شود.
 - ✓ در این صورت، رأی موخر الصدور نقض می‌شود. رأی اول نیز در صورت مغایرت با قانون نقض می‌شود؛ البته به این شرط که آن هم مورد فرجام‌خواهی واقع شده باشد. در غیر این صورت، به اعتبار خود باقی می‌ماند.
 - ۵. تحقیقات انجام‌شده ناقص بوده و یا به دلایل و مدافعات طرفین توجه نشده باشد.
 - ۶. تعارض بین اصحاب موجهه رأی و منطوق رأی. اگر استدلال رأی و نتیجه رأی با یکدیگر تعارض داشته باشد، رأی مزبور نقض می‌شود؛ مانند آنکه قاضی در استدلال رأی خود نسبت به بطلان قرارداد منشأ دعوا، استدلال کرده باشد و در پایان، حکم به تأیید فسخ این قرارداد صادر کرده باشد.
 - ۷. قاضی تفسیر ناصحیحی از قرارداد ارائه کرده باشد.
 - ۸. عدم صحت مدارک و اسنادی که مبنای رأی قرار گرفته، ثابت شود.
- احکام جهات فرجام:**
۱. جهات فرجام‌خواهی مذکور در ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م تمثیلی است.
 ۲. لازم نیست که فرجام‌خواه در دادخواست فرجام خود به جهات فرجام‌خواهی اشاره کند.
 ۳. ذکر جهت فرجام‌خواهی در دادخواست فرجام، دیوان عالی کشور را محصور و محدود به جهات مذکور نمی‌کند، و دیوان می‌تواند رأی را از همه جهات بررسی کند.

شیوه فرجام خواهی: (مواد ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۵ ق.آ.د.م)

۱. دادخواست فرجام را می توان به هریک از مراجع ذیل تقدیم کرد:
 - ✓ دفتر شعبه صادرکننده رأی فرجام خواسته. همان طور که مشاهده شد، ممکن است از رأی دادگاه بدوی یا تجدیدنظر فرجام خواهی شود؛ بنابراین حسب مورد دادخواست فرجام باید به دفتر شعبه بدوی یا تجدیدنظر تقدیم شود.
 - ✓ دفتر زندان یا بازداشتگاه، برای اشخاصی که در زندان یا بازداشت هستند.
 - ✓ دفتر خدمات قضائی الکترونیک.
۲. اگر دادخواست به دفتر زندان یا بازداشتگاه تقدیم شود، آن مرجع باید دادخواست را ثبت و سپس به دفتر شعبه بدوی یا تجدیدنظری که رأی مورد اعتراض را صادر کرده، بفرستد.
۳. تاریخ تقدیم دادخواست به هریک از مراجع فوق، تاریخ فرجام خواهی است. برای مثال، اگر در تاریخ اول تیرماه، دادخواست به دفتر زندان تقدیم شود و دفتر زندان آن را به دادگاه صادرکننده رأی فرجام خواسته بفرستد و در تاریخ ۲۰ تیر ماه آن دادخواست به دفتر دادگاه مزبور واصل شود، همان تاریخ اول تیرماه، تاریخ فرجام خواهی است.
۴. مدیر دفتر شعبه صادرکننده رأی مورد اعتراض، باید دادخواست فرجام را از حیث کامل یا ناقص بودن بررسی کند.
۵. اگر مدیر دفتر شعبه صادرکننده رأی مورد اعتراض، دادخواست را ناقص بداند، جهت رفع نقص و تکمیل دادخواست، اقدام می کند.
۶. اگر دادخواست کامل باشد یا آنکه کامل شود، مدیر دفتر شعبه مزبور یک نسخه از دادخواست فرجام و ضمایم را برای فرجام خوانده می فرستد. وی ۲۰ روز مهلت برای ارائه لایحه دفاعیه دارد. به این عمل تبادل لوایح گوییم. توجه داشته باشید که:
 - ✓ مهلت تبادل لوایح در تجدیدنظر ۱۰ روز و در فرجام خواهی ۲۰ روز است.
۷. بعد از انقضای این ۲۰ روز، پرونده به دیوان عالی کشور ارسال می شود؛ حتی اگر فرجام خوانده پاسخی ارائه نکرده باشد.
۸. اگر رأی صادره، قابل فرجام نباشد اما نسبت به آن فرجام خواهی شود، باز هم باید پرونده فرجام خواهی تکمیل و به دیوان عالی کشور ارسال شود.
۹. فرجام خواهی از طریق دادستان کل کشور که در ق.آ.د.م پیش بینی شده، با توجه به قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب نسخ ضمنی شده است.

فرجام خواهی از طریق دادستان کل کشور:

۱. این شیوه فرجام در قانون آیین دادرسی مدنی پیش بینی شده تا اگر از رأی قابل فرجام، در مهلت مقرر قانونی فرجام خواهی نشده، یا به هر علتی در آن موارد، قرار رد دادخواست فرجامی صادر و قطعی شده باشد و ذی نفع، مدعی خلاف شرع یا قانون بودن آن رأی باشد، از طریق دادستان کل کشور، رسیدگی فرجامی را تقاضا کند.
۲. در حال حاضر، این شیوه به استناد ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیلات دادگاه های عمومی و انقلاب نسخ ضمنی شده و بنابراین، در حال حاضر فرجام خواهی از طریق دادستان کل کشور منتفی است.

شرایط دادخواست فرجام خواهی: (مواد ۳۸۰ تا ۳۸۳ ق.آ.د.م)

- شرایطی که در دادخواست فرجام باید رعایت شود از قرار ذیل است:
۱. نام و نام خانوادگی و اقامتگاه فرجام خواه وکیل او؛
 ۲. نام و نام خانوادگی و اقامتگاه فرجام خوانده؛
 ۳. شماره رأی مورد فرجام خواهی؛
 ۴. شماره شعبه و نام دادگاه صادرکننده رأی؛
 ۵. تاریخ ابلاغ رأی؛
 ۶. ادله و منضمات دادخواست فرجام خواهی؛
 ۷. ضمیمه کردن لایحه به دادخواست فرجامی الزامی است؛ برخلاف تجدیدنظر خواهی که قانوناً چنین الزامی وجود ندارد. البته رویه قضائی در تجدیدنظر نیز، ضمیمه کردن لایحه را الزامی می داند.
 ۸. ضمیمه کردن تصویر دادنامه مورد اعتراض به دادخواست فرجام، الزامی است؛ برخلاف تجدیدنظر خواهی که قانوناً چنین الزامی وجود ندارد. البته رویه قضائی در تجدیدنظر نیز ضمیمه کردن تصویر دادنامه را الزامی می داند.

۹. اگر دادخواست فرجام، توسط نماینده محکوم علیه تقدیم شود، نماینده باید تصویر سندی را که مثبت سمت اوست، به دادخواست فرجام، منضم کند.

✓ کافی است که برگه مثبت سمت در مرحله فرجام، در یک نسخه تقدیم شود؛ برخلاف سایر اوراق که باید به تعداد فرجام خواندگان به علاوه یک نسخه باشد.

✓ مدرک مثبت سند باید در تمام مراحل دادرسی به تعداد خواندگان، به علاوه یک نسخه باشد؛ جز در مرحله فرجام که یک نسخه کافی است.

✓ در بند ۳ ماده ۳۸۱ ق.آ.د.م از مدرک مثبت سمت سخن گفته شده، نه تصویر آن؛ اما این تسامح قانون گذار نباید موجب این ظن شود که ضمیمه کردن اصل مدرک مثبت سمت لازم است؛ بلکه تصویر آن نیز کافی است؛ زیرا در غیر این صورت نتایج غیر معقولی حاصل می شود؛ مانند آنکه ولی قهری که قصد فرجام دارد، ملزم خواهد شد اصل شناسنامه اش را به دادخواست فرجام ضمیمه کند.

۱۰. دادخواست و منضمات آن باید به تعداد فرجام خواندگان به علاوه یک نسخه باشد، به استثنای مدرک مثبت سمت که فقط به نسخه اول ضمیمه می شود.

۱۱. هزینه فرجام خواهی، معادل ۵/۵ درصد ارزش خواسته ای است که شخص نسبت به آن محکوم شده و مورد فرجام خواهی قرار گرفته است؛ بنابراین، خواسته دعوی بدوی، ملاک نیست؛ مگر آنکه نسبت به کل آن حکم بر محکومیت یا بی حقی صادر شده باشد.

✓ اگر در رأی مورد اعتراض، چند شخص متضامناً محکوم شده باشند، چه ایشان توأماً فرجام خواهی کنند و چه جداگانه فرجام خواهی کنند، پرداخت یک هزینه دادرسی (الصاق یک فقره تمبر هزینه دادرسی بر روی دادخواست) کافی است.

۱۲. سایر شرایطی که قانون گذار در مرحله بدوی از آنها سخن گفته، اما در فرجام از آنها سخن نگفته، در فرجام نیز باید رعایت شود؛ مانند امضای دادخواست، تنظیم دادخواست به زبان فارسی، ارائه ترجمه رسمی اوراق خارجی و

ضمانت اجرای شرایط دادخواست فرجام: (مواد ۳۸۴ ق.آ.د.م)

۱. اگر نقص دادخواست فرجام، ناشی از عدم درج نام یا اقامتگاه فرجام خواه یا وکیل او باشد، یعنی اگر در دادخواست فرجام، نام یا اقامتگاه فرجام خواه یا وکیل او درج نشده باشد یا معلوم شود که به صورت غلط درج شده، به نحو ذیل عمل می شود.

✓ مدیر دفتر شعبه صادرکننده رأی فرجام خواسته (که ممکن است بدوی یا تجدیدنظر باشد)، این دادخواست را تا پایان مهلت فرجام، متوقف نگه می دارد.

✓ اگر دادخواست فرجام تا پایان مهلت فرجام تکمیل نشود، قرار رد دادخواست فرجام، توسط قاضی شعبه مزبور صادر می شود.

✓ این قرار به دیوار دادگاه الصاق می شود.

✓ این قرار ظرف ۲۰ روز از تاریخ الصاق، قابل اعتراض در دیوان عالی کشور است.

✓ این اعتراض، نیازمند هزینه و تشریفات نیست.

✓ اگر این قرار در دیوان عالی کشور نقض شود، دیوان، پرونده را برای انجام وظایف قانونی، مانند تبادل لوایح به دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض اعاده می کند. آن دادگاه، مکلف است که دادخواست فرجام را به جریان اندازد و پس از تبادل لوایح به دیوان عالی کشور ارسال کند.

۲. ممکن است نقض دادخواست فرجام به دلیل عدم رعایت سایر موارد باشد. در این حالت به نحو ذیل عمل می شود:

✓ در این حالت، مدیر دفتر، خطاب به دادخواست دهنده، اخطار رفع نقص صادر و به او مهلت ۱۰ روزه ای برای رفع نقص می دهد.

✓ در صورت عدم رفع نقص، قاضی شعبه صادرکننده رأی فرجام خواسته، قرار رد دادخواست فرجام را صادر می کند.

✓ این قرار به دادخواست دهنده ابلاغ می شود و ظرف ۲۰ روز، قابل اعتراض در دیوان عالی کشور است.

✓ این اعتراض هزینه و تشریفات ندارد.

✓ اگر این قرار در دیوان عالی کشور نقض شود، دیوان پرونده را برای انجام وظایف قانونی، مانند تبادل لوایح به دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض اعاده می کند. آن دادگاه مکلف است که دادخواست فرجام را به جریان اندازد و پس از تبادل لوایح به دیوان عالی کشور ارسال کند.

مهلت فرجام خواهی: (مواد ۳۹۷ تا ۴۰۰ ق.آ.د.م)

۱. مهلت فرجام نسبت به اشخاص مقیم داخل ایران ۲۰ روز و نسبت به اشخاص مقیم در خارج از کشور، دو ماه از تاریخ ابلاغ رأی قطعی

یا قطعیت رأی ابلاغی است. برای مثال:

- ✓ نسبت به حکم غیابی صادره از دادگاه بدوی، مهلت فرجام بعد از انقضای مهلت‌های واخواهی و تجدیدنظرخواهی آغاز می‌شود.
- ✓ نسبت به حکم غیابی صادره از دادگاه تجدیدنظر، مهلت فرجام بعد از انقضای مهلت بیست‌روزه اعتراض به رأی دادگاه تجدیدنظر، آغاز می‌شود.
- ✓ نسبت به رأی حضوری بدوی، مهلت فرجام بعد از انقضای مهلت تجدیدنظر آغاز می‌شود.
- ✓ نسبت به حکم حضوری تجدیدنظر، مهلت فرجام از تاریخ ابلاغ رأی آغاز می‌شود؛ چراکه چنین رأیی از همان تاریخ، قطعی است.
- ۲. اگر رأی غیابی باشد، محکوم‌علیه غایب ابتدا، ۲۰ روز مهلت واخواهی دارد و بعد از انقضای مدت واخواهی، ۲۰ روز مهلت برای تجدیدنظر خواهد داشت. بعد از انقضای این دو مهلت، رأی، قطعیت یافته و بنابراین، مهلت فرجام‌خواهی آغاز می‌شود.
- ۳. اگر فرجام‌خواهی به دلیل مغایرت دو رأی صورت گرفته باشد، ملاک آغاز مهلت فرجام، تاریخ آخرین ابلاغ است، چه آخرین ابلاغ، مربوط به رأی اول باشد و چه مربوط به رأی دوم باشد؛ بنابراین، ملاک تاریخ ابلاغ رأی دوم (رأی موخرالصدور) نیست؛ چراکه ممکن است رأی دوم، زودتر از رأی اول به فرجام‌خواه ابلاغ شود.
- ۴. در صورت فرجام‌خواهی خارج از موعد، دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض، قرار رد دادخواست فرجام را صادر می‌کند. این قرار ظرف ۲۰ روز در دیوان عالی کشور قابل اعتراض است. البته، اعتراض به این قرار باید به دادگاه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته تقدیم شود؛ تا توسط آن دادگاه به دیوان عالی کشور ارسال شود.

تمدید مهلت فرجام:

۱. در صورت وجود عذرهای چهارگانه مذکور در ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م مهلت فرجام‌خواهی تمدید می‌شود.
 - ✓ این عذرهای چهارگانه عبارت است از:
 - بیماری مانع حرکت؛
 - فوت یکی از والدین، همسر یا اولاد، (البته گرچه قانون‌گذار بیان نکرده که فوت ایشان تا چند روز، عذر موجه محسوب می‌شود، ولی به نظر می‌رسد که باید فوت ایشان را تا ۷ روز، عذر موجه دانست)
 - حوادث قهری؛
 - توقیف یا در حبس بودن (البته منظور از توقیف یا حبس غیرقانونی، مانند آدم‌ربایی یا توقیف و حبسی است که شخص قدرت تقدیم دادخواست فرجام را به دفتر زندان یا بازداشتگاه نداشته باشد.)
 - ✓ موارد چهارگانه فوق در صورتی موجب تمدید مهلت فرجام است که در پایان مهلت فرجام برقرار باشد؛ به عبارت دیگر، این معاذیر چهارگانه در صورتی موجب تمدید مهلت فرجام‌خواهی است که آخرین روز اقدام فرجام، با یکی از این معاذیر مصادف باشد؛ اما اگر یکی از این معاذیر در اثنای مدت فرجام حادث شود و در همان اثنای مدت، برطرف شود، از موجبات تمدید مهلت نیست.
 - ✓ فرجام‌خواه، باید در دادخواست فرجام، عذر خود را برای قاضی ذکر کند و اثبات کند. دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض باید بررسی کند که آیا معاذیر ادعایی وجود دارد یا خیر؟ اگر دادگاه مزبور ادعای وجود عذر را مردود دانست، قرار رد دادخواست فرجام را صادر می‌کند. این قرار ظرف ۲۰ روز، قابل اعتراض در دیوان عالی کشور است.
۲. اگر بعد از ابلاغ رأی و در مهلت فرجام‌خواهی، شخصی که حق فرجام‌خواهی دارد، قبل از فرجام فوت کند، رأی مجدداً به وراث او ابلاغ و مهلت ۲۰ روزه جدیدی به وراث او داده می‌شود.
۳. اگر بعد از ابلاغ رأی و در مهلت فرجام، شخصی که حق فرجام‌خواهی دارد، قبل از فرجام محجور شود، یعنی دچار جنون یا سفه شود، رأی مجدداً به قیم او ابلاغ و مهلت ۲۰ روزه جدیدی به قیم او داده می‌شود. البته باید توجه داشت که:
 - ✓ در صورت سفیه شدن، اگر رأی صادره ناظر به امور غیرمالی باشد، نیاز به ابلاغ مجدد رأی به قیم نیست و مهلت فرجام‌خواهی نسبت به خود اصیل ادامه پیدا می‌کند؛ زیرا سفیه از تصرف در امور غیرمالی خود ممنوع نیست.
۴. اگر بعد از ابلاغ رأی و در مهلت فرجام‌خواهی، شخصی که حق فرجام‌خواهی دارد، قبل از آنکه فرجام‌خواهی کند، ورشکسته شود، رأی مجدداً به مدیر تصفیه یا اداره تصفیه ابلاغ و مهلت ۲۰ روزه جدیدی به مدیر تصفیه یا اداره تصفیه داده می‌شود. البته باید توجه داشت که:
 - ✓ در صورت ورشکستگی، اگر رأی صادره ناظر به امور غیرمالی باشد، نیاز به ابلاغ مجدد رأی به مدیر تصفیه یا اداره تصفیه نیست و

مهلت فرجام‌خواهی نسبت به خود اصیل ادامه پیدا می‌کند؛ زیرا ورشکسته از تصرف در امور غیرمالی خود ممنوع نیست.
۵. اگر سمت شخصی که حق اعتراض به رأی داشته، زایل شود، رأی مجدداً به شخصی که دارای سمت شده یا به خود اصیل ابلاغ و مهلت ۲۰ روزه جدیدی به ایشان داده می‌شود. البته باید توجه داشت که:

✓ زوال سمت وکیل، نماینده حقوقی ادارات دولتی و تغییر مدیران شخص حقوقی، مشمول این بند نیست.

✓ زوال سمت وکیل در مقطع بعد از ابلاغ رأی، مشمول قواعدی است که قبلاً بیان شده است.

ترتیب رسیدگی در دیوان عالی کشور: (ماده ۳۹۰ به بعد و تبصره ماده ۴۰۳ ق.آ.د.م)

رسیدگی در دیوان عالی کشور، به ترتیب ذیل است:

۱. پس از وصول پرونده به دیوان عالی کشور، رئیس دیوان یا یکی از معاونین وی، پرونده را با رعایت نوبت و ترتیب وصول به یکی از شعب دیوان ارجاع می‌دهد.

۲. در دیوان عالی کشور، اصل بر عدم حضور اصحاب دعوا و عدم دعوت از اصحاب دعوا است؛ مگر در مواردی که شعبه رسیدگی کننده لازم بداند.

۳. رسیدگی به پرونده‌ها در دیوان عالی کشور به ترتیب وصول پرونده‌ها صورت می‌گیرد:

۴. در دو صورت شعبه مرجوع‌الیه دیوان، به پرونده‌ای به‌طور خارج از نوبت رسیدگی می‌کند:

✓ در صورت دستور قانون، مانند آن که طبق ماده ۲۹ ق.آ.د.م حل اختلاف در صلاحیت محاکم، باید خارج از نوبت انجام شود.

✓ در صورت تشخیص رئیس دیوان عالی کشور.

۵. پس از ارجاع پرونده، نمی‌توان آن را از شعبه مرجوع‌الیه اخذ و به شعبه دیگری ارجاع داد؛ مگر به تجویز قانون. در سایر دادگاه‌ها نیز این قاعده برقرار است.

۶. رئیس شعبه، موضوع دادخواست فرجامی را مطالعه و گزارش تهیه می‌کند یا برای تهیه گزارش، به یکی از اعضای شعبه ارجاع می‌دهد.

۷. گزارش باید مستدل و جامع، یعنی حاوی جریان ماهیت دعوا و بررسی کامل در خصوص اعتراضات فرجام‌خواه و جهات قانونی مورد رسیدگی فرجامی باشد.

۸. اگر هر یک از قضاتی که در آن پرونده دخالت داشته‌اند، تخلفی از مواد قانون، یا اعمال غرض و بی‌اطلاعی از مبانی قضائی مشاهده شود، به‌طور مشروح و مستدل، در گزارش ذکر می‌شود. به دستور رئیس شعبه، رونوشتی از گزارش مذکور به دادگاه عالی انتظامی قضات ارسال می‌شود.

۹. اوراق اختاریه دیوان عالی کشور، به دادگاه بدوی محل اقامت هر یک از طرفین ارسال می‌شود تا به محض وصول، ابلاغ شود و رسیدگی آن به دیوان عالی کشور ارسال شود. البته برای ابلاغ به مخاطب خارج از کشور، ابلاغ توسط مأمورین سیاسی یا کنسولی صورت می‌گیرد و اوراق برای ابلاغ، به دادگاه خارجی ارسال نمی‌شود.

۱۰. در موقع رسیدگی، عضو ممیز، گزارش پرونده و مفاد اوراقی را که لازم است قرائت می‌کند و طرفین یا وکلای آنان در صورت حضور، می‌توانند با اجازه رئیس شعبه، مطالب خود را اظهار کنند.

۱۱. با توجه به تعدد قاضی در شعب دیوان، نظر اکثریت قضات هر شعبه (اعم از رئیس، معاون و مستشار)، به منزله رأی آن شعبه است.

۱۲. شیوه صدور رأی در دیوان عالی کشور، شبیه شیوه صدور رأی در دادگاه بدوی است.

۱۳. اگر شعبه دیوان عالی کشور در صدور رأی دچار سهو قلم شود، تصحیح موارد سهو قلم با خود شعبه دیوان است.

اثر تعلیقی فرجام‌خواهی: (ماده ۳۸۶ ق.آ.د.م)

فرجام‌خواهی، برخلاف واخواهی و تجدیدنظر، دارای اثر تعلیقی مطلق و بی‌قید و شرط نیست؛ بلکه اثر تعلیقی فرجامی، محدود و مقید به شرایطی به شرح ذیل است:

۱. اثر تعلیقی نسبت به محکوم‌به مالی: در صورت لزوم، به تشخیص دادگاه صادرکننده حکم، قبل از اجرای حکم، از محکوم‌له تأمین مناسب اخذ خواهد شد. در این خصوص، باید توجه داشت که:

✓ ممکن است دادگاه، اساساً نیازی به گرفتن تأمین تشخیص ندهد و اجرا، بدون سپردن تأمین ادامه پیدا کند. دادگاه نمی‌تواند

به‌طور مطلق دستور تأخیر اجرا را بدهد؛ بلکه این دستور در فرضی قابل صدور است که دادگاه، تأمین را تعیین کند و محکوم‌له

آن را نسپارد.

- ✓ قرار تأخیر اجرا، قابل اعتراض نیست، به طرفین ابلاغ نمی‌شود و نیاز به پاک‌نویس شدن ندارد.
 - ✓ تأمین می‌تواند نقد یا غیرنقد باشد. میزان تأمین بسته به نظر قاضی است و نوع تأمین و میزان آن قابل اعتراض نیست.
 - ✓ تصمیم‌گیری در خصوص تأخیر اجرا، با دادگاه صادرکننده حکم است، نه دیوان عالی.
۲. اثر تعلیقی نسبت به محکوم‌به غیرمالی: اگر به تشخیص دادگاه صادرکننده حکم، محکوم‌علیه تأمین مناسب بدهد اجرای حکم تا صدور رأی فرجامی به تأخیر خواهد افتاد. در این خصوص، باید توجه داشت که:
- ✓ تصمیم‌گیری در خصوص تأخیر اجرا با دادگاه صادرکننده حکم است.
 - ✓ همان‌طور که قبلاً بیان شد قرار تأخیر اجرا، قابل اعتراض نیست، به طرفین ابلاغ نمی‌شود و نیاز به پاک‌نویس شدن ندارد.
 - ✓ همان‌طور که قبلاً بیان شد، تأمین می‌تواند نقد یا غیرنقد باشد. میزان تأمین بسته به نظر قاضی است، و نوع تأمین و میزان آن قابل اعتراض نیست.
۳. در مهلت فرجام‌خواهی رأی قابل اجراست.
۴. فرجام‌خواهی نسبت به برخی از آراء، دارای اثر تعلیقی است؛ به عبارت دیگر، اجرای برخی از آراء محاکم، منوط به نهایی شدن آن حکم است؛ که عبارت است از:
- ✓ اجرای حکم طلاق، منوط به نهایی شدن حکم صادره است.
 - ✓ اگر شخصی فوت کند و ملکی در دفتر املاک به نام او ثبت شده باشد، ملک در صورتی به نام وراث او ثبت می‌شود که گواهی حصر وراثت دریافت شده و در خصوص سهم‌الارث، بین وراث توافق باشد یا در صورت اختلاف، در این خصوص حکم نهایی شود.
۵. اگر به واسطه فرجام‌خواهی از رأیی که اجرا شده، رأی مزبور نقض شود و تغییر یابد، در این صورت، اقدامات اجرایی به دستور دادگاه اجراکننده حکم به حالت قبل اعاده می‌شود.

دعای طاری در فرجام:

۱. در فرجام‌خواهی، دعای اضافی، متقابل و جلب ثالث راه ندارد.
۲. دعای ورود ثالث در دیوان عالی کشور راه ندارد؛ اما اگر دیوان عالی کشور رأی مورد فرجام را نقض و پرونده را برای رسیدگی مجدد به مرجع بدوی یا تجدیدنظر اعاده کند، در آن مرجع، ورود ثالث امکان‌پذیر است.
۳. توجه داشته باشید که در خود دیوان عالی کشور، نه ورود ثالث راه دارد و نه جلب ثالث؛ اما ممکن است که در صورت نقض رأی و اعاده پرونده به دادگاه بدوی یا تجدیدنظر، در آن مرجع، ورود ثالث صورت گیرد؛ اما در آن مقطع هم جلب ثالث ممکن نیست.

تصمیمات نسبت به دادخواست فرجام‌خواهی: (مواد ۳۸۴ و)

۱. اگر دادخواست فرجام، ناقص باشد: همان‌طور که مشاهده شد، دادگاهی که از رأی آن فرجام‌خواهی شده (که ممکن است دادگاه بدوی یا تجدیدنظر باشد)، قرار رد دادخواست فرجامی را صادر می‌کند. در این خصوص، توجه داشته باشید که:
 - ✓ این قرار، ظرف ۲۰ روز قابل اعتراض در دیوان عالی کشور است.
 - ✓ اعتراض به این قرار، تشریفات و هزینه ندارد.
 - ✓ اعتراض به این قرار، نیاز به تبادل لوایح ندارد.
- ✓ برخلاف مرحله بدوی، که در صورت نقص دادخواست، مدیر دفتر، قرار رد دادخواست صادر می‌کند؛ در مرحله فرجام، دادگاه، قرار رد دادخواست فرجام‌خواهی را صادر می‌کند.
۲. اگر دادخواست فرجام، بدون عذر موجه، خارج از مهلت قانونی تقدیم شده باشد: دادگاهی که از رأی آن فرجام‌خواهی شده (دادگاه بدوی یا تجدیدنظر)، قرار رد دادخواست فرجامی را صادر می‌کند. سایر نکات مندرج در بند فوق در این خصوص، نیز جاری است.
۳. اگر دادخواست فرجام، علی‌رغم ناقص بودن، به جریان افتاده باشد، و به دیوان عالی کشور ارسال شده باشد: دیوان عالی، پرونده را با ذکر موارد نقص، به دفتر دادگاه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته اعاده می‌کند تا آن دفتر، نسبت به رفع نقص و انجام وظایف قانونی اقدام کند.
۴. اگر فرجام‌خواه، تا قبل از رسیدگی به دادخواست فرجام‌خواهی، دادخواست فرجام‌خواهی خود را مسترد کند: دیوان عالی کشور قرار ابطال دادخواست فرجام‌خواهی را صادر می‌کند.
۵. اگر دیوان عالی کشور، رأی را غیرقابل فرجام بداند: نسبت به فرجام‌خواهی، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌کند و رأی فرجام‌خواسته به

قوت خود باقی می ماند.

۶. اگر دیوان عالی کشور، رأی مورد اعتراض را که به صورت یک حکم است، از حیث استدلال، صحیح بداند؛ اما آن را یک قرار تشخیص دهد: رأی را از حکم به قرار تأیید و نهایتاً تأیید می کند.
۷. اگر دیوان عالی کشور، رأی مورد اعتراض را که به صورت یک قرار صادر شده، صحیح بداند، ولی استدلالات آن را صحیح نداند: با تصحیح جهات استدلالی آن قرار، آن را نهایتاً تأیید می کند. اگر نیاز به تصحیح عنوان قرار باشد، برای مثال، لازم باشد که عنوان قرار، از ابطال دادخواست به قرار رد دعوا تغییر کند، این تغییر عنوان توسط دیوان انجام می شود و نهایتاً رأی تأیید می شود.
۸. اگر دیوان عالی کشور، دادگاه صادرکننده رأی (اعم از حکم یا قرار) را فاقد صلاحیت تشخیص دهد: در هر صورت، چه نسبت به صلاحیت ذاتی ایراد شده باشد و چه ایراد نشده باشد، رأی را نقض و پرونده را به مرجع صالح می فرستد. در این خصوص، توجه داشته باشید که:
- ✓ عدم صلاحیت ذاتی در صورتی موجب نقض رأی است که دادگاه در زمان صدور رأی، فاقد صلاحیت باشد. تغییرات صلاحیت ذاتی بعد از صدور رأی در صحت آن تأثیر ندارد.
 - ✓ اگر دادگاهی که رأی را صادر کرده، قبلاً بنا بر قواعد حل اختلاف در صلاحیت، توسط دیوان عالی کشور، صالح برای رسیدگی شناخته شده باشد، دیوان عالی کشور مجدداً رأی آن دادگاه را بر مبنای عدم صلاحیت ذاتی نقض نمی کند.
 - ✓ پس از نقض رأی به دلیل عدم صلاحیت، دیوان آن را به مرجعی که صالح می داند می فرستد. با توجه به برتری دیوان بر تمام مراجع رسیدگی کننده، مرجع مزبور مکلف به تبعیت از نظر دیوان و رسیدگی به پرونده است.
۹. اگر دیوان عالی کشور، دادگاه صادرکننده رأی (اعم از حکم یا قرار) را فاقد صلاحیت محلی تشخیص دهد: اگر نسبت به صلاحیت محلی در موعد مقرر (تا پایان جلسه اول بدوی) ایراد شده باشد، دیوان رأی را نقض و پرونده را به مرجع صالح می فرستد. در غیر این صورت (اگر ایراد نشده باشد)، بدین علت رأی را نقض نمی کند. در این خصوص، توجه داشته باشید که:
- ✓ با توجه به آنکه تغییر قواعد صلاحیت محلی، نسبت به پرونده های جاری اثر فوری ندارد، عدم صلاحیت محلی در صورتی موجب نقض رأی است که دادگاه در زمان تقدیم دادخواست بدوی، صلاحیت محلی نداشته باشد. تغییرات بعدی صلاحیت در صحت تصمیم گیری دادگاه تأثیر ندارد.
 - ✓ اگر دادگاهی که رأی را صادر کرده، قبلاً بنا بر قواعد حل اختلاف در صلاحیت، توسط دیوان عالی کشور، صالح به رسیدگی شناخته شده باشد، دیوان عالی کشور مجدداً رأی آن دادگاه را بر مبنای عدم صلاحیت نقض نمی کند.
 - ✓ پس از نقض رأی به دلیل عدم صلاحیت، دیوان آن را به مرجعی که صالح می داند می فرستد. با توجه به تفوق دیوان بر تمام مراجع رسیدگی کننده، مرجع مزبور مکلف به تبعیت از دیوان و رسیدگی به پرونده است.
۱۰. اگر رأی صادره، یک قرار باشد و دیوان عالی کشور آن را به هر دلیلی، غیر از عدم صلاحیت، نقض کند: قرار را نقض کرده و پرونده را جهت رسیدگی ماهوی به همان شعبه صادرکننده قرار، اعاده می کند. در این خصوص، توجه داشته باشید که:
- ✓ اگر دلیل نقض قرار، عدم صلاحیت باشد، پرونده وفق ترتیبات مقرر در بندهای ۸ و ۹ فوق الذکر، به مرجع صالح ارسال می شود.
 - ✓ اگر قرار در دادگاه بدوی صادر و در دادگاه تجدیدنظر تأیید شده باشد، دیوان عالی پرونده را به همان شعبه بدوی می فرستد؛ زیرا به ماهیت پرونده در مرحله بدوی رسیدگی نشده و تا زمانی که در مرحله بدوی رسیدگی ماهوی صورت نگیرد، رسیدگی ماهوی در مرحله تجدیدنظر امکان پذیر نیست؛ اما اگر قرار از دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد، پرونده به همان شعبه تجدیدنظر ارسال می شود.
 - ✓ دادگاه بدوی یا تجدیدنظری که پرونده به آنجا ارجاع شده، مکلف به تبعیت از دیوان و ورود در ماهیت است و نمی تواند با صدور قرار، پرونده را مختومه کند؛ مگر آنکه علت جدیدی حادث شده باشد که مانع از ورود در ماهیت پرونده شود و صدور قرار را توجیه کند. برای مثال، فرض کنید که قرار صادره در پرونده طلاق، در دیوان عالی نقض شود و پرونده به شعبه بدوی، اعاده شود؛ اما متعاقباً، یکی از طرفین فوت کند. با توجه به آنکه طلاق، دعوایی قائم به شخص است و در صورت فوت یکی از طرفین، قابل رسیدگی نیست، دادگاه باید به علت فوت آن شخص، قرار سقوط دعوا صادر کند.
۱۱. اگر رأی صادره، یک حکم باشد و دیوان، آن را به دلیل نقص تحقیقات، نقض کند: پرونده را به همان دادگاه صادرکننده حکم، برای تکمیل تحقیقات و صدور مجدد رأی ارسال می کند. در این خصوص، توجه داشته باشید که:

- ✓ شعبه دیوان عالی کشور باید مواردی را که ناقص می‌داند، به طور دقیق بیان کند.
- ✓ دادگاه مکلف به تکمیل تحقیقات، وفق نظر دیوان عالی کشور و صدور مجدد رأی است؛ مگر آنکه علت جدیدی حادث شده باشد؛ که رسیدگی به پرونده منتفی شود. برای مثال، اگر در یک دعوای قائم به شخص، یکی از طرفین فوت کند، قرار سقوط دعوا صادر می‌شود و به تبع آن تکمیل تحقیقات منتفی می‌شود.
- ✓ الزام دادگاه بدوی یا تجدیدنظر به تکمیل تحقیقات، لزوماً به معنای غلط بودن رأی صادره نیست؛ بلکه به معنای ناقص بودن تحقیقات است؛ بنابراین، ممکن است دادگاه بدوی یا تجدیدنظر پس از تکمیل تحقیقات، مجدداً به همان نتیجه سابق برسد و رأی مانند رأی سابق صادر کند.
- ✓ اگر دادگاه بدوی، حکمی صادر کند و دادگاه تجدیدنظر نیز آن را عیناً تأیید کند، ولی دیوان عالی کشور تحقیقات را ناقص بداند، ضمن نقض رأی، پرونده را به همان شعبه تجدیدنظر ارسال می‌کند؛ زیرا به ماهیت پرونده در مرحله بدوی رسیدگی ماهوی صورت گرفته و دادگاه تجدیدنظر نیز به موجب تأیید حکم بدوی به ماهیت پرونده رسیدگی کرده و بنابراین، بازگشت مجدد پرونده به مرحله بدوی، بی‌معنی است.
- ۱۲. اگر رأی صادره، یک حکم باشد و دیوان عالی کشور آن را به هر دلیلی، غیر از عدم صلاحیت و نقض تحقیقات، نقض کند: پرونده به شعبه هم‌عرض همان شعبه‌ای که رأی را صادر کرده، برای رسیدگی مجدد ارسال می‌شود و آن شعبه، مکلف است به پرونده رسیدگی کند که ممکن است نتیجه این رسیدگی، صدور حکمی منطبق بر حکم نقض شده قبلی باشد. به این حکم، حکم اصراری گوئیم؛ بدین معنی که شعبه دوم بر همان حکم شعبه اول، اصرار ورزیده است.
- اگر مجدداً از این حکم، فرجام‌خواهی شود، شعبه‌ای از دیوان که فرجام‌خواهی جدید به آن ارجاع شده، ممکن است حکم را تأیید یا آنکه حکم را نقض کند.
- اگر شعبه دیوان حکم صادره را نقض کند، پرونده در هیئت عمومی شعب حقوقی طرح می‌شود. اگر اکثریت اعضای هیئت عمومی شعب حقوقی، رأی صادره را تأیید کنند، رأی به قوت خود باقی می‌ماند و اگر رأی را نقض کنند، پرونده به شعبه هم‌عرض دیگری ارسال می‌شود، که شعبه مزبور مکلف است با لحاظ استدلال‌ات هیئت عمومی شعب حقوقی، به موضوع رسیدگی کرده و رأی مقتضی را صادر کند. در این خصوص، توجه داشته باشید که:
- ✓ دادگاه مرجوع‌الیه فقط نسبت به قسمت‌هایی از رأی که نقض شده، اقدام به رسیدگی مجدد می‌کند.
- ✓ اگر دادگاه صادرکننده حکم، شعبه دیگری برای ارسال پرونده به آنجا نداشته باشد، در این صورت، به نزدیک‌ترین دادگاه هم‌عرض در یک حوزه قضائی مجاور ارسال می‌شود.
- ✓ هیئت عمومی شعب حقوقی دیوان عالی کشور با حضور حداقل سه چهارم قضات (رؤسا، مستشاران و معاونین) شعب حقوقی دیوان تشکیل می‌شود و قضات شعب جزایی در آن حضور ندارند.
- ✓ اگر یک رأی اصراری در هیئت عمومی شعب حقوقی دیوان تأیید شود، برخلاف رأی وحدت رویه برای سایر محاکم، لازم‌الاتباع نیست.
- ✓ شعبه هم‌عرض سوم که پرونده به آنجا ارسال شده، مکلف به تبعیت از استدلال هیئت عمومی شعب حقوقی است؛ یعنی مکلف است از طریق تفسیر و استنتاجی که هیئت مزبور از قانون یا قرارداد به عمل آورده و بر آن مبنا، رأی صادره را نقض کرده، تبعیت کند و رأی ماهوی را صادر کند. توجه داشته باشید که هیئت مزبور اقدام به بیان نظر ماهوی نمی‌کند، که شعبه هم‌عرض سوم مکلف به تبعیت از آن نظر ماهوی باشد.
- ✓ رأی شعبه هم‌عرض سوم، قطعی است و مجدداً قابل اعتراض نیست.
- ۱۳. اگر دیوان عالی کشور، رأی صادره را فقط متضمن مواردی سهو قلم بداند و از سایر جهات، آن را صحیح بداند: موارد سهو قلم را، خود برطرف کرده و رأی را ابرام می‌کند.
- ۱۴. نقض بلا ارجاع: در مواردی دیوان عالی کشور رأی صادره را نقض بلا ارجاع می‌کند؛ یعنی رأی صادره را نقض کرده اما رسیدگی مجدد به پرونده لازم نیست. موارد نقض بلا ارجاع از قرار ذیل است:
- ✓ اگر علت نقض، مغایرت آن با حکمی باشد که قبلاً صادر شده، در این صورت، حکم مؤخرالصدور نقض شده و رسیدگی دیگری لازم ندارد.

✓ اگر بخشی از رأی صادره، خارج از خواسته خواهان باشد یا بیش از خواسته او باشد و سایر بخش‌های رأی، ایرادی نداشته باشد. در این صورت، همان قسمت رأی، نقض شده و بقیه قسمت‌های رأی، ابرام می‌شود. رسیدگی دیگری نیز به پرونده لازم نیست.

فرجام تبعی:

ممکن است یک رأی، جزئاً به ضرر هر یک از طرفین باشد و در مورد فرجام‌خواهی یکی از طرفین قرار گیرد. فرجام‌خوانده می‌تواند ضمن جواب خود، نسبت به آن قسمت از رأی که علیه اوست، فرجام‌خواهی تبعی کند؛ به عبارت دیگر، فرجام‌خواهی فرجام‌خوانده اصلی در برابر فرجام‌خواه اصلی را، فرجام تبعی می‌نامیم.

اوصاف فرجام تبعی: (مواد ۴۱۳ تا ۴۱۶ ق.آ.د.م)

۱. فرجام تبعی از جانب فرجام‌خوانده اصلی در برابر فرجام‌خواه اصلی قابل طرح است؛ بنابراین، نمی‌توان علیه کسانی که فرجام‌خواهی نکرده‌اند، فرجام تبعی درخواست کرد.
۲. فرجام‌خواه اصلی نمی‌تواند در برابر فرجام تبعی فرجام‌خوانده، فرجام تبعی بخواهد.
۳. نیاز به دادخواست ندارد و بدون تشریفات به عمل می‌آید.
۴. نیاز به هزینه دادرسی ندارد.
۵. فرجام تبعی باید در ضمن پاسخ به فرجام اصلی مطرح شود، بنابراین؛ مهلت آن همان مهلتی است که برای پاسخ به فرجام اصلی مقرر است؛ بنابراین، مهلت فرجام تبعی ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ دادخواست فرجام‌خواهی اصلی است.
۶. بقا و زوال آن وابسته به بقا و زوال فرجام اصلی است؛ یعنی حق فرجام تبعی، در صورتی برای طرف مقابل ایجاد می‌شود که طرف دیگر فرجام‌خواهی کرده باشد و اگر فرجام‌خواه، فرجام اصلی خود را مسترد کند یا به هر دلیل، فرجام اصلی رد شود و مورد رسیدگی در دیوان قرار نگیرد، حق فرجام تبعی نیز ساقط شده و حتی در صورتی که فرجام تبعی به عمل آمده باشد، مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد؛ زیرا فرجام تبعی در ضمن پاسخ به فرجام اصلی بیان شده است. بدیهی است که وقتی به فرجام اصلی رسیدگی نشود، به پاسخ آن هم رسیدگی نمی‌شود.

اعاده دادرسی:

اعاده دادرسی: رسیدگی مجدد به پرونده توسط همان دادگاه صادرکننده رأی قطعی، به دلیل وجود جهات خاص مذکور در قانون را، اعاده دادرسی گوئیم؛ به عبارت دیگر، جهاتی وجود دارد که در صورت برقراری آن جهات، دادگاه می‌تواند به درخواست یکی از طرفین دعوا، مجدداً به پرونده رسیدگی کند.

ویژگی‌های اعاده دادرسی:

۱. جزء روش‌های فوق‌العاده شکایت از رأی است؛ چرا که محدود به جهات خاص است.
۲. اعاده دادرسی از حیث موضوع، محدودیت ندارد؛ بنابراین، نسبت به هر پرونده‌ای با هر موضوعی ممکن است رخ دهد.
۳. رسیدگی به آن، در صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده حکم قطعی است.
۴. بنا بر بند فوق، اعاده دادرسی جزء روش‌های عدولی شکایت از رأی است.

آرای قابل اعاده دادرسی:

۱. فقط نسبت به احکام قطعی، امکان‌پذیر است؛ بنابراین، در خصوص قرارها، اعاده دادرسی راه ندارد.
۲. در خصوص احکام نیز تا قبل از قطعیت، یعنی تا قبل از منتفی شدن طرق عادی شکایت از رأی (واخواهی و تجدیدنظر) یا ساقط کردن حق واخواهی و تجدیدنظر، اعاده دادرسی ممکن نیست.
۳. آرای دیوان عدالت اداری نیز قابل اعاده دادرسی است.
۴. نسبت به رأی داور، در قواعد داوری داخلی اعاده دادرسی پیش‌بینی نشده، اما در خصوص رأی داور در قانون داوری تجاری بین‌الملل، اعاده دادرسی به رسمیت شناخته شده است.

اعاده دادرسی نسبت به آرای دیوان عالی کشور: (تبصره ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م)

۱. از آنجایی که در دیوان عالی کشور، رسیدگی ماهیتی صورت نمی‌گیرد و با توجه به اینکه در دیوان عالی کشور، رأی به معنای اخص صادر

نمی‌شود و صرفاً به تأیید یا نقض رأی صادره اکتفا می‌شود؛ بنابراین، رأی دیوان عالی کشور که صرفاً دال بر تأیید یا نقض رأی فرجام‌خواسته است. قابل اعاده دادرسی نیست.

۲. دیوان عالی کشور حکم صادر نمی‌کند که قابل اعاده دادرسی باشد؛ اما اگر حکمی در دیوان عالی کشور، تأیید شده باشد، همچنان می‌توان نسبت به آن حکم، تقاضای اعاده دادرسی کرد.

۳. اگر پرونده‌ای در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی باشد و نسبت به این پرونده، تقاضای اعاده دادرسی شود، این تقاضا باید به دیوان عالی کشور تقدیم شود و دیوان عالی آن را به دادگاه صادرکننده حکم می‌فرستد. اگر دادگاه صادرکننده حکم، این تقاضا را بپذیرد؛ یعنی نسبت به آن قرار قبول اعاده دادرسی صادر کند، فعلاً رسیدگی در دیوان عالی کشور متوقف می‌شود.

جهات اعاده دادرسی: (مواد ۴۲۶ و ۴۳۰ ق.آ.د.م)

۱. موضوع حکم، مورد ادعای خواهان نبوده باشد؛ مانند آنکه خواسته خواهان، صدور حکم نسبت به تخلیه ملکی باشد، ولی دادگاه علاوه بر تخلیه، حکم به پرداخت اجور معوقه نیز صادر کند.

۲. حکم به میزان بیشتر از خواسته صادر شده باشد. برای مثال، شخصی بابت ۸۰ میلیون تومان، دادخواست داده است؛ اما قاضی طرف مقابل را به ۱۰۰ میلیون تومان محکوم کند. یا مانند آنکه شخصی ۱۰ میلیون تومان از وجه یک فقره چک ۳۰ میلیون تومانی را مطالبه کرده؛ اما دادگاه نسبت به کل ۳۰ میلیون رأی صادر کند.

۳. وجود تضاد در مفاد یک که ناشی از استناد به اصول یا مواد متضاد باشد؛ مانند آنکه دادگاه در رأی صادره، نسبت به بطلان قرارداد استدلال کرده باشد؛ ولی در نهایت، حکم به تأیید فسخ قرارداد صادر کند.

با توجه به اینکه قرارداد باطل، کان‌لم‌یکن است و قابل فسخ نیست، مفاد چنین حکمی دارای تضاد است.

۴. حکم صادره با حکم دیگری در خصوص همان دعوا و اصحاب آن، که قبلاً توسط همان دادگاه صادر شده، متضاد باشد، بدون آنکه سبب قانونی، موجب این مغایرت باشد. در این خصوص، توجه داشته باشید که:

✓ برای اعاده دادرسی به استناد این جهت، وحدت ۴ مورد شرط است:

- وحدت موضوع دو دعوا؛

- وحدت سبب دو دعوا؛

- وحدت اصحاب دو دعوا؛

- وحدت دادگاه صادرکننده رأی دو دعوا.

✓ این تعارض در صورتی از موجبات اعاده دادرسی است که هر دو حکم، قطعی شده باشد.

✓ مغایرت بین دو حکم، از جهات اعاده دادرسی است؛ نه مغایرت بین یک حکم و یک قرار.

مغایرت یک حکم و یک قرار، از موجبات اعاده دادرسی نیست؛ اما از جهات فرجام‌خواهی است.

✓ این جهت در صورتی موجب اعاده دادرسی است که هر دو حکم متعارض از یک دادگاه صادر شده باشد. البته منظور از یک دادگاه،

صرفاً یک شعبه نیست؛ بلکه ممکن است دو حکم، از یک شعبه یا از دو شعبه هم‌عرض (ذاتاً هم صلاحیت) از یک حوزه قضائی صادر شده باشد.

۵. طرف مقابل درخواست‌کننده اعاده دادرسی، حيله و تقلبی به‌کاربرده که در حکم دادگاه مؤثر بوده است. در این خصوص باید توجه داشت که:

✓ حيله و تقلب باید به موجب یک رأی نهایی اثبات شود.

✓ حيله و تقلب نماینده طرف مقابل نیز از موجبات اعاده دادرسی است. حيله و تقلب شخص ثالث از موجبات اعاده دادرسی نیست؛ مگر آنکه شخص ثالث با هماهنگی و تبانی طرف مقابل، حيله و تقلب به‌کاربرده باشد.

✓ حيله و تقلب در صورتی موجب اعاده دادرسی است که در رأی دادگاه، مؤثر باشد؛ اعم از اینکه تنها دلیل باشد یا بخشی از ادله.

✓ برخی از مصادیق حيله و تقلب عبارت است از: حاضر کردن شخصی غیر از خوانده در جلسه دادرسی و اخذ اقرار از او، تبانی با وکیل طرف مقابل، عدم درج برخی از خواسته‌ها و محتویات دادخواست اصلی در نسخه دوم دادخواست که به خوانده ابلاغ شده است، معرفی محلی غیر از محلی که قرار تحقیق محلی یا معاینه محل باید در آنجا انجام شود، معرفی شاهد کذب به دادگاه و استماع شهادت ایشان.

- ✓ سوگند کذب از مصادیق حيله و تقلب به نظر نمی‌رسد؛ چرا که همراه با مانور متقلبانه‌ای نیست.
- مضافاً اینکه بنا بر ماده ۱۳۳۱ ق.م در دعوا، اظهاری خلاف آن پذیرفته نیست.
- ۶. حکم دادگاه مستند به اسنادی بوده که پس از صدور حکم، جعلی بودن آنها ثابت شده باشد. در این خصوص، باید توجه داشت که:
 - ✓ جعلیت اسناد، باید با توجه به رأی نهایی حقوقی مبنی بر بی اعتباری سند یا رأی قطعی کیفری مبنی بر جرم جعل، اثبات شود.
 - ✓ اگر جاعل فوت کرده باشد، طرح شکایت کیفری برای اثبات جرم جعل، منتفی است و می‌توان برای اثبات جعل، به طرفیت وراث او دعوی حقوقی طرح کرد و سپس به استناد رأی نهایی حقوقی مبنی بر جعلیت و بطلان سند، تقاضای اعاده دادرسی کرد.
- ۷. پس از صدور حکم، اسناد و مدارکی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست کننده اعاده دادرسی باید و ثابت شود اسناد و مدارک یادشده در جریان دادرسی، مکتوم بوده و در اختیار متقاضی نبوده است.
- در این خصوص، باید توجه داشت، که مکتوم بودن سند بر دو قسم است:
 - ✓ مکتوم بودن مادی سند: گاه پس از صدور رأی، سند جدیدی یافت می‌شود، که در جریان دادرسی مکتوم بوده است.
 - ✓ مکتوم بودن حکمی سند: گاه بحث بر سر یک سند مادی نیست؛ بلکه در جریان دادرسی، حقیقتی وجود داشته که هیچ سندی در خصوص آن موجود نبوده و این حقیقت، بعدها تبدیل به یک سند شده است گرچه این مورد، در نص ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م که جهات آیین دادرسی مدنی را بیان نکرده، پیش‌بینی نشده، اما برخی با وحدت ملاک از بند ۷ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م، این مورد را نیز به منزله مکتوم بودن سند دانسته و آن را از موجبات اعاده دادرسی دانسته‌اند؛ مانند آنکه در خصوص قراردادی، حکمی مبنی بر محکومیت خریدار به پرداخت ثمن صادر شود و پس از مدتی، حکم دیگری صادر شود که دلالت بر بطلان آن قرارداد از روز اول، دارد. این حکم دوم، یک سند و مدرک است که در جریان رسیدگی به پرونده اول، در حکم مکتوم بوده و بعداً ظاهر شده است؛ بنابراین، می‌توان به استناد آن خصوص حکمی که سابقاً مبنی بر الزام به پرداخت ثمن صادر شده، درخواست اعاده دادرسی کرد؛ چرا که در صورت بطلان یک قرارداد، مبنای قانونی برای پرداخت ثمن وجود ندارد.
- به عنوان مثالی دیگر در این خصوص، فرضی را در نظر بگیرید که رأی دادگاه، به استناد یک استعلام دولتی صادر می‌شود و سپس آن اداره دولتی، در استعلام بعدی بیان کند که پاسخ قبلی اش صحیح نبوده است. می‌توان به استناد پاسخ جدید به استعلام، تقاضای اعاده دادرسی کرد و این نیز، نوعی مکتوم بودن حکمی سند است.
- ✓ اثبات اصالت یک سند به موجب حکم قطعی کیفری، وقتی که در جریان رسیدگی به دعوی حقوقی، آن سند در شمار ادله بوده و به دلیلی مانند انکار یا تردید، از عداد دلایل شخص خارج شده است. (ماده ۲۲۷ ق.آ.د.م)
- ✓ اگر در جریان دادرسی حقوقی، به اصالت سندی، تعرض (انکار، تردید یا ادعای جعل) شده باشد و به هر دلیل (مانند عدم ارائه سند در مهلت مقرر یا ناتوانی شخص ارائه کننده در اثبات اصالت سند)، آن سند از عداد دلایل ارائه کننده، خارج شود؛ ولی بعداً به موجب حکم قطعی کیفری، اصالت سند ثابت شود، در این صورت، می‌توان به استناد حکم قطعی کیفری، نسبت به حکمی که قبلاً در دعوی حقوقی صادر شده، تقاضای اعاده دادرسی کرد.
- ✓ این بند در صورتی از موجبات اعاده دادرسی است که اثبات اصالت سند مزبور، در حکم مورد اعاده دادرسی مؤثر باشد.

قواعد جهات اعاده دادرسی:

۱. جهات اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م حصری است؛ زیرا اعاده دادرسی در شمار روش‌های فوق العاده شکایت از رأی است؛ بنابراین، در این خصوص، نمی‌توانیم جهتی به جهات مندرج در قانون بیفزاییم. مضافاً اینکه بعد از ختم رسیدگی و صدور رأی، رسیدگی مجدد دادگاه به پرونده، امری خلاف قاعده است و بنابراین، نمی‌توان مصادیق آن را با قیاس گسترش داد.
۲. باید جهت یا جهات اعاده دادرسی در درخواست اعاده دادرسی قید شود.
۳. دادگاه نمی‌تواند غیر از جهت مذکور در درخواست اعاده دادرسی، به سایر جهات رسیدگی کند.

مغایرت احکام در پرونده‌های یکسان:

- اگر در خصوص دو پرونده با موضوع واحد، سبب واحد و اصحاب واحد، دو حکم متضاد صادر شود، دو حالت وجود دارد:
۱. اگر هر دو حکم، از یک دادگاه صادر شده باشد (منظور از یک دادگاه، یک شعبه یا دو شعبه از یک حوزه قضائی است): در این حالت هم حق اعاده دادرسی ایجاد می‌شود و هم، حق فرجام‌خواهی. البته ایجاد حق فرجام‌خواهی منوط به آن است که موضوع پرونده در شمار موضوعات قابل فرجام باشد؛ زیرا همان‌طور که بیان شد فرجام‌خواهی از حیث موضوع، دارای محدودیت است.

۲. اگر دو حکم از دو دادگاه مختلف صادر شده باشد: فقط فرجام‌خواهی امکان‌پذیر است. البته همان‌طور که ذکر شد ایجاد حق فرجام‌خواهی منوط به آن است که موضوع پرونده، در شمار موضوعات قابل فرجام باشد.

تفاوت فرجام با اعاده دادرسی به دلیل مغایرت دو رأی در دعاوی یکسان: اگر به دلیل مغایرت دو رأی، اقدام به فرجام یا اعاده دادرسی نماییم، با تفاوت‌های ذیل مواجهیم:

۱. در صورت فرجام‌خواهی: رأی مؤخرالصدور نقض بلاارجاع می‌شود. دیوان عالی کشور رأی اول را نیز موردبررسی قرار می‌دهد. اگر رأی اول موافق با قانون باشد تأیید و در غیر این صورت، آن هم نقض می‌شود. البته نقض رأی اول، منوط بدان است که نسبت به آن هم فرجام‌خواهی شده باشد.

۲. در صورت اعاده دادرسی: در این حالت صرفاً رأی مؤخرالصدور نقض می‌شود، و رأی اول به قوت خود باقی می‌ماند.

شرایط دادخواست اعاده دادرسی: (ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م)

در دادخواست اعاده دادرسی باید مفاد و شرایط ذیل رعایت شود.

این شرایط هم در دادخواست اعاده دادرسی اصلی و هم در دادخواست اعاده دادرسی طاری باید رعایت شود:

۱. نام و نام خانوادگی و محل اقامت متقاضی اعاده دادرسی و نماینده او؛
۲. نام و نام خانوادگی و محل اقامت خوانده اعاده دادرسی؛
۳. مشخصات (شماره) حکمی که مورد درخواست اعاده دادرسی است؛
۴. مشخصات دادگاه صادرکننده حکم (شماره شعبه و نام حوزه قضائی)؛
۵. جهت یا جهاتی که موجب درخواست اعاده دادرسی شده است؛
۶. سایر مشخصات دادخواست، مانند هزینه دادرسی و تعداد کافی نسخ دادخواست، در خصوص اعاده دادرسی هم باید رعایت شود. هزینه دادرسی اعاده دادرسی ۵/۵ درصد ارزش خواسته‌ای است که نسبت به آن درخواست اعاده دادرسی شده است.

ضمانت اجرای شرایط دادخواست اعاده دادرسی:

اگر در دادخواست اعاده دادرسی؛ شرایط فوق رعایت نشده باشد، با دو حالت مواجهیم:

۱. اگر نام، نام خانوادگی و اقامتگاه متقاضی اعاده دادرسی یا نماینده او درج نشده بود: قرار رد دادخواست، توسط مدیر دفتر همان شعبه بدوی یا تجدیدنظر که درخواست اعاده دادرسی به آنجا تقدیم شده، صادر می‌شود. در خصوص قابلیت اعتراض به این قرار، همان اختلاف‌نظری که قبلاً در خصوص قابلیت اعتراض به قرار رد دادخواست بدوی بیان شد جاری است.
۲. اگر سایر شرایط در دادخواست اعاده دادرسی رعایت نشده باشد، به همین نحو ذیل عمل می‌شود:
✓ مدیر دفتر دادگاه بدوی یا تجدیدنظر که درخواست اعاده دادرسی به آنجا تقدیم شده، خطاب به متقاضی اعاده دادرسی، اخطار رفع نقص صادر و به او ۱۰ روز مهلت برای رفع نقص می‌دهد.
✓ در صورت انقضای این مهلت ۱۰ روزه و عدم رفع نقص، مدیر دفتر، قرار رد دادخواست صادر و به متقاضی اعاده دادرسی ابلاغ می‌کند.
✓ این قرار ظرف ۱۰ روز از ابلاغ، در نزد قاضی یا قضات همان شعبه، قابل اعتراض است. نظر قاضی شعبه، قطعی است.

قرار قبول اعاده دادرسی: (ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م)

دادگاه قبل از رسیدگی به اعاده دادرسی، باید در خصوص قبول یا رد اعاده دادرسی تصمیم‌گیری کند. قبول اعاده دادرسی بدین معنی است که دادگاه، دادخواست اعاده دادرسی مزبور را دربردارنده برخی از جهات اعاده دادرسی می‌داند.

۱. وجه مشخصه مهم اعاده دادرسی که در سایر طرق شکایت از رأی وجود ندارد، این است که صرف درخواست اعاده دادرسی و ادعای وجود جهات دادرسی، دادگاه را مکلف به رسیدگی به اعاده دادرسی نمی‌کند؛ بلکه دادگاه در صورتی مکلف به اعاده دادرسی است که متقاضی اعاده دادرسی در دادخواست اعاده دادرسی، دلایلی برای تحقق جهات اعاده دادرسی اقامه کرده باشد.
۲. قرار قبول اعاده دادرسی، به‌منزله پذیرش دفاعیات متقاضی اعاده دادرسی و نقض رأی معترض‌عنه نیست؛ بلکه به معنای آن است که متقاضی اعاده دادرسی، تقاضای خود را به پاره‌ای از جهات اعاده دادرسی (مذکور در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م) استوار کرده و درنتیجه، تقاضای او قابل‌رسیدگی است؛ به عبارت دیگر این قرار بدین معنی است که به موجب تشکیل جلسه دادرسی، صحت یا سقم ادعای او رسیدگی خواهد شد. این قرار به معنای آن نیست که ادعاهای متقاضی اعاده دادرسی قبول و رأی صادره نقض شده؛ بلکه این قرار

- صرفاً موجب تشکیل جلسه برای رسیدگی به اعاده دادرسی و بررسی صحت یا سقم ادعاهای متقاضی اعاده دادرسی خواهد بود.
۳. تصمیم‌گیری جهت قبول اعاده دادرسی نیاز به تشکیل جلسه دادرسی و دعوت از طرفین ندارد.
 ۴. این قرار قابل اعتراض و تجدیدنظر نیست.
 ۵. با توجه به اینکه این قرار قابل اعتراض نیست، نیاز به ابلاغ به طرفین ندارد.
 ۶. با توجه به اینکه این قرار نیاز به ابلاغ به طرفین دعوا ندارد، بنابراین پاک‌نویس (دادنامه) نمی‌شود.
 ۷. اگر دادگاه، درخواست اعاده دادرسی را واجد هیچ‌یک از جهات قانونی اعاده دادرسی نداند، به ماهیت اعاده دادرسی رسیدگی نمی‌کند و قرار رد اعاده دادرسی را صادر می‌کند. اگر این قرار از دادگاه بدوی صادر شده باشد، حسب مورد، با توجه به موضوع دعوا، ممکن است قابل تجدیدنظر باشد.

مهلت اعاده دادرسی: (ماده ۴۲۷ ق.آ.د.م)

۱. مهلت اعاده دادرسی مانند سایر طرق اعتراض به آرای حقوقی، ۲۰ روز (نسبت به مقیمین داخل) و ۲ ماه (نسبت به مقیمین خارج از کشور) می‌باشد.
۲. اگر وکیل حق درخواست اعاده دادرسی را نداشته باشد، باید روز ابلاغ رأی به موکل را، معیار آغاز مهلت اعاده دادرسی دانست؛ نه روز ابلاغ رأی به وکیل را.
۳. در صورت اعاده دادرسی خارج از مهلت، دادگاهی که این تقاضا به آنجا تقدیم شده و صلاحیت رسیدگی به آن را دارد، قرار رد دادخواست اعاده دادرسی را صادر می‌کند.
۴. اگر این قرار از دادگاه بدوی صادر شده باشد، از آنجا که جزء قرارهای قابل تجدیدنظر است، ظرف ۲۰ روز قابل تجدیدنظر است.

آغاز مهلت اعاده دادرسی:

سؤال آن است که مهلت ۲۰ روزه یا ۲ ماهه اعاده دادرسی از چه تاریخی آغاز می‌شود. آغاز مهلت اعاده دادرسی، بستگی بدان دارد که اعاده دادرسی مستند به چه جهتی است. در این خصوص، با حالات ذیل مواجهیم:

۱. اگر اعاده دادرسی به استناد یکی از جهات ذیل صورت گرفته باشد، مهلت اعاده دادرسی از تاریخ ابلاغ رأی قطعی یا قطعیت رأی ابلاغی آغاز می‌شود:
 - ✓ موضوع حکم، مورد ادعای خواهان نبوده باشد.
 - ✓ حکم به میزان بیشتر از خواسته صادر شده باشد.
 - ✓ وجود تضاد در مفاد یک حکم، که ناشی از استناد به اصول یا مواد متضاد باشد.
 ۲. اگر اعاده دادرسی به استناد جهت ذیل صورت گرفته باشد، مهلت اعاده دادرسی از تاریخ آخرین ابلاغ آغاز می‌شود:
 - ✓ حکم صادره با حکم دیگری در خصوص همان دعوا و اصحاب آن، که قبلاً توسط همان دادگاه صادر شده، متضاد باشد؛ بدون اینکه سبب قانونی موجب این مغایرت باشد.
 ۳. اگر اعاده دادرسی به استناد یکی از جهات ذیل صورت گرفته باشد، مهلت اعاده دادرسی از تاریخ آخرین ابلاغ رأی نهایی مبنی بر حيله یا رأی نهایی مبنی بر جعلیت سند آغاز می‌شود:
 - ✓ طرف مقابل درخواست‌کننده اعاده دادرسی، حيله و تقلبی به‌کاربرده که در حکم دادگاه مؤثر بوده است.
 - ✓ حکم دادگاه مستند به اسنادی بوده که پس از صدور حکم، جعلی بودن آنها ثابت شده باشد.
 ۴. اگر اعاده دادرسی به استناد جهت ذیل صورت گرفته باشد، مهلت اعاده دادرسی از تاریخ وصول سند یافته شده یا اطلاع از وجود آن، آغاز می‌شود:
 - ✓ پس از صدور حکم، اسناد و مدارکی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست‌کننده اعاده دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و مدارک یادشده در جریان دادرسی، مکتوم بوده و در اختیار متقاضی نبوده است.
- به نظر می‌رسد که در این حالت باید در خصوص تاریخ وصول یا اطلاع از وجود سند مکتوم، اصل را بر صحت اظهار متقاضی اعاده دادرسی دانست و اعاده دادرسی او را پذیرفت؛ مگر آنکه طرف مقابل اثبات کند که متقاضی اعاده دادرسی، در تاریخی زودتر، از وجود سند مطلع بوده است.

تمدید مهلت اعاده دادرسی: (تبصره ماده ۴۲۷ ق.آ.د.م)

۱. در صورت عذرهای چهارگانه مذکور در ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م مهلت تقاضای اعاده دادرسی تمدید می‌شود.
✓ این عذرهای چهارگانه عبارت است از:
- بیماری مانع حرکت؛
- فوت یکی از والدین، همسر یا اولاد، (البته گرچه قانون‌گذار بیان نکرده که فوت ایشان تا چند روز، عذر موجه محسوب می‌شود، ولی به نظر می‌رسد که باید فوت ایشان را تا ۷ روز، عذر موجه دانست)
- حوادث قهری؛
- توقیف یا در حبس بودن (البته منظور از توقیف یا حبس غیرقانونی، مانند آدم‌ربایی یا توقیف و حبسی است که شخص قدرت تقدیم دادخواست فرجام را به دفتر زندان یا بازداشتگاه نداشته باشد).
✓ موارد چهارگانه فوق، در صورتی موجب تمدید مهلت تقاضای اعاده دادرسی است که در پایان مهلت تقاضای اعاده دادرسی برقرار باشد؛ به عبارت دیگر، این معاذیر چهارگانه در صورتی موجب تمدید مهلت تقاضای اعاده دادرسی است که آخرین روز مهلت اعاده دادرسی با یکی از معاذیر مصادف باشد؛ اما اگر یکی از این معاذیر چهارگانه در اثنای مدت تقاضای اعاده دادرسی حادث شود و در همان اثنای مدت برطرف شود، از موجبات تمدید مهلت نیست.
 - ✓ متقاضی اعاده دادرسی باید در دادخواست اعاده دادرسی، عذر خود را برای قاضی ذکر کند و اثبات کند. دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض، باید بررسی کند که آیا معاذیر ادعایی وجود دارد یا خیر؟ اگر دادگاه مزبور ادعای وجود عذر را مردود دانست، قرار رد دادخواست اعاده دادرسی را صادر می‌کند. اگر این قرار از دادگاه بدوی صادر شده باشد، از آنجا که جزء قرارهای قابل تجدیدنظر است، ظرف ۲۰ روز قابل تجدیدنظر است.
 ۲. اگر بعد از ابلاغ رأی و در مهلت تقاضای اعاده دادرسی، شخصی که حق تقاضای اعاده دادرسی دارد، قبل از تقاضای اعاده دادرسی، فوت کند، رأی مجدداً به وراث او ابلاغ و مهلت ۲۰ روزه جدیدی به وراث او داده می‌شود.
 ۳. اگر بعد از ابلاغ رأی و در مهلت تقاضای اعاده دادرسی، شخصی که حق تقاضای اعاده دادرسی دارد، قبل از تقاضای اعاده دادرسی، محجور شود، یعنی دچار جنون یا سفه شود، رأی مجدداً به قیم او ابلاغ و مهلت ۲۰ روزه جدیدی به قیم او داده می‌شود. البته باید توجه داشت که:
 - ✓ در صورت سفیه شدن، اگر رأی صادره ناظر به امور غیرمالی باشد، نیاز به ابلاغ مجدد رأی به قیم نیست و مهلت تقاضای اعاده دادرسی نسبت به خود اصیل ادامه پیدا می‌کند؛ زیرا سفیه از تصرف در امور مالی خود ممنوع نیست.
 ۴. اگر بعد از ابلاغ رأی و در مهلت تقاضای اعاده دادرسی، شخصی که حق تقاضای اعاده دادرسی دارد، قبل از تقاضای اعاده دادرسی، ورشکسته شود، رأی مجدداً به اداره تصفیه یا مدیر تصفیه ابلاغ و مهلت ۲۰ روزه جدیدی به اداره تصفیه یا مدیر تصفیه او داده می‌شود. البته باید توجه داشت که:
 - ✓ در صورت ورشکستگی، اگر رأی صادره ناظر به امور غیرمالی باشد، نیاز به ابلاغ مجدد رأی به مدیر تصفیه نیست و مهلت تقاضای اعاده دادرسی نسبت به خود اصیل ادامه پیدا می‌کند؛ زیرا ورشکسته از تصرف در امور مالی خود ممنوع نیست.
 ۵. اگر سمت شخصی که حق اعتراض به رأی داشته، زایل شود، رأی مجدداً به شخصی که دارای سمت شده یا به خود اصیل، ابلاغ و مهلت ۲۰ روزه جدیدی به ایشان داده می‌شود. البته باید توجه داشت که:
 - ✓ زوال سمت وکیل یا نماینده حقوقی ادارات دولتی و تغییر مدیران شخص حقوقی، مشمول این بند نیست.
 - ✓ زوال سمت وکیل در مقطع بعد از ابلاغ رأی، مشمول قواعدی است که قبلاً بیان شده است.
- ### اصحاب دعوا در اعاده دادرسی:
۱. اعاده دادرسی از جانب محکوم علیه به طرفیت محکوم له حکم صورت می‌گیرد.
 ۲. اعاده دادرسی ممکن است توسط قائم مقام محکوم علیه (مانند وراث) درخواست شود.
 ۳. اعاده دادرسی ممکن است به طرفیت قائم مقام محکوم له (مانند وراث) درخواست شود؛ یعنی در صورت فوت محکوم له، به طرفیت وراث وی، اعاده دادرسی صورت می‌گیرد.
 ۴. در صورت تعدد محکوم علیه‌ها، هر یک از آنها می‌تواند تقاضای اعاده دادرسی کند و این تقاضا، فقط در خصوص همان شخص مؤثر

است و موجب نقض رأی، نسبت به سایرین نمی‌شود. مگر آنکه رأی، قابل تفکیک نباشد؛ که در این صورت نسبت به همان نقض می‌شود.

۵. در صورت تعدد محکوم‌لهم، اگر رأی قابل تفکیک باشد، می‌توان به طرفیت هر یک از ایشان، درخواست اعاده دادرسی کرد و اگر رأی قابل تفکیک نباشد، باید نام ایشان به عنوان خواندگان اعاده دادرسی درج شود. در غیر این صورت، اعاده دادرسی قابل رسیدگی نیست و در صورت درج نام برخی از ایشان و عدم درج نام برخی دیگر، قرار عدم استماع دعوی اعاده دادرسی صادر می‌شود.
۶. در اعاده دادرسی، جلب ثالث ورود ثالث امکان‌پذیر نیست.

اقسام اعاده دادرسی: (ماده ۴۳۲ ق.آ.د.م)

اعاده دادرسی بر دو قسم است:

- ✓ اصلی: حکمی فی‌مابین دو نفر صادرشده و یکی از ایشان به دلیل برقراری یکی از جهات اعاده دادرسی، نسبت به آن تقاضای اعاده دادرسی می‌کند. فرآیند اعاده دادرسی به شرح ذیل است:
- در دادگاه صادرکننده حکم قطعی به عمل می‌آید.
- نیازمند تقدیم دادخواست است.
- ✓ طاری (غیر اصلی): دعوایی بین دو نفر در جریان بوده که در نتیجه آن، حکم به نفع یکی از ایشان صادر می‌شود. شخص مزبور به استناد حکم صادره، دعوی مجدد علیه طرف دیگر مطرح می‌کند. طرف دیگر می‌تواند نسبت به حکم سابق که در دعوی فعلی به عنوان یک دلیل علیه او مورد استفاده واقع شده، تقاضای اعاده دادرسی طاری کند. فرآیند اعاده دادرسی طاری به شرح ذیل است:
- به موجب درخواست به عمل می‌آید.
- این درخواست باید به همان دادگاه رسیدگی کننده به دعوی فعلی تقدیم شود.
- متعاقباً باید ظرف ۳ روز، دادخواست اعاده دادرسی به همین دادگاه تقدیم شود.
- این دادگاه دادخواست اعاده دادرسی را به دادگاه صادرکننده حکم می‌فرستد و اگر نتیجه اعاده دادرسی را در رسیدگی خود مؤثر بداند تا تعیین نتیجه قطعی اعاده دادرسی، رسیدگی خود را متوقف می‌کند.

اثر تعلیقی اعاده دادرسی: (ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م)

اثر تعلیقی اعاده دادرسی به نحو ذیل است:

۱. صرف درخواست اعاده دادرسی، اثر تعلیقی ندارد؛ بلکه آنچه ممکن است اثر تعلیقی داشته باشد، قرار قبول اعاده دادرسی است.
۲. اگر حکم، غیرمالی باشد، بعد از صدور قرار قبول اعاده دادرسی، اجرای آن خودبه‌خود متوقف می‌شود.
۳. اگر حکم، مالی باشد، بعد از صدور قرار قبول اعاده دادرسی، به نحو ذیل عمل می‌شود:
- ✓ اگر امکان أخذ تأمین و جبران خسارت احتمالی باشد، به تشخیص دادگاه از محکوم‌له تأمین مناسب أخذ و اجرای حکم ادامه می‌یابد.

✓ اگر امکان أخذ تأمین و جبران خسارت نباشد، یا آنکه محکوم‌له نتواند تأمین قرار را بپردازد، اجرا متوقف می‌شود.

۴. میزان تأمین قرار در بند فوق و امکان غیرنقد بودن آن، بسته به نظر قاضی است.
۵. اگر حکمی اجرا شده باشد و سپس اعاده دادرسی صورت گیرد، صرف اعاده دادرسی اجرای حکم را به حالت قبل باز نمی‌گرداند؛ اما اگر حکم مزبور به موجب اعاده دادرسی نقض شود، در صورتی که نتیجه اعاده دادرسی قطعی شود، مراتب اجرای حکم سابق (که اکنون نقض شده) به دستور دادگاه به حالت قبل از اجرا بازمی‌گردد.

اثر انتقالی اعاده دادرسی:

۱. اثر انتقالی اعاده دادرسی، محدود به همان جهت مورد اعاده دادرسی است.
۲. با توجه به اینکه اعاده دادرسی، دارای اثر انتقالی مطلق و نامحدود نیست و قرار است که صرفاً به جهت مورد ادعای متقاضی اعاده دادرسی رسیدگی شود، در اعاده دادرسی، دعوای طاری، یعنی دعوای اضافی، متقابل، جلب ثالث و ورود ثالث راه ندارد.
۳. در اعاده دادرسی باید جهتی که موجب اعاده دادرسی شده در دادخواست تصریح شود و قاضی به سایر جهات نمی‌تواند رسیدگی کند؛ زیرا اثر انتقالی اعاده دادرسی محدود به تقاضای متقاضی است.

رسیدگی و صدور رأی در اعاده دادرسی:

۱. در صورت قبول اعاده دادرسی، تشکیل جلسه دادرسی و دعوت از طرفین الزامی است. نمی‌توان بدون تشکیل جلسه، حکم مورد درخواست اعاده دادرسی را تأیید یا نقض کرد.
۲. دادگاه می‌تواند در اعاده دادرسی، به ادله مورد نیاز رسیدگی کند. برای مثال، قرار کارشناسی صادر کند یا به استماع شهادت شهود بپردازد.
۳. اگر اعاده دادرسی وارد باشد، دادگاه حکم را نقض و حکم مقتضی را صادر می‌کند.
۴. رأی که پس از رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی، صادر می‌شود، ممکن است دارای سهو قلم باشد. موارد سهو قلم به همان ترتیبی که سابقاً بیان شده، توسط همان دادگاه صادرکننده رأی تصحیح می‌شود.

اعتراض به نتیجه اعاده دادرسی:

۱. رأی که پس از رسیدگی به اعاده دادرسی صادر می‌شود، اگر از دادگاه بدوی صادر شده باشد می‌تواند قابل تجدیدنظر باشد؛ ولی اگر از دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد، قابل تجدیدنظر نیست.
۲. رأی که پس از اعاده دادرسی صادر می‌شود، می‌تواند قابل فرجام یا اعتراض ثالث باشد.
۳. نسبت به یک حکم می‌توان بیش از یک بار، تقاضای اعاده دادرسی کرد؛ اما از یک جهت، فقط برای یک بار می‌توان تقاضای اعاده دادرسی کرد؛ یعنی اگر به جهتی، نسبت به حکمی تقاضای اعاده دادرسی شود، می‌توان به استناد جهات دیگر نسبت به آن حکم تقاضای اعاده دادرسی کرد؛ اما نمی‌توان مجدداً به استناد همان جهت سابق، تقاضای اعاده دادرسی کرد.
۴. در خصوص پاسخ به این سؤال که در صورت غایب بودن خوانده اعاده دادرسی، آیا او می‌تواند نسبت به حکمی که به واسطه اعاده دادرسی صادر شده، واخواهی کند، برخی از نویسندگان به طور مطلق پاسخ منفی داده و واخواهی نسبت به احکام حاصل از اعاده دادرسی را نپذیرفته‌اند.

اعاده دادرسی ویژه:

در ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (اصلاحی سال ۱۳۸۵) قانون‌گذار یک روش خاص برای اعاده دادرسی و رسیدگی مجدد پیش‌بینی کرده است. این اعاده دادرسی، بعدها در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲) وارد شد و احکام جدیدی برای آن مقرر شد. این احکام اعاده دادرسی به شرح ذیل است:

۱. این روش اعاده دادرسی یک روش خاص است و احکام آن با اعاده دادرسی مُصْطَلَح (ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م) یکسان نیست.
۲. اعمال آن منوط به آن است که رئیس قوه قضائیه، رأی را خلاف احکام بین شرع بداند، در این صورت، دستور رسیدگی مجدد (اعاده دادرسی) نسبت به پرونده را صادر می‌کند.
۳. اگر رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح یا رؤسای کل دادگستری استان‌ها، رأی قطعی، اعم از حقوقی یا کیفری را، خلاف شرع بین تشخیص دهند، می‌توانند با ذکر مستندات، از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی کنند. این اقدام نسبت به هر پرونده فقط برای یک بار قابل اعمال است؛ مگر اینکه مخالفت رأی با شرع، از جهت دیگری باشد.
۴. این روش برخلاف اعاده دادرسی مصطلح در قانون آیین دادرسی مدنی، هم نسبت به احکام و هم نسبت به قرارها قابل اعمال است.
۵. این روش، فقط نسبت به آرای قطعی ممکن است.
۶. این روش، نسبت به آرای قطعی مراجع قضائی (اعم از حقوقی و کیفری، بدوی و تجدیدنظر)، آرای سازمان قضائی نیروهای مسلح (محاکم نظامی)، دادرها و شوراهای حل اختلاف، آرای شعب دیوان عالی کشور در باب تجویز اعاده دادرسی و سایر آرای دیوان عالی کشور و دستورهای موقت دادگاه‌ها، قابل اعمال است.
۷. بعد از تجویز رئیس قوه قضائیه، رسیدگی مجدد به پرونده در صلاحیت شعبه یا شعب خاصی از دیوان عالی کشور است. رأی شعبه مزبور، قابل اعتراض نیست.
۸. اگر در حقوق عامه و دعاوی راجع به دولت، امور خیریه و اوقاف عامه و امور محجورین و غایب مفقودالاثر بی‌سرپرست حکم قطعی صادر شود و دادستان کل کشور حکم مذکور را خلاف شرع بین یا قانون تشخیص دهد، به طور مستدل مراتب را جهت اعمال ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک به نحو فوق، به رئیس قوه قضائیه اعلام می‌کند.

اعتراض ثالث

اعتراض ثالث: اعتراض شخص به رأی صادره دی یک دعوا، وقتی که آن شخص، در شمار اصحاب دعوی قبلی نبوده و قائم مقام اصحاب دعوی قبلی نیز نباشد. ویژگی‌های اعتراض ثالث، به شرح ذیل است:

۱. یکی از طرق فوق‌العاده شکایت از رأی محاکم است.
۲. رأی قابل اعتراض ثالث از حیث موضوع، محدودیتی ندارد؛ به عبارت دیگر، کلیه موضوعات قابل اعتراض ثالث است.
۳. اعتراض ثالث از حیث جهت محدودیتی ندارد؛ یعنی اعتراض ثالث به هر جهتی می‌تواند طرح شود. فقط مهم آن است که رأی صادره، خلاف حقوق شخص ثالث باشد.

معتراض ثالث: شخصی که به رأی اعتراض ثالث می‌کند، نباید در شمار اصحاب دعوی قبلی باشد؛ بنابراین:

۱. اگر نماینده شخصی در جریان دادرسی حاضر باشد، آن شخص نمی‌تواند بعداً به رأی صادره، اعتراض ثالث کند. برای مثال، شخص محجور نمی‌تواند بعد از زوال حجر، نسبت به رأی که علیه او و با حضور ولی یا قیم او، صادر شده، اعتراض ثالث کند. مدیر جدید شرکت هم نمی‌تواند نسبت به رأی که علیه شرکت و با حضور مدیر قبلی شرکت، صادر شده، اعتراض ثالث کند.
۲. وارد ثالث نمی‌تواند اعتراض ثالث کند؛ زیرا پس از ورود ثالث، در شمار اصحاب دعوا محسوب می‌شود، و می‌تواند از سایر طرق اعتراض به رأی، مانند تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی استفاده کند.
۳. مجلوب ثالث نمی‌تواند اعتراض ثالث کند؛ زیرا پس از جلب ثالث، در شمار اصحاب دعوا محسوب می‌شود و می‌تواند از سایر طرق اعتراض به رأی، مانند تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی استفاده کند.
۴. شخصی که در دعوا، نماینده یکی از اصحاب دعوا بوده، مثل ولی، قیم و وکیل، می‌تواند بلاصالحه اعتراض ثالث کند؛ یعنی اگر با این امر مواجه شد که حقی از ایشان تضییع شده، می‌تواند اعتراض ثالث کند؛ زیرا ایشان جزء اصحاب دعوی قبلی نبوده و صرفاً سمت نمایندگی داشته‌اند. برای مثال، اگر پدری به ولایت از فرزند صغیر خود اقامه دعوا کند، می‌تواند وقتی که حق خود او به موجب رأی صادره، تضییع شده باشد، نسبت به رأی صادره، اصالتاً (نه به ولایت از فرزندش) اعتراض ثالث کند.
۵. بدیهی است که مانند سایر دعاوی، در اعتراض ثالث نیز خواهان (معتراض ثالث) باید ذی‌نفع باشد.

آرای قابل اعتراض ثالث:

۱. آرای حقوقی دادگاه‌های عمومی، انقلاب و تجدیدنظر قابل اعتراض ثالث است.
۲. آرای دیوان عدالت اداری قابل اعتراض ثالث است.
۳. آرای دایره قابل اعتراض ثالث است.
۴. تمام احکام و تمام قرارها قابل اعتراض ثالث است؛ چه این قرارها قاطع دعوا باشد یا قرارهای غیرقاطع، مانند قرارهای اعدادی یا دستور موقت باشد.
۵. درست است که تمام آرا قابل اعتراض ثالث است؛ اما باید توجه داشت که اعتراض ثالث در صورتی امکان‌پذیر است که تمام رأی صادره یا بخشی از آن خلاف حقوق معترض ثالث باشد.
۶. گزارش اصلاحی رأی نیست و صرفاً صورت‌برداری از عقد صلحی است که بین طرفین اختلاف، رخ داده است؛ بنابراین، قابل اعتراض نیست؛ اما اگر شخص ثالث، گزارش اصلاحی را خلاف حقوق خود بداند، می‌تواند بر مبنای فصولی بودن، دعوی ابطال (به عبارت دقیق‌تر، درخواست تأیید بطلان) آن را درخواست کند.
۷. برخی از نویسندگان، آرای غیرقطعی را نیز قابل اعتراض ثالث دانسته‌اند که البته با نص صریح قانون در تعارض است.
۸. سایر تصمیمات محاکم، غیر آرا، قابل اعتراض ثالث نیست. برای مثال، تصمیم دادگاه مبنی بر تأخیر وقت رسیدگی، تجدید جلسه دادرسی، استعلام اسناد و مدارک از ادارات دولتی، بررسی صحت و اصالت سند و ... قابل اعتراض ثالث نیست.
۹. اعتراض ثالث مختص امور ترافعی نیست. تصمیمات دادگاه‌ها در امور حسی نیز قابل اعتراض ثالث است. (ماده ۴۴ ق.ا.ح)
۱۰. احکام کیفری قابل اعتراض ثالث نیست. در قانون آیین دادرسی کیفری احکام کیفری قابل اعتراض دانسته نشده است.

اعتراض ثالث به آرای دیوان عالی کشور:

۱. از آنجایی که در دیوان عالی کشور، رسیدگی ماهیتی صورت نمی‌گیرد و با توجه به این که در دیوان عالی کشور، رأی به معنای اخص صادر نمی‌شود و صرفاً به تأیید یا نقض رأی صادره اکتفا می‌شود، بنابراین، رأی دیوان عالی کشور که صرفاً دال بر تأیید یا نقض رأی فرجام‌خواسته است، قابل اعتراض ثالث نیست؛ اما اگر رأی در دیوان عالی کشور تأیید شود، همچنان قابل اعتراض ثالث است.

۲. برخی از حقوق دانان عقیده دارند که اگر رأی، در دیوان عالی کشور ابرام شده باشد، باید درخواست اعتراض ثالث نسبت به آن رأی، به دیوان عالی کشور تقدیم شود؛ تا دیوان عالی، این درخواست را جهت رسیدی به دادگاه صادرکننده حکم ارجاع دهد. ایشان این ترتیب را از آن رو لازم دانسته‌اند که مرجع تالی، رأی مرجع عالی را نقض نکند و با ارجاع دادخواست اعتراض ثالث توسط مرجع عالی به مرجع تالی، در واقع، خود مرجع عالی مجوز فسخ رأی خود را به مرجع تالی بدهد؛ اما در قانون چنین امری، مقرر نشده و این ترتیب، خلاف قانون است.

مهلت اعتراض ثالث:

اعتراض ثالث در قانون آیین دادرسی مدنی مقید به مهلت خاصی نیست و در هر زمانی امکان‌پذیر است؛ چه شخص ثالث نسبت به حکم آگاه باشد یا نباشد. پس ملاکریمی جمع‌بندی می‌کند: **اصولاً اعتراض ثالث مهلت ندارد** الا **توو قانون تجارت (۱۳۱۱) و قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری (۱۳۹۲) که مهلت، تعیین شده است!**

• ماده ۵۳۷ قانون تجارت می‌گه: «**اعتراض** باید از طرف تاجر ورشکسته در ظرف ده روز و از طرف اشخاص ذینفع که در ایران مقیمند در ظرف یک ماه و از طرف آنهایی که در خارجه اقامت دارند در ظرف دو ماه به عمل آید ابتدای مدت‌های مزبور از تاریخی است که احکام مذکوره **اعلان** می‌شود.» حواستون باشه که **ذینفع در حکم ورشکستگی**، «شخص ثالث» محسوب می‌شود. رأی وحدت رویه شماره ۷۸۹ مورخ ۱۳۹۹/۴/۳ می‌گه: «با توجه به لزوم تسریع در انجام عملیات تصفیه، مقررات خاصی در قانون تجارت وضع شده است و از جمله فصل مخصوصی به طرق شکایت از احکام صادره راجع به ورشکستگی تحت همین عنوان اختصاص داده شده و آگهی کردن حکم ورشکستگی الزامی شده و در ماده ۵۳۷ همین قانون، مبداء اعتراض اشخاص ذینفع به نحو مطلق، تاریخ اعلان (آگهی) احکام راجع به ورشکستگی دانسته شده است و قرینه کافی بر نسخ مقررات خاص مذکور به موجب مقررات عام قانون مؤخرالتصویب آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) وجود ندارد و با عنایت به اصل عدم نسخ، **اعتراض کلیه اشخاص ذینفع به احکام ورشکستگی**، خارج از مهلت مذکور در ماده ۵۳۷ قانون یادشده در دادگاه صادرکننده حکم، **قابلیت استماع ندارد.**»

• البته مهلت اعتراض ثالث نسبت به آرای دیوان عدالت اداری، محدود به دو ماه از تاریخی است که شخص ثالث از مفاد رأی صادره، **مطلع** می‌شود. پس شد از تاریخ **اطلاع** (نه ابلاغ)، چون رأی به محکوم‌علیه و محکوم‌له **ابلاغ** می‌شود.

اقسام اعتراض ثالث: (ماده ۴۱۹ ق.آ.د.م)

۱. اعتراض ثالث اصلی: شخص ثالث، رأی را که در دعوی قبل صادرشده، خلاف حقوق خود بداند. در این صورت، می‌تواند به آن اعتراض ثالث کند. در این خصوص باید توجه داشت که:

- ✓ این اعتراض به موجب دادخواست به عمل می‌آید.
- ✓ باید به دادگاه صادرکننده رأی قطعی تقدیم شود.
- ✓ به طرفیت هم محکوم‌له و هم محکوم‌علیه رأی معترض‌عنه طرح می‌شود. اگر رأی، دارای چند جزء باشد و شخص ثالث به یک جزء آن معترض باشد، باید نام محکوم‌له و محکوم‌علیه همان قسمت از رأی را بنویسد و درج نام محکوم‌له و محکوم‌علیه سایر قسمت‌های رأی لازم نیست.

۲. اعتراض ثالث طاری: دعوایی بین دو نفر در جریان بوده است. رأی به نفع یکی از ایشان صادر شده است. شخص مذکور به استناد رأی صادره، دعوایی علیه شخص دیگری مطرح می‌کند. آن شخص ثالث می‌تواند در دعوی مطروحه، نسبت به آن رأی صادره در دعوی قبل که در حال حاضر، به عنوان دلیل علیه او مورد استناد قرار می‌گیرد، اعتراض ثالث کند. در این خصوص باید توجه داشت که:

- ✓ اعتراض ثالث طاری، به موجب درخواست است و بدون تأدیه هزینه و دادخواست به عمل می‌آید.
- ✓ اعتراض ثالث طاری، محدودیت زمانی ندارد و ممکن است تا قبل از ختم رسیدگی به دعوی فعلی، صورت گیرد.
- ✓ این اعتراض در دادگاه رسیدگی کننده به دعوی فعلی طرح می‌شود.
- ✓ رسیدگی به این اعتراض، بدین نحو صورت می‌گیرد که اگر دادگاه رسیدگی کننده به دعوی فعلی، از دادگاه صادرکننده رأی معترض‌عنه پایین‌تر نباشد (بالا‌تر یا مساوی باشد)، خود همین دادگاه، به اعتراض ثالث هم رسیدگی می‌کند؛ البته به شرط آنکه صلاحیت ذاتی رسیدگی به این دعوا را داشته باشد.
- ✓ اگر دادگاه فعلی، از دادگاه صادرکننده رأی معترض‌عنه پایین‌تر باشد، در این صورت، به معترض ثالث به مدت ۲۰ روز مهلت داده

می‌شود تا دادخواست اعتراض ثالث خود را به دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض ثالث تقدیم کند و اگر دادگاه رسیدگی کننده به دعوی فعلی، نتیجه آن اعتراض ثالث را در رسیدگی خود مؤثر بداند، فعلاً تا تعیین نتیجه اعتراض ثالث، رسیدگی خود را متوقف می‌کند.

در این حالت، اعتراض ثالث طاری، نیازمند دادخواست و رعایت تشریفات و پرداخت هزینه دادرسی است.

✓ ترتیب مقرر در بند فوق، در حالتی که دادگاه رسیدگی کننده به دعوی فعلی، برای رسیدی به رأی مورد اعتراض ثالث، صلاحیت ذاتی نداشته باشد نیز، جاری است؛ یعنی به معترض ثالث ۲۰ روز مهلت داده می‌شود تا دادخواست اعتراض ثالث خود را به دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض ثالث تقدیم کند و اگر دادگاه رسیدگی کننده به دعوی فعلی، نتیجه آن اعتراض ثالث را در رسیدگی خود مؤثر بداند، فعلاً تا تعیین نتیجه اعتراض ثالث، رسیدگی خود را متوقف می‌کند.

شرایط دادخواست اعتراض ثالث: (ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م)

در دادخواست اعتراض ثالث باید مفاد و شرایط ذیل رعایت شود. این شرایط هم در دادخواست اعتراض ثالث اصلی و هم در دادخواست اعتراض ثالث طاری باید رعایت شود:

۱. نام و نام خانوادگی و محل اقامت معترض ثالث و نماینده او؛
۲. نام و نام خانوادگی و محل اقامت خواندگان اعتراض ثالث (محکوم‌له و محکوم‌علیه)؛
۳. مشخصات (شماره) رأی مورد اعتراض؛
۴. مشخصات دادگاه صادرکننده رأی (شماره شعبه و نام حوزه قضائی)؛
۵. سایر مشخصات دادخواست، مانند هزینه دادرسی و تعداد کافی نسخ دادخواست، در خصوص اعتراض ثالث هم باید رعایت شود. هزینه دادرسی اعتراض ثالث، ۵/۵ درصد ارزش خواسته‌ای است که نسبت به آن اعتراض شده است.

ضمانت اجرای شرایط دادخواست اعتراض ثالث: اگر در دادخواست اعتراض ثالث، شرایط فوق رعایت نشده باشد، با دو حالت مواجهیم:

۱. اگر نام، نام خانوادگی و اقامتگاه معترض ثالث یا نماینده او درج نشده باشد: قرار رد دادخواست، توسط مدیر دفتر همان شعبه بدوی یا تجدیدنظر که اعتراض ثالث به آنجا تقدیم شده، صادر می‌شود. در خصوص قابلیت اعتراض به این قرار همان اختلاف نظری که در خصوص قابلیت اعتراض به قرار رد دادخواست در مرحله بدوی بیان شده جاری است.
۲. اگر سایر شرایط اعتراض ثالث رعایت نشده باشد، به نحو ذیل عمل می‌شود:
✓ مدیر دفتر دادگاه بدوی یا تجدیدنظر که اعتراض ثالث به آنجا تقدیم شده، خطاب به معترض ثالث، اخطار رفع نقص صادر و به او ۱۰ روز مهلت برای رفع نقص می‌دهد.
✓ در صورت انقضای این مهلت ۱۰ روزه و عدم رفع نقص، مدیر دفتر، قرار رد دادخواست اعتراض ثالث را صادر و به معترض ثالث ابلاغ می‌کند.

اثر تعلیقی اعتراض ثالث:

۱. اعتراض ثالث دارای اثر تعلیقی نیست؛ مگر آنکه همه شرایط ذیل جمع باشد:
✓ معترض ثالث درخواست کند.
✓ جبران ضرر و زیان ناشی از رأی ممکن نباشد.
✓ معترض ثالث، تأمین مناسب بپردازد. نوع (نقد یا غیرنقد بودن) و میزان این تأمین، بسته به نظر قاضی است.
۲. در صورت جمع شرایط فوق، قاضی رسیدگی کننده به اعتراض ثالث، قرار تأخیر اجرای حکم را صادر می‌کند.
۳. این قرار برای مدت معین صادرشده و قابل تمدید است. قاضی می‌تواند برای تأمین آن، بر تأمینی که تعیین کرده بیفزاید و تمدید قرار تأخیر را منوط به سپردن تأمین جدید کند.
۴. این قرار، قابل اعتراض نیست. همچنین نوع و میزان تأمین نیز قابل اعتراض نیست.
۵. اگر حکمی اجرا شده باشد و بعد از اجرا، نسبت به آن اعتراض ثالث شود، این اعتراض ثالث، مراتب اجرای حکم را به حالت قبل باز نمی‌گرداند؛ اما اگر حکم مزبور به موجب اعتراض ثالث نقض شود، در صورتی که نتیجه اعتراض ثالث، قطعی شود، مراتب اجرای حکم سابق (که اکنون نقض شده) به دستور دادگاه به حالت قبل از اجرا، بازمی‌گردد.

۶. اگر اعتراض ثالث به موجب رأی قطعی رد شود، شخص محکوم‌له که از توقف اجرای حکم متضرر شده، می‌تواند با طرح دعوا، خسارات وارده به خود را مطالبه کند.

اثر انتقالی اعتراض ثالث:

۱. اثر انتقالی، یعنی آنکه دعوا با تمام جوانب حکمی و موضوعی خود، مورد رسیدگی مجدد قرار گیرد.
- اثر انتقالی اعتراض ثالث، به همان قسمت و جهتی محدود و مقید است که شخص ثالث، آن جهت را خلاف حقوق دانسته است؛ بنابراین، سایر قسمت‌ها و جهات رأی، مورد بازبینی واقع نمی‌شود.
۲. اگر اعتراض ثالث، به آن قسمت از رأی که بدان اعتراض شده، وارد نباشد؛ اما قسمت دیگری از رأی که مورد اعتراض ثالث واقع نشده، ایراد داشته باشد، دادگاه آن قسمت را نقض نمی‌کند.
۳. اگر رأیی که مورد اعتراض ثالث قرار گرفته، به ضرر شخص ثالث نباشد، نقض نمی‌شود و به قوت خود باقی می‌ماند، هرچند که دارای ایرادات دیگری باشد.
۴. دادگاه در نقض رأی، فقط به بررسی قسمتی از رأی که مورد اعتراض واقع شده، اکتفا می‌کند و به سایر قسمت‌هایی که مورد اعتراض ثالث واقع نشده، رسیدگی نمی‌کند؛ مگر آنکه رأی، قابل تفکیک نباشد.

رسیدگی و صدور رأی در اعتراض ثالث:

۱. رسیدگی به اعتراض ثالث، مانند رسیدگی در دادگاه بدوی است؛ چه این اعتراض ثالث در دادگاه بدوی، رسیدگی شود و چه در دادگاه تجدیدنظر، رسیدگی شود.
۲. بنا بر آنچه در بند فوق بیان شد، در رسیدگی به اعتراض ثالث، تشکیل جلسه دادرسی و دعوت از طرفین الزامی است. نمی‌توان بدون تشکیل جلسه، حکم مورد درخواست اعتراض ثالث را تأیید یا نقض کرد.
۳. دادگاه می‌تواند در اعتراض ثالث به ادله مورد نیاز، رسیدگی کند؛ برای مثال، قرار کارشناسی صادر کند یا به استماع شهود بپردازد.
۴. اگر اعتراض ثالث، وارد باشد، دادگاه حکم را نقض و حکم مقتضی صادر می‌کند.

دعای طاری در اعتراض ثالث: در اعتراض ثالث، هیچ دعوی طاری، مانند جلب ثالث و ورود ثالث راه ندارد.

اعتراض به نتیجه اعتراض ثالث:

۱. رأیی که پس از اعتراض ثالث صادر می‌شود، اگر از دادگاه بدوی صادر شده باشد، می‌تواند قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر باشد و اگر از دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد، قابل اعتراض نیست.
۲. رأیی که پس از اعتراض ثالث صادر می‌شود، می‌تواند قابل فرجام، اعاده دادرسی یا اعتراض ثالث مجدد باشد.



با توجه به اهمیت بخش «طرق اعتراض به آراء» در آزمون‌های حقوقی، این بخش را با زبانی دیگر در چندین صفحه مرور می‌کنیم:

طرق شکایت از آرا:

طرق شکایت از آرا را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. طرق عادی شکایت از آرا

۲. طرق فوق‌العاده شکایت از آرا

طرق عادی شکایت از آرا: طرق عادی شکایت، قاعده‌ای عام را در این خصوص تشکیل می‌دهد و بنابراین تمامی آرا قابل شکایت عادی می‌باشند مگر اینکه خلاف آن پیش‌بینی شده باشد؛ مانند واخواهی و تجدیدنظر.

طرق فوق‌العاده شکایت از آرا: این طرق تنها نسبت به آرای قابل طرح هستند که قانون‌گذار تصریح نموده باشد؛ مانند فرجام، اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث.

در زیر به بررسی موارد یادشده می‌پردازیم:

مبحث نخست - واخواهی:

اول:

آرای قابل واخواهی: واخواهی، شکایت ویژه احکام غیابی صادره از دادگاه‌های نخستین است، بنابراین احکام حضوری قابل واخواهی نمی‌باشند. تمامی احکام غیابی صادره از دادگاه‌های عمومی و انقلاب در دعاوی حقوقی، صرف‌نظر از اینکه حکم صادره، با توجه به نوع دعوا یا میزان خواسته آن قابل تجدیدنظر باشد یا نباشد، توسط محکوم‌علیه غایب، در مهلت مقرر، قابل واخواهی است.

* حق اعتراض محکوم‌علیه به حکم غیابی «واخواهی» نام دارد.

در احکام غیابی صادره در دعاوی قابل تجدیدنظر، محکوم‌علیه غایب می‌تواند واخواهی نماید و رأیی که بر اساس واخواهی صادر شود، قابل تجدیدنظرخواهی در مهلت مقرر می‌باشد.

احکام غیابی صادره از دادگاه تجدیدنظر ظرف مدت بیست روز از تاریخ ابلاغ واقعی به محکوم‌علیه قابل اعتراض و رسیدگی در همان دادگاه تجدیدنظر است.

* حقوق و تکالیف واخواه و واخوانده در طرح اعتراض به حکم غیابی و پاسخ به اعتراض در دادگاه تجدیدنظر استان نیز همان است که در اعتراض به حکم غیابی مرحله نخستین آمده است.

بنابراین احکام غیابی صادره از دادگاه تجدیدنظر هم قابل واخواهی هستند.

در دعاوی قابل تجدیدنظر، چنانچه محکوم‌علیه غایب در مهلت مقرر واخواهی ننماید، می‌تواند در مهلت تجدیدنظر نسبت به حکم غیابی تجدیدنظرخواهی کند.

اگر محکوم‌علیه غایب پس از پایان مهلت واخواهی و در مهلت تجدیدنظرخواهی دادخواستی با عنوان واخواهی بدهد، دادخواست او تجدیدنظرخواهی شمرده و مانند دادخواست تجدیدنظرخواهی با آن رفتار می‌شود مگر آنکه مبتنی بر عذر موجه باشد.

• ارائه دادخواست تجدیدنظرخواهی در مهلت معین برای واخواهی را، اسقاط حق واخواهی از سوی محکوم‌علیه در نظر گرفته و به دادخواست تجدیدنظر او رسیدگی می‌شود.

اصحاب دعوا و مهلت واخواهی:

اصحاب دعوی واخواهی علی‌القاعده همان اصحاب دعوی نخستین می‌باشند که به حکم غیابی منتهی شده است. بدین معنا که خوانده مرحله نخستین، «واخواه» و خواهان مرحله نخستین، «واخوانده» می‌باشد و در صورت فوت یا ورشکستگی هریک از اصحاب دعوی اصلی، وراثت و یا سایر قائم‌مقامان (مانند منتقل‌الیه) و ... در دعوی واخواهی دخالت خواهند نمود.

از آنجا که ورود ثالث با توجه به اصول دادرسی «تا وقتی که ختم دادرسی اعلام نشده است» مجاز اعلام شده، ورود ثالث در مرحله واخواهی نیز امکان‌پذیر است.

مهلت واخواهی علی‌القاعده برای اشخاصی که مقیم کشورند بیست روز و برای آنها که مقیم خارج کشور هستند دو ماه از تاریخ ابلاغ حکم غیابی است.

در صورتی که محکوم‌علیه غایب، بی‌آنکه عذر موجهی داشته باشد، خارج از مهلت یادشده دادخواست واخواهی خود را تقدیم نماید قرار رد

دادخواست صادر می‌شود.

این قرار چنانچه در پرونده‌ای باشد که حکم راجع به اصل دعوا قابل تجدیدنظر باشد، قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر در مهلت مقرر می‌باشد.

نکته: در صورتی که محکوم علیه غایب به سبب عذر موجه نتواند در مهلت مقرر واخواهی نماید به حکم قانون می‌تواند بعد از مهلت مقرر نیز واخواهی نماید، در این صورت، واخواه باید پس از رفع عذر، دادخواست واخواهی بدهد و جهات عذر و دلیل موجه بودن آن را به دادگاه صادرکننده حکم غیابی تقدیم نماید. در صورتی که دادگاه پس از بررسی‌های لازم، عذر را موجه تشخیص دهد «قرار قبول دادخواست واخواهی» را صادر می‌نماید و در غیر این صورت «قرار رد دادخواست واخواهی» را صادر می‌کند که باز هم در صورت دارا بودن شرایط یادشده قابل تجدیدنظر است.

در ابلاغ قانونی حکم غیابی نیز مهلت یادشده (بیست روز - دو ماه) برقرار است مگر اینکه واخواه مدعی شود با ابلاغ قانونی، از مفاد حکم آگاه نگردیده و دادخواست واخواهی خارج از مهلت خود را به دادگاه صادرکننده حکم غیابی تقدیم نماید که در این صورت، نیز قبول یا رد دادخواست او منوط بر احراز یا عدم احراز ادعای واخواه از سوی دادگاه است.

آثار واخواهی:

واخواهی دارای دو اثر تعلیقی و انتقالی است:

الف. اثر تعلیقی بر اجرای حکم: واخواهی نیز مانند تجدیدنظر اثر تعلیقی دارد، بدین معنا که تا پایان مهلت واخواهی صدور دستور اجرای حکم ممنوع است و چنانچه در مهلت مقرر، واخواهی شده باشد، دستور اجرای حکم تا روشن شدن نتیجه واخواهی صادر نمی‌شود.

ب. اثر انتقالی: اثر انتقالی بدین مفهوم است که به وسیله واخواهی، اختلاف از مرحله پیشین (رسیدگی غیابی) به مرحله واخواهی، با تمام مسائل موضوعی و حکمی که داشته باشد، با لحاظ اعتراضات و دلایل واخواه منتقل می‌شود؛ به عبارت دیگر دادگاه باید دوباره رسیدگی و اقدام به صدور رأی نماید.

اثر واخواهی نسبت به سایر اشخاص: در صورت تعدد محکوم علیه‌ها، چنانچه بعضی از آنها واخواهی نمایند و حکم در پی رسیدگی واخواهی فسخ شود، شامل آنهایی که واخواهی نکرده‌اند نخواهد شد.

همچنین در صورت تعدد محکوم له‌ها حکم غیابی، چنانچه محکوم علیه تنها برخی از آنها را طرف دعوای واخواهی قرار دهد و حکم فسخ گردد، رأی جدید شامل آنهایی که واخوانده نبوده‌اند نخواهد شد، مگر آنکه رأی صادره قابل تجزیه و تفکیک نباشد.

مرجع واخواهی: مرجع تقدیم دادخواست و رسیدگی به واخواهی همان دادگاه (شعبه صادرکننده حکم غیابی) است.

حقوق واخواه: علی القاعده واخواه از تمامی حقوق دفاعی که خوانده در اولین جلسه دادرسی دارد در برابر دعوای مزبور بهره‌مند است.

حقوق و تکالیف واخوانده: حقوق واخوانده ترکیبی از حقوق خواهان مرحله نخستین و حقوق محکوم لهی است که طرف شکایت از حکم قرار گرفته است.

یعنی در واقع واخوانده موقعیت خود را به عنوان خواهان دعوای نخستین حفظ می‌نماید و در برابر واخواهی خوانده باید با لحاظ اعتراضات واخواه نسبت به حکم، به گونه‌ای دفاع نماید که حکم واخواسته که در آن ذی‌حقی او احراز گردیده تأیید شود.

دوم. تجدیدنظر:

تجدیدنظر، دوباره قضاوت کردن امری است که بدو مورد قضاوت قرار گرفته و به نوعی، بازبینی اعمال دادگاه نخستین و صدور رأی مناسب در مورد دعوایی است که اقامه شده بوده و به صدور رأی نخستین (تجدیدنظر خواسته) انجامیده است.

بنابراین ممکن است در مرحله تجدیدنظر، رأی مرحله نخستین اصلاح شود. از میان اعمال دادگاه‌ها تنها آرا می‌تواند قابل تجدیدنظر باشند.

احکام قابل تجدیدنظر:

الف. احکام قابل تجدیدنظر:

۱. **احکام صادره در دعوای مالی:** احکام صادره در دعوای مالی که خواسته یا ارزش آن از سه میلیون ریال متجاوز باشد قابل تجدیدنظر است.

در مواردی که خواسته، پول رایج ایران باشد چنانچه مبلغ مزبور بیش از سه میلیون ریال باشد، هر حکمی که در این دعوا صادر شود قابل تجدیدنظر است.

کاهش یا افزایش خواسته در مهلت‌های مقرر، مبنای تجدیدنظر پذیری رأی صادره می‌باشد.

* قابلیت تجدیدنظر هر دعا در مواردی که در دادخواست، دعاوی متعددی مطرح شده باشد، اثری بر دعاوی دیگر ندارد.
احکام صادره در دعاوی مالی چنانچه خواسته یا ارزش آن حتی کمتر از سه میلیون ریال باشد اما از دادگاهی که به جنبه کیفری امر رسیدگی نموده و توأم با جنبه کیفری به عنوان ضرر و زیان ناشی از جرم صادر شده باشد، چنانچه جنبه کیفری رأی مزبور قابل تجدیدنظر باشد، حکم صادره راجع به ضرر و زیان نیز، به تبع آن قابل تجدیدنظر است.

۲. **احکام صادره در دعاوی غیرمالی:** کلیه احکام صادره در دعاوی غیرمالی (اعم از غیرمالی ذاتی یا اعتباری) قابل تجدیدنظر می‌باشند.

۳. **احکام راجع به متفرعات دعا:** حکم راجع به مُتَفَرَعَاتِ دعا (حتی اگر مُتَفَرَعی که مورد حکم یا خواسته قرار گرفته کمتر از سه میلیون ریال باشد)، اگر حکم راجع به اصل دعا قابل تجدیدنظر باشد، قابل تجدیدنظر است.

۴. **تصمیمات حسبی:** تصمیم دادگاه در امور حسبی قابل پژوهش و فرجام نیست جز آنچه در قانون تصریح شده باشد.

ب. قرارهای قابل تجدیدنظر:

قانون‌گذار در ماده ۳۳۲ قرارهای قابل تجدیدنظر را شمارش نموده است؛ اما قرارهای شمارش شده در این ماده که قرارهای قاطع دعا می‌باشند، در صورتی قابل تجدیدنظرند که حکم راجع به اصل دعا قابل تجدیدنظر باشد.

این قرارها عبارت‌اند از:

۱. قرار ابطال دادخواست

۲. قرار ردّ دادخواست صادره از دادگاه

۳. قرار ردّ دعا

۴. قرار عدم استماع دعا

۵. قرار سقوط دعا

۶. قرار عدم اهلیت یکی از اصحاب دعا

ج. آرای غیرقابل تجدیدنظر:

۱. **حکم مستند به اقرار در دادگاه:** قانون‌گذار، حکم مستند به اقرار در دادگاه را غیرقابل تجدیدنظر اعلام نموده است؛ اما باید پذیرفت که حکم مستند به اقرار در صورتی قطعی شمرده می‌شود که اقرار از جمله راجع به اصل دعا باشد نه مقدمات دعا.

* حکم مستند به اقرار در صورتی غیرقابل تجدیدنظر است که اقرار در دادگاه به عمل آمده باشد.

۲. **حکم مستند به رأی کارشناس:** به موجب قانون احکام مستند به رأی یک یا چند نفر کارشناس که طرفین کتباً رأی آنان را قاطع دعا قرار داده باشند قابل تجدیدنظر نیست.

۳. **توافق در ساقط کردن حقّ تجدیدنظرخواهی:** در صورتی که طرفین دعا با توافق کتبی حقّ تجدیدنظرخواهی خود را ساقط کرده باشند تجدیدنظرخواهی آنان مسموع نخواهد بود.

اصحاب دعا و مهلت تجدیدنظر: طرفین دعا یا وکلا یا نماینده قانونی یا قائم مقام آنها حقّ تجدیدنظر دارند. هر یک از اصحاب دعاوی مرحله نخستین در صورتی می‌تواند تجدیدنظرخواهی نماید که کلاً یا جزئاً در دعاوی مرحله نخستین محکوم شده باشد.

تجدیدنظرخوانده نیز باید از اصحاب دعاوی مرحله نخستین باشد، که رأی کلاً یا جزئاً به نفع او صادر شده باشد. تفاوتی نمی‌نماید که از اصحاب دعاوی اصلی بوده یا به عنوان ثالث در مرحله نخستین وارد یا جلب شده باشد.

اما دخالت اشخاص ثالث در مرحله تجدیدنظر جز در موارد مستثنا شده ممنوع است، ولی ورود یا جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر مجاز است.

مهلت تجدیدنظر و ضمانت اجرای آن: مهلت درخواست تجدیدنظر اصحاب دعا برای اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از کشور دو ماه از تاریخ ابلاغ یا انقضای مدّت واخواهی می‌باشد. مهلت‌های مزبور در خصوص احکام غیابی، از تاریخ پایان یافتن مهلت واخواهی شروع می‌شود. مواردی مانند حجر، ورشکستگی یا فوت محکوم علیه، زوال سِمَتِ نماینده و یا عذر تجدیدنظرخواه (واقعی که محکوم علیه عذر موجه داشته باشد)، از جمله استثنائات وارده بر مهلت قانونی تجدیدنظرخواهی می‌باشد که می‌توان در این موارد دادخواست تجدیدنظر را پس از مهلت مقرر قانونی نیز تقدیم نمود.

نکته: در صورتی که محکوم علیه متعدد باشند و حداقل یکی از آنها مقیم خارج باشد و سایر محکوم علیه‌ها مقیم ایران باشند، مهلت

تجدیدنظر نسبت به تمامی آنها به دو ماه افزایش می‌یابد.

در مواردی مانند حجر، ورشکستگی یا فوت محکوم علیه و یا زوال سِمَتِ نماینده یا عذر قانونی هم دادخواست تجدیدنظرخواهی را تقدیم کرد. چنانچه دادخواست تجدیدنظرخواهی، خارج از مهلت قانونی تقدیم شود، به موجب قرار دادگاه صادرکننده رأی مرحله نخستین رد می‌شود. این قرار ظرف مدت بیست روز قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر است.

جهات و آثار تجدیدنظر:

تجدیدنظرخواه باید اعلام کند که از رأی تجدیدنظر خواسته به چه جهت شکایت دارد.

جهات تجدیدنظر پنج مورد هستند که در زیر بررسی می‌شوند:

۱. ادعای عدم اعتبار مستندات دادگاه
۲. ادعای فقدان شرایط قانونی شهادت شهود
۳. ادعای عدم توجه قاضی به دلایل ابرازی
۴. ادعای عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه صادرکننده رأی
۵. ادعای مخالف بودن رأی با موازین شرعی یا مقررات قانونی

آثار تجدیدنظر:

تجدیدنظر علاوه بر دو اثر تعلیقی و انتقالی اثری دیگر تحت عنوان پایان دادن به صلاحیت دادگاه نخستین هم دارد. دادگاه نخستین به صدور رأی قاطع از رسیدگی فارغ می‌شود؛ درعین حال فراغت دادگاه نخستین به معنای پایان صلاحیت وی در ارتباط با دعوای مطروحه نمی‌باشد؛ بدین معنا که دادگاه مزبور صلاحیت خود را در بررسی و اقدام نسبت به برخی امور، پس از صدور رأی قاطع حفظ می‌نماید، اما درخواست تجدیدنظر به صلاحیت مزبور پایان می‌دهد.

اثر انتقالی هم بدین معنا می‌باشد که به وسیله تجدیدنظر، اختلاف از دادگاه نخستین به دادگاه تجدیدنظر، با تمامی مسائل موضوعی و حکمی آن منتقل می‌شود.

محدوده اثر انتقالی: محدوده مرحله تجدیدنظر علی القاعده نمی‌تواند وسیع‌تر از مرحله نخستین باشد و موضوعات و اشخاص جدیدی را در برگیرد؛ زیرا تجدیدنظر دوباره قضاوت کردن است و بنابراین در مرحله تجدیدنظر نباید بیش از آنچه در مرحله نخستین مورد قضاوت قرار گرفته، مورد قضاوت قرار گیرد؛ بنابراین طرح ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر علی القاعده ممنوع است و در مقابل، دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند برخی از موضوعاتی که در مرحله نخستین مورد رسیدگی قرار گرفته و در رأی این مرحله نسبت به آن تصمیم‌گیری شده را از محدوده رسیدگی خود خارج نماید.

مرجع تقدیم دادخواست تجدیدنظر، شرایط دادخواست و ضمانت اجرای آن:

متقاضی تجدیدنظر باید ظرف مهلت مقرر، دادخواست خود را به دفتر دادگاه صادرکننده رأی یا دفتر شعبه اول دادگاه تجدیدنظر یا به دفتر بازداشتگاهی که در آنجا توقیف است تسلیم نماید.

دادخواست تجدیدنظر باید دارای شرایطی باشد که مانند دادخواست مرحله نخستین، می‌توان آنها را با توجه به ضمانت اجرای آنها به سه دسته بخش نمود.

۱. شرایطی که ضمانت اجرای آن پیش‌بینی نشده است؛

۲. شرایطی که ضمانت اجرای آن رد فوری دادخواست است؛

۳. شرایطی که ضمانت اجرای آن توقیف دادخواست است.

مرجع تجدیدنظر آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب هر حوزه‌ای، دادگاه تجدیدنظر مرکز همان استان است.

در صورتی که دادخواست، خارج از مهلت تقدیم شده باشد و عذری هم برای این تأخیر اعلام نشده باشد دادگاه قرار رد دادخواست تقدیم می‌کند ولی اگر عذری بیان شده باشد دادگاه صحت آن را بررسی می‌کند و با توجه به آن تصمیم می‌گیرد. اگر رأی دادگاه قابل تجدیدنظر بوده ولی دادگاه نخستین آن را قطعی اعلام کند، باز هم هر یک از طرفین می‌تواند درخواست تجدیدنظر نماید و دادگاه صادرکننده رأی مرحله نخستین هم در هیچ صورت نمی‌تواند دادخواست تجدیدنظر را به این علت که آن را قطعی اعلام کرده رد نماید.

حالاتی که دادگاه تجدیدنظر رسیدگی می‌نماید:

۱. رسیدگی به اعتراض نسبت به قرار رد دادخواست تجدیدنظر

۲. رسیدگی به دعوی تجدیدنظر

طرق فوق العاده شکایت از آرا:

۱. فرجام

۲. اعاده دادرسی

۳. اعتراض به شخص ثالث

اول - فرجام: فرجام، طریق شکایتی اصلاحی نمی‌باشد، زیرا دیوان عالی کشور مرجع درجه سوم نیست تا بتواند مجموعه امر را دوباره مورد قضاوت قرار دهد. «رسیدگی فرجامی»، اگر در یک جمله بتوان آن را معرفی نمود، «عبارت از تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و مقررات قانونی» است. در نتیجه، دیوان عالی کشور یا رأی فرجام‌خواسته را ابرام و یا آن را نقض می‌نماید و در صورت نقض، چون شأن رسیدگی به ماهیت دعوا، یعنی دوباره قضاوت کردن و صدور رأی شایسته، برای فصل خصومت را ندارد. دیوان عالی کشور، در تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی فرجام‌خواسته با قانون که همان رسیدگی فرجامی است.

شرایط و آثار فرجام

شرایط فرجام

الف. بررسی فرجام پذیر بودن رأی: فرجام طریق فوق العاده شکایت از رأی است؛ در نتیجه آرای قابل فرجام شمرده می‌شوند که در قانون تصریح شده باشند. قانون‌گذار اصل غیرقابل فرجام بودن آرای دادگاه تجدیدنظر را در ماده ۳۶۸ ق.آ.د.م اعلام نموده است.

نخست. آرای قابل فرجام: به‌طور معمول، فرجام‌خواهی از آرای دادگاه تجدیدنظر به عمل می‌آید. درعین حال، در مواردی، قانون‌گذار، بیشتر برای حفظ حقوق محکوم‌علیه، آرای دادگاه‌های نخستین را نیز مستقیماً قابل فرجام اعلام می‌نماید.

۱. آرای قابل فرجام صادره از دادگاه تجدیدنظر:

احکام: احکام راجع به اصل نکاح و فسخ آن، طلاق، نسب، حَجَر و وقف که از دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد قابل فرجام است. احکام صادره از دادگاه تجدیدنظر در دعوای مالی قابل فرجام نمی‌باشد.

قرارها: قرارهای مورد اشاره در صورتی قابل فرجام است که اصل حکم راجع به آنها نیز قابل فرجام باشد. ابطال دادخواست و همچنین رد دادخواست که از دادگاه تجدیدنظر صادر شود و قرار سقوط دعوا و عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا شمارش شده‌اند.

۲. آرای قابل فرجام صادره از دادگاه نخستین:

احکام: احکامی که از دادگاه‌های نخستین در دعوای صادر شده‌اند که «خواسته آن» بیش از مبلغ بیست میلیون ریال باشد. احکام راجع به اصل نکاح و فسخ آن، طلاق، حَجَر، وقف، ثلث، حبس و تولیت منصوص شده است. احکام غیابی صادره در دعوای غیرمالی و همچنین در دعوای مالی که خواسته آن بیش از سه میلیون ریال باشد.

قرارها: قرارهایی پیش‌بینی شده که چنانچه از دادگاه‌های نخستین صادر شوند شخصی که قرار علیه او صادر شده در صورتی که اولاً در مهلت مقرّر تجدیدنظرخواهی ننماید و ثانیاً قرار در پرونده‌ای صادر شده باشد که حکم راجع به اصل آن، به موجب بند همان ماده، قابل فرجام باشد، می‌تواند در مهلت مقرّر فرجام‌خواهی نماید. قرار ابطال دادخواست یا رد دادخواست که از دادگاه صادر شده باشد، قرار سقوط دعوا یا عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا، از قرارهای دادگاه نخستین می‌باشد. قرار رد دعوا و قرار عدم استماع دعوا.

دوم. آرای غیرقابل فرجام: قانون‌گذار تنها احکام را پیش‌بینی نموده و اشاره‌ای به قرارها ننموده است. قرارهای دادگاه‌ها در صورتی قابل فرجام می‌باشند که حکم راجع به اصل دعوا قابل فرجام باشد. در مواردی که حکم راجع به دعوایی غیرقابل فرجام باشد رأی صادره در آن دعوا نیز غیرقابل فرجام خواهد بود.

احکام مستند به اقرار قاطع دعوا در دادگاه: قانون‌گذار احکام مستند به «اقرار قاطع دعوا در دادگاه» را غیرقابل فرجام اعلام نموده است. گفته شد که این احکام قابل تجدیدنظر هم نمی‌باشند.

احکام مستند به نظریه کارشناس که ...: قانون احکام مستند به نظریه یک یا چند نفر کارشناس که اصحاب دعوا به طور کتبی رأی آنها را قاطع دعوا قرار داده باشند، قابل فرجام‌خواهی نمی‌باشد. گفته شد که این احکام قابل تجدیدنظر هم نمی‌باشند.

احکام مستند به سوگند قاطع دعوا: قانون، احکام مستند به سوگند قاطع دعوا را غیرقابل فرجام می‌داند. احکام مستند، سوگند تکمیلی و سوگند استظهاری را در برنمی‌گیرند.

احکامی که حق فرجام‌خواهی نسبت به آن ساقط گردیده است: احکامی که طرفین حق فرجام‌خواهی خود را نسبت به آن ساقط کرده باشند، قابل فرجام‌خواهی نیست.

احکام راجع به مُتَفَرَعَاتِ دعوا: احکامی که ضمن یا بعد از رسیدگی به دعاوی الی راجع به متفرعات آن صادر می‌شود، در صورتی که حکم راجع اصل دعوا قابل رسیدگی فرجامی باشد، قابل فرجام نمی‌باشد.

احکامی که به موجب قوانین خاص غیر قابل فرجام می‌باشند: قانون‌گذار در مواردی آرای را غیر قابل فرجام اعلام نموده است.

ب. مهلت و اصحاب دعوا در فرجام

نخست.

مهلت فرجام:

۱. اصل: مهلت درخواست فرجام‌خواهی برای اشخاص ساکن ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج دو ماه می‌باشد. مهلت بیست‌روزه یا دو ماهی مزبور، چنانچه رأی فرجام‌خواسته از دادگاه تجدیدنظر استان صادر شده باشد از تاریخ ابلاغ رأی آغاز می‌شود. در صورتی که رأی فرجام‌خواسته از دادگاه نخستین صادر شده باشد، مهلت‌های مزبور، از تاریخ پایان یافتن مهلت تجدیدنظر آغاز می‌شود.

استثنائات:

حجر، ورشکستگی یا فوت محکوم‌علیه

زوال سِمَتِ نماینده

عذر فرجام‌خواه: در ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی مواردی پیش‌بینی شده است که در صورت وجود آنها، فرجام‌خواه می‌تواند با اثبات وجود این موارد تقاضای فرجام‌خواهی خارج از مهلت کند. این موارد به عنوان جهات عذر موجب در خصوص فرجام‌خواهی، تجدیدنظرخواهی و واخواهی خارج از مهلت یکسان است.

جهات زیر عذر موجه محسوب می‌گردد:

۱- مرضی که مانع از حرکت است.

۲- فوت یکی از والدین یا همسر یا اولاد.

۳- حوادث قهریه از قبیل سیل، زلزله و حریق که بر اثر آن تقدیم دادخواست واخواهی در مهلت مقرر ممکن نباشد.

۴- توقیف یا حبس بودن به نحوی که نتوان در مهلت مقرر دادخواست تقدیم کرد.

دوم. اصحاب دعوا در فرجام: طرفین دعوا، قائم‌مقام، نمایندگان قانونی و وکلای آنها می‌توانند درخواست فرجام نمایند. ورود ثالث و جلب ثالث در رسیدگی فرجامی مجاز نمی‌باشد. در رسیدگی فرجامی، دیوان عالی کشور رسیدگی ماهیتی نمی‌نماید تا دعاوی ورود ثالث و جلب ثالث قابل رسیدگی باشد.

آثار فرجام

الف. اثر فرجام نسبت به سایر اشخاص: در خصوص فرجام‌خواهی نیز همان قاعده و استثناء را انشا نموده که به ترتیب، در خصوص واخواهی و تجدیدنظرخواهی اعلام شده است. رأی فرجامی دیوان عالی کشور نمی‌تواند مورد استفاده غیر طرفین فرجام‌خواهی قرار گیرد، مگر در مواردی که رأی یادشده قابل تجزیه و تفکیک نباشد.

ب. نداشتن اثر انتقالی: فرجام، برخلاف تجدیدنظر، اثر انتقالی ندارد. فرجام، مرحله سوم رسیدگی شمرده نمی‌شود تا امر، بار دیگر مورد قضاوت گیرد. فرجام عبارت است از: «تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و قانونی».

پ. بررسی اثر تعلیقی بر اجرای رأی:

نخست. فرجام‌خواهی اصلی:

شیوه درخواست: فرجام‌خواهی با تقدیم دادخواست به دادگاه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته به عمل می‌آید.

دوم. فرجام‌خواهی تبعی: در احکامی که دادگاه صادر می‌نماید و قابل فرجام است این امکان وجود دارد که تنها یکی از طرفین در مهلت فرجامی درخواست فرجام نماید و طرف دیگر به حکم تن در داده و نسبت به آن فرجام‌خواهی ننماید. در چنین صورتی قانون‌گذار به فرجام‌خواننده اجازه داده است که در برابر فرجام‌خواهی فرجام‌خواه درخواست فرجام نماید.

موارد نقض: موارد نقض را می‌توان به هشت دسته تقسیم نمود. پیش از بررسی موارد نقض لازم به ذکر است که در صورت وجود یکی از موجبات نقض، رأی مورد تقاضای فرجام نقض می‌شود، اگرچه فرجام‌خواه به آن جهت که مورد نقض قرار گرفته استناد نکرده باشد.

موارد نقض بدین ترتیب هستند:

۱. عدم صلاحیت دادگاه
۲. مخالفت رأی صادره با موازین شرعی و مقررات قانونی
۳. عدم رعایت اصول دادرسی، قواعد آمره و ...
۴. نقض تحقیقات و عدم توجه به دلایل
۵. تعارض بین اسباب موجّه و منطوق رأی
۶. سوء تفسیر قرارداد
۷. عدم صحت مندرجات رأی

دوم- اعاده دادرسی:

اعاده دادرسی از طرق شکایاتی است که فقط نسبت به احکام طرح می‌شود.

احکام قطعی‌یافته مطابق نصّ قانون قابل اعاده دادرسی هستند.

اعاده دادرسی جهت عدول از حکم صادره و بدین منظور است که دوباره نه‌تنها امور حکمی بلکه امور موضوعی نیز در همان مرجع مورد رسیدگی قرار گیرد، درحالی‌که رسیدگی موضوعی در شأن دیوان عالی کشور نمی‌باشد؛ بنابراین آرای دیوان عالی کشور قابل اعاده دادرسی نیستند.

جهات اعاده دادرسی: صرف ادعای وجود یکی از جهات اعاده دادرسی دادگاه را مکلف نمی‌نماید که درخواست اعاده دادرسی را بپذیرد تا جهت ادعایی را با رسیدگی قضایی احراز نماید، بلکه باید دلیل تحقّق جهت اعاده دادرسی، عندالاقضاء، پیوست دادخواست اعاده دادرسی باشد، که این یکی از وجوه مهمّ افتراق بین این طریق شکایت با طرقی مانند تجدیدنظر و اعتراض شخص ثالث می‌باشد.

جهات اعاده دادرسی به شرح ذیل هستند:

۱. صدور حکم در موضوعی که مورد ادعا نبوده
۲. صدور حکم به بیشتر از خواسته
۳. تضاد در مفاد حکم
۴. صدور احکام متضاد
۵. حيله و تقلب
۶. اثبات جعلیت مستند حکم
۷. اثبات اصالت سند
۸. به دست آمدن اسناد و مدارک
۹. خلاف بین شرع بودن حکم

مهلت و اصحاب دعوا در اعاده دادرسی:

مهلت اعاده دادرسی برای اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از کشور دو ماه می‌باشد. ابتدای مهلت اعاده دادرسی نسبت به احکام حضوری قطعی، از تاریخ ابلاغ و در احکام غیابی از تاریخ پایان یافتن مهلت واخواهی و عندالاقضاء تجدیدنظر شروع می‌شود.

ابتدای مهلت آن دسته از احکام حضوری قابل تجدیدنظر مرحله نخستین که به علت پایان یافتن مهلت تجدیدنظر قطعی‌یافته‌اند نیز تاریخ پایان یافتن مهلت تجدیدنظر است.

اعاده دادرسی مانند فرجام، تجدیدنظر و واخواهی باید توسط محکوم‌علیه حکم، مورد درخواست اعاده دادرسی و علیه محکوم‌له این حکم درخواست شود.

* ورود ثالث در دعوای اعاده دادرسی مجاز نمی‌باشد. همچنین جلب ثالث نیز در دعوای اعاده دادرسی مجاز نمی‌باشد.

اعاده دادرسی به اعاده دادرسی اصلی و اعاده دادرسی طاری تقسیم شده است:

اعاده دادرسی اصلی: اعاده دادرسی اصلی در صورتی است که متقاضی اعاده دادرسی «به‌طور مستقل» آن را درخواست کند. مفهوم این عبارت با مطالعه اعاده دادرسی طاری روشن‌تر می‌شود.

اعاده دادرسی طاری: اعاده دادرسی در صورتی طاری است که در اثنای یک دادرسی، حکمی به عنوان دلیل ارائه شود و شخصی که حکم مزبور علیه او مورد استناد قرار گرفته نسبت به آن درخواست اعاده دادرسی نماید.

آثار اعاده دادرسی:

۱. **اثر تعلیقی بر اجرای حکم:** اعاده دادرسی از طرق فوق العاده شکایت از احکام قطعیت یافته است. بنابراین قابلیت اعاده دادرسی و حتی صرف درخواست آن نسبت به حکم، اجرای حکم را متوقف نمی کند. درعین حال اگر قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی صادر شود چنانچه محکوم به «غیر مالی» باشد اجرای حکم متوقف می شود ولی چنانچه محکوم به «مالی» باشد و امکان گرفتن تأمین و جبران خسارت احتمالی باشد به تشخیص دادگاه از محکوم به تأمین مناسب گرفته می شود و اجرای حکم ادامه می یابد.

۲. **اثر انتقالی:** اعاده دادرسی در محدوده جهت ادعاشده دارای اثر انتقالی است؛ بدین معنی که دادگاه باید رسیدگی نموده و در صورت فسخ حکم مورد شکایت باید دوباره نسبت به امور موضوعی و حکمی رسیدگی و تصمیم گیری نماید.

سوم- اعتراض شخص ثالث:

اعتراض شخص ثالث نیز یکی از طرق فوق العاده شکایت از آرا می باشد، از این نظر که این شکایت اثر تعلیقی بر اجرای رأی ندارد. تفاوت این مورد با فرجام خواهی و اعاده دادرسی این است که برخلاف آن دو نه تنها موارد یا جهات آن بلکه آرای قابل اعتراض نیز شمارش نشده اند و حتی در قانون نیز ذکر شده که هرگونه رأی صادره از دادگاه های عمومی، انقلاب و تجدیدنظر را قابل اعتراض ثالث می نماید.

آرای قابل اعتراض: همان طور که گفتیم شخص ثالث حق دارد به هرگونه رأی صادره از دادگاه های عمومی، انقلاب و تجدیدنظر اعتراض نماید.

بنابراین نه تنها احکام، بلکه قرارها و نه تنها آرای غیر قطعی بلکه آرای قطعی و نه تنها احکام حضوری بلکه احکام غیابی و آرای صادره از دادگاه های نخستین و تجدیدنظر همگی قابل اعتراض شخص ثالث هستند.

اصحاب دعوای اعتراض ثالث:

سه نکته مهم در این باب وجود دارد:

۱. معترض نباید از اصحاب دعوای منتهی به رأی مورد اعتراض باشد؛

۲. معترض باید ذی نفع باشد؛

۳. اعتراض ثالث باید علیه اصحاب دعوایی که منتهی به صدور رأی مورد اعتراض شده مطرح گردد.

معترض:

الف- معترض باید ثالث باشد: اگر در خصوص دعوایی، رأیی صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رأی شده است به عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد، می تواند نسبت به آن رأی اعتراض نماید. با توجه به اینکه افزون بر خواهان و خوانده، وارد ثالث و مجلوب ثالث نیز از اصحاب دعوا شمرده می شوند، اعتراض وارد ثالث و یا مجلوب ثالث به رأیی که در آن دعوا صادر می شود شنیده نمی شود.

ب- معترض باید ذی نفع باشد: رأی صادره در صورتی می تواند مورد اعتراض ثالث قرار گیرد که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد. **معترض علیه:** مفهوم مقابل معترض است.

مهلت اعتراض:

برای طرح اعتراض شخص ثالث مهلتی تعیین نشده است. بدین ترتیب آرای دادگاه ها بدون محدودیت زمانی قابل اعتراض شخص ثالث هستند. تمام طرق اعتراض به آراء «بیست روز / دو ماه» است اما تنها این طریق، مهلت ندارد.

دعوای اعتراض ثالث:

اعتراض شخص ثالث به دو قسم اصلی و طاری تقسیم می شود.

اعتراض ثالث اصلی: اعتراض اصلی عبارت است از اعتراضی که ابتدا از طرف شخص ثالث صورت گرفته باشد. اعتراض ثالث اصلی در مواردی مطرح می شود که شخص ثالث به هر وسیله از صدور رأیی که به حقوق او خلل وارد می آورد آگاه شده و نسبت به آن اعتراض می نماید.

اعتراض ثالث طاری: اعتراض طاری عبارت است از اعتراض یکی از طرفین دعوا به رأیی که سابقاً در دادگاهی صادر شده و طرف دیگر برای اثبات مدعای خود، در اثنای دادرسی آن را به عنوان دلیل ابراز نموده است. اعتراض ثالث طاری، بنابراین، از جهت مزبور، شبیه اعاده

دادرسی طاری است؛ بنابراین تنها تفاوت اعاده دادرسی طاری با اعتراض ثالث طاری این است که در اعاده دادرسی طاری رأی مورد استناد در دعوای اصلی علیه همان شخصی صادر شده (با لحاظ قائم مقامی) که علیه او نیز مورد استناد قرار می‌گیرد، درحالی که در اعتراض ثالث طاری، رأی مورد اعتراض بین دیگران صادر شده ولی علیه معترض مورد استناد قرار می‌گیرد.

آثار اعتراض:

۱. اثر تعلیقی بر اجرای حکم: اعتراض ثالث موجب تأخیر اجرای حکم قطعی نمی‌باشد، بنابراین این شکایت نیز اثر تعلیقی ندارد.
۲. اثر انتقالی: نکاتی که در دادرسی منتهی به صدور رأی مورد اعتراض نسبت به آن قضاوت شده در محدوده‌ای که شخص ثالث آنها را مورد انتقاد قرار می‌دهد، از نو، هم نسبت به جنبه موضوعی و هم نسبت به جنبه حکمی، با توجه به ادله ابرازی طرفین، مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. تمام!

جمع‌بندی طرق شکایت از آراء

در مرحله دادرسی نخستین، دادگاه اعلام به ختم دادرسی و انشای رأی در همان جلسه (اصولاً) و یا نهایتاً ظرف یک هفته می‌نماید که باید چنین رأیی ظرف پنج روز از تاریخ صدور پاکت‌نویس شده و به امضای دادرس برسد و مشتمل بر تاریخ صدور، موضوع خواسته، مشخصات طرفین، جهات و دلایل باشد. حال چنین رأیی که راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن باشد، به صورت حکم و در غیر این صورت به صورت قرار صادر می‌شود.

رأی باید ابلاغ شود تا حسب مورد اگر قطعی است اجرا و اگر غیرقطعی است مورد شکایت قرار گیرد. مقنن به موجب مواد ۳۰۵ تا ۳۰۸ ق.آ.د.م. و خواهی، مواد ۳۲۶ تا ۳۶۵ ق.آ.د.م. تجدیدنظرخواهی، مواد ۴۱۶ تا ۴۱۷ ق.آ.د.م. فرجام‌خواهی، مواد ۴۱۷ تا ۴۲۵ ق.آ.د.م. اعتراض ثالث و در مواد ۴۲۶ تا ۴۴۱ ق.آ.د.م. اعاده دادرسی به عنوان طرق شکایت از آراء پیش‌بینی کرده است، که به شرح آنها می‌پردازیم.

واخواهی

واخواهی عبارت است از اعتراض محکوم‌علیه غایب به حکم غیابی. وخواهی شبه بدوی است، یعنی مختصاًش مانند بدوی است: وخواهی از طرق عدولی است. وخواهی در واقع «مقطع» است ولی در قانون به عنوان یک «مرحله» در نظر گرفته شده است، ولی از واژه‌هایی چون اعتراض، همان دادگاه، همان قاضی استفاده شده است.

واخواهی طریق شکایتی منحصر به حکم غیابی است، یعنی احکام حضوری و قرارها قابل‌واخواهی نیستند (به عبارت بهتر کلیه قرارها حضوری محسوب می‌شوند). وخواهی منحصر به حکم غیابی است، ولی اعتراض به حکم غیابی منحصر به وخواهی نیست، یعنی ممکن است قابل تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی یا اعتراض ثالث باشد.

اصل: حضوری بودن احکام؛ استثناء: حکم غیابی است اما با جمع شروط ذیل:

- ✓ غیبت خوانده یا نماینده وی
- ✓ عدم ارسال لایحه (کتبی)
- ✓ ابلاغ قانونی اخطاریه

غیبت خوانده یا نماینده وی + عدم ارسال لایحه کتبی + ابلاغ قانونی اخطاریه = حکم غیابی

- تست: در صورت غیبت خوانده و عدم ارسال لایحه و ... حکم غیابی است.

ابلاغ واقعی اخطاریه

- ✓ ابلاغ قانونی اخطاریه

ابلاغ قانونی اخطاریه و ضامیم و دادخواست ابلاغ قانونی اخطاریه و ضامیم دادخواست و دادنامه

نکته: ابلاغ واقعی و قانونی دادنامه تأثیری در حضوری یا غیابی محسوب شدن رأی ندارد، همچنین تأثیری در شروع مهلت شکایت هم ندارد. بلکه در تأمین برای اجرا تأثیر دارد.

ابلاغ اخطاریه:

- ✓ واقعی: رأی حضوری
- ✓ قانونی: رأی غیابی

ابلاغ دادنامه یا اجرائیه:

- ✓ واقعی: ادعای عدم اطلاع پذیرفته نمی‌شود و بی‌تأمین اجرا می‌شود.
- ✓ قانونی: ادعای عدم اطلاع پذیرفته می‌شود و با تأمین اجرا می‌شود.

اجرای حکم غیابی منوط به أخذ تأمین یا معرفی ضامن است، مگر اینکه دادنامه یا اجرائیه ابلاغ واقعی شده باشد (آن رأی همچنان غیابی است). فایده ابلاغ واقعی، این است که حکم مثل احکام حضوری بدون تأمین اجرا می‌شود، نه این که رأی حضوری محسوب شود.

واخواهی منحصر به حکم غیابی است و حکم غیابی شرطیت هم‌زمان غیبت خوانده و عدم ارسال لایحه و ابلاغ قانونی اخطاریه را می‌خواست. حال، حکمی که به طور غیابی صادر شده در صورت ابلاغ (چه واقعی، چه قانونی) به هر حال غیابی محسوب و به هر حال مهلت واخواهی داشته و به هر حال مهلت ۲۰ روزه از تاریخ ابلاغ آغاز می‌شود؛ یعنی ابلاغ واقعی دادنامه و یا اجرائیه تأثیری در حضوری شدن و مهلت ۲۰ روزه و آغاز آن ندارد؛ بلکه چنین ابلاغ واقعی اولاً در اجرای حکم تأثیر دارد، یعنی سپردن تأمین یا ضامن را منتفی می‌کند و در ثانی امکان اثبات عدم اطلاع را زائل می‌کند.

در صورت تعدد خواندگان فارغ از اینکه قابل تجزیه باشد یا خیر نسبت به خواندگانی که غایب بوده و لایحه نداده و اخطاریه، ابلاغ قانونی شده باشد، غیابی محسوب می‌شود. «ماده ۳۰۴ ق.آ.د.م» حال پس از صدور رأی غیابی اگر با خواندگان متعدد غایب مواجه باشیم که فقط یکی از آنها واخواهی کرده باشد، در این صورت، چنانچه رأی قابل تجزیه و تفکیک نباشد، نسبت به دیگران نیز مؤثر است. «مواد ۳۰۴ تا ۳۰۸ ق.آ.د.م»

به موجب ماده ۳۶۴ ق.آ.د.م، حکم غیابی از مرحله تجدیدنظر نیز ممکن است صادر شود: با ۶ شرط

۳ شرط مرحله بدوی + ۳ شرط ذیل در مرحله تجدیدنظر:

۱. غیبت خوانده تجدیدنظر
۲. عدم ارسال لایحه به دادگاه تجدیدنظر
۳. اخطار قانونی

بررسی تطبیقی طرق شکایت از آراء

جهت تسلط بر مجموع طرق شکایت از آراء به موجب مواد ۳۰۵ تا ۳۰۸ و ۳۲۶ تا ۴۴۱ ق.آ.د.م لازم است، طرق شکایت از آراء را در ۳ مرحله مورد بررسی تطبیقی قرار دهیم. در مرحله نخست باید به شناسایی طرق شکایت از آراء بپردازیم و مفهوم، انواع، موضوع شکایت، جهت شکایت و انواع شکایت را بررسی کنیم. در مرحله دوم، باید به کیفیات طرح و اقامه شکایت از جمله تشریفات دادخواست، هزینه دادرسی، مهلت شکایت، مرجع طرح شکایت و ... پرداخته شود و در مرحله سوم و آخر باید به کیفیات رسیدگی به شکایت و اتخاذ تصمیم پرداخته شود. در واقع ۳ گام در طرق شکایت باید برداریم:

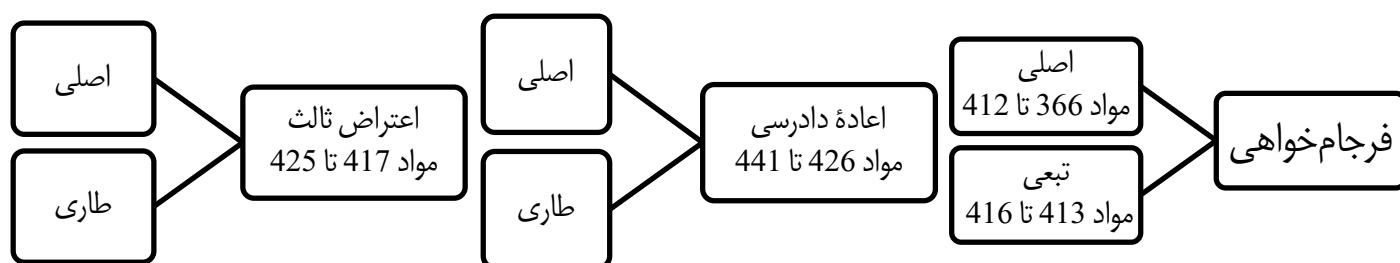
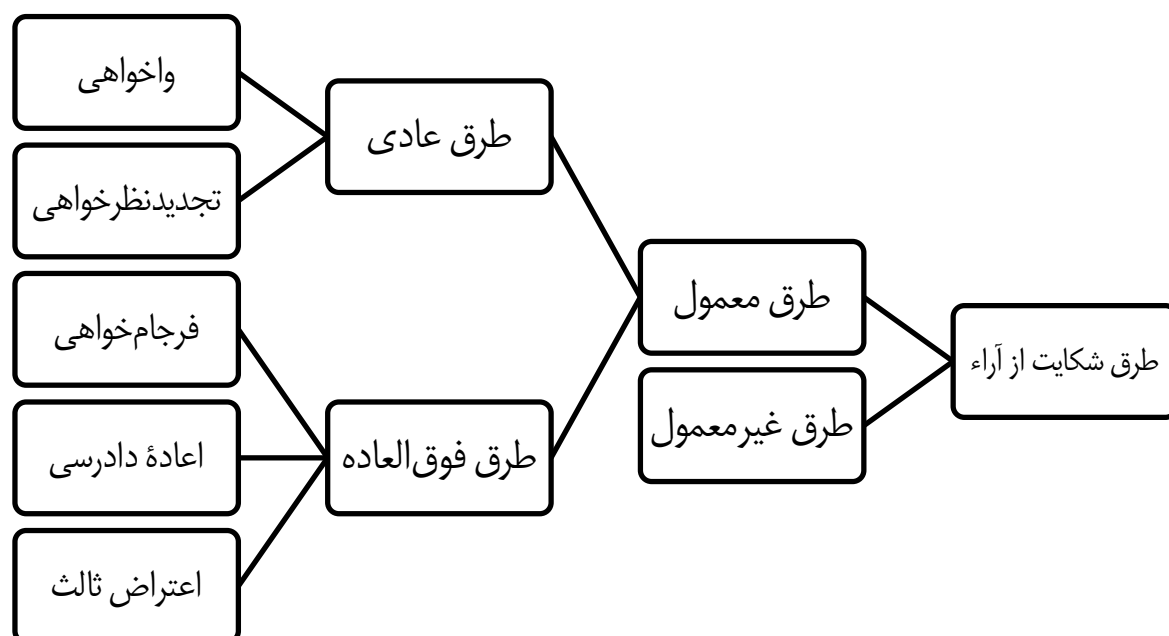
۱. گام اول: شناسایی

۲. گام دوم: طرح

۳. گام سوم: رسیدگی

شناسایی طرق شکایت از آراء

انواع طرق شکایت از آراء



مفهوم طرق شکایت از آراء

طرق غیر معمول طرقی هستند که در دنیا معمول و مرسوم نبوده و در کشور ما بعد از انقلاب اسلامی با عنوان «خلاف شرع» مطرح شده است؛ به نحوی که سابقاً بر اساس ماده ۱۸ قانون تشکیل مرسوم شد (خلافِ یَینِ شرع) که با تصویب ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری آن شیوه ماده ۱۸ نسخ و شیوه جدید تحت عنوان «خلافِ شرعِ یَینِ» مورد تقنین قرار گرفته که بر اساس آن نسبت به رأی قطعی صادره از

هر یک از مراجع قضایی حتی شوراهای حل اختلاف (تبصره ۱ ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک) که خلاف شرع بین یعنی خلاف شرع مورد اجماع و آشکار باشد، **توسط رئیس قوه قضاییه** (بنا به درخواست رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان) اعاده دادرسی به عمل می آید که یک طریق غیرمعمول است، نباید با اعاده دادرسی طریق معمول فوق العاده مذکور در مواد ۴۲۶ تا ۴۴۱ ق.آ.د.م خلط شود؛ چراکه اعاده دادرسی غیرمعمول، اولاً فقط جهت «خلاف شرع بین» مطرح است. ثانیاً در دیوان عالی کشور رسیدگی می شود، ولی اعاده دادرسی معمولی جهات مختلفی دارد (۷ جهت ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م) و رسیدگی در دادگاهی که حکم قطعی یافته صادر شده به عمل می آید.

پس مدله ماده ۴۷۷ آ.د.ک اینجوریه: **اول**: درخواست تجویز اعاده دادرسی توسط یکی از اوون چهار شخص در انجام وظایف قانونی خودشون؛ **سپس**: تشخیص اینکه رأی قطعی هر یک از مراجع قضایی (اعم از حقوقی و کیفری) خلاف شرع بین است توسط شخص رئیس قوه قضاییه (که بهش می گن: «تجویز اعاده دادرسی»); **بعدش**: ارسال پرونده به شعب خاصی از شعب دیوان عالی کشور که توسط رئیس قوه قضاییه، آن شعب، به «اعاده دادرسی خاص ماده ۴۷۷» تخصیص داده شده است؛ **بعد**: رسیدگی بر مبنای خلاف شرع بین اعلام شده؛ **بعد**: نقض رأی قطعی قبلی و رسیدگی شکلی و ماهوی و صدور رأی مقتضی.

با یک نگاه ظاهری در انواع طرق شکایت از آراء، اولاً واخواهی، تجدیدنظرخواهی، اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه (اعاده دادرسی خاص که بر مبنای خلاف شرع بین است: موضوع ماده ۴۷۷ آ.د.ک) تنها یک نوع اصلی دارند و انواع تبعی و طاری ندارند. ثانیاً فرجام خواهی علاوه بر فرجام خواهی اصلی نوع دیگری به موجب مواد ۴۱۳ تا ۴۱۶ ق.آ.د.م به نام فرجام تبعی دارد. ضمناً به موجب مواد ۳۸۷ تا ۳۸۹ ق.آ.د.م، فرجام خواهی با واسطه دادستان کل نیز **داشتیم** که در حال حاضر با توجه به ماده ۱۸ قانون تشکیل اصلاحی ۸۵ و ماده ۵۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۹۲ و آیین نامه های قانون تشکیل به نظر می رسد که نسخ شده است و الان فرجام با واسطه نداریم و فقط فرجام بلاواسطه داریم. ثالثاً اعاده دادرسی (از طریق دیوان عالی کشور نه از طریق رئیس قوه) و اعتراض ثالث علاوه بر نوع اصلی، طاری نیز دارند که به موجب مواد ۴۱۹ و ۴۳۲ ق.آ.د.م، در اثنای دادرسی طرح می شود.

بررسی مواد قانونی و مفهوم انواع شکایت

✓ **واخواهی** «ماده ۳۰۵ ق.آ.د.م»

اعتراض محکوم علیه غایب به حکم غیابی، وخواهی نام دارد.

✓ **تجدیدنظرخواهی** «تعریف قانونی نداریم»

مستفاد از ماده ۳۳۰ ق.آ.د.م، تقاضای رسیدگی مجدد محکوم علیه نسبت به آرای دادگاهها (اعم از حکم و قرار) که در قانون تصریح شده است را تجدیدنظرخواهی (پژوهش) گویند.

✓ **فرجام خواهی**

- **اصلی** «ماده ۳۶۶ ق.آ.د.م»

- **تبعی** «مواد ۴۱۳ تا ۴۱۶ ق.آ.د.م»

فرجام خواهی اصلی عبارت است از رسیدگی (نه دادرسی در ماهیت) و تشخیص (نه قضاوت) انطباق یا عدم انطباق آرای دادگاهها اعم از حکم یا قرار با موازین شرعی که در صورت انطباق، رأی ابرام و در صورت عدم انطباق، رأی نقض خواهد شد.

با همین مفهوم به موجب ماده ۴۱۳ ق.آ.د.م در فرجام خواهی، فرجام خوانده نیز در ضمن پاسخ به فرجام خواهی اصلی به موجب تبادل لوائح تبعاً درخواست فرجام خواهی تبعی نماید که حدوثاً و بقائاً تابع فرجام خواهی اصلی است، به نحوی که اگر فرجام خواهی اصلی مسترد یا رد شود، فرجام تبعی نیز ساقط شده و بلااثر می شود (ماده ۴۱۵ ق.آ.د.م). ضمن اینکه

فرجام‌خواهی تبعی، شرایط و تشریفات فرجام‌خواهی اصلی را ندارد (ماده ۴۱۳ ق.آ.د.م) و اینکه فرجام‌خواهی تبعی، همانند فرجام‌خواهی اصلی، مختص طرفین دعوا است (ماده ۴۱۴ ق.آ.د.م).

■ به موجب مواد ۳۴۶ و ۳۸۵ ق.آ.د.م، از آن جایی که در تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی اصل بر رسیدگی غیرحضورى است، نهادهی تحت عنوان تبادل لوائح پیش‌بینی شده است. به نحوی که در تجدیدنظرخواهی ظرف ۱۰ روز و در فرجام‌خواهی ظرف ۲۰ روز از زمان ابلاغ دادخواست و پیوست‌های شکایت به طرف مقابل، وی می‌تواند هر نوع دفاعی که دارد کتباً اعلام دارد.

■ یکی از کارکردهای تبادل لوائح در فرجام تبعی است یعنی: «فرجام‌خوانده، ضمن همین تبادل لوائح، درخواست فرجام تبعی می‌کند، که پس از فرجام تبعی نیز لازم است تبادل لوائح مجددی برای فرجام‌خواه اصلی صورت گیرد تا وی نیز ظرف ۲۰ روز هر دفاعی دارد ارائه کند.

✓ **اعاده دادرسی** (مواد ۴۳۲، ۴۳۳ و ۴۳۴ ق.آ.د.م)

اعاده دادرسی بر اساس مواد ۴۲۶ و ۴۳۲ ق.آ.د.م، شکایتی است که نسبت به احکام قطعی‌یافته که یا به صورت ابتدایی و مستقل طرح می‌شود که به آن اعاده دادرسی اصلی گویند یا به صورت اثنای (وسط) دعوی دیگر که به آن اعاده دادرسی طاری گویند.

✓ **اعتراض ثالث** (مواد ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱ و ۴۲۳ ق.آ.د.م)

به موجب مواد ۴۱۷ و ۴۱۹ ق.آ.د.م، شخص ثالث نسبت به هر نوع رأی صادره اعم از قطعی و غیرقطعی، نهایی و غیرنهایی، حضوری و غیابی، حکم و قرار که به حقوقش خلل وارد آورده باشد، می‌تواند یا به صورت مستقل و ابتدایی اعتراض نماید، که به آن اعتراض ثالث اصلی گویند و یا می‌تواند در اثنای یک دادرسی که در آن جا رأیی به عنوان دلیل ابراز شده است به صورت طاری، اعتراض ثالث طاری نماید. (اعتراض ثالث منحصر به شخص ثالث است، البته آمدن ثالث به دعوا، منحصر در اعتراض ثالث نیست).

شکایت اعاده طاری همیشه به موجب درخواست و دادخواستی که ظرف ۳ روز تقدیم می‌شود در همان دادگاه در حال رسیدگی طرح می‌شود و برای رسیدگی به دادگاه صادرکننده حکم قطعی‌یافته ارجاع می‌شود در صورت مؤثر بودن آن در دعوی مطروحه، دادرسی متوقف می‌شود.

طرق شکایت	واخواهی	تجدیدنظرخواهی	فرجام‌خواهی	اعاده دادرسی	اعتراض ثالث
موضوع از چه چیزی؟	هر حکم غیابی	آراء احصایی مواد ۳۳۲ و ۳۳۳	آراء احصایی مواد ۳۶۷ تا ۳۶۹	هر حکم قطعی‌یافته	همه آراء
جهت چرا؟	هر جهتی	فقط جهات قانونی ماده ۴۳۶	هر جهتی	فقط جهات قانونی ماده ۴۲۶	هر جهتی

هر چند در مواد ۳۴۸ و ۳۷۱ ق.آ.د.م، جهات تجدیدنظرخواهی و جهات فرجام‌خواهی در قانون آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی شده است، اما به موجب مواد ۳۴۹ و ۳۷۷ ق.آ.د.م، آن جهات، اِحصایی نیستند، یعنی اگر جهت دیگری محرز باشد، دادگاه به آن جهت نیز رسیدگی می‌کند.

اعتراض ثالث طاری، هرگاه در اثنای یک دعوا، رأیی به عنوان دلیل ابراز شده باشد، طرف مقابل می‌تواند نسبت به آن شکایت کند که به آن شکایت طاری می‌گویند.

- ✓ طرف مقابل حتماً باید شخص ثالث باشد، یعنی در رأی ابرازی نامی از او نیست.
- ✓ شکایت اعتراض طاری اصولاً بدون نیاز به تقدیم دادخواست و به صرف یک درخواست از همان دادگاه در حال رسیدگی طرح می‌شود و در همان جا نیز رسیدگی می‌شود، اما استثنائاً اگر درجه دادگاه، پایین‌تر از دادگاه صادرکننده رأی معترض‌عنه باشد، به جای درخواست، دادخواست لازم است و به جای دادگاه در حال رسیدگی باید در دادگاه صادرکننده، طرح و رسیدگی شود.

موارد احصاء شده در قانون:

۱. جهات اعاده دادرسی
۲. موضوع تجدیدنظرخواهی
۳. موضوع فرجام‌خواهی

بررسی موضوعات و جهات شکایت

- ✓ **واخواهی:** در واخواهی، موضوع واخواهی، «حکم غیابی» است و جهات واخواهی احصاء نشده است؛ پس هر حکم غیابی به هر جهتی قابل واخواهی است.
- ✓ **اعاده دادرسی:** اعاده دادرسی از حیث موضوع به موجب صدر ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م، شامل هر حکم قطعیت یافته است و حکم قطعیت یافته آن است که یا به صورت قطعی از مرحله بدوی صادر شده باشد و یا قابل تجدیدنظر بوده و با انقضای مدت تجدیدنظرخواهی و یا تجدیدنظرخواهی قطعیت یافته باشد. به هر حال، نهایی بودن، شرط اعاده دادرسی نیست، منظور از حکم نهایی، حکمی است که قابل فرجام باشد و یا به واسطه فرجام‌خواهی و یا انقضای مدت فرجام‌خواهی نهایی شده باشد و از حیث جهات اعاده دادرسی، حتماً باید یکی از جهات هفت‌گانه مندرج در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م، که عبارتند از: ۱- موضوع حکم، مورد ادعای خواهان نبوده، ۲- حکم به میزان بیش از خواسته صادر شده، ۳- وجود تضاد در مفاد یک حکم، ۴- وجود مغایرت در دو حکم، ۵- وجود حيله و تقلب اثبات شده ۶- اثبات جعلیت اسناد، پس از صدور حکم، ۷- مکتوم بودن اسناد. بنابراین به دلیل مهم بودن جهات شکایت و حصری بودن آنها، دادگاه قبل از ورود به رسیدگی، باید جهت شکایت را احراز نماید و سپس قرار قبولی اعاده دادرسی صادر نماید. (ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م) اعاده دادرسی تنها شکایتی است که صدور قرار قبولی در خصوص جهت آن شکایت، شرط لازم برای رسیدگی ماهوی است. ضمن آنکه اولاً به جز آن جهت تصریح شده، دادگاه به جهت دیگر رسیدگی نمی‌کند (ماده ۴۳۶ ق.آ.د.م) و ثانیاً نسبت به حکمی که پس از اعاده دادرسی صادر می‌شود دیگر اعاده دادرسی از همان جهت پذیرفته نیست. (ماده ۴۴۰ ق.آ.د.م)
- ✓ **تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی:** لازم به توضیح است موضوع تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی آنهایی است که به موجب قانون احصاء شده است و خارج از آن موضوعات، قابل تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی نیستند اما در باب جهات تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی هر چند جهاتی در قانون پیش‌بینی شده است، اما احصایی نیستند.
- ✓ **اعتراض ثالث:** از حیث موضوع و جهت هیچ احصایی در قانون وجود ندارد. تنها کافی است اولاً با یک شخص ثالث که نقش ثالثی او باقی باشد «قبلاً وارد ثالث یا جلب ثالث نشده باشد» مواجه باشیم، ثانیاً به حقوق او خلل وارد آمده باشد.

- اگر نسبت به یک حکم قطعیت یافته به جهت مکتوم بودن (پنهان بودن) اسناد تقاضای اعاده دادرسی شود و منتهی به قرار ردّ دعوا شود ...
 ۱. اعاده دادرسی مجدد به جهت مکتوم بودن پذیرفته نیست.
 ۲. اعاده دادرسی مجدد به جهت دیگر پذیرفته نیست.
 - ✓ ۳. اعاده دادرسی به جهت مکتوم بودن و سایر جهات پذیرفته است.
 ۴. گزینه‌های ۱ و ۲

اگر چه چنانچه به جهت مکتوم بودن، حکمی صادر شود، دیگر نمی توان به جهت مکتوم بودن اعاده دادرسی خواست، اما اینجا حکمی صادر نشده است و فقط تقاضای اعاده دادرسی رد شده است.

آرای قابل تجدیدنظرخواهی

✓ حکم

- مالی: دعوای مالی که خواسته یا ارزش آن بیش از ۳ میلیون ریال باشد.
- غیر مالی: همه غیر مالی ها

✓ قرار

- قرار عدم استماع دعوا
- قرار عدم اهلیت
- قرار ردّ دادخواست
- قرار ردّ دعوا
- قرار ابطال دادخواست
- قرار سقوط دعوا

آرای قابل فرجام خواهی

صادره از بدوی

✓ حکم

- مالی: خواسته آن بیش از ۲۰ میلیون ریال باشد.
- غیر مالی: طلاق، وقف، فسخ نکاح، اصل نکاح، نسب، حبس، ثلث، تولیت، حجر

✓ قرار

- قرار عدم اهلیت
- قرار رد دادخواست
- قرار ابطال دادخواست
- قرار سقوط دعوا

صادر از تجدیدنظر

✓ حکم

- مالی: -
- غیر مالی: طلاق، وقف، فسخ نکاح، اصل نکاح، نسب، حجر

✓ قرار

- قرار عدم اهلیت
- قرار ردّ دادخواست
- قرار ابطال دادخواست

• قرار سقوط دعوا

دایره آراء قابل تجدیدنظرخواهی وسیع تر از آراء قابل فرجامخواهی است، به نحوی که:

- ✓ مالی بیش از ۳ میلیون ریال قابل تجدیدنظرخواهی است.
- ✓ مالی بیش از ۲۰ میلیون ریال از بدوی قابل فرجامخواهی است.
- ✓ و هیچ مالی صادره از تجدیدنظر قابل فرجامخواهی نیست.

با تطبیق تبصره ماده ۳۳۱ و ماده ۳۳۳ در تجدیدنظرخواهی و ماده ۳۶۹ ق.آ.د.م در فرجامخواهی، قانونگذار با وجود اینکه آرای مضمول آرای احصایی قابل تجدیدنظرخواهی و فرجامخواهی می باشد، استثنائاً قائل به عدم قابلیت تجدیدنظرخواهی و فرجامخواهی شده است؛ استثنائات مشترک در تجدیدنظرخواهی و فرجامخواهی عبارتند از: حکم مستند به اقرار قاطع، حکم مستند به رأی کارشناس که قاطع دعوا به صورت کتبی از سوی طرفین قرار داده شده باشد، اسقاط حق شکایت به طور کتبی، مُتَفَرَّعات دعوا مثل هزینه دادرسی، حق الوکاله وکیل و ... در صورتی که اصل دعوا قابل شکایت نیست و یا به موجب قوانین خاص جزء استثنائات مشترک هستند. دقت شود که به موجب بند سوم ماده ۳۶۹ در فرجامخواهی برخلاف تجدیدنظرخواهی، حکم مستند به سوگند قاطع (یعنی فقط سوگند بتی! حواستون باشه! سوگند استظهاری و تکمیلی را شامل نمی شود) نیز جزء استثنائات غیرقابل فرجام بودن است.

مغایرت آراء جهتی است که هم در شکایت فرجامخواهی به موجب بند ۴ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م، و هم در شکایت اعاده دادرسی به موجب بند ۴ ماده ۴۲۶ پیش بینی شده است، با این تفاوت که؛ اولاً این جهت «مغایرت آراء» در فرجامخواهی غیرحصری و در اعاده دادرسی حصری است. ثانیاً ضمانت اجرای آرای مغایر در فرجامخواهی به موجب ماده ۳۷۶ و ۴۰۷ این است که رأی مؤخر «دوم» نقض و رأی مقدم «اول» مجدداً مورد رسیدگی در فرجامخواهی و حسب مورد نقض یا ابرام خواهد شد؛ این در حالی است که ضمانت اجرای آراء مغایر در اعاده دادرسی به موجب ماده ۴۳۹ ق.آ.د.م این است که حکم مؤخر «دوم» نقض و حکم مقدم «اول» به قوت خود باقی است.

جهات شکایت یعنی چرایی و علت شکایت که در واخواهی و اعتراض ثالث اصلاً پیش بینی نشده است. در تجدیدنظرخواهی و فرجامخواهی به موجب مواد ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۶۲ در تجدیدنظرخواهی و مواد ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ در فرجامخواهی، مواردی از قبیل فقدان شرایط قانونی، عدم صلاحیت، مخالفت با قانون و شرع و ... پیش بینی شده، اما جنبه حصری ندارند، یعنی اگر جهت دیگری احراز شود البته فقط در خصوص همان موضوع شکایت قابل رسیدگی است به شرط آنکه ادعای جدید محسوب نشود؛ پس، جهت جدید و دلیل جدید مسموع است، اما ادعای جدید مسموع نیست، مگر ادعاهای مذکور در ماده ۳۶۲ ق.آ.د.م (بدل، باقی اقساط دیون که سررسیدشان رسیده، تغییر اجرت المسمی به اجرت المثل یا بالعکس) که ادعای جدید محسوب نمی شود. در اعاده دادرسی، جهات شکایت پیش بینی شده و جهات، احصایی و حصری محسوب می شود.

آثار شکایت

مهم ترین اثر شکایت، اثر تعلیقی است، به نحوی که سؤال این است آیا شکایت مانع اجرای حکم یا به عبارتی رأی می شود یا خیر؟ که قانونگذار در مواد ۳۰۶، ۳۴۷، ۳۸۶، ۴۳۷ و ۴۲۴ نسبت به واخواهی و تجدیدنظرخواهی قائل به تعلیق و نسبت به فرجامخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث قائل به عدم تعلیق، آن هم به صورت اصولاً و به همراه استثنائاتی شده است که به شرح ذیل است:

واخواهی همیشه اثر تعلیقی دارد، یعنی چه در مهلت ۲۰ روزه واخواهی و چه با شکایت واخواهی، اجرای حکم تا صدور رأی متوقف می‌شود. پس در واخواهی اثر تعلیقی صرفاً منوط به شکایت واخواهی نیست، بلکه در مهلت ۲۰ روزه‌ای که حق واخواهی وجود دارد اثر تعلیقی پابرجاست. بعد از مهلت ۲۰ روزه اگر شکایت نشود، حکم اجرا خواهد شد و اگر شکایت شده باشد، همچنان معلق می‌ماند.

قرار قبولی مذکور در ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م به خاطر خارج از مهلت بودن است نه به خاطر جهات شکایت، این قرار قبولی خارج از مهلت بودن در تمام طرق شکایت از آراء وجود دارد، پس در مواقعی که اعاده دادرسی خارج از مهلت درخواست شود ۲ تا قرار قبولی وجود دارد: ۱- قرار قبولی خارج از مهلت بودن اعتراض ۲- قرار قبولی به خاطر جهات شکایت.

تجدیدنظرخواهی اصولاً اثر تعلیقی دارد، به نحوی که مهلت تجدیدنظرخواهی و خود تجدیدنظرخواهی مانع اجرای رأی خواهد بود، یعنی اجرا تا نتیجه تجدیدنظرخواهی معلق می‌شود؛ مگر در موارد استثنایی: مثل ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م در رأی رفع تصرف عدوانی و همین طور در ماده ۱۷ قانون تجارت در حکم ورشکستگی، تجدیدنظرخواهی مانع اجرا نبوده، یعنی اثر تعلیقی ندارد.

فرجام‌خواهی اصولاً اجرا را به تأخیر نمی‌اندازد یعنی اصولاً اثر تعلیقی ندارد. البته، باید نسبت به محکوم‌به مالی و غیرمالی قائل به تفکیک شد، به نحوی که:

✓ در محکوم‌به مالی با اخذ تأمین از محکوم‌له اجرا می‌شود.

✓ در محکوم‌به غیرمالی با اخذ تأمین از محکوم‌علیه متوقف می‌شود.

به عبارت دیگر، در فرجام‌خواهی اصل بر این است که اجرا به تأخیر نمی‌افتد و متوقف نمی‌شود، مگر در محکوم‌به غیرمالی با اخذ تأمین از محکوم‌علیه؛ استثنائاً در این صورت اجرا به تأخیر می‌افتد یعنی متوقف می‌شود.

• با درخواست اعاده دادرسی نسبت به محکوم‌به مالی و غیرمالی ...

در هر دو اجرا متوقف می‌شود.

✓ هیچ کدام اجرا متوقف نمی‌شود.

غیرمالی متوقف و مالی به شرط پرداخت تأمین اجرا می‌شود.

غیرمالی اجرا و مالی به شرط پرداخت تأمین متوقف می‌شود.

صرف درخواست اعاده دادرسی هیچ توقفی در پی ندارد، به عبارت دیگر قبل از صدور قرار قبولی، اعاده دادرسی هیچ وقت اثر تعلیقی ندارد. درخواست اعاده دادرسی همیشه اثر تعلیقی ندارد.

✓ قرار قبول اعاده دادرسی اصولاً اثر تعلیقی دارد، یعنی:

• محکوم‌به غیرمالی به هر حال متوقف می‌شود.

• محکوم‌به مالی اصل بر توقف آن است.

• مگر محکوم‌له تأمین بپردازد تا اجرا شود.

اعتراض ثالث اصولاً موجب تأخیر در اجرا نمی‌شود، یعنی اثر تعلیقی ندارد، مگر اینکه:

۱. جبران ضرر ممکن نباشد.

۲. درخواست تأخیر در اجرا شود.

۳. تأمین سپرده شود (اعم از مالی و غیرمالی و هر کس که می‌خواهد به تأخیر بیااندازد اعم از محکوم‌لّه یا محکوم‌علیه می‌پردازد).
۴. برای مدت معین که قابل تمدید است اثر تعلیقی اجرا می‌شود، یعنی اجرا به تأخیر می‌افتد.

اثر انتقالی

مقصود این است که به موجب شکایت از رأی، پرونده، هم از حیث موضوعی و هم از حیث شکلی به مرحله دیگری جهت رسیدگی منتقل شود، ولو اینکه به لحاظ فیزیکی انتقالی در کار نباشد. (ملاک، انتقال موضوعی و حکمی است، نه انتقال فیزیکی)

پس، واخواهی و اعاده دادرسی و اعتراض ثالث و تجدیدنظرخواهی همگی اثر انتقالی دارند، چرا که در همگی پرونده به لحاظ موضوعی و حکمی جهت رسیدگی به مرحله دیگری منتقل شده است؛ اما فرجام‌خواهی اثر انتقالی ندارد چرا که صرفاً به لحاظ حکمی و نه موضوعی پرونده منتقل می‌شود. البته لازم به توضیح است: انتقال در اعاده دادرسی و اعتراض ثالث، انتقال کامل موضوع و حکم نیست، بلکه صرفاً موضوع و حکم به جهت خاصی و یا بخش خاصی که اعتراض شده است منتقل می‌شود.

اثر انتقالی

- ✓ در واخواهی و تجدیدنظرخواهی، انتقال کامل موضوعی و حکمی صورت می‌گیرد.
- ✓ در اعاده دادرسی، انتقال موضوعی و حکمی محدود به جهت اعاده دادرسی است و در اعتراض ثالث، انتقال موضوعی و حکمی محدود به بخش اعتراضی معترض ثالث است.
- ✓ در فرجام‌خواهی، انتقال منتهی است، چون فقط از لحاظ حکمی بررسی می‌شود.

اثر عدولی

مقصود این است که به واسطه شکایت همان مرجع شکایتی که رأی صادر کرده است، بتواند خودش از آن رأی صادره عدول نماید.

۳ طریق واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث **عدولی** محسوب می‌شود، یعنی این شکایت‌ها در همین مرجع صادرکننده رأی طرح می‌شوند و در همان مرجع نیز رسیدگی و امکان عدول برای آن مرجع وجود دارد (می‌تونه نقض کنه که میشه عدولی، نه اینکه نقض کنه بشه عدولی).

در نقطه مقابل، تجدیدنظرخواهی **اثر اصلاحی** دارد، یعنی طریقی اصلاحی محسوب شده به نحوی که، دادگاه تجدیدنظر استان نسبت به اصلاح رأی صادره از دادگاه دیگر (دادگاه بدوی) اقدام می‌کند و حسب مورد، قابلیت نقض و اصلاح رأی یا تأیید آن وجود دارد.

اما دقت شود، فرجام‌خواهی نه اثر عدولی دارد و نه طریقی اصلاحی است، بلکه فرجام‌خواهی یک طریقی انطباقی محسوب می‌شود، به نحوی که وظیفه‌اش انطباق یا عدم انطباق رأی صادره با قانون می‌باشد.

اقامه و طرح شکایت

تقدیم دادخواست و شرایط

همان گونه که سابقاً در دادرسی نخستین به موجب مواد ۵۱ تا ۶۰ ق.آ.د.م، اقامه دعوی بدوی به وسیله دادخواست و تحت شرایط قانونی و ضمانت اجرای سه گانه عدم پذیرش نسبت به عدم رعایت شرایط اساسی دادخواست (زبان فارسی، برگه چاپی مخصوص، امضای دادخواست دهنده) ضمانت اجرای قرار ردّ فوری دادخواست نسبت به شرایط متقاضی (مشخصات یا اقامتگاه دادخواست دهنده) و ضمانت اجرای قرار ردّ فوری دادخواست نسبت به سایر شرایط «توقیف - اخطار - عدم رفع نقص - ردّ دادخواست»، در دادخواست های شکایتی نیز اعمال می شود.

اکنون با لحاظ همان بررسی تطبیقی سابق به بررسی مواد ۳۰۵ و ۳۰۶ ق.آ.د.م در واخواهی، مواد ۳۴۱ تا ۳۴۵ ق.آ.د.م در تجدیدنظرخواهی، مواد ۳۸۰ تا ۳۸۴ ق.آ.د.م در فرجام خواهی، ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م در اعتراض ثالث و ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م در اعاده دادرسی می پردازیم و به نکات خاصی که ذیلاً می آید توجه می نماییم:

✓ مواد ۳۰۵ و ۳۰۶ ق.آ.د.م

قانون گذار تصریحی نسبت به شرایط دادخواست واخواهی ندارد و صرفاً به طور ضمنی در مواد ۳۰۵ و ۳۰۶ ق.آ.د.م به تقدیم دادخواست در دادگاه صادرکننده حکم غیابی اشاره نموده است، لذا تصور بر این بوده است که واخواهی نوعی رسیدگی نخستین، برای شخص غایب و تابع همان شرایط و ضمانت اجرای دادخواست نخستین است.

✓ مواد ۳۸۰، ۳۴۱، ۴۲۰ و ۴۳۵ ق.آ.د.م

شرایط دادخواست شکایت واخواهی و اعتراض ثالث در قانون نیامده است. شرایط دادخواست تجدیدنظرخواهی، فرجام خواهی و اعاده دادرسی در مواد قانونی بیان شده است، ولی در اعاده دادرسی در تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م گفته که سایر ترتیبات رسیدگی، مطابق مقررات مربوطه به دعاوی نخستین است.

- در واخواهی، شرایط دادخواست پیش بینی نشده است. (ماده ۳۰۵ ق.آ.د.م)
- در اعتراض ثالث، شرایط دادخواست پیش بینی نشده است. (ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م)
- در اعاده دادرسی طبق ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م شرایط دادخواست پیش بینی شده است.
- در فرجام خواهی در ماده ۳۸۰ ق.آ.د.م شرایط دادخواست پیش بینی شده است.
- در تجدیدنظرخواهی در ماده ۳۴۱ ق.آ.د.م، شرایط دادخواست پیش بینی شده است.
- قانون گذار، در تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م، در اعاده دادرسی گفته است که سایر شرایط، تابع دادخواست نخستین است.
- نتیجه این که، در طرق عدولی شکایت (واخواهی، اعتراض ثالث و اعاده دادرسی) شرایط دادخواست، تابع شرایط دادخواست نخستین است.

✓ مواد ۳۴۱ تا ۳۴۵ ق.آ.د.م

به موجب مواد ۳۴۱ تا ۳۴۵ ق.آ.د.م همان عموماً دادخواست بدوی تکرار شده است، با این تفاوت که:

- باید مختصات رأی مورد شکایت «موضوع رأی - تاریخ ابلاغ رأی - دادگاه صادرکننده رأی» نیز در دادخواست تجدیدنظرخواهی قید شود. (بند ۳ تا ۵ ماده ۳۴۱ ق.آ.د.م)
- در صورت نقص در مشخصات یا اقامتگاه خواهان بدوی دادخواست بدون اخطار رفع نقص، ردّ فوری می شود، اما در دادخواست تجدیدنظرخواهی در صورت نقص در مشخصات یا اقامتگاه تجدیدنظرخواه در دادخواست تجدیدنظرخواهی به موجب ماده ۳۴۴ ق.آ.د.م امکان رفع نقص تا انتضای مهلت شکایت وجود دارد.
- قرار ردّ فوری دادخواست ظرف ۱۰ روز از تاریخ الصاق به دیوار دادگاه قابل اعتراض است.

✓ مواد ۳۸۰ تا ۳۸۵ ق.آ.د.م

دادخواست فرجام خواهی نیز به موجب مواد ۳۸۰ تا ۳۸۵ ق.آ.د.م، دارای همان شرایط و ضمانت اجرای عمومی دادخواست بدوی است. با این تفاوت که:

- مختصات رأی مورد فرجام‌خواهی باید قید شود. «بند ۳، ۴ و ۵ ماده ۳۸۰ ق.آ.د.م»
- به موجب ماده ۳۸۴ ق.آ.د.م، در خصوص مشخصات یا اقامتگاه فرجام‌خواه امکان رفع نقص (نه اخطار رفع نقص) تا انقضای مهلت فرجام‌خواهی وجود دارد.
- قرار ردّ فورّی دادخواست ظرف ۲۰ روز از تاریخ الصاق به دیوار دادگاه قابل اعتراض است.

- ✓ در خصوص اعتراض ثالث به موجب ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م، هیچ مقرّره جدیدی راجع به دادخواست پیش‌بینی نشده است، پس لاجرم، همان مواد ۵۱ تا ۶۰ ق.آ.د.م راجع به دادخواست نخستین در دادخواست اعتراض ثالث حاکم است.
- ✓ دادخواست اعاده دادرسی نیز، به موجب تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م، مشمول همان عمومات دادخواست نخستین است با این تفاوت که باید مختصات حکم مورد شکایت و جهات شکایت به موجب بند ۲، ۳ و ۴ ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م مشخص می‌شود.

اقامه و طرح شکایت

مهلت شکایت

پس از تشخیص شرایط و ضمانت‌اجراهای تقدیم دادخواست شکایتی، بررسی مهلت تقدیم دادخواست شکایتی نیز دارای اهمیتی است که به موجب ماده ۳۰۶ در واخواهی، مواد ۳۳۶ تا ۳۳۸ در تجدیدنظرخواهی، مواد ۳۹۷ تا ۴۰۰ در فرجام‌خواهی، مواد ۴۲۷ تا ۴۳۱ در اعاده دادرسی، اصولاً ۲۰ روز برای مقیم ایران و ۲ ماه برای مقیم خارج در نظر گرفته شده است.

و از سویی به موجب ماده ۴۲۲ در اعتراض ثالث، اساساً مهلتی برای شکایت پیش‌بینی نشده است،

- ✓ مهلت ۲۰ روز یا ۲ ماه در شکایت‌ها اصولاً از تاریخ ابلاغ اعم از ابلاغ واقعی یا ابلاغ قانونی شروع می‌شود.
- ✓ تابعیت در باب مهلت‌ها اثری ندارد و اقامتگاه مهم است.
- ✓ ملاک برای شروع مهلت، ابلاغ به اصحاب دعوا یا نماینده آنان است؛ بنابراین اگر اصحاب دعوا دچار فوت، حجر یا ورشکستگی شوند یا نماینده آنان دچار زوال سمت شود و این امور در مهلت شکایت یعنی قبل از انقضای مهلت رخ داده باشد، ابلاغ جدید و مهلت جدید لازم است.
- ✓ مهلت فرجام‌خواهی نیز عموماً از تاریخ ابلاغ است، مگر اینکه رأی، بدوی باشد که از تاریخ انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی است و یا مگر آرای مغایر باشد که از تاریخ آخرین ابلاغ هر یک از آن دو حکم محاسبه می‌شود.
- ✓ مهلت‌های اعاده دادرسی نیز همانند سایر شکایت‌ها ۲۰ روز است و همانند سایر شکایت‌ها اصولاً از ابلاغ شروع می‌شود، اما از آنجایی که اعاده دادرسی شرطیت دارد، شروع مهلت نیز بستگی به جهت شکایت دارد، به نحوی که نسبت به آرای مغایر از تاریخ آخرین ابلاغ رأی (نه از تاریخ ابلاغ آخرین رأی)، نسبت به جعلیت و حيله و تقلب از تاریخ ابلاغ حکم نهایی اثبات جعل یا حيله و تقلب و نسبت به مکتوم‌بودن از تاریخ وصول اسناد یا اطلاع از وجود آنها مهلت ۲۰ روز محاسبه خواهد شد. پس اعاده دادرسی مهلت دارد، اما شروع آن ۲۰ روز بسته به جهات اعاده دادرسی متفاوت است؛ فقط اعتراض ثالث مهلت ندارد.
- ✓ اعتراض ثالث غایت و مهلتی ندارد چه قبل از اجرا و چه بعد از اجرا. شرط اعتراض ثالث آن است که حقوق خلل‌آورنده به ثالث ساقط شده باشد، چه قبل از اجرا و چه بعد از اجرا، بنابراین اگر مأخذ حق اعتراض از بین رفته باشد، دیگر قابل اعتراض ثالث نیست چه قبل از اجرا و چه بعد از اجرا.

مرجع شکایت

- ✓ مقصود از دادگاه صادرکننده حکم غیابی در ماده ۳۰۵ ق.آ.د.م غالباً دادگاه بدوی است و گاهی به موجب ماده ۳۶۴ ق.آ.د.م، می تواند دادگاه تجدیدنظر باشد.
- ✓ دفتر شعبه اول دادگاه تجدیدنظر و دفتر بازداشتگاه، صرفاً صلاحیت ثبت دادخواست تجدیدنظرخواهی را دارند و نه صلاحیت بررسی شرایط و اعمال ضمانت اجرا.
- ✓ دفتر بازداشتگاه در ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م، برای تجدیدنظرخواهی متوقف (زندانی) خصوصیتی ندارد و همه شکایات زندانی اعم از بدوی، وخواهی، تجدیدنظرخواهی و فرجام خواهی در همان دفتر بازداشتگاه ثبت می شود.
- ✓ بر خلاف بازداشتگاه، دفتر شعبه اول تجدیدنظرخواهی در ثبت تجدیدنظرخواهی خصوصیت دارد و نمی تواند با استفاده از ملاک آن، دفتر شعبه اول دیوان را جهت ثبت دادخواست فرجام خواهی صالح دانست.



- تقاضای اعاده دادرسی نسبت به حکمی که از دادگاه بدوی صادر و در دادگاه تجدیدنظر قطعی شده است و تحت رسیدگی در دیوان عالی کشور مطرح می شود، باید در کجا اقامه گردد؟

۱. بدوی

۲. اقامه در دادگاه تجدیدنظر؛ رسیدگی در دادگاه صادرکننده حکم قطعی

✓ ۳. دیوان عالی کشور

۴. بدوی یا تجدیدنظر حسب مورد

نتیجه اینکه، طُرُق عدولی اعم از واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث مرجع طرح شکایت و رسیدگی به شکایت شان واحد است، مگر استثنائاً در اعاده طاری و اعتراض طاری که شرح آن گذشت.

هزینه دادرسی و شکایت

تا ۲۰ میلیون تومان: ۲/۵% خواسته مازاد: ۳/۵%	بدوی
۱/۲۵% خواسته	شورای حل اختلاف
۴/۵% محکوم‌به	واخواهی تجدیدنظرخواهی
۵/۵% محکوم‌به	فرجام‌خواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث

✓ خواسته ۲۰ میلیون تومان: شورای حل اختلاف: ۱/۲۵%

✓ خواسته ۳۰ میلیون تومان: نسبت به ۲۰ میلیون تومان ۲/۵% - نسبت به ۱۰ میلیون تومان ۳/۵%

- اگر دعوایی مبنی بر مطالبه ۱۰۰ میلیون تومان «خواسته» طرح و منتهی به محکومیت ۵۰ میلیون تومان «محکوم‌به» از دادگاه بدوی شده باشد، چنین رأی:

قابل تجدیدنظرخواهی است، آن هم با ۴/۵% هزینه از ۱۰۰ میلیون تومان

قابل تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی است آن هم با ۳/۵% و ۴/۵% از ۵۰ میلیون تومان

✓ قابل تجدیدنظرخواهی است، آن هم با ۴/۵% از ۵۰ میلیون تومان «محکوم‌به»

قابل تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی است، آن هم با ۴/۵% و ۵/۵% از ۱۰۰ میلیون تومان

- اگر دعوایی به خواسته ۳۰ میلیون ریال «خواسته» طرح و منتهی به محکومیت ۳ میلیون ریال «محکوم‌به» شده باشد ... قابل تجدیدنظرخواهی نیست.

قابل تجدیدنظرخواهی است با ۴/۵% سی میلیون ریال.

قابل تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی است، با ۴/۵% و ۵/۵% سه میلیون ریال.

✓ قابل تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی است با ۴/۵% و ۵/۵% سه میلیون ریال.

قاعده، هر یک از محکوم‌به یا ارزش آن محاسبه می‌شود، مگر این که محکوم‌بھی نباشد، مثل بدوی و شورای حل اختلاف و این در حالی است که قابلیت شکایت اصلاً از محکوم‌به محاسبه نمی‌شود، بلکه از خواسته یا ارزش خواسته محاسبه می‌شود.

قابلیت شکایت

- ✓ شورای حل اختلاف: خواسته تا ۲۰ میلیون تومان
 - ✓ دادگاه بدوی: خواسته بیش از ۲۰ میلیون تومان
 - ✓ تجدیدنظرخواهی: خواسته آن بیش از مبلغ ۳۰۰ هزار تومان
 - ✓ فرجام‌خواهی: خواسته آن بیش از مبلغ ۲ میلیون تومان
 - ✓ واخواهی، اعاده دادرسی، اعتراض ثالث: هر مبلغی
- ✓ دقت شود ۲ موضوع خواسته یا ارزش خواسته و محکوم‌به با هم خلط نشود، به نحوی که در خصوص قابلیت شکایت فقط خواسته یا ارزش خواسته ملاک است و از سویی برای هزینه دادرسی محکوم‌به یا ارزش آن ملاک است، مگر اینکه محکوم‌به وجود نداشته باشد.
- ✓ خواسته یا ارزش خواسته در مرحله شورا و بدوی، هم مبنای قابلیت شکایت است و هم مبنای هزینه دادرسی، ولی در باقی طرق قابلیت شکایت از خواسته و ارزش آن و هزینه دادرسی از محکوم‌به محاسبه می‌شود.

رسیدگی به شکایت

رسیدگی به مجموع شکایت از آراء را می‌توان در ۲ محور بررسی کرد: نخست شکایت‌های عدولی اعم از واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث که شبیه مرحله بدوی رسیدگی می‌شود و سپس تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی که دارای مختصات بیشتر و پیچیده‌تر می‌باشد.

رسیدگی در طرق عدولی

واخواهی (ماده ۳۰۵ ق.آ.د.م)

اعاده دادرسی (ماده ۴۳۸ تا ۴۴۰ ق.آ.د.م)

اعتراض ثالث (ماده ۴۲۵ ق.آ.د.م)

- ✓ طرق شکایت عدولی مانند دعاوی نخستین رسیدگی می‌شوند، پس مانند دعاوی بدوی، رسیدگی در آنها حضوری است و تبادل لوایح صورت نمی‌گیرد، دقت شود که تقدیم لایحه در هر مرحله‌ای مجاز است و با تبادل لوایح خلط نشود.
- ✓ حکم غیابی پس از واخواهی، قابل تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث است.
- ✓ حکم قطعی‌یافته پس از اعاده دادرسی، قابل تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی، اعاده دادرسی به جهت دیگر و اعتراض ثالث است.
- ✓ رأی پس از اعتراض ثالث، قابل تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی است.
- ✓ اعاده دادرسی همانند واخواهی، تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی مخصص طرفین دعوا است، بر خلاف اعتراض ثالث که منحصر به ثالث است. البته ثالث، منحصر در اعتراض ثالث نیست، یعنی ممکن است سابقاً در غالباً ورود ثالث یا جلب ثالث در دادرسی مداخله داشته باشد و یا بعد از صدور رأی اعتراض ثالث نماید و یا بعد از صدور اجرائیه اعتراض ثالث اجرایی نماید.

- تست: شخص ثالث توأمان کدام یک از اقدامات ذیل را می‌توان انجام دهد:

✓ ورود ثالث یا جلب ثالث

ورود ثالث و جلب ثالث

ورود ثالث و جلب ثالث و اعتراض ثالث

ورود ثالث و جلب ثالث و اعتراض ثالث و اعتراض ثالث اجرایی

تا زمانی که نقش ثالث برای شخص باقی است می‌تواند یا به صورت ورود ثالث یا جلب ثالث یا اعتراض ثالث اجرایی در دادرسی دخالت نماید، اما همین که به یکی از عناوین فوق دخالت نمود، نقش ثالثی از او زایل و دیگر نمی‌تواند از عناوین دیگر استفاده نماید.

رسیدگی در تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی

با وجود این که در دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور یک وجه تمایز عمده وجود دارد: اگر حکم به جهت وارد دانستن تجدیدنظر نقض شود، خود دادگاه تجدیدنظر اقدام به صدور رأی مقتضی می‌نماید اما در رسیدگی فرجامی اگر حکمی که مورد فرجام‌خواهی قرار گرفته باشد و درخواست فرجام‌خواهی وارد دانسته شده باشد، حکم نقض و جهت رسیدگی به شعبه هم‌عرض در همان حوزه و یا نزدیک‌ترین حوزه در صورت نبودن شعبه هم‌عرض ارجاع می‌شود؛ البته این در حالتی است که نقض به دلیل نقص تحقیقات نباشد چرا که در نقص تحقیقات پرونده به همان شعبه ارجاع می‌شود. این‌ها در حالی است که تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی وجوه اشتراکی بیشتری نسبت به وجوه



افتراق دارند که به شرح ذیل است:

دقت شود در مواد ۳۵۲، ۳۷۱ و ۴۰۱ با عدم صلاحیت دادگاه صادرکننده رأی مواجهیم که با تشخیص دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور، رأی مرجع ناصالح نقض می‌شود (البته در دیوان عالی کشور در صورت عدم صلاحیت محلی، نقض رأی، منوط به ایراد ذی‌نفع تا

پایان اولین جلسه در همان مرحله «چه بدوی، چه تجدیدنظر» است؛ این در حالی است که اگر با عدم صلاحیت خود دادگاه تجدیدنظر یا دیوان عالی کشور مواجه باشیم، بدون آن که رأی نقض شود (چون صالح نیستند تا بتوانند رأی را نقض کنند) پرونده با صدور قرار عدم صلاحیت به مرجع صالح ارجاع می‌شود.

- اگر نسبت به رأی که مورد تجدیدنظرخواهی قرار گرفته است، با عدم صلاحیت دادگاه تجدیدنظر مواجه باشیم:
دادگاه تجدیدنظر در عدم صلاحیت ذاتی بدون ایراد، رأی را نقض به مرجع صالح ارجاع می‌دهد.
دادگاه تجدیدنظر در عدم صلاحیت ذاتی بدون ایراد و در عدم صلاحیت محلی با ایراد رأی را نقض و به مرجع صالح ارجاع می‌دهد.
دادگاه تجدیدنظر در عدم صلاحیت ذاتی و محلی بدون نیاز به ایراد رأی را نقض و پرونده را به مرجع صالح ارجاع می‌دهد.
✓ دادگاه تجدیدنظر بدون نقض رأی پرونده را به مرجع صالح ارجاع می‌دهد.

به موجب مواد ۳۵۱ و ۴۰۳، دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور چنانچه در رأی مورد شکایت غیر از اشتباهاتی از قبیل: اعداد، ارقام، سهوقلم، مشخصات طرفین، از قلم افتادگی، احتساب محکوم‌به یا خسارات که به اساس رأی لطمه وارد نمی‌کند، اشکال دیگری ملاحظه نکند، ضمن اصلاح رأی، آن را تأیید یا ابرام می‌نماید.

همچنین به موجب مواد ۳۵۵ و ۴۰۳، اگر رأی صادره مورد شکایت از جهت نوع آن (قالب حکم یا قرار) با نوع درستی صادر نشده باشد ولی از حیث نتیجه منطبق با آن رأی باشد. دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور نهایتاً ضمن اصلاح قالب، آن را تأیید یا ابرام می‌کند. برای مثال: **قرار رد دعوا به قرار عدم استماع دعوا و یا حکم به رد به قرار رد** تبدیل و تأیید می‌شود.

به موجب مواد ۳۵۹ و ۴۰۴، رأی دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور نمی‌تواند مورد استفاده غیرطرفین تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی قرار گیرد، مگر در مواردی که رأی صادره قابل تجزیه و تفکیک نباشد؛ که در این صورت نسبت به اشخاص دیگر که شکایت نکردند، تسری خواهد داشت.

- اگر یک قرار از دادگاه بدوی صادر و در دادگاه تجدیدنظر تأیید شده باشد و در دیوان عالی کشور نقض شود، پرونده:
به شعبه هم‌عرض ارجاع می‌شود.
✓ به دادگاه بدوی ارجاع می‌شود.
به دادگاه تجدیدنظر ارجاع می‌شود.
خود دیوان عالی کشور رسیدگی می‌کند.

نقض بلاارجاع

نقض بلاارجاع در ۲ حالت در رسیدگی فرجام‌خواهی پیش‌بینی شده است:

۱. نقض به جهت خارج از خواسته‌بودن

۲. نقض به دلیل آرای مغایر

در این دو حالت، **قسمت خارج از خواسته** در نقض به جهت خارج از خواسته خواهان بودن و **رأی مؤخر** در آرای مغایر نقض شده و جهت رسیدگی ارجاع نمی‌شود (هر چند جهت اجرا ارجاع شود) و خود خواسته (در نقض به جهت خارج از خواسته خواهان بودن) اتوماتیک تأیید اما رأی مقدم (در آرای مغایر) مجدداً مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

دقت شود که بحث «آرای مغایر در فرجام‌خواهی» با بحث مشابه در اعاده دادرسی خلط نشود، چرا که در آنجا رأی مؤخر نقض و رأی مقدم تأیید می‌شود.

در رسیدگی فرجام‌خواهی، برخلاف رسیدگی تجدیدنظرخواهی به موجب مواد ۳۹۰ تا ۳۹۶ اولاً پرونده مطروحه به یک از شعب دیوان عالی کشور ارجاع و **اصولاً به صورت عادی** و استثنائاً به تشخیص رئیس دیوان عالی **خارج از نوبت** رسیدگی می‌شود. شعبه مرجوع‌إلیه باید اقدام به تهیه گزارش جامعی از جریان ماهیت دعوا نماید که این کار یا توسط رئیس شعبه یا یکی از اعضای شعبه به عنوان عضو ممیز تهیه می‌شود و رسیدگی بدون حضور اصحاب دعوا اصولاً و استثنائاً با حضور آنان و قرائت گزارش عضو ممیز و همچنین اظهارات نماینده دادستان شنیده می‌شود و در نهایت طبق نظر اکثریت نسبت به ابرام یا نقض رأی اتخاذ تصمیم می‌شود.

تست‌های آیین دادرسی مدنی ۲

تست ۱: هرگاه خواسته دعوا که در قسمت مخصوص دادخواست نوشته شده، با خواسته‌ای که در قسمت شرح دادخواست نوشته شده، تعارض داشته باشد:

۱. مدیر دفتر، اخطار رفع نقص صادر می‌کند و در غیر این صورت دادگاه از خواهان توضیح می‌خواهد.
۲. دادگاه در هر حال باید خواسته دعوا را که در قسمت مخصوص نوشته معتبر بداند.
۳. دادخواست به موجب قرار دفتر دادگاه رد می‌شود.
۴. دادگاه قرار عدم استماع دعوا صادر می‌کند.

تست ۲: هرگاه مدیردفتر در اخطار رفع نقص از دادخواست نخستین، مهلت رفع نقص را ۵ روز تعیین کند و خواهان رفع نقص نکند، باید:

۱. قرار رد درخواست صادر شود.
۲. موعد ۵ روزه دیگری تعیین و به خواهان ابلاغ شود.
۳. به دعوا رسیدگی شود و دفتر دادگاه تجدیدنظر اخطار رفع نقص صادر کند.
۴. موعد ۱۰ روزه‌ای برای رفع نقص تعیین و به خواهان ابلاغ شود.

تست ۳: کدامیک از موارد زیر موجب توقیف دادخواست است؟

۱. عدم تأدیه هزینه دادرسی.
۲. فوت یکی از اصحاب دعوا.
۳. توقیف یکی از اصحاب دعوا یا وکلای آنان.
۴. فوت وکیل یکی از اصحاب دعوا.

تست ۴: کدامیک در هر حال نیازمند تقدیم دادخواست است؟

۱. اعتراض ثالث طاری
۲. اعاده دادرسی اصلی
۳. افزایش خواسته
۴. تغییر خواسته

تست ۵: نقض دادخواست نخستین در قسمت آدرس خوانده:

۱. در صورت عدم رفع نقص با قرار رد دادخواست دفتر مواجهه شده و این قرار ظرف ۲۰ روز در همان دادگاه قابل اعتراض است و رأی دادگاه در این خصوص قابل تجدیدنظر است.
۲. منجر به ارسال اخطاریه رفع نقص شده و در صورت عدم رفع نقص با قرار رد دادخواست دفتر مواجهه شده و این قرار ظرف ۱۰ روز در همان دادگاه قابل اعتراض است و رأی دادگاه در این خصوص قطعی است.
۳. در صورت عدم رفع نقص با قرار رد دادخواست دفتر مواجهه شده و این قرار ظرف ۱۰ روز در دادگاه تجدیدنظر قابل تجدیدنظر است.
۴. در صورت عدم رفع نقص با قرار رد دادخواست دفتر مواجهه شده و این قرار ظرف ۲۰ روز در دادگاه تجدیدنظر قابل تجدیدنظر است.
- تست ۶: تقویم خواسته غیرمنقول توسط خواهان:
 ۱. الزامی نیست و توسط کارشناس تعیین می‌گردد.
 ۲. الزامی است و در تعیین هزینه دادرسی و صلاحیت دادگاه مؤثر است.
 ۳. الزامی نیست و صرفاً در تعیین صلاحیت دادگاه مؤثر است.
 ۴. الزامی است و بر اساس ارزش معاملاتی املاک تعیین می‌شود.
- تست ۷: اگر خواسته دعوایی تحویل یک دستگاه اتومبیل باشد که ارزش واقعی آن طبق سند رسمی پیوست دادخواست پنجاه میلیون ریال است اما خواهان خواسته را پنجاه و یک میلیون ریال تقویم کرده باشد. اعتراض به بهای خواسته در دادگاه:
 ۱. در هر حال شنیده می‌شود.
 ۲. شنیده نمی‌شود، مگر در اولین جلسه دادرسی مطرح شده باشد.
 ۳. شنیده نمی‌شود.
 ۴. لازم نیست و دفتر دادگاه باید هزینه دادرسی را بر اساس سند رسمی مطالبه کند.
- تست ۸: بهای خواسته‌ای که پول خارجی باشد، از نظر هزینه دادرسی
 ۱. قیمت حین الادا
 ۲. همان مبلغ مندرج در دادخواست
 ۳. تقویم علی الحساب
 ۴. نرخ رسمی از طرف بانک مرکزی
- تست ۹: افزایش خواسته تا مجاز است و با دعوای اضافی است.
 ۱. تا پایان جلسه اول دادرسی - متفاوت
 ۲. اولین جلسه دادرسی - متفاوت
 ۳. تا پایان جلسه اول دادرسی - یکی
 ۴. اولین جلسه دادرسی - یکی
- تست ۱۰: چنانچه پس از اعتراض به بهای خواسته قرار کارشناسی صادر شود؛ تودیع دستمزد کارشناس به عهده است و اگر در مدت تودیع ننماید
 ۱. خوانده - یک هفته - اعتراض او بی‌اثر می‌شود.
 ۲. خواهان - یک هفته - دادخواست رد می‌شود.
 ۳. خوانده - ۱۰ روز - اعتراض او بی‌اثر می‌شود.
 ۴. خواهان - ۱۰ روز - دادخواست رد می‌شود.
- تست ۱۱: چنانچه خواسته دعوای که در قسمت مخصوص دادخواست نوشته شده با خواسته‌ای که در شرح دادخواست نوشته شده تعارض داشته باشد باید
 ۱. دفتر دادگاه قرار رد دادخواست صادر نماید.
 ۲. خواسته‌ای که در قسمت مخصوص نوشته شده معتبر دانسته شود.
 ۳. دفتر دادگاه برای تعیین خواسته اخطار رفع نقص صادر نماید
 ۴. خواسته‌ای که در شرح دادخواست نوشته شده معتبر دانسته شود.
- تست ۱۲: هرگاه خواسته دعوای حقوقی باشد که باسد مادام‌العمر پرداخت شود بهای خواسته عبارت است از حاصل جمع:
 ۱. ۱۰ ساله حقوق و هزینه دادرسی و امکان تجدیدنظرخواهی بر همین مبنا تعیین می‌شود.

۲. ۲۰ ساله حقوق و هزینه دادرسی و امکان تجدیدنظرخواهی بر همین مبنا تعیین می شود.
 ۳. ۱۰ ساله حقوق و امکان تجدیدنظرخواهی بر همین مبنا اما هزینه دادرسی بر مبنای محکوم به تعیین می شود.
 ۴. ۱۰ ساله حقوق و هزینه دادرسی بر همین مبنا اما امکان تجدیدنظرخواهی بر مبنای محکوم به تعیین می شود.
- تست ۱۳: در صورت نوشتن بیش از یک نشانی برای خواننده، در دادخواست از سوی خواهان، دفتر شعبه
۱. قرار رد فوری دادخواست صادر می کند.
 ۲. قرار توقیف دادرسی صادر می کند.
 ۳. قرار رد دادخواست صادر می کند.
 ۴. این نقص را ضمن اخطار به خواهان اطلاع می دهد.
- تست ۱۴: در صورتی که خواهان، خواننده را به اسم مستعار بشناسد و نام مستعار وی را در دادخواست ذکر کند
۱. دفتر شعبه به دادخواست دهنده اخطار رفع نقص می دهد.
 ۲. قرار توقیف دادرسی صادر می شود.
 ۳. به دعوا رسیدگی می شود.
 ۴. قرار رد دعوا صادر می شود.
- تست ۱۵: کدام گزینه صحیح است؟
۱. میان اسباب موضوعی و سبب حکمی تفاوتی وجود ندارد.
 ۲. سبب حکمی به معنای ادله اثبات دعوا از قبیل شهادت و اقرار است.
 ۳. همه اسباب موضوعی باید مستند حکمی داشته باشند.
 ۴. ارائه سبب حکمی وظیفه اصحاب دعوا و وکلای آنان است.
- تست ۱۶: اگر خواهان در تشخیص سبب موردنظر برای دعوای خود اشتباه کند و این اشتباه موجب شود که امکان رسیدگی ماهوی به دعوای او وجود نداشته باشد؛ دادگاه چه تصمیمی می گیرد؟
۱. قرار امتناع از رسیدگی
 ۲. قرار سقوط دعوا
 ۳. قرار رد دادخواست
 ۴. قرار عدم استماع دعوا
- تست ۱۷: کدام گزینه در مورد اعتراض به بهای خواسته صحیح نیست؟
۱. تا اولین جلسه دادرسی ممکن است.
 ۲. از سوی خواننده ممکن است.
 ۳. در صورتی ممکن است که خواسته وجه نقد باشد.
 ۴. پس از اعتراض، بهای خواسته توسط کارشناس تعیین می شود.
- تست ۱۸: سبب موضوعی، یعنی؟
۱. عمل یا واقعه حقوقی که خواهان بر مبنای آن تلاش می کند دعوای خود را اثبات کند.
 ۲. مستندات قانونی، شرعی یا عرفی دعوای خواهان می باشد.
 ۳. سبب دعوا همان جهت دعوا می باشد که از جمله در ماده ۳۴۸ آمده است.
 ۴. همان سبب حکمی است.
- تست ۱۹: اگر ستون ادله در دادخواست خالی باشد؟
۱. از موارد نقص است و باید به دادخواست دهنده اخطار رفع نقص داده شود.
 ۲. از موارد صدور قرار ابطال دادخواست می باشد.
 ۳. از موارد صدور قرار رد دادخواست می باشد.
 ۴. از موارد صدور قرار توقیف دادرسی می باشد.
- تست ۲۰: هرگاه برای انجام امری دو یا چند وکیل تعیین شده باشد
۱. اصل بر استقلال آنهاست مگر اینکه اقدام جمعی از سوی موکل صریح شده باشد.

۲. هرکدام می‌تواند مورد وکالت را به تنهایی به عمل آورند؛ اصلی وجود ندارد.
 ۳. هیچ‌کدام نمی‌تواند مورد وکالت را به تنهایی به عمل آورند؛ اصلی وجود ندارد.
 ۴. اصل بر اجتماع آنهاست مگر اینکه اقدام استقلالی از سوی موکل تصریح شده باشد.
- تست ۲۱: در صورتی که پس از تحویل دادخواست و ضمایم آن از سوی دفتر شعبه به قاضی شعبه بدوی، قاضی پرونده را کامل تشخیص دهد؟

۱. اقدام به رسیدگی ماهوی می‌کند و اگر حضور اصحاب دعوا را لازم بداند، دستور ابلاغ به ایشان را صادر می‌کند.
 ۲. دفتر، دستور ابلاغ دادخواست و ضمایم آن را به خوانده می‌دهد و به خوانده ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ فرصت پاسخ می‌دهد.
 ۳. ایرادات شکلی پرونده را بررسی می‌کند و اگر ایراد شکلی را احراز کند، به استناد مواد ۸۴ و ۸۹ ق.آ.د.م قرار رد دعوا صادر می‌کند.
 ۴. با صدور دستور تعیین وقت جلسه دادرسی، پرونده را به دفتر عودت می‌دهد تا به اصحاب دعوا ابلاغ شود.
- تست ۲۲: چنانچه برگه‌ای غیر از فرم دادخواست توسط مدیر دفتر به ثبت برسد:

۱. مقام ارجاع‌کننده آن را به عنوان دادخواست، جهت رسیدگی به شعبه ارجاع می‌دهد.
۲. نسبت به این برگه، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌شود.
۳. این برگه فاقد اثر قانونی است و هیچ‌قراری صادر نمی‌شود.
۴. دفتر شعبه، رد فوری چنین درخواستی را صادر می‌کند.

تست ۲۳: تقویم خواسته یعنی

۱. ارزیابی خواسته به وجه رایج کشور در زمان تقدیم دادخواست.
 ۲. ارزیابی خواسته به وجه رایج کشور در زمان رفع نقص.
 ۳. ارزیابی خواسته بر اساس شاخص بانک مرکزی در زمان تقدیم دادخواست.
 ۴. ارزیابی کارشناس از خواسته در زمان تقدیم دادخواست.
- تست ۲۴: در صورتی که قیمت خواسته در دعاوی مالی در موقع تقدیم دادخواست مشخص نباشد؟

۱. از خواهان هزینه دادرسی گرفته نمی‌شود.
 ۲. در زمان تقدیم دادخواست معادل دعوای مالی هزینه دادرسی گرفته می‌شود.
 ۳. تمام هزینه دادرسی مؤکول به زمان صدور حکم می‌شود.
 ۴. دادگاه مکلف است قیمت خواسته را قبل از صدور حکم مشخص نماید.
- تست ۲۵: در موارد دعاوی مالی غیرمنقول، از نقطه نظر هزینه دادرسی، بهای خواسته

۱. خواهان در دادخواست خود تعیین می‌کند.
۲. بر اساس ارزش منطقه‌ای تعیین می‌شود.
۳. توسط کارشناس تعیین می‌شود.
۴. توسط دادگاه تعیین می‌گردد.

تست ۲۶: در صورتی که زوجه برای وصول مهریه به دادگاه صالح مراجعه کند، هزینه دادرسی

۱. به میزان بهای خواسته بر اساس مهرالمسمی با زوج است.
۲. به میزان مهرالمسمی با زوجه است؛ حتی اگر مهرالمسمی وجه نقد نباشد.
۳. به میزان بهای خواسته بر اساس مهرالمسمی با زوج است، حتی اگر مهرالمسمی طلا باشد.
۴. به میزان بهای خواسته بر اساس مهرالمسمی با زوجه است.

تست ۲۷: اگر اعسار از هزینه دادرسی اثبات نشود

۱. دفتر شعبه، نسبت به آن قسمت از خواسته که هزینه دادرسی آن پرداخت نشده، بدو قرار رد دادخواست صادر می‌کند.
۲. دادگاه قرار رد دعوا صادر می‌کند.
۳. به خواهان اخطار رفع نقص در خصوص هزینه دادرسی داده می‌شود.
۴. دادگاه قرار ابطال دادخواست صادر می‌کند.

تست ۲۸: کدام عبارت صحیح نیست؟

۱. اعسار از هزینه دادرسی باید در هر دعوا به طور جداگانه اخذ شود.
 ۲. در مورد دعاوی متعددی که مدعی اعسار بر یک نفر همزمان اقامه می نماید حکم اعساری که نسبت به یکی از دعاوی صادر شود نسبت به بقیه دعاوی نیز مؤثر خواهد بود.
 ۳. دعاوی اعسار از هزینه دادرسی نمی تواند قبل از دعاوی اصلی طرح شود.
 ۴. اعسار از هزینه دادرسی در هر مرحله از دادرسی باید جداگانه تحصیل شود.
- تست ۲۹: ادعای اعسار از هزینه دادرسی مقطع تجدیدنظر توسط چه مرجعی رسیدگی می شود؟
۱. دادگاه بدوی که رأی مورد درخواست تجدیدنظر را صادر کرده است.
 ۲. شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان.
 ۳. شعبه مرجوع الیه در دادگاه تجدیدنظر استان.
 ۴. دفتر شعبه دادگاه صادرکننده رأی بدوی.

تست ۳۰: در مورد معافیت دولت و نهادهای دولتی و عمومی از هزینه دادرسی، کدام گزینه صحیح است؟

۱. در حال حاضر، تمام نهادهای دولتی و عمومی از پرداخت هزینه دادرسی معاف هستند.
 ۲. تنها آن دسته از نهادهای دولتی و عمومی معاف هستند که در قانون مؤخر بر قانون آیین دادرسی مدنی بر معافیت آنها تصریح شده باشد.
 ۳. نهادهای دولتی از پرداخت هزینه دادرسی معاف می باشند، اما شهرداریها و مؤسسات عمومی و غیرانتفاعی از پرداخت هزینه دادرسی معاف نمی باشند.
 ۴. هیچ نهادی اعم از دولتی یا عمومی یا غیرانتفاعی از پرداخت هزینه دادرسی معاف نمی باشند.
- تست ۳۱: قرار رد دعوی به خواسته مطالبه پانصد میلیون ریال وجه نقد در مرحله بدوی صادر شده است، هزینه درخواست تجدیدنظر از این قرار چقدر است؟

۱. سیصد هزار ریال
۲. سه درصد محکوم به
۳. چهار درصد محکوم به
۴. تا ده میلیون ریال، سه درصد و مازاد بر آن، چهار درصد محکوم به.

تست ۳۲: کدام یک از گزینه های زیر صحیح است؟

۱. قبول یا رد سوگند قابل توکیل نیست.
 ۲. هیچ قراری از اعتبار امر مختومه برخوردار نیست.
 ۳. از تاجر دادخواست اعسار پذیرفته نمی شود.
 ۴. دعاوی خلع ید از مال غیر منقول باید در مرکز اصلی شرکت اقامه شود.
- تست ۳۳: نحوه محاسبه هزینه دادرسی در کدامیک از مقاطع / مراحل زیر مشابه یکدیگر می باشند؟

۱. بدوی و واخواهی.
 ۲. واخواهی و اعاده دادرسی.
 ۳. واخواهی و تجدیدنظر.
 ۴. اعاده دادرسی و تجدیدنظر.
- تست ۳۴: خواهان در دعوی که خواسته آن استرداد یک دستگاه جرتقیل است، خواسته را چگونه باید تقویم کند؟
۱. مبلغی که کارشناس، قبل از شروع به رسیدگی معین می نماید.
 ۲. هر مبلغی که بخواهد، می تواند معین نماید.
 ۳. مبلغ مذکور در مستند دعوا.
 ۴. مبلغ واقعی جرتقیل.

تست ۳۵: در مقام رسیدگی به دعوی تجدیدنظر، چنانچه هزینه دادرسی مرحله نخستین و همچنین هزینه دادرسی مرحله تجدیدنظر، کامل پرداخت نشده باشد، اقدام دادگاه تجدیدنظر به ترتیب کدام است؟

۱. صدور اخطار رفع نقص - صدور اخطار رفع نقص.
 ۲. صدور اخطار رفع نقص - ارسال پرنده جهت رفع نقص به دادگاه نخستین.
 ۳. ارسال پرنده جهت رفع نقص به دادگاه نخستین - صدور اخطار رفع نقص.
 ۴. ارسال پرنده جهت رفع نقص به دادگاه نخستین - ارسال پرنده جهت رفع نقص به دادگاه نخستین.
- تست ۳۶: آیا پس از اعتراض خوانده نسبت به بهای خواسته، خواهان می‌تواند آن را افزایش دهد؟
۱. تا اولین جلسه دادرسی می‌تواند.
 ۲. تا پایان جلسه اول دادرسی می‌تواند.
 ۳. تا ختم دادرسی می‌تواند.
 ۴. نمی‌تواند.
- تست ۳۷: پس از ابلاغ اظهارنامه، دفتر دادگاه آن را به دادگاه تسلیم:
۱. نمی‌کند، چون اظهارنامه موجب اشتغال دادگاه نمی‌شود.
 ۲. می‌کند، چون اظهارنامه از راه‌های رسمی مطالبه حق است.
 ۳. نمی‌کند، چون اظهارنامه وسیله رسمی مطالبه حق نیست.
 ۴. می‌کند، چون اظهارنامه موجب اشتغال دادگاه می‌شود.
- تست ۳۸: هرگاه مخاطب برگه‌های قضایی از گرفتن برگ‌ها خودداری نماید، مأمور ابلاغ باید،
۱. برگ را به کسان یا خادمان مخاطب تسلیم نماید.
 ۲. مراتب را گزارش داده و برگ را به دفتر دادگاه برگرداند.
 ۳. نسخه دوم برگ را به محل الصاق و مراتب را گزارش نماید.
 ۴. برگ را به کسان یا خادمان که در محل حاضرند تسلیم نماید.
- تست ۳۹: ابلاغ دادخواست از طریق انتشار آگهی در روزنامه:
۱. تنها در مورد اشخاص حقیقی باید رعایت شود.
 ۲. تنها در مورد اشخاص حقیقی و حقوقی عمومی باید رعایت شود.
 ۳. تنها در مورد اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی باید رعایت شود.
 ۴. در مورد تمامی اشخاص اعم از حقیقی و حقوقی باید رعایت شود.
- تست ۴۰: در دعاوی مربوط به ورشکسته، دادخواست
۱. به ورشکسته ابلاغ می‌شود.
 ۲. به اداره تصفیه امور ورشکستگی یا مدیر تصفیه ابلاغ می‌شود.
 ۳. به ورشکسته و در صورت نبود او، به بستگانش ابلاغ می‌شود.
 ۴. به ورشکسته و یا مدیر تصفیه او ابلاغ می‌گردد.
- تست ۴۱: چنانچه رأی دادگاه غیابی بوده و مفاد رأی از طریق آگهی در روزنامه ابلاغ شده باشد، تاریخ ابلاغ چه زمانی است؟
۱. تاریخ انتشار آگهی
 ۲. یک هفته پس از انتشار آگهی
 ۳. یک ماه پس از انتشار آگهی
 ۴. تاریخ اطلاع محکوم علیه از مفاد رأی
- تست ۴۲: اگر طرفین قراردادی، محلی را برای ابلاغ اوراق دعوا انتخاب نموده باشند و دعوایی اقامه شود، انتخاب محل ابلاغ اوراق دعوا
۱. در صورتی مورد اعتنای دادگاه قرار می‌گیرد که در حوزه دادگاه باشد.
 ۲. در صورتی مورد اعتنای دادگاه قرار می‌گیرد که در مقر دادگاه باشد.
 ۳. در هر حال مورد اعتنای دادگاه قرار می‌گیرد.
 ۴. در هیچ صورتی مورد اعتنای دادگاه قرار نمی‌گیرد.
- تست ۴۳: چنانچه پس از ابلاغ اوراق دادرسی به خواننده در نشانی معین، خواننده نشانی خود را تغییر دهد:
۱. خواننده مکلف است نشانی جدید خود را به دفتر دادگاه اطلاع دهد و الا ابلاغ اوراق به نشانی سابق معتبر خواهد بود.
 ۲. برای خواهان اخطار رفع نقص جهت تعیین نشانی خواننده ابلاغ می‌شود و در صورت عدم رفع نقص در مهلت مقرر دادخواست او

ابطال می‌شود.

۳. به خواهان اخطار رفع نقص جهت تعیین نشانی جدید ابلاغ می‌شود و در صورت عدم رفع نقص در مهلت قانونی قرار رد دادخواست او صادر می‌شود.

۴. خواهان مکلف است تغییر نشانی را به دادگاه اطلاع دهد و الا جلسه دادرسی به دلیل گواهی مأمور ابلاغ مبنی بر تغییر نشانی تجدید خواهد شد.

تست ۴۴: چنانچه شخصی که به او اخطار رفع نقص صادر می‌شود مقیم خارج کشور باشد، مهلت رفع نقص از تاریخ ابلاغ اخطار به او

۱. در کشورهای هم‌جوار یک‌ماه و در سایر کشورها دو ماه است.
۲. یک‌ماه است.
۳. ده روز است.
۴. دو ماه است.

تست ۴۵: اگر خواندگان دعوا محصور و بیش از سی نفر باشند، خواهان مکلف است مشخصات

۱. همه خواندگان را در دادخواست قید کند و دادخواست باید به همه خواندگان ابلاغ شود.
۲. همه خواندگان را در دادخواست قید کند ولی مراتب یک نوبت در روزنامه کثیرالانتشار آگهی می‌شود.
۳. خوانده یا خواندگان اصلی را در دادخواست قید کند و مراتب یک نوبت در روزنامه کثیرالانتشار آگهی می‌شود.
۴. همه خواندگان را در دادخواست قید کند ولی دادخواست به معارض اصلی که خواهان مشخص کرده ابلاغ و مراتب یک نوبت آگهی می‌شود.

تست ۴۶: چنانچه شخص خوانده دعوا شرکت خصوصی باشد و در نشانی تعیین شده در دادخواست شناخته نشود

۱. مفاد دادخواست یک نوبت در روزنامه رسمی آگهی می‌شود.
 ۲. مفاد دادخواست یک نوبت در روزنامه رسمی منتشر می‌شود.
 ۳. دادخواست باید به آخرین محلی که به اداره ثبت شرکت‌ها معرفی شده ابلاغ شود.
 ۴. دادخواست باید به آخرین محل سکونت مدیر شرکت ابلاغ شود.
- تست ۴۷: اگر خواهان، نشانی غیرواقعی برای خوانده در دادخواست قید کند، چه حق / حقوقی برای خوانده غایب که محکوم شود، ایجاد می‌شود؟

۱. خوانده فقط حق واخواهی دارد.
۲. خوانده غایب هیچ حق بیش از خوانده حاضر ندارد.
۳. حق واخواهی و حق اعاده دادرسی در صورت اثبات متقلبانه بودن عمل خواهان.
۴. حق اعتراض به حکم غیابی با اثبات عدم اطلاع از مفاد حکم.

تست ۴۸: کدام عبارت در مورد ابلاغ به شخص مجهول‌المکان صحیح نیست؟

۱. ابلاغ به خوانده مجهول‌المکان از طریق نشر یک‌بار آگهی در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار به عمل می‌آید.
۲. کشوری که با ایران قرارداد تعاون قضایی دارد، می‌تواند تقاضای نشر آگهی ابلاغ در روزنامه‌های ایران را نماید.
۳. در مورد مجهول‌المکان بودن خوانده، قانون تعیین شهر یا محل زندگی او را لازم ندانسته است.
۴. هرگاه مخاطب ابلاغ، مقیم خارج از کشور باشد، نشر آگهی در کشور محل اقامت وی به عمل می‌آید.

تست ۴۹: چنانچه اخطار وقت جلسه به علت عدم حضور خوانده در محل، به همسایه وی ابلاغ شود

۱. تنها اگر برای اولین جلسه دادرسی بوده ابلاغ صحیح نیست.
۲. ابلاغ صحیح نیست.
۳. ابلاغ صحیح است ولی قانونی است.
۴. ابلاغ صحیح است.

تست ۵۰: چنانچه دو وکیل در پرونده دخالت داشته باشند و ابلاغ وقت حضوراً در دفتر دادگاه به یکی از آنها انجام شود و این وکیل

تعهد ابلاغ به وکیل دیگر دهد، ابلاغ

۱. نسبت به وکیل حاضر در دفتر دادگاه صحیح و واقعی و نسبت به وکیل دیگر صحیح نیست، حتی اگر خواهان دعوا صغیر باشد.
۲. نسبت به وکیل حاضر در دفتر دادگاه صحیح و واقعی و نسبت به وکیل دیگر صحیح و قانونی است.
۳. نسبت به وکیل حاضر در دفتر دادگاه صحیح و واقعی و نسبت به وکیل دیگر صحیح نیست، مگر خواهان دعوا صغیر باشد.
۴. نسبت به هردو وکیل صحیح است.

تست ۵۱: در احتساب مواعد:

۱. چنانچه از مواعد قانونی باشد روز ابلاغ و روز اقدام جزء مدت محسوب نمی‌شود.
۲. چنانچه از مواعد قضایی باشد روز ابلاغ و روز اقدام جزء مدت محسوب نمی‌شود.
۳. هم در مواعد قانونی و هم در مواعد قضایی روز ابلاغ و روز اقدام جزء مدت محسوب نمی‌شود.
۴. در مواعد قانونی روز ابلاغ و روز اقدام جزء مدت محسوب نمی‌شود و در قضایی می‌شود.

تست ۵۲: به موجب دادنامه‌ای غیرقطعی، اصغر (مقیم خارج از کشور) و بهرام (مقیم داخل کشور) به انجام تعهدی محکومیت یافته‌اند مهلت تجدیدنظرخواهی از حکم کدام است؟

۱. برای هر دونفر بیست روز.
۲. برای هردو نفر دو ماه.
۳. برای اصغر دوماه و برای بهرام بیست روز.
۴. برای اصغر و ماه و برای بهرام یک‌ماه.

تست ۵۳: کدام گزینه غلط است؟

۱. تنها مجهول‌المکانی قابل تصور است.
۲. مجهول‌المکانی گواه در ق.آ.د.م پیش‌بینی نشده است.
۳. اگر خواهان در دادگاه بدوی محکوم شود، ممکن است به عنوان تجدیدنظرخوانده مجهول‌المکان باشد.
۴. اعلام عمدی مجهول‌المکانی خوانده از سوی خواهان تحت شرایطی می‌تواند از جهات اعاده دادرسی محسوب شود.

تست ۵۴: در صورتی که طرف دعوا برای جرح گواه از دادگاه استمهال نماید، دادگاه چه اقدامی انجام می‌دهد؟

۱. حداکثر به مدت یک‌هفته مهلت خواهد داد.
۲. حداکثر به مدت ده روز مهلت می‌دهد.
۳. جلسه رسیدگی را تجدید می‌کند.
۴. مهلت متناسب خواهد داد.

تست ۵۵: اگر ابلاغ صورت گرفته باشد اما مخاطب ادعا نماید از مفاد آن آگاه نشده است، کدام مورد صحیح است؟

۱. در صورتی که ابلاغ قانونی باشد، ادعای مخاطب مبنی بر عدم آگاهی از ابلاغ پذیرفته نخواهد شد.
۲. اگر مخاطب انجام تشریفات ابلاغ را پذیرفته باشد، ادعای آگاهی نداشتن از مفاد ابلاغ مسموع نیست.
۳. اگر مخاطب مدعی عدم رعایت تشریفات نیز باشد، ابلاغ باطل است ولو اینکه مخاطب به مفاد ابلاغ عمل کرده باشد.
۴. اگر مخاطب انجام تشریفات ابلاغ را پذیرفته باشد، ابلاغ واقعی معتبر خواهد بود، ولو اینکه مخاطب به موضوع آن عمل نکرده باشد.

تست ۵۶: محکوم علیه غایب، در فرضی که حکم غیابی به وی ابلاغ نشده باشد، چگونه می‌تواند عدم اطلاع خویش را از مفاد حکم غیابی را اثبات کند؟

۱. تنها با ابلاغ واقعی حکم و اجراییه به محکوم علیه غایب.
۲. به هر وسیله‌ای که عرفاً دلالت بر اطلاع از مفاد حکم نماید.
۳. تنها با ابلاغ قانونی حکم یا اجراییه به محکوم علیه غایب.
۴. تنها با ابلاغ واقعی حکم یا اجراییه به محکوم علیه غایب.

تست ۵۷: اگر غایب مفقودالاثر در ایران محل اقامت و سکونت نداشته باشد، دادگاه صالح نسبت به امور غایب کجاست؟

۱. دادگاه محلی که اموال غیرمنقول غایب در ایران، آنجا متمرکز است.
 ۲. دادگاه محلی که امین غایب در آنجا اقامت دارد.
 ۳. دادگاه محلی که ورثه غایب در آنجا اقامت یا سکونت دارند.
 ۴. دادگاه محلی که موت واقعی غایب در آنجا محتمل است.
- تست ۵۸: چنانچه دعوایی در دادگاه عمومی تهران، علیه دو تبعه بیگانه اقامه شود که هردو مشخصاً مقیم کشوری باشند که با ایران قرارداد تعاون قضایی دارد، اما یکی از آن دو، تبعه کشوری باشد که با ایران قرارداد تعاون قضایی ندارد، دادخواست و پیوست‌های آن چگونه ابلاغ می‌شود؟
۱. به تبعه کشور محل اقامت، توسط مأمورین خارجی کشور محل اقامت و به خواننده دیگر، توسط مأمورین نمایندگی کنسولی ایران در کشور محل اقامت
 ۲. به هردو خواننده، توسط مأمورین نمایندگی کنسولی ایران در کشور محل اقامت
 ۳. به هردو نفر، از طریق آگهی در روزنامه کثیرالانتشار
 ۴. به هردو خواننده، توسط مأمور خارجی کشور محل اقامت آنها
- تست ۵۹: تکلیف دادگاه صالح به رسیدگی تا چه زمانی ادامه می‌یابد؟
۱. تا صدور حکم، مگر اینکه یکی از عوامل توقیف دادرسی پیش آید.
 ۲. تا صدور حکم.
 ۳. تا صدور رأی قاطع اعم از حکم یا قرار قاطع.
 ۴. تا اتخاذ هرگونه تصمیمی اعم از حکم یا قرار در ماهیت دعوا.
- تست ۶۰: اگر دادگاه، علی‌رغم فراهم‌بودن شرایط و مقدمات رسیدگی ماهوی، از این امر خودداری کرده و یکی از قرائی قاطع را صادر کند
۱. عمل دادرس، مستوجب هیچ عنوان کیفری نمی‌باشد.
 ۲. دادرس مرتکب جرم استنکاف از احقاق حق شده است.
 ۳. فعل دادرس جرم نیست اما تخلف انتظامی می‌باشد.
 ۴. عمل دادرس صرفاً از باب مسؤولیت مدنی قابل پیگرد می‌باشد.
- تست ۶۱: کدام عبارت صحیح نیست؟
۱. دادگاه نمی‌تواند به چیزی غیر از خواسته رسیدگی کند، حتی اگر خواهان را مستحق آن تشخیص دهد.
 ۲. معیار وارد بودن یا نبودن دعوای خواهان، ادله‌ای است که او از پایان جلسه اول تا ختم دادرسی ارائه می‌دهد.
 ۳. دادگاه اصولاً به ادله ارائه‌شده از سوی اصحاب دعوا رسیدگی می‌کند و دادگاه حقوقی، اختیار تحصیل دلیل را ندارد.
 ۴. اقدام دادگاه حقوقی برای حقیقت‌یابی قانوناً مجاز است.
- تست ۶۲: کدام عبارت در مورد جلسه دادرسی غلط است؟
۱. جلسه دادرسی ممکن است بدون اصحاب دعوا تشکیل شود.
 ۲. تشکیل جلسه دادرسی در مقطع تجدیدنظر الزامی است.
 ۳. کامل بودن دادخواست از نظر شکلی، پیش‌شرط جلسه دادرسی است.
 ۴. عدم حضور خواهان در جلسه اول می‌تواند به قرار ابطال دادخواست بیانجامد.
- تست ۶۳: در هر مورد که تعیین وقت دقیق برای بررسی موضوعی یا اطلاع از نتیجه امری برای دادرس غیرممکن باشد، تعیین می‌شود.
۱. وقت عادی
 ۲. وقت فوق‌العاده
 ۳. وقت خارج از نوبت
 ۴. وقت نظارت
- تست ۶۴: فاصله بین ابلاغ و روز جلسه دادرسی به ترتیب، در حالت عادی، در صورت ابلاغ از طریق آگهی و در صورت اقامت یکی از اصحاب دعوا در خارج از کشور چقدر است؟

۱. پنجروز - بیست روز - دوماه ۲. یک هفته - یک ماه - دوماه

۳. پنجروز - یک ماه - دوماه ۴. یک هفته - بیستروز - دوماه

تست ۶۵: در صورتی که خواهان تا اولین جلسه دادرسی، دادخواست خود را مسترد کند، چه قراری صادر می شود؟

۱. قرار ابطال دادخواست ۲. قرار رد دعوا

۳. قرار رد دادخواست ۴. قرار عدم استماع دعوا

تست ۶۶: در کدام مورد، اعتراض به بهای خواسته منتفی است؟

۱. در صورتی که خواسته وجه نقد باشد.

۲. در صورتی که خواسته طلا بوده و نرخ رسمی آن در بازار مشخص باشد.

۳. در صورتی که موضوع مطالبه، کالاهایی باشد که طبق فاکتور قیمتی آنها مشخص است.

۴. موضوع خواسته، مطالبه انجام تعهد معین باشد.

تست ۶۷: خواهان می تواند خواسته خود را:

۱. در تمام مراحل دادرسی افزایش دهد.

۲. تا قبل از شروع اولین جلسه دادرسی کم نماید.

۳. در تمام مراحل دادرسی کم نماید.

۴. در تمام مراحل دادرسی کم یا زیاد نماید.

تست ۶۸: در موردی که عدم تشکیل جلسه دادرسی منتسب به اصحاب دعوا نیست جلسه دادرسی بعدی باید در چه زمانی تشکیل شود؟

۱. ظرف یک ماه ۲. منوط به نظر دادگاه است.

۳. حداکثر ظرف مدت دوماه ۴. نزدیک ترین وقت ممکن

تست ۶۹: چنانچه خوانده، در اولین جلسه دادرسی به واسطه کمی وقت نتواند اسناد خود را حاضر کند، کدام مورد، صحیح است؟

۱. خوانده می تواند درخواست تجدید جلسه را نماید و چنانچه دادگاه درخواست او را مقرون به صحت دانست، جلسه دادرسی تعیین می نماید.

۲. خوانده می تواند درخواست یک هفته مهلت نماید و دادگاه در هر حال، مکلف به قبول درخواست است.

۳. خوانده می تواند درخواست تعیین وقت احتیاطی نماید و دادگاه چنانچه درخواست او را مقرون به صحت دانست، وقت احتیاطی تعیین می نماید.

۴. خوانده می تواند درخواست تأخیر جلسه را نماید و چنانچه دادگاه درخواست او را مقرون به صحت دانست، جلسه خارج از نوبت تعیین می نماید.

تست ۷۰: اگر لایحه ای که خواهان با پست ارسال کرده، در روز جلسه دادرسی به دادگاه نرسد و دادگاه هم نتواند به دلیل عدم اخذ توضیح از خواهان یا خوانده در ماهیت دعوا رسیدگی کند، کدام تصمیم اتخاذ خواهد شد؟

۱. قرار ابطال دادخواست

۲. قرار رد دادخواست

۳. قرار عدم استماع دعوا

۴. قراری صادر نمی شود و حتماً باید به خواهان فرصت ارائه دلیل داده شود.

تست ۷۱: در اثنای رسیدگی وکیل خواهان استعفای خود را به دادگاه تقدیم می کند، وظیفه دادگاه چیست؟

۱. مراتب را به خواهان اعلام می کند و دادرسی به مدت ده روز متوقف می شود.

۲. به رسیدگی خود ادامه می دهد.

۳. مورد از مصادیق توقیف دادرسی بوده و پرونده از آمار کسر و بایگانی می شود تا خواهان وکیل جدید معرفی کند.

۴. به خواهان اخطار می کند یا شخصاً یا توسط وکیل جدید دادرسی را تعقیب کند و دادرسی حداکثر تا یک ماه متوقف می شود.

تست ۷۲: انتقال دعوا بدون انتقال حق منشأ دعوا

۱. همواره ممکن است. ۲. در صورت توافق طرفین ممکن است.

۳. در صورت قبول دادگاه ممکن است. ۴. هرگز ممکن نیست.

تست ۷۳: کدام مورد از مصادیق زوال دعوا نیست؟

۱. ابرای مدیون توسط داین.
۲. ابرای مضمون له توسط مضمون عنه.
۳. ابرای دین متوفی از سوی بستانکار.
۴. ابرای ضامن توسط مضمون له.

تست ۷۴: اگر در جریان دادرسی خوانده ورشکسته شود، دادگاه چه اقدامی انجام می دهد؟

۱. رسیدگی را متوقف و مراتب را به اداره تصفیه امور ورشکستگی اعلام می کند.
۲. رسیدگی را به طور موقت، متوقف و مراتب را به طرف دیگر اعلام می کند.
۳. قرار عدم استماع دعوا را صادر نموده و به طرف دیگر اعلام می کند.
۴. قرار رد دعوا صادر نموده و به اداره امور ورشکستگی ابلاغ می کند.

تست ۷۵: «استرداد دادخواست» و «استرداد دعوی اصلی» چه تأثیری بر دعوی متقابل دارند؟

۱. اگر دعوی اصلی مسترد شود، دعوی متقابل نیز زایل می شود، اما با استرداد دادخواست، دعوی متقابل از بین نخواهد رفت.
۲. استرداد درخواست یا دعوی اصلی، صرفاً موجب متوقف شدن رسیدگی به دعوی متقابل می شود.
۳. هر دو فی نفسه بی تأثیر هستند، مگر اینکه به واسطه استرداد، دعوی متقابل بلاموضوع شود.
۴. به دلیل تبعیت دعوی متقابل از دعوی اصلی، دعوی متقابل نیز بی تأثیر می شود.

تست ۷۶: مقصود از نحوه دعوا در عبارت «تغییر نحوه دعوا» مذکور در ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی چیست؟

۱. عمل یا واقعه حقوقی که خواهان بر مبنای آن تلاش می کند، دعوی خود را اثبات کند.
۲. قانون یا در صورت سکوت قانون، منابع فقهی که بر اساس آن دعوا قابل اثبات است.
۳. قانون یا فقه یا اصول حقوقی یا عرف مسلم که به ترتیب می توان دعوا را به استناد آنها اثبات کرد.
۴. فقط قانون یا فقه یا اصول حقوقی که به ترتیب می توان دعوا را به استناد آنها اثبات کرد.

تست ۷۷: هرگاه نسبت به اصالت سند عادی خواهان تعرض شود و او در جلسه دادرسی، اصل آن را به همراه نداشته باشد:

۱. سند مطلقاً از عداد دلایل خواهان خارج می شود.
۲. بسته به اینکه تعرض از نوع انکار یا ادعای جعل باشد، حکم قضیه متفاوت خواهد بود.
۳. دادگاه می تواند به صلاح دید خود به وی مهلت دهد که اصل سند را در جلسه بعد یا در اولین فرصت ارائه دهد.
۴. تنها در صورت قوی بودن دلایل تعرض خوانده، سند از عداد دلایل خواهان خارج می شود.

تست ۷۸: اولین جلسه دادگاه که برای رسیدگی به ماهیت دعوا تشکیل شده است، فقط در کدام صورت، «اولین جلسه دادرسی» به شمار می رود؟

۱. موجبات رسیدگی فراهم باشد و خوانده فرصت و امکان دفاع در برابر دادخواست داشته باشد، حتی اگر دفاع ننماید.
۲. موجبات رسیدگی فراهم باشد و خوانده فرصت و امکان دفاع در برابر دادخواست داشته باشد و دفاع نماید.
۳. موجبات رسیدگی فراهم باشد و خوانده دفاع نماید.
۴. مرجعیت رسیدگی فراهم باشد.

تست ۷۹: در اجاره های مشمول قانون روابط موجر و مستأجر ۱۳۵۶، که اجاره نامه عادی بوده یا تنظیم نشده و مؤجر به دلیل عدم پرداخت اجور معوقه از سوی مستأجر خواستار تخلیه باشد، طرح دعوی تخلیه منوط به چه چیزی است؟

۱. بدو درخواست تخلیه از شورای حل اختلاف، مگر اینکه مؤجر و مستأجر نهاد دولتی یا عمومی باشند.
۲. بدو ارسال اظهارنامه به اتحادیه صنفی مربوط و اعلام قصد تخلیه و انقضای یک هفته از تاریخ ابلاغ این اظهارنامه.
۳. ارسال اظهارنامه به مستأجر و انقضای ده روز از تاریخ ابلاغ آن و عدم پرداخت اجور معوقه در این مدت.
۴. ارسال نامه سفارشی دو قبضه به محل مورد اجاره.

تست ۸۰: اگر اظهارکننده از طریق اظهارنامه درصد ایفای تعهد باشد؟

۱. باید ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اظهارنامه در همان موضوع دادخواست بدهد.
 ۲. اصولاً باید موضوع تعهد به مرجع ابلاغ اظهارنامه تسلیم شود تا ایفای تعهد تحقق یابد.
 ۳. صرف ارسال اظهارنامه به همراه مستندات تعهد برای سقوط آن کفایت می کند.
 ۴. امکان ایفای تعهد از طریق طی تشریفات اظهارنامه در قانون پیش بینی نشده است.
- تست ۸۱: فراهم آوردن وسیله اجرای قرار معاینه محل در دادگاه نخستین اگر به درخواست هر یک از اصحاب دعوا باشد
۱. با همان طرف است و اطلاعات حاصل از معاینه محل که در صورت جلسه نوشته می شود از امارات قانونی است.
 ۲. با طرفین است و اطلاعات حاصل از معاینه محل که در صورت جلسه نوشته می شود در حکم سند رسمی است.
 ۳. با نظر دادگاه است و اطلاعات حاصل از معاینه محل که در صورت جلسه نوشته می شود در حکم سند رسمی است.
 ۴. با همان طرف است و اطلاعات حاصل از معاینه محل که در صورت جلسه نوشته می شود از امارات قضایی است.
- تست ۸۲: در مرحله تجدیدنظر، صدور قرار محلی ممکن و صدور قرار معاینه محل ممکن و خود قرار به طرفین ابلاغ
۱. است - است - نمی شود.
 ۲. است - است - می شود.
 ۳. نیست - است - می شود.
 ۴. نیست - است - نمی شود.
- تست ۸۳: چنانچه خواننده، دعوای متقابل اقامه نماید و پس از آن خواهان اصلی، در همان جلسه اول دادرسی، دعوای خود را استرداد نماید، دادگاه، نسبت به دعوای اصلی و نسبت به دعوای متقابل
۱. قرار رد صادر می نماید - قرار رد صادر می نماید.
 ۲. قرار عدم استماع صادر می نماید - قرار رد صادر می نماید.
 ۳. قرار رد صادر می نماید - رسیدگی می نماید.
 ۴. قرار رسیدگی توأمان صادر می نماید - قرار سقوط دعوا صادر می نماید.
- تست ۸۴: کدام گزینه غلط است؟
۱. اصولاً صدور قرار تأمین خواسته مستلزم سپردن تأمین است.
 ۲. اصولاً اجرای دستور موقت دادگاه عمومی حقوقی مستلزم تأیید رئیس حوزه قضایی است.
 ۳. برای صدور دستور موقت از متقاضی تأمین گرفته می شود.
 ۴. تأمین در تأمین خواسته، همواره وجه نقد است.
- تست ۸۵: در کدام مورد، قرار تأخیر عملیات اجرایی برای مدت معین صادر می شود؟
۱. محکوم به مالی باشد و دادستان کل کشور، فرجام خواهی از طریق وی را مقرون به صحت تشخیص دهد.
 ۲. محکوم به غیر مالی باشد و مرجع رسیدگی به اعاده دادرسی، پس از گرفتن تأمین از محکوم علیه، اجرای آن را متوقف سازد.
 ۳. دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض ثالث، تأخیر اجرای حکم مورد اعتراض را لازم بداند و از وی تأمین مناسب اخذ کند.
 ۴. محکوم به غیر مالی باشد و در فرجام خواهی عادی، دادگاه صادرکننده رأی فرجام خواسته، از محکوم علیه تأمین بگیرد.
- تست ۸۶: در کدام یک از دعاوی زیر، قرار تأمین اتباع بیگانه قابل صدور است؟
۱. دعوای مستند به سند رسمی علیه تاجر
 ۲. دعوای مستند به سند عادی علیه غیرتاجر
 ۳. دعوای متقابل
 ۴. دعوای راجع به برات، سفته و چک
- تست ۸۷: خوانده (مالک) در جریان دعوای اثبات حق انتفاع نسبت به ملکی، برخلاف حقیقت به خواسته اقرار می کند و پس از محکومیت قطعی، ملک را به ثالث منتقل می کند؛ در این صورت، منتقل الیه
۱. می تواند نسبت به این حکم به عنوان ثالث اعتراض کند.
 ۲. می تواند نسبت به این حکم به عنوان طرف دعوا اعاده دادرسی بخواهد.
 ۳. می تواند به این جهت که غایب بوده، نسبت به این حکم با اثبات عدم اطلاع از مفاد حکم، واخواهی نماید.

۴. قانوناً نمی‌تواند هیچ نوع شکایتی نسبت به این حکم داشته باشد.

تست ۸۸: اصل بر

۱. قطعی بودن احکام است.

۲. غیرحضوری بودن احکام است.

۳. قاطع بودن قرارها است.

۴. غیرقطعی بودن حکم غیابی پس از انقضای مهلت واخواهی است.

تست ۸۹: حکم نهایی در کدام یک از عبارت‌های ذیل تعریف شده است؟

۱. حکمی که به صورت قطعی از دادگاه بدوی صادر شده باشد.

۲. حکمی که از مرجع تجدیدنظر به صورت قطعی صادر شده باشد.

۳. حکمی که به جهت عدم تجدیدنظرخواهی قطعیت یافته است.

۴. حکمی که به واسطه طی مراحل قانونی و یا به واسطه انقضای مدت اعتراض، تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی دعوایی که حکم

در آن موضوع صادر شده، از دعاوی مختومه محسوب شود.

تست ۹۰: کدام عبارت در مورد تصحیح رأی صحیح نیست؟

۱. چنانچه رأی مور تصحیح به واسطه واخواهی یا تجدیدنظر یا فرجام نقض گردد، رأی تصحیحی نیز از اعتبار خواهد افتاد.

۲. دادگاه رأساً یا به درخواست ذی‌نفع، رأی را تصحیح می‌نماید.

۳. اجرای کل حکمی که تصحیح آن درخواست شده، منوط به ابلاغ رأی تصحیح است.

۴. در مواردی که اصل حکم یا قرار دادگاه قابل واخواهی یا تجدیدنظر یا فرجام است، تصحیح آن نیز در مدت قانونی قابل واخواهی

یا تجدیدنظر یا فرجام خواهد بود.

تست ۹۱: چنانچه مدعی، رابطه حقوقی ادعا شده را در قالب عقدی خاص توصیف کند، آیا دادگاه می‌تواند رابطه را در قالبی دیگر قرار

داده و بررسی کند؟

۱. تغییر توصیف رابطه حقوقی، صرفاً از سوی خواهان و تا پایان جلسه دادرسی امکان‌پذیر است.

۲. اگر چه قاضی توان تغییر توصیف را دارد، اما این امر تنها تا پایان جلسه اول دادرسی و قبل از ورود به ماهیت دعوا امکان‌پذیر

است.

۳. تغییر توصیف دعوا تنها در مرحله بدوی ممکن است و در سایر مراحل تنها تحت توصیفی که در مرحله بدوی مطرح شده است،

رسیدگی خواهد شد.

۴. توصیف طرفین از رابطه، الزامی برای دادگاه ایجاد نمی‌کند، بنابراین قاضی با بررسی رابطه، قالب حقوقی متناسب را احراز نموده

و بر اساس تشخیص خود عمل می‌کند.

تست ۹۲: منظور از رأی اصراری چیست؟

۱. از سوی هیأت عمومی دیوان عالی کشور و در مقام تأیید رأی صادره از شعب خود دیوان صادر می‌شود.

۲. از دادگاه رسیدگی‌کننده بعد از نقض و ارجاع رأی از سوی دیوان و در مقام تأیید رأی منقوض می‌شود.

۳. توسط شعبه دیوان عالی کشور و در مقام فرجام‌خواهی و تأیید رأی فرجام‌خواسته صادر شده است.

۴. از سوی تمام مراجع رسیدگی‌کننده و در تمام مراحل تأیید شده است.

تست ۹۳: جلب ثالث در مرحله واخواهی ممکن و ورود ثالث در این مرحله، ممکن

۱. است - نیست. ۲. نیست - است. ۳. نیست - نیست. ۴. است - است.

تست ۹۴: طبق مقررات سال ۱۳۹۳، هزینه واخواهی چقدر است؟

۱. دو درصد خواسته ۲. سه درصد خواسته

۳. سه درصد محکوم‌به ۴. چهار درصد محکوم‌به

تست ۹۵: اگر ابلاغ حکم غیابی به خوانده‌ای به عمل آید که در زمان رسیدگی و ابلاغ حکم محجور بوده است و در مهلت واخواهی از حجر

خارج شده، مهلت واخواهی از چه زمانی شروع می‌شود؟

۱. از تاریخ ابلاغ به محکوم علیه غایب اعم از واقعی یا قانونی و صرف نظر از عقل یا حجر وی.
 ۲. از تاریخ ابلاغ مجدد به قیم محکوم علیه غایب.
 ۳. از تاریخ ابلاغ مجدد حکم غیابی به شخص محکوم علیه غایب.
 ۴. از تاریخ آگهی حکم غیابی در یکی از روزنامه های کثیرالانتشار.
- تست ۹۶: با توجه به قانون جدید آیین دادرسی کیفری، مهلت وخواهی از حکم غیابی دارای وصف حقوقی و کیفری چقدر است؟
۱. نسبت به جنبه کیفری ۱۰ روز و نسبت به جنبه حقوقی ۲۰ روز.
 ۲. نسبت به جنبه کیفری و جنبه حقوقی، ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ.
 ۳. نسبت به جنبه کیفری ۲۰ روز از تاریخ صدور و جنبه حقوقی، ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ
 ۴. نسبت به جنبه کیفری ۱۵ روز از تاریخ ابلاغ و جنبه حقوقی، ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ.
- تست ۹۷: در یک دادخواست، دعوای خلع ید از ملکی تقدیم گردیده و نیز دعوای شش میلیون ریال اجرت المثل همین ملک اقامه می شود. خوانده در جلسه دادرسی حاضر نمی شود و لایحه نیز تقدیم نمی کند. دادگاه خواهان را در هر دو دعوا محکوم می کند. رأی دادگاه:
۱. قابل تجدیدنظر است.
 ۲. قابل وخواهی است.
 ۳. غیرقابل وخواهی و غیرقابل تجدیدنظر است.
 ۴. قابل وخواهی و سپس تجدیدنظر است.
- تست ۹۸: رأی دادگاه در چه مواردی غیابی است؟
۱. در مواردی که وقت رسیدگی ابلاغ واقعی نشده و خوانده و نماینده او در هیچ جلسه دادگاه حاضر نشده و کتباً هم دفاع نکرده باشند.
 ۲. در مواردی که خوانده در دادگاه حاضر نشده باشد.
 ۳. در مواردی که خوانده یا نماینده قانونی او در دادگاه حاضر نشده باشند.
 ۴. در مواردی که اخطاریه وقت رسیدگی ابلاغ واقعی نشده باشد.
- تست ۹۹: چنانچه محکوم علیه غایب، خارج از مهلت مقرر قانونی وخواهی نماید، کدام مورد صحیح است؟
۱. اگر حکم غیابی ابلاغ قانونی شده باشد و دادگاه ادعای عدم اطلاع وخواه از مفاد حکم غیابی را احرار نماید، با گرفتن تأمین از وخواه، قرار قبولی دادخواست وخواهی را صادر می کند.
 ۲. اگر حکم غیابی ابلاغ واقعی شده باشد و دادگاه ادعای عدم اطلاع وخواه از مفاد حکم غیابی را احرار نماید، با گرفتن تأمین از وخواه، قرار قبولی دادخواست وخواهی را صادر می کند.
 ۳. اگر حکم غیابی ابلاغ قانونی شده باشد و دادگاه ادعای عدم اطلاع وخواه از مفاد حکم غیابی را احرار نماید، قرار قبولی دادخواست وخواهی را صادر می کند.
 ۴. اگر حکم غیابی ابلاغ واقعی شده باشد و دادگاه ادعای عدم اطلاع وخواه از مفاد حکم غیابی را احرار نماید، قرار قبولی دادخواست وخواهی را صادر می کند.
- تست ۱۰۰: اثر تعلیقی وخواهی در اجرای حکم چیست؟
۱. وخواهی فی نفسه دارای اثر تعلیقی نیست، مگر اینکه امکان اعتراض بر اساس یکی از طرق فوق العاده شکایت وجود نداشته باشد.
 ۲. وخواهی یکی از روش های عادی شکایت از آراء است، لذا اثر تعلیقی ندارد و بعد از صدور و ابلاغ حکم، رأی اجرا می شود، ولو اینکه وخواهی صورت پذیرد.
 ۳. وخواهی از حکم غیابی در صورتی که به شکل قانونی ابلاغ شده باشد، فاقد اثر تعلیقی است. در این صورت حتی با وجود وخواهی محکوم علیه غایب نیز، حکم اجرا می شود.
 ۴. در صورتی که حکم غیابی ابلاغ واقعی شده باشد، اجرای حکم تا انقضای مهلت وخواهی تعلیق می شود. اگر حکم قابل تجدیدنظر هم باشد تا انقضای مهلت تجدیدنظر و در صورت تجدیدنظرخواهی، تا روشن شدن نتیجه، اجرای حکم تعلیق

می شود.

تست ۱۰۱: حکم دادگاه تجدیدنظر استان، در صورتی در همان دادگاه قابل «اعتراض» است که علیه:

۱. تجدیدنظرخوانده ای صادر شده که در هیچ یک از جلسات دادگاه تجدیدنظر حاضر نشده و به این دادگاه لایحه نداده باشد.
 ۲. خوانده صادر شده و خوانده در هیچ یک از جلسات دادگاه تجدیدنظر حاضر نشده و به این دادگاه لایحه نداده باشد.
 ۳. خوانده صادر شده و خوانده در هیچ یک از جلسات دادگاه نخستین و تجدیدنظر حاضر نشده و به این دادگاه لایحه نداده باشد.
 ۴. خواهان صادر شده و خواهان در هیچ یک از جلسات دادگاه نخستین و تجدیدنظر حاضر نشده و لایحه نداده باشد.
- تست ۱۰۲: هرگاه در دادخواست تجدیدنظر، تجدیدنظرخواهی نسبت به قسمتی از رأی شده باشد، گسترش تجدیدنظرخواهی به قسمت های دیگر رأی، در اولین جلسه دادگاه تجدیدنظر:

۱. تنها در دعاوی غیرقابل تجزیه ممنوع است.
۲. تنها در دعاوی غیرقابل تجزیه مجاز است.
۳. ممنوع است.
۴. مجاز است.

تست ۱۰۳: هرگاه قرار رد دعوا که از دادگاه نخستین صادره شده باشد در دادگاه تجدیدنظر فسخ شود، پرونده برای رسیدگی به ماهیت دعوا باید به دادگاه نخستین برگردانده شود،

۱. جز در دعاوی جلب ثالث و متقابل که باید در دادگاه تجدیدنظر رسیدگی شود.
 ۲. جز در دعاوی متقابل که باید در دادگاه تجدیدنظر رسیدگی شود.
 ۳. جز در دعاوی جلب ثالث و اضافی که باید در دادگاه تجدیدنظر رسیدگی شود.
 ۴. جز در صورت جلب ثالث در مقطع تجدیدنظر که باید در دادگاه تجدیدنظر رسیدگی شود.
- تست ۱۰۴: اگر دادگاه عمومی حقوقی حکم خود را قطعی توصیف کرده باشد، اما محکوم علیه آن را قابل تجدیدنظر بداند، محکوم علیه:

۱. نمی تواند تجدیدنظرخواهی کند.
۲. نمی تواند تجدیدنظرخواهی کند مگر اینکه دعوا غیرمالی باشد.
۳. می تواند تجدیدنظرخواهی کند اما دادگاه نخستین می تواند دادخواست تجدیدنظر را به علت توصیف حکم، رد کند.
۴. می تواند تجدیدنظرخواهی کند و دادگاه نخستین نمی تواند دادخواست تجدیدنظر را به علت توصیف حکم، رد کند.

تست ۱۰۵: احکام مستند به اقرار در دادگاه

۱. قابل فرجام است.
۲. قابل تجدیدنظر و فرجام نیست.
۳. قابل تجدیدنظر است.
۴. قابل تجدیدنظر و فرجام است.

تست ۱۰۶: دعوایی اقامه می شود و دادگاه عمومی، به علت عدم توجه دعوا به خوانده، حکم بر بطلان دعوا صادر می نماید، چنانچه از این رأی تجدیدنظرخواهی شود، دادگاه تجدیدنظر باید رأی را

۱. قرار تلقی و آن را فسخ نماید.
۲. قرار تلقی رأی را استوار نماید.
۳. قرار تلقی و حسب مورد آن را فسخ یا استوار نماید.
۴. در هر حال فسخ و خود رسیدگی نماید.

تست ۱۰۷: هرگاه مستند دعوایی سند رسمی باشد و بر مبنای توافق طرفین در دادگاه سازش نامه تنظیم شود این سازش نامه قابل تجدیدنظر

۱. نیست - آیین نامه اجرای اسناد رسمی.
۲. است - آیین نامه اجرای اسناد رسمی.
۳. نیست - قانون اجرای احکام مدنی.
۴. است - قانون اجرای احکام مدنی.

تست ۱۰۸: چنانچه در دادگاه نخستین به استناد نظر کارشناس حکم صادر نموده باشد، دادگاه تجدیدنظر حکم را فسخ نماید و

..... بدون جلب نظر کارشناس رأی صادر نماید.

۱. می تواند - جز با درخواست محکوم علیه نمی تواند.
۲. می تواند - می تواند.
۳. نمی تواند - نمی تواند.
۴. می تواند - نمی تواند.

تست ۱۰۹: محکوم علیه در مهلت تجدیدنظرخواهی، محجور می شود کدام مورد در خصوص تجدیدنظرخواهی صحیح است؟

۱. دادستان به نمایندگی از محجور تجدیدنظرخواهی می کند.
۲. مهلت تجدیدنظرخواهی از زمان رفع حجر شروع می شود.
۳. مهلت تجدیدنظرخواهی از تاریخ تعیین قیم شروع می شود.
۴. مهلت تجدیدنظرخواهی از تاریخ ابلاغ حکم به قیم شروع می شود.

تست ۱۱۰: کدام یک از آرای زیر قابل تجدیدنظر است؟

۱. حکمی که دادگاه رسیدگی کننده آن را غیرقابل تجدیدنظر اعلام کرده باشد، هرچند قانوناً قابل تجدیدنظر باشد.
۲. حکم مستند به کارشناسی، در صورتی که طرفین کتباً قاطع بودن رأی او را پذیرفته باشند.
۳. حکم صادره در دعوایی که طرفین حق تجدیدنظر خود را ساقط کرده باشند.
۴. حکم مستند به اقرار، ولو اقرار قاطع دعوا نباشد.

تست ۱۱۱: اگر رأی مورد تجدیدنظر، برخلاف رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور صادر شده باشد

۱. مانند آن است که برخلاف قانون صادر شده باشد.
۲. در صورتی که سایر جهات نقض نیز وجود داشته باشد، نقض خواهد شد.
۳. تنها در صورتی نقض می شود که آشکارا، خلاف قانون صادر شده باشد.
۴. چون مورد، مشمول هیچ یک از جهات نقض مذکور در ق.آ.د.م نمی باشد، نقض نمی شود.

تست ۱۱۲: کدام گزینه از اصول حاکم بر رسیدگی و تشکیل جلسه در مقطع تجدیدنظر نمی باشد؟

۱. امکان تعرض به دلیلی که در مقطع بدوی ارائه شده.
۲. تشابه قواعد رسیدگی در مقطع بدوی و تجدیدنظر.
۳. دو مرحله ای بودن رسیدگی ماهوی.
۴. استقلال دادگاه تجدیدنظر در توصیف و تصمیم.

تست ۱۱۳: چنانچه دعوایی در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی باشد:

۱. اگر درخواست اعاده دادرسی شود، دیوان عالی کشور وفق مقررات به آن رسیدگی می نماید.
۲. درخواست اعاده دادرسی نسبت به حکم صادره از دادگاه تا زمانی که در دیوان عالی کشور رأی صادر نشده، پذیرفته نمی شود.
۳. اگر درخواست اعاده دادرسی شود، درخواست به دادگاه صادرکننده حکم ارجاع می شود ولی مانع ادامه رسیدگی در دیوان عالی کشور نمی شود.
۴. اگر درخواست اعاده دادرسی شود، درخواست به دادگاه صادرکننده حکم ارجاع می شود و در صورت قبول درخواست، رسیدگی در دیوان تا صدور حکم متوقف می شود.

تست ۱۱۴: حکمی که از دادگاه نخستین صادر و عیناً در دادگاه تجدیدنظر تأیید می شود، مرجع اعاده دادرسی

۱. و اعتراض ثالث اصلی نسبت به آن دادگاه تجدیدنظر است.
۲. و اعتراض اصلی نسبت به آن دادگاه عمومی است.
۳. نسبت به آن، دادگاه عمومی و اعتراض ثالث اصلی نسبت به آن، دادگاه تجدیدنظر است.
۴. نسبت به آن، دادگاه تجدیدنظر و اعتراض ثالث اصلی نسبت به آن دادگاه عمومی است.

تست ۱۱۵: حصری بودن جهات اعاده دادرسی،

۱. موافق قاعده است. زیرا به هر حال رسیدگی باید جایی خاتمه و فیصله یابد.

۲. مخالف قاعده است، چون برای مثال در مورد رأی صادره از دادگاه فاقد صلاحیت ذاتی موجب بی‌عدالتی می‌شود.

۳. موافق قاعده اعتبار امر قضاوت شده است.

۴. موافق قاعده ضرورت وجود نقطه پایان برای دادرسی و مخالف قاعده اعتبار امر قضاوت شده است.

تست ۱۱۶: کدام یک از جهات اعاده دادرسی مذکور در ق.آ.د.م می‌باشد؟

۱. اثبات عدم صلاحیت ذاتی دادگاه صادرکننده حکم قطعی.

۲. اقرار بعدی محکوم‌له برخلاف مفاد حکم قطعی صادره.

۳. خلاف بین شرع یا قانون بودن حکم قطعی.

۴. صدور حکم خارج از خواسته.

تست ۱۱۷: اگر حکم نهایی دادگاه حقوقی، مستند به تبانی اصحاب دعوا باشد، قائم مقام محکوم علیه چه اقدامی می‌تواند برای نقض آن به عمل آورد؟

۱. اعاده دادرسی مشروط بر اینکه مهلت اعاده دادرسی منقضی نشده باشد.

۲. اعاده دادرسی، پس از اثبات تبانی در دادگاه صالح و پس از ابلاغ رأی نهایی در این خصوص.

۳. هیچ اقدامی.

۴. فرجام‌خواهی از طریق دادستان کل کشور.

تست ۱۱۸: کدام گزینه در مورد اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه قضاییه صحیح نیست؟

۱. رئیس قوه قضاییه، در مقام تجویز اعاده دادرسی، ملزم به ذکر دلیل یا دلایل مخالفت رأی صادره با شرع بین می‌باشد.

۲. صرف تقاضای این نوع از اعاده، موجب توقف اجرای حکم حقوقی نمی‌گردد.

۳. پس از تجویز اعاده، رسیدگی شعبه دیوان تنها محدود به جهت تجویز اعاده (خلاف شرع بین بودن رأی) خواهد شد.

۴. پس از تجویز اعاده، شعبه مرجوع‌الیه در دیوان باید مبنیاً بر خلاف شرع بین بودن رأی مورد اعاده، آن را نقض و رسیدگی نماید.

تست ۱۱۹: دعوای اعتراض ثالث:

۱. باید ظرف بیست روز از تاریخ قطعی شدن رأی مورد اعتراض اقامه شود.

۲. باید ظرف یک ماه از تاریخ اطلاع از صدور رأی مورد اعتراض اقامه شود.

۳. باید ظرف سه ماه از قطعی شدن رأی مورد اعتراض اقامه شود.

۴. اقامه این دعوا مقید به مهلت معین نیست.

تست ۱۲۰: چنانچه حکم قطعی از دادگاه صادر شود و شخص ثالثی به آن اعتراض نماید و به تشخیص دادگاه جبران خسارت ناشی از اجرای حکم مقدور نباشد، آن گاه:

۱. حکم اجرا می‌شود اما محکوم‌له مکلف به جبران خسارت می‌شود.

۲. دادگاه دستور لازم را برای جلوگیری از ورود خسارت به شخص ثالث صادر می‌نماید.

۳. دادگاه، به درخواست شخص ثالث و با گرفتن تأمین مناسب، قرار تأخیر اجرای حکم را برای مدت معین صادر می‌نماید.

۴. دادگاه با صدور دستور موقت اجرای حکم را معلق می‌نماید به شرط آن که رئیس حوزه قضایی با آن موافقت نماید.

تست ۱۲۱: در ارتباط با اعتراض شخص ثالث طاری، کدام مورد صحیح است؟

۱. باید در دادگاهی که به دعوای اصلی رسیدگی می‌نماید، مطرح شود و در همین دادگاه نیز به آن رسیدگی شود مگر درجه دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض، بالاتر باشد.

۲. باید در دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض، مطرح شده و در همین دادگاه نیز رسیدگی شود.

۳. باید در دادگاهی که به دعوای اصلی رسیدگی می‌نماید، مطرح شود و در دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض، به آن رسیدگی شود.

۴. باید در دادگاهی که به دعوای اصلی رسیدگی می‌نماید، مطرح شود و در همین دادگاه نیز به آن رسیدگی شود، مگر درجه دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض، پایین‌تر باشد.

تست ۱۲۲: به موجب ق.آ.د.م ترتیب رسیدگی به اعتراض ثالث اصلی و اعتراض ثالث طاری، به ترتیب چگونه است؟

۱. مانند دادرسی نخستین - موافق اصول.
۲. موافق اصول - مانند دادرسی نخستین.
۳. هر دو مانند دادرسی نخستین.
۴. هر دو موافق اصول.

تست ۱۲۳: کدام گزینه، از قواعد خاص رسیدگی به اعتراض ثالث طاری نمی‌باشد؟

۱. اصولاً نیازی به تقدیم دادخواست ندارد.
 ۲. رسیدگی به آن ممکن است در دادگاهی به عمل آید که رأی قطعی معترض عنه را صادر نکرده است.
 ۳. ثالث می‌تواند، ضمن دادخواستی که علیه محکوم له آن طرح می‌کند، به حکم مذکور اعتراض کند.
 ۴. این اعتراض، ممکن است رسیدگی به دعوای اصلی را تحت شرایطی به تأخیر بیاورد.
- تست ۱۲۴: هرگاه ثابت شود حقوقی که اسا و مأخذ اعتراض شخص ثالث می‌باشد، به جهتی از جهات قانونی ساقط شده است

.....

۱. اعتراض ثالث، تنها قبل از اجرای حکم مورد اعتراض، قابل طرح و رسیدگی ماهوی می‌باشد.
 ۲. اعتراض ثالث، بعد از اجرای حکم مورد اعتراض نیز قابل طرح و رسیدگی ماهوی می‌باشد.
 ۳. با احراز این امر، دادگاه تنها به دعوای خسارت وارده به ثالث رسیدگی کرده و نسبت به آن حکم صادر می‌کند.
 ۴. دادگاه با احراز این امر، از رسیدگی به دعوای اعتراض ثالث خودداری کرده و قرار سقوط دعوا صادر می‌کند.
- تست ۱۲۵: دعوایی به خواسته اثبات نسب اقامه می‌شود و شخصی به عنوان ثالث وارد دعوا می‌شود و محکوم می‌گردد. حکم محکومیت در دادگاه تجدیدنظر استان استوار می‌شود. در این صورت، علی‌القاعده شخص ثالث می‌تواند نسبت به این حکم نماید.

۱. تنها فرجام‌خواهی
 ۲. تنها اعاده دادرسی
 ۳. اعتراض ثالث و فرجام‌خواهی
 ۴. فرجام‌خواهی و اعاده دادرسی
- تست ۱۲۶: چنانچه دعوا در مرحله فرجامی باشد و طرفین با توافق، تقاضای ارجاع امر به داوری را نمایند، دیوان عالی کشور کدام اقدام را انجام می‌دهد؟

۱. پرونده را پس از صدور قرار توقیف دادرسی، به داوری ارجاع می‌نماید.
 ۲. پرونده را برای ارجاع به داوری به دادگاه صادرکننده رأی فرجام خواسته ارسال می‌نماید.
 ۳. به تقاضا ترتیب اثر نمی‌دهد.
 ۴. پرونده را به داوری ارجاع می‌نماید.
- تست ۱۲۷: در دعوای مطرح شده در یکی از شعب دیوان عالی کشور، یکی از مستشاران، مشمول قاعده رد دادرسی است وظیفه دیوان عالی کشور چیست؟

۱. از رسیدگی امتناع کرده و پرونده را به شعبه اول ارجاع می‌دهد.
۲. با دو عضو دیگر، رأی خود را صادر می‌کند.
۳. از رسیدگی امتناع کرده و پرونده را به شعبه دیگر ارجاع می‌دهد.
۴. با دعوت یکی از مستشاران شعب دیگر، به پرونده رسیدگی می‌کند.

تست ۱۲۸: دیوان عالی کشور در فرجام‌خواهی، در کدام صورت مبادرت به نقض بلاارجاع رأی می‌کند؟

۱. رأی، خلاف شرع و موازین قانونی باشد.
۲. اصول دادرسی و قواعد آمره، رعایت نشده باشد.
۳. مفاد رأی صادره با یکی از مواد قانونی مطابقت نداشته باشد.
۴. رأی دادگاه خارج از خواسته خواهان صادر شده باشد.

تست ۱۲۹: اگر پس از صدور رأی فرجام‌خواسته، قانونی که رأی مذکور به استناد آن صادر شده، تغییر یابد، دیوان عالی کشور

۱. اگر رأی مورد اعتراض حکم باشد، به استناد قانون لاحق آن را نقض می‌کند.
۲. اگر رأی مورد فرجام قرار باشد، به استناد قانون لاحق آن را نقض می‌کند.

۳. رأی مورد فرجام را اعم از اینکه حکم باشد یا قرار، نقض می‌کند.
۴. رأی مورد فرجام را صرفاً به این جهت، نقض نمی‌کند.
- تست ۱۳۰: هرگاه دعوایی در حال رسیدگی فرجامی باشد:
۱. در این مورد صدور قرار قبول یا رد درخواست اعاده دادرسی با دادگاه صادرکننده حکم قطعی می‌باشد.
 ۲. درخواست اعاده دادرسی باید از شعبه دیوان عالی کشور به عمل آید و شعبه توأماً به فرجام‌خواهی و اعاده دادرسی رسیدگی می‌کند.
 ۳. درخواست اعاده دادرسی باید از دادگاه صادرکننده حکم قطعی به عمل آید و رسیدگی هم زمان فرجامی (در شعبه دیوان) و به عنوان اعاده در دادگاه صادرکننده ممنوع نیست.
 ۴. در این مورد، دادخواست اعاده لازم نیست و صرف درخواست، دادگاه صادرکننده حکم قطعی را مکلف به رسیدگی به اعاده دادرسی می‌کند.

پاسخ تست‌های آیین دادرسی مدنی ۲

- ✓ پاسخ تست ۱: گزینه ۱ صحیح است. اگر خواسته مندرج در قسمت مخصوص با خواسته مذکور در شرح دادخواست تعارض داشته باشد، برای مثال اولی تخلیه و دومی خلع ید باشد، صدور اخطار رفع نقص توسط دفتر در این مورد برای مشخص کردن خواسته و همچنین تعیین میزان هزینه دادرسی لازم است (بر حسب خواسته مشخص شده) و در صورت عدم توجه دفتر، دادگاه باید توضیح لازم را از خواهان اخذ کند.
- ✓ پاسخ تست ۲: به موجب ماده ۴۵۲ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است. ماده ۴۵۲ ق.آ.د.م: «عدم حضور طرفین که احضار شده باشند مانع از انجام تحقیقات نخواهد بود.»
- ✓ پاسخ تست ۳: به موجب ماده ۵۳ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است. ماده ۵۳ ق.آ.د.م: «در موارد زیر دادخواست توسط دفتر دادگاه پذیرفته می‌شود. لکن برای به جریان افتادن آن باید به شرح مواد آتی تکمیل شود:
- ۱- در صورتی که به دادخواست و پیوست‌های آن برابر قانون تمبر الصاق نشده یا هزینه یادشده تادیه نشده باشد.
 - ۲- وقتی که بندهای (۲، ۳، ۴، ۵ و ۶) ماده (۵۱) این قانون رعایت نشده باشد.»
- باید توجه داشت که توقیف دادخواست با توقیف دادرسی متفاوت است.
- ✓ پاسخ تست ۴: به موجب ماده ۴۳۳ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است. ماده ۴۳۳ ق.آ.د.م: «دادخواست اعاده دادرسی اصلی به دادگاهی تقدیم می‌شود که صادرکننده همان حکم بوده است و درخواست اعاده دادرسی طاری به دادگاهی تقدیم می‌گردد که حکم در آنجا به عنوان دلیل ابراز شده است.
- تبصره - پس از درخواست اعاده دادرسی طاری باید دادخواست لازم ظرف سه روز به دفتر دادگاه تقدیم گردد.»
- طبق ماده ۹۸ ق.آ.د.م در افزایش و تغییر خواسته، نیاز به تقدیم دادخواست نیست؛ همچنین طبق ماده ۴۲۱ ق.آ.د.م در اعتراض ثالث طاری تقدیم دادخواست لازم نیست.»
- ✓ پاسخ تست ۵: به موجب ماده ۵۴ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است. ماده ۵۴ ق.آ.د.م: «در موارد یادشده در ماده قبل، مدیر دفتر دادگاه ظرف دو روز نقایص دادخواست را به طور کتبی و مفصل به خواهان اطلاع داده و از تاریخ ابلاغ به مدت ده روز به او مهلت می‌دهد تا نقایص را رفع نماید. چنانچه در مهلت مقرر اقدام به رفع نقص ننماید، دادخواست به موجب قراری که مدیر دفتر و در غیبت مشاور، جانشین او صادر می‌کند، رد می‌گردد. این قرار به خواهان ابلاغ می‌شود و نامبرده می‌تواند ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ به همان دادگاه شکایت نماید. رای دادگاه در این خصوص قطعی است.»
- ✓ پاسخ تست ۶: طبق بند (۱۲) ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین، گزینه ۴ صحیح است. بند (۱۲) ماده ۳: «در دعاوی مالی غیرمنقول و خلعید از اعیان غیرمنقول از نقطه نظر صلاحیت، ارزش خواسته همان است که خواهان در دادخواست خود تعیین می‌نماید. لکن از نظر هزینه دادرسی، باید مطابق ارزش معاملاتی املاک در هر منطقه تقویم و بر اساس آن هزینه دادرسی پرداخت شود.»

- ✓ پاسخ تست ۷: گزینه ۳ صحیح است. زیرا اختلاف در مبلغ قیدشده در سند رسمی با مبلغ اعلامی از سوی خواهان در تغییر مرجع رسیدگی کننده و همچنین امکان شکایت از رأی مؤثر نیست.
- ✓ پاسخ تست ۸: بر اساس بند ۱ ماده ۶۲ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است.
- بند ۱ ماده ۶۲ ق.آ.د.م: «اگر خواسته پول رایج ایران باشد، بهای آن عبارت است از مبلغ مورد مطالبه، و اگر پول خارجی باشد، ارزیابی آن به نرخ رسمی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران در تاریخ تقدیم دادخواست بهای خواسته محسوب می شود.»
- ✓ پاسخ تست ۹: گزینه ۱ صحیح است. به موجب ماده ۹۸ ق.آ.د.م در افزایش خواسته، باید دو شرط وحدت منشأ و ارتباط با دعوای اصلی همزمان وجود داشته باشد؛ در حالی که دعوای اضافی که یک نوع دعوای طاری است ارتباط یا وحدت منشأ آن با دعوای اصلی کفایت می کند. (ماده ۱۷ ق.آ.د.م)
- ✓ پاسخ تست ۱۰: طبق ماده ۲۵۹ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است.
- ماده ۲۵۹ ق.آ.د.م: «ایداع دستمزد کارشناس به عهده متقاضی است و هرگاه ظرف مدت یک هفته از تاریخ ابلاغ آن را پرداخت نکند، کارشناسی از عداد دلایل وی خارج می شود» در این مورد چون اعتراض به بهای خواسته از جانب خوانده صورت می گیرد، خوانده باید ظرف ۷ روز دستمزد کارشناس را بپردازد در غیر این صورت اعتراض به بهای خواسته بی اثر می شود.
- ✓ پاسخ تست ۱۱: گزینه ۳ صحیح است. اگر خواسته مندرج در قسمت مخصوص با خواسته مذکور در شرح دادخواست تعارض داشته باشد، برای مثال اولی تخلیه و دومی خلع ید باشد، صدور اخطار رفع نقص توسط دفتر در این مورد برای مشخص کردن خواسته و همچنین تعیین میزان هزینه دادرسی لازم است (بر حسب خواسته مشخص شده) و در صورت عدم توجه دفتر، دادگاه باید توضیح لازم را از خواهان اخذ کند.
- ✓ پاسخ تست ۱۲: به استناد بند ۳ ماده ۶۲ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است.
- در دعوای راجع به منافع و حقوقی که باید در مواعد معین استیفا و یا پرداخت شود، بهای خواسته عبارت بند ۳ ماده ۶۲ ق.آ.د.م: «۳- است از حاصل جمع تمام اقساط و منافی که خواهان خود را ذی حق در مطالبه آن می داند. در صورتی که حق نامبرده محدود به زمان معین نبوده و یا مادام العمر باشد بهای خواسته مساوی است با حاصل جمع منافع ده سال یا آنچه را که ظرف ده سال باید استیفا کند.»
- ✓ پاسخ تست ۱۳: طبق ماده ۵۴ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است.
- ✓ پاسخ تست ۱۴: گزینه ۳ صحیح است. در این صورت به نظر می رسد که باید دادخواست کامل محسوب گردد و به دعوای رسیدگی شود، زیرا اشخاص در روابط اجتماعی به ظواهر اعتماد می کنند. واضح است که اگر قرارداد کتبی بین طرفین منعقد شده باشد، چون عرفاً در چنین قراردادی مشخصات شناسنامه ای اشخاص درج می شود، همین مشخصات ملاک تکمیل ستون خوانده در برگه دادخواست می باشد.
- ✓ پاسخ تست ۱۵: گزینه ۳ صحیح است. سبب موضوعی همان عمل یا واقعه حقوقی است که خواهان بر مبنای آن تلاش می کند دعوای خود را اثبات کند. اما، سبب حکمی شامل مستندات قانونی دعوای خواهان است. همه اسباب موضوعی باید مستند حکمی داشته باشند به عبارت بهتر، توصیف سبب موضوعی با امور حکمی انجام می گیرد و همچنین دادگاه نباید سببی را که قانون آن را به رسمیت نشناخته است، بپذیرد.
- ✓ پاسخ تست ۱۶: گزینه ۴ صحیح است. اگر خواهان در تشخیص دعوای موردنظر خود اشتباه کند و این اشتباه موجب عدم امکان رسیدگی ماهوی نسبت به دعوای باشد؛ دادگاه چاره ای جز صدور قرار رد دعوای یا قرار عدم استماع دعوای ندارد؛ مثل اینکه، خواهان، به جای طرح دعوای تخلیه ید علیه مستأجر دعوای تصرف عدوانی طرح کند.
- ✓ پاسخ تست ۱۷: گزینه ۳ صحیح است. اعتراض به بهای خواسته منحصر در وجه نقد نیست.
- ✓ پاسخ تست ۱۸: سبب موضوعی عمل یا واقعه حقوقی که خواهان بر مبنای آن تلاش می کند دعوای خود را اثبات کند، ولی سبب حکمی شامل مستندات قانونی می شود.
- ✓ پاسخ تست ۱۹: طبق بند ۶ ماده ۵۱ و ماده ۵۴ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است.
- ✓ پاسخ تست ۲۰: به استناد ماده ۶۶۹ ق.م.گزینه ۴ صحیح است.
- ماده ۶۶۹ ق.م: «هر گاه برای انجام امر دو یا چند نفر وکیل معین شده باشد هیچ یک از آنها نمی تواند بدون دیگری یا دیگران دخالت در آن امر بنماید مگر اینکه هر یک مستقلاً وکالت داشته باشد در این صورت هر کدام می تواند به تنهایی آن امر را بجا آورد.»

- ✓ پاسخ تست ۲۱: گزینه ۴ صحیح است. اگر دادخواست و پیوست‌های آن از نظر قاضی شعبه کامل باشد، با صدور دستور تعیین وقت جلسه دادرسی پرونده را به دفتر دادگاه برمی‌گرداند تا به اصحاب دعوا ابلاغ شود.
- ✓ پاسخ تست ۲۲: گزینه ۴ صحیح است. هرچند نباید، برگه‌ای غیر از دادخواست ثبت شود، اما در صورت ثبت چنین برگه‌ای دفتر شعبه مکلف است با توجه به صدر ماده ۵۱ ق.آ.د.م و به این دلیل که روی برگه چایی مخصوص نوشته نشده این درخواست را رد کند، تصمیم مذکور قابل اعتراض نمی‌باشد.
- ✓ پاسخ تست ۲۳: به استناد ماده ۶۲ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است. در صورتی که خواسته مالی بوده و چیزی غیر از وجه نقد و ارز باشد، اصولاً باید توسط خواهان تقویم گردد. تقویم خواسته یعنی، ارزیابی خواسته به وجه رایج کشور در زمان تقدیم دادخواست.
- ✓ پاسخ تست ۲۴: به استناد بند (۱۴) ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین گزینه ۴ صحیح است. بند (۱۴) ماده ۳: «در صورتی که قیمت خواسته در دعاوی مالی در موقع تقدیم دادخواست مشخص نباشد مبلغ دو هزار (۲۰۰۰) ریال تمبر الصاق و ابطال می‌شود و بقیه هزینه دادرسی بعد از تعیین خواسته و صدور حکم دریافت خواهد شد و دادگاه مکلف است قیمت خواسته را قبل از صدور حکم مشخص نماید.» این مبلغ به استناد ردیف‌های درآمدی قانون بودجه ۱۳۹۳ کل کشور و بر اساس مصوبه کارگروه جلسه پانزدهم کمیسیون تلفیق لایحه بودجه سال ۱۳۹۳ مورخ ۹۲/۱۰/۲۴ به یک میلیون ریال افزایش یافته و در جدول شماره ۱۶ از قانون بودجه ۱۳۹۵ مربوط به تعرفه خدمات قضایی، تغییری نداشته است.
- ✓ پاسخ تست ۲۵: به استناد بند (۱۲) ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین گزینه ۲ صحیح است. بند (۱۲) ماده ۳: «در دعاوی مالی غیرمنقول و خلعید از اعیان غیرمنقول از نقطه نظر صلاحیت، ارزش خواسته همان است که خواهان در دادخواست خود تعیین می‌نماید. لکن از نظر هزینه دادرسی، باید مطابق ارزش معاملاتی املاک در هر منطقه تقویم و بر اساس آن هزینه دادرسی پرداخت شود»
- ✓ پاسخ تست ۲۶: به موجب ماده ۶ آیین نامه اجرایی قانون الحاق یک تبصره به ماده (۱۰۸۲) قانون مدنی، گزینه ۲ صحیح است. ماده ۶ این آیین‌نامه: «در صورتی که زوجه برای وصول مهریه به دادگاه صالح دادخواست تقدیم نماید هزینه دادرسی به میزان بهای خواسته بر اساس مهرالمسمی بازوجه است و در صورت صدور حکم به نفع وی، زوج علاوه بر پرداخت مهریه طبق ضوابط این آیین‌نامه مسؤول پرداخت هزینه دادرسی به مقدار مهرالمسمی و ابطال تمبر به میزان مابه‌التفاوت خواهد بود.»
- ✓ پاسخ تست ۲۷: گزینه ۳ صحیح است. اگر اعسار توأم با دعوای اصلی طرح شود و اثبات نشود، به خواهان اخطار رفع نقص در خصوص هزینه دادرسی صادر می‌شود.
- ✓ پاسخ تست ۲۸: طبق ماده ۵۰۸ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است. ماده ۵۰۸ ق.آ.د.م: «معافیت از هزینه دادرسی باید برای هر دعوا به طور جداگانه تحصیل شود ولی مُعسر می‌تواند در تمام مراحل مربوط به همان دعوا از معافیت استفاده کند.»
- ✓ پاسخ تست ۲۹: به استناد ماده ۵۰۵ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است. ماده ۵۰۵ ق.آ.د.م: «اظهارنظر در مورد اعسار از هزینه تجدیدنظرخواهی و یا فرجام‌خواهی با دادگاهی می‌باشد که رای مورد درخواست تجدیدنظر و یا فرجام را صادر نموده است.»
- ✓ پاسخ تست ۳۰: گزینه ۲ صحیح است. طبق رأی وحدت رویه شماره ۶۵۲ - ۱۳۸۰/۱/۲۸ چون بر طبق ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی، ماده ۶۹۰ قانون آیین دادرسی مدنی در مورد معافیت دولت از پرداخت هزینه دادرسی نسخ شده است، بنابراین دولت نیز مکلف به تادیه هزینه دادرسی می‌باشد.
- ✓ پاسخ تست ۳۱: به موجب بند (۱۶) ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و قانون بودجه سال ۱۳۹۵ کل کشور (جدول شماره ۱۶ - هزینه‌های خدمات قضایی)، هزینه درخواست تجدیدنظر از قرارهای قابل تجدیدنظر در دادگاه و دیوان عالی کشور، سیصد هزار ریال است.
- ✓ پاسخ تست ۳۲: به استناد ماده ۵۱۲ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است.
- ماده ۵۱۲ ق.آ.د.م: «از تاجر، دادخواست اعسار پذیرفته نمی‌شود. تاجری که مدعی اعسار نسبت به هزینه دادرسی می‌باشد باید برابر مقررات قانون تجارت دادخواست ورشکستگی دهد. کسبه جزء مشمول این ماده نخواهند بود.»
- ✓ پاسخ تست ۳۳: به استناد بند (۱۲ - ب) ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین. گزینه ۳ صحیح است.
- بند (۱۲ - ب): «ب - مرحله تجدیدنظر و اعتراض به حکمی که بدو یا غیاباً صادر شده باشد سه درصد (۳٪) به نسبت ارزش

محکوم به.

- ✓ پاسخ تست ۳۴: به استناد بند (۴) ماده ۶۲ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.
- بند (۴) ماده ۶۲ ق.آ.د.م: «در دعاوی راجع به اموال، بهای خواسته مبلغی است که خواهان در دادخواست معین کرده و خوانده تا اولین جلسه دادرسی به آن ایراد و یا اعتراض نکرده مگر اینکه قانون ترتیب دیگری معین کرده باشد.»
- ✓ پاسخ تست ۳۵: به استناد مواد ۳۴۵ و ۳۵۰ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.
- ✓ پاسخ تست ۳۶: گزینه ۴ صحیح است. قانون به خواهان این حق را نمی‌دهد، و در واقع او با تقویم کمتر، علیه خود اقدام کرده است.
- ✓ پاسخ تست ۳۷: گزینه ۱ صحیح است. اظهارنامه دادگاه را مکلف به رسیدگی نمی‌کند و اساساً دادگاه (قاضی شعبه) از مکاتبات مربوط به اظهارنامه‌ها آگاه نمی‌شود.
- ✓ پاسخ تست ۳۸: به استناد ماده ۶۸ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.
- ماده ۶۸ ق.آ.د.م: «مامور ابلاغ مکلف است حداکثر ظرف دو روز اوراق را به شخص خوانده تسلیم کند و در برگ دیگر اختاریه رسید بگیرد. در صورت امتناع خوانده از گرفتن اوراق، امتناع او را در برگ اختاریه قید و اعاده می‌نماید»
- ✓ پاسخ تست ۳۹: گزینه ۱ صحیح است. در ورد اشخاص حقوقی، حسب مورد یا آگهی در آخرین محل اقامت شرکت یا مؤسسه الصاق می‌شود یا اینکه در صورت انحلال، به آخرین مدیران قبل از انحلال ابلاغ می‌گردد از این رو، آگهی در رزنامه در چنین مواردی مفهوم ندارد.
- ✓ پاسخ تست ۴۰: به استناد تبصره ۲ ماده ۷۶ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.
- تبصره ۲ ماده ۷۶ ق.آ.د.م: «در دعاوی مربوط به ورشکسته، دادخواست و ضامنه آن به اداره تصفیه امور ورشکستگی یا مدیر تصفیه ابلاغ خواهد شد.»
- ✓ پاسخ تست ۴۱: با توجه به ملاک قسمت آخر ماده ۷۳ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است.
- ✓ پاسخ تست ۴۲: به استناد ماده ۷۸ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.
- ماده ۷۸ ق.آ.د.م: «هریک از اصحاب دعوا یا وکلای آنان می‌توانند محلی را برای ابلاغ اوراق اختاریه و ضامنه آن در شهری که مقر دادگاه است انتخاب نموده، به دفتر دادگاه اعلام کنند در این صورت کلیه برگ‌های راجع به دعوا در محل تعیین شده ابلاغ می‌گردد.»
- ✓ پاسخ تست ۴۳: به استناد ماده ۷۹ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است.
- ماده ۷۹ ق.آ.د.م: «هرگاه یکی از طرفین دعوا محلی را که اوراق اولیه در آن محل ابلاغ شده یا محلی را که برای ابلاغ اوراق انتخاب کرده تغییر دهد و همچنین در صورتی که نشانی معین در دادخواست اشتباه باشد باید فوری محل جدید و مشخصات صحیح را به دفتر دادگاه اطلاع دهد. تا وقتی که به این ترتیب عمل نشده است، اوراق در همان محل سابق ابلاغ می‌شود.»
- ✓ پاسخ تست ۴۴: به استناد ماده ۴۴۶ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است.
- ماده ۴۴۶ ق.آ.د.م: «کلیه مواعید مقرر در این قانون از قبیل واخواهی و تکمیل دادخواست برای افراد مقیم خارج از کشور دو ماه از تاریخ ابلاغ می‌باشد.»
- ✓ پاسخ تست ۴۵: با توجه به ملاک ماده ۷۴ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است. اگر خوانندگان محصور (تعداد مشخص) باشند، باید به همه آنها ابلاغ شود با این وجود باید اسامی همگی در دادخواست به عنوان خوانده درج شود.
- ✓ پاسخ تست ۴۶: به استناد تبصره ۱ ماده ۷۶ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است.
- تبصره ۱ ماده ۷۶ ق.آ.د.م: «در مورد این ماده هرگاه ابلاغ اوراق دعوا در محل تعیین شده ممکن نگردد، اوراق به ادرس آخرین محلی که به اداره ثبت شرکتها معرفی شده ابلاغ خواهد شد.»
- ✓ پاسخ تست ۴۷: گزینه ۳ صحیح است. در واقع، به جز حق واخواهی و در صورت اثبات متقلبانه بودن عمل خواهان به استناد بند (۵) ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م، حق اعاده دادرسی، ضمانت اجرایی دیگری برای پیشگیری از این عمل خواهان در نظر گرفته نشده است.
- ✓ پاسخ تست ۴۸: گزینه ۴ صحیح است. به موجب نظریه شماره ۷/۳۵۳۶ مورخ ۱۳۸۲/۵/۱ ابلاغ اوراق قضائی در امور حقوقی به مخاطب مقیم خارج از کشور در قالب ماده ۷۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی صورت می‌گیرد و انتشار آگهی به منظور ابلاغ اوراق قضائی به مخاطب مجهول‌المکان که در ماده ۷۳ قانون یادشده به آن اشاره گردیده در داخل کشور امکان‌پذیر بوده و مجوزی برای نشر آگهی مذکور در کشور بیگانه وجود ندارد.»

- ✓ پاسخ تست ۴۹: گزینه ۲ صحیح است. ابلاغ به همسایه غیرقانونی است. به موجب رأی شماره ۲۹۵۲ - ۱۳۱۷/۹/۱۹ شعبه یک دیوان عالی کشور، «ابلاغ اخطار رفع نقص به همسایه دکان دادخواست‌دهنده قانونی نیست.»
- ✓ پاسخ تست ۵۰: گزینه ۱ صحیح است. ابلاغ به همکار وکیل در قانون پیش‌بینی نشده است و هرچند در عمل در دفاتر برخی از شعب انجام می‌شود، اما غیرقانونی است بنابراین، وکیلی که به او ابلاغ نشده، می‌تواند تقاضای ابلاغ مجدد کند و در این صورت، آثار ابلاغ از زمان ابلاغ به خود او آغاز خواهد شد، در اجرای این قاعده، صغیر یا کبیر بودن موکل تأثیری ندارد.
- ✓ پاسخ تست ۵۱: به موجب ماده ۴۴۵ ق.آ.د.م. گزینه ۳ صحیح است.
- ماده ۴۴۵ ق.آ.د.م: «موعدی که ابتدای آن تاریخ ابلاغ یا اعلام ذکر شده است، روز ابلاغ و اعلام و همچنین روز اقدام جزء مدت محسوب نمی‌شود.»
- ✓ پاسخ تست ۵۲: به استناد ماده ۴۴۷ ق.آ.د.م. گزینه ۲ صحیح است.
- ماده ۴۴۷ ق.آ.د.م: «چنانچه در یک دعوا خواندگان متعدد باشند، طولانی‌ترین موعدی که در مورد یک نفر از آنان رعایت می‌شود شامل دیگران نیز خواهد شد.»
- ✓ پاسخ تست ۵۳: گزینه ۳ صحیح است.
- ✓ پاسخ تست ۵۴: به استناد تبصره ماده ۲۳۴ ق.آ.د.م. گزینه ۱ صحیح است.
- تبصره ماده ۲۳۴ ق.آ.د.م: «در صورتی که طرف دعوا برای جرح گواه از دادگاه استمهال نماید دادگاه حداکثر به مدت یک هفته مهلت خواهد داد.»
- ✓ پاسخ تست ۵۵: گزینه ۲ صحیح است. گزینه ۱ با تبصره (۱) ماده ۳۰۶ مغایرت دارد.، گزینه ۳ به این دلیل غلط است چون عمل به مفاد ابلاغ مانع از استناد به اشکال در ابلاغ می‌شود (ملاک ماده ۳۰۴) گزینه ۴ غلط است، زیرا؛ ابلاغ واقعی تنها زمانی است که برگ اخطاریه و ضمایم، به شخص مخاطب تسلیم و در نسخه دوم از او رسید گرفته شود. (ماده ۶۸)
- ✓ پاسخ تست ۵۶: گزینه ۲ صحیح است. در واقع، تبصره (۱) ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م. به محکوم علیه غایب اجازه می‌دهد، «در صورتی که حکم ابلاغ واقعی نشده باشد و محکوم علیه مدعی عدم اطلاع از مفاد رای باشد»، خارج از مهلت نسبت به آن واخواهی نماید. در این مورد قانون‌گذار وسیله خاصی را شرط اطلاع ندانسته است.
- ✓ پاسخ تست ۵۷: به استناد ماده ۱۱ ق.آ.د.م. گزینه ۱ صحیح است.
- ماده ۱۱ ق.آ.د.م: «دعا باید در دادگاهی اقامه شود که خوانده، در حوزه قضایی آن اقامتگاه دارد و اگر خوانده در ایران اقامتگاه نداشته باشد، در صورتی که در ایران محل سکونت موقت داشته باشد، در دادگاه همان محل باید اقامه گردد و هرگاه در ایران اقامتگاه و یا محل سکونت موقت نداشته ولی مال غیرمنقول داشته باشد، دعا در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است و هرگاه مال غیرمنقول هم نداشته باشد، خواهان در دادگاه محل اقامتگاه خود اقامه دعا خواهد کرد.»
- ✓ پاسخ تست ۵۸: گزینه ۴ صحیح است.
- ✓ پاسخ تست ۵۹: گزینه ۳ صحیح است. با ثبت دادخواست، دادگاه، مکلف به رسیدگی می‌شود و این رسیدگی، اصولاً تازمانی که تصمیم قاطع اتخاذ شود، ادامه می‌یابد. این تصمیم قاطع در قالب حکم یا یکی از قرارهای قاطع صادر می‌شود.
- ✓ پاسخ تست ۶۰: به استناد ماده ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات)، گزینه ۲ صحیح است.
- ماده ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی: «هر یک از مقامات قضائی که شکایت و تظلمی مطابق شرایط قانونی نزد آنها برده شود و با وجود این که رسیدگی به آنها از وظایف آنان بوده به هر عذر و بهانه اگر چه به عذر سکوت یا اجمال یا تناقض قانون از قبول شکایت یا رسیدگی به آن امتناع کند یا صدور حکم را بر خلاف قانون به تأخیر اندازد یا بر خلاف صریح قانون رفتار کند دفعه اول از شش ماه تا یکسال و در صورت تکرار به انفصال دائم از شغل قضائی محکوم می‌شود و در هر صورت به تادیه خسارات وارده نیز محکوم خواهد شد»
- ✓ پاسخ تست ۶۱: گزینه ۲ صحیح است. معیار دادگاه برای تشخیص وارد بودن یا نبودن دعوای خواهان، دادخواست است یعنی با توجه به خواسته (موضوع دعوا) موجه، مشروع و نیز منجر بودن دعوا وسایر شرایط قانونی دعوای خواهان، طبق ماده ۸۴ ق.آ.د.م. بررسی می‌شود.
- ✓ پاسخ تست ۶۲: گزینه ۲ صحیح است. ق.آ.د.م. به طور صریح یا ضمنی، به الزامی بودن تشکیل جلسه دادرسی با حضور اصحاب دعوا

- در مقطع تجدیدنظر و فرجام، تصریح نکرده است. در عین حال، دعوت تمام یا برخی از اصحاب دعوا برای ادای توضیح در این مقاطع، نه تنها با منع قانونی روبرو نیست؛ بلکه جواز آن در موارد ضروری از مواد ۳۵۶ و ۳۹۳ ق.آ.د.م استنباط می‌شود.
- ✓ پاسخ تست ۶۳: گزینه ۴ صحیح است. در هر موردی که تعیین وقت دقیق برای بررسی موضوعی یا اطلاع از نتیجه امری برای دادرس شعبه غیرممکن باشد، وقت نظارت یا احتیاطی تعیین می‌شود.
- ✓ پاسخ تست ۶۴: به استناد ماده ۶۴ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است. در حالت عادی، حداقل فاصله‌ای که دفتر شعبه باید میان ابلاغ تا روز جلسه رعایت کند، ۵ روز می‌باشد.
- ✓ پاسخ تست ۶۵: به استناد بند «الف» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است.
- بند «الف» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م: «خواهان می‌تواند تا اولین جلسه دادرسی، دادخواست خود را مسترد کند. در این صورت دادگاه قرار ابطال دادخواست صادر می‌نماید.»
- ✓ پاسخ تست ۶۶: به استناد بند «۱» ماده ۶۲ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است.
- بند «۱» ماده ۶۲ ق.آ.د.م: «اگر خواسته پول راجع ایران باشد، بهای آن عبارت است از مبلغ مورد مطالبه، و اگر پول خارجی باشد، ارزیابی آن به نرخ رسمی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران در تاریخ تقدیم دادخواست بهای خواسته محسوب می‌شود.»
- ✓ پاسخ تست ۶۷: بر اساس ماده ۹۸ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است.
- ماده ۹۸ ق.آ.د.م: «خواهان می‌تواند خواسته خود را که در دادخواست تصریح کرده در تمام مراحل دادرسی کم کند.»
- ✓ پاسخ تست ۶۸: به استناد تبصره ماده ۱۰۰ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است.
- تبصره ماده ۱۰۰ ق.آ.د.م: «در مواردی که عدم تشکیل دادگاه منتسب به طرفین نباشد، وقت رسیدگی حداکثر ظرف مدت دو ماه خواهد بود.»
- ✓ پاسخ تست ۶۹: به استناد قسمت اخیر ماده ۹۶ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است.
- قسمت اخیر ماده ۹۶ ق.آ.د.م: «در صورتی که خوانده به واسطه کمی مدت یا دلایل دیگر نتواند اسناد خود را حاضر کند حق دارد تأخیر جلسه را درخواست نماید، چنانچه دادگاه درخواست او را مقرون به صحت دانست با تعیین جلسه خارج از نوبت، نسبت به موضوع رسیدگی می‌نماید.»
- ✓ پاسخ تست ۷۰: گزینه ۱ صحیح است. آنچه در سؤال آمده از اطلاق ماده ۹۵ ق.آ.د.م خارج نیست. چرا که به موجب این ماده، هرگاه خواهان - در حالی که حضور وی در جلسه شفاهی و ارائه توضیح ضروری بوده - حاضر نباشد و دادگاه نتواند در ماهیت رأی بدهد، قرار ابطال دادخواست صادر می‌شود. از این جهت فرقی نمی‌کند که لایحه‌ای به دادگاه تقدیم شده یا با پست ارسال گردیده باشد. زیرا لایحه (کتبی) جانشین توضیحات شفاهی (جلسه) نمی‌شود.
- ✓ پاسخ تست ۷۱: به استناد قسمت اول ماده ۳۹ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است.
- قسمت اول ماده ۳۹ ق.آ.د.م: «در صورتی که وکیل استعفای خود را به دادگاه اطلاع دهد، دادگاه به موکل اخطار می‌کند که شخصاً یا توسط وکیل جدید، دادرسی را تعقیب نماید و دادرسی تا مراجعه موکل یا معرفی وکیل جدید حداکثر به مدت یک ماه متوقف می‌گردد.»
- ✓ پاسخ تست ۷۲: گزینه ۴ صحیح است. دعوا را نمی‌توان از حقی منشأ دعوا جدا کرد و به طور جداگانه انتقال داد. همچنین، ناقل حقی نمی‌تواند، حقی خود را منتقل کرده اما دعوای مرتبط با آن را برای خود حفظ کند. زیرا وقتی حقی نباشد، تعهد یا تکلیفی نیز وجود ندارد.
- ✓ پاسخ تست ۷۳: گزینه ۲ صحیح است. دینی که مورد ضمانت (نقل ذمه) قرار گرفته، بر عهده مضمون‌عنه است، بنابراین ابرای مضمون‌له توسط مضمون‌عنه (بدهکار) اصلاً معنا ندارد.
- ✓ پاسخ تست ۷۴: به استناد قسمت اول ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.
- قسمت اول ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م: «هرگاه یکی از اصحاب دعوا فوت نماید یا محجور شود یا سمت یکی از آنان که به موجب آن سمت، داخل دادرسی شده زایل گردد دادگاه رسیدگی را به طور موقت متوقف و مراتب را به طرف دیگر اعلام می‌دارد.»
- ✓ پاسخ تست ۷۵: گزینه ۳ صحیح است. دعوای متقابل، اصولاً دعوای مستقلی است و لذا جدای از دعوای اصلی نیز قابل رسیدگی است. لذا استرداد دادخواست یا دعوای اصلی نباید بر آن تأثیر داشته باشد. مگر اینکه استرداد باعث شود که دعوای تقابل بلاموضوع شود که در این صورت عملاً رسیدگی به آن منتفی می‌شود.
- ✓ پاسخ تست ۷۶: گزینه ۱ صحیح است. تغییر نحوه دعوا از سوی خواهان به معنای تغییر سبب دعوا یا همان عمل یا واقعه حقوقی

مبنای دعوی خواهان می باشد. ماده ۹۸ ق.آ.د.م به خواهان اجازه می دهد که تا پایان جلسه اول، نحوه دعوی خود را تغییر دهد. با توجه به بند «۴» ماده ۵۱، که «تعهدات و جهات استحقاق خواهان» را از جمله مندرجات ضروری دادخواست می داند، «نحوه دعوا» را باید به «سبب» تفسیر کرد. به تجویز ماده ۹۸، خواهان می تواند بدون تقدیم دادخواست، سبب ادعای خود را به شرط ارتباط و وحدت منشا تغییر دهد.

✓ پاسخ تست ۷۷: بر اساس مواد ۹۶ و ۲۲۰ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است. طبق تشریح این مواد، در تعرض به اصالت سند میان انکار و تردید یا جعل، تفاوت وجود دارد. در فرض انکار یا تردید، سند عادی از عداد دلایل خواهان خارج می شود. اما در فرض ادعای جعل از ناحیه خوانده، خواهان: «در صورتی که طرف به استفاده از سند باقی باشد، موظف است ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، اصل سند موضوع ادعای جعل را به دفتر دادگاه تسلیم نماید... چنانچه در موعد مقرر صاحب سند از تسلیم آن به دفتر خودداری کند، سند از عداد دلایل او خارج خواهد شد.»

✓ پاسخ تست ۷۸: گزینه ۱ صحیح است. مقصود از جلسه اول، جلسه ای است که اصحاب دعوا با رعایت تشریفات قانونی به آن دعوت شده و بر فرض حضور در جلسه، فرصت اظهار، دفاع و اعمال حقوق و انجام تکالیف مختص این جلسه را داشته باشند. در مقطع بدوی، ق.آ.د.م در مواد متعدد (بند «۴» ماده ۶۲، و مواد ۶۴، ۷۰، ۸۱ و ۸۷) به طور ضمنی، فراهم کردن زمینه تشکیل حداقل یک جلسه را الزامی دانسته است. این جلسه ممکن است علی رغم ابلاغ صحیح، بدون حضور تمام یا برخی از اصحاب دعوا برگزار شود.

✓ پاسخ تست ۷۹: به موجب بند «۹» ماده ۱۴ قانون روابط مؤجر و مستاجر سال ۱۳۵۶، گزینه ۳ صحیح است. طبق این بند در مواردی که اجاره نامه تنظیمی بین طرفین، اجاره نامه عادی بوده یا سند اجاره تنظیم نشده باشد و مؤجر به دلیل عدم پرداخت اجور معوقه از سوی مستاجر خواستار تخلیه باشد، در این صورت، طرح دعوی تخلیه منوط به ارسال اظهارنامه برای مستاجر و انقضای مدت ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ آن و عدم پرداخت اجور معوقه در این مدت خواهد بود.

✓ پاسخ تست ۸۰: گزینه ۲ صحیح است. اگر اظهارکننده به عنوان متعهد، در صدد ایفاء تعهد خود باشد و متعهدله از قبول آن امتناع نماید. در این صورت، متعهد می تواند ضمن تقدیم اظهارنامه، وجه یا مال یا سند موضوع تعهد را به مرجع ابلاغ اظهارنامه تسلیم کند (ماده ۱۵۷ ق.آ.د.م)؛ با انجام تمامی این اعمال، او قانوناً تعهد خود را ایفا کرده (ماده ۲۷۳ ق.م) و مسؤولیتی نسبت به موضوع تعهد ندارد.

✓ پاسخ تست ۸۱: به استناد ماده ۲۵۶ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است. تهیه وسیله اجرای قرار معاینه محل یا تحقیق محلی با متقاضی آن است. همچنین به موجب ماده ۲۵ ق.آ.د.م «اطلاعات حاصل از تحقیق و معاینه محل از امارات قضایی محسوب می گردد که ممکن است موجب علم یا اطمینان قاضی دادگاه یا مؤثر در آن باشد.»

✓ پاسخ تست ۸۲: به دلالت ماده ۳۵۴ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است. این قرارها از جمله قرارهای اعدادی می باشد که اصولاً به اصحاب دعوا ابلاغ نمی گردد.

✓ پاسخ تست ۸۳: گزینه ۳ صحیح است. دعوی متقابل هر چند با دعوی اصلی ارتباط داشته یا هم منشا است، اما یک دعوی تمام عیار می باشد که با دادخواست اقامه می شود، بنابراین در فرض استرداد دعوی اصلی، به استناد بند «ب» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م نسبت به دعوی اصلی قرار رد دعوا صادر می شود و رسیدگی به دعوی تقابل ادامه دارد.

✓ پاسخ تست ۸۴: گزینه ۲ صحیح است. «اجرای دستور موقت (همیشه و نه اصولاً) مستلزم تأیید رئیس حوزه قضایی می باشد.» تبصره «۱» ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م

✓ پاسخ تست ۸۵: گزینه ۳ صحیح است. در ماده ۴۲۴ ق.آ.د.م، «قرار تأخیر اجرای حکم برای مدت معین» پیش بینی شده است. با توجه به استثنایی بودن اثر تعلیقی در مورد اعتراض شخص ثالث، قرار مذکور بدان معناست که هرگاه دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض ثالث، تأخیر اجرای حکم مورد اعتراض را لازم بداند، نمی تواند اجرای آن را به طور کلی متوقف یا بدون قید مدت به تأخیر بیاندازد؛ بلکه تأخیر آن باید مقید به مدت معین باشد. هرگاه رسیدگی به اعتراض ثالث طولانی شود، دادگاه می تواند با سپری شدن مهلتی که برای تأخیر اجرای حکم معین کرده، مجدداً اجرا را برای مدت مشخص دیگری به تأخیر اندازد.

✓ پاسخ تست ۸۶: گزینه ۲ صحیح است. این مورد از موارد استثنایی مذکور در ماده ۱۴۵ ق.آ.د.م نمی باشد.

ماده ۱۴۵ - در موارد زیر اتباع بیگانه اگر خواهان باشند از دادن تأمین معاف می باشند:

۱. در کشور متبوع وی، اتباع ایرانی از دادن چنین تأمینی معاف باشند.

۲. دعاوی راجع به برات، سفته و چک.

۳. دعاوی متقابل.

۴. دعاوی که مستند به سند رسمی می باشد.

۵. دعاوی که بر اثر آگهی رسمی اقامه می شود از قبیل اعتراض به ثبت و دعاوی علیه متوقف.

✓ پاسخ تست ۸۷: گزینه ۴ صحیح است. این مورد با هیچ یک از موارد اعاده دادرسی مذکور در ماده ۴۴۶ ق.آ.د.م صدق نمی کند. و همچنین قائم مقام هر یک از اصحاب دعوا مشمول قاعده اعتبار امر قضاوت شده می باشد نمی تواند به عنوان ثالث به رأی صادره اعتراض کند.

✓ پاسخ تست ۸۸: به دلالت ماده ۷ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب و ماده ۳۳۰ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است. این مواد آرای دادگاه های عمومی و انقلاب را «قطعی» اعلام کرده اند، بنابراین از نظر قانون، اصل بر قطعی بودن احکام است. اصل بر حضوری بودن احکام بوده و اصلی به نام قاطع بودن قرار یا غیرقطعی بودن حکم غیابی پس از انقضای مهلت واخواهی وجود ندارد.

✓ پاسخ تست ۸۹: گزینه ۴ صحیح است. حکم نهایی یعنی حکمی که به واسطه طی مراحل قانونی و یا به واسطه انقضای مدت اعتراض، تجدیدنظرخواهی و فرجام خواهی دعوائی که حکم در آن موضوع صادر شده، از دعاوی مختومه محسوب می شود.

✓ پاسخ تست ۹۰: گزینه ۳ صحیح است. سایر گزینه ها با ماده ۳۰۹ ق.آ.د.م و تبصره های آن مطابقت دارد. در حالی که گزینه ۳ برخلاف قسمت دوم ماده ۳۰۹ می باشد که مقرر می دارد: «حکم دادگاه در قسمتی که مورد اشتباه نبوده در صورت قطعیت اجراء خواهد شد.»

✓ پاسخ تست ۹۱: گزینه ۴ صحیح است. هرچند که اختیار دادگاه در این خصوص مطلق نیست.

اگر خواهان، سبب دعوی خود را ذکر کند، اما در اصل سبب یا توصیف آن دچار اشتباه شود:

حالت اول: اگر خواهان در تشخیص سبب مورد نظر برای دعوی خود اشتباه کند و این اشتباه سبب عدم امکان رسیدگی ماهوی به دعوی او شود، دادگاه چاره ای جز صدور قرار رد یا عدم استماع دعوا ندارد. مانند اینکه، خواهان به جای طرح دعوی تخلیه ید علیه مستأجر، دعوی تصرف عدوانی علیه او طرح کند.

حالت دوم: اگر اشتباه خواهان، صرفاً یک اشتباه در عنوان باشد که به دلیل عرف و عادت به وجود آمده یا عرفاً قابل توجیه است، دادگاه می تواند سبب را تفسیر کند و «سبب صحیح» را معیار اقدامات بعدی و تصمیم خود قرار دهد. مانند اینکه، رابطه ای واقعاً «عاریه» باشد، اما از سوی خواهانی که آگاهی حقوقی ندارد، «قرض» توصیف شده باشد.

✓ پاسخ تست ۹۲: گزینه ۲ صحیح است. هرگاه حکمی از دادگاهی صادر و پس از اعتراض در یکی از شعب دیوان عالی کشور نقض و به شعبه هم عرض ارجاع گردد و شعبه مذکور بر مفاد رأی دادگاه قبلی (دادگاهی که ابتدا رسیدگی و حکم داده است)، اصرار نماید و پس از فرجام خواهی از این رأی شعبه دیوان استدلال دادگاه دوم را نپذیرد، پرونده در هیأت عمومی رأی اصراری مطرح می شود. در این هیأت، «هرگاه نظر دادگاه صادرکننده رأی مورد تأیید قرار گیرد، رأی ابرام می شود و در صورتی که نظر شعبه دیوان عالی کشور را تأیید کند، حکم صادره نقض و پرونده به شعبه دیگر ارجاع می شود. دادگاه مزبور بر اساس استدلال هیأت عمومی دیوان عالی کشور، حکم صادر می کند. این حکم قطعی و غیرقابل فرجام است.»

✓ پاسخ تست ۹۳: به استناد مواد ۱۳۰ و ۱۳۶ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است. طبق ماده ۱۳۰ ق.آ.د.م ثالث می تواند در مقاطع بدوی و تجدیدنظر تا زمانی که ختم دادرسی اعلام نشده، وارد شود، واخواهی ادامه مقطع بدوی محسوب می شود. و همچنین در ماده ۱۳۶ ق.آ.د.م جلب ثالث در مرحله واخواهی پیش بینی شده است.

✓ پاسخ تست ۹۴: با توجه به ملاک بند «۱۲» ماده «۳» قانون وصول برخی از درآمدهای دولت (اصلاحی ۱۳۹۳) گزینه ۴ صحیح است.

✓ پاسخ تست ۹۵: گزینه ۳ صحیح است. در صورتی که واخواه، اثبات کند که در زمان رسیدگی غیابی، محجور بوده و در مهلت واخواهی از حجر خارج شده است، معلوم می گردد که دادگاه به دعوی غیابی علیه خواننده ای رسیدگی و حکم نموده که اهلیت نداشته است؛ در حالی که باید قرار توقیف رسیدگی صادر می نموده است. از سوی دیگر، با لحاظ ملاک ماده ۳۳۸ ق.آ.د.م، باید مهلت واخواهی چنین خواننده ای را از تاریخ ابلاغ (مجدد) حکم غیابی به شخص او، پس از رفع حجر، محسوب کرد. در واقع، ابلاغ حکم غیابی به وی در زمان حجر، بی اعتبار خواهد بود.

✓ پاسخ تست ۹۶: به موجب ماده ۴۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲)، گزینه ۲ صحیح است.

ماده ۴۰۶ ق.آ.د.ک: «در تمام جرائم، به استثنای جرائمی که فقط جنبه حق الهی دارند، هرگاه متهم یا وکیل او در هیچ یک از

جلسات دادگاه حاضر نشود یا لایحه دفاعیه نفرستاده باشد، دادگاه پس از رسیدگی، رای غیابی صادر می‌کند. در این صورت، چنانچه رای دادگاه مبنی بر محکومیت متهم باشد، ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ واقعی، قابل واخواهی در همان دادگاه است و پس از انقضای مهلت واخواهی برابر مقررات حسب مورد قابل تجدیدنظر یا فرجام است. مهلت واخواهی برای اشخاص مقیم خارج از کشور، دو ماه است.»

✓ پاسخ تست ۹۷: گزینه ۱ صحیح است. چون حکمی کلاً یا جزئاً به زیان خوانده صادر نشده است، لذا واخواهی منتفی است. اما رأی راجع به خلع ید به جهت اینکه غیرمالی اعتباری بودن آن و رأی راجع به اجرت‌المثل به جهت اینکه بیش از ۳ میلیون ریال تقویم شده، بر اساس ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م قابل تجدیدنظر است.

✓ پاسخ تست ۹۸: به استناد ماده ۳۰۳ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است.
ماده ۳۰۳ ق.آ.د.م: «حکم دادگاه حضوری است مگر این که خوانده یا وکیل یا قائم‌مقام یا نماینده قانونی وی در هیچ‌یک از جلسات دادگاه حاضر نشده و به‌طورکتابی نیز دفاع ننموده باشد و یا اخطاریه، ابلاغ واقعی نشده باشد.»

✓ پاسخ تست ۹۹: به استناد تبصره «۱» ماده ۳۶ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است.
تبصره «۱» ماده ۳۶ ق.آ.د.م: «چنانچه ابلاغ واقعی به شخص محکوم علیه میسر نباشد و ابلاغ قانونی به‌عمل آید، آن ابلاغ معتبر بوده و حکم غیابی پس از انقضای مهلت قانونی و قطعی شدن به‌موقع اجراء گذارده خواهد شد در صورتی که حکم ابلاغ واقعی نشده باشد و محکوم علیه مدعی عدم اطلاع از مفاد رأی باشد می‌تواند دادخواست واخواهی به دادگاه صادرکننده حکم غیابی تقدیم دارد. دادگاه بدواً خارج از نوبت در این مورد رسیدگی نموده قرار رد یا قبول دادخواست را صادر می‌کند. قرار قبول دادخواست مانع اجرای حکم خواهد بود.»

✓ پاسخ تست ۱۰۰: گزینه ۴ صحیح است. اگر واخواهی یا تجدیدنظرخواهی از حکم غیابی در مهلت قانونی انجام شود. در این حالت، صرف شکایت اثر تعلیقی دارد. زیرا شرط اجرای حکم، اصولاً قطعیت آن است (م ۱ ق.ا.ا.م) و چون حکم قابل واخواهی قطعی نیست، بنابراین اجرا نمی‌شود.

✓ پاسخ تست ۱۰۱: به استناد ماده ۳۶۴ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است.
ماده ۳۶۴ ق.آ.د.م: «در مواردی که رأی دادگاه تجدیدنظر مبنی بر محکومیت خوانده باشد و وکیل او در هیچ‌یک از مراحل دادرسی حاضر نبوده و لایحه دفاعیه و یا اعتراضیه‌ای هم نداده باشند رأی دادگاه تجدیدنظر ظرف مدت بیست روز پس از ابلاغ واقعی به محکوم علیه یا وکیل او قابل اعتراض و رسیدگی در همان دادگاه تجدیدنظر می‌باشد، رأی صادره قطعی است.»

✓ پاسخ تست ۱۰۲: به دلالت ماده ۳۴۹ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است. علاوه بر این تغییر در خواسته یا افزایش آن فقط در مرحله بدوی امکان‌پذیر است؛ و در مرحله تجدیدنظر ممکن نیست.
ماده ۳۴۹ ق.آ.د.م: «مرجع تجدیدنظر فقط به آنچه که مورد تجدیدنظرخواهی است و در مرحله نخستین مورد حکم قرار گرفته رسیدگی می‌نماید.»

✓ پاسخ تست ۱۰۳: بر اساس ماده ۱۳۵ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است.
ماده ۱۳۵ ق.آ.د.م: «هریک از اصحاب دعوا که جلب شخص ثالثی را لازم بدانند، می‌توانند تا پایان جلسه اول دادرسی جهات و دلایل خود را اظهار کرده و ظرف سه روز پس از جلسه با تقدیم دادخواست از دادگاه درخواست جلب او را بنمایند، چه دعوا در مرحله نخستین باشد یا تجدیدنظر.»

✓ پاسخ تست ۱۰۴: به استناد تبصره ۳ ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است.
تبصره ۳ ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م: «دادگاه باید ذیل رأی خود، قابل تجدیدنظر بودن یا نبودن رأی و مرجع تجدیدنظر آن را معین نماید. این امر مانع از آن نخواهد بود که اگر رأی دادگاه قابل تجدیدنظر بوده و دادگاه آن را قطعی اعلام کند، هریک از طرفین درخواست تجدیدنظر نماید.»

✓ پاسخ تست ۱۰۵: گزینه ۲ صحیح است. به استناد تبصره ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م احکام مستند به اقرار در دادگاه غیرقابل تجدیدنظر است و به موجب بند (۱) ماده ۳۶۹ ق.آ.د.م احکام مستند به اقرار در دادگاه غیرقابل فرجام می‌باشند.

✓ پاسخ تست ۱۰۶: گزینه ۳ صحیح است. ایراد عدم توجه دعوا به خوانده در فرض سوال، به استناد بند «۴» ماده ۸۴ و ماده ۸۹ ق.آ.د.م از موارد صدور «قرار رد دعوا» هست؛ باید توجه داشت که دادگاه تجدیدنظر در توصیف نوع تصمیم دادگاه بدوی مستقل عمل می‌کند.

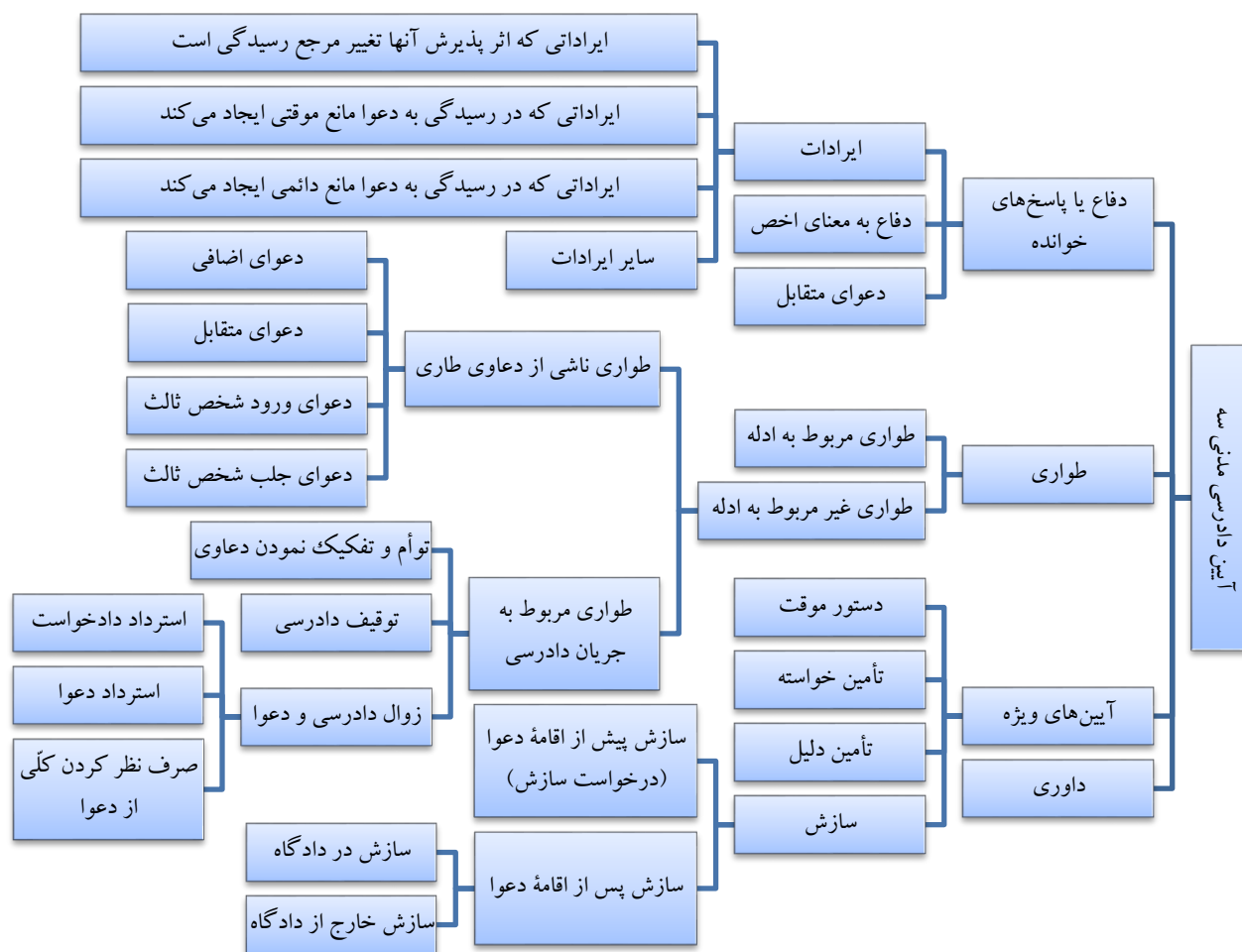
- به نحوی که می‌تواند رأی را که دادگاه بدوی آن را «حکم» اعلام کرده، «قرار» بداند و آن را حسب مورد به عنوان قرار، تأیید یا نقض نماید. در صورت نقض چنین رأی، دادگاه تجدیدنظر رسیدگی در ماهیت را به همان شعبه بدوی ارجاع می‌نماید.
- ✓ پاسخ تست ۱۰۷: گزینه ۳ صحیح است. با توجه به ملاک ماده ۳۰ قانون شورای حل اختلاف که مقرر داشته، «گزارش اصلاحی شورا قابل اعتراض نمی‌باشد و قطعی است.» و نیز ملاک ماده ۱۸۴ ق.آ.د.م که در مقام بیان، امکان اعتراض نسبت به گزارش اصلاحی را پیش‌بینی نکرده است، باید بیان داشت که سازش‌نامه تنظیمی در دادگاه، از آن جهت که رأی دادگاه نبوده و در حقیقت مصالحه میان اصحاب دعواست، قابل تجدیدنظر نمی‌باشد. به علاوه، سازش‌نامه تنظیمی در دادگاه، وفق ماده ۱۸۴ ق.آ.د.م «مانند احکام دادگاه‌ها به موقع اجرا گذاشته می‌شود» و تابع قانون اجرای احکام مدنی است.
- ✓ پاسخ تست ۱۰۸: گزینه ۲ صحیح است. اگر دادگاه بدوی به استناد نظر کارشناس حکم داده باشد، دادگاه تجدیدنظر می‌تواند حکم بدوی را فسخ نماید و حتی این اختیار را دارد که بدون جلب نظر کارشناس رأی صادر نماید.
- ✓ پاسخ تست ۱۰۹: به دلالت ماده ۳۳۷ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است.
- ماده ۳۳۷ ق.آ.د.م: «هرگاه یکی از کسانی که حق تجدیدنظرخواهی دارند قبل از انقضاء مهلت تجدیدنظر ورشکسته یا محجور یا فوت شود، مهلت جدید از تاریخ ابلاغ حکم یا قرار در مورد ورشکسته به‌مدیر تصفیه و درمورد محجور به قیم و در صورت فوت به وارث یا قائم‌مقام یا نماینده قانونی وارث شروع می‌شود.»
- ✓ پاسخ تست ۱۱۰: به موجب ماده ۳۴۷ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است.
- ماده ۳۴۷ ق.آ.د.م: «تجدیدنظرخواهی از آرای قابل تجدیدنظر که در قانون احصاء گردیده مانع اجرای حکم خواهد بود، هرچند دادگاه صادرکننده رأی آن را قطعی اعلام نموده باشد مگر در مواردی که طبق قانون استثناء شده باشد.»
- ✓ پاسخ تست ۱۱۱: گزینه ۱ صحیح است. اگر رأی صادره از سوی دادگاه بدوی برخلاف رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور باشد، با توجه به اینکه رأی وحدت رویه برای مرجع قضایی در حکم قانون می‌باشد، مانند آن است که رأی صادره برخلاف قانون صادر شده باشد. (نظریه مشورتی ۱۳۸۰/۴/۲۶-۷/۳۶۶ اداره حقوق) لذا یکی از جهات تجدیدنظرخواهی یعنی «مخالف بودن رأی با مقررات قانونی» (بند (ه) ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م) صدق خواهد کرد.
- ✓ پاسخ تست ۱۱۲: گزینه ۱ صحیح است. تعرض به دلیل حتی‌الامکان باید تا اولین جلسه به عمل آید (مواد ۲۱۷ و ۲۱۹ ق.آ.د.م) بنابراین در مقطع تجدیدنظر، اصولاً نمی‌توان به دلیلی تعرض کرد که طرف مقابل در مقطع بدوی ارائه کرده و مورد تعرض قرار نگرفته است.
- ✓ پاسخ تست ۱۱۳: به دلالت تبصره ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است.
- تبصره ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م: «چنانچه دعوایی در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی باشد و درخواست اعاده دادرسی نسبت به آن شود، درخواست به دادگاه صادرکننده حکم ارجاع می‌گردد. در صورت قبول درخواست یادشده از طرف دادگاه، رسیدگی در دیوان عالی کشور تا صدور حکم متوقف خواهد شد.»
- ✓ پاسخ تست ۱۱۴: به استناد مواد ۴۲۰، ۴۳۳ و ۴۳۴ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است.
- ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م، بیان می‌دارد که: «اعتراض اصلی باید به موجب دادخواست و به طرفیت محکوم‌له و محکوم‌علیه رأی مورد اعتراض باشد. این دادخواست به دادگاهی تقدیم می‌شود که رأی قطعی معترض‌عنه را صادر کرده است. ترتیب دادرسی مانند دادرسی نخستین خواهد بود.»
- ماده ۴۳۳ ق.آ.د.م، «دادخواست اعاده دادرسی اصلی به دادگاهی تقدیم می‌شود که صادرکننده همان حکم بوده است و درخواست اعاده دادرسی طاری به دادگاهی تقدیم می‌گردد که حکم در آنجا به‌عنوان دلیل ابراز شده است.»
- ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م: «دادگاهی که دادخواست اعاده دادرسی طاری را دریافت می‌دارد مکلف است آن را به دادگاه صادرکننده حکم ارسال نماید»
- ✓ پاسخ تست ۱۱۵: گزینه ۱ صحیح است. گرچه حصری بودن جهات اعاده دادرسی در مواردی سبب تضییع حق محکوم‌علیه شود؛ اما یکی از اصول حاکم بر دادرسی آن است که به هر حال، رسیدگی باید تا مرحله‌ای خاتمه و فیصله یابد و نباید راه‌های فوق‌العاده اعتراض، به استناد هر دلیلی باز باشد.
- ✓ پاسخ تست ۱۱۶: به موجب بندهای ۱ و ۲ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است.

- ✓ پاسخ تست ۱۱۷: چون طرق شکایت حصری است و این مورد، در قالب هیچ یک از طرق اعتراض به رأی نمی‌گنجد، این فرد هیچ اقدامی نمی‌تواند انجام دهد؛ زیرا قائم‌مقام محکوم علیه از همان حقوق اعتراضی برخوردار است که خود محکوم علیه دارا است.
- ✓ پاسخ تست ۱۱۸: به دلالت ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری گزینه ۱ صحیح است.
- ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری: «در صورتی که رئیس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هریک از مراجع قضائی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبتنیاً بر خلاف شرع بین اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می‌آورند و رأی مقتضی صادر می‌نمایند.»
- ✓ پاسخ تست ۱۱۹: با توجه به ماده ۴۲۲ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است. اعتراض ثالث مقید به زمان نیست.
- ماده ۴۲۲ ق.آ.د.م: «اعتراض شخص ثالث قبل از اجرای حکم مورد اعتراض، قابل طرح است و بعد از اجرای آن در صورتی می‌توان اعتراض نمود که ثابت شود حقوقی که اساس و مأخذ اعتراض است به جهتی از جهات قانونی ساقط نشده باشد.»
- ✓ پاسخ تست ۱۲۰: گزینه ۳ صحیح است. چون اعتراض ثالث، از طرق فوق العاده شکایت از رأی می‌باشد، این نوع از اعتراض هرگز موجب توقف اجرای رأی قطعی یا قابل اجرا (مانند دستور موقت یا تأمین خواسته) نمی‌شود. با این وجود به استناد ماده ۴۲۴ ق.آ.د.م: «اعتراض ثالث موجب تأخیر اجرای حکم قطعی نمی‌باشد. در مواردی که جبران ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم ممکن نباشد دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض ثالث به درخواست معترض ثالث پس از اخذ تأمین مناسب قرار تأخیر اجرای حکم را برای مدت معین صادر می‌کند.» با این حال، به تأخیر انداختن اجرای رأی به صرف تقدیم دادخواست اعتراض ثالث مجاز نیست، بلکه معترض ثالث باید با ارائه دلیل در دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض، اثبات نماید که جبران ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم، در صورت اجرای آن ممکن نمی‌باشد.
- ✓ پاسخ تست ۱۲۱: طبق تصریح ماده ۴۲۱ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است.
- ماده ۴۲۱ ق.آ.د.م: «اعتراض طاری در دادگاهی که دعوا در آن مطرح است بدون تقدیم دادخواست بعمل خواهد آمد، ولی اگر درجه دادگاه پایین تر از دادگاهی باشد که رأی معترض عنه را صادر کرده، معترض دادخواست خود را به دادگاهی که رأی را صادر کرده است تقدیم می‌نماید و موافق اصول، در آن دادگاه رسیدگی خواهد شد.»
- ✓ پاسخ تست ۱۲۲: گزینه ۱ صحیح است. در مورد نحوه رسیدگی به اعتراض ثالث، ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م در مورد اعتراض ثالث اصلی تصریح دارد که «ترتیب دادرسی مانند دادرسی نخستین خواهد بود» و همچنین در ماده ۴۲۱ ق.آ.د.م در مورد ترتیب رسیدگی اعتراض طاری بیان شده است که «موافق اصول» به عمل می‌آید.
- ✓ پاسخ تست ۱۲۳: گزینه ۳ صحیح است. اعتراض ثالث طاری، در جریان دادرسی به پرونده دیگر به عمل می‌آید. به نحوی که ثالث با حکمی مواجه می‌شود که به عنوان دلیل علیه ی ابراز شده است و به عنوان اصحاب دعوا (یا قائم مقام اصحاب دعوا) در جریان دادرسی منتهی به آن رأی حضور نداشته است. اعتراض ثالث طاری به حکم، ضمن دادخواستی که علیه محکوم له آن حکم طرح می‌کند، منتفی است.
- ✓ پاسخ تست ۱۲۴: گزینه ۴ صحیح است. اگر معلوم شود که حقی اساساً از بین رفته و وجود ندارد، دعوا زایل شده است و لذا چاره‌ای جز صدور قرار سقوط دعوا وجود ندارد. البته، ثالث می‌تواند ضمن طرح دعوی مستقل و اثبات وجود حقی برای خود، در خصوص حقی که از بین رفته، از عامل زیان به استناد ماده ۴۲۲ ق.آ.د.م مطالبه خسارت نماید.
- ماده ۴۲۲ ق.آ.د.م: «اعتراض شخص ثالث قبل از اجرای حکم مورد اعتراض، قابل طرح است و بعد از اجرای آن در صورتی می‌توان اعتراض نمود که ثابت شود حقوقی که اساس و مأخذ اعتراض است به جهتی از جهات قانونی ساقط نشده باشد.»
- ✓ پاسخ تست ۱۲۵: گزینه ۴ صحیح است. شخصی که به عنوان ثالث وارد دعوا می‌شود، پس از ورود، دیگر «ثالث» نبوده و خواهان دعوی ورود ثالث محسوب می‌شود. بنابراین، اگر رسیدگی بدوی و تجدیدنظر، منتهی به محکومیت وی شود، نمی‌تواند نسبت به رأی صادره به عنوان ثالث اعتراض کند. این شخص می‌تواند از آن جهت که به موجب مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ ق.آ.د.م، حکم راجع به نسب چه از دادگاه بدوی و چه از دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد، قابل فرجام است، نسبت به حکم صادره فرجام خواهی کند. همچنین می‌تواند در صورت وجود یکی از جهات اعاده دادرسی (مستند در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م) نسبت به حکم قطعی، درخواست اعاده دادرسی نماید.
- ✓ پاسخ تست ۱۲۶: طبق تصریح ماده ۴۹۴ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.

ماده ۴۹۴ ق.آ.د.م: «چنانچه دعوا در مرحله فرجامی باشد، و طرفین با توافق تقاضای ارجاع امر به داوری را بنمایند یا مورد از موارد ارجاع به داوری تشخیص داده شود، دیوان عالی کشور پرونده را برای ارجاع به داوری به دادگاه صادرکننده رأی فرجام خواسته ارسال می‌دارد.»

- ✓ پاسخ تست ۱۲۷: گزینه ۲ صحیح است. به استناد قسمت اول ماده ۴۶۲ ق.آ.د.ک «دیوان عالی کشور در تهران مستقر است و شعب آن از رئیس و دو مستشار تشکیل می‌شود» از آن جهت که فعلاً شعب دیوان عالی کشور با دو قاضی (به طور معمول، یک رئیس و یک مستشار) تشکیل می‌شود، اگر یکی از مستشاران، مشمول قاعده رد دادرسی باشد، شعبه با دو عضو دیگر خود رأی صادر می‌کند.
- ✓ پاسخ تست ۱۲۸: گزینه ۴ صحیح است. قسمت اخیر ماده ۴۰۳ ق.آ.د.م تصریح دارد که هرگاه قسمتی از رأی دادگاه که خارج از خواسته خواهان باشد صادر شده باشد، دیوان عالی کشور، «آن قسمت از رأی دادگاه که خارج از خواسته خواهان صادر شده باشد، نقض بلاارجاع» می‌نماید. عبارت «خارج از خواسته» را می‌توان به رأیی تفسیر کرد که بیش از خواسته یا به غیر از خواسته صادر شده است؛ زیرا در هر دو حالت، رأی صادر خارج از خواسته می‌باشد.
- ✓ پاسخ تست ۱۲۹: گزینه ۴ صحیح است. زیرا دادگاه صادرکننده رأی، در زمان صدور به قانون حاکم توجه داشته و به استناد قانونی که اعتبار داشته رأی داده است. لذا رأی مذکور از این جهت قابل نقض نمی‌باشد.
- ✓ پاسخ تست ۱۳۰: گزینه ۱ صحیح است. به استناد تبصره ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م در فرضی که از حکم قطعی در دیوان عالی کشور فرجام‌خواهی شده و این حکم ابرام شده باشد، برای رعایت شأن دیوان عالی کشور باید دادخواست اعاده به شعبه دیوان که حکم فرجامی از آن صادر شده، تقدیم گردد. با توجه به مفاد تبصره ماده ۴۳۴ و تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م، شعبه دیوان، درخواست اعاده و پیوست‌های آن را به دادگاه صالح ارسال می‌دارد و اگر دادگاه صالح قرار قبول درخواست اعاده دادرسی را صادر کند، رسیدگی به عنوان فرجام در شعبه دیوان تا صدور رأی نسبت به اعاده دادرسی متوقف می‌گردد.

بخش سوم: آیین دادرسی مدنی ۳



مقدمه

اگرچه به نمودار بالا نگاهی بیاندازید ۴ بخش را مشاهده می‌کنید. بخش اول به «دفاع به پاسخ‌های خوانده» و بخش دوم «طواری دادرسی» اختصاص یافته و همانطور که از کلمه «طواری» به معنای حوادث برمی‌آید، اموری‌اند که در جریان عادی دادرسی که شرح آن در درس آیین دادرسی مدنی ۲ گذشت اتفاق نمی‌افتند. در واقع این حوادث در نتیجه امور غیرعادی که مربوط به اصحاب دعوا یا اشخاص ثالث و یا حتی وقایع طبیعی همچون یکی از اصحاب دعواست بر جریان عادی دعوا عارض می‌گردند و آن را تحت تأثیر قرار می‌دهند. طواری دادرسی در خیلی از موارد به حق در دادرسی اتفاق می‌افتند و در بسیاری از موارد نیز دست‌آویز اصحاب دعوا و یا وکلای آنان به‌منظور اطلاع دادرسی و یا انحراف آن قرار می‌گیرند؛ بنابراین، گرچه این دسته از امور در تمام دادرسی‌ها به چشم نمی‌خورند، لیکن اهمیت آشنایی با این امور برای دست‌اندرکاران امر قضاء اعم از قضات و وکلا و نیز دانشگاهیان، اگر بیشتر از جریان عادی دادرسی نباشد، کمتر از آن نیست.

در بخش سوم، آیین‌های ویژه (۱. دستور موقت؛ ۲. تأمین خواسته؛ ۳. تأمین دلیل و ۴. سازش) مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در بخش چهارم، داوری مورد مطالعه قرار می‌گیرد تا شیوه حل و فصل اختلافات خصوصی مردم به‌وسیله قضات منتخب خود آنان تبیین گردد و معلوم گردد چگونه داوری شکل می‌گیرد، آیین رسیدگی در داوری به چه شرحی است، ضمانت اجرای آراء صادره از سوی داوری کدام است و در نهایت میزان دخالت قضات و مراجع قضایی در تشکیل داوری، ابلاغ و اجراء آراء و نیز رسیدگی به آراء داوری در چه حدی است. مباحثی که در نظام نوین دادرسی روز به روز پرونق‌تر شده، کارآمدی آن برای حل و فصل اختلافات مردم و کاهش دعاوی در دادگستری بیشتر گردیده است.

بخش اول: دفاع به پاسخ‌های خواننده

۱. ایرادات

- ایراداتی که اثر پذیرش آنها تغییر مرجع رسیدگی است
 ۱. ایراد عدم صلاحیت ذات
 ۲. ایراد عدم صلاحیت نسبی (محلی)
 ۳. ایراد امر مطروح
- ایراداتی که در رسیدگی به دعوا مانع موقتی ایجاد می‌کند
 ۱. ایراد عدم اهلیت
 ۲. ایراد عدم احراز سَمَت
- ایراداتی که در رسیدگی به دعوا مانع دائمی ایجاد می‌کند
 ۱. ایراد عدم توجه دعوا
 ۲. ایراد امر قضاوت‌شده
 ۳. ایراد بی نفعی خواهان
 ۴. ایراد عدم ترتب آثار قانونی به دعوا
 ۵. ایراد عدم مشروعیت مورد دعوا
 ۶. ایراد جزمی نبودن دعوا
 ۷. ایراد به زمان اقامه دعوا
- سایر ایرادات:
 ۱. ایراد رد دادرسی
 ۲. ایراد تأمین دعوی واهی
 ۳. ایراد تأمین اتباع بیگانه

۲. دفاع به معنای اخص

۳. دعوای متقابل

بخش اول - دفاع یا پاسخ‌های خواننده

فصل اول - ایرادات

ایراد در لغت: بهانه گرفتن، خرده گرفتن، اعتراض کردن. ایراد در اصطلاح عبارت است از وسیله‌ای که معمولاً خواننده، به کار می‌گیرد تا از مبارزه در اصل و ماهیت حق مورد ادعا، دوری نماید و یا آن را با تأخیر روبه‌رو کرده و خواهان را، بی‌آنکه پاسخ به ادعای او دهد، با دست تُهی از میدان به در کرده و یا پیروزی او را با موانع هرچه بیشتری روبه‌رو کند. مثال: خواننده در دفاع، ایراد می‌نماید که دادگاهی که در آن دعوا اقامه‌شده صالح نیست یا خواهان نفعی در این دعوا ندارد یا سَمَت شخصی که به نمایندگی از خواهان اقامه دعوا نموده، محرز نیست.

ایراداتی که اثر پذیرش آنها تغییر مرجع رسیدگی است:

این ایرادات اگر پذیرفته شوند دعوا رد نمی‌شود بلکه پرونده به مرجع دیگری فرستاده می‌شود تا به آن رسیدگی کند.

۱. ایراد عدم صلاحیت ذاتی: (بند ۱ ماده ۸۴) خواننده می‌تواند ضمن پاسخ به ماهیت دعوا، ایراد عدم صلاحیت دادگاه نماید. این ایراد باید تا پایان اولین جلسه دادرسی، به عمل آید. دادگاه در صورت پذیرش این ایراد، قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند و اگر ایراد را وارد نداند و مانع دیگری هم در رسیدگی ماهوی وجود نداشته باشد، نسبت به دعوا رسیدگی می‌کند. رأی صادره از دادگاهی که صلاحیت ذاتی ندارد، حسب مورد در دادگاه تجدیدنظر استان یا دیوان عالی کشور فسخ و نقض می‌شود، حتی اگر خواننده ایراد ننموده باشد.

۲. ایراد عدم صلاحیت نسبی یا محلی (بند ۱ ماده ۸۴): این ایراد باید تا پایان اولین جلسه دادرسی به عمل آید. اگر دادگاه این ایراد را وارد بداند قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند و به دادگاه عمومی محلی که خود صالح می‌داند می‌فرستد. قواعد مربوط به صلاحیت نسبی، بر خلاف صلاحیت ذاتی، از قواعد مُخیره و از حقوق اصحاب دعوا می‌باشد، بنابراین در صورتی که خواننده ایراد ننماید یا

خارج از فرجه قانونی ایراد کند، رسیدگی دادگاهی که صلاحیت محلی ندارد بلامانع است و رأی چنین دادگاهی، به این علت در دیوان عالی کشور، نقض نمی‌شود؛ اما چنانچه خوانده در فرجه قانونی ایراد نماید، دادگاه مکلف است نسبت به صدور قرار عدم صلاحیت اقدام کند.

۳. ایراد امر مطروحه (رسیدگی توأم، امتناع از رسیدگی و احاله پرونده: (بند ۲ ماده ۸۴) زمانی که خوانده دعوا اعلام نماید دعوی اقامه شده بین اصحاب آن، سابقاً در همین دادگاه یا دادگاه دیگری که از حیث درجه با این دادگاه مساوی است، مطرح شده و در حال رسیدگی است. این ایراد در صورتی که دعوی مطروحه، همان دعوی اقامه شده قبلی نبوده اما با آن ارتباط کامل داشته باشد نیز قابل طرح است. دادگاه در صورت پذیرش ایراد، اگر دعوا در همین دادگاه (شعبه) مطرح باشد، قرار رسیدگی توأم صادر می‌کند و به تمام دعاوی یکجا رسیدگی می‌نماید و اگر دعوا در شعبه دیگری از همین دادگاه مطرح باشد، قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کند و برای رسیدگی توأم، با تعیین رئیس شعبه اول، به شعبه‌ای که دعوا در آن مطرح است، احاله می‌شود. صدور قرار امتناع از رسیدگی و احاله پرونده به شعبه یا دادگاه دیگر، در صورت پذیرش ایراد امر مطروحه و همچنین در صورت وجود یکی از جهات رد دادرسی ممکن است روی دهد. دادرسی مجتهد نمی‌تواند برخلاف قانون رأی دهد حتی اگر بنا به نظر اجتهادی خود، قانون را خلاف شرع بداند.

ایراداتی که در رسیدگی به دعوا مانع موقتی ایجاد می‌نماید:

با پذیرش ایراد، اگرچه قرار رد دعوا صادر می‌شود اما در صورت منتفی شدن سبب ایراد، همین دعوا دوباره قابل طرح و رسیدگی می‌شود.

۱. ایراد عدم اهلیت: چنانچه خواهان به جهتی از جهات قانونی از قبیل صغر، عدم رشد، جنون یا ممنوعیت از تصرف در اموال در نتیجه حکم ورشکستگی، اهلیت قانونی برای اقامه دعوا نداشته باشد، نماینده او حسب مورد، ولی قیم، مدیر تصفیه یا اداره تصفیه باید اقامه دعوا کند. طبق ماده ۸۶: در صورتی که خوانده، اهلیت نداشته باشد می‌تواند از پاسخ در ماهیت دعوا امتناع کند. در این صورت دادگاه باید با صدور قرار توقیف دادرسی، دادرسی را برای تعیین قیم آگاه نماید یا اگر خوانده، نماینده قانونی (ولی قیم یا ...) دارد او را برای دفاع دعوت کند.

۲. ایراد عدم احراز سمت: این ایراد زمانی قابل طرح و رسیدگی است که دادخواست را شخصی غیر از مدعی به نمایندگی از او تقدیم نموده باشد و سمت او محرز نباشد. طبق ماده ۸۵ ق.آ.د.م: خواهان حق دارد نسبت به کسی که به عنوان وکالت یا ولایت یا قیمومت یا وصایت پاسخ دعوا را داده است در صورتی که سمت او محرز نباشد، اعتراض نماید.

ایراداتی که در رسیدگی به دعوا مانع دائمی ایجاد می‌نماید:

دسته‌ای از ایرادات (از جانب خوانده) اگر مورد پذیرش قرار بگیرند، هم دعوی اقامه شده با قرار رد روبرو می‌شود و هم خواهان می‌فهمد که اگرچه دعوا را می‌تواند دوباره اقامه کند ولی دوباره با همان قرار روبرو می‌شود، در نتیجه مانع دائمی در برابر او ایجاد می‌شود؛ مانند: ۱. ایراد عدم توجه دعوا؛ ۲. ایراد امر قضاوت شده؛ ۳. ایراد بی‌نفعی خواهان؛ ۴. ایراد عدم ترتب آثار قانونی به دعوا؛ ۵. ایراد عدم مشروعیت مورد دعوا؛ ۶. ایراد جزمی نبودن دعوا؛ ۷. ایراد به زمان اقامه دعوا.

۱. ایراد عدم توجه دعوا: اگر حق مورد ادعا، علیه خوانده نباشد، خوانده می‌تواند ایراد عدم توجه دعوا نماید مانند زمانی که متعهد شخص (ب) باشد اما دعوا علیه شخص (ج) اقامه شده باشد. دادگاه در صورت پذیرش این ایراد، قرار رد دعوا صادر می‌کند.

۲. ایراد امر قضاوت شده: (بند ۶ ماده ۸۴) اقامه دعوا، رسیدگی دادگاه و صدور حکم قطعی، به جهت اجرای عدالت و پایان دادن به نزاع و اختلاف طرفین است تا محکوم‌الیه (= خواهان یا خوانده) با قطعیت حکم، بتواند از محکوم‌بیه یا مورد دعوا بهره‌برداری و از حکم صادره استفاده نماید. با صدور حکم و قطعیت آن، چون به ماهیت یعنی اصل موضوع مورد اختلاف رسیدگی شده، هم دعوا پایان می‌یابد و هم راه اقامه و رسیدگی دوباره به چنین دعوایی بسته می‌شود. هرگاه دعوی طرح شده سابقاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا قائم مقام آنان هستند، رسیدگی شده و نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد، خوانده می‌تواند ضمن پاسخ به ماهیت دعوا ایراد نماید و دادگاه در صورت پذیرش ایراد، قرار رد دعوا صادر می‌کند. حکم دادگاه که درباره اختلافی صادر می‌شود، رسیدگی دوباره به آن اختلاف را علی‌الاصول غیر ممکن می‌نماید و این خصوصیت اصلی حکم است.

مراجع مشمول قاعده اعتبار امر قضاوت شده: اعتبار امر قضاوت شده فقط مختص آرای آن دسته از مراجعی که قانون‌گذار صراحتاً به آرای آنها چنین اعتباری بخشیده نمی‌شود بلکه آرای سایر مراجع قضائیتی را نیز دربرمی‌گیرد؛ البته مشروط به اینکه در محدوده صلاحیت خود رسیدگی کرده باشند. برای نمونه، هرگاه هیئت حل اختلاف کارگر و کارفرما به دعوایی رسیدگی کرده که

در صلاحیت دادگاه عمومی است رأی که صادر می‌نماید اعتبار امر قضاوت‌شده را ندارد و دعوای مزبور در دادگاه عمومی قابل طرح و رسیدگی است.

آرای مشمول قاعده: ۱. احکام دادگاه‌ها ۲/ تصمیمات دادگاه در امور ترافعی ۳/ حکم قطعی در بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م. مشمول قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده می‌باشند. تصمیمات دادگاه در امور حسبی، از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردار نیست. در حقوق ما در صورت صدور قرار ردّ دعوا، به هر جهت، می‌توان دعوا را دوباره اقامه نمود و ایراد امر قضاوت‌شده قابل‌پذیرش نمی‌باشد. بخش‌های مختلف رأی و اعتبار قاعده: ۱. مقدمه ۲. منطوق حکم ۳. اسباب موجهه حکم. مثال: در حکم محکومیت خواننده به پرداخت خسارات وارده به اتومبیل خواهان، دادگاه معمولاً پس از ذکر مقدمه (مشخصات طرفین، خلاصه ادّعاها، دفاعیات و ادله آنها) اعلام می‌دارد: با توجه به مالکیت خواهان نسبت به خودرو به استناد سند رسمی که مصون از تعرض مانده محرز است و طبق نظر کارشناس به خودروی مزبور ۲۰۰ میلیون ریال خسارت وارده و خسارت ناشی از تقصیر خواننده است، حکم محکومیت خواننده به پرداخت ۲۰۰ میلیون ریال در حق خواهان صادر و اعلام می‌شود. در این مثال، مالکیت خواهان نسبت به خودرو، ورود خسارت و میزان آن و تقصیر خواننده اسباب موجهه حکم است و مسؤول بودن خواننده و محکومیت او به پرداخت مبلغ معینی بابت خسارت منطوق حکم است. آیا خواننده می‌تواند پس از محکومیت در دعوای خسارت، علیه خواهان دعوای خسارت، اقامه دعوای مالکیت نسبت به همان خودرو کند بی‌آنکه خواننده این دعوا (خواهان دعوای خسارت) بتواند ایراد امر قضاوت‌شده بنماید؟ طبق مواد ۸۴ و ۸۹ ق.آ.د.م، اعتبار امر قضاوت‌شده و ممنوعیت رسیدگی دوباره به دعوایی که با حکم قطعی مختومه شده، مبتنی بر این است که هرگاه مدّعی حق، اقامه دعوا نماید و حکم قطعی صادر شود، از حقّ مراجعه خود به مراجع قضایی استفاده کرده و این حق (دعوا) پس از صدور حکم قطعی زایل می‌شود؛ بنابراین چون خواهان در دعوایی که قبلاً اقامه‌شده، تنها موضوع مورد اختلاف (مسؤول بودن خواننده) را در دادگاه مطرح و به قضاوت آن واگذار نموده و دادگاه هم وجود یا عدم چنین حق و تکلیفی را نسبت به طرفین، در حکم صادره اعلام نموده، نمی‌توان تمامی دعوای دیگر را که موضوع مورد اختلاف آنها جهات موضوعی حکم را تشکیل می‌دهد، غیرقابل‌رسیدگی و محکوم به رد شمرد.

بند ۶ ماده ۸۴ به محکوم علیه هر حکمی اجازه می‌دهد که دعوای جعلیت مستند حکمی را اقامه نماید که دادگاه بر اساس آن، اسباب موجهه آن حکم را احراز نموده است.

قلمرو اعتبار امر قضاوت‌شده: اعتبار امر قضاوت‌شده تنها نسبت به اصحاب دعوا و قائم‌مقامان آنهاست و نسبت به اشخاص ثالث اثری ندارد.

سایر شرایط مشمول اعتبار امر قضاوت‌شده (وحدت دو دعوا): هنگامی که ایراد امر قضاوت‌شده توسط خواننده مطرح گردد، دادگاه باید این امر را موردبررسی قرار دهد که آیا دعوای اقامه‌شده همان دعوایی است که در گذشته اقامه شده و نسبت به آن حکم قطعی صادر شده است یا خیر. دو دعوا در صورتی واحد شمرده می‌شود که "اصحاب" و "موضوع" و "سبب" آنها واحد باشد.

وحدت اصحاب دو دعوا: بدین معنی که اصحاب دعوای اقامه‌شده با اصحاب دعوایی که در گذشته اقامه‌شده و به حکم قطعی انجامیده، یکی باشد. برای نمونه (الف) علیه (ب) به خواسته تحویل یک تخته فرش با مشخصات معین، به سبب رابطه حقوقی امانت که به موجب قرارداد ایجاد گردیده، در گذشته اقامه دعوا نموده و دعوا به صدور حکم قطعی انجامیده است. اگر (الف) همان دعوا را با همان موضوع و سبب علیه (ب) دوباره اقامه کند، ایراد امر قضاوت‌شده پذیرفته و قرار ردّ دعوا صادر می‌شود. اصحاب دو دعوا باید واحد باشند و واحد بودن یا نبودن نماینده هر یک از طرفین، در دو دعوا بی‌تأثیر است. قائم‌مقام اصحاب دعوا (قائم‌مقام عام مانند وراث و قائم‌مقام خاص مانند منتقل‌الیه). در کلیه اختیارات و حقوق مالی تاجر ورشکسته که استفاده از آن مؤثر در تأدیه دیون او باشد، مدیر تصفیه، قائم‌مقام قانونی او می‌باشد.

وحدت موضوع دو دعوا: بدین معنی که موضوع دعوای اقامه‌شده با موضوع دعوایی که در گذشته اقامه شده و به حکم قطعی انجامیده، واحد باشد. برای نمونه: موضوع دعوای سابق مالکیت عرصه ملک. موضوع دعوای دوم مالکیت اعیانی.

وحدت سبب دو دعوا و تفاوت سبب با دلیل: در صورتی که علاوه بر وحدت اصحاب دو دعوا و اتحاد موضوع دو دعوا، سبب آن دو دعوا نیز واحد باشد، موجب صدور قرار ردّ دعوا به سبب اعتبار امر قضاوت‌شده می‌شود. سبب با ادله اثبات دعوا متفاوت است. سبب، رابطه حقوقی بر مبنای عمل حقوقی (عقود، ایقاعات) یا واقعه حقوقی (اتلاف، تسبیب، غصب و ...) یا بر مبنای قانون است. ادله اثبات دعوا برای اثبات جهات موضوعی سبب است. دلیل جدید در صورتی موجب حق تجدید دعوا می‌شود که سبب

جدیدی را ثابت نماید (مانند: بیع جدید).

۳. ایراد بی‌نفعی خواهان: دادگاه در بررسی ذی‌نفعی یا بی‌نفعی خواهان باید پاسخ این پرسش را جستجو کند که چنانچه حقّ ادعاشده، علیه خوانده احراز و حکم علیه او صادر شود، آیا قانوناً نفعی نصیب خواهان می‌گردد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، دادگاه خواهان را ذی‌نفع دانسته و ایراد را رد می‌کند و رسیدگی به ماهیت را شروع می‌کند و اگر پاسخ منفی باشد ایراد را می‌پذیرد و قرار ردّ دعوا صادر می‌کند.

۴. ایراد عدم ترتّب آثار قانونی به دعوا: طبق بند ۷ ماده ۸۴ ق.آ.د.م: اگر دعوا بر فرض ثبوت، اثر قانونی نداشته باشد از قبیل وقف و هبه بدون قبض، خوانده می‌تواند ایراد نماید. پس حتی در صورت اثبات ادعای هبه بدون قبض، چون نفعی به خواهان نمی‌رسد، ذی‌نفع نمی‌باشد.

۵. ایراد عدم مشروعیت دعوا: طبق بند ۸ ماده ۸۴: در صورتی که مورد دعوا مشروع نباشد، خوانده می‌تواند ایراد نماید.

۶. ایراد جزمی نبودن دعوا: (بند ۹ ماده ۸۴) مدعی باید در مقام ادعا، نسبت به ذی‌حقی خود، قاطع و استوار باشد بنابراین اگر تنها احتمال دهد که حق او تضییع و یا انکار شده، چنین شرطی وجود ندارد.

۷. ایراد به زمان اقامه دعوا: طبق بند ۱۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م: اگر دعوا خارج از موعد قانونی اقامه شده باشد، خوانده می‌تواند ایراد نماید. این ایراد در مواردی قابل طرح و پذیرش است که قانون‌گذار، مدعی حق را مکلف نموده باشد که در موعد معینی اقامه دعوا نماید.

سایر ایرادات:

ایرادات دیگری در سایر موادّ قانون پیش‌بینی شده مانند: ۱. ایراد ردّ دادرس؛ ۲. ایراد دعوای واهی؛ ۳. ایراد تأمین اتباع بیگانه. هر دفاعی که دارای آثار ایراد باشد، حتی اگر مستند به سایر مقرّرات باشد، ایراد شمرده می‌شود. برای مثال: ماده ۶۵۴ ق.م: قمار و گرو بندی را باطل و دعوای راجع به آن را غیرقابل استماع می‌داند.

ایراد ردّ دادرس

هر یک از اصحاب دعوا حق دارند به جهاتی مانند بیم خروج دادرس از بی‌طرفی، او را رد نمایند تا دادرس دیگری به دعوا رسیدگی کند. دادرس نیز رأساً باید از رسیدگی امتناع کند تا دادرس دیگری رسیدگی کند.

ایراد رد دادرس:

۱۵. این ایراد ضامن حفظ بی‌طرفی قاضی است.

۱۶. ایرادی دوطرفه است؛ یعنی می‌تواند هم از جانب خواهان وارد شود و هم از جانب خوانده.

۱۷. ایراد رد دادرس، جنبه امری دارد؛ یعنی حتی اگر طرفین ایراد نکنند، باز هم قاضی باید در صورت وجود جهات رد دادرس، از رسیدگی امتناع کند.

۱۸. جهات رد دادرس که در ماده ۹۱ ق.آ.د.م ذکر شده، جنبه حصری دارد و به موجب قیاس قابل گسترش نیست؛ زیرا عدم رسیدگی دادگاه به یک پرونده، امری استثنائی است و از همین رو، قابل قیاس نیست.

۱۹. در قانون، مهلت خاصی برای بیان ایراد مقرر نشده، اما به قیاس با سایر ایرادات می‌توان مهلت بیان این ایراد را نیز، مانند سایر ایرادات تا پایان جلسه اول دانست.

۲۰. اگر تا پایان جلسه اول دادرسی، ایراد رد دادرس بیان شود، قاضی مکلف است قبل از ورود در ماهیت، نسبت به آن بیان نظر کند؛ یعنی اگر آن را وارد می‌داند از رسیدگی امتناع کرده و در صورت عدم قبول این ایراد، با درج در صورت‌مجلس آن را رد می‌کند.

۲۱. اگر ایراد رد دادرس، خارج از مهلت بیان شود و قاضی آن را وارد بداند، به دلیل ماهیت امری قضیه، نباید رسیدگی را ادامه دهد؛ اما اگر آن را وارد نداند، نیاز نیست که جدای از ماهیت به ایراد مزبور پاسخ دهد.

۲۲. اگر در جریان دادرسی یکی از موجبات رد دادرس حادث شود، بازهم قاضی مکلف به صدور قرار امتناع از رسیدگی است.

۲۳. در ایراد رد دادرس، زمان رسیدگی ملاک عمل است، نه زمان تقدیم دادخواست؛ یعنی اگر در زمان تقدیم دادخواست یکی از موجبات رد دادرس برقرار باشد؛ اما تا قبل از تشکیل جلسه اول دادرسی جهت رد دادرس برطرف شود، دادرس نباید از رسیدگی امتناع کند و باید رسیدگی را ادامه دهد.

۲۴. تشخیص وجود یا عدم وجود جهات دادرس، با خود قاضی است، نه سایر مقامات، مانند رئیس حوزه قضایی.

۲۵. اگر قاضی برخلاف وجود جهات رد دادرسی، به پرونده رسیدگی کند، این امر موجب نقض رأی در تجدیدنظر یا فرجام است. البته اگر با وجود جهات دادرسی، قاضی علیه شخصی که به نحوی به او وابسته است، رأی داده باشد، برای مثال، علیه خویشان یا علیه خادم یا مباشر خود رأی دهد یا آنکه به نفع شخصی رأی دهد که با قاضی دارای اختلاف بوده، در این صورت، رأی صرفاً به دلیل وجود جهات رد دادرسی نقض نمی‌شود؛ چرا که جهات مزبور در رأی دادگاه تأثیر نگذاشته است.

جهات رد دادرسی:

۷. قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از هر طبقه بین قاضی با یکی از اصحاب دعوا وجود داشته باشد. در این مورد نکات ذیل باید لحاظ شود:

✓ برای تعیین درجه و طبقه قرابت، قاضی، محور قرار می‌گیرد و رابطه اصحاب دعوا با او سنجیده می‌شود. برای مثال، اگر یکی از طرفین، نوه عمومی قاضی (درجه ۳ از طبقه ۳) باشد، قاضی از رسیدگی ممنوع است؛ اما اگر قاضی، نوه عمومی یکی از طرفین باشد، قاضی از رسیدگی ممنوع نیست؛ زیرا در این صورت، شخص مزبور پسرعموی پدر قاضی است و پسرعموی پدر، در شمار طبقات قرابت نیست.

۸. قاضی، قیم یا مخدوم (رئیس) یکی از طرفین باشد و یا یکی از طرفین، مباشر یا متکفل امور قاضی یا همسر او باشد. در این مورد نکات ذیل باید لحاظ شود:

✓ مدیر اموال یا مدیر امور و برنامه‌های شخصی را مباشر گویند.

✓ دوستی قاضی با یکی از طرفین، از موجبات رد دادرسی نیست.

۹. قاضی یا همسر یا فرزند او، وارث یکی از اصحاب دعوا باشد.

۱۰. قاضی، سابقاً در موضوع دعوی اقامه شده، به عنوان دادرسی یا داور یا کارشناس یا گواه اظهارنظر کرده باشد.

✓ منظور از اظهارنظر، اظهارنظر ماهوی است؛ بنابراین، اگر دادگاه در خصوص همان دعوا، قبلاً قرار رد دعوا یا قرار ابطال دادخواست صادر کرده باشد، در صورت طرح مجدد دعوا، می‌تواند به آن پرونده رسیدگی کند.

✓ گاه ممکن است دادگاه در خصوص پرونده‌ای یک قرار، مانند قرار رد دعوا صادر کرده باشد؛ اما از طرف دیگر در ماهیت پرونده اظهارنظر کرده باشد. در آن صورت نیز دادگاه از رسیدگی مجدد به آن موضوع، ممنوع است. برای مثال، در دعوی خلع ید، قاضی اظهار دارد که گرچه خوانده غاصب است؛ اما به دلیل عدم طرح دعوا طبق قانون و عدم رعایت تشریفات طرح دعوا، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌شود. در این حالت، درست است که قاضی یک قرار صادر کرده؛ اما در متن رأی خود به غاصب بودن خوانده اشاره دارد و این یک نظر ماهوی است.

۱۱. میان قاضی و یکی از طرفین یا همسر یا فرزند او دعوی حقوقی یا جزایی مطرح باشد یا در سابق مطرح بوده و از تاریخ صدور حکم قطعی دو سال نگذشته باشد. در این مورد نکات ذیل باید لحاظ شود:

✓ شکایت انتظامی از قاضی از موجبات رد دادرسی نیست.

۱۲. قاضی یا همسر یا فرزند او دارای نفع شخصی در موضوع مطروحه باشند.

قضات مشمول رد دادرسی: سؤال آن است که ایراد رد دادرسی راجع به دادرسان کدامیک از مراجع قضایی اعمال می‌شود. در این خصوص، نکات ذیل قابل توجه است:

۷. قضات ذیل ممکن است به دلیل وجود موجبات رد دادرسی از رسیدگی ممنوع باشند:

✓ قضات دادگاه‌های عمومی؛

✓ قضات دادگاه‌های انقلاب؛

✓ قضات دادگاه‌های تجدیدنظر.

۸. رد دادرسی در دیوان عدالت نیز تابع قانون آیین دادرسی مدنی است؛ بنابراین، جهات رد دادرسی شامل قضات دیوان عدالت اداری نیز هست. (ماده ۱۲۲ ق.ت.آ.د.ع.ا.)

۹. جهات رد دادرسی، شامل قضات دیوان عالی کشور نیست؛ زیرا قضات دیوان عالی کشور اقدام به رسیدگی ماهوی به اصل پرونده نمی‌کنند. البته در رسیدگی‌های مشمول ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک که دیوان عالی کشور بعد از اعلام رئیس قوه قضاییه مبنی بر اینکه رأی خلاف شرع تبیین است، اقدام به رسیدگی مجدد می‌کند، قضات دیوان عالی کشور مشمول جهات رد دادرسی هستند؛ زیرا در این فرض

دیوان عالی کشور اقدام به رسیدگی ماهوی می‌کند.

۱۰. گرچه در دادگاه خانواده، رعایت تشریفات آیین دادرسی لازم نیست؛ ولی اصول کلی حاکم بر آیین دادرسی مدنی باید رعایت شود؛ بنابراین، قضات دادگاه خانواده نیز مشمول جهات رد دادرسی اند؛ اما قاضی مشاور زن در دادگاه خانواده، مشمول جهات رد دادرسی نیست؛ زیرا نظر او، مشورتی است و او اقدام به انشای رأی و اتخاذ تصمیم قضایی در ماهیت پرونده نمی‌کند.
۱۱. با توجه به اینکه قاضی شورای حل اختلاف، ملزم به رعایت قواعد آیین دادرسی است، قضات شوراهای حل اختلاف نیز مشمول ایراد رد دادرسی اند؛ اما اعضای شورا، به دلیل عدم برخورداری از پایه و سمت قضایی، مشمول ایراد رد دادرسی نیستند.
۱۲. جهات رد دادرسی، شامل اعضای رسیدگی‌کننده مراجع غیر دادگستری نیست؛ چراکه مراجع غیر دادگستری تابع ق.آ.د.م نیستند.

جریان پرونده در صورت وجود جهات رد دادرسی: در این حالت، قاضی قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کند و به شرح ذیل اقدام می‌کند:

۴. اگر شعبه مزبور دادرسی علی‌البدل داشته باشد: رسیدگی بر عهده دادرسی علی‌البدل است.
۵. اگر شعبه مزبور دادرسی علی‌البدل نداشته باشد: پرونده برای ارجاع به شعبه دیگر، به نزد رئیس حوزه قضایی ارسال می‌شود.
۶. اگر حوزه قضایی شعبه دیگری نداشته باشد: پرونده به نزدیک‌ترین دادگاه هم‌عرض از حوزه‌های قضایی مجاور فرستاده می‌شود. توجه داشته باشید که در این خصوص، صرفاً نزدیک‌ترین دادگاه هم‌عرض ملاک عمل است، چه دادگاه مزبور در همان استان یا استان دیگری باشد.

ایراد تأمین دعوای واهی:

تأمین دعوای واهی: تأمینی است که از خواهان یک دعوای واهی، به نحو امانت دریافت می‌شود تا در صورت شکست او در دعوا، خسارات دادرسی وارده به خوانده، مانند حق الوکاله وکیل، هزینه ایاب و ذهاب، حق الزحمه کارشناس و ... از محل آن جبران شود. موارد گرفتن تأمین: ماده ۱۰۹ ق.آ.د.م: در کلیه دعاوی مدنی اعم از دعاوی اصلی یا طاری و درخواست‌های مربوط به امور حسبی به استثنای مواردی که قانون امور حسبی مراجعه به دادگاه را مقرر داشته است، خوانده می‌تواند برای تأدیه خسارات ناشی از هزینه دادرسی و حق الوکاله که ممکن است خواهان محکوم شود از دادگاه تقاضای تأمین نماید. دادگاه در صورتی که تقاضای تأمین را موجه بداند، قرار تأمین صادر می‌کند. تأمین مزبور، اختصاص به دعاوی خاصی ندارد. خوانده می‌تواند از دادگاه درخواست کند که قرار تأمین دعوای واهی صادر کند و در صورتی که دادگاه دعوا را واهی تشخیص دهد، قرار صادر می‌کند که خواهان معادل خسارات دادرسی که ممکن است به خوانده وارد شود، تأمین دهد تا در این صورت به دعوای او رسیدگی شود.

ویژگی‌های تأمین دعوای واهی:

۱. تأمین دعوای واهی هم در دعاوی اصلی و هم در دعاوی طاری (اعم از اضافی، متقابل، ورود ثالث و جلب ثالث) قابل درخواست است. این تأمین از وارد ثالث قابل دریافت است؛ چه ورود ثالث او اصلی باشد یا تبعی.
۲. صدور قرار تأمین دعوای واهی، منوط به ایراد دعوای واهی از جانب خوانده است. قاضی نمی‌تواند رأساً چنین تأمینی را مقرر کند؛ بنابراین، این ایراد جنبه خصوصی دارد.
۳. تأمین دعوای واهی در خصوص دادخواست ضرر و زیانی که توسط شاکی کیفری برای جبران خسارت ناشی از جرم داده‌شده نیز قابل اخذ است.
۴. این تأمین در درخواست‌های مربوط به امور حسبی هم قابل اخذ است.
۵. مهلت این ایراد تا پایان جلسه اول دادرسی است. بعد از آن، این ایراد، مسموع نیست.
۶. پذیرش این ایراد، بسته به نظر قاضی است.
۷. در صورت پذیرش این ایراد، قرار تأمین دعوای واهی صادر می‌شود.
۸. قرار تأمین دعوای واهی، قابل شکایت و اعتراض نیست.
۹. میزان تأمین بسته به نظر قاضی است. البته میزان آن باید معادل هزینه دادرسی و حق الوکاله وکیل در مرحله بدوی تعیین شود. با توجه به اینکه هزینه دادرسی بدوی را خواهان می‌پردازد، منظور از هزینه دادرسی در این خصوص، هزینه‌های احتمالی خوانده برای دفاع،

مانند حق الزحمه کارشناس و ... است.

۱۰. این تأمین می‌تواند نقد یا غیرنقد باشد.

۱۱. مهلت سپردن تأمین، بسته به نظر قاضی است.

۱۲. در مهلت سپردن تأمین، رسیدگی به دعوا، به موجب قرار توقیف دادرسی، متوقف می‌شود.

۱۳. در صورت عدم سپردن تأمین در مهلت مقرر، به درخواست خوانده، قرار رد دادخواست صادر می‌شود.

استثنائات قرار تأمین دعوای واهی: در موارد ذیل قرار تأمین دعوای واهی صادر نمی‌شود:

✓ دعوای مستند به اسناد تجاری (چک، سفته و برات) توجه داشته باشید که قانون‌گذار در این خصوص، از واخواست شدن یا نشدن این اسناد سخن نگفته است؛ بنابراین، در دعوای مستند به اسناد واخواست نشده فوق‌الذکر نیز تأمین دعوای واهی راه ندارد.

✓ دعوای مستند به اسناد رسمی

✓ دعوای علیه متوقف (دعوای علیه تاجر ورشکسته)

✓ مواردی که قانون امور حسبی مراجعه به دادگاه را مقرر داشته است؛ مانند درخواست صدور گواهی حصر وراثت، درخواست تحریر ترکه، درخواست مهر و موم ترکه و رفع مهر و موم ترکه.

ایراد تأمین اتباع بیگانه

این ایراد زمانی قابل طرح است که خواهان، تبعه دولت خارجی و خوانده، تبعه ایران باشد.

تأمین دعوای اتباع بیگانه: اگر خواهان خارجی، علیه خوانده ایرانی طرح دعوا کند، ممکن است به درخواست خوانده، تأمینی از خواهان به نحو امانت دریافت شود تا در صورت شکست او در دعوا، خسارات دادرسی وارده به خوانده، مانند حق الوکاله وکیل، هزینه ایاب و ذهاب، حق الزحمه کارشناس و ... از آن محل جبران شود.

شرایط اخذ تأمین:

شرایط اخذ این تأمین با عنایت به مواد ۱۴۴ تا ۱۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی می‌توان چنین برشمرد:

۱. خواهان دعوا تبعه ایران نباشد؛

۲. خوانده تبعه ایران باشد؛

۳. دادگاه نمی‌تواند رأساً تأمین اخذ کند؛ (خوانده باید ایراد کند)

۴. اخذ تأمین باید تا پایان جلسه اول دادرسی درخواست شود.

بدین ترتیب، از آنجایی که این ماده مخالف برابری آیینی طرفین دعوا است می‌بینیم مقنن به منظور جلوگیری از سوءاستفاده خوانده آن را منوط به درخواست خوانده ایرانی تا پایان جلسه اول دادرسی نموده است.

پس از درخواست ذی‌نفع «دادگاه مکلف است نسبت به درخواست رسیدگی و مقدار و مهلت سپردن آن را تعیین نماید و تا وقتی که تأمین داده نشده است دادرسی متوقف خواهد ماند». بدین ترتیب، باید گفت دادرسی چنانچه شرایط مذکور فراهم باشد موظف است تأمین را اخذ نماید و نمی‌تواند حتی در فرضی که اوضاع و احوال دعوا حاکی از پیروز شدن خواهان است از این تکلیف سرباز زند.

اخذ این تأمین مخصوص رسیدگی در مرحله بدوی نیست و تجدیدنظرخوانده می‌تواند چنین تأمینی را در برابر تجدیدنظرخواه بیگانه بخواهد (ماده ۱۴۷)، صرف‌نظر از اینکه او در مرحله بدوی تأمین سپرده باشد یا خیر که در صورت سپردن، او مکلف است نسبت به هزینه‌های این مرحله تأمین بدهد (مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ این قانون). این حکم را می‌توان با توجه به ماده ۱۴۴ به خواهان (فرجام‌خواه درخواست‌کننده اعاده دادرسی و معترض ثالث) بیگانه سایر طرق شکایت از آراء نیز تسری داد. با وجود این، درباره خواهان نمی‌توان چنین حکم کرد؛ چه، مرحله واخواهی ادامه مرحله نخستین بوده و واخواه در دادرسی نخستین خوانده بوده است و رعایت حقوق دفاعی وی این‌گونه ایجاب می‌کند که نتوان از وی موردبحث را اخذ نمود.

جریان دادرسی و هزینه‌های طرفین دعوا از آغاز تا انجام دادرسی اغلب ثابت نیست از این رو، دادگاه می‌تواند میزان جدید تأمین را معین کرده و از تبعه خارجی بخواهد آن را بسپارد و در غیر این صورت دادخواست وی را رد نماید (ماده ۱۴۸ ق.آ.د.م). در این ماده از عبارت «چنانچه بر دادگاه معلوم شود [...]» استفاده کرده است که مقصود از آن، به نظر، معلوم شدن پس از درخواست خوانده باشد؛ چه، با توجه

به ماده ۱۴۴ این قانون که از لزوم درخواست خوانده سخن گفته و به دادگاه رأساً اجازه تمسک به این تأمین را نداده است و با عنایت به خصوصی بودن ماهیت دعوای مدنی و ذی نفع نبودن دادگاه در این امور، اصل بر تسلط طرفین در قلمرو موضوعی است.

ویژگی های تأمین دعوای اتباع بیگانه:

۱. این تأمین فقط در صورتی صادر می شود که خواهان، خارجی و خوانده، ایرانی باشد.
 ۲. در صورتی که در جریان دادرسی، تابعیت ایرانی خواهان سلب شود و او تغییر تابعیت دهد، بازهم این ایراد قابل استماع است.
 ۳. بر همین اساس باید چنین استنباط شود که اگر خواهان خارجی در جریان رسیدگی، تابعیت ایرانی کسب کند، این تأمین منتفی شده و به او بازگردانده می شود.
 ۴. مهلت این ایراد تا پایان جلسه اول دادرسی است. بعد از آن، این ایراد، مسموع نیست. البته، اگر در جریان دادرسی، خواهان، تابعیت خارجی کسب کند، خوانده ایرانی می تواند در اولین جلسه بعد از کسب تابعیت، تقاضای تأمین کند.
 ۵. ایراد دعوای اتباع بیگانه، منوط به درخواست خوانده است. قاضی نمی تواند رأساً چنین تأمینی را مقرر کند؛ بنابراین، این ایراد جنبه خصوصی دارد.
 ۶. پذیرش یا عدم پذیرش این ایراد به میل قاضی نیست؛ بلکه جز در برخی استثنائات، قاضی باید این ایراد را پذیرفته و قرار مقتضی را صادر کند.
 ۷. این تأمین هم در خصوص خواهان خارجی و هم در خصوص تجدیدنظرخواه خارجی قابل تصور است؛ چه این خواهان یا تجدیدنظرخواه خارجی، شخص حقیقی باشند یا شخص حقوقی.
 ۸. این تأمین در خصوص دعوای اصلی که از جانب خواهان خارجی طرح می شود، قابل تصور است و هم در خصوص دعوای طاری، یعنی دعوای اضافی، ورود ثالث و جلب ثالث که از جانب خواهان خارجی طرح می شود، جز در دعوای متقابل.
 ۹. این تأمین از وارد ثالث خارجی نیز قابل اخذ است چه ورود ثالث او، اصلی باشد یا تبعی.
 ۱۰. تأمین دعوای اتباع بیگانه در خصوص دادخواست ضرر و زبانی که توسط شاکی خارجی برای جبران خسارات ناشی از جرم داده شده نیز، قابل اخذ است.
 ۱۱. اگر این ایراد وارد باشد، قرار تأمین دعوای اتباع صادر می شود.
 ۱۲. این قرار قابل شکایت و اعتراض نیست.
 ۱۳. میزان تأمین، بسته به نظر قاضی است.
 ۱۴. میزان تأمین اتباع، در طول دادرسی از طرف قاضی قابل افزایش است، اما قابل کاهش نیست. در افزایش میزان تأمین نیز تا قبل از آنکه خواهان، مبلغ مازاد تأمین را پرداخت نکند، دادرسی متوقف می ماند.
 ۱۵. این تأمین می تواند نقد یا غیرنقد باشد.
 ۱۶. مهلت سپردن تأمین، بسته به نظر قاضی است.
 ۱۷. در مهلت سپردن تأمین، رسیدگی به دعاوا به موجب قرار توقیف دادرسی متوقف می شود.
 ۱۸. اگر تأمین در مهلت مقرر سپرده نشود، به درخواست خوانده، قرار رد دادخواست صادر می شود.
 ۱۹. اگر در جریان رسیدگی، موجبات معافیت از تأمین دعوای اتباع منتفی شود، به درخواست خوانده ایرانی، از خواهان خارجی تأمین اخذ می شود. برای مثال، فرض کنید دعوای مطروحه شخص خارجی علیه یک خوانده ایرانی، یک دعوای متقابل باشد. دعوای متقابل از سپردن تأمین معاف است. حال اگر به دلیلی، دعوای اصلی ساقط شود، دعوای متقابل به عنوان یک دعوای اصلی مورد رسیدگی قرار می گیرد. در این صورت، خوانده ایرانی می تواند تقاضای تأمین کند.
- استثنائات قرار تأمین اتباع بیگانه:** در این موارد امکان اخذ تأمین نیست:
- ✓ دعوای مستند به اسناد تجاری (چک، سفته و برات): قانون گذار در این خصوص، از واخواست شدن یا نشدن این اسناد سخن نگفته است؛ بنابراین، در دعوای مستند به اسناد واخواست نشده فوق نیز، تأمین دعوای اتباع راه ندارد.
 - ✓ دعوای مستند به اسناد رسمی
 - ✓ در مواردی که دعاوا بر اثر آگاهی رسمی اقامه می شود: یعنی در مواردی که به موجب نشر آگاهی در روزنامه، از اشخاص دعوت می شود که دعوای خود را اقامه کنند، مانند اعتراض به ثبت ملک.

- ✓ در دعای متقابل: توجه داشته باشید که سایر دعاوی طاری از این تأمین معاف نیستند.
- ✓ در صورت رفتار متقابل: یعنی اگر در کشور متبوع آن خواهان خارجی، اتباع ایرانی به هر ترتیبی (بر اثر قانون، معاهده یا رویه عملی) از سپردن تأمین معاف باشند.

مسائل مشترک ایرادات

بیشتر ایرادات در بندهای یازده گانه ماده ۸۴ آمده است. صدر ماده مقرر می‌دارد: در موارد زیر خوانده می‌تواند ضمن پاسخ نسبت به ماهیت دعوا ایراد کند. زمان طرح ایرادات و اعتراضات تا پایان جلسه اول دادرسی است جز در مواردی که سبب ایراد بعداً حادث شود. طبق ماده ۸۸ ق.آ.د.م: دادگاه قبل از ورود در ماهیت دعوا، نسبت به ایرادات و اعتراضات وارده اتخاذ تصمیم می‌نماید.

فصل دوم - دفاع به معنای اخص

دفاع به معنای اخص (دفاع ماهوی) = نفی حق ادعایی مدعی است (توسط خوانده علیه خواهان). راه‌های نفی حق ادعایی: خوانده ۱. دعوا را تکذیب نماید؛ ۲. دعوا را باطل یا منفسخ اعلام کند؛ ۳. ابراء؛ ۴. مالکیت مافی‌الذمه؛ ۵. سقوط تعهد؛ ۶. تعرض به اصالت اسناد مورد استناد خواهان ۷. جرح گواهان خواهان.

فصل سوم - دعوی متقابل: این مبحث در قسمت دعاوی طاری ذکر می‌شود.

بخش دوم: طواری:

فصل اول: طواری دادرسی طواری مربوط به ادله:

فصل دوم: طواری (اتفاقات) غیرمربوط به ادله به دو دسته کلی تقسیم می‌شود:

۱. طواری ناشی از دعاوی طاری ۲. طواری مربوط به جریان دادرسی

دعاوی طاری

اقسام دعاوی طاری: دعاوی طاری بر چهار قسم است:

۱. دعوی اضافی: دعوی مجد خواهان علیه خوانده
۲. دعوی متقابل: دعوی خوانده علیه خواهان
۳. جلب ثالث: دعوی هر یک از متداعیین یا هر دوی ایشان علیه ثالث
۴. ورود ثالث: دعوی شخص ثالث علیه طرفین دعوا یا یکی از ایشان

مبحث اول: طواری دادرسی ناشی از طرح دعوی جدید بین اصحاب دعوا

خواهان می‌تواند با طرح دعوا طبق شرایط قانونی مقرر شده به قلمرو دعوی اصلی خود بیافزاید که به آن دعوی اضافی می‌گویند (بند نخست) و گاه این اقدام توسط خوانده صورت می‌گیرد که به آن دعوی متقابل می‌گویند (بند دوم) و ما ذیلاً به آنها می‌پردازیم.

بند نخست: دعوی اضافی: دعوی مجدد خواهان علیه خوانده است؛ که دارای ویژگی‌های ذیل است:

۱. این دعوا، یک دعوی طاری است؛ بنابراین، باید شروط دعوی طاری در آن برقرار باشد تا با دعوی اصلی به نحو توأم رسیدگی شود.
۲. دعوی اضافی، با دادخواست قابل طرح است.
۳. فقط در مرحله بدوی دعوی اضافی، قابل طرح است.
۴. تا پایان جلسه اول دادرسی دعوی اضافی باید طرح شود. (ملاک مواد ۹۸، ۱۳۵ و ۱۴۳ ق.آ.د.م)

اگرچه دعوی اضافی نیز یکی از دعاوی طاری محسوب شده که از سوی خواهان طرح می‌شود (ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی) و علی‌القاعده باید وجود یکی از دو شرط ارتباط کامل یا اتحاد منشأ برای پذیرش آن کفایت کند ولی مطابق ماده ۹۸ این قانون برای پذیرش این دعوا هم تحقق ارتباط میان دعوی اصلی و اضافی و هم داشتن منشأ واحد از سوی مقنن لازم دانسته شده است. در این وضعیت، از آنجاکه باید به نص قانون عمل نمود باید گفت که ماده ۱۷ عام و ماده ۹۸ خاص است و دایره شمول ماده قبلی با ماده اخیر تخصیص خورده و محدود به سایر دعاوی طاری شده است. از این رو باید قائل به این شد که در این دعوا صرفاً وجود ارتباط و اتحاد منشأ لازم دانسته شده است و لازم نیست نوع ارتباط کامل به معنای شقی اخیر ماده ۱۴۱ این قانون باشد. توضیح اینکه مطابق این ماده «[...] بین دو دعوا وقتی ارتباط کامل موجود است که اتخاذ تصمیم در هر یک مؤثر در دیگری باشد». به‌عنوان مثال، شخصی دادخواست تخلیه عین مستأجره را می‌دهد و مستأجر به‌عنوان دعوی تقابل در جلسه اول دادرسی دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی را ارائه می‌کند.

طبیعی است رسیدگی به دعوی تقابل و صدور حکم به آن موجب انتفای رسیدگی به دعوی اصلی می شود و به عبارت بهتر رسیدگی به هر یک از این دعاوی در دعوی دیگر مؤثر است؛ اما در دعوی اضافی قانونگذار این حد از ارتباط را لازم ندانسته و به صرف وجود ارتباط قناعت کرده است چه لزوماً در تغییر نحوه دعوا یا افزایش خواسته، رسیدگی در یکی از این دعاوی مؤثر در دعوی دیگر نیست و صرف ارتباط می تواند کافی باشد.

از سوی دیگر، منشأ دعوا همان سبب یا جهت دعوا است. از این رو، هرگاه سبب دو دعوا (عمل حقوقی یا واقعه حقوقی مبنای آن)، یکسان باشد منشأ آن دو دعوا یکی است. به عنوان مثال در دعاوی که در آن موجر خواستار مطالبه اجور معوقه شده است به عنوان دعوی اضافی تخلیه مورد اجاره را نیز به استناد حق فسخ پیش بینی شده در آن قرارداد، از دادگاه تقاضا می کند. در اینجا سبب دعوی اصلی و اضافی قرارداد اجاره میان او و مستأجر است.

تفاوت دعوی اضافی و افزایش خواسته:

۱. در دعوی اضافی، باید دادخواست تقدیم و تشریفات رعایت شود؛ اما در افزایش خواسته، نیاز به تقدیم دادخواست و رعایت تشریفات نیست و صرفاً به موجب یک درخواست ساده قضایی، کتبی یا شفاهی به عمل می آید.
۲. دعوی اضافی، در فرضی قابل تصور است که خواهان می خواهد عنوان جدیدی به خواسته های خود بیفزاید. برای مثال، خواهان دادخواست تأیید فسخ قرارداد تقدیم کرده و قصد دارد که دادخواست استرداد ثمن پرداختی ناشی از آن قرارداد را نیز تقدیم کند. چون این عنوان، عنوان جدیدی است، هرچند که با دعوی قبلی مرتبط است؛ اما باید در قالب دادخواست جدیدی، به نام دعوی اضافی طرح شود؛ اما افزایش خواسته، ناظر به حالتی است که خواهان می خواهد بر حجم همان خواسته ای که داشته، بیفزاید؛ مانند آنکه میزان خواسته دعوی خود را از ۸۰ سکه به ۱۰۰ سکه افزایش دهد.

بند دوم: دعوی متقابل

دعوی متقابل: به معنای طرح دعوا از جانب خواننده دعوی اصلی علیه خواهان است.

به عنوان مثال، در دعوی که به خواسته مطالبه ثمن یک قرارداد طرح شده، خواننده دعوی اصلی، دعوی متقابلی به خواسته اعلام بطلان همان قرارداد طرح کند. در ضمن تعریفی دیگر به دعوی که خواننده دعوا به منظور رسیدگی توأمان در پی دعوی خواهان طرح می کند و با آن ارتباط کامل یا وحدت منشأ دارد دعوی متقابل می گویند (ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی ناظر به ماده ۱۴۱ این قانون). خواننده، الزامی به طرح دعوی متقابل در برابر خواهان ندارد و می تواند دعوی موردنظر خود را بعدها اقامه کند ولی از آنجایی که دعوی متقابل موجب عدول از صلاحیت محلی، رسیدگی توأمان و سرعت در احقاق حق می گردد واجد مزایایی است که رغبت طرح آن را بیشتر می کند. به عنوان مثال، مالک که مقیم اصفهان است تخلیه ملک استیجاری خود را که در کاشان واقع شده است و در جهت مقابل، مستأجر، هزینه هایی را در محل استیجاری انجام داده است می نماید. خواننده با طرح این دعوا درواقع زودتر به نتیجه موردنظر خود می رسد چه، اگر خواننده، این دعوی متقابل را طرح نمی کرد ابتدا باید محل استیجاری را تخلیه می نمود و سپس در محل اقامت خواهان (اصفهان) دادخواست مطالبه خود را می داد.

این دعوا دارای ماهیت دوگانه است بدین معنا که از یک سو دفاع محسوب شده و از سوی دیگر چون در قالب یک دعوا طرح می شود درواقع حمله تلقی می شود. از این رو به آن دفاع تهاجمی گفته اند؛ اما ملاک تمایز میان دفاع با دعوی تقابل چیست؟ دفاع متضمن اظهاری است که هدف آن دفاع در مقابل دعوی اصلی و رد آن می باشد و احتیاجی هم به دادخواست جدید ندارد مانند احتساب، تهاجر، صلح و فسخ که در مواد ۱۴۲ و ۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر شده است. به موجب این مواد «دعوی متقابل به موجب دادخواست اقامه می شود لیکن دعاوی تهاجر، صلح، فسخ، رد خواسته و امثال آنکه برای دفاع از دعوی اصلی اظهار می شود دعوی متقابل محسوب نمی شود و نیاز به تقدیم دادخواست جداگانه ندارد» و «عنوان احتساب، تهاجر یا هر اظهاری که دفاع محسوب شود، دعوی طاری نبوده، مشمول ماده ۱۷ نخواهد بود»؛ اما دعوی متقابل ممکن است علاوه بر رد ادعای اصلی، ادعای جدیدی را عنوان کند که لزوماً با توجه به مواد ۱۴۲ و ۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی نیازمند تقدیم دادخواست است؛ مانند موردی که وراثت فرد «الف» به موجب یک رسید مدعی شوند که فرد «ب» ۶۰۰ میلیون ریال به او مدیون است و در مقابل، فرد «ب» نیز به استناد مطالب نوشته شده در رسیدی دیگر اظهار می کند که به همان اندازه به یکی از فرزندان موثر خواهان ها در زمان حیات وی آموزش و درس داده است و موثر خواهان ها در رسیدی جداگانه حق التدریس او را

معادل دین وی تعیین کرده است. در اینجا به دلیل تحقق تهاثر قراردادی خوانده نیازمند دادخواست دادن نیست. از این رو، درباره عنوان تهاثر که در مواد ۱۸ و ۱۴۲ قانون فوق‌الاشعار مقرر شده حقوقدانان ما اتفاق نظر دارند که شامل تهاثر قضایی، یعنی نوعی از تهاثر که نیازمند رسیدگی قضایی و اثبات ادعا است نمی‌شود؛ بنابراین، اگر اظهار و ادعا به نحوی باشد که علاوه بر دفاع و ردّ دعوا، خوانده بخواهد که دادگاه در مورد دیگری هم تصمیم بگیرد باید دعوی تقابل طرح کند. ماهیت دوگانه دعوی تقابل موجب می‌شود قائل به این دیدگاه شویم که اگر دعوی اصلی توقیف شود این دعوا به دلیل اینکه دفاع نیز محسوب می‌شود توقیف شود. مثلاً درجایی که طرف دعوا فوت می‌کند هر دو دعوا توقیف می‌شود (ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی)؛ اما اگر دعوی اصلی رد شود و از بین برود این دعوا رد نمی‌گردد چون ماهیت دعوا را هم دارد. این حکم از شقی اخیر ماده ۱۴۱ نیز قابل استنباط است که بیان می‌دارد اگر دعوا متقابل نباشد جداگانه رسیدگی می‌شود. به عنوان مثال فرد الف که مستأجر است علیه موجر دعوی الزام تنظیم سند اجاره را مطرح می‌نماید در مقابل مؤجر به دلیل نیاز شخصی درخواست تخلیه می‌کند. مستأجر از دعوی خود گذشت می‌کند و سند عادی را کافی می‌داند اما مؤجر بر ادعای خود پافشاری می‌کند و می‌تواند دعوی خود را فارغ از دعوی اصلی پیگیری کند؛ بنابراین، این رأی دیوان مبنی بر اینکه دعوی متقابل از سنخ دعاوی طاری است که با دعوی اصلی رسیدگی می‌شود و با انتفاء رسیدگی به دعوی اصلی به علت استرداد دادخواست مربوط به دعوی اصلی و صدور قرار ابطال دادخواست، رسیدگی به دعوی طاری هم منتفی می‌شود و موجبی برای اظهار نظر ماهوی در دعوی طاری وجود ندارد بدون توجه به ماهیت دوگانه این دعوا ارائه شده و نمی‌تواند صحیح باشد.

تشریفات دعوی متقابل:

۱. این دعوا، نیازمند تقدیم دادخواست است.
۲. دادخواست باید به تعداد طرف خواهان‌ها به علاوه یک نسخه تنظیم شود.
۳. مهلت تقدیم این دادخواست فقط تا پایان جلسه اول دادرسی است.
۴. خوانده دعوی اصلی، خواهان دعوی متقابل و خواهان دعوی اصلی، خوانده دعوی متقابل است؛ بنابراین، هریک از ایشان در خصوص دعوی متقابل از حقوق و تکالیف خواهان یا خوانده برخوردار هستند.
- برای مثال، خواهان اصلی (خوانده متقابل) می‌تواند نسبت به بهای خواسته دعوی متقابل اعتراض کند و نسبت به دعوی متقابل ایرادات شکلی بیان کند.
۵. ممکن است خوانده (خواهان دعوی متقابل) علیه همه خواهان‌های اصلی یا فقط علیه برخی از خواهان‌های اصلی طرح دعوا کند.
۶. طرح دعوی متقابل از جانب مجلوب ثالث ممکن است. البته برخی از حقوق دانان دعوی متقابل را از جانب مجلوب ثالثی که صرفاً برای تقویت موضع یکی از طرفین جلب شده و ادعای مستقلی علیه او مطرح نیست، نپذیرفته‌اند.
۷. خوانده دعوی ورود ثالث می‌تواند در برابر وارد ثالث، دعوی متقابل طرح کند. البته برخی از حقوق دانان طرح دعوی متقابل را علیه وارد ثالث تبعی، نپذیرفته‌اند.
۸. در برابر دعوی اضافی نیز می‌توان دعوی متقابل طرح کرد.
۹. برخی از حقوق دانان طرح دعوی متقابل را در برابر دعوی متقابل نپذیرفته‌اند؛ اما با توجه به آنکه در قانون منعی برای طرح دعوی متقابل در برابر دعوی متقابل مقرر نشده، برخی دیگر چنین دعوی را پذیرفته‌اند.

روند امکان طرح دعوی متقابل:

۱. طرح دعوی متقابل در مرحله بدوی ممکن است.
۲. در خصوص طرح دعوی متقابل، در مرحله وخواهی، از جانب خوانده بدوی (واخواه) علیه خواهان بدوی (واخوانده)، قانون ساکت است برخی از حقوق دانان، از این سکوت نتیجه گرفته‌اند که در مرحله وخواهی، دعوی متقابل ممکن است؛ زیرا مرحله وخواهی امتداد مرحله بدوی است و فرصتی است برای خوانده غایب تا از حقوق خود دفاع کند؛ بنابراین، باید او را از تمام حقوق مرحله بدوی، مانند طرح دعوی متقابل برخوردار دانست. برخی دیگر از حقوق دانان دعوی متقابل را در مرحله وخواهی نپذیرفته‌اند.
۳. در مرحله تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی، طرح دعوی متقابل در قانون پیش‌بینی نشده است و بنابراین، ممکن نیست؛ بنابراین، طرح دعوی متقابل فقط مختص خوانده بدوی، علیه خواهان بدوی است.
- واخوانده، تجدیدنظرخوانده و فرجام‌خوانده نمی‌تواند اقدام به طرح دعوی متقابل کند.

موارد عدم نیاز به دادخواست متقابل:

۱. دفاعیاتی که در زمره دفاعیات ماهوی (دفاع به معنای اخص) است، نیاز به طرح در قالب دعوی متقابل ندارد. دفاعیاتی باید در قالب دعوی متقابل طرح شود که خوانده، علاوه بر دفاع در دعوی اصلی، به دنبال الزام طرف مقابل به موضوعی یا اثبات واقعه‌ای باشد؛ به نحوی که آثار اثبات آن واقعه، صرفاً محدود به دعوی فعلی نباشد و در امور دیگری مؤثر باشد.
برای مثال، اگر زنی علیه شوهرش دادخواست مطالبه نفقه دهد، مرد می‌تواند با اثبات اینکه زن مرتکب نشوز شده و زندگی مشترک را ترک کرده، یعنی با اثبات عدم تمکین زن، از تأدیه نفقه معاف شود. اثبات عدم تمکین در این حالت، صرفاً یک دفاع ماهوی است و نیاز به تقدیم دادخواست متقابل ندارد؛ اما اگر مرد بخواهد علاوه بر اثبات عدم تمکین زن و معافیت از تأدیه نفقه، زن را مکلف به رجوع به منزل خود کند، باید دعوی الزام به تمکین طرح کند.
۲. دفاعیاتی که دلالت بر انحلال یا بطلان قرارداد مستند ادعای خواهان دارد، نیاز به طرح در قالب دعوی متقابل ندارد؛ به عبارت دیگر، اگر خواهان بر مبنای یک قرارداد، دعوی طرح کند و خوانده بخواهد انحلال یا بطلان آن قرارداد را برای دادگاه ثابت کند تا از انجام تعهدات مندرج در آن قرارداد، معاف شود، نیاز به طرح دعوی متقابل نیست.
۳. اگر خوانده بخواهد در برابر ادعای خواهان، دفاعیاتی بیان کند که دلالت بر سقوط تعهد دارد، مانند ایفای تعهد، ابراء یا تهاتر، نیاز به طرح دعوی متقابل نیست. کافی است دفاعیات خود را صرفاً در قالب دفاع ماهوی ابراز کند.
۴. تهاتر نیاز به طرح در قالب دعوی متقابل ندارد. البته تهاتری که یک تهاتر مُسَلَّم و قطعی یا مستند به اسناد رسمی یا مورد قبول طرف مقابل است، نیاز به طرح در قالب دعوی متقابل ندارد. در غیر این صورت، دعوی تهاتر باید در قالب دعوی متقابل طرح شود؛ به عبارت دیگر، تهاتری که صرفاً یک ادعای اثبات نشده باشد و در نتیجه، نیازمند رسیدگی قضایی باشد، باید در قالب دعوی متقابل طرح شود.

رسیدگی توأمان به دعوی اصلی و متقابل:

۱. در صورتی این دو دعوا مورد رسیدگی توأمان قرار می‌گیرد که حداقل یکی از این دو شرط، نسبت به آنها موجود باشد:
- هر دو دعوا ناشی از یک منشاء باشد؛ یعنی سبب هر دو، یک عمل حقوقی یا یک واقعه حقوقی باشد یا
- بین آنها ارتباط کامل باشد؛ یعنی اتخاذ تصمیم در یکی در دیگری مؤثر باشد.
۲. اگر هیچ‌یک از دو شرط فوق، موجود نباشد، دادگاه دو دعوا را از هم جدا کرده و در صورت صلاحیت، جداگانه به آنها رسیدگی می‌کند.
۳. پس از وصول دادخواست متقابل، دادخواست مزبور و ضامیم آن به خوانده دعوی متقابل ابلاغ می‌شود تا در جلسه دادرسی دعوی اصلی، دعوی متقابل نیز مورد رسیدگی قرار گیرد.
۴. اگر از زمان ابلاغ دادخواست متقابل به خوانده دعوی متقابل (خواهان اصلی) تا جلسه دادرسی، مهلت کافی؛ یعنی حداقل ۵ روز، نباشد و خوانده دعوی متقابل نیز به دلیل عدم رعایت حداقل فاصله زمانی، حاضر به دفاع نباشد، وقت دادرسی دیگری تعیین می‌شود.

مبحث دوم: طواری دادرسی ناشی از طرح دعوی جدید با دخالت شخص ثالث

اشخاص ثالث ممکن است با طرح دعوا در دعوی در حال رسیدگی دخالت کنند. این دخالت گاه به ابتکار اصحاب دعوی در جریان رسیدگی ایجاد می‌شود که به آن جلب ثالث می‌گویند (بند نخست) و گاه ممکن است دعوی به ابتکار شخص ثالثی وارد گستره دعوی دیگران شود که به آن ورود ثالث (بند دوم) می‌گویند.

بند نخست: دعوی جلب شخص ثالث

جلب شخص ثالث: اقامه دعوا از جانب یکی از اصحاب دعوا، علیه شخص ثالث را جلب ثالث گوئیم. برای مثال فرض کنید که شخصی با سند عادی ملکی را به دیگری بفروشد و خریدار، علیه فروشنده، دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی بدهد؛ ولی معلوم شود که سند ملک به نام فروشنده نیست و فروشنده نیز خود، ملک را با مبیعه‌نامه عادی خریداری کرده است. در این حالت، خواهان نسبت به شخصی که سند به نام اوست، اقدام به جلب ثالث می‌کند؛ زیرا نهایتاً سند رسمی باید توسط او تنظیم شود؛ و در ضمن تعریفی دیگر، دعوی جلب ثالث دعوی است که از ناحیه هر یک از اصحاب دعوا به طرفیت شخصی که در دعوا دخالتی ندارد و اصطلاحاً ثالث محسوب می‌شود مطرح می‌گردد. ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی در این باره مقرر می‌دارد: «هر یک از اصحاب دعوا که جلب ثالثی را لازم بدانند، می‌تواند تا پایان جلسه اول دادرسی جهات و دلایل خود را اظهار کرده و ظرف سه روز پس از جلسه با تقدیم دادخواست از دادگاه درخواست جلب او را

بنماید، چه دعوا در مرحله نخستین باشد یا تجدیدنظر». از این رو، اگر جلب ثالث علیه کسی طرح شود که امکان جلب او در مرحله بدوی نیز وجود داشته است دادگاه نمی تواند به این بهانه دادخواست جلب ثالث را رد کند. در دعوی جلب ثالث خواهان اصطلاحاً جالب ثالث و خوانده مجلوب ثالث نامیده می شود.

بنا به مراتب فوق دعوی جلب ثالث ممکن است یا از سوی خواهان دعوی اصلی مطرح شود و یا از سوی خوانده. همچنین ممکن است جلب ثالث به منظور مطالبه حقی مستقل انجام شود و یا اینکه هدف آن تقویت احتمال پیروزی در دعوی اصلی و یا تسهیل اثبات ادعای آن باشد.

بنابراین، هنگامی که خواهان، مطرح کننده دعوی جلب شخص ثالث است می تواند از طرح دعوا دو هدف را دنبال کند؛ یک اینکه می خواهد دعوی را به انجام برساند که خواسته اش محکومیت خوانده دعوی اصلی به همراه مجلوب ثالث است یعنی هم به دنبال محکومیت خوانده اصلی است و هم می خواهد شخص ثالث را محکوم نماید. به عنوان مثال، در دعوی اسناد تجاری، فرد، ابتدا علیه صادرکننده سند تجاری دعوا مطرح می کند، اما هنگامی که متوجه می شود از او نمی تواند طلب خود را وصول کند ظهنویس آن سند تجاری را به دادرسی جلب می کند و محکومیت تضامنی آنها را از دادگاه می خواهد. دوم اینکه در نظر دارد با جلب یک شخص ثالث، اثبات دعوی خود را تسهیل کند. این حالت هنگامی اتفاق می افتد که خواهان درمی یابد بدون مداخله شخص ثالث پیش بردن دعوا ممکن نیست که مورد تجویز ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی نیز همان طور که آمد، قرار گرفته است؛ مانند موردی که مالک، عین مورد اجاره را به دیگری منتقل می کند و منتقل الیه (مالک جدید) پس از انقضای مدت اجاره، تقاضای تخلیه آن را می نماید. در اینجا مستأجر به موجب دعوی متقابل مدعی می شود که مطابق قانون روابط موجر و مستأجر مصوب سال ۱۳۷۶ طی قراردادی جداگانه به مالک قبلی مبلغ ۵۰۰ میلیون ریال سرقفلی پرداخت کرده است، از این رو، با طرح دعوی جلب ثالث به طرفیت مالک قبلی جهت اثبات ادعای خود اقدام می کند.

در فرضی هم که دعوی جلب شخص ثالث از ناحیه خوانده مطرح می شود یکی از این دو هدف ممکن است منظور نظری وی باشد. به عنوان مثال، «الف» مدعی است که ولی قهری طفل در نگهداری او قصور کرده و کودک به وی خسارت زده است، در مقابل، ولی مدعی است که طفل به تحریک شخص دیگری اقدام به این کار نموده است و سبب آقوی از مباشر بوده فلذا دعوی جلب شخص ثالث، علیه محرک طفل اقامه می کند؛ و یا در قضیه ای شخص «ب» به نمایندگی شخص «الف» ملکی را به مبلغ ۵۸۰ میلیون تومان به شخص «ج» می فروشد. «الف» پس از گذشت ۶ ماه دعوی به خواسته تأدییه مابقی ثمن و خسارت تأخیر علیه «ج» مطرح می کند. شخص «ج» مدعی می شود که وقتی ملک را از شخص «ب» خریداری می نمود قرار بر این شد که مابقی ثمن را یک سال بعد از تاریخ خرید بدهد و بیع از ابتدا نسیه بوده است؛ درواقع، به جهت ردّ دعوی «الف»، دعوی جلب شخص ثالث را علیه شخص «ج» مطرح می نماید.

رعایت شرایط عمومی دعوی طاری در این دعوا نیز لازم است؛ دعوی جلب ثالث یکی از دعاوی طاری است به این جهت، وفق ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی باید با دعوی اصلی ارتباط داشته و یا از یک منشأ ناشی شده باشد در غیر این صورت، اگر با دعوی اصلی ارتباط ندارد باید به صورت جداگانه رسیدگی گردد.

درهرحال، هرگاه دادگاه احراز نماید که جلب شخص ثالث به منظور تأخیر رسیدگی طرح شده است می تواند دادخواست جلب ثالث را از دادخواست اصلی تفکیک نموده و به هر یک جداگانه رسیدگی کند (ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی).

تشریفات دعوی جلب ثالث:

- ✓ با تقدیم دادخواست ممکن است.
- ✓ دادخواست جلب ثالث و منضمات آن باید به تعداد اصحاب دعوی اصلی به علاوه یک نسخه باشد.
- ✓ تقدیم این دادخواست، محدود به زمان خاصی است. متقاضی جلب ثالث باید نهایتاً تا پایان جلسه اول دادرسی، جهات و دلایل جلب را بیان کند و سپس ظرف ۳ روز بعد از جلسه اول قابل تقدیم است.
- ✓ یکی از طرفین دعوی اصلی، متقاضی جلب ثالث و یک شخص ثالث، خوانده جلب ثالث است.
- ✓ متقاضی جلب ثالث را جالب ثالث و به شخصی که به دادرسی جلب شده، مجلوب ثالث گویند.
- ✓ در دعوی جلب ثالث لازم نیست که اصحاب دعوی اصلی، به عنوان خواندگان جلب ثالث درج شوند.

جایگاه مجلوب ثالث در دعوی مطروحه:

شخص ثالث بعد از جلب، نسبت به دعوی مطروحه، خوانده محسوب شده و تمام آثار خوانده نسبت به او جاری است. برای مثال:

- ✓ می‌تواند دعوی متقابل طرح کند؛ اقدام به اظهار انواع ایرادات کند؛ نسبت به بهای خواسته اعتراض کند.
- ✓ می‌تواند نسبت به رأی صادره، درخواست تجدیدنظر، فرجام‌خواهی یا اعاده دادرسی کند یا در صورت غیابی بودن رأی صادره علیه او، نسبت به آن واخواهی کند.
- ✓ با توجه به بند فوق، نمی‌تواند نسبت به رأی صادره در دعوی اصلی، اعتراض ثالث کند.

نکته: جلب ثالث در مراحل در مراحل بدوی، واخواهی و تجدیدنظر ممکن است.

نکته: در مرحله فرجام‌خواهی، جلب ثالث به هیچ ترتیبی راه ندارد؛ چه در خود دیوان عالی کشور و چه در دادگاه بدوی یا تجدیدنظری که پس از نقض رأی در دیوان عالی، پرونده برای رسیدگی مجدد به آنجا فرستاده می‌شود.

نکته: در اعاده دادرسی و اعتراض ثالث، جلب شخص ثالث راه ندارد.

مقاطع امکان جلب ثالث: مقاطعی از دادرسی که جلب ثالث در آن ممکن است.

۱. در مراحل بدوی و تجدیدنظر: هر یک از اصحاب دعوا که جلب شخص ثالثی را لازم بدانند، می‌توانند نهایتاً تا پایان جلسه اول دادرسی، جهات و دلایل خود را اظهار کرده و نهایتاً ظرف ۳ روز پس از جلسه اول، دادخواست جلب ثالث را تقدیم کنند.
- ✓ این مهلت، آخرین موعد تقدیم دادخواست جلب ثالث است. قبل از آن نیز می‌توان دادخواست جلب ثالث داد. برای مثال، متقاضی جلب ثالث می‌تواند قبل از تشکیل جلسه اول دادرسی، دادخواست جلب ثالث را تقدیم کند.
- ✓ دادگاه تجدیدنظر، مکلف به تشکیل جلسه دادرسی نیست؛ بنابراین، بهتر است که شخصی که قصد جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر را دارد، برای تقدیم دادخواست جلب ثالث خود، منتظر جلسه اول دادرسی مرحله تجدیدنظر نماند.
۲. در مرحله واخواهی: بستگی به آن دارد که واخواه اقدام به جلب ثالث کند یا واخوانده؛ بدین نحو که:
 - ✓ جلب ثالث از جانب واخواه: واخواه باید دادخواست جلب ثالث و دادخواست واخواهی را با هم به صورت توأمان، تقدیم دادگاه کند.
 - ✓ جلب ثالث از جانب واخوانده: در این حالت مهلت واخوانده برای جلب ثالث، مانند همان است که در مرحله بدوی و تجدیدنظر بیان شد؛ یعنی واخوانده باید نهایتاً تا پایان جلسه اول دادرسی، جهات و دلایل خود را اظهار کرده و نهایتاً ظرف ۳ روز پس از جلسه اول، دادخواست جلب ثالث را تقدیم کند.

۳. جلب ثالث در دیوان عدالت اداری: خواهان می‌تواند ضمن دادخواست اصلی یا نهایتاً ظرف ۳۰ روز بعد از تقدیم دادخواست اصلی، جلب ثالث نماید و خوانده نیز می‌تواند همراه با پاسخ به دعوی اصلی، جلب ثالث نماید.

رسیدگی توأمان به دعوی اصلی و دعوی جلب ثالث:

۱. در صورتی این دو دعوا، مورد رسیدگی توأمان قرار می‌گیرد که حداقل یکی از این دو شرط نسبت به آنها موجود باشد:
 - هر دو دعوا، ناشی از یک منشاء باشد؛ یعنی سبب هر دو، یک عمل حقوقی یا یک واقعه حقوقی باشد؛ یا
 - بین آنها ارتباط کامل باشد؛ یعنی اتخاذ تصمیم در یکی در دیگری مؤثر باشد.
۲. اگر هیچ‌یک از این دو شرط فوق، برقرار نباشد، دادگاه دو دعوا را از هم جدا کرده و در صورت صلاحیت، جداگانه به آنها رسیدگی می‌کند.
۳. اگر دادگاه احرار کند که جلب ثالث به منظور تبانی یا تأخیر در رسیدگی است، می‌تواند آن را از دعوی اصلی جدا کرده و در صورت صلاحیت، به صورت جداگانه رسیدگی کند.
۴. پس از وصول دادخواست جلب ثالث، دادخواست جلب ثالث و ضامین آن به سایر اصحاب دعوی اصلی و نیز به مجلوب ثالث ابلاغ می‌شود تا در جلسه دادرسی دعوی اصلی، دعوی جلب ثالث نیز مورد رسیدگی قرار گیرد.
۵. پس از ابلاغ وقت دادرسی دعوی اصلی به مجلوب ثالث و سایر اصحاب دعوی اصلی و ابلاغ دادخواست جلب ثالث به مجلوب ثالث و سایر اصحاب دعوا، اگر از زمان ابلاغ دادخواست جلب ثالث به مجلوب ثالث و سایر اصحاب دعوی اصلی تا جلسه دادرسی، مهلت کافی؛ یعنی حداقل ۵ روز نباشد و اصحاب دعوی اصلی و مجلوب ثالث نیز به دلیل عدم رعایت حداقل فاصله زمانی، حاضر به دفاع نباشد، وقت دادرسی مجدد تعیین می‌شود.

رد دعوی جلب ثالث در مرحله بدوی:

در صورتی که در مرحله بدوی، دعوی جلب ثالث با یکی از قرارهای قاطع دعوا، مانند قرار رد دعوا یا رد دادخواست مواجه شود، در این فرض شخصی که متقاضی جلب ثالث است، می تواند اقدامات ذیل را به عمل آورد:

۱. شخص متقاضی جلب ثالث می تواند ضمن برطرف کردن ایرادی که موجب صدور قرار مزبور شده، مجدداً دادخواست جلب ثالث را به همان دادگاه بدوی تقدیم کند. البته این فرض در صورتی ممکن است که دادخواست مجدد نیز نهایتاً ظرف ۳ روز ز جلسه اول دادرسی تقدیم شود؛ که در عمل، چنین اتفاقی به ندرت قابل وقوع است.

۲. متقاضی جلب ثالث، می تواند در مرحله تجدیدنظر، مجدداً درخواست جلب ثالث را تقدیم کند.

۳. شخص متقاضی جلب ثالث می تواند از قرار صادره، همراه با رأی صادره در خصوص اصل دعوا، تجدیدنظرخواهی کند. اگر دادگاه تجدیدنظر، قرار صادره را نقض کند، دعوی جلب ثالث، یا دعوی اصلی به صورت یکجا و توأمان رسیدگی خواهد شد. توجه داشته باشید که قرار رد دعوی جلب ثالث، برخلاف قرار رد دعوی ورود ثالث، به طور مستقل قابل تجدیدنظر نیست؛ به عبارت دیگر، قابلیت تجدیدنظرخواهی از قرار صادره در دعوی جلب ثالث، تابع قابلیت تجدیدنظرخواهی از دعوی اصلی است.

بند دوم: دعوی ورود شخص ثالث

ورود ثالث: به معنای اقامه دعوا از جانب شخصی خارج از دادرسی، علیه تمام یا برخی از اصحاب دعوی اصلی است.

یا ضمن تعریفی دیگر؛ دعوی مطروحه از جانب شخص ثالث به طرفیت اصحاب دعوی در جریان رسیدگی را دعوی ورود ثالث گویند. ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی در این باره مقرر می دارد: «هرگاه شخص ثالثی در موضوع دادرسی اصحاب دعوی اصلی برای خود مستقلاً حقی قائل باشد و یا خود را در محق شدن یکی از طرفین ذی نفع بداند می تواند تا وقتی که ختم دادرسی اعلام نشده است وارد دعوا گردد چه اینکه رسیدگی در مرحله بدوی باشد یا در مرحله تجدیدنظر...» بنابراین همان طور که در دعوی جلب ثالث تبیین گردید این دعوا نیز دو نوع است؛ ممکن است وارد ثالث مستقلاً برای خود حقی قائل شود و یا ممکن است خود را در محق شدن یکی از طرفین ذی نفع بداند. به عنوان مثال شخص «الف» دعوایی علیه «ب» به خواسته الزام به تنظیم سند رسمی مطرح می کند و مدعی است که شخص «ب» ملکی را در ۱۳۹۸/۱/۵ به وی فروخته است اما حاضر به تنظیم سند رسمی برای وی نمی باشد. در جریان رسیدگی، شخص «ج» به عنوان وارد ثالث در آن دعوا حاضر می شود با این ادعا که «ب» این ملک را قبلاً به وی فروخته بوده است به این دلیل، علاوه بر رد دعوی شخص «ب» خواهان تنظیم سند رسمی به نام خودش می شود؛ و یا در موردی شخص «ج» خود را در محق شدن یکی از طرفین (الف و ب) ذی نفع می داند از این رو، وارد دعوی ایشان می شود؛ به این نوع دعوی ورود ثالث، تقویتی یا تبعی می گویند؛ به عنوان مثال ملکی را که عده ای از زارعان در آن زراعت می کرده اند اداره ای در پی ملای اعلام شدن به دلیل موات بودن تملک کرده است. زارعان علیه آن اداره دعوایی به خواسته مطالبه حق ریشه مطرح می کنند. شخص دیگری که خود را مالک زمین می داند و مدتی در محل وقوع ملک، اقامت نداشته مدعی می شود زارعان در آنجا دارای حق ریشه بوده و در نتیجه زمین دایر بوده است. در این دعوا اثبات حق ریشه زارعان موجب احراز دایر بودن زمین و نفی موات بودن آن می شود. از این رو، مالک به عنوان وارد ثالث از برنده شدن زارعان حمایت می کند.

دعوی ورود ثالث تابع شرایط عمومی دعوی طاری است؛ از سوی دیگر این دعوا وفق ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی از دعوی طاری بوده و در صورتی قابل پذیرش است که با دعوی اصلی مرتبط و یا از یک منشأ ناشی شده باشد. با این حال، هرگاه دادگاه احراز نماید که دعوی ثالث به منظور تبانی و یا تأخیر رسیدگی است و یا رسیدگی به دعوی اصلی منوط به رسیدگی به دعوی ثالث نمی باشد دعوی ثالث را از دعوی اصلی تفکیک نموده و به هر یک جداگانه رسیدگی می کند (ماده ۱۳۳ این قانون).

اقسام ورود ثالث:

۱. اصلی: شخص ثالث مستقلاً برای خود حقی قائل است؛ مانند آنکه دعوایی در خصوص مالکیت ملکی بین دو شخص برقرار است و شخص ثالثی که خود را مالک آن ملک می داند، به منظور اثبات مالکیت خود، اقدام به ورود ثالث می کند.

۲. تبعی: شخص ثالث مستقلاً برای خود حقی قائل نیست؛ بلکه خود را در محق شدن یکی از اصحاب دعوی اصلی ذی نفع می داند.

مانند آنکه دعوایی در خصوص مالکیت ملکی بین دو شخص برقرار است. سابقاً شخص ثالثی حق ارتفاق آن ملک را از یکی از ایشان خریده است، این شخص ثالث برای تقویت موضع آن طرفی که حق ارتفاق را به او واگذار کرده، وارد دعوا می شود؛ چراکه شکست آن

طرف، به بطلان حق ارتفاق وی منتهی می شود.

نکته مهم: تفاوت نفع در ورود ثالث اصلی و تبعی: در ورود ثالث اصلی، باید تمام شرایط یک دعوی تمام عیار رعایت شود. از همین رو، نفع او در دعوی مطروحه نیز، نفعی مستقیم است؛ اما در ورود ثالث تبعی، نفع شخص ثالث، نفعی غیرمستقیم است.

تشریفات دعوی ورود ثالث:

۱. در دعوی ورود ثالث باید دادخواست تقدیم شود.
۲. دادخواست ورود ثالث و منضمات آن باید به تعداد خواهان ها و خواندگان دعوی اصلی به علاوه یک نسخه باشد.
۳. تقدیم این دادخواست، محدود به زمان خاصی نیست و تا قبل از ختم دادرسی ممکن است.
۴. به شخص ثالثی که اقدام به طرح دعوی ورود ثالث کرده، وارد ثالث می گوئیم.

خواندگان دعوی ورود ثالث:

۱. ورود ثالث اصلی: باید به طرفیت تمام اصحاب دعوا اصلی (خواهان ها و خواندگان دعوی اصلی) اقامه شود؛ چراکه وارد ثالث برای خود، مستقلاً حق قائل است.
۲. ورود ثالث تبعی: از آنجا که ورود ثالث تبعی برای تقویت موضع یکی از اصحاب دعوا است؛ بنابراین، باید به طرفیت طرف دیگر اقامه شود و از همین رو، لازم نیست که نام شخصی که وارد ثالث برای تقویت موضع او وارد شده، به عنوان خوانده درج شود.

جایگاه وارد ثالث در دعوی مطروحه:

- شخص ثالث بعد از ورود در دعوا نسبت به دعوی مطروحه، خواهان محسوب شده و تمام آثار خواهان نسبت به او جاری است. برای مثال:
۱. اگر او وارد ثالث اصلی باشد، می توان در برابر او اقدام به طرح دعوی متقابل کرد. در برابر وارد ثالث تبعی، دعوی متقابل قابل طرح نیست؛ زیرا وارد ثالث تبعی، برای خود مستقلاً حقی قائل نیست که بتوان علیه او دادخواست متقابل تقدیم کرد.
 ۲. خواهان و خوانده دعوی اصلی می توانند نسبت به او انواع ایرادات را بیان کنند.
 ۳. با توجه به آنکه در شمار اصحاب دعوا محسوب می شود، می تواند نسبت به رأی صادره، درخواست تجدیدنظر، فرجام یا اعاده دادرسی کند.

۴. با توجه به بند فوق، نمی تواند به رأی صادره در دعوی اصلی، اعتراض ثالث کند.

مراحل امکان ورود ثالث: ورود ثالث در مراحل ذیل ممکن است:

۱. در مراحل بدوی، واخواهی و تجدیدنظر؛ راه دارد.
۲. در اعاده دادرسی و اعتراض ثالث، راه ندارد.
۳. در فرجام خواهی، زمانی که پرونده در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی است، ورود ثالث ممکن نیست؛ زیرا دیوان عالی، صرفاً رسیدگی شکلی می کند؛ اما اگر دیوان، رأی را نقض و پرونده را برای رسیدگی مجدد به دادگاه بدوی یا تجدیدنظر بفرستد، در آن مرجع، ورود ثالث ممکن است.

نکته مهم: ورود ثالث در تمام مراحل دادرسی، تا قبل از اعلام ختم دادرسی، ممکن است. و همچنین در دیوان عدالت اداری نیز تا قبل از ختم دادرسی ممکن می باشد.

رسیدگی توأمان به دعوی اصلی و ورود ثالث:

۱. در صورتی این دو دعوا، مورد رسیدگی توأمان قرار می گیرد که رسیدگی به دعوی اصلی منوط به رسیدگی به دعوی ورود ثالث باشد؛ یعنی نتیجه دعوی ورود ثالث در دعوی اصلی مؤثر باشد.
- در غیر این صورت، دادگاه دو دعوا را از هم جدا کرده و در صورت صلاحیت، جداگانه به آنها رسیدگی می کند.
۲. اگر دادگاه احراز کند که ورود ثالث به منظور تبانی یا تأخیر در رسیدگی است، آن را از دعوی اصلی جدا کرده و در صورت صلاحیت به صورت جداگانه رسیدگی می کند.
۳. پس از وصول دادخواست ورود ثالث، وقت رسیدگی به دعوی اصلی، به وارد ثالث نیز ابلاغ می شود.
- از طرف دیگر، دادخواست ورود ثالث و ضمائم آن، به همه اصحاب دعوی اصلی ابلاغ می شود تا در جلسه دادرسی دعوی اصلی، دعوی ورود ثالث نیز مورد رسیدگی قرار گیرد.
۴. پس از ابلاغ وقت دادرسی دعوی اصلی به وارد ثالث و ابلاغ دادخواست ورود ثالث به اصحاب دعوا، اگر از زمان ابلاغ دادخواست ورود

ثالث تا جلسه دادرسی، مهلت کافی؛ یعنی حداقل ۵ روز، نباشد و اصحاب دعوا نیز به دلیل عدم رعایت حداقل فاصله زمانی، حاضر به دفاع نباشند، وقت دادرسی دیگری تعیین می‌شود.

رد دعوی ورود ثالث در مرحله بدوی: در صورتی که در مرحله بدوی، دعوی ورود ثالث با یکی از قرارهای قاطع دعوا، مانند قرار رد دعوا یا رد دادخواست مواجه شود، در این فرض شخص ثالث می‌تواند:

۱. شخص ثالث می‌تواند ضمن برطرف کردن ایرادی که موجب صدور قرار مزبور شده، مجدداً دادخواست ورود ثالث را به همان دادگاه بدوی تقدیم کند.

۲. در مرحله تجدیدنظر، مجدداً دادخواست ورود ثالث بدهد.

۳. شخص ثالث می‌تواند از قرار صادره، ظرف ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ، اقدام به تجدیدنظرخواهی کند. اگر دادگاه تجدیدنظر قرار صادره را نقض کند، بدین نحو عمل می‌شود:

✓ در صورتی که دعوی اصلی همچنان در مرحله بدوی تحت رسیدگی باشد: دادگاه تجدیدنظر پرونده ورود ثالث را برای رسیدگی ماهوی همراه با دعوی اصلی، به دادگاه بدوی می‌فرستد.

✓ اگر رسیدگی به پرونده اصلی به دادگاه تجدیدنظر رسیده باشد، یعنی در دعوی اصلی هم رأی صادر شده و هم‌اکنون از آن رأی تجدیدنظرخواهی شده باشد: دادگاه تجدیدنظر، همراه با رسیدگی به دعوی اصلی، به دعوی ورود ثالث نیز رسیدگی خواهد کرد.

✓ اگر دعوی اصلی مختومه شده باشد و در هیچ‌یک از مراحل بدوی و تجدیدنظر، تحت رسیدگی نباشد: دعوی ورود ثالث به دادگاه بدوی ارسال می‌شود تا به‌عنوان یک دعوی مستقل، رسیدگی شود.

جمع‌بندی دعاوی طاری «مواد ۱۳۰ تا ۱۴۳ ق.آ.د.م»

مفهوم دعوی طاری: هر دعوی که در اثنای دعوی دیگر اقامه شود، دعوی طاری نامیده می‌شود.

✓ **دعوی طاری طرفینی**

• از طرف خواهان به طرفیت خوانده: دعوی اضافی

• از طرف خوانده به طرفیت خواهان: دعوی تقابل

✓ **دعوی طاری ثالثی**

• از طرف شخص ثالث به طرفیت متداعیین اصلی: دعوی ورود ثالث

• از طرف متداعیین اصلی به طرفیت شخص ثالث: دعوی جلب ثالث

✓ در دادگاه حقوقی، جلب به معنای دعوت است.

✓ طرح دعوی تقابل از سوی متداعیین اصلی دعوا بر وارد ثالث، مجاز است.

✓ مهم این است که نقش خوانده و خواهان را داشته باشند؛ وقتی ثالث، وارد دعوا می‌شود، بلکه خواهان یا خوانده دعوا محسوب می‌شود.

✓ جهت تشخیص دعوی طاری و اصلی از همدیگر و قابلیت طرح دعوی طاری در ضمن دعوی طاری باید اولاً دعوی اصلی و اصحاب دعوی اصلی را تشخیص دهیم و ملاک تشخیص همان دعوی است که در حال رسیدگی بوده است. ثانیاً باید دعوی طاری و اصحاب دعوی طاری را تشخیص دهیم که ملاک، دعوی بوده است که در اثنای دعوی در حال رسیدگی اقامه شده است که حال، این دعوی طاری یا به صورت طرفینی بین همان خواهان و خوانده دعوی اصلی مطرح می‌شود به نحوی که از طرف خواهان با عنوان دعوی اضافی و از طرف خوانده با عنوان دعوی تقابل شناخته می‌شود؛ یا ممکن است دعوی طاری با دخالت شخص ثالثی مطرح شود، به نحوی که اگر از طرف ثالث باشد با عنوان ورود ثالث و اگر علیه شخص ثالثی باشد با عنوان جلب ثالث شناخته می‌شود.

✓ حال اگر سمت‌های واقعی اصحاب دعوی اصلی و طاری شناسایی شود، طرح دعوی طاری دیگری ضمن آن دعوی طاری مجاز خواهد بود.

✓ دعوی طاری قبل از دعوی اصلی و بعد از صدور رأی در دعوی اصلی قابل رسیدگی نیست، بلکه حتماً باید در اثنای دعوی اصلی باشد.

- ✓ دعوای طاری ≠ دعوای تبعی.
- ✓ دعوای اعتراض ثالث ≠ ورود ثالث
- ✓ دعوای اعتراض ثالث ≠ جلب ثالث
- ✓ دعوای تبعی، دعوایی است که به تبع دعوای اصلی اقامه می‌شود و رسیدگی و صدور رأی آن نیز تابع دعوای اصلی است. یعنی در دعوای تبعی حدوثاً و بقائاً (هم طرح و هم رسیدگی آن) تابع دعوای اصلی است. لذا استرداد دعوای اصلی، ردّ دعوای اصلی و سقوط دعوای اصلی؛ سبب رد و سقوط دعوای تبعی نیز می‌شود.
- ✓ اما دعوای طاری، دعوایی است که صرفاً از حیث طرح و اقامه، آن هم به شرط وجود وحدت منشأ یا ارتباط کامل با دعوای اصلی طرح می‌شود ولیکن رسیدگی به آن و اتخاذ تصمیم در آن تابع دعوای اصلی نیست. لذا در دعوای اصلی با سقوط دعوای اصلی یا ابطال دعوای اصلی الزاماً رد و سقوط ابطال دعوای طاری را دربر ندارد.
- ✓ «الف» علیه «ب» دعوای اثبات مالکیت و استرداد خودرو طرح می‌کند.
 - «ج» وارد دعوا می‌شود. (ورود ثالث) = (دعوای طاری)
 - «ج» جلب به دعوا می‌شود. (جلب ثالث) = (دعوای طاری)
 - «ج» پس از صدور رأی به رأی اعتراض می‌کند. (اعتراض ثالث)
 - بعد از ابراهیه اعتراض می‌کند. (اعتراض ثالث اجرایی)

ورود ثالث «ماده ۱۳۰ ق.آ.د.م»

- ✓ شخص ثالث مستقلاً حقی برای خود قائل است: استقلالی: خواهان
- ✓ شخص ثالث برای یکی از طرفین حقی قائل است: تقویتی (تبعی): تابع آن طرف دعوا است که به تبع او وارد شده است.
- جلب ثالث «دکترین»**
 - ✓ استقلالی
 - ✓ تبعی (تقویتی)
- ✓ پس ورود ثالث و جلب ثالث می‌تواند اصلی (استقلالی) و یا تبعی باشد، در حالت اصلی، وارد ثالث خواهان و مجلوب ثالث خوانده محسوب می‌شود. (در حالت مطلق نیز چنین است).
- ✓ اما در حالت تبعی، نقش آنها تابع شخصی است که برای تقویت او، وارد یا جلب شده‌اند.

- ✓ طرح دعوای تقابل توسط متداعیین اصلی «خوانده» بر وارد ثالث اصلی «خواهان» مجاز است.
- ✓ طرح دعوای اضافی توسط وارد ثالث اصلی «خواهان» علیه متداعیین دعوای اصلی «خوانده» مجاز است.
- ✓ طرح دعوای تقابل توسط مجلوب ثالث اصلی «خوانده» علیه متداعیین اصلی دعوای «خواهان» مجاز است.
- ✓ طرح دعوای اضافی توسط متداعیین اصلی «خواهان» علیه مجلوب ثالث «خوانده» مجاز است.

- طرح دعوای تقابل توسط مجلوب ثالث علیه اصحاب اصلی ... مجاز است.
- غیرمجاز است.
- ✓ مجاز است، اگر مجلوب ثالث اصلی باشد.
- مجاز است، حتی اگر مجلوب ثالث اصلی نباشد.

تشریح دعوای طاری

- ✓ وارد ثالث نقش خواهان را دارد، به شرط آن که، واقعاً خواهان باشد.
- ✓ در صورت اطلاق، اصل بر اصلی بودن ورود ثالث یا جلب ثالث است.

- ✓ ورود ثالث یا جلب ثالث تبعی نیاز به تصریح دارد. وارد ثالث اصلی و مجلوب ثالث اصلی واقعاً خواهان و خوانده هستند. وارد ثالث و مجلوب ثالث (مطلق) مسامحتاً خواهان و خوانده هستند. وارد ثالث تبعی و مجلوب ثالث تبعی نقش آنها تابع آن نقش ذی نفعی است که برایش، ثالث دخالت کرده، ممکن است خواهان باشد و یا خوانده باشد.
- ✓ در دعوای تقابل به واسطه یک دعوای تمام عیار به نوعی انقلاب دعوا صورت گرفته و خواهان در نقش خوانده ظاهر و باید دفاع کند اما در ادعای احتساب و تهاتر درست است که یک انقلاب دعوا رخ می‌دهد، لکن این به واسطه یک دعوای تمام عیار نیست، بلکه به واسطه یک دفاع ماهوی است. من ملاکریمی خودم زمانی که این ماده ۱۴۲ ق.آ.د.م رو می‌خوندم نمی‌فهمیدم اما الان قضیه رو با یک مثال ساده می‌گم: در دعوای متقابل، خواسته دعوای تقابل باید با دعوای اصلی ناشی از یک منشأ بوده یا با آن ارتباط کامل داشته باشد در عین حال در متن ماده ۱۴۲ اضافه شده دعوای تهاتر، صلح و ... و امثال آن که برای دفاع از دعوای اصلی اظهار می‌شود دعوای متقابل محسوب نمی‌شود و نیاز به تقدیم دادخواست جداگانه ندارد. تهاتر در مدنی به عنوان یکی از طرق سقوط تعهدات معرفی شده اعم از اینکه موضوع تهاتر با خواسته دعوای اصلی ناشی از یک منشأ باشد یا نباشد؛ یا با آن ارتباط کامل داشته باشد یا نداشته باشد. مثال: خواسته دعوای اصلی، مطالبه وجه نقد است، خوانده یا مدعی علیه با ارایه حکم قطعیت یافته دادگاهی که به شرح آن خواهان دعوای اصلی به پرداخت مبلغ معین در حق خوانده این دعوا محکوم شده دفاعاً اعلام می‌کند تمام یا قسمتی از طلب خواهان دعوای اصلی در قبال بدهی او که به موجب حکم قطعی دادگاه پایدار شده تهاتر شده است که در چنین صورتی دادگاه در صورت احراز صحت دعوای خواهان و دفاع خوانده حکم اعلامی بر تهاتر دو دین تا حدی که معادله می‌نمایند صادر خواهد نمود و اگر مبلغی از طلب موضوع ادعای خواهان باقی ماند خوانده را فقط به پرداخت باقی مانده و خسارات مربوط اگر مطالبه شده باشد محکوم خواهد کرد. پس در دعوای تهاتر، موضوع وحدت منشأ و ارتباط کامل بین خواسته دعوا و دفاع خوانده در زمینه تهاتر مهم نیست. اصلاً این موضوع مطرح نیست، مثلاً ممکن است طلب خواهان که برای وصول آن اقامه دعوا شده مربوط به اجرای بدهی معوقه باشد لکن طلب ثابت شده خوانده که بر اساس آن اعلام تهاتر کرده است ناشی از قرض باشد آنچه که مهم است و باید مورد توجه دادگاه قرار گیرد این است که موضوع دو دین از یک جنس باشد و هر دو حال شده باشند. پس مستنبط از صراحت مواد ۱۸ و ۱۴۲ قانون آیین دادرسی مدنی ادعای احتساب و تهاتر، دعوای متقابل و طاری محسوب نمی‌شود و دادگاه می‌تواند به صرف ادعای خوانده به عنوان یک دفاع وارد مقوله مورد نظر شده قانون اذن داده است که خوانده ادعای احتساب و تهاتر بکند بدیهی است این اذن برای دادگاه تکلیف استماع این ادعا را در پی خواهد داشت. یکی از انواع تهاتر، تهاتر قضایی است که در قانون آیین دادرسی مدنی از آن به احتساب یاد شده است در این مورد دادگاه باید به ادعای طرفین رسیدگی نماید و پس از احراز، در صورت وجود سایر شرایط قانونی (از جمله صلاحیت ذاتی) حکم به تهاتر می‌دهد.

دعوای طاری	ورود ثالث	جلب ثالث	تقابل	اضافی
دادخواست	+	+	+	+
تشریفات	تشریفات تابع دعوای اصلی در آن مرحله	تشریفات تابع دعوای اصلی در آن مرحله	تشریفات تابع دعوای اصلی در آن مرحله	تشریفات تابع دعوای اصلی در آن مرحله
مقطع	تا ختم دادرسی	تا پایان جلسه اول اظهار جهات و ظرف ۳ روز تقدیم دادخواست	تا پایان جلسه اول	تا پایان جلسه اول
مرحله	بدوی-واخواهی- تجدیدنظر	بدوی-واخواهی- تجدیدنظر	فقط بدوی	فقط بدوی

تشریفات

تمامی دعوای طاری، یک دعوای تمام عیار به شمار می‌آیند، پس مستلزم تقدیم دادخواست و رعایت تشریفات می‌باشند و تشریفات آنها تابع

دادخواست اصلی در آن مرحله در حال رسیدگی است و هزینه دادرسی آن معادل دعوای اصلی در همان مرحله است.

مواد ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷ و ۱۴۳ ق.آ.د.م

دعوی اضافی باید با دعوای اصلی یا ارتباط کامل داشته باشد یا با دعوای اصلی دارای یک منشأ باشد. این در حالی است که افزایش خواسته مذکور در ماده ۹۸ ق.آ.د.م یک دعوا به شمار نمی آید و به صرف درخواست به عمل می آید یعنی نیازمند تقدیم دادخواست نیست. پس از طرح دعوای طاری، دادگاه باید اولاً وقت دعوای اصلی را به متقاضی طاری و ثانیاً دادخواست و ضامنه دعوای طاری را به اصحاب دعوای اصلی ابلاغ نماید.

چنانچه وقت رسیدگی از تاریخ ابلاغ به متقاضی دعوای طاری کمتر از ۵ روز باشد، دادگاه رأساً وقت را تغییر و ابلاغ می نماید. به موجب ماده ۱۳۳ ق.آ.د.م، تبانی، تأخیر، عدم ملازمه در دعوای ورود ثالث و به موجب ماده ۱۳۹ ق.آ.د.م تأخیر در جلب ثالث و به موجب ماده ۱۴۱ ق.آ.د.م عدم تقابل در دعوای متقابل همگی سبب تفکیک دعوای طاری از دعوای اصلی و رسیدگی جداگانه است.

۲. طواری مربوط به جریان دادرسی:

طواری دادرسی (امور اتفاقی)، به پدیده‌هایی گفته می شود که معمولاً بی آنکه انتظار آن رود، در ارتباط با دادرسی و در جریان آن، ممکن است بروز نماید و معمولاً صدور رأی قاطع در دعوا موکول به تصمیم گیری نسبت به آنها می شود؛ مانند اینکه در دعوای «الف» علیه «ب»، ۱: خوانده نسبت به صلاحیت دادگاه ایراد می نماید؛ ۲: شخص ثالثی وارد می شود؛ ۳: خواهان نسبت به سندی که مورد استناد خوانده قرار گرفته ادعای جعل می نماید.

این احتمال وجود دارد که در دادرسی، هیچ یک از طواری دادرسی رخ ندهد و دادگاه در پی دادرسی ساده، مبادرت به رسیدگی پرونده و صدور رأی نماید.

هنگامی که دادگاه با طواری روبرو گردد، صدور رأی قاطع موکول به این می شود که ابتدا دادگاه صلاحیت خود را احراز نماید، نسبت به ذی نفعی و ذی حقی وارد ثالث به نتیجه مشخص برسد و اصالت و یا معقولیت سند مورد تعرض برای او روشن شود در نتیجه دادرسی می تواند موجب شود که حسب مورد دادرسی در مرجع دیگری ادامه یابد، به تأخیر افتد، پیچیده شود، متوقف گردد و حتی زایل شود.

مبحث اول: توأم و تفکیک نمودن دعوای

توأم نمودن دعوای اقدامی است که در هر حال پس از طرح دعوای طاری در صورت وجود شرایط قانونی، دادگاه به آن مبادرت می ورزد. در صورتی که دادخواست های متعددی به یک دادگاه داده شود که بین آنها ارتباط کامل وجود داشته باشد که اتخاذ تصمیم در هر یک مؤثر در دیگری باشد، دادگاه آن دعوای را توأم با یکدیگر رسیدگی می کند تا از صدور آرای معارض و ناهماهنگ پیش گیری شود (البته اگر دعوای دوم در قالب دعوای متقابل و در زمان مقرّر اقامه شود، هر دو دعوا طبق ماده ۱۴۱ ق.آ.د.م، توأم رسیدگی می شود).

طبق ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م (راجع به توأم نمودن دعوای در غیر مورد طرح دعوای طاری): اگر دعوای دیگری که ارتباط کامل با دعوای طرح شده دارند در همان دادگاه مطرح باشد، دادگاه به تمامی آنها یک جا رسیدگی می نماید و چنانچه در چند شعبه مطرح شده باشد در یکی از شعب با تعیین رئیس شعبه اول یک جا رسیدگی خواهد شد. وکلا یا اصحاب دعوا مکلف اند از دعوای مربوط، دادگاه را مستحضر نمایند. در بند ۲ ماده ۸۴، توأم نمودن دعوای، حتی اگر در دادگاه های متعدد اما هم عرض هم اقامه شده باشد، در پی ایراد، پیش بینی شده است. شرط توأم نمودن دعوای، ارتباط کامل آنها با یکدیگر است.

تفکیک دعوای (دعوای متعدد در یک دادخواست): ترتیبی عکس توأم نمودن دعوای است. ماده ۲۹۸ ق.آ.د.م: در صورتی که دعوا قابل تجزیه باشد و فقط قسمتی مقتضی صدور رأی باشد با درخواست خواهان، دادگاه مکلف به انشای رأی نسبت به همان قسمت بوده و نسبت به قسمت دیگر رسیدگی را ادامه خواهد داد. مثال: اگر خواسته دعوا الزام به انجام تعهد باشد و به تجویز این ماده، خواهان، خسارات ناشی از تأخیر در انجام تعهد را نیز ضمن دادخواست یا در اثنای دادرسی مطالبه نماید، دادگاه می تواند اگر آن قسمت از پرونده که مربوط به الزام به انجام تعهد است، آماده صدور رأی باشد، نسبت به صدور رأی اقدام و نسبت به خسارات ناشی از تأخیر در انجام تعهد که معمولاً مستلزم کارشناسی است رسیدگی را ادامه دهد.

مبحث دوم: توقیف دادرسی

دادرسی معمولاً پس از شروع ادامه یافته و با صدور حکم پایان می یابد. پس از اقامه دعوا، رخدادهایی ممکن است موجب توقیف دادرسی شود. توقیف دادرسی یعنی «از حرکت بازداشتن دادرسی».

موارد توقیف دادرسی ناشی از وضعیت اصحاب دعوا یا نمایندگان آنان (ماده ۱۰۵ و ۱۰۶):

مواردی که قانون صریحاً یا تلویحاً پیش‌بینی کرده است.

توقیف دادرسی ناشی از وضعیت اصیل یا نماینده: هرگاه یکی از اصحاب دعوا فوت نماید یا محجور شود یا سِمَت یکی از آنان که به موجب آن سِمَت، داخل دادرسی شده زایل گردد دادگاه رسیدگی را به‌طور موقت متوقف می‌دارد مگر اینکه فوت یا حجر یا زوال سِمَت یکی از اصحاب دعوا تأثیری در دادرسی نسبت به دیگران نداشته باشد که در این صورت دادرسی نسبت به دیگران ادامه خواهد یافت.

فوت یکی از اصحاب دعوا در صورتی موجب توقیف دادرسی است که دعوی مورد رسیدگی قابل انتقال باشد.

فوت یا حجر یا زوال سِمَت یکی از اصحاب دعوا در صورتی موجب توقیف دادخواست است که در دادرسی نسبت به دیگران مؤثر باشد. مثال: اگر خواندگان در دعوی خلع ید متعدّد باشند و یکی از خواندگان فوت نماید یا محجور شود یا زوال سِمَت رخ دهد، دادرسی نسبت به این شخص متوقف می‌شود اما نسبت به دیگران ادامه می‌یابد؛ در صورت تعدّد خواهان‌ها و فوت یکی از آنها نیز نتیجه همان است.

در تمام مواردی که دعوا قابل تجزیه باشد و خواهان‌ها و یا خواندگان متعدّد باشند، فوت، حجر و زوال سِمَت یکی از خواهان‌ها یا یکی از خواندگان تنها موجب توقیف دادرسی نسبت به او می‌شود.

توقیف یا زندانی شدن یکی از اصحاب دعوا یا عزیمت به محلّ مأموریت نظامی یا مأموریت دولتی یا مسافرت ضروری، موجب توقیف دادرسی نمی‌شود ولی دادگاه مهلت کافی برای تعیین وکیل به آنان می‌دهد.

تا زمانی که حکم قطعی موت فرضی غایب مفقودالاثر صادر نشده، دادرسی نسبت به او متوقف نمی‌شود.

شرایط توقیف: توقیف دادرسی باید با صدور «قرار توقیف دادرسی» اعلام و در پرونده ضبط شود.

اگر در زمانی که دادرسی به مرحله صدور حکم رسیده باشد دادگاه باید نسبت به صدور رأی اقدام کند زیرا دادرسی جریانی ندارد تا توقیف شود.

آثار توقیف: توقیف دادرسی موجب فراغ دادرس نمی‌شود و طبق ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م: دادگاه رسیدگی را «به‌طور موقت» متوقف می‌کند، دادگاه تا رفع توقیف دادرسی هر وقت به طول انجامد مشغول می‌ماند و این، تفاوت بارز توقیف دادرسی با زوال آن است.

رفع توقیف: اگر دادرسی به سبب فوت یکی از اصحاب دعوا توقیف شده باشد، ادامه جریان دادرسی مستلزم آن است که از جمله وراثت متوفّا معرفی شوند.

هرگاه دادرسی بر اثر حجر یکی از اصحاب دعوا توقیف شده باشد، رفع توقیف مستلزم معرفی نماینده قانونی او است (مانند قیم).

اگر بر اثر زوال سِمَت شخصی که به موجب آن سمت داخل دادرسی شده، دادرسی توقیف شده باشد، رفع توقیف مستلزم معرفی شخصی است که بعداً دارای سِمَت گردیده است.

سایر موارد توقیف دادرسی: توقیف دادرسی ناشی از:

۱. اعتراض ثالث طاری و اعاده دادرسی طاری.

۲. عدم تهیه وسایل اجرای قرار.

۳. ارجاع دعوا به داور.

۴. تکلیف دادن تأمین: در تأمین دعوی واهی و تأمین اتباع بیگانه در مدتی که برای دادن تأمین، به خواهان مهلت داده می‌شود دادرسی توقیف می‌شود.

۵. إناطه: هرگاه رسیدگی به دعوا منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه دیگری است، رسیدگی به دعوا تا اتخاذ تصمیم از مرجع صلاحیت‌دار متوقف می‌شود. در این صورت، قرار توقیف دادرسی تا تصمیم‌گیری مرجع صلاحیت‌دار، صادر می‌شود.

مبحث سوم: زوال دادرسی و دعوا

زوال دعوا به مفهوم اعم: زایل شدن دادرسی‌ای که خواهان با اقامه دعوا موجب شروع آن شده است.

زوال دعوا به مفهوم اخص: یعنی حقّ مراجعه به مراجع صالح، الزاماً زایل نمی‌شود.

بند اول: استرداد دادخواست

استرداد دادخواست به معنای اعراض از آثار دادخواست است. خواهان می‌تواند تا اولین جلسه دادرسی، دادخواست خود را مسترد کند. در این صورت دادگاه قرار ابطال دادخواست صادر می‌نماید (ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م) پس خواهان می‌تواند پس از تقدیم دادخواست تا اولین جلسه

دادرسی آن را پس بگیرد. با استرداد دادخواست، دادگاه قرار ابطال دادخواست را صادر می‌نماید.
استرداد دادخواست تجدیدنظر در ماده ۳۶۳ پیش‌بینی شده است: چنانچه هر یک از طرفین دعوا دادخواست تجدیدنظر خود را مسترد نمایند، مرجع تجدیدنظر قرار ابطال دادخواست تجدیدنظر را صادر می‌کند.
قانون‌گذار استرداد دادخواست فرجامی را پیش‌بینی ننموده؛ ملاک، ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م می‌باشد.
استرداد دادخواست وخواهی نیز پیش‌بینی نشده (ملاک در این مورد نیز، ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م می‌باشد).
استرداد دادخواست اعتراض ثالث طبق ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م مشمول مقررات مربوط به استرداد دادخواست نخستین است.
احکام و آثار استرداد دادخواست اعاده‌دادرسی باید با توجه به ملاک ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م تعیین شود.

بند دوم: استرداد دعوا

خواهان می‌تواند مادامی‌که دادرسی تمام نشده، دعوای خود را مسترد نماید (ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م).
استرداد دعوا به معنای اعم نیز تنها از سوی خواهان و طرفی پذیرفته می‌شود که احکام خواهان بر او بار می‌شود، بنابراین هر یک از خواهان اصلی، خواهان دعوای متقابل و وارد ثالث می‌توانند دعوای خود را مسترد نمایند.
استرداد دعوا «مادامی‌که دادرسی تمام نشده» پذیرفته می‌شود. پس از پایان دادرسی، تحت هیچ شرطی (حتی رضایت خوانده) استرداد دعوا (دادرسی) پذیرفته نخواهد شد.
استرداد دعوا مستلزم وجود قصد و اعلام اراده شخصی است که دعوا را استرداد می‌نماید. استرداد دعوا ممکن است کتبی و یا شفاهی باشد؛ یعنی در جلسه دادرسی یا رسیدگی اعلام و در صورت مجلس نوشته‌شده و خواهان آن را امضا نماید.

زمان استرداد دعوا

- ✓ در استرداد دعوا «قبل از ختم مذاکرات اصحاب دعوا» نیازی به رضایت خوانده نمی‌باشد.
- ✓ «پس از ختم مذاکرات اصحاب دعوا» خواهان نمی‌تواند به صورت یک‌جانبه، دعوا به معنای اعم (دادرسی) را مسترد نماید. اگر خوانده، موافقت خود را با استرداد اعلام نمود، دادگاه قرار ردّ دعوا صادر می‌کند و اگر اعلام ننماید رسیدگی ادامه می‌یابد.
- ✓ در صورت استرداد دعوا در مرحله نخستین و حصول شرایط آن، دادگاه، قرار ردّ دعوا صادر می‌کند. قرار ردّ دعوا از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردار نیست و خواهان می‌تواند دوباره اقامه دعوا کند.
- ✓ اثر استرداد دعوا و قرار ردّ دعوا قهقرایی است و آن قرارگرفتن اصحاب دعوا در موقعیتی است که پیش از اقامه دعوا داشته‌اند.

بند سوم: صرف‌نظرکردن «کلی» از دعوا

هرگاه خواهان پس از ختم مذاکرات اصحاب دعوا، دعوای خود را مسترد نماید، اگر خوانده راضی باشد دادگاه قرار ردّ دعوا صادر می‌کند. هرگاه خوانده نگرانی نداشته باشد و امید زیادی به شکست رقیب داشته باشد، معمولاً با استرداد دعوا موافقت نمی‌نماید تا فرصت تجدید قوا را از خواهان گرفته و در همین دعوا (دادرسی) کار او را تمام کند. در چنین صورتی دو راه برای خواهان وجود دارد: یا دعوا را ادامه داده و منتظر نتیجه آن شود یا از دعوای خود به کلی صرف‌نظر کند که در این صورت دادگاه قرار سقوط دعوا صادر خواهد کرد. قرار سقوط دعوا تنها در صورتی باید صادر شود که خواهان از دعوای خود به کلی چشم‌پوشی کند؛ زیرا هرگاه پس از ختم مذاکرات، خواهان، استرداد دعوای خود را اعلام کند و خوانده رضایت خود را اعلام نماید، قرار ردّ دعوا صادر می‌شود و اگر خوانده موافقت خود را اعلام نکند دادگاه باید به رسیدگی ادامه دهد مگر خواهان از دعوای خود به کلی چشم‌پوشی (صرف‌نظر) نماید که در این صورت قرار سقوط دعوا صادر می‌شود. با قرار سقوط دعوا خطرترین وضعیت برای خواهان به وجود می‌آید زیرا در صورت قطعیت، نه تنها سند شکست او در دعواست بلکه از این حیث همان اعتباری را دارد که احکام دارند یعنی اقامه دوباره آن دعوا نیز برای او بی‌حاصل است. قرار سقوط دعوا، اعتبار امر قضاوت‌شده را دارد یعنی خواهان دیگر امکان طرح مجدد آن دعوا را نخواهد داشت.

۱. استرداد دادخواست: قرار ابطال دادخواست / تا اولین جلسه دادرسی
۲. زوال دادرسی و دعوا؛ استرداد دعوا (دادرسی): قرار ردّ دعوا / مادامی‌که دادرسی تمام نشده
۳. صرف‌نظرکردن «کلی» از دعوا: قرار سقوط دعوا / پس از ختم مذاکرات اصحاب دعوا

بخش سوم: آیین‌های ویژه: «دستور موقت - تأمین خواسته - تأمین دلیل - سازش»

فصل اول: دستور موقت

دستور موقت (دادرسی فوری): اگر شخصی در خصوص موضوعی، طرح دعوا کند تا صدور رأی به نفع او و قطعیت رأی صادره و در نتیجه، اجرای رأی، روندی چندین ماهه یا گاه چندین ساله به طول می انجامد. ممکن است خوانده، برای ایجاد مانع بر سر راه خواهان و جلوگیری از احقاق حق خواهان، به انواع و اقسام روش های به ظاهر قانونی متوسل شود یا آنکه در جریان رسیدگی، از جانب خوانده یا شخص ثالث، اتفاقی افتد که این اتفاق، اجرای رأی را که در آینده به نفع خواهان صادر می شود، غیرممکن سازد. در این حالت خواهان برای جلوگیری از این رویداد، از دادگاه تقاضای دستور موقت می کند تا با این دستور موقت، حقوق خود را که به موجب رأی آتی دادگاه، رسمیت می یابد، محفوظ نگاه دارد.

برای مثال، فرض کنید شخصی، ملک خود را با مبایعه نامه به دیگری بفروشد و از تنظیم سند رسمی به نام او امتناع کند. خریدار دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی طرح می کند. ممکن است فروشنده در جریان رسیدگی دادگاه، ملک را به نام دیگری منتقل کند تا در صورت صدور حکم از سوی دادگاه مبنی بر تنظیم سند رسمی، این حکم قابل اجرا نباشد. خریدار برای دعوی الزام به تنظیم سند رسمی که طرح می کند، می تواند درخواست صدور دستور موقتی مبنی بر منع نقل و انتقال ملک نیز مطرح کند تا فعلاً در قالب دستور موقت، نقل و انتقال این ملک را متوقف کند تا در صورت صدور حکم به نفع خواهان، سند همچنان به نام خوانده دعوا (فروشنده) باشد و این سند به راحتی قابل انتقال به خریدار باشد.

ویژگی های دستور موقت:

۱. دستور موقت اقامی است که به تبع «اصل دعوا» درخواست می شود مثلاً در مثالی که گفتیم:
اصل دعوا: الزام به تنظیم سند رسمی
موضوع دستور موقت: منع خوانده از نقل و انتقال ملک
۲. اصل دعوا باید مطرح شده یا قابل طرح باشد.
۳. دستور موقت ماهیتاً قرار است. گرچه در قانون، صدور دستور موقت در قالب قرار، پیش بینی نشده، اما ماهیت آن یک قرار تأمینی است و محاکم نیز آن را در قالب قرار، قرار صادر می کنند.
۴. موضوع دستور موقت، ممکن است یکی از سه عنوان ذیل باشد:
الف - توقیف مال؛
ب - انجام عمل (مانند دستور موقت مندرج در ماده ۱۰ مکرر قانون تملک آپارتمان ها)؛
ج - امتناع از انجام عمل (مانند توقف عملیات ساختمانی).
۵. موضوع دستور موقت نمی تواند با خواسته دعوا، یکسان باشد. موضوع دستور موقت، راجع به امور فرعی و تبعی دعوا است. برای مثال، وقتی خواسته اصلی دعوا، الزام به تنظیم سند رسمی است، موضوع دستور موقت نمی تواند الزام به تنظیم سند رسمی باشد؛ بلکه موضوع آن می تواند «منع نقل و انتقال ملک» باشد.
۶. دستور موقت، اقدام موقتی است و نمی تواند متضمن امری همیشگی و دائمی، مانند تنظیم سند، تحویل مبیع، انجام تعمیرات، پرداخت دین و ... باشد؛ بلکه باید امور موقتی، مانند جلوگیری موقتی از تخریب بنا، توقیف موقت و جلوگیری از نقل و انتقال یا ... باشد.
۷. دستور موقت با صدور رأی مرحله نخستین حتی اگر علیه خواهان باشد، منتهی نمی شود بلکه تا صدور رأی نهایی علی القاعده پابرجا می ماند؛ مگر اینکه در دادگاه تجدیدنظر با اعتراض طرف فسخ شود.

آثار دستور موقت:

۱. هرگونه نقل و انتقالی، اعم از قطعی و شرطی و رهنی، نسبت به مال توقیف شده باطل و بلااثر است. همچنین هرگونه قرارداد یا تعهدی که بعد از توقیف مال، نسبت به مال توقیف شده، به ضرر محکوم له منعقد شود، نافذ نیست؛ مگر اینکه محکوم له کتباً رضایت دهد. (مواد ۵۶ و ۵۷ ق.ا.ا.م)
۲. حتی اگر دستور موقت، بر مبنای توقیف مال و ممنوعیت نقل و انتقال مالی باشد، نسبت به آن مال ایجاد حق تقدم نمی کند.
۳. صدور دستور موقت، تأثیری در اصل دعوا ندارد؛ یعنی ممکن است علی رغم صدور این قرار از سوی قاضی، خواهان در اصل دعوا محکوم به بی حقی شود یا بالعکس. بنابراین هرگاه درخواست دستور موقت پذیرفته و قرار صادر شود دادگاهی که به اصل دعوا رسیدگی می کند، حتی اگر همان دادگاه صادرکننده قرار باشد، می تواند در اصل دعوا، درخواست کننده را در ماهیت دعوا محکوم نموده و یا قرار رد دعوا، عدم استماع دعوا و ... صادر نماید. در مقابل، پذیرفته نشدن درخواست دستور موقت نیز تأثیری در اصل دعوا ندارد و نشانه

شکست حتمی خواهان در اصل دعوا نمی‌باشد.

شرایط صدور قرار دستور موقت:

۱. این قرار در تمام دعاوی، قابل صدور است.
۲. باید تعهد مورد ادعای خواهان، حال باشد، تا صدور دستور موقت صادر شود.
۳. در درخواست دستور موقت شرایط طرح دعوا، مانند سمت، اهلیت، تجبیز دعوا، مختومه نبودن دعوا و ... باید رعایت شود. در غیر این صورت، قرار رد درخواست دستور موقت صادر می‌شود. این قرار قطعی است.
۴. صدور دستور موقت، منوط به احراز فوریت امر توسط دادگاه است.
۵. تقاضای دستور موقت از جانب وارد ثالث نیز ممکن است؛ اعم از آنکه این ورود ثالث، ورود ثالث اصلی یا ورود ثالث تبعی باشد که به نفع خواهان، ورود ثالث کرده است. بدیهی است که اگر وارد ثالث، به نفع خوانده، ورود ثالث تبعی کرده باشد، نمی‌تواند تقاضای دستور موقت کند، همان‌طور که خود خوانده نیز نمی‌تواند تقاضای دستور موقت کند.

مفهوم، معیار و مصادیق فوریت در قرار دستور موقت

شخصی که درخواست دستور موقت می‌نماید ابتدا باید فوریت امر را اثبات کند. این فوریت در ارتباط با ضرری که وجود داشته یا او را تهدید می‌کند ارزیابی می‌شود.

مفهوم فوریت: فوریت وقتی وجود دارد که اگر درخواست دستور موقت پذیرفته نشود، پیش از اینکه حکم در اصل دعوا صادر شود به متقاضی دستور، خسارتی خطیر و غیرقابل جبران که فوری یا قریب‌الوقوع است وارد خواهد شد.

عوامل مؤثر در تشخیص فوریت: فوریت و قدمت وضعیت اعلام‌شده: اقدامی که فوریت دارد اقدامی است که «بدون مهلت» باید انجام شود.

تشریفات رسیدگی به درخواست دستور موقت:

۱. صدور دستور موقت، مستلزم درخواست خواهان است و دادگاه نباید رأساً آن را صادر کند.
۲. درخواست دستور موقت، نیاز به تأدیه هزینه‌ای معادل دعاوی غیرمالی دارد.
۳. صدور دستور موقت، همیشه منوط به سپردن تأمین (تودیع خسارت احتمالی) توسط خواهان است.
۴. جز در امور فوری، رسیدگی به درخواست دستور موقت، علی‌الاصول نیاز به تعیین وقت رسیدگی و دعوت از خوانده دارد؛ یعنی نیاز به تعیین وقت دارد.
۵. با توجه به فوریت دستور موقت، در صورت نیاز به تعیین وقت و دعوت از طرفین، این وقت باید خارج از نوبت باشد.
۶. درخواست دستور موقت به تعداد طرف دعوا به علاوه یک نسخه تقدیم شود.
۷. در صورتی که در درخواست دستور موقت، شرایط شکلی دادخواست رعایت نشده باشد، در این صورت، اخطار رفع نقص صادر نمی‌شود؛ زیرا این درخواست، یک دعوا نیست؛ بلکه دادگاه قرار رد درخواست را صادر می‌کند. این قرار قطعی است.
۸. در موارد ضروری، دستور موقت در خارج از دادگاه هم از قاضی قابل درخواست است و در صورت فوریت امر، ممکن است دادگاه، این درخواست خارج از دادگاه را اجابت کند.
۹. در موارد ضروری، دستور موقت، در خارج از وقت اداری و حتی اوقات تعطیل هم قابل درخواست از قاضی است و در صورت فوریت، ممکن است دادگاه این تقاضا را خارج از وقت اداری، اجابت کند.

صلاحیت رسیدگی به درخواست دستور موقت:

۱. رسیدگی به درخواست دستور موقت از حیث صلاحیت ذاتی، تابع اصل دعوا است.
۲. رسیدگی به درخواست دستور موقت، از حیث صلاحیت محلی، در صلاحیت دادگاهی است که موضوع دستور موقت در حوزه آن واقع است.
۳. اگر در طرح درخواست دستور موقت، قواعد صلاحیت رعایت نشود، دادگاه قرار عدم صلاحیت صادر نمی‌کند؛ زیرا این درخواست، یک دعوا نیست؛ بلکه دادگاه، قرار رد درخواست صادر می‌کند. این قرار قطعی است.
۴. در داور داخلی، در قانون، صدور دستور موقت توسط داور و صدور دستور موقت توسط دادگاه پیش‌بینی نشده است.
۵. در قانون داور تجاری بین‌الملل، صدور دستور موقت توسط داور، پیش‌بینی نشده است؛ اما صدور دستور موقت توسط دادگاه پیش‌بینی

شده است.

روش‌های درخواست دستور موقت:

۱. قبل از طرح دعوای اصلی، شخص، درخواست دستور موقت می‌کند.

✓ با وجود اینکه تقاضای دستور موقت، ماهیتاً درخواست است و نه دعوا؛ اما در این حالت، درخواست دستور موقت، حتماً باید روی برگه‌های مخصوص دادخواست نوشته شود؛ زیرا باید به یکی از شعبه‌ها ارجاع شود و به همین دلیل، نیازمند برگه دادخواست است.

✓ خواهان باید دادخواست راجع به اصل دعوا را ظرف ۲۰ روز از تاریخ صدور دستور موقت تقدیم کند و گواهی آن را به دادگاه صادرکننده دستور موقت تقدیم کند.

✓ اگر خواهان به تکلیف مقرر در بند فوق عمل نکند، دادگاه به تقاضای خوانده، از دستور موقت رفع اثر می‌کند.

✓ دعوایی که خواهان بعد از صدور دستور موقت، طرح می‌کند، لازم نیست به همان شعبه‌ای ارجاع شود که پرونده دستور موقت ارجاع شده است.

۲. درخواست دستور موقت، در همان دادخواست دعوای اصلی، درج می‌شود.

۳. خواهان در جریان دادرسی، صدور دستور موقت را تقاضا می‌کند.

✓ این درخواست می‌تواند به صورت کتبی یا شفاهی باشد؛ بنابراین، نیاز به درج در برگه دادخواست ندارد؛ مگر آنکه بنا بر قواعد صلاحیت، درخواست دستور موقت از دادگاهی غیر از دادگاهی که به اصل دعوا رسیدگی می‌کند، به عمل آید که در این صورت باید در برگه دادخواست تنظیم شود.

✓ این درخواست، در دادگاه‌های بدوی یا تجدیدنظر تا زمانی قابل طرح است که هنوز در مرحله مزبور، ختم دادرسی نشده است.

✓ در طول توقیف دادرسی نیز می‌توان تقاضای دستور موقت کرد.

✓ درخواست دستور موقت از دیوان عالی کشور، در مرحله فرجام‌خواهی منتفی است؛ چراکه دیوان عالی کشور اقدام به مطابقت رأی صادره با قانون می‌کند و به اصل دعوا رسیدگی نمی‌کند؛ اما در صورت نقض رأی در دیوان و اعاده پرونده به مرجع بدوی یا تجدیدنظر برای رسیدگی مجدد، می‌توان از آن مرجع درخواست دستور موقت کرد.

سپردن تأمین (تودیع خسارت احتمالی): صدور دستور موقت همیشه منوط به سپردن تأمین توسط خواهان است. سپردن این تأمین برای این است که اگر خواهان در اصل دعوا ذی‌حق شناخته نشود، خساراتی را که به واسطه دستور موقت به خوانده وارد شده، جبران شود.

۱. خسارت احتمالی در صورتی تودیع می‌شود، که دستور موقت صادر شده باشد.

۲. میزان خسارت احتمالی بسته به نظر قاضی است و همچنین از جانب هیچ یک از خواهان یا خوانده قابل اعتراض نیست.

۳. مهلت خواهان برای سپردن خسارت احتمالی، بسته به نظر قاضی است؛ اگر مهلتی که دادگاه برای تودیع خسارت احتمالی، تعیین کرده، تمام شود و خواهان، خسارت احتمالی را نپردازد، دادگاه قرار رد درخواست دستور موقت را صادر می‌کند.

۴. تأمین مزبور می‌تواند نقد یا غیرنقد باشد؛ بنابراین، اموال منقول یا غیرمنقول، اسناد تجاری، سهام یا ضمانت‌نامه بانکی می‌تواند به عنوان خسارت احتمالی استفاده شود، البته با موافقت دادگاه.

۵. اشخاص معاف از هزینه دادرسی، مانند معسرین نیز، از سپردن خسارت احتمالی معاف نیستند.

طریقه ابلاغ و اجرای دستور موقت:

۱. دستور موقت باید فوراً به خوانده ابلاغ و سپس اجرا شود.

۲. در موارد فوری، این قرار قبل از ابلاغ به خوانده، اجرا می‌شود.

۳. نیاز به ابلاغ دستور موقت به خواهان نیست.

۴. اجرای دستور موقت، منوط به تأیید رئیس حوزه قضایی محل اجرا است.

۵. نظر رئیس حوزه قضایی در تأیید یا عدم تأیید دستور موقت، قابل اعتراض نیست.

۶. عدم تأیید رئیس حوزه قضایی، دستور موقت را باطل نمی‌کند؛ بلکه صرفاً آن را غیر قابل اجرا می‌کند؛ بنابراین، در هر زمان که رئیس حوزه قضایی آن را تأیید کند، دستور موقت قابل اجرا می‌شود.

۷. اجرای دستور موقت، نیازمند صدور اجراییه نیست.

اعتراض به دستور موقت:

۱. اعتراض به قرار: دستور موقت یا رد آن، از جانب هیچیک از طرفین در دادگاه صادرکننده قرار، قابل اعتراض نیست.
۲. تجدیدنظرخواهی: دستور موقت یا رد آن، همراه با اصل دعوا، قابل تجدیدنظر است؛ اما به صورت مستقل قابل تجدیدنظر نیست. در این مورد نکات ذیل باید لحاظ شود:
 - ✓ این اعتراض باید ضمن تجدیدنظرخواهی (از جانب تجدیدنظرخواه) یا ضمن پاسخی که به تجدیدنظرخواهی داده می شود (از جانب تجدیدنظرخوانده)، صورت گیرد.
 - ✓ اگر دادگاه تجدیدنظر، اعتراض را وارد بداند، خود اقدام به صدور دستور موقت می کند، یا آنکه از دستور موقت صادره رفع اثر می کند.
۳. فرجام خواهی: دستور موقت یا رد آن قابل فرجام نیست؛ چه به طور مستقل و چه همراه با اصل دعوا.
۴. دستور موقت قابل اعاده دادرسی نیست؛ اما می تواند قابل اعتراض ثالث باشد.

پایان دستور موقت:

۱. هرگاه جهتی که موجب دستور موقت شده است مرتفع شود، دادگاه صادرکننده دستور موقت آن را لغو می نماید و اگر اصل دعوا در دادگاه مطرح باشد، دادگاه رسیدگی کننده، دستور را لغو خواهد نمود؛ بنابراین اگر دستور موقت برای پیشگیری از امری صادر شده باشد و آن امر رخ دهد، دستور موقت باید لغو شود؛ مانند آنکه مالک زمینی در مجاورت ساختمانی به صورت غیراصولی گودبرداری کند و به درخواست مالک ساختمان، دادگاه، قرار دستور موقت مبنی بر توقف عملیات حفاری صادر کند. حال اگر در همین حالت، ساختمان خراب شود، بقای دستور موقت بی اثر بوده و به درخواست مالک زمین، الغا می شود و عملیات حفاری می تواند ادامه یابد. همچنین در همین مثال، هرگاه مالک زمین، پس از صدور دستور موقت، با انجام اقدامات لازم، ساختمان مجاور را از خطر تخریب خارج نماید و دادگاه با جلب نظر کارشناس، رفع خطر را تأیید نماید، قرار، الغا و ادامه عملیات حفاری ممکن می شود.
۲. در صورتی که طرف دعوا تأمین بدهد که متناسب با موضوع دستور موقت باشد، دادگاه در صورت مصلحت از دستور موقت رفع اثر خواهد نمود؛ مانند اینکه دستور موقت مبنی بر منع انتقال خوانده از نقل و انتقال مالی صادر شود و خوانده حاضر شود معادل ارزش آن مال، تأمین دهد، دادگاه در صورت مصلحت با گرفتن تأمین، از دستور موقت رفع اثر می کند.
۳. هرگاه دستور موقت پیش از اقامه دعوا درخواست و صادر شده باشد، ذی نفع مکلف است ظرف بیست روز از تاریخ صدور قرار، اقامه دعوا کند و در غیر این صورت، دادگاه صادرکننده دستور موقت به درخواست طرف، از آن رفع اثر می کند.
۴. اگر نسبت به قرار دستور موقت شکایت شود (تجدیدنظر، اعتراض ثالث) و قرار فسخ شود، از قرار رفع اثر می شود.
۵. شکست ذی نفع در دعوا نیز اگرچه صریحاً پیش بینی نشده، موجب لغو قرار می شود. البته رأی مزبور به دلالت ماده ۳۲۴ ق.آ.د.م باید رأی باشد که نهایی شمرده شود.
۶. استرداد دادخواست، دعوا و یا انصراف کلی از دعوا توسط خواهان که به ترتیب، صدور قرار ابطال دادخواست، رد دعوا و سقوط دعوا را در پی خواهد داشت، موجب لغو قرار دستور موقت، به درخواست طرف می شود.
۷. انصراف خواهان از دستور موقت، موجب لغو قرار دستور موقت می شود.
۸. صدور رأی نهایی (اعم از حکم یا قرار) علیه خواهان، توجه داشته باشید که دستور موقت با صرف صدور رأی بدوی علیه خواهان، مرتفع نمی شود.

رفع اثر از دستور موقت به دلیل دادن تأمین از سوی خوانده: اگر خوانده، تأمین بسپارد که متناسب با موضوع دستور موقت باشد، دادگاه می تواند از دستور موقت، رفع اثر کند. رفع اثر از دستور موقت، منوط به شرایط ذیل است:

۱. خوانده، تأمین بسپارد که متناسب با موضوع دستور موقت باشد.
 ۲. میزان این تأمین، بسته به نظر قاضی است.
 ۳. رفع اثر از دستور موقت، منوط به نظر قاضی است؛ یعنی قاضی باید مصلحت را در رفع اثر از دستور موقت بسنجد.
- انصراف خواهان از دستور موقت:** خواهان می تواند درخواست خو مبنی بر دستور موقت را مسترد کند؛ چه دستور موقت صادر شده باشد یا صادر نشده باشد و چه این قرار، اجرا شده باشد یا اجرا نشده باشد. این انصراف دارای آثار ذیل است:
۱. اگر تا قبل از صدور دستور موقت، خواهان از آن منصرف شده، درخواست دستور موقت، لغو می شود و در صورتی که خواهان، خسارت

احتمالی تودیع کرده باشد، به او بازگردانده می شود.

۲. اگر تا قبل از اجرای دستور موقت، خواهان از آن منصرف شده، دستور موقت، لغو می شود و خسارت احتمالی که خواهان، تودیع کرده، به او بازگردانده می شود.

۳. اگر بعد از اجرای دستور موقت، خواهان از آن منصرف شده، دستور موقت، لغو می شود؛ ولی خسارت احتمالی که او تودیع کرده، به او بازگردانده نمی شود تا در صورت شکست خواهان در اصل دعوا، خسارات وارده به خوانده، از مبلغ تودیع شده، جبران شود.

جبران خسارت ناشی از اجرای دستور موقت: اگر خواهان، مطالبه دستور موقت کند و دستور موقت، صادر شود؛ اما نهایتاً در دعوای اصلی، شکست بخورد، خساراتی که از ناحیه اجرای قرار مزبور به خواند وارد شده، قابل جبران است. برای مطالبه خسارت باید شرایط ذیل موجود باشد:

۱. باید دستور موقت، اجرا شده باشد و به موجب اجرا، به خوانده خسارتی وارد شده باشد.

۲. خواهان به موجب رأی نهایی، در دعوا شکست بخورد. این رأی نهایی می تواند حکم به بی حقی خواهان یا هر یک از قرارهای قاطع دعوا باشد.

جبران خسارت ناشی از رفع اثر دستور موقت: اگر به درخواست خوانده و به دلیل سپردن تأمین توسط او و موافقت قاضی، از دستور موقت، رفع اثر شود و به واسطه این رفع اثر، به خواهان خسارت وارد شود، خواهان می تواند خسارت خود را مطالبه کند. برای مطالبه خسارت ناشی از رفع اثر از دستور موقت، باید شرایط ذیل برقرار باشد:

۱. به درخواست خوانده و به دلیل سپردن تأمین توسط خوانده، از دستور موقت رفع اثر شده باشد. و به موجب این رفع اثر، به خواهان خسارتی وارد شده باشد.

۲. خوانده، به موجب رأی نهایی در دعوا، محکوم شود.

طریقه مطالبه خسارت: برای مطالبه دو خسارت فوق الذکر (۱. خسارت ناشی از دستور موقت و ۲. خسارت ناشی از رفع اثر دستور موقت)، باید به نحو ذیل عمل شود:

۱. ظرف یک ماه از ابلاغ رأی نهایی، مطالبه خسارت صورت گیرد.

۲. این درخواست، مستلزم طرح دعوا است و تابع تشریفات دادرسی است؛ بنابراین، نیاز به تقدیم دادخواست، تأدیه هزینه دادرسی و تعیین وقت رسیدگی دارد.

۳. با توجه به اینکه مطالبه خسارت، یک دعوای مستقل است؛ بنابراین، از حیث صلاحیت نیز دعوایی مستقل است و در صلاحیت دادگاهی است که طبق قواعد صلاحیت، صلاحیت رسیدگی به این دعوا را دارد؛ یعنی علی الاصول دادگاه محل اقامت خوانده دعوی مطالبه خسارت است.

۴. رسیدگی به دعوای مطالبه خسارت، دادگاه می تواند در خصوص خسارت وارده، مبلغی بیش تر یا کمتر از تأمینی را که سپرده شده، مقرر کند. اگر خسارت وارده، بیش از مبلغ تأمینی باشد که سپرده شده، بقیه مبلغ به موجب صدور اجراییه، از اموال طرف مقابل، قابل وصول است.

۵. اگر مبلغ خساراتی که شخص متقاضی خسارت مطالبه کرده، کمتر از مبلغ تأمینی باشد که سپرده شده، مابه التفاوت مبلغ تأمین مسترد می گردد.

دستور موقت های خاص: در برخی موارد با صورت های خاص دستور موقت مواجه ایم. منظور، مواردی از دستور موقت است که احکام و آثار آن تابع قواعد دستور موقت مندرج در مواد ۳۱۰ تا ۳۲۵ ق.آ.د.م نیست و تابع احکام خاص خود است. مواردی از این صورت های خاص عبارت است از:

۱. دستور موقت صادره از جانب دادگاه خانواده: به موجب ماده ۷ ق.ح.خ (مصوب ۱۳۹۱) در دعوای خانوادگی، دادگاه می تواند قبل از صدور رأی در خصوص اصل دعوا، در اموری مانند حضانت، ملاقات طفل، نفقه زن و نفقه محجور که تعیین تکلیف در آنها فوریت دارد، اقدام به صدور دستور موقت کند.

✓ این دستور موقت برخلاف دستور موقت مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی، نیازمند سپردن تأمین و تأیید رئیس حوزه قضایی نیست.

✓ موارد فوق الذکر، جهت صدور دستور موقت، تمثیلی است و حصری نیست.

- ✓ این دستور موقت مقید به زمان است؛ یعنی اگر دادگاه ظرف شش ماه راجع به اصل دعوا اتخاذ تصمیم نکند، دستور موقت لغو و از آن رفع اثر می‌شود.
۲. دستور موقت صادره در دعاوی راجع به اختراعات، طرح‌های صنعتی و علائم تجاری:
- ✓ در خصوص این دستور موقت نیز، در قانون، سپردن تأمین و تأیید رئیس حوزه قضایی پیش‌بینی نشده است.
۳. دستور موقت صادره از دیوان عدالت اداری.
- ✓ اگر شخصی ضمن طرح شکایت از دستگاه دولتی در دیوان عدالت اداری یا پس از آن، مدعی شود که اجرای اقدامات یا تصمیمات یا آرای قطعی یا خودداری از انجام وظیفه توسط اشخاص و مراجع دولتی، سبب ورود خسارتی است که جبران آن غیرممکن یا متعسر است، می‌تواند از دیوان عدالت اداری، تقاضای صدور دستور موقت کند.
- ✓ در خصوص این دستور موقت نیز در قانون، سپردن تأمین و تأیید رئیس حوزه قضایی پیش‌بینی نشده است. البته اگر دستور موقت از شعب تجدیدنظر دیوان عدالت اداری صادر شده باشد، اجرای آن، نیازمند تأیید رئیس دیوان عدالت است.
۴. دستور موقت صادره در دعاوی سه‌گانه تصرف.
- ✓ صدور این دستور موقت، نیاز به سپردن تأمین ندارد.
- ✓ اجرای این دستور موقت، نیازمند تأیید رئیس حوزه قضایی نیست.
- ✓ در صورت صدور رأی بدوی مبنی بر رد دعاوی خواهان (چه حکم به رد دعاوی خواهان و چه قرار ابطال دادخواست یا قرار رد دعاوی خواهان)، این دستور موقت نیز مرتفع خواهد شد.
۵. دستور موقت صادره در خصوص استفاده از خدمات مشترک ساختمان‌ها.
- ✓ بنا بر ماده ۱۰ مکرر قانون تملک آپارتمان‌ها (اصلاحی ۱۳۵۹) اگر مالک یا استفاده‌کننده از پرداخت سهم خود از هزینه‌های مشترک امتناع کند، مدیر ساختمان، اظهارنامه‌ای با ذکر مبلغ بدهی و صورت ریز آن برای او ارسال می‌کند. اگر وی ظرف ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ اظهارنامه بدهی خود را نپردازد مدیر یا هیئت مدیران می‌توانند از دادن خدمات مشترک از قبیل شوفاز، تهویه مطبوع، آب گرم، برق، گاز و غیره خودداری کنند و اگر همچنان اقدام به تسویه حساب ننمایند اداره ثبت محل وقوع آپارتمان به تقاضای مدیر یا مدیران برای وصول وجه مزبور بر طبق اظهارنامه ابلاغ‌شده اجراییه صادر خواهد کرد. نظر مدیر یا هیئت مدیران ظرف ۱۰ روز پس از ابلاغ اظهارنامه به مالک در دادگاه بدوی محل وقوع آپارتمان قابل اعتراض است. دادگاه خارج از نوبت و بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی به موضوع رسیدگی و رأی می‌دهد. این رأی قطعی است. اگر طبق ماده فوق تصمیم به قطع خدمات مشترک اتخاذ شده باشد و رسیدگی سریع به اعتراض ممکن نباشد، دادگاه به محض وصول اعتراض اگر دلایل را قوی تشخیص دهد دستور برقراری خدمات مشترک را تا صدور رأی خواهد داد.
- ✓ در خصوص این دستور موقت، در قانون، سپردن تأمین و تأیید رئیس حوزه قضایی پیش‌بینی نشده است.

تأمین خواسته:

مفهوم تأمین خواسته

در این بند ابتدا تأمین خواسته تعریف (یک) و سپس ماهیت (دو) آن بررسی می‌شود.

۱. تعریف تأمین خواسته

روشن است همواره این احتمال وجود دارد که خوانده در اثنای دادرسی یا پس از صدور حکم و قبل از اجرا قادر باشد خواسته را تلف نموده و یا قبل از محکومیت به پرداخت دین، کلیه اموال خود را به نام دیگران کند، از این رو، لازم است تدبیری اندیشیده شود تا حقوق خواهان محفوظ و خواسته او تأمین شود. تأمین کردن دیون در ادوار گذشته نیز وجود داشته است؛ ابتدایی‌ترین نوع تأمین، تأمین شخصی است که در فقه به آن تقاض یا مقاصه می‌گویند. تقاض در اصطلاح به عمل شخصی گفته می‌شود که در ذمه دیگری مالی داشته باشد و مدیون، دین خود را انکار کند یا از پرداخت آن امتناع ورزد و او مستقلاً در صورت دسترسی به مال مدیون از آن مال حقی خود را بگیرد و اگر مال مدیون از جنس حقی طلبکار نباشد، پس از فروش آن حقی خود را بردارد. فاعل این کار مقاص نامیده می‌شود.

احقاق حقی شخصی، امروز و در حقوق کنونی میسر نیست چرا که اساساً قواعد حقوقی و آیین‌های دادرسی به‌منظور نفی دادرسی شخصی و خصوصی تدوین شده‌اند و در حال حاضر تقاض امکان عملی ندارد مگر در موارد منصوص قانونی مانند دفاع مشروع. از سوی دیگر، ممکن

است انجام تقاضا با توجه به قواعد و مقررات کیفری موجود مستوجب مسؤولیت کیفری مرتکب شود.

نوع دیگری از تأمین حق به طور شخصی وجود دارد که اقدامی قراردادی است. دائن از مدیون می‌خواهد برای تأمین دین، ملک خود را به رهن وی بدهد و یا اینکه ضامنی فراهم نماید. چنین تأمینی در بازارهای مکاره در حقوق سنتی غرب ایجاد شده بود به نحوی که اگر شخصی معامله نسیه‌ای انجام می‌داد مکلف بود تأمین مناسبی بسپارد.

سومین شکل تأمین که امروزه رایج است تأمین خواسته توسط مراجع قضایی است که اولین بار در قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه پیش‌بینی شد و در قوانین کنونی و سابق آیین دادرسی مدنی ما نیز بازتاب یافت. مواد ۱۰۸ تا ۱۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ به این عنوان می‌پردازد.

قانونگذار تعریف خاصی از تأمین خواسته ارائه نکرده و در ماده ۱۲۱ خود را به معنای توقیف اموال اعم از منقول و غیرمنقول تلقی کرده است. عده‌ای از حقوق‌دانان تأمین خواسته را وثیقه و تضمینی دانسته‌اند که مدعی از اموال مدعی علیه قبل از صدور حکم به نفع خویش از طریق دادگاه می‌خواهد. به نظر ما به نحو موجز تأمین خواسته عبارت است از «اقدام قضایی جهت حفظ خواسته که منتهی به توقیف اموال طرف مقابل می‌شود» و ضمن تعریفی دیگر: «تأمین خواسته بدین معنی است که شخصی برای دستیابی به مال، اعم از عین معین یا کلی، اقدام به طرح دعوا کرده، پیشاپیش مال موضوع دعوا یا معادل آن را از اموال خوانده، توقیف کند تا در صورت پیروزی در دعوی مطروحه، از محل توقیف شده، محکوم به را وصول کند.» تأمین خواسته دارای اوصاف زیر است:

۱. ماهیتاً قرار است.

۲. یک قرار تأمینی است.

۳. موضوع تأمین خواسته، با خواسته دعوا یکسان است.

۲. ماهیت تأمین خواسته

قرار تأمین خواسته از جنس تصمیمات قضایی می‌باشد و فصل آن از تصمیمات نهایی مقدماتی، تبعی و موقتی بودن آن است؛ بنابراین، اگر ادعای خواهان رد شود قرار تأمین خواسته نیز از بین می‌رود (ماده ۱۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی) و مقنن اشخاص را مکلف می‌کند در زمان خاصی پس از تقاضای تأمین خواسته طرح دعوا نمایند (ماده ۱۱۲ این قانون). با این حال، از آنجاکه این قرار رأساً قابل اجرا می‌باشد از سایر تصمیمات مقدماتی دادگاه جدا می‌شود.

تفاوت تأمین خواسته و دستور موقت (ماده ۱۳۰ به بعد این قانون) در این است که اولی برای حفظ خواسته و دومی برای حفظ موقعیت فوری متقاضی صادر می‌شود. به عنوان مثال، بر اساس حکم دادگاه حضانت طفل به عهده پدر او است لکن مادر وی مدعی می‌شود که پدر او مبتلا به جنون ادواری بوده و در ماه آینده جنون بر وی عارض می‌شود لذا تقاضای دستور موقت می‌کند تا زمان اثبات ادعا، طفل به یکی از مراکز درمانی کودکان سپرده شود. درحالی که تأمین خواسته ناظر به حفظ مال است مانند آنکه فردی مدعی می‌شود که مبیع را باید در سه ماه دیگر تحویل بگیرد لکن چون احتمال تلف آن از جانب مدعی علیه وجود دارد تقاضای تأمین آن را می‌نماید.

شرایط صدور قرار تأمین خواسته: تأمین خواسته در صورتی قابل صدور است که:

۱. ذی نفع باید تأمین خواسته را درخواست کند و دادگاه نمی‌تواند رأساً چنین قراری صادر نماید (ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی). ذی نفع کسی است که در دعوی اصلی، خواهان محسوب می‌شود و در عمل معمولاً تأمین خواسته را به همراه دادخواست اصلی می‌دهد والا مکلف است ظرف ده روز، دادخواست اصلی را تقدیم دادگاه کند (ماده ۱۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی). گاه ممکن است دین مورد دعوا حال نباشد ولی به موجب ماده ۱۱۴ قرار تأمین صادر شده باشد در این صورت مهلت ۱۰ روزه مقرر در ماده ۱۱۲ از زمانی محاسبه می‌شود که دعوا قابل طرح است.

۲. قابلیت توجیه تأمین: قابل توجیه بودن تأمین بدین معناست که تقاضای تأمین خواسته باید مدلل و مجاب‌کننده باشد. تقاضای تأمین به دو شیوه قابل توجیه می‌شود:

یک اینکه گاه مقنن تأمین برخی موضوعات را خودبه‌خود موجه می‌داند که عبارتند از خواسته مستند به سند رسمی یا سند تجاری و اخواسته شده (بندهای الف و ج ماده ۱۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی). چرا که هدف از ایجاد تشکیلات تنظیم اسناد رسمی حمایت از صاحبان آنها است و صاحب سند رسمی مورد احترام مقنن می‌باشد. وانگهی، احتمال شکست خوردن در دعوی که خواسته آن متکی به سند رسمی است بسیار کم می‌باشد. دسته‌ای از اسناد را که به آنها اسناد رسمی لازم‌الاجرا می‌گویند خودبه‌خود قابل اجرا به این دلیل وقتی مستند تأمین خواسته قرار می‌گیرند تقاضای تأمین خودبه‌خود قابل توجیه می‌باشد.

اسناد تجاری مانند چک، برات و سفته اگر واخواست شده باشند تأمین خواسته آنها قابل توجیه است. «پس از اقامه دعوا محکمه مکلف است به مجرد تقاضای دارنده براتی که به علت عدم تأدیه اعتراض شده است معادل وجه برات را از اموال مدعی علیه به عنوان تأمین توقیف نماید» (ماده ۲۹۲ قانون تجارت). این حکم به مواد ۳۱۰ و ۳۱۴ در مورد چک و ماده ۳۰۷ درباره سفته نیز ناظر است. با وجود این، درباره برات و سفته باید توجه داشت که این ماده فقط مربوط به واخواست عدم تأدیه است و مدعی درباره واخواست نکول و یا امتناع از قبول و نکول نمی تواند از آن استفاده کند. گواهی عدم تأدیه برای چک نیز از این جهت با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۱۳۶۹/۱۰/۷_۵۳۶ جایگزین واخواست شده است.

دو اینکه عمل اصحاب دعوا می تواند برای تقاضای تأمین خواسته قابلیت توجیه ایجاد نماید. این کار یا از سوی خوانده انجام می شود و یا از سوی خواهان؛ اگر خوانده، خواسته را مورد تضییع و یا تفریط قرار دهد مانند اینکه پس از فروش مال خود گذرنامه دریافت و به خارج از کشور فرار کند (بند ب این ماده) تقاضای تأمین خواسته توجیه می شود. این نوع توجیه از آنجایی که از حیث اثبات مشکل است کمتر در محاکم اتفاق می افتد.

۳. برای صدور این قرار باید موضوع ادعای خواهان، مطالبه مال باشد؛ به عبارت دیگر، در دعاوی که خواسته آنها یک مال قابل توقیف است، قرار تأمین خواسته قابل صدور است؛ بنابراین، در دعاوی که خواسته آنها، الزام به انجام یک عمل (مانند الزام به تنظیم سند) یا خودداری از انجام یک عمل (مانند منع کپی برداری از یک اختراع) باشد، قرار تأمین خواسته، قابل صدور نیست. هرچند می توان در این دعاوی از نهاد «دستور موقت» استفاده کرد.

۴. این مال می تواند، عین معین، مانند وجه نقد باشد؛ اما اگر مال کلی باشد، باید میزان آن معلوم باشد؛ بنابراین، اگر مال، کلی و میزان آن معلوم نباشد، دادگاه نمی تواند چنین قراری صادر کند. برای مثال، در دعاوی مطالبه خسارت، نفقه و اجرت المثل، از آنجاکه میزان خواسته معلوم نیست، قرار تأمین خواسته قابل صدور نیست.

۵. قرار تأمین خواسته، علی الاصول در دعاوی مالی قابل صدور است؛ اما در موارد استثنائی، در آن دسته از دعاوی غیرمالی نیز که خواسته آن یک شیء است، قابل صدور است؛ مانند تأمین خواسته در دعاوی که خواسته آن، استرداد نامه های خصوصی و عکس های خانوادگی است. گرچه این دعوا، غیرمالی است؛ اما صدور قرار تأمین خواسته در آن ممکن است، به دلیل آنکه موضوع این دعاوی غیرمالی، شیئی است که در رابطه طرفین دعوا، دارای ارزش مالی است.

۶. صدور قرار تأمین خواسته، منوط به فوریت نیست.

۷. برای صدور قرار تأمین خواسته، باید طلب مورد ادعای خواهان، حال باشد، برای طلب مؤجل نمی توان درخواست صدور قرار تأمین خواسته کرد؛ مگر در حالتی که طلب مستند به سند رسمی و خواسته نیز در معرض تضییع یا تفریط باشد.

۸. شرایط طرح دعوا، مانند سمت، اهلیت، نفع، تنجیز دعوا، مختومه نبودن دعوا و ... باید در درخواست تأمین خواسته نیز رعایت شود. در غیر این صورت، قرار دادخواست صادر می شود. این قرار قطعی است.

۹. در صورت اجماع شرایط فوق، صدور قرار تأمین خواسته الزامی است و وابسته به صلاح دید دادگاه نیست.

آثار تأمین خواسته

۱. تأمین خواسته حق تقدم ایجاد می کند: شخصی که مالی را به موجب تأمین خواسته توقیف کرده، از تاریخ توقیف آن مال، نسبت به آن مال حق تقدم پیدا می کند؛ یعنی باید ابتدا مطالبات آن شخص از محل عین آن مال یا حاصل فروش آن مال، وصول شود و سپس، اگر چیزی باقی بماند، سایر طلبکاران شخص مدیون می توانند از محل آن مال، طلب خود را وصول کنند. در این مورد نکات ذیل باید لحاظ شود:

✓ صدور قرار تأمین خواسته، حق تقدم ایجاد نمی کند، بلکه اجرای قرار تأمین خواسته و توقیف مال است که حق تقدم ایجاد می کند.

✓ در مواردی که خواسته خواهان، یک عین معین نیست یا آنکه عین معین است؛ ولی توقیف همان عین معین ممکن نیست، معادل بهای خواسته از اموال خوانده توقیف می شود. در این صورت، خواهان به میزان همان مبلغی که بازداشت شده، حق تقدم می یابد و بابت بقیه مطالبات خود که برای آن مالی بازداشت نکرده، مانند سایر طلبکاران بدون حق وثیقه است.

✓ اگر اشخاصی، مال واحدی را در ازای چند طلب به ترتیب توقیف کرده باشند، به همان ترتیب تاریخ توقیف آن مال، برای ایشان حق تقدم ایجاد می شود. به این امر، توقیف مازاد (توقیف مکرر) می گویند.

۲. نقل و انتقال اموال توقیفی بر اثر تأمین خواسته، ممنوعیت است: هرگونه نقل و انتقال، اعم از قطعی و شرطی و رهنی نسبت به مال توقیف شده، باطل و بلااثر است. همچنین هرگونه قرارداد یا تعهدی که نسبت به مال توقیف شده، بعد از توقیف، به ضرر محکوم له منعقد شود، نافذ نیست؛ مگر اینکه محکوم له کتباً رضایت دهد. (مواد ۵۶ و ۵۷ قانون اجرای احکام مدنی)

۳. صدور قرار تأمین خواسته تأثیری در اصل دعوا ندارد: یعنی ممکن است علی رغم صدور این قرار از سوی قاضی، خواهان در اصل دعوا، محکوم به بی حقی شود یا بالعکس.

تشریفات رسیدگی به درخواست تأمین خواسته:

۱. صدور قرار تأمین خواسته، مستلزم درخواست خواهان است و دادگاه نمی تواند رأساً آن را صادر کند.
۲. مدیر دفتر باید فوراً، درخواست تأمین خواسته را به نظر قاضی شعبه برساند.
۳. درخواست تأمین خواسته به طرف مقابل ابلاغ نمی شود و بنابراین، کافی است که در یک نسخه، تنظیم شود.
۴. رسیدگی به درخواست تأمین خواسته، نیاز به تعیین وقت رسیدگی و دعوت از خوانده ندارد.
۵. صدور قرار تأمین خواسته، علی الاصول منوط به تودیع خسارت احتمالی خوانده توسط خواهان است.
۶. اگر درخواست تأمین خواسته، ناقص باشد و شرایط آن از حیث نام و مشخصات خواهان، پرداخت هزینه درخواست و ... رعایت نشده باشد؛ در این صورت، اخطار رفع نقص صادر نمی شود؛ زیرا درخواست تأمین خواسته دعوا نیست. بلکه در صورت نقص، دادگاه نسبت به آن، قرار رد درخواست صادر می کند. این قرار قطعی است.

طرفین درخواست تأمین خواسته:

۱. این درخواست از جانب خواهان علیه خوانده قابل طرح است.
۲. خواهان دعوای متقابل (خوانده دعوای اصلی) می تواند نسبت به خوانسته دعوای متقابل، تقاضای تأمین خواسته کند.
۳. وارد ثالث اصلی می تواند تقاضای تأمین خواسته کند. همچنین وارد ثالث تبعی نیز، اگر برای حمایت و تقویت خواهان، وارد دعوا شده باشد، می تواند تقاضای تأمین خواسته کند.
۴. علیه مجلوب ثالث می توان تقاضای تأمین خواسته کرد.

صلاحیت رسیدگی به درخواست تأمین خواسته:

۱. رسیدگی به درخواست تأمین خواسته، در صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به اصل دعوا است.
۲. اگر در طرح درخواست تأمین خواسته، صلاحیت رعایت نشود، دادگاه قرار عدم صلاحیت صادر نمی کند؛ زیرا درخواست تأمین خواسته دعوا نیست؛ بلکه دادگاه نسبت به آن، قرار رد درخواست صادر می کند.
۳. لازم نیست که پرونده راجع به درخواست تأمین خواسته و پرونده راجع به اصل دعوا، در یک شعبه دادگاه تحت رسیدگی باشد.
۴. اگر رسیدگی به یک دعوا، در صلاحیت دو یا چند دادگاه باشد؛ یعنی برای رسیدگی به آن دعوا بتوان به دادگاه های دو یا چند شهر مراجعه کرد (مانند دعوای موضوع مواد ۱۳، ۱۶ و ۲۳ ق.آ.د.م) در این صورت، ممکن است درخواست تأمین خواسته در یک حوزه قضایی و اصل دعوا در یک حوزه قضایی دیگر، طرح شود.

روش های درخواست تأمین خواسته:

۱. قبل از طرح اصل دعوا، شخص درخواست تأمین خواسته می کند.
 - ✓ با اینکه تقاضای تأمین خواسته، ماهیتاً درخواست است و نه دعوا؛ اما درخواست تأمین خواسته، حتماً باید روی برگه های مخصوص دادخواست تنظیم شود.
 - ✓ خواهان باید، دادخواست راجع به اصل دعوا را ظرف ۱۰ روز از تاریخ صدور قرار تأمین خواسته، تقدیم کند.
 - ✓ اگر خواهان به تکلیف مقرر در بند فوق عمل نکند، دادگاه به تقاضای خوانده، قرار تأمین خواسته را لغو می کند.
 - ✓ دعوایی که خواهان بعد از صدور قرار تأمین خواسته، طرح می کند لازم نیست به همان شعبه ای ارجاع شود که پرونده تأمین خواسته ارجاع شده است.
۲. درخواست تأمین خواسته، در همان دادخواست دعوای اصلی، درج می شود.
۳. خواهان در جریان دادرسی، صدور قرار تأمین خواسته را تقاضا می کند.
 - ✓ این درخواست، می تواند به صورت کتبی یا شفاهی باشد؛ بنابراین، نیاز به درج در برگه دادخواست نیست.

- ✓ این درخواست، می‌تواند از هر یک از دادگاه‌های بدوی یا تجدیدنظر که پرونده در آنجا تحت رسیدگی است، طرح شود.
- ✓ خواهان بدوی در مرحله‌ی واخواهی نیز، می‌تواند، تقاضای تأمین خواسته کند.
- ✓ این درخواست تا زمانی قابل طرح است که هنوز در مرحله‌ی مزبور، ختم دادرسی واقع نشده باشد.
- ✓ در طول توقیف دادرسی نیز، می‌توان تقاضای تأمین خواسته کرد. نسبت به دعاوی که موضوع آن، انجام عمل یا خودداری از انجام عمل است، صدور قرار تأمین خواسته، موضوعاً منتفی است.
- ✓ درخواست تأمین خواسته در مرحله‌ی فرجام از دیوان عالی کشور منتفی است؛ چرا که دیوان عالی کشور صرفاً اقدام به بررسی مطابقت یا عدم مطابقت رأی صادره با قانون می‌کند و به اصل دعوا رسیدگی نمی‌کند؛ اما در صورت نقض رأی در دیوان و اعاده پرونده به مرجع بدوی یا تجدیدنظر برای رسیدگی مجدد، می‌توان از آن مرجع، درخواست تأمین خواسته کرد.
- تودیع خسارت احتمالی:** علی‌الاصول صدور قرار تأمین خواسته، منوط به تودیع خسارت احتمالی توسط خواهان است. تودیع این خسارت احتمالی برای این است که اگر خواهان در اصل دعوا، ذی‌حق شناخته نشود، خساراتی که به‌واسطه‌ی تأمین خواسته به خوانده وارد شده، جبران شود. در خصوص خسارات احتمالی باید توجه داشت که:
 ۱. در صورت صدور قرار تأمین خواسته خسارت احتمالی تودیع می‌شود.
 ۲. خسارت احتمالی، همیشه نقد است. اموال منقول یا غیرمنقول، اسناد تجاری، سهام، ضمانت‌نامه بانکی و ... نمی‌تواند به‌عنوان خسارت احتمالی استفاده شود.
 ۳. میزان خسارت احتمالی، بسته به نظر قاضی است و از جانب خواهان و خوانده قابل اعتراض نیست.
 ۴. مهلت خواهان برای سپردن خسارت احتمالی، بسته به نظر قاضی است.
 ۵. اگر مهلتی که دادگاه برای تودیع خسارت احتمالی تعیین کرده، تمام شود و خواهان، خسارت احتمالی را نپردازد، دادگاه قرار رد درخواست تأمین خواسته صادر می‌کند.
 ۶. اشخاص معاف از هزینه دادرسی، مانند اشخاص معسر نیز از سپردن خسارت احتمالی معاف نیستند.
- موارد صدور قرار تأمین خواسته بدون تودیع خسارت احتمالی:** در موارد زیر قرار تأمین خواسته بدون تودیع خسارت احتمالی صادر می‌شود، این موارد عبارت است از:
 ۱. در صورتی که دعوا، مستند به سند رسمی باشد؛ یعنی دلیل عمده و اصلی دعوا، یک سند رسمی باشد. در این مورد نکات ذیل باید لحاظ شود:
 - ✓ این بند، فقط ناظر به اسناد رسمی است و اسناد عادی را که اعتبار سند رسمی یافته‌اند (مانند سند عادی که اصالت آن در دادگاه اثبات شده یا سند عادی که امضای آن گواهی شده است)، را در برنمی‌گیرد.
 ۲. اگر خواسته در معرض تضییع یا تفریط باشد؛ در این مورد نکات ذیل باید لحاظ شود:
 - ✓ تعدی و تفریط مانند رها کردن مال بدون حفاظت کامل از آن یا قصد خارج کردن مال از کشور یا قصد تلف مال است.
 - ✓ در مواردی که خواسته، عین معین است می‌تواند دادگاه را متقاعد نماید که خواسته در معرض تضییع یا تفریط است اما هرگاه خواسته کلی باشد، با انجام اعمال مزبور نسبت به اموال خوانده، علی‌القاعده خواسته در معرض تضییع قرار نمی‌گیرد؛ بنابراین اگر برای مثال خواسته وجه نقد باشد، نقل و انتقال اموال خوانده علی‌القاعده نمی‌تواند سبب تضییع یا تفریط خواسته شود؛ زیرا با انتقال مال، بهای آن در اختیار خوانده قرار می‌گیرد که از محل آن نیز محکوم‌به قابل وصول خواهد بود.
 - ✓ ادعای اعمالی که سبب تضییع یا تفریط خواسته می‌شود، با هر دلیلی از جمله شهادت شهود، تحقیق محلی، معاینه محل و امارات، قابل اثبات است.
- ۳. اگر دعوا، مستند به سند تجاری و اخواست شده باشد؛ (ماده ۲۹۲ ق.ت) در این مورد نکات ذیل باید لحاظ شود:
 - ✓ منظور از واخواست در این بند، عدم تأدیه است، نه واخواست نکول.
 - ✓ اگر سند تجاری در مهلت قانونی (۱۰ روز در برات و سفته و حسب مورد ۱۵ روز یا ۴۵ روز ۴ ماه در چک)، واخواست شده باشد و در مهلت قانونی نیز طرح دعوا صورت گیرد (حسب مورد یک سال یا دو سال از تاریخ واخواست)، می‌توان هم علیه صادرکننده و هم علیه ظهرنویسان، طرح دعوا کرد و علیه تمام ایشان، بدون نیاز به تودیع خسارت احتمالی، قرار تأمین خواسته صادر خواهد شد.

- ✓ اگر دارنده سند تجاری، به هریک از تکالیف قانونی خود عمل نکرده باشد، برای مثال، سند تجاری را خارج از مهلت مقرر (۱۰ روز در برات و سفته و ۱۵ روز در چک)، واخواست کرده باشد، در این صورت، فقط می‌تواند علیه متعهد اصلی سند تجاری (علی‌الاصول صادرکننده سند تجاری) طرح دعوا کند و فقط علیه همان متعهد اصلی سند تجاری، قرار تأمین خواسته بدون نیاز به سپردن خسارت احتمالی صادر خواهد شد. در ماده ۲۹۲ ق.ت و بند «ج» ماده ۱۰۸ ق.آ.د.م برای صدور قرار تأمین خواسته بدون نیاز به سپردن خسارت احتمالی، انجام واخواست ظرف مهلت خاصی لازم دانسته نشده است.
- ✓ با توجه به آنکه در ماده ۲۹۲ ق.ت از عبارت «پس از اقامه دعوا» استفاده شده، متوجه می‌شویم که صدور قرار تأمین خواسته به موجب این بند، منوط به آن است که تأمین خواسته، همراه با دادخواست اصلی یا در جریان دعوا، تقاضا شود؛ به عبارت دیگر، تقاضای تأمین خواسته راجع به اسناد تجاری، قبل از طرح دعوا، از تودیع خسارت احتمالی معاف نیست.
۴. تأمین خواسته‌ای که برای جبران ضرر و زیان ناشی از جرم صادر می‌شود: شاکی می‌تواند برای جبران خسارات ناشی از جرم، به دادگاه کیفری، دادخواست ضرر و زیان تقدیم کند و درخواست صدور قرار تأمین خواسته کند. (ماده ۱۰۷ ق.آ.د.ک) این قرار تأمین خواسته، نیاز به تودیع خسارت احتمالی ندارد. در این مورد نکات ذیل باید لحاظ شود:
- ✓ علاوه بر آنکه دادگاه کیفری می‌تواند قرار تأمین خواسته صادر کند، شاکی می‌تواند در مرحله تحقیقات مقدماتی (در دادرسی) از دادیار یا بازپرس، صدور قرار تأمین خواسته را تقاضا کند.
- ✓ کسی که نسبت به چکی، شکایت کیفری طرح کرده، می‌تواند به استناد قانون آیین دادرسی کیفری، تقاضای تأمین خواسته کند؛ اما اگر از او وجه‌الضمان یا ضمانت‌نامه به عنوان تأمین کیفری اخذ شده باشد، در این صورت، توقیف اموال متهم برای تأمین خواسته، جایز نیست و وجه چک از همان وجه‌الضمان یا ضمانت‌نامه وصول می‌شود. (تبصره ماده ۱۸ قانون صدور چک)
۵. اگر بدهکار برای فرار از تأدیه دیون خود، قصد فروش اموال خود را داشته باشد: (ماده ۱۸ مکرر قانون مدنی) در این خصوص باید توجه داشت که:
- ✓ بنا بر نظر منطقی برخی حقوق‌دانان، این بند نه تنها قصد فروش، بلکه صلح، وقف، معاوضه، هبه یا هر معامله ناقل ملکیت را دربرمی‌گیرد؛ اما برخی دیگر از حقوق‌دانان، آن را فقط ناظر به فروش دانسته و در نتیجه، اگر بدهکار برای فرار از تأدیه دیون، برای مثال، قصد هبه یا صلح اموالش را داشته باشد، صدور قرار تأمین خواسته را منوط به تودیع خسارت احتمالی می‌دانند.
- ✓ در صورتی می‌توان به استناد این بند تقاضای تأمین خواسته کرد که طلب، حال شده باشد.
- ✓ با توجه به آنکه در ماده ۲۱۸ مکرر ق.م از عبارت «دادخواست» استفاده شده، متوجه می‌شویم که صدور قرار تأمین خواسته به موجب این بند، منوط به آن است که تأمین خواسته، همراه با دادخواست دعوای اصلی یا در جریان دعوا تقاضا شود؛ به عبارت دیگر، تقاضای تأمین خواسته مستند به این بند، قبل از طرح دعوا، از تودیع خسارت احتمالی معاف نیست.
۶. تأمین خواسته در دعوای راجع به ترکه متوفی در مدت تحریر ترکه: رسیدگی به دعوای راجع به ترکه یا دیون متوفی، در مدت تحریر ترکه متوقف می‌شود؛ ولی به درخواست خواهان، قرار تأمین خواسته صادر می‌شود. این قرار بدون نیاز به سپردن خسارت احتمالی صادر می‌شود. (ماده ۲۲۱ ق.ا.م) در این خصوص باید توجه داشت که:
- ✓ این تأمین خواسته تا ختم تحریر ترکه و خارج شدن دعوای راجع به شخص متوفی از حال توقف، به قوت خود باقی می‌ماند.

۷. تأمین خواسته در دعاوی مستند به قراردادهای بانکی: در دعاوی مستند به قراردادهای بانکی، صدور قرار تأمین خواسته، نیازمند سپردن خسارت احتمالی نیست. (ماده ۱۵ ق.ع.ب.ر. (اصلاحی ۱۳۶۵) و ماده ۷ قانون تسهیل اعطای تسهیلات بانکی (مصوب ۱۳۸۶))



قانون‌گذار در غیر از موارد فوق به خواهان اجازه داده است که قرار تأمین خواسته بگیرد، ولی باید تأمین دهد. در این حالات، خواهان، خساراتی که ممکن است به طرف مقابل وارد آید نقداً به صندوق دادگستری بپردازد. چنانچه مورد مشمول هیچ‌یک از بندهای هفت‌گانه مورد اشاره نباشد، دادگاه نمی‌تواند بدون گرفتن تأمین از خواهان، قرار تأمین خواسته صادر کند. مثلاً رئیس دادگاه نمی‌تواند به علت قوی بودن ادله خواهان، او را از دادن تأمین معاف کند.

صدور قرار تأمین خواسته برای طلب مؤجل:

۱. صدور قرار تأمین خواسته جهت طلب مؤجل، منوط به وجود توأمان این دو شرط است:

- طلب مستند به سند رسمی باشد؛

- خواسته در معرض تضییع یا تفریط باشد.

۲. در این حالت، صدور قرار تأمین خواسته منوط به تودیع خسارت احتمالی نیست.

۳. در این حالت، خواهان باید ظرف ۱۰ روز از حال شدن طلب، در خصوص اصل دعوا دادخواست دهد؛ در غیر این صورت، دادگاه به درخواست خوانده، قرار تأمین خواسته را لغو می‌کند.

طریقه ابلاغ و اجرای قرار تأمین خواسته:

۱. در صورتی که درخواست تأمین شده باشد مدیر دفتر مکلف است پرونده را فوری به نظر دادگاه برساند و دادگاه، قرار تأمین خواسته را در جلسه‌ای اداری و فارغ از تشریفات و اخطار به طرف مقابل صادر می‌کند (ماده ۱۱۵ ق.آ.د.م)

۲. قرار تأمین خواسته، باید فوراً به خوانده ابلاغ شود و سپس اجرا شود؛ بنابراین، علی‌الاصول ابلاغ آن برای اجرای آن مقدم است.

۳. اگر ابلاغ فوری، ممکن نباشد و تأخیر اجرا، موجب تضییع یا تفریط خواسته شود، این قرار قبل از ابلاغ به خوانده، اجرا می‌شود؛ بنابراین، اجرای قرار تأمین خواسته قبل از ابلاغ آن، منوط به وجود توأمان این دو شرط است: یکی اینکه ابلاغ فوری ممکن نباشد و دیگر اینکه، تأخیر اجرا موجب تضرر خواهان شود.

۴. نیازی به ابلاغ این قرار به خواهان نیست.

۵. اجرای تأمین خواسته نیازمند صدور اجرائیه نیست.

آثار قرار تأمین خواسته پس از اجرا

قرار تأمین خواسته هرگاه اجرا شود دارای آثاری نسبت به خواهان، خوانده و شخص ثالث است.

الف: نسبت به خواهان:

ایجاد حق تقدّم: مهم‌ترین اثر تأمین خواسته یعنی بازداشت مال، ایجاد حق تقدّم برای خواهانی است که تأمین به نفع او انجام شده است. اجرای قرار تأمین خواسته و تأمین اموال خوانده موجب می‌شود که خواهان در استیفای طلبش از مال مورد تأمین، بر سایر محکوم‌لهم (بستانکاران، خواهان‌ها) به میزان خواسته (محکوم‌به) تا حدی که بازداشت نموده حق تقدّم پیدا کند. حق تقدّم برای بستانکاری که قرار تأمین خواسته گرفته و اجرا کرده است در صورتی به وجود می‌آید که مال بازداشت‌شده عین معین باشد (و نه کلی) و عین بازداشت‌شده مورد ادعای بازداشت‌کننده باشد.

ب: نسبت به خوانده:

۱. اثر حتمی: ممنوعیت نقل و انتقال اموال بازداشت‌شده: هرگونه نقل و انتقال اعم از قطعی و شرطی و رهنی نسبت به مال توقیف‌شده باطل و بلااثر است. هرگونه قرارداد یا تعهدی که نسبت به مال توقیف‌شده بعد از توقیف به ضرر محکوم‌له منعقد شود نافذ نخواهد بود مگر اینکه محکوم‌له کتباً رضایت دهد.

۲. اثر احتمالی: استحقاق مطالبه خسارت ناشی از اجرا: هرگاه در دعوایی که خواسته آن تأمین شده است خواهان با شکست روبرو شود، خسارات ناشی از بازداشت اموال را باید خواهان تحمّل کند. ماده ۱۲۰ به خوانده حق داده است که ضرر و زیان ناشی از اجرای قرار تأمین خواسته را مطالبه و دریافت نماید. طبق این ماده در صورتی که قرار تأمین اجرا گردد و خواهان به موجب رأی قطعی محکوم به بطلان دعوا شود و یا حقی برای او به اثبات نرسد، خوانده حق دارد ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ حکم قطعی، خسارتی را که از قرار تأمین به او وارد شده است با تسلیم دلایل به دادگاه صادرکننده قرار، مطالبه کند.

۳. مصونیت مال از تضییع و تقریب: بازداشت اموال منقول علی‌القاعده مستلزم گرفتن آن از خوانده و دادن آن به حافظ است در نتیجه، مالی که در اجرای قرار تأمین خواسته بازداشت می‌شود عملاً از تضییع و تقریب احتمالی خوانده مصون می‌ماند.

ج: نسبت به شخص ثالث:

افزون بر آنکه ثالثی که مال خوانده نزد او بازداشت شده حق ندارد آن مال را به خوانده یا شخص دیگری بدهد، خود او نیز نمی‌تواند طلبی را که خود از خوانده دارد، از محل آن مال برداشت و وصول نماید.

اعتراض به قرار تأمین خواسته:

۱. اعتراض به قرار از جانب خوانده: قرار تأمین خواسته، از جانب خوانده در همان دادگاه صادرکننده قرار، قابل اعتراض است. برای مثال، در مواردی که دادگاه برای صدور قرار تأمین خواسته، خسارت احتمالی دریافت کند، اگر بدون دریافت خسارت احتمالی، قرار تأمین خواسته صادر کند، این قرار قابل اعتراض است.

۲. اعتراض به قرار از جانب خواهان: رد درخواست تأمین خواسته، از جانب خواهان قابل اعتراض نیست.

۳. قرار تأمین خواسته یا رد آن قابل تجدیدنظر نیست؛ چه به طور مستقل و چه همراه با اصل دعوا.

۴. قرار تأمین خواسته یا رد آن قابل فرجام نیست؛ چه به طور مستقل و چه همراه با اصل دعوا.

۵. نسبت به این قرار، اعاده دادرسی ممکن نیست؛ ولی این قرار، قابل اعتراض ثالث است.

طریقه اعتراض به قرار تأمین خواسته از جانب خوانده: در خصوص این اعتراض موارد زیر قابل توجه است:

۱. این اعتراض نیاز به تشریفات خاص و هزینه ندارد.

۲. مهلت خوانده برای اعتراض، ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ قرار به اوست.

۳. مرجع رسیدگی به این اعتراض، همان دادگاه صادرکننده قرار است.

۴. رسیدگی به این اعتراض، در اولین جلسه‌ای که بعد از اعتراض برای رسیدگی به دعوای اصلی تشکیل می‌شود، به عمل می‌آید.

۵. نظر دادگاه در خصوص این اعتراض، قطعی است.

۶. این اعتراض، اثر تعلیقی ندارد؛ یعنی در مهلت اعتراض، اجرای این قرار، متوقف نمی‌شود. همچنین در صورت اعتراض، اجرای قرار

متوقف نمی‌شود.

۷. اگر به موجب اعتراض، دادگاه قرار تأمین خواسته را لغو کند، اجرای قرار نیز متوقف می‌شود.

لغو قرار تأمین خواسته: قرار تأمین خواسته به موجب موارد ذیل لغو می‌شود:

۱. برطرف شدن موجبات تأمین: مانند آنکه مالی که در معرض تضییع یا تفریط بوده، از معرض تضییع یا تفریط خارج شود یا مانند آنکه تحریر ترکۀ متوفی خاتمه یابد و در نتیجه، دعاوی راجع به ترکۀ متوفی از توقف خارج شود. در این صورت، موجبات تأمین برطرف شده و از همین رو، دادگاه قرار رفع تأمین صادر می‌کند.

۲. عدم طرح دعوی اصلی ظرف ۱۰ روز از تاریخ صدور قرار تأمین خواسته: در مواردی که درخواست تأمین خواسته قبل از طرح دعوی اصلی طرح شده است و به دلیل عدم طرح دعوا در موعد مقرر، خواننده تقاضای لغو تأمین خواسته را به عمل آورد.

۳. استرداد درخواست تأمین خواسته توسط خواهان؛

۴. استرداد دادخواست یا دعوی اصلی توسط خواهان: به محض استرداد دعوا یا دادخواست دعوی اصلی، تأمین خواسته خودبه‌خود مرتفع می‌شود.

۵. صدور حکم قطعی علیه خواهان: در صورت صدور حکم قطعی علیه خواهان، تأمین، خودبه‌خود مرتفع می‌شود.

توجه داشته باشید که صدور رأی بدوی، موجب مرتفع شدن تأمین نیست.

انصراف خواهان از قرار تأمین خواسته: خواهان می‌تواند درخواست خود مبنی بر تأمین خواسته را مسترد کند؛ چه قرار تأمین خواسته صادر شده باشد یا صادر نشده باشد و چه این قرار، اجرا شده باشد یا اجرا نشده باشد. در صورت انصراف به نحو ذیل عمل می‌شود:

۱. اگر تا قبل از صدور قرار تأمین خواسته، خواهان از آن منصرف شود، به درخواست او مبنی بر تأمین خواسته، رسیدگی نمی‌شود و بایگانی می‌شود.

۲. اگر بعد از صدور قرار تأمین خواسته و تا قبل از اجرای آن، خواهان از قرار تأمین خواسته منصرف شود، قرار تأمین خواسته لغو شده و خسارت احتمالی که تودیع کرده، به او بازگردانده می‌شود.

۳. اگر بعد از اجرای قرار تأمین خواسته، خواهان از قرار تأمین خواسته منصرف شود، قرار تأمین خواسته لغو می‌شود؛ ولی خسارت احتمالی که او تودیع کرده، به او بازگردانده نمی‌شود تا در صورت شکست خواهان در اصل دعوا، به تقاضای خوانده، خسارات وارده به وی، از محل تودیع جبران شود.

نکته مهم: پس از لغو قرار تأمین خواسته، اموال خوانده از توقیف خارج می‌شود، لغو تأمین خواسته، قابل اعتراض نیست.

مال مورد توقیف در تأمین خواسته: در خصوص انواع اموال قابل در تأمین خواسته با حالات ذیل مواجهه‌ایم:

۱. اگر خواسته، عین معین باشد: باید خود آن را توقیف کنیم؛ مگر آنکه به خواسته، دسترسی نداشته باشیم و در نتیجه، خواسته، قابل توقیف نباشد که در این صورت، معادل آن از سایر اموال خوانده توقیف می‌شود.

۲. اگر خواسته، عین معین نباشد: باید قیمت واقعی آن تعیین شود و معادل قیمت واقعی آن، از اموال خوانده توقیف شود.

ممنوعیت توقیف مستثنیات دین: در خصوص قابل توقیف بودن اموالی که در شمار مستثنیات دین است، با حالات ذیل مواجهه‌ایم:

۱. مال توقیف‌شده، عین معین مورد ادعای خواهان است: در این صورت، مال مزبور قابل توقیف است؛ حتی اگر در شمار مستثنیات دین باشد.

۲. مال توقیف‌شده، عین معین مورد ادعای خواهان نیست: در این صورت، فقط اموالی قابل توقیف است که در شمار مستثنیات دین نباشد. البته در این خصوص باید توجه داشت که:

✓ قانون، مستثنیات دین را به‌طور کلی قابل توقیف ندانسته است.

✓ باوجود این، حق آن است که بازداشت مستثنیات دین را، فقط در صورتی ممنوع بدانیم که بازداشت آن مال، موجب خارج شدن آن مال از تصرف خوانده شود؛ ولی در مواردی که بازداشت مال موجب خارج شدن مال از تصرف خوانده نمی‌شود (مانند بازداشت املاک)، بازداشت مال هرچند که در شمار مستثنیات دین باشد، مجاز است.

✓ صدور قرار تأمین خواسته نسبت به اموال دولتی و اموال شهرداری‌ها ممنوع است.

تبدیل تأمین: تبدیل تأمین، یعنی مال مورد توقیف از توقیف خارج شده و به جای آن مال دیگری توقیف شود. تبدیل تأمین منوط به شرایط ذیل است:

درخواست تبدیل تأمین از سوی خواهان: فقط برای یکبار پذیرفته است. قانونگذار در خصوص آن شرایط خاصی را پیش بینی نکرده است. (ملاک ماده ۵۳ ق.ا.ا.م) ولی باید توجه داشت که:

✓ مال توقیف شده، عین معین مورد ادعای خواهان باشد: در این صورت تبدیل تأمین به درخواست خواهان نیاز به رضایت خوانده نیز دارد؛ چون با وجود عین معین نمی توان مال دیگری از اموال خوانده را توقیف کرد.

✓ مال توقیف شده، عین معین مورد ادعای خواهان نباشد: تبدیل تأمین به درخواست خواهان با محدودیت خاصی مواجه نیست.

درخواست تبدیل تأمین از سوی خوانده: فقط برای یکبار پذیرفته است. تبدیل تأمین از جانب خوانده، منوط به شرایط ذیل است:

✓ مال توقیف شده، عین معین مورد ادعای خواهان است: در این صورت، تبدیل تأمین به درخواست خوانده، منوط به رضایت خواهان است.

✓ مال توقیف شده، عین معین مورد ادعای خواهان نیست: در این صورت، تبدیل تأمین به درخواست خوانده، منوط به آن است که مال معرفی شده از مال توقیف شده از حیث قیمت و از حیث سهولت فروش، کمتر نباشد؛ یعنی مال توقیف شده از مال معرفی شده از حیث قیمت و سهولت فروش بهتر بوده یا آنکه با آن مساوی باشد.

رسیدگی به درخواست تبدیل تأمین: رسیدگی به این درخواست تابع شرایط ذیل است:

۱. رسیدگی به آن، با دادگاه صادرکننده قرار تأمین خواسته است.

۲. دادگاه باید ظرف ۲ روز از تاریخ درخواست تبدیل تأمین، به این درخواست رسیدگی کند.

۳. دادگاه در صورت پذیرش این درخواست، قرار تبدیل تأمین را صادر می کند.

۴. تصمیم دادگاه در این خصوص، قطعی است.

جبران خسارت ناشی از تأمین خواسته: اگر خواهان، مطالبه تأمین خواسته کند و قرار تأمین خواسته، صادر و اجرا شود؛ اما نهایتاً خواهان در دعوای اصلی شکست بخورد، خسارتی که از ناحیه اجرای قرار مزبور به خوانده وارد شده، قابل جبران است. برای مطالبه خسارت باید شرایط زیر موجود باشد:

۱. قرار تأمین خواسته، اجرا شده باشد و به موجب اجرای قرار تأمین خواسته، به خوانده خسارتی وارد شده باشد.

۲. خواهان به موجب رأی قطعی، در دعوای شکست بخورد. این رأی قطعی می تواند، حکم به بی حقی خواهان یا هریک از قرارهای قاطع دعوای باشد.

طریقه مطالبه خسارت از اجرای تأمین خواسته: خوانده باید ...

۱. ظرف ۲۰ روز از ابلاغ رأی قطعی، مطالبه خسارت کند.

۲. درخواست مطالبه خسارت در همان دادگاه صادرکننده قرار تأمین، طرح می شود.

۳. این درخواست، نیاز به تنظیم دادخواست ندارد و رعایت تشریفات دادرسی ندارد؛ بنابراین به موجب یک درخواست ساده به عمل می آید.

۴. این درخواست نیاز به تأدیه هزینه دادرسی ندارد.

۵. درخواست خوانده برای جبران خسارت، به خواهان ابلاغ می شود و او برای پاسخگویی، ۱۰ روز مهلت دارد.

۶. پس از مهلت مزبور، دادگاه در وقت فوق العاده، نسبت به جبران خسارت تصمیم گیری می کند.

۷. تصمیم گیری در خصوص خسارت، نیاز به تشکیل جلسه دادرسی و دعوت از اصحاب دعوا ندارد.

۸. دادگاه می تواند مبلغی بیش تر یا کمتر از خسارت احتمالی تودیع شده را، به عنوان خسارت وارده به خوانده مقرر کند.

۹. اگر خسارت وارده به خوانده، بیش از خسارت احتمالی باشد که خواهان تودیع کرده، دادگاه در رأی خود، خواهان را به کل مبلغ خسارات محکوم می کند و خوانده می تواند برای وصول بقیه خسارات، تقاضا کند که اجراییه صادر و خسارت از اموال خواهان، وصول شود.

۱۰. رأی دادگاه در خصوص جبران خسارت، قطعی و غیرقابل اعتراض است.

۱۱. اگر خواهان به موجب رأی قطعی، شکست بخورد و خوانده، خسارت ناشی از تأمین خواسته را دریافت کند و سپس به موجب فرجام یا

اعاده دادرسی رأی مزبور نقض شود و حکم به نفع خواهان صادر شود یا آنکه در دعوای اول، قراری علیه خواهان صادر شده باشد و

سپس بر اثر طرح مجدد دعوا، حکمی به نفع وی صادر شود، در این صورت، خواهان می تواند مبالغی را که خوانده به عنوان خسارت از

او دریافت کرده است، بازپس گیرد. این امر نیازمند طرح دعوا است.

فصل سوم: تأمین دلیل:

تأمین در لغت به معنای «ایمن کردن»، «آرام کردن» و «حفظ کردن» آمده است. در اصطلاح حقوقی نیز مقصود از تأمین کردن همان معنای لغوی مذکور، به ویژه «ایمن کردن» و «در امنیت قرار دادن» است که حسب مورد نسبت به خواسته، دلایل، دعوای واهی و یا در برابر دعوای اتباع بیگانه انجام می‌شود. تأمین دلیل: یعنی صورت‌برداری از ادله موجود برای استفاده در آینده، وقتی که دسترسی به آن ادله، در آینده متعذر (غیرممکن) یا متعسر (دشوار) خواهد شد. به عبارت دیگر: تأمین دلیل، در امنیت قرار دادن دلیلی است که وجود دارد. مثلاً من ماشینم تصادف شدید کرده و مقصر حادثه، خسارت نمی‌دهد؛ حالا من مجبورم برم دادخواست بدم؛ اما تا جلسه رسیدگی تعیین بشه و دادگاه کارش تموم شه ممکنه کلی طول بکشه؛ با این حال، ماشینم نمی‌تونه توی این وضعیت بمونه و باید درست بشه؛ از طرف دیگه، اگه درستش کنم تا روز دادگاه دیگه برآورد خسارت ممکن نیست برای همین باید برای پیروزی در دعوای ورود خسارت به ماشین رو اثبات کنم بنابراین باید تأمین دلیل کنم. اگه تأمین دلیل نکنم یا باید از تعمیر ماشین خودداری کنم و یا تعمیر کنم و توو دعوای شکست بخورم. درواقع، من با تأمین دلیل، میزان و نوع خسارت وارده به ماشین رو که دلیل من است را توسط کارشناس صورت‌برداری می‌کنم و بعد در مرجعی که به دعوای خسارت رسیدگی می‌کند ارائه و به آن استناد می‌کنم. همچنین اگر برای اثبات عمل یا واقعه‌ای حقوقی برای نمونه، شاهی وجود داشته باشد که احتمال رود از کشور خارج شده، فوت نموده یا می‌توان شهادت او را تأمین کرد.

مقصود از تأمین دلیل، تنها صورت‌برداری و حفظ دلایل است؛ بنابراین در تأمین دلیل برای مثال، محلی که مشخص شده معاینه می‌شود، در محلی که مشخص گردیده تحقیق می‌شود، اطلاع مطلعین کسب، نظر کارشناسان استعلام، از قسمت‌های مربوط دفاتر تجاری صورت‌برداری می‌گردد. پس در اجرای قرار تأمین دلیل، نمی‌توان طرف مقابل را مکلف به انجام امر و یا خودداری از انجام امری نمود و یا مال و یا وجهی از او گرفته و یا حتی مالی بازداشت نمود، زیرا علاوه بر صراحت نص مزبور، اقداماتی از این قبیل باید به وسیله نهادهای دیگری مانند دستور موقت و تأمین خواسته انجام شود.

در مواردی که اشخاص ذی‌نفع احتمال دهند که در آینده استفاده از دلایل و مدارک دعوای آنان از قبیل تحقیق محلی و کسب اطلاع از مطلعین و استعلام نظر کارشناسان یا دفاتر تجاری یا استفاده از قرائن و امارات موجود در محل و یا دلایلی که نزد طرف دعوای دیگری است، متعذر یا متعسر خواهد شد، می‌توانند از دادگاه درخواست تأمین آنها را بنمایند.

ویژگی‌های تأمین دلیل:

۱. ماهیتاً درخواست است و نتیجه آن در قالب یک قرار صادر می‌شود.
۲. تشخیص درجه ارزش تأمین دلیل، با قاضی است که نتیجه تأمین دلیل، در برابر او مورد استناد قرار می‌گیرد؛ بنابراین، تأمین دلیل، ارزش خود دلیل را ندارد و ارزش آن در حد اماره قضایی است.
۳. تأمین دلیل، ممکن است از جانب کسی تقاضا شود که در دعوای آتی می‌خواهد به عنوان خواهان یا به عنوان خوانده از آن استفاده کند.

مرجع صالح برای تأمین دلیل:

۱. از حیث صلاحیت ذاتی، بنا بر ماده ۱۴ ق.آ.د.م تأمین دلیل در صلاحیت دادگاه عمومی است؛ اما به استناد بند «چ» ماده ۹ قانون شوراهای حل اختلاف، در مناطقی که شورای حل اختلاف وجود داشته باشد، در صلاحیت شورای حل اختلاف است. در حال حاضر، بنا بر قانون شوراهای حل اختلاف که قانون مؤخر است، عمل می‌شود.
۲. از حیث صلاحیت محلی، در صلاحیت آن مرجعی است که دلیل مورد تأمین، در حوزه آن واقع شده است.
۳. اگر در طرح درخواست تأمین دلیل، قواعد صلاحیت رعایت نشود، دادگاه قرار عدم صلاحیت صادر نمی‌کند؛ بلکه دادگاه، قرار رد دادخواست صادر می‌کند. این قرار قطعی است.

شرایط شکلی درخواست تأمین دلیل:

۱. درخواست تأمین دلیل، ممکن است کتبی یا شفاهی باشد.
۲. درخواست تأمین دلیل ممکن است در جریان رسیدگی به یک دعوای قبل از اقامه دعوای به طور مستقل طرح شود.
۳. اگر تقاضای تأمین دلیل، در جریان یک دعوای طرح نشود و به طور مستقل طرح شود، چون نیاز به ارجاع به یک شعبه دارد، گرچه ماهیتاً یک درخواست است؛ اما باید روی برگه دادخواست مخصوص تنظیم شود.
۴. برای درخواست تأمین دلیل، باید مشخصات شخص درخواست‌دهنده و مشخصات طرف مقابل؛ یعنی کسی که قرار است، این تأمین دلیل، در آینده علیه او استفاده شود، درج شود. البته اگر تعیین طرف مقابل ممکن نباشد، می‌توان بدون تعیین او اقدام به تأمین دلیل

کرد.

۵. برای درخواست تأمین دلیل، باید موضوع دعوایی که برای اثبات آن درخواست تأمین دلیل می‌شود و اوضاع و احوالی که موجب درخواست تأمین دلیل شده، نیز ذکر شود.

۶. اگر در درخواست تأمین دلیل، شرایط شکلی این درخواست رعایت نشده باشد، دادگاه قرار رد درخواست صادر می‌کند. این قرار قطعی است.

۷. شرایط طرح دعوا مانند سمت، اهلیت، تنجیز دعوا، صلاحیت دادگاه و ... باید در درخواست تأمین دلیل نیز رعایت شود. در غیر این صورت، قرار رد درخواست صادر می‌شود. این قرار قطعی است.

اجرای تأمین دلیل: منظور از اجرای این قرار، صورت‌برداری از ادله است. در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. بنا بر ماده ۱۵۳ ق.آ.د.م اجرای این قرار با قاضی شعبه است و به دادرسی علی‌البدل یا مدیر دفتر نیز قابل واگذاری است؛ اما طبق ماده ۲۲ قانون شوراهای حل اختلاف، اجرای این قرار با شورای حل اختلاف است.

در حال حاضر طبق قانون شوراهای حل اختلاف که قانون مؤخر است، عمل می‌شود.

۲. اگر قرار تأمین دلیل در جریان رسیدگی به اصل دعوا، درخواست شده باشد و فقط نتیجه تأمین دلیل مبنای حکم دادگاه باشد، باید قاضی، رأساً تأمین دلیل را اجرا کند یا آنکه گزارش تأمین دلیل مورد وثوق او باشد.

۳. اگر موضوع دلیلی که شخص در پی تأمین آن است، نظریه کارشناس باشد، طبیعی است که بخشی از اجرای تأمین دلیل بر عهده کارشناس قرار می‌گیرد. به این حالت «درخواست تأمین دلیل با جلب نظر از کارشناس» گوییم.

۴. اگر شخصی در مسیر اجرای قرار تأمین دلیل، مانعی ایجاد کند، برای مثال، متصرف ملک از باز کردن درب ملک برای معاینه ملک، توسط کارشناس یا شخص اجراکننده قرار تأمین دلیل خودداری کند، این قرار قهراً و با کمک مأمورین انتظامی قابل اجرا است.

۵. اجرای تأمین دلیل، نیازمند صدور اجراییه نیست.

حضور طرف مقابل برای تأمین دلیل:

۱. برای تصمیم‌گیری در خصوص درخواست تأمین دلیل و صدور قرار تأمین دلیل، نیاز به احضار طرف مقابل نیست؛ بنابراین، درخواست تأمین دلیل به طرف مقابل ابلاغ نمی‌شود.

۲. برای اجرای قرار تأمین دلیل، یعنی صورت‌برداری از ادله، نیاز به احضار طرف مقابل است؛ جز در امور فوری؛ بنابراین، تأمین دلیل علی‌الاصول باید به دعوت از طرف مقابل صورت گیرد.

۳. در صورت دعوت از طرف مقابل، عدم حضور او، مانع اجرای قرار تأمین دلیل نیست و تأمین دلیل، حتی در صورت عدم حضور او اجرا می‌شود.

قابلیت اعتراض به تأمین دلیل:

۱. قرار تأمین دلیل قابل اعتراض یا تجدیدنظر نیست. نمی‌توان به قرار تأمین دلیل اعتراض داشت و نقض آن را از همان مرجع صادرکننده یا مرجع بالاتر درخواست کرد.

۲. قرار رد درخواست تأمین دلیل نیز، قابل اعتراض یا تجدیدنظر نیست.

۳. نتیجه تأمین دلیل، قابل اعتراض است؛ یعنی شخصی که تأمین دلیل علیه او مورد استناد قرار گرفته، می‌تواند به نتیجه آن اعتراض کند. برای مثال، اگر نظریه کارشناس، مورد تأمین دلیل قرار گرفته باشد و سپس این نظریه کارشناسی که تأمین شده، در دعوایی علیه شخصی مورد استناد قرار گیرد، شخصی که تأمین دلیل علیه او مورد استناد واقع شده، می‌تواند به نتیجه آن اعتراض کند و درخواست کارشناسی مجدد را بنماید.

آیا ادعای خلاف مندرجات و محتویات صورت‌مجلس تأمین دلیل شنیده می‌شود و قابل اثبات است؟ می‌توان خلاف مدعای صورت‌مجلس را با دلایل دیگر اثبات نمود. برای مثال اگر گواهان بر سبق تصرف گواهی داده باشند، پذیرش ادعای خلاف آن اگر مدلل باشد مجاز است. اما صورت‌مجلس تأمین دلیل سندی است که مأمور مجری قرار که مأمور رسمی است در حدود صلاحیت خود و با توجه به مقررات قانون تنظیم نموده و در نتیجه سندی رسمی است. درعین حال اثبات اشتباه مأمور اجراکننده قرار در تنظیم صورت‌مجلس تأمین دلیل ممکن است.

فصل چهارم: سازش:

سازش و درخواست آن: قانون‌گذار در آیین دادرسی مدنی، بین سازش و درخواست آن قائل به تفصیل شده؛ بدین نحو که:

۱. سازش: منظور آن است که طرفین دعوی که در حال حاضر در دادگاه در جریان رسیدگی است، نسبت به آن صلح و سازش کنند و آن را به سازش خاتمه دهند.

۲. درخواست سازش: منظور آن است که یکی از طرفین اختلاف، از طریق دادگاه درخواست سازش با طرف مقابل را به عمل آورد؛ درحالی که هنوز آن اختلاف، برخلاف حالت قبل، به اقامه دعوا در دادگاه منجر نشده است.

بنابراین «سازش»، ناظر به دعوی است که در محاکم تحت رسیدگی است و «درخواست سازش» ناظر به اختلافی است که هنوز به طرح دعوا منجر نشده است.

اقسام سازش: در خصوص صلح و سازش دعوی با حالات ذیل روبرو هستیم:

۱. **سازش با دخالت دادگاه:** که به دو روش انجام می‌شود:

الف - قبل از اقامه دعوا: ماده ۱۸۶ ق.آ.د.م: «هر کس می‌تواند در مورد هر ادعایی از دادگاه نخستین به‌طور کتبی درخواست نماید که طرف او را برای سازش دعوت کند». البته باید گفت که امروزه، شورای حل اختلاف، صلاحیت مذاکره به‌منظور ایجاد سازش بین طرفین را در کلیه امور مدنی را بر عهده دارد. طرف مقابل می‌تواند از حضور خودداری نماید و یا به‌طور کتبی پاسخ دهد که حاضر به سازش نیست و یا حاضر شده و از سازش خودداری نماید. در صورتی که دادگاه به هر یک از علل مزبور موفق به سازش نگردد، تحقیقات احتمالی و عدم موفقیت را در صورت مجلس نوشته و به امضای هر یک از طرفین که حاضر باشند می‌رساند و هرگاه یکی از طرفین یا هر دو طرف نخواهند امضا نمایند، دادگاه [الان منظور از «دادگاه» شورای حل اختلاف است] مراتب را در صورت مجلس قید می‌نماید. در صورتی که دادگاه احراز نماید طرفین حاضر به سازش نیستند آنها را اگر حاضر باشند، ارشاد به اقامه دعوا می‌نماید.

ب - پس از اقامه دعوا: پس از اقامه دعوا، معمولاً با تشویق دادگاه و همکاری وکلا، طرفین گاهی به سازش می‌رسند. به موجب ماده ۱۷۸ ق.آ.د.م «در هر مرحله از دادرسی مدنی طرفین می‌توانند دعوی خود را به طریق سازش خاتمه دهند». هرگاه اصحاب دعوا متعدّد باشند هرکدام از آنها می‌توانند جدا از سایرین با طرف خود سازش نمایند. سازش پس از اقامه دعوا ممکن است در دادگاه یا خارج از دادگاه واقع شود.

۱. سازش در دادگاه: یعنی آنکه سازش در نزد قاضی صورت گیرد، اعم از آنکه سازش در جلسه دادرسی صورت گیرد یا آنکه در زمان اجرای قرار تحقیق محلی یا معاینه محل، در نزد قاضی که مشغول اجرای قرار است، طرفین اقدام به صلح و سازش کنند. در این حالت:

- ✓ موضوع سازش در جلسه، قید و به امضای قاضی یا در صورتی که دادگاه دارای چند قاضی باشد، به امضای همه ایشان می‌رسد. هر دو طرف دعوا نیز باید آن را امضا کنند.
- ✓ در صورت تعدد خواهان‌ها و خواندگان، ممکن است بین برخی از آنان سازش حاصل شود.
- ✓ دادگاه بنا بر مفاد سازش طرفین، گزارش اصلاحی صادر می‌کند.
- ✓ ممکن است موضوع گزارش اصلاحی که در یک دعوا تنظیم می‌شود، صرفاً صلح و سازش راجع به همان دعوا باشد یا آنکه موضوع آن، سایر دعاوی موجود یا آتی بین طرفین را نیز در برگیرد؛ بنابراین، طرفین ممکن است در تنظیم گزارش اصلاحی از اختلافات موضوع دعوی حاضر فراتر روند.
- ✓ اجرای گزارش اصلاحی، تابع قواعد اجرای احکام مدنی است.

۲. سازش خارج از دادگاه:

الف. سازش خارج از دادگاه در دفاتر اسناد رسمی: در این حالت، طرفین ضمن حضور در دفتر اسناد رسمی، اقدام به سازش نسبت به دعوی موجود در محاکم می‌کنند. در این حالت:

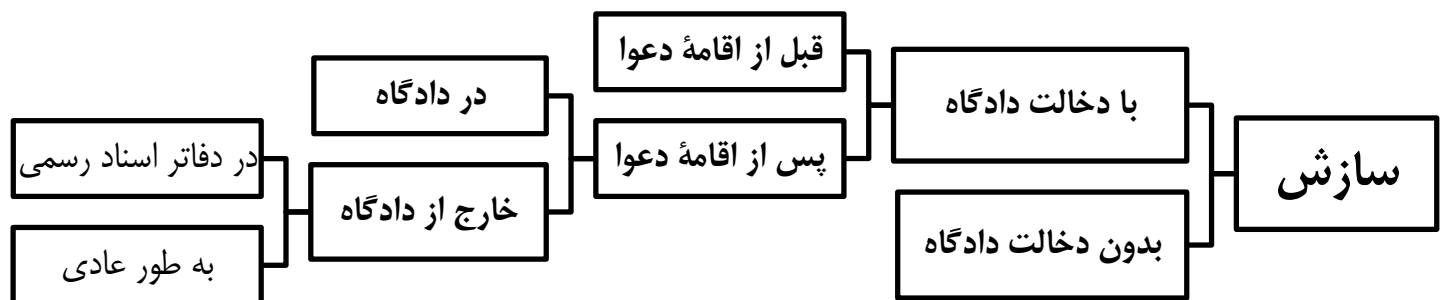
- ✓ سازش‌نامه رسمی بین طرفین تنظیم می‌شود.
- ✓ دادگاه بر مبنای این سازش‌نامه رسمی، رسیدگی را خاتمه داده و گزارش اصلاحی صادر می‌کند.
- ✓ اجرای این سازش‌نامه رسمی، مانند سایر اسناد لازم‌الاجرا از طریق ادارات ثبت اسناد به عمل می‌آید.
- ✓ امکان اجرای سازش‌نامه رسمی توسط ادارات ثبت، منافاتی با اجرای آن از طریق رجوع به دادگاه ندارد.

ب. سازش خارج از دادگاه به‌طور عادی: در این حالت، طرفین خارج از دادگاه و بدون حضور در دفاتر اسناد رسمی، اقدام به سازش نسبت به دعوی موجود در محاکم می‌کنند. در این حالت:

✓ طرفین باید در دادگاه حاضر شوند و به صحت سازش نامه اقرار کنند؛ در غیر این صورت، دادگاه بدون توجه با آن سازش، رسیدگی خود را ادامه می‌دهد.

✓ قانون، حضور طرفین را لازم دانسته است؛ بنابراین، متوجه می‌شویم که این اقرار باید در دادگاه صورت گیرد و اقرار به موجب لایحه‌ای که توسط نماینده یک طرف یا نمایندگان طرفین به دادگاه ارائه می‌دهند، کافی نیست.
دادگاه بنا بر مفاد سازش طرفین که صحت آن از سوی آنها مورد اقرار واقع شده، گزارش اصلاحی تنظیم می‌کند.

۲. **سازش بدون دخالت دادگاه:** در این نوع سازش طرفین اختلاف اقدام به سازش می‌کنند، بدون اینکه به دادگاه مراجعه کنند و یا دادگاه دخالتی در امر سازش آنان داشته باشد.



صلح و سازش در مراحل دادرسی: در این خصوص که در کدام مراحل دادرسی، صلح و سازش ممکن است، محدودیتی در قانون ذکر نشده است؛ بنابراین، صلح و سازش در تمام مراحل دادرسی به شرح زیر ممکن است:

۱. در مراحل بدوی، واخواهی و تجدیدنظرخواهی ممکن است و دادگاه گزارش اصلاحی صادر می‌کند.
۲. در مرحله فرجام‌خواهی نیز صلح و سازش ممکن است؛ به این صورت که پس از اعلام آمادگی طرفین برای صلح و سازش، دیوان عالی کشور، پرونده را برای صدور گزارش اصلاحی، به دادگاه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته می‌فرستد.
۳. در هریک از مراحل فوق، سازش تا قبل از ختم دادرسی، ممکن است.

درخواست سازش:

۱. از حیث صلاحیت ذاتی، این درخواست باید به دادگاهی تقدیم شود که صلاحیت رسیدگی به اصل موضوع را دارد.
۲. صرف‌نظر از مبلغ ربالی پرونده، جز در پرونده‌هایی که به هیچ وجه قابل طرح در شورای حل اختلاف نیست، در صورت توافق طرفین، شورا برای سازش صلاحیت عام دارد؛ چه رسیدگی به اصل دعوا در صلاحیت ذاتی شورای حل اختلاف باشد و چه نباشد.
۳. از حیث صلاحیت محلی، محدودیتی در خصوص دادگاه صالح نیست؛ چراکه این درخواست، دعوا محسوب نشده و نیاز به رسیدگی قضایی ندارد؛ بنابراین، شخص می‌تواند درخواست خود را به کلیه دادگاه‌هایی که دارای صلاحیت ذاتی است، تقدیم کند.
۴. این درخواست، حتماً باید به صورت کتبی و روی برگه‌های دادخواست تنظیم شود؛ اما رسیدگی به درخواست سازش، مستلزم رعایت تشریفات دادرسی نیست.
۵. درخواست سازش با پرداخت هزینه دادرسی دعاوی غیرمالی قابل طرح است.
۶. دادگاه با تعیین وقت، طرفین را برای مذاکره و سازش دعوت می‌کند. مخاطب مکلف به حضور نیست. در صورت عدم حضور مخاطب یا عدم سازش بین طرفین، درخواست سازش بایگانی شده و طرفین می‌توانند در خصوص اختلافات فی‌مابین، طرح دعوا کنند.
۷. نتیجه درخواست سازش تنظیم گزارش اصلاحی است، برخلاف سایر درخواست‌ها که نتیجه آنها صدور یک قرار، مانند قرار تأمین خواسته و قرار دستور موقت و ... است.

موضوعات قابل صلح و سازش: علی‌الاصول همه امور قابل صلح و سازش است.

امور غیرقابل صلح و سازش:

۱. اموری که قابل اسقاط نیست، نمی‌تواند مورد صلح و سازش قرار گیرد؛ مانند اثبات نسب، ولایت قهری و بطلان نکاح.
۲. دعاوی ورشکستگی به دلیل آنکه از جنبه عمومی برخوردار است، قابل سازش نیست.
۳. امور حسبی که ماهیت توافقی ندارد، بلکه ماهیت حمایتی دارند، مانند حکم حجر، نصب قیم، حکم رشد و عزل ولی.

۴. جنبه عمومی جرم قابل صلح و سازش نیست؛ اما جنبه خصوصی جرم قابل صلح و سازش است.

صلح و سازش دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی: محدود و مقید است به شروط زیر:

- ✓ تصویب هیئت وزیران؛
- ✓ اطلاع مجلس شورای اسلامی؛
- ✓ در امر مهم و اموری که طرف دعوا خارجی است، صرف اطلاع مجلس کافی نیست و تصویب مجلس لازم است.

نقش نماینده در صلح و سازش:

- ✓ وکیل در صورتی حق صلح دارد که در وکالتنامه او به این حق تصریح شده باشد.
- ✓ قیّم حق صلح دعاوی راجع به شخص مولی علیه را ندارد، مگر با تصویب دادستان.
- ✓ طبق قانون هیچ محدودیتی برای ولی قهری (پدر و جد پدری) و وصی منصوب از جانب ایشان برای اختیار صلح وجود ندارد.
- ✓ مدیر تصفیه اشخاص ورشکسته در صورت تجویز عضو ناظر، حق صلح راجع به تاجر ورشکسته را دارد. البته دادگاه نیز باید چنین صلحی را تأیید و تصدیق کند.
- ✓ در شرکت‌های سهامی مدیر تصفیه می‌تواند دعاوی راجع به شرکت را به صلح سازش خاتمه دهد.
- ✓ در شرکت تعاونی مدیر تصفیه در صورتی حق صلح دعاوی راجع به شرکت را دارد که اساسنامه یا مجمع عمومی شرکا به او چنین حقی داده باشد.
- ✓ در سایر شرکت‌های تجاری مدیر تصفیه در صورتی حق صلح دعاوی راجع به شرکت را دارد که اساسنامه یا شرکای ضامن به او چنین حقی داده باشند.

آثار مذاکرات صلح و سازش:

۱. در جریان مذاکراتی که طرفین برای صلح و سازش دارند، ممکن است تعهدات و گذشته‌هایی کرده باشند. این گذشته‌ها و تعهدات، معلق به حصول سازش است.
۲. اگر طرفین در جریان مذاکرات صلح و سازش، اقراری کرده باشند، این اقرارها به قوت خود باقی می‌ماند؛ حتی در صورتی که صلح و سازش صورت نگیرد.

ماهیت و اوصاف گزارش اصلاحی:

- گزارش اصلاحی رأی نیست؛ بلکه مفاد قرارداد و تراضی طرفین است که توسط قاضی صورت‌برداری شده و مکتوب می‌شود.
۱. قاضی در مقام کتابت گزارش اصلاحی، نقش سردفتر را ایفا می‌کند. او فقط اظهارات و توافقات طرفین را مکتوب می‌کند و حق درج مطلبی به میل و اراده خود ندارد.
 ۲. گزارش اصلاحی، دارای احکام و آثار عقد صلح مدنی است؛ بنابراین، ممکن است به دلایلی مانند تخلف از شروط مقرر در آن، قابل فسخ باشد.
 ۳. با توجه به آنکه گزارش اصلاحی، ماهیت قراردادی دارد، بنابراین، طبق اصل نسبی بودن قراردادهای، مفاد آن فقط نسبت به طرفین و قائم‌مقام ایشان (مانند وراث) مؤثر است.
 ۴. اگر در گزارش اصلاحی شروط صحت عقد که در ماده ۱۹۰ ق.م یا سایر قوانین و مقررات ذکر شده، رعایت نشده باشد، گزارش اصلاحی باطل است و می‌تواند موضوع دعاوی بطلان قرار گیرد.

چون گزارش اصلاحی رأی نیست:

۱. نیاز به دادنامه شدن و ابلاغ به اصحاب دعوا ندارد؛ مگر گزارش اصلاحی تنظیمی در شورای حل اختلاف که باید به اصحاب دعوا ابلاغ شود.
۲. طرق شکایت از رأی مانند تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث نسبت به گزارش اصلاحی قابل اعمال نیست.
۳. با توجه به اینکه گزارش اصلاحی رأی نیست، از اعتبار امر مختومه برخوردار نیست. البته اگر در خصوص پرونده‌ای که نسبت به آن گزارش اصلاحی صادر شده، مجدداً اقامه دعوا شود، قاضی ممکن است به دلیل بی‌حقی خواهان، حکم بر بی‌حقی او صادر کند یا آنکه به دلیل توافق طرفین در خصوص طریقه اعمال حق و در نتیجه؛ عدم ذی‌نفعی او در طرح دعوا، قرار رد دعوا صادر کند.

۴. با اینکه گزارش اصلاحی رأی نیست، اما مانند احکام محاکم، برای آن اجرائیه صادرشده و طریقه اجرای آن شبیه اجرای احکام دادگاه‌ها است.

دعوی بطلان گزارش اصلاحی:

۱. دعوی بطلان گزارش اصلاحی، یک دعوی مستقل است و باید در دادگاه بدوی مطرح شود، صرف نظر از آنکه سازش در چه مرحله‌ای از مراحل دادرسی صورت گرفته
۲. مالی یا غیرمالی بودن این دعوا، تابع موضوع گزارش اصلاحی است.
۳. منقول یا غیرمنقول بودن این دعوا، تابع موضوع گزارش اصلاحی است.
۴. این دعوا ممکن است از جانب هریک از طرفین گزارش اصلاحی یا از جانب شخص ثالثی که گزارش اصلاحی را مخالف حقوق خود می‌داند، طرح شود. البته دعوی شخص ثالث در این خصوص، اعتراض ثالث نیست؛ بلکه در قالب دعوی بطلان گزارش اصلاحی طرح می‌شود.
۵. اگر دعوی بطلان گزارش اصلاحی، از جانب یکی از طرفین گزارش اصلاحی، طرح شده باشد، طرف دیگر، خوانده دعوا است و اگر از جانب شخص ثالث طرح شده باشد، هر دو طرف گزارش اصلاحی، باید خواندگان دعوا قرار گیرند.

جمع‌بندی سازش (مواد ۱۸۶ تا ۱۹۳ ق.آ.د.م)

علاوه بر دادرسی قضاوتی و داوری، طریق دیگری که قانونگذار، بسیار مختصر به آن اشاره کرده است، سازش و یا گزارش اصلاحی است که به موجب مواد ۱۸۶ تا ۱۹۳ ق.آ.د.م در ۲ حالت کلی پیش‌بینی شده است:

۱. سازش پیش از اقامه دعوا
۲. سازش پس از اقامه دعوا

سازشی که از طریق دادگاه «پس از اقامه دعوا» واقع می‌شود اصطلاحاً گزارش اصلاحی نامیده می‌شود. پس در سازش یا با سازش‌نامه «پس از دعوا» مواجهیم و یا با گزارش اصلاحی. به هر حال نکته مهم این است که سازش‌نامه و گزارش اصلاحی، رأی به مفهوم خاص شمرده نمی‌شود و به شکل دادنامه صادر نمی‌شود. در نتیجه: اولاً، اعتبار امر مختوم را ندارد؛ ثانیاً، قابل شکایت چه از طریق واخواهی، تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث را ندارد. البته طبق قواعد عمومی حقوق مدنی می‌تواند موضوع دعوی بطلان یا فسخ قرار گیرد.

درخواست سازش از دادگاه نخستین با هزینه دادرسی غیرمالی بدون نیاز به تشریفات آیین دادرسی مدنی «با رعایت اصول آیین دادرسی مدنی» به عمل می‌آید و به طرف مقابل ابلاغ می‌شود (طبق همان مقررات ابلاغ به خوانده). اگر طرف مقابل در جلسه حاضر نشود، یا اعلام نماید که حاضر نمی‌شود یا حاضر شود و سازش ننماید و یا حاضر شود و از امضای صورت‌مجلس سازش امتناع نماید، طرفین صرفاً ارشاد می‌گردند تا از طریق قضایی اقدام قانونی به عمل آورند. البته بعدها نیز می‌توان مجدداً درخواست سازش کرد.

بخش چهارم: داوری

تعریف داوری: داوری حل و فصل اختلافات توسط شخص یا اشخاص ثالثی است که صلاحیت رسیدگی به اختلاف را از قرارداد خصوصی فی‌مابین طرفین اختلاف کسب می‌کنند. این شخص یا اشخاص ثالث، داور یا داوران نامیده می‌شوند.

داوری در اصطلاح قضایی به فعل داور گویند و در فقه آن را تحکیم یا حکومت گویند. آنکه ارجاع به داوری می‌کند او را محکم گفته و به خود داور نیز قاضی تحکیم گویند. همچنین داور به کسی گویند که طرفین منازعه، اختلاف خود را به تراضی نزد وی مطرح کرده و تعهد به پذیرش و اجرای نظر وی می‌کنند. با انتخاب و تراضی طرفین نصب داور کامل است.

در قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ داوری تعریف نشده است و صرفاً آثار و احکام آن مورد توجه قانون‌گذار بوده است. در ماده ۴۵۴ این قانون صرفاً به نقش تراضی در داوری اشاره شده است و گو اینکه داوری اجباری مغفول مانده است. در عین حال بند الف ماده ۱ قانون داوری تجاری بین‌المللی ۱۳۷۶ به تعریف داوری، اختصاص یافته است. بر اساس این بند: «داوری عبارت است از رفع اختلاف بین متداعیین در خارج از دادگاه به وسیله شخص یا اشخاص حقیقی یا حقوقی مرضی‌الطرفین و یا انتصابی ...». به نظر ما این تعریف کامل

نیست؛ زیرا داوری در وهله اول صدور حکم جهت حل و فصل منازعه است نه تلاشی جهت رفع اختلاف. مگر آنکه عبارت رفع اختلاف را در معنای عام بکار گرفته و صدور حکم را داخل در معنا بدانیم.

اوصاف داوری:

۱. داوری، نهادی قراردادی است و ریشه در توافق طرفین دارد بنابراین، پذیرش داوری و توافق برای حل اختلاف به موجب داوری یک امر ارادی و اختیاری است.
۲. داوری چون مانند سایر قراردادهای الزام‌آور است؛ یکی از طرفین نمی‌تواند قبل از زوال موافقت‌نامه داوری و بدون رضایت طرف دیگر، به دادگاه رجوع کند.
۳. داوری با میانجی‌گری تفاوت دارد. میانجی‌گری را صرفاً می‌توان به معنای مذاکره با طرفین و تشویق ایشان به سازش دانست؛ اما داوری، عملی شبه قضایی و متضمن رسیدگی به اختلاف و صدور رأی است.

تفاوت مفهوم داوری با مفاهیم مشابه:

الف) تمیز قضاوت و داوری:

داوری تأسیسی است که ارتباطی تام به توافق طرفین و ذوق آنها دارد. اساس داوری توافق طرفین است و علی‌رغم وجود برخی مقررات ناظر به داوری اجباری و داوران اجباری، هنوز هم این توافق طرفین است که به داوری و داوران صلاحیت اعطا می‌کند درحالی‌که در قضاوت این قانون است که صلاحیت محاکم و حاکم را معین می‌سازد. قانون است که مراجعه به محاکم را تجویز کرده و حتی گاهی توافق طرفین مبنی بر عدم مراجعه به دادگستری را باطل می‌شمارد. در داوری طرفین هر لحظه می‌توانند داور رسیدگی‌کننده را تغییر دهند درحالی‌که در قضاوت به مفهوم مصطلح خود چنین اختیاری متصور نیست.

علی‌رغم وجود برخی مقررات ناظر بر صلاحیت داور در نهایت این طرفین هستند که بر صلاحیت داور صحه می‌گذارند درحالی‌که در خصوص قاضی دولت (یا شارع) است که صلاحیت قضاوت را اعطا می‌نماید. همچنین داور نمی‌تواند در خصوص بسیاری از مسائل مانند موضوعات کیفری اقدام به صدور رأی نماید. به تعبیری این‌گونه موضوعات در صلاحیت انحصاری مراجع قضایی است. رأی داوری دست‌کم در برخی موارد می‌تواند مستند به عدل و انصاف یا به‌صورت کدخدامنشانه باشد (بند ۲ ماده ۲۷ قانون داوری تجاری بین‌المللی ۱۳۷۶) درحالی‌که رأی قاضی درهرحال مستند به قانون، منابع معتبر اسلامی یا اصول حقوقی است که مغایر موازین شرعی نباشد (ماده ۳ ق.آ.د.م).

قاضی باید جریان دادرسی را بر اساس قانون آیین دادرسی مربوطه اداره نماید (رک. به ماده ۱ ق.آ.د.م.فرانسه) درحالی‌که داور اصولاً تکلیفی در رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی ندارد (ماده ۴۷۷ ق.آ.د.م) و صرفاً باید اصول دادرسی را رعایت نماید.

ب) تمیز داوری از میانجی‌گری

داور رأیی صادر می‌کند که بر اساس مفاد مواد ۴۸۸ و ۴۹۳ ق.آ.د.م لازم‌الاتباع بوده و لازم‌الاجراست. بدین معنی که رأی داور تا زمانی که نقض نشده است لازم‌الاجرا بوده و مطابق مقررات قانونی مربوط به اجرای احکام محاکم به موقع اجرا گذارده می‌شود؛ ولی در میانجی‌گری، شخص میانجی بیشتر در مقام صلح و سازش است تا فصل خصومت؛ بنابراین اصولاً صدور رأی از جانب وی منتفی است. بعلاوه نظر وی فاقد قدرت اجرایی بوده و طرف ذی‌نفع نمی‌تواند اجرای نظر وی را از دادگاه بخواهد. بعلاوه داوری در قوانین موضوعه یک نهاد حقوقی تلقی شده و دارای احکام و آثار خاص است ولی چنین امری در مورد میانجی‌گری صادق نمی‌باشد. در داوری، داور بیشتر به دنبال یک راه‌حل حقوقی است ولی در میانجی‌گری تلاش بر پیدا کردن راه‌حلی است که موردقبول هر دو طرف اختلاف باشد.

اگرچه در برخی مقررات (برای نمونه در مقررات مربوط به طلاق) نوعی از میانجی‌گری پیش‌بینی شده ولی نمی‌توان میانجی‌گری را روشی عمومی در حل و فصل منازعات دانست؛ بنابراین اگرچه قاضی بر طبق مفاد مواد ۱۸۸ و ۱۸۹ ق.آ.د.م مکلف است تا طرفین را تشویق به صلح و سازش نماید ولی دیگر نمی‌تواند شخص ثالثی را مأمور این امر نماید.

اقسام داوری

داوری ممکن است داخلی باشد یا خارجی. معیار این تقسیم‌بندی تابعیت طرفین داوری است. درواقع بر اساس بند ب ماده ۱ ق.د.ت.ب: «... داوری بین‌المللی عبارت است از اینکه یکی از طرفین در زمان انعقاد موافقت‌نامه داوری به موجب قوانین ایران تبعه ایران نباشد...». پس قانون داوری تجاری بین‌المللی داوری‌ای را داخلی می‌داند که تابعیت طرفین آن در زمان انعقاد موافقت‌نامه داوری، ایرانی باشد. با این مقدمه، مبحث حاضر را در دو گفتار پی می‌گیریم.

داوری داخلی

بند ت ماده ۱ آئین نامه نحوه ارائه خدمات مرکز داورى اتاق ایران در مورد حل و فصل اختلافات تجارى داخلى و بين المللى مقرر مى کند: «داورى تجارى داخلى عبارت است از اختلافات و دعاوى راجع به روابط و معاملات تجارى بين اشخاص حقوقى يا حقيقى که در زمان انعقاد موافقت نامه داورى به موجب قوانين ایران، تبعه ایران باشند». معيار فوق الذکر اگرچه مفيد است ولى هميشه مشکل گشا نيست. براى نمونه، مواردی که موافقت نامه داورى در کار نبوده و طرفين از طريق دادگاه به داورى مراجعه مى نمايند بلامتکليف گذارده شده است. شايد بتوان گفت در اين موارد معيار، تابعيت زمان ارجاع امر به داورى است. چون دادگاه نيز اصولاً در صورت توافق طرفين مى تواند قضيه را به داورى ارجاع نمايد.

موضوع ديگر در خصوص شرکت ها (و کلاً اشخاص حقوقى) مطرح مى گردد. اهليت شرکت ها هميشه از مسائل بحث برانگيز بوده است. بى آنکه بخواهيم در پي تکرار اختلاف نظرات گذشته باشيم صرفاً به اهليت شرکت ها از منظر موضوع نوشته حاضر مى پردازيم. با توجه به ماده یک قانون ثبت شرکت ها و ماده ۵۹۱ قانون تجارت، معيار تابعيت شرکت ها اقامتگاه آنهاست. بدین معنی که شرکت ها تابعيت کشوری را دارند که مرکز اصلی شان در آنجا باشد؛ بنابراین چنانچه مرکز اصلی شرکتی در حین انعقاد توافقنامه داورى یا در زمان ارجاع امر به داورى خارجى باشد، داورى از نوع خارجى خواهد بود.

داورى بين المللى

در حقوق ایران معيار بين المللى بودن داورى، خارجى بودن حداقل يکى از طرفين اختلاف است. بر اساس بند ت ماده ۱ آئين نامه نحوه ارائه خدمات مرکز داورى اتاق ایران در مورد حل و فصل اختلافات تجارى داخلى و بين المللى: «داورى تجارى بين المللى آن است که يکى از آنها در زمان انعقاد موافقت نامه داورى، طبق قوانين ایران تبعه ایران نباشد». درواقع معيار تعيين کننده تابعيت طرفين است.

آثار تفكيك: داخلى يا بين المللى بودن داورى حائز آثار چندانى است. نخست اينکه داورى داخلى اصولاً مشمول قانون آيين دادرسى مدنى و در داورى هاى خاص مشمول قوانين آيين دادرسى مدنى و در داورى هاى خاص مشمول قوانين مربوطه است ولى داورى بين المللى اصولاً تابع قانون داورى تجارى بين المللى است (مواد ۲ و ۳ ق.د.ت.ب). همچنين در مواردی که طرف دعوا خارجى است (و بنا براین داورى نيز بين المللى است) تصويب مجلس شورای اسلامى نيز ضرورى است (ماده ۴۵۷ ق.آ.د.م.).

مطابق ماده ۶ ق.د.ت.ب دادگاه صالح در خصوص اختلافاتی که در مورد داورى تجارى بين المللى مطرح مى گردد (اصولاً) دادگاه عمومى مرکز استانى است که مقر داورى در حوزه آن قرار دارد ولى در داورى داخلى اصولاً دادگاه صالح دادگاهی است که صلاحيت رسيدگى به اصل دعوا را دارد (ماده ۴۶۲ ق.آ.د.م.).

در صورت نبودن چنين توافقى داور با رعايت مقررات اين قانون، داورى را به نحو مقتضى اداره و تصدى مى نمايد. تشخيص ارتباط، موضوعيت و ارزش هرگونه دليل بر عهده داور است. در مورد قانون حاکم بر ماهيت دعوا نيز ماده ۲۷ چنين مقرر مى کند: ۱. داور برحسب قواعد حقوقى که طرفين در مورد ماهيت اختلاف برگزيده اند، اتخاذ تصميم خواهد کرد. تعيين قانون يا سيستم حقوقى يک کشور مشخص، به هر نحو که صورت گيرد، به عنوان ارجاع به قوانين ماهوى آن کشور تلقى خواهد شد. قواعد حل تعارض مشمول اين حکم نخواهد بود، مگر اينکه طرفين به نحو ديگرى توافق کرده باشند.

۲. در صورت عدم تعيين قانون حاکم از جانب طرفين، «داور» بر اساس قانونی به ماهيت اختلاف رسيدگى خواهد کرد که به موجب قواعد حل تعارض، مناسب تشخيص دهد.

۳. داور در صورتی که طرفين صريحاً اجازه داده باشند، مى تواند بر اساس عدل و انصاف يا به صورت کدخدانسانه تصميم بگيرد.

۴. داور بايد در کلیه موارد بر اساس شرايط قرارداد اتخاذ تصميم کند و عرف بازرگانى موضوع مربوط را موردنظر قرار دهد. ولى در داورى داخلى اساساً چنين بحثى مطرح نمى گردد. داور هم در آيين داورى و هم در ماهيت منازعه نظام حقوقى کشور متبوع را لحاظ خواهد کرد. اين موضوع در ماده ۱۴۹۴ ق.آ.د.م.ف نيز مطرح شده است. بدین نحو که قانون حاکم بر آيين داورى اصولاً با توجه به قانون حاکم بر ماهيت اختلاف تعيين مى گردد درحالى که اساساً در داورى هاى داخلى چنين بحثى مطرح نشده و داور همان اصول مورداحترام محاکم را رعايت خواهد کرد (ماده ۱۴۶۰ قانون اخير).

موضوعات غير قابل داورى: (ماده ۴۹۶ ق.آ.د.م)

۱. دعاوى ورشکستگى: صدور حکم ورشکستگى، قابل ارجاع به داورى نيست؛ اما دعاوى راجع به شخص ورشکسته، قابل ارجاع به داورى است.

۲. اصل نکاح: که شامل دعاوی اثبات رابطه زوجیت، بطلان نکاح و انفساخ نکاح می‌شود.

۳. فسخ نکاح

۴. طلاق: که شامل دعاوی درخواست حکم طلاق و درخواست گواهی عدم امکان سازش است

۵. نسب: که شامل دعاوی اثبات نسب و نفی ولد می‌باشد.

۶. جرائم: رسیدگی به جرم، حتی جرائم قابل گذشت، قابل ارجاع به داوری نیست؛ اما ضرر و زیان ناشی از جرم، قابل ارجاع به داوری

است. نباید میانجی‌گری مذکور در مواد ۸۲ تا ۸۴ ق.آ.د.ک را با داوری اشتباه گرفت. آن اقدام، نوعی وساطت بین متهم و مجنی‌علیه برای صلح و سازش است و میانجی‌گر صرفاً برای سازش بین طرفین تلاش می‌کند و خود اقدام به صدور رأی نمی‌کند.

۷. امور حسبی.

داوری‌پذیری دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی: ارجاع دعاوی راجع به اموال دولتی و عمومی به داوری منوط به شرایط ذیل است:

۱. تصویب هیئت وزیران؛

۲. اطلاع مجلس؛

۳. در دو مورد، صرف اطلاع مجلس کافی نیست و تصویب مجلس لازم است:

- طرف دعوا خارجی باشد یا

- دعاوی مهم.

با نگاهی به این‌گونه دعاوی می‌توان به یک قاعده دست‌یافت. هر جا که آثار داوری به اشخاصی غیر از طرفین داوری سرایت می‌یابد داوری علی‌القاعده ممنوع است. این معنا از ماده ۴۹۵ ق.آ.د.ک نیز برمی‌آید. مطابق این ماده: «رأی داور فقط درباره طرفین دعوا و اشخاصی که دخالت و شرکت در تعیین داور داشته‌اند و قائم‌مقام آنان معتبر است و نسبت به اشخاص دیگر تأثیری نخواهد داشت». در موارد ممنوعه یا منافع اشخاص ثالث مطرح است یا آنکه نفع عمومی مانع از طرح دعوا در داوری می‌گردد. این نظر در فقه نیز مؤیداتی دارد. ازجمله اینکه گفته شده است، داوری در لعان ممنوع است زیرا آثار آن به غیرمتلاعین نیز سرایت می‌یابد.

طرفین داوری

شرایط طرفین: طرفین اختلاف در داوری باید شرایطی از قرار ذیل داشته باشند:

۱. وجود دو شخص:

داوری برای حل و فصل یک منازعه است؛ بنابراین لاجرم باید دو طرف داشته باشد. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا شخصی می‌تواند اصالتاً و نیابتاً توافقنامه داوری منعقد نموده یا اختلاف را به داوری ارجاع دهد یا آنکه تعیین داور نماید؟ فرض کنیم شخصی مالک سه دانگ یک قطعه زمین بوده و در سه دانگ دیگر وکالت عام داشته به نحوی که حق هرگونه تصرفی اعم از نقل و انتقال به هر کس حتی به خود و نیز اختیار پاسخ‌گویی به هرگونه دعوا و ارجاع اختلاف به داوری و تعیین داور دارد. حال چنانچه بخواهد جهت احقاق حقوق ادعایی خویش علیه موکل اقدامی بنماید می‌تواند قضیه را به داوری ارجاع دهد؟

در قوانین کنونی منعی مشاهده نمی‌شود و از همین رو باید قائل به جواز شد. بعلاوه همان‌طور که شخص می‌تواند اختلاف را اصالتاً و نیابتاً در دادگاه مطرح نماید به همان ترتیب می‌تواند تعیین داور کند. چه هم طرح دعوا در دادگستری و نیز ارجاع امر به داور هر دو از راه‌های حل و فصل منازعه می‌باشد. در مقابل می‌توان به عدم جواز چنین داوری نظر داد؛ زیرا اولاً در تمامی موارد مربوطه به طرفین داوری اشاره شده است و گو اینکه برای قانون‌گذار وجود دو طرفی که منافع متعارض دارند هم بدیهی و هم ضروری بوده است. این امر از سکوت مواد مربوط به تعیین داور سوم و نیز شخصی که به داوری وی تراضی شده است (مواد ۴۵۹ و ۴۶۰ ق.آ.د.م.) نیز برمی‌آید؛ بنابراین صرف نظر از اعتبار سکوت قانون‌گذار در خصوص موضوع، اشاره چندین باره به طرفین داوری و لزوم وجود تراضی و ... جملگی ظهور در ضرورت وجود دو شخص دارد. در مورد قیاس مراجعه به دادگستری و داوری نیز باید گفت در دادگستری نظارت مرجعی بی‌طرف وجود دارد که بقای کار او هیچ ارتباطی با خواست طرفین ندارد ولی در داوری، طرفین هر وقت که بخواهند می‌توانند داور را عزل نمایند (ماده ۴۷۲ ق.آ.د.م.). همین حکم موجب می‌شود تا همین که شخص اصیل (وکیل) جریان داوری را به زیان خود ببیند داور را عزل نماید. البته همین امکان در طرح دعوا در دادگستری نیز به شکلی دیگر (استرداد دعوا یا دادخواست) وجود دارد و این ایراد وارد نیست. نکته دیگر موضوع رعایت غبطه موکل است. دست‌کم در مواردی که وکالت عام است ولی به اختیار ارجاع امر به داوری اشاره‌ای نشده باشد، ارجاع چنین اختلافی به داوری

می‌تواند در تضاد با غبطه موکل به حساب آید ولی اگر به این اختیار تصریح شده باشد نمی‌توان صرف ارجاع به داور را خلاف غبطه موکل دانست.

به هر ترتیب علی‌رغم ایرادات منطقی و نتایج ناگواری که ممکن است از نظر اول برخیزد، نظام حقوقی ما و مقررات مربوط به داورى نظر اول را تأیید می‌کند.

اهمیت موضوع پوشیده نیست. غیر از موضوع طرح دعوا به نیابت و به اصالت، موضوع اختلافات مدیر(ان) شخص حقوقی با شخص حقوقی، اختلافات مجبور با نماینده قانونی و ... نیز از مثال‌های بارز این حالت است.

۲. خصوصی بودن دو طرف:

طرفین داورى باید هر دو از اشخاص خصوصی باشند. درواقع، حکم ماده ۴۵۷ ق.آ.د.م و نیز اصل ۱۳۹ قانون اساسی مانع از آن است که اختلافات مربوط به اموال دولتی و عمومی قابل ارجاع به داورى باشد. درواقع شرط ارجاع به داورى تصویب هیئت وزیران و اطلاع مجلس شورای اسلامی و در مواردی تصویب مجلس می‌باشد.

۳. اهلیت طرفین:

طرفین داورى باید اهلیت طرح دعوا داشته باشند. بر اساس ماده ۴۵۴ ق.آ.د.م: «کلیه اشخاصی که اهلیت اقامه دعوا دارند می‌توانند با تراضی یکدیگر منازعه و اختلاف خود را خواه در دادگاه‌ها طرح‌شده یا نشده باشد و در صورت طرح در هر مرحله‌ای از رسیدگی باشد، به داورى یک یا چند نفر ارجاع دهند». ماده ۶۳۲ قانون آیین دادرسی سابق نیز حاوی حکم مشابهی بود. بند ۲ ماده ۲ ق.د.ت.ب نیز به اهلیت طرفین اشاره دارد.

اهلیت لازم برای طرح دعوا همان اهلیتی است که برای تصرف در حق یا جهت اجرای حق لازم است؛ بنابراین اگر شخصی اهلیت تصرف در مالی را نداشته باشد اهلیت طرح دعوا و نیز اهلیت ارجاع امر به داورى را در خصوص اختلافات راجع به آن مال نخواهد داشت.

۴. حق طرح دعوا:

طرفین داورى علاوه بر اهلیت باید حق طرح دعوا نیز داشته باشند. حق طرح دعوا درواقع همان حق مراجعه به دادگستری به‌نحوی که این مراجع تکلیف به رسیدگی داشته باشند می‌باشد. وجود این حق، فرع بر احراز شرایطی چون داشتن نفع در موضوع مراجعه می‌باشد. حق طرح دعوا اصولاً همراه با حق انصراف از آن نیز می‌باشد. ممکن است طرفین، دعاوی احتمالی ناشی از معامله‌ای را (از قبل صلح) کرده باشند؛ در این صورت حق طرح دعوا را در آن خصوص از دست خواهند داد و در نتیجه حق ارجاع امر به داورى را نیز نخواهند داشت. مگر آنکه ترتیب جدیدی اتخاذ گردد.

ارجاع اختلافات به داورى توسط نماینده: شخص نماینده می‌تواند به شرح ذیل، دعوا را به داورى ارجاع دهد:

- ✓ ولی یا قیم یا وصی می‌تواند در حدود موضوع مورد نمایندگی خود، اختلافات را به داورى ارجاع دهند.
- ✓ وکیل هم در صورت تصریح در وکالت‌نامه، حق ارجاع اختلاف به داورى و نصب داور را دارد. در غیر این صورت، از چنین حقی برخوردار نیست؛ حتی اگر وکیل دادگستری باشد.
- ✓ اداره تصفیة یا مدیر تصفیة شخص ورشکسته، می‌تواند اختلافات مالی مرتبط با شخص ورشکسته را به داورى ارجاع دهند.
- ✓ مدیر تصفیة شرکت‌های سهامی، حق ارجاع داورى به داور را دارد.
- ✓ مدیر تصفیة شرکت تعاونی و با مسئولیت محدود در صورتی حق ارجاع دعوا به داورى را دارد که اساسنامه یا مجمع عمومی شرکا چنین حقی به او داده باشند.

- ✓ مدیر تصفیة شرکت‌های تضامنی، نسبی و مختلط در صورتی حق ارجاع به داورى را دارد که شرکای ضامن این حق را به او داده باشند.

تکالیف طرفین اختلاف: طرفین اختلاف تکالیفی دارند که به قرار ذیل است:

۱. تکلیف طرفین اختلاف نسبت تعیین داور و شیوه نصب داور:

الف - داور در شرط داورى تعیین شده است (شرط داورى مقید): در این صورت، همان شخص به‌عنوان داور، به انجام داورى می‌پردازد. اگر شخصی که به‌عنوان داور نصب‌شده، نتواند یا نخواهد داورى کند، شرط داورى زایل می‌شود؛ مگر آنکه طرفین به داورى شخص دیگری تراضی کنند.

ب - طرفین نصب داور را بر عهده دادگاه گذاشته باشند:

- ✓ دادگاهی، برای نصب داور، صالح است که مورد توافق طرفین واقع‌شده و در صورت عدم توافق طرفین، دادگاهی که صلاحیت

رسیدگی به اصل دعوا را دارد صالح است.

✓ در تراضی نسبت به دادگاه برای نصب داور، طرفین می‌توانند خلاف قواعد صلاحیت محلی توافق کنند؛ اما رعایت صلاحیت ذاتی ضروری است.

✓ شخص متقاضی درخواست نصب داور، می‌تواند از دادگاه درخواست نصب داور کند. این درخواست، یک درخواست ساده است؛ دادگاه باید در وقت فوق‌العاده، اقدام به نصب داور کند.

✓ داور به قیدقرعه از بین حداقل دو برابر تعداد داوران تعیین می‌شود. اگر دادگاه، داور را به قیدقرعه تعیین نکند، انتخاب این داور، باطل است و در نتیجه، رأی او نیز مشمول بند ۶ ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م بوده و باطل است.

✓ در صورت تعیین داور توسط دادگاه، دادگاه باید قبول داوران را أخذ کند. داور ملزم به قبول داور نیست. تا زمانی که داور، داور را قبول نکرده، هنوز نصب داور خاتمه نیافته است. در نتیجه، در صورت عدم قبول داور تعیینی دادگاه، دادگاه باید داور دیگری را انتخاب کند.

ج - طرفین در خصوص نصب داور سکوت کرده باشند: در این صورت، هریک از طرفین که خواستار آغاز داور باشد، داور اختصاصی خود را تعیین می‌کند و داور مشترک را نیز انتخاب می‌کند. سپس اظهارنامه‌ای برای طرف دیگر می‌فرستد و از او می‌خواهد ظرف ۱۰ روز، داور اختصاصی خود را تعیین کند و نسبت به داور مشترک نیز با او توافق کند. در صورت عدم اقدام طرف دیگر، شخص مزبور می‌تواند نصب داور را از دادگاه بخواهد.

د - طرفین نصب داور را بر عهده شخص ثالث گذاشته‌اند: در این صورت، هریک از طرفین که خواستار آغاز داور باشد، باید به شخص ثالث مراجعه کرده و از او تقاضای نصب داور کند. شخص ثالثی که عهده‌دار نصب داور است، ممکن است شخص حقیقی یا حقوقی باشد، در صورت امتناع شخص ثالث از نصب داور، نصب داور تابع احکام مذکور در بند قبل است. شخص ثالث، برخلاف دادگاه، مکلف به نصب داور به قیدقرعه نیست. در صورت نصب داور توسط شخص ثالث، او باید قبولی داور را أخذ کند. شخص ثالث نمی‌تواند اختیار خود را برای نصب داور، به اشخاص دیگری واگذار کند؛ مگر آنکه طرفین به او چنین حقی داده باشند.

رد داور توسط طرفین (جرح داور):

- ✓ در مواردی که دادگاه، داور را نصب می‌کند، داور از جانب طرفین قابل جرح است.
- ✓ در صورت حضور طرفین اختلاف در جلسه تعیین داور: ظرف ۱۰ روز از آن جلسه، می‌تواند داور را جرح کند.
- ✓ در صورت عدم حضور طرفین اختلاف در جلسه تعیین داور: مهلت جرح داور ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ نام داور به طرفین است.
- ✓ جرح داور نمی‌تواند بدون دلیل باشد؛ بلکه باید ناشی از عدم رعایت موارد ممنوعیت مطلق یا نسبی در نصب داور باشد.
- ✓ رسیدگی با جرح داور با دادگاه است. اگر دادگاه جرح داور را بپذیرد، داور دیگری تعیین می‌کند.
- ✓ اگر داور، مشغول رسیدگی باشد، صرف جرح داور توسط طرفین، موجب توقف رسیدگی نیست، مگر آنکه دادگاه، جرح داور را بپذیرد.
- ✓ تصمیم دادگاه در قبول یا عدم قبول جرح داور، قطعی است.
- ✓ اگر دادگاه، جرح داور را نپذیرد، ولی درواقع نسبت به داور، جهات ممنوعیت و جرح داور برقرار باشد و نظر این داور ممنوع، در صدور رأی مؤثر بوده باشد، در این صورت، رأی چنین داور باطل است.

قبولی داور:

- ✓ انتخاب شخصی به‌عنوان داور، برای او تکلیفی ایجاد نمی‌کند؛ مگر آنکه امر داور را قبول کند.
- ✓ انتخاب‌کننده داور (توسط طرفین اختلاف / دادگاه / شخص ثالث)، باید قبولی داور را أخذ کند.
- ✓ قبولی داور، هم در مورد داور اختصاصی و هم در مورد داور مشترک لازم است.
- ✓ قبول داور توسط داور الزامی نیست؛ حتی اگر وی توسط دادگاه انتخاب شده باشد.
- ✓ ممکن است قبولی داور، به نحو ضمنی باشد. آغاز به انجام داور توسط داور، نوعی قبول ضمنی داور است.

۲. تعیین موضوع داور و اعلام مراتب به داوران:

داوری لاجرم مسبوق به توافق طرفین می‌باشد. صحت این توافق موکول بر تعیین موضوع آن است. بعلاوه داوران باید بدانند که در چه خصوصی اظهارنظر کنند؛ زیرا این توافق طرفین است که به داوران صلاحیت اظهارنظر می‌دهد. همین امر در مورد مراجعه به دادگاه نیز صادق است. با این تفاوت که این درخواست خواهان است که محدوده صلاحیت دادگاه را از لحاظ اظهارنظر مشخص می‌سازد.

(مقاد مواد ۲، ۳۴۹ و بند الف ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م).

از طرفی، نظر داوران واجد وصف قضایی است. به بیانی جهت حل و فصل یک اختلاف است؛ بنابراین باید موضوع اختلاف مشخص باشد. ماده ۴۵۸ ق.آ.د.م به شرح ذیل است: «در هر مورد که داور تعیین می‌شود باید موضوع داور به‌طوری که رافع اشتباه باشد تعیین گردد. در صورتی که تعیین داور بعد از بروز اختلاف باشد، موضوع اختلاف که به داور ارجاع شده باید به‌طور روشن مشخص و مراتب به داوران ابلاغ شود». لازم به ذکر است که در موافقت‌نامه داور لازم و ممکن نیست که موضوع اختلاف دقیقاً مشخص باشد ولی در قرارداد داور موضوع اختلاف باید به‌طور روشن مشخص و موضوع به داوران ابلاغ گردد (ماده ۴۵۸ ق.آ.د.م).

۳. تعیین مدت داور:

مهلت داور تابع موافقت‌نامه داور است. در صورت سکوت موافقت‌نامه در این خصوص، مهلت داور ۳ ماه است. آغاز مهلت داور، از زمانی است که موضوع اختلاف و مشخصات طرفین و مشخصات سایر داوران به همه داوران ابلاغ شود. پایان مهلت داور، زمانی است که داور یا داوران رأی خود را صادر و برای ابلاغ، تسلیم کنند. تمدید مهلت داور فقط به موجب توافق طرفین ممکن است. حتی دادگاهی که اقدام به نصب داور کرده، نمی‌تواند رأساً مهلت داور را تمدید کند؛ زیرا داور، نهادی توافق محور است. ضمانت اجرای عدم رعایت مهلت داور، آن است که رأی داور که خارج از مهلت صادر شده، قابل ابطال است.

۴. تسلیم اسناد و مدارک به داوران:

بر اساس ماده ۴۷۶ ق.آ.د.م طرفین باید اسناد و مدارک خود را به داوران تحویل دهند. البته عدم انجام چنین تکلیفی موجب بی‌اعتباری داور نخواهد بود و صرفاً ممکن است طرف ممتنع را با شکست مواجه سازد. همچنین اگر در خصوص موضوع داور حکمی صادر شده باشد طرفین باید آن را در اختیار داور قرار دهند (ماده ۴۸۰ ق.آ.د.م). این امر به خصوص زمانی اهمیت پیدا می‌کند که جریان داور بر اساس ماده ۴۷۸ ق.آ.د.م متوقف شده و داور منتظر حکم دادگاه می‌باشد.

۵. دادن توضیحات لازم به داوران:

مطابق ماده ۴۷۶ ق.آ.د.م: «طرفین باید اسناد و مدارک خود را به داوران تسلیم نمایند. داوران نیز می‌توانند توضیحات لازم را از آنان بخواهند و اگر برای اتخاذ تصمیم جلب نظر کارشناس ضروری باشد، کارشناس انتخاب نمایند».

۶. پرداخت حق الزحمه داور:

داور مستحق حق الزحمه است. میزان حق الزحمه داور در وهله اول تابع توافق او با طرف یا طرفین اختلاف است. در صورت عدم وجود قرارداد، میزان حق الزحمه داور، تابع آیین‌نامه مصوب رئیس قوه قضاییه است. اگر شخصی که باید حق الزحمه داور را بپردازد، از پرداخت امتناع کند، داور برای وصول حق الزحمه خود چاره‌ای جز طرح دعوا در دادگاه ندارد.

داور

وجود داور از دیگر ارکان تشکیل داور است. درواقع بدون وجود داور تحقق داور منتفی است. داور می‌تواند منفرد یا متعدد باشد. داور سازمانی در ق.آ.د.م تصریح نشده است ولی در بند الف ماده ۱ ق.د.ت.ب به داور اشخاص حقوقی اشاره شده است. بر این اساس ممکن است سازمانی خاص یا شخص حقوقی معینی به‌عنوان داور تعیین شود. تجویز داور سازمانی در ق.د.ت.ب به‌عمل آمده ولی در داورهای داخلی نیز قابل استفاده است.

داور باید دارای شرایطی باشد و در ضمن باید خالی از برخی موانع باشد.

اوصاف داوران:

تعداد داوران، تابع توافق طرفین است. داور می‌تواند واحد باشد یا متعدد. در صورتی که داوران متعدد باشند، اصطلاحاً به آنها هیئت داور می‌گویند. در صورت سکوت طرفین و عدم توافق ایشان در خصوص تعداد داوران، سه داور به اختلافات ایشان رسیدگی می‌کنند؛ بدین نحو که هریک از طرفین، یک داور اختصاصی انتخاب می‌کنند و یک نفر نیز به‌عنوان سرداور یا اصطلاحاً داور ثالث یا داور مشترک انتخاب می‌شود. سرداور بنا بر ق.آ.د.م توسط طرفین انتخاب می‌شود؛ اما سرداور بنا بر قانون داور تجاری بین‌المللی توسط داوران اختصاصی انتخاب می‌شود. داور می‌تواند ایرانی یا خارجی باشد. تابعیت داور، علی‌الاصول در نصب داور ایجاد محدودیت نمی‌کند؛ جز در موارد استثنائی. ممکن است طرفین در موافقت‌نامه داور، شرایط خاصی را برای داور مقرر کنند. رعایت این شرایط در نصب داور الزامی است.

شرایط و موانع داور:

شرایط داور: در ق.آ.د.م شرط خاصی برای داور مقرر نشده است و لحن قانون به نحوی است که ظاهراً فقط موانع را برشمرده است. البته ذکر موانع خودبه‌خود مبین وجود شرایط داور است.

موانع داور:

۱. ممنوعیت‌های مطلق: مواردی که به‌هیچ‌وجه اشخاص مشمول آنها قابل انتخاب به‌عنوان داور نیستند؛ حتی با تراضی طرفین.
۲. ممنوعیت‌های نسبی: اشخاصی که نسبت به مورد خاصی از داوری ممنوع باشند یا اینکه ممنوعیت ایشان به موجب تراضی طرفین برطرف شود.

موارد ممنوعیت مطلق:

۱. **محجورین:** داور باید دارای همان درجه‌ای از اهلیت باشد که برای انجام اصل موضوع داوری لازم است.
✓ یک شخص سفیه می‌تواند در امور غیرمالی داوری کند؛ اما نمی‌تواند در امور مالی داوری کند؛ چراکه شخص سفیه در امور غیرمالی، محجور تلقی نمی‌شود.
✓ اشخاص ورشکسته حتی در امور مالی، از داوری ممنوع نیستند؛ زیرا حجر ناشی از ورشکستگی، یک حجر دماغی و فکری نیست؛ بلکه برای حمایت از حقوق طلبکاران است و این داوری موجب اضرار طلبکاران نیست.
۲. اشخاصی که به موجب حکم دادگاه از داوری محروم‌اند. (مجازات‌های تبعی)
۳. **قضات و کارمندان اداری شاغل در محاکم قضایی.**
✓ کارمندان اداری فقط در صورتی که در محاکم قضایی شاغل باشند، از داوری ممنوع‌اند؛ بنابراین، کارمندان اداری شاغل در مراجع غیرقضایی و همچنین کارمندان اداری شاغل در قوه قضاییه که در دادگاه‌ها اشتغال ندارند (کارکنان ستادی قوه قضاییه)، از داوری ممنوع نیستند.
✓ کلیه قضات، یعنی اشخاصی که دارای ابلاغ قضایی هستند، از داوری ممنوع‌اند؛ مانند قضات دادگاه‌های عمومی، انقلاب، تجدیدنظر، یا قضات دیوان عالی کشور و دیوان عدالت اداری.
✓ قضات بازنشسته از داوری ممنوع نیستند.
✓ قضات شاغل در مراجعی غیر از دادگاه‌ها، مانند قضات عضو کمیسیون‌های ماده ۱۰۰ شهرداری، قاضی عضو هیئت داوری بورس، قضات شاغل در اداره حقوقی قوه قضاییه و ... از داوری ممنوع‌اند.
۴. در صورتی که شخصی، داوری را بپذیرد و سپس بدون عذر موجه از شرکت در جلسات یا صدور رأی امتناع ورزد یا آنکه استعفا دهد، علاوه بر الزام به جبران خسارت تا ۵ سال نیز از انجام داوری ممنوع است.

موارد ممنوعیت نسبی:

۱. ماده ۴۵۶ ق.آ.د.م: اگر شروط ذیل جمع باشد، داوری که در شرط داوری تعیین شده، از انجام داوری ممنوع است و شرط داوری، به‌کلی باطل است:
✓ قراردادی بین یک ایرانی و یک خارجی منعقد شود.
✓ در این قرارداد، شرط داوری درج شود.
✓ این شرط داوری مقید باشد.
✓ این داور با طرف مقابل هم تابعیت باشد.
۲. ماده ۴۶۹ ق.آ.د.م: موارد مذکور در این ماده توسط دادگاه یا شخص ثالث، به‌عنوان داور قابل نصب نیستند. البته این ممنوعیت نیز به موجب توافق و تراضی طرفین، برطرف می‌شود. این موارد عبارت است از:
✓ کسانی که سن آنان کمتر از ۲۵ سال تمام شمسی باشد.
✓ کسانی که در دعوا ذی‌نفع باشند.
✓ کسانی که با یکی از اصحاب دعوا، قرابت سببی یا نسبی تا درجه دوم از طبقه سوم داشته باشند.
✓ کسانی که قیم یا کفیل یا وکیل یا مباشر امور یکی از اصحاب دعوا هستند یا یکی از اصحاب دعوا، مباشر امور آنان باشد.
✓ کسانی که خود یا همسرانشان وارث یکی از اصحاب دعوا باشند.

✓ کسانی که با یکی از اصحاب دعوا یا با اشخاصی که قرابت نسبی یا سببی تا درجه دوم از طبقه سوم با یکی از اصحاب دعوا دارند، در گذشته یا حال، دعوای کیفری داشته باشند.

✓ کسانی که خود یا همسرانشان و یا یکی از اقربای سببی یا نسبی تا درجه دوم از طبقه سوم او دعوای مدنی دارند.

✓ کارمندان دولت در حوزه مأموریت آنان.

۳. لایحه قانونی راجع به منع مداخله وزراء و نمایندگان مجلسین و کارمندان دولت در معاملات دولتی و کشوری (مصوب ۱۳۳۷) کارمندان را از داوری در اختلافاتی که یک طرف آن دولت یا مجلس یا شهرداری‌ها یا دستگاه‌های وابسته به آنهاست، منع کرده است. **امتناع داور از داوری:** اگرچه داور مکلف به قبول داوری نیست؛ اما اگر داور بعد از قبول داوری، از انجام داوری امتناع ورزد یا از داوری استعفا دهد یا آنکه در جلسات داوری شرکت نکند، قانون‌گذار نوعی مسؤولیت شبه انتظامی برای او مقرر کرده است. این اقدام داور، دارای ضمانت اجرای ذیل است:

۱. نمی‌توان او را ملزم با انجام داوری کرد؛ چراکه الزام داور، به انجام داوری، طرفین اختلاف را به نتیجه مطلوب نمی‌رساند.

۲. مکلف به جبران خسارت است.

۳. تا ۵ سال به طور مطلق، از انجام داوری ممنوع است.

تحقق داوری

مقصود از تحقق داوری مرحله‌ای است که می‌توان گفت داوری به مفهومی که در قانون آیین دادرسی مدنی آمده است تشکیل شده است؛ یعنی طرفین یا در قرارداد اصلی یا در ضمن توافقتنامه‌ای مستقل به داوری تراضی کرده‌اند (اعم از اینکه قبل یا بعد از وقوع اختلاف بوده باشد)، توافقتنامه داوری معتبر بوده، طرفین به داوری اشخاص خاصی تراضی کرده (یا به انتخاب داور توسط دادگاه یا ثالث تراضی کرده‌اند)، داوران قبول داوری کرده‌اند.

توافق داوری

بین موافقتنامه یا توافق در ارجاع امر به داوری و قرارداد داوری تفاوت است. در این قسمت ابتدا به موافقتنامه داوری و سپس به قرارداد داوری پرداخته می‌شود.

موافقتنامه داوری

موافقتنامه داوری یا توافق به ارجاع امر به داوری دارای دو معنای عام و خاص است. در معنای عام خود علاوه بر توافق به داوری شامل قرارداد داوری نیز می‌شود ولی در معنای خاص **موافقتنامه داوری** توافقی است بین طرفین که به موجب آن، تمام یا بعضی از اختلافاتی که در مورد یک یا چند رابطه حقوقی معین، اعم از قراردادی یا غیرقراردادی، به وجود آمده یا ممکن است پیش آید، به داوری ارجاع می‌شود. پس می‌توان گفت توافق به ارجاع امر به داوری توافقی است بین طرفین یک رابطه حقوقی مبنی بر ارجاع اختلافات آتی ناشی از آن رابطه حقوقی به داوری. قانون آیین دادرسی نیز ظاهراً بین توافق به داوری و قرارداد داوری یا لاقلاً در تراضی به داوری که قبل از بروز منازعه صورت می‌گیرد و توافقاتی که بعد از حدوث اختلاف محقق می‌شود تمایز قائل شده است (برای مثال نک به ماده ۴۵۸). البته بند ج ماده ۱ ق.د.ت.ب این تمایز را نپذیرفته است. بر اساس این ماده: «موافقتنامه داوری توافقی است بین طرفین که به موجب آن تمام یا بعضی از اختلافاتی که در مورد یک یا چند رابطه حقوقی معین اعم از قراردادی یا غیرقراردادی به وجود آمده یا ممکن است پیش آید، به داوری ارجاع می‌شود...».

اوصاف موافقتنامه داوری:

موافقتنامه داوری ممکن است به صورت کتبی (اعم از سند رسمی یا عادی) یا شفاهی همچنین به صورت شرط ضمن عقد یا به صورت یک قرارداد مستقل باشد. تعیین داور، شرط صحت موافقتنامه داوری نیست؛ گرچه ممکن است در آن، داور تعیین شده باشد. اگر در موافقتنامه داوری، داور تعیین شده باشد، قبول این داور، شرط صحت موافقتنامه داوری نیست.

موضوع داوری ممکن است عام باشد (مانند کلیه اختلافات مالی ناشی از روابط طرفین) یا خاص باشد (مانند اختلافات ناشی از اجرای یک پرونده خاص) موافقتنامه داوری، عقدی لازم است. موافقتنامه داوری مانند سایر عقود، فقط نسبت به طرفین مؤثر است؛ یعنی اختلافات اشخاص ثالث با طرفین موافقتنامه داوری، به داوری ارجاع نمی‌شود؛ مگر آنکه آن شخص ثالث با طرفین اختلاف، نسبت به داوری توافق و تراضی نماید.

همچنین موافقتنامه داوری در بند خ ماده ۱ آئیننامه نحوه ارائه خدمات مرکز داوری اتاق ایران در مورد حل و فصل اختلافات تجاری

داخلی و بین‌المللی چنین تعریف شده است: «موافقت‌نامه داوری» توافقی است بین طرفین که به موجب آن حل و فصل تمام یا بعضی از اختلافاتی که در مورد یک یا چند رابطه حقوقی معین اعم از قراردادی یا غیرقراردادی بوجود آمده یا ممکن است در آینده پیش آید، به داوری مرکز داوری ارجاع شود. موافقت‌نامه داوری ممکن است به صورت شرط داوری در ضمن قرارداد و یا به صورت قرارداد جداگانه باشد. همان طور که از این بند برمی‌آید توافق بر ارجاع امر به داوری دارای اقسامی است. طرفین می‌توانند در ضمن قرارداد توافق نمایند که اختلافات آتی راجع به قرارداد یا رابطه حقوقی‌شان از طریق داوری حل و فصل گردد. این امر می‌تواند در قالب شرطی در قرارداد بیاید یا آنکه بدین منظور توافقی مستقل به عمل آید. همچنین ممکن است پس از بروز اختلاف اعم از آنکه اختلاف در دادگاه مطرح شده یا نشده باشد به ارجاع امر به داور تراضی نمایند. در همه این موارد ممکن است علاوه بر توافق به مراجعه به داور، ترتیب انتخاب داور را معین سازند یا آنکه اساساً داور یا داوران را معین سازند. مثلاً می‌توانند انتخاب داور را به شخص ثالثی یا حتی به دادگاه واگذارند. ماده ۴۵۵ ق.آ.د.م مؤید این مطلب است: «متعاملین می‌توانند ضمن معامله ملزم شوند و یا به موجب قرارداد جداگانه تراضی نمایند که در صورت بروز اختلاف بین آنان به داوری مراجعه کنند و نیز می‌توانند داور یا داوران خود را قبل یا بعد از بروز اختلاف تعیین نمایند. تبصره: در کلیه موارد رجوع به داور، طرفین می‌توانند انتخاب داور یا داوران را به شخص ثالث یا دادگاه واگذار کنند». البته باید قید ماده ۴۶۶ ق.آ.د.م را مورد توجه قرار داد: «در مورد معاملات و قراردادهای واقع بین اتباع ایرانی و خارجی تا زمانی که اختلافی ایجاد نشده است طرف ایرانی نمی‌تواند به نحوی از انحاء ملتزم شود که در صورت بروز اختلاف، حل آن را به داور یا داوران یا هیئتی ارجاع نماید که آنان دارای همان تابعیتی باشند که طرف معامله دارد. هر معامله و قراردادی که مخالف این منع قانونی باشد در قسمتی که مخالفت دارد باطل و بلااثر خواهد بود».

احتمال دارد طرفین بر ارجاع امر به داوری توافق کرده باشند ولی شخصی را به عنوان داور تعیین نکرده یا آنکه اگر به داوری هیئت داوران توافق کرده باشند یکی از طرفین در تعیین داور اختصاصی همکاری نکند. در این حالت دو ماده ۴۵۹ و ۴۶۰ تعیین تکلیف کرده است: «در مواردی که طرفین معامله یا قرارداد متعهد به معرفی داور شده ولی داور یا داوران خود را معین نکرده باشند و در موقع بروز اختلاف نخواهند و یا نتوانند در معرفی داور اختصاصی خود اقدام و یا در تعیین داور ثالث تراضی نمایند و تعیین داور به دادگاه یا شخص ثالث نیز محول نشده باشد، یک طرف می‌تواند داور خود را معین کرده به وسیله اظهارنامه رسمی به طرف مقابل معرفی و درخواست تعیین داور نماید و یا نسبت به تعیین داور ثالث تراضی کند. در این صورت طرف مقابل مکلف است ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اظهارنامه، داور خود را معرفی و یا در تعیین داور ثالث تراضی نماید. هرگاه تا انقضای مدت یادشده اقدام نشود، ذی‌نفع می‌تواند حسب مورد برای تعیین داور به دادگاه مراجعه کند». همچنین «در مواردی که مقرر گردیده است حل اختلاف به یک نفر داور ارجاع شود و طرفین نخواهند یا نتوانند در انتخاب داور تراضی نمایند و نیز در صورتی که داور یکی از طرفین فوت شود، یا استعفا دهد و طرف نامبرده نخواهد جانشین او را معین کند و یا در هر موردی که انتخاب داور به شخص ثالث واگذار شده و آن شخص از تعیین داور امتناع نماید یا تعیین داور از طرف او غیرممکن باشد، هریک از طرفین می‌توانند با معرفی داور موردنظر خود وسیله اظهارنامه از طرف مقابل درخواست نمایند که ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اظهارنامه، نظر خود را در مورد داور واحد اعلام کند و یا حسب مورد در تعیین جانشین داور متوفی یا مستعفی یا داوری که انتخاب او وسیله ثالث متعذر گردیده اقدام نماید. در صورتی که با انقضای مهلت، اقدامی به عمل نیاید، برابر قسمت اخیر ماده قبل عمل خواهد شد».

به هر تقدیر ویژگی‌های توافق به داوری به قرار ذیل است:

۱. **غیرقابل فسخ بودن:** قرارداد داوری از جانب یکی از طرفین قابل فسخ نیست. درواقع صرف‌نظر از حکم ماده ۴۷۲ ق.آ.د.م قائل شدن حق فسخ برای طرفین با هدف داوری که حل و فصل منازعه می‌باشد در تضاد است. بر اساس این ماده: «بعد از تعیین داور یا داوران، طرفین حق عزل آنان را ندارند مگر با تراضی». از طرفی نمی‌توان قرارداد داوری را لازم دانست؛ زیرا با حجر و فوت یکی از طرفین زایل می‌گردد (ماده ۴۸۱ ق.آ.د.م). احتمال دیگر آن است که قائل به لزوم داوری شویم. بدین ترتیب داوری را یک قرارداد نامعین دانسته و آنگاه به ماده ۱۰ قانون مدنی و نیز اصل لزوم مراجعه نماییم. توجیه ماده ۴۸۱ نیز به این صورت خواهد بود که چون داور برخلاف قاضی اختیار خود را از اراده طرفین می‌گیرد هر جا که این اراده زایل گردد اختیار وی نیز از بین رفته و در نتیجه داوری زایل می‌گردد. به نظر می‌رسد این احتمال نیز ضعیف است؛ زیرا در دادرسی از طریق دادگاه نیز اختیار قاضی از اراده طرفین یا دست‌کم از اراده خواهان ناشی می‌شود و بالاین حال فوت و حجر یکی از طرفین حتی خواهان موجب زوال دادرسی نمی‌شود (ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م). شاید بتوان گفت داوری یک قرارداد خاص با احکام خاص است که با قواعد جواز و لزوم قانون مدنی قابل تحلیل نمی‌باشد.

به هر حال، در این قسمت حقوق ایران با حقوق انگلستان تطابق ندارد؛ زیرا در ماده ۸ قانون داوری انگلستان فوت یکی از طرفین از اسباب زوال داوری تلقی نگردیده است مگر آنکه طرفین خلاف این را توافق کرده باشند. درواقع در صورت فوت یکی از طرفین جریان داوری به

طرفیت نمایندگان متوفی ادامه می‌یابد.

۲. **استقلال موافقت‌نامه داورى از قرارداد اصلی:** بطلان قرارداد اصلی به شرط داورى یا به موافقت‌نامه داورى که در خصوص دعاوى ناشى از آن قرارداد تنظیم می‌گردد سرایت نمی‌یابد. در این قسمت حقوق ایران و حقوق انگلستان انطباق دارند؛ زیرا طبق ماده ۷ قانون داورى انگلستان نیز اعتبار توافق‌نامه داورى از قرارداد اصلی مستقل است.

۳. **تشریفاتى بودن:** از نظر ما قرارداد داورى یک قرارداد تشریفاتى است. به این معنی که باید کتبى باشد. على‌رغم سکوت قانون آیین دادرسی مدنی، قانون داورى تجارى بین‌المللى در ماده ۷ خود به لزوم کتبى بودن موافقت‌نامه داورى اشاره کرده است. بر اساس این ماده: «موافقت‌نامه داورى باید طى سندى به امضای طرفین رسیده باشد، یا مبادله نامه، تلکس، تلگرام، یا نظایر آنها بر وجود موافقت‌نامه مزبور دلالت نماید. یا یکی از طرفین طى مبادله درخواست یا دفاعیه، وجود آن را ادعا کند و طرف دیگر عملاً آن را قبول نماید. ارجاع به سندى در قرارداد کتبى که متضمن شرط داورى باشد نیز به منزله موافقت‌نامه مستقل داورى خواهد بود». در ماده ۵ قانون داورى انگلستان و نیز ماده ۱۴۴۳ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه به لزوم کتبى بودن توافق‌نامه داورى اشاره شده است.

۴. **نسبى بودن آثار موافقت‌نامه داورى:** به موجب ماده ۴۹۵ ق.آ.د.م: «رأى داور فقط درباره طرفین دعوا و اشخاصی که دخالت و شرکت در تعیین داور داشته‌اند و قائم‌مقام آنان معتبر است و نسبت به اشخاص دیگر تأثیری نخواهد داشت». همچنین بر اساس ماده ۲۱۹ قانون مدنی: «عقودى که بر طبق قانون واقع شده باشد بین متعاملین و قائم‌مقام آنها لازم‌الاتباع است مگر اینکه به رضای طرفین اقاله یا به علت قانونى فسخ شود»؛ بنابراین آثار موافقت‌نامه داورى فقط دامن‌گیر طرفین آن خواهد شد. از همین رو، رأى داور در خصوص اشخاصی که طرف قرارداد داورى نبوده‌اند بی‌تأثیر است. به همین دلیل است که رأى داور نسبت به ثالث وارد یا مجلوب بی‌تأثیر بوده و چنانچه ثالث در تعیین داور دخالت نداشته باشد دادگاه باید به دعواى او جداگانه رسیدگی نماید (ماده ۴۷۵ ق.آ.د.م).

۵. **مشخص نبودن موضوع توافق:** موضوع توافق به داورى بنا به ذات خود تا حدی مبهم است؛ زیرا هنوز اختلافی ایجاد نشده است تا تعیین دقیق موضوع توافق ممکن باشد. معمولاً موضوع این‌گونه توافقات، ارجاع اختلافات آتی ناشى از رابطه حقوقی خاص به داورى می‌باشد. به همین دلیل است که در قرارداد داورى موضوع اختلاف باید دقیقاً مشخص باشد.

موافقت‌نامه داورى پیش از اختلاف و پس از اختلاف:

۱. **موافقت‌نامه داورى پیش از اختلاف:** اگر توافق داورى قبل از حدوث اختلاف منعقد شود، به آن موافقت‌نامه داورى پیش از اختلاف گوئیم.

✓ گاه دیده می‌شود که اشخاص در قراردادهای خود و درحالی که هنوز اختلافی در خصوص آن قرارداد حاصل نشده، در خصوص ارجاع اختلافات احتمالی آتی به داورى تصمیم‌گیری می‌کنند.

✓ برخی از نویسندگان، توافق اشخاص برای ارجاع اختلافات احتمالی آتی به داورى را، «شرط داورى» نام نهاده‌اند.

۲. **موافقت‌نامه داورى پس از اختلاف:** اگر توافق داورى بعد از حدوث اختلاف منعقد شود، به آن موافقت‌نامه داورى پس از اختلاف گوئیم.

✓ ارجاع اختلاف به داورى پس از حدوث اختلاف، درهرصورت ممکن است، چه این اختلاف منجر به طرح دعوا در مراجع قضایی شده باشد و چه منجر به طرح دعوا نشده باشد.

✓ بعد از ختم دادرسی نیز طرفین می‌توانند با توافق یکدیگر، حل اختلاف را به داورى واگذار کنند. این امر به‌منزله صرف‌نظر کردن از اجرای حکم دادگاه است.

✓ برخی از نویسندگان، در مقابل عبارت «شرط داورى» که به موافقت‌نامه پیش از اختلاف اطلاق کرده‌اند، از عبارت «قرارداد داورى»، برای موافقت‌نامه پس از اختلاف استفاده کرده‌اند.

موافقت‌نامه داورى مطلق و مقید:

۱. **موافقت‌نامه داورى مقید:** اگر در موافقت‌نامه داورى طرفین داور را تعیین کنند و قصد مشترک طرفین مبنی بر آن باشد که داورى داور خاص، قید موافقت‌نامه داورى باشد؛ به عبارت دیگر، اگر قصد مشترک طرفین مبنی بر آن باشد که موافقت‌نامه داورى، قائم به انجام داورى، توسط داورى باشد که در موافقت‌نامه داورى تعیین شده، به آن موافقت‌نامه داورى مقید می‌گوئیم.

۲. **موافقت‌نامه داورى مطلق:** در غیر صورت مندرج در بند فوق، یعنی اگر طرفین، داور را تعیین نکرده باشند یا آنکه مشخص شود که قصد مشترک طرفین آن بوده که در صورت منتفی شدن انجام داورى توسط شخص مزبور، باز هم اصل داورى باقی بماند و شخص

یا اشخاص دیگری عهده‌دار داورى شوند، به موافقت‌نامه داورى، موافقت‌نامه داورى مطلق گوییم.

قرارداد داورى:

قرارداد داورى قراردادی است بین طرفین یک اختلاف در ارجاع اختلاف ایجادشده به داورى. موضوع این قرارداد مشخص است و آن ارجاع اختلاف ایجادشده به داورى است. مواد ۱۴۴۷ و ۱۴۴۸ ق.آ.د.م.ف به قرارداد داورى پرداخته است. در مقایسه این مواد با مواد مربوط به شرط داورى، تفاوت این دو روشن می‌شود. درهرحال مطابق این مواد قرارداد داورى قراردادی است که بعد از وقوع اختلاف منعقد می‌گردد و موضوع اختلاف در آن مشخص است.

تأثیر بطلان موافقت‌نامه داورى بر نصب داور:

اگر موافقت‌نامه داورى، باطل باشد و بر مبنای این موافقت‌نامه باطل، داور نصب شود و داور رأی صادر کند، رأی داور به دلیل بطلان موافقت‌نامه داورى، قابل ابطال است. اگر نسبت به اختلافی، موافقت‌نامه داورى منعقد شود؛ ولی یکی از طرفین برای رسیدگی به اختلاف، در دادگاه طرح دعوا کند، ممکن است طرف مقابل به این امر ایراد که رسیدگی به آن اختلاف با داور است. اگر دادگاه، موافقت‌نامه داورى را باطل بداند، این ایراد را نمی‌پذیرد و رسیدگی خود را ادامه می‌دهد.

جایگزینی داور:

۱. داور توسط یک طرف قابل عزل نیست. عزل داور، حتی اگر داور اختصاصی باشد، نیازمند توافق طرفین اختلاف است.
۲. در صورت فوت یا حجر یا استعفاى داور به نحو ذیل عمل می‌شود:
 - ✓ اگر داور مزبور، داورى باشد که در موافقت‌نامه داورى مقید تعیین شده، داورى منتفی است؛ مگر آنکه طرفین به تعیین داور دیگری تراضی کنند.
 - ✓ اگر داور مزبور، داور مقید نباشد، شخصی که داور اختصاصی او فوت کرده یا استعفا داده، باید جایگزین او را معرفی کند و اگر داور مزبور، داور مشترک باشد، طرفین اختلاف باید با توافق هم جایگزین او را معرفی کنند. اگر طرف یا طرفین اقدام به نصب داور نکنند، نصب داور جایگزین با دادگاه خواهد بود. ساز و کار نصب داور جایگزین توسط دادگاه، به همان نحوی است که قبلاً بیان شد.
 - ✓ اگر یکی از اعضای هیئت داورى فوت کند یا استعفا دهد تا تعیین داور جایگزین، دو داور دیگر به رسیدگی خود ادامه می‌دهند و اقدام به صدور رأی می‌کنند؛ مگر آنکه بین ایشان اختلاف باشد و درنتیجه، کشف نظر اکثریت ممکن نباشد.
۳. نسبت به امری که از طرف دادگاه به داورى ارجاع می‌شود، اگر یکی از داوران استعفا دهد یا از دادن رأی امتناع کند یا دو بار متوالی در جلسه داورى حاضر نشود، دو داور دیگر رسیدگی کرده و رأی خواهند داد. اگر بین آنان در صدور رأی اختلاف حاصل شود، دادگاه به جای داورى که استعفا داده یا از دادن رأی امتناع کرده یا دو بار متوالی در جلسه داورى حضور پیدا نکرده، ظرف مدت ۱۰ روز، داور دیگری، به قیدقرعه انتخاب خواهد کرد؛ مگر اینکه؛ قبل از انتخاب، طرفین داور دیگری معرفی کرده باشند. در این صورت، مدت داورى از تاریخ قبول داور جدید شروع می‌شود.

طرح دعوا در دادگاه علی‌رغم موافقت‌نامه داورى: در صورتی که در خصوص موضوعی، موافقت‌نامه داورى وجود داشته باشد، یکی از طرفین، در دادگاه طرح دعوا کند، تکلیف چیست؟

۱. برخی از نویسندگان اعتقاد دارند که دادگاه باید قرار عدم استماع دعوا صادر کند؛ چه خوانده دعوا، در خصوص وجود موافقت‌نامه داورى، ایراد کرده باشد و چه ایراد نکرده باشد.
۲. برخی از نویسندگان اعتقاد دارند که دادگاه باید به دعوا رسیدگی کند؛ مگر آنکه خوانده تا پایان جلسه اول نسبت به وجود موافقت‌نامه داورى ایراد کند. توجه داشته باشید که اگر علی‌رغم وجود موافقت‌نامه داورى، دعوبی در دادگاه طرح شود و خوانده در جلسه اول دادرسی به این امر ایراد کند، ولی علی‌رغم ایراد خوانده، دادگاه به اصل دعوا رسیدگی کند، در این صورت، این امر می‌تواند در مرحله تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی، موجب نقض رأی جهت ارجاع پرونده به داورى شود.

ارجاع دعوای مطروحه در دادگستری به داورى: یکی از اقسام موافقت‌نامه‌های داورى، موافقت‌نامه پس از اختلاف است؛ یعنی بعد از حدوث اختلاف و حتی در جریان رسیدگی به دعوا، ممکن است طرفین تراضی کنند و بدین وسیله، حل اختلاف را به داورى واگذار کنند. دعوای که در محاکم تحت رسیدگی است نیز، به موجب تراضی طرفین، قابل ارجاع به داورى است.

در این صورت، دادگاه رسیدگی خود را تا پایان رسیدگی داور و صدور رأی توسط داور و قطعیت رأی داور یا ابطال آن، متوقف می‌کند. اگر دعوا در مراحل بدوی، واخواهی یا تجدیدنظر و یا حتی در مرحله فرجام‌خواهی تحت رسیدگی باشد، طرفین می‌توانند نسبت به توقف رسیدگی در مراجع قضایی و ارجاع اختلاف به داور تراضی کنند.

اگر دعوا در مرحله تجدیدنظر باشد و طرفین آن را به داور ارجاع دهند، داوران می‌توانند رأی برخلاف رأی دادگاه بدوی صادر کنند. در این صورت، رأی داور، قاطع دعوا است.

اگر دعوا در مرحله فرجام‌خواهی باشد و طرفین با توافق، ارجاع دعوا به داور را تقاضا کنند یا مورد از موارد ارجاع به داور تشخیص داده شود، دیوان عالی کشور پرونده را برای ارجاع به داور، به دادگاه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته می‌فرستد.

اگر دعوا توسط دادگاه به داور ارجاع شده باشد، ابلاغ، اجرا و ابطال رأی داور نیز با همین دادگاه خواهد بود.

نقش دادگاه در تشکیل داور:

در این قسمت تکیه بر عناصری است که به نقش‌آفرینی دادگاه مربوط می‌شود.

نقش دادگاه در تعیین اعتبار توافق داور:

در اینجا مقصود از اعتباردهی، شناسایی و به رسمیت شناختن است. در این مفهوم، اعتبار توافق‌نامه داور موجب ترتب اثری خاص می‌گردد. به هر ترتیب اعتبار توافق‌نامه داور یک امر حکمی است که توسط قاضی تعیین می‌گردد. بر اساس ماده ۴۶۱ ق.آ.د.م: «هرگاه نسبت به اصل معامله یا قرارداد راجع به داور بین طرفین اختلافی باشد دادگاه ابتدا به آن رسیدگی و اظهارنظر می‌نماید». اعتبار توافق‌نامه داور منوط به وجود برخی شرایط و فقدان برخی موانع است که مطالعه خواهند شد. ممکن است برخی از مطالب تکرار بعضی از مطالب پیشین باشد؛ ولی در اینجا به‌عنوانی دیگر نگریسته خواهند شد:

شرایط اعتبار توافق‌نامه داور:

توافق‌نامه داور یک قرارداد است که باید شرایط عمومی قرارداد را داشته باشد. این شرایط در ماده ۱۹۰ قانون مدنی آمده است. به هر تقدیر اعتبار موافقت‌نامه داور موکول است به:

۱. **اهلیت طرفین:** در این خصوص در مبحث قبل توضیح کافی داده شد و نیازی به تکرار آن نیست.
۲. **اهلیت داور تعیینی:** ممکن است طرفین در ضمن موافقت‌نامه داور، به داور شخص خاصی توافق کرده باشند. در این صورت شخص مزبور باید دارای اهلیت لازم باشد. به هر تقدیر اگر مقصود از تعیین شخصی خاص، خصوص وی باشد عدم اهلیت وی موجب بطلان شرط داور خواهد بود.

۳. **استقلال موافقت‌نامه داور:** اعتبار موافقت‌نامه داور مستقل از قرارداد اصلی است. به بیانی ممکن است قرارداد اصلی که در ضمن آن توافق بر داور شده است باطل باشد ولی شرط داور معتبر شناخته گردد. بند ۹ ماده ۹ آئین‌نامه نحوه ارائه خدمات مرکز داور اتاق ایران در مورد حل و فصل اختلافات تجاری داخلی و بین‌المللی و نیز ماده ۱۶ ق.د.ت.ب به استقلال موافقت‌نامه داور اشاره کرده است. مطابق این ماده: «۱. "داور" می‌تواند در مورد صلاحیت خود و همچنین درباره وجود و یا اعتبار موافقت‌نامه داور اتخاذ تصمیم کند. شرط داور که به‌صورت جزئی از یک قرارداد باشد از نظر اجرای این قانون به‌عنوان موافقت‌نامه‌ای مستقل تلقی می‌شود، تصمیم "داور" در خصوص بطلان و ملغی‌الاثربودن قرارداد فی‌نفسه به‌منزله عدم اعتبار شرط داور مندرج در قرارداد نخواهد بود. در صورت ایراد به اصل صلاحیت و یا به وجود و یا اعتبار موافقت‌نامه داور (جز در صورتی که طرفین به نحو دیگر توافق کرده باشند) "داور" باید به‌عنوان یک امر مقدماتی، قبل از ورود به ماهیت دعوا نسبت به آن اتخاذ تصمیم کند، اتخاذ تصمیم در مورد ایراد خروج "داور" از حدود صلاحیت که سبب آن در حین رسیدگی حادث شود ممکن است در ضمن رأی ماهوی به عمل آید. چنانچه "داور" به‌عنوان یک امر مقدماتی به صلاحیت خود نظر بدهد، هریک از طرفین می‌تواند ظرف سی ۳۰ روز پس از وصول ابلاغیه آن از دادگاه مندرج در ماده ۶ درخواست کند که نسبت به موضوع رسیدگی و اتخاذ تصمیم نماید. مادام که درخواست مزبور در دادگاه تحت رسیدگی است "داور" می‌تواند به رسیدگی خود ادامه دهد و رأی نیز صادر کند.»

نقش دادگاه در تعیین داور:

در این قسمت صرفاً به نقش دادگاه در انتخاب داور به‌عنوان روش حل و فصل اختلاف پرداخته خواهد شد.

نقش دادگاه در تعیین داور به‌عنوان شیوه حل و فصل منازعه

نقش دادگاه در تعیین داور اختیاری

داوری در وهله اول محصول اراده طرفین است. آنها هستند که می‌توانند داوری را مرجع حل و فصل اختلاف خود قرار دهند. دادگاه نیز در صورتی که به چنین توافقی پی برده باشد طرفین را به داوری ارشاد خواهد کرد. به بیانی، توافق به ارجاع امر به داوری موجب سلب صلاحیت از محاکم خواهد بود. منتها دادگاه در این بین باید اعتبار موافقت‌نامه داوری را احراز کرده، موضوع اختلاف را از موضوعات قابل ارجاع به داوری بداند و ...

نقش دادگاه در تعیین داوری اجباری

ممکن است در قراردادهای الحاقی از طریق تحمیل شرط داوری، ارجاع اختلاف به داوری اجباری تلقی گردد. همچنین ممکن است اجبار مزبور مستقیماً ناشی از حکم قانون‌گذار بوده و ربطی به اراده طرفین نداشته باشد.

الف) تحمیل شرط مراجعه به داور در قرارداد:

در برخی موارد و از طریق گنجانیدن شرط داوری در قرارداد طرفین ناگزیرند تا در صورت وقوع منازعه به داوری مراجعه نمایند. موارد ذیل از جمله همین مواردند:

۱. **شرایط عمومی پیمان:** بر طبق ماده ۵۳ شرایط عمومی پیمان که در پیمان‌ها حاکم است طرفین می‌توانند در صورت بروز منازعه به داوری شورای عالی فنی مراجعه نمایند. البته توافق طرفین، در مراجعه به شورا لازم نیست و صرف مراجعه یکی از آنها کافی خواهد بود تا شورا صلاحیت داوری بیابد. اگرچه ظاهر بند ۳ ماده ۵۳ شرایط عمومی پیمان مراجعه به داوری را اختیاری دانسته است، منتها الزامی بودن گنجانیدن این شرط در قرارداد و نیز کفایت مراجعه یکی از طرفین به مرجع داوری موجب می‌شود تا غالباً شرط داوری نسبت به یکی از طرفین حالت اجباری بیابد.

۲. **قراردادهای نفتی:** به موجب ماده ۵ قانون توسعه صنایع پتروشیمی: «اختلافاتی که بین شرکت ملی صنایع پتروشیمی و طرف‌های دیگر پیش آید چنانچه از طریق مذاکره دوستانه به‌نحوی که در هر قرارداد پیش‌بینی خواهد شد رفع نشود از طریق سازش و داوری حل خواهد شد. مقررات مربوط به ارجاع اختلافات به سازش و داوری در هر قرارداد به نحو مقتضی پیش‌بینی می‌گردد».

۳. **ماده ۱۴ لایحه قانونی مربوط به تفحص، اکتشاف و استخراج نفت در سراسر کشور و فلات قاره:** به موجب این ماده: «اختلافاتی که بین شرکت ملی نفت ایران و طرف‌های دیگر پیش آید چنانچه از طریق مذاکره دوستانه به‌نحوی که در هر قرارداد پیش‌بینی خواهد شد رفع نشود از طریق سازش و داوری حل خواهد شد. مقررات مربوط به ارجاع اختلافات به سازش و داوری در هر قرارداد به نحو مقتضی پیش‌بینی می‌گردد».

۴. **ماده ۲۳ قانون نفت مصوب ۱۳۵۳ نیز دارای حکم مشابهی است:** بر اساس این ماده: «رفع اختلافاتی که بین شرکت نفت ایران و طرف‌های قرارداد پیش آید هرگاه از طریق مذاکره دوستانه به‌نحوی که در هر قرارداد پیش‌بینی خواهد شد رفع نشود از طریق داوری حل خواهد شد. مقررات مربوط به ارجاع اختلافات به سازش و داوری در هر قرارداد به نحو مقتضی پیش‌بینی می‌گردد. آیین رسیدگی در مورد داوری مطابق قوانین ایران و محل داوری، تهران خواهد بود مگر آنکه بعد از بروز اختلاف طرفین قرارداد نسبت به محل دیگری توافق نمایند. اعتبار و تفسیر و اجرای قراردادها تابع قوانین ایران خواهد بود».

۵. **ماده ۲۰ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (مصوب ۱۳۷۹):** «رسیدگی، اظهارنظر و اتخاذ تصمیم در مورد شکایت اشخاص حقیقی و حقوقی از هر یک از تصمیم‌ها در امر واگذاری در صلاحیت هیئت داوری است و این موضوع در قراردادهای تنظیمی واگذاری سهام قید می‌شود و به امضای طرفین قرارداد می‌رسد. مقصود از واگذاری سهام قرارداد انتقال سهام شرکت‌های دولتی به اشخاص خصوصی است. چنانچه اختلافی از این واگذاری حاصل گردد موضوع باید موافق ماده ۲۰ مذکور حل و فصل گردد».

البته مواردی وجود دارد که قانون‌گذار تحمیل یا گنجانیدن شرط داوری را منع کرده است. برای مثال در ماده ۱۱۸ قانون دریایی مصوب ۱۳۴۳ تحمیل هرگونه شرط داوری (قبل از بروز خسارت) منع شده است. ماده مزبور به این شرح است: «آثار ناشی از شرایط خاص، در صورتی که قبل از وقوع حادثه موجد خسارات در قرارداد شروعی به‌منظور بری ساختن متصدی حمل در مقابل مسافر (نماینده او و وارث و یا اشخاصی که تحت تکفل او هستند) شده باشد و یا در مورد تحدید مسؤولیت مبلغی کمتر از آنچه در این فصل ذکر گردیده تعیین شود و یا در مواردی که اثبات امر به عهده متصدی حمل باشد تغییری داده شود و یا آنکه شرط شود که اختلافات به داوری و یا دادگاه مخصوص ارجاع گردد شرایط مذکور باطل است ولی مبطل خود قرارداد که تابع این فصل است نخواهد بود». همچنین است ماده ۱۱ آیین‌نامه معاملات شهرداری تهران که ارجاع به حکمیت را در پیمان‌های موضوع این آیین‌نامه منع کرده است. مثال دیگر ماده ۲۹ آیین‌نامه

معاملات دولتی مصوب ۱۳۳۴ است. بر اساس این ماده نیز گنجاندن حق حکمیت در قراردادهای موضوع آیین نامه ممنوع اعلام شده است.

ب) تحمیل مراجعه به داور از سوی قانون گذار

در این قسمت مواردی را مطالعه می کنیم که طرفین حتی بدون توافق و حتی بدون علم به وجود چنین قیدی مکلفند اختلاف خود را از طریق داور حل و فصل نمایند. در این گونه موارد دادگاه قبل از مداخله داور و ابتدائاً حق رسیدگی نخواهد داشت. برخی از این موارد به قرار ذیل است:

۱. ماده ۳۶ قانون بازار اوراق بهادار مصوب ۱۳۸۴: به موجب این ماده: «اختلافات بین کارگزاران، بازارگردانان، کارگزار/ معامله گران، مشاوران سرمایه گذاری، ناشران، سرمایه گذاران و سایر اشخاص ذی ربط ناشی از فعالیت حرفه ای آنها، در صورت عدم سازش در کانون ها توسط هیئت داورى رسیدگی می شود».

۲. ماده ۵ قانون توسعه ابزارها و نهادهای مالی جدید به منظور تسهیل اجراء سیاست های کلی اصل چهل و چهارم قانون اساسی: «هرگونه اختلاف ناشی از سرمایه گذاری در صندوق های موضوع ماده ۲ و فعالیت آنها و نیز اختلاف بین ارکان صندوق در هیئت داورى موضوع قانون بازار اوراق بهادار جمهوری اسلامی ایران رسیدگی می شود». مقصود از صندوق های موضوع ماده ۲۰، صندوق هایی مثل صندوق بازنشستگی، صندوق سرمایه گذاری و ... می باشد.

۳. تبصره بند ج ماده ۵ قانون ایمنی زیستی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۸۸: بر اساس این تبصره: «به منظور رسیدگی به اعتراض متقاضی نسبت به نظر دستگاه های اجرائی ذی صلاح و حل اختلافات و یا رسیدگی به شکایات احتمالی بین اشخاص و دستگاه های اجرائی ذی صلاح موضوع این قانون کمیسیون سه نفره داورى مرکب از متخصصان مرتبط با ایمنی زیستی (حداقل دانشیار) وزارتخانه های بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، جهاد کشاورزی و سازمان حفاظت محیط زیست و با معرفی این دستگاه ها و حکم رئیس شورای ملی ایمنی زیستی تشکیل می گردد». در واقع هرکس که به نظر وزارت جهاد کشاورزی، سازمان محیط زیست، وزارت بهداشت درمان و آموزش پزشکی و ... در اعطا یا لغو مجوزی که مربوط به محیط زیست باشد معترض باشد بدو به هیئت داورى مزبور مراجعه نماید.

۴. تبصره ۲ ماده ۳ لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص (مصوب ۱۳۵۸/۷/۱): که البته امروزه قدرت اجرایی ندارد. بر اساس این تبصره: «موارد اطلاق همان است که در قانون مدنی و احکام شرع مقرر گردیده ولی در مواردی که شوهر به استناد ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی تقاضای طلاق می کند دادگاه بدو حسب آیه کریمه (فَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا فَإِنْ يُرِيدَ إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا) موضوع را به داورى ارجاع می کند و در صورتی که بین زوجین سازش حاصل نشود اجازه طلاق به زوج خواهد داد». البته امروزه مفاد تبصره به نوعی دیگر در قانون حمایت از خانواده تکرار شده است.

۵. ماده ۴ قانون حمایت از مصرف کنندگان خودرو (مصوب ۱۳۸۶): «چنانچه نقص یا عیب قطعات ایمنی خودرو در طول دوره ضمانت پس از سه بار تعمیر همچنان باقی باشد یا در صورتی که نقص یا عیب قطعاتی که موجب احتمال صدمه جسمی یا جانی اشخاص گردد و با یک بار تعمیر برطرف نشده باشد یا خودرو بیش از سی روز به دلیل تعمیرات، غیرقابل استفاده بماند، عرضه کننده مکلف است حسب درخواست مصرف کننده، خودروی معیوب را با خودروی نو تعویض یا با توافق، بهای آن را به مصرف کننده مسترد دارد. تبصره ۱- در صورت بروز اختلاف بین طرفین، حل و فصل آن از طریق هیئت حل اختلاف موضوع تبصره ۲ ماده ۳ این قانون می باشد». تبصره ۲ ماده ۳ به این قرار است: «تبصره ۲- در صورت بروز اختلاف بین طرفین موضوع ماده فوق، موضوع اختلافی حسب درخواست طرفین ابتدا در هیئت حل اختلاف مربوطه، متشکل از نماینده عرضه کننده خودرو، کارشناس رسمی دادگستری و کارشناس نیروی انتظامی به ریاست کارشناس رسمی دادگستری طرح و رأی لازم با اکثریت آراء صادر خواهد شد. در صورت اعتراض هر یک از طرفین به رأی صادره، خواسته در دادگاه صالحه قابل پیگیری خواهد بود. دادگاه صالحه باید خارج از نوبت و حداکثر طرف دو ماه انشاء رأی نماید». در این ماده، اگرچه به لفظ داورى اشاره نشده است ولی سیاق بیان قانون به نحوی است که مراجعه به مرجع پیش بینی شده که ماهیتاً مرجع داورى می باشد الزامی تلقی شده است. نکته دیگر آنکه در غالب موارد داورى اجباری ترکیب داورى در قانون آمده است و طرفین اختیاری در تعیین داوران یا تغییر آن ندارند. مع ذلک مواردی هم وجود دارد که مراجعه به داورى اجباری ولی تعیین داور در اختیار طرفین است. برای مثال داورى موضوع ماده ۲۳ قانون نفت ۱۳۵۳ از همین قبیل است.

حقوق و تکالیف داوران در جریان رسیدگی

حقوق داوران

در اینجا مقصود از حقوق، توانایی و اختیاراتی است که داور دارد. بدین معنی ارجاع امر به کارشناس نیز ذیل همین عنوان مطالعه می‌گردد.

۱. **استعفا:** مطابق ماده ۴۷۳ داور می‌تواند پس از قبول داور، استعفا دهد. در این صورت چنانچه استعفای وی مبتنی بر عذر موجه باشد مسئولیتی گریبان‌گیر وی نخواهد بود. ولی اگر عذر موجهی در کار نباشد تا پنج سال از حق انتخاب شدن به داور محروم خواهد شد. مطابق ظاهر قانون، نفوذ استعفای داور موکول به موافقت مرجع خاص یا حتی طرفین نیست و به‌صرف اعلام، مؤثر خواهد بود.

ماده ۲۸ آیین‌نامه نحوه ارائه خدمات مرکز داورى اتاق ایران ... نیز به حق استعفای داور اشاره دارد.

۲. **مطالبه اسناد و مدارک از طرفین:** داوران می‌توانند اسناد و مدارک مربوطه را از طرفین مطالبه نمایند. همچنین می‌توانند توضیحات لازم را از آنان بخواهند. بر اساس ماده ۴۷۶ ق.آ.د.م: «طرفین باید اسناد و مدارک خود را به داوران تسلیم نمایند. داوران نیز می‌توانند توضیحات لازم را از آنان بخواهند...». به نظر می‌رسد داوران می‌توانند از طرفین دعوت نمایند تا شخصاً در جلسه داورى شرکت نموده ادای توضیح نمایند. این اختیار داوران منطبق با اختیاری است که برای دادرسی پیش‌بینی شده است. بر اساس ذیل ماده ۹۴ ق.آ.د.م دادرسی نیز می‌تواند حضور طرفین را ضروری اعلام نماید.

۳. **ارجاع امر به کارشناس:** در این مورد باید توجه داشت که:

۱. داور می‌تواند اموری را که دارای جنبه فنی و تخصصی است، به کارشناس ارجاع دهد؛ بدون آنکه در این خصوص، مکلف به رعایت قواعد آیین دادرسی، مانند صدور قرار کارشناسی باشد.

۲. با توجه به آنکه داور مکلف به رعایت قواعد آیین دادرسی نیست، کارشناس مورد تعیین او می‌تواند کارشناس رسمی باشد، یا آنکه فاقد پروانه کارشناسی رسمی باشد.

۳. اگر داور، خود در موضوع تخصصی مزبور، دارای دانش کافی باشد، نیاز به ارجاع موضوع به کارشناس نیست و می‌تواند خود در آن خصوص، اقدام بررسی موضوعی و کارشناسی کند. (برخلاف قاضی)

۴. دستمزد کارشناس، حسب اعلام داور، بر عهده طرفی است که داور برای اثبات ادعای او، استفاده از کارشناس را لازم دیده است.

۴. **صدور دستور معاینه و بازبینی اموال، امکنه و ... توسط کارشناس:** به این اختیار داور در قانون آیین دادرسی مدنی اشاره‌ای نشده است، ولی ماده ۴۶ آیین‌نامه نحوه ارائه خدمات مرکز داورى اتاق اختصاص به این موضوع دارد. بر اساس بند الف این ماده: «داور می‌تواند در مواردی که لازم بداند رأساً یا به درخواست هر یک از طرفین، موضوع را به کارشناسی یک یا چند نفر ارجاع دهد و مقرر کند که هر یک از طرفین هرگونه اطلاعات مرتبط را در اختیار کارشناس قرار دهد و موجبات دسترسی او را به مدارک مربوط، کالا یا سایر اموال و امکنه برای انجام معاینه و بازبینی فراهم آورد مگر اینکه طرفین طور دیگری توافق کرده‌اند...».

۵. **ختم دعوا به صلح:** چنانچه داوران اختیار صلح داشته باشند می‌توانند دعوا را با صلح خاتمه دهند (ماده ۴۸۳ ق.آ.د.م).

۶. **صدور دستور موقت:** در قانون آیین دادرسی مدنی به اختیار داور در صدور دستور موقت اشاره‌ای نشده است ولی در ۳۵ آیین‌نامه نحوه ارائه خدمات مرکز داورى اتاق که در خصوص داورى‌های این مرکز قابلیت اجرایی دارد بدان تصریح شده است. پس اگرچه در مورد اختیار داور در صدور دستور موقت در داورى‌های موضوع قانون آیین دادرسی مدنی تردید وجود دارد ولی در داورى‌های مرکز داورى این امر به صراحت پذیرفته شده است. بر اساس بند الف ماده ۳۵: «داور می‌تواند در امور مربوط به موضوع اختلاف که محتاج به تعیین تکلیف فوری است، به درخواست هر یک از طرفین دستور موقت صادر نماید». البته وفق بند ب همان ماده ممکن است دستور موقت قبل از شروع داورى صادر گردد. در این صورت متقاضی باید ظرف ۱۰ روز دعوای ماهوی خود را طرح نماید. نکته دیگر آنکه بر اساس تبصره ماده ۳۵ ارجاع اختلاف به مرکز داورى، به منزله پذیرش اختیارات داور در صدور دستور موقت و اخذ تأمین مناسب است و طرفین ملزم به رعایت مفاد دستور می‌باشند.

۷. **تشکیل جلسه جهت استماع شهادت شهود و بررسی تأثیر آن:** این مورد نیز در قانون آیین دادرسی مدنی مغفول مانده است؛ مع‌ذلک در داورى‌های موضوع آیین‌نامه نحوه ارائه خدمات مرکز داورى اتاق بازگانی موردعنایت قرار گرفته است. بر اساس ماده ۴۵ این آیین‌نامه، داور می‌تواند در صورتی که هر یک از طرفین جهت اثبات ادعا یا مدافعات خود به شهادت شهود استناد کند، باید قبل از تشکیل جلسه استماع، نام و مشخصات شهود و موضوع شهادت ایشان و ارتباط آن با موضوع داورى را کتباً تسلیم کند، در صورت احراز تأثیر مؤدای شهادت شهود و ارتباط آن با موضوع داورى داور مقرر می‌کند جلسه‌ای برای استماع شهادت تعیین و از طرفین و شهود جهت استماع شهادت دعوت به عمل می‌آورد و ...

۸. **پرداخت حق الزحمه:** بر اساس ماده ۴۹۷ ق.آ.د.م پرداخت حق الزحمه داور بر عهده طرفین است. درواقع داوران می‌توانند شروع به کار خویش را منوط به تودیع حق الزحمه داورى نمایند (ماده ۶ آیین‌نامه حق الزحمه داورى موضوع ماده ۴۹۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی). اگر شخصی که باید حق الزحمه داور را بپردازد، از پرداخت امتناع کند، داور برای وصول حق الزحمه خود چاره‌ای جز طرح دعوا در دادگاه ندارد.

در داورى‌های مرکز اتاق بازرگانی نیز به این حق اشاره شده است. بر اساس مواد ۵۸ به بعد آیین‌نامه نحوه ارائه خدمات مرکز داورى اتاق جز در مواردی که طرفین طور دیگری توافق کرده‌اند، پرداخت هزینه‌های داورى در مرکز داورى به تساوی بر عهده خواهان و خوانده است که باید تا قبل از صدور رأی به دبیرخانه مرکز بپردازند. البته در صورت امتناع طرفین دبیر کل مرکز می‌تواند با مشورت داور رسیدگی را متوقف کند.

در ماده ۳ آیین‌نامه نحوه دریافت هزینه‌های انجام داورى توسط شورای عالی فنی مصوب ۱۳۸۵ که بیشتر در پیمان‌ها اجرا می‌گردد نیز به حق الزحمه داور توجه شده است. بر اساس این ماده خواهان باید ابتدائاً نیمی از هزینه‌ها را بپردازد. البته ابلاغ رأی داور موقوف به پرداخت مابقی هزینه‌ها خواهد بود.

بر اساس این مواد داور می‌تواند تا زمانی که هزینه‌ها تودیع نشده است از انجام داورى و در برخی موارد از صدور یا ابلاغ رأی خودداری نماید. **مصونیت داوران:** در قانون آیین دادرسی مدنی به اصل مصونیت داوران اشاره‌ای نشده است و تنها در ماده ۵۰۱ به مسؤولیت عمومی داوران توجه شده است؛ بر اساس این ماده: «هرگاه در اثر تدلیس، تقلب یا تقصیر در انجام وظیفه دوران ضرر مالی متوجه یک طرف یا طرفین دعوا گردد، داوران برابر موازین قانونی مسؤول جبران خسارت وارده خواهند بود». شاید بتوان از این ماده به مصونیت داوران رسید. بدین ترتیب که داوران جز در صورت ارتکاب موارد منصوص در ماده اخیر مسؤولیتی نخواهند داشت. به هر روی، در ماده ۶۶ آیین‌نامه نحوه ارائه خدمات مرکز داورى اتاق قیدی وجود دارد که گویا ناظر به مصونیت داوران است. بر اساس این ماده: «مسؤولیت دبیرکل و کارکنان مرکز داورى و داوران، از حیث اجرای مقررات این آیین داورى و آیین‌نامه هزینه‌های داورى همان است که به موجب قوانین ذی‌ربط مقرر شده و مسؤولیت دیگری متوجه ایشان نخواهد بود».

تکالیف داوران

۱. **صدور رأی در مهلت تعیین‌شده:** داوران مکلفند در مهلتی که از سوی طرفین تعیین می‌شود اعلام رأی نمایند. چنانچه مهلت داورى معین نشده باشد این مدت سه ماه خواهد بود (تبصره ماده ۴۸۴ ق.آ.د.م). البته ضمانت اجرای این تکلیف مشخص نشده است و ظاهراً صرف عدم صدور رأی در مهلت مسئولیتی در پی نخواهد داشت مگر آنکه مبتنی بر تعلل بوده یا رنگی از امتناع به خود گرفته باشد که در این صورت موضوع مشمول ماده ۴۷۳ ق.آ.د.م خواهد بود. بر اساس این ماده: «چنانچه داور پس از قبول داورى بدون عذر موجه از قبیل مسافرت یا بیماری و امثال آن در جلسات داورى حاضر نشده یا استعفا دهد و یا از دادن رأی امتناع نماید، علاوه بر جبران خسارات وارده تا پنج سال از حق انتخاب شدن به داورى محروم خواهد بود». درواقع مطابق ذیل ماده ۴۷۴: «... در صورتی که داوران در مدت قراردادی داورى یا مدتی که قانون معین کرده است نتوانند رأی بدهند و طرفین به داورى اشخاص دیگر تراضی نکرده باشند، دادگاه به اصل دعوا وفق مقررات قانونی رسیدگی و رأی صادر می‌نماید...».

۲. **توقف رسیدگی در موارد خاص:** موافق ماده ۴۷۸ ق.آ.د.م: «هرگاه ضمن رسیدگی مسائلی کشف شود که مربوط به وقوع جرمی باشد و در رأی داور مؤثر بوده و تفکیک جهات مدنی از جزایی ممکن نباشد و همچنین در صورتی که دعوا مربوط به نکاح یا طلاق یا نسب بوده و رفع اختلاف در امری که رجوع به داورى شده متوقف بر رسیدگی به اصل نکاح یا طلاق یا نسب باشد، رسیدگی داوران تا صدور حکم نهایی از دادگاه صلاحیت‌دار نسبت به امر جزایی یا نکاح یا طلاق یا نسب متوقف می‌گردد». همچنین داوران مکلف‌اند مفاد حکمی که در امر جزایی یا نکاح یا طلاق یا نسب صادرشده را محترم بدارند (ذیل ماده ۴۸۰).

۳. **ابلاغ رأی:** داور مکلف است تا قبل از اتمام مهلت داورى، رأی خود را صادر و ابلاغ نماید. ابلاغ رأی به طریقی خواهد بود که در موافقت‌نامه داورى تعیین‌شده یا آنکه به هر ترتیب دیگری که از سوی طرفین معین شده است صورت می‌پذیرد. «چنانچه طرفین در قرارداد داورى طریق خاصی برای ابلاغ رأی داورى پیش‌بینی نکرده باشند، داور مکلف است رأی خود را به دفتر دادگاه ارجاع‌کننده دعوا به داور یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد تسلیم نماید...».

البته در داورى‌های مرکز داورى اتاق بازرگانی، رأی داور پس از امضا توسط دبیرخانه مرکز داورى به طرفین ابلاغ خواهد شد (ماده ۵۶ آیین‌نامه نحوه ارائه خدمات مرکز داورى).

رعایت اصل بی طرفی: داوران مکلف‌اند اصول دادرسی را رعایت نمایند. اصولی چون اصل بی طرفی دادرسی، اصل استقلال داور، دادن فرصت دفاع و در ذیل به اصل بی طرفی داور پرداخته می‌شود. در قانون آیین دادرسی مدنی به این تکلیف اشاره‌ای نشده است که شاید به علت بدهات امر باشد. به هر تقدیر مطابق ماده ۴۷۷، داوران باید مقررات مربوط به داور را رعایت نمایند؛ که از جمله آن بی طرفی داور است. همچنین مقررات ماده ۴۶۹ عموماً جهت رعایت اصل بی طرفی داور انشاء شده است و می‌توان از مقررات پراکنده قانون، این اصل را استنباط نمود.

اصل رسیدگی انحصاری از طریق داور:

با توافق طرفین به ارجاع امر به داور یا با انعقاد قرارداد داور، تنها مرجع صلاحیت‌دار جهت حل و فصل منازعه، داور خواهد بود. درواقع توافق بر ارجاع امر به داور موجب سلب صلاحیت از محاکم خواهد شد. در قانون آیین دادرسی مدنی نص صریحی که مؤید این مطلب باشد مشاهده نمی‌شود مع ذلک مفاد برخی مواد مانند ماده ۴۶۳ بیانگر این اصل است. مطابق این ماده: «هرگاه طرفین ملتزم شده باشند که در صورت بروز اختلاف بین آنها **شخص معینی** داور نماید و آن شخص **نخواهد** یا **نتواند** به‌عنوان داور رسیدگی کند و به داور یا داوران دیگری نیز **ترازی ننمایند**، رسیدگی به اختلاف در صلاحیت دادگاه خواهد بود». مفهوم این ماده چنین است: اگر امکان داورى منتفی نشده باشد دادگاه حق رسیدگی ندارد. در برخی موارد ممکن است در وجود و اعتبار موافقت‌نامه داورى اختلاف باشد. در این صورت ابتدا باید اصل وجود و اعتبار موافقت‌نامه یا قرارداد داورى اثبات گردد (ماده ۴۶۱ ق.آ.د.م) و چنانچه این امر اثبات شد آنگاه موضوع اختلاف به داورى ارجاع می‌گردد. به بیانی، در این فرض اظهارنظر دادگاه در خصوص وجود موافقت‌نامه داورى مخالف اصل رسیدگی انحصاری از طریق داورى نخواهد بود. (لازم به ذکر است در داورى‌های مرکز داورى اتاق بازرگانی رسیدگی به وجود و اعتبار موافقت‌نامه داورى توسط خود دیوان داورى مرکز رسیدگی خواهد شد. ماده ۹ آیین‌نامه نحوه ارائه خدمات مرکز داورى اتاق ... صریح در این معناست).

قواعد رسیدگی در داورى:

آغاز رسیدگی داور منوط است به درخواست یکی از طرفین. این درخواست، تشریفات شکلی خاصی ندارد. درست است که شروع رسیدگی داور، منوط به درخواست یکی از طرفین است، ولی طرف دیگر نیز می‌تواند درخواست‌های خود، در خصوص موضوع اختلاف را به داور تقدیم کند تا نسبت به ادعاهای طرف مقابل تصمیم‌گیری شود. داوران در رسیدگی تابع تشریفات آیین دادرسی نیستند. برای مثال، لازم نیست که داوران برای دعوت از طرفین اختلاف و ابلاغ وقت رسیدگی به ایشان، تشریفات خاصی را رعایت کنند و برای مذاکرات اصحاب اختلاف، صورت‌مجلس تنظیم کنند؛ اما باید قوانین ماهوی امره را رعایت کنند.

داوران مکلف به رعایت قواعد داورى و همچنین مکلف به رعایت اصول رسیدگی عادلانه، مانند اصل بی طرفی، اصل تناظر و اصل دفاع هستند.

داوران می‌توانند توضیحات لازم را از طرفین اختلاف بخواهند. طرفین می‌توانند برای توضیح در نزد داور و حضور در جلسات داورى، نماینده معرفی کنند. نماینده می‌تواند وکیل رسمی دادگستری باشد.

اگر برای اتخاذ تصمیم، جلب نظر کارشناسی ضروری باشد، داوران می‌توانند کارشناس انتخاب کنند.

اقرار در نزد داور، حکم اقرار در دادگاه را ندارد.

تشکیل جلسه توسط داوران:

در صورت تعدد داوران باید بین ایشان جلسه یا جلساتی تشکیل شود. ترتیب تشکیل جلسه و نحوه رسیدگی و دعوت برای حضور در جلسه، توسط داوران تعیین خواهد شد. در مواردی که ارجاع امر به داورى از طریق دادگاه بوده، دعوت به حضور در جلسه به موجب اختاریه دفتر دادگاه به عمل می‌آید.

اگر یکی از داوران از شرکت در جلسه یا دادن رأی یا امضای آن امتناع کند، رأی که با نظر اکثریت داوران صادر می‌شود، ملاک اعتبار است؛ مگر اینکه در قرارداد، ترتیب دیگری مقرر شده باشد. مراتب عدم حضور یا عدم امضای داور مزبور نیز باید در رأی قید شود.

طواری داورى:

در داورى، جلب ثالث و ورود ثالث راه ندارد؛ مگر آنکه آن شخص ثالث با طرفین اختلاف، نسبت به داورى توافق و ترازی کنند. اگر بین طرفین داورى و شخص ثالث، نسبت به داورى توافق نشود، به اختلاف طرفین داورى و شخص ثالث، در دادگاه رسیدگی می‌شود. اگر دادگاه نتیجه داورى را در رسیدگی خود مؤثر بداند تا تعیین نتیجه داورى، رسیدگی خود را متوقف می‌کند.

در نزد داور، انکار، تردید و ادعای جعل ممکن است. داور، خود با استفاده از کارشناس، به اصالت سند رسیدگی می‌کند؛ مگر آنکه ادعای جعل با تعیین جاعل باشد (جعل مرکب) و جاعل نیز قابل تعقیب باشد که در این صورت، به دلیل آنکه موضوع، جنبه جزایی دارد، داور نمی‌تواند به آن رسیدگی کند و باید رسیدگی خود را تا ابلاغ رأی نهایی در خصوص جعلیت سند متوقف کند.

صدور قرار تأمین خواسته و دستور موقت در داوری داخلی منتفی است؛ یعنی نه برای داور چنین حقی پیش‌بینی شده و نه برای دادگاه. در داوری بین‌المللی، درخواست قرار تأمین خواسته یا دستور موقت، قبل یا حین رسیدگی داوری از دادگاه ممکن است. داور نیز می‌تواند در جریان رسیدگی، به درخواست هریک از طرفین، دستور موقت صادر کند.

توقف موقت رسیدگی داوران:

۱. در دو مورد رسیدگی داور یا داوران، تا صدور و ابلاغ حکم نهایی از دادگاه متوقف می‌شود:
 - ✓ اگر ضمن رسیدگی داور، وقوع جرمی کشف شود که در رأی داور مؤثر بوده و تفکیک جهات مدنی از جزایی ممکن نباشد.
 - ✓ اگر دعوا، مربوط به نکاح یا طلاق یا نسب بوده و رفع اختلاف در امری که رجوع به داوری شده، متوقف بر رسیدگی به اصل نکاح یا طلاق یا نسب باشد.
 ۲. این حکم نهایی توسط دادگاه ارجاع‌کننده دعوا به داوری یا دادگاهی که داور را انتخاب کرده، به داوران ابلاغ می‌شود و اگر داور، بدون دخالت دادگاه انتخاب شده باشد، حکم نهایی به وسیله طرفین یا یک طرف به او ابلاغ خواهد شد.
 ۳. مدت توقف داوری، جزء مهلت داوری محسوب نشده و از آن کسر نمی‌شود.
- ### موارد زوال داوری:
- در موارد ذیل موافقت‌نامه داوری زایل شده و طرفین می‌توانند برای حل اختلاف به دادگاه مراجعه کنند:
۱. تراضی کتبی طرفین دعوا (اقاله): گرچه در قانون، الزامی بر تنظیم موافقت‌نامه داوری به صورت کتبی وجود ندارد؛ ولی اقاله آن باید به صورت کتبی انجام شود. موافقت‌نامه داوری قابل فسخ نیست.
 ۲. منتفی شدن موضوع داوری: برای مثال، تلف ملی که موضوع داوری بوده است.
 ۳. امتناع داور از انجام داوری یا عدم مقدوریت داوری توسط او در داوری مقید: اگر داور تعیینی نخواهد یا نتواند داوری کند (برای مثال، دچار فوت یا حجر شود)، موافقت‌نامه داوری منحل و منفسخ می‌شود؛ مگر آنکه طرفین، داور دیگری را برگزینند و به بقای موافقت‌نامه تراضی کنند.
 ۴. فوت یا حجر یکی از طرفین دعوا: سفیه شدن یکی از طرفین اختلاف، وقتی که موضوع داوری، غیرمالی (مانند حضانت) است، موجب زوال داوری نیست؛ زیرا شخص سفیه نسبت به امور غیرمالی، محجور محسوب نمی‌شود.
 ۵. زوال اصل دعوا: مانند آنکه در دعوی قائم به شخص، مانند حضانت یا ملاقات طفل، یکی از طرفین فوت کند.
 ۶. صدور حکم به بطلان رأی داور: در این صورت، موافقت‌نامه داوری نسبت به موضوع مورد اختلاف که یک‌بار نسبت به آن داوری صورت گرفته و رأی داور در خصوص آن باطل شده، زایل می‌شود؛ اما موافقت‌نامه داوری نسبت به سایر موضوعاتی که هنوز نسبت به آنها داوری صورت نگرفته، به اعتبار خود باقی است.
 ۷. انقضای مدت داوری و عدم صدور رأی توسط داور.
 ۸. صرف‌نظر کردن کلی خواهان از ادعای خود: اگر خواهان از ادعای خود به طور کلی صرف‌نظر کند، داور از ادامه رسیدگی خودداری کرده و داوری زایل می‌شود.

قواعد تصمیم‌گیری داوران:

۱. صدور رأی:
 - ✓ در صورت تعدد داوران، ملاک، رأی اکثریت داوران است و اتفاق نظر ایشان لازم نیست؛ مگر آنکه در موافقت‌نامه داوری، ترتیبی برخلاف آن مقرر شده باشد. رأی داور باید موجه و مدلل باشد.
۲. حل اختلاف به موجب صلح و سازش: داوران در صورتی می‌توانند دعوا را به سازش خاتمه دهند که این شروط، همگی با هم جمع باشند:
 - الف. داوران باید اختیار صلح و سازش داشته باشند.
 - ب. نیاز به اتفاق آرای داوران دارد.
 - ج. صلح‌نامه، باید به صورت کتبی تنظیم شود.

اوصاف رأی داور:

- ✓ اصل نسبی بودن رأی داور: همان طور که اصل، بر نسبی بودن رأی محاکم است، اصل بر نسبی بودن رأی داور نیز هست؛ یعنی آنکه آثار مستقیم و تعهدات ناشی از رأی داور، فقط متوجه طرفین اختلاف است و این رأی نمی تواند موجب ایجاد تعهد برای سایرین شود.
- ✓ اصل قابل استناد بودن رأی داور در برابر اشخاص ثالث: درست است که رأی داور نمی تواند موجب ایجاد تعهد مستقیم برای اشخاص ثالث شود؛ اما آثار این آرا در برابر اشخاص ثالث، قابل استناد است. از همین رو اشخاص ثالثی که از رأی داور متضرر می شوند، می توانند نسبت به آن اعتراض ثالث کنند.
- ✓ اصل الزام آور بودن رأی داور: رأی داور الزام آور است؛ یعنی محکوم علیه باید مفاد آن را اجرا کند؛ در غیر این صورت، نسبت به آن اجرائیه صادر شده و شخص محکوم علیه، ملزم به اجرای آن رأی می شود.
- ✓ قابلیت بلاثر شدن رأی داور: اگر طرفین، در هر زمانی برخلاف رأی داور توافق کنند یا با یکدیگر توافق کنند که رأی داور بلاثر شود، رأی داور بلاثر می شود.
- ✓ اصل فراغت از رسیدگی: رأی داور نیز مانند رأی دادگاه، مشمول قاعده فراغ از رسیدگی است؛ یعنی داور بعد از صدور رأی، حق تغییر آن را ندارد و فقط می تواند تحت شرایطی، موارد سهو قلم را تصحیح کند.
- ✓ عدم برخورداری از اعتبار امر مختومه: رأی داور از اعتبار امر مختومه برخوردار نیست. البته اگر در خصوص پرونده ای که نسبت به آن رأی داور صادر شده، مجدداً اقامه دعوا شود، قاضی ممکن است به دلیل ختم رسیدگی به موضوع در داور و تعیین تکلیف در داور، حکم بر بی حقی خواهان صادر کند.
- ✓ عادی بودن رأی داور: رأی داور، یک سند عادی است؛ بنابراین، قابل انکار یا تردید است.

طریقه ابلاغ رأی داور:

شیوه ابلاغ رأی داور، تابع توافق طرفین است. در صورت سکوت موافقت نامه داور در خصوص شیوه ابلاغ رأی داور، داور باید رأی خود را برای ابلاغ، به دفتر دادگاه تسلیم کند. دفتر دادگاه، اصل رأی را بایگانی کرده و رونوشت آن را به اصحاب دعوا ابلاغ می کند. منظور، همان دادگاهی است که موضوع را به داور ارجاع داده یا اگر دعوا، از طریق دادگاه به داور ارجاع نشده باشد؛ منظور، دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به اصل اختلاف را دارد.

ابلاغ رأی داور توسط دفتر دادگاه، تابع قواعد ابلاغ اوراق قضایی است. برای مثال، در صورت مجهول المکان بودن یکی از طرفین اختلاف، ابلاغ از طریق نشر آگهی به عمل می آید.

تصحیح رأی داور: داور می تواند موارد سهو قلم را که در رأی صادره وجود دارد، با شرایطی تصحیح کند؛ اما پس از صدور رأی، حق تغییر حکمی یا موضوعی در آن ندارد. تصحیح موارد سهو قلم به ترتیب ذیل است:

۱. قبل از انقضای مهلت داور: در این مقطع، داور می تواند سهو قلم را رأساً تصحیح کند.
۲. بعد از انقضای مهلت داور تا قبل از انقضای مهلت اعتراض به رأی داور: در این مقطع، داور می تواند موارد سهو قلم را به درخواست یکی از طرفین تصحیح کند.

داور یا داوران باید ظرف ۲۰ روز از تاریخ این درخواست، رأی تصحیحی خود را ارائه دهند.

اگر دادگاه، مشغول رسیدگی به اعتراض به رأی داور باشد، فعلاً و تا زمان بیان نظر تصحیحی داور یا انقضای مهلت داور برای بیان نظر تصحیحی خود (انقضای مهلت اعتراض به رأی)، رسیدگی دادگاه متوقف می شود.

۳. بعد از انقضای مهلت اعتراض به رأی داور: تصحیح رأی با دادگاهی است که به اعتراض به رأی داور رسیدگی می کند. اگر اعتراضی به رأی داور به عمل نیامده باشد، در این صورت همان دادگاهی که به درخواست اجرای رأی داور را بر عهده دارد، موارد سهو قلم را نیز برطرف می کند.

بلاثر شدن رأی داور:

بعد از صدور رأی داور، در صورت توافق طرفین، رأی داور مردود و بلاثر می شود. توافق طرفین برای بلاثر کردن رأی داور، مانند آن است که داور، رأی صادر نکرده است؛ بنابراین، مجدداً باید به اختلاف طرفین رسیدگی شود. هیچ محدودیت زمانی برای توافق طرفین جهت بلاثر کردن رأی داور در قوانین پیش بینی نشده است.

اگر موافقت‌نامه داور، همچنان بین طرفین باقی باشد، بعد از رد رأی داور توسط طرفین، برای حل اختلاف باید مجدداً داورى صورت گیرد و اگر موافقت‌نامه داورى باقی نمانده باشد، رسیدگی به اختلاف با محاکم است.

اجرای رأی داور:

- ✓ محکوم علیه باید رأی داور را ظرف ۲۰ روز از ابلاغ اجرا کند.
- ✓ در صورت عدم اجرا، اجرای رأی داور، تابع قانون اجرای احکام مدنی است.
- ✓ محکوم له می‌تواند از دادگاه، صدور اجرائیه و تشکیل پرونده اجرائی را تقاضا کند.
- ✓ برای صدور اجرائیه، باید به همان دادگاهی رجوع کرد که پرونده را به داورى ارجاع داده یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل موضوع را دارد.
- ✓ دادگاه در مقام صدور اجرائیه، مکلف به ارزیابی رأی است. اگر تشخیص داد که یکی از جهات بطلان رأی داور، مذکور در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م در رأی داور وجود دارد، نباید اجرائیه صادر کرد. در این صورت، دادگاه قرار رد درخواست صادر می‌کند.
- ✓ صرف اعتراض به رأی داور، مانع اجرای آن نیست. حتی اگر نسبت به رأی داور اعتراض شده باشد، باز هم دادگاه مکلف به صدور اجرائیه است؛ مگر آنکه دادگاه قرار توقف اجرای رأی داور را صادر کند.

روش‌های اعتراض به رأی داور:

- ✓ اعتراض شخص محکوم علیه به رأی داور (درخواست ابطال رأی داور)
- ✓ اعتراض ثالث به رأی داور.

اعتراض ثالث به رأی داور:

۱. نسبت به رأی داور، اعتراض ثالث ممکن است؛ چه اعتراض ثالث اصلی و چه اعتراض ثالث طاری.
۲. بنا بر نص قانون، شخصی می‌تواند نسبت به رأی داور اعتراض ثالث کند که در جریان نصب داور دخیل نباشد؛ بنابراین، شخص ثالثی که بنا بر تراضی طرفین اقدام به نصب داور کرده، نمی‌تواند نسبت به رأی داور اعتراض ثالث کند.
۳. شخص ثالث که به موجب تراضی اصحاب اختلاف، وارد داورى شده و اختلاف او و اصحاب دعوا نیز به موجب داورى رسیدگی شده، نمی‌تواند نسبت به رأی داور، اعتراض ثالث کند؛ بلکه می‌تواند به عنوان اصحاب اختلاف، درخواست ابطال رأی داور را طرح کند.
۴. اعتراض ثالث به رأی داور، طبق همان قواعدی است که قبلاً در بحث اعتراض ثالث بیان شد.
۵. رأی داور، بدون محدودیت زمانی قابل اعتراض ثالث است.
۶. به موجب قیاس با ماده ۴۹۰ ق.آ.د.م به این نتیجه می‌رسیم که دادگاه صالح برای اعتراض ثالث به رأی داور، همان دادگاهی است که دعوا را به داورى ارجاع کرده یا آنکه صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را داشته است.

اعتراض محکوم علیه به رأی داور:

اعتراض به رأی داور، درخواست است و دعوا محسوب نمی‌شود. و چون دعوا نیست از تأدیه هزینه دادرسی معاف است. این درخواست، درخواست ابطال رأی داور نام دارد. حق اعتراض به رأی داور قابل اسقاط نیست. رسیدگی به درخواست ابطال رأی داور در صلاحیت دادگاهی است که موضوع را به داورى ارجاع داده است (دادگاهی که بنا بر توافق طرفین دعوا، اختلاف را به داورى ارجاع کرده یا دادگاهی که اقدام به نصب داور کرده است). اگر موضوع از طریق دادگاه به داورى ارجاع نشده باشد، ابطال رأی داور در صلاحیت رسیدگی دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به اصل موضوع را دارد. گرچه این اعتراض ماهیتاً درخواست است؛ اما در مواردی که دادگاه، موضوع را به داورى ارجاع نداده، درخواست ابطال رأی داور، نیاز به ارجاع رئیس حوزه قضایی به یکی از شعب دادگاه دارد و از همین رو، برای ارجاع به شعبه دادگاه، باید روی برگه‌های دادخواست تنظیم شود. نتیجه این اعتراض می‌تواند، حکم به بطلان رأی داور باشد. این حکم قابل تجدیدنظرخواهی است.

مهلت اعتراض به رأی داور:

محکوم علیه می‌تواند ظرف ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ رأی داور، به رأی داور اعتراض کند. مهلت اعتراض به رأی داور برای اشخاص مقیم خارج ۲ ماه از تاریخ ابلاغ رأی داور است. در صورت وجود یکی از عذرهای چهارگانه مذکور در ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م مهلت اعتراض به رأی داور، تمدید می‌شود. در صورت اعتراض خارج از مهلت، نسبت به این اعتراض، قرار رد درخواست صادر می‌شود. این قرار قطعی است.

آثار اعتراض به رأی داور:

۱. اثر انتقالی اعتراض: دادگاه صرفاً ممکن است رأی داور را ابطال کند. در صورت ابطال، دادگاه وارد رسیدگی به موضوع نمی‌شود؛ بلکه رسیدگی دادگاه به اصل موضوع نیاز به طرح دعوا دارد؛ بنابراین، اعتراض به رأی داور اثر انتقالی ندارد.
۲. اثر تعلیقی اعتراض: این اعتراض اثر تعلیقی ندارد، مگر آنکه دلایل اعتراض، قوی باشد که در این صورت، دادگاه قرار توقف اجرای رأی داور را صادر می‌کند. البته، دادگاه می‌تواند برای توقف اجرای رأی داور، در صورت لزوم، از معترض تأمین مناسب اخذ کند.

جهات اعتراض به رأی داور:

۱. رأی صادره، مخالف با قوانین موجد حق باشد. منظور از قوانین موجد حق، قوانین ماهوی مانند قانون مدنی است.
۲. داور نسبت به مطالبی که موضوع داوری نبوده، رأی صادر کند؛ مثلاً موضوع داوری، خسارات قراردادی بوده، اما داور نسبت به انجام تعهدات قراردادی نیز رأی دهد.
۳. داور خارج از حدود اختیارات خود رأی صادر کند. در این صورت، فقط آن قسمت از رأی که خارج از اختیارات داور است، ابطال می‌شود.
۴. رأی داور پس از انقضای مدت داوری صادر و تسلیم شود.
۵. رأی داور با آنچه در دفتر املاک یا بین اصحاب دعوا در دفتر اسناد رسمی ثبت شده و دارای اعتبار قانونی است، مخالف باشد.
۶. رأی به وسیله داورانی صادر شده باشد که مجاز به صدور رأی نبوده‌اند؛ یعنی جهات ممنوعیت از داوری، نسبت به داور یا داوران برقرار باشد.
۷. موافقت‌نامه داوری بی اعتبار باشد.

احکام جهات اعتراض به رأی داور:

دادگاه در مقام رسیدگی به اعتراض، به جهاتی که در درخواست ابطال رأی داور، درج نشده نیز توجه و رسیدگی می‌کند؛ به عبارت دیگر، اگر معترض، اعتراض خود را به پاره‌ای از جهات فوق، مستند کرده باشد، دادگاه به سایر جهات بطلان رأی داور نیز رسیدگی می‌کند. بنا بر نظر برخی از نویسندگان، جهات ابطال رأی داور که در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م ذکر شده، حصری نیست و دادگاه می‌تواند به استناد سایر جهاتی غیر از جهات مذکور در قانون، رأی داور را باطل بداند. برای مثال، اگر رأی داوری در جلسه‌ای صادر شده باشد که یکی از داوران به آن جلسه دعوت نشده، نیز باید رأی داور را باطل دانست؛ هرچند که این امر در شمار جهات مصرح در ماده ۴۸۹ نیست.

رسیدگی به اختلاف موضوع داوری پس از ابطال رأی داور:

در صورتی که موضوع اختلاف در دادگاه مطرح بوده و دادگاه به دلیل ارجاع امر به داوری، رسیدگی خود را متوقف کرده باشد؛ پس از ابطال رأی داور و قطعیت حکمی که مبنی بر ابطال رأی داور صادر شده، دادگاه رسیدگی خود را ادامه می‌دهد. اگر موضوع اختلاف در دادگاه مطرح نبوده، بلکه ابتدای به ساکن در داوری طرح شده باشد (که معمولاً نیز چنین است): پس از ابطال رأی داور، هریک از طرفین که مایل باشد، می‌تواند برای رسیدگی به اصل اختلاف در دادگاه، با تقدیم دادخواست، طرح دعوا کند؛ چراکه از یک طرف پس از صدور رأی داور، داوری نسبت به موضوع مورد اختلاف، خاتمه می‌یابد و از طرف دیگر با ابطال رأی داور، برای رسیدگی به اختلاف طرفین، چاره‌ای جز مراجعه به دادگاه نیست.

جمع‌بندی داوری (مواد ۴۵۴ تا ۵۰۱ ق.آ.د.م)

داوری در قانون آیین دادرسی مدنی تعریف نشده است. با توجه به قانون داوری تجاری بین‌المللی (مصوب ۱۳۷۶) داوری رفع اختلاف در خارج از سیستم قضایای یعنی دادگاه به وسیله شخص یا اشخاص مرضی الطرفین یا انتسابی غیر از قاضی سیستم قضایای می‌باشد.

داورسی قضایوتی: (مواد ۱ تا ۴۵۳ ق.آ.د.م) دادگاه = قاضی دادگاه

داورسی غیرقضایوتی: (۴۵۴ تا ۵۰۱ ق.آ.د.م) داوری = قاضی تحکیم

بحث داوری در انتهای قانون آیین دادرسی مدنی، بی‌نظم‌ترین و شلخته‌ترین بحث است، لذا برای داشتن یک مطالعه منظم می‌توان در ۳ محور، مقررات داوری را مورد بررسی قرار داد.

۱. شناسایی، مفهوم و انواع داور، موضوع داور، مدت، شرایط و محدودیت‌های داور و حقوق و مسؤولیت‌ها داور همگی به عنوان خوانِ اوّل در قالب کلیات بررسی می‌شود.
۲. تشریفات رسیدگی توسط داور یا داوران، نحوه صدور رأی، اثر رأی و اجرای رأی در خوانِ دوم بررسی می‌شود.
۳. شکایت از رأی داور و اعتراض نسبت به آن در دادگاه و در نهایت امکان ابطال یا نقض آن آخرین بحث در داور خواهد بود.

تحلیل خوانِ نخست: شناسایی

انواع داور: (مواد ۴۵۴ تا ۴۵۶ + ۴۹۴ ق.آ.د.م)

۱. قرارداد داور: پس از منازعه و اختلاف
 ۲. شرط داور: پیش از وقوع اختلاف و منازعه: ۱ - ضمن قرارداد ۲ - قرارداد جداگانه
- در تفکیک قرارداد داور و شرط داور، تنظیم قرارداد جداگانه یا شرط ضمن قرارداد اصلی تعیین کننده و مهم نیست، مهم این است که تراضی پیش از وقوع اختلاف است یا پس از وقوع اختلاف؛ اگر پیش از اختلاف تراضی شود، شرط داور است و اگر پس از اختلاف تراضی شود، قرارداد داور است.
- قرارداد داور در هر مرحله‌ای قابل تنظیم است، حتی در مرحله فرجام‌خواهی (ماده ۴۹۴ ق.آ.د.م)؛ البته اگر در مرحله فرجام‌خواهی تراضی بر داور شود؛ دیوان عالی کشور، پرونده را برای ارجاع به داور، به دادگاه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته ارسال می‌دارد. فایده مهم تشخیص قرارداد داور و شرط داور در ماده ۴۵۶ ق.آ.د.م ذکر شده است؛ به موجب ماده مذکور بین اتباع ایرانی و خارجی شرط داور ممنوع شده است که ملازمه‌ای با قرارداد داور ندارد یعنی «قرارداد داور» بین اتباع ایرانی و خارجی مجاز و بلامانع است.

- ✓ قرارداد داور: اتباع ایرانی + اتباع خارجی = مجاز و بلامانع است.
- ✓ شرط داور: اتباع ایرانی + اتباع خارجی = با داور خارجی متبوع سایر کشورها مجاز است.
- ✓ شرط داور: اتباع ایرانی + اتباع خارجی = با داور خارجی هم‌تابعیت با طرف قرارداد ممنوع است.

موضوع داور (مواد ۴۵۷، ۴۷۸ و ۴۹۶ ق.آ.د.م)

اصل: اصولاً هر موضوعی قابل ارجاع به داور است.

استثنائات:

- ✓ اموال عمومی و دولتی تحت شرایط ذیل: (ماد ۴۵۷ ق.آ.د.م)
 - حالت عادی: تصویب هیأت وزیران + اطلاع مجلس
 - در مواردی که طرف دعوا خارجی و یا موضوع دعوا از موضوعاتی باشد که قانون آن را مهم تشخیص داده است: تصویب هیأت وزیران + تصویب مجلس شورای اسلامی
- ✓ دعوای عمومی جزایی، قابل ارجاع به داور نیست و اگر کشف شد، بدون قرار توقف عملاً متوقف می‌شود و مهلت توقف در داور به علت وجود جنبه عمومی و جزایی تا صدور حکم نهایی جزء مهلت داور محسوب نمی‌شود.
- ✓ دعوای ورشکستگی، اصل نکاح، فسخ نکاح، طلاق و نسب قابل ارجاع به داور نیست.

مدّت داور (ماده ۴۵۸ + تبصره ماده ۴۸۴ ق.آ.د.م)

باید موضوع و مدت داور و مشخصات داوران و طرفین اختلاف تعیین شود. (ماده ۴۵۸ ق.آ.د.م)

اگر مدت داور تعیین نشده باشد، طبق تبصره ماده ۴۸۴ ق.آ.د.م، ۳ ماه از تاریخ ابلاغ موضوع به داوران است.

شرایط و محدودیت‌های داور

انتخاب داور یا داوران اساساً به ۲ شکل عمده صورت می‌گیرد:

۱. داور یا داوران توسط طرفین انتخاب می‌شوند. «مرضی الطرفین» (محدودیت: مواد ۴۶۶ و ۴۷۰ ق.آ.د.م)
۲. داور یا داوران خارج از تراضی طرفین و توسط دادگاه یا شخص ثالث انتخاب می‌شود. (محدودیت: ماده ۴۶۹ ق.آ.د.م)
- ✓ به موجب مواد ۴۵۹ و ۴۶۰ ق.آ.د.م که بنا بوده است داور به صورت طرفینی و با تراضی انتخاب شود، اگر اشخاص از انتخاب داور اختصاصی خود خودداری نمایند و نتوانند یا نخواهند داور مرضی الطرفین را انتخاب کنند و همچنین اگر داور انتخابی فوت نموده یا استعفا داده و یا ثالث از انتخاب داور امتناع نموده، در هر حال، شخص می‌تواند به وسیله اظهارنامه رسمی ظرف ۱۰ روز از طرف مقابل، انتخاب داور یا تراضی بر داور ثالث را تقاضا نماید، در غیر این صورت، می‌توان مستقیم به دادگاه مراجعه نماید.
- ✓ تعداد داوران به تراضی طرفین است، و الا هر طرف «یک داور اختصاصی» + سرداور «داور سوم»
- ✓ اخذ قبولی داور یا انتخاب‌کننده داور است و ابتدای مدت از تاریخ قبول و ابلاغ اختلاف است.
- ✓ پس از اینکه داور اختصاصی هر یک از طرفین و داور سوم به اتفاق طرفین انتخاب شد، انتخاب‌کننده داور باید قبولی داور را اخذ نماید.
- ✓ شایان ذکر است که نه انتخاب داور و نه صرف قبولی داور، آغازگر مهلت داور نیست، بلکه پس از قبولی، ابلاغ موضوع اختلاف و مشخصات طرفین اختلاف به داوران، ابتدای مهلت داور محسوب می‌شود.
- ✓ به موجب ماده ۴۶۲ ق.آ.د.م انتخاب داور توسط دادگاه صالح که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد خواهد بود.
- ✓ به موجب ماده ۴۶۳ ق.آ.د.م در صورت بروز اختلاف در تعیین داور و عدم تراضی بر داور جدید، رسیدگی به این اختلاف توسط دادگاه صالح که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد خواهد بود.
- ✓ به موجب مواد ۴۶۷ و ۴۷۱ ق.آ.د.م، در صورت انتخاب داور توسط دادگاه، دادگاه باید حداقل از بین دو برابر تعدادی که برای داور لازم است داور یا داوران لازم را به طریق قرعه معین نماید، چون به موجب ماده ۴۷۱ ق.آ.د.م، طرفین می‌توانند داور تعیین شده توسط دادگاه را رد کنند.
- ✓ به موجب ماده ۴۶۸ ق.آ.د.م، دادگاه پس از انتخاب و اخذ قبولی از داوران، مشخصات طرفین، داوران و موضوع اختلاف را به همه داوران ابلاغ نموده و مدت داور آغاز می‌شود، به عبارتی تاریخ ابلاغ به همه داوران آغاز مهلت داور است.
- ✓ به موجب ماده ۴۷۴ ق.آ.د.م، دادگاه در صورت استعفا، امتناع یا غیبت متوالی دو بار، اقدام به انتخاب داور جدید ظرف ۱۰ روز به قید قرعه می‌نماید و در صورتی که داوران نتوانستند در مدت مربوطه رأی دهند و طرفین بر داور دیگری تراضی ننمایند، دادگاه اقدام به رسیدگی و صدور رأی می‌نماید.

محدودیت‌های انتخاب داور یا داوران

به موجب مواد ۴۶۶ و ۴۷۰ ق.آ.د.م، اشخاص زیر را حتی با تراضی طرفین نمی‌توان به عنوان داور انتخاب نمود:

۱. اشخاص فاقد اهلیت قانونی
۲. اشخاصی که به موجب حکم قطعی دادگاه یا در اثر آن از داور محروم شده‌اند.
۳. کلیه قضات و کارمندان اداری شاغل در محاکم قضایی
- ✓ به موجب بند ۸ ماده ۴۶۹ ق.آ.د.م، کارمند دولت اصولاً نمی‌تواند به داور منصوب شود، مگر با تراضی طرفین.
- ✓ مواد ۴۶۶ و ۴۷۰ ق.آ.د.م، درصدد بیان مواردی است که ممنوعیت مطلق را نسبت به داوران پیش‌بینی نموده است، این در حالی است که ماده ۴۶۹ ق.آ.د.م، محدودیت انتخاب داور توسط دادگاه را بیان نموده که با تراضی طرفین محدودیت برداشته می‌شود، یعنی موارد ایراد مذکور در ماده ۴۶۹ که غالباً همان ایراد رد دادرسی ماده ۹۱ ق.آ.د.م است وارد می‌باشد مگر با تراضی طرفین. این موارد عبارتند از:

سن کمتر از ۲۵ سال - ذی‌نفعی - قرابت - رابطه قیمومت، کفالت، وکالت، مباشرت و وراثت، وجود دادرسی کیفری یا مدنی و کارمندان دولت در حوزه مأموریت آنان.

- کارمند دولت در غیرحوزه مأموریت بدون تراضی طرفین **می‌تواند** به عنوان داور انتخاب شود.
- کارمند دولت در حوزه مأموریت با تراضی طرفین **می‌تواند** به عنوان داور انتخاب شود.
- کارمند قضایی در هر جا حتی با تراضی طرفین **نمی‌تواند** به عنوان داور انتخاب شود.

تشریفات رسیدگی

به موجب تبصره ماده ۴۷۷ و ماده ۴۸۳ ق.آ.د.م، رسیدگی اصولاً با اکثریت آرای داوران به عمل می‌آید، مگر اینکه قرارداد داورى ترتیب دیگری پیش‌بینی کرده باشد یا اینکه داوران اختیار صلح داشته باشند و دعوا را به صلح خاتمه دهند و صلح‌نامه را به اتفاق آراء امضاء نمایند.

ملاک اعتبار رأی داوران

رأی اکثریت داوران ملاک اعتبار است، مگر:

۱. در قرارداد ترتیب دیگری مقرر شده باشد: مثلاً اتفاق آراء (تبصره ماده ۴۷۴ ق.آ.د.م)
۲. تنظیم صلح‌نامه توسط داوران: (ماده ۴۸۳ ق.آ.د.م)

شرایط رسیدگی

به موجب مواد ۴۹۷ تا ۵۰۱ ق.آ.د.م، پرداخت حقوق داوران در صورت عدم تعیین توسط طرفین، بر اساس تعرفه قانونی به موجب آیین‌نامه‌ای تعیین می‌شود مگر آنکه در قرارداد داورى ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

در صورت تعدد داور، حق الزحمه، بالسویه (مساوی) بین آنان تقسیم می‌شود و به طور کلی، در مواردی چون تدلیس، تقلب یا تقصیر از سوی داور اگر ضرری متوجه طرف یا طرفین شود، باید خسارات وارده توسط داور جبران شود.

به موجب ماده ۴۷۷ ق.آ.د.م، داورى به عنوان یک موضوع خاص، مشمول تشریفات و مقررات آیین دادرسی مدنی نیست، بلکه تابع تشریفات خاص خود، در مواد ۴۵۴ تا ۵۰۱ ق.آ.د.م می‌باشد.

دقت شود که اصول (قواعد) حاکم بر آیین دادرسی مدنی که همه‌جا حاکم است در داورى نیز حاکم است.

به موجب ماده ۴۸۴ ق.آ.د.م، تعیین کم و کیف رسیدگی، اصولاً به عهده خود داوران است که با تعیین شرایط و نحوه رسیدگی اقدام به رسیدگی نموده و با اکثریت آراء «اصولاً» اتخاذ تصمیم می‌نمایند.

نحوه اخطار و ابلاغ نیز اگر داور توسط طرفین انتخاب شده باشد، از سوی داور تعیین می‌شود و اگر داور توسط دادگاه یا شخص ثالث انتخاب شده باشد، از سوی دفتر دادگاه صورت می‌گیرد.

به موجب ماده ۴۷۶ ق.آ.د.م، رسیدگی باید همراه با دریافت اسناد و مدارک طرفین به عمل آید و اگر نظر کارشناسی ضروری باشد، داور می‌تواند کارشناس انتخاب نماید.

به موجب ماده ۴۸۲ ق.آ.د.م، رأی داور نیز باید موجه و همراه با دلیل باشد و نباید مخالف با قوانین باشد؛ البته این به این معنی نیست که داور باید یک حقوقدان باشد.

به موجب مواد ۴۸۵ و ۴۸۸ ق.آ.د.م اگر طریق خاصی برای ابلاغ رأی داورى و اجرای آن پیش‌بینی شده باشد، همان ملاک است و الاً ابلاغیه از طریق دفتر دادگاه ارجاع‌کننده به داورى یا دادگاه صالح به رسیدگی به اصل دعوا ابلاغ می‌شود و توسط همان دادگاه ارجاع‌کننده یا صالح به اصل دعوا، به شرط درخواست ذی‌نفع، برابر قانون اجرای احکام مدنی، برگ اجرائیه صادر می‌شود.

پس درست است که داورى بر خلاف دادرسی قضاوتی یک مسیر جداگانه است ولی النهایه، اجرای آن توسط اجرای احکام دادگستری است.

اثر نسبی داورى بر خلاف رأی قضایی، علاوه بر طرفین، نسبت به اشخاص دخیل در انتخاب داور قائم مقام آنها نیز اثر دارد.

شکایت نسبت به رأی داور

اصولاً رأی داور قابل شکایت نیست، چراکه در شکایتهایی چون واخواهی، تجدیدنظرخواهی، فرجامخواهی و اعاده دادرسی اشاره‌ای به رأی داور نشده است. با این وجود به موجب مواد ۴۸۹ تا ۴۹۳ ق.آ.د.م، قانونگذار دو طریق شکایتی نسبت به رأی داور پیش‌بینی کرده است:

۱. درخواست ابطال رأی داور که مواد ۴۸۹ تا ۴۹۲ ق.آ.د.م به آن اختصاص دارد.

۲. اعتراض به رأی داور که ماده ۴۹۳ ق.آ.د.م به آن اختصاص دارد.

✓ درخواست ابطال رأی داور ماهیتاً شکایت است.

حالت اول: درخواست ابطال رأی داور

قانون‌گذار ضمن تعیین جهات غیراحصایی (برخلاف اعاده دادرسی) برای ابطال رأی داور از جمله: مخالفت با قوانین - صدور رأی خارج از موضوع داورى - صدور رأی خارج از حدود اختیار داور - صدور رأی خارج از مدت داورى - صدور رأی مخالف با موارد رسمی و ثبت‌شده - بی‌اعتباری قرارداد داورى و یا ممنوع بودن داور از داورى می‌توان درخواست ابطال رأی داور را نمود. مهلت درخواست ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ رأی می‌باشد و در صورت رسیدگی به دعوی ابطال اجرای رأی داور متوقف می‌شود. «اثر تعلیقی دارد»

حالت دوم: اعتراض

قانون‌گذار بدون آنکه مفهوم صریحی از اعتراض بیان کرده باشد رأی داور را قابل اعتراض دانسته است که گویا در ماده ۴۹۱ ق.آ.د.م، مقصود از اعتراض همان درخواست ابطال رأی داور است. گویا در ماده ۴۹۳ ق.آ.د.م مقصود از اعتراض، اعتراض ثالث است، به نحوی که چنین اعتراضی مجاز دانسته شده است و مانع اجرای رأی داور نیست (اثر تعلیقی ندارد)؛ مگر اینکه دلیل اعتراض قوی باشد و در صورت اقتضاء، تأمین، سپرده شود تا قرار توقف اجرای رأی داور صادر شود.

پس نتیجه اینکه:

✓ رأی داور، غیرقابل واخواهی، تجدیدنظرخواهی، فرجامخواهی و اعاده دادرسی است.

✓ رأی داور، قابل اعتراض ثالث و ابطال است.

مستثنیات دین

مستثنیات دین اموالی است که قانون‌گذار، آنها را از لوازم امرار معاش دانسته و در نتیجه، آنها را در شمار قرار داده، بدین معنی که نمی‌توان حکم را، از محل توقیف آن اموال اجرا کرد. در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. اگر اجرای حکم، ناظر به یک عین متعلق به محکوم‌له باشد: در این صورت، مال مزبور، قابل توقیف بوده و با محدودیتی به نام مستثنیات دین مواجه نیستیم. برای مثال، اگر اجاق‌گاز متعلق به شخصی، در تصرف غیر باشد و مالک بخواهد آن را مسترد کند، خوانده نمی‌تواند به این استثنا که اجاق‌گاز در شمار مستثنیات دین است و در نتیجه، از بازگرداندن آن خودداری کند.

۲. اگر اجرای حکم، ناظر به یک عین متعلق به محکوم‌له نباشد: در این صورت، با محدودیتی به نام مستثنیات دین مواجه‌ایم؛ یعنی اجرای حکم از مستثنیات دین ممکن نیست. برای مثال اگر محکوم‌له، صد میلیون تومان طلبکار باشد، برای وصول طلب خود از اموال محکوم‌علیه، نمی‌تواند مستثنیات دین را توقیف کند.

قواعد مستثنیات دین:

- ✓ مستثنیات دین فقط ناظر به اشخاص حقیقی است و در اشخاص حقوقی راه ندارد.
- ✓ احکام جزایی مبنی بر استرداد، ضبط یا مصادره اموال محکومین با محدودیت‌های مستثنیات دین مواجه نیست.
- ✓ با توجه به آنکه اجرای احکام داور، گزارش اصلاحی و احکام صادره از هیئت تشخیص و هیئت حل اختلاف کار، توسط دادگاه به عمل می‌آید، در مقام اجرای این آرا نیز، باید قواعد مستثنیات دین رعایت شود.
- ✓ قواعد مستثنیات دین در توقیف اموال در تأمین خواسته نیز جاری است.
- ✓ اگر خود محکوم علیه، مالی را که در شمار مستثنیات دین است، برای توقیف و اجرای حکم معرفی کند، در این صورت، آن مال از شمار مستثنیات دین خارج می‌شود و قابل توقیف است.
- ✓ مستثنیات دین فقط در زمان حیات محکوم علیه جاری است؛ بنابراین، در صورت فوت محکوم علیه، تمام اموال او قابل توقیف است، صرف نظر از اینکه آن مال در شمار مستثنیات دین باشد یا خیر و صرف نظر از اینکه وراثت او به آن مال نیاز داشته باشد یا خیر.
- ✓ اگر مورث شخص محکوم علیه فوت کند و مالی به محکوم علیه به ارث برسد، این سهم الارث، توسط طلبکاران او، قابل توقیف است؛ مگر آنکه مالی که به وراثت مزبور به ارث رسیده، به دلیل نیاز او، در شمار مستثنیات دین باشد.
- ✓ اگر به حکم قانون، مستثنیات دین تبدیل به مال دیگری شده باشد، مانند اینکه خانه‌ای در طرح عمرانی قرار گیرد و دولت وجه آن را به مالک بپردازد یا در اثر تلف مالی که در شمار مستثنیات دین بوده، مال دیگری از شخص تلف کننده دریافت شده باشد، وصول محکوم به از آن ممکن است؛ مگر اینکه محرز شود محکوم علیه قصد تهیه موضوع نخستین را دارد.

موارد مستثنیات دین:

۱. مسکن مورد نیاز محکوم علیه و افراد تحت تکفل او با رعایت شئون عرفی محکوم علیه در حال اعمار.
اگر شخصی، منزلی داشته باشد؛ اما در آن ساکن نباشد، آن منزل به دلیل عدم نیاز او، در شمار مستثنیات دین او نیست.
اگر منزل مسکونی محکوم علیه بیش از نیاز و شأن عرفی او در حال اعمارش بوده و مال دیگری از وی در دسترس نباشد و مشاغلیه حاضر به فروش منزل مسکونی خود تحت نظارت مرجع اجراکننده رأی نباشد، آن منزل به تقاضای محکوم له به وسیله مرجع اجراکننده حکم با رعایت تشریفات قانونی به فروش رفته و مازاد بر قیمت منزل مناسب عرفی، صرف تأدیه محکوم به خواهد شد؛ مگر اینکه استیفای محکوم به به طریق سهل تری، مانند استیفا از محل منافع بخش مازاد منزل مسکونی محکوم علیه یا انتقال سهم مشاعی از آن به شخص ثالث یا طلبکار ممکن باشد که در این صورت محکوم به از طرق مذکور استیفا خواهد شد.
۲. اثاثیه مورد نیاز زندگی که برای رفع حوائج ضروری محکوم علیه، خانواده و افراد تحت تکفل وی لازم است.
۳. آذوقه موجود به قدر احتیاج محکوم علیه و افراد تحت تکفل وی برای مدتی که عرفاً آذوقه ذخیره می‌شود. میزان ذخیره سازی آذوقه به عرف بستگی دارد.
۴. کتب و ابزار علمی و تحقیقاتی برای اهل علم و تحقیق، متناسب با شأن آنان.
۵. وسایل و ابزار کار کسبه، پیشه‌وران، کشاورزان و سایر ابزار که برای امرار معاش محکوم علیه و افراد تحت تکفل وی لازم است.
هرچند ابزار کار در شمار مستثنیات دین است؛ اما محل کار مانند مغازه یا زمین کشاورزی در شمار مستثنیات دین نیست.
- در قانون اجرای احکام مدنی، وسایل کار در صورتی در شمار مستثنیات دین دانسته شده که با توجه به عرف حرفه‌ای، ابزار کار ساده محسوب شود.
۶. تلفن مورد نیاز مدیون.
فقط یک خط تلفن ممکن است مورد نیاز شخص باشد.
با توجه به اطلاق ماده، این خط تلفن می‌تواند ثابت یا سیار باشد.
۷. مبلغی که در ضمن عقد اجاره به موجر پرداخت می‌شود، مشروط بر اینکه در صورت توقیف و ضبط آن مبلغ، پرداخت اجاره بها بدون آن مبلغ، موجب عسر و حرج مستأجر باشد و عین مستأجره نیز بیش از شأن محکوم علیه نباشد و مورد نیاز او باشد.

تشخیص تناسب عرفی مستثنیات دین:

دادگاه اجراکننده حکم، مرجع تشخیص اموالی است که در شمار مستثنیات دین به حساب می‌آید. همچنین مرجع تشخیص این امر که آیا مال معرفی شده، متناسب با شئون عرفی محکوم علیه است یا خیر، دادگاه صادرکننده حکم قطعی است. البته در مواردی مانند اجرای آرای

داوری یا اجرای آرای هیئت‌های تشخیص و هیئت‌های حل اختلاف اداره کار، به دلیل آنکه این آرا، توسط دادگاه صادر نشده، تشخیص متناسب بدون یا نبودن اموال توقیفی با شئون عرفی محکوم علیه، توسط همان دادگاه اجراکننده حکم به عمل می‌آید. اگر مال توقیف شده، مورد نیاز محکوم علیه باشد؛ اما بیش از شئون عرفی متعارف وی باشد و آن مال قابل تجزیه نباشد، آن مال فروخته می‌شود و از حاصل فروش، مبلغی معادل تهیه مال متناسب با شئون عرفی، به او داده می‌شود و بقیه توقیف می‌شود. تصمیم دادگاه در خصوص موارد فوق قابل اعتراض نیست.

تست‌های آیین دادرسی مدنی ۳

تست ۱: کدامیک از گزینه‌های زیر از موارد رد دادرس نیست؟

۱. موردی که همسر دادرس دارای نفع شخصی در موضوع مطروحه باشد.
۲. موردی که همسر دادرس وارث یکی از اصحاب دعوا باشد.
۳. موردی که یکی از اصحاب دعوا شکایت انتظامی علیه دادرس نموده باشد.
۴. موردی که دادرس نسبت خویشاوندی درجه دوم از طبقه دوم با یکی از اصحاب دعوا داشته باشد.

تست ۲: خوانده در برخورد با هر یک از ایرادات قانونی می‌تواند ضمن پاسخ در ماهیت دعوا ایراد کند:

۱. لکن این حق را نیز دارد که بدون ورود به ماهیت دعوا صرفاً ایراد نموده، اما اگر دادگاه ایراد او را رد کند برای استماع دفاع ماهوی خوانده، مکلف به تعیین وقت رسیدگی نیست.
۲. لکن این حق را نیز دارد که بدون ورود به ماهیت دعوا صرفاً ایراد نموده و اگر دادگاه ایراد او را رد کند برای استماع دفاع ماهوی خوانده، مکلف به تعیین وقت رسیدگی است.
۳. به هیچ عنوان حق طرح ایراد بدون دفاع در ماهیت را ندارد.
۴. خوانده در بعضی از ایرادات می‌تواند بدون دفاع در ماهیت ایراد نموده و دفاع در ماهیت دعوا را مؤکول به تعیین تکلیف نسبت به ایراد کند.

تست ۳: در مقررات فعلی ایران، ایراد مرور زمان به استناد قانون آیین دادرسی مدنی شنیده و به استناد قانون تجارت شنیده

۱. می‌شود - نمی‌شود
۲. می‌شود - می‌شود
۳. نمی‌شود - می‌شود
۴. نمی‌شود - نمی‌شود

تست ۴: در ایراد امر مطروحه:

۱. محاکم باید هم‌عرض باشند.
۲. رابطه عرضی یا طولی محاکم ارتباطی به امر مطروحه ندارد.
۳. پرونده در دادگاهی که مؤخر در ثبت ارجاع است رسیدگی می‌گردد.
۴. تاریخ ثبت ارجاع تأثیری ندارد و باید پرونده به دادگاه عالی ارجاع شود.

تست ۵: شخصی غیر ایرانی دعوایی به خواسته یک میلیارد ریال علیه شخص ایرانی اقامه می‌نماید. دادگاه قرار تأمین اتباع بیگانه صادر و در آن میزان و مهلت تأمین را تعیین می‌نماید. این قرار دادگاه نسبت به اصل تأمین قابل شکایت و نسبت به میزان و مهلت تأمین قابل شکایت

۱. نیست - نیست
۲. است - نیست
۳. نیست - است
۴. است - است

تست ۶: اگر شخصی به عنوان قاضی در مرجعی قضایی غیردادگستری نسبت به موضوعی اظهار نظر کرده باشد و این موضوع سپس در دادگاهی مطرح شود که آن شخص در آن سمت قضایی دارد از موارد رد دادرس

۱. نیست و باید رسیدگی کند.
۲. است و نمی‌تواند رسیدگی کند.

۳. است اما باید ایراد شود تا از رسیدگی خودداری کند.

۴. نیست اما باید ایراد شود تا از رسیدگی خودداری کند.

تست ۷: ایراد امر قضاوت شده در صورتی پذیرفته می‌شود که علاوه بر وحدت اصحاب و موضوع دعوای قبلی و فعلی، سبب دو دعوا:

۱. یا دلیل آنها واحد و حکم قطعی صادر شده باشد.

۲. یا دلیل آنها واحد و قرار قطعی صادر شده باشد.

۳. نیز واحد و دلایل آنها و حکم قطعی صادر شده باشد.

۴. نیز واحد و حکم قطعی صادر شده باشد، حتی اگر دلیل جدید ارائه شود.

تست ۸: خواننده در پاسخ به دعوای خواهان، ضمن دفاع ماهوی، ایراد می‌نماید، کدام مورد صحیح است؟

۱. چنانچه ایراد تا اولین جلسه دادرسی مطرح نشود، دادگاه در هر حال قرار رد ایراد را صادر می‌کند.

۲. چنانچه ایراد تا پایان اولین جلسه دادرسی مطرح نشود، دادگاه در هر حال قرار رد ایراد را صادر می‌نماید.

۳. چنانچه ایراد تا اولین جلسه دادرسی مطرح نشود، دادگاه در هر حال قرار رد ایراد را صادر می‌کند و این قرار قابل تجدیدنظر است.

۴. چنانچه ایراد تا پایان اولین جلسه دادرسی مطرح نشود، دادگاه مکلف نیست بدون ورود در ماهیت، راجع به آن تصمیم‌گیری نماید.

تست ۹: دادخواست جلب ثالث باید در کدام دادگاه ارائه شود؟

۱. دادگاهی که به دعوای اصلی رسیدگی می‌کند ولو اینکه این مرجع، صلاحیت ذاتی رسیدگی به دعوای جلب را نداشته باشد.

۲. در مرحله بدوی، دادگاه رسیدگی‌کننده به پرونده و در مرحله تجدیدنظر، مرجع تجدیدنظر.

۳. چون جلب ثالث دعوای کامل است، منطبق با ضوابط، دادگاه محل اقامت خواننده (ثالث)

۴. تنها دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به دعوای جلب ثالث را دارد.

تست ۱۰: استرداد دعوا، در کدام مرحله دادرسی امکان‌پذیر است؟

۱. تنها تا پایان جلسه اول دادرسی و از سوی خواهان ممکن است.

۲. در تمام مراحل وخواهی، فرجام و تجدیدنظر، مادامی که دادرسی تمام نشده است.

۳. مادامی که دادگاه ختم دادرسی را اعلام نکرده باشد، بعد از این مرحله، تنها با رضایت خواننده امکان‌پذیر است.

۴. قبل از ختم مذاکرات در مرحله بدوی و بدون نیاز به رضایت خواننده ممکن است، اما بعد از پایان دادرسی تحت هیچ شرایطی ممکن نیست.

تست ۱۱: چنانچه دعوای متقابل، پس از اولین جلسه دادرسی اقامه شود، دادگاه کدامیک از تصمیمات زیر را باید بگیرد؟

۱. اگر صلاحیت ذاتی داشته باشد، باید جداگانه به آن رسیدگی نماید، حتی اگر از نظر محلی صالح نباشد.

۲. اگر صلاحیت ذاتی و محلی داشته باشد، باید علی‌القاعده، جداگانه به آن رسیدگی نماید.

۳. در هر حال، باید به عنوان مستقل اما توأم با دعوای اصلی به آن رسیدگی نماید.

۴. باید قرار رد آن را صادر نماید.

تست ۱۲: اگر دعوای خواهان مطالبه مالی باشد که موضوع هبه بدون قبض است، خواننده

۱. می‌تواند ایراد «جزمی نبودن دعوا» نماید.

۲. می‌تواند ایراد «عدم ترتب آثار قانونی به دعوا» نماید.

۳. می‌تواند ایراد «عدم مشروعیت مورد دعوا» نماید.

۴. نمی‌تواند از این حیث ایراد نماید.

تست ۱۳: در صورتی که طرف دعوا تأمین بدهد که متناسب با موضوع دستور موقت باشد:

۱. دادگاه در صورت مصلحت می‌تواند از دستور موقت رفع اثر نماید.

۲. دادگاه مکلف است از دستور موقت رفع اثر نماید.

۳. رئیس دادگستری محل می‌تواند از دستور موقت رفع اثر نماید.

۴. رئیس دادگاه تجدیدنظر می‌تواند از دستور موقت رفع اثر نماید.

تست ۱۴: دستور موقت مستقلاً قابل تجدیدنظر:

۱. می باشد اما در هیچ صورت قابل فرجام نیست.
۲. نمی باشد و در هیچ صورت قابل فرجام نیست.
۳. نمی باشد اما اگر از دادگاه تجدیدنظر صادر شود قابل فرجام است.
۴. می باشد و اگر از دادگاه تجدیدنظر صادر شود قابل فرجام است.

تست ۱۵: در رسیدگی های فوری، اگر در ماهیت دعوا حکم به بی حقی خواهان صادر شود:

۱. دادگاه بعد از قطعیت حکم، با اجازه رئیس حوزه قضایی از مال مورد تأمین رفع توقیف می کند.
۲. اگر ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی نهایی برای مطالبه خسارت طرح دعوا نشود، از مال مورد تأمین رفع توقیف می شود.
۳. اگر ظرف ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ رأی نهایی برای مطالبه خسارت طرح دعوا نشود از مال مورد تأمین رفع توقیف می شود.
۴. دادگاه رأساً و بعد از قطعیت حکم از مال مورد تأمین رفع توقیف می کند.

تست ۱۶: هرگاه مستأجر در آستانه تخریب نمودن حتمی مورد اجاره باشد دادگاه به درخواست موجر با صدور دستور موقت، مورد اجاره را موقتاً در اختیار، موجر قرار می دهد.

۱. می تواند.
۲. نمی تواند.
۳. می تواند، اگر مورد اجاره منقول باشد.
۴. می تواند، اگر مورد اجاره غیرمنقول باشد.

تست ۱۷: هرگاه پس از صدور دستور موقت ادعای خواهان رد شود:

۱. خوانده می تواند ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی نهایی برای مطالبه خسارت طرح دعوا کند.
۲. خوانده می تواند ظرف ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ رأی نهایی مطالبه خسارت کند و این درخواست تابع تشریفات آیین دادرسی مدنی نیست.
۳. خوانده می تواند ظرف ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ رأی نهایی برای مطالبه خسارت طرح دعوا کند.
۴. خوانده می تواند ظرف ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ رأی نهایی مطالبه خسارت کند و این درخواست تابع تشریفات آیین دادرسی مدنی نیست.

تست ۱۸: قبول یا رد درخواست دستور موفقیت:

۱. قابل اعتراض، تجدیدنظر و فرجام است.
۲. فقط قبول دستور موقت قابل تجدیدنظر و فرجام است.
۳. فقط رد دستور موقت قابل تجدیدنظر و فرجام است.
۴. قبول یا رد قابل فرجام نمی باشد اما ضمن تجدیدنظرخواهی نسبت به اصل رأی قابل اعتراض است.

تست ۱۹: کدام گزینه صحیح است؟

۱. علی القاعده، صدور دستور موقت مستلزم سپردن تأمین نیست.
 ۲. علی القاعده، موضوع دستور موقت همان موضوع خواسته می باشد.
 ۳. اصولاً دستور موقت با صدور رأی مرحله بدوی مرتفع می شود.
 ۴. اصولاً درخواست دستور موقت به طرف دعوا ابلاغ می شود.
- تست ۲۰: هرگاه جهتی که موجب دستور موقت شده است، مرتفع شود، کدام دادگاه آن دستور را لغو می کند؟
۱. دادگاه صادرکننده دستور موقت و اگر دعوا در دادگاه مطرح باشد، دادگاه رسیدگی کننده.
 ۲. دادگاه صادرکننده دستور موقت، هر چند اصل دعوا در آن مطرح نباشد.
 ۳. در هر حال، دادگاه رسیدگی کننده به اصل دعوا.
 ۴. در هر حال، دادگاه صادرکننده دستور موقت.
- تست ۲۱: در کدام شرایط، از دستور موقت رفع اثر می شود؟

۱. به واسطه تبعی بودن دستور موقت، در صورتی که رأی صادره علیه خواهان باشد.
 ۲. به واسطه موقتی بودن ماهیت این دستور، با پایان موعده تعیین شده از طرف دادگاه.
 ۳. منوط به صدور رأی نهایی در اصل دعوا است؛ مگر اینکه در تجدیدنظر با اعتراض طرف مقابل فسخ شود.
 ۴. در دعاوی مالی منوط به قطعی شدن رأی است، لذا صرفاً بعد از صدور حکم در مرحله تجدیدنظر دستور موقت بی اعتبار می شود.
- تست ۲۲: در خصوص شکایت خوانده نسبت به دستور موقتی که از دادگاه نخستین صادر می شود، کدام مورد صحیح است؟
۱. اعتراض به آن پذیرفته می شود اما مستقلاً قابل تجدیدنظر نیست.
 ۲. اعتراض به آن پذیرفته می شود و مستقلاً پس از سپری شدن مهلت اعتراض، قابل تجدیدنظر است.
 ۳. اعتراض به آن پذیرفته نمی شود، اما مستقلاً قابل تجدیدنظر است.
 ۴. اعتراض به آن پذیرفته نمی شود و مستقلاً قابل تجدیدنظر نیست.
- تست ۲۳: چنانچه دستور موقت اجرا شده باشد و تکلیف نهایی دعوا مشخص نشده باشد، در خصوص پذیرفتن درخواست آزاد نمودن تأمینی که ذی نفع (خواهان) داده است، کدام مورد صحیح است؟
۱. در هر حال مجاز است.
 ۲. به شرطی مجاز است که تأمین اخذ شده، وجه نقد نباشد.
 ۳. ممنوع است، مگر دادگاه با گرفتن تأدیه از خوانده، از دستور موقت رفع اثر نموده باشد.
 ۴. ممنوع است، حتی اگر دادگاه با گرفتن تأمین از خوانده، از دستور موقت رفع اثر نموده باشد.
- تست ۲۴: اگر خواسته دعوایی عین معین باشد، بازداشت آن در اجرای قرار تأمین خواسته
۱. تنها اگر مال منقول باشد، مجاز است.
 ۲. تنها اگر مال غیرمنقول باشد، مجاز است.
 ۳. مجاز است، حتی اگر از مستثنیات دین باشد.
 ۴. تنها اگر از مستثنیات دین نباشد، مجاز است.
- تست ۲۵: با صدور قرار تأمین خواسته، برای خواهان:
۱. حق تقدم به وجود می آید.
 ۲. هیچ حق تقدمی به وجود نمی آید.
 ۳. تنها در اموال منقول حق تقدم به وجود می آید.
 ۴. تنها در اموال غیرمنقول حق تقدم به وجود می آید.
- تست ۲۶: در دعوای محکومیت خوانده به تحویل یک تخته فرش:
۱. تنها صدور قرار تأمین خواسته امکان پذیر است.
 ۲. صدور هر یک از دو قرار تأمین خواسته و دستور موقت مجاز است.
 ۳. تنها صدور دستور موقت مجاز است.
 ۴. هیچ یک از دو قرار تأمین خواسته و دستور موقت مجاز نیست.
- تست ۲۷: تصمیم دادگاه در رسیدگی به درخواست تأمین خواسته اگر به صورت قرار تأمین خواسته باشد اگر به صورت قرار رد درخواست باشد اگر به صورت تعیین تأمینی باشد که خواهان باید بدهد است.
۱. قابل اعتراض - قابل اعتراض - غیرقابل اعتراض
 ۲. قابل اعتراض - غیرقابل اعتراض - غیرقابل اعتراض
 ۳. قابل اعتراض - غیرقابل اعتراض - قابل اعتراض
 ۴. قابل اعتراض - قابل اعتراض - قابل اعتراض
- تست ۲۸: هرگاه قرار تأمین خواسته صادر و خواسته که معین است بازداشت شود
۱. چون مال در ازای مبلغی بازداشت نمی شود، خواهان نسبت به کل مال در برابر بستانکاران خوانده مقدم است.
 ۲. چون مال در ازای ارزش واقعی آن بازداشت می شود خواهان نسبت به همین مبلغ بر بستانکاران خوانده مقدم است.

۳. چون مال در ازای مبلغی که کارشناس تعیین می کند بازداشت می شود نسبت به همین مبلغ بر بستانکاران خوانده مقدم است.
۴. چون مال در ازای ارزش خواسته که در دادخواست تعیین شده بازداشت می شود، خواهان نسبت به همین مبلغ بر بستانکاران خوانده مقدم است.

تست ۲۹: دعوی راجع به ترکه، در مدت تحریر ترکه، توسط دادگاه توقیف و به درخواست مدعی، قرار تأمین خواسته، در صورتی که شرایط موجود باشد صادر می شود.

۱. می شود - با گرفتن تأمین
۲. می شود - با گرفتن تأمین
۳. نمی شود - با گرفتن تأمین
۴. نمی شود - بدون گرفتن تأمین
تست ۳۰: چنانچه خواهان در اولین جلسه دادرسی درخواست تأمین خواسته نماید و خوانده در همین جلسه نسبت به مستند دعوا ادعای جعل نماید صدور قرار تأمین خواسته، بیش از روشن شدن جعلیت یا اصالت سند و اجرای قرار تأمین خواسته تا آن زمان
۱. مجاز - مجاز است.
۲. ممنوع - مجاز است.
۳. مجاز - ممنوع است.
۴. مجاز - بستگی به نظر دادگاه دارد.

تست ۳۱: چنانچه موضوع دعوا عین معین باشد و در اجرای قرار تأمین خواسته توقیف شده باشد و حکم به استرداد آن نیز صادر شده باشد خواهان نسبت به این مال، در برابر بستانکاران و محکوم به مشمول مستثنیات دین
۱. حق تقدم دارد - می باشد.
۲. حق تقدم ندارد - می باشد.
۳. حق تقدم دارد اگر چه خوانده تاجر بوده و ورشکسته شده باشد - نمی باشد.
۴. حق تقدم دارد به شرط آن که خوانده تاجر ورشکسته نباشد - نمی باشد.

تست ۳۲: در خصوص تاجر ورشکسته، اگر مال توقیف شده عین معین و مورد ادعای متقاضی تأمین باشد، کدام مورد صحیح است؟
۱. درخواست کننده تأمین نسبت به سایر طلبکاران حق تقدم دارد، مشروط بر آن که ورشکستگی به تقلب یا تقصیر باشد.
۲. درخواست کننده تأمین نسبت به سایر طلبکاران حق تقدم دارد، مشروط بر آن که مال توقیف شده جزء مستثنیات دین نباشد.
۳. درخواست کننده تأمین نسبت به سایر طلبکاران حق تقدم دارد.
۴. حق تقدمی وجود ندارد و درخواست کننده تأمین نیز داخل در سایر غرما قرار می گیرد.
تست ۳۳: پس از صدور قرار تأمین خواسته و اجرای آن، خواهان درخواست تبدیل تأمین می کند. این درخواست در صورتی پذیرفته می شود که خواسته عین معین
۱. نباشد و تنها یک بار مجاز است.
۲. باشد یا نباشد و بیش از یک بار مجاز است.
۳. باشد یا نباشد و تنها یک بار مجاز است.
۴. باشد و بیش از یک بار مجاز است.

تست ۳۴: علی القاعده، صدور قرار تأمین خواسته، علیه مجلوب ثالث و به درخواست مجلوب ثالث است.
۱. مجاز - مجاز
۲. ممنوع - مجاز
۳. مجاز - ممنوع
۴. ممنوع - ممنوع

تست ۳۵: هرگاه سازش در دادگاه واقع و احراز گردد و سازش نامه و گزارش اصلاحی صادر شود، چنین سازش نامه ای قابل تجدیدنظر و فرجام
۱. می باشد اما اجرای آن بر اساس آیین نامه اجرای اسناد رسمی است.
۲. نمی باشد و اجرای آن بر اساس آیین نامه اجرای اسناد رسمی است.
۳. می باشد و مانند اجرای احکام دادگاهها اجرا می شود.
۴. نمی باشد، اما مانند اجرای احکام دادگاهها اجرا می شود.

تست ۳۶: در صورت سازش بین اصحاب دعوا دادگاه ختم دادرسی را اعلام نموده:
۱. می باشد اما اجرای آن بر اساس آیین نامه اجرای اسناد رسمی است.
۲. نمی باشد و اجرای آن بر اساس آیین نامه اجرای اسناد رسمی است.
۳. می باشد و مانند اجرای احکام دادگاهها اجرا می شود.
۴. نمی باشد، اما مانند اجرای احکام دادگاهها اجرا می شود.

۱. گزارش اصلاحی تنظیم و قرار سقوط دعوا صادر می‌کند.
 ۲. گزارش اصلاحی تنظیم و قرار ردّ دعوا صادر می‌کند.
 ۳. گزارش اصلاحی صادر نموده و بر اساس مفاد و شرایط توافق، خواننده را محکوم می‌نماید.
 ۴. گزارش اصلاحی صادر نموده و نیازی به صدور حکم یا قرار نمی‌باشد.
- تست ۳۷: کدام مورد، در خصوص گزارش اصلاحی دادگاه، صحیح است؟
۱. رأی تلقی نمی‌شود، ولی مانند احکام دادگاه‌ها به موقع اجرا گذاشته می‌شود.
 ۲. رأی تلقی می‌شود و پس از صدور و قطعیّت، اعتبار امر مختومه پیدا می‌کند.
 ۳. رأی تلقی می‌شود و مانند آرای دادگاه‌ها، قابل تجدیدنظر و فرجام است.
 ۴. رأی تلقی می‌شود و مانند احکام دادگاه‌ها، به موقع اجرا گذاشته می‌شود.
- تست ۳۸: گزارش اصلاحی در دادگاه تجدیدنظر تنظیم شده و یکی از طرفین مدعی بطلان آن است، کدام مرجع صالح به رسیدگی است؟
۱. دادگاه عمومی با رعایت صلاحیت محلی و نسبی
 ۲. دادگاه تجدیدنظر صادرکننده گزارش اصلاحی
 ۳. در صورت تنظیم در دادگاه قابل ابطال نیست.
 ۴. دادگاه تجدیدنظر هم‌عرض دادگاه صادرکننده گزارش اصلاحی.
- تست ۳۹: درخواست سازش، در صورتی که علی‌رغم ابلاغ صحیح، خواننده از حضور استنکاف نماید، دادگاه چه اقدامی انجام می‌دهد؟
۱. مراتب را صورت‌مجلس کرده و به درخواست‌کننده سازش، برای اقدام قانونی اعلام می‌نماید.
 ۲. درخواست را برای رسیدگی به اصل دعوا، در نوبت رسیدگی قرار می‌دهد.
 ۳. به رسیدگی خود ادامه داده و رأی صادر می‌نماید.
 ۴. جلسه رسیدگی را تجدید می‌نماید.
- تست ۴۰: سازش در دادگاه
۱. با توافق طرفین قابل عدول نمی‌باشد.
 ۲. با توافق طرفین قابل تجدیدنظر می‌باشد.
 ۳. مصالحه با طرف مقابل برای شخصی که جهت سازش دعوت می‌شود، الزامی می‌باشد.
 ۴. بدون نیاز به توافق طرفین، از دادگاه قابل اجرا می‌باشد.
- تست ۴۱: فوت یا حجر یکی از طرفین موافقت‌نامه داورى
۱. در صورتی موجب زوال داورى است که ارجاع امر به داورى از سوى دادگاه نباشد.
 ۲. در صورتی موجب زوال داورى است که پیش از صدور رأی باشد.
 ۳. در هر حال موجب زوال داورى است.
 ۴. هیچ اثری بر داورى ندارد.
- تست ۴۲: در داورى داخلی، رأی داور می‌تواند قابل:
۱. اعتراض محکوم‌علیه، و اعتراض شخص ثالث باشد.
 ۲. اعتراض محکوم‌علیه، و خواهی و اعتراض شخص ثالث باشد.
 ۳. اعتراض محکوم‌علیه، و خواهی، اعتراض شخص ثالث و فرجام باشد.
 ۴. اعتراض محکوم‌علیه، اعتراض شخص ثالث و اعاده دادرسی باشد.
- تست ۴۳: رأی داور در کدام مورد باطل نیست؟
۱. رأی داور، پس از انقضای مدت داورى صادر و تسلیم شده باشد.
 ۲. رأی صادره مخالف با مقررات آیین دادرسی مدنی است.
 ۳. قرارداد رجوع به داورى بی اعتبار بوده است.
 ۴. داور نسبت به مطلبی که موضوع داورى نبوده رأی صادر کرده است.

تست ۴۴: چه اشخاصی را مطلقاً نمی‌توان به عنوان داور انتخاب نمود؟

۱. مدیر دفتر دادگاه.
 ۲. کسانی که در دعوا ذی‌نفع باشند.
 ۳. کارمندان دولت در حوزه مأموریت آنان.
 ۴. کسانی که خود یا همسرانشان وراثت یکی از اصحاب دعوا باشند.
- تست ۴۵: چنانچه طرفین قرارداد برای رسیدگی به اختلاف احتمالی شخص معینی را به عنوان داور انتخاب نمایند که به طور مطلق از داوری ممنوع است، در صورت بروز اختلاف ناشی از قرارداد بین طرفین، دعوا.....

۱. در صلاحیت داور است.
۲. در صلاحیت دادگاه است.
۳. در صلاحیت دادگاه است به شرط آن که به صلاحیت دادگاه ایراد نشود.
۴. در صلاحیت داور است به شرط آن که به صلاحیت داور ایراد نشود.

تست ۴۶: کدام یک از گزینه‌های زیر صحیح است؟

۱. با تعیین داور یا داوران، طرفین حتی با تراضی حق عزل آنان را ندارند.
 ۲. دادگاه می‌تواند وکیل یکی از اصحاب دعوا را با تراضی طرفین به سمت داور معین نماید.
 ۳. طرفین دعوا فقط در مرحله بدوی می‌توانند دعوا را به داوری ارجاع دهند و در مراحل دیگر چنین اختیاری را ندارند.
 ۴. ادعای جعل و تزویر در سند بدون تعیین عامل آن، توسط داور قابل رسیدگی نمی‌باشد.
- تست ۴۷: در صورتی که رأی داور، مخالف با آنچه که در دفتر املاک است باشد، چگونه عمل می‌شود؟

۱. طرفین دعوا باید تقاضای رسیدگی ماهوی از دادگاه کنند.
۲. در صورت عدم قبول طرف دعوا دادگاه باید رسیدگی ماهوی کند.
۳. دادگاه وارد رسیدگی ماهوی می‌شود.
۴. رأی باطل است و قابلیت اجرایی ندارد.

تست ۴۸: چنانچه طرفین اختلاف، سه نفر داور تعیین نمایند و داوران قبولی خود را اعلام نمایند، کدام مورد صحیح است؟

۱. طرفین حق عزل آنها را ندارند، مگر با تراضی.
۲. طرفین حق عزل آنها را ندارند، حتی با تراضی.
۳. هر یک از طرفین می‌تواند داور مشترک را عزل نماید.
۴. هر یک از طرفین می‌تواند داور اختصاصی خود را عزل نماید.

تست ۴۹: در کدام صورت، داوری از بین می‌رود؟

۱. پرداخت نشدن به موقع دستمزد داور.
۲. فوت یا حجر یکی از طرفین داوری.
۳. عدم حصول اکثریت در صدور رأی.
۴. عزل یا استعفای داور مشترک.

تست ۵۰: چنانچه دعوا در مرحله فرجامی باشد و طرفین با توافق، تقاضای ارجاع امر به داوری را نمایند، دیوان عالی کشور کدام اقدام را انجام می‌دهد؟

۱. پرونده را پس از صدور قرار توقیف دادرسی، به داوری ارجاع می‌نماید.
۲. پرونده را برای ارجاع به داوری به دادگاه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته ارسال می‌نماید.
۳. به تقاضا ترتیب اثر نمی‌دهد.
۴. پرونده را به داوری ارجاع می‌نماید.

تست ۵۱: دعوای ابطال دستور اجرای سند رسمی لازم‌الاجرا در صلاحیت.....

۱. دادگاه عمومی محل مرجعی است که دستور اجرا صادر کرده است.

۲. هیأت نظارت اداره ثبت محل اقامت خوانده است.

۳. هیأت نظارت اداره ثبت محل تنظیم سند است.

۴. دادگاه عمومی محل اقامت خوانده است.

تست ۵۲: اجرائیه دادگاه بر اساس مقررات ابلاغ می‌شود.

۱. اجرای احکام ۲. ویژه خود

۳. آیین دادرسی مدنی ۴. اجرای اسناد لازم‌الاجرا

تست ۵۳: صدور اجرائیه با کدام دادگاه است؟

۱. با دادگاه نخستین.

۲. با دادگاه صادرکننده حکم قطعی.

۳. با دادگاه تجدیدنظر.

۴. اگر دادگاه تجدیدنظر حکم بدوی را تأیید کرده باشد با دادگاه بدوی و اگر نقض کرده باشد با دادگاه تجدیدنظر.

تست ۵۴: چنانچه حکم دادگاه از جهت نحوه اجرا دارای اجمال و یا ابهام باشد؟

۱. توسط قاضی اجرای احکام رفع ابهام می‌گردد.

۲. توسط دادگاه صادرکننده حکم، تصحیح می‌گردد.

۳. با توجه به قاعده فراغ دادرسی، حکمی که دارای ابهام است قابل تفسیر نیست و خواهان مکلف به طرح مجدد دعوا است.

۴. توسط دادگاه صادرکننده حکم، تفسیر و رفع ابهام می‌گردد.

تست ۵۵: هرگاه زینت‌آلات زنانه در محل کار اختصاصی محکوم‌علیه که مرد است، برای بازداشت و فروش معرفی شود، بازداشت آن:

۱. تنها در صورتی مجاز است که مالکیت محکوم‌علیه نسبت به آنها با سند احراز شود.

۲. ممنوع است.

۳. تنها در صورتی مجاز است که همسر محکوم‌علیه نسبت به آنها ادعای مالکیت نکند.

۴. مجاز است.

تست ۵۶: برای معرفی و بازداشت مال غیر منقولی که در تهران واقع است لازم و کافی است که

۱. نشانی ملک معلوم باشد.

۲. شماره ملک (پلاک ثبتی) و بخش ثبتی آن معلوم باشد.

۳. نشانی ملک و بخش ثبتی آن معلوم باشد.

۴. شماره ملک (پلاک ثبتی) بخش ثبتی و نشانی ملک معلوم باشد.

تست ۵۷: وجه نقدی که در کیف دستی محکوم‌علیه باشد

۱. نمی‌تواند بازداشت شود.

۲. می‌تواند بازداشت شود.

۳. تنها در صورتی می‌تواند بازداشت شود که محکوم‌بها مهر باشد.

۴. تنها در صورتی می‌تواند بازداشت شود که محکوم‌بها نفقه باشد.

تست ۵۸: کدام عبارت صحیح است؟

۱. اموال منقول خارج از محل کار یا محل سکونت محکوم‌علیه در صورتی قابل توقیف است که دلایل و قراین کافی بر احراز مالکیت او در دست باشد.

۲. چنانچه عین محکوم‌بها غیر منقولی در تصرف ثالث باشد و متصرف نسبت به آن ادعای حقی از عین یا منافع نماید این امر مانع از عملیات اجرایی نیست.

۳. اموال منقولی که داخل در محل سکونت یا محل کار محکوم‌علیه باشد در صورتی توقیف می‌شود که دلایل و قراین کافی بر احراز مالکیت او در دست باشد.

۴. مال منقولی که در تصرف کسی غیر از محکوم‌علیه باشد در صورتی قابل توقیف نیست که متصرف نسبت به آن ادعای مالکیت

نماید و دلایلی نیز ارائه نماید.

تست ۵۹: بازداشت دو دانگ مشاع از شش دانگ باغچه‌ای که به نفع دیگری بازداشت شده است،

۱. ممنوع است.

۲. مجاز است.

۳. تنها برای گرفتن مهریه مجاز است.

۴. تنها با رضایت بازداشت‌کننده مقدم مجاز است.

تست ۶۰: اگر دادگاه تجدیدنظر قرار دادگاه بدوی مبنی بر رد درخواست اجرای حکم دادگاه خارجی فسخ کند، چه اقدامی انجام می‌دهد؟

۱. پرونده را برای رسیدگی ماهوی به دادگاه بدوی اعاده می‌کند.

۲. در ماهیت رسیدگی می‌کند.

۳. پرونده را بدون اقدام بایگانی می‌کند.

۴. دستور اجرا می‌دهد.

تست ۶۱: پرداخت حق اجرا پس از انقضای ده روز از تاریخ بر عهده است، ولی در صورتی که طرفین سازش کنند یا بین خود ترتیبی برای اجرای حکم بدهند دریافت خواهد شد.

۱. ابلاغ اجرائیه - محکوم علیه - نصف حق اجرا.

۲. ابلاغ اجرائیه - محکوم له - نصف حق اجرا.

۳. صدور اجرائیه - محکوم علیه - نصف حق اجرا.

۴. صدور اجرائیه - محکوم له - نصف حق اجرا.

تست ۶۲: شکایت نسبت به دستور اجرای سند رسمی، در صلاحیت کدام مرجع است؟

۱. دادگاه عمومی محل تنظیم سند.

۲. هیأت نظارت منطقه اجرای سند.

۳. دادگاه عمومی محل اجرای سند.

۴. دادگاه عمومی محل اقامت خوانده.

تست ۶۳: دادگاه آلمان، حکم بر خلع ید اکبر از پلاک ثبتی ۱۷ فرعی از ۸ اصلی واقع در بخش دو تهران را صادر کرده است، کدام مورد صحیح است؟

۱. اگر محکوم علیه و محکوم له هر دو ایرانی باشند، قابل اجرا است.

۲. حکم، مطلقاً قابل اجرا نیست.

۳. حکم به شرط داشتن رابطه متقابل با کشور آلمان، قابل اجرا است.

۴. اگر یکی از محکوم علیه و محکوم له تبعه خارجی باشند، قابل اجرا نیست.

تست ۶۴: در کدام مورد، صدور اجرائیه برای حکم دادگاه ضروری نیست؟

۱. رأی دادگاه به شکل واقعی به طرفین ابلاغ شده باشد.

۲. حکم دادگاه بدوی، عیناً در دادگاه تجدیدنظر تأیید شود.

۳. مؤسسات دولتی طرف دعا و در دعا پیروز شده باشند.

۴. حکم دادگاه اعلامی بوده و مستلزم انجام عملی از جانب محکوم علیه نباشد.

تست ۶۵: محکوم علیه در کدام صورت می‌تواند مال توقیف شده را بفروشد؟

۱. اگر دادورز با فروش مال موافقت نماید، محکوم علیه قادر به فروش خواهد بود، مشروط به اینکه محکوم له با این امر مخالفت ننماید، با مخالفت محکوم له، امکان فروش تحت هیچ شرایطی وجود ندارد.

۲. تنها اگر شخص ثالث مستند به سند رسمی، مالکیت مال توقیف شده را ادعا نماید، ممکن است در این فرض، محکوم علیه مؤظف است مال دیگری را برای توقیف به نفع محکوم له معرفی نماید.

۳. اگر حاصل فروش برای پرداخت محکوم به و هزینه‌های اجرایی کافی باشد، محکوم علیه می‌تواند با نظارت دادورز مال

توقیف شده را به فروش برساند.

۴. تنها اگر مال فروخته شده غیرمنقول بوده و حاصل فروش برای پرداخت محکوم به کفایت نماید، امکان پذیر است.

تست ۶۶: اگر در خصوص مفاد حکم، اختلافی حاصل شود، حل اختلاف چگونه است؟

۱. حل اختلاف منوط به برگزاری جلسه ای با حضور طرفین است. صرف ارائه درخواست از جانب طرفین نیز مانع اجرای حکم دادگاه خواهد بود.

۲. حل اختلاف با درخواست هر یک از طرفین صورت می گیرد. رسیدگی به این درخواست نیز در وقت فوق العاده و در جلسه ای خارج از نوبت صورت خواهد گرفت.

۳. دادگاه می تواند با تقاضای مأمور اجرا، رأساً جلسه ای برای رسیدگی به اختلاف تعیین نماید، جلسه مزبور به شکل عادی و بر اساس تشریفات دادرسی برگزار می شود.

۴. با قطعی شدن حکم، رسیدگی به اختلافات طرفین در مورد مفاد حکم مسموع نیست، مگر اینکه طرفین مستند به حکمی دیگر، مدعی بروز اشتباه در صدور رأی شده باشند.

تست ۶۷: اگر خوانده مجهول المکان، محکومیت قطعی یافته باشد، ابلاغ اجرائیه به وی

۱. ضرورتی ندارد.

۲. با نشر یک نوبت آگهی در یکی از روزنامه های مرکز یا محلی به عمل می آید.

۳. محکوم له باید آخرین نشانی وی را به واحد ابلاغ اعلام نماید و گرنه حکم اجرا نمی شود.

۴. از طریق الصاق در آخرین نشانی محکوم علیه غایب انجام می شود.

تست ۶۸: مال منقولی که در تصرف کسی غیر از محکوم علیه باشد

۱. به عنوان مال محکوم علیه توقیف می شود، مگر اینکه متصرف نسبت به آن ادعای مالکیت نماید.

۲. به عنوان مال محکوم علیه توقیف می شود، مگر اینکه متصرف برای اثبات مالکیت خود، دلیل متقنی ارائه کند.

۳. به عنوان مال محکوم علیه توقیف نمی شود، اگر شخصی غیر از متصرف مدعی مالکیت آن شود.

۴. با توجه به تقدم اماره تصرف، به عنوان مال محکوم علیه توقیف نمی شود.

تست ۶۹: در مورد اعتراض شخص ثالث به نحوه اجرای حکم، کدام گزینه صحیح نیست؟

۱. شکایت شخص ثالث در تمام مراحل بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی و پرداخت هزینه دادرسی رسیدگی می شود.

۲. در صورتی که دلایل شکایت ثالث قوی باشد، دادگاه قرار توقیف عملیات اجرایی را تا تعیین تکلیف نهایی نسبت به شکایت صادر می نماید.

۳. هرگاه محکوم له مال دیگری معرفی کند و از مال مورد اعتراض رفع توقیف شود، قرار سقوط دعوی شخص ثالث صادر می شود.

۴. اگر ادعای ثالث مستند به حکم قطعی یا سند رسمی باشد که در تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف است، توقیف رفع می شود.

تست ۷۰: اگر مال معرفی شده از سوی محکوم له برای توقیف اجرایی در محلی باشد که در آن بسته است و کسی در محل حضور نداشته باشد:

۱. دادورز رأساً حضور یافته و اقدام به باز کردن درب و توقیف مال می کند.

۲. حضور نماینده دادستان یا نماینده دادگاه به همراه دادورز برای باز کردن درب و توقیف مال ضروری است.

۳. دادورز به همراه أحد از مأمورین کلانتری حاضر شده و ضمن باز کردن مکان بسته، اقدام به توقیف می نماید.

۴. نماینده دادستان یا دادگاه شخصاً حاضر شده و ضمن باز کردن مکان بسته، اقدام به توقیف می نماید.

پاسخ تست های آیین دادرسی مدنی ۳

✓ پاسخ تست ۱: به استناد بند «ه» ماده ۹۱ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است. صرف شکایت انتظامی علیه دادرس، از موارد ردّ دادرس مذکور در ماده ۹۱ ق.آ.د.م نمی باشد. بلکه باید «بین دادرس و یکی از طرفین و یا همسر یا فرزند او دعوی حقوقی یا جزایی مطرح باشد

- و یا در سابق مطرح بوده و از تاریخ صدور حکم قطعی دو سال نگذشته باشد.»
- ✓ پاسخ تست ۲: گزینه ۴ صحیح است. در بعضی از ایرادات خوانده می‌تواند بدون دفاع در ماهیت ایراد نموده و دفاع در ماهیت دعوا را مؤکول به تعیین تکلیف نسبت به ایراد کند. برای مثال، اگر ایراد به صلاحیت ذاتی یا نسبی یا ایراد ردّ دادرسی مطرح شود و از نظر شعبه رسیدگی کننده وارد نیز باشد، دیگر نیازی به دفاع در ماهیت از ناحیه خوانده نمی‌ماند. بنابراین بر خلاف ظاهر صدر ماده ۸۴ ق.آ.د.م تمامی ایرادات لزوماً ضمن پاسخ در ماهیت دعوا طرح نمی‌شوند.
- ✓ پاسخ تست ۳: گزینه ۳ صحیح است. مقررات راجع به مرور زمان که در قانون قدیم آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۱۸) ذکر شده بود، از سوی شورای نگهبان خلاف شرع اعلام شده و به همین دلیل در قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹) نیامده است؛ اما مرور زمان‌های خاص قانون تجارت که در موادی همچون ۲۱۹، ۳۱۸ و ۳۹۳ قانون تجارت آمده، کماکان به اعتبار خود باقی است.
- ✓ پاسخ تست ۴: گزینه ۱ صحیح است. ایراد امر مطروحه تنها در موردی قابل بررسی است که دادگاه رسیدگی کننده به یک دعوا با دادگاه دیگری که دعوای مشابه یا مرتبط یا دارای وحدت منشاء مطرح است، هم‌عرض باشد.
- ✓ پاسخ تست ۵: گزینه ۱ صحیح است. عموماً تعیین نوع میزان و مهلت سپردن تأمین در مواردی که لازم است، به دادگاه واگذار شده است و اقدام دادگاه در این مورد یک اقدام «صلاحیدی» است. یعنی قابل اعتراض نمی‌باشد.
- ✓ پاسخ تست ۶: طبق تصریح بند «د» ماده ۹۱ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.
- بند «د» ماده ۹۱ ق.آ.د.م: «دادرس سابقاً در موضوع دعوای اقامه شده به عنوان دادرسی یا داور یا کارشناس یا گواه اظهارنظر کرده باشد.» در این صورت دادرسی باید قرار امتناع از رسیدگی صادر نماید.
- ✓ پاسخ تست ۷: گزینه ۴ صحیح است. طبق بند «۶» ماده ۸۴ ق.آ.د.م، اگر «دعوای طرح شده سابقاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا قائم مقام آنان هستند، رسیدگی شده نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد»، قاعده اعتبار امر قضاوت شده صدق می‌کند. شرط اجرای قاعده، وحدت موضوع، وحدت اصحاب دعوا و سبب آن است؛ مشروط بر اینکه حکم قطعی یا قرار قطعی سقوط دعوا صادر شده باشد. ارائه دلیل جدید، مانع از صدق این قاعده نیست؛ چرا که دلیل جدید، پس از صدور حکم قطعی پذیرفته نمی‌شود و فقط باید در پی وجود یکی از جهات اعاده دادرسی مذکور در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م بود.
- ✓ پاسخ تست ۸: به دلالت ماده ۹۰ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است.
- ماده ۹۰ ق.آ.د.م: «هرگاه ایرادات تا پایان جلسه اول دادرسی اعلام نشده باشد دادگاه مکلف نیست جدا از ماهیت دعوا نسبت به آن رأی دهد.»
- ✓ پاسخ تست ۹: طبق ماده ۱۳۵ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.
- ماده ۱۳۵ ق.آ.د.م: «هریک از اصحاب دعوا که جلب شخص ثالثی را لازم بدانند، می‌توانند تا پایان جلسه اول دادرسی جهات و دلایل خود را اظهار کرده و ظرف سه روز پس از جلسه با تقدیم دادخواست از دادگاه درخواست جلب او را بنمایند، چه دعوا در مرحله نخستین باشد یا تجدیدنظر.» جلب ثالث چون دعوای طاری است در دادگاهی به عمل می‌آید که در حال رسیدگی به دعوای اصلی است.
- ✓ پاسخ تست ۱۰: گزینه ۴ صحیح است. به استناد بند «ب» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م هرگاه پس از شروع جلسه اول تا پیش از ختم مذاکرات، خواهان دعوای خود را مسترد کند، قرار ردّ دعوا صادر می‌شود. هرگاه پس از ختم مذاکرات اصحاب دعوا، خواهان دعوای خود را مسترد کند و خوانده اعتراضی نسبت به این امر نداشته باشد، قرار ردّ دعوا صادر می‌شود (قسمت اول بند «ج» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م) اما استرداد دعوا پس از ختم دادرسی امکان‌پذیر نیست؛ چون در قانون پیش‌بینی نشده و منطقی نیست که وقتی پرونده آماده صدور رأی قاطع است، به خواهان اجازه استرداد دعوا داده شود، اگر خواهان دعوایی طرح کرده و پس از ختم مذاکرات، به کلی از دعوای خود صرف‌نظر کند، در این مورد، دادگاه باید به استناد بند (ج) ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م قرار سقوط دعوا صادر کند؛ زیرا دعوا زایل شده است.
- ✓ پاسخ تست ۱۱: گزینه ۲ صحیح است. همچنان که ماده ۱۷ ق.آ.د.م تصریح دارد؛ دعوای طاری با دعوای اصلی یکجا رسیدگی می‌شود. یعنی در دعوای طاری از صلاحیت محلی عدول می‌شود. اما اگر این دعوا از صلاحیت ذاتی دادگاه رسیدگی کننده به دعوای اصلی خارج باشد، امکان رسیدگی توأمان وجود ندارد، زیرا صلاحیت ذاتی آمره بوده و قابل عدول نیست. در صورتی که دو دعوا با هم ارتباط کامل یا وحدت منشأ داشته، در تاریخ‌های مختلف مطرح گردیده و در دو شعبه در حال رسیدگی باشند، قانون‌گذار معیار صریحی برای اینکه کدام یک اصلی و کدام یک طاری است، ارائه نداده است.
- ✓ پاسخ تست ۱۲: به استناد بند «۷» ماده ۸۴ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.

- بند «۷» ماده ۸۴ ق.آ.د.م: «دعوا بر فرض ثبوت، اثر قانونی نداشته باشد از قبیل وقف و هبه بدون قبض.»
- ✓ پاسخ تست ۱۳: به استناد ماده ۳۲۱ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است.
- ماده ۳۲۱ ق.آ.د.م: «در صورتی که طرف دعوا تأمینی بدهد که متناسب با موضوع دستور موقت باشد، دادگاه در صورت مصلحت از دستور موقت رفع اثر خواهد نمود.»
- ✓ پاسخ تست ۱۴: طبق تصریح ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.
- ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م: «قبول یا رد درخواست دستور موقت مستقلاً قابل اعتراض و تجدیدنظر و فرجام نیست. لکن متقاضی می تواند ضمن تقاضای تجدیدنظر به اصل رأی نسبت به آن نیز اعتراض و درخواست رسیدگی نماید. ولی در هر حال رد یا قبول درخواست دستور موقت قابل رسیدگی فرجامی نیست.»
- ✓ پاسخ تست ۱۵: به دلالت ماده ۳۲۴ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.
- ماده ۳۲۴ ق.آ.د.م: «در خصوص تأمین اخذ شده از متقاضی دستور موقت یا رفع اثر از آن، چنانچه ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی نهایی، برای مطالبه خسارت طرح دعوا نشود، به دستور دادگاه، از مال مورد تأمین رفع توقیف خواهد شد.»
- ✓ پاسخ تست ۱۶: گزینه ۲ صحیح است. دستور موقت در مواردی ممکن است که اصل دعوا طرح شده یا قابل طرح باشد؛ بنابراین نمی توان خواسته مستقلاً همچون الزام به استرداد مال الاجاره را به صورت دستور موقت طرح کرد. به عبارت دیگر، دادرسی فوری در یک موضوع جزئی که تابع یا بخشی از دعوای اصلی است، امکان دارد. مانند اینکه در دعوای خلع ید، خواهان درخواست جلوگیری از ساخت و ساز متصرف در ملک موضوع ادعای خلع ید را تقاضا کند.
- ✓ پاسخ تست ۱۷: طبق تصریح ماده ۳۲۴ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است.
- ماده ۳۲۴ ق.آ.د.م: «در خصوص تأمین اخذ شده از متقاضی دستور موقت یا رفع اثر از آن، چنانچه ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی نهایی، برای مطالبه خسارت طرح دعوا نشود، به دستور دادگاه، از مال مورد تأمین رفع توقیف خواهد شد.»
- ✓ پاسخ تست ۱۸: به استناد ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است.
- ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م: «قبول یا رد درخواست دستور موقت مستقلاً قابل اعتراض و تجدیدنظر و فرجام نیست. لکن متقاضی می تواند ضمن تقاضای تجدیدنظر به اصل رأی نسبت به آن نیز اعتراض و درخواست رسیدگی نماید. ولی در هر حال رد یا قبول درخواست دستور موقت قابل رسیدگی فرجامی نیست.»
- ✓ پاسخ تست ۱۹: طبق دلالت ماده ۳۱۴ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است.
- ماده ۳۱۴ ق.آ.د.م: «برای رسیدگی به امور فوری، دادگاه روز و ساعت مناسبی را تعیین و طرفین را به دادگاه دعوت می نماید. در مواردی که فوریت کار اقتضاء کند می توان بدون تعیین وقت و دعوت از طرفین و حتی در اوقات تعطیل و یا در غیر محل دادگاه به امور یادشده رسیدگی نمود.»
- ✓ پاسخ تست ۲۰: به موجب ماده ۳۲۲ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است.
- ماده ۳۲۲ ق.آ.د.م: «هرگاه جهتی که موجب دستور موقت شده است مرتفع شود، دادگاه صادرکننده دستور موقت آن را لغو می نماید و اگر اصل دعوا در دادگاه مطرح باشد، دادگاه رسیدگی کننده، دستور را لغو خواهد نمود.»
- ✓ پاسخ تست ۲۱: گزینه ۳ صحیح است. با توجه به ملاک ماده ۳۲۴ ق.آ.د.م و اینکه پس از صدور رأی نهایی در اصل دعوا، دلیلی بر بقای دستوری که موقت بوده، وجود ندارد. با توجه به ماده ۳۲۲ دستور موقت می تواند توسط دادگاه رسیدگی کننده به اصل دعوا، از جمله دادگاه تجدیدنظر لغو شود.
- ✓ پاسخ تست ۲۲: به دلالت ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است.
- ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م: «قبول یا رد درخواست دستور موقت مستقلاً قابل اعتراض و تجدیدنظر و فرجام نیست. لکن متقاضی می تواند ضمن تقاضای تجدیدنظر به اصل رأی نسبت به آن نیز اعتراض و درخواست رسیدگی نماید. ولی در هر حال رد یا قبول درخواست دستور موقت قابل رسیدگی فرجامی نیست.»
- ✓ پاسخ تست ۲۳: به استناد ماده ۳۲۴ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است.
- ماده ۳۲۴ ق.آ.د.م: «در خصوص تأمین اخذ شده از متقاضی دستور موقت یا رفع اثر از آن، چنانچه ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی نهایی، برای مطالبه خسارت طرح دعوا نشود، به دستور دادگاه، از مال مورد تأمین رفع توقیف خواهد شد.» بنابراین تحت شرایطی دیگر

دادگاه نمی‌تواند از تأمین اخذ شده رفع اثر کند.

✓ پاسخ تست ۲۴: به استناد ماده ۵۲۷ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است.

ماده ۵۲۷ ق.آ.د.م: «چنانچه رأی دادگاه مبنی بر استرداد عین مالی باشد مشمول مقررات این فصل نخواهد بود.»

حال اگر خواسته عین معین باشد ولو اینکه از مستثنیات دین شمرده شود، بازداشت آن مجاز است و اگر خواهان پیروز شود، عین مال به داده می‌شود. از طرف دیگر به موجب ماده ۱۲۲ ق.آ.د.م: «اگر خواسته، عین معین بوده و توقیف آن ممکن باشد، دادگاه نمی‌تواند مال دیگری را به عوض آن توقیف نماید.»

✓ پاسخ تست ۲۵: با توجه به بند «۱» ماده ۱۴۸ قانون اجرای نحوه احکام مدنی گزینه ۲ صحیح است.

بند «۱» ماده ۱۴۸ قانون اجرای نحوه احکام مدنی: «اگر مال منقول یا غیر منقول محکوم‌علیه نزد محکوم‌له رهن یا وثیقه یا مورد معامله شرطی و امثال آن یا در توقیف تأمینی یا اجرایی باشد محکوم‌له نسبت به مال مزبور به میزان محکوم‌به بر سایر محکوم‌لهم حق تقدم خواهد داشت.» باید توجه داشت که این تقدم با صرف صدور قرار تأمین خواسته (دستور قضایی مبنی بر توقیف عین یا معادل خواسته از امثال خوانده) ایجاد نمی‌شود، بلکه با توقیف مال (اجرای قرار تأمین خواسته) تحقق می‌یابد.

✓ پاسخ تست ۲۶: گزینه ۲ صحیح است. در واقع، صدور قرار تأمین خواسته که در آن عین مال یا معادل آن از اموال خوانده توقیف می‌شود ((ماده ۱۲۱ ق.آ.د.م)، با دستور موقت که در آن حسب مورد، توقیف مال، فعل یا ترک فعل مورد دستر قرار می‌گیرد (ماده ۳۱۶ ق.آ.د.م) متفاوت است.

✓ پاسخ تست ۲۷: به استناد ماده ۱۱۶ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.

ماده ۱۱۶ ق.آ.د.م: «قرار تأمین به طرف دعوا ابلاغ می‌شود، نامبرده حق دارد ظرف ده روز به این قرار اعتراض نماید. دادگاه در اولین جلسه به اعتراض رسیدگی نموده و نسبت به آن تعیین تکلیف می‌نماید.» قانون در فرض رد درخواست تأمین خواسته، حق اعتراض پیش‌بینی نکرده است.

✓ پاسخ تست ۲۸: گزینه ۱ صحیح است. به موجب ماده ۱۲۸ ق.آ.د.م که بیان می‌دارد: «در ورشکستگی چنانچه مال توقیف شده عین معین و مورد ادعای متقاضی تأمین باشد درخواست کننده تأمین بر سایر طلبکاران حق تقدم دارد.» طبق قیاس اولویت، در حالتی غیر از ورشکستگی، خواهان عین معین در فرض پیروزی قطعی بر بستانکاران دیگر محکوم‌علیه تقدم دارد. علت تقدم آن است که هرگاه مالکیت خواهان بر عین معین اثبات شود، در واقع ثابت می‌شود که این مال متعلق به محکوم‌علیه (بدهکار) نبوده و در نتیجه نمی‌توانسته موضوع توقیف و استیفای حقوق طلبکاران محکوم‌علیه قرار گیرد.

✓ پاسخ تست ۲۹: به دلالت ماده ۲۲۱ قانون امور حسبی گزینه ۲ صحیح است.

ماده ۲۲۱ قانون امور حسبی: «دعای راجعه به ترکه یا بدهی متوفی در مدت تحریر ترکه توقیف می‌شود ولی به درخواست مدعی ممکن است خواسته تأمین شود.» در چنین مواردی، اغلب شرایط بند «ج» ماده ۱۰۸ ق.آ.د.م وجود دارد، یعنی خواسته در معرض تضییع و تفریط است و به همین دلیل، قرار تأمین خواسته بدون نیاز به سپردن تأمین صادر می‌شود.

✓ پاسخ تست ۳۰: گزینه ۱ صحیح است. طرح دعوی جعلیت سندی که مستند دعوا بوده است، مانعی برای صدور قرار تأمین خواسته یا اجرای این قرار نیست. البته در صورت اثبات جعلیت سند، خوانده تأمین خواسته می‌تواند رفع اثر از قرار تأمین خواسته را درخواست کند. به استناد ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م: «در صورتی که موجب تأمین مرتفع گردد دادگاه قرار رفع تأمین را خواهد داد. در صورت صدور حکم قطعی علیه خواهان یا استرداد دعوا و یا دادخواست، تأمین خودبه‌خود مرتفع می‌شود.»

✓ پاسخ تست ۳۱: با توجه در ماده ۱۲۸ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است. این ماده بیان داشته است که: «در ورشکستگی چنانچه مال توقیف شده عین معین و مورد ادعای متقاضی تأمین باشد درخواست کننده تأمین بر سایر طلبکاران حق تقدم دارد.» طبق قیاس اولویت، در حالتی غیر از ورشکستگی، خواهان عین معین در فرض پیروزی قطعی بر بستانکاران دیگر محکوم‌علیه تقدم دارد. علت تقدم آن است که هرگاه مالکیت خواهان بر عین معین اثبات شود، در واقع ثابت می‌شود که این مال متعلق به محکوم‌علیه (بدهکار) نبوده و در نتیجه نمی‌توانسته موضوع توقیف و استیفای حقوق طلبکاران محکوم‌علیه قرار گیرد. و همچنین با توجه به ماده ۵۲۷ ق.آ.د.م: «چنانچه رأی دادگاه مبنی بر استرداد عین مالی باشد مشمول مقررات این فصل (مستثنیات دین) نخواهد بود.»

✓ پاسخ تست ۳۲: گزینه ۳ صحیح است. بر اساس مواد ۱۲۸ و ۵۲۷ ق.آ.د.م، هرگاه شخصی مدعی مالکیت نسبت به عینی باشد که در تصرف شخص ورشکسته است، در صورت اثبات این ام، به عنوان مالک بر هر طلبکار دیگری از ورشکسته در استرداد عین آن مال،

تقدم دارد (ماده ۱۲۸ ق.آ.د.م) همچنین، اگر ادعای مالکیت عین مالی توسط مالک آن اثبات گردد، آن مال نمی‌تواند جزء مستثنیات دین بدهکاری باشد که مال در تصرف وی قرار داشته است. (ماده ۵۲۷ ق.آ.د.م)

✓ پاسخ تست ۳۳: گزینه ۳ صحیح است. به موجب بخشی از ماده ۵۳ قانون اجرای احکام مدنی: «محکوم‌له نیز می‌تواند یک بار تا قبل از شروع به عملیات راجع به فروش درخواست تبدیل مال توقیف‌شده را بنماید.» از حیث داشتن این حق، تفاوتی بین خواسته عین معین و غیر آن وجود ندارد. البته به استناد قسمت اخیر ماده ۱۲۴ ق.آ.د.م: «در مواردی که عین خواسته توقیف شده باشد تبدیل مال منوط به رضایت خواهان است.»

✓ پاسخ تست ۳۴: به استناد ماده ۱۳۹ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است. این ماده بیان می‌دارد که: «شخص ثالث که جلب می‌شود خواننده محسوب و تمام مقررات راجع به خوانده درباره او جاری است.» ولی مجلوب ثالث به عنوان خوانده نمی‌تواند تقاضای تأمین خواسته کند.

✓ پاسخ تست ۳۵: گزینه ۴ صحیح است. به دلالت ماده ۱۸۴ ق.آ.د.م، به نظر می‌رسد که گزارش اصلاحی دادگاه بدوی قابل تجدیدنظرخواهی نمی‌باشد. مشروط بر اینکه شرایط سازش در دادگاه رعایت و تمامی تشریفات قانونی آن نزد دادگاه و دادرسی ذاتاً صالح طی شده باشد.

✓ پاسخ تست ۳۶: به استناد قسمت اول ماده ۱۸۴ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است. قسمت اول ماده ۱۸۴ ق.آ.د.م: «دادگاه پس از حصول سازش بین طرفین به شرح فوق رسیدگی را ختم و مبادرت به صدور گزارش اصلاحی می‌نماید»

✓ پاسخ تست ۳۷: گزینه ۱ صحیح است. طبق ماده ۱۸۴ ق.آ.د.م و ماده ۳۰ قانون شوراهای حل اختلاف، گزارش اصلاحی، رأی دادگاه نیست. زیرا دادگاه در صورت سازش اصحاب دعوا، تنها ختم دادرسی را به سازش اعلام کرده و مفاد سازش آنها را صورت‌جلسه می‌کند. این تصمیم مانند حکم دادگاه از طریق قواعد قانون اجرای احکام مدنی قابلیت اجرایی دارد. و همچنین قابل اعتراض نمی‌باشد و قطعی است.

✓ پاسخ تست ۳۸: گزینه ۱ صحیح است. گزارش اصلاحی، هرگز رأی دادگاه نیست. بلکه صرفاً مصالحه‌ای است که در حضور قاضی منعقد می‌شود. به همین دلیل، سند رسمی محسوب شده و همانند حکم دادگاه، از طریق دادگستری قابل اجرا است. (ماده ۱۸۴ ق.آ.د.م) کمااینکه چنین سازشی می‌تواند در هر یک از دفاتر اسناد رسمی واقع شود و به عنوان سند رسمی لازم‌الاجرا، قابلیت اجرایی داشته باشد (ماده ۱۸۱ ق.آ.د.م) بنابراین، ادعای بطلان یا فسخ یا انفساخ سازش رسمی (از جهتی که مثل هر قراردادی می‌تواند مشمول این عنوان باشد) قابل طرح می‌باشد. این دعوا، همانند هر دعوای دیگر باید از دادگاه بدوی شروع شود و صلاحیت ذاتی و محلی دادگاه رسیدگی‌کننده در نظر گرفته شود.

✓ پاسخ تست ۳۹: به استناد ماده ۱۹۰ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است؛ طبق این ماده: «هرگاه بعد از ابلاغ دعوت‌نامه، طرف حاضر نشد یا به‌طور کتبی پاسخ دهد که حاضر به سازش نیست، دادگاه مراتب را در صورت‌مجلس قید کرده و به درخواست‌کننده سازش برای اقدام قانونی اعلام می‌نماید.»

✓ پاسخ تست ۴۰: گزینه ۴ صحیح است. به استناد ماده ۱۸۴ ق.آ.د.م و تبصره ماده ۲۹ قانون شوراهای حل اختلاف (مصوب ۱۳۹۴). به موجب این تبصره، «گزارش‌های اصلاحی تنظیم‌شده توسط شورای حل اختلاف به دستور قاضی شورا توسط واحد اجرای احکام شورای حل اختلاف اجرا می‌شود.» بعد از وقوع سازش در دادگاه و تنظیم گزارش اصلاحی، این گزارش اصلاحی، سازش‌نامه رسمی تنظیمی در دادگاه بوده و مفاد آن، بر حسب درخواست هرکدام از طرفین که ذی‌نفع اجرای آن باشد، قابلیت اجرایی خواهد داشت.

✓ پاسخ تست ۴۱: به استناد بند «۲» ماده ۴۸۱ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است. طبق این بند «با فوت یا حجر یکی از طرفین دعوا» داور از بین می‌رود. منطقاً اگر داور، رأی را صادر کرده باشد و سپس فول یا حجر یکی از طرفین دعوای حادث شود، تأثیری در رأی ندارد.

✓ پاسخ تست ۴۲: گزینه ۱ صحیح است. وخواهی طبق ماده ۳۰۵ ق.آ.د.م در مورد حکم غیابی و اعاده دادرسی به استناد ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م نسبت به حکم قطعی ممکن است. حال آنکه رأی داور، حکم به مفهوم اصطلاحی آن محسوب نمی‌شود. البته باید توجه داشت که در مورد رأی داور، اعاده دادرسی نسبت به رأی داور به طور صریح در ق.آ.د.م پیش‌بینی نشده است. به عنوان قاعده، هرگاه رأی ماهوی داور در دادگاه عمومی ابرام گردد، چون اعتراض به عنوان اعاده دادرسی نسبت به حکم قطعی دادگاه به عمل می‌آید،

- منطقاً باید شنیده شود. با این وصف، اعاده دادرسی نسبت به رأی داور (که در مدت قانونی مورد اعتراض قرار نگرفته است) نیز باید به طریق اولی - طبق قواعد خاص حاکم بر اعاده دادرسی - قابل استماع باشد.
- ✓ پاسخ تست ۴۳: طبق مواد ۴۸۹ و ۴۷۷ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است. اگر رأی صادره مخالف با مقررات آیین دادرسی مدنی، صادر شده باشد، از مصادیق بطلان رأی داور مذکور در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م نیست. و همچنین طبق تصریح ماده ۴۷۷ ق.آ.د.م، «داوران در رسیدگی و رأی، تابع مقررات آیین دادرسی مدنی نیستند ولی باید مقررات مربوط به داوری را رعایت کنند.»
- ✓ پاسخ تست ۴۴: طبق تصریح ماده ۴۷۰ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است. این ماده بیان می‌دارد که: «کلیه قضات و کارمندان اداری شاغل در محاکم قضایی نمی‌توانند داوری نمایند هرچند با تراضی طرفین باشد.»
- ✓ پاسخ تست ۴۵: به استناد ماده ۴۶۳ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است. این ماده بیان می‌دارد که: «هرگاه طرفین ملتزم شده باشند که در صورت بروز اختلاف بین آنها شخص معینی داوری نماید و آن شخص نخواهد یا نتواند به عنوان داور رسیدگی کند و به داور یا داوران دیگری نیز تراضی ننمایند، رسیدگی به اختلاف در صلاحیت دادگاه خواهد بود.»
- ✓ پاسخ تست ۴۶: گزینه ۲ صحیح است. چرا که طبق بند «۴» ماده ۴۶۹ ق.آ.د.م، «کسانی که قییم یا کفیل یا وکیل یا مباشر امور یکی از اصحاب دعوا می‌باشند یا یکی از اصحاب دعوا مباشر امور آنان باشد.» را دادگاه نباید به سمت داور معین نماید، مگر با تراضی طرفین.
- ✓ پاسخ تست ۴۷: طبق تصریح ماده بند «۵» ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است. «رأی داوری در موارد زیر باطل است و قابلیت اجرایی ندارد: ۵- رأی داور با آنچه در دفتر املاک یا بین اصحاب دعوا در دفتر اسناد رسمی ثبت شده و دارای اعتبار قانونی است مخالف باشد.»
- ✓ پاسخ تست ۴۸: به موجب ماده ۴۷۲ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است.
- ماده ۴۷۲ ق.آ.د.م: «بعد از تعیین داور یا داوران، طرفین حق عزل آنان را ندارند مگر با تراضی.»
- ✓ پاسخ تست ۴۹: به دلالت ماده ۴۸۱ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.
- ماده ۴۸۱ ق.آ.د.م: «در موارد زیر داوری از بین می‌رود: ۱- با تراضی کتبی طرفین دعوا ۲- با فوت یا حجر یکی از طرفین دعوا.»
- ✓ پاسخ تست ۵۰: طبق ماده ۴۹۴ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.
- ماده ۴۹۴ ق.آ.د.م «چنانچه دعوا در مرحله فرجامی باشد، و طرفین با توافق تقاضای ارجاع امر به داوری را بنمایند یا مورد از موارد ارجاع به داوری تشخیص داده شود، دیوان عالی کشور پرونده را برای ارجاع به داوری به دادگاه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته ارسال می‌دارد.»
- ✓ پاسخ تست ۵۱: به استناد ماده ۱ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و قانون دفاتر اسناد رسمی گزینه ۱ صحیح است. طبق این ماده: «هر کس دستور اجرای اسناد رسمی را مخالف با مفاد سند یا مخالف قانون دانسته یا از جهت دیگری شکایت از دستور اجراء سند رسمی داشته باشد می‌تواند به ترتیب مقرر در آیین دادرسی مدنی اقامه دعوا نماید.» و همچنین ماده ۲ بیان می‌دارد که: «مرجع رسیدگی به دعاوی ناشی از دستور اجرای اسناد رسمی دادگاه صلاحیت‌دار محلی است که در حوزه آن دستور اجرا داده شده.»
- ✓ پاسخ تست ۵۲: طبق تصریح ماده ۸ قانون اجرای احکام مدنی گزینه ۳ صحیح است. این ماده بیان می‌دارد که: «ابلاغ اجرائیه طبق مقررات آیین دادرسی مدنی به عمل می‌آید و آخرین محل ابلاغ به محکوم‌علیه در پرونده دادرسی برای ابلاغ اجرائیه سابقه محسوب است.»
- ✓ پاسخ تست ۵۳: طبق تصریح ماده ۵ قانون اجرای احکام مدنی گزینه ۱ صحیح است. طبق این ماده «صدور اجرائیه با دادگاه نخستین است.»
- ✓ پاسخ تست ۵۴: گزینه ۴ صحیح است. استفاده از عبارت «اجرا» در متن سؤال می‌تواند موجب اشتباه شود. باید توجه داشت که آنچه پیش آمده، یک مشکل اجرایی نیست که مشمول ماده ۲۶ قانون اجرای احکام مدنی باشد، بلکه اشکالی در متن و مفهوم خود حکم است که اجرای آن را با مشکل روبرو می‌سازد. به همین دلیل مشمول ماده ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی است که بیان می‌دارد: «اختلافات راجع به مفاد حکم همچنین اختلافات مربوط به اجرای احکام که از اجمال یا ابهام حکم یا محکوم به حادث شود در دادگاهی که حکم را صادر کرده رسیدگی می‌شود.»
- ✓ پاسخ تست ۵۵: گزینه ۴ صحیح است. با توجه به مفهوم و ملاک ماده ۶۳ قانون اجرای احکام مدنی، اگر اموال منقولی در محل اختصاصی متعلق به مرد یافت شود، اصولاً متعلق به خود اوست و توقیف می‌شود.

- ✓ پاسخ تست ۵۶: به استناد ماده ۹۹ قانون اجرای احکام مدنی گزینه ۲ صحیح است. این ماده بیان می‌دارد که: «قسمت اجرا توقیف مال غیرمنقول را با ذکر شماره پلاک و مشخصات ملک به طرفین و اداره ثبت محل اعلام می‌کند.» بنابراین، اعلام نشانی ملک ضرورتی ندارد؛ زیرا پلاک ثبتی (سند ملک) توقیف می‌شود. تعیین بخش ثبتی از جهت مشخص شدن مخاطب نامه ارسالی (اداره ثبت گیرنده نامه) ضرورت دارد.
- ✓ پاسخ تست ۵۷: گزینه ۲ صحیح است. طبق مواد ۶۱ الی ۶۶ قانون اجرای احکام مدنی، توقیف اموال منقول محکوم علیه به جز آنچه که صراحتاً به موجب ماده ۶۵ این قانون یا قوانین دیگر استثناء شده، جایز است و وجه نقدی که در کیف دستی محکوم علیه باشد، در زمره مستثنیات دین به حساب نمی‌آید.
- ✓ پاسخ تست ۵۸: طبق تصریح ماده ۶۲ قانون اجرای احکام مدنی گزینه ۱ صحیح است. این ماده بیان می‌دارد که: «اموال منقولی که خارج از محل سکونت یا محل کار محکوم علیه باشد در صورتی توقیف می‌شود که دلائل و قرائن کافی بر احراز مالکیت او در دست باشد.» گزینه ۲ خلاف ماده ۴۴ ق.ا.ا.م، گزینه ۳ خلاف مفهوم مخالف ماده ۶۲ ق.ا.ا.م و گزینه ۴ مخالف مفهوم و ملاک ماده ۴۴ ق.ا.ا.م می‌باشد.
- ✓ پاسخ تست ۵۹: گزینه ۲ صحیح است. به موجب ماده ۵۱ قانون اجرای احکام مدنی، «از اموال محکوم علیه به میزانی توقیف می‌شود که معادل محکوم به و هزینه‌های اجرایی باشد ولی هر گاه مال معرفی شده ارزش بیشتری داشته و قابل تجزیه نباشد تمام آن توقیف خواهد شد در این صورت اگر مال غیرمنقول باشد مقدار مشاعی از آن که معادل محکوم به و هزینه‌های اجرایی باشد توقیف می‌گردد.»
- ✓ پاسخ تست ۶۰: به استناد مواد ۱۷۰ و ۱۷۶ قانون اجرای احکام مدنی گزینه ۴ صحیح است.
- ماده ۱۷۰ قانون اجرای احکام مدنی: «مرجع تقاضای اجرای حکم دادگاه شهرستان محل اقامت یا محل سکونت محکوم علیه است و اگر محل اقامت یا محل سکونت محکوم علیه در ایران معلوم نباشد دادگاه شهرستان تهران است.»
- ماده ۱۷۶ قانون اجرای احکام مدنی: «دادگاه مرجع پژوهش در جلسه اداری فوق العاده به موضوع رسیدگی و در صورت وارد بودن شکایت با فسخ رأی پژوهش خواسته امر به اجرای حکم صادر می‌نماید و در غیر این صورت آن را تأیید می‌کند.»
- ✓ پاسخ تست ۶۱: به استناد ماده ۱۶۰ قانون اجرای احکام مدنی گزینه ۱ صحیح است. طبق این ماده: «پرداخت حق اجراء پس از انقضای ده روز از تاریخ ابلاغ اجرائیه بر عهده محکوم علیه است ولی در صورتی که طرفین سازش کنند یا بین خود ترتیبی برای اجرای حکم بدهند نصف حق اجراء دریافت خواهد شد.»
- ✓ پاسخ تست ۶۲: به موجب ماده قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و قانون دفاتر اسناد رسمی گزینه ۳ صحیح است. این ماده بیان می‌دارد که: «مرجع رسیدگی به دعاوی ناشی از دستور اجرای اسناد رسمی دادگاه صلاحیت دار محلی است که در حوزه آن دستور اجرا داده شده.»
- ✓ پاسخ تست ۶۳: گزینه ۲ صحیح است. به موجب بند ۷ ماده ۱۶۹ قانون اجرای احکام مدنی «احکام مدنی صادر از دادگاه‌های خارجی در صورتی که واجد شرایط زیر باشد، در ایران قابل اجرا است مگر اینکه در قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد: ۷. حکم راجع به اموال غیرمنقول واقع در ایران و حقوق متعلق به آن نباشد.»
- ✓ پاسخ تست ۶۴: به استناد ماده ۴ قانون اجرای احکام مدنی گزینه ۴ صحیح است.
- ماده ۴ قانون اجرای احکام مدنی: «اجرای حکم با صدور اجرائیه به عمل می‌آید مگر این که در قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد. در مواردی که دادگاه جنبه اعلامی داشته و مستلزم انجام عملی از طرف محکوم علیه نیست از قبیل اعلام اصالت یا بطلان سند اجرائیه صادر نمی‌شود همچنین در مواردی که سازمان‌ها و مؤسسات دولتی و وابسته به دولت طرف دعوا نبوده ولی اجرای حکم باید به وسیله آنها صورت گیرد صدور اجرائیه لازم نیست و سازمان‌ها و مؤسسات مزبور مکلفند به دستور دادگاه حکم را اجرا کنند.»
- حکم غیراجرایی، حکمی است که به لحاظ ماهیتی قابلیت اجرایی ندارد؛ مانند حکم به اصالت سند که چیزی به وضعیت موجود اضافه نمی‌کند و بنابراین اجرا مطرح نیست. محدود کردن حکم اعلامی به حکمی که مستلزم انجام عملی از طرف محکوم علیه نمی‌باشد، از قبیل صدور حکم به نفع خواهان مبنی بر اعلام بطلان معامله یا اصالت سند، صحیح نیست. زیرا هر چند احکام اعلامی اغلب جنبه اجرایی ندارند، اما قابل اجرا بودن برخی از مصادیق آن هم منتفی نمی‌باشد. برای مثال، اگر حکم به جعلی بودن یک سند صادر شود، این حکم، لازم الاجراست؛ چرا که طبق ماده ۲۲۱ ق.آ.د.م، هرگاه دادگاه سند را مجعول بداند «تکلیف اینکه باید تمام سند از بین برده شود و یا قسمت مجعول در روی سند ابطال گردد یا کلماتی محو و یا تغییر داده شود تعیین خواهد کرد»

- ✓ پاسخ تست ۶۵: به دلالت ماده ۵۹ قانون اجرای احکام مدنی گزینه ۳ صحیح است.
- ماده ۵۹ قانون اجرای احکام مدنی: «محکوم علیه می تواند با نظارت دادورز (مأمور اجرا) مال توقیف شده را بفروشد مشروط بر این که حاصل فروش به تنهایی برای پرداخت محکوم به و هزینه های اجرایی کافی باشد و اگر مال در مقابل قسمتی از محکوم به توقیف شده حاصل فروش نباید از مبلغی که در قبال آن توقیف به عمل آمده کمتر باشد.»
- ✓ پاسخ تست ۶۶: به استناد ماده ۲۹ قانون اجرای احکام مدنی گزینه ۲ صحیح است.
- ماده ۲۹ قانون اجرای احکام مدنی: «در مورد حدود اختلاف در مفاد حکم هر یک از طرفین می تواند رفع اختلاف را از دادگاه بخواهد. دادگاه در وقت فوق العاده رسیدگی و رفع اختلاف می کند و در صورتی که محتاج رسیدگی بیشتری باشد رونوشت درخواست را به طرف مقابل ابلاغ نموده طرفین را در جلسه خارج از نوبت برای رسیدگی دعوت می کند ولی عدم حضور آنها باعث تأخیر رسیدگی نخواهد شد.»
- ✓ پاسخ تست ۶۷: طبق تصریح ماده ۳۰۲ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است. این ماده بیان می دارد که: «چنانچه رأی دادگاه غیابی بوده و محکوم علیه مجهول المکان باشد، مفاد رأی بوسیله آگهی در یکی از روزنامه های کثیرالانتشار مرکز یا محلی با هزینه خواهان برای یک بار به محکوم علیه ابلاغ خواهد شد. تاریخ انتشار آگهی، تاریخ ابلاغ رأی محسوب می شود.»
- ✓ پاسخ تست ۶۸: گزینه ۱ صحیح است. طبق ماده ۶۱ قانون اجرای احکام مدنی: «مال منقولی که در تصرف کسی غیر از محکوم علیه باشد و متصرف نسبت به آن ادعای مالکیت کند یا آن را متعلق به دیگری معرفی نماید به عنوان مال محکوم علیه توقیف نخواهد شد.» بنابراین، صرف ادعای مالکیت شخص ثالث نسبت به مالی که در تصرف محکوم علیه نیست، مانع از توقیف آن می شود.
- ✓ پاسخ تست ۶۹: گزینه ۳ صحیح است. به استناد مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی؛ و همچنین در تبصره ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی بیان شده است که: «محکوم له می تواند مال دیگری را از اموال محکوم علیه به جای مال مورد اعتراض معرفی نماید. در این صورت آن مال توقیف و از مال مورد اعتراض رفع توقیف می شود و رسیدگی به شکایت شخص ثالث نیز موقوف می گردد.»
- منظور از موقوفی رسیدگی به شکایت اجرایی شخص ثالث، توقف رسیدگی به آن می باشد. تبصره فوق، به درستی قرار رد شکایت شخص ثالث را پیش بینی نکرده است؛ زیرا امکان دارد که محکوم له به هر دلیل نتواند از مالی که به جای مال مورد اعتراض معرفی کرده، به محکوم به برسد. در این صورت، منعی ندارد که مجدداً درخواست توقیف همان مالی را نماید که ثالث نسبت به آن ادعایی داشته و از آن رفع توقیف شده است. در فرض اخیر، یعنی توقیف مجدد مال مورد ادعای ثالث، رسیدگی به شکایت شخص ثالث نیز از همان جایی که متوقف شده، به درخواست ثالث ادامه می یابد.
- ✓ پاسخ تست ۷۰: طبق تصریح ماده ۶۴ قانون اجرای احکام مدنی گزینه ۲ صحیح است. طبق این ماده: «اگر مال معرفی شده در جایی باشد که در آن بسته باشد و از باز کردن آن خودداری نمایند دادورز (مأمور اجرا) با حضور مأمور شهربانی یا ژاندارمری یا دهبان محل اقدام لازم برای باز کردن در و توقیف مال معمول می دارد و در مورد باز کردن محلی که کسی در آن نیست حسب مورد نماینده دادستان یا دادگاه بخش مستقل نیز باید حضور داشته باشد.»

بخش چهارم: ادله اثبات دعوا

مقدمه: در عالم حقوق طبق اصل برائت اشخاص نسبت به یکدیگر فاقد هر حق یا تکلیفی هستند؛ بنابراین، در یک دعوا؛ طبق قاعده «البیّنه علی المدعی» فرد مدعی (خواهان) باید دلیل بیاورد تا حق خود، و تکلیف مدعی علیه (خوانده) را اثبات نماید. دلیل در دادرسی اعم از مدنی یا کیفری: ماده ۱۹۴ ق.آ.د.م دلیل را چنین تعریف کرده است:

«دلیل عبارت از امری است که اصحاب دعوا برای اثبات یا دفاع از دعوا به آن استناد می نمایند.»

ویژگی های دلیل در حقوق:

الف) دلیل و باور درونی دادرسی: اگرچه دلیل معمولاً باید موجب اقناع وجدان دادرس شود اما در مواردی مانند اقرار و سوگند: دادرس به دستور قانون و صرف نظر از باور درونی خود، مکلف به واقع شمردن مقرّبه یا موضوع سوگند است، مثلاً اگر خوانده دعوا اقرار نماید که به

خواهان مدیون است، دادگاه باید بپذیرد، حتی اگر باور درونی به مدیون بودن به خواننده نداشته باشد زیرا قانونگذار آن را جانشین باور درونی دادرس قرار داده است.

ب: دلیل و واقعیت: اصل این است که مفهوم دلیل نمایاندن و پیدا کردن واقعیت است ولی در بعضی موارد با ارائه دلیل امری واقع نمایانده می شود که واقع نمی باشد، مثلاً هرگاه دارنده سفته ای وجه آن را از صادرکننده گرفته اما لاشه آن را به صادرکننده پس نداده و رسید دریافت وجه آن را نیز به او نداده باشد، می تواند با استناد به همان سفته (دلیل) علیه صادرکننده اقامه دعوا نموده و واقعیت، بدهی او را اثبات نماید.

ج) شمار ادله: هرگاه وسیله ای به عنوان دلیل ارائه می شود باید مصداق یکی از ادله احصاء شده در قانون بر آن صادق باشد. در غیر این صورت آن وسیله به عنوان دلیل پذیرفته نمی شود.

ادله و وسایل اثبات دعوا: اقرار، سند، گواهی، سوگند، اماره، تحقیق محلی، معاینه محل و کارشناسی. پس برای نمونه نوار ضبط صوت و لوح فشرده (CD) دلیل به شمار نمی رود.

وسایل اثبات دعوا (دلیل به معنای اعم): وسایلی است که اصحاب دعوا برای اثبات یا دفاع از دعوا به آن استناد می کنند. این وسایل که آنها را، دلیل به معنای اعم هم می نامیم، بر دو قسم است:

۱. **دلیل:** آنچه باعث ایجاد قطع و یقین می شود و حتی اگر موجب قطعیت و یقین نشود، باز هم برای قاضی الزام آور است که عبارت است از: اقرار، سند، شهادت شهود (البته زمانی که شهود از حیث تعداد و اوصاف دارای شرایط مقرر در قانون باشند) و سوگند.

۲. **اماره:** آنهایی است که برای قاضی ایجاد ظن می کند و ارزش اثباتی، آن از دلیل پایین تر است.

اماره بر دو قسم است:

اماره قانونی: اماراتی که آثار و احکام آن در قانون ذکر شده؛ یعنی قانونگذار امری را نشانه امری دیگر دانسته است. قاضی مکلف به صدور رأی بر طبق امارات قانونی است؛ حتی اگر وجدان او اقتناع نشود؛ مگر خلاف آن، به موجب ادله یا امارات قضایی اثبات شود.

مصادیقی از امارات قانونی:

۱. **اماره تصرف:** «ماده ۳۵ ق.م.» تصرف به عنوان مالکیت دلیل بر مالکیت است مگر خلاف آن اثبات شود.

۲. **اماره سرتیر و ترصیف:** «ماده ۱۱۰ ق.م.» گذاشتن سرتیر روی دیوار یا اتصال بنا به دیوار به نحو ترصیف، دلالت بر مالکیت اختصاصی آن دیوار دارد.

۳. **اماره فراشی:** «ماده ۱۱۵۸ ق.م.» فرزند متولد از زن به شوهر او اختصاص دارد؛ مگر خلاف آن اثبات شود. برای مثال ثابت شود که طفل ناشی از رابطه نامشروع است.

۴. **اماره رشد:** اگر شخصی به سن ۱۸ سال تمام شمسی برسد، او رشید است؛ مگر خلاف آن اثبات شود و اگر شخصی به ۱۸ سال تمام شمسی نرسیده باشد، او سقیه فرض می شود، مگر آنکه خلاف آن اثبات شود.

۵. **اماره تجاری بودن اعمال تاجر:** «ماده ۵ ق.ت.» اگر تاجری معامله ای کند آن عمل تجاری فرض می شود؛ مگر ثابت شود که مربوط به امور تجارتی تاجر نبوده است.

اماره قضایی: اماراتی که آثار و احکام آن در قانون ذکر نشده یا به عبارت دیگر؛ اوضاع و احوال و شواهد و قرائن قضیه را گویند. احکام اماره قضایی به نظر قاضی واگذار شده است.

مصادیقی از امارات قضایی:

شهادت اشخاصی که دارای اوصاف و تعداد مقرر قانونی نیستند، مفاد دفاتر تجاری تاجر علیه غیرتاجر، امتناع تاجر از ارائه دفاتر وقتی که طرف مقابل به دفاتر او استناد کرده، صدای ضبط شده، نتیجه قرارهای تحقیق محلی و معاینه محل، نتیجه تأمین دلیل و همچنین در مواد ۲۰۹، ۲۱۰ و ۲۲۴ ق.آ.د.م با اماره قضایی مواجه ایم.

وسایل اثبات دعوا به ترتیب زیر بر هم تقدم دارند:

۱. **دلیل:** از آن جا که قطعیت آور است بر تمام وسایل اثبات دعوا مقدم و بر آنها حاکم است. با دلیل نوبت به امارات قانونی یا قضایی نمی رسد.

۲. **امارات قضایی:** اماره قضایی، قاضی را به ظن شخصی می رساند؛ ولی اماره قانونی قاضی را به ظن نوعی می رساند. از همین رو اماره قضایی، وجدان قاضی را بیشتر اقتناع می کند.

۳. **امارات قانونی:** به دلیل ایجاد ظن نوعی، ارزش آنها از امارات قضایی کمتر است.

تعارض امارات:

۱. اگر دو اماره قانونی با یکدیگر در تعارض باشند و هیچ یک قوی‌تر از دیگری نباشد، طبق قاعده اذاتعارضاً تساقطاً هر دو ساقط می‌شوند.
۲. اگر دو اماره قضایی با یکدیگر در تعارض باشند و با توجه به اوضاع و احوال، هیچ یک قوی‌تر از دیگری نباشد، طبق قاعده اذاتعارضاً تساقطاً هر دو ساقط می‌شود.

۳. اگر یک اماره قضایی با یک اماره قانونی با یکدیگر در تعارض باشد، اماره قضایی رجحان دارد.

ارزش ادله نزد قانون:

قانون‌گذار در مواردی، ارزش ادله را نفیاً یا اثباتاً در قانون پیش‌بینی کرده است، مثلاً ادعای مالکیت نسبت به اموال غیرمنقول ثبت‌شده، در محاکم و ادارات، تنها با ارائه سند رسمی مالکیت می‌تواند اثبات شود. درجه تحلیل دلیل بر دادرسی: در تمامی ادله یکسان نیست.

گستره اصل ۱۶۱ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی:

بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه، از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.»

و همچنین ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی: «قضات دادگاه‌ها موظفند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند والا مُسْتَنَکِف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد.»

❖ این اصل و این ماده راجع به امور مدنی هست و در امور کیفری در صورت جرم نبودن عمل انتسابی نسبت به متهم «اصل برائت» حاکم است.

❖ این اصل و این ماده شامل ایرانیان شیعه دوازده امامی می‌باشد و در غیر این صورت:

۱. استناد به قانون بیگانه:

اگر یکی از اتباع دولت‌های بیگانه دعوایی در دادگاه‌های ایران طرح کند، طبیعتاً از قاضی دادگاه ایران نمی‌توان انتظار داشت که بر قوانین دولت متبوع وی مسلط باشد. بنابراین در این قبیل دعاوی تبعه مذکور برای اثبات ادعای خود، مُکَلَّف است هم ادله موضوعی و هم ادله حکمی را ارائه کند.

۲. استناد به احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه:

در صورتی که این گروه از ایرانیان دعوائی راجع به احوال شخصیه خود در دادگاه مطرح کنند، دادگاه برای رسیدگی، علاوه بر ادله موضوعی، نیاز به ارائه احکام دینی یا مذهبی مربوط به موضوع را هم دارد.

منظور از ایرانیان غیرشیعه، طبق اصول ۱۲ و ۱۳ قانون اساسی دو گروه هستند:

۱. پیروان سایر مذاهب اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی.
۲. ایرانیان غیرمسلمان که دین آنان به رسمیت شناخته‌شده، عبارت‌اند از: زرتشتی، کلیمی و مسیحی.

دلیل اول: اقرار

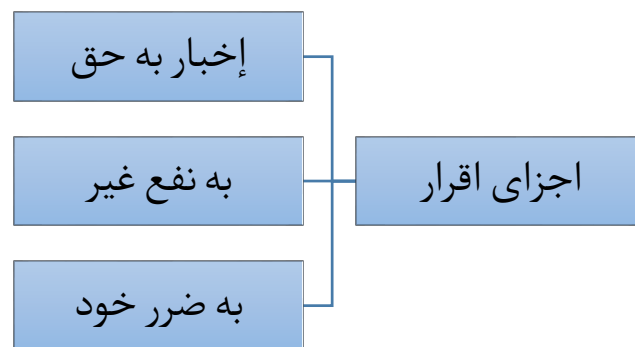
(مواد ۲۰۲ تا ۲۰۵ ق.آ.د.م و مواد ۱۲۵۹ تا ۱۲۸۳ ق.م)

اقرار: طبق ماده ۱۲۵۹ ق.م: «اقرار عبارت از اخبار به حقی به نفع غیر و به ضرر خود» می‌باشد.

تفاوت اقرار با ادعا و شهادت:

۱. ادعا، اخبار به نفع خود و به ضرر غیر است.

۲. شهادت، اخبار به حقی نفع دیگری و به ضرر غیر است.



ویژگی‌های اقرار:

۱. اقرارکننده را مُقَرَّر و شخصی را که اقرار به نفع او شده را مُقَرَّلَه و موضوع اقرار را مُقَرَّرَ به می‌نامیم.
۲. موضوع اقرار امور موضوعی است، نه امور حکمی. برای مثال شخص ممکن است به انعقاد یک قرارداد اقرار کند؛ اما توصیف حقوقی آن عقد که برای مثال بیع است یا هبه یا صلح بر عهده قاضی است و نمی‌تواند موضوع اقرار واقع شود.
۳. اقرار باید مُنَجَّز باشد. اقراری که مُعَلَّق به امری باشد، باطل است.
۴. اگر اقرار از روی قطع و یقین نباشد، بلکه از روی تردید باشد، باطل است مگر آنکه قدر مُتَبَيِّن وجود داشته باشد که اقرار نسبت به همان قدر مُتَبَيِّن صحیح است.
۵. اقرار نیاز به قبول مُقَرَّلَه ندارد ولی اگر مُقَرَّلَه مفاد اقرار را تکذیب کند، اقرار نسبت به او بلااثر شده اقرار نسبت به او اثری ندارد.

ویژگی‌های مُقَرَّر:

۱. مُقَرَّر باید نسبت به موضوع اقرار، دارای اهلیت استیفاء باشد. اهلیت لازم برای اقرار، همان اهلیتی است که برای اصل موضوع اقرار لازم است؛ بنابراین، سفيه می‌تواند در امور غیرمالی اقرار کند؛ اما نمی‌تواند در امور مالی اقرار کند.
۲. مُقَرَّر باید نسبت به موضوع اقرار و همچنین نسبت به مُقَرَّلَه عالم باشد. در این خصوص، به دلیل ماهیت مبتنی بر ارفاق و تسامح اقرار، علم اجمالی کافی است و علم تفصیلی لازم نیست.
۳. مُقَرَّر باید مختار باشد. اقرار ناشی از اکراه باطل است.
۴. مُقَرَّر باید دارای اراده‌ای آگاهانه باشد؛ بنابراین، اقرار ناشی از اشتباه مُقَرَّر نسبت به دین یا اشتباه او نسبت به مُقَرَّلَه باطل است.
۵. اقرار فضولی باطل است.

اقرار محجورین:

۱. اقرار صغیر: چه مُمَيَّز باشد و چه غیرمُمَيَّز، به کلی باطل است.
 ۲. اقرار مجنون: در حال جنون به کلی باطل است.
 ۳. اقرار سفيه: اگر در امور غیرمالی باشد، صحیح و اگر در امور مالی باشد، باطل است.
 ۴. اقرار شخص ورشکسته (مفلس): فی‌مابین مُقَرَّر و مُقَرَّلَه صحیح و نسبت به مُقَرَّلَه مؤثر است؛ اما این اقرار در برابر غرما، غیرقابل استناد است؛ یعنی به حقوق غرما خللی وارد نمی‌کند؛ به عبارت دیگر، ابتدا سایر طلبکاران، طلب خود را به طور کامل از اموال ورشکسته، استیفاء کرده و اگر چیزی باقی بماند یا آنکه بعداً مالی برای ورشکسته حاصل شود، به تأدیه طلب مُقَرَّلَه اختصاص داده می‌شود.
- نکته مهم: اقرار، قائم به شخص است؛ بنابراین نماینده، مانند وکیل، نمی‌تواند نسبت به امور قاطع دعوا، علیه منوب‌عنه خود اقرار کند.

ویژگی‌های مُقَرَّلَه:

۱. نسبت به موضوع اقرار، دارای اهلیت تمتع باشد و بتواند مالک آنچه به نفع او اقرار شده، بشود.
۲. مُقَرَّلَه می‌تواند میت باشد.
۳. مُقَرَّلَه باید معلوم باشد. اگر به کلی مجهول باشد، اقرار مؤثر نیست؛ اما اگر نسبت به او علم اجمالی وجود داشته باشد، صحیح و الزام‌آور است؛ مانند اقرار به نفع مالک فلان مال، درحالی‌که مالک آن مال، به اسم و رسم تعیین نشده است. همچنین اگر مُقَرَّر، اقرار کند که برای مثال، به یکی از دو نفر بدهکار است، اقرار او در حد قَدَر مُتَبَيِّن صحیح است.

ویژگی‌های مُقَرَّبَه:

۱. باید عقلاً و عادتاً ممکن باشد. برای مثال، اگر فردی ۳۰ ساله اقرار کند که فردی ۲۸ ساله فرزند او است، پذیرفته نیست.
۲. موضوع اقرار باید مشروع باشد. برای مثال شخصی نمی‌تواند اقرار کند که به موجب قمار، مبلغی به دیگری مدیون است.
۳. مُقَرَّبَه نباید به کلی مجهول باشد.

اقسام اقرار از حیث صراحت:

۱. **اقرار صریح:** اقرار با الفاظ یا کتابت یا اشاره که به طور مستقیم و صریح، دلالت بر قبول ادعای طرف مقابل و قبول حقی برای او داشته باشد، اقرار صریح است. این اقرار ممکن است کتبی یا شفاهی یا با اشاره باشد. اشاره شخص لال که صریحاً حاکی از اقرار باشد، صحیح است.
۲. **اقرار ضمنی:** در اقرار ضمنی، شخص مُقَرَّب، به طور صریح و مستقیم نسبت به حقی طرف مقابل اقرار نمی‌کند، بلکه به موجب لفظ، کتابت یا اشاره، مطلبی بیان می‌کند که مستلزم به رسمیت شناختن حق طرف مقابل است یا آن که عملی انجام می‌دهد که این عمل دلالت بر به رسمیت شناختن حق طرف مقابل دارد. برای مثال، فرض کنید که در دعوایی شخصی بابت دریافت طلبی علیه دیگری اقامه کرده، خواننده بیان می‌دارد که طلب خواهان را قبلاً تأدیه کرده یا آنکه بیان می‌دارد که طلب خواهان، مورد تهاوت و در نتیجه، سقوط واقع شده است. این عبارات می‌رساند که خواننده، اصل طلب طرف مقابل را قبول کرده؛ اما قائل به سقوط آن به دلیل تأدیه یا تهاوت است. این اقرار، اقرار ضمنی است.

اقسام اقرار از حیث قاطعیت:

۱. **اقرار قاطع دعوا (اقرار به اصل دعوا):** یعنی آن که خواننده به اصل خواسته و ادعای طرف مقابل اقرار کند (اقرار کلی) و چه نسبت به بخشی از ادعای طرف مقابل اقرار کند (اقرار جزئی).
۲. **اقرار مقدماتی (اقرار به مقدمات دعوا):** در این اقرار شخص به اصل خواسته اقرار نمی‌کند، بلکه نسبت به مقدمات آن اقرار می‌کند. برای مثال، فرض کنید که در دعوایی که شخصی به خواسته مطالبه مبلغ یک فقره سفته طرح کرده، خواننده به صحت و اصالت امضای خود در سفته مزبور اقدام کند، اما به دلیل تضمینی بودن سفته، بدهکاری خود نسبت به مبلغ سفته را قبول نکند. این اقرار یک اقرار مقدماتی است. این اقرار را اقرار غیرقاطع نیز می‌نامند.

اقسام اقرار از حیث محل وقوع اقرار:

۱. **اقرار در دادگاه (اقرار قضایی):** اقراری است که در نزد قاضی صورت می‌گیرد. این اقرار ممکن است به صورت کتبی یا شفاهی باشد:
 - ✓ اقرار کتبی در دادگاه: ممکن است در متن دادخواست، لایحه یا هر سند دیگری که به دادگاه تقدیم می‌شود، صورت گیرد. البته در دادخواست و لایحه و... در صورتی به عنوان اقرار در دادگاه پذیرفته می‌شود که تعلق آنها به مُنْتَسِبِ اِلَیْهِ محرز باشد.
 - ✓ اقرار شفاهی در دادگاه: به صورت شفاهی، در نزد قاضی به امری اقرار می‌شود. در این حالت، قاضی ملزم است که مفاد اقرار در صورت جلسه درج کند.
۲. **اقرار خارج از دادگاه (اقرار غیر قضایی):** اقراری است که در خارج از دادگاه صورت می‌گیرد. این اقرار نیز ممکن است کتبی یا شفاهی باشد:
 - ✓ اقرار کتبی خارج از دادگاه: ممکن است اقرار به موجب یک سند رسمی یا سند عادی صورت گیرد. برای مثال، قید دین در دفاتر تجاری نیز نوعی اقرار کتبی خارج از دادگاه است.
 - ✓ اقرار شفاهی خارج از دادگاه: ممکن است شخص خارج از دادگاه، به صورت شفاهی نسبت به امری اقرار کند. این اقرار با شهادت شهود، برای دادگاه اثبات می‌شود.

تأثیر اقرار نسبت به سایرین:

۱. اقرار هر شخص نسبت به خود او و قائم مقام او مؤثر است.
۲. اقرار شخص نسبت به وراث او هم مؤثر است؛ زیرا وراث، قائم مقام شخص هستند.
۳. اگر مدیون اصلی فوت کرده باشد و برخی از ورثه او به وجود دین بر عهده مؤرث‌شان اقرار کنند، اقرار هر وارث فقط نسبت به خودش مؤثر است؛ نسبت به سایر وراث مؤثر نیست.

۴. اگر شخصی نسبت به مالی اقرار کند و سپس آن مال را به دیگران منتقل کند، اقرار او در برابر منتقل‌إلیه نیز مؤثر است.
- انکار بعد از اقرار:** انکار بعد از اقرار مسموع نیست؛ یعنی مُقر نمی‌تواند از اقرار خود رجوع و آن را تکذیب کند.
۱. برخی از اساتید، این عبارت را که انکار بعد از اقرار مسموع نیست، فقط ویژه اقرار در دادگاه می‌دانند و بنابراین، انکار بعد از اقرار را در خصوص اقرارهای خارج از دادگاه مجاز می‌دانند. با توجه با اطلاق ماده ۱۲۷۷ ق.م این نظر قابل قبول نیست.
۲. با اینکه وصیت قابل رجوع است؛ اما اقرار ضمن وصیت قابل رجوع نیست.
- بلااثر شدن اقرار:** با این که انکار بعد از اقرار مسموع نیست؛ اما در موارد زیر، اقرار، بلااثر می‌شود. در تمام این موارد بار اثبات، بر عهده مُقر است.
۱. کذب اقرار: یعنی مُقر ثابت کند که اقرار او کذب بوده است. برای مثال، شخصی اقرار کند که در تاریخ خاصی معامله‌ای را منعقد کرده و سپس به موجب گذرنامه‌اش اثبات کند که در آن تاریخ، او خارج از ایران بوده و در نتیجه، اقرار او باطل است.
۲. بطلان اقرار: یعنی مُقر ثابت کند که اقرار او فاسد بوده است؛ یعنی اقرار دارای شرایط صحت اقرار نیست.
۳. اشتباه در اقرار: یعنی مُقر ثابت کند که اقرار او مبتنی بر اشتباه بوده است؛ یعنی او در شخص مُقرّله یا میزان دین، دچار اشتباه شده است. اقرار مبتنی بر اشتباه نیز، نوعی از اقرار فاسد تلقی می‌شود.
۴. اقرار بر مبنای عذر قابل قبول: اگر مُقر ثابت کند که اقرار، مبتنی بر عذر قابل قبول است. برای مثال، فرض کنید که شخصی مبلغی را به عنوان قرض الحسنه، به موجب دریافت فقره چک از شخص دیگری قرض می‌کند. او بر مبنای همین دریافت چک، به بدهکاری خود اقرار می‌کند؛ اما بعداً با عدم وصول وجه آن چک مواجه شود. این اقرار به واسطه یک عذر قابل قبول، قابل انکار است.
- تجزیه اقرار:** گاه اقرار، ساده است؛ یعنی مُقر، به همان امر مورد ادعای طرف مقابل اقرار می‌کند، بدون آن که چیزی بر آن بیفزاید؛ اما گاه بر ادعای طرف مقابل قید، وصف یا جزء جدیدی می‌افزاید. سؤال آن است که اگر مُقر در اقرار خود، جزء دیگری به ادعای خواهان اضافه کرده و نسبت به آن اقرار کند، آیا خواهان می‌تواند اقرار را تجزیه کند و آن جزئی را که مورد قبول او نیست، رد کند و نسبت به بقیه، به اقرار استناد کند یا خیر؟ در این خصوص باید بین حالات ذیل قائل به تفصیل شد:
۱. اقرار موصوف (اقرار همراه با اضافه کردن یک صفت): برای مثال، ادعای خواهان، ده تن برنج بوده است و خوانده نسبت به بدهکاری ده تن برنج درجه سه اقرار کند. چنین اقراری قابل تجزیه نیست.
۲. اقرار مقیّد (اقرار همراه با اضافه کردن یک قید): برای مثال، ادعای خواهان ده تن برنج بوده است و خوانده نسبت به بدهکاری به ده تن برنج، برای تحویل در اول تیر ماه سال آینده اقرار کند. چنین اقراری قابل تجزیه نیست.
۳. اقرار همراه با استثنای متصل: برای مثال، ادعای خواهان، ده تن برنج بوده است و خوانده اقرار کند که ده تن برنج، به جز ۵۰۰ کیلوگرم بدهکارم. از آنجا که مستثنا و مستثنائمه، یک مجموعه واحد را تشکیل می‌دهند، چنین اقراری قابل تجزیه نیست.
۴. اقرار همراه با استثنای منفصل: برای مثال، ادعای خواهان، ده تن برنج بوده است و خوانده اقرار کند که ده تن برنج بدهکار است؛ اما در جای دیگر بیان دارد که ۵۰۰ کیلوگرم از میزان بدهکاری او کم شده است. مُقرّله می‌تواند علیه مُقر به کل اقرار او استناد کند؛ بنابراین، چنین اقراری قابل تجزیه است.
۵. اقرار مُرکّب (اقرار همراه با اضافه کردن یک ادعا): برای مثال، ادعای خواهان، ده تن برنج بوده است و خوانده اقرار کند که ده تن برنج، بدهکار بوده است؛ اما تهاتر یا پرداخت صورت گرفته است. تهاتر یا پرداخت، ادعایی است که از جانب مُقر باید اثبات شود؛ در غیر این صورت، اصل بر عدم تهاتر و عدم پرداخت است؛ بنابراین، چنین اقراری قابل تجزیه است.

نکاتی راجع به اقرار:

- ✓ طبق ماده ۱۲۷۰ ق.م اقرار برای حمل در صورتی مؤثر است، که زنده متولد شود.
- ✓ بر اساس ماده ۱۲۷۴ ق.م اختلاف مُقر و مُقرّله در سبب اقرار، مانع صحت اقرار نیست.
- ✓ طبق ماده ۱۲۷۹ ق.م اقرار شفاهی واقع در خارج از محکمه را در صورتی می‌توان به شهادت شهود اثبات کرد که اصل دعوا به شهادت شهود قابل اثبات باشد.

دلیل دوم: سند

(مواد ۲۰۶ تا ۲۲۸ ق.آ.د.م و مواد ۱۲۸۴ تا ۱۳۰۵ ق.م)

سند: طبق ماده ۱۲۸۴ ق.م. «نوشته‌ای است که در مقام اثبات ادعا یا دفاع، قابل استناد است.»

با توجه به این تعریف:

۱. «نوشته» را علی‌القاعده در صورتی می‌توان به مفهوم اصطلاحی «سند» دانست که از جمله دارای امضاء، اثرانگشت و یا مهر، شخصی باشد که سند به او نسبت داده می‌شود.
۲. مهم‌ترین رکن یک سند، امضا یا اثرانگشت است. اگر نوشته‌ای فاقد امضا یا اثرانگشت باشد، این نوشته، سند محسوب نمی‌شود. البته چنین نوشته‌ای، مدرکی است که می‌تواند به عنوان اماره قضایی استفاده شود.
۳. فیلم، صدای ضبط‌شده و عکس، سند محسوب نمی‌شود، اما به عنوان اماره قضایی برای اثبات ادعا یا دفاع قابل استفاده است.
۴. فکس (دورنگار)، سند محسوب نمی‌شود؛ بلکه صرفاً نوعی تصویربرداری از سند است. از همین رو، به آن تله کپی (کپی‌برداری از راه دور) نیز گفته می‌شود؛ بنابراین، فکس فقط نوعی تصویر (کپی) محسوب می‌شود.
۵. ممکن است نوشته‌ای در یک دعوا، سند محسوب شود؛ و در دعوای دیگر سند محسوب نشود.

اقسام سند:

۱. **سند رسمی:** سندی است که دارای سه مشخصه است:
 - الف. در ادارات ثبت، دفاتر اسناد رسمی یا توسط سایر مأموران قانونی تنظیم شده باشد؛ بنابراین، مأمور تنظیم‌کننده سند باید مأمور قانونی باشد؛ یعنی شخصی باشد که مأموریت او در قانون تعیین شده؛ چه تحت استخدام دولت باشد (مانند مأموران وزارتخانه یا دستگاه‌های دولتی)، یا تحت استخدام دولت نباشد (مانند سردفتر اسناد رسمی یا سردفتر ازدواج و طلاق).
 - ب. سند تنظیم شده در حدود صلاحیت شخص تنظیم‌کننده باشد.
 - ج. در تنظیم سند مزبور، مقررات و تشریفات قانونی رعایت شده باشد.
۲. **سند عادی:** اگر سندی هر یک از اوصاف فوق، حتی یکی از آنها را نداشته باشد، عادی است. اسناد تجاری (برات، سفته و چک)، اسناد تنظیمی در آژانس‌های املاک مانند مبایعه‌نامه، اجاره‌نامه و قرارداد مشارکت در ساخت، نامه‌ها و رسیدهای عادی، وصیت‌نامه خود نوشت، دفاتر تجاری و سهام شرکت‌ها، همگی سند عادی است؛ زیرا هیچ مأمور رسمی در تنظیم آن دخالت نداشته است.

مزایای اسناد رسمی:

۱. **اسناد رسمی قابلیت انکار و تردید را ندارند** اما قابلیت ادعای جعل را دارند؛ یعنی شخصی که سند منتسب به اوست، نمی‌تواند اظهار دارد که امضا، اثرانگشت یا خط از آن او نیست. اگر او بخواهد انتساب سند به خود را منتفی کند، باید نسبت به آن ادعای جعل کند و این ادعا را اثبات کند.
۲. در اسناد رسمی، تاریخ تنظیم حتی در برابر اشخاص ثالث معتبر است؛ اما در اسناد عادی، تاریخ تنظیم فقط فی‌مابین طرفین و وراث و موصی‌له ایشان معتبر است.
۳. اسناد رسمی نسبت به تعهدات مندرج در آنها لازم‌الاجرا است. اسنادی که برای اجرای مفاد آنها علاوه بر رجوع به دادگاه و اقامه دعوا، می‌توان به صرف مراجعه به اداره ثبت اسناد نیز، اجرای آنها را درخواست کرد، اسناد لازم‌الاجرا نامیده می‌شود. ذکر این نکته لازم است که علی‌الاصول اسناد لازم‌الاجرا، اسناد رسمی است؛ اما برخی از اسناد عادی هستند که قانون‌گذار آنها را سند لازم‌الاجرا تلقی کرده؛ مانند چک.

اسناد عادی دارای اعتبار سند رسمی:

۱. اسناد عادی در دو مورد ذیل اعتبار سند رسمی دارد:
 - ✓ اگر طرفی که سند علیه او اقامه شده؛ صدور آن را از منتسب‌الیه تصدیق کند. البته باید توجه داشت که در این حالت، سند عادی فقط در برابر، همان شخص، اعتبار سند رسمی می‌یابد که صحت و اصالت آن سند را تأیید کرده؛ یعنی نسبت به سایرین، سند رسمی محسوب نمی‌شود.
 - ✓ اگر در دادگاه ثابت شود که سند مزبور توسط همان شخص امضا یا مهر شده که نسبت به اصالت آن تعرض کرده است. البته توجه داشته باشید که در این حالت، سند عادی فقط در برابر همان شخص، اعتبار سند رسمی می‌یابد که به اصالت سند تعرض کرده و صحت سند در برابر او اثبات شده است.
۲. اینکه اسناد عادی در موارد فوق، اعتبار سند رسمی دارند، صرفاً به این معنی است که در این موارد سند عادی، قابل انکار یا تردید نیست؛

اما سند عادی در این موارد، سایر اوصاف سند رسمی را ندارد؛ یعنی لازم الاجرا تلقی نشده و برخلاف اسناد رسمی، تاریخ آن در برابر اشخاص ثالث قابل استناد نیست.

۳. در هر دو فرض فوق، سند در برابر سایرین اعتبار سند رسمی را ندارد و همچنان قابل انکار یا تردید است.

سند لازم الاجرا:

سندی است که شخص ذی نفع سند، برای اجرای مفاد آن می تواند بدون نیاز به رجوع به محاکم دادگستری، از طریق اداره ثبت، مفاد آن را اجرا کند. شیوه اجرای مفاد این اسناد تابع آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی است. اسناد لازم الاجرا عبارت است از:

۱. **اسناد رسمی:** باید توجه داشت که همه اسناد رسمی لازم الاجرا نیست؛ بلکه اسناد رسمی لازم الاجرا طبق مواد ۹۲ و ۹۳ قانون ثبت از قرار ذیل است:

✓ اسناد رسمی راجع به دیون؛

✓ اسناد رسمی راجع به اموال منقول، مگر در حالتی که این عین منقول در تصرف شخص ثالثی است و او مدعی مالکیت آن است.

✓ اسناد رسمی راجع به معامله املاک ثبت شده.

توجه داشته باشید که اسناد رسمی راجع به معامله املاک ثبت شده، لازم الاجرا دانسته شده نه سند مالکیت ملک. سند مالکیت گرچه سند رسمی است؛ اما در مواد ۹۲ و ۹۳ ق.ت در شمار اسناد لازم الاجرا نیامده است.

بنابراین درست است که علی الاصول اسناد رسمی لازم الاجرا است؛ اما در پاره ای از استثنائات، اسناد رسمی، لازم الاجرا نیست. برای مثال، شخصی که سند مالکیت ملکی به نام اوست نمی تواند به استناد این سند مالکیت از اداره ثبت، اخراج متصرف را تقاضا کند و می تواند برای خلع ید و اخراج متصرف فقط به حکم دادگستری مراجعه کند.

۲. برخی از اسناد عادی نیز در قانون در حکم لازم الاجرا دانسته شده است. که عبارت است از:

✓ قراردادهایی که در اجرای قانون عملیات بانکی بدون ربا، بین بانک و مشتری منعقد می شود

✓ چک

✓ برگه وثیقه انبارهای عمومی

✓ هزینه های مشترک آپارتمان

۳. برخی از آرای صادره از مراجع اختصاصی، لازم الاجرا است؛ یعنی ادارات ثبت، مسؤول اجرای مفاد آرای مزبور دانسته شده اند؛ مانند: آرای هیأت داورى سازمان بورس

طرح دعوا در خصوص اسناد لازم الاجرا: بر اساس ماده ۱۱۳ قانون برنامه پنج ساله ششم توسعه (مصوب ۱۳۹۵):

۱. اشخاص متقاضی اجرای اسناد رسمی لازم الاجرا ابتدا، به ادارات اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجرای سازمان ثبت اسناد و املاک کشور مراجعه می کنند.

۲. ادارات مذکور مکلف اند بلافاصله پس از تقاضای اجراییه، نسبت به شناسایی و توقیف اموال مدیون اقدام کنند. شناسایی و توقیف اموال مدیون، رأساً صورت می گیرد و نیاز به تقاضای ذی نفع سند ندارد.

۳. متعهدله سند می تواند در هر یک از دو صورت زیر، با انصراف از اجرای مفاد سند به محاکم دادگستری رجوع کند:

✓ اگر اداره ثبت نتواند ظرف مدت دو ماه از تقاضای اجرا، نسبت به شناسایی و توقیف اموال متعهد سند اقدام کند.

✓ اگر متعهد سند نتواند ظرف مدت شش ماه از تقاضای اجرا نسبت به اجرای مفاد سند اقدام کند.

۴. اگر متعهد سند لازم الاجرا، ظرف مدت بیست روز از ابلاغ اجراییه، نسبت به انجام تعهد خود یا جلب رضایت متعهدله سند اقدام نماید، از پرداخت هزینه های اجرایی معاف است.

سند سفید امضا:

۱. سندی است که شخصی ابتدا آن را امضا یا منقوش به مهر یا اثرانگشت خود کرده و سپس عبارتی در آن درج شده است؛ به عبارت دیگر، امضا، مهر یا اثرانگشت از حیث تاریخی زودتر از نوشته های سند، درج شده است. این سند قابل استناد و انتساب به دارنده امضا یا صاحب اثرانگشت یا مهر نیست، مگر آن که مفاد سند را نیز خود او نوشته باشد.

۲. شخصی که مدعی سفید امضا بودن یک سند است، باید ادعای خود را اثبات کند. در غیر این صورت، اصل بر آن است که امضا بعد از

درج مطالب در سند نقش بسته است.

دفاع در برابر اسناد: شخصی که سندی علیه او مورد استناد قرار گرفته است، دو راه کلی برای دفاع در برابر آن سند دارد:

۱. **دفاع ماهوی:** یعنی دفاع در خصوص ماهیت و مدلول سند، مانند دفاع مبنی بر انجام تعهدات مندرج در سند. برای مثال، ادعای انحلال معامله موضوع سند (فسخ، اقاله، انفساخ)، ادعای بطلان معامله موضوع سند (به دلیلی مانند اشتباه، اکراه، فقدان قصد، فقدان اهلیت، جهل به موضوع معامله و...)، ادعای سقوط تعهدات مندرج در سند (پرداخت، ابراء، تبدیل تعهد، تهاتر و...) از مصادیق دفاع ماهوی است.

۲. **دفاع شکلی:** که به معنای تعرض نسبت به اصالت سند می باشد.

تعرض نسبت به اصالت سند:

تعرض نسبت به اصالت سند، یا از مقوله انکار و تردید است، یا از مقوله ادعای جعل، تفاوت این دو در آن است که:

۱. **اظهار انکار و تردید:** نفی انتساب خط، مهر، اثر انگشت، یا امضا را انکار و تردید گوییم. بدین نحو که:

✓ اگر شخص خط، مهر، امضا یا اثر انگشتی را که به او منتسب شده، نفی کند، آن را **انکار** گوییم.

✓ و اگر خط، مهر، امضا، یا اثر انگشت منتسب به دیگری را نفی کند، آن را **تردید** گوییم.

۲. **ادعای جعل:** ادعای ساختگی بودن تمام یا برخی از قسمت های یک سند به این نحو که، مطلبی به سند اضافه شده، مطلبی از آن حذف شده یا مطلبی در آن تغییر داده شده است.

اقسام جعل:

۱. **جعل مادی:** عبارت است هرگونه تغییر مادی یک سند، اعم از تراشیدن، اضافه کردن، محو کردن کلمات و تغییر آن. جعل مادی هم در اسناد رسمی و هم در اسناد عادی راه دارد.

۲. **جعل مفادی (معنوی):** این جعل، مستلزم تحریف مادی و ظاهری صورت یک سند نیست؛ بلکه مستلزم تحریف و تقلب در وقایع و اظهارات طرفین و امور اعلام شده به مأمور قانونی است. جعل معنوی فقط در اسناد رسمی راه دارد. برای مثال، شخصی که مأمور ثبت احوال است، تاریخی غیرواقعی به عنوان تاریخ تولد در شناسنامه درج کند یا آن که سردفتر اسناد رسمی، سندی برخلاف اظهارات شخص تنظیم و صادر کند.

شباهت ها و تفاوت های انکار و تردید با ادعای جعل:

۱. انکار و تردید از مقوله نفی است؛ اما ادعای جعل از مقوله ادعا می باشد.

۲. انکار و تردید فقط نسبت به سند عادی قابل اعمال است؛ اما ادعای جعل هم نسبت به سند رسمی و هم نسبت به سند عادی قابل اعمال است؛ به عبارت دیگر نسبت به اسناد رسمی، انکار یا تردید مسموع نیست.

۳. در اسناد عادی که اعتبار اسناد رسمی را دارد نیز، انکار یا تردید مسموع نیست. اسناد عادی در دو مورد، اعتبار اسناد رسمی را دارد:

✓ اگر طرفی که سند علیه او اقامه شده، صدور آن را از مُتَسَبِّإِیه قبول کند؛ اعم از آنکه مُتَسَبِّإِیه آن سند، خود وی باشد یا شخص ثالث.

✓ اگر در دادگاه ثابت شود که سند مزبور توسط همان شخصی امضا یا مهر شده که نسبت به اصالت آن تعرض کرده است.

۴. اگر پس از انکار، تردید یا ادعای جعل، ارائه کننده سند، سند خود را استرداد کند، در این حالت به اصالت یا جعلیت سند رسیدگی نمی شود.

۵. در صورت انکار و تردید، بار اثبات اصالت سند بر عهده شخصی است که به سند استناد کرده؛ اما در صورت ادعای جعل، بار اثبات جعلی بودن آن، بر عهده مدعی جعل است.

۶. برای رسیدگی به اصالت سند، معمولاً قرار کارشناسی صادر می شود. با توجه به آنچه در بند فوق بیان شد، در انکار و تردید، تأدیه حق الزحمه کارشناسی بر عهده شخصی است که به سند استناد کرده است؛ اما در ادعای جعل، تأدیه حق الزحمه کارشناس با مدعی جعل است.

۷. ادعای جعل ممکن است ناظر به تمام سند یا بخشی از آن باشد؛ ولی انکار و تردید فقط می تواند ناظر به تمام سند باشد؛ چرا که شخص نمی تواند اصالت امضای خود را نسبت به بخشی از سند بپذیرد و نسبت به بخشی دیگر، انکار یا تردید کند؛ مگر آنکه مدعی جعل سند باشد.

۸. در صورت انکار یا تردید، استنادکننده به سند باید در همان جلسه، اصل سند را ارائه کند؛ در غیر این صورت، آن سند از عداد دلایل او خارج می‌شود.
- اما در صورت ادعای جعل، باید ادعای جعل و دلایل آن به طرف مقابل ابلاغ شود. طرف مقابل باید ظرف ده روز از ابلاغ، اصل سند را به دادگاه تحویل دهد؛ در غیر این صورت، آن سند از عداد دلایل او خارج می‌شود.
- ✓ اگر نماینده‌ای مانند وکیل در دادرسی حاضر باشد و دسترسی به اصل سند نداشته باشد، می‌تواند استمهال کند.
- ✓ دادگاه ممکن است با این استمهال موافقت کند.
۹. اگر نسبت به سندی، انکار یا تردید شود و اصالت آن سند، اثبات نشود، نسبت به سند هیچ اقدامی از قبیل ابطال، محو، از بین بردن و ... صورت نمی‌گیرد؛ اما اگر نسبت به سند ادعای جعل شود و جعلیت سند ثابت شود، دادگاه حسب مورد در حکم صادره، نسبت به ابطال تمام یا بخشی از سند، تغییر یا محو قسمت‌هایی در سند یا از بین بردن سند، دستور می‌دهد.
- ✓ این دستور، بعد از قطعیت حکم صادره اجرا می‌شود.
- ✓ این مقرر، ویژه حالتی است که دعوای اصلی به موجب صدور حکم، مختومه شود. اگر دعوای اصلی به موجب یک قرار مختومه شود، نسبت به سند مجعول تعیین تکلیف نشده و به همان شکل به ارائه‌دهنده بازگردانده می‌شود.
- ✓ اصل بر این است که دادگاه نمی‌تواند بیش از آنچه مورد ادعای خواهان بوده، حکم صادر کند و مقرر مذکور در این بند، استثنایی بر این امر است.
۱۰. کارمندان دادگاه مجاز نیستند تصویر یا رونوشت اسناد و مدارکی را که نسبت به آنها ادعای جعلیت شده، مادام که به موجب حکم قطعی نسبت به آنها تعیین تکلیف نشده، به اشخاص تسلیم کنند؛ مگر با اجازه دادگاه که در این صورت نیز باید در حاشیه آن تصریح شود که نسبت به این سند، ادعای جعلیت شده است. رعایت این امر در مورد تردید و انکار وجود ندارد.
۱۱. اگر نسبت به سندی، انکار یا تردید شود و اصالت آن سند، اثبات نشود، ارائه‌کننده سند قابل مجازات نیست؛ اما در ادعای جعل، اگر جعلی بودن سند ثابت شود، ارائه‌کننده سند تحت عنوان جعل یا استفاده از سند مجعول قابل مجازات است.
۱۲. برخی پس از اثبات اصالت سند، نسبت به آن قرار اصالت سند صادر می‌کنند. این قرار در قانون وجود ندارد و نیازی هم به صدور آن نیست؛ بلکه اثبات اصالت سند، صرفاً یک اقدام مقدماتی برای صدور رأی نهایی پرونده است.

شروط رسیدگی به اصالت سند:

دادگاه در صورتی اقدام به رسیدگی به صحت و اصالت سند می‌کند که:

۱. نسبت به اصالت آن سند تعرض (انکار، تردید یا ادعای جعل) صورت گرفته باشد.
۲. دادگاه آن سند را در رسیدگی، مؤثر تشخیص دهد؛ بنابراین، اگر دادگاه، اساساً سند مزبور را برای رسیدگی به دعوای مؤثر نداند، نیازی به رسیدگی به اصالت سند نیست.

روش‌های رسیدگی به صحت و اصالت سند: بعد از تعرض نسبت به اصالت سند (چه انکار یا تردید و چه جعل)، دادگاه اقدام به

رسیدگی به اصالت سند می‌کند. این امر به طرق ذیل انجام می‌پذیرد:

۱. تطبیق محتویات سند با اسناد مُسَلَّم الصدور: یعنی مقایسه خط، امضا، اثر انگشت یا مهر مورد تعرض با خط، امضا، اثر انگشت یا مهر آن شخص، در اسنادی که منتسب به اوست و صدور آن اسناد توسط او، مُسَلَّم است. به این اسناد مُسَلَّم الصدور، «اساس تطبیق» گفته می‌شود. به نظر می‌رسد که تطبیق سند باید در قالب «قرار تطبیق» انجام شود.
۲. تطبیق مفاد سند با سایر اسناد: بدین معنی است که مندرجات سند مورد اختلاف با مفاد سایر اسنادی که صحت مفاد آنها ثابت شده یا مورد قبول شخص معترض است، مقایسه شود.
۳. استکتاب: بدین معنی است که شخصی که امضا، خط، مهر یا اثر انگشت او مورد تعرض واقع شده دعوت شود و از او نمونه امضا، خط، مهر یا اثر انگشت اخذ شود و سپس سندی که اصالت آن مورد تعرض واقع شده، یا نمونه‌هایی که از او گرفته شده مقایسه شود.
۴. استماع شهادت شهود و تحقیق از مطلعین: گاه اشخاصی، شاهد انعقاد یک عقد هستند؛ که می‌توان از ایشان در خصوص صحت و اصالت سند و محتویات آن تحقیق کرد.
۵. دقت در سند مورد تعرض: گاه با دقت در سند می‌توان آثار تراشیدگی، تغییر کلمات، اضافه کردن کلمات و تقدم و تأخر امضا بر متن را فهمید. دقت در کلمات ممکن است یک دقت ساده و با چشم غیر مسلح، یا یک دقت کارشناسی و با استفاده از ابزارهای فنی باشد.

۶. ارجاع امر به کارشناس: دادگاه می‌تواند امر استکتاب، تطبیق و دقت در خط، مهر، امضا و اثر انگشت را به کارشناس یا اداره تشخیص هویت و پلیس بین‌الملل ارجاع دهد. ارجاع این امر به کارشناس، در صورتی لازم است که موضوع دارای جنبه فنی و تخصصی باشد. در برخی مواقع، بررسی اسناد، نیازمند دقت فنی و کارشناسی نیست و از جنبه تخصصی برخوردار نیست و ارجاع آن به کارشناس، فقط موجب اطاله دادرسی و تحمیل حق الزحمه کارشناس به اصحاب دعوا است.

شیوه اعمال روش‌های رسیدگی به اصالت سند:

۱. در جعل مادی و همچنین در انکار و تردید: همه روش‌های فوق قابل استفاده است.
 ۲. در جعل مفادی: جعلیت سند، با تحقیقات مقدماتی مانند استکتاب، تطبیق خط و امضا (تطبیق محتویات) و دقت در ظاهر سند اثبات نمی‌شود؛ بلکه باید از راه‌های دیگر مانند تطبیق مفاد، تحقیق از شهود و مطلعین و استفاده از امارت و قرائن استفاده کرد.
- اساس تطبیق:** اسناد ذیل می‌توانند به عنوان اساس تطبیق قرار گیرند:

۱. اسناد رسمی
۲. اسناد عادی مورد قبول طرفین
۳. اسناد عادی که قبلاً علیه طرف مقابل مورد استناد قرار گرفته است و او نسبت به اصالت آن‌ها تعرض نکرده است.

اقسام ادعای جعل:

۱. ادعای جعل ساده (بدون تعیین جاعل): یعنی آن که شخص، صرفاً بیان می‌کند که سند جعلی است و خواستار رسیدگی به جعلی بودن سند می‌شود.
 ۲. ادعای جعل مرکب (با تعیین جاعل): یعنی آن که شخص، علاوه بر آن که سند را جعلی می‌داند، شخص خاصی را به عنوان جاعل معرفی می‌کند. در این حالت:
- ✓ بنا بر ماده ۲۷۷ ق.آ.د.م دادگاه حقوقی علاوه بر رسیدگی به جعلیت سند، نسبت به اتهام جاعل نیز رسیدگی و حکم صادر می‌کند؛ یعنی دادگاه حقوقی بدون نیاز به کیفرخواست دادر، اقدام به صدور حکم کیفری می‌کند؛ اما در حال حاضر با توجه به احیای دادر، رسیدگی به اتهام جاعل در صلاحیت دادر و در صورت کیفرخواست، در صلاحیت دادگاه جزایی است.
- ✓ بنابراین، در حال حاضر، دادگاه حقوقی صرفاً به جعلی بودن یا نبودن سند رسیدگی می‌کند و وارد رسیدگی به جرم جعل و اتهام جاعل و مجازات او نمی‌شود؛ بلکه مکلف است موضوع را به دادر گزارش کند تا دادر اقدام به رسیدگی به جنبه کیفری موضوع کند.

تقدم و تأخر در تعرض نسبت به اصالت سند:

اگر شخصی از چند جهت به اصالت سند تعرض کند، به نحو زیر عمل می‌شود:

۱. اگر ابتدا، ادعای جعل و سپس اظهار انکار یا تردید کند: فقط به ادعای جعل رسیدگی می‌شود.
۲. اگر ابتدا، اظهار انکار یا تردید و سپس ادعای جعل کند: فقط به ادعای جعل رسیدگی می‌شود.
۳. اگر ادعای جعل و اظهار انکار یا تردید را هم‌زمان طرح کند، فقط به ادعای جعل رسیدگی می‌شود.

دلیل سوم: شهادت (گواهی)

(مواد ۲۲۹ تا ۲۴۷ ق.آ.د.م و مواد ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۰ ق.م)

شهادت: شهادت، اخبار به حقی است به نفع غیر و به ضرر شخص دیگر.

ارزش اثباتی شهادت: در خصوص بار اثباتی شهادت نکات ذیل باید لحاظ شود:

۱. در حال حاضر ارزش اثباتی شهادت محدودیت ندارد؛ به عبارت دیگر، در حال حاضر با نسخ و ابطال موادی از قانون مدنی که ارزش شهادت را محدود می‌کرد، اگر تعداد و اوصاف شهود، طبق قانون برقرار باشد، توان اثباتی شهادت شهود با محدودیت خاصی مواجه نیست.
۲. در دعاوی که سند رسمی به عنوان دلیل اقامه می‌شود، بنا بر ماده ۱۳۰۹ ق.م شهادت کارایی نداشت که به ابطال ماده مزبور، توسط شورای نگهبان، شهادت شهود، اگر از حیث تعداد و اوصاف، واجد تعداد و اوصاف قانونی باشد، در برابر سند رسمی نیز قابل استفاده است.
۳. در خصوص این که شهادت، دلیل است یا اماره، اختلاف نظر است. نظر محکم چنین است که:

✓ اگر تعداد و اوصاف شهود، مطابق قانون برقرار باشد: شهادت، دلیلی قانونی است که قاضی ملزم است بنا بر مدلول آن رأی صادر کند. در این حالت، تشخیص ارزش اثباتی این شهادت، با دادگاه نیست؛ بلکه شهادت در این حالت یک دلیل قانونی است که قاضی ملزم به رعایت مفاد آن است.

✓ اگر تعداد و اوصاف شهود، مطابق قانون برقرار نباشد: شهادت ایشان، دلیل قانونی نیست؛ بلکه نوعی اماره قضایی است که قاضی را متوجه اوضاع و احوال و شواهد و قرائن قضیه می‌کند و صرفاً برای مزید اطلاع استماع می‌شود. ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م. که تشخیص تأثیر شهادت را با دادگاه می‌داند، ناظر به همین حالت است؛ بنابراین، حتی در صورت عدم وجود تعداد کافی و عدم برقراری اوصاف برای شهود، باز هم شهادت ایشان اگر به نظر قاضی در سطحی باشد که بتوان آن را اماره قضایی دانست، برای مزید اطلاع قابل استماع است. در این صورت، استماع شهادت شهود، نیاز به سوگند ایشان ندارد.

تعداد شهود برای اثبات دعاوی مختلف:

برای اثبات دعاوی مختلف شهودی با تعداد و جنسیت زیر لازم است:

۱. برای اثبات امور مالی (مانند دیون، ثمن مبیع، دعاوی ناشی از قراردادهای مالی، وقف، اجاره، وصیت تملیکی، غصب، جنایات مستوجب دیه): شهادت:

- دو مرد

- یا شهادت یک مرد و دو زن

- یا شهادت یک مرد و سوگند مدعی

- یا شهادت دو زن و سوگند مدعی

✓ به این سوگند، سوگند تکمیلی گوئیم که بعداً مطالعه خواهد شد.

✓ شیوه استناد توأمان به شهادت و سوگند بدین نحو است که ابتدا شاهد یا شهودی که مدعی معرفی کرده، شهادت می‌دهند و سپس مدعی، سوگند یاد می‌کند.

✓ در دعاوی غیرمالی اعتباری، چون ماهیت حق موضوع دعوا، یک امر مالی است، سوگند تکمیلی راه دارد.

۲. برای اثبات امور غیرمالی (مانند طلاق، رجوع از طلاق، بلوغ، عفو از قصاص، وکالت، وصیت عهدی، جرح شاهد و تعدیل او): فقط با شهادت دو مرد.

۳. برای اثبات آن دسته از اموری که اطلاع از آنها معمولاً در اختیار زنان است (مانند ولادت طفل، بکارت، رضاع، عیوب درونی زنان و بلوغ دختران):

- دو مرد

- یا شهادت یک مرد و دو زن

- یا شهادت چهار زن.

۴. برای اثبات اصل نکاح

- دو مرد

- شهادت یک مرد و دو زن

✓ فقط اصل نکاح، مشمول این بند است. نوع نکاح (دائم یا موقت) مشمول این بند نیست و به دلیل غیرمالی بودن، فقط با شهادت دو مرد قابل اثبات است.

✓ مهریه، به دلیل آنکه امری مالی است، مشمول بند اول است و با شهادت دو مرد، یک مرد و دو زن، یک مرد و سوگند مدعی و یا دو زن و سوگند مدعی، قابل اثبات است.

اوصاف شهود:

۱. بلوغ: سن بلوغ طبق تبصره ۱ ماده ۱۲۱۰ ق.م برای دختران، ۹ سال تمام قمری و برای پسران، ۱۵ سال تمام قمری در نظر گرفته شده است.

۲. عقل: شاهد باید عاقل باشد، در این مورد نکات ذیل باید لحاظ گردد:

✓ شهادت مجنون ادواری در حال افاقه، صحیح است.

- ✓ بر همین مبنا، شهادت اشخاص معتوه را نیز نباید پذیرفت. معتوه، شخصی است که قدرت تمیز او از مجنون بیشتر، اما از سفیه کمتر است؛ به بیان دیگر، معتوه شخصی است که هم در امور مالی و هم در امور غیرمالی فاقد تمیز است.
۳. ایمان: منظور از ایمان، آن است که شاهد، مسلمان باشد. در این خصوص و به دلیل اطلاق ماده تفاوتی بین آنکه شاهد شیعه باشد یا اهل سنت، وجود ندارد.
۴. طهارت مؤید: به معنای آن است که شاهد حلال زاده باشد، یا به عبارت دیگر تولد شاهد حاصل زنا نباشد.
۵. عدالت: منظور از عدالت آن است که شخص، سابقه فساد یا اشتغال به فساد نداشته باشد.
۶. عدم وجود انتفاع شخصی برای شاهد یا رفع ضرر از وی
۷. عدم وجود دشمنی بین شاهد و شخصی که علیه او شهادت می دهد: در قانون، تعریفی از این شرط بیان نشده است. با قیاس موضوع با قاضی (بند «ه» ماده ۹۱ ق.آ.د.م) می توان وجود دعوای حقوقی یا کیفری بین شاهد و شخصی که علیه او شهادت داده شده و عدم انقضای حداقل دو سال از تاریخ صدور حکم قطعی را، قرینه ای قوی مبنی بر دشمنی دانست.
۸. متکدی نبودن
۹. ولگرد نبودن
۱۰. فراموش کار و ساهی نبودن

زمان اعتبار اوصاف شهود:

- شاهد باید زمان رویداد مورد شهادت (زمان تحمل شهادت) دارای این اوصاف باشد؟
یا زمانی که نسبت به آن رویداد در محضر دادگاه (زمان ادای شهادت)، شهادت می دهد؟
گاه ممکن است بین مشاهده (تحمل) و ادای شهادت، سال ها فاصله افتد و در این بین برخی صفات شاهد، مانند عدالت و عقل و... دچار تغییر شود. در این مورد نکات ذیل حائز اهمیت است:
۱. همه شروط فوق در زمان ادای شهادت لازم است.
 ۲. دو شرط عقل و بلوغ در زمان تحمل شهادت نیز لازم است؛ چرا که فقدان این دو در زمان تحمل شهادت، موجب خواهد شد که به دلیل نقص ادراکی شخص، اموری که واقع شده، به درستی توسط او ادراک نشود و در ذهن شاهد نقش نبندد.
 ۳. اگر در زمان ادای شهادت، شاهد دارای اوصاف مقرر باشد، اما بعد از ادای شهادت، اوصاف خود را از دست بدهد، این امر در صحت شهادت مؤثر نیست.

اقسام شهادت از حیث شیوه اخبار:

۱. شهادت مستقیم (شهادت اصلی): در این قسم از شهادت، شاهد محسوسات خود را از موضوع اختلاف بیان می کند.
۲. شهادت غیرمستقیم (شهادت فرعی یا شهادت بر شهادت): اگر شاهد اصلی نتواند در دادگاه حاضر شود، اشخاصی می توانند در دادگاه حاضر شوند و شهادت که شاهد اصلی در نزد ایشان، نسبت به رؤیت آن موضوع شهادت داده است. به ایشان شهود فرعی گفته می شود.

قواعد شهادت بر شهادت:

۱. استفاده از این نوع شهادت، در صورتی است که حضور شاهد اصلی، مُتَعَدِّر (غیرممکن) یا مُتَعَسِّر (سخت) باشد.
۲. استفاده از شهادت بر شهادت، فقط در امور حق الناسی ممکن است، نه در امور حق الهی، مانند حد شرب خمر
۳. استفاده از شهادت بر شهادت، هم در امور جزایی ممکن است و هم در امور مدنی، چه مالی و چه غیرمالی.
۴. اگر یکی از شهود اصلی نتواند در دادگاه حاضر شود، می توان شهادت او را با شهود فرعی اثبات کرد. همچنین است، اگر هر دو نفر شاهد اصلی نتوانند در دادگاه حاضر شوند.
۵. شهادت شهود فرعی فقط تا یک درجه قابل استفاده است؛ یعنی اگر شهود فرعی نتواند در دادگاه حاضر شود، برای اثبات شهادت بر شهادت ایشان، نمی توان به شهادت شهود فرعی ثانوی استناد کرد.
۶. تعداد اشخاصی که نسبت به گواهی شخص دیگری شهادت می دهند تابع اصل دعوا است؛ یعنی اگر اصل دعوا، با دو مرد یا یک مرد و دو زن قابل اثبات باشد، شهادت بر شهادت برای یکی از شهود این دعوا که توان حضور در دادگاه را ندارد، نیز با دو شاهد فرعی مرد یا یک شاهد فرعی مرد و دو شاهد فرعی زن قابل اثبات است.

۷. در شهادت بر شهادت، اوصاف شهود، هم در شهود اصلی و هم در شهود فرعی، لازم است.
- جرح شاهد:** جرح شاهد یعنی شخص بیان و اثبات کند که شاهد، دارای یکی یا برخی از اوصاف لازم نیست.
۱. جرح شاهد باید قبل از ادای شهادت صورت گیرد؛ مگر آنکه موجبات جرح بعداً کشف شود.
۲. جرح شاهد، تشریفات خاصی ندارد.
۳. در جرح شاهد، باید علت جرح ذکر شود و بیان شود که کدام یک از اوصاف شهود در شاهد مذکور، مفقود است؛ اما نیاز به ذکر سبب نیست؛ یعنی نیاز بدان نیست که به طور جزئی و دقیق، اعمال شاهد و وضعیت خاص شاهد که موجب فقدان آن شرط شده، بیان شود.
۴. اگر طرف دعوا، برای جرح شاهد از دادگاه استمهال کند، دادگاه حداکثر به مدت یک هفته مهلت خواهد داد. لحن تبصره ماده ۳۳۴ ق.آ.د.م بیانگر تکلیف قاضی در مهلت دادن است.
۵. اگر پس از استماع شهادت شهود و قبل از صدور رأی، معلوم شود که شهود، فاقد اوصاف قانونی بوده‌اند، شهادت شهود، به عنوان دلیل قابل اعتماد نیست و نهایتاً ممکن است اماره تلقی شود.
۶. اگر پس از صدور رأی معلوم شود که قبل از ادای شهادت، جهات جرح وجود داشته، ولی بر دادگاه مخفی مانده و رأی صادره هم مستند به آن شهادت بوده، رأی دادگاه در مرحله واخواهی، تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی نقض خواهد شد.
۷. اگر پس از قطعیت رأی معلوم شود که شهود فاقد اوصاف قانونی بوده‌اند، نمی‌توان بدین دلیل، تقاضای اعاده دادرسی کرد؛ زیرا جهات اعاده دادرسی محدود به همان جهات مصرح در قانون است.
- تعدیل شاهد:** در برابر جرح شاهد، شخصی که به شهادت شهود استناد کرده، برای اثبات اینکه شهود دارای اوصاف قانونی هستند، اقامه دلیل می‌کند. به این امر تعدیل گوئیم.
- طریقه استماع شهادت شهود:**
۱. اگر دلیل خواهان، شهادت شهود باشد باید، نام، مشخصات و اقامتگاه ایشان را در دادخواست درج کند و نیازی به امضا گرفتن از شهود و ضمیمه کردن استشهادیه نیست. البته در دو دعوا برای استناد به شهادت شهود، باید استشهادیه کتبی ضمیمه شود:
 - ✓ دعوی اعسار از هزینه دادرسی؛
 - ✓ دعوی اعسار از تأدیه محکوم‌به.
۲. اگر دلیل خوانده شهادت شهود باشد، نیازی به ارائه استشهادیه نیست و صرف استناد به شهادت شهود، البته با ذکر نام و مشخصات شهود، برای صدور قرار استماع شهادت کافی است.
۳. استماع شهادت شهود به موجب قراری إعدادی، به نام قرار استماع شهادت شهود به عمل می‌آید.
۴. صدور قرار استماع شهادت شهود منوط به دو شرط است که باید به نحو توأمان موجود باشد:
 - ✓ به نظر برخی، باید یکی از اصحاب دعوا به شهادت شهود استناد کند.
 - ✓ دادگاه شهادت را در اثبات ادعا مؤثر بداند.
۵. در صورتی که در جلسه قرار استماع شهادت شهود صادر شود و شهود حاضر باشند، در همان جلسه، شهادت استماع می‌شود؛ در غیر این صورت، برای دعوت از شهود، جلسه دادرسی تجدید می‌شود.
۶. علی‌الاصول استماع شهادت شهود، در دادگاه صورت می‌گیرد.
۷. دادگاه باید شهادت شهود را بدون حضور سایر شهودی که هنوز شهادت نداده‌اند، استماع کند.
۸. بعد از ادای شهادت، دادگاه می‌تواند از شهود مجتعماً تحقیق کند.
۹. شهود قبل از ادای شهادت، نام و نام خانوادگی، شغل، سن و اقامتگاه خود را اظهار می‌کنند.
۱۰. شهود قبل از ادای شهادت، سوگند یاد می‌کنند که غیر از واقعیت چیزی اظهار نکنند و تمام واقعیت را بیان کنند.
۱۱. دادگاه نمی‌تواند شاهد را به ادای شهادت، ترغیب یا منع یا او را در کیفیت شهادت، راهنمایی یا در بیان مطالب، کمک کند بلکه فقط مورد شهادت را طرح کرده و او را در بیان مطلب آزاد می‌گذارد.
۱۲. اظهارات شاهد، باید عیناً در صورت مجلس قید و به امضا یا اثر انگشت او برسد و اگر شاهد نخواهد یا نتواند امضا کند، مراتب در صورت مجلس قید خواهد شد.

۱۳. قبل از ادای شهادت، دادگاه سه چیز را به شهود تذکر می دهد:

✓ مسئولیت شرعی ناشی از شهادت کذب (حرمت)

✓ مسئولیت مدنی آن (الزام به جبران خسارت)

✓ مسئولیت کیفری آن (مجازات که برای آن مقرر شده است)

اوصاف شهادت: شهادت در صورتی مؤثر است که دارای اوصاف ذیل باشد:

۱. شهادت باید در محضر قاضی باشد؛ بنابراین، صدور حکم به موجب شهادت نامه کتبی (استشهادیه) ممکن نیست؛ زیرا شهادت نامه،

ارزش شهادت را ندارد؛ مگر آنکه مدعی علیه صحت شهادت را بپذیرد.

۲. شهادت باید از روی قطع و یقین باشد؛ نه همراه با شک و تردید. البته اگر شهادت تردیدآمیز، دارای قدرمقیق باشد، به همان قدرمقیق توجه می شود؛ مانند آنکه شخصی شهادت دهد که ثمن معامله ده میلیون بوده است؛ اما نمی داند که ده میلیون ریال یا ده میلیون تومان. در این حالت، مبلغ ده میلیون ریال، قدرمقیق شهادت است و قابل اتکا می باشد.

۳. وحدت مفاد شهادت: شهادت شهود باید مفاداً متحد باشد؛ یعنی که شهادت یک شاهد، شهادت شاهد دیگر را نفی نکند. برای مثال، اگر شخصی، شهادت دهد که معامله در آژانس املاک منعقد شده و دیگری شهادت دهد که معامله در منزل فروشنده منعقد شده، این شهادت ها یکدیگر را نفی می کنند.

۴. وحدت شهادت و ادعا: موضوع شهادت باید موضوع ادعا، مطابق باشد.

رجوع از شهادت: شهادت قابل رجوع است؛ در خصوص رجوع از شهادت نکات ذیل باید رعایت شود:

۱. رجوع از شهادت، نیاز به دلیل و توجیه خاصی ندارد. شاهد می تواند آزادانه، از شهادت خود رجوع کند.

۲. صرف رجوع از شهادت، موجب بی اثر شدن آن می شود و قاضی نمی تواند به استناد این شهادت رأی صادر کند.

۳. اگر ثابت شود که رجوع از شهادت، در اثر اکراه بوده، این رجوع، معتبر نیست.

۴. رجوع از شهادت، لزوماً به معنای دروغ بودن شهادت نیست؛ بنابراین، رجوع از شهادت موجب تقویت ادله شخصی که قبلاً علیه او شهادت داده شده نیست؛ بلکه رجوع از شهادت صرفاً موجب بلااثر شدن شهادت می شود و پس از رجوع از شهادت، قاضی به سراغ سایر ادله موجود در پرونده می رود.

۵. اگر رجوع از شهادت بعد از صدور رأی بدوی باشد، رأی مزبور در دادگاه تجدیدنظر قابل نقض است.

۶. اگر رجوع از شهادت بعد از قطعیت رأی صادره باشد، این امر می تواند از موجبات اعاده دادرسی باشد، البته به شرط آن که اثبات شود که طرف دعوا، تقلب کرده و با شاهد، برای شهادت کذب تبانی کرده است. در غیر این صورت (اگر تبانی اثبات نشود)، رأی نقض نمی شود؛ ولی شهود مسؤول جبران خسارت اند.

۷. رجوع از شهادت، شاهد را از تحمل مسئولیت مدنی و کیفری ناشی از شهادت کذب، معاف نمی کند؛ گرچه ممکن است بنابر ماده ۴ قانون مسئولیت مدنی و ماده ۳۸ ق.م.ا از موجبات تخفیف باشد.

اثبات کذب شهود:

۱. اگر قبل از صدور رأی، کذب شهود اثبات شود، شهادت ایشان بلااثر می شود.

۲. اگر بعد از صدور رأی بدوی، کذب شهود اثبات شود، در صورتی که از رأی بدوی، شکایت (واخواهی، تجدیدنظر، فرجام) شده باشد، آن شهادت بلااثر شده و دادگاه بدون اعتبار دادن به شهادت، پرونده را بررسی می کند.

۳. اگر بعد از صدور رأی قطعی کذب شهود اثبات شود، اثبات کذب شاهد از موارد اعاده دادرسی نیست؛ اما اگر شهود با طرف مقابل تبانی کرده باشند، این امر به منزله حیله و تقلب طرف مقابل است و مشمول بند ۵ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م و در نتیجه، از موجبات اعاده دادرسی است.

۴. اگر بعد از صدور رأی قطعی، کذب شهود اثبات شود و نتوان بدین دلیل، تقاضای اعاده دادرسی نمود، شهود مسؤول جبران خسارت اند.

دلیل چهارم: امارات در قانون مدنی «مواد ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ ق.م.»

معاینه محل و تحقیق محلی، رجوع به کارشناس در قانون آیین دادرسی مدنی «مواد ۲۴۸ تا ۲۶۹ ق.آ.د.م»

معاینه محل و تحقیق محلی و رجوع به کارشناس جزء امارات قضایی محسوب می‌شوند.

معاینه محل: به معنای رؤیت محل وقوع دعوا یا محل وقوع حق یا مال موضوع اختلاف توسط قاضی است.

اوصاف معاینه محل:

۱. در قالب قراری، به نام قرار معاینه محل اجرا می‌شود.
 ۲. هم نسبت به دعوی منقول و هم نسبت به دعوی غیرمنقول ممکن است. البته، بیشتر در دعوی غیرمنقول کاربرد دارد.
 ۳. قرار معاینه محل در اموری قابل صدور است که فهم آنها، نیازمند تخصص غیرحقوقی نباشد. اگر تشخیص موضوع مورد معاینه، نیاز به تخصص غیرحقوقی داشته باشد، لازم است که قرار کارشناسی صادر شود. در این فرض، قرار معاینه محل کارایی ندارد.
- تحقیق محلی:** به معنای تحقیق از اهل محل جهت کسب اطلاع از ایشان است.

اوصاف تحقیق محلی:

۱. در قالب قراری، به نام قرار تحقیق محلی اجرا می‌شود.
۲. در تحقیق محلی برخلاف شهادت، لازم نیست که متقاضی تحقیق محلی، به طور دقیق اسامی مطلعین را ذکر کند؛ بنابراین، اگر یکی از طرفین، به اطلاعات اهل محل استناد کند، ولو به طور کلی و بدون ذکر نام و مشخصات، همین امر برای صدور قرار تحقیق محلی، کافی است.
۳. تفاوت تحقیق محلی و شهادت در آنکه در تحقیق محلی، مطلعین محلی، اطلاعات مستقیم و غیرمستقیم خود را بیان می‌کنند؛ اما در شهادت، شهود، آنچه را که خود مستقیماً شاهد بوده‌اند، بیان می‌کنند.
۴. طرفین دعوا می‌توانند اشخاصی را برای کسب اطلاع از آنان در محل، معرفی و به گواهی آنها تراضی کنند.
۵. طریقه تحقیق در تحقیق محلی، از هر حیث شبیه طریقه استماع شهادت شهود است. برای مثال، به مطلعین، مسؤولیت شرعی، مدنی و کیفری شهادت کذب تذکر داده می‌شود و اگر اصحاب دعوا سؤالی داشته باشند، می‌توانند توسط قاضی از ایشان بپرسند.
۶. مطلعین یک طرف، از جانب طرف دیگر قابل جرح‌اند. روش جرح مانند طریقه جرح شهود است.

ویژگی‌های مشترک قرارهای تحقیق محلی و معاینه محلی:

۱. هر دو قرار، از جمله قرارهای اعدادی محسوب می‌شوند.
۲. اطلاعات حاصل از این نتایج این دو قرار امارات قضایی محسوب می‌شود.
۳. قاضی می‌تواند به درخواست یکی از طرفین یا رأساً این قرارها را صادر کند.
۴. صدور این قرارها، ولو اینکه یکی از طرفین دعوا، درخواست کرده باشد، منوط به آن است که قاضی آن را در رسیدگی به دعوا و کشف واقع، مؤثر بداند.
۵. این دو قرار، توسط هر یک از دادگاه‌های بدوی یا تجدیدنظر قابل صدور است؛ اما به دلیل آنکه در دیوان عالی کشور رسیدگی ماهوی صورت نمی‌گیرد، در دیوان عالی کشور قابل صدور نیست.
۶. برای اجرای این دو قرار، باید وقت اجرا و محل آن به طرفین ابلاغ شود.
۷. گرچه وقت و موضوع این قرارها، در قالب اخطاریه ابلاغ می‌شود؛ اما خود قرار به طرفین ابلاغ نمی‌شود.
۸. این قرارها از جانب طرفین دعوا، قابل شکایت نیست.
۹. اجرای این قرارها با شخص قاضی، دادرس علی‌البدل یا قاضی تحقیق است. اجرای آنها توسط مدیر دفتر یا سایر کارمندان دفتر، ممکن نیست.
۱۰. قانون‌گذار عدم حضور یکی از طرفین دعوا را مانع اجرای قرار معاینه محل یا تحقیق محلی ندانسته؛ اما عدم حضور هر دو طرف مانع اجرای این قرارها است؛ زیرا شخصی که تهیه وسایل اجرای قرار بر عهده اوست، یا نماینده او باید در محل حاضر باشد؛ تا وسایل اجرای قرار را آماده کند و شهود را به قاضی معرفی کند.
۱۱. متصدی اجرای قرار، از نتیجه تحقیقات محلی یا معاینه محل، صورت جلسه تنظیم می‌کند و به امضای مطلعین و اصحاب دعوا می‌رساند.
۱۲. صلح و سازش صورت گرفته در نزد قاضی مجری قرار تحقیق محلی یا معاینه محل، در حکم صلح و سازش در دادگاه است و بنابراین، گزارش اصلاحی صادر می‌شود.

۱۳. اقراری که در نزد قاضی مجری قرار تحقیق محلی یا معاینه محل به عمل می‌آید، در حکم اقرار در دادگاه است.

وسيله و هزینه اجرای قرارهای تحقیق محلی و معاینه محل:

۱. اگر قاضی رأساً قرار را صادر کرده باشد:

در مرحله بدوی: فراهم کردن وسیله و تأدیه هزینه، بر عهده خواهان است و در صورت عدم فراهم کردن وسیله یا تأدیه هزینه، قرار ابطال دادخواست بدوی صادر می‌شود.

در مرحله تجدیدنظر: بر عهده تجدیدنظرخواه است و در صورت عدم فراهم کردن وسیله یا تأدیه هزینه، رسیدگی تجدیدنظر به موجب قرار توقیف دادرسی متوقف شده و رأی بدوی، قطعی و قابل اجرا می‌شود.

البته در هر زمان که تجدیدنظرخواه، وسایل اجرای قرار را فراهم کند، رسیدگی به تجدیدنظرخواهی ادامه می‌یابد.

در مرحله وخواهی: علی‌الاصول بر عهده وخواه است؛ بدین نحو که اگر این قرار، جهت رسیدگی وخواهی و برای رسیدگی به ادعاهای وخواه، لازم باشد، هزینه آن بر عهده وخواه است که در صورت عدم تأدیه، قرار ابطال دادخواست وخواهی صادر می‌شود؛ اما اگر این قرار، برای رسیدگی به ادعاهای خواهان بدوی لازم بوده باشد، هزینه آن بر عهده خواهان بدوی (واخوانده) است؛ که در صورت عدم تأدیه، رأی صادره نقض و قرار ابطال دادخواست بدوی صادر می‌شود.

۲. اگر قاضی به درخواست یکی از طرفین قرار را صادر کرده باشد: فراهم کردن وسیله و تأدیه هزینه، بر عهده متقاضی است و در صورت عدم تأدیه، این درخواست از عداد دلایل او خارج می‌شود.

کارشناسی: به معنای آن است که قاضی در اموری که جنبه فنی و تخصصی غیرقضایی دارند، نظر متخصص امر را جویا شود و با کسب نظر از متخصص یا متخصصین امر، ابهاماتی را که نسبت به امور موضوعی وجود دارد، بزدايد. کارشناس نیز مانند شاهد، محسوسات خود را گزارش می‌کند؛ با این تفاوت که کارشناس، علاوه بر گزارش محسوسات خود، آن‌ها را مورد تجزیه و تحلیل نیز قرار می‌دهد.

ویژگی‌های کارشناس:

۱. در قالب قرار، به نام قرار کارشناسی اجرا می‌شود.

۲. قاضی می‌تواند به درخواست یکی از طرفین یا رأساً این قرار را صادر کند.

۳. قرار کارشناسی ممکن است در هریک از محاکم بدوی یا تجدیدنظر صادر شود؛ اما به دلیل آنکه در دیوان عالی کشور، به اصل دعوا رسیدگی نمی‌شود، صدور این قرار در دیوان عالی کشور منتفی است.

۴. این قرار در شمار قرارهای اعدادی است.

۵. اطلاعات حاصل از نتیجه این قرار در زمره امارت قضایی است.

اعتبار نظریه کارشناسی:

۱. نتیجه قرار کارشناسی، یک اماره قضایی است.

۲. نتیجه کارشناسی که در یک پرونده انجام شده، علی‌الاصول به عنوان نظریه کارشناسی در پرونده‌های دیگر قابل استناد نیست. با وجود این، به عنوان یک اماره قضایی قابل بهره‌برداری است.

الزام یا عدم الزام قاضی در تبعیت از نظر تخصصی کارشناس:

۱. در امور فنی و تخصصی غیرقضایی که نظر کارشناس با اوضاع و احوال محقق و معلوم قضیه، مطابقت داشته باشد، قاضی در حیطه مسائل غیرقضایی، ملزم به ارجاع امر به کارشناس است.

۲. با توجه به آنکه نظریه کارشناسی اماره قضایی است، در صورت تعارض با سایر ادله، دادگاه می‌تواند ادله مزبور را بر نظریه کارشناسی ترجیح دهد.

عدول قاضی از قرار کارشناسی:

۱. قاضی ممکن است از قرار کارشناسی عدول کند.

۲. عدول از کارشناسی، به منزله آن است که قاضی، آن موضوع را دارای جنبه تخصصی غیرقضایی ندانسته و نیازی به کارشناسی نیست.

امور قابل ارجاع به کارشناس:

۱. در شمار امور موضوعی باشد؛ یعنی به عبارت دیگر، در شمار امور قضایی حکمی نباشد. برای مثال، تشخیص نوع قرارداد، تشخیص

عنوان مجرمانه و تشخیص قانون حاکم بر قضیه، قابل ارجاع به کارشناس نیست، چون امور حکمی هستند

۲. دارای جنبه فنی و تخصصی باشد؛ یعنی حقیقت موضوع با یک بررسی ساده و متعارف قابل کشف نباشد.

اوصاف کارشناس:

۱. کارشناس باید دارای پروانه کارشناسی رسمی دادگستری باشد.
۲. مورد وثوق دادگاه باشد.
۳. انتخاب کارشناس با دادگاه است.
۴. کارشناس، همیشه یک شخص حقیقی است؛ جز در خصوص بررسی صحت خط، مهر، امضا و اثر انگشت که دادگاه می تواند به جای ارجاع موضوع به کارشناس، آن را به اداره تشخیص هویت و پلیس بین الملل واگذار کند
۵. نسبت به کارشناس، نباید جهات رد کارشناس وجود داشته باشد. جهات رد کارشناس، همان جهات رد دادرسی مذکور در ماده ۹۱ ق.آ.د.م است.

موارد تعدد کارشناس:

۱. اگر به نظر کارشناس واحد، اعتراض شود و دادگاه این اعتراض را بپذیرد، کارشناسی مجدد را به هیأت کارشناس ارجاع می دهد.
۲. دادگاه می تواند از همان ابتدا هم به جای کارشناس واحد، با توجه به حجم و اهمیت موضوع، قضیه را به هیأت کارشناسی ارجاع دهد.

اقسام کارشناس از حیث طریقه انتخاب:

۱. کارشناس منتخب دادگاه: کارشناسی که توسط دادگاه، طبق ضوابط فوق تعیین می شود.
۲. کارشناس مرضی الطرفین: در خصوص کارشناس مرضی الطرفین، نکات ذیل باید لحاظ شود:
 - ✓ طرفین دعوا می توانند قبل از آن که دادگاه کارشناس انتخاب کند یا قبل از آنکه کارشناس منتخب دادگاه، اقدامی انجام دهد، با توافق یکدیگر، شخصی را به عنوان کارشناس مرضی الطرفین تعیین و او را برای کارشناسی به دادگاه معرفی کنند.
 - ✓ کارشناس مرضی الطرفین می تواند در شمار کارشناسان رسمی دادگستری نباشد.
 - ✓ مرضی الطرفین بودن کارشناس، مانع اعتراض طرفین به کارشناس نیست.

طریقه انجام کارشناسی:

۱. در صورت درخواست یکی از طرفین دعوا، قاضی در صورتی مکلف به صدور قرار کارشناسی است که آن موضوع را واجد جنبه تخصصی غیرقضایی بداند. در غیر این صورت، حتی با درخواست طرفین، نوبت به صدور قرار کارشناسی نمی رسد.
۲. این قرار به طرفین ابلاغ نمی شود.
۳. این قرار، از جانب طرفین قابل شکایت نیست.
۴. در قرار کارشناسی این امور تعیین می شود:
 - الف - موضوع؛ ب - دستمزد علی الحساب؛ ج - شخصی که تأدیه دستمزد بر عهده اوست؛ د - شخص یا اشخاص کارشناس؛ ه - مهلت کارشناس برای ارائه نظر
۵. کارشناس، مکلف به قبول امر کارشناسی و ارائه نظر است؛ مگر آن که از انجام کارشناسی در پرونده مزبور به دلیل جهات رد، ممنوع باشد یا آن که دارای عذر موجهی در انجام کارشناسی باشد.
۶. برای انجام کارشناسی، نیاز به تعیین وقت دادرسی و دعوت از طرفین دعوا نیست.

اوصاف نظر کارشناس:

۱. کارشناس باید نظر خود را به طور کتبی تقدیم کند.
۲. نظر کارشناس باید مستدل، صریح و قاطع باشد؛ در غیر این صورت، باید از او أخذ توضیح شود یا درخواست شود که نظریه اش را تکمیل کند.
۳. اگر کارشناس اعم از رسمی یا خبره محلی، با سوءنیت، ضمن اظهار عقیده در امر کارشناسی، برخلاف واقع، چیزی بنویسد، یا در اظهار عقیده کتبی خود راجع به امر کیفری و یا حقوقی تمام مآوَع را ذکر نکند یا برخلاف واقع، چیزی ذکر کند، یا در چیزی که برای آزمایش در دسترس او گذاشته شده، با سوءنیت تغییر دهد، جاعل در اسناد رسمی محسوب می شود.

اعتراض به نظر کارشناس:

۱. هم نظریه کارشناس منتخب دادگاه و هم نظریه کارشناس مرضی الطرفین، قابل اعتراض است؛ اما اگر طرفین دعوا بنا به تبصره ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م و بند ۲ ماده ۳۶۹ ق.آ.د.م با تراضی یکدیگر رأی کارشناس را قاطع دانسته باشند، در این صورت نظر آن کارشناس قابل اعتراض نیست.

۲. طرفین می‌توانند ظرف هفت روز از تاریخ ابلاغ وصول نظریه کارشناس، به نظریه او اعتراض کنند.

۳. اعتراض به نظر کارشناس، باید کتبی باشد.

۴. پذیرش این اعتراض و ارجاع امر به کارشناس مجدد، بستگی به آن دارد که قاضی، جهات و ادله اعتراض را کافی بداند.

۵. تأدیه دستمزد کارشناسانی که پس از اعتراض تعیین می‌شوند، با معترض است.

۶. اگر هیچ‌یک از طرفین در مهلت مقرر به نظریه کارشناس اعتراض نکنند، ولی دادگاه آن نظریه را خلاف اوضاع و احوال مسلم قضیه بداند، نباید به نظریه کارشناس توجه کند.

أخذ توضیح از کارشناس و تکمیل نظریه کارشناسی:

۱. طرفین اختلاف می‌توانند از دادگاه بخواهند که از کارشناس أخذ توضیح کند یا از کارشناس بخواهد که نظریه تکمیلی بدهد. همچنین

ممکن است دادگاه، رأساً نظر کارشناس را مبهم یا ناقص بداند و أخذ توضیح یا تکمیل نظریه کارشناسی را لازم بداند.

۲. دادگاه در صورتی این درخواست را اجابت می‌کند که این درخواست، واهی نباشد و در واقع، نیاز به أخذ توضیح از کارشناس یا تکمیل نظریه کارشناسی لازم باشد.

۳. اگر کارشناس در وقت مقرر، برای بیان توضیح یا تکمیل نظریه کارشناسی حاضر نشود، جلب خواهد شد.

۴. اگر بعد از أخذ توضیح کارشناسی، دادگاه همچنان کارشناسی را ناقص بداند، قراری به نام قرار تکمیل کارشناسی صادر و تکمیل نظریه را، به همان کارشناس یا کارشناس دیگر واگذار می‌کند.

۵. تکمیل نظریه کارشناسی، ناظر به حالتی است که کارشناس نسبت به برخی از عناصر موجود در قرار کارشناسی اظهارنظر صریح و شفاف نکرده است؛ اما در مواردی که قاضی بخواهد عناصر جدیدی را به قرار کارشناسی بیفزاید و موضوعات جدیدی را به کارشناسی ارجاع دهد، نمی‌تواند از سازوکاری که در این مبحث بیان شد، استفاده کند؛ بلکه باید قرار کارشناسی دیگری صادر و امور جدید را مجدداً به کارشناسی ارجاع دهد.

دلیل پنجم: قسم (سوگند) (مواد ۲۷۰ تا ۲۸۹ ق.آ.د.م و مواد ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۵ ق.م.)

سوگند قضایی: به معنای قسم خوردن و استناد به علم و گواهی خداوند متعال است و در موارد مصرح قانونی، به عنوان یکی از وسایل اثبات دعوا کاربرد دارد:

انواع سوگند:

۱. سوگند بتّی؛

۲. سوگند تکمیلی؛

۳. سوگند استظهاری.

سوگند بتّی (قاطع دعوا): این سوگند در مواردی کاربرد دارد که مدعی، هیچ دلیلی برای اثبات ادعای خود ندارد. در مورد این سوگند نکات ذیل باید لحاظ شود:

۱. در صورت فقدان دلیل یا مواردی که ادله خواهان در جریان دادرسی از دست او در رفته، استناد به این سوگند می‌باشد.

۲. در کلیه امور حق الناسی، چه در امور مالی و چه در امور غیرمالی، کاربرد دارد؛ بنابراین، در حدود شرعی، مانند حد سرقت، سوگند کارایی ندارد. البته در سرقت، سوگند از حیث جنبه خصوصی آن (استرداد مال و جبران خسارت) مؤثر است، اما موجب اعمال حد سرقت نیست.

۳. صدور قرار اتیان سوگند بتّی، منوط به درخواست مدعی است؛ که برای اثبات ادعای خود دلیلی ندارد؛ بنابراین، قاضی نمی‌تواند رأساً سوگند دهد.

۴. ادای سوگند بر عهده مدعی علیه است. درست است که مدعی علیه معمولاً همان خوانده دعوا است؛ اما در صورت انقلاب دعوا، یعنی اگر خوانده برای پاسخ به ادعای خواهان، ادعایی مانند تبدیل تعهد، پرداخت یا ابرا بیان کند، در این صورت، خوانده دعوا محسوب می‌شود.

شود که باید ادعای خود را اثبات کند و در صورت فقدان ادله اثباتی، می‌تواند به سوگند استناد کند که در این صورت، سوگند بر عهده خواهان است. در این حالت، خواهان، مدعی علیه محسوب می‌شود.

اقدامات مدعی علیه در برابر قرار اتیان سوگند بّتی:

بیان شد که ادای سوگند، بر عهده مدعی علیه است. ممکن است مدعی علیه واکنش‌های زیر را از خود بروز دهد:

۱. قبول سوگند: یعنی مدعی علیه، سوگندی مبنی بر بی‌حقی مدعی یاد می‌کند. در این حالت، ادعای مدعی ساقط شده و اگر مدعی، همان خواهان باشد، حکم بر بی‌حقی او صادر می‌شود.
۲. رد سوگند: یعنی مدعی علیه، سوگند یاد نکند و آن را به مدعی رد کند تا مدعی، سوگندی مبنی بر صحت ادعایش یاد کند. در این حالت:
 - ✓ اگر مدعی سوگند یاد کند، حکم به نفع او صادر می‌شود.
 - ✓ اگر مدعی، همان خواهان پرونده باشد و او هم سوگند یاد نکند، به دلیل عدم کفایت ادله، حکم به بی‌حقی او صادر می‌شود.
 - ✓ مدعی نمی‌تواند مجدداً سوگند را به مدعی علیه رد کند.
۳. نکول از قبول یا رد سوگند: یعنی مدعی علیه، نه سوگند را قبول کند و نه آن را رد کند. در این حالت تا سه بار سوگند داده می‌شود. اگر در هر سه بار نکول کرد، در حکم رد سوگند به مدعی است.
 - ✓ اگر مدعی علیه یا نماینده او، در جلسه دادرسی حضور داشته باشد، سه بار سوگند می‌تواند در همان جلسه اتفاق افتد و نیاز به تجدید وقت دادرسی، برای هر بار سوگند نیست.
 - ✓ اگر مدعی علیه در جلسه دادرسی حاضر نباشد، احضار می‌شود. اگر اختاریه به او ابلاغ واقعی شود یا آنکه ابلاغ قانونی شود و بر دادگاه آشکار شود که به اطلاع او رسیده و با این وجود، در دادگاه حاضر نشود، این عدم حضور نکول محسوب می‌شود. اگر این ابلاغ تا سه نوبت صورت گیرد و در هر سه نوبت، خوانده در جلسه دادرسی حاضر نشود، سه نوبت نکول رخ داده و در نتیجه، به منزله رد سوگند به خواهان است.
 - ✓ اگر سکوت مدعی علیه به دلیل نکول نباشد، بلکه به دلیل لال بودن باشد، باید توسط مترجم، منظور او کشف شود که آیا با اشاره، می‌تواند سوگند یاد کند یا خیر. اگر با اشاره نتواند سوگند یاد کند، سوگند قابل استناد نیست و قرار اتیان سوگند، بلااثر می‌شود.

آثار سوگند بّتی:

۱. قاطع دعوا است و با سوگند مدعی علیه، دلیل دیگری برای رد ادعای مدعی لازم نیست.
 ۲. پس از سوگند، رسیدگی خاتمه یافته و رأی صادر می‌شود و دلیل دیگری مسموع نیست.
 ۳. اگر مدعی علیه (خوانده)، سوگند یاد کند و در نتیجه، نسبت به دعوی خواهان، حکم به بی‌حقی صادر شود، پس از قطعیت حکم، اگر خواهان بتواند دلیل جدیدی بیابد، دیگر آن دلیل قابل استفاده نیست.
 ۴. اگر مدعی علیه، سوگند را به مدعی رد کند و او سوگند یاد کند، دعوا، اثبات شده و دلیل دیگری برای اثبات دعوا لازم نیست.
 ۵. در مرحله تجدیدنظر اظهاری منافی سوگند پذیرفته؛ اما می‌توان با اثبات بطلان قرار اتیان سوگند (مثلاً به این دلیل که قاضی رأساً سوگند داده است)؛ سوگند را بلااثر کرد.
 ۶. آرای مستند به سوگند بّتی قابل تجدیدنظر است؛ اما قابل فرجام نیست.
- سوگند تکمیلی:** اگر دلیل مدعی برای اثبات ادعایش، شهادت شهود باشد و تعداد شهود او کامل نباشد، می‌تواند به سوگند تکمیلی استناد کند. در خصوص این سوگند نکات ذیل باید لحاظ شود:
۱. در مواردی استناد به این سوگند ممکن است که دلیل مدعی برای اثبات دعوایش، شهادت شهود است، اما تعداد آنها کافی نیست. برخلاف سوگند بّتی که در صورت فقدان دلیل قابل استفاده است.
 ۲. فقط در امور مالی کاربرد دارد؛ یعنی در امور مالی شخص می‌تواند ادعایش را با یک شاهد مرد و سوگند تکمیلی و یا دو شاهد زن و سوگند تکمیلی اثبات کند.
 ۳. صدور قرار اتیان سوگند تکمیلی منوط به درخواست مدعی است و قاضی نمی‌تواند رأساً سوگند دهد.
 ۴. ادای سوگند، بر عهده مدعی است.
 ۵. این سوگند برخلاف سوگند بّتی، قابل رد به طرف مقابل نیست. اگر مدعی از اتیان سوگند امتناع کند، به دلیل عدم کفایت ادله، حکم به

بی‌حقی او صادر می‌شود.

۶. طریقه اتیان این سوگند به این نحو است که ابتدا شاهد یا شهودی که مدعی معرفی کرده، شهادت می‌دهند و سپس مدعی سوگند یاد می‌کند.

سوگند استظهاری: سوگندی است که مدعی باید در دعوای علیه میت برای اثبات ادعایش یاد کند.

۱. این سوگند، فقط در دعوای علیه میت قابل استفاده است. منظور از دعوای علیه میت، آن است که منشأ دعوای فعلی، رابطه حقوقی میان خواهان و متوفی بوده یا آنکه عملی بوده که مستند به متوفی است. البته دعوای فعلی باید به طرفیت وراثت متوفی طرح شود و ایشان، خواندگان دعوای فعلی هستند.

۲. در دعوای بر میت، هرچند ادله خواهان طبق قواعد عام حاکم بر ادله کامل باشد؛ اما اتیان سوگند استظهاری لازم است.

۳. در کلیه امور مالی و غیرمالی کاربرد دارد.

۴. برخلاف سوگند بتی و تکمیلی، صدور قرار اتیان سوگند استظهاری، منوط به درخواست مدعی نیست و قاضی می‌تواند رأساً مدعی را سوگند دهد.

۵. ادای این سوگند بر عهده مدعی است.

۶. این سوگند نیز، مانند سوگند تکمیلی و برخلاف سوگند بتی، قابل رد به طرف مقابل نیست. اگر مدعی از اتیان سوگند امتناع کند، به دلیل عدم کفایت ادله، حکم علیه او صادر می‌شود.

۷. اگر علاوه بر طرف ادعا، خود صاحب حق نیز فوت کرده باشد، هر یک از وراثت شخص صاحب حق، باید نسبت به سهم خود، سوگندی یاد کنند. در این صورت دعوای نسبت به سهم ایشان اثبات می‌شود.

اتیان سوگند:

۱. اتیان سوگند، منوط به صدور قرار، به نام قرار اتیان سوگند است.

۲. این قرار در شمار قرارهای اعدادی است.

۳. در سوگند بتی و تکمیلی، قاضی نمی‌تواند رأساً، قرار اتیان سوگند صادر کند و صدور آن منوط به درخواست مدعی است. اگر قاضی رأساً چنین قرار صادر کند و شخص را سوگند دهد، بر این سوگند هیچ اثری مترتب نیست.

۴. در سوگند استظهاری، قاضی می‌تواند رأساً و بدون درخواست مدعی سوگند دهد.

۵. درخواست سوگند، برخلاف سایر ادله که باید در دادخواست قید شود تا قبل از ختم دادرسی ممکن است.

۶. درخواست سوگند، می‌تواند کتبی یا شفاهی باشد.

۷. مدعی می‌تواند از درخواست اتیان سوگند رجوع کند؛ اما بعد از اتیان سوگند، رجوع از این درخواست منتفی است.

طریقه اتیان سوگند:

۱. متن سوگند در دادگاه تعیین می‌شود و سوگند باید مطابق قرار دادگاه ادا شود.

۲. در قرار اتیان سوگند باید موضوع سوگند و شخصی که عهده‌دار سوگند است، تعیین شود.

۳. سوگند با لفظ جلاله والله، یا تالله یا نام خداوند متعال به سایر زبان‌ها، ادا می‌شود.

۴. سوگند به اشخاصی (مانند سوگند به پیامبران)، سوگند به اماکن (مانند سوگند به کعبه مقدسه) و سوگند به اشیا، سوگند قضایی محسوب نشده و فاقد اثر است.

۵. تفاوتی بین مسلمان و غیرمسلمان، در ادای سوگند به نام خداوند متعال نیست.

۶. دادگاه می‌تواند سوگند را تغلیظ کند.

۷. اگر طرفین حاضر نباشند، دادگاه تعیین وقت کرده و طرفین را احضار می‌کند. در احضاریه علت حضور قید می‌شود.

۸. اگر شخصی که اتیان سوگند بر عهده اوست، به دلیل لال‌بودن یا لکنت زبان، قادر به تکلم نباشد، دادگاه، به وسیله مترجم یا متخصص، منظور او را کشف می‌کند.

۹. اتیان سوگند باید در جلسه دادگاه رسیدگی کننده به دعوا انجام شود؛ اما اگر اداکننده سوگند به واسطه عذر موجه نتواند در دادگاه حاضر شود، دادگاه، حسب اقتضای مورد، وقت دیگری را برای سوگند معین می‌کند یا دادرسی دادگاه نزد او حاضر می‌شود یا به قاضی دیگر نیابت می‌دهد تا او را سوگند داده و صورت‌مجلس را برای دادگاه ارسال کند و بر اساس آن رأی صادر کند.

۱۰. اگر کسی که باید سوگند یاد کند، برای قبول یا رد سوگند مهلت بخواند، قبول این امر بسته به نظر قاضی است. دادگاه می‌تواند به اندازه‌ای که موجب ضرر طرف نشود، به او یک بار مهلت بدهد.

تغلیظ سوگند: تغلیظ سوگند یعنی دادگاه قیود و عباراتی بر سوگند بیفزاید.

در خصوص تغلیظ سوگند باید توجه داشت که:

۱. تغلیظ می‌تواند ناظر به کیفیت ادای سوگند، زمان یا مکان سوگند باشد.
۲. تغلیظ ناظر به کیفیت، آن است که دادگاه برای مثال، مقرر کند که شخص در مقام سوگند، صفات دیگری به نام خداوند بیفزاید و برای مثال بیان کند: «به خداوند قادر متعال سوگند یاد می‌کنم.» یا آن که سوگند با وضو انجام شود.
۳. تغلیظ ناظر به مکان، آن است که دادگاه مقرر کند که سوگند در مکان مقدسی، مانند مسجد انجام شود.
۴. تغلیظ ناظر به زمان، آن است که دادگاه مقرر کند سوگند در زمان مقدسی، مانند وقت اذان انجام شود.
۵. اگر دادگاه برای ادای سوگند، تغلیظ را مقرر کند، ولی شخصی که اتیان سوگند بر عهده اوست، برای اتیان سوگند، تغلیظ را نپذیرد و به صورت عادی سوگند یاد کند، ناکل محسوب نمی‌شود.

رجوع از سوگند:

۱. سوگند، قابل رجوع است؛ بنابراین، اگر قبل از صدور رأی بدوی یا در جریان رسیدگی تجدیدنظر، شخصی که سوگند یاد کرده، از سوگند خود رجوع کند، سوگند او بلااثر شده و دادگاه، بدون لحاظ کردن سوگند او تصمیم می‌گیرد.
۲. رجوع از سوگند، صرفاً به معنای بلااثر شدن سوگند است و به منزله اقرار به حق طرف مقابل نیست؛ مگر آن که وی اقرار کند که به دروغ سوگند یاد کرده است.

شرایط شخص یادکننده سوگند:

۱. سوگند، قائم به شخص است و توسط نماینده، اعم از ولی قهری، قیم، وکیل و... قابل اتیان نیست.
۲. شخصی که سوگند یاد می‌کند، باید دارای اهلیت باشد. اهلیت که برای سوگند لازم است، همان اهلیتی است که برای انجام موضوع آن لازم است؛ یعنی اگر موضوع سوگند، امور غیرمالی باشد، شخص باید دارای بلوغ و عقل باشد و اگر موضوع سوگند امور مالی باشد، باید دارای رشد نیز باشد.

۳. از آنجاکه سوگند قائم به شخص است، اشخاص حقوقی نمی‌توانند سوگند یاد کنند.

اتیان سوگند در دعاوی شخص محجور: در دعاوی راجع به محجورین، اتیان سوگند توسط ولی، وصی یا قیم منتفی است؛ مگر نسبت به اعمالی که از شخص آنها صادر شده است. از آنجاکه شخص محجور نمی‌تواند سوگند یاد کند و به دلیل قائم به شخص بودن سوگند، نماینده او، مانند ولی قهری یا قیم نیز نمی‌تواند اتیان سوگند کند، بنابراین:

۱. سوگند بتّی: اگر هریک از مدعی یا مدعی علیه، محجور باشند، استناد به سوگند بتّی، منتفی است؛ چرا که سوگند بتّی می‌تواند بر عهده مدعی یا مدعی علیه قرار گیرد.

۲. سوگند تکمیلی: اگر مدعی، محجور باشد، استناد به سوگند تکمیلی، منتفی است؛ اما اگر مدعی علیه محجور باشد، استناد به سوگند تکمیلی، ممکن است، چرا که این سوگند بر عهده مدعی است و محجوریت مدعی علیه، تأثیری در آن ندارد.

۳. سوگند استظهاری: اگر مدعی، محجور باشد، استناد به سوگند استظهاری، منتفی است. در این حالت ادعای او علیه میّت، به استناد سایر ادله او پذیرفته است و نیازی به سوگند استظهاری نیست، اما اگر مدعی علیه (وراث میت) محجور باشد، استناد به سوگند استظهاری ممکن است، چرا که این سوگند بر عهده خواهان است و محجوریت خوانده، تأثیری در آن ندارد.

اتیان سوگند در دعاوی شخص حقوقی: از آنجا که مدیران شخص حقوقی، نمایندگان آن محسوب می‌شوند و سوگند قائم به شخص است، مدیران شخص حقوقی نمی‌توانند برای اثبات دعاوی شخص حقوقی یا دفاع در این دعاوی، اقدام به اتیان سوگند کنند، بنابراین:

۱. سوگند بتّی: اگر هریک از مدعی یا مدعی علیه، شخص حقوقی باشد، استناد به سوگند بتّی منتفی است؛ چرا که سوگند بتّی می‌تواند بر عهده مدعی یا مدعی علیه قرار گیرد.

۲. سوگند تکمیلی: اگر مدعی، شخص حقوقی باشد، استناد به سوگند تکمیلی، منتفی است؛ اما اگر مدعی علیه شخص حقوقی باشد، استناد به سوگند تکمیلی، ممکن است.

۳. سوگند استظهاری: اگر مدعی، شخص حقوقی باشد، استناد به سوگند استظهاری، منتفی است. در این حالت ادعای او علیه میت، به استناد سایر ادله او پذیرفته است و نیازی به سوگند استظهاری نیست. در سوگند استظهاری، حالتی که مدعی علیه، شخص حقوقی باشد قابل تصور نیست.

جمع‌بندی ادله اثبات دعوی:

دلایل (مواد ۱۹۴ تا ۲۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی): دلیل از حیث شکلی و نحوه کاربرد (اثباتی)

ادله اثبات دعوا (مواد ۱۲۵۷ تا ۱۳۳۵ قانون مدنی): دلیل از حیث ماهیت (ثبوت)

- ✓ در قانون مدنی، دلایلی که قانونگذار برمی شمارد عبارتند از: اقرار، اسناد، شهادت، امارات و قسم.
- ✓ قانون مدنی این ۵ دلیل را در ماده ۱۲۵۸ ق.م مطرح کرده است.
- ✓ در آیین دادرسی مدنی، قانون‌گذار دلایل را از ماده ۱۹۴ تا ۲۹۴ ق.آ.د.م گفته است: اقرار، اسناد، گواهی، معاینه محل، تحقیق محلی، کارشناسی و سوگند.
- ✓ اقرار در قانون مدنی، همان اقرار در قانون آیین دادرسی مدنی است.
- ✓ اسناد در قانون مدنی، همان اسناد در قانون آیین دادرسی مدنی است.
- ✓ شهادت در قانون مدنی، گواهی در قانون آیین دادرسی مدنی است.
- ✓ امارات = کارشناسی + تحقیق محلی + معاینه محل: وسائل اثبات دعوا
- ✓ قسم در قانون مدنی، سوگند در قانون آیین دادرسی مدنی است.

به عبارت دیگر:

- ✓ اقرار (ق.م+ق.آ.د.م) یک دلیل غالباً شفاهی است.
- ✓ اسناد (ق.م+ق.آ.د.م) یک دلیل غالباً کتبی است.
- ✓ شهادت (ق.م) گواهی (ق.آ.د.م) یک دلیل اعم از شفاهی یا کتبی است.
- ✓ قسم (ق.م) سوگند (ق.آ.د.م) یک دلیل غالباً شفاهی است.
- ✓ اماره (ق.م) تحقیق محلی + معاینه محل + کارشناسی (ق.آ.د.م) وسیله اثبات دعوا است، اعم از شفاهی یا کتبی.

ادله یا وسایل اثبات دعوا

- ✓ دلیل علم قطعی می‌آورد، اماره علم ظنی می‌آورد.
- ✓ علم حاصل از دلایل برای دادرس الزام‌آور است.
- ✓ اما علم حاصل از امارت الزام‌آور نیست.
- ✓ بر اساس ماده ۱۹۷ ق.آ.د.م، که اصل برائت را بیان می‌دارد، دادگاه نیز ممنوع از تحصیل دلیل است، یعنی اصل بر منع تحصیل دلیل است. البته، ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م با یک تخصیص اکثر، این اصل را تعدیل نموده است و تحصیل دلیل را برای کشف حقیقت توسط دادگاه مجاز دانسته است.

اقرار

مفهوم اقرار: إخبار به حقّی لَه دیگری، علیه خود را إقرار گویند. «ماده ۲۰۲ ق.آ.د.م»

۳ عنصر مهم اقرار

۱. إخبار
۲. لَه دیگری

۳. غلبه خود

- ✓ دقت شود که اقرار، اخبار به حقی است و الا انشای یک حق اصلاً هیچ دلیلی محسوب نمی‌شود.
- ✓ اقرار حتماً باید علیه خود، له دیگری باشد و الا عکس آن یعنی اخبار به حقی علیه دیگری، له خود، ادعا محسوب می‌شود که نیاز به اثبات دارد.
- ✓ همچنین اخبار به حقی، له دیگری، علیه دیگری نیز اقرار محسوب نشده، بلکه شهادت یا گواهی به شمار می‌آید. به عبارتی در شهادت هیچ نفع و ضرری نباید متوجه گواه باشد.
- ✓ اخبار له خود، علیه دیگری: ادعا
- ✓ اخبار له دیگری، علیه دیگری: شهادت
- ✓ انشاء له دیگری، علیه دیگری: دلیل نیست.
- ✓ اقرار به نوعی ملکه ادله به شمار می‌آید، لذا همین که اقرار صحیحاً واقع شد، هیچ دلیل دیگری برای اثبات لازم نیست.

انواع اقرار

اقرار قضایی، اقرار غیرقضایی «ماده ۲۰۳ ق.آ.د.م»

- ✓ **قضایی:** اقراری که در دادخواست یا حین مذاکره در دادگاه یا در لوایح تقدیمی در دادگاه صورت گرفته باشد، به آن اقرار در دادگاه یا اقرار قضایی گویند.
- ✓ **اقرار غیرقضایی:** اقراری که خارج از دادخواست، مذاکره یا لوایح، فی‌المثل اقرار نزد ضابطان دادگستری صورت گرفته باشد، به آن اقرار خارج از دادگاه یا اقرار غیرقضایی گویند.

اقرار شفاهی، اقرار کتبی «ماده ۲۰۴ ق.آ.د.م»

- ✓ **اقرار شفاهی:** اقراری که حین مذاکره در دادگاه به عمل می‌آید.
 - ✓ **اقرار کتبی:** اقراری که در یکی از اسناد (مثل دادخواست یا لوایح تقدیمی به دادگاه) به عمل می‌آید.
- پس به نظر می‌رسد که طبق ماده ۲۰۴ ق.آ.د.م، چه اقرار کتبی و چه اقرار شفاهی یک اقرار قضایی محسوب می‌شود، بر خلاف ماده ۲۰۴ که اقرار کتبی و شفاهی را نسبت به اقرار قضایی پیش‌بینی کرده است، در اقرار غیرقضایی نیز می‌تواند اقرار شفاهی یا کتبی باشد.

اقرار قاطع، اقرار غیرقاطع «ماده ۲۰۵ ق.آ.د.م»

- ✓ **اقرار قاطع:** اقراری که نسبت به اصل موضوع ادعا واقع می‌شود. فی‌المثل در دعوای مطالبه وجه، ادعا به وجود بدهی توسط خوانده یک اقرار قاطع محسوب می‌شود.
- ✓ **اقرار غیرقاطع:** اقراری که نسبت به مقدمات و عناصر موضوع ادعا واقع می‌شود. فی‌المثل پذیرش اصیل بودن سند مستند دعوای مطالبه وجه چک یک اقرار غیرقاطع محسوب می‌شود.

۱. اقرار وکیل به جای موکل ...

- در امور قاطع پذیرفته نیست.
- در امور غیرقاطع پذیرفته است.
- ✓ در امور قاطع و غیرقاطع پذیرفته نیست. «ماده ۳۵ ق.آ.د.م»
- در امور قاطع و غیرقاطع پذیرفته است.

اقرار قابل توکیل نیست، یعنی اقرار وکیل به جای موکل چه قاطع چه غیرقاطع پذیرفته نیست. مع الوصف، اقرار وکیل علیه موکل (نه به جای موکل) در امور قاطع پذیرفته نیست که به نظر می‌رسد شهادت است و با مفهوم اقرار، متعارض است و نوعی شهادت می‌باشد.

- ✓ اقرار وکیل علیه موکل در امور غیرقاطع پذیرفته است. (ماده ۳۵ با ماده ۲۰۵ ق.آ.د.م خلط نشود).

آسناد

مهم‌ترین سؤالات در مبحث اسناد، تعرض به آن (انکار، تردید و جعل) است.

مفهوم و شناسایی سند (انواع آن)

سند نوشته‌ای است واجد امضا و در بعضی موارد مهر که قابلیت استناد دارد. بنابراین برای اینکه با دلیل سند مواجه باشیم باید ۳ ویژگی با هم جمع شود:

۱. نوشته

۲. امضاء

۳. قابلیت استناد

✓ اگر چیزی یکی از ۳ شرط فوق را نداشته باشد، مدرک نامیده می‌شود.

✓ بر اساس ماده ۱۲۸۶ قانون مدنی سند یا رسمی است یا عادی و به موجب قانون تجارت سند یا مدنی است یا تجاری.

✓ سند رسمی به موجب ماده ۱۲۸۷ ق.م سندی است که در اداره ثبت اسناد و املاک یا نزد دفاتر رسمی یا نزد مأموران رسمی (مرجع رسمی) در حدود صلاحیت آنها و بر طبق مقررات قانونی تنظیم شده باشد و در ماده ۱۲۸۹ ق.م بیان داشته است که در غیر از موارد مذکور در فوق سند عادی است.

✓ **سند عادی:** سندی است که یکی از شرایط سند رسمی را نداشته باشد.

✓ **سند رسمی:** مرجع رسمی+در حدود صلاحیت+طبق مقررات قانونی

✓ سند رسمی ۶ شرط دارد: ۳ تا برای اینکه سند شناخته شود و ۳ تا برای اینکه رسمی باشد؛ ولی سند عادی فقط ۳ شرط سند بودن را باید داشته باشد.

✓ در حال حاضر به موجب مواد ۶، ۷ و ۱۲ قانون تجارت الکترونیک مصوب ۸۲، داده‌پیام data، نیز در حکم نوشته است؛ مگر در خصوص اسناد مالکیت غیرمنقول‌ها، اسناد دارویی و اسناد موارد اخطار و هشدار در روش‌های خاص، که در این موارد حتماً باید خود نوشته باشد. «ماده ۶ قانون تجارت الکترونیک»

✓ همین‌طور امضای الکترونیکی نیز به جای امضای فیزیکی برای سندیت کفایت می‌کند. «ماده ۷ قانون تجارت الکترونیک»

✓ در نهایت، داده‌پیام‌ها و امضاهای الکترونیکی، قابلیت استناد در محاکم و ادارات دولتی را دارد و باید محاکم به آن ترتیب اثر دهند. «ماده ۱۲ قانون تجارت الکترونیک»

✓ سند از نظر قانون مدنی: نوشته+امضاء+قابلیت استناد

✓ سند از نظر قانون تجارت الکترونیک: داده‌پیام+امضای الکترونیک+قابلیت استناد در محاکم دادگستری دارد.

✓ مواد تصویر و فیلم در حکم نوشته شناخته شده و همچنان مدرک است، قانون تجارت الکترونیک فقط معنای نوشته را مؤسّع کرده است.



✓ سند رسمی چون نزد یک مقام رسمی تنظیم شده، دیگر قابلیت انکار و تردید را ندارد.

تعرض به اصالت سند

✓ ادعای جعل

✓ اظهار انکار

✓ اظهار تردید

جعل «مواد ۲۱۹ و ۲۲۰ ق.آ.د.م»

جعل، عبارت است از ادعای کسی که سند علیه او ابراز شده مبنی بر ساختگی و بر خلاف حقیقت بودن سند ابرازی: به نوعی که در آن سند دگرگونی یا منقلب شدن یا ساختن صورت گرفته است. (کسی که ادعای جعل می کند باید آن را اثبات نماید.)

✓ اولاً ادعای جعل نسبت به جزئی از سند نیز پذیرفتنی است (چون ادعا نسبت به بخشی از آن هم پذیرفته می شود، برخلاف انکار و تردید)

✓ ثانیاً یک ادعای تمام عیار است (خود یک دعوا است) و نیاز به اثبات از سوی مدعی جعل دارد، یعنی بار اثبات اصالت سند با صاحب سند نیست؛ بلکه اصل بر اصالت آن است و این مدعی جعل است که باید ادعای خود را ثابت نماید.

✓ ثالثاً با یک اتهام جزایی نیز سر و کار داریم که ممکن است منتهی به ارجاع به دادسرا و اطلاع دادستان و رسیدگی ماهوی به جرم جعل نیز گردد.

✓ ادعای جعل باید حتی الامکان تا اولین جلسه دادرسی به عمل آید، مگر اینکه در اثنای دادرسی و قبل از صدور رأی اسناد و مدارکی ارائه شود که نسبت به آنها ادعای جعل گردد.

✓ نسبت به اسناد ابرازی در زمان تقدیم دادخواست، فقط تا اولین جلسه و غیر از آن تا قبل از صدور رأی ادعای جعل مجاز است.

✓ پس از ادعای جعل اگر طرف مقابل به استفاده از سند باقی باشد، دادگاه ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ مهلت می دهد تا اصل سند را به دفتر دادگاه تسلیم نماید، در غیر این صورت سند از عداد دلایل او خارج می شود.

انکار

انکار، عبارت است از عدم پذیرش خط یا مهر یا امضاء یا اثر انگشت در سند غیررسمی به منتسب علیه، یعنی کسی که علیه او سند غیررسمی ابراز شده، خط یا مهر یا امضاء یا اثر انگشت نسبت به خود را، خودش انکار می کند که به این شخص منکر می گویند.

- ✓ انکار یک اظهار تلقی می‌شود، پس اولاً انکار جزئی پذیرفتنی نیست.
- ✓ ثانیاً، ادعایی بر عدم اصالت نشده است، بلکه صرفاً انتساب آن، مورد اظهار انکار قرار گرفته است، پس بار اثبات اصالت سند با صاحب سند است.
- ✓ ثالثاً، با یک اتهام جزایی سروکار نداریم، بلکه موضوع کاملاً حقوقی است.
- ✓ ممکن است شخص به ظاهر اظهار انکار نماید، اما به واقع ادعای جعل محسوب شود.

تردید

تردید عبارت است از عدم پذیرش خط یا مهر یا امضاء یا اثر انگشت در سند غیررسمی به منتسب‌الیه توسط شخص دیگر؛ یعنی کسی که سند غیررسمی علیه‌اش ایراز شده، می‌تواند نسبت به آن سند ایرازی که منتسب به شخص او نیست تردید کند، مثل این که بگوید من شک دارم این امضای پدرم باشد.

- ✓ تردید نیز مانند انکار نسبت به جزء پذیرفته نیست، چون اظهار محسوب می‌شود، بار اثبات اصالت سند با صاحب سند است و در نهایت با اتهام جزایی سروکار نداریم.

انکار و تردید «مواد ۲۱۷ و ۲۱۸ ق.آ.د.م»

- ✓ اظهار انکار یا تردید باید حتی‌الامکان تا اولین جلسه دادرسی به عمل آید، مگر این که سند و مدرک در اثبات دادرسی ارائه شده باشد، هرگاه ارائه‌کننده سند آن را استرداد نماید، به دلایل دیگر رجوع می‌شود (صرف استرداد سند، دلیل بر بطلان نیست) و هرگاه سند را استرداد نکند و سند مؤثر در دعوا باشد. دادگاه مکلف است به اعتبار آن رسیدگی کند. (پس بر خلاف ادعای جعل مهلت ۱۰ روزه‌ای داده نمی‌شود)

تعیین تکلیف

- ✓ در صورت ادعای جعل، دادگاه حقوقی مکلف است، اولاً به ادعای جعل رسیدگی کند، حتی اگر جاعل هم تعیین شده باشد، دادگاه حقوقی به هر دو ادعا (جعل و جاعل) یک جا رسیدگی می‌کند «ماده ۲۲۷ ق.آ.د.م»
- از طریق استکتاب (تقاضای کتبی نوشتن) یا أخذ اثر انگشت یا از طریق کارشناس رسمی یا از طریق اداره تشخیص هویت و پلیس بین‌الملل (کارشناس حقوقی) به اصالت سند رسیدگی می‌کند. «مواد ۲۲۴ و ۲۲۶ ق.آ.د.م»
- ثانیاً اگر عدم صحت اسناد را إحرار کرد باید نسبت به آن سند چه به شکل دستور ابطال و چه به شکل ارجاع به دادرسی برای رسیدگی ماهوی اقدام می‌کند و ثالثاً بدون در نظر گرفتن آن سند رأی صادر می‌کند. «ماده ۲۲۷ ق.آ.د.م»

- ✓ در صورت اظهار انکار یا تردید بر خلاف ادعای جعل اولاً اتهام جزایی وجود ندارد تا به مرجع صالح جزایی ارسال شود. ثانیاً صاحب سند می‌تواند در مقابل اظهار تردید یا انکار سند خود را مسترد نماید که در این صورت وارد اعتبارسنجی آن سند نمی‌شود. ثالثاً اگر صاحب سند آن را مسترد نکرد و سند مؤثر در دعوا بود، دادگاه مکلف است از طرق مقتضی (کارشناس رسمی) به اعتبار آن رسیدگی و صحت آن را إحرار نماید.

- ✓ بر هر حال، خط، مهر، امضاء و اثر انگشت در اسناد عادی‌ای که نسبت به آن اظهار انکار یا تردید یا ادعای جعل شده، دیگر نمی‌توان اساس تطبیق قرار داد، ولو اینکه حکم به صحت آن شده باشد. (فرقی بین اظهار انکار یا تردید و ادعای جعل وجود ندارد) منظور این است که سند عادی که اظهار انکار یا تردید یا ادعای جعل نسبت به آن شده است، یکی از شیوه‌های اثبات اصالت آن این است که با اسناد مُسَلَّم‌الصدور تطبیق داده شوند و منظور از اسناد مُسَلَّم‌الصدور اولاً اسناد رسمی هستند و ثانیاً اسناد عادی هستند که به اصالت آنها تعرض نشده باشد. «مفهوم مخالف ماده ۲۲۳ ق.آ.د.م»

۲. اگر سند عادی مورد انکار یا جعل قرار گرفته باشد ...

- ✓ دیگر نمی‌تواند اساس تطبیق قرار گیرد، هر چند حکم به صحت آن داده شده باشد.
- ✓ دیگر نمی‌تواند اساس تطبیق قرار گیرد، مگر حکم به صحت آن داده شده باشد.
- ✓ دیگر نمی‌تواند اساس تطبیق قرار گیرد، مگر در انکار که حکم به صحت آن داده شده باشد.
- ✓ دیگر نمی‌تواند اساس تطبیق قرار گیرد، مگر در جعل که حکم به صحت آن داده شده باشد.

هم‌زمانی تعرض‌ها

- ✓ هم‌زمانی تعرض‌های شکلی با هم
- ✓ هم‌زمانی تعرض‌های شکلی با دفاع ماهوی

هم‌زمانی تعرض‌های شکلی با هم

- ✓ پس از ادعای جعلیت، انکار و تردید مسموع نیست.
- ✓ پس از اظهار انکار و تردید، اگر ادعای جعل شود فقط به جعلیت رسیدگی می‌شود.
- ✓ در صورتی که هم‌زمان هم ادعای جعل شود و هم اظهار انکار و تردید صورت گیرد، باز هم فقط به ادعای جعل رسیدگی می‌شود.
- ✓ در تعرضات شکلی اصولاً دنبال جعل می‌گردیم. اصولاً در تعرضات شکلی جعل بر سایر تعرضات مقدم است، مگر اینکه اولاً اظهار انکار و تردید شده باشد و دادگاه در حال رسیدگی به اصالت سند و تعیین تکلیف آن شده باشد که در این صورت پس از انکار و تردید ادعای جعل دیگر پذیرفته نیست.

هم‌زمانی تعرض‌های شکلی با دفاع ماهوی

- ✓ اول تعرض شکلی شده اعم از ادعای جعل یا اظهار انکار و تردید و بعد دفاع ماهوی شده است که در این صورت تعرض شکلی مقدم بر دفاع ماهوی است.
- ✓ اگر اول دفاع ماهوی و بعد تعرض شکلی صورت گیرد، به دفاع ماهوی رسیدگی می‌شود.
- ✓ اگر هم‌زمان دفاع ماهوی و تعرض شکلی شود، به دفاع ماهوی رسیدگی می‌شود.
- ✓ به عبارت دیگر، دفاع ماهوی، مقدم است؛ اگر ابتدائاً تعرض شکلی شده باشد. «ماده ۲۲۸ ق.آ.د.م»

گواهی «مواد ۲۲۹ تا ۲۴۷ ق.آ.د.م»

مفهوم گواهی، همان طور که سابقاً بیان شد اخبار به حقیّی دیگری، علیه دیگری یا به تعبیری اخبار به امری له یکی از طرف‌های دعوا علیه طرف دیگر دعوا، گواهی یا شهادت نامیده می‌شود که می‌تواند به طور مستقیم (اصلی) و یا به طور غیرمستقیم یعنی گواهی بر گواه صورت گیرد.

یعنی شخص آنچه را که از دیگری خارج از دادگاه شنیده است، در دادگاه گواهی نماید. به نحوی که، اولاً فقط در دعاوی که جنبه حق الناسی دارد، گواه بر گواه پذیرفته است (چه در امور جزایی و چه در امور حقوقی، چه در امور مالی و غیرمالی) مهم وجود جنبه حق الناسی است.

ثانیاً گواه بر گواه زمانی است که حضور گواه اصلی به علت غیبت یا بیماری یا سفر یا حبس و امثال آن مُتَعَذِّر و یا مُتَعَسِّر باشد.

توان اثباتی گواه در دعاوی حقوقی

✓ **دعاوی غیرمالی:** گواهی ۲ مرد، مگر اصل نکاح که با گواهی ۲ مرد یا ۱ مرد و ۲ زن به اثبات می‌رسد.

✓ **دعاوی مالی:**

۱. گواهی ۲ مرد

۲. گواهی ۱ مرد و ۲ زن

۳. گواهی ۱ مرد و سوگند مدعی

۴. گواهی ۲ زن و سوگند مدعی

✓ وقتی که بینة شرعی ممکن نباشد، یکی از حالت‌های ۳ یا ۴ مجاز است، به عبارتی حالات ۳ و ۴ جایگزین بینة شرعی است.

✓ اموری که اطلاع از آنها در اختیار زنان است. مانند: ولادت، رضاع (شیردادن) استثنائاً و مستقیماً با گواهی ۴ زن یا ۲ مرد یا ۱ مرد و ۲ زن قابل اثبات است. «بند ج ماده ۲۳۰ ق.آ.د.م»

✓ تبصره ماده ۲۳۶ ق.آ.د.م، الزام گواه به احضار و اتیان سوگند ممنوع است، حتی اگر إحقاق حق متوقف به گواهی باشد، بلکه به هر حال باید گواه إحضار شود و اگر نشد، دوباره إحضار شود (جلب نمی‌شود) و فاصله بین احضار گواه تا تشکیل جلسه باید حداقل یک هفته از تاریخ ابلاغ باشد.

✓ ضمناً در صورت منقضی (تشخیص دادگاه) و یا در صورت معذور بودن گواه می‌توان گواهی و شهادت را در منزل یا محل کار یا محلّ دعوا توسط یکی از قضات دادگاه استماع نمود. «ماده ۲۴۴ ق.آ.د.م»

جرح و تعدیل

در حال حاضر به موجب مواد ۱۷۴ تا ۲۰۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲ خصوصاً مواد ۱۷۷ و ۱۹۱ ق.م.ا بر اساس ماده ۲۳۳ ق.آ.د.م برای شرایط شهود و جرح و تعدیل آن ملاک است. به نحوی که شاهد در زمان ادای شهادت باید دارای: بلوغ+عقل «ضامن درک و ضبط کامل شهادت» ایمان+عدالت «ضامن صداقت و راستگویی در ادای شهادت»+طهارت مؤلّد+عدم ذی‌نفعی+عدم اشتغال به تکدی و ولگردی «ضامن دور ماندن از اتهام» باشد.

رابطه سببی و نسبی خاصی شرط نیست، مهم عدم ذی‌نفعی و عدم خصومت است.

در حال حاضر، فقدان رابطه سببی یا نسبی خاصی برای گواهی و شهادت شرط نیست، بلکه مهم دور ماندن از مظان اتهام است.

جرح عبارت است از شهادت بر فقدان یکی از شرایط قانونی که بیان شد و تعدیل عبارت است از شهادت بر وجود شرایط قانونی شاهد، پس در حال حاضر جرح یعنی مخدوش کردن عدالت شاهد و تعدیل یعنی عادل‌شمردن شاهد باید توسط شهادت صورت گیرد.

چنانچه تعداد و جنسیت تصریح شده در قانون و یا سایر شرایط گواهی وجود نداشته باشد، دادگاه همچنان، می‌تواند شهادت را برای علم خود استماع نماید و در چنین حالتی ارزش اعتبار آن با دادگاه است. «ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م»

اما اگر شرایط قانونی وجود داشته باشد، شهادت بر دادگاه تحمیل می‌شود.

به موجب ماده ۱۹۳ ق.م.ا جرح شاهد باید پیش از ادای شهادت به عمل آید، مگر آنکه موجبات جرح پس از ادای شهادت معلوم شود که در این صورت تا پیش از صدور حکم باید جرح به عمل آید.

حال به موجب ماده ۲۳۴ ق.آ.د.م چنانچه با وجود موارد جرح شاهد که بر دادگاه مخفی مانده و رأی صادر گردیده باشد و ایضاً رأی صادره مستند به آن گواهی بوده، دو حالت وجود دارد:

۱. اگر رأی صادره قابلیت شکایت اعم از تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی و ... را دارد؛ مرجع شکایتی به توجّه به جرح به عمل آمده بدون توجّه به گواهی گواه رأی صادره را بررسی و اتخاذ تصمیم می‌کند.

۲. اگر رأی صادره غیرقابل شکایت باشد، می‌توان جرح شاهد را از حیث مکثوم بودن آن به موجب بند ۷ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م، مورد اعاده دادرسی قرار داد.

دقت شود، اولاً جهات جرح اگر بعد از صدور رأی حادث شود، مؤثر در اعتبار رأی نیست و ثانیاً جرح شهود که در این حالت منتهی به اعاده دادرسی می شود با کذب شهادت خلط نشود، چرا که در گواهی کذب صرفاً دعوای مسؤولیت مدنی پذیرفته است.

امارات

تحقیق محلی و معاینه محل «مواد ۲۴۸ تا ۲۵۶ ق.آ.د.م» «کارشناسی «مواد ۲۵۷ تا ۲۶۹ ق.آ.د.م» «امارات= وسایل

- ✓ بنا بر قاعده منع تحصیل دلیل دادگاه نمی تواند، رأساً دلیل بخواهد؛ اما وسایل را می تواند رأساً بخواهد.
- ✓ وسایل اثبات دعوا همانند کارشناسی، تحقیق محلی و معاینه محل، بر خلاف ادله اثبات دعوا مثل سوگند می توانند رأساً یا به درخواست اصحاب دعوا صورت گیرد، که در این حالت موضوع قرار (نه خود قرار، که یک قرار اعدادی و مقدماتی است) و وقت اجرای آن به طرفین ابلاغ می شود. «مواد ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۷ و ۲۸۳ ق.آ.د.م»

تهیه وسایل (از جمله هزینه) اجرای قرار تحقیق محلی و معاینه محل «ماده ۲۵۶ ق.آ.د.م»

قاعده: تهیه وسایل اجرا با متقاضی است. (متقاضی الزاماً خواهان نیست) متقاضی اعم از خواهان، خوانده و ثالث می باشد.

ضمانت اجرا قاعده: خروج از عداد دلائل

استثناء: توسط دادگاه (رأساً) ارجاع به تحقیق محلی و معاینه محل شده باشد، که در این صورت تهیه وسایل اجرا با خواهان یا تجدیدنظرخواه است.

ضمانت اجرای استثناء:

- ✓ اگر خواهان تهیه نکند، قرار ابطال دادخواست صادر می شود.
- ✓ اگر تجدیدنظرخواه تهیه نکند، قرار توقیف دادخواست صادر می شود و رأی بدوی اجرا می شود.

ایداع دستمزد کارشناسی «ماده ۲۵۹ ق.آ.د.م»

قاعده: پرداخت دستمزد کارشناس با متقاضی است (متقاضی الزاماً خواهان نیست). متقاضی اعم از خواهان، خوانده و ثالث می باشد.

ضمانت اجرای قاعده: اگر متقاضی ظرف یک هفته دستمزد کارشناس را پرداخت نکند کارشناسی از عداد دلیل خارج می شود.

استثناء: توسط دادگاه (رأساً) ارجاع به کارشناسی شده باشد، که در این صورت تهیه وسایل اجرا با خواهان یا تجدیدنظرخواه است.

ضمانت اجرای استثناء:

- ✓ اگر خواهان پرداخت نکند، قرار ابطال دادخواست صادر می شود.
- ✓ اگر تجدیدنظرخواه پرداخت نکند، قرار توقیف دادخواست صادر می شود و رأی بدوی اجرا می شود.

ماده ۲۴۹ ق.آ.د.م، صرف استناد به اطلاعات اهل محل ولو به طور کلی، ولو بدون ذکر نام مطلعین دادگاه را ملزم به صدور قرار تحقیق محلی می کند.

اجرای قرار تحقیق محلی و معاینه محل، که باید حتماً وقت و محل تحقیق به طرفین ابلاغ شده باشد، توسط دادرسی یا قاضی تحقیق به عمل می آید، به نحوی که اگر مبنای رأی دادگاه تحقیق محلی و معاینه محل باشد، اجرای قرار توسط شخص قاضی صادرکننده قرار صورت می گیرد و یا اگر توسط شخص دیگری است، گزارش مورد وثوق دادگاه باشد.

- اگر مبنای صدور رأی قرار تحقیق محلی یا معاینه محل باشد ...
اجرای آن فقط توسط دادرس به عمل می‌آید.
اجرای آن فقط توسط قاضی تحقیق به عمل می‌آید.
اجرای آن توسط قاضی صادرکننده رأی به عمل می‌آید.
✓ اجرای آن توسط دادرس یا قاضی تحقیق یا عتوسط شخصی که گزارش وی مورد وثوق دادگاه باشد، به عمل می‌آید.
شرط مهم برای اجرای قرار ابلاغ صحیح وقت و محل اجرای قرار است، و الا حضور اصحاب دعوا اصولاً شرط اجرای قرار نیست، پس عدم حضور اصحاب دعوا (چه یکی، چه هر دو) مانع اجرای قرار نیست.

امارات «مواد ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ قانون مدنی»

أماره قانونی: اوضاع و احوال به حکم قانون؛ مانند اماره ید ماده ۳۵ قانون مدنی

أماره قضایی: اوضاع و احوال به نظر قاضی؛ اماره تحقیق محلی و معاینه محلی.

- ✓ در صورت تعارض دلیل با أماره، دلیل مقدم است.
- ✓ در صورت تعارض أماره قانونی با أماره قضایی، أماره قضایی بر أماره قانونی مقدم است.
- ✓ در صورت تعارض أماره با أماره و امارات هر دو از یک جنس باشد: سقوط
- ✓ أماره قضایی موجب ایجاد ظن شخصی و أماره قانونی سبب ایجاد ظن نوعی است.
- ✓ ۱۰۰ % علم: یقین: دلیل
- ✓ ۵۰ تا ۱۰۰ % علم: ظن (گمان): أماره
- ✓ ۵۰ % علم: شک: اصول
- ✓ ۰ % علم: جهل
- ✓ ترتیب تقدم: دلیل - أماره قضایی - أماره قانونی یا همان اصل
- ✓ اولاً ترتیب اجرای قرار تحقیق محلی از شخص مطلع همانند اجرای گواهی گواهان است؛ ثانیاً همان موارد جرح گواه شامل جرح مطلعین نیز می‌شود.

چند نکته در مورد کارشناسی

اولاً انتخاب کارشناس از سوی دادگاه به قید قرعه می‌باشد و در صورت تعدد کارشناس باید تعدد کارشناسان فرد باشد. (چون نظر اکثریت ملاک است.)

ثانیاً کارشناس باید از بین کارشناسان رسمی باشد، مگر اینکه به موجب ماده ۲۶۸ ق.آ.د.م، طرفین دعوا قبل از اقدام کارشناسی، تراضی بر کارشناس دیگری نمایند، که در این صورت کارشناس مرضی الطرفین که یک کارشناس غیررسمی است، جانشین کارشناس رسمی می‌شود.

در صورت فقدان کارشناس، دادگاه می‌تواند از خیره (متخصص غیرکارشناس) استفاده نماید.

کارشناسی باید بر اساس موضوعی که به کارشناسی ارجاع شده است. آن هم صرفاً به شکل فنی و تخصصی اظهارنظر نماید، یعنی نباید اظهارنظر قضایی نماید.

طبق ماده ۲۶۲ ق.آ.د.م، نظر کارشناس باید در مدت مقرر به صورت کتبی تقدیم دادگاه شود، والا دادگاه کارشناسی دیگر تعیین می‌کند؛ چنانچه قبل از انتخاب یا اظهار به کارشناس دیگر، نظر فنی همان کارشناس قبلی به دادگاه واصل شود، دادگاه به آن ترتیب اثر می‌دهد و تخلف آن کارشناس را به مرجع صلاحیت‌دار اعلام می‌کند.

نظر کارشناس ظرف یک هفته از تاریخ ابلاغ قابل اعتراض در دادگاه است. «ماده ۲۶۰ ق.آ.د.م»

ایرادات ردّ دادرس مشمول کارشناس نیز می‌شود.

نکته عجیب این که به موجب ماده ۲۶۳ ق.آ.د.م، در صورت لزوم تکمیل تحقیقات، تا اخذ توضیح از کارشناس، دادگاه کارشناس را برای ادای توضیح دعوت می‌کند و در صورت عدم حضور جلب می‌کند.

ماده ۲۴۳ ق.آ.د.م، احضار گواه بار اول، احضار مجدد در صورت عدم حضور

ماده ۲۶۳ ق.آ.د.م، دعوت کارشناس برای توضیح، والا جلب کارشناس

سوگند «مواد ۲۷۰ تا ۲۸۹ ق.آ.د.م»

سوگند، اخباری تشریفاتی، وابسته به ماوراءالطبیعه است، به نحوی که اداکننده سوگند یا قسم یا یمین یا تحلیف، خدا را به درستی گفتار خود گواه قرار می‌دهد. سوگند به دو دسته عمده تقسیم می‌شود:

۱. سوگند عهدی که ارتباطی به ادله ندارد و عبارت است از عهد بستن شخص برای انجام مأموریت یا اقدام شخصی.
۲. سوگند قضایی، جزء ادله اثبات است و در دادگاه نزد دادرسی به عمل می‌آید.

سوگند قضایی خود بر ۳ قسم است:

۱. **سوگند بتّی**، سوگندی است که در یک دعوای مالی و حق الناسی به تنهایی و بدون هیچ دیگری یا ادعا را ساقط می‌کند، یا ادعا را ثابت می‌کند. «مواد سوگند بتّی: ۲۷۱، ۲۷۲ و ۲۷۳ ق.آ.د.م»

بنابراین، در سوگند قاطع اولاً به تقاضای خواهان، مُنکر ادای سوگند می‌کند و به موجب آن سوگند ادعا ساقط می‌شود.

ثانیاً این سوگند قاطع قابل رد به خواهان است، به نحوی که اگر خواهان سوگند یاد کند، ادعایش ثابت می‌شود.

پس در سوگند قاطع بر خلاف سایر سوگندها، هم مدعی و هم مدعی‌علیه می‌توانند سوگند یاد کنند.

۲. **سوگند تکمیلی**، سوگندی است که در دعوای مالی برای تکمیل دلیل ناقص که مدعی ارائه نموده، توسط خود مدعی به عمل آید، پس در سوگند تکمیلی دلیل هست، (بر خلاف سوگند بتّی) ولی دلیل ناقصی است و به تنهایی توان اثبات ندارد. سوگند تکمیلی برخلاف سوگند بتّی، قابل رد به مدعی‌علیه نمی‌باشد، به نحوی که یا مدعی آن را ادا می‌کند و ادعایش ثابت می‌شود یا ادا نمی‌کند و ادعایش ساقط می‌شود.

مانند گواه به ضمیمه سوگند (یک مرد یا دو زن به ضمیمه سوگند) مذکور در بند ب ماده ۲۳۰ ق.آ.د.م

۳. **سوگند استظهاری**، سوگندی است که علاوه بر وجود دلیل کامل، مدعی (خواهان) در دعوای علیه میت، پس از اقامه بینه (دلیل) ادا می‌کند.

در صورت امتناع از سوگند، حقّ وی ساقط می‌شود، پس این سوگند مثل سوگند تکمیلی و بر خلاف سوگند بتّی قابل رد به مدعی نیست.

✓ درخواست سوگند از سوی متقاضی ممکن است شفاهی یا کتبی باشد. «ماده ۲۸۴ ق.آ.د.م»

سوگند	بَتّی	تکمیلی	استظهاری
وجود یا عدم وجود دلیل	هیچ دلیلی نیست	دلیل هست، ولی ناقص	دلیل هست و کامل ولی بقای آن مورد تردید است
اداء کننده	مدعی یا مدعی علیه	فقط مدعی	فقط مدعی
تشریفات	مستلزم درخواست	مستلزم درخواست	رأساً توسط دادگاه

- ✓ این درخواست را تا پایان دادرسی می توان انجام داد. «ماده ۲۸۴ ق.آ.د.م»
- ✓ با جمع مواد ۲۷۵ و ۲۸۵ ق.آ.د.م، مدعی یعنی کسی که ادعایی دارد (خلاف ظاهر یا اصل) که غالباً خواهان است و استثنائاً وقتی دعوا منقلب شده باشد، یعنی از سوی خوانده ادعایی مطرح شده باشد، خوانده مدعی می باشد، سوگند باید به صورت ایجابی و مثبت مبنی بر وقوع یا وجود ادعا صورت گیرد؛ و سوگند از سوی منکر که غالباً خوانده و در صورت انقلاب دعوا خواهان می باشد، باید به صورت سلبی یعنی مبتنی بر عدم وجود یا عدم وقوع صورت گیرد.
- ✓ سوگند باید مطابق تشریفات پیش بینی شده در قرار دادگاه و با لفظ جلاله وَ اللّٰهُ، بِاللّٰهِ، تَاللّٰهِ ادا شود.
- ✓ ادای سوگند به نام خدا به سایر زبان ها نیز پذیرفته می شود.
- ✓ پس در سوگند، مهم نام خدا است، زبان مهم نیست.
- ✓ ضمناً ممکن است در صورت نیاز، دادگاه تغلیظ را نیز دستور دهد، تغلیظ یعنی، ادای سوگند از حیث اجرا در زمان خاصی (مانند روز جمعه)، یا مکان خاصی (مانند مسجد) یا حالت خاصی (مانند با وضو، دست بر روی قرآن یا کتاب مقدس قراردادن) باشد.

تست های ادله اثبات دعوا

تست ۱: تقی طی صلح نامه ای اتومبیل خود را به علی صلح می کند و در شروط ضمن عقد، به مدیونیت خود به علی اقرار می کند. چنانچه بعداً معلوم شود صلح نامه باطل است، بطلان آنچه تأثیری در اقرار مزبور دارد؟

۱. تأثیری در صحّت اقرار ندارد.
 ۲. اقرار به تبع بطلان صلح، باطل می شود.
 ۳. اقرار مزبور از ابتدا فاقد اثر حقوقی بوده است.
 ۴. اقرار مقید به صلح بوده و با انتفا آن، زائل می شود.
- تست ۲: اختلاف مُقَر و مُقَرَّله در سبب اقرار چه اثری بر اقرار دارد؟
۱. اقرار صحیح است، ولی بعداً مُقَر یا مُقَرَّله می توانند از آن رجوع کنند.
 ۲. اقرار صحیح است، ولی مُقَر بعداً می تواند از آن رجوع کند.
 ۳. مانع صحّت اقرار نیست.
 ۴. مانع صحّت اقرار است.

تست ۳: در حقوق موضوعه ایران، اقرار ورشکست در امور مالی، چه حکمی دارد؟

۱. اقرار به دینی که قبل از صدور حکم ورشکستگی محقق شده نافذ است، اما نسبت به دینی که بعد از صدور حکم ورشکستگی محقق شده است، نافذ نیست.
 ۲. علیه ورشکسته نافذ و معتبر است، اما مُقَرَّبَه در زمره غرما قرار نمی‌گیرد.
 ۳. به دلیل محجوریت مُقَرَّبَه معتبر نیست و هیچ اثر قانونی بر آن بار نمی‌شود.
 ۴. در صورتی که مُقَرَّبَه دین باشد، نافذ نیست و در صورتی که مُقَرَّبَه عین باشد نافذ است.
- تست ۴: شخصی مدعی است پولی را به عنوان قرض به دیگری پرداخته و مُقَرَّبَه ادای دین نکرده است. کدام مورد از اقرارهای زیر تجزیه‌پذیر است؟

۱. از مدعی پول گرفته‌ام، اما نیمی از مدعی به را پرداخت کرده‌ام.
 ۲. از مدعی پول گرفته‌ام، اما بابت غرامت تلف اموال من بوده است.
 ۳. از مدعی پول گرفته‌ام، اما تأدیه آن در یک سال آینده شرط شده است.
 ۴. از مدعی پول گرفته‌ام، اما بابت خدمات مربوط به تعمیر اتومبیل وی بوده است.
- تست ۵: اگر در حاشیه ظهر سندی که در دست ابرازکننده بوده مندرجاتی باشد که از بی‌اعتباری تمام مفاد سند حکایت داشته باشد؛ کامل‌ترین پاسخ کدام است؟

۱. اگر آن مندرجات به امضا رسیده و تاریخ داشته باشد معتبر است.
 ۲. آن مندرجات معتبر است، اگرچه دارای تاریخ و امضا نباشد.
 ۳. آن مندرجات معتبر است، مگر اینکه معلوم شود به نحوی باطل شده است.
 ۴. آن مندرجات معتبر است، مگر اینکه روی آن خط کشیده شده باشد.
- تست ۶: دعوایی به خواسته خلع ید از ملکی اقامه می‌شود، خوانده در اولین جلسه دادرسی استیلا و تصرف خود در ملک را انکار می‌کند. این پاسخ به شمار می‌رود.

۱. تعرض به اصالت سند
۲. انکار سند
۳. دفاع به معنای اخص
۴. ایراد

تست ۷: چنانچه خوانده در اولین جلسه دادرسی، نسبت به سند خواهان با ذکر دلیل، ادعای جعل نماید این امر

۱. دعوی متقابل است.
۲. ایرادی است که در رسیدگی مانع موقتی ایجاد می‌کند.
۳. ایرادی است که در رسیدگی مانع دائمی ایجاد می‌کند.
۴. دفاع به معنای اخص است و دادگاه، علی‌القاعده باید به آن رسیدگی کند.

تست ۸: در دعوی حقوقی، جلب گواه

۱. مجاز است اما الزام او به ادای گواهی مجاز نیست.
۲. و الزام او به ادای گواهی مجاز نیست.
۳. و الزام او به ادای گواهی مجاز است.
۴. مجاز نیست اما در صورت حضور الزام او به ادای گواهی مجاز است.

تست ۹: چنانچه قرار اتیان سوگند بتی صادر شود و مدعی علیه سوگند یاد نماید آیا مدعی می‌تواند، پس از اتیان سوگند، ادعای خود را با ذکر دلیل اثبات کند؟

۱. نمی‌تواند
۲. تنها در دعوی بر (وژاث) میت می‌تواند
۳. می‌تواند
۴. تنها در دعوی بر (وژاث) میت نمی‌تواند.

تست ۱۰: چنانچه نسبت به سندی که نزد داور مطرح شده ادعای جعل شود، رسیدگی به ادعای جعل در صلاحیت

۱. دادگاه است مگر تعیین جاعل شده باشد.
۲. درهرحال دادگاه است.

۳. داور است مگر جاعل تعیین شده باشد.

۴. درهرحال داور است.

تست ۱۱: در دعوی حقوقی درخواست سوگند و سوگند یاد کردن

۱. قابل توکیل است - قابل توکیل نیست، البته اگر موکل خوانده دعوا باشد.

۲. قابل توکیل است - قابل توکیل است.

۳. قابل توکیل است - قابل توکیل نیست، البته اگر موکل خواهان دعوا باشد.

۴. قابل توکیل است - قابل توکیل نیست.

تست ۱۲: اقرار در دادخواست، اقرار در دادگاه محسوب ... و اقرار در لایحه تقدیمی به دادگاه، اقرار در دادگاه محسوب

۱. نمی شود - نمی شود.

۲. می شود - نمی شود.

۳. نمی شود - می شود.

۴. می شود - می شود.

تست ۱۳: هرگاه کارشناس مرضی الطرفین در مهلت های تعیین شده، اظهارنظر ننماید، دادگاه

۱. کارشناسی را از عداد دلایل خارج می کند.

۲. نمی تواند کارشناس دیگری انتخاب کند حتی اگر اصحاب دعوا توافق کنند.

۳. می تواند کارشناس دیگری انتخاب کند و توافق اصحاب دعوا لازم نیست.

۴. می تواند کارشناس دیگری انتخاب کند، مشروط بر آنکه اصحاب دعوا توافق کنند.

تست ۱۴: هرگاه نسبت به سند رسمی ادعای جعل شده اما اصالت آن اثبات شده باشد، امضای این سند، در دعوی دیگری:

۱. می تواند اساس تطبیق قرار گیرد و مفاد آن هم می تواند.

۲. می تواند اساس تطبیق قرار گیرد اما مفاد آن نمی تواند.

۳. نمی تواند اساس تطبیق قرار گیرد و مفاد آن هم نمی تواند.

۴. نمی تواند اساس تطبیق قرار گیرد اما مفاد آن می تواند.

تست ۱۵: امکان رد سوگند به طرف مقابل در صورتی است که

۱. سوگند «بتی» باشد.

۲. سوگند «تکمیلی» یا «استظهاری» باشد.

۳. سوگند «تکمیلی» یا «بتی» باشد.

۴. سوگند «استظهاری» یا «بتی» باشد.

تست ۱۶: اقرار خارج از دادگاه در صورتی کتبی است که در سند که به دادگاه تقدیم شده به عمل آمده باشد؛ در این صورت طرف مقابل نسبت به سند ادعای جعل نماید.

۱. عادی یا رسمی؛ نمی تواند.

۲. رسمی؛ می تواند.

۳. عادی یا رسمی؛ می تواند.

۴. رسمی؛ نمی تواند.

تست ۱۷: دلایلی که برای اثبات ضمان قهری اقامه می شود، تابع کدام قانون است؟

۱. قانون زمان اجرای حکم.

۲. قانون زمان طرح دعوا.

۳. قانون حاکم بر زمان تحقق واقعه موجب ضمان.

۴. قانون زمان صدور حکم.

تست ۱۸: هرگاه ادعا متکی به اماره قانونی باشد و مدعی علیه ادعا را صرفاً انکار نماید

۱. انکار مدعی علیه مؤثر است.

۲. انکار مدعی علیه بی اثر است.

۳. مدعی علیه باید سوگند یاد نماید.

۴. در صورتی ادعا پذیرفته می شود که مدعی سوگند یاد نماید.

تست ۱۹: خواهان شخص حقوقی و خوانده شخص حقیقی است.

۱. سوگند قاطع از سوی خوانده قابل رد است.

۲. سوگند قاطع از سوی خواهان غیرقابل درخواست است.

۳. سوگند قاطع از سوی خواهان قابل درخواست است.

۴. سوگند مطلقاً کاربرد ندارد.

تست ۲۰: دادگاه حقوقی، برای احراز درستی یا نادرستی هر ادعایی نمی‌تواند به علم خود استناد کند

۱. مگر مجتهد باشد.

۲. مگر مجتهد جامع‌الشرایط باشد.

۳. حتی اگر علم او مستند به ادله موجود در پرونده باشد.

۴. مگر علم او مستند به ادله موجود در پرونده باشد.

تست ۲۱: چنانچه نسبت به سندی ادعای جعل شود بار اثبات بر دوش است

۱. جعلیت - مدعی جعل - حتی اگر سند عادی باشد.

۲. اصالت - ابرازکننده سند - حتی اگر سند رسمی باشد.

۳. اصالت - ابرازکننده سند - در صورتی که سند عادی باشد.

۴. جعلیت - مدعی جعل - در صورتی که سند رسمی باشد.

تست ۲۲: اقرار خارج از دادگاه در صورتی قابل استناد است که

۱. کتبی باشد.

۲. کتبی باشد و به موجب سند رسمی اثبات شود.

۳. کتبی یا شفاهی باشد.

۴. کتبی باشد و به موجب سند رسمی یا عادی اثبات شود.

تست ۲۳: کدام مورد، در خصوص امکان استرداد سند در دادگاه، صحیح است؟

۱. مطلقاً امکان‌پذیر نیست.

۲. مطلقاً امکان‌پذیر است.

۳. در صورتی که به نفع طرف مقابل دلیل باشد و او به آن استناد نماید، امکان‌پذیر نیست.

۴. در صورتی که به نفع طرف مقابل دلیل باشد و او به آن استناد نماید، امکان‌پذیر است.

تست ۲۴: میان مریم و احمد در خصوص اصل نکاح اختلاف است. چنانچه مریم مدعی زوجیت و احمد مکر آن باشد، نکاح چگونه ثابت می‌شود؟

۱. گواهی یک مرد، توأم با سوگند گواه

۳. گواهی دو مرد و یا یک مرد و دو زن

۲. صرفاً با گواهی دو مرد

۴. گواهی یک مرد، توأم با سوگند مریم

تست ۲۵: در دعوی بر میت پس از اقامه یتنه، کدام مورد صحیح است؟

۱. سوگند خواهان الزامی است و در صورت امتناع از سوگند، حق وی ساقط می‌شود.

۲. سوگند خواهان الزامی است و در صورت امتناع از سوگند، ناکل محسوب می‌شود.

۳. سوگند خواهان اختیاری است و عدم سوگند، قرینه بر عدم استحقاق است.

۴. اگر مستند دعوی خواهان، سند رسمی باشد، سوگند اختیاری است.

تست ۲۶: اطلاعات حاصل از تحقیق و معاینه محل، به ترتیب چه نوع اماره‌ای است؟

۱. اولی اماره قضایی و دومی اماره قانونی.

۲. اولی اماره قانونی و دومی اماره قضایی.

۳. هر دو اماره قضایی.

۴. هر دو اماره قانونی.

تست ۲۷: پس از تسلیم نظریه کارشناس به دادگاه، تکلیف دادگاه چیست؟

۱. در موارد فنی و تخصصی، دادگاه مکلف است از آن پیروی کند.

۲. چنانچه هیأت کارشناسان به اتفاق نظر داده باشد، دادگاه مکلف است از آن پیروی نماید.
 ۳. چنانچه قرار کارشناسی رأساً از سوی دادگاه صادر شده باشد و نظریه کارشناس با اوضاع و احوال محقق و معلوم پرونده مطابقت داشته باشد، دادگاه مکلف است از آن پیروی نماید.
 ۴. چنانچه نظریه کارشناس با اوضاع و احوال محقق و معلوم مورد کارشناسی مطابقت نداشته باشد، دادگاه مکلف به پیروی از آن نمی‌باشد.
- تست ۲۸: دادگاه به استناد سندی حکم صادر کرده که قطعیت یافته است. اگر نسبت به این حکم درخواست اعاده دادرسی به جهت مجعولیت همان سند شود، کدام مورد صحیح است؟
۱. کافی است پرونده جعل در مرجع کیفری مطرح باشد و به آن استناد شود.
 ۲. کافی است قرار مجرمیت علیه جاعل، پیوست دادخواست باشد.
 ۳. کافی است درخواست کننده، ادعای جعل نسبت به سند مستند حکم مطرح نماید.
 ۴. حکم نهایی مبنی بر جعلیت سند مستند حکم باید پیوست دادخواست باشد.
- تست ۲۹: کدام یک از اسناد زیر، مُسَلَّمُ الصدور محسوب می‌شود؟
۱. سند عادی که امضای مندرج در آن انکار شده، اما صحت امضا اثبات گردیده است.
 ۲. سند عادی که مهر مندرج در آن مورد تردید قرار گرفته، اما صحت آن اثبات شده است.
 ۳. سند رسمی که جعلیت آن اثبات شده است.
 ۴. سند عادی در حکم سند رسمی که جعلیت مفاد آن ادعا شده، اما اثبات نشده است.
- تست ۳۰: هرگاه خواننده، در مواردی که قسم متوجه اوست، از اتیان سوگند خودداری کرده و آن را از طریق دادگاه به خواهان رد کند و خواهان از ادای قسم خودداری نماید، بهترین تصمیم برای دادگاه چیست؟
۱. قرار عدم استماع دعوی خواهان
 ۲. قرار ردّ دعوی خواهان
 ۳. حکم به بی‌حقی خواهان
 ۴. حکم به سقوط دعوی خواهان

پاسخ تست‌های ادله اثبات دعوا

- ✓ پاسخ تست ۱: گزینه ۱ صحیح است. اقرار ماهیت انشایی دارد و اخبار به حقی است به سود غیر و به زیان مُقر.
- ✓ پاسخ تست ۲: به استناد ماده ۱۲۷۴ ق.م.گزینه ۳ صحیح است.
- ✓ پاسخ تست ۳: گزینه ۲ صحیح است. به استناد ماده ۱۲۶۴ ق.م. «اقرار مفلس و ورشکسته نسبت به اموال خود بر ضرر دُیان نافذ نیست.» با توجه به ظاهر این ماده، در اقرار ورشکسته، آثار اقرار باید به دو بخش تجزیه شود: ۱ - اثر اقرار به زیان خود ورشکسته ۲ - اثر اقرار به زیان بستانکاران ورشکسته.
- اثر اقرار به زیان بستانکاران ورشکسته نافذ نیست، بنابراین مُقرّه نمی‌تواند وارد صف بستانکاران (غُرما) شود، اما اثر نخست اقرار صحیح است و مُقرّه می‌تواند بعد از ختم عملیات تصفیه ورشکستگی به استناد اقرار، حق خود را از مُقر (ورشکسته) مطالبه کند. اگر همه بستانکاران رضایت دهند مُقرّه می‌تواند وارد صف بستانکاران شود.
- ✓ پاسخ تست ۴: به استناد ماده ۱۲۸۳ گزینه ۱ صحیح است.
- ماده ۱۲۸۳ ق.م. «اگر اقرار دارای دو جزء مختلف‌الاثّر باشد که ارتباط تامی با یکدیگر داشته باشند مثل اینکه مدعی علیه اقرار به اخذ وجه از مدعی نموده و مدعی رد شود مطابق ماده ۱۱۳۴ اقدام خواهد شد.»
- ماده ۱۳۳۴ ق.م. «در مورد ماده ۱۲۸۳ کسی که اقرار کرده است می‌تواند نسبت به آنچه که مورد ادعای او است از طرف مقابل تقاضای قسم کند. مگر اینکه مدرک دعوا مدعی سند رسمی یا سندی باشد که اعتبار آن محکمه در محرز شده است.»
- ✓ پاسخ تست ۵: به استناد ماده ۱۳۰۲ ق.م.گزینه ۲ صحیح است.

ماده ۱۰۳۲ ق.م: «هرگاه در ذیل یا حاشیه یا ظهرِ سندی که در دست ابرازکننده بوده مندرجاتی باشد که حکایت از بی‌اعتباری یا از اعتبار افتادن تمام یا قسمتی از مفاد سند نماید مندرجات مزبوره معتبر محسوب است اگرچه تاریخ و امضاء نداشته و یا بوسیله خط کشیدن و یا نحو دیگر باطل شده باشد.»

✓ پاسخ تست ۶: گزینه ۴ صحیح است. وقتی خواننده منکر تصرف خود در ملکی می‌شود که موضع دعوای خلع ید یا تصرف عدوانی است، در واقع به استناد بند «۴» ماده ۸۴ ق.آ.د.م ایراد عدم توجه دعوا به خواننده را طرح می‌کند.

✓ پاسخ تست ۷: گزینه ۴ صحیح است. ادعای جعل نسبت به سندی که به عنوان دلیل ارائه شده، دفاع محسوب می‌شود. بنابراین، نیاز به تقدیم دادخواست نیست (مواد ۱۸ و ۱۴۲ ق.آ.د.م)

✓ پاسخ تست ۸: گزینه ۲ صحیح است. جلب شاهد در ق.آ.د.م پیش‌بینی نشده است. به موجب ماده ۲۴۳ ق.آ.د.م: «گواهی که برابر قانون احضار شده است، چنانچه در موعد مقرر حضور نیابد، دوباره احضار خواهد شد.» شاهد، حتی در فرض حضور هم موظف به ادای شهادت نمی‌باشد. همچنین در قانون ضمانت‌اجرائی برای شهادت ندادن پیش‌بینی نشده است.

✓ پاسخ تست ۹: گزینه ۱ صحیح است. سوگند بتی سوگند قاطع دعوا است. بر اساس ماد ۲۷۲ و ۲۷۴ ق.آ.د.م، با ادای قسم در مواردی که خواهان دلیل برای اثبات دعوای خود نداشته باشد، ادعا با صدور حکم از ناحیه دادگاه ساقط می‌شود. به همین دلیل، ماده ۳۶۹ ق.آ.د.م، حکم مستند به سوگند قاطع دعوا را غیرقابل فرجام اعلام کرده است. چنین تصریحی در تبصره ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م در بحث تجدیدنظر نیامده است.

✓ پاسخ تست ۱۰: به موجب ماده ۴۷۹ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است. داور می‌تواند به ادعای جعلیت سند که تعیین جاعل نشده و جنبه کیفری ندارد، رسیدگی کند؛ اما اگر جاعل تعیین شده باشد از صلاحیت داور خارج است.

✓ پاسخ تست ۱۱: گزینه ۴ صحیح است. درخواست قسم قابل توکیل هست، اما قسم خوردن قابل توکیل نیست؛ یعنی یک نفر نمی‌تواند به وکالت از دیگری قسم بخورد. طبق بند (۱۴) ماده ۳۵ ق.آ.د.م وکالت وکیل در قبول یا ردّ قسم باید در وکالت‌نامه تصریح شده باشد. درحالی‌که به موجب تبصره ۲ همان ماده، «سوگند، شهادت، اقرار، لعان و ایلاء قابل توکیل نمی‌باشد.» همچنین به موجب ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۹۲): «تقاضای سوگند قابل توکیل است و وکیل در دعوا می‌تواند در صورتی که در وکالت‌نامه تصریح شده باشد، طرف را سوگند دهد، اما سوگند یاد کردن قابل توکیل نیست و وکیل نمی‌تواند به جای مؤکل سوگند یاد کند.»

✓ پاسخ تست ۱۲: به استناد ماده ۳۰۳ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است. طبق این ماده: «اگر اقرار در دادخواست یا حین مذاکره در دادگاه یا در یکی از لویحی که به دادگاه تقدیم شده است به عمل آید، اقرار در دادگاه محسوب می‌شود، در غیر این صورت اقرار در خارج از دادگاه تلقی می‌شود.»

✓ پاسخ تست ۱۳: بنا بر قسمت دوم ماده ۲۶۲ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است. «هرگاه کارشناس ظرف مدت معین نظر خود را کتباً تقدیم دادگاه ننماید، کارشناس دیگری تعیین می‌شود.» برای این تصمیم دادگاه توافق اصحاب دعوا لازم یا شرط نیست.

✓ پاسخ تست ۱۴: به استناد مفهوم مخالف ماده ۲۲۳ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است. این ماده بیان می‌دارد که: «خط، مهر، امضا و اثرانگشت اسناد عادی را که نسبت به آن انکار یا تردید یا ادعای جعل شده باشد، نمی‌توان اساس تطبیق قرار داد، هرچند که حکم به صحت آن شده باشد.» مفهوم مخالف این ماه چنین است: «خط، مهر، امضا و اثرانگشت اسناد رسمی را که نسبت به آن انکار یا تردید یا ادعای جعل شده باشد، می‌توان اساس تطبیق قرار داد، هرچند که حکم به صحت آن شده باشد.»

✓ پاسخ تست ۱۵: گزینه ۱ صحیح است. سوگند بتی که سوگند قاطع دعوا است به استناد ماده ۱۳۲۸ ق.م و ماده ۲۷۳ ق.آ.د.م ممکن است سوگند قاطع دعوا از سوی منکر به مدعی رد شود. طبق ماده ۲۷۳ ق.آ.د.م: «چنانچه خواننده از ادای سوگند امتناع ورزد و سوگند را به خواهان واگذار نماید، با سوگند وی ادعایش ثابت می‌شود و در صورت نکول ادعای او ساقط و به موجب آن حکم صادر می‌گردد.» با این وجود که در سوگند استظهاری ردّ قسم به طرف مقابل ممکن نیست. به دلالت ماده ۲۷۸ ق.آ.د.م: «در دعوای بر میت پس از اقامه بینه، سوگند خواهان نیز لازم است و در صورت امتناع از سوگند، حق وی ساقط می‌شود.» و همچنین، سوگند تکمیلی به معنای سوگندی است که مدعی برای تکمیل یک شاهد خود در دعوای مالی یاد می‌کند؛ این قسم هم نمی‌تواند به منکر رد شود. در تبصره ماده ۲۷۷ ق.آ.د.م تصریح شده است که قسم توسط خود مدعی ادا می‌شود و ردّ آن به مدعی پیش‌بینی نشده است.

✓ پاسخ تست ۱۶: گزینه ۳ صحیح است. اقرار خارج از دادگاه ممکن است ضمن سند رسمی یا عادی به عمل آید. در این صورت، نسبت به چنین سندی، چه رسمی باشد و چه عادی می‌توان ادعای جعل کرد. به استناد ماده ۲۰۳ ق.آ.د.م: «اگر اقرار در دادخواست یا حین

مذاکره در دادگاه یا در یکی از لوایحی که به دادگاه تقدیم شده است به عمل آید، اقرار در دادگاه محسوب می‌شود. در غیر این صورت اقرار در خارج از دادگاه تلقی می‌شود.»

✓ پاسخ تست ۱۷: به دلالت ماده ۱۹۶ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است. ماده ۱۹۶ ق.آ.د.م: «دلایلی که برای اثبات وقایع خارجی از قبیل ضَمان قهری، نسب و غیره اقامه می‌شود، تابع قانونی است که در موقع طرح دعوا مجری می‌باشد.»

✓ پاسخ تست ۱۸: گزینه ۲ صحیح است. اگر اظهار انکار از ناحیه مدعی علیه بدون ارائه دلیل باشد، صرفاً نفی ادعاست و تأثیری به نفع وی ندارد. در واقع، صرف نفی یا انکار، در صورتی که خواهان دلیلی داشته یا اماره‌ای برای اثبات ادعای او وجود داشته باشد، موضع دفاعی خواننده را تقویت نمی‌کند؛ اما اگر خواننده، خواسته را صرفاً نفی یا انکار کند و خواهان هیچ دلیلی نداشته باشد، به حکم قاعده البیَّنه علی المدعی و الیمین علی من أنکر، ممکن است نوبت به قسم خوانده برسد. به استناد ماده ۲۷۱ ق.آ.د.م: «در کلیه دعاوی مالی و سایر حقوق الناس از قبیل نکاح، طلاق، رجوع در طلاق، نسب، وکالت و وصیت که فاقد دلایل و مدارک معتبر دیگر باشد سوگند شرعی به شرح مواد آتی می‌تواند ملاک و مستند صدور حکم دادگاه قرار گیرد.»

✓ پاسخ تست ۱۹: گزینه ۳ صحیح است. اگر خواهان شخص حقوقی و خواننده شخص حقیقی باشد، سوگند قاطع می‌تواند به درخواست خواهان انجام شود. به استناد ماده ۲۷۰ ق.آ.د.م: «در مواردی که صدور حکم دادگاه منوط به سوگند شرعی می‌باشد، دادگاه به درخواست متقاضی، قرار اتیان سوگند صادر کرده و در آن، موضوع سوگند و شخصی را که باید سوگند یاد کند تعیین می‌نماید.» درخواست‌کننده سوگند می‌تواند شخص حقیقی یا حقوقی باشد، اما با توجه به ماهیت شخص حقوقی، این قسم نمی‌تواند از سوی خواننده به چنین خواهانی رد شود؛ زیرا اشخاص حقوقی قابلیت (اهلیت) قسم خوردن ندارند. به استناد ماده ۵۸۸ قانون تجارت: «شخص حقوقی می‌تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قائل است مگر حقوق و وظائفی که بالطبع فقط انسان ممکن است دارای آن باشد مانند حقوق و وظائف ابوت - بنوت و امثال ذلک.»

✓ پاسخ تست ۲۰: گزینه ۴ صحیح است. در دعاوی حقوقی، هدف از رسیدگی به دلایل، رسیدن دادرس به «علم» یا «ظن غالب» نیست؛ بنابراین دادرس مکلف است بر اساس ظواهر و امارات و همچنین بر اساس اولویت و رعایت تعارض و تقدم و تأخر ادله رأی صادر کند؛ و نمی‌تواند بر مبنای علمی رأی دهد که هیچ مستند خارجی از ادله و امارات ندارد. همان‌گونه که بر اساس ماده ۱۳۳۵ ق.م علم قاضی «بر مبنای اسناد یا امارات» باشد؛ و اگر هیچ دلیلی نباشد، نوبت به قسم خوانده می‌رسد. از این حیث میان قاضی مجتهد یا غیرمجتهد تفاوتی نیست.

✓ پاسخ تست ۲۱: گزینه ۱ صحیح است. جعل یک ادعا می‌باشد و اثبات آن با مدعی جعل می‌باشد. به استناد قسمت اول ماده ۲۱۹ ق.آ.د.م: «ادعای جعلیت نسبت به اسناد و مدارک ارائه شده باید ... با ذکر دلیل اقامه شود...» در اثبات جعل سند تفاوتی میان سند رسمی و عادی نیست.

✓ پاسخ تست ۲۲: گزینه ۳ صحیح است. به استناد ماده ۱۲۷۹ ق.م: «اقرار شفاهی واقع در خارج از محکمه را در صورتی می‌توان به شهادت اثبات کرد که اصل دعوا به شهادت شهود قابل اثبات باشد و یا ادله و قرائنی بر وقوع اقرار موجود باشد.» همچنین طبق ماده ۱۲۸۰ ق.م: «اقرار کتبی در حکم اقرار شفاهی است.» با این وجود، از حیث سند تفاوتی میان اقرار کتبی و شفاهی وجود ندارد.

✓ پاسخ تست ۲۳: طبق تصریح ماده ۲۰۷ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است. ماده ۲۰۷ ق.آ.د.م: «سندی که در دادگاه ابراز می‌شود ممکن است به نفع طرف مقابل دلیل باشد، در این صورت هرگاه طرف مقابل به آن استناد نماید ابرازکننده سند حق ندارد آن را پس بگیرد و یا از دادگاه درخواست نماید سند او را نادیده بگیرد.»

✓ پاسخ تست ۲۴: به دلالت بند «د» ماده ۲۳۰ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است. طبق این بند: «اصل نکاح با گواهی دو مرد و یا یک مرد و دو زن.» اثبات می‌شود.

✓ پاسخ تست ۲۵: گزینه ۱ صحیح است. سوگندی که در دعوا بر میت باید، مدعی برای بقای حق خود به جا آورد، امکان رد به طرف مقابل دعوا نیست. این قسم را قسم استظهاری می‌نامند. به موجب ماده ۲۷۸ ق.آ.د.م: «در دعوی بر میت پس از اقامه بینه، سوگند خواهان نیز لازم است و در صورت امتناع از سوگند، حق وی ساقط می‌شود.» همچنین طبق ماده ۲۷۹ ق.آ.د.م: «هرگاه خواهان، در دعوی بر میت، وارث صاحب حق باشد و بر اثبات ادعای خود اقامه بینه کند علاوه بر آن باید اداء سوگند نماید. در صورت عدم اتیان سوگند حق مورد ادعا ساقط خواهد شد.»

✓ پاسخ تست ۲۶: طبق تصریح ماده ۲۵۵ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است. ماده ۲۵۵ ق.آ.د.م: «اطلاعات حاصل از تحقیق و معاینه

- محل از امارات قضایی محسوب می‌گردد که ممکن است موجب علم یا اطمینان قاضی دادگاه یا مؤثر در آن باشد.»
- ✓ پاسخ تست ۲۷: گزینه ۴ صحیح است. ماده ۲۶۵ ق.آ.د.م، در حکمی مطلق مقرر می‌دارد که: «در صورتی که نظر کارشناس با اوضاع و احوال محقق و معلوم مورد کارشناسی مطابقت نداشته باشد، دادگاه به آن ترتیب اثر نخواهد داد.»
- منطقاً و قانوناً دادگاه نمی‌تواند به نظریه کارشناس در شرایطی توجه کند که نظر کارشناس بر خلاف امور موضوعی پرونده صادر شده است. برای مثال، اگر برای دادگاه احراز شود که کارشناس ارزیابی خسارت، به دلیل اخذ وجه از سوی یکی از طرفین، برخلاف حقیقت به نفع او نظر داده باشد، به این نظریه ترتیب اثر نمی‌دهد. باید توجه داشت که نظریه کارشناس ارزش اماره قضایی دارد و در نهایت تشخیص اعتبار یا عدم اعتبار و یا حتی میزان ارزش اثباتی آن با دادگاه ارجاع‌دهنده موضوع به کارشناسی است.
- ✓ پاسخ تست ۲۸: به موجب ماده ۴۲۹ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است. طبق این ماده: «در صورتی که جهت اعاده دادرسی جعلی بودن اسناد یا حيله و تقلب طرف مقابل باشد، ابتدای مهلت اعاده دادرسی، تاریخ ابلاغ حکم نهایی مربوط به اثبات جعل یا حيله و تقلب می‌باشد.» بنابراین، باید حکم نهایی مبنی بر جعلیت سند مستند حکم باید پیوست دادخواست اعاده دادرسی شده باشد.
- ✓ پاسخ تست ۲۹: گزینه ۴ صحیح است. به استناد ماده ۲۲۳ ق.آ.د.م و با توجه به مواد ۱۲۹۱ و ۱۲۹۲ ق.م، سند عادی در حکم سند رسمی، دارای اعتبار سند رسمی می‌باشد و تا زمانی که جعلیت آن اثبات نشده، مُسَلَّمُ الصدور محسوب می‌گردد و می‌تواند اساس تطبیق قرار گیرد.
- ✓ پاسخ تست ۳۰: گزینه ۴ صحیح است. به استناد قسمت آخر ماده ۲۷۴ ق.آ.د.م که در آن تصریح شده: «در صورت نکول خواهان از ادای سوگند، ادعای او ساقط خواهد شد.» در چنین موردی چون دادرسی پس از رسیدگی ماهوی و ارزیابی ادله به مرحله قرار اتیان سوگند منکر، نکول او، رد قسم به خواهان و ... می‌رسد، مناسب‌ترین تصمیم، صدور «حکم مبنی بر سقوط دعوا» است.

بخش پنجم: آراء وحدت رویه آیین دادرسی مدنی

- رأی وحدت رویه شماره ۷۴۱ مورخ ۱۳۹۴/۳/۲۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: در مواردی که این دادگاه‌ها [دادگاه‌های عمومی حقوقی] به علت عدم تشکیل دادگاه‌های خانواده به امور و دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کنند حضور قاضی مشاور زن در دادگاه قانوناً ضرورت ندارد.
نظر به اینکه تبصره یک ماده یک قانون حمایت خانواده (مصوب ۱۳۹۱) مقرر داشته: «در حوزه قضایی شهرستان‌هایی دادگاه خانواده تشکیل نشده است دادگاه عمومی حقوقی مستقر در آن حوزه با رعایت تشریفات مربوط و مقررات این قانون به امور و دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کند.» و با عنایت به اینکه در ترکیب دادگاه‌های عمومی (حقوقی) مشاور پیش‌بینی نشده است بنابراین در مواردی که این دادگاه‌ها به علت عدم تشکیل دادگاه‌های خانواده به امور و دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کنند حضور قاضی مشاور زن در دادگاه قانوناً ضرورتی ندارد.
- رأی وحدت رویه شماره ۷۵۳ مورخ ۱۳۹۵/۶/۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: ... "بعد از تعیین قیّم به حکم ماده ۵۴ همان قانون «عزل و تعیین قیّم جدید و تعیین قیّم موقت و سایر امور محجور که راجع به دادگاه است با دادگاهی است که بدواً تعیین قیّم کرده است»، بر این اساس در مواردی که دادستان هم طبق ماده ۲۱ قانون یادشده مکلف به اقدامی باشد، دادرسی که در معیت این دادگاه انجام‌وظیفه می‌نماید، صالح به رسیدگی است..."
حکم ماده ۴۸ قانون امور حسبی که مقرر داشته «امور قیمومت راجع به دادگاهی است که اقامتگاه محجور در حوزه آن دادگاه است» و در رأی وحدت رویه شماره ۲۲۴ - ۱۳۲۳/۷/۲۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیز بر آن تأکید شده است، ناظر به مواردی است که ابتدائاً باید برای محجور قیّم تعیین شود و لکن بعد از تعیین قیّم به حکم ماده ۵۴ همان قانون «عزل و تعیین قیّم جدید و تعیین قیّم موقت و سایر امور محجور که راجع به دادگاه است با دادگاهی است که بدواً تعیین قیّم کرده است»، بر این اساس در مواردی که دادستان هم طبق ماده ۲۱ قانون یادشده مکلف به اقدامی باشد، دادرسی که در معیت این دادگاه انجام‌وظیفه می‌نماید، صالح به رسیدگی است.

- رأی وحدت رویه شماره ۷۳۵ مورخ ۱۳۹۳/۸/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
در مواردی که دادرس دادگاه به سبب وجود یکی از جهات رد، قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌نماید و به علت نبودن دادرس و یا شعبه دیگر، پرونده به نزدیک‌ترین دادگاه هم‌عرض ارجاع می‌گردد؛ تغییر دادرس صادرکننده قرار امتناع از رسیدگی با توجه به ملاک ماده ۲۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و لحاظ رأی وحدت رویه شماره ۳۳ - ۱۳۵۲/۳/۳۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور نافی صلاحیت دادگاه مرجوع‌الیه نخواهد بود.
- رأی وحدت رویه شماره ۷۲۳ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۲۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: تقسیت مهریه موضوع اجرائیه ثبتی در صورت مخالفت دائن منوط به اظهار نظر قضایی است.
مستفاد از مواد ۲۰، ۲۱ و ۳۷ قانون اعسار مصوب سال ۱۳۱۳ این است که چنانچه مدیون سند لازم‌الاجرا که منتهی به صدور اجرائیه از سوی اداره ثبت گردیده است به ادعای اعسار از پرداخت وجه آن، درخواست تقسیت بنماید در صورتی که دائن با آن موافق نباشد تقسیت وجه سند لازم‌الاجرا از سوی اداره ثبت منوط به اثبات اعسار مدیون از پرداخت دفعتاً واحده آن در دادگاه صالح است.
- رأی وحدت رویه شماره ۷۲۲ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۱۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: پس از صدور حکم محکومیت مدیون می‌توان اعسار او را نیز مورد حکم قرار داد.
مستفاد از صدر ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ و لحاظ مقررات قانون اعسار مصوب سال ۱۳۱۳ این است که دعوا اعسار که مدیون در اثناء رسیدگی به دعوا دائن اقامه کرده قابل استماع است و دادگاه به لحاظ ارتباط آنها باید به هر دو دعوا یکجا رسیدگی و پس از صدور حکم بر محکومیت مدیون در مورد دعوا اعسار او نیز رأی مقتضی صادر نماید.
- رأی وحدت رویه شماره ۷۶۹ مورخ ۱۳۹۷/۴/۲۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: صلاحیت: در صورت اختلاف در صلاحیت بین دادگاه خانواده و دادگاه عمومی مستقر در حوزه قضایی یک استان، مرجع حل اختلاف دیوان عالی کشور است.
مطابق بند سوم اصل بیست و یکم قانون اساسی و ماده یک قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان خانواده ضرورت دارد و تشکیل آن با رعایت ضوابط قانونی به قوه قضائیه محول شده است و چون موارد صلاحیت دادگاه خانواده در ماده ۴ این قانون صراحتاً بیان شده است لذا این دادگاه که با رعایت ترتیبات معین قانونی تشکیل می‌شود دادگاه اختصاصی محسوب می‌گردد و صلاحیت آن نسبت به دادگاه‌های عمومی ذاتی است و مطابق اصول کلی حاکم بر تشکیلات دادگستری، محاکم اختصاصی غیر از آنچه قانون صراحتاً اجازه داده است به هیچ امر دیگری حق رسیدگی ندارند. در این وضعیت با حدوث اختلاف بین دادگاه خانواده و دادگاه عمومی مستقر در حوزه قضایی یک استان، مرجع حل اختلاف در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی دیوان عالی کشور است.
- رأی وحدت رویه شماره ۷۸۰ مورخ ۱۳۹۸/۷/۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: وکلای دادگستری موظف‌اند وکالت‌نامه خود را پس از الصاق و ابطال تمبر مالیاتی به میزان مقرر در قانون، پیوست دادخواست به دادگاه تسلیم نمایند. در صورت عدم انجام این امر، دادخواست توسط دفتر دادگاه پذیرفته می‌شود لکن برای به جریان انداختن آن مدیر دفتر نقایص دادخواست را به خواهان اطلاع داده و طبق قانون رفتار خواهد کرد.
مطابق ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم و تبصره یک بند «د» آن و مقررات مواد ۵۳، ۵۴ و ۵۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، وکلای دادگستری موظف‌اند وکالت‌نامه خود را پس از الصاق و ابطال تمبر مالیاتی به میزان مقرر در قانون، پیوست دادخواست به دادگاه تسلیم نمایند. در صورت عدم انجام این امر، دادخواست توسط دفتر دادگاه پذیرفته می‌شود لکن برای به جریان انداختن آن مدیر دفتر نقایص دادخواست را به خواهان اطلاع داده و طبق قانون رفتار خواهد کرد.
- رأی وحدت رویه شماره ۷۷۳ مورخ ۱۳۹۷/۹/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: طبق ماده ۲۷ قانون حمایت خانواده مرجع تجدیدنظر از کلیه آراء قاضی شورا حسب مورد دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری همان حوزه قضایی است و آراء راجع به دعاوی خانوادگی از شمول این حکم مستثنا نگردیده است.
هر چند صلاحیت دادگاه خانواده نسبت به دادگاه عمومی حقوقی ذاتی است و در رأی وحدت رویه شماره ۷۶۹ - ۱۳۹۷/۴/۲۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور بر این امر تأکید شده است لکن چون طبق بند ج ماده ۹ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب سال ۱۳۹۴ که از حیث تاریخ تصویب مؤخر بر قانون حمایت خانواده است، پاره‌ای از دعاوی خانوادگی تا نصاب مقرر در بند الف آن ماده در صورتی که مشمول ماده

۲۹ قانون حمایت خانواده نباشد در صلاحیت آن شورا قرار گرفته و ماده ۲۷ همان قانون نیز علی الاطلاق مرجع تجدیدنظر از کلیه آراء قاضی شورا را حسب مورد دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری همان حوزه قضایی قرار داده و آراء راجع به دعاوی خانوادگی از شمول این حکم مستثنا نگردیده است.

• رأی وحدت رویه شماره ۷۷۱ مورخ ۱۳۹۷/۵/۱۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: نحوه مطالبه خسارت حق الوکاله توسط ادارات دولتی در مواردی که محکوم له واقع می شوند.
حسب تبصره ۳۰ قانون بودجه سال ۱۳۳۹ مصوب ۱۳۳۸/۱۲/۱۹ در دعوایی که دولت محکوم له واقع می شود، با درخواست نماینده دولت، دادگاه مکلف به صدور حکم به تأدیه خسارت حق الوکاله توسط محکوم علیه مطابق آیین نامه قانون وکالت است و نظر به ماده واحده قانون اجازه پرداخت ۵۰٪ از حق الوکاله های وصولی به نمایندگان قضایی و کارمندان مؤثر در پیشرفت دعاوی دولت مصوب ۱۳۴۴/۱۰/۱۲ و حکم مقرر در بند ۱۳۲ قانون بودجه سال ۱۳۹۰ مصوب ۱۳۹۰/۲/۱۹ چون دعاوی راجع به حفظ بیت المال به ویژه در پرونده های مربوط به اراضی و اموال دولتی و عمومی از پرداخت هزینه دادرسی در مراحل مختلف معاف است و وجوه موضوع قانون اجازه پرداخت ۵۰٪ حق الوکاله های وصولی به نمایندگان قضایی و کارمندان مؤثر در دعاوی دولت مصوب ۱۳۴۴/۱۰/۱۲ از محل اعتبارات مصوب آنها و در شرکت های دولتی و مؤسسات عمومی غیردولتی از محل منابع داخلی آنها قابل پرداخت است، لذا دادگاه متصدی رسیدگی، در هر مورد که دولت و شرکت دولتی محکوم له واقع می شود مکلف است به درخواست نماینده قضایی حکم به تأدیه خسارت حق الوکاله مطابق آیین نامه قانون وکالت صادر کند.

• رأی وحدت رویه شماره ۷۵۷ مورخ ۱۳۹۶/۱/۲۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: دعوا مطالبه خسارت تأخیر تأدیه محکوم به خارج از صلاحیت هیأت های تشخیص اداره کار و امور اجتماعی و در صلاحیت دادگاه است.

نظر به اینکه مطابق ماده ۱۵۷ قانون کار، رسیدگی به هرگونه اختلاف فردی بین کارفرما و کارگر که ناشی از اجرای این قانون و سایر مقررات کار باشد، در صلاحیت هیأت های تشخیص و حل اختلاف قرار داده شده است؛ بنابراین، چنانچه دعاوی دیگری غیر از آنچه که در ماده مرقوم به آنها تصریح شده، بین اشخاص مذکور در فوق مطرح شود، رسیدگی به آن با توجه به اصل یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی که دادگاه های دادگستری را مرجع تظلمات و شکایات قرار داده، از صلاحیت هیأت های مورد اشاره خارج و در صلاحیت دادگاه های دادگستری خواهد بود.

• رأی وحدت رویه شماره ۷۵۲ مورخ ۱۳۹۵/۶/۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: "رسیدگی دیوان عالی کشور به امر اختلاف دادگاه ها در صلاحیت نسبی طبق تبصره ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی منحصر به اختلاف بین دادگاه های دو حوزه قضایی از دو استان است و در سایر موارد از جمله اختلاف در صلاحیت بین دادگاه های کیفری یک و دو واقع در حوزه قضایی یک استان با توجه به مقررات ماده ۲۷ قانون مذکور که طبق ماده ۳۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری، در امور کیفری نیز لازم الزامیه است، مرجع صالح برای حل اختلاف، دادگاه تجدیدنظر همان استان است..."
رسیدگی دیوان عالی کشور به امر اختلاف دادگاه ها در صلاحیت نسبی طبق تبصره ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی منحصر به اختلاف بین دادگاه های دو حوزه قضایی از دو استان است و در سایر موارد از جمله اختلاف در صلاحیت بین دادگاه های کیفری یک و دو واقع در حوزه قضایی یک استان با توجه به مقررات ماده ۲۷ قانون مذکور که طبق ماده ۳۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری، در امور کیفری نیز لازم الزامیه است، مرجع صالح برای حل اختلاف، دادگاه تجدیدنظر همان استان است.

ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی:
«در صورتی که دادگاه رسیدگی کننده خود را صالح به رسیدگی نداند با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صلاحیت دار ارسال می نماید. دادگاه مرجوع الیه مکلف است خارج از نوبت نسبت به صلاحیت اظهار نظر نماید و چنانچه ادعای عدم صلاحیت را نپذیرد، پرونده را جهت حل اختلاف به دادگاه تجدیدنظر استان ارسال می کند. رأی دادگاه تجدیدنظر در تشخیص صلاحیت لازم الاتباع خواهد بود.
تبصره - در صورتی که اختلاف صلاحیت بین دادگاه های دو حوزه قضایی از دو استان باشد، مرجع حل اختلاف به ترتیب یادشده، دیوان عالی کشور می باشد.»

• رأی وحدت رویه شماره ۷۳۴ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: مطالبه خسارت از صندوق تأمین خسارت های بدنی نیازمند تقدیم دادخواست نیست.

نظر به اینکه برابر ماده ۱۰ قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مسؤولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی در مقابل شخص ثالث مصوب ۱۳۸۷/۴/۱۶، فلسفه تشکیل «صندوق تأمین خسارت‌های بدنی» حمایت از زیان‌دیدگان حوادث رانندگی است که خسارت‌های وارد شده به آنها از سوی شرکت‌های بیمه قابل پرداخت نیست و با عنایت به اینکه از مقررات قانون و آیین‌نامه اجرایی آن در خصوص نحوه مراجعه زیان‌دیدگان به صندوق برای دریافت خسارت چنین مستفاد می‌شود که نظر قانون‌گذار تسریع و تسهیل در پرداخت خسارت به آنان بوده است؛ بنابراین در صورت امتناع صندوق از پرداخت خسارت بدنی زیان‌دیده، دادگاه عمومی جزایی صالح به رسیدگی و اظهارنظر در خصوص مورد خواهد بود و رعایت تشریفات مقرر برای دعاوی حقوقی در این موارد ضرورت ندارد. بدیهی است در صورت پرداخت خسارت نیز اقدامات قضایی برای تعقیب و شناسایی راننده مقصر باید ادامه یابد.

• رأی وحدت رویه شماره ۷۲۶ مورخ ۲۷/۴/۱۳۹۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: دادگاه محل اقامت خواهان صالح به دعاوی راجع به اسناد ثبت احوال است.

ماده ۴ قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵ که دادگاه محل اقامت خواهان را صالح برای رسیدگی به دعاوی راجع به اسناد ثبت احوال اعلام کرده است برحسب مستفاد از ماده ۲۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی با مقررات این قانون مغایرت ندارد.

• رأی وحدت رویه شماره ۷۲۵ مورخ ۱۳۹۱/۴/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: اعتراض ثالث، چنانچه مستند به سند غیررسمی باشد قابل تجدیدنظر است.

به نظر اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، احکام دادگاه‌ها در مقام رسیدگی به شکایت مذکور در قسمت اخیر فراز اول ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و تعیین تکلیف نهایی آن، مطابق مقررات کلی آیین دادرسی، قابل تجدیدنظر بوده.

• رأی وحدت رویه شماره ۷۲۰ مورخ ۱۳۹۰/۳/۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: مرجع صالح در دعاوی پرداخت حق بیمه.

الزام کارفرما به انجام تکلیف پرداخت حق بیمه اشتغال در صلاحیت تأمین اجتماعی است.

مطابق مقررات مواد ۳۰، ۳۶، ۳۹ و ۴۰ قانون تأمین اجتماعی کارفرما مسؤول پرداخت حق بیمه سهم خود و بیمه‌شده در مهلت مقرر در قانون به سازمان تأمین اجتماعی است و در صورت خودداری از انجام این تکلیف، سازمان تأمین اجتماعی مکلف به **وصول حق بیمه** از کارفرما و ارائه خدمت به بیمه‌شده می‌باشد؛ بنابراین در صورتی که کارفرما در ایام اشتغال بیمه‌شده به تکلیف قانونی خود عمل ننماید و بیمه‌شده خواستار الزام او به انجام تکلیف پرداخت حق بیمه ایام اشتغال و پذیرش آن از سوی سازمان تأمین اجتماعی گردد، رسیدگی به موضوع در صلاحیت سازمان تأمین اجتماعی محل خواهد بود.

• رأی وحدت رویه شماره ۷۱۹ مورخ ۱۳۹۰/۲/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور اشعار داشته است: مستفاد از قانون امور حسبی راجع به تقسیم، تقسیم ترکه در صورت عدم تراضی ورثه امری ضروری است که محتاج رسیدگی قضایی است و باید در دادگاه به عمل آید. همین حکم در موردی هم که ترکه منحصر به یک یا چند مال غیرمنقول باشد جاری است بنابراین آراء شعب ۵ و ۲۱ دیوان که تقسیم ترکه غیرمنقول را از صلاحیت واحد ثبتی محل وقوع مال، خارج و در صلاحیت دادگاه دانسته به اکثریت آراء صحیح و منطبق با موازین قانونی است. آنچه در صلاحیت اداره ثبت است دعای افراز سهم مشاع یکی از شرکاء از یک ملک مشاع است، نه درخواست تقسیم ترکه و چون تقسیم ترکه ملازمه با افراز ندارد، لذا از شمول قانون افراز و فروش املاک مشاع خارج است و رسیدگی به آن طبق ماده ۳۰۰ قانون امور حسبی در صلاحیت دادگاه است.

• رأی وحدت رویه شماره ۷۰۵ مورخ ۱۳۸۶/۸/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع مهریه: دعای مطالبه مهریه در دادگاه محل وقوع عقد قابل طرح است.

چون مطابق ماده سیزده قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ «در دعاوی بازرگانی و دعاوی راجع به اموال منقول که از عقد و قرارداد ناشی شده باشد، خواهان می‌تواند به دادگاهی رجوع کند که عقد یا قرارداد در حوزه آن واقع شده است یا تعهد می‌بایست در آنجا انجام شود.» و مهر نیز از عقد نکاح ناشی شده و طبق ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی، به مجرد عقد، بر ذمه زوج مستقر می‌گردد و به دلالت ماده ۲۰ همان قانون کلیه دیون از حیث صلاحیت محاکم در حکم منقول می‌باشد، لذا به نظر اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور دعوا مطالبه مهریه از حیث صلاحیت دادگاه رسیدگی‌کننده مشمول مقررات ماده ۱۳ قانون مرقوم بوده.

- رأی وحدت رویه ۶۷۲ مورخ ۱۳۸۳/۱۰/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: خلع ید: طرح دعوای خلع ید از زمین قبل از احرار و اثبات مالکیت قابل اِستماع نیست.
خلع ید از اموال غیرمنقول فرع بر مالکیت است بنابراین طرح دعوای خلع ید از زمین قبل از احرار و اثبات مالکیت قابل اِستماع نیست. بنا به مراتب و با توجه به مواد ۴۶، ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت اسناد و املاک رأی شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان به نظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد صحیح و قانونی تشخیص می شود.
- رأی وحدت رویه شماره ۶۶۶ مصوب ۱۳۸۳/۳/۱۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: طلاق: کلیه دعوای مربوط به طلاق قابل رسیدگی فرجامی است، نه صرفاً اصل آن.
آنچه از نحوه تدوین بند الف ماده ۳۶۸ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مستفاد می شود این است که رسیدگی فرجامی نسبت به احکام نکاح و فسخ آن صرفاً مربوط به اصل نکاح و فسخ آن می باشد و کلمه اصل به سایر موضوعات مذکور در بند ۲ ماده مزبور از جمله طلاق تسری ندارد؛ زیرا اولاً کلمه طلاق در جمله بطور مطلق ذکر شده، ثانیاً کلمه طلاق با علامت (،) از اصل نکاح و فسخ آن متمایز گردیده است، بنابراین و با توجه به اهمیت طلاق از نظر شارع مقدس اسلام کلیه دعوای مربوط به طلاق قابل رسیدگی فرجامی بوده.
- رأی وحدت رویه شماره ۶۶۰ مصوب ۱۳۸۲/۱/۱۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: صلاحیت: دادگاهی که به صلاحیت مرجع غیرقضایی از خود نفی صلاحیت کند، باید پرونده را به دیوان ارسال کند.
دادگاههای عمومی و انقلاب و نظامی از حیث درجه برابرند بنابراین در صورت حدوث اختلاف بین آنها در مورد صلاحیت بر طبق ماده ۲۸ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی دیوان عالی کشور حل اختلاف می نماید. و هرگاه این دادگاهها به صلاحیت مراجع غیرقضایی از خود نفی صلاحیت کنند و یا خود را صالح بدانند به لحاظ برتری اعتبار قضائی آنها نسبت به مراجع غیرقضایی نیازی به حدوث اختلاف نبوده و پرونده مستقیماً برای تشخیص صلاحیت به دیوان عالی کشور ارسال می شود.
- رأی وحدت رویه شماره ۶۴۳ مورخ ۱۳۷۸/۹/۱۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: دعوای اموال غیرمنقول: دعوای مربوط به شرکت شامل دعوای مربوط به اموال غیرمنقول نمی شود.
با مورد لحاظ قرارداد این امر که اصولاً بر طبق ماده ۵۵۹ قانون آئین دادرسی مدنی و بند ۲ ماده ۲۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، دیوان عالی کشور در اظهارنظر در مورد صلاحیت محلی وارد نمی شود، چون به موجب ماده ۲۳ قانون آئین دادرسی مدنی رسیدگی به دعوای راجعه به غیرمنقول اعم از دعوای مالکیت و سایر حقوق راجعه به آن دادگاهی به عمل خواهد آمد که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است اگر چه مدعی و مدعی علیه مقیم آن حوزه نباشند و ماده ۳۶ قانون مزبور که صرفاً ناظر است به دعوای مربوط به اصل شرکت و دعوای بین شرکت و شرکاء و اختلافات حاصله بین شرکاء و... شامل دعوای مربوط به غیرمنقول موضوع ماده ۲۳ قانون مارالذکر نمی شود و طبعاً رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول خواهد بود.
- رأی وحدت رویه شماره ۶۱۱ مورخ ۱۳۷۵/۸/۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: تجدیدنظر: مرجع رسیدگی به تجدیدنظر از احکام دادگاههای عمومی
به موجب ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۷۳ مرجع تجدیدنظر آراء دادگاههای عمومی و انقلاب هر شهرستان دادگاه تجدیدنظر مرکز همان استان است مگر در موارد مندرج در همان ماده که مرجع رسیدگی تجدیدنظر را دیوان عالی کشور قرار داده است و با توجه به بند (ب) ماده الحاقی به قانون آئین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۴۹ که مقرر داشته: آراء صادره از حیث قابلیت اعتراض و پژوهش و فرجام تابع قانون مجری در زمان صدور آن می باشد بنابراین آراء دادگاههای عمومی که در زمان حکومت قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصدار یافته ولو اینکه سابقه رسیدگی و نقض در دیوان عالی کشور داشته باشد با رعایت میزان خواسته قابل رسیدگی تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر مرکز استان مربوطه می باشد.
- رأی وحدت رویه شماره ۶۰۹ مورخ ۱۳۷۵/۶/۲۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: دعوای غیرمالی: کلیه احکام صادره در دعوای غیرمالی قابل تجدیدنظرخواهی است.
ماده ۱۹ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۵/۴/۷۳ مجلس شورای اسلامی به ویژه با لحاظ مستفاد از بندهای ۷ و ۸ آن بر غیرقابل تجدیدنظر بودن آراء دادگاههای عمومی در دعوای که خواسته آن غیرمالی است دلالت ندارد بنابراین و با عنایت به مواد ۲۰ و ۲۱ قانون مذکور و پیشینه امر به شرح قانون تشکیل دادگاههای حقوقی یک و دو مصوب ۱۳۶۴ و قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام

دادگاه‌ها و نحوه رسیدگی آنها مصوب ۱۳۶۷ و قانون تجدیدنظر آراء دادگاه‌ها مصوب ۱۳۷۲ رأی شماره ۷۴/۱۱۹/۱ - ۷۴/۷/۳۰ صادره از شعبه اول دادگاه استان زنجان در حدى که رأی دادگاه عمومی را در دعوا غیرمالی قابل تجدیدنظر دانسته و مورد رسیدگی مجدد قرار داده است با اکثریت قریب به اتفاق آراء صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص و اعلام می‌شود این رأی وفق ماده ۳ اضافه‌شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷/۵/۱ برای دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

• **نکته اختلاف در صلاحیتی:** در صورت ایجاد اختلاف در صلاحیت بین دادگاه عمومی و دادگاه تجدیدنظر استان، در صورتی که هر دو مرجع در یک استان واقع شده باشند نظر دادگاه تجدیدنظر همان استان لازم‌الاتباع می‌باشد و در صورتی که این اختلاف بین همان دو مرجع در دو استان مجزا باشد، حل اختلاف وفق نظر دکتر شمس در صلاحیت دیوان عالی کشور خواهد بود؛ اما لازم به ذکر است که ماده ۳۰ ق.آ.د.م تفکیکی بین این دو حالت قائل نشده است و نظر دادگاه عالی (دادگاه تجدیدنظر استان) باید توسط دادگاه تالی (دادگاه بدوی) تبعیت شود.

• رأی وحدت رویه شماره ۵۹۹ مورخ ۱۳۷۴/۴/۱۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور
با موضوع: تغییر اسناد سجلی: مرجع رسیدگی و اظهارنظر نسبت به درخواست تغییر تاریخ تولد کمتر از پنج سال، دادگاه‌های دادگستری می‌باشد.

بر اساس ماده واحده قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آنها مصوب بهمن‌ماه هزار و سیصد و شصت و هفت، تغییر تاریخ تولد اشخاص به کمتر از پنج سال ممنوع می‌باشد و رسیدگی به درخواست تغییر سن بیش از پنج سال نیز به تجویز تبصره همین قانون منحصرأ به عهده کمیسیون مقرر در آن محول شده است.

• رأی وحدت رویه ۳۱ مورخ ۱۳۶۳/۹/۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

با موضوع: صلاحیت: دعاوی راجع به اموال غیرمنقول در صلاحیت دادگاه محلی است که مال غیرمنقول در آن واقع است

نظر به این که صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول موضوع ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی (در دعاوی راجعه به غیرمنقول اعم از دعوا مالکیت و سایر حقوق راجع به آن) حتی در صورت مقیم نبودن مدعی و مدعی علیه در حوزه محل وقوع مال غیرمنقول استثنایی بر اصل صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده موضوع ماده ۲۱ قانون فوق‌الاشعار می‌باشد و با عنایت به این که با تعاریفی که از اموال غیرمنقول و اموال منقوله در مواد ۱۲ الی ۲۲ قانون مدنی به عمل آمده از ماده ۲۰ آن چنین استنباط می‌شود که قانون‌گذار بین دعوا مطالبه وجوه مربوط به غیرمنقول ناشی از عقود قراردادهای و دعوا مطالبه وجوه مربوط به غیرمنقول و نیز اجرت‌المثل آن در غیر مورد عقود و قراردادهای قائل به تفصیل شده و دعاوی قسم اول را منطوقاً از حیث صلاحیت محاکم در حکم منقول و دعاوی قسم دوم را مفهوماً از دعاوی راجعه به غیرمنقول دانسته است که نتیجتاً دعاوی اخیرالذکر تحت شمول حکم ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی قرار می‌گیرد.

تست‌های آزمون وکالت ۹۶

تست ۱: در خصوص قابلیت استماع دعاوی تصرف عدوانی که شرکتی علیه شخص حقیقی به استناد قانون آیین دادرسی مدنی در دادگاه عمومی (حقوقی) اقامه می‌کند، کدام مورد صحیح است؟

۱. نسبت به مال (منقول یا غیرمنقول) بوده و ملک موضوع دعوا، قابلیت تملک خصوصی داشته باشد.

۲. نسبت به مال غیرمنقول بوده، ملک موضوع دعوا، قابلیت تملک خصوصی داشته و باید دارای سابقه ثبت هم باشد.

۳. نسبت به مال غیرمنقول بوده و ملک موضوع دعوا، قابلیت تملک خصوصی داشته باشد.

۴. نسبت به مال غیرمنقول باشد، ولو ملک موضوع دعوا، قابلیت تملک خصوصی نداشته باشد.

تست ۲: یکی از دو مالک ملکی که متعلق به دو شرکت خصوصی است، قصد افراز ملک را دارد. در چه صورتی درخواست افراز در صلاحیت اداره ثبت است؟ در خصوص تصمیم اداره ثبت مبنی بر افراز، کدام مورد صحیح است؟

۱. کافی است ملک در جریان ثبت باشد - تصمیم اداره ثبت ظرف ده روز قابل اعتراض در دادگاه عمومی رأی دادگاه عمومی، قابل تجدیدنظر است.

۲. اگر جریان ثبتی ملک پایان یافته باشد - تصمیم اداره ظرف ده روز، قابل اعتراض در دادگاه عمومی و رأی دادگاه عمومی قابل

تجدیدنظر است.

۳. کافی است ملک در جریان ثبت باشد - تصمیم اداره ظرف بیست روز، قابل اعتراض در دادگاه عمومی است.
۴. کافی است ملک در جریان ثبت باشد. تصمیم اداره ثبت ظرف بیست روز قابل اعتراض در دادگاه عمومی رأی دادگاه عمومی است.

تست ۳: دعوای ابطال دستور سند رسمی که در «اجرای ثبت» در حال اجراست، در صلاحیت کدام مرجع است؟

۱. دادگاه عمومی محل اقامت خوانده
 ۲. رئیس اداره ثبت محل اجرای سند
 ۳. هیأت نظارت ثبت مستقر در استان محل اجرای سند
 ۴. دادگاه عمومی محل صدور دستور اجرای سند.
- تست ۴: در دعوایی که به خواسته ۲۱۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال اقامه گردیده، خوانده در مرحله نخستین محکوم شده و این حکم در دادگاه تجدیدنظر عیناً تأیید می‌شود. در خصوص اعتراض ثالث اصلی نسبت به این حکم، کدام مورد صحیح است؟
۱. اعتراض در صلاحیت دادگاه نخستین است و اگر قرار ردّ دعوای اعتراض ثالث صادر شود، قرار قابل تجدیدنظر است.
 ۲. اعتراض ثالث در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر است و اگر قرار ردّ دعوای اعتراض ثالث صادر شود، قرار قابل فرجام نیست.
 ۳. اعتراض ثالث در صلاحیت دادگاه نخستین است و اگر قرار ردّ دعوای اعتراض ثالث صادر شود قرار قابل تجدیدنظر است و در صورت عدم تجدیدنظرخواهی، قابل فرجام است.

۴. اعتراض ثالث در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر است و اگر قرار ردّ دعوای اعتراض ثالث صادر شود قرار قابل فرجام است.

تست ۵: در دعوایی که راجع به حقی عبور از ملکی علیه چهل و پنج نفر اهالی یک روستا اقامه می‌شود کدام مورد صحیح است؟

۱. دادخواست باید به تعداد خواندگان به اضافه یک نسخه تنظیم و به تمام خواندگان ابلاغ شود و مرجع صالح، شورای حل اختلاف محل وقوع ملک است.
۲. دادخواست باید به تعداد خواندگان به اضافه یک نسخه تنظیم و به تمام خواندگان ابلاغ شد و مفاد دادخواست در روزنامه رسمی منتشر شود و مرجع صالح شورای حل اختلاف محل وقوع است.
۳. دادخواست باید به تعداد خواندگان به اضافه یک نسخه تنظیم و به تمام خواندگان ابلاغ شود و مرجع صالح، دادگاه عمومی محل وقوع ملک است.
۴. دادخواست فقط به دو نفر از خواندگان ابلاغ و مفاد دادخواست در روزنامه کثیرالانتشار منتشر می‌شود و مرجع صالح، دادگاه عمومی محل وقوع ملک است.

تست ۶: دعوای خلع یدی به استناد سند مالکیت علیه شخصی اقامه می‌شود. خواننده دعوای اولین جلسه اعلام می‌کند که در ملک هیچ‌گونه ید و تصرفی ندارد. این پاسخ خوانده چه دفاعی محسوب می‌شود؟ دادگاه در صورت پذیرش درستی پاسخ خوانده، چه تصمیمی باید اتخاذ نماید؟

۱. ایراد - قرار ردّ دعوای
۲. انکار دلیل - حکم به بی‌حقی خواهان
۳. دفاع به معنی اخص - حکم به بی‌حقی خواهان
۴. تعرض به اصالت سند - رسیدگی به اصالت سند

تست ۷: شعبه بدوی دیوان عدالت اداری رأی کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداری‌ها را به علت وجود ایرادات مؤثر به مرجع صادرکننده رأی اعاده می‌نماید. نسبت به رأی که این مرجع پس از رسیدگی صادر می‌کند. مجدداً شکایت می‌شود و دیوان رأی را مغایر قانون تشخیص می‌دهد. کدام مورد صحیح است؟

۱. پرونده بدون نقض رأی به شعبه تجدیدنظر دیوان عدالت اداری برای رسیدگی ارسال می‌شود.
۲. شعبه دیوان رأی را نقض و پس از أخذ نظر مشاورین، پرونده را برای رسیدگی و صدور رأی به کمیسیون مربوطه اعاده می‌نماید.
۳. پرونده به هیأت عمومی دیوان عدالت اداری برای صدور رأی نهایی ارسال می‌شود.
۴. شعبه دیوان رأی را نقض و پس از أخذ نظر مشاورین مبادرت به صدور رأی ماهوی می‌کند.

تست ۸: دعوایی به خواسته ۲۱۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال بابت خسارات وارده به خودرویی در دادگاه عمومی اقامه می‌شود. در خصوص اعتراض به بهای خواسته، کدام مورد صحیح است؟

۱. چنانچه تا اولین جلسه دادرسی مطرح شود، پذیرفته می‌شود.
۲. پذیرفته نمی‌شود.
۳. چنانچه تا پایان اولین جلسه دادرسی مطرح شود پذیرفته می‌شود.
۴. پس از انجام کارشناسی بررسی و حسب مورد پذیرفته می‌شود.

تست ۹: در خصوص تصمیم دادگاه در امور حسبی علی‌القاعده کدام مورد صحیح است؟

۱. اگر تصمیم قابل تجدیدنظر نباشد مرجع اتخاذکننده می‌تواند حتی رأساً آن را تغییر دهد.
۲. اگر تصمیم قابل تجدیدنظر نباشد مرجع اتخاذکننده تنها در صورت اعتراض ذی‌نفع می‌تواند آن را تغییر دهد.
۳. در هیچ صورتی قابل تغییر نیست.
۴. تنها مرجع تجدیدنظر می‌تواند آن را تغییر دهد.

تست ۱۰: در دعوایی به درخواست خواهان، قرار تأمین خواسته صادر می‌شود. در خصوص حق تقدم خواهان نسبت به سایر بستانکاران با صدور قرار تأمین خواسته کدام مورد صحیح است؟

۱. از تاریخ قرار به خوانده حق تقدم ایجاد می‌شود.
۲. به شرط آنکه قرار تأمینی مقدم بر آن صادر نشده باشد، حق تقدم ایجاد نمی‌شود.
۳. هیچ حق تقدمی ایجاد نمی‌شود.
۴. از تاریخ قرار حق تقدم ایجاد می‌شود.

تست ۱۱: هرگاه وکیل دادگستری یا زوجه او با دادرسی دادگاهی که پرونده به آن ارجاع شده قرابت نسبی و یا سببی تا درجه معین قانونی داشته باشد، دادگاه و وکیل با چه تکلیفی مواجه هستند؟

۱. دادرسی باید قرار عدم استماع دعوا صادر کند اما وکیل تکلیفی ندارد.
۲. دادرسی مشمول موارد رد نیست، ولی وکیل از انجام وکالت ممنوع است.
۳. دادرسی باید قرار امتناع از رسیدگی صادر کند و وکیل نیز از انجام وکالت ممنوع است.
۴. دادرسی مشمول موارد رد و مکلف به صدور قرار امتناع از رسیدگی است.

تست ۱۲: دستور موقتی از دادگاه نخستین، در دعوای الزام به تنظیم سند رسمی ملکی صادر و اجرا می‌شود. در خصوص شکایت نسبت به دستور موقت، کدام مورد صحیح است؟

۱. مستقلاً قابل تجدیدنظر نیست و قابل فرجام نیز نمی‌باشد.
۲. مستقلاً قابل تجدیدنظر است، اما قابل فرجام نیست.
۳. چون در دعوای مزبور، پذیرش درخواست دستور موقت صدور آن خلاف قانون است، طرح شکایت پیش نمی‌آید.
۴. فقط چنانچه رئیس حوزه قضایی آن را تأیید کرده باشد، قابل تجدیدنظر و فرجام نیست.

تست ۱۳: چنانچه تجدیدنظرخواهان دو نفر و یا بیشتر باشند و به طور تضامنی محکوم شده باشند، در خصوص پرداخت هزینه دادرسی مرحله تجدیدنظر، کدام مورد صحیح است؟

۱. فقط اگر محکومیت ناشی از عدم پرداخت وجه چک باشد پرداخت کامل یک هزینه دادرسی تجدیدنظر توسط یکی از تجدیدنظرخواهان کافی است.
۲. چنانچه محکومیت ناشی از مسؤولیت مدنی کارفرما به سبب تقصیر کارگر باشد پرداخت هزینه کامل دادرسی تجدیدنظرخواهی توسط یکی از تجدیدنظرخواهان از دیگران سلب تکلیف نمی‌کند.
۳. پرداخت هزینه کامل دادرسی مرحله تجدیدنظر توسط یکی از تجدیدنظرخواهان، دیگران را از پرداخت هزینه دادرسی معاف می‌کند.
۴. پرداخت هزینه کامل دادرسی مرحله تجدیدنظر توسط یکی از تجدیدنظرخواهان، دیگران را از پرداخت هزینه دادرسی معاف نمی‌کند.

تست ۱۴: دعوایی به خواسته یک میلیارد ریال اقامه می‌شود و خواهان در هیچ جلسه‌ای شرکت نکرده و هیچ لایحه‌ای تقدیم نمی‌کند خواننده به موجب حکم غیابی، محکوم به پرداخت هفتصد میلیون ریال می‌شود و خواننده نسبت به این حکم واخواهی می‌کند. در خصوص آن بخش از خواسته که به نفع خواهان حکم صادر نشده است، کدام مورد صحیح است؟

۱. خواهان می‌تواند از دادگاه رسیدگی کننده به واخواهی، درخواست تصحیح حکم نماید.
۲. خواهان می‌تواند تجدیدنظرخواهی کند.

۳. خواهان می‌تواند با تقدیم دادخواست از دادگاه رسیدگی کننده به واخواهی، درخواست رسیدگی و صدور حکم نماید.

۴. خواهان می‌تواند بدون تقدیم دادخواست از دادگاه رسیدگی کننده به واخواهی، درخواست رسیدگی و صدور حکم نماید.

تست ۱۵: چنانچه نسبت به سند عادی انکار یا تردید شود، در خصوص رسیدگی دادگاه به اصالت سند، کدام مورد صحیح است؟

۱. کافی است که ابراز کننده سند، آن را استرداد نکند تا دادگاه مکلف به رسیدگی به اصالت سند باشد.
۲. کافی است که سند مؤثر در دعوا باشد تا دادگاه به اصالت آن رسیدگی کند.
۳. در صورتی دادگاه به اصالت سند باید رسیدگی کند که ابرازکننده سند آن را استرداد نکند و سند مؤثر در دعوا بوده و موضوع سند نیز وجه نقد باشد.

۴. در صورتی که ابرازکننده سند را استرداد نکند و سند مؤثر در دعوا باشد، دادگاه به اصالت سند رسیدگی می‌کند.

تست ۱۶: محکوم‌له رأی داور، درخواست اجرای رأی داور می‌کند. اجراییه صادر و عملیات اجرایی آغاز می‌شود. چنانچه محکوم‌علیه رأی داور درخواست صدور حکم بطلان رأی داور نماید و دادگاه نخستین حکم به بطلان رأی داور صادر کند و این حکم قابل تجدیدنظر باشد، کدام مورد صحیح است؟

۱. اجرای رأی داور تا رسیدگی به اصل دعوا و قطعی شدن حکم به بطلان رأی داور، متوقف می‌ماند.
۲. با توجه به غیرقطعی بودن حکم دادگاه نخستین، اجرای رأی داور ادامه دارد.
۳. فقط در صورتی که رأی داور در دعوای مالی صادر شده باشد، اجرای رأی داور تا رسیدگی به اصل دعوا و قطعی شدن حکم به بطلان رأی داور متوقف می‌ماند.
۴. فقط در صورتی که رأی داور در دعوای غیرمالی صادر شده باشد، اجرای رأی داور تا رسیدگی به اصل دعوا و قطعی شدن حکم به بطلان رأی داور متوقف می‌ماند.

تست ۱۷: در دعوایی که راجع به اصل نکاح بین خانم الف و آقای ب مطرح می‌شود، دادگاه تجدیدنظر حکم به بی‌حقی خواهان صادر می‌کند. چنانچه خانم الف همان دعوا را دوباره علیه آقای ب مطرح کند و در دادگاه تجدیدنظر بدون آنکه صورت اختلاف تغییر نموده باشد، حکم علیه خواننده صادر شود محکوم‌علیه رأی دوم به علت مغایرت دو حکم فرجام‌خواهی نماید، کدام مورد صحیح است؟

۱. بی‌اعتباری حکم مؤخر به درخواست ذی‌نفع اعلام می‌شود، اما حکم اول در هر حال به اعتبار خود باقی می‌ماند.
۲. دیوان عالی کشور هر دو حکم را بررسی و فقط می‌تواند حکم فرجام‌خواسته را نقض نماید.
۳. بی‌اعتباری حکم مؤخر به درخواست ذی‌نفع اعلام می‌شود، اما نقض حکم اول مستلزم تصمیم هیأت عمومی دیوان عالی کشور است.

۴. بی‌اعتباری حکم مؤخر به درخواست ذی‌نفع اعلام می‌شود و رأی اول نیز در صورت مخالفت با قانون نقض خواهد شد.

تست ۱۸: خواهان به خواسته ۱۵۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال نفقه علیه خواننده در شورای حل اختلاف اقامه دعوا می‌کند. خواننده متقابلاً دعوایی به خواسته الزام به تمکین در همان مرجع مطرح می‌نماید. در خصوص رسیدگی در شورا، کدام مورد صحیح است؟

۱. شورای حل اختلاف مبادرت به صدور قرار اناطه تا تعیین تکلیف دعوای تمکین می‌کند.
۲. شورای حل اختلاف به دعوای نفقه رسیدگی می‌کند و دعوای تمکین را به مرجع صالح می‌فرستد.
۳. شورای حل اختلاف باید هر دو دعوا را به مرجع صالح بفرستد.
۴. شورای حل اختلاف با توجه به ارتباط کامل، به هر دو دعوا رسیدگی می‌کند.

تست ۱۹: دعوایی به خواسته خلع ید از ملک که یک میلیارد تقویم گردید اقامه می‌شود... وکیل خواهان پیش از تمام شدن دادرسی، درخواست استرداد دعوا می‌کند. در خصوص پذیرش استرداد دعوا کدام مورد صحیح است؟

۱. فقط در صورتی پذیرفته می‌شود که وکالت در استرداد دعوا در وکالت‌نامه تصریح شده و استرداد پیش از ختم مذاکرات مطرح

- شده و یا اگر بعد از ختم مذاکرات است، خواننده راضی باشد.
۲. فقط در صورتی پذیرفته می‌شود که وکالت در استرداد دعوا در وکالت‌نامه تصریح شده و استرداد پیش از ختم مذاکرات مطرح شده و یا اگر بعد از ختم مذاکرات است، خواننده راضی باشد و خواهان از دعوی خود به کلی صرف‌نظر کند.
۳. فقط در صورتی پذیرفته می‌شود که استرداد پیش از ختم مذاکرات مطرح شده و یا اگر بعد از ختم مذاکرات است، خواننده راضی باشد و خواهان از دعوی خود به کلی صرف‌نظر نماید.
۴. فقط در صورتی پذیرفته می‌شود که استرداد، پیش از ختم مذاکرات مطرح شده و یا اگر بعد از ختم مذاکرات است خواننده راضی باشد.
- تست ۲۰: حکم محکومیت شخص ب به تحویل یک تخته فرش به سود الف صادر و قطعی می‌شود. محکوم علیه برابر مقررات از این حکم درخواست اعاده دادرسی می‌کند. چنانچه شخص ج تخته فرش مزبور را متعلق به خود بداند، چه اقدامی را باید معمول دارد؟
۱. فقط می‌تواند نسبت به حکم مزبور فرجام‌خواهی کند.
 ۲. به عنوان ثالث وارد دعوی اعاده دادرسی می‌شود.
 ۳. تا قبل از تعیین تکلیف اعاده دادرسی، هیچ‌گونه اقدامی نمی‌تواند انجام دهد.
 ۴. فقط می‌تواند نسبت به حکم محکومیت ب اعتراض ثالث نماید.

پاسخ تست‌های آزمون وکالت ۹۶

- ✓ پاسخ تست ۱: گزینه ۳ صحیح است. بر اساس ماده ۱۵۸ ق.آ.د.م دعوی تصرف عدوانی راجع به مال غیرمنقول می‌باشد. همچنین در این دعوا، مالکیت مورد اختلاف نیست تا اثبات مالکیت یا ارائه سند مالکیت لازم باشد. با این حال، تصرف در ملکی که قابلیت تملک خصوصی ندارد، مورد حمایت قانون‌گذار نیست.
- ✓ پاسخ تست ۲: گزینه ۲ صحیح است. مطابق ماده ۶ با آئین‌نامه قانون افراز و فروش املاک مشاع (مصوب ۱۳۵۷): «تصمیم مسئول واحد ثبتی به ضمیمه یک نسخه از صورت‌مجلس و فتوکپی نقشه افرازی (در صورتی که ملک قابل افراز اعلام شود) به کلیه شرکاء ابلاغ می‌شود تا چنانچه اعتراضی داشته باشند وفق مقررات ماده ۲ قانون افراز و فروش املاک مشاع به دادگاه شهرستان محل وقوع ملک تسلیم نمایند. طریقه ابلاغ مطابق با مقررات ابلاغ در آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجراء می‌باشد.»
- همچنین بر اساس ماده قانون افراز و فروش املاک مشاع (مصوب ۱۳۵۷/۸/۲۲ مجلس شورای ملی)، «تصمیم واحد ثبتی قابل اعتراض از طرف هر یک از شرکاء در دادگاه شهرستان محل وقوع ملک است مهلت اعتراض ده روز از تاریخ ابلاغ تصمیم مورد اعتراض می‌باشد. دادگاه شهرستان به دعوا رسیدگی کرده و حکم مقتضی صادر خواهد نمود. حکم دادگاه شهرستان قابل شکایت فرجامی است.»
- ✓ پاسخ تست ۳: گزینه ۴ صحیح است. به استناد ماده ۲ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و قانون دفاتر اسناد رسمی (مصوب ۱۳۲۲) که بیان داشته است: «مرجع رسیدگی به دعاوی ناشی از دستور اجرای اسناد رسمی دادگاه صلاحیت‌دار محلی است که در حوزه آن دستور اجرا داده شده.»
- ✓ پاسخ تست ۴: گزینه ۲ صحیح است. بر اساس ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م، از حیث مرجع رسیدگی، اعتراض ثالث اصلی در صلاحیت دادگاهی است که رأی معترض عنه را صادر کرده است. دادخواست اعتراض نیز باید تنها به همان دادگاه تقدیم شود. صرف‌نظر از نوع و میزان خواسته قابل فرجام که در مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ ق.آ.د.م آمده، قرار رد یا عدم استماع دعوا اساساً قابل فرجام‌خواهی نیست، مگر اینکه دلیل صدور هر کدام از این دو قرار، «عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا» باشد.
- ✓ پاسخ تست ۵: گزینه ۳ صحیح است. اط ماده ۷۴ ق.آ.د.م چنین برداشت می‌شود که اگر خوانندگان دعوا محصور (مشخص) باشند؛ مشخصات همه آنان باید در دادخواست قید شود. با توجه به غیرمنقول بودن دعوی «حق عبور» به عنوان یکی از اقسام حق ارتفاق، از ماده ۹ قانون شورای حل اختلاف (مصوب ۹۴) برمی‌آید که دعوی غیرمنقول با هر میزان خواسته در شورا قابل طرح و رسیدگی نمی‌باشد.

- ✓ پاسخ تست ۶: اگر خواننده در دعوی خلع ید یا تصرف عدوانی، در مقام دفاع، تصرف خود در ملک را انکار کند، در واقع به ایراد عدم توجه دعوا به خود متوسل شده است (بند ۴ ماده ۸۴ ق.آ.د.م) و از آنجا که اصل بر عدم تصرف است، خواهان باید خلاف این ایراد را اثبات کند. البته اگر خواهان بتواند اثبات کند هرچند خواننده اکنون بر ملکی تصرف ندارد، اما پیش از این، برای مدتی در ملک مورد ادعا تصرف داشته است، این امر از حیث مسؤولیت خواننده نسبت به اجرت‌المثل زمان تصرف وی، واجد اثر می‌باشد.
- ✓ پاسخ تست ۷: به دلالت ماده ۶۳ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری (مصوب ۱۳۹۲)، گزینه ۴ صحیح است. طبق این ماده: «هرگاه شعبه رسیدگی‌کننده دیوان در مرحله رسیدگی به آراء و تصمیمات مراجع مذکور در بند (۲) ماده (۱۰) این قانون، اشتباه یا نقصی را ملاحظه نماید که به اساس رأی لطمه وارد نکند، آن را اصلاح و رأی را ابرام می‌نماید و چنانچه رأی واجد ایراد شکلی یا ماهوی مؤثر باشد، شعبه مکلف است با ذکر همه موارد و تعیین آنها، پرونده را به مرجع مربوط اعاده کند. مرجع مذکور موظف است مطابق دستور شعبه دیوان نسبت به رفع نقص یا ایرادهای اعلامی اقدام و سپس مبادرت به اتخاذ تصمیم یا صدور رأی نماید. در صورتی که از تصمیم متخذه و یا رأی صادره مجدداً شکایت شود، پرونده به همان شعبه رسیدگی‌کننده ارجاع می‌شود. شعبه مذکور چنانچه تصمیم و یا رأی را مغایر قانون و مقررات تشخیص دهد، مستند به قانون و مقررات مربوط، آن را نقض و پس از اخذ نظر مشاورین موضوع ماده (۷) این قانون، مبادرت به صدور رأی ماهوی می‌نماید.»
- ✓ پاسخ تست ۸: گزینه ۱ صحیح است. خواننده وقتی حق اعتراض به بهای خواسته را دارد که با تغییر در بهای خواسته مرجع صالح، امکان شکایت از رأی و همچنین هزینه دادرسی تغییر کند در این مورد خواننده حق اعتراض دارد چون با اعتراض به بهای خواسته و تعیین مبلغ ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال مرجع صالح از دادگاه عمومی حقوقی به شورای حل اختلاف تغییر پیدا می‌کند. اعتراض به بهای خواسته باید تا اولین جلسه ایراد شود.
- ✓ پاسخ تست ۹: به استناد ماده ۴ قانون امور حسبی گزینه ۱ صحیح است. طبق این ماده: «هرگاه دادگاه رأساً یا بر حسب تذکر به خطاء تصمیم خود برخورد در صورتی که آن تصمیم قابل پژوهش نباشد می‌تواند آن را تغییر دهد.»
- ✓ پاسخ تست ۱۰: گزینه ۳ صحیح است. از مواد مختلف، از جمله مواد ۱۲۷ و ۱۲۸ ق.آ.د.م چنین برداشت می‌شود که صرف درخواست تأمین خواسته یا حتی صدور آن یا ابلاغ قرار تأمین خواسته به خواننده، حق تقدیمی برای خواهان ایجاد نمی‌شود. آنچه که موجب حق تقدم می‌شود، «توقیف مال» اعم از منقول و غیرمنقول و اعم از عین خواسته یا معادل آن می‌باشد، بند ۱ ماده ۱۴۸ قانون اجرای احکام مدنی نیز به این امر دلالت دارد که آنچه موجب تقدم می‌شود، «توقیف تأمینی یا اجرایی» است و صرف درخواست توقیف، تقدیمی در پی ندارد.
- ✓ پاسخ تست ۱۱: به استناد ماده ۱۲ لایحه استقلال قانون وکلای دادگستری (مصوب ۱۳۳۳) گزینه ۲ صحیح است. طبق این ماده: «در صورتی که وکیل دادگستری یا زوجه او با دادرسی یا دادستان یا دادیار یا بازپرس قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از طبقه دوم داشته باشد مستقیماً یا با واسطه از قبول وکالت در آن دادگاه یا نزد آن دادستان یا دادیار یا بازپرس ممنوع است.»
- ✓ پاسخ تست ۱۲: به دلالت ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است. طبق این ماده: «قبول یا رد درخواست دستور موقت مستقلاً قابل اعتراض و تجدیدنظر و فرجام نیست. لکن متقاضی می‌تواند ضمن تقاضای تجدیدنظر به اصل رأی نسبت به آن نیز اعتراض و درخواست رسیدگی نماید. ولی در هر حال رد یا قبول درخواست دستور موقت قابل رسیدگی فرجامی نیست.»
- ✓ پاسخ تست ۱۳: گزینه ۳ صحیح است. به استناد رأی وحدت رویه شماره ۶۲۲ مورخ ۱۳۴۵/۴/۲۰: «چون به موجب ماده (۶۸۳) قانون آیین دادرسی مدنی هزینه دادخواست به نسبت بهای محکوم‌به مورد شکایت وصول می‌گردد. در موردی که دو یا چند تن متضامناً به پرداخت مبلغی محکوم گردند و تمام یا بعضی از آنها ضمن یک دادخواست یا دادخواست‌های متعدد شکایت نمایند پرداخت هزینه دادرسی از طرف یکی از آنها موجب سلب تکلیف پرداخت هزینه مزبور از سایرین خواهد بود.»
- ✓ پاسخ تست ۱۴: اگر حکم غیابی جزئاً به زبان خواهان صادر شده باشد، او حق تجدیدنظر خواهد داشت.
- ✓ پاسخ تست ۱۵: به موجب ماده ۲۱۸ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است. طبق این ماده: «در مقابل تردید یا انکار، هرگاه ارائه‌کننده سند، سند خود را استرداد نماید، دادگاه به اسناد و دلایل دیگر رجوع می‌کند. استرداد سند دلیل بر بطلان آن نخواهد بود، چنانچه صاحب سند، سند خود را استرداد نکرد و سند مؤثر در دعوا باشد، دادگاه مکلف است به اعتبار آن سند رسیدگی نماید.»
- ✓ پاسخ تست ۱۶: بنابر ماده ۴۹۰ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است. طبق این ماده: «در مورد ماده فوق هریک از طرفین می‌تواند ظرف بیست روز بعد از ابلاغ رأی داور از دادگاهی که دعوا را ارجاع به داوری کرده یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد،

حکم به بطلان رأی داور را بخواهد در این صورت دادگاه مکلف است به درخواست رسیدگی کرده، هرگاه رأی از موارد مذکور در ماده فوق باشد حکم به بطلان آن دهد و تا رسیدگی به اصل دعوا و قطعی شدن حکم به بطلان، رأی داور متوقف می‌ماند.»

در پاسخ به این سوال باید توجه داشت که اصولاً اعتراض به رأی داور مانع از اجرای رأی نمی‌شود و تنها حکم (بدوی) به بطلان آن اثر تعلیقی دارد. چرا که به موجب ماده ۴۹۳ ق.آ.د.م، صرف «اعتراض به رأی داور مانع اجرای آن نیست، مگر آنکه دلایل اعتراض قوی باشد. در این صورت دادگاه قرار توقف منع اجرای آن را تا پایان رسیدگی به اعتراض و صدور حکم قطعی صادر می‌نماید و در صورت اقتضاء تأمین مناسب نیز از معترض اخذ خواهد شد.»

✓ پاسخ تست ۱۷: گزینه ۴ صحیح است. بند «۴» ماده ۳۷۱ ماده ۳۷۶ ق.آ.د.م در بیان یکی از جهات فرجام، توصیف بهتری از نحوه برخورد با آرای مغایر در مقایسه با بند «۴» ماده ۴۲۶ و ماده ۴۳۹ ق.آ.د.م در فصل اعاده دادرسی ارائه می‌دهد، به موجب بند «۴» ماده ۳۷۱، در صورتی که به سه شرط وحدت موضوع، وحدت اصحاب و وحدت سبب، آرای مغایر صادر شده و به سبب تجدیدنظر یا اعاده دادرسی، تکلیف آنها مشخص نشده باشد، «رأی مؤخر بی اعتبار بوده و به درخواست ذی نفع بی اعتباری آن اعلام می‌گردد. همچنین رأی اول در صورت مخالفت با قانون نقض خواهد شد، اعم از اینکه آرای یادشده از یک دادگاه و یا دادگاه‌های متعدد صادر شده باشند.» (ماده ۳۷۶ ق.آ.د.م)

به موجب ماده ۳۷۶ و برخلاف بند «۴» ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م، لازم نیست آرای متضاد از «دادگاه واحد» صادر شده باشد تا جهت فرجام محقق شود؛ بلکه صدور آنها از دادگاه‌های متعدد نیز زمینه بررسی موضوع را در مرجع فرجام فراهم می‌نماید. به علاوه، برخلاف آنچه در ماده ۴۳۹ ق.آ.د.م در بحث اعاده دادرسی آمده، نتیجه رسیدگی فرجامی نسبت به آرای مغایر، لزوماً ابقای رأی اول و نقض رأی دوم نیست؛ بلکه «رأی اول در صورت مخالفت با قانون نقض خواهد شد.»

✓ پاسخ تست ۱۸: گزینه ۳ صحیح است. دادگاه و شورای حل اختلاف، با همدیگر اختلاف در صلاحیت ذاتی دارند و برای مثال، شورا نمی‌تواند به موضوعی رسیدگی کند که از صلاحیت آن خارج باشد. همین محدودیت برای دادگاه عمومی حقوقی نسبت به دعاوی داخل در صلاحیت شورا نیز وجود دارد. هرچند که ماده ۲۱ قانون شورای حل اختلاف (مصوب ۱۳۹۴) در مورد خاصی در دعاوی که در واقع در صلاحیت شورا می‌باشد، برای دادگاه «صلاحیت اضافی» قائل شده و تصریح می‌کند: «در مواردی که دعاوی طاری یا مرتبط با دعاوی اصلی از صلاحیت ذاتی شورا خارج باشد، رسیدگی به هر دو دعوا در مرجع قضائی صالح به عمل می‌آید.»

✓ پاسخ تست ۱۹: گزینه ۱ صحیح است. وکیل دارای تمام اختیارات راجع به امر دادرسی می‌باشد، مگر مواردی که صریحاً در وکالت‌نامه استثنا گردیده یا مواردی که به حکم قانون (مواد ۳۵ و ۳۶ ق.آ.د.م) فاقد آنهاست، مگر اینکه در وکالت‌نامه تصریح شده باشد (صدر ماده ۳۵ ق.آ.د.م) بنابراین تشخیص اختیارات وکیل از طریق مراجعه به وکالت‌نامه به عمل می‌آید و اگر در موردی تردید پیش آید، تفسیر مفاد وکالت‌نامه با دادگاه است. بند (۹) ماده ۳۵ ق.آ.د.م «وکالت در استرداد دادخواست یا دعوا» نیازمند تصریح در وکالت‌نامه است.

به موجب بند «ب» ماده ۱۰۷، هرگاه پس از شروع جلسه اول تا پیش از ختم دادرسی، خواهان دعاوی خود را مسترد کند، قرار ردّ دعوا صادر می‌شود. به علاوه، هرگاه پس از ختم مذاکرات اصحاب دعوا، خواهان دعاوی خود را مسترد کند و خوانده اعتراضی نسبت به این امر نداشته باشد، قرار ردّ دعوا صادر می‌شود (قسمت اول بند (ج) ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م) اگر خوانده با این استرداد مخالفت کند، دادگاه رسیدگی را تا صدور رأی قاطع ادامه می‌دهد؛ مگر اینکه خواهان کلاً از دعاوی خود صرف نظر کند که در این صورت، «قرار سقوط دعا» صادر می‌شود.

باید توجه داشت که هرگاه استرداد دادخواست یا دعوا پس از ختم دادرسی یا پس از صدور رأی قاطع از سوی دادگاه انجام گیرد، اثری ندارد. حتی اگر این اقدام بدون اطلاع از صدور چنین رأیی صورت گرفته باشد؛ زیرا در بند «ج» ماده ۱۰۷ چنین فرضی پیش‌بینی نشده است. در واقع، پس از اعلام ختم دادرسی، دادگاه مکلف به انشای رأی است (ماده ۲۹۵ ق.آ.د.م) و پس از صدور رأی قاطع، دادخواست یا دعوا به مفهومی که قابل استرداد باشد، وجود ندارد.

✓ پاسخ تست ۲۰: گزینه ۴ صحیح است. باید توجه داشت که هرگاه محکوم به عین باشد و حین اجرای حکم ثالث نسبت به آن مال مدعی حقی گردد، این امر را نمی‌توان اعتراض ثالث اجرایی محسوب داشت؛ زیرا اعتراض ثالث در واقع متوجه روند اجرای رأی نمی‌شود، بلکه مضمون اعتراض وی آن است که چرا مالی که متعلق حقّ وی بوده، بدون لحاظ حقّ وی، موضوع حکم واقع شده است. از این رو، ثالث باید در دادگاه صالح نسبت به رأی صادره اعتراض نماید.

تست‌های آزمون وکالت ۹۷

تست ۱: چنانچه قاضی مجتهد باشد و قانون حاکم بر دعوا را خلاف شرع بداند، کدام مورد صحیح است؟

۱. باید از رسیدگی امتناع کند، مگر دعوای مطروحه راجع به اصل نکاح و یا طلاق باشد.
۲. باید از رسیدگی امتناع کند، حتی اگر دعوائی مطروحه راجع به اصل نکاح و یا طلاق باشد.
۳. می‌تواند از رسیدگی امتناع کند نوع دعوا اثر ندارد.
۴. فقط در دعوای غیرمالی می‌تواند از رسیدگی امتناع کند.

تست ۲: چنانچه قاضی به علّت تخلف انتظامی که در زمان قضاوت مرتکب شده تحت پیگرد انتظامی قرار گیرد و در جریان رسیدگی به تخلف وی، از خدمت قضایی به طور دائم منفک شود، کدام مورد صحیح است؟

۱. تعقیب انتظامی موقوف می‌شود حتی اگر به شغل اداری منتقل شده باشد.
۲. تعقیب انتظامی در هر حال تا پایان ادامه می‌یابد.
۳. تعقیب انتظامی موقوف می‌شود مگر آنکه به شغل اداری منتقل شده باشد که در این صورت، به تخلف وی در هیأت رسیدگی به تخلفات اداری رسیدگی می‌شود.
۴. تعقیب انتظامی موقوف می‌شود مگر آنکه به شغل اداری منتقل شده باشد که در این صورت، به تخلف وی در مراجع انتظامی قضاوت رسیدگی می‌شود.

تست ۳: چنانچه وکیل فاقد، شرایط مقرر در قانون «کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری» تشخیص داده شود، کدام مورد صحیح است؟

۱. تشخیص با کانون وکلای دادگستری است، اما باید مراتب را به دادگاه انتظامی وکلا اعلام و درخواست رسیدگی کند. پروانه وکالت تا صدور حکم قطعی معتبر است، مگر اینکه دادگاه انتظامی وکلا، حکم تعلیق وی را صادر کند.
۲. تشخیص با کانون وکلای دادگستری است، اما باید مراتب را به دادگاه عالی انتظامی قضات اعلام و درخواست رسیدگی کند، پروانه وکالت تا صدور رأی قطعی معتبر است، اما دادگاه انتظامی کانون می‌تواند حکم وکیل را صادر کند.
۳. تشخیص با کانون وکلای دادگستری است، اما باید مراتب را به دادگاه انتظامی وکلا اعلام و درخواست رسیدگی کند. در این صورت، باید حکم تعلیق وکیل تا صدور حکم قطعی صادر شود.
۴. تشخیص با کانون وکلای دادگستری است، اما باید مراتب را به دادگاه عالی انتظامی قضات اعلام و درخواست رسیدگی کند در این صورت، باید حکم تعلیق تا صدور حکم قطعی صادر شود.

تست ۴: در خصوص گرفتن پروانه کارشناسی از کانون کارشناسان رسمی دادگستری، توسط کارمندان شاغل قضایی و ارجاع امر کارشناسی توسط دادگاه به آنها، کدام مورد صحیح است؟

۱. می‌توانند دریافت کنند، اما ارجاع امر کارشناسی به آنها فقط با توافق طرفین امکان‌پذیر است.
۲. نمی‌توانند دریافت کنند، مگر به شغل اداری منتقل شوند.
۳. می‌توانند دریافت کنند، اما دادگاه‌ها نمی‌توانند امر کارشناسی را به آنها ارجاع کنند، مگر در آن رشته کارشناس دیگری نباشد.
۴. می‌توانند دریافت کنند، اما دادگاه‌ها در هیچ صورتی نمی‌توانند امر کارشناسی را به آنها ارجاع کنند ولی سایر مراجع می‌توانند.

تست ۵: چنانچه نسبت به موارد مشابه، با استنباط متفاوت از قوانین، آرای مختلفی صادر شود، در چه صورتی رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور صادر می‌شود؟

۱. رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل کشور مطلع شده باشند و از هیأت عمومی درخواست کنند، وکلای دادگستری نیز می‌توانند از طریق این مقامات درخواست کنند.
۲. هیأت عمومی دیوان عالی کشور از هر طریقی که مطلع شود.
۳. رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل کشور مطلع شده و هیأت عمومی درخواست کنند وکلای دادگستری نمی‌توانند از طریق مقامات مزبور درخواست کنند؛ اما کانون وکلای دادگستری می‌تواند.

۴. رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل کشور مطلع شده و از هیأت عمومی درخواست کنند هر ذی‌نفعی و کانون وکلای دادگستری می‌توانند از طریق مقامات مزبور درخواست کنند.
- تست ۶: چنانچه یکی از کارمندان شهرداری، به تصمیم مدیر کل کارگزینی شهرداری نسبت به خود، اعتراض داشته باشد و ضمناً مدعی باشد که اجرای تصمیم مذکور، منجر به ورود خسارت جبران‌ناپذیر خواهد شد، کدام مورد صحیح است؟
۱. این امر در صلاحیت دیوان عدالت اداری است و امکان درخواست دستور موقت نیز وجود داشته و درخواست دستور موقت و صدور قرار دستور موقت، مستلزم پرداخت هزینه دادرسی و تودیع تأمین است.
 ۲. این امر در صلاحیت دیوان عدالت اداری است و امکان درخواست دستور موقت نیز وجود داشته و درخواست دستور موقت، نیاز به پرداخت هزینه دادرسی ندارد، ولی صدور قرار، تودیع تأمین است.
 ۳. این امر در صلاحیت هیأت رسیدگی به تخلفات اداری است و هیأت در این موضوع، حق صدور دستور موقت ندارد.
 ۴. این امر در صلاحیت دیوان عدالت اداری است و امکان درخواست دستور موقت نیز وجود داشته و درخواست دستور موقت و صدور قرار دستور موقت مستلزم پرداخت هزینه دادرسی و تودیع تأمین نیست.
- تست ۷: راجع به رجوع در طلاق میان زن و مردی، اختلافاتی ایجاد و در دادگاه صالح مطرح می‌شود، در خصوص ارجاع امر به شورای حل اختلاف، کدام مورد صحیح است؟
۱. این امر می‌تواند به شورای حل اختلاف، فقط برای یک بار و حداکثر برای یک ماه جهت صلح و سازش ارجاع شود.
 ۲. این امر می‌تواند به شورای حل اختلاف جهت صلح و سازش ارجاع شود و تا روشن شدن نتیجه صلح و سازش، پرونده در شورای حل اختلاف مفتوح می‌ماند و در صورت عدم حصول صلح و سازش، پرونده به دادگاه صالح عودت داده می‌شود.
 ۳. این امر قابلیت ارجاع به شورای حل اختلاف ندارد، حتی برای صلح و سازش.
 ۴. این امر می‌تواند به شورای حل اختلاف، فقط برای یک بار، جهت صلح و سازش به مدت حداکثر سه ماه ارجاع شود.
- تست ۸: دعوی به خواسته رفع تصرف عدوانی از ملکی اقامه می‌شود خوانده دعوا در مقام پاسخ، به سندی عادی استناد می‌کند. خواهان دعوا نسبت به این سند با ذکر دلیل، ادعای جعل می‌کند. در این خصوص، کدام مورد صحیح است؟
۱. ابلاغ دعوای جعل و دلیل آن به خوانده لازم نیست، چون در دعوای تصرف عدوانی، تشریفات آیین دادرسی رعایت نمی‌شود.
 ۲. دعوای جعلیت و دلیل آن، به تشخیص دادگاه به خوانده ابلاغ می‌شود و اگر خوانده به استفاده از سند باقی باشد، باید ظرف ۱۰ روز، اصل سند را به دفتر دادگاه تسلیم کند.
 ۳. در دعوای تصرف عدوانی، استناد به سند مورد توجه دادگاه قرار نمی‌گیرد.
 ۴. دادگاه باید رسیدگی را متوقف نموده تا به دعوای جعل و دلیل آن، در مرجع کیفری رسیدگی و نتیجه مشخص شود.
- تست ۹: افزایش خواسته یا تغییر نحوه دعوا یا خواسته یا درخواست، در کدام یک از صورت‌های زیر، ممکن است؟
۱. با دعوای طرح شده مرتبط بوده و منشأ واحدی داشته باشد و تا اولین جلسه دادرسی به دادگاه اعلام شود.
 ۲. با دعوای طرح شده مرتبط بوده، یا منشأ واحدی داشته باشد و تا به اولین جلسه دادرسی به دادگاه اعلام شود.
 ۳. با دعوای طرح شده مرتبط بوده و منشأ واحدی داشته باشد و تا پایان اولین جلسه دادرسی به دادگاه اعلام شود.
 ۴. با دعوای طرح شده مرتبط بوده، یا منشأ واحدی داشته باشد و تا پایان اولین جلسه دادرسی به دادگاه اعلام شود.
- تست ۱۰: یکی از وکلای دادگستری به وکالت از شرکت سهامی خاص «الف» به خواسته یک میلیارد ریال اقامه دعوا می‌کند. طبق مصوبات شرکت، کلیه اسناد شرکت باید به امضای مدیرعامل و مهر شرکت باشد، مدیرعامل وکالت‌نامه وکیل را امضا کرده، اما این وکالت‌نامه فاقد مهر شرکت است. دادگاه نخستین، خوانده را به پرداخت مبلغ مزبور محکوم کرده است. چنانچه از این رأی تجدیدنظرخواهی شود، تجدیدنظر چه تکلیفی دارد؟
۱. پرونده را به دادگاه نخستین اعاده می‌کند تا مدیر دفتر این دادگاه، اخطار رفع نقص صادر کند.
 ۲. حکم نخستین را نقض و قرار رد دعوای بدوی را صادر می‌کند و این قرار قطعی است.
 ۳. حکم نخستین را نقض و پرونده را به دادگاه نخستین عودت می‌دهد تا مدیر دفتر این دادگاه اخطار رفع نقص صادر کند.
 ۴. پرونده را دادگاه نخستین ارسال و دادگاه مزبور، حکم نخستین را نقض و قرار رد دعوای بدوی را صادر می‌کند.
- تست ۱۱: دعوایی به خواسته صدور حکم بر وقفیت ملکی اقامه می‌شود. در جریان دادرسی نخستین، طرفین کتباً توافق می‌کنند که رأی

کارشناسی که به تراضی تعیین می‌کنند، قاطع دعوا باشد. کارشناس رأی خود را صادر و دادگاه نیز بر همین اساس، اقدام به صدور حکم می‌کند. در خصوص قابل شکایت بودن حکم دادگاه، کدام مورد صحیح است؟

۱. حکم دادگاه قابل تجدیدنظر و فرجام نیست.
۲. حکم دادگاه قابل تجدیدنظر و فرجام است.
۳. حکم دادگاه فقط قابل تجدیدنظر است.
۴. حکم دادگاه فقط قابل فرجام است.

تست ۱۲: چنانچه اصحاب دعوا، وکیل داشته باشند، اما دادگاه پس از اولین جلسه دادرسی حضور شخص خوانده را لازم بداند و جلسه را به همین علت تجدید نموده و در اخطار به این امر تصریح نماید، کدام مورد صحیح است؟

۱. اگر خوانده، علی‌رغم ابلاغیه، در جلسه مقرر حاضر نشود، ضمانت اجرایی ندارد، چون در قانون تصریح نشده است.
۲. دادگاه نمی‌تواند با وجود وکیل، به شخص خوانده برای حضور در جلسه دادرسی اخطار نماید.
۳. اگر خوانده علی‌رغم ابلاغ اخطاریه، در جلسه مقرر حاضر نشود و دادگاه نتواند با توضیحات خواهان، حکم صادر کند، قرار ابطال دادخواست صادر می‌شود.

۴. اگر خوانده علی‌رغم، ابلاغ اخطاریه، در جلسه مقرر حاضر نشود، دادگاه باید ختم دادرسی را اعلام و مبادرت به صدور رأی نماید.

تست ۱۳: دعوایی به خواسته تحویل یک دستگاه خودرو که یک میلیارد تقویم شده، به استناد سند رسمی اقامه می‌شود، اگر خواهان درخواست دستور موقت مبنی بر بازداشت خودرو کند، کدام مورد صحیح است؟

۱. درخواست قابل پذیرش است، اما صدور قرار مستلزم دادن تأمین است که باید وجه نقد باشد.
 ۲. درخواست قابل پذیرش نیست، زیرا باید قرار تأمین خواسته صادر شود.
 ۳. درخواست قابل پذیرش است، اما صدور قرار مستلزم دادن تأمین است که می‌تواند وجه نقد باشد.
 ۴. درخواست قابل پذیرش است، اما نیاز به دادن تأمین نیست، زیرا مستند دعوا سند رسمی است.
- تست ۱۴: حکم دادگاه مبنی بر تحویل عین معینی به محکوم‌له صادر و لازم‌الاجرا می‌شود. در روز اجرای حکم، عین محکوم‌به در تصرف شخصی غیر از محکوم‌علیه است. کدام مورد صحیح است؟

۱. این امر مانع اقدامات اجرایی است، اما متصرف باید ظرف یک هفته به دادگاه صالح مراجعه کرده و قرار لازم را ظرف ۱۵ روز بگیرد.
۲. این امر مانع اقدامات اجرایی نیست، مگر متصرف، مدعی حقی از عین یا منافع آن بوده و دلایلی هم ارائه کند.
۳. فقط اگر مال غیرمنقول باشد، این امر مانع اقدامات اجرایی است، اما متصرف باید ظرف یک هفته به دادگاه صالح مراجعه کرده و قرار لازم را ظرف ۱۵ روز بگیرد.
۴. فقط اگر مال غیرمنقول باشد، این امر مانع اقدامات اجرایی نیست، مگر متصرف، مدعی حقی از عین یا منافع آن بوده و دلایلی هم ارائه کند.

تست ۱۵: در دعوایی که به خواسته یک میلیارد ریال اقامه شده، وکیل خواهان پس از پایان اولین جلسه دادرسی، لایحه‌ای مبنی بر استرداد دعوا، تسلیم دادگاه می‌کند، کدام مورد صحیح است؟

۱. چنانچه استرداد دعوا در وکالت‌نامه تصریح شده باشد، دادگاه به هر حال، قرار رد دعوا صادر می‌کند.
۲. با توجه به پایان یافت اولین جلسه دادرسی، پذیرش استرداد دعوا منوط به رضایت خوانده است.
۳. چنانچه دادگاه تصمیم به تجدید جلسه دادرسی داشته باشد، استرداد دعوا را می‌پذیرد، حتی اگر در وکالت‌نامه تصریح نشده باشد.
۴. چنانچه دادگاه تصمیم به تجدید جلسه دادرسی داشته باشد و استرداد دعوا در وکالت‌نامه تصریح شده باشد، قرار رد دعوا صادر می‌کند.

تست ۱۶: در کدام یک از موارد زیر، دادرسی متوقف نمی‌شود؟

۱. عدم پرداخت هزینه کارشناسی در مرحله تجدیدنظر در مواردی که اجرای قرار کارشناسی را دادگاه لازم بداند و بدون اجرای آن، نتواند انشای رأی کند.
۲. در دعوای واهی تا وقتی که خواهان تأمین ندهد.

۳. عدم تهیه وسیله اجرای قرار تحقیق و یا معاینه محل توسط خواهان در مرحله نخستین، در مواردی که اجرای قرار را دادگاه لازم بداند و بدون تهیه وسیله اجرای آن اجرای قرار مقدور نباشد و دادگاه نتواند انشای رأی کند.
۴. عدم تهیه وسیله اجرای قرار تحقیق و یا معاینه محل توسط تجدیدنظرخواه در مواردی که اجرای قرار را دادگاه لازم بداند و بدون تهیه آن، اجرای قرار مقدور نباشد و دادگاه نتواند انشای رأی کند.
- تست ۱۷: شخصی مبلغ یک میلیارد ریال از دیگری قرض می‌گیرد و از همان ابتدا به قصد عدم تأدیه دین، از محل آن مسکنی خریداری می‌کند، با اقامه دعوی دائن، مدیون با حکم لازم الاجرا محکوم به پرداخت مبلغ فوق می‌شود، کدام مورد در خصوص اجرای حکم از محل مسکن مزبور، صحیح است؟
۱. در صورتی مجاز نیست که در حدّ شأن وی باشد.
 ۲. چنانچه مورد نیاز و در حدّ شأن او باشد مجاز نیست.
 ۳. مجاز است.
 ۴. در هر حال ممنوع است.
- تست ۱۸: دعوایی به خواسته ده میلیارد ریال، به استناد سندی عادی در دادگاه عمومی اقامه می‌شود خوانده به ذکر دلیل ادعا می‌کند که مبلغ واقعی سند یک میلیارد ریال بوده و در این عدد جعل شده است. کدام مورد صحیح است؟
۱. خواهان باید اصل سند را در مهلت مقرر به دفتر دادگاه تسلیم کند، دادگاه فوراً آن را مهر و موم می‌کند و چنانچه پس از رسیدگی، ادعای جعل را وارد تشخیص دهد، در حکمی که صادر می‌کند، از جمله باید مقرر نماید کلمه مجعول تغییر داده شود.
 ۲. خواهان باید اصل سند را در مهلت مقرر به دفتر دادگاه تسلیم کند، اما مهر و موم سند لازم نیست و چنانچه دادگاه پس از رسیدگی، ادعای جعل را وارد تشخیص دهد، در حکمی که صادر می‌کند از جمله باید مقرر نماید کلمه مجعول تغییر داده شود.
 ۳. خواهان باید اصل سند را در مهلت مقرر به دفتر دادگاه تسلیم کند، دادگاه فوراً آن را مهر و موم می‌کند چنانچه پس از رسیدگی ادعای جعل را وارد تشخیص دهد، تکلیف از بین بردن سند، مستلزم صدور رأی از مرجع کیفری است.
 ۴. خواهان باید اصل سند را در مهلت مقرر به دفتر دادگاه تسلیم کند، اما مهر و موم سند لازم نیست و چنانچه دادگاه پس از رسیدگی، ادعای جعل را وارد تشخیص دهد، در حکمی که صادر می‌کند از جمله باید مقرر نماید سند از بین برده شود.
- تست ۱۹: در خصوص اطلاعات حاصل از معاینه محل، کدام مورد صحیح است؟
۱. از امارات قانونی است و در هر حال به دادرس تحمیل می‌شود، اما با اماره مخالف بی‌اثر نمی‌شود.
 ۲. از امارت قضایی است و در هر حال به دادرس تحمیل می‌شود، اما با اماره مخالف بی‌اثر می‌شود.
 ۳. از امارات قانونی است و در صورتی در اثبات ادعا مؤثر است که وجدان دادرس را اقناع کند و با اماره مخالف بی‌اثر نمی‌شود.
 ۴. از امارت قضایی است و در صورتی در اثبات ادعا مؤثر است که وجدان دادرس را اقناع کند، اما با اماره مخالف بی‌اثر می‌شود.
- تست ۲۰: کدام مورد در خصوص سوگند، پس از اقامه یئنه در دعوی بر میت صحیح است؟
۱. در صورت خودداری مدعی از ادعای سوگند و سه بار اخطار دادگاه و خودداری مدعی، قرار ابطال دادخواست صادر می‌شود.
 ۲. در صورت امتناع مدعی از ادای سوگند، حقّ وی ساقط می‌شود.
 ۳. در صورت نکول مدعی از اتیان سوگند و امتناع مدعی علیه از ادای سوگند و با ردّ آن واگذار شدن سوگند توسط دادگاه به مدعی و خودداری وی، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌شود.
 ۴. در صورت نکول مدعی از اتیان سوگند، سوگند به مدعی علیه رد می‌شود و در صورت خودداری از ادای سوگند، حکم علیه وی صادر می‌شود.

پاسخ تست‌های آزمون وکالت ۹۷

- ✓ پاسخ تست ۱: به استناد تبصره ماده ۳ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است. تبصره ماده ۳ ق.آ.د.م: «چنانچه قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند پرونده به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد.» در این مورد نوع دعوا اثری ندارد.

- ✓ پاسخ تست ۲: طبق ماده ۴۲ آیین نامه اجرایی قانون نظارت بر رفتار قضات، گزینه ۱ صحیح است. این ماده بیان می‌دارد که: «چنانچه قاضی که صلاحیت او مورد تردید قرار گرفته است فوت کند یا بازخرد یا بازنشسته و یا به هر نحو از خدمت قضایی به طور دائم مُنْک شود رسیدگی متوقف و پرونده امر بایگانی می‌شود.»
- ✓ پاسخ تست ۳: به استناد تبصره ۵ ماده ۲ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری گزینه ۲ صحیح است. طبق این تبصره: «اعتبار پروانه وکالت سه سال است و تمدید آن منوط به درخواست متقاضی می‌باشد. هرگاه وکیلی فاقد یکی از شرایط این قانون تشخیص داده شود، کانون موظف است موضوع و دلایل آن را به دادگاه انتظامی وکلا، اعلام و درخواست رسیدگی نماید. دادگاه مذکور پس از رسیدگی نسبت به تمدید یا عدم تمدید پروانه رأی مقتضی صادر می‌کند. پروانه این اشخاص تا صدور حکم قطعی معتبر خواهد بود مگر در مواردی که دادگاه با توجه به ضرورت حکم تعلیق صادر نماید.»
- ✓ پاسخ تست ۴: به استناد ماده ۳۳ قانون کارشناسان رسمی دادگستری گزینه ۳ صحیح است. طبق این ماده: «کارشناسانی که مستخدم شاغل دولت یا مؤسسات دولتی یا شرکت‌های دولتی و وابسته به دولت یا شهرداری‌ها یا سایر نهادهای عمومی غیردولتی و یا سایر شرکت‌های دولتی که شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر نام یا ذکر صریح نام است، می‌باشند، نمی‌توانند در دعاوی و سایر امور مستلزم امر کارشناسی رسمی که مربوط به دستگاه متبوع آنهاست به عنوان کارشناس رسمی مداخله و اظهارنظر کنند مگر اینکه در آن رشته کارشناس رسمی دیگری وجود نداشته و یا مرضی‌الطرفین باشند یا آنکه کارمند مذکور طبق مقررات مربوط به آن دستگاه قانوناً ملزم به اظهارنظر باشد. هیچ کدام از مراجع قضائی و ادارات دادگستری و ثبت اسناد و املاک نمی‌توانند امر کارشناسی رسمی را به کارشناسانی که کارمند شاغل قضائی یا اداری دادگستری یا ثبت اسناد و املاک می‌باشند ارجاع کنند مگر اینکه در آن رشته جز قاضی و یا کارمند شاغل، کارشناس دیگری وجود نداشته باشد.»
- ✓ پاسخ تست ۵: به استناد ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری گزینه ۱ صحیح است. این ماده بیان می‌دارد که: «هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها نسبت به موارد مشابه، اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی، با استنباط متفاوت از قوانین، آراء مختلفی صادر شود، رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، به هر طریق که آگاه شوند، مکلفند نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. هر یک از قضات شعب دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها یا دادستان‌ها یا وکلای دادگستری نیز می‌توانند با ذکر دلیل از طریق رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، نظر هیأت عمومی را درباره موضوع درخواست کنند. هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان عالی یا معاون وی و با حضور دادستان کل کشور یا نماینده او و حداقل سه‌چهارم رؤسا و مستشاران و اعضای معاون تمام شعب تشکیل می‌شود تا موضوع مورد اختلاف را و نسبت به آن اتخاذ تصمیم کنند. رأی اکثریت در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضائی و غیر آن لازم‌الاتباع است؛ اما نسبت به رأی قطعی شده بی‌اثر است. در صورتی که رأی، اجراء نشده یا در حال اجراء باشد و مطابق رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، عمل انتسابی جرم شناخته نشود یا رأی به جهاتی مساعد به حال محکوم علیه باشد، رأی هیأت عمومی نسبت به آراء مذکور قابل تسری است و مطابق مقررات قانون مجازات اسلامی عمل می‌شود.»
- ✓ پاسخ تست ۶: طبق ماده ۳۴ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری گزینه ۴ صحیح است. به موجب این ماده: «در صورتی که شاکی ضمن طرح شکایت خود یا پس از آن مدعی شود که اجرای اقدامات یا تصمیمات یا آراء قطعی یا خودداری از انجام وظیفه توسط اشخاص و مراجع مذکور در ماده (۱۰) این قانون، سبب ورود خسارتی می‌گردد که جبران آن غیرممکن یا مُتَعَسِّر است، می‌تواند تقاضای صدور دستور موقت نماید. پس از طرح شکایت اصلی، درخواست صدور دستور موقت باید تا قبل از ختم رسیدگی، به دیوان ارائه شود. این درخواست مستلزم پرداخت هزینه دادرسی نیست.»
- ✓ پاسخ تست ۷: به استناد ماده ۱۱ قانون شورای حل اختلاف (مصوب ۹۴/۱۰/۹) گزینه ۴ صحیح است. طبق این ماده: «در کلیه اختلافات و دعاوی خانوادگی و سایر دعاوی مدنی و جرایم قابل گذشت، مرجع قضایی رسیدگی کننده می‌تواند با توجه به کیفیت دعوا یا اختلاف و امکان حل و فصل آن از طریق صلح و سازش، فقط یک بار برای مدت حداکثر سه ماه موضوع را به شورا ارجاع نماید.»
- ✓ پاسخ تست ۸: گزینه ۲ صحیح است. بر اساس ماده ۱۷۲ ق.آ.د.م: «اگر در جریان رسیدگی به دعوی تصرف عدوانی یا مزاحمت یا ممانعت از حق، سند ابرازی یکی از طرفین با رعایت مفاد ماده (۱۲۹۲) قانون مدنی مورد تردید یا انکار یا جعل قرار گیرد، چه تعیین جاعل شده یا نشده باشد، چنانچه سند یادشده مؤثر در دعوا باشد و نتوان از طریق دیگری حقیقت را احراز نمود، مرجع رسیدگی کننده به اصالت سند نیز رسیدگی خواهد کرد.» همچنین به موجب ماده ۲۲۰ ق.آ.د.م: «ادعای جعلیت و دلایل آن به دستور دادگاه به طرف

مقابل ابلاغ می‌شود. در صورتی که طرف به استفاده از سند باقی باشد، موظف است ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، اصل سند موضوع ادعای جعل را به دفتر دادگاه تسلیم نماید. مدیر دفتر پس از دریافت سند، آن را به نظر قاضی دادگاه رسانیده و دادگاه آن را فوری مهر و موم می‌نماید. چنانچه در موعد مقرر صاحب سند از تسلیم آن به دفتر خودداری کند، سند از عداد دلایل او خارج خواهد شد.»

✓ پاسخ تست ۹: بر اساس ماده ۹۸ ق.آ.د.م. گزینه ۳ صحیح است. به موجب این ماده: «خواهان می‌تواند خواسته خود را که در دادخواست تصریح کرده در تمام مراحل دادرسی کم کند ولی افزودن آن یا تغییر نحوه دعوا یا خواسته یا درخواست در صورتی ممکن است که با دعوای طرح شده مربوط بوده و منشأ واحدی داشته باشد و تا پایان اولین جلسه آن را به دادگاه اعلام کرده باشد.»

✓ پاسخ تست ۱۰: گزینه ۲ صحیح است. طبق ماده ۳۵۰ ق.آ.د.م، هرگاه دادخواست‌دهنده بدوی محرز نباشد یعنی غیرقانونی باشد و دادگاه تجدیدنظر متوجه این موضوع شود، بدون اخطار رفع نقص، ضمن نقض رأی بدوی، قرار ردّ دعوای نخستین را صادر می‌کند. این رأی چون از دادگاه تجدیدنظر صادر می‌شود، قطعی است.

✓ پاسخ تست ۱۱: بر اساس تبصره ماده ۳۳۱ و بند ۲ ماده ۳۶۹ ق.آ.د.م. گزینه ۱ صحیح است. «احکام مستند به اقرار در دادگاه یا مستند به رأی یک یا چند نفر کارشناس که طرفین کتباً رأی آنان را قاطع دعوا قرار داده باشند قابل درخواست تجدیدنظر نیست.»

✓ پاسخ تست ۱۲: گزینه ۱ صحیح است.

✓ پاسخ تست ۱۳: گزینه ۳ صحیح است. دستور موقت مبنی بر بازداشت خودرو با تأمین خواسته مبنی بر توقیف (سند) خودرو و ممانعت از نقل و انتقال (حقوقی) آن تفاوت دارد. در این مورد هرچند می‌توان تأمین خواسته درخواست کرد و چون مشمول ماده ۱۰۸ ق.آ.د.م می‌شود، نیازی به سپردن تأمین برای تأمین خواسته نیست؛ اما امکان درخواست دستور موقت نیز وجود دارد که در این صورت، سپردن تأمین به استناد ماده ۳۱۹ ق.آ.د.م ضروری خواهد بود. تأمین در دستور موقت می‌تواند وجه نقد یا هر مال دیگری باشد که دادگاه نوع و میزان آن را تشخیص می‌دهد.

✓ پاسخ تست ۱۴: به موجب ماده ۴۴ قانون اجرای احکام مدنی گزینه ۳ صحیح است. طبق این ماده: «اگر عین محکوم‌به در تصرف کسی غیر از محکوم‌علیه باشد این امر مانع اقدامات اجرایی نیست مگر اینکه متصرف مدعی حقی از عین یا منافع آن بوده و دلایلی هم ارائه نماید در این صورت دادورز (مأمور اجرا) یک هفته به او مهلت می‌دهد تا به دادگاه صلاحیت‌دار مراجعه کند و در صورتی که ظرف پانزده روز از تاریخ مهلت مذکور قرار دایر به تأخیر اجرای حکم به قسمت اجرا ارائه نگردد عملیات اجرایی ادامه خواهد یافت.»

✓ پاسخ تست ۱۵: گزینه ۴ صحیح است. هرچند که گزینه ۱ هم می‌تواند درست باشد. به موجب بند ۹ ماده ۳۵ ق.آ.د.م، «وکالت در استرداد دادخواست یا دعوا» باید در وکالت‌نامه وکیل تصریح شده باشد تا وکیل این اختیار را داشته باشد. از طرف دیگر، تصور طراح سؤال این بوده که «چنانچه دادگاه تصمیم به تجدید جلسه دادرسی نداشته باشد»، این به معنای تصمیم دادگاه به «ختم مذاکرات» است پس از آن استرداد دعوا ممکن نیست مگر اینکه طبق بند «ج» ماده ۱۰۷، خوانده به این استرداد راضی باشد.

✓ پاسخ تست ۱۶: به استناد ماده ۲۵۶ ق.آ.د.م. گزینه ۳ صحیح است. به موجب این ماده: «عدم تهیه وسیله اجرای قرار معاينه محل یا تحقیق محلی توسط متقاضی، موجب خروج آن از عداد دلایل وی می‌باشد؛ و اگر اجرای قرار مذکور را دادگاه لازم بداند، تهیه وسایل اجراء در مرحله بدوی با خواهان دعوا و در مرحله تجدیدنظر با تجدیدنظرخواه می‌باشد. در صورتی که به علت عدم تهیه وسیله، اجرای قرار مقدور نباشد و دادگاه بدون آن نتواند انشاء رأی نماید دادخواست بدوی ابطال و در مرحله تجدیدنظر، تجدیدنظرخواهی متوقف، ولی مانع اجرای حکم بدوی نخواهد بود.»

گزینه ۱ منطبق با ماده ۲۵۹ ق.آ.د.م؛ گزینه ۲ وفق با ماده ۱۰۹ ق.آ.د.م و گزینه ۴ مطابق با ماده ۲۵۶ ق.آ.د.م است.

✓ پاسخ تست ۱۷: گزینه ۱ صحیح است. در بند «الف» ماده ۳۴ قانون اجرای نحوه محکومیت‌های مالی (مصوب ۹۳)، «منزل مسکونی که عرفاً در شأن محکوم‌علیه در حالت اعسار او باشد» از مستثنیات دین بوده و قابل توقیف و فروش نیست. به موجب تبصره «۱» ماده ۲۴ قانون اجرای نحوه محکومیت‌های مالی، «چنانچه منزل مسکونی محکوم‌علیه بیش از نیاز و شأن عرفی او در حالت اعسارش بوده و مال دیگری از وی در دسترس نباشد و مشألیه حاضر به فروش منزل مسکونی خود تحت نظارت مرجع اجراکننده رأی نباشد به تقاضای به وسیله مرجع اجراکننده حکم با رعایت تشریفات قانونی به فروش رفته و مازاد بر قیمت منزل مناسب عرفی، صرف تأدیه دیون محکوم‌علیه خواهد شد»

✓ پاسخ تست ۱۸: به استناد مواد ۲۲۰ و ۲۲۱ ق.آ.د.م. گزینه ۱ صحیح است. به موجب ماده ۲۲۰ ق.آ.د.م: «ادعای جعلیت و دلایل آن

به دستور دادگاه به طرف مقابل ابلاغ می شود. در صورتی که طرف به استفاده از سند باقی باشد، موظف است ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، اصل سند موضوع ادعای جعل را به دفتر دادگاه تسلیم نماید. مدیر دفتر پس از دریافت سند، آن را به نظر قاضی دادگاه رسانیده و دادگاه آن را فوری مهر و موم می نماید. چنانچه در موعد مقرر صاحب سند از تسلیم آن به دفتر خودداری کند، سند از عداد دلایل او خارج خواهد شد. و همچنین ماده ۲۲۱ ق.آ.د.م: «دادگاه مکلف است ضمن صدور حکم راجع به ماهیت دعوا نسبت به سندی که در مورد آن ادعای جعل شده است، تعیین تکلیف نموده، اگر آن را مجعول تشخیص ندهد، دستور تحویل آن را به صاحب سند صادر نماید و در صورتی که آن را مجعول بداند، تکلیف اینکه باید تمام سند از بین برده شود و یا قسمت مجعول در روی سند ابطال گردد یا کلماتی محو و یا تغییر داده شود تعیین خواهد کرد. اجرای رأی دادگاه در این خصوص منوط است به قطعی شدن حکم دادگاه در ماهیت دعوا و گذشتن مدت درخواست تجدیدنظر یا ابرام حکم در مواردی که قابل تجدیدنظر می باشد و در صورتی که وجود اسناد و نوشته های راجع به دعوی جعل در دفتر دادگاه لازم نباشد، دادگاه دستور اعاده اسناد و نوشته ها را به صاحبان آنها می دهد.»

✓ پاسخ تست ۱۹: بر اساس ماده ۲۵۵ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است. طبق این ماده: «اطلاعات حاصل از تحقیق و معاینه محل از امارات قضایی محسوب می گردد که ممکن است موجب علم یا اطمینان قاضی دادگاه یا مؤثر در آن باشد.» طبق قاعده الدلیلان اذا تعارضا تساقطا هر وقت دو دلیل یا دو آماره با یکدیگر در تعارض باشند هر دو ساقط می شوند.

✓ پاسخ تست ۲۰: طبق ماده ۲۷۸ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است. این ماده بیان می دارد که: «در دعوای بر میت پس از اقامه بینه، سوگند خواهان نیز لازم است و در صورت امتناع از سوگند، حق وی ساقط می شود.» در سوگند استظهاری رد قسم به طرف دعوا ممکن نیست.

تست های آزمون وکالت ۹۸

تست ۱: مالی در واحد اجرای احکام مدنی به مزایده گذاشته می شود. پس از انجام مزایده، در کدام صورت، مالک (محکوم علیه) می تواند با پرداخت کلیه بدهی و هزینه های اجرایی، مانع انتقال مال شود؟

۱. مال، غیرمنقول باشد و محکوم له با قبول بیشترین بها، برنده مزایده اعلام شده باشد.
۲. مال، غیرمنقول باشد و محکوم له آن را در مقابل طلب خود قبول کرده باشد.
۳. مال، غیرمنقول باشد و محکوم له آن را در مقابل طلب خود قبول کرده باشد و یا با قبول بیشترین بها، برنده مزایده اعلام شده باشد.

۴. مال، منقول یا غیرمنقول باشد و محکوم له آن را در مقابل طلب خود قبول کرده باشد.

تست ۲: اگر محکوم به عین معین و غیرقابل دسترس باشد، کدام مورد صحیح است؟

۱. قیمت آن صرفا با تراضی طرفین تعیین و از محکوم علیه وصول می شود.
۲. قیمت آن صرفا توسط دادگاه تعیین و از محکوم علیه دریافت می شود.
۳. عدم قابلیت دسترسی به عین معین محکوم به تأثیری نداشته و پرونده اجرایی تا دسترسی به مال مفتوح می ماند.
۴. قیمت آن با تراضی طرفین تعیین و در صورت عدم تراضی، توسط دادگاه تعیین و از محکوم علیه وصول می شود.

تست ۳: چنانچه محکوم علیه، در مقام اجرای حکم قطعی دیوان عدالت اداری به موانع قانونی استناد کند، کدام مورد صحیح است؟

۱. چنانچه شعبه صادر کننده رأی قطعی دیوان عدالت اداری آن را موجه تشخیص دهد، از موارد اعاده دادرسی تلقی شده و پرونده برای رسیدگی به هیئت عمومی دیوان ارجاع می شود.
۲. این جهت عذر موجه محسوب نمی شود و محکوم علیه باید موانع قانونی را برداشته و حکم را اجرا کند.
۳. چنانچه دادرس اجرای احکام دیوان آن را موجه تشخیص دهد، از موارد اعاده دادرسی تلقی می شود و پرونده جهت رسیدگی به شعبه صادر کننده رأی قطعی ارجاع می گردد.
۴. چنانچه شعبه صادر کننده رأی قطعی دیوان عدالت اداری آن را موجه تشخیص دهد، از موارد اعاده دادرسی تلقی شده و پرونده برای رسیدگی به شعبه تجدیدنظر دیوان ارجاع می شود.

تست ۴: رأی از شورای حل اختلاف صادر می‌شود و نسبت به آن در دادگاه عمومی درخواست تجدیدنظر می‌شود، چنانچه دادگاه عمومی رأی شورا را به علت رد صلاحیت شورا فسخ کند و دعوا از صلاحیت دادگستری خارج نباشد، کدام مورد صحیح است؟

۱. پرونده را جهت اعمال قواعد صلاحیت، به شورای حل اختلاف اعاده می‌نماید.
 ۲. رسیدگی ماهوی نموده و رأی دادگاه می‌تواند با توجه به بهای خواسته، قابل تجدیدنظر باشد.
 ۳. پرونده را به مرجع صالح ارسال می‌کند.
 ۴. رسیدگی ماهوی نموده و رأی صادره قطعی است.
- تست ۵: قرار تأمین خواسته‌ای با موضوع بازداشت یک میلیارد ریال از دادگاه عمومی حقوقی صادر می‌شود، درجهت اجرای مفاد قرار، کدام مورد صحیح است؟

۱. مرجع اجراکننده رأی باید به درخواست محکوم‌له، به بانک مرکزی دستور دهد که فهرست کلیه حساب‌های محکوم‌علیه در بانک‌ها و... را برای توقیف به مرجع مذکور تسلیم کند.
۲. فقط چنانچه مستند قرار تأمین خواسته اسناد رسمی و یا اسناد تجاری وخواست شده باشد، مرجع اجرا کننده رأی می‌تواند به بانک مرکزی دستور دهد که فهرست حساب‌های محکوم‌علیه را اعلام نماید.
۳. مرجع اجرا کننده رأی باید رأساً به بانک مرکزی دستور دهد که فهرست کلیه حساب‌های محکوم‌علیه در بانک‌ها و... را برای توقیف به مرجع مذکور تسلیم کند.
۴. با توجه به اینکه حکمی علیه خوانده صادر نشده است، مرجع اجرا کننده رأی نمی‌تواند به بانک مرکزی دستور دهد که فهرست حساب‌های محکوم‌علیه را اعلام نماید.

تست ۶: درخصوص پذیرش درخواست مهر و موم ترکه از سوی طلبکار متوفی، کدام مورد صحیح است؟

۱. فقط در صورتی پذیرفته می‌شود که وارث صریحاً ترکه را قبول کرده باشند.
۲. در هیچ صورت پذیرفته نمی‌شود.
۳. فقط چنانچه طلب وی مستند به سند رسمی و یا حکم قطعی باشد و یا در صورتی که در مقابل طلب، رهن و یا تأمین دیگری نباشد، به مقدار طلب پذیرفته می‌شود.
۴. فقط چنانچه طلب وی مستند به حکم قطعی دادگاه باشد، به مقدار طلب پذیرفته می‌شود، حتی اگر رهن و یا تأمین دیگری داشته باشد.

تست ۷: رأی از دادگاه انتظامی وکلا صادر می‌شود. درخصوص تجدیدنظر خواهی رئیس کانون وکلا، کدام مورد صحیح است؟

۱. رأی مجازات ظرف مهلت قانونی، قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر انتظامی وکلا است.
 ۲. رأی مجازات در هر حال در مهلت قانونی، قابل تجدیدنظر در دادگاه انتظامی قضات است.
 ۳. رأی مجازات درجه چهارم به بالا، ظرف ۲۰ روز قابل تجدیدنظر در دادگاه انتظامی قضات است.
 ۴. رأی مجازات درجه چهارم به بالا، ظرف ۱۰ روز قابل تجدیدنظر در دادگاه انتظامی قضات است.
- تست ۸: چنانچه خوانده دو وکیل معرفی کرده باشد، درخصوص استماع دفاعیات وکیل در اولین جلسه دادرسی، کدام مورد صحیح است؟
۱. در صورت ارسال لایحه توسط یک وکیل و احراز عذر موجه وکیل غایب، به دفاعیات وکیل توجه می‌شود.
 ۲. فقط با حضور هر دو وکیل و با دادن لایحه توسط هر دو وکیل و یا حضور یکی و دادن لایحه توسط وکیل غایب، به دفاعیات آنها توجه می‌شود.

۳. فقط در صورت حضور همزمان هر دو وکیل، به دفاعیات وکیل توجه می‌شود.

۴. کافی است یکی از وکلا حاضر شده و یا لایحه دهد تا دادگاه به دفاعیات وکیل توجه نماید.

تست ۹: خواهان به استناد سندی اقامه دعوا می‌کند. خوانده در مهلت مقرر نسبت به آن ادعای جعل می‌نماید. چنانچه دادگاه برای رسیدگی به اصالت سند، نیاز به دلیلی داشته باشد که در پرونده دیگری وجود دارد، کدام مورد صحیح است؟

۱. اگر پرونده حاوی دلیل در دادگاه مدنی و یا کیفری موجود باشد، دادگاه فقط می‌تواند دادرسی علی‌البدل را مأمور کند که رونوشت موارد استنادی را گرفته و تحویل دادگاه دهد.

۲. اگر پرونده حاوی دلیل در دادگاه مدنی و یا کیفری موجود باشد، دادگاه فقط می‌تواند دادرسی علی‌البدل و یا مدیر دفتر دادگاه را

مأمور کند که رونوشت موارد استنادی را گرفته و تحویل دادگاه دهد.

۳. اگر پرونده حاوی دلیل در دادگاه کیفری موجود باشد، دادگاه رأس پرونده را مطالبه می‌کند.

۴. اگر پرونده حاوی دلیل در دادگاه کیفری و یا حقوقی موجود باشد، دادگاه می‌تواند به ذی‌نفع تقاضانامه‌ای داده تا رونوشت موارد استنادی به وی داده شود.

تست ۱۰: دعوای اعسار از هزینه دادرسی، به میزان یک میلیارد ریال هزینه دادرسی اقامه می‌شود و دادگاه حکم اعسار صادر می‌کند. درخصوص شکایت از این حکم کدام مورد صحیح است؟

۱. حکم صادره در هر حال قابل تجدیدنظر است.

۲. حکم صادره قطعی است.

۳. چنانچه خوانده در هیچ یک از جلسات دادرسی حاضر نشده و لایحه نیز تقدیم نکرده باشد و ابلاغ نیز واقعی نباشد، حکم اعسار قابل واخواهی خواهد بود.

۴. چنانچه خوانده در هیچ یک از جلسات دادرسی حاضر نشده و لایحه نیز تقدیم نکرده باشد، حکم اعسار قابل واخواهی خواهد بود.

تست ۱۱: دعوایی به استناد سندی اقامه می‌شود و خوانده نسبت به سند مذکور، ادعای جعل می‌کند، تکلیف دادگاه نسبت به سند چیست؟

۱. دادگاه مکلف است حکم راجع به ماهیت دعوا را صادر کند، اما تعیین تکلیف نسبت به سند مستلزم قطعی شدن رأی است.

۲. دادگاه مکلف است ضمن صدور حکم راجع به ماهیت دعوا، در هر حال نسبت به سند تعیین تکلیف کند.

۳. دادگاه مکلف است ضمن صدور حکم راجع به ماهیت دعوا، فقط اگر سند را اصیل تشخیص داد، نسبت به سند تعیین تکلیف کند.

۴. دادگاه مکلف است ضمن صدور حکم راجع به ماهیت دعوا، فقط اگر سند را معجول تشخیص داد، نسبت به سند تعیین تکلیف کند.

تست ۱۲: چکی از حساب مشترک سه نفر به مبلغ یک میلیارد ریال در شهر شیراز عهده بانک صادرات شعبه شیراز صادر می‌شود و با مراجعه دارنده چک به بانک محال‌علیه، بانک مزبور به علت فقدان موجودی، گواهی عدم پرداخت صادر می‌کند. چنانچه یکی از صادرکنندگان چک مقیم شیراز و دیگری مقیم اصفهان و سومی مقیم تهران باشد، خواهان برای اقامه دعوا و مطالبه وجه چک به کدام یک از دادگاه‌های نقاط مزبور باید مراجعه کند؟

۱. فقط می‌تواند به دادگاه‌های شیراز یا تهران مراجعه کند.

۲. فقط می‌تواند به دادگاه شیراز مراجعه کند.

۳. می‌تواند به هر یک از دادگاه‌های شیراز، اصفهان و یا تهران مراجعه کند.

۴. فقط می‌تواند به دادگاه‌های شیراز یا اصفهان مراجعه کند.

تست ۱۳: دادگاه در دعوایی که به خواسته خلع ید از ملکی اقامه می‌شود، در پایان اولین جلسه دادرسی، قرار تحقیق و معاینه محل صادر می‌کند و این قرار اجرا می‌شود. درخصوص تکلیف دادگاه به تشکیل جلسه دادرسی، پس از اجرای قرارهای یاد شده، کدام مورد صحیح است؟

۱. دادگاه فقط پس از اجرای قرار معاینه محل، مکلف است جلسه دادرسی تشکیل دهد.

۲. دادگاه فقط پس از اجرای قرار تحقیق محلی، مکلف است جلسه دادرسی تشکیل دهد.

۳. دادگاه مکلف نیست جلسه دادرسی تشکیل دهد.

۴. دادگاه پس از اجرای هر دو قرار، مکلف است جلسه دادرسی تشکیل دهد.

تست ۱۴: درخصوص درخواست تصحیح رأی داور واحد، پس از پایان مدت داور و پیش از پایان مهلت اعتراض به رأی داور، کدام مورد صحیح است؟

۱. رسیدگی به درخواست با داور است که باید ظرف ۲۰ روز تصمیم‌گیری و ابلاغ نماید. در این صورت، رسیدگی به اعتراض به رأی داور تا تصمیم‌گیری داور یا پایان مهلت یاد شده متوقف می‌ماند.

۲. رسیدگی به درخواست به عهده دادگاه است که باید ظرف ۲۰ روز تصمیم‌گیری و ابلاغ نماید. در این صورت، رسیدگی به اعتراض به رأی داور تا تصمیم‌گیری دادگاه و یا پایان مهلت یاد شده متوقف می‌ماند.

۳. رسیدگی به درخواست با دادگاه است اما این امر، مانع رسیدگی به اعتراض به رأی داور نیست و دادگاه همزمان به درخواست تصحیح رأی داور نیز رسیدگی می‌کند.
۴. رسیدگی به درخواست با داور است که باید ظرف ۲۰ روز تصمیم‌گیری و ابلاغ نماید. دادگاه، بدون توجه به درخواست تصحیح رأی داور به اعتراض به رأی داور رسیدگی می‌کند.
- تست ۱۵: خواهان به استناد سندی اقامه دعوا نموده و محکومیت خوانده را به تحویل مال مورد هبه درخواست می‌کند، خوانده که از هبه منصرف شده است ضمن دفاع در ماهیت دعوا، کدام یک از اقدامات زیر را می‌تواند انجام دهد و دادگاه با توجه به دفاعیات خوانده، چه تصمیمی باید اتخاذ نماید؟
۱. ایراد عدم جزمیت، حتی اگر مستند دعوا سند رسمی باشد؛ دادگاه در صورت پذیرش ایراد، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌کند.
 ۲. ایراد عدم جزمیت، مگر اینکه مستند دعوا سند رسمی باشد؛ دادگاه در صورت پذیرش ایراد، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌کند.
 ۳. ایراد فقد اثر قانونی، مگر اینکه مستند دعوا سند رسمی باشد؛ دادگاه در صورت پذیرش ایراد، قرار رد دعوا صادر می‌کند.
 ۴. ایراد فقد اثر قانونی، حتی اگر مستند دعوا سند رسمی باشد؛ دادگاه در صورت پذیرش ایراد، قرار رد دعوا صادر می‌کند.
- تست ۱۶: دعوایی مالی در دادگاه عمومی حقوقی اقامه می‌شود. دادگاه در پی رسیدگی، اقدام به صدور حکم نموده و آن را حضوری اعلام می‌کند، اما محکوم علیه حکم را غیابی دانسته و در مهلت مقرر نسبت به آن واخواهی می‌نماید. دادگاه پس از واخواهی محکوم علیه، بی‌آنکه جلسه دادرسی تشکیل دهد، قرار عدم استماع واخواهی به علت حضوری بودن حکم را صادر می‌کند. درخصوص قابل شکایت بودن این قرار، کدام مورد صحیح است؟
۱. در هر حال قابل تجدیدنظر است.
 ۲. حسب مورد، می‌تواند قطعی و یا قابل تجدیدنظر باشد.
 ۳. در هر حال قطعی است.
 ۴. در هر حال قابل واخواهی است.
- تست ۱۷: میان طرفین دعوایی که در دادگاه عمومی حقوقی مطرح شده، در جریان دادرسی برابر مقررات، سازش حاصل می‌شود. درخصوص مرجع درخواست اجرای مفاد سازشنامه، کدام مورد صحیح است؟
۱. خواه در دادگاه تنظیم شده باشد یا دفتر اسناد رسمی، دادگاه است.
 ۲. ذی‌نفع در انتخاب دادگاه و یا «اجرای ثبت» مختار است.
 ۳. اگر در دادگاه تنظیم شده باشد، دادگاه و اگر در دفتر اسناد رسمی واقع شده باشد، مطابق آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا است.
 ۴. خواه در دادگاه تنظیم شده باشد یا دفتر اسناد رسمی، «اجرای ثبت» است.
- تست ۱۸: مالک رسمی زمینی مزروعی که بر آن زراعت می‌نموده برای انجام مأموریت دولتی پنج ساله، زمین مزبور را بی‌آنکه به تصرف کسی دهد، ترک نموده و عازم مأموریت می‌شود. پس از گذشت دو سال، شخصی بدون اجازه و رضایت وی، زمین را تصرف می‌کند. درخصوص اقدام قانونی شخص مزبور برای بازپس‌گیری زمین، کدام مورد صحیح است؟
۱. فقط می‌تواند دعوای تصرف عدوانی اقامه کند.
 ۲. فقط می‌تواند دعوای خلع ید اقامه کند.
 ۳. حسب مورد، دعوای خلع ید یا تصرف عدوانی اقامه نموده و یا به استناد سند رسمی مالکیت درخواست اجرای مفاد سند رسمی از «اجرای ثبت» کند.
 ۴. حسب مورد، دعوای خلع ید یا تصرف عدوانی اقامه کند.
- تست ۱۹: دادگاه عمومی حقوقی قرار کارشناسی صادر و کارشناس را انتخاب می‌کند، درخصوص تمایل طرفین به معرفی کارشناس مرضی الطرفین، کدام مورد صحیح است؟
۱. طرفین فقط در دعوای مالی می‌توانند قبل از اقدام کارشناس منتخب، به تراضی، کارشناس انتخاب کنند که باید از کارشناسان رسمی باشد.
 ۲. طرفین می‌توانند قبل از اقدام کارشناس منتخب، به تراضی، کارشناس انتخاب کنند که می‌تواند از کارشناسان رسمی نباشد.

۳. طرفین نمی‌توانند پس از انتخاب کارشناس منتخب توسط دادگاه، کارشناس مرضی طرفین انتخاب کنند.
۴. طرفین می‌توانند قبل از اقدام کارشناس منتخب، به تراضی کارشناس انتخاب کنند که باید از کارشناسان رسمی باشد.
- تست ۲۰: پرونده‌ای در دیوان عالی کشور برای رسیدگی به فرجام خواهی مطرح می‌شود، طرفین از دیوان عالی کشور درخواست ارجاع امر به داور را می‌نمایند. درخصوص اقدام دیوان عالی کشور در این باره، کدام مورد صحیح است؟
۱. باید پرونده را برای ارجاع به داور به دادگاه صادر کننده رأی فرجام خواسته ارسال کند، حتی اگر دادگاه صادر کننده رأی، دادگاه نخستین باشد.
۲. باید ابتدا رأی فرجام خواسته را نقض و پرونده را برای ارجاع به داور به دادگاه صادر کننده رأی فرجام خواسته ارسال کند، البته اگر دادگاه صادر کننده رأی دادگاه تجدیدنظر باشد.
۳. با توجه به صلاحیت دیوان، درخواست پذیرفته نمی‌شود.
۴. باید پرونده را برای ارجاع به داور به دادگاه صادر کننده رأی فرجام خواسته ارسال کند، البته اگر دادگاه صادر کننده رأی، دادگاه تجدیدنظر باشد.

پاسخ تست‌های آزمون وکالت ۹۸

- ✓ پاسخ تست ۱: گزینه ۲ صحیح است. ماده ۱۴۴ قانون اجرای احکام مدنی که در فصل اموال غیرمنقول بحث می‌کند، طبیعتاً شامل مال منقول نمی‌شود.
- ماده ۱۴۴ قانون اجرای احکام مدنی: «در مواردی که ملک خریدار نداشته و محکوم‌له آن را در مقابل طلب خود قبول نماید مالک ظرف دو ماه از تاریخ انجام مزایده می‌تواند کلیه بدهی و خسارات و هزینه‌های اجرائی را پرداخته و مانع انتقال ملک به محکوم‌له شود. دادگاه بعد از انقضای مهلت مزبور دستور انتقال تمام یا قسمتی از ملک را که معادل طلب محکوم‌له باشد خواهد داد.»
- ✓ پاسخ تست ۲: گزینه ۴ صحیح است.
- ماده ۴۶ قانون اجرای احکام مدنی: «اگر محکوم‌به عین معین بوده و تلف شده و یا بآن دسترسی نباشد قیمت آن با تراضی طرفین و در صورت عدم تراضی به وسیله دادگاه تعیین و طبق مقررات این قانون از محکوم‌علیه وصول می‌شود و هرگاه محکوم‌به قابل تقویم نباشد محکوم‌له می‌تواند دعوا خسارت اقامه نماید»
- ✓ پاسخ تست ۳: گزینه ۳ صحیح است.
- ماده ۱۱۵ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری: «در مواردی که محکوم‌علیه در مقام اجرای احکام قطعی دیوان، به موانع قانونی استناد نماید و یا به جهتی امکان عملی اجرای حکم نباشد و این جهات به تشخیص دادرس اجرای احکام دیوان، موجه شناخته شود، از موارد اعاده دادرسی تلقی و پرونده به منظور رسیدگی به این جهات به شعبه صادرکننده رأی قطعی ارجاع می‌گردد...»
- ✓ پاسخ تست ۴: گزینه ۲ صحیح است.
- ماده ۲۷ قانون شوراهای حل اختلاف: «تمام آرای صادره موضوع ماده (۹) این قانون ظرف مدت بیست‌روز از تاریخ ابلاغ، قابل تجدیدنظرخواهی می‌باشد. مرجع تجدیدنظر از آرای قاضی شورا، حسب مورد دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری دو همان حوزه قضائی می‌باشد. چنانچه مرجع تجدیدنظر آرای صادره را نقض نماید، رأساً مبادرت به صدور رأی می‌کند. این رأی، قطعی است و اگر رسیدگی به موضوع در صلاحیت مرجع دیگری باشد، پرونده را به مرجع صالح ارسال می‌کند
- تبصره ۲- هرگاه رأی مرجع تجدیدنظر در مقام رد صلاحیت شورا باشد رسیدگی ماهوی انجام و رأی اخیر به‌عنوان رأی شعبه بدوی تلقی و حسب مورد مطابق مقررات آیین دادرسی مدنی و کیفری قابل تجدیدنظر است»
- ✓ پاسخ تست ۵: گزینه ۱ صحیح است.
- ماده ۱۹ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی: «مرجع اجراءکننده رأی باید به درخواست محکوم‌له به بانک مرکزی دستور دهد که فهرست کلیه حساب‌های محکوم‌علیه در بانکها و مؤسسات مالی و اعتباری را برای توقیف به مرجع مذکور تسلیم کند. همچنین دادگاه باید به درخواست محکوم‌له یا خوانده دعوای اعسار به مراجع ذی ربط از قبیل ادارات ثبت محل و شهرداری‌ها دستور دهد که براساس نشانی

کامل ملک یا نام مالک پلاک ثبتی ملکی را که احتمال تعلق آن به محکوم علیه وجود دارد برای توقیف به دادگاه اعلام کند. این حکم در مورد تمامی مراجعی که به هر نحو اطلاعاتی در مورد اموال اشخاص دارند نیز مجری است.

تبصره ۱- مراجع مذکور در این ماده مکلفند به دستور دادگاه فهرست و مشخصات اموال متعلق به محکوم علیه و نیز فهرست نقل و انتقالات و هر نوع تغییر دیگر در اموال مذکور از زمان یک سال قبل از صدور حکم قطعی به بعد را به دادگاه اعلام کنند.

تبصره ۲- مفاد این ماده در مورد اجرای قرارهای تأمین خواسته موضوع ماده (۱۰۸) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ و نیز اجرای مفاد اسناد رسمی مجری است»

✓ پاسخ تست ۶: هیچ گزینه‌ای صحیح نیست اما با توجه به ماده ۱۶۷ قانون امور حسبی به نظر می‌رسد نظر طراح بر گزینه ۳ صحیح باشد.

ماده ۱۶۷ قانون امور حسبی: «اشخاص مذکور زیر می‌توانند درخواست مهر و موم ترکه را بنمایند:

۳ - طلبکار متوفی که طلب او مستند به سند رسمی یا حکم قطعی باشد به مقدار طلب در صورتی که در مقابل طلب رهن نبوده و ترتیب دیگری هم برای تأمین طلب نشده باشد.»

✓ پاسخ تست ۷: گزینه ۴ صحیح است.

ماده ۱۴ لایحه قانونی استقلال قانون وکلای دادگستری: «رییس کانون از حکم برائت و از مجازات‌های درجه ۴ به بالا می‌تواند ظرف مدت ده روز پس از ابلاغ با رعایت مسافت طبق قانون آیین دادرسی مدنی تقاضای تجدیدنظر نماید.»

✓ پاسخ تست ۸: گزینه ۲ صحیح است.

ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی: «در صورتی که یکی از اصحاب دعوا در دادرسی دونفر وکیل معرفی کرده و به هیچیک از آنها به‌طور منفرد حق اقدام نداده باشد، ارسال لایحه توسط هر دو یا حضور یکی از آنان با وصول لایحه از وکیل دیگر برای رسیدگی دادگاه کافی است و در صورت عدم وصول لایحه از وکیل غایب، دادگاه بدون توجه به اظهارات وکیل حاضر، رسیدگی را ادامه خواهد داد. چنانچه هر دو وکیل یا یکی از آنان عذر موجهی برای عدم حضور اعلام نموده باشد، در صورت ضرورت، جلسه دادرسی تجدید و علت تجدید جلسه و وقت رسیدگی به موکل نیز اطلاع داده می‌شود. در این صورت جلسه بعدی دادگاه به علت عدم حضور وکیل تجدید نخواهد شد.»

توجه داشته باشید که صورت سؤال در مورد نحوه مداخله وکلای ساکنه و بر اساس ماده ۶۶۹ ق.م. در صورت اطلاق در این مورد حمل بر حالت اجتماع می‌کنیم. بر اساس این ماده: «هرگاه برای انجام امر دو یا چند نفر وکیل معین شده باشد هیچ یک از آنها نمی‌تواند بدون دیگری یا دیگران دخالت در آن امر بنماید مگر اینکه هر یک مستقلاً وکالت داشته باشد در این صورت هر کدام می‌تواند به تنهایی آن امر را بجا آورد.»

✓ پاسخ تست ۹: گزینه ۳ صحیح است.

مواد ۲۱۴ و ۲۱۵ قانون آیین دادرسی مدنی:

ماده ۲۱۴: «هرگاه یکی از اصحاب دعوا به استناد پرونده کیفی ادعایی نماید که رجوع به آن پرونده لازم باشد، دادگاه می‌تواند پرونده را مطالبه کند. مرجع ذی‌ربط مکلف است پرونده درخواستی را ارسال نماید.»

ماده ۲۱۵: «چنانچه یکی از اصحاب دعوا استناد به پرونده دعوای مدنی دیگری نماید، دادگاه به درخواست او خطاب به مرجع ذی‌ربط تقاضانامه‌ای به وی می‌دهد که رونوشت موارد استنادی در مدت معینی به او داده شود. در صورت لزوم دادگاه می‌تواند پرونده مورد استناد را خواسته و ملاحظه نماید.»

✓ پاسخ تست ۱۰: گزینه ۱ صحیح است.

ماده ۱۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی: «دعوای اعسار، غیرمالی است ...»

ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م: «احکام زیر قابل درخواست تجدیدنظر می‌باشد: ... ب - کلیه احکام صادره در دعوای غیرمالی ...»

ماده ۵۰۷ ق.آ.د.م: «... به هر حال حکم صادره در خصوص اعسار حضوری محسوب است.»

✓ پاسخ تست ۱۱: گزینه ۲ صحیح است.

ماده ۲۲۱ ق.آ.د.م: «دادگاه مکلف است ضمن صدور حکم راجع به ماهیت دعوا نسبت به سندی که در مورد آن ادعای جعل شده است، تعیین تکلیف نماید.»

✓ پاسخ تست ۱۲: گزینه ۳ صحیح است.

رأی وحدت رویه شماره ۶۸۸ مورخ ۱۳۸۵/۳/۲۳ دیوان عالی کشور

«نظر به اینکه چک با وصف فقدان طبع تجاری، از جهت اقامه دعوا توجهاً به ماده ۳۱۴ قانون تجارت، مشمول قواعد مربوط به بروات، موضوع بند ۸ ماده ۲ قانون تجارت است و از این منظر به لحاظ صلاحیت از مصادیق قسمت فراز ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به شمار می‌رود. نظر به اینکه در همان حال، محل صدور چک در وجه ثالث، با تکیه بر ترکیب «محال علیه» در ماده ۳۱۰ قانون تجارت نوعی حواله محسوب است که قواعد ماده ۷۲۴ قانون مدنی حاکم بر آن می‌باشد، و از این نظر با توجه به مبلغ مقید در آن جزء اموال منقول بوده و همچنان مصداقی از ماده ۱۳ مسبق‌الذکر می‌تواند باشد، بی‌تردید دارنده چک می‌تواند تخیراً به دادگاه محل وقوع عقد یا قرارداد یعنی محل صدور چک، یا به دادگاه محل انجام تعهد، یعنی محل استقرار بانک محال علیه و یا با عنایت به قاعده عمومی صلاحیت نسبی موضوع ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی برای اقامه دعوا به دادگاه محل اقامت خوانده مراجعه کند. با وصف مراتب رجوع دارنده چک به هر یک از دادگاه‌های یاد شده توجهاً به ماده ۲۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب برای آن دادگاه در رسیدگی به دعوا ایجاد صلاحیت خواهد کرد...»

✓ پاسخ تست ۱۳: گزینه ۳ صحیح است.

✓ پاسخ تست ۱۴: گزینه ۱ صحیح است.

ماده ۴۸۷ ق.آ.د.م: «تصحیح رأی داوری در حدود ماده (۳۰۹) این قانون قبل از انقضای مدت داوری راساً با داور یا داوران است و پس از انقضای آن تا پایان مهلت اعتراض به رأی داور، به درخواست طرفین یا یکی از آنان با داور یا داوران صادر کننده رأی خواهد بود. داور یا داوران مکلفند ظرف بیست روز از تاریخ تقاضای تصحیح رأی اتخاذ تصمیم نمایند. رأی تصحیحی به طرفین ابلاغ خواهد شد. در این صورت رسیدگی به اعتراض در دادگاه تا اتخاذ تصمیم داور یا انقضای مدت یادشده متوقف می‌ماند.»

✓ پاسخ تست ۱۵: گزینه ۴ صحیح است.

چون عقد هبه از عقود عینی است، لذا مطالبه مالی که قرار بوده هبه شود و هنوز قبض و اقباض صورت نگرفته است از مصادیق فقدان ترتب آثار قانونی بر مورد دعوا است.

ماده ۸۴ ق.آ.د.م: در موارد زیر خوانده می‌تواند ضمن پاسخ نسبت به ماهیت دعوا ایراد کند:

دعوا بر فرض ثبوت، اثر قانونی نداشته باشد از قبیل وقف و هبه بدون قبض»

ماده ۸۹ ق.آ.د.م: «(دادگاه در غیر از مورد بندهای ۱ و ۲ در ماده (۸۴) قرار ردّ دعوا صادر می‌نماید)

✓ پاسخ تست ۱۶: گزینه ۲ صحیح است.

این نکته از جمع مواد قانونی آیین دادرسی مدنی به خوبی استنباط می‌شود که چون قرار عدم استماع دعوا از قرارهای قابل تجدیدنظر است و طبق قانون آیین دادرسی مدنی، قرار صادره از دادگاه نخستین، مشروط به قابل تجدیدنظر بودن حکم مفروض راجع به اصل دعوا قابل تجدیدنظر هست، در این مورد هم قراری که دادگاه صادر کرده اگر خواسته یا ارزش خواسته بالاتر از نصاب قانونی باشد قابل تجدیدنظر است و الا قابل تجدیدنظر نیست.»

✓ پاسخ تست ۱۷: گزینه ۳ صحیح است.

مواد ۱۸۱ و ۱۸۴ ق.آ.د.م

ماده ۱۸۱: «هرگاه سازش در دفتر اسناد رسمی واقع شده باشد، دادگاه ختم موضوع را به موجب سازش‌نامه در پرونده مربوط قید می‌نماید و اجرای آن تابع مقررات راجع به اجرای مفاد اسناد، لازم‌الاجرا خواهد بود.»

ماده ۱۸۴: «دادگاه پس از حصول سازش بین طرفین به شرح فوق رسیدگی را ختم و مبادرت به صدور گزارش اصلاحی می‌نماید مفاد سازش‌نامه که طبق مواد فوق تنظیم می‌شود نسبت به طرفین و وراث و قائم مقام قانونی آنها نافذ و معتبر است و مانند احکام دادگاه‌ها به موقع اجرا گذاشته می‌شود، چه این که مورد سازش مخصوص به دعوای مطروحه بوده یا شامل دعوای یا امور دیگری باشد.»

✓ پاسخ تست ۱۸: گزینه ۴ صحیح است. (حسب مورد دعوای خلع ید یا تصرف عدوانی)

طبق ماده ۱۶۲ ق.آ.د.م: «در دعوای تصرف عدوانی و مزاحمت و ممانعت از حق ابراز سند مالکیت دلیل بر سبق تصرف و استفاده از حق می‌باشد مگر آن که طرف دیگر سبق تصرف و استفاده از حق خود را به طریق دیگر ثابت نماید.»

ماده ۱۶۲ ق.آ.د.م طوری انشاء شده که ظاهراً صرف ابراز سند مالکیت در دادگاه، منجر به تحمیل اماره سبق تصرف (که در موردش در ماده واژه «دلیل» را به کار رفته است) به دادگاه می‌شود و این اماره ارتباطی به عینی بودن تصرف در حال واقع ندارد، شاید فلسفه وضع ماده این بوده که از نظر مقنن، داشتن سند مالکیت نسبت به یک ملک، نوعی تصرف در آن ملک محسوب می‌شود.

با این وجود طبق ماده ۱۶۲ ق.آ.د.م و با توجه به اینکه گزینه دوم از لفظ «فقط» استفاده کرده در حالی که خواهان اصولاً می‌تواند پس از اقامه دعوی رفع تصرف، با ابراز سند مالکیت در دادگاه، امید به پیروزی داشته باشد و به صرف منقطع شدن تصرفش در دو سال اخیر، شکستش در دعای رفع تصرف عدوانی حتمی نیست.

✓ پاسخ تست ۱۹: گزینه ۲ صحیح است.

ماده ۲۶۸ ق.آ.د.م: «طرفین دعوا در هر مورد که قرار رجوع به کارشناس صادر می‌شود، می‌توانند قبل از اقدام کارشناس یا کارشناسان منتخب، کارشناس یا کارشناسان دیگری را با تراضی، انتخاب و به دادگاه معرفی نمایند. در این صورت کارشناس مرضی الطرفین به جای کارشناس منتخب دادگاه برای اجرای قرار کارشناسی اقدام خواهد کرد. کارشناسی که به تراضی انتخاب می‌شود ممکن است غیر از کارشناس رسمی باشد.»

✓ پاسخ تست ۲۰: گزینه ۱ صحیح است.

ماده ۴۹۴ ق.آ.د.م: «چنانچه دعوا در مرحله فرجامی باشد، و طرفین با توافق تقاضای ارجاع امر به داور را بنمایند یا مورد از موارد ارجاع به داور تشخیص داده شود، دیوان عالی کشور پرونده را برای ارجاع به داور به دادگاه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته ارسال می‌دارد.»

تست‌های آزمون مشاوران حقوقی ۹۸

تست ۱: شروع به رسیدگی به دعوی خانوادگی چگونه انجام می‌شود؟

۱. با تقدیم درخواست و بدون رعایت سایر تشریفات آیین دادرسی

۲. با تقدیم دادخواست و بدون رعایت سایر تشریفات آیین دادرسی

۳. با تقدیم دادخواست یا درخواست و بدون رعایت سایر تشریفات آیین دادرسی

۴. با تقدیم درخواست و با رعایت سایر تشریفات آیین دادرسی

تست ۲: چنانچه در جریان رسیدگی به یک دعوی مدنی یکی از اصحاب دعوا به محتوای پرونده‌ای دیگر استناد کند که رجوع به آن لازم باشد، در خصوص نحوه رجوع به پرونده مزبور، کدام مورد صحیح است؟

۱. اگر پرونده مورد استناد مدنی باشد، دادگاه نمی‌تواند آن را مطالبه کند.

۲. دادگاه فقط می‌تواند رونوشت اوراق مورد استناد پرونده را مطالبه کند.

۳. اگر پرونده مورد استناد کیفری باشد، دادگاه می‌تواند آن را مطالبه کند.

۴. دادگاه مکلف است در هر صورت اصل پرونده مورد استناد را مطالبه کند.

تست ۳: در خصوص دستور موقت صادره توسط شعبه بدوی دیوان عدالت اداری، در پرونده‌ای که منجر به صدور قرار رد شکایت و منتهی به تجدیدنظرخواهی شده است، کدام مورد صحیح است؟

۱. با صدور دادنامه رد شکایت توسط دادگاه تجدیدنظر لغو می‌شود.

۲. صرف اتخاذ تصمیم توسط شعبه موجب الغای دستور موقت می‌شود.

۳. در صورت اعتراض ذینفع، دستور موقت لغو می‌شود تا شعبه به آن رسیدگی کند.

۴. اتخاذ تصمیم در خصوص اعتبار یا عدم اعتبار دستور موقت در اختیار شعبه تجدیدنظر است.

تست ۴: کدام مورد در خصوص دعوت تلفنی خوانده برای حضور در جلسه رسیدگی شورای حل اختلاف صحیح است؟

۱. حتی اگر خوانده حاضر نشد یا لایحه‌ای ارسال نکرد، شورای حل اختلاف ملزم به دعوت با ارسال اخطاریه نیست.

۲. معتبر است، اما اگر خوانده حاضر نشد یا لایحه‌ای ارسال نکرد، شورای حل اختلاف باید مجدداً او را به صورت تلفنی دعوت کند.

۳. اگر خوانده حاضر نشد یا لایحه‌ای ارسال نکرد، شورای حل اختلاف باید با ارسال اخطاریه او را دعوت کند.

۴. معتبر است، اما اگر خوانده حاضر نشد یا لایحه‌ای ارسال نکرد، شورای حل اختلاف می‌تواند با ارسال اخطاریه نیز او را دعوت نماید.

تست ۵: اجرای حکم غیابی در صورتی که دادنامه یا اجرائیه به محکوم‌علیه غایب ابلاغ واقعی شده باشد

۱. منوط به معرفی ضامن معتبر است.
 ۲. بدون اخذ تأمین اجرا می‌شود.
 ۳. منوط به اخذ تأمین مناسب از محکوم‌له است.
 ۴. منوط به اخذ تأمین مناسب از محکوم‌علیه است.
- تست ۶: پس از ابلاغ اجرائیه، محکوم‌علیه مکلف است ظرف چه مدتی نسبت به اجرای کامل آن یا جلب رضایت محکوم‌له اقدام کند؟
۱. بیست روز
 ۲. سی روز
 ۳. شصت روز
 ۴. ده روز
- تست ۷: اگر حکم دادگاه مستند به اسنادی باشد که پس از صدور حکم قطعی، جعلیت آن ثابت شده است، کدام مورد در خصوص شکایت از آن صحیح است؟
۱. حکم صادرشده قابل اعاده دادرسی است و مهلت اقدام بیست روز از تاریخ ابلاغ حکم نهایی مربوط به اثبات جعل است.
 ۲. حکم صادرشده قابل فرجام است و مهلت اقدام برای افراد مقیم ایران ده روز از تاریخ ابلاغ حکم حضوری قطعی است.
 ۳. حکم صادرشده بدو قابل فرجام است و در صورت انقضای مهلت فرجام قابل اعاده دادرسی است و مهلت اقدام برای افراد مقیم ایران بیست روز از تاریخ ابلاغ حکم حضوری قطعی است.
 ۴. چنانچه سندی که جعلیت آن اثبات شده است، سند رسمی باشد، حکم صادرشده قابل اعاده دادرسی است و مهلت اقدام بیست روز از تاریخ ابلاغ حکم نهایی مربوط به اثبات جعل است.
- تست ۸: اگر رسیدگی به دعوای خواهان منوط به رسیدگی به ادعایی باشد که در صلاحیت دادگاه دیگری است، کدام گزینه در خصوص نحوه عمل دادگاه رسیدگی‌کننده صحیح است؟
۱. دادگاه اول صلاحیت رسیدگی به دعوای دیگر را نیز دارد مگر در خصوص اموال غیرمنقول
 ۲. دادگاه با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به مرجع صالح ارسال می‌کند و این قرار قطعی است.
 ۳. دادگاه با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به مرجع صالح ارسال می‌کند و این قرار قابل تجدیدنظرخواهی است.
 ۴. رسیدگی به دعوا تا اتخاذ تصمیم در مرجع صلاحیت‌دار متوقف می‌ماند و خواهان مکلف است ظرف یک ماه در دادگاه صالح اقامه دعوا کند.
- تست ۹: اگر عین خواسته موضوع دعوا به موجب قرار تأمین خواسته توقیف شده باشد، کدام گزینه در خصوص تبدیل مال توقیف‌شده صحیح است؟
۱. خوانده می‌تواند با معرفی مالی که دارای ارزش بیشتری است و با موافقت دادگاه، مال توقیف شده را تبدیل کند.
 ۲. تبدیل مال توقیف‌شده منوط به موافقت خواهان است.
 ۳. اگر ارزش مال معرفی‌شده جدید بیشتر از مال توقیف‌شده باشد و شرایط سهل‌تری برای نگهداری و فروش داشته باشد با موافقت دادگاه قابل تبدیل است.
 ۴. اساساً امکان تبدیل مال توقیف‌شده مزبور به مال دیگر وجود ندارد.
- تست ۱۰: حکم قطعی صادرشده از دادگاه خارجی راجع به اموال غیرمنقول محکوم‌علیه در ایران، از جهت قابلیت اجرا در ایران چگونه است؟
۱. چنانچه از دادگاه‌های ایران حکمی مخالف حکم مذکور صادر نشده باشد، قابل اجراست.
 ۲. چنانچه بین ایران و کشور متبوع دادگاه صادرکننده حکم خارجی، معامله متقابل وجود داشته باشد، قابل اجرا است.
 ۳. مطلقاً در ایران قابل اجرا نیست.
 ۴. چنانچه مقامات صلاحیت‌دار کشور متبوع دادگاه صادرکننده، دستور اجرای حکم را داده باشند، قابل اجراست.
- تست ۱۱: کدام گزینه در مورد نحوه تعیین میزان حق الوکاله وکیل، به عنوان خسارت دادرسی در رأی دادگاه صحیح است؟
۱. بر اساس تعرفه تعیین می‌شود، مگر این که قرارداد خصوصی کم‌تر از میزان تعرفه مقرر باشد که در این صورت خسارت بر اساس قرارداد خصوصی تعیین می‌شود.
 ۲. در هر حال، بر اساس تعرفه تعیین می‌شود.
 ۳. در هر حال بر اساس قرارداد خصوصی تعیین می‌شود.

۴. بر اساس تعرفه تعیین می‌شود، مگر این که قرارداد خصوصی بیش‌تر از میزان تعرفه مقرر باشد که در این صورت بر اساس قرارداد خصوصی تعیین می‌شود.

تست ۱۲: شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی چالوس رأی صادر کرده که عیناً در شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران تأیید شده است. محکوم‌له آرای مزبور را در یک دعوا علیه شخص ثالث مطرح نزد شعبه هفتم دادگاه عمومی حقوقی تهران مورد استناد قرار داده است، خوانده پرونده اخیرالذکر به عنوان شخص ثالث نسبت به آرای صادرشده اظهار اعتراض می‌کند. کدام مورد در خصوص نحوه طرح اعتراض صحیح است؟

۱. اعتراض باید به موجب درخواست در شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران مطرح شود.
۲. اعتراض باید به موجب دادخواست در شعبه هفتم دادگاه عمومی حقوقی تهران مطرح شود.
۳. اعتراض باید به موجب درخواست در شعبه هفتم دادگاه عمومی حقوقی تهران مطرح شود.
۴. اعتراض باید به موجب دادخواست در شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران مطرح شود.

تست ۱۳: اگر دادگاه بدوی رأساً قرار تحقیق محلی صادر کند، تأمین هزینه‌ها و وسایل اجرای قرار به عهده کیست؟

۱. خواهان و اگر تأمین نکند، موجب صدور حکم به بی‌حقی وی می‌شود.
۲. خواهان و اگر تأمین نکند، ممکن است موجب صدور قرار ابطال دادخواست شود.
۳. خوانده و اگر تأمین نکند، ممکن است موجب صدور حکم محکومیت وی شود.
۴. خوانده و اگر تأمین نکند، ممکن است از قرائن مثبت علیه وی تلقی شود.

تست ۱۴: چنانچه پرونده‌ای در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی باشد و از حکم مورد رسیدگی فرجامی، درخواست اعاده دادرسی شود، کدام مورد درخصوص مرجع تقدیم درخواست مزبور صحیح است؟

۱. درخواست به دیوان عالی کشور تقدیم می‌شود و دیوان رأساً به درخواست اعاده دادرسی رسیدگی می‌کند.
۲. درخواست به دادگاه صادرکننده حکم تقدیم می‌شود و رسیدگی به پرونده فرجامی نیز ادامه می‌یابد.
۳. درخواست به دادگاه صادرکننده حکم تقدیم می‌شود و دادگاه برای رسیدگی به این درخواست باید از دیوان عالی کشور کسب تکلیف کند.

۴. درخواست به دیوان عالی کشور تقدیم می‌شود و دیوان آن را به دادگاه صادرکننده حکم ارجاع می‌دهد.

تست ۱۵: کدام مورد در خصوص امکان ورود ثالث در مرحله واخواهی صحیح است؟

۱. امکان‌پذیر است.
۲. امکان‌پذیر نیست.
۳. در صورت ملی بودن دعوا امکان‌پذیر است.
۴. در صورت غیرملی بودن دعوا امکان‌پذیر است.

تست ۱۶: کدام مورد در خصوص تکلیف خواهان نسبت به ارائه اصول مستندات در جلسه اول دادرسی صحیح است؟

۱. خواهان در صورت الزام دادگاه، مکلف به ارائه اصول مستندات است و این امر نیازمند درخواست خوانده نیست.
۲. تکلیف ارائه اصول مستندات منوط به درخواست خوانده است و دادگاه نمی‌تواند رأساً خواهان را به این امر الزام کند.
۳. در صورت غیبت خوانده در جلسه دادرسی، دادگاه می‌تواند رأساً خواهان را به ارائه اصول مستندات الزام کند.
۴. خواهان در هر حال مکلف به ارائه اصول مستندات است و این امر نیازمند الزام دادگاه یا درخواست خوانده نیست.

تست ۱۷: چه نوع اقراری از وکیل دادگستری پذیرفته نمی‌شود؟

۱. هر نوع اقرار، اعم از قاطع و غیر قاطع دعوا و در دادگاه یا خارج از آن
۲. هر نوع اقرار در دادگاه، اعم از قاطع و غیر قاطع دعوا
۳. فقط اقرار غیر قاطع دعوا در دادگاه
۴. هر نوع اقرار قاطع دعوا در دادگاه

تست ۱۸: اگر یکی از شرکای شرکت با مسئولیت محدود ادعایی راجع به حقوق مال غیرمنقول متعلق به شرکت داشته باشد، کدام مورد درخصوص دادگاه صالح برای رسیدگی به این دعوا صحیح است؟

۱. دادگاه محل وقوع مرکز اصلی شرکت
 ۲. اگر ناشی از اختلاف میان شریک و شرکت باشد، دادگاه محل وقوع مرکز اصلی شرکت
 ۳. اگر مربوط به مالکیت مال غیر منقول باشد، دادگاه محل وقوع مال غیر منقول
 ۴. دادگاه محل وقوع مال غیر منقول
- تست ۱۹: کدام مورد در خصوص ادعای اعسار مدیر تصفیه شخص حقوقی تجاری منحل شده صحیح است؟
۱. ادعای اعسار از هزینه دادرسی و محکوم به مسموع نیست و وی باید رسیدگی به امر ورشکستگی شخص حقوقی را تقاضا کند.
 ۲. ادعای اعسار از هزینه دادرسی مسموع است، ولی ادعای اعسار از محکوم به امکان پذیر نیست.
 ۳. در صورتی که شخص حقوقی تجاری باشد، ادعای اعسار مسموع نیست و در غیر این صورت مسموع است.
 ۴. ادعای اعسار از هزینه دادرسی و محکوم به مسموع است.
- تست ۲۰: چنانچه شوهر پس از انقضای دو ماه از تاریخ اطلاع از تولد طفل، دعوای نفی نسب اقامه کند، کدام مورد در خصوص رأی دادگاه صحیح است؟
۱. دادگاه در صورت ایراد خوانده قرار رد دعوا صادر می کند.
 ۲. دادگاه در صورت ایراد خوانده قرار عدم استماع دعوا صادر می کند.
 ۳. دادگاه بدون توجه به ایراد با عدم ایراد خوانده قرار رد دعوا صادر می کند.
 ۴. دادگاه بدون توجه به ایراد یا عدم ایراد خوانده قرار سقوط دعوا صادر می کند.
- تست ۲۱: کدام مورد در خصوص تغییر خواسته از مطالبه عین معین به قیمت آن صحیح است؟
۱. در صورت تلف عین امکان پذیر است.
 ۲. در مرحله تجدیدنظر امکان پذیر است.
 ۳. فقط تا پایان جلسه اول دادرسی امکان پذیر است.
 ۴. فقط تا قبل از ختم رسیدگی امکان پذیر است.

پاسخ تست های آزمون مشاوران حقوقی ۹۸

- ✓ پاسخ تست ۱: گزینه ۲ صحیح است. به استناد ماده ۸ قانون حمایت خانواده که بیان می دارد: «رسیدگی در دادگاه خانواده با تقدیم دادخواست و بدون رعایت سایر تشریفات آیین دادرسی مدنی انجام می شود.»
- ✓ پاسخ تست ۲: گزینه ۳ صحیح است. به استناد مواد ۲۱۴ و ۲۱۵ ق.آ.د.م اگر پرونده استنادی، کیفری باشد اصل آن و اگر حقوقی باشد رونوشت بخش های استنادی و در صورت نیاز، اصل آن مطالبه می شود.
- ✓ پاسخ تست ۳: گزینه ۱ صحیح است. به استناد ماده ۷۳ ق تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری دستور موقت صادره از شعبه بدوی تا زمانی که توسط شعبه تجدیدنظر لغو نگردد به قوت خود باقی است. البته شعبه تجدیدنظر می تواند آن را لغو کند اما در صورت سکوت دادگاه تجدیدنظر، این دستور موقت به قوت خود باقی است. همچنین اگر شعبه تجدیدنظر، شکایت خواهان بدوی را رد کند، دستور موقت نیز لغو می شود.
- ✓ پاسخ تست ۴: گزینه ۳ صحیح است. به استناد تبصره ۲ ماده ۱۹ ق شوراها حل اختلاف که بیان می دارد: «رسیدگی شورا تابع تشریفات آیین دادرسی مدنی نیست.
- تبصره ۱ ... تبصره ۲- چنانچه خوانده با دعوت شورا در جلسه رسیدگی حاضر نشود و یا لایحه ای ارسال نکند و این دعوت مطابق مقررات آیین دادرسی مدنی راجع به ابلاغ نباشد، شورا مکلف است او را با ارسال اخطاریه دعوت کند.»
- ✓ پاسخ تست ۵: به استناد تبصره ۲ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است. چون ابلاغ دادنامه به صورت واقعی به عمل آمده است اجرای حکم غیابی نیازی به اخذ تأمین ندارد.
- ✓ پاسخ تست ۶: گزینه ۴ صحیح است. به استناد ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی که بیان می دارد: «همین که اجرائیه به

محکوم علیه ابلاغ شد محکوم علیه مکلف است ظرف ده روز مفاد آن را به موقع اجرا بگذارد یا به ترتیبی برای پرداخت محکوم به بدهد یا مالی معرفی کند که اجرای حکم و استیفاء محکوم به از آن میسر باشد.» توجه داشته باشید که مهلت سی روزه مندرج در گزینه ۲ صرفاً برای جلوگیری از بازداشت محکوم علیه است.

- ✓ پاسخ تست ۷: به استناد بند ۶ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م و ماده ۴۲۹ ق.آ.د.م گزینه ۱ صحیح است.
- ✓ پاسخ تست ۸: گزینه ۴ صحیح است. به استناد ماده ۱۹ ق.آ.د.م: «هرگاه رسیدگی به دعوا منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه دیگری است، رسیدگی به دعوا تا اتخاذ تصمیم از مرجع صلاحیت دار متوقف می شود. در این مورد، خواهان مکلف است ظرف یک ماه در دادگاه صالح اقامه دعوا کند و رسید آن را به دفتر دادگاه رسیدگی کننده تسلیم نماید، در غیر این صورت قرار رد دعوا صادر می شود و خواهان می تواند پس از اثبات ادعا در دادگاه صالح مجدداً اقامه دعوا نماید.»
- ✓ پاسخ تست ۹: به استناد ماده ۱۲۴ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.
- ✓ پاسخ تست ۱۰: گزینه ۳ صحیح است. به استناد بند ۷ ماده ۱۶۹ قانون اجرای احکام مدنی اگر موضوع حکم خارجی اموال غیرمنقول واقع در ایران باشد حکم در ایران قابل اجرا نیست.
- ✓ پاسخ تست ۱۱: گزینه ۱ صحیح است. به استناد ماده ۵۱۹ ق.آ.د.م اگر قراردادی بین طرفین نباشد تعرفه مالک است و اگر مبلغ مورد توافق طرفین بیش از تعرفه باشد، مبلغ مورد توافق مالک رابطه وکیل و موکل است اما از حیث خسارت قابل باز یافت از طرف مقابل باید به تعرفه بسنده کرد.
- ✓ پاسخ تست ۱۲: گزینه ۴ صحیح است. به استناد مواد ۴۲۱ و ۴۲۳ ق.آ.د.م اعتراض ثالث طاری به موجب درخواست در همان دادگاهی که به دعوی فعلی رسیدگی می کند طرح می شود اما اگر درجه دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض بالاتر از دادگاهی باشد که به دعوی فعلی رسیدگی می کند، به معترض ۲۰ روز فرصت داده می شود تا دادخواست اعتراض ثالث را به دادگاه صادرکننده رأی تقدیم نماید. در این سؤال مرحله اول اعتراض (درخواست اعتراض ثالث) صورت گرفته است زیرا در متن سؤال آمده است که شخص (اظهار اعتراض می کند) بنابراین معترض باید در حال حاضر دادخواست اعتراض ثالث را ظرف بیست روز به مرجع صادرکننده رأی (دادگاه تجدیدنظر استان مازندران) تقدیم دارد.
- ✓ پاسخ تست ۱۳: گزینه ۲ صحیح است. به استناد ماده ۲۵۶ ق.آ.د.م توجه داشته باشید که بنا بر این ماده صدور هر یک از قرارهای تحقیق محلی و معاینه محل هم به درخواست متقاضی و هم رأساً از سوی قاضی امکان پذیر است.
- ✓ پاسخ تست ۱۴: گزینه ۴ صحیح است. به استناد تبصره ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م که بیان می دارد: «چنانچه دعوایی در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی باشد و درخواست اعاده دادرسی نسبت به آن شود، درخواست به دادگاه صادرکننده حکم ارجاع می گردد. در صورت قبول درخواست یادشده از طرف دادگاه، رسیدگی در دیوان عالی کشور تا صدور حکم متوقف خواهد شد.»
- ✓ پاسخ تست ۱۵: گزینه ۱ صحیح است. ورود ثالث و جلب ثالث در هر یک از مراحل امکان پذیر است.
- ✓ پاسخ تست ۱۶: گزینه ۲ صحیح است. به استناد ماده ۹۶ ق.آ.د.م درخواست اصول مستندات و انکار یا تردید نسبت به آن، حق خوانده است؛ نه قاضی.
- ✓ پاسخ تست ۱۷: گزینه ۴ صحیح است. به استناد ماده ۲۰۵ ق.آ.د.م که بیان می دارد: «اقرار وکیل علیه موکل خود نسبت به اموری که قاطع دعوا است پذیرفته نمی شود اعم از این که اقرار در دادگاه یا خارج از دادگاه به عمل آمده باشد.»
- ✓ پاسخ تست ۱۸: گزینه ۴ صحیح است. ماده ۱۲ ق.آ.د.م در خصوص صلاحیت رسیدگی به دعاوی غیرمنقول بر ماده ۲۲ حاکم است؛ بنابراین دعاوی غیرمنقول راجع به شرکت باید در دادگاه محل وقوع ملک طرح شوند.»
- ✓ پاسخ تست ۱۹: به استناد ماده ۱۵ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی گزینه ۱ صحیح است. به این نکته نیز باید توجه داشت که بعد از انحلال شرکت تا زمانی که اموال شرکت تقسیم نشده است، می توان حکم ورشکستگی آن شرکت را صادر کرد.
- ✓ پاسخ تست ۲۰: به استناد بند ۱۱ ماده ۸۴ و ماده ۸۹ ق.آ.د.م گزینه ۳ صحیح است. ایراد طرح دعوا خارج از موعد قانونی یکی از ایرادات امری است که منوط به درخواست خوانده نیست.
- ✓ پاسخ تست ۲۱: به استناد بند ۱ ماده ۳۶۲ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است. این اقدام در مرحله تجدیدنظر ممکن است. در جلسه اول بدوی نیز این اقدام در قالب تغییر خواسته و مستند به ماده ۹۸ ق.آ.د.م امکان پذیر است ولی ایراد گزینه ۳ در عبارت (فقط) می باشد.

تست‌های آزمون ارشد ۹۸

تست ۱: در کدام مورد زیر، رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور صادر می‌شود؟

۱. هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور، دیوان عدالت اداری یا دادگاه‌ها (محاکم)، نسبت به موارد مشابه، با استنباط متفاوت از قوانین، آرای مختلف صادر شود.
۲. هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها (محاکم)، نسبت به موارد مشابه، با استنباط متفاوت از قوانین، آرای مختلف صادر شود.
۳. فقط هرگاه از دادگاه‌ها (محاکم)، نسبت به موارد مشابه، با استنباط متفاوت از قوانین، آرای مختلف صادر شود.
۴. فقط هرگاه بین دادگاه‌ها (محاکم) تالی و عالی، در تفسیر قانون اختلاف نظر حاصل شود.

تست ۲: چنانچه قاضی دادگستری با حکم قطعیت یافته دادگاه عالی انتظامی، به مجازات درجه پنج به بالا محکوم شود و یکی از جهات اعاده دادرسی محقق شود، درخصوص تجویز اعاده دادرسی و رسیدگی به اعاده دادرسی، کدام مورد صحیح است؟

۱. تجویز اعاده دادرسی و رسیدگی به اعاده دادرسی، با دادگاه تجدیدنظر انتظامی است.
 ۲. تجویز اعاده دادرسی با دادگاه عالی انتظامی و رسیدگی به آن نیز، با همین دادگاه است.
 ۳. تجویز اعاده دادرسی با دادگاه تجدیدنظر انتظامی و رسیدگی به آن، با دادگاه عالی انتظامی است.
 ۴. تجویز اعاده دادرسی با دیوان عالی کشور و رسیدگی به اعاده دادرسی با دادگاه عالی انتظامی است.
- تست ۳: در ارتباط با صلاحیت رسیدگی به اختلاف فردی ناشی از قانون کار بین کارفرما و کارآموز، درخصوص رأیی که مرجع صالح صادر می‌کند، کدام مورد صحیح است؟

۱. هیئت تشخیص صالح است و رأی آن ظرف پانزده روز، قابل اعتراض در هیئت حل اختلاف است.
 ۲. هیئت حل اختلاف صالح است و رأی آن ظرف پانزده روز، قابل اعتراض در هیئت تشخیص است.
 ۳. هیئت حل اختلاف صالح است و رأی آن ظرف پانزده روز، قابل اعتراض در شورای عالی کار است.
 ۴. هیئت تشخیص صالح است و رأی آن ظرف بیست روز، قابل اعتراض در شورای عالی کار است.
- تست ۴: درخصوص رأی براءت کارشناس رسمی دادگستری که از دادگاه انتظامی کانون کارشناسان رسمی صادر می‌شود، کدام مورد صحیح است؟

۱. قطعی است.
 ۲. قابل تجدیدنظر است، مهلت آن یک ماه و مرجع آن، دادگاه انتظامی قضات است.
 ۳. قابل تجدیدنظر است، مهلت یک ماه و مرجع آن، دادگاه تجدیدنظر کانون کارشناسان رسمی است.
 ۴. قابل تجدیدنظر است، مهلت بیست روز و مرجع آن، دادگاه تجدیدنظر کانون کارشناسان رسمی است.
- تست ۵: درخصوص قائم مقامی و حق فرجام خواهی، کدام مورد صحیح است؟

۱. شخصی است که به جانشینی دیگری اقدام نموده و عملی حقوقی را به نام وی و به حساب وی انجام می‌دهد، ولی نمی‌تواند فرجام خواهی کند، مگر در سند قائم مقامی تصریح شده باشد.
۲. شخصی است که به جانشینی دیگری، دارای حقوق و تکالیف او می‌شود ولی نمیتواند فرجام خواهی کند، مگر در سند قائم مقامی تصریح شده باشد.
۳. شخصی است که به جای دیگری، اقدام می‌کند و حقوق او را داراست، اما تکالیف او را به عهده ندارد و می‌تواند فرجام خواهی کند.
۴. شخصی است که به جانشینی دیگری، دارای حقوق و تکالیف او می‌شود و می‌تواند فرجام خواهی کند.

تست ۶: دعوایی به استناد ماده ۳۹۳ قانون تجارت اقامه می‌شود. درخصوص پذیرش ایراد مرور زمان، کدام مورد صحیح است؟

۱. می‌تواند پذیرفته شود.
۲. نمی‌تواند پذیرفته شود.
۳. فقط در صورتی پذیرفته می‌شود که دعوا در دادگاه تجارت اقامه شده باشد.

۴. فقط در صورتی پذیرفته می شود که دعوا در شورای حل اختلاف اقامه نشده باشد.
- تست ۷: در خصوص امضای وکالت نامه غیررسمی که میان وکیل دادگستری و موکل وی در ایران تنظیم می شود، کدام مورد صحیح است؟
 ۱. وکیل می تواند تأیید کند که موکل شخصاً در حضور او امضا کرده است، اما موکل نمی تواند امضای خود را در دادگاه انکار کند.
 ۲. وکیل می تواند تأیید کند که موکل شخصاً در حضور او امضا کرده است، اما موکل می تواند امضای خود را در دادگاه انکار کند.
 ۳. وکیل نمی تواند امضای موکل را تأیید کند، مگر دسترسی به دفتر اسناد رسمی نباشد.
 ۴. وکیل نمی تواند امضای موکل خود را تأیید کند، مگر موکل قادر به حرکت نباشد.
- تست ۸: چنانچه رئیس قوه قضائیه، رأی قطعی دادگاه را خلاف شرع بین تشخیص دهد و پرونده را به شعبه خاص دیوان عالی کشور ارسال دارد، تکالیف شعبه دیوان عالی کشور چیست؟
 ۱. رأی قبلی نقض و رسیدگی مجدد، اعم از شکلی و ماهوی می شود و رأی مقتضی صادر می شود.
 ۲. رسیدگی مجدد، اعم از شکلی و ماهوی می شود و رأی قبلی نقض و رأی مقتضی صادر می شود.
 ۳. رسیدگی مجدد، اعم از شکلی و ماهوی می شود و در صورت لزوم، رأی قبلی نقض و رأی مقتضی صادر می شود.
 ۴. رأی قبلی نقض و رسیدگی مجدد، اعم از شکلی و ماهوی می شود و رأی صادر می شود که نباید مطابق رأی قبلی باشد.
- تست ۹: وکیل دادگستری از شرکت در جلسه دادرسی که برای ادای توضیح دعوت شده است، بدون عذر موجه خودداری می کند. کدام مورد در خصوص مرور زمان تعقیب انتظامی این وکیل، صحیح است؟
 ۱. مرور زمان دو سال است و از تاریخ ابلاغ اخطاریه دعوت به دادرسی آغاز می شود.
 ۲. مرور زمان دو سال است و از تاریخ خارج شدن وکیل از وکالت آغاز می شود.
 ۳. مرور زمان دو سال است و از تاریخ جلسه دادرسی آغاز می شود.
 ۴. مرور زمان سه سال است و از تاریخ جلسه دادرسی آغاز می شود.
- تست ۱۰: بر مبنای قاعده، در خصوص جهات (امور) حکمی و جهات (امور) موضوعی دعوا، کدام مورد صحیح است؟
 ۱. یافتن جهات (امور) حکمی و طرح و ارائه و اثبات جهات (امور) موضوعی با اصحاب دعواست.
 ۲. یافتن جهات (امور) حکمی و طرح جهات (امور) موضوعی با دادگاه و اثبات جهات حکمی با اصحاب دعواست.
 ۳. یافتن جهات (امور) حکمی با دادگاه و طرح و ارائه و اثبات جهات (امور) موضوعی با اصحاب دعواست.
 ۴. یافتن جهات (امور) حکمی با اصحاب دعوا و طرح جهات (امور) موضوعی با دادگاه و اثبات امور موضوعی با اصحاب دعواست.
- تست ۱۱: چنانچه حکم اعلام بطلان سندی عادی صادر شود، در خصوص صدور اجرائیه و آغاز عملیات اجرایی، کدام مورد صحیح است؟
 ۱. باید اجرائیه صادر شده و به محکوم علیه ابلاغ شود و پس از ده روز، عملیات اجرایی آغاز شود.
 ۲. باید اجرائیه صادر شده و به محکوم علیه ابلاغ شود و عملیات اجرایی می تواند فوراً آغاز شود.
 ۳. باید اجرائیه صادر شده و به طرفین ابلاغ شود و پس از ده روز، عملیات اجرایی آغاز شود.
 ۴. صدور اجرائیه لازم نیست.
- تست ۱۲: دعوایی به خواسته اجرت المثل ملکی اقامه می شود. خوانده نسبت به سند رسمی خواهان، ادعای جعل می کند. دادگاه قرار کارشناسی برای تشخیص اصالت سند صادر می کند. خواهان، پس از صدور این قرار، درخواست استرداد دعوا می نماید. کدام مورد، صحیح است؟
 ۱. قرار سقوط دعوا صادر می شود و قرار کارشناسی و ادعای جعل، اعتبار خود را از دست می دهند.
 ۲. قرار رد دعوا صادر می شود و قرار کارشناسی و ادعای جعل، اعتبار خود را از دست می دهند.
 ۳. چون دادرسی تمام شده است، دادگاه درخواست استرداد را نپذیرفته و به رسیدگی ادامه می دهد.
 ۴. قرار رد دعوا صادر می شود و قرار کارشناسی اعتبار خود را از دست می دهد، اما ادعای جعل معتبر می ماند.
- تست ۱۳: حکم قطعی محکومیت نادر به تحویل عین معینی به بهادر صادر می شود، در خصوص قابلیت اجرا و قابلیت استناد این حکم علیه شخص دیگر، کدام مورد صحیح است؟
 ۱. علی القاعده غیر قابل اجرا و غیر قابل استناد است.
 ۲. قابل اجراست و علی القاعده غیر قابل استناد است.

۳. علی القاعده قابل اجرا و قابل استناد است.

۴. غیر قابل اجراست، اما قابل استناد است.

تست ۱۴: در صدور اجرائیه‌ای بر مبنای حکم قطعی صادره از دادگاه تجدیدنظر استان، اشتباهی شده است که مقتضی ابطال اجرائیه می‌باشد. در خصوص نحوه اقدام و صلاحیت دادگاه، کدام مورد صحیح است؟

۱. اقامه دعوی ابطال اجرائیه لازم نیست و دادگاه نخستین صالح است.

۲. باید دعوی ابطال اجرائیه اقامه شود و دادگاه نخستین صالح است.

۳. اقامه دعوی ابطال اجرائیه لازم نیست و دادگاه تجدیدنظر صالح است.

۴. باید دعوی ابطال اجرائیه به دادگاه تجدیدنظر داده شود تا با تجویز رسیدگی، به دادگاه نخستین ارسال شود.

تست ۱۵: پس از انجام مزایده مال غیر منقول در اجرای احکام مدنی، در کدام صورت، دادگاه باید صحت جریان مزایده را احراز و دستور تنظیم سند انتقال اجرایی صادر کند؟

۱. چنانچه ملک ثبت شده باشد، مگر یکی از طرفین به جریان مزایده اعتراض کرده باشد که باید اقامه دعوا شود.

۲. چنانچه ملک ثبت شده باشد و یکی از طرفین و یا ثالث، به جریان مزایده اعتراض کرده باشد.

۳. چنانچه به جریان مزایده اعتراض شده باشد، حتی اگر ملک ثبت نشده باشد.

۴. چنانچه ملک ثبت شده باشد، حتی اگر به جریان مزایده اعتراض نشده باشد.

پاسخ تست‌های آزمون ارشد ۹۸

✓ پاسخ تست ۱: به استناد ماده ۴۷۱ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.

ماده ۴۷۱ ق.آ.د.م: «هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها نسبت به موارد مشابه، اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی، با استنباط متفاوت از قوانین، آراء مختلفی صادر شود، رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، به هر طریق که آگاه شوند، مکلفند نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. هر یک از قضات شعب دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها یا دادستان‌ها یا وکلای دادگستری نیز می‌توانند با ذکر دلیل از طریق رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، نظر هیأت عمومی را درباره موضوع درخواست کنند. هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان عالی یا معاون وی و با حضور دادستان کل کشور یا نماینده او و حداقل سه چهارم رؤسا و مستشاران و اعضای معاون تمام شعب تشکیل می‌شود تا موضوع مورد اختلاف را بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم کنند. رأی اکثریت در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است؛ اما نسبت به رأی قطعی شده بی‌اثر است.»

✓ پاسخ تست ۲: طبق ماده ۳۷ قانون نارت بر رفتار قضات، گزینه ۲ صحیح است.

ماده ۳۷: «محکوم علیه می‌تواند نسبت به تمامی احکام محکومیت قطعی یا قطعیت یافته به مجازات درجه پنج به بالا، صادره از دادگاه عالی یا دادگاه عالی تجدیدنظر، در صورت وجود یکی از موجبات اعاده دادرسی، درخواست اعاده دادرسی نماید. این درخواست حسب مورد به دادگاه عالی یا دادگاه عالی تجدیدنظر صادرکننده رأی تقدیم و در صورت تجویز اعاده دادرسی از سوی دادگاه مذکور، در همان دادگاه رسیدگی می‌شود.»

✓ پاسخ تست ۳: به استناد مواد ۱۵۷ و ۱۵۹ قانون کار، گزینه ۱ صحیح است.

ماده ۱۵۷ قانون کار: «هرگونه اختلاف فردی بین کارفرما و کارگر یا کارآموز که ناشی از اجرای این قانون و سایر مقررات کار، قرارداد کارآموزی، موافقت‌نامه های کارگاهی یا پیمان‌های دسته جمعی کار باشد، در مرحله اول از طریق سازش مستقیم بین کارفرما و کارگر یا کارآموز و یا نمایندگان آنها در شورای اسلامی کار و در صورتی که شورای اسلامی کار در واحدی نباشد، از طریق انجمن صنفی کارگران و یا نماینده قانونی و کارگران و کارفرما حل و فصل خواهد شد و در صورت عدم سازش از طریق هیات‌های تشخیص و حل اختلاف به ترتیب آتی رسیدگی و حل و فصل خواهد شد.»

ماده ۱۵۹ ق.ک: «رای هیات‌های تشخیص پس از ۱۵ روز از تاریخ ابلاغ آن لازم الاجرا می‌گردد و در صورتی که ظرف مدت مذکور یکی از

طرفین نسبت به رأی مزبور اعتراض داشته باشد اعتراض خود را کتبا به هیات حل اختلاف تقدیم می‌نماید و رأی هیات حل اختلاف پس از صدور قطعی و لازم الاجرا خواهد بود. نظرات اعضای بایستی در پرونده درج شود.»

✓ پاسخ تست ۴: گزینه ۳ صحیح است.

تبصره ۴ ماده ۲۳ قانون کارشناسان رسمی دادگستری: «تصمیمات دادگاه انتظامی از جانب هیأت مدیره کانون مربوطه و از طرف محکوم علیه ظرف یک ماه پس از ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی است»

ماده ۲۴ قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری: «مرجع تجدیدنظر نسبت به رأی قابل تجدیدنظر، دادگاه تجدیدنظر کارشناسان رسمی می‌باشد که در تهران مستقر می‌گردد ...»

✓ پاسخ تست ۵: به استناد ماده ۳۷۸ ق.آ.د.م گزینه ۴ صحیح است.

ماده ۳۷۸: «افراد زیر می‌توانند با رعایت مواد آتی درخواست رسیدگی فرجامی نمایند:

۱ - طرفین دعوا، قائم مقام، نمایندگان قانونی و وکلای آنان

۲ - دادستان کل کشور.»

✓ پاسخ تست ۶: گزینه ۱ صحیح است.

ماده ۳۹۳ قانون تجارت: «نسبت بدعوا خسارت بر علیه متصدی حمل و نقل مدت مرور زمان یکسال است - مبدأ این مدت در صورت تلف یا گم شدن مال التجاره و یا تأخیر در تسلیم روزی است که تسلیم بایستی در آن روز بعمل آمده باشد و در صورت خسارات بحری (آواری) روزی که مال بمرسل الیه تسلیم شده.»

✓ پاسخ تست ۷: به استناد ماده ۳۴ ق.آ.د.م گزینه ۲ صحیح است.

ماده ۳۴ ق.آ.د.م: «وکالت ممکن است به موجب سند رسمی یا غیر رسمی باشد. در صورت اخیر، در مورد وکالت‌نامه‌های تنظیمی در ایران، وکیل می‌تواند ذیل وکالت‌نامه تأیید کند که وکالت‌نامه را موکل شخصاً در حضور او امضا یا مهر کرده یا انگشت زده است.

در صورتی که وکالت در خارج از ایران داده شده باشد باید به گواهی یکی از مأمورین سیاسی یا کنسولی جمهوری اسلامی ایران برسد. مرجع گواهی وکالت‌نامه اشخاص مقیم در کشورهای فاقد مأمور سیاسی یا کنسولی ایران به موجب آئین‌نامه‌ای خواهد بود که توسط وزارت دادگستری با همکاری وزارت امور خارجه، ظرف مدت سه ماه، تهیه و به تصویب رئیس قوه قضائیه خواهد رسید. اگر وکالت در جلسه دادرسی داده شود، مراتب در صورت جلسه قید و به امضای موکل می‌رسد و چنانچه موکل در زندان باشد، رئیس زندان یا معاون وی باید امضا یا اثر انگشت او را تصدیق نمایند.

تبصره - در صورتی که موکل امضا، مهر یا اثر انگشت خود را انکار نماید، دادگاه به این موضوع نیز رسیدگی خواهد نمود»

✓ پاسخ تست ۸: طبق ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک، گزینه ۱ صحیح است.

ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری: «در صورتی که رییس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هریک از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رییس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبنیاً بر خلاف شرع بین اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می‌آورند و رأی مقتضی صادر می‌نمایند.»

✓ پاسخ تست ۹: گزینه ۳ صحیح است.

ماده ۷۹ آیین‌نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلا دادگستری: «متخلف از هر یک از مقررات ذیل به مجازات انتظامی درجه ۳ یا ۴ محکوم خواهد شد: ... ۴- در صورتی که بدون عذر موجه در دادگاه حاضر نشود و به واسطه عدم حضور او کار دادگاه به تأخیر افتد.»

ماده ۸۶ آیین‌نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلا دادگستری: «مدت مرور زمان تعقیب انتظامی دو سال از تاریخ وقوع امر مستوجب تعقیب است و در مواردی که تعقیب به عمل آمده و دو سال از تاریخ آخرین اقدام انتظامی است.»

✓ پاسخ تست ۱۰: گزینه ۳ صحیح است.

✓ پاسخ تست ۱۱: طبق ماده ۴ قانون اجرای احکام مدنی گزینه ۴ صحیح است.

ماده ۴ قانون اجرای احکام مدنی: «اجرای حکم با صدور اجرائیه به عمل می‌آید مگر اینکه در قانون به ترتیب دیگری مقرر شده باشد. در مواردی که دادگاه جنبه اعلامی داشته و مستلزم انجام عملی از طرف محکوم علیه نیست از قبیل اعلام اصالت یا بطلان سند اجرائیه صادر نمی‌شود همچنین در مواردی که سازمان‌ها و مؤسسات دولتی و وابسته به دولت طرف دعوا نبوده ولی اجرای حکم باید به وسیله آن‌ها

صورت گیرد صدور اجرائیه لازم نیست و سازمان ها و مؤسسات مزبور مکلفند به دستور دادگاه حکم را اجرا کنند.»

✓ پاسخ تست ۱۲: به استناد بند «ب» ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی، گزینه ۲ صحیح است.

بند «ب» ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی: «استرداد دعوا و دادخواست به ترتیب زیر صورت می گیرد: ب - خواهان می تواند مادامی که دادرسی تمام نشده دعوای خود را استرداد کند. در این صورت دادگاه قرار رد دعوا صادر می نماید.»

✓ پاسخ تست ۱۳: گزینه ۳ صحیح است.

ماده ۸۹ قانون اجرای احکام مدنی: «هرگاه مالی که نزد شخص ثالث توقیف شده عین معین یا وجه نقد یا طلب حال باشد شخص ثالث باید در صورت مطالبه آن را به داور (مأمور اجرا) بدهد و رسید دریافت دارد این رسید به منزله سند تأدیه وجه یا دین یا تحویل عین معین از طرف شخص ثالث به محکوم علیه خواهد بود.»

✓ پاسخ تست ۱۴: گزینه ۱ صحیح است.

✓ پاسخ تست ۱۵: گزینه ۴ صحیح است.

نکات مهم مهم پایانی

* باید مسائل و سوسه انگیز (همچون تلفن همراه، تلویزیون و ...) در اطرافمان را کنترل کنیم. آنچه به طور معمول اتفاق می افتد این است که ما بی اختیار به سمت آنها می رویم. یک تلفن همراه ساده تهیه کنید؛ باور کنید که در سه / چهار ماه آخر، کلی وقت کم می آید.

* شما [برای موفقیت] باید [مدتی] از آسایش دور باشید؛ ممکنه برخی از دوستانتون رو از دست بدید؛ مجبور بشید شب بیداری بکشید. هرچند که بسیاری از مردم حاضر نیستند چنین کاری را انجام دهند ...

* ۳۰ تا ۴۵ دقیقه مطالعه کنید سپس ۴ تا ۵ دقیقه استراحت. در استراحت ها از موبایل، تلویزیون و وسایل ارتباطی دوری کنید. مراقب دزدهای زمان باشید! در زمان های استراحت بین مطالعه، اگر فعالیتی سرگرم کننده را شروع کنید، ممکن است زنگ تفریح شما طولانی تر از زمان درس خواندن شود.

* در زمان های استراحت بین مطالعه: کمی راه بروید؛ دست ها، انگشتان، شانه ها، گردن و چشمانتان را نرمش بدهید. سعی کنید در این بازه زمانی از فعالیت های فکری دوری کنید.

* بدانید که حتی در آرام ترین محیط، حداکثر دقت و تمرکز انسان بر روی یک متن درسی، ۲۵ دقیقه است.

* یک مطالعه مطلوب سه ساعته باید شامل ۴ مطالعه ۴۵ دقیقه ای با فاصله ۴ تا ۵ دقیقه ای در میان آنها باشد. این روش، علاوه بر اینکه دقت شما را در بالاترین حد خود نگاه می دارد باعث می شود از نظر جسمی خسته نشوید.

* یک هدف را انتخاب کنید و فقط به سوی آن حرکت کنید؛ رویاهای خود را مکتوب کنید؛ در رویاهایتان زندگی کنید! و نهایتاً رویاهایتان را دنبال کنید و یقین داشته باشید که رویاهایتان راه را بلد هستند.

* زمان مطالعه خود را به صورت ترکیبی از ساعت و تعداد فصل های کتاب برنامه ریزی کنید. مثلاً اگر مطالعه فصلی از کتاب تا بعد از ساعت ۶ کامل می شود تنها با به پایان رسانیدن آن فصل، مطالعه خود را متوقف کنید.

* در هنگام درس خواندن، باید یک لیوان آب بر روی میز خود بگذارید و به یاد داشته باشید که گهگاه جرعه ای از آن بنوشید ...

* همواره قبل از مطالعه، مقدار درسی که باید خوانده شود را تعیین کنید و نه مدت زمان درس خواندن را. برای به پایان رساندن مقدار مطلبی که برای مطالعه مشخص کرده اید شتاب زده عمل نکنید! در عین حال، اهداف غیر واقعی را هم برای خود در نظر نگیرید.

* خوردن یک صبحانه سالم، یعنی فراهم کردن انرژی کافی برای فعالیت در پرتحرک ترین و ثمربخش ترین ساعات روز؛ یعنی صبح ها!

* یکی از تکنیک های مطالعه، مطالعه اجمالی قبل از خواندن دقیق است. ابتدا باید با تندخوانی (روزنامه ای خوانی)، موضوع را به سرعت مطالعه کرد. این کار به ذهن شما کمک می کند تا اطلاعات شاخص را جمع آوری کرده و پیش زمینه مناسبی برای درس خواندن مؤثر فراهم آورید.

تُندخوانی (روزنامه‌ای خوانی)، را نمی‌توان جایگزین مطالعه معمولی کرد بلکه این روش، صرفاً تمرینی است که برای مؤثر ساختن مطالعه به کار گرفته می‌شود. در تُندخوانی باید از انگشتان خود کمک بگیرید و به چشمان خود یاد دهید که حرکت انگشتان را تعقیب کنند.

* از افرادی که سعی دارند بلندپروازی‌هایتان را کوچک شمارند دور شوید.

* یادداشت‌برداری در جریان مطالعه، به شما کمک می‌کند تا تأثیرات آنچه در جریان مطالعه گذشته است را ثبت کنید. یادداشت کردن نکات مهم، تأثیر بسزایی در تثبیت آن در ذهن دارد. به یاد داشته باشید مغز حدود هفتاد و پنج درصد آنچه را که فراگرفته پس از یک روز فراموش می‌کند.

* شما به هیچ کس نیاز ندارید که رؤیایان را تأیید کند! رؤیای شما برای شماست ... اگر دیگران رؤیای شما را تأیید نمی‌کنند به این دلیل است که: این رؤیای آنها نیست و آن را درک نمی‌کنند.

* اگر انگیزه مطالعه و درس خواندن به اندازه کافی جذاب نباشد یقیناً با جدیت تلاش نخواهید کرد. برای خود آرزوی بزرگی را تصور کنید. همانا که داشتن آرزوی بزرگ، انگیزه‌ای برای این خواهد شد که با اراده‌ای استوار به مطالعه ادامه دهید.

* از قدیم به ما می‌گفتند: «آزمون وکالت یا قضاوت نص‌محور است.» به عبارت دیگر، متن قوانین و آرای وحدت رویه، مورد سؤال قرار می‌گیرد. این گفته، تاحدودی فریب‌دهنده است و متأسفانه عده‌ای از داوطلبان در دام این معنی می‌افتند و صرفاً به متن قوانین اکتفا می‌کنند. یک داوطلب ناچار است برای فهم ابعاد یک ماده قانونی، علاوه بر متن ساده قوانین، کتاب‌های کم‌حجم و جزوات را نیز مطالعه کند.

* دنده‌ای با برنامه تمرینی‌اش توانست بزرگترین، سریعترین و با استعدادترین دنده جهان شود. او می‌گوید: من صبح‌ها ۱۰ کیلومتر و شب‌ها ۲۰ کیلومتر می‌دوم. وقتی به او گفتند که برنامه تمرینی‌اش خیلی ساده است، گفت: برنامه تمرینات من ساده است، ولی من ۳۶۵ روز در سال این کار را می‌کنم. علت اینکه بعضی‌ها به خواسته‌هایشان نمی‌رسند، این نیست که برنامه ساده‌ای دارند، بلکه آنها نمی‌توانند این برنامه ساده را دنبال کنند.

* وضع نشستن برای افرادی که زیاد مطالعه می‌کنند بسیار مهم است. نباید به صورت خمیده و یا مایل به سمت طرفین مطالعه نمود؛ ستون فقرات به هنگام مطالعه باید راست باشد. باید ضمن مطالعه و در وقت‌های استراحت چشم‌ها و وضع نشستن خود را تغییر داد، مختصری حرکت نمایید تا از رکود خون در پاها جلوگیری شود. مطالعه در حال دراز کشیدن برای چشم مناسب نیست چراکه روشنائی کتاب تأمین نمی‌شود و خستگی زودتر فرا می‌رسد.

* اگر بخواهی اصلاحات مهمی در زندگی‌ات ایجاد کنی، باید دلیلی داشته باشی و برای اینکه بخواهی تغییرات ضروری را در زندگی‌ات بدهی، چرایی باید در نظرت انگیزه‌بخش باشد و تو را برای دست زدن به هر اقدام لازمی به هیجان آورد. تو باید بخواهی که بلند شوی، و برای سال‌های متمادی ... بروی و بروی و بروی و بروی ...

* بد نیست که یک همراه موفقیت پیدا کنید. مثلاً به دوستی که هدفش قبولی در آزمون و به اندازه کافی انگیزه قوی برای قبولی در آزمون دارد! اینایی که باشگاه ورزشی می‌زن یک حریف تمرینی دارند که بهشون انگیزه می‌ده و به موقع‌های سرشون داد می‌زنه و بعضی اوقان هم می‌تونن باهاش درد دل کنند. کلاً این رو می‌دونید که هم‌نشینا و معاشران خیلی - یعنی خیلی - مهم هستند. با همراه موفقیت‌تان راجع به مخمصه‌ها و اشتباهاتتان صحبت کنید.

* موفقیت در سایه سخت‌کوشی، نظم و عادت‌های خوب به دست می‌آید؛ نباید در انتظار کسب نتایج آنی باشیم؛ این داستان‌هایی که مطرح می‌شود که به نفر یک‌شبه میلیارد شده، یک در میلیون! و موفقیت، مایکروویوی و فست‌فودی نیست!

* درس‌ها رو متنوع بخونید مثلاً در یک روز، دو درس را بخوانید؛ آدمی از یکنواخت بودن به زودی ملول می‌شود.

* کتاب قانونی را که با آن کار می‌کنید و انس می‌گیرید هرگز عوض نکنید چون ذهن شما تصویر صفحات مطالعه‌شده را نیز حفظ می‌کند (مثلاً من می‌دونم که توی قانون ماده فلان در بالای صفحه سمت چپه! این مزیت حافظه تصویری، وقتی که حافظه علمی در آزمون کار نمی‌کنه معجزه می‌کنه! به پیشنهاد دیگره: از مجموعه قوانین «معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات ریاست جمهوری» به نشانی dotic.ir استفاده کنید.

* دو راه مفید برای مواجهه با صداهای مزاحم هنگام مطالعه وجود دارد:

یک: استفاده از صدای «نویز سفید» هنگام مطالعه: صدای «White noise» - شبیه صدایی که توی این تلویزیون قدیمی‌ها هم‌زمان با دیدن برّفک پخش می‌شد - رو دالود کنید و موقع درس‌خوندن پخش کنید. دو: گذاشتن گوش‌گیرها (محافظ گوش): برای رفع عامل صدای محیط، صداگیرهای اسفنجی کوچکی ارزان‌قیمتی در داروخانه‌ها قابل تهیه هستند و داخل مجرای گوش قرار می‌گیره و بی‌نظیره.

* جزوات و کتاب‌هاتون رو حتماً سیمی کنید که باهاش یک سال کلنجار نرید. از نگهدارنده‌های کتاب که هنگام مطالعه از خم‌کردن سر و گردن و پایین‌نگاه‌داشتن چشم‌هایتان جلوگیری می‌کند استفاده کنید. این Book Holder ها با جنس‌های مختلف در بازار موجوده.

* همیشه اوون آدمه باش که نه می‌گه! هم‌رنگ جماعت شدن افتخاری نداره!

* اگه تا به حال به جایی نرسیدید دیگران را مقصر ندونید چون «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست «وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يَرَى» و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد.

* روانشناسان می‌گویند چیزی تبدیل به عادت نمی‌شود مگر اینکه آن را سه هفته مکرر انجام دهید. این حرف علمی نیست اما من ازش جواب گرفتم!

* موفقیت واقعی و ماندگار، نیازمند کارکردن است - و البته کار زیاد!

* برایان تریسی می‌گه: «افراد موفق هدف‌های خیلی روشنی دارند. آنها می‌دانند که کی هستند و می‌دانند که چه می‌خواهند. آنها هدفشان را روی کاغذ می‌نویسند و برای رسیدن به آن برنامه‌ریزی می‌کنند. از نظر من هدفی که نوشته نشده فقط خیال است!»

* به چیز دیگه هم بگم: در آزمون‌های آزمایشی مؤسسات شرکت نکنید چون روحیه‌تون خراب می‌شه چرا که سؤالات این آزمون‌ها کاملاً غیراستاندارد و در اغلب موارد بسیار دشوار و بی‌ارتباط با آزمون اصلی است.

* افراد سست‌اراده همیشه منتظر معجزه‌ها و رویدادهای شگفت‌انگیزند اما افراد قوی، خود آفریننده معجزه‌ها و رویدادهای شگفت‌انگیزند.

* و هر که بر خدا توکل کند خدا او را کفایت خواهد کرد (آیه ۳ سوره طلاق) منظور از «توکل» سپردن کارها به خدا، اعتماد بر لطف اوست زیرا «توکل» از ماده «وکالت» به معنای انتخاب وکیل نمودن و اعتماد بر دیگری کردن است. بدیهی است هر قدر وکیل توانایی بیشتر و آگاهی‌فزون‌تر داشته باشد، شخص موکل احساس آرامش بیشتری می‌کند و از آنجا که علم خدا بی‌پایان و توانایی‌اش نامحدود است، هنگامی که انسان، توکل بر او می‌کند، آرامش فوق‌العاده احساس می‌کند چه آنکه حتی اگر از بدی هم بر او برسد «خیر» است. آیه ۲۱۶ سوره بقره می‌گه: «و چه‌بسا چیزی را خوش نداشتید و آن برای شما خیر است، و چه‌بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است؛ و خدا [مصلحت شما را در همه امور] می‌داند و شما نمی‌دانید.» و در آخر هم آیه ۲۸ سوره رعد رو همیشه گوشه ذهن داشته باشد که با دل‌تون بازی می‌کنه: «و دل‌ها تنها با یاد خدا آرام می‌گیرد.»

در پایان اینکه کل رسانه‌ها رو در مدتی که درس می‌خونید بذارید کنار! چون بخشی از ظرفیت ذهن شمار رو اخبار اشغال می‌کنه و این سمّه! و این رو بدونید که ۹۹ درصد از کل اخبار هیچ اثر شخصی روی زندگی ما، یا هدف‌ها، رویاها و بلندپروازی ما نداره! البته استثنائاً رسانه‌هایی که روی حوزه رشد فردی کار می‌کنن و رسانه‌های ملاکریمی رو دنبال کنید!

یه توصیه مخلصانه: از بهترین راه‌های دستیابی به اهداف این است که انرژی‌مان را در بخشش به دیگران متمرکز کنیم. اگر می‌خواهیم اعتماد به نفس خودمان بیشتر شود، سعی کنیم اعتماد به نفس اطرافیان‌مان را بالا ببریم. اگر حس امیدواری و مثبت‌اندیشی می‌خواهیم باید در شخص دیگری این‌ها را القا کنیم و اگر موفقیت را برای خودمان می‌خواهیم برای دیگران هم بخاهیم. این «اثر دیگران» است بر زندگی ما! اثر موجی کمک به دیگران و بخشیدن سخاوتمندانه وقت و انرژی‌مان به آنها این است که خودمان بزرگ‌ترین ذینفع این «نوع دوستی» خواهیم بود. وقتی هم آموختیم یکی از تأثیرگذارترین بخش‌ها بر زندگی هر کس اطرافیان‌ش می‌باشد، لذا با بهبود وضع اطرافیان در واقع زندگی خودمان را به سمت خوبی تغییر داده‌ایم. اثر دیگران یعنی اینکه اگر دوستم جزوه حقوق مدنی را خوانده است و از آن متأثر شده، آن را به من هدیه کند، من به دیگری هدیه کنم یا با نوشتن مطلبی درباره این جزوه، دیگران را تشویق به خواندن آن کنم تا هم خودم لذت ببرم، هم جامعه و اطرافیانم هم موجی از لذت و تغییر مثبت را احساس کنند. من متوجه شده‌ام بهترین راه برای به دست آوردن چیزهایی که در زندگی‌ام می‌خواهم این است که انرژی‌ام را روی بخشش به دیگران متمرکز کنم. اگر این جزوه به تو کمک کرده اوون رو برای پنج نفر بفرست: چون بدون تو حتی ممکن نبود آن را پیدا کند.

از حضرت امیر (ع) نقل است: «نوکِ قلم‌های خود را تیز بتراشید و خطوط را نزدیک به هم بنویسید، عبارت‌های اضافی را حذف و اصل سخن را مورد توجه قرار دهید؛ پرهیزید از زیاده‌روی و مصرف بیش از حد که اموال مسلمانان، تحمل ضرر و زیان را ندارد؛ انتخابِ قلم، چینش و آماده‌سازی این جزوه با هدف استفاده و صرفه‌جویی حداکثری از کاغذ انجام شده؛ امید داریم چنانچه احتمالاً از سهولت استفاده از مجموعه کاسته شده، خوانندگان عزیز من را ببخشند و همچنین شایان ذکر است که: اگر در حین مطالعه با موارد سهو قلم و یا خطاهای انسانی دیگر که ما از آن غافل مانده‌ایم، مواجه شدید؛ از طریق ایمیل mollakarimi.omid@gmail.com یا شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ با ما در میان بگذارید تا اصلاح نماییم. در نگارش بعضی از قسمت‌های این جزوه از کتاب‌های «آیین دادرسی مدنی - دکتر شمس»، «مختصر آیین دادرسی مدنی - دکتر توکلی» و «آیین دادرسی مدنی در نظم تطبیقی - دکتر علی فلاح» و «مجموعه پرسش‌های چهار گزینه‌ای - دکتر السان» کمک گرفته‌ایم.

آخرین به‌روزرسانی جزوه: ۱۴۰۰ اینستاگرام شخصی: @omid_mollakarimi

امید ملاکریمی هستم؛ یه حواس‌پرت متولد دهه ۶۰! ارزش اصلی من در زندگی، کمک به دیگران و تأثیرگذاری بر زندگی آنهاست. به یادگیری و اشتراک‌گذاری آموخته‌هایم با دیگران علاقه‌ی زیادی دارم. البته همه تلاشم را می‌کنم تا روش‌هایی را که به افزایش کیفیت یادگیری کمک می‌کنند یاد بگیرم و بعد از افزودن تجربیات خودم، آنها را به دیگران هم انتقال بدهم. در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق با روش «ساده‌نویسی» و «به کار بردن مثال‌های روان» متفاوتم! من به این جمله ایمان دارم: «اگر موفقیت بیشتری می‌خواهی باید به دیگران کمک کنی تا به موفقیت بیشتری دست یابند.»



داستان نویسنده: بعد از اینکه لیسانسم رو گرفتم مثل خیلی از دانش‌آموخته‌های حقوق وارد دوره کارشناسی ارشد شدم؛ البته باید بگم که به کارِ ثابت هم داشتم که ماهانه یه حقوق ثابت از اوون می‌گرفتم. رفته رفته به این نتیجه رسیدم که اگه بخوام اینجوری ادامه بدم دست آخر بعد از دریافت مدرک کارشناسی ارشد و یا حتی دکتری در بهترین حالت می‌خوام به کارمند سطح بالا توو یه اداره بشم که نهایتاً یه حقوق خوب دریافت کنم. شاید برای خیلی‌ها رسیدن به یه حقوق کارمندی خوب نقطه اوج آرزوهاشون محسوب بشه اما من رسیدن به یه حقوق ثابت خوب رو مطلوب نمی‌دیدم. همیشه دوست داشتم مثل قهرمانای این فیلما به آدمایی که توو موقعیت‌های بد قرار گرفتن کمک کنم و با کلی غرور و کمال رضایت از مفید بودن خودم یه نفس عمیق بکشم و بگم «تونستم!». از این فیلما که بگذریم ذات زندگی آدمیزاد اینه که باید بجنگه و از «یه جا نشستن» یا همون «صبح به صبح کارت زدن توو یه محیط اداری» فراری باشه. خلاصه اواخر اسفند ماه بود که تصمیم گرفتم عطای حقوق ثابت را به لقایش ببخشم و از اول فروردین شروع کنم به خوندن! البته این اشتیاق سوزان باید اول اول توو خود آدم ایجاد بشه و حتی اگه دوستان و اطرافیان با تمسخر بهت بگن: «تو که کار ثابت داری، می‌خوای بشینی و بخونی که چی!»، یا بگن: «صد و ده هزار تا شرکت می‌کنی و نهایتاً سه هزار تا ور می‌دارن و تو بدون سهمیه عمراً شانس نداری!» اطمینان نداشتم که به موفقیت برسم اما با خودم عهد کردم که اول فروردین «بسمه‌الله» بگم و با همه توانم پیش برم؛ البته قبلش از خانواده‌ام خواستم که توو این مسیر کمک کن و این هشت ماه یه کم توقع و انتظارشون رو از من کم کنن. من ریسک شیرین بلندپروازانه‌ای رو آغاز کرده بودم؛ خلاصش کنم برات: «با وجود تمام ترسی که از شکست داشتم، از تصمیم‌ام راضی بودم!». جمله یه بنده‌ی خدا اوومد توو ذهنم که می‌گفت اگر آرزوت اینه که یه ماشین بخری، اول برو یه جاسوئیچی برای ماشینی که توو رویاته تهیه کن و یقین داشته باش که به ماشینه می‌رسی! منم بدون معطلی، رفتم یک سنجاق‌سینه کوچولو که رووش آرم کانون رو داره و وکیل‌های کانون همیشه روی گت یا مانتوشون می‌زنن تهیه کردم. تا شروع کردم کمک‌های خدا رو دیدم که یکی یکی برام می‌اومد. مثلاً با مسؤول یه کتابخونه صحبت کردم و با وجود اینکه ساعت کار اوونجا تا ۶ بعد از ظهر بود بهم گفت: می‌تونی با نهبان مجموعه هماهنگ کنی و تا ۱۱ شب هم از کتابخونه استفاده کنی! خلاصه اینکه ایمان داشتم اگر امروز زحمت بکشم فردا از نتیجه و میوه شیرین اوون زحمات بهره‌مند می‌شم؛ به فرموده قرآن: «فان مع العسر، یُسرا». خوشحالم از اینکه که امروز که این متن رو نوشتم در وضعیتی هستم که در تمامی آزمون‌های حقوقی (وکالت، قضاوت، ارشد، دکتری) قبول شدم و به عضویت «هیأت علمی» رسیدم و می‌خوام متنم رو با یه جمله تموم کنم: «تووی سکوت تلاش کن و اجازه بده صدای موفقیت همه جا بپیچه!»

چشم‌انتظار خواندن داستان موفقیت‌تان هستم. به امید موفقیت تو؛ امید ملاکریمی

پایان گفتار ما: حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است.